190

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست کتاب شرح مشکوة المصابیح از جلد اول تا جلد ثانی

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله اکمل الحمد علی کل حال وفی کل حین والصلوة والسلام الاتمان الاکملان علی سید المرسلین امام المتقین وخاتم النبیین محمد وآله واصحابه واتباعه اجمعین هداة طریق الحق ومحیی علوم الدین

اما بعد بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین الدهلوی الموطن البخاری الاصل را بعد از رجوع از حرمین شریفین زادهما الله تعالی تشریفا وتعظیما وحصول اجازت روایت حدیث از مشایخ آن دیار چون توفیق تایید الهی تعالی دستگیری کرد و در خدمت این علم شریف در مقام استقامت بنشاند و است که کتاب مشکوة المصابیح را که درین روزگار بسمت تداول واشتهار موسوم است شرح کند و از فواید آنچه در کتب قوم دیده و از مشایخ وقت شنیده بخاطر فاتر وی رسیده است بطالبان برساند بعضی از اجله اصحاب صفوت وارباب محبت فرمودند که اگر شرح بزبان پارسی واقع شود هر آینه نفع آن اعم واشمل باشد و چون دران شروع کرد در اثنای مطالعه آن سخنان روی مینمود که درج آن در شرح فارسی مناسب نباشد و از دست دادن آن سخنان از کنجایش ندید پس در شرح بلسان عربی نیز شروع نمود تا چندگاه هر دو شرح فارسی وعربی معا تسوید می یافت آخر چنان نشست که عربی چون تازی بیشتر رفت وتمام شد وفارسی در نیمه راه ماند و چون تمام از نظر ثانی بدان متعقد شد وتبییض نمود زمانی مدید بران گذشت ومسوده فارسی حکم نسیا منسیا گرفت باز امر شد که فارسی نیز تمام شود و از سواد به بیاض رسد و بروی کار آید بحکم المامور معذور آنقدر که تسوید یافته بود به بیاض آورده

و در اتمام آنچه باقی مانده بود شروع کرد وبالله التوفیق ومنه الاتمام ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر وانت الغفور الرحیم و پیش از شروع در کتاب مقدمه مختصر در بیان بعضی از مصطلحات علم حدیث بقدر کفایت نیز نوشت بدانکه حدیث در اصطلاحات محدثین قول وفعل وتقریر رسول را صلی الله علیه وسلم گویند ومعنی تقریر آن است که مثلا شخصی در حضرت رسول صلی الله علیه وسلم کاری کرد یا سخنی گفت و وی صلی الله علیه وسلم بر آن مطلع شد و از آن نهی نکرد وانکار ننمود وسکوت ورزید وآنرا مقرر داشت این را تقریر گویند واین نیز داخل حدیث است ونزد بعضی قول وفعل وتقریر صحابه وتابعین را رضوان الله تعالی علیهم اجمعین نیز حدیث گویند پس آنچه منتهی بحضرت نبوت گردد صلی الله علیه وسلم آنرا حدیث مرفوع خوانند چنانچه گویند گفت یا کرد یا تقریر نمود آن حضرت صلی الله علیه وسلم یا گویند از ابن عباس آمده است مرفوعا یا گویند رفع کرد این را ابن عباس وآنچه منتهی بصحابه گردد موقوف خوانند چنانکه گویند گفت یا کرد یا تقریر نمود ابن عباس یا گویند این حدیث موقوف ابن عباس آمده موقوفا یا موقوف است بر ابن عباس مثلا وآنچه منتهی بتابعین است آنرا مقطوع گویند ومشهور آنست که موقوف ومقطوع را اثر گویند چنانکه گویند در آثار چنین آمده است وبعضی اثر را در حدیث مرفوع نیز اطلاق میکنند چنانکه گویند در ادعیه ماثوره چنین آمده است وخبر وحدیث بیک معنی است وبعضی حدیث را مخصوص بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم وصحابه وتابعین دارند وخبر را در اخبار ملوک وسلاطین وایام ماضیه استعمال کنند ورفع گاهی صریح بود چنانکه گفته شد وگاهی در حکم صریح چنانکه از صحابه وتابعین کاری وسخنی نقل کنند که آنرا باجتهاد وفکر وقیاس عقل نتوان گفت وکرد وجز بسماع ونقل بدان راه نبود چنانکه از احوال آخرت واخبار ما مضی وآتیه خبر دهند این نیز حکم رفع دارد واگر گویند در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنین میکردیم یا گویند سنت چنین است این نیز در حکم مرفوع است وبعضی گویند سنت خلفای راشدین نیز احتمال دارد

وصل سند رجال حدیث را گویند که روایت کرده اند واسناد نیز بمعنی سند آمده وگاهی بمعنی ذکر سند واظهار آن نیز آمده ومتن حدیث آنچه منتهی گردد بوی اسناد از کلام پس اگر هیچ راوی از رواة حدیث از میان ساقط نگردد واسناد آن پیوسته آید آنرا حدیث متصل خوانند واین عدم سقوط را اتصال گویند واگر یکی یا زیاده ساقط گردد منقطع گویند واین سقوط را انقطاع واگر سقوط از مبادی سند واول آن باشد آنرا معلق

خوانند و این اسقاط را تعلیق ساقط یکی باشد یا بیشتر و گاهی تمام سند ساقط بود چنانکه گویند قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم چنانکه عادت مصنفین است و تعلیقات در تراجم صحیح بخاری بسیار است
و همهٔ آن صحیح است و حکم اتصال دارد زیرا که وی التزام کرده است که درین کتاب جز صحیح نیارد و بعضی
از آنها را در مواضع دیگر متصل ذکر کرده است و اگر سقوط از آخر سند است بعد از تابعین آنرا
حدیث مرسل خوانند و این فعل را ارسال چنانکه تابعی گوید قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و نزد بعضی
محدثین مرسل و منقطع بیک معنی آید و اصطلاح اول اشهر است نزد فقها و محدثین و حکم مرسل توقف است
نزد جمهور علما چه نمیتوان دانست که ساقط ثقه است یا نه زیرا که روایت تابعی از تابعی بسیار است
و در تابعین ثقه و غیر ثقه بوده اند و نزد امام ابو حنیفه و مالک رحمة الله علیهما مقبول است مطلقا و ایشان
گویند ارسال بجهة کمال وثوق و اعتماد است زیرا که کلام در ثقه است و اگر نزد وی صحیح نمیبود ارسال نمینمود
و قال رسول الله نمیگفت و نزد امام شافعی اگر این حدیث مرسل اعتضاد یابد بوجهی دیگر مقبول است و از
امام احمد دو قول است بقولی قبول و بقولی توقف و اگر سقوط از اثنای اسناد است اگر ساقط دو
راوی باشد و متوالی و پی هم باشند آنرا معضل خوانند بضم میم و سکون عین و فتح ضاد معجمه و اگر
ساقط یکی بود یا زیاده نه پی هم بلکه از دو جا یا از سه جا آنرا منقطع گویند و منقطع بمعنی شامل همهٔ
این اقسام نیز آید چنانکه گفته شد و قسمی از منقطع هست که آنرا مدلس گویند بضم میم و فتح لام مشدد
و فعل آنرا تدلیس خوانند و فاعل آنرا مدلس بکسر لام و صورتش آنست که راوی نام شیخ خود را
نبرد و از شیخی که فوق اوست روایت کند و لفظی که موهم سماع است بیارد و حال آنکه از وی
سماع ندارد چنانکه گوید عن فلان و قال فلان و تدلیس مذموم و مکروه است مگر آنکه ثابت شود که
وی تدلیس نمیکند مگر از ثقه و در آن غرض فاسد نباشد مثل اخفای سماع از شیخ بجهة صغر سن و عدم
جاه و شهرت و ستر حال که سبب طعن گردد و تدلیس در لغت بمعنی عیب کالا پوشیدن است و بمعنی
اختلاط و اشتداد ظلام نیز آید و بعضی اکابر حدیث نیز تدلیس میکردند اما بجهة وثوق بصحت حدیث
و استغنا بشهرت حال نه از جهة این اغراض فاسده که مذکور شد و اگر در اسناد یا متن
از راوی حدیث اختلافی واقع شود بتقدیم یا تاخیر یا زیاده و نقصان یا بابدال راوی مکان
راوی دیگر یا متنی مکان متن دیگر و امثال آن آنرا حدیث مضطرب خوانند و اگر راوی کلام خود را در
میان حدیث درآورده بجهة غرضی یا مصلحتی آنرا مدرج گویند وصل این کلام مختبر میکرده کلام در روایت
حدیث و نقل آن بالمعنی در اینجا اختلاف است اکثر بر آنند که جایز است اما از کسی که عالم باشد بر عربیت

لفظاً

لفظاً و معنیً و ماهر باشد در اسالیب کلام و عارف بود بخواص عبارات و مفهومات خطابات
تا خطا نکند و زیاده و نقصان راه نیابد و عنعنه روایت حدیث است بلفظ عن فلان عن فلان
و معنعن حدیثی که روایت کرده شده باشد باین طریق و عنعنهٔ از مدلس معتبر نیست بجهة اشتباه و التباس
مذکور و هر حدیث که مرفوع بود و سند وی متصل آنرا مسند خوانند اصطلاح مشهور این است
و بعضی متصل را مطلقا مسند نامند هر چند موقوف و مقطوع بود و بعضی مرفوع را مسند گویند
هر چند مرسل و معضل و منقطع بود و المعتمد هو الاول وصل و از اقسام حدیث شاذ و منکر و معلل است
شاذ در لغت فرد را گویند که از میان جماعت بیرون افتد و در اصطلاح حدیثی که روایت کرده
شده است مخالف آنچه روایت کرده اند از ثقات پس اگر آن راوی ثقه نیست مردود است و اگر
ثقه است سبیل در اینجا ترجیح است بمزید حفظ و ضبط یا کثرت عدد و دیگر وجوه ترجیحات است پس آنکه
راجح است محفوظ خوانند و مرجوح را شاذ و منکر حدیثی که روایت کند راوی ضعیف مخالف کسی
که ضعف وی کمتر بود و مقابل منکر معروف است پس در منکر و معروف هر دو راوی ضعیف اند
یکی ضعیفتر از دیگری و در شاذ و محفوظ هر دو قوی یکی قویتر از دیگری و شاذ و منکر هر دو مرجوح
و محفوظ و معروف هر دو راجح و بعضی در شاذ و منکر قید مخالفت راوی دیگر قوی یا ضعیف نکرده اند
و گفته اند که شاذ هر چه روایت کند ثقه و منفرد بود بدان و از هیچ جانب اصلی موافق و معاضد
آن نیابد و بعضی نه ثقه اعتبار کنند و نه مخالفت و همچنین منکر را مخصوص بصورت مذکوره ندانند
و حدیث مطعون بفسق یا بفرط غفلت و کثرت غلط را منکر گویند و هذه اصطلاحات لامشاحة
فیها و معلل بصیغه اسم مفعول از تعلیل اسنادی را گویند که در وی علل و اسباب خفی باشد که قادح است
در صحت آن و در می یابند آنرا اهل مهارت و حذاقت در علم حدیث و اگر حدیثی روایت کرده اند
و راوی دیگر نیز موافق آن روایت کرده حدیث این راوی را متابع آن حدیث خوانند
بصیغه اسم فاعل این است معنی آنکه محدثان میگویند تابعه فلان و له متابعات و متابعت
موجب تقویت و تائید است و لازم نیست که متابع مساوی اصل بود در مرتبه اگر کمتر از آن باشد
در مرتبه نیز متابعت را میشاید و متابع اگر موافق اصل بود در لفظ و معنی اطلاق مثله کنند و اگر
موافق در معنی است نه در لفظ نحوه گویند و در متابعت شرط است که هر دو حدیث از یک صحابی
باشد و اگر از دو صحابی باشد او را شاهد گویند چنانکه میگویند له شواهد و یشهد به حدیث فلان
و تتبع طرق و اسانید را بقصد معرفت متابع و شاهد وی [illegible] آن اعتبار خوانند

لا مشاحة صح

در بیان حدیث صحیح و حسن و ضعیف

وصل حدیث سه قسم است صحیح و حسن و ضعیف صحیح مرتبهٔ اعلاست و ضعیف مرتبهٔ ادنی و حسن متوسط حدیث صحیح آنست که بنقل عدل تامّ الضبط متصل السند تا منتهها ثابت شده باشد اگر این صفات بر وجه کمال و تمام بود است آنرا صحیح لذاته خوانند و اگر نوعی از قصور و نقصان بدان راه دارد و کثرت طرق جبر آن نقصان کرده صحیح لغیره گویند و اگر جبر نقصان نشده آنرا حسن لذاته نام است و اگر در حدیث ضعیف تعدد طرق جبر نقصان ضعف وی کرده آنرا حسن لغیره گویند و ظاهر کلام قوم در آنست که در حسن نقصان در همه صفات مذکوره راه دارد اما تحقیق آنست که در حسن لذاته ضعف و نقصان در ضبط است فقط و باقی صفات بحال خود است و در ضعیف و حسن لغیره نقصان در همه صفات راه دارد اکنون معنی عدالت و ضبط باید بیان کرد تا تعریف این اقسام منکشف گردد **بدانکه** مراد بعدالت ملکه ایست در شخص که حامل و باعث گردد او را بر ملازمت تقوی و مروت و مراد بتقوی اجتناب اعمال سیّئه است از شرک و فسق و بدعت و در اجتناب از صغیره اختلاف است و مختار عدم اشتراط آنست که از طاقت بیرون است مگر اصرار و دوام که آن نیز از قبیل کبیره است و مراد بمروت تنزّه از بعضی خسایس و نقایص است که مقتضای همت و مروتست مثل بعضی مباحات دنیّه چنانکه اکل و شرب در بازار و بول در شارع عام و مانند آن و باید دانست که عدل روایت عامتر است از عدل شهادت و شامل است مر عبد را و عدل شهادت مخصوص است بحرّ و مراد بضبط حفظ و تثبیت مسموع و مرویست از فوات و اختلال بحیثیتی که متمکن و قادر گردد بر استحضار آن و آن دو قسم است ضبط صدر و ضبط کتاب ضبط صدر بیاد داشت و حفظ قلب است و ضبط کتاب بنگاهداشت و صیانت آن نزد خود تا وقت ادا

در بیان وجوه طعن که تعلق بعدالت دارد

وصل وجوه طعن متعلق بعدالت راوی پنج قسم داشته اند اول کذب راوی دوم اتهام وی بکذب سیوم فسق چهارم جهالت پنجم بدعت و مراد بکذب راوی آنست که ثابت شده باشد کذب وی در حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم و حدیثی را که مطعون است راوی وی بکذب موضوع خوانند و هر که ثابت شد از وی تعمّد کذب در حدیث اگرچه وقوع آن در تمام عمر یکبار بود و اگرچه توبه کند دیگر حدیث از وی مقبول نیست بخلاف شاهد زور چون توبه کند کذا قالوا و مراد بحدیث موضوع در اصطلاح محدثین اینست نه آنکه ثابت شود وضع و کذب وی در این حدیث و حکم بوضع و افترا بحکم ظن غالب است و قطع و یقین بر آن راه نیست

خصوص

فان الکذوب قد یصدق و اما اتهام راوی بکذب آن بود که مشهور شده باشد بدروغ گفتن اگرچه وقوع آن در حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم ثابت نشده و روایت مخالف بقواعد معلومه ضروریه شرع ازوی نیز بهمین حکم دارد این قسم را متروک خوانند چنانکه گویند حدیثه متروک او هو متروک الحدیث و اینچنین کسی اگر توبه کند و توبه وی صحیح شود و امارات صدق و سیمای صلاح در ناصیه حال وی لایح گردد حدیث از وی میتوان شنید و اگر احیاناً بطریق ندرت دروغی در کلام وی در غیر حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم بوجود آید اگرچه معصیت است اما در تسمیهٔ حدیث وی بموضوع و متروک تأثیر ندارد و اما فسق مراد بوی فسق در عمل است نه در اعتقاد که آن داخل بدعت دارند و اکثر استعمال بدعت در اعتقاد است و کذب نیز اگرچه داخل فسق است ولیکن بجهه شدة طعن در وی و تباین حکم او را جدا شمرده اند و اما جهالت راوی نیز سبب طعن در حدیث است که چون نام وی معلوم نیست حال وی نیز معلوم نخواهد بود و نتوان دانست که ثقه است یا غیر ثقه چنانکه گوید اخبرنی رجلٌ او اخبرنی شیخٌ و آنرا مبهم خوانند و حدیث مبهم مقبول نبود مگر آنکه صحابی باشد که آنجا همه عدل اند و اگر مبهم بلفظ تعدیل آید چنانکه گوید اخبرنی عدل او اخبرنی ثقة اینجا اختلاف است و صحیح آنست که مقبول نیست چه تواند که باعتقاد خود او را ثقه خیال کرده باشد و در نفس الامر نباشد پس بگوید نام او را تا همه بدانند که ثقه است و اگر امام صادق بگوید مقبول است و اما بدعت مراد بدان اعتقاد چیزیست که احداث کرده شده باشد بر خلاف آنچه معلوم و معروف است از رسول خدا صلی الله علیه و سلم بنوع شبهه و تاویل نه بطریق جحود و عناد که آن کفر است و حدیث مبتدع مردود است و نزد بعضی اگر متصف باشد بصدق لهجه و صیانت لسان مقبول است و بعضی گفته اند که هر که منکر است امری متواتر را از شرع که معلوم است بضرورت بودن او از دین مردود است و هر که نه باین صفت بود اگرچه مخالفان او را تکفیر کرده باشند مقبول است با انضمام ضبط و ورع و تقوی و احتیاط و مختار آنست که اگر داعی باشد ببدعت خود و در مقام ترویج و تزیین ترقی آن بود قبول نکنند و اگر نه اینچنین بود قبول کنند مگر آنکه چیزی روایت کند که مقوّی بدعت وی بود بر این تقدیر مردود است و بالجمله علمای حدیث مختلف اند در اخذ حدیث از اهل بدع و اهوا و ارباب مذاهب زایغه در جامع الاصول میگوید که اخذ کرده اند جماعه از ائمه حدیث از فرقه خوارج و از آنها که منسوب اند بقدر و تشیع و رفض و دیگر اصحاب بدع و اهوا و جماعه دیگر احتیاط کرده اند و تورّع نموده اند از اخذ حدیث ازین فرق و هر کدام را نیاتست انتهی و شک نیست که اخذ حدیث ازین فرقها بعد از تحرّی صدق و صواب خواهد بود و با وجود آن احتیاط در عدم اخذ است چه بثبوت رسیده است که این مردم وضع احادیث برای ترویج مذاهب خود مینمودند و بعد از توبه اقرار بدان میکردند والله اعلم

در بیان وجوه طعن که تعلق بضبط دارد

وصل وجوه طعن متعلق بضبط نیز پنج گفته اند اول فرط غفلت دوم کثرت غلط سیوم مخالفت ثقات چهارم وهم پنجم سوء حفظ اما فرط غفلت و کثرت غلط نزدیک

یکدیکر اند غفلت در سماع و تحمل حدیث و غلط در اسماع و ادای ان و مخالفت ثقات در اسناد یا در متن بر انواع متعدده است و آن موجب شذوذ حدیث است و اعتبار روی از وجود طعن متعلق بضبط از جهة آن باشد که باعث بر مخالفت ثقات عدم حفظ و ضبط و عدم صیانت از تغیر و تبدیل خواهد بود اما طعن بجهة وهم و نسیان راوی که بدان خطا کرده و روایت بر سبیل توهم کرده اگر اطلاع یافته شود بر توهم وی بقراین داله بر آن و دریافت علل و اسباب قادحه آنرا حدیث معلل خوانند و این اغمض علوم حدیث و ادق آنست و قیام نتواند نمود بدان مگر کسی که داده شده است او را فهم ثاقب و حفظ واسع و معرفت تام بمراتب رواة و احوال اسانید و متون چنانکه متقدمین از ارباب این فن بوده اند تا دارقطنی که میگویند منتهی شد درین باب بدو و کاهی چنان بود که عبارت معلل از اقامت حجت قاصر بود و تنقیح و تعیین علت نتواند کرد و بر مثال صیرفی در نقد درهم و دینار اما سوء حفظ مراد بوی آن داشته اند که اصابت او غالب بر خطای حفظ و اتقان اکثر از سهو و نسیان نبود یعنی اگر خطا و نسیان غالب بود و یا مساوی بود با صواب و اتقان این هر دو صورت داخل در سوء حفظ است و معتبر غلبه و کثرت صواب و اتقان است و سوء حفظ اگر لازم حال در جمیع اوقات عمر کسی کرده حدیث وی معتبر نبود و این قسم را نیز شاذ گویند برای بعضی محدثین و اگر طاری و عارض شده باشد بجهة عارضی مثل اختلال حافظ بکبر سن یا ذهاب بصر یا فوات کتب این قسم را مختلط نامند و اگر حدیثی که پیش از اختلاط و اختلال حدیث کرده جدا و متمیز گردانیده است از آنچه بعد از وی کرده قبول کرده شود و اگر تمیز نکرده و جدا نکنند توقف کنند و اگر اشتباه بود نیز همین حکم دارد و اگر این قسم را متابعات و شواهد پیدا شود و ترقی کند از درجه رد و توقف بمرتبه قبول و رجحان و همین است حکم احادیث مستور و مدلس و مرسل وصل حدیث صحیح اگر راوی وی یکی است آنرا غریب نامند و اگر دو بود عزیز گویند و اگر زیاده از دو بود مشهور و مستفیض خوانند و اگر کثرت رواة بحدی رسد که توافق ایشان بر کذب حمل نتوان کرد متواتر گویند و غریب را فرد نیز گویند و مراد بانکه راوی یکی بود آنست که اگر در یکموضع هم اینچنین افتد غریب است ولیکن آنرا فرد نسبی خوانند و اگر همه جا همچنین آید فرد مطلق بود و مراد بانکه از دو کس روایت آید آنست که همه جا همچنین آید اگر یکجا یکی آید آن عزیز نبود بلکه غریب باشد چنانکه گفته شد و بر همین قیاس اعتبار زیاده بر دو در مشهور است معنی قول ایشان که درین فن اقل حاکم بر اکثر است فافهم و از اینجا معلوم شد که غرابت منافات بر صحت ندارد و حدیث صحیح غریب میتواند شد چنانکه هر یکی از رجال وی ثقات باشند و غریب کاهی بمعنی شاذ نیز آید از شذوذ که از اقسام طعن در حدیث است

وابنست مراد صاحب مصابیح که در بعضی احادیث بطریق طعن میکوید هذا حدیث غریب و بعضی شاذ را نیز بفرد راوی تفسیر کرده اند بی اعتبار مخالفت ثقات و گفته صحیح شاذ است یعنی شاذ بمعنی فرد ثقه و آنکه در مقام طعن مذکور شد بمعنی مخالفت ثقات است وصل حدیث ضعیف آنست که یکی از شرایط معتبره در صحت و حسن با زیاده مطلقا مفقود کردد و راوی بعدم عدالت یا عدم ضبط و اسناد او بانقطاع منقسم قسم بود و بشذوذ و نکارت و علت موسوم کردد و باین اعتبار اقسام ضعیف متعدد و متکثر کردد افرادا و ترکیبا و مراتب صحیح و حسن لذاتهما و لغیرهما نیز متفاوت است بتفاوت مراتب و درجات این صفات با وجود اشتراک در اصل صحت و حسن و این قوم مراتب صحت را ضبط کرده و تعیین نموده اند و امثله آنرا از اسانید ذکر کرده و گفته که اسم عدالت و ضبط همه رجال این اسانید را شامل است ولیکن بعضی از آن فوق بعضی است اما در اطلاق اصح اسانید بر سندی مخصوص علی الاطلاق اختلاف است و بعضی گفته اند اصح اسانید زین العابدین از پدرش از جدش و بعضی گفته مالک از نافع از ابن عمر و بعضی گفته زهری از سالم از پدرش ابن عمر و صواب آنست که حکم بر اسنادی مخصوص با صحت علی الاطلاق نتوان کرد الا آنکه درینجا مرتبه اعلی است و عدتی از اسانید در آنجا داخل اند و اگر مقید بقیدی کنند چنانکه گویند اصح اسانید در فلان بلد یا اصح اسانید در فلان باب یا در فلان مسئله درست است والله اعلم تنبیه عادت ترمذی است که در کتاب خود میگوید حدیث حسن صحیح و حدیث حسن غریب و حدیث غریب حسن صحیح اجتماع صحت و حسن در خود اشکالی ندارد که حسن لذاته باشد و صحیح لغیره چنانکه گذشت اما در اجتماع غریب و حسن اشکال می آید که ترمذی در حسن تعدد طرق اعتبار کرده است و آن با غرابت منافات دارد و جواب میگویند که اعتبار تعدد طرق در حسن نزد ترمذی مطلق نیست بلکه در قسمی از وست و آنجاکه حسن را با غریب جمع کرده مراد قسم دیگر است و بعضی میگویند که اشارت باختلاف روایات کرده که نزد بعضی غریب است و نزد بعضی حسن یا بمعنی او است که شک و تردد دارد در آنکه غریب است یا حسن و قول بانکه مراد بحسن اینجا معنی لغوی نیست بلکه ما یمیل الیه الطبع است بعید است وصل احتجاج در احکام بخبر صحیح لذاته مجمع علیه است و همچنین حسن لذاته نزد عامه علما و آن ملحق بصحیح است در احتجاج اگرچه در رتبه کمتر است و حدیث ضعیف بتعدد طرق برتبه حسن رسد آن نیز محتج به است و آنکه مشهور است که حدیث ضعیف در فضایل اعمال معتبر است نه در غیر آن منفرد وی مراد است نه مطلقا بلکه مجموع که آن بتعدد طرق داخل است نه ضعیف صحیح الاسم و بعضی گفته اند که اگر ضعف حدیث بجهة سوء حفظ بعضی رواة یا اختلاط یا تدلیس بود با وجود صدق و دیانت

منحصر میگردد و تعدد طرق و اگر از جهة اتهام کذب راوی یا از فحش خطا بود اگر چه تعدد طرق داشته باشد
منجبر نگردد و حدیث محکوم بضعف باشد و در فضایل اعمال معمول و شاید که برین صورت محمول خواهد بود
بعضی گفته اند که لحوق ضعف بضعف افاده نمیکند قوت را و الا این سخن ظاهر الفساد است فقد بر وصل
چون مراتب صحیح متفاوت است و صحاح بعضی اصح از بعضی پس بدانکه مقرر نزد جمهور محدثین آنست که صحیح بخاری
مقدم است بر سایر کتب مصنفه تا گفته اند که اصح الکتب بعد کتاب الله تعالی الصحیح البخاری و بعضی مغاربه
ترجیح کرده اند صحیح مسلم را بر صحیح بخاری و جمهور میگویند که این ترجیح باعتبار حسن سیاق احادیث و جودت
وضع و ترتیب است مانند آن و هیچ کتابی در حدیث مثل صحیح مسلم در وضع و ترتیب و رعایت دقایق اشارات
و محاسن نکات در ذکر اسانید نیست و این خارج مبحث است سخن در صحت و قوت و آنچه متعلق است بدان
میرود و در صحت و قوت هیچ کتابی مساوی صحیح بخاری نیست بدلیل وجود کمال صفات که در صحت معتبر است
در رجال وی و بعضی توقف کنند در ترجیح یکی بر دیگری و مشهور نزد جمهور ترجیح صحیح بخاریست بر صحیح مسلم کما
بیّنوه فی موضعه والله اعلم و حدیثی را که جمع شوند بخاری و مسلم بر تخریج آن متفق علیه خوانند و ما اخرجه الشیخان
گویند و گفته اند که مجموع حدیث متفق علیه دو هزار و سیصد و بیست و شش است و بالجمله مذهب جمهور
محدثین آنست که اعلام مراتب حدیث صحیح متفق علیه است پس آنچه منفرد است بآن بخاری پس آنچه
منفرد است بآن مسلم پس آنچه بر شرط بخاری و مسلم باشد پس آنچه بر شرط بخاری بود پس آنچه بر شرط
مسلم بود پس آنچه بر شرط غیر بخاری و مسلم باشد از ائمهٔ حدیث که التزام صحت کرده و تصحیح نموده اند
پس مجموع اقسام باین ترتیب هفت است و مراد بشرط بخاری و شرط مسلم آنست که رجال حدیث متصف بصفاتی
باشند که رعایت کرده اند آنرا بخاری و مسلم از ضبط و عدالت و عدم شذوذ و نکارت و غفلت و در بیان معنی شرط
کلام زیاده برین است که در مقدمهٔ شرح سفر السعادة گفته شده است والله اعلم وصل احادیث صحیحه
منحصر نیست در صحیح بخاری و مسلم و ایشان استیعاب نکرده اند تمامهٔ صحاح را بلکه بعضی صحاح را که نزد ایشان
بر شرط ایشان نیز نیاورده اند چه جای منحصر مطلق صحاح و بخاری گفته که نیاوردم من درین کتاب مگر آنچه صحیح
است و ترک کردم بسی از صحاح را و مسلم گفت که هرچه درین کتاب آورده ام از احادیث صحیحه است
و نمیگویم که آنچه نیاوردم در وی ضعیف است و لابد درین ترک و اتیان وجه تخصیص و ترجیح خواهد بود
از حیثیت صحت یا از جهة مقاصد دیگر و حاکم ابو عبدالله نیشاپوری کتابی تصنیف کرده است که نام
او مستدرک نهاده یعنی آنچه از بخاری و مسلم در احادیث صحیحه فروگذاشت شده آنرا تلافی و استدراک
نموده درین کتاب آورده بعضی بر شرط شیخین و بعضی بر شرط یکی از ایشان و بعضی بر شرط غیر ایشان

بخاری

بخاری و مسلم حکم نکرده اند که صحیح نیست احادیث غیر آنچه ایشان تخریج کرده اند درین دو کتاب و گفته که
در عصر ما جماعة از مبتدعه پیدا شده اند که زبان طعن بر ائمهٔ دین گشاده اند که تمام آنچه صحیح شده نزد
شما از احادیث بده هزار و مانند آن نمیرسد از بخاری آرند که گفت یاد دارم من از صحاح صد هزار حدیث
و از غیر صحاح دویست هزار و ظاهر این است که صحیح بشرط خود را میگفته باشد و مبلغ آنچه از حدیث درین
کتاب آورده با تکرار هفت هزار و دویست و هفتاد و پنج حدیث است و بعد از حذف تکرار چهار هزار
و ائمهٔ دیگر نیز در صحاح تصنیف کرده اند مثل صحیح ابن خزیمه که او را امام الائمه گویند و شیخ ابن حبان است
و ابن حبان در شان او گفته است که ندیدم بر روی زمین هیچ کس را که نیک داند صناعت سنن را
و یاد دارد الفاظ صحیحه او را و زیاده آنرا غیر وی گویا که سنن و احادیث همه پیش چشم اوست و مثل
صحیح ابن حبان شاگرد ابن خزیمه که ثقه ثبت فاضل فهّام بود و حاکم در شان او گفته است که
بود وی از اوعیهٔ علم در فقه و لغت و حدیث و وعظ و از عقلای رجال بود و مثل صحیح ابو عبدالله
نیشاپوری الحافظ الثقة که مستدرک نام دارد و بعضی گفته اند که درین کتاب از وی تساهل نیز راه
یافته است و گفته اند که ابن خزیمه و ابن حبان اقوی اند از حاکم و بهتر و نظیفتر اند از روی اسانید
و متون و چنانکه مختارهٔ حافظ ضیای مقدسی و وی نیز صحاح که در صحیحین نیست آورده و گفته اند که وی
نیز احسن است از مستدرک و چنانکه صحیح ابو عوانه و ابن السکن و منتقی بن جارود و این کتب همه
مخصوص بصحاح اند ولیکن جماعه بر اینها انتقاد کرده اند از راه تعصب یا انصاف رفته اند و فوق
کل ذی علم علیم والله اعلم وصل کتب سته که مشهور اند در اسلام عبارت است از صحیح بخاری
و مسلم و جامع ترمذی و سنن ابی داود و نسائی و ابن ماجه و نزد بعضی موطاست بدل ابن ماجه
و صاحب جامع الاصول موطا را اختیار کرده و درین کتب سته اقسام احادیث از صحاح و حسان و ضعاف
همه موجود است و تسمیهٔ آن بصحاح بطریق تغلیب است و صاحب مصابیح که غیر مرویات بخاری و مسلم را
حسان نام کرده قریب باین وجه است و در حقیقت این اصطلاحیست جدید از صاحب مصابیح و بعضی گفته
کتاب دارمی سزاوارتر است بگردانیدن وی سادس کتب زیرا که رجال وی در ضعف کمتر و وجود احادیث
منکره و شاذه در وی نادر است این مذکورات مشاهیر کتب اند و سیوطی در جمع الجوامع احادیث
از کتب کثیره آورده از پنجاه کتاب متجاوز مشتمل بر صحاح و حسان و ضعاف و گفته که در وی حدیثی
نیاوردم که موسوم بوضع باشد و باتفاق محدثین متروک و مردود بود والله اعلم و مولف در دیباچه
کتاب ذکر جماعه از ائمهٔ حدیث کرده ما نیز بیان احوال آنها بترتیبی که وی نهاده ذکر کردیم و ذکر

امام اجل اعظم اکرم ابو حنیفه کوفی درین کتاب مسطور گشت و در کتاب اسماء الرجال بر وجه اتم و اکمل ازان

ذکر کردیم و بالله التوفیق **احوال بخاری** کنیت وی ابو عبد الله است و نام او محمد و نام پدرش

اسمعیل بن مغیرة بن ابراهیم بن بردزبه بفتح بای موحده و سکون را و کسر دال مهمله و سکون زا و فتح موحده

و وی را بخاری گویند زیرا که تولد او در بخارا شده و بخاری منزله علم او و کتاب او گشته و او را جعفی بضم جیم

و سکون عین مهمله و بفا نیز گویند زیرا که مغیره که جد او ست مجوسی بوده و بر دست یمان جعفی که در آن

زمان والی بخارا بود مسلمان گشته و بخاری را نیز نسبت بوی جعفی گفتند چنانکه نسبت بشافع شافعی گویند

و بخاری پیشوا و مقتدای فن حدیث و اهل آن بوده و او را در میان محدثان امیر المؤمنین فی الحدیث و ناصر

الاحادیث النبویة و ناشر المواریث المحمدیة القاب است و علمای زمان او را مدح و تعظیم بحد و اندازه کرده اند

و مسلم صاحب الصحیح چون نزد او میدر آمد میگفت بگذار مرا تا بوسه زنم پای ترا یا طبیب الحدیث و یا

استاذ الاستاذین و یا سید المحدثین و ترمذی میگفت ندیدم مانند او و کردانیده است او را

خدا تعالی زینت این امت و ابن مدنی گفته که وی ندیده است مثل خود و ابن خزیمه گفته نیست زیر

کبود آسمان داناتر بحدیث و حافظتر از وی و بعضی علما در شان او گفته که وی آیتی از آیتهای الهیست

که بر روی زمین میرود و گفته اند که وی در زمان خود در حفظ احادیث و اتقان آن و فهم معانی کتاب و سنت

و حدت ذهن و جودت قریحه و وفور فقه و کمال زهد و غایت ورع و کثرت اطلاع بر طرق حدیث و علل آن

و دقت نظر و قوت اجتهاد و استنباط فروع از اصول نظیر نداشت و پدر وی از ابرار و اخیار و از اهل

روایت بوده و با ابن مبارک صحبت داشته و وی روایت حدیث از اصحاب مالک و طبقه ایشان

دارد و بود وی رضی الله عنه مستجاب الدعوات حتی که بارها میگفت خدا وند دعاهای مرا همه در دنیا

مستجاب مکردان و چیزی برای آخرت نگاهدار و مادرش نیز مستجاب الدعوات بود و آورده اند

که بخاری در صغر سن نابینا گشت و اطبا از معالجه وی عاجز آمدند مادر وی بدرگاه حق توجه آورد و دعا کرد ابراهیم

خلیل الله را در خواب دید که باو میگفت حق سبحانه و تعالی بصر پسر ترا باز کردانید بسبب کثرت دعا و

بکای تو و وی در صباح آن بینا برخاست و آورده اند که وی در ده سالگی ملهم شد بحفظ حدیث و در یازده

سالگی غلط شیخ خود باز داد و در سن شانزده کتب ابن مبارک و وکیع حفظ کرد و بر کتب اصحاب رای اطلاع یافت

آنگاه پدر او را مع والده و برادر او بحج برد و در سن هژده سالگی کتاب قضایای صحابه و تابعین را تصنیف

کرد و بعد از آن در مدینه نزد قبر پیغمبر صلی الله علیه و سلم تاریخ کبیر تالیف نمود و در شبهای مهتاب مینوشت

پس برای سماع و قرائت حدیث رحلات متعدده ببلاد اسلام نمود و منقول است از وی که گفت دو بار بمصر و شام

بجهت استفاده حدیث رحلت کردم و چهار بار ببصره در آمدم و در حجاز شش سال اقامت نمودم

و احصا نمیتوانم کرد که چند نوبت با محدثان بکوفه و بغداد در آمدم و گفت از هزار و هشتاد شخص روایت حدیث

دارم و کتاب حدیث از ایشان کرده ام و درین عدد بغیر از صاحب حدیث نبود و مشایخ او بر پنج طبقه

اند تبع تابعین و اتباع تبع و اقران و اصحاب او و بعضی تلامذه او هستند که از ایشان نیز بجهت فواید که

در حدیث ایشان ملاحظه کرده و از وی رضی الله عنه منقول است که لا یکون المحدث کاملا حتی یکتب

عمن فوقه و عمن مثله و عمن دونه و خلایق اکثر از وی حدیث دارند مسلم در غیر صحیح خود و ترمذی و ابن

خزیمه و فربری و جز ایشان و قریب بصد هزار کس از بخاری روایت حدیث دارند رحمة الله

علیه و علیهم و علی سایر عباد الله الصالحین و آورده اند که بخاری در غایت تمول بود بمالی که از پدر

بوی رسیده بود و جوانمرد و سخی و صاحب مروت و متورع و محتاط بود در جمیع امور و تصدق بر فقرا

میمنود و طالبان علم حدیث را رعایت بسیار میکرد و بغایت قلیل الاکل بود چنانکه روزی بدو بادام

یا سه بادام میگذرانید و بروایتی چهل سال نان خورش نخورد چون بیمار شد اطبا گفتند این مرض بجهت نان

خشک خوردن عارض شده پس بمبالغه شربتی اختیار کرد با نان و مرویست که نوبتی در نماز بود

و زنبور هفده نوبت او را نیش زد و نماز را قطع نمود رحمة الله علیه رحمة واسعة کاملة و بخاری را غیر

ازین جامع صحیح کتابها است مانند کتاب ادب مفرد و رفع الیدین فی الصلوة و قراءة خلف الامام

و بر الوالدین و تاریخ کبیر و تاریخ اوسط و تاریخ صغیر و خلق افعال عباد و کتاب الضعفا و جامع کبیر و تفسیر

کبیر و مسند کبیر و کتاب اشربه و کتاب هبه و اسامی صحابه و کتاب وحدان و کتاب علل و کتاب کنی

و کتاب مبسوط **ذکر باعث بر تصنیف بخاری این صحیح جامع را** پوشیده نماند که در عصر اصحاب و کبار تابعین

رضوان الله تعالی علیهم اجمعین احادیث و آثار در جوامع مدون نبود و رسم تصنیف بوجود نیامده زیرا که دایره حفظ ایشان

بواسطه برکت صحبت رسول الله صلی الله علیه و سلم و قرب زمان آنحضرت و اذهان در نهایت صفا و سیلان بغایت وسیع

بود و نیز نزاع و اختلاف و فتاوی و واقعات که باعث بر جمیع و تالیف کرده کمتر بوجود آمده و نیز اوردهاند

که صحابه را از نوشتن احادیث منع مینمودند تا مبادا بعضی از آن بقرآن مخلوط شود و در باوی النظر اشتباهی و التباسی

بدان لازم آید و نیز اکثر ازیشان عارف بصنعت کتابت نبودند و تدوین احادیث و اخبار

و تصنیف سنن و آثار در آخر عصر تابعین پیدا آمد پس جماعتی مثل زهری و ربیع بن صبیح و سعید بن

عروبه و غیر ایشان متصدی این امر شریف گشتند و تصنیف هر بابی علیحده نمودند تا زمانی که کبار اهل

طبقه ثالثه پیدا شدند و تدوین و تالیف حدیث بر ترتیب ابواب فقه بنیاد کردند مالک که پیشوای

[illegible]

اہل مدینه بود موطا تصنیف کرد و آنچه از اہل احادیث حجاز پیش او صحت و قوت داشت در آن جمع کرد
و از اقوال صحابه و فتاوی تابعین و من بعدهم درج نمود و در مکه ابو محمد عبد الملک بن عبد العزیز بن جریج
بضم جیم اول مضموم و در شام ابو عمرو عبد الرحمن اوزاعی و در کوفه سفیان ثوری و در بصره حماد بن سلمه
هر یک کتابی تصنیف کردند بعد از آن هر یکی از اعیان علمای مجتهدین تالیفی نمودند و از کبرای محدثین مثل
احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و غیر ایشان مسانید نوشتند و در بعضی تصانیف ترتیب ابواب فقه
نمودند و لیکن در هیچکدام ازین مولفات صحیح حدیث را از ضعیف تمیز ننمودند و اول کسی که در صحیح مجرد مصنف
گردید بخاری بود و اطلاع برین تصانیف باعث گشت او را بر جمع کتاب صحیح و از وی مرویست که گفت
در خواب دیدم که پیغمبر صلی الله علیه و سلم حاضر شد و من در مقابل آنحضرت استاده و مروحه در دست
داشتم و زنبور را باد میکنم و مگس از روی مبارک وی میرانم و این واقعه را بر معبری عرض کردم گفت چنان شود
که از وی دروغ را دور کنی و این واقعه و تعبیر مرا نیز باعث شد و مؤکد بر تالیف و تحریر صحیح جامع و به ثبوت رسیده
که بخاری گفته من صحیح جامع خود را از ششصد هزار حدیث تخریج نموده ام و جعلته حجة بینی و بین
الله و گویند بخاری در مدت شانزده سال تصنیف صحیح نموده و گفت در نیاوردم درین کتاب
الا احادیث صحیحه و آنچه ترک نموده ام از احادیث صحاح بیشتر است و تصنیف آن در مسجد الحرام نموده
و هیچ حدیثی را در آن کتاب در نیاوردم و کتابت نکردم تا استخاره ننمودم از خداوند تبارک و تعالی و دو رکعت نماز
گزاردم و بروایتی آمده که غسل با آب زمزم میکرد و دو رکعت نماز خلف مقام میگزارد و هر چه صحت آن
بیقین می پیوست در آن کتاب ایراد مینمود و ابن عدی از جماعتی از شیوخ خود نقل کرده که بخاری تحویل تراجم
کتاب خویش در مدینه در میان قبر و منبر حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بتقدیم رسانید و هر ترجمه که
می نوشت دو رکعت نماز میگزارد و وجه توفیق میان نقل مکه و مدینه آن گفته اند که مسوده آن کتاب در مسجد
الحرام کرده باشد و در مدینه مطهره آنرا به بیاض برده و از وی منقول است که گفت کتب خود را سه نوبت تصنیف
کرده و بر آن گذشته و تنقیح نموده به بیاض برده ام و کثرت اختلاف نسخ بخاری ازینجهة است و نسخ وی در حقیقت
روایات است که مختلف آمده و گفته اند که شاید احادیث را بر آنحضرت عرض میکرد و هر چه او را یقین میشد
و از حضرت صلی الله علیه و سلم در واقعه یا بالهام مجاز و مرخص میگشت می نوشت و الله اعلم ابو زید مروزی
گوید که در میان رکن و مقام ابراهیم در خواب بودم که پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم در خواب دیدم که گفت ای ابو زید
چرا کتاب مرا درس نمیگویی گفتم یا رسول الله کتاب تو کدام است گفت کتاب محمد بن اسماعیل بخاری و بعضی اعاظم
آورده اند که بخاری از عقب پیغمبر صلی الله علیه و سلم میرفت و هر قدمی که آنحضرت بر میداشت بخاری بر همان

در خواب دیدند که ص

محل قدم

محل قدم می نهاد و جمهور علما بر آنند که کتاب او در صحت مقدم است بر جمیع کتب مصنفه در حدیث تا آنکه گفته
اند اصح الکتب بعد کتاب الله تعالی صحیح البخاری و شیخ شهاب الدین بن حجر در شرح صحیح بخاری گفته که
جمله احادیث صحیح بخاری مع التعلیقات و الشواهد و التابعات و المکررات نه هزار و هشتصد و هشتاد
و دو حدیث است و باسقاط مکررات احادیث مرفوعه آن دو هزار و ششصد و بیست و سه حدیث است انتهی
و در اینجا میان علمای اصول حدیث و شراح بخاری اختلافی نیز هست و الله اعلم و اعلا و اقرب اسانید
احادیث جامع صحیح او آنست که میان او و پیغمبر صلی الله علیه و سلم سه واسطه باشد و بیست و دو حدیث
مع المکرر ازین قبیل است و باسقاط مکررات شانزده و بسیاری از علما از ثقات از برای حصول مرادات و کفایت
مهمات و قضای حاجات و دفع بلیات و کشف کربات و برای صحت و شفای بیماران و در مضایق و شداید
خوانده اند و بمراد رسیده و مقصود خود را دریافته و آنرا مانند تریاق مجرب دانسته و اینمعنی نزد علمای
حدیث بمرتبه شهرت و استفاضه رسیده است میر جمال الدین محدث از استاد خود سید اصیل الدین رحمه الله
نقل کرده که گفت قریب صد و بیست بار صحیح بخاری را در وقایع و مهمات خود و برای مردم خوانده ام همه مقصود حاصل
شده و مهم بکفایت انجامیده است و میان علمای نجد شهرت رسیده که صحیح بخاری را در هیچ شدتی
نخوانده اند الا که نجات و کشاد از آن شدت حاصل شده و در هر کشتی و هر خانه که آن کتاب بوده باشد
خداوند تعالی آنرا از غرق و حرق نگاه داشته و نزد ثقات ثبوت رسیده که بخاری مستجاب الدعوات بود
و در شان قاری صحیح خود دعای خیر کرده **ذکر قصه وفات بخاری** آورده اند که محمد بن اسماعیل چون از طلب
علوم و رحلت بلاد و ملازمت مشایخ فارغ شد به بخارا که وطن و مولد او بود باز گشت اهل بخارا تعظیم
و تکریم و احترام او نموده یک فرسخ برای او استقبال کردند و قباب و خیام در آن یک فرسخ برای او زدند
دراهم و دنانیر بروی نثار ساختند پس مدتی در آنجا بود و به نشر احادیث و افاده علوم اشتغال داشت
و بعضی از اصحاب غرض و حسد حاکم بخارا را بر آن داشتند که بخاری را التماس نمود که صحیح جامع خود و تاریخ کبیر را
بیار تا سماع آن دو کتاب از تو نمایم محمد بن اسماعیل فرستاده او را گفت من تو را نمیکردانم علم را و نمیبرم
آنرا بدر سرای مردم اگر او را حاجتی هست بچیزی از علم باید که حاضر شود نزد من در مسجد یا در سرای من و علوم
بشنود و در روایتی آنکه والی بخارا التماس نمود از بخاری که مجلس خاص با اولاد او معین سازد که در آن مجلس غیر
ایشان نباشد و استماع صحیح خویش نماید بخاری در جواب گفته فرستاد که من نمیتوانم قومی را دون قومی بسماع حدیث
مخصوص سازم پس این امر سبب وحشت شد میان بخاری و حاکم بخارا و منجر بآن شد که حاکم امر کرد که محمد بن
اسماعیل از بخارا بیرون رود و بخاری از بلد بیرون آمد و لیکن چون وقت در رسیده بود و بی سبب تشویش

مشایخ ص

برای فهود ص

وقت او دادند بر والی بخارا و جمعی از اعیان آن بلده که با وی درین امر اتفاق نموده بودند دعای بد کرد
و گفت اللهم ارهم ما قصدونی فی انفسهم واولادهم واهالیهم خداوندا بنمای ایشان را جزای آنچه قصد کردند
مرا بدان در ذات ایشان و اهل و اولاد ایشان حق تعالی دعای او در باب آن جماعت قبول کرد و ماهی
ازین امر نگذشته بود که از دار الخلافه فرمان صادر شد بعزل والی و آنکه وی را بر دراز گوش بازگونه نشانند و گرد
شهر گردانیدند و ندا میکردند که سزای بدکردار اینست و در زندان حبس کردند تا هم در حبس مرد و آن جمعی
از اعیان که با وی موافقت کرده بودند هر یک ببلائی گرفتار شدند که مادهٔ عبرت خلایق گشتند **شعر**
بِئسَ قَومٌ اِذا احَلُّوا بِمَنزِلٍ ❊ حَلَّ الرِّضا و سیرُ الجُود اِن سارُوا ❊ نقل است که چون بخاری از بخارا بیرون رفت و آن
خبر بسمرقند رسید اهل سمرقند مکتوبی باو نوشتند و از وی استدعا نمودند که بسمرقند آید بخاری بجانب
سمرقند توجه نمود و چون بقریهٔ خرتنگ رسید که نزدیک سمرقند است معلوم وی شد که اهالی آن بلده اختلاف
دارند در بودن وی در آن بلده در آنجا توقف کرد تا به بیند امر بچه قرار یابد شبی از ملاحظهٔ اختلاط خلایق
ایشان و خوف وقوع در فتنهٔ ایشان که منجر بدین گردد ملول و دلتنگ شد بعد از نماز تهجد دست بدعا برداشت
و گفت اللهم ضاقت علی الارض بما رحبت فاقبضنی الیک خداوندا تنگ آمد زمین بر من با این فراخی که دارد
پس بردار مرا و بکش بسوی خود پس در همان ماه آنجا خسته شد و وفات یافت ولادت بخاری در روز جمعه بعد از نماز
عصر سیزدهم یا شانزدهم از ماه شوال سنه اربع و تسعین و مایه ببلدهٔ بخارا و وفات وی شب شنبه غرهٔ
شوال سنه ست و خمسین و مایتین بود رحمة الله علیه و خطیب ابوبکر بغدادی بسند خویش از عبد الواحد طواویسی
نقل میکند که گفت پیغمبر را صلی الله علیه و سلم در خواب دیدم که با جمعی از اصحاب ایستاده بودند و انتظار میکشیدند
سلام کردم بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم جواب سلام من باز داد گفتم یا رسول الله سبب توقف درین موضع چیست
فرمود انتظر محمد بن اسمعیل بعد از چند روز خبر فوت بخاری رسید چون تفحص نمودم از وقت وفاتش همان
ساعت بود که من در واقعه دیده بودم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم نقل است که چون وی را دفن کردند رایحهٔ طیبه
از مشک از قبر او میدمید و این رایحه مدتی از خاک تربت او استشمام میکردند و مردم بزیارت می آمدند و از
خاک تربت آن تبرک میبردند چندانکه مغاکی بر تربت او پیدا شد پس مردم پنجره از چوب بر سر تربت او ترتیب دادند
و مردم خاک ما حول پنجره میبردند و همان رایحه میشمیدند تا مدتهای مدید آن رایحه باقی بود **نظم** هر جا که تو
بگذری و برداری پی ❊ گل روید و لاله روید اندر مه دی ❊ **نظم** جمال همنشین در من اثر کرد ❊ وگرنه من همان
خاکم که هستم **احوال مسلم رحمة الله علیه** ابو الحسین مسلم بن الحجاج بن مسلم بن ورد بن کوشاذ القشیری نسباً
والنیشابوری وطناً و مسکناً یکی از علمای اعلام امت و حفاظ ملت است و در فن حدیث مقتدا و [illegible]

و مسلم از ارباب این فن یکی از متقنان و مبرزان این علم شریف بوده و قدوه و عمده و استاد نزد اهل
اسلام رحلت کرد از وطن خویش در طلب حدیث باقطار و اکناف و امصار اطراف عالم و سماع حدیث
نموده در خراسان از یحیی بن یحیی و اسحق بن راهویه و غیر هما و در ری از محمد بن حمدان جمال [illegible] و از ابی غسان
مسمعی و غیر هما و در عراق از احمد حنبل و عبد الله بن مسلمه قعنبی و غیر هما و در حجاز از سعید بن منصور
و از ابی مصعب و غیر هما و در مصر از عمرو بن سواد و حرمله بن یحیی و غیر هما و همچنین روایت حدیث دارد از کبار علما
و حفاظ عصر او که فوق او در درجه او بوده اند و رحلت کرد به بغداد چند بار و تحدیث کرد در وی و روایت حدیث کرده اند
از وی طایفه از مشایخ و علما و حفاظ عصر او که در درجهٔ او بوده اند مثل ابو حاتم رازی و موسی بن هارون
و احمد بن سلمه و ابو عیسی ترمذی و ابوبکر بن خزیمه و غیر هم و خلایق بسیار که احصای ایشان متعسر است و در صحیح
مجرد کتابی تصنیف کرده که علما آن را تلقی بقبول کرده اند چنانکه صحیح بخاری را و در صحیح خویش گفته نه هر چه صحیح بود نزد من
درین کتاب آورده ام بلکه آنچه بر آن اجماع کرده بودند آوردم و گفته که این مسند صحیح خود را از سیصد هزار حدیث
مسموع تصنیف کرده ام و ابو عمرو بن احمد بن حمدان حیری گفته که ابو العباس بن عقده را از محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم
بن الحجاج نیشابوری پرسیدم که کدام یکی ازین دو اعلم است گفت آن هم عالم است و این هم عالم است باز مکرر گفتم
وی همین کلمه گفت بعد گفت یا با عمرو گاهی غلط میکند بخاری در اهل شام و ذکر میکند در جایی یکی از آنها را
بکنیت و ذکر میکند در جای دیگر بنام پس گمان برده میشود که آن دو کس اند و اما مسلم کمتر واقع میشود او را غلط و خطیب
ابوبکر بغدادی گفته که مسلم پیروی کرده است بخاری را و نظر کرده است در علم وی و راست میرود بر اثر
و چون بخاری در آخر عمر خود به نیشابور در آمد مسلم ملازمت او کرد و بخدمت وی شتافت و بسیار آمد و رفت
تردد بر وی و دارقطنی گفته که اگر بخاری نمیبود نمیرفت مسلم و نمی آمد و بالجمله مسلم از مستفیدان آثار بخاری و
مقتبسان انوار اوست و ابو احمد شیخ حاکم ابو عبد الله است گفته است که مسلم اکثر احادیث را در کتاب خود متفرق
آورده بسیار دلیری کرد که باو منسوب ساخت و در صحیح خویش از وی روایت نکرد والله اعلم و از علو اسانید مسلم
آنست که میان او و پیغمبر صلی الله علیه و سلم چهار واسطه باشد و هشتاد چند حدیث در صحیح او اینچنین دارد
و مسلم را غیر از صحیح مصنفات دیگر هست مانند مسند کبیر و کتاب علل و کتاب اوهام محدثین و کتاب تمیز و کتاب
من لیس له الا راو واحد و کتاب طبقات تابعین و کتاب مخضرمین و شیخ محیی الدین نووی در مقدمهٔ شرح مسلم خود
آورده که هر که از سر تحقیق و امعان نظر تامل کند در صحیح مسلم و مطلع شود بر آنچه او ابداع نموده است در اسانید
احادیث و ترتیب آن و حسن سیاقت و بدیع طریقت آن از نفایس تحقیق و جواهر تدقیق و انواع ورع
و احتیاط و تحری در روایت و تلخیص و احصای طرق حدیث و ضبط متفرق و غیر این امور از محاسن و اعجوبات

کتاب اوهام

و جامع کبیر

بدانکه او مقتدای سابق است که هیچ لاحق بعد از وی بوی نرسیده است و کسی که مساوی او بل بدانی او باشد
در وقت و زمان او در غایت قلت است و ذلک فضل الله یؤتیه من یشآء والله ذو الفضل العظیم و نزد جمهور
علما کتاب او تلو کتاب بخاری است در صحت و متانت و نزد بعضی از مغاربه کتاب او مرجح است بر کتاب بخاری
اما صحیح بخاری آن از حیثیت جودت وضع و ترتیب و حسن سیاق است و از هیچ احدی از علمای اسلام تصریح بالصحت
صحیح او بر صحیح بخاری واقع نشده و بی شک صفاتی که صحت بدان دایر است که اتصال سند و عدالت و ضبط
و حفظ و اتقان رجال و عدم شذوذ و علت است در بخاری اتم است و شروط بخاری در آن صفات اشد
و اقوی است ولادت مسلم سال دویست و چهار و بقولی در سال دویست و شش و وفات او در نیشابور
شب یکشنبه بیست و چهارم ماه رجب سال دویست و شصت و یک و مدفن او در ظاهر بلده نیشابور واقع شده
رحمة الله علیه **احوال مالک رحمه الله** ابو عبدالله مالک بن انس بن مالک بن ابی عامر بن عمرو بن الحارث الاصبحی الحمیری
پیشوا و مقتدای دار الهجرة یعنی مدینه مطهره بوده کان ثقة مأمونا ورعا فقیها محدثا حجة وی از تبع تابعین است
از نافع مولی ابن عمر و از محمد بن المنکدر و از زهری و جماعه دیگر از تابعین و تبع تابعین روایت حدیث کرده
و یحیی بن سعید انصاری و زهری با آنکه از شیوخ و از جمله تابعین اند از وی روایت حدیث کرده اند و ابن
جریج و سفیان ثوری و سفیان بن عیینه و اوزاعی و شعبه و لیث ابن سعد و ابن مبارک و شافعی و ابن
وهب و خلایق بیشمار و طوایف علما از وی سماع نموده اند و بجلالت شان و تقدم او در علم و حفظ احادیث و تقوی
و ورع وی قایل شده و شافعی در شان او گفته لولا مالک و ابن عیینه لذهب علم اهل الحجاز و هم از شافعی
منقول است که در حق او گفت اذا ذکر العلماء فمالک النجم و در تعریف کتاب او که موطا است گفته ما
تحت ادیم السماء اصح من موطاء مالک و در آن زمان صحیح بخاری و مسلم مؤلف نشده بودند و وهب ابن خالد که یکی
از کبار اهل حدیث است گفته که در میان مشرق و مغرب هیچ احدی بر حدیث رسول صلی الله علیه وسلم
امین تر از مالک نیست و از امام مالک منقول است که گفت کم کسی باشد که من از وی کتابت حدیث کرده باشم
که پیش من نیامده و از من فتوی نگرفته و وی در تعظیم و احترام حدیث رسول صلی الله علیه وسلم باقصی الغایت
میکوشید و چون شخصی بطلب علم بدر سرای مالک آمدی جاریه خود را گفتی که برو و بپرس از این شخص که
فتوی میخواهد یا حدیث اگر گفتی فتوی میخواهم مالک بیرون آمدی و جواب فتوی او بگفتی و اگر گفتی حدیث
میخواهم او را بنشاندی و غسلی تازه بر آوردی و لباسی پاکیزه پوشیدی و خود را مطیّب و منظف ساختی
و بر وساده نهادی و بالای وساده با هیبت و وقار بنشستی آنگاه دستوری دادی تا آن شخص در آمدی و او را
حدیث شنوانیدی آورده اند که هارون رشید در ایام سلطنت خود بروضه رسول صلی الله علیه وسلم آمد مالک

احوال امام مالک رحمة الله علیه

بدیدن وی رفت چون ملاقات واقع شد و مجلس پرسش و مصاحبت و مکالمت بانجام رسید مالک
خواست که برون آید هارون گفت اگر مقتدای مسلمانان فضل فرماید و هر روز بنزدیک ما حاضر آید و فرزندان
ما امین و مامون از او سماع حدیث کنند منت از وی بر ما است مالک بکراهیت در وی نگریست و گفت
یا امیر المومنین لا تقطع عز شی رفعه الله العلم یؤتی و لا یأتی یعنی بگذار و پست مگردان عزت چیزی که
بلند گردانیده است آن را حق عز شانه علم چیزیست که بجانب وی باید آمد نه علم بجانب کسی رود و برداشت
انکه اعزک الله علم از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که اصل و قبیله شما است ناشی و پیدا شده بر شما است که آنرا
عزیز دارید هارون بانصاف در آمد و گفت صدقت ایها الشیخ کان هذا الیوم منی فاستر ما گفت
راست گفتی ای پیر این سهوی و لغزشی بود که از من صادر شد بپوش بر من آنرا و بگذران آنرا از من
و مامون را بدر سرای مالک فرستاد و مالک ایشان را آنگاه بار داد که دیگر علما را و هم در آن صف
نشاندی که دیگران را آورده اند که هارون بر مالک زری فرستاد و مالک بخدمتکاران خود گفت که این مال را
نگاه دارید و خرج نکنید بعد از آن هارون بمالک گفت که اگر تو با ما موافقت کنی و در صحبت ما باشی کتاب
ترا مشهور گردانیم و رواج دهیم و همه را بمذهب تو و موافق کتاب تو بیاریم مالک گفت حاشا این کتاب
که من باندازه علم و دانش خود جمع کرده فراهم آورده ام و شاید که در آنجا خطا کرده باشم و دیگری
داناتر از من باشد و دیگران را بمذهب من آوردن چه معنی دارد اما آن مبلغ که امیر المومنین فرستاده
نهاده پس مبلغ را بر هارون باز فرستاد و هارون اعتذار نمود و مبلغ را نگرفت شافعی رحمه الله گوید که دیدم
بر در سرای مالک اسپی چند از اسپان خراسانی و بغله چند از بغال مصری که ندیده بودم هرگز بهتر
از آنها بر سبیل تعجب باوی گفتم چه نیکو نمایند این افراس و بغال یا ابا عبدالله این هدیه ایست از من بتو
قبول کن آنرا گفتم پس از آنها یکدابه برای خود نگاه دار تا سواری کنی بر آن گفت من شرم میدارم از خداوند تعالی
که بر زمینی که تربت رسول الله صلی الله علیه وسلم در آن باشد سواره بر آن روم و مالک در تعظیم و محبت مدینه
رسول صلی الله علیه وسلم باقصی الغایت کوشیدی و هرگز از مدینه بیرون نرفت الا یکبار برای حج و مدت عمر در
مسجد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در روضه شریف درس گفت رحمة الله علیه ولادة وی سنه خمس و تسعین از
هجرت یا احدی و تسعین یا سبع و تسعین و وفاتش در سال صد و هفتاد و نه بود والله اعلم بالصواب
احوال شافعی رحمه الله هو ابو عبدالله محمد بن ادریس بن عباس بن عثمان بن شافع بن السایب بن عبید بن عبد یزید
بن هاشم بن عبد المطلب بن عبد مناف القرشی المطلبی و برا مطلبی برای آن گویند که جد اعلی او چنانکه معلوم شد مطلب بن عبد مناف است
برادر هاشم بن عبد مناف که جد پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و او را بجد شافع نسبت کرده شافعی گویند

احوال امام شافعی رحمة الله علیه

و نسبت بوی بهمین لفظ گفته‌اند و گویند که مادر عبد یزید بن هاشم دختر هاشم بن عبد مناف است که جد
آنحضرت است صلی الله علیه و سلم و مادر شافع خلدة بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف خواهر فاطمه بنت
اسد که والدهٔ امیر المومنین علی است رضی الله عنه و گویند که مادر شافعی ام الحسن بنت حمزة بن القاسم
بن یزید بن الحسن بن علی بن ابی طالب است پس امام شافعی را از جهات نسبت به بیت نبوت ثابت باشد و آورده اند
که شافع بن سایب ملاقات با آنحضرت صلی الله علیه و سلم کرده و در حالی که بجوانی رسیده بالیده بود و پدر او
در روز بدر صاحب رایت بنی هاشم بود از جانب اهل مکه اسیر مسلمانان شد و فدیه خویش داد و مسلمان گشت ولادت
شافعی در غزه بود و بقولی در عسقلان و بقولی در منی و او را بمکه بردند و نشو و نما در آنجا یافت وی هفت ساله بود که
حفظ قرآن کرد و چون ده ساله شد موطای مالک یاد داشت و فقه بر مسلم بن خالد که آن زمان مفتی مکه بود خواند
و چون پانزده ساله گشت علمای عصر او را اذن فتوی دادند بعد از ان رحلت بمدینه کرد و ملازمت مالک نمود
و از شافعی منقول است که در ابتدای امر میل بسیار بود بشعر و بسیار میورزیدم آنرا تا رسیدم بپایه که
بر شاید بمثل آن پایه مگر و حظی عظیم روزی در سایهٔ خانهٔ کعبه نشسته بودم و هیچکس نزد من نبود از غیب آواز
شنیدم که گوینده میگفت یا محمد علیک بالفقه ودع الشعر و هم از وی منقول است که پیش از اوان بلوغ پیغمبر را
صلی الله علیه و سلم در خواب دیدم که با من فرمود یا صبی گفتم لبیک یا رسول الله فرمود از کدام قومی تو گفتم
از قوم تو فرمود نزدیک من آی و دهن بگشای چنان کردم پس آب دهن مبارک خود مقداری گرفت و بر دهان
و زبان و لب من فرو کشید و فرمود امض بارک الله فیک دیگر بعد از ین واقعه بر من لحنی و خطائی در حدیث
و در کلام عرب واقع نشد و گفت چون نزد مالک رفتم کلام مرا شنید و ساعتی نظر بجانب من
نمود و مالک را فراستی بود پرسید که نام تو چیست گفتم محمد گفت یا محمد بپرهیز و بترس از خدای تعالی و از معاصی
مجتنب و محترز باش بدرستی که ترا شأن عظیم است و بود در میان امت محمد صلی الله علیه و سلم پس مدتی ملازمت کردم
او را تا از تحصیل علم که نزد او بود فراغ حاصل کردم و چون اجازت سفر از وی خواستم در حال وداع با من
گفت ای جوان بدرستی که خدای تعالی در دل تو نوری القا فرموده است پس اطفا مکن آن نور را بظلمت معصیت و تباهی
روایت دارد از مالک و سفیان بن عیینه و عبد العزیز دراوردی و غیر هم خلق کثیر و روایت کرده از وی احمد بن حنبل
و ابو ثور و غیر ایشان خلایق بسیار و آورده اند که بعد از ملازمت مالک ببغداد رفت و دو سال آنجا
اقامت نمود و علمای آنجا بروی جمع شدند و اخذ حدیث و فقه از وی کردند و کتاب قدیم خود را در آنجا تصنیف
نمود بعد از ان بمکه باز گشت پس نوبتی دیگر ببغداد رفت بعد از آن عزیمت مصر کرد و بتدریس و نشر علوم
مشغول گشت و کتب جدید در آنجا تصنیف نمود و آورده اند که تصانیف او در اصول زیاده از چهارده مجلد و در فروع

متجاوز است و از احمد بن حنبل منقول است که ما نشناختیم ناسخ احادیث رسول را صلی الله علیه و سلم
از منسوخ آن و خاص آنرا از عام آن و مجمل آنرا از مفصل آن تا با شافعی ننشستیم و از حسن بن محمد زعفرانی
منقول است که گفت هرگز بر شافعی در نیامدم الا که احمد بن حنبل نزد وی بود و از وی استفاده میکرد و احمد
در عقب نمازها میگفت اللهم اغفر لی و لوالدی و لمحمد بن ادریس الشافعی و میگفت شافعی مثل آفتاب است
مر روز را و مانند عافیت مر مردم را و گفت سی سال است که شب نگذرانیده ام الا که دعا کرده ام برای شافعی
و استغفار جسته ام برای او و آورده اند که یحیی بن معین که راس و رئیس اهل حدیث است با احمد بن حنبل
گفت چه بوده است ترا یا احمد که با کمال علم و زهد پیاده بر زمین بغلهٔ شافعی میروی احمد گفت اگر دوست میداشتی
تو علم فقه را تو نیز پیاده میرفتی بر دیگر بغلهٔ او **نظم** هر که دانش نباشدش بروزی ننگ دارد ز دانش آموزی
و محمد بن حسن شیبانی در مقام مدح شافعی گفت که وی کتاب اوسط ابو حنیفه را از من بعاریت گرفت و تمام
آنرا در یک شبانروز حفظ کرد و از علمای وقت او مدح و ثنای بلیغ بر وی نقل میکنند و وی در حفظ و ضبط
حدیث و فقه و علم و فصاحت و معرفت و ثبات و تمکن و حسن صورت و سیرت و جودت رای
و فراست و شجاعت و حسن اخلاق و کرم و جود و سخاوت و مروت درجهٔ کمال داشت و از ابو محمد خواهر
زاده شافعی منقول است که گفت شافعی در یک شب چند بار میفرمود تا جاریهٔ وی چراغ برای وی روشن میساخت
و در سایهٔ چراغ کتابت میکرد و مبالغه مینمود و آنچه میخواست بعد از آن میگفت چراغ بردار پس
بتفکر و تذکر اشتغال مینمود و پس باز بانگ میزد که چراغ بیار از ابو محمد پرسیدند که از رد مصباح چه اراده
میکرد گفت که در تاریکی ذکر جلا بیشتر دیده و از کلمات اوست رضی الله عنه استعینوا بالکلام بالصمت
و علی الاستنباط بالفکر و نیز گفته من وعظ اخاه سرا فقد نصحه و زانه و من وعظه علانیة فقد فضحه و شانه
زینة العلماء التقوی و حلیهم حسن الخلق و جمالهم کرم النفس و هم از شافعی منقول است که گفت اگر علما اولیای
حق تعالی نیستند پس در آخرت ولی نباشد ما اتخذ الله ولیا جاهلا قط و گویند که هارون رشید با شافعی
گفت بمن رسیده است که تو غذا بکار میخوری حکمت درین چیست گفت برودت آب و طیب هوا و قلت
و خیم ماده طبع در موائد احباب هارون گفت هذا بیت القصیدة و وی گفت آنچه علما را زینت و بها
فقر است با قناعت و خشنود بودن بآن و صبر نمودن و فقر علما اختیاریست و فقر جهال فقر اضطرار
و آورده اند که مزنی در وقت موت بر وی رسید و پرسید که چگونه صباح کرده و چه حال داری جواب
داد وی گفت صباح کرده ام بر صدد ارتحال از دنیا و مفارقت از برادران دینی و بر صدد آشامیدن جام موت
و بدیهای کردار خود رسیدن و بر خداوند تعالی وارد شدن بعد از آن در گریه شد و ابیاتی چند از خود

ذکر امام احمد حنبل رحمة الله علیه

در جای عفو و مغفرت بر خداوند تعالی گفت و جان داد ولادتش در صد و پنجاه از هجرت و وفاتش
روز جمعه سلخ ماه رجب سال دویست و چهار و در همان روز بعد از نماز عصر مدفون گشت بقرافه مصر
و قبره بها مشهور یزار و یتبرک به رحمة الله علیه **احوال احمد حنبل رحمة الله علیه** ابو عبد الله احمد بن
محمد بن حنبل بن هلال بن اسد بن ادریس بن عبد الله بن حیان بن انس بن ربیعه بن نزار بن معد بن
عدنان پیشوا و مقتدا بوده در حدیث و فقه و زهد و ورع و عبادت و با وثاقت شد صحیح از سقیم و مجروح
از معدل نشو و نما یافت در بغداد و طلب علم و تحصیل حدیث در آن دیار کرده و بعد از آنکه از سماع حدیث از
مشایخ آن ناحیه فارغ شد رحلت نمود و جهة تحصیل سند عالی و سماع حدیث از وطن خویش بکوفه و بصره و مکه
و مدینه و یمن و شام و جزیره و کتاب حدیث و سماع آن از علما و مشایخ بلاد مذکوره نموده روایت دارد از یزید بن
هارون و یحیی بن سعید قطان و سفیان بن عیینه و شافعی و خلایق بسیار و روایت دارند از و مشایخ عظام و علمای اعلام مثل
محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن حجاج قشیری و ابو زرعه و ابو داود سجستانی و غیر ایشان و اسحاق بن راهویه
در حق او گفت احمد بن حنبل حجت است میان خدا و بندگان او بر روی زمین شافعی در شان او گفته از بغداد بیرون آمدم
و نگذاشتم در آنجا احدی را که اورع و اتقی و اعلم بوده باشد از احمد بن حنبل احمد بن سعید دارمی گوید
من ندیدم هیچ جوانی که احفظ باشد مر حدیث رسول خدا را صلی الله علیه و سلم از احمد بن حنبل و مسند
او در میان مردم مشهور است و معروف و در آن مسند زیاده از سی هزار حدیث جمع کرده و کتاب او
در زمان او اعلی و ارفع و اجمع کتب بوده روایت کرده اند از وی ثقات که گفت این مسند خود را انتخاب
کرده ام از زیاده از هفتصد و پنجاه هزار حدیث از ابو داود سجستانی منقول است که گفت مجالست با احمد حنبل مجالست
آخرت است و هیچ چیز از امور دنیا در مجلس او نبودی آورده اند که احمد بن حنبل فقر اختیار کرده و هفتاد
سال بر آن صبر نمود از هیچکس هیچ چیز قبول نکرد محمد بن موسی گوید از مصر برای حسن بن عبد العزیز میراث او
صد هزار دینار زر سرخ بار کرده فرستادند وی از آنجمله سه کیسه زر که هر یکی هزار دینار داشت برای احمد بن حنبل
فرستاد و گفت یا ابا عبد الله این از وجه میراث حلال بمن رسیده است بگیر آنها را و بر عیال خود نفقه کن
احمد گفت مرا هیچ حاجتی بآن نیست و هیچ قبول نکرد **نظم** گر چه گرد آلود فقرم شرم باد از همتم گر بآب
چشمه خورشید دامن تر کنم و از وی در باب صبر و توکل و استغنا و در باب ورع و تقوی و احتیاط احکام
عجیب و غریب نقل کرده اند که دلالت دارد بر وصول او بدرجه علیا و مرتبه قصوی رحمة الله علیه رحمة
واسعة کاملة **رباعی** دست و دل ما هر چه تهی تر خوشتر آزادی ما ز هر چه خوشتر خوشتر عیش خوش مفلسان
بیک چشم زدن از عشرت صد هزار قیصر خوشتر از ابو داود سجستانی منقول است که گفت دویست

بیغداد

نخص را از کبار مشایخ حدیث دیده باشم یکی را مثل احمد بن حنبل نیافتم و از ابو زرعه رازی منقول است
که گفت چشمان من هیچکس مثل احمد بن حنبل ندیده گفتند در علم جواب داد در علم و در زهد و فقه و در جمیع نیکوییها
علی بن المدینی گوید در اصحاب ما در احادیث پیغمبر را صلی الله علیه و سلم احفظ از احمد بن حنبل نیست عبد الله
بن احمد گوید که اصحاب حدیث در مجلس ابو عاصم نبیل ضحاک بن مخلد حاضر شدند گفت آمده اید که دانا
شوید و حال آنکه در میان شما فقیهی نیست و در استاد و مذمت ایشان مینمود گفتند در میان ما یکی مرد
فقیه است پرسید که آن کیست گفتند همین ساعت حاضر خواهد شد پس حاضر شد پدر من پس او را گفتند
بتحقیق که آن مرد که میخواستی آمد ابو عاصم باز نگریست و او را دید گفت بگذر و بالا نشین گفت مکروه میدارم
که پا بر گردن مردم نهم ابو عاصم با اهل مجلس گفت این از جمله فقیه یکی است آنجا که گفت گشاده سازید
او مجلس را پس گشاده ساختند و او را در برابر خود نشاندند و بر روی مسئله القا کرد و وی در زمان جواب مسائلش
میگفت دیگر پرسید و جواب شنید و همچنین مسایل می پرسید و او جواب مسائلش میگفت ابو عاصم گفت این از آن مردان است
که بر روی آب میروند نه از آنکه بر روی زمین روند و از اقوای حجج و استنی براهین علو مقام و رفعت مکان
و قوت مذهب و اجتهاد این امام اجل و اکرم آنست که شیخ شیوخ و قدوه اولیا و قطب اقطاب و فرد
احباب غوث اعظم شیخ محی الدین عبد القادر رضی الله عنه و ارضاه حامل مذهب و تابع اقوال او است و در
بهجة الاسرار نوشته است در مناقب وی و کان یفتی علی مذهب الشافعی و احمد بن حنبل و از
ظاهر میشود که آنحضرت را اجتهادی بود که موافقت داشت یکی از این دو مذهب و مشهور و مقرر است که
ایشان حنبلی مذهب اند و ذکر ایشان در حنابله واقع و ثابت است ولادت وی رحمه الله در بغداد سنه اربع
و ستین و مایه و وفات او هم در بغداد احدی و اربعین و مائتین مات رحمه الله یوم الجمعة وقت الضحی و دفن
بعد العصر **احوال ابو داود سجستانی رحمه الله** ابو داود سلیمان بن اشعث بن اسحاق بن بشیر سجستانی یکی از آنجمله است
که رحلت کرده در طلب علم از وطن خویش و اطراف عالم را طواف نموده درین طلب و جمع کرده احادیث را و تصنیف نموده
و مشایخ عراق و خراسان و شام و مصر و جزیره را دریافته و اخذ و تحمل حدیث از ایشان نموده و روایت حدیث کرده
از مشایخ کبار و علمای ذوی الاقتدار مانند مسلم بن ابراهیم و سلیمان بن حرب و یحیی بن معاذ و احمد بن حنبل و
غیرهم و روایت کرده اند از وی پسر وی عبد الله و ابو عبد الرحمن نسائی و احمد بن خلال و غیرهم و ابو داود در بصره
ساکن بود و ببغداد در آمده مرات متعدده و تصنیف کتاب خود در بغداد کرده و اهل آن ناحیه روایت سنن او از وی نموده
و عرض کرده شد بر احمد بن حنبل پس پسندید او را و استحسان نمود و از ابی داود منقول است که پانصد هزار حدیث
رسول صلی الله علیه و سلم از مشایخ در قید ضبط کتابت در آورده ام و سنن خود را از آن پانصد هزار حدیث بیرون

احوال ابو داود سجستانی رحمة الله علیه

وحیطه

آورده و در آن کتاب چهار هزار و هشتصد حدیث ایراد کرده که صحیح است و آنچه نزدیک باآن است و آن
را از جمله این احادیث که درین کتاب آورده ام چهار حدیث کافیست اول انما الاعمال بالنیات و دوم
من حسن اسلام المرء ترک ما لایعنیه و سیوم لایکون المؤمن مؤمنا حتی یرضی لاخیه ما یرضی لنفسه و چهارم
ان الحلال بین و ان الحرام بین و بینهما مشتبهات الحدیث و ابو بکر خلال در شان او گفته که ابو داود پیشوا بود
در عصر خود و مقدم بصفت زهد و ورع و بصارت و مهارت در فن حدیث موصوف و معروف و ابو سلیمان
خطابی گفت کتاب ابی داود کتابیست شریف که در علم دین کتابی مثل آن نوشته نشد و بعضی بعد از
بخاری و مسلم و از ابو داود منقول است که گفت در سنن خود حدیثی ایراد نکرده ام که علمای حدیث اجماع کرده
باشند بر ترک آن و گفته اند که مردی باشد که نزد وی هیچ نباشد از کتب الا مصحف بعد از آن کتاب
ابو داود احتیاج نمی افتد او را بچیزی و در احکام مجرد جزوی کسی تصنیف نکرده و چون تصنیف کرد
مردم را خواند گشت در میان مردم مثل مصحف که تمتع میکردند بآن و مخالف نمیکردند آنرا و موسی بن هارون
گوید ابو داود در دنیا مخلوق شد برای حدیث و در آخرت برای بهشت و ابو حاتم بن حبان در شان او
گفته که ابو داود یکی از مقتدایان روزگار است در علم و فقه و حفظ حدیث و نسک و ورع و اتقان و ولادت وی
در سال دویست و دو و وفاتش در دویست و هفتاد و پنج بوده

احوال ترمذی رحمة الله علیه

ابو عیسی بن سورة بن موسی بن الضحاک سُلَمی ترمذی یکی از علمای اعلام و از حفاظ حدیث سید انام علیه الصلوة والسلام
و از ثقات مجمع علیه بوده و مراو را در حدیث و فقه ید صالحه است و کتاب جامع وی دلالت دارد بر عظم قدر
و اتساع حفظ و کثرت اطلاع و غایت تبحر او درین فن و مثل آن کتاب درین باب مؤلف نشده و در ذکر علل حدیث
و صحیح و تحسین و تضعیف آن و بیان مذاهب علما از سلف و خلف و شرح اختلاف مجتهدان و در شان کتاب
جامع او گفته اند هو کاف للمجتهد و مغن للمقلد روایت کرده حدیث را از صدر اول از مشایخ مثل قتیبه
بن سعید و محمود بن غیلان و محمد بن بشار و احمد بن منیع و محمد بن المثنی و سفیان بن وکیع و محمد بن اسمعیل و غیر
ایشان و روایت حدیث دارند از وی خلایق بسیار مانند محمد بن احمد محبوبی و هیثم بن کلیب و گفته که در اسانید
وی نیز ثلاثی هست و یک حدیث در سنن او ایثال دارد و آن این حدیث است که یأتی علی الناس زمان الصابر منهم
علی دینه کالقابض علی الجمر و مسلم و ابو داود ثلاثی ندارند و چون تصنیف کرد جامع خود را عرض کرد آنرا بر علمای حجاز
و عراق و خراسان و پسندیدند او را و مرضی افتاد ایشان را و شمایل تصنیف اوست و آن از احسن کتبی است که
درین باب تصنیف یافته و میامن و برکات بسیار و بیشمار دارد و خواندن آن برای مهمات مجرب اکابر است و ولادت ترمذی
در سال دویست و نه و وفات وی در سال دویست و هفتاد و نه بوده والله اعلم

احوال نسائی رحمة الله علیه

ابو عبد الرحمن بن احمد بن شعیب بن بحر بن سنان النسائی یکی از حفاظ حدیث و عالم و مشار الیه و مقدم
و عمده و قدوه بوده بین اصحاب الحدیث و جرح و تعدیل او معتبر بین العلما در اول کتابی نوشته که آنرا سنن
کبیر نسائی گویند و آن کتابیست جلیل الشان که مثل آن نوشته نشده در جمع طرق حدیث و بیان مخرج آن
و بعد از آن اختصار کرده آنرا و مسمی ساخته بمجتبی بنون و سبب اختصار آن بود که یکی از امرای زمان از و پرسید
که همه احادیث کتاب تو صحیح است گفت نه پس آن امیر او را امر کرد بنوشتن صحیح مجرد پس مجتبی را از آن
انتخاب نمود و هر حدیث را که در اسناد آن تکلم کرده و معلل داشته اند از آن کتاب اسقاط نمود و چون
محدثان گویند رواه النسائی مراد ایشان مجتبی باشد این کتاب مختصر نه آن کتاب کبیر و همچنین گاهی که
گویند کتب خمسه یا اصول خمسه بخاری و مسلم و سنن ابو داود و جامع ترمذی و مجتبی نسائی خواهند حاکم ابو
عبد الله نیشاپوری گوید شنیدم از ابو علی نیشاپوری حافظ چهار نفر را از حفاظ حدیث بین اهل
الاسلام یاد کرد اول نام ابو عبد الرحمن نسائی برد و نیز از حاکم منقول است که شنیدم از ابی الحسن علی
بن عمر دارقطنی بیش از یکدو بار که گفت ابو عبد الرحمن مقدم است بر هر کسی که بعلم حدیث و جرح و تعدیل رواة مذکور
شود در زمان خود و در غایت ورع بود نمی بینی که در سنن خویش روایت از حارث بن مسکین باین طریق میکند
قری علیه و انا اسمع و در روایت از وی نمیگوید حدثنا و اخبرنا چنانکه در روایت دیگری از مشایخ خود
میگوید و گفته اند سبب این طریقه روایت کردن او آن است که میان حارث و نسائی خشونتی واقع شد
دیگر بعد از آن بمجلس حارث نتوانست ظاهر شد پس حین تحدیث حارث در گوشه پنهان میشد
چنانکه حارث او را نمیدید لیکن آواز او را می شنید و از وی استماع حدیث مینمود و این حارث عالم
صالح و قاضی مصر بود و نسائی روایت حدیث دارد از کبار مشایخ مثل قتیبه بن سعید و اسحاق
بن راهویه و علی بن خشرم و محمود بن غیلان و ابو داود سجستانی و روایت حدیث دارند از وی جماعتی
از کبار مانند ابو جعفر طحاوی و ابو بکر بن السنی و ابو القاسم طبرانی و میر جمال الدین محدث میگوید از شیخ
عبد الله یافعی منقول است که در تاریخ خود آورده که ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب النسائی صاحب مصنفات
و مقتدای زمان خود در مصر مسکن داشت و تصانیف او در آن دیار منتشر است و مردم بسیار از و اخذ
و تحمل حدیث کرده اند پس از مصر بدمشق آمد و اهل آن ناحیه در مسجد نوبتی با او گفتند چه گویی در حق
معاویه و چه چیز در فضل او وارد شده او در جواب سایل گفت اما یرضی معاویة ان یخرج رأسا برأس حتی
یفضل و در روایتی آنکه گفت نمی شناسم او را هیچ فضیلتی الا لا اشبع الله بطنه پس مردم برخاستند و در روی
بجهیدند و بحرمتیها کردند و چندان زدندش که از مسجد بیرون آوردند و از مکه بردند و از آنجهت بیمار شد

ودر آن بیماری از دنیا برفت و در روایتی آنکه بمکه بردندش و از انجهة بیمار شد و در مکه وفات یافت و
میان صفا و مروه مدفون گشت و هم یافعی آورده که کتاب خصایص در فضل امیر المومنین علی و اهل البیت
رضی الله عنهم تصنیف کرد با او گفتند چرا در فضایل صحابه دیگری نمی نویسی گفت باعث من بر آن تصنیف
آن بود که چون در دمشق درآمدم مردم آن ناحیه را منحرف یافتم از امیر المومنین علی رضی الله عنه خواستم که
خداوند تعالی ایشان را براه راست آرد و بسبب آن کتاب مذکور را تالیف کردم و او یکروز روزه میداشت و یکروز
افطار میکرد و موصوف بود بکثرت جماع و چهار زوجه داشت و میان ایشان قسم میکرد و ورای آن سرارے
نیز میداشته ولادت نسائی در سال دویست و پانزده از هجرت بود و وفاتش در سال سیصد و سه احوال ابن
ماجه رحمة الله علیه ابو عبد الله محمد بن یزید بن ماجه الربعی مولاهم القزوینی یکی از پیشوایان و حافظان احادیث
و ثقه و محتج به است بحث و صاحب سنن از اصحاب مالک و لیث سماع حدیث کرد و در طلب رحلت نمود
حدیث ببلاد و کتاب او یکی از کتب اسلامیه که بین العلما باصول سته و کتب سته مشهور شده و بصحاح ستة
تعبیر کرده اند یعنی صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ابی داود و جامع ترمذی و سنن نسائی و سنن ابن ماجه و چون
محدثان حدیثی را گویند که رواه الجماعة مراد آنست که این شش تن درین شش کتاب روایت کرده اند و چون
گویند رواه الاربعة مراد این چهار اند غیر از بخاری و مسلم و ابن ماجه را چند حدیث ثلاثی هست و وی در باب
فضل قزوین در سنن خویش حدیث ایراد کرده بر وی و بر کتاب وی ازین جهة طعن و عیب کرده اند از آن جهت که
آن حدیثی است منکر بل موضوع و در فضل قزوین احادیث بسیار آمده و نزد محدثان آن همه موضوع است و متهم
شخصی بود از وضاعان که آنها را وضع کرده ولادت ابن ماجه در سال دویست و نه و وفات او در سال دویست
و سه احوال دارمی رحمة الله علیه ابو محمد عبد الله بن عبد الرحمن بن الفضل بن بهرام السمرقندی الدارمی یکی از
حفاظ حدیث و از علمای اعلام دین و شیخ الحفاظ و المهتدین است بازهد و ورع و دیانت و صیانت و کتاب
او از احسن کتب حدیث است روایت دارد از یزید بن هارون و حبان بن هلال و النضر بن شمیل و حیوة بن
شریح و روایت کرده اند از وی کبار علمای محدثین مانند مسلم و ترمذی و قرمانی آورده اند که شخصی سوال کرد احمد بن
حنبل را از ابو منذر در جواب گفت نمی شناسم او را بتحقیق که دور و دراز گشت غیبت برادران ما از ما آیا فرا
گیرید عبد الله بن عبد الرحمن را علیک بذاک السید علیک بذاک السید بندار گوید حفاظ در دنیا چهار اند
محمد بن اسماعیل در بخارا ابو زرعه در ری و مسلم بن الحجاج در نیشاپور و عبد الله بن عبد الرحمن در سمرقند اعلی و اوفی
اسانید او آنست که میان پیغمبر صلی الله علیه وسلم و او سه واسطه باشد و پانزده حدیث در کتاب او بدین طریق
مروی گشته ولادت او در سال صد و هشتاد و یک و وفاتش در سال دویست و پنجاه و پنج اسحاق بن احمد بن

احوال امام ابن ماجه رحمة الله علیه

احوال امام دارمی رحمة الله علیه

خلف بخاری

خلف بخاری گفت تا نزد محمد بن اسماعیل بودم که خبر فوت عبد الله بن عبد الرحمن دارمی بدو رسید
ساعتی سر خود را در پیش انداخت انگاه سر برآورد و کلمه استرجاع گفت و آب چشم بر رخسارهای
او فرو د آمد رحمة الله علیهما احوال دارقطنی رحمة الله علیه ابو الحسن بن علی بن عمر الدارقطنی حافظ جلیل
و علامه مشهور فاضل و محدث کامل و عامل فرید عصر و وحید دهر خویش بوده و در علم حدیث و معرفت علل
آن و اسما رجال و روات حدیث بی عدیل بود با صدق و امانت و ثقه و عدالت و صحت اعتقاد و
گویند که بعد از وی درین باب کسی نیامده و این فن بر وی ختم شد و در فقه و تفسیر و ادب و شعر صاحب کمال
تفقه بر ابی سعید اصطخری کرده و روایت از وی و از خلایق بسیار دارد و روایت دارند از وی حافظ
ابو نعیم و ابو بکر برقانی و جوهری و قاضی ابو الطیب طبری و حاکم ابو عبد الله نیشاپوری و از وی پرسیدند که مثل
دارقطنی دیده گفت او خود را مثل ندیده من چگونه دیده باشم ولادت وی در بغداد در سال
سیصد و پنج یا شش و وفاتش هم در آنجا روز چهارشنبه بیست و دوم ذی القعده سال سیصد و هشتاد
و پنج احوال بیهقی رحمة الله علیه ابو بکر احمد بن الحسین البیهقی یکی از پیشوایان و مقتدایان حدیث و فقه بوده
در زمان خود و تحقیقات در علوم بسیار دارد و در مباحثه و مناظره غایت انصاف مبذول داشته و تصانیف
بسیار بی شمار کرده گویند که تصانیف او بهزار جزو رسیده و گویند که او را در علم ثانی نبود و بعضی از علما
گفته اند هفت مرد اند که ایشان تصانیف در اسلام نموده اند و مسلمانان انتفاع بسیار از تصانیف
ایشان گرفته اند یعنی از متاخران یکی دارقطنی دوم حاکم ابو عبد الله نیشاپوری سیوم ابو محمد عبد الغنی ازدی
مصری چهارم ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی پنجم ابو عمرو بن عبد البر نمری حافظ اهل مغرب ششم
ابو بکر احمد بن الحسین بیهقی هفتم خطیب ابو بکر احمد بن علی البغدادی صاحب تاریخ بغداد و وی فقه از شیخ سهل
صعلوکی حاصل کرده و در عهد وی هیچکس را یارای آن نبود که در علم حدیث مصطفی صلی الله علیه وسلم
بنا وجه یعنی بی اسناد و بی اجازت و استاد و بی ممارست تصرف کردی و او روایت حدیث از حاکم
ابو عبد الله حافظ که مصنف تاریخ نیشاپور است و از ابو طاهر محمد زیادی و ابن فورک و ابو عبد الله سلمی دارد
و از مشاهیر مصنفات بیهقی کتاب مبسوط و کتاب السنن و کتاب دلایل النبوة و کتاب معرفة علم الحدیث و کتاب
بعث و نشور و کتاب آداب و کتاب فضایل صحابه و کتاب فضایل اوقات و کتاب شعب الایمان و کتاب خلافیات
ولادت وی در خسروجرد که قریه ایست از قرای بیهق واقع شده در شعبان سال سیصد و هشتاد و چهار
و وفاتش در نیشاپور در سال چهار صد و پنجاه و هشت بود و جنازه او را از آنجا بار کرده بوطن خودش باز
آوردند و در دهم جمادی الاول همان سال مدفون گشت احوال رزین رحمة الله علیه ابو الحسن رزین بن معاویه

احوال امام دارقطنی رحمة الله علیه

احوال امام بیهقی رحمة الله علیه

بن سعید

در خراسان

محمد بن

احوال امام رزین رحمة الله علیه

العبدری صاحب کتاب تجرید فی الجمع بین الصحاح و وفات او بعد از سال پانصد و بیست بوده و عبد ربی منسوب است
بعبد الدار بن قصی بطنی مشهور است از قریش **احوال امام نووی رحمة الله علیه** لقب وی محی الدین و کنیت وی
ابو زکریا و نام وی یحیی بن شرف حزامی است و حزامی بحای مهمله مکسوره و بزای معجمه نسبت است بحزام که
یکی از اجداد اوست ولادت وی در عشر اول از محرم سنه احدی و ثلاثین و ستمائه در نوی که از شام از
اعمال دمشق است و نسبت بوی نواوی نیز گویند قرائت کرد قرآن مجید را پس قدوم آورد بدمشق
در سنه تسع و اربعین و خواند کتاب تنبیه که در مذهب شافعی است در چهار و نیم ماه و یاد گرفت ربع مذهب را
در بقیه سال و مکث کرد دو سال چنانکه پهلو ننهاد بر زمین و میخواند در شب و روزی دوازده درس بر مشایخ
در انواع علوم دینیه و تفقه کرد بر بسیاری از مشایخ و اکثر انتفاع وی بر کمال الدین اسحاق مغربی بود و وی
محرر مذهب شافعی و ممهد و منقح و مرتب اوست بعد از رافعی و الآن مدار مذهب شافعی بر تصحیح و تحقیق اوست
و بود وی رحمة الله علیه جانب کثیر از عمل و زهد و صبر بر خشونت عیش و نمی در آمد بحمام و نمیخورد از فواکه
دمشق که اکثر قوت اهل آن دیار بر آنست بجهة آنکه در ضمانت آن بود از خیانت و شبهه و قوت میکرد
بآنچه می آمد از بلد وی از نزد والدین وی و اکل نمیکرد در شب و روز مگر یکبار بعد از نماز عشا و شرب نمیکرد
مگر یکبار نزد سحر و نمیخورد آب برف چنانکه عادت شامیان است و اختیار کرد تجرد و انفراد را و اتفاق
نیفتاد مر او را تزوج و بسیار میکرد بیدار را در عبادت و تصنیف میکرد و امر معروف و نهی منکر میکرد ملوک
و امرا و غیرهم و مداهنت راه نمیداد درین کار و بار بحج رفت و متولی شد دار الحدیث اشرفیه را در سنه خمس و
ستین و نگرفت از وظایف چیزی تا رفت از عالم و نبود در لحیهٔ مبارک وی مگر چند موی سفید و غالب بود بر وی
سکینه و وقار در بحث و در جمیع احوال و منزه بود از تعصب شافعیت و متصف بود بانصاف و نقل میکرد در کتب خود
از اقوال اصحاب ابو حنیفه رحمه الله و متصف بود بتصوف و اعتقاد مشایخ بعد از آن مسافرت کرد بیلد خود و زیارت
قدس خلیل را باز بوطن آمد و بیمار افتاد نزد والدین خود پس وفات یافت در شب چهارشنبه چهاردهم رجب
سنه ست و سبعین و ستمائه و هم در شهر خود مدفون گشت رحمة الله علیه و علی جمیع عباد الله الصالحین **احوال**
ابن جوزی رحمة الله علیه کنیت وی ابو الفرج است و نام وی عبد الرحمن بن علی البغدادی الحنبلی الفقیه
مشهور بابن جوزی نسبت است بموضعی که آنرا فرضة الجوزی میگویند و میگویند بر روی کار رونه کرمی بود عالم
و فاضل و فقیه و محدث و فصیح و بلیغ صاحب تصانیف در تفسیر و حدیث و فقه و سیر و تواریخ و اخبار
و مواعظ و ممتاز بود از اهل عصر درین ابواب و مشغول بود بوعظ و تذکیر و قصص و حکایات و جواب سوال
میداد مردم را بر سر منبر و از جمله حکایات وی آنست که روزی نزاع بود در میان اهل سنت و تشیع و تفضیل

ابو بکر و علی رضی الله عنهما و بسیار جدال و نزاع نمودند در ان پس راضی شدند بحکم ابن جوزی و وی
بر منبر وعظ میگفت پس پرسیدند از وی من افضل الصحابة پس رعایت جانبین کرده و ترس اصابت مکروه نموده
گفت افضل صحابهٔ رسول الله صلی الله علیه و سلم الذی بنته فی بیته این گفت و بدر رفت تا کشف
نماید اینچنین ذکر کرد این حکایت را امام یافعی در تاریخ خود و سیوطی در تاریخ الخلفا گفت که الناصر لدین الله
که از خلفای عباسیه بود و میلی بمذهب امامیه پیدا کرده بود بر خلاف روش پدران خود از ابن جوزی
پرسید من افضل الناس بعد رسول الله پس ابن جوزی در جواب او این کلام گفت و ابن جوزی را کتابیست
در موضوعات حدیث که افراط کرده است در آنجا در نسبت وضع باحادیث و حکم کرده است وی
بر بسیاری از احادیث بمجرد توهم بمخالفت آنچه نزد وی بود از علم و شیخ ابن حجر عسقلانی در بسیاری
از مواضع بروی بحث کرده و گفته اعتماد نیست بروی در نسبت وضع باحادیث ولادت ابن جوزی
در سنه عشر و خمسمائه و وفاتش در سنه سبع و تسعین و خمسمائه در عهد دولت الناصر لدین الله و ابن جوزی
را کتابیست مشهور مسمی بتلبیس ابلیس بیان کرده است در وی طریقهای که راه یافته است شیطان بطوایف
مردم و واقع شده اند در بدعت و خلاف سنت خصوصا بر طایفهٔ صوفیه و مبالغه کرده در رد و انکار
بر ایشان در آنچه منقول ازین قوم از حکایات بغلبهٔ حال و طفح سکر و نسبت کرده بزرگان این طایفه علیه
را بجهل و جنون و حماقت با وجود آنکه کتابهای خود را مسطر ساخته بکلمات و حکایات ایشان
و بتحقیق این نیز از تلبیس ابلیس است که بروی ازین راه در آمد و مغرور ساخت وی را گرچه میگوید
میخورد که غرض من اظهار علم و تایید سنت است تا اتباع آن کنند نه تشنیع عباد الله الصالحین
و لیکن افراط و تجاوز وی از حد اعتدال در رد و تشنیع دلالت بر خلاف آن دارد و ظاهر میشود که وی از منکران
این طایفه رحمة الله علیه است و نزاع حقیقی دارد با ایشان سیدی احمد زروق گفته است که تحذیر کرده اند
ناصحان ازین کتاب وی که مورث سوء ظن است بر کبار مشایخ و گفته که ولی را لغزشها میباشد از جهة
عدم عصمت و غلبهٔ حال و سابقهٔ تقدیر و لازم است ستر زلات ائمه و هفوات کبار و اکرم بناگهان در مقام
نصیحت و تذکیر تنبیه بر آن مصلحت افتد باید که تعرض بر قول کنند بی تعیین بر قایل زیرا که ستر زلل ائمه واجبست
و انصاف در حق لازم و دیانتی که مصاحب و مشوب بهوای نفس نباشد معلول و این طریقه اسلم است و اسلم
تسلیم و تحقیق جواب داده اند از آنچه گفته است ابن جوزی و افراط کرده است در شان این طایفه و انکار
ایشان را بجوابهای شافی از جانب قوم بدانچه جمع میکند میان طریقین و اصلاح میدهد بین الفریقین و تقریر
و تحریر نموده است آنرا شیخ امام اجل عفیف الدین عبد الله یافعی در توالیف خود و سیدی احمد زروق در

ابوبکر و علی

احوال امام نووی رحمة الله علیه

احوال امام ابن جوزی رحمة الله

وجوزی

کتابیست وقیق متین مبین مسمی بقواعد الطریقة فی الجمع بین الشریعة والحقیقة که سلوک کرده است
در وی طریق انصاف و بیان کرده است حق را بی تکلف و اعتساف تعلیم کرد آن کتاب را و اجازت
داد بروایت آن کاتب حروف را سیدی الشیخ القطب الامام عبد الوهاب متقی و ترجمه کردم من بعضی
مسایل آنرا در رسایل خود خصوصا در رساله مرج البحرین فی الجمع بین الطریقین و بالله التوفیق و بالجمله بود ابن جوزی
عالم فاضل ولیکن مغرور شد بعلم و فضل و جوانی خود و بود متقشف غلیظ خشن عافاه الله و بعید بود
از طریقه قوم و محبت و اعتقاد ایشان و سخت تر از همه آنکه در بغداد بوده در زمان کرامات شیخ
محی الدین عبد القادر جیلانی و محروم بود از برکات محبت و حسن عقیدت با ایشان و سلوک میکرد با حضرت
طریقه اجتناب و انکار را اعاذنا الله من ذلک تا آنکه بود تصنیف میکرد کتابی در ذکر زهاد و عباد زمان خود
از بغداد و غیر آن از بلاد و توشیح و تکمیل میکرد آنرا بجمیل ذکر حضرت شیخ و شمرده شده است اینحال از وی
جهل و غرور و بطا بر علم و فضل و شیخ عالم عارف کامل خواجه محمد پارسا قدس الله سره و روحه و افاض
علی المستفیدین فیوضه و فتوحه در فصول سته که از تصانیف ایشان است در ذکر ابن جوزی تقریب فرموده
اند که هو الشیخ الحافظ ابو الفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد علی البکری البغدادی المعروف بابن
الجوزی بود امام حافظ فصیح متبحر مصنف در اقسام علوم دویست و پنجاه تصنیف کرده بود و مراورا قبول
تام نزد خاص و عام بود و ولادت او ببغداد در سنه ثمان و خمسمایه و وفات یافت در رمضان سنه سبع و تسعین
و خمسمایه بیرون آورده شد از زندان واسط و پنهان ماند در نهانخانه پنج سال بسبب انکار وی بر شیخ عبد القادر
قطب الاقطاب و الاولیا و تاج المفاخر و بجهت انکار ابن جوزی مذکور بر شیخ و بر غیر وی از شیوخ اهل
المعارف و بود این انکار وی از جمله خذلان و تلبیس شیطان و غرور و عجب از وی در انکار وی بر ایشان و حال
آنکه محاسن کلمات و ذکر مقالات ایشان و حالات ایشان مطرز میکرد اند کلام خود را و اگر سلامت
میماند ابن جوزی ازین جوزی از طعن و انکار وی بر مشایخ و علمای باطن باینده و سلامتی متلبس و متحلی
بحلل و محاسن بود و بسر وی محی الدین یوسف محتسب بغداد و متولی شد تدریس مدرسه مستنصریه را مرطایفه حنابله را
تا اینجا کلام خواجه محمد پارسا است بلفظه رحمة الله علیه رحمة واسعة و کاتب الحروف کوید اصلح الله شانه و صانه
عما شانه که دیدم من در حرم شریف مکه زادها الله تعالی تشریفا و تعظیما رساله را که بود در وی ذکر ابن جوزی
و انکار او بر شیخ محی الدین عبد القادر و مولف آن رساله میکوید بر داشته بردند او را بعضی مشایخ و علما در
حضرت شیخ عبد القادر و طلب کردند از شیخ عفو و صفح و تجاوز از وی پس عفو کرد شیخ از وی و در گذشت از
جریمه وی پس رفتم بر سیدم از شیخ عبد الوهاب و ذکر کردم قصه این کتاب را و نقل کردم حکایت عفو عبد القادر را

از ابن جوزی پس شیخ عبد الوهاب الحمد لله علی ذلک فرمود مردی عالم و محدث کبیر است الحمد لله
نجات یافت ازین ورطه و گفت یا فلان شیخ عبد القادر بزرگ است و شان او عظیم و انکار ایشان بر هر قایل
خدا تعالی نگاه دارد از آن و فرمود حق سبحانه و تعالی داده است او را از فضل و کرامت آنچه نداده است
غیر او را از مشایخ نسأل الله العفو و العافیة و العاقبة بالخیر اکنون وقت آن شد که شروع کنیم در شرح کتاب

و بالله التوفیق و نکوییم ٥

بسم الله الرحمن الرحیم ٥

الحمد لله تمامه افراد حمد از هر حامدی بر هر محمودی که باشد در برابر هر نعمت و بر هر صفت کمال بهر
و بهر وجه در هر وقت و هر مکان از ازل تا ابد بر وجه دوام و اتصال ثابت است مر خدا را و راجع و عاید است
بوی و مخصوص است بذات اقدس وی که بخشنده جمیع نعم و پروردگار تمام عالم و خالق همه کاینات و متصف
بجمیع کمالات و مفیض کل خیرات است و خالق افعال بندگان و توفیق دهنده ایشان و اقتدار بخشنده
همگنان است و با قطع نظر از وجود حمد گویندگان و ستایش کنندگان حمد وی سبحانه بر ذات کامل الصفات
خود نمود در کلام قدیم و به بث آیات و اظهار کمالات و افاضه آلا و اسباغ نعمای عظیم باقی و ثابت است
با وجود آن چون امر کرد بندگان را به ثنا و تحمید ذات مجید و شکر نعم غیر عدیل خود واجب شد امتثال این امر نمودن
و زبان بحمد و ثنای حضرت وی کشودن پس گفت مصنف نحمده و نستعینه و نستغفره حمد میکوییم ما
بمجموع افراد انسانی بلکه تمامه مخلوقات جسمانی و روحانی بزبان حال و قال آن کریم ذی الانعام و الافضال را
و چون حصول این شان و تتمیم و تکمیل آن بغایت عظیم و خطیر است یاری میجوییم و مددگاری میخواهیم از
حضرت وی و تبرا مینماییم از حول و قوت خود و طلب آمرزش میکنیم از وجود نقصان و تقصیر در تحریر و تقریر
آن و ادای حق آن بر وجه صدق و اخلاص چنانکه باید و درگاه صمدیت حق را شاید نظم اگر ز اول و آخر
تمام جمع آیند * که راه شکر خدا عز اسمه بویند * باتفاق در جست و جوی آن بزنند * باتفاق ره گفتگوی
آن جویند * بصد هزار زبان گر کنند ممکن نیست * که حمد و شکر یکی نعمت خدا گویند * و نعوذ بالله من
شرور انفسنا و پناه میگیریم بخدا از بدیهای نفسهای خود و من سیئات اعمالنا و از بدیهای کردار
خود که حمد ذات مقدس است با شوب ریا و سمعه خلق و اثبات حول و قوت نفس یا تکلم یا اشتغال
بغیر حمد و سپاس منعم حقیقی با تواتر آلا و دوام نعما یا تصدی برای تصنیف حدیث یا قصور در تصحیح نیت
و اخلاص طویت یا تقصیر در شکر توفیق این نعمت عظمی و عطیه کبری یا تکلم بباطل لا یعنی و غفلت از ذکر حق
تعالی یا تهاون در طاعت و ارتکاب محرمات و مکروهات مطلقا من یهده الله فلا مضل له هر کرا راه نماید

او را خدای تعالی نیست هیچ گمراه کننده مر او را وَمَنْ یُضْلِلْهُ فَلَا هَادِیَ لَهُ و هر که گمراه کرد او را
وی تعالی نیست هیچ راه نماینده مر او را واین کلام اگرچه خبر است از بیان واقع واثبات توحید و تفرد
حق در هدایت واضلال در معنی طلب وسوال هدایت وحفظ ووقایت از ضلالت است از حضرت
حق سبحانه یعنی تویی راه نماینده وگمراه کننده وجز تو کسی نه پس عطا کن ما را هدایت ونگاهدار از
ضلالت که تو قادری بر هرچه خواهی وتحقیق آنست که هدایت دو معنی دارد یکی راه نمودن بمعنی بیان
کردن راه ونشانهای آن واین را اسناد بقرآن و پیغمبر صلی الله علیه وسلم توان کرد که سبب هدایت اند
چنانکه ضلالت را بشیطان واصنام دوم راه نمودن یعنی بردن بمقصد ورسانیدن بآن واین کار
حق سبحانه است واز غیر وی نیاید وچون در حدیث آمده است که هر خطبه که در وی تشهد نبود مانند دستی
بریده یعنی مقطوع البرکة وبی فایده آورد مصنف تشهد دین را وگفت اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ و
وگواهی میدهم واخبار میکنم بر سبیل جزم وقطع که نیست هیچ خدائی سزای پرستش غیر الله که ذات
او متصف است بجمیع صفات کمال ومنزه است از سمات نقص وزوال وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ که
تنهاست ونیست انباز مر او را شَهَادَةً تَکُونُ لِلنَّجَاةِ وَسِیلَةً گواهی دادنی که باشد مر رستگاری را
از آتش دوزخ واز عذاب وعقاب بعد وسخط خداوند تعالی سبب ودست آویز وَلِرَفْعِ الدَّرَجَاتِ
کَفِیلَةً ومر بلند گردانیدن پایهای بهشت وقرب ورضای مولی تعالی را ضامن وپذیرفتار
وآن تشهدی نیست که بصدق واخلاص ومواطات قلب وموافقت ظاهر وباطن باشد با ضمیمه استقامت
بر آن تا روز آخر چنانکه در قرآن مجید میفرماید اِنَّ الَّذِیْنَ قَالُوْا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوْا وآوردن صیغه جمع
حمد واستعانة واستغفار ولفظ واحد در شهادة بجهة آنست که در آنجا ملاحظه کثرت ورویت آلا
وتقصیرات وذنوب وکشف صفات است وانجا محل مشاهده ووحدت ذات وسقوط ماسوی
الله پس اول مقام فرق است وثانی مرتبه جمع ونیز گفته اند چون شهادة اخبار است بر سبیل جزم وقطع
از امری بهر وجهی که مطابق واقع باشد سزاوار نیست که مصنف این را متعهد کرده مگر از نفس خود بخلاف
حمد تا موافق تاسیس ومطابق بود بکلمه ایمان وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُوْلُهُ وگواهی میدهم بر سبیل
جزم ویقین که محمد بنده خدا وفرستاده اوست بخلق اَلَّذِیْ بَعَثَهُ وَطُرُقُ الْاِیْمَانِ قَدْ عَفَتْ آثَارُهَا
محمد که صفت وی اینست که برانگیخت وفرستاد او را الله تعالی در حالی که راههای ایمان ناپدید ونیست
شده بود نشانهای آن وَخَبَتْ اَنْوَارُهَا وفرو نشسته بود روشنیهای آن وَوَهَنَتْ اَرْکَانُهَا و
وبی بنیاد گشته بود گرانهای قوی آن ورکن بالضم کرانه قوی هر چیز کذا فی الصراح وَجُهِلَ مَکَانُهَا ونادا[نی]

پوشیده شده بود وجای آن ومراد از طرق ایمان تواند که انبیا ورسل باشند صلوات الله
وسلامه علیهم اجمعین وآنانکه پیروان ومتابعان ایشانند از علمای دین وسالکان طریق یقین ومراد
بنا پدید شدن آثار وفرو نشستن انوار وسست گشتن ارکان ایشان ترک عمل بود بآنچه ایشان
خلق را تشریع نموده وحکم فرموده وواضح وروشن گردانیده اند از اعمال واخلاق وآداب وعلوم
ومعارف وترک تعلم وتخلق وتادب وتحقق بدان ومراد بجهل مکان ایشان عدم معرفت مرتبت
ومنزلت وناشناسائی حق ایشان واحتمال دارد که مراد بطرق ایمان علوم واعمال وآداب وریاضات
وریاضات وتحصیل صفات مرضیه وتکمیل اخلاق حمیده باشد که بدان مرتبه ایمان کامل که مقصد
مقصود سالکان طریق حق است توان رسید ومراد از عفای آثار وخبو انوار ووهن ارکان وجهل مکان
عدم سلوک این طریق ورعایت واهتمام تحصیل وتکمیل آن فَشَیَّدَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ وَسَلَامُهُ عَلَیْهِ مِنْ
مَعَالِمِهَا مَا عَفَا پس برافراشت وبلند گردانید آنحضرت رحمتهای خدای تعالی وسلامت او بر وی از
از محلهای نشانه طرق ایمان آنچه نیست ونیست شده بود وبر ناظران وسالکان راه پوشیده گشته
اگرچه کور چشمان باطن آنرا انکار نمودند وبدان نرسیدند با وجود غایت ظهور وکمال وضوح آن وَشَفٰی
مِنَ الْعَلِیْلِ فِیْ تَاْیِیْدِ کَلِمَةِ التَّوْحِیْدِ مَنْ کَانَ عَلٰی شَفَا وتندرستی داد وبر تایید وی صلی الله علیه وسلم
از علت جهل وشرک در قوت دادن کلمه توحید کسی را که بود مشرف بر موت وهلاک ویا بود در گوشه
وکرانه از راه راست وسلوک نمیکرد طریق مستقیم را یا بود بر کناره حفره آتش دوزخ پس این تلمیح
بود بقول حق تعالی وَکُنْتُمْ عَلٰی شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ ومراد بکلمه توحید کلمه ایمان است که لا اله
الا الله محمد الرسول الله است وعلیل در اکثر نسخ بعین مهمله است بمعنی بیمار ومراد بدان جنس بیمار است
ومن بیانیه است نه تبعیضیه که مقدم آورده شده است ومیر جمال الدین محدث فرموده رحمة الله علیه
که در اصل سماع ما وجمیع نسخ حاضر کتاب مشکوة علیل بعین بی نقطه مصحح شده بمعنی بیمار ومعنی آنست که گفته شد
وروا است که بغین معجمه خوانند وبرین تقدیر میتواند که مشتق باشد از غل بمعنی کینه ویا از غلیل بر وزن
خلیل که هم بمعنی کینه است ویا بمعنی سوزش تشنگی است ومراد جماعتی باشند که کینه ور اهل ایمان
بودند ومانند تشنگان در تیه جهالت وضلالت حیران وسرگردان گشته اند والله اعلم بالصواب انتهی کلامه
من بخدا التوفیق غلیل مصدر بمعنی تشنگی یا سختی آن وبمعنی سوزش سینه آمده است کما قال الشاعر
تشفی غلیل صدور هم ان تفرعوا پس اگر باین معنی باشد ومتعلق تشفی کرده نیز وجه دارد ومعنی آن
ظاهر است کما لا یخفی وَاَوْضَحَ سَبِیْلَ الْهِدَایَةِ لِمَنْ اَرَادَ اَنْ یَسْلُکَهَا وروشن کرده اند راه هدایت را

برای کسی که خواهد و برود در آن راه وَاَظهَرَ کُنُوزَ السَّعَادَةِ لِمَن قَصَدَ اَن یَمتَلِکَهَا و هویدا و پیدا ساخت
گنجهای سعادت که اسلام و ایمان و احسان و طاعات و عبادات و توجهات که مقتضای این مقامات است
و علوم و معارف و انوار و اسرار که نتایج و مواهب این مکاسب اند و هرکه این کنوز و ذخایر را گرد آرد سعادت
ابدی از نعیم جنت و رضای حضرت عزت و دیدار وی تعالی و تقدس نصیب وی گردد و لاحول و لاقوة الا بالله
کنز من کنوز الجنة اشارت بآنست اللهم ارزقنا و لله در من قال نظم اسیر لذت تن مانده ورنه ترا
چه گنجهاست که در ملک جان مهیا نیست اگر گویند که بیان و ایضاح راه هدایت و اظهار و ابراز گنج
سعادت که عبارت از بیان شریعت و تعلیم دین برای همه کسان است خواه ارادهٔ سلوک و قصد تملک آن
نمایند و خواه نمایند جوابش آنکه چون منتفع بآن ایضاح و اظهار ایشان اند و فایده و نفع آن بایشان عاید میشود
گو یا آن ایضاح و اظهار برای ایشان است و بس چنانکه در تفسیر کریمهٔ هُدًی لِلمُتَّقِینَ گفته اند اَمَّا بَعدُ فَاِنَّ
التَّمَسُّکَ بِهَدیِهِ لَایَستَتِبُّ اما بعد کلمه ایست که چون شخصی کلامی راند باسلوبی و خواهد که اسلوب دیگر
بیارد گوید اما بعد و اختلاف است ارباب تواریخ و اخبار را که اول کسی که باین کلمه تکلم نمود کیست مشهور
آنست که اول کسی که باین کلمه تکلم نمود داود پیغمبر است علیه السلام و اقوال دیگر نیز در شرح مذکور است
والله اعلم و تقدیر کلام آنست که اما بعد حمد و تشهد و صلوة مذکور میشود که بدرستی که چنگ در زدن
بسیرت و طریقهٔ عادت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم تمام نمیشود و راست نمی آید و استوار نمیگردد
اِلَّا بِالاِقتِفَاءِ لِمَا صَدَرَ مِن مِشکٰوتِهِ مگر به پیروی کردن هر چیز را که صادر شده و پیدا گشته است از مشکوة
آنحضرت و مشکوة روزنی در دیوار که گذاره ندارد و چراغ در وی نهند یعنی طاقچه تشبیه کرده سینهٔ مبارک
آنحضرت را صلی الله علیه و سلم بطاقی که در آن چراغ باشد و افاضهٔ نور مقتبس از دل منیر که منزلهٔ
چراغ است بخلق مینماید یا قلب شریف بمنزلهٔ زجاجه است مانند کوکب درخشان و لطیفهٔ قدسیه
منوره در دل او مطهر تشبیه بچراغ تا موافق افتد بکریمهٔ مَثَلُ نُورِهِ کَمِشکٰوةٍ فِیهَا مِصبَاحٌ اَلمِصبَاحُ
فِی زُجَاجَةٍ الآیه وَالاِعتِصَامَ بِحَبلِ اللّٰهِ لَا یَتِمُّ اِلَّا بِبَیَانِ کَشفِهِ اعتصام چنگ در زدن حبل رسن بیان
سخن پیدا و آشکار گفتن کشف کشاده و برهنه کردن یعنی تمسک جستن و چنگ در زدن بحبل خدا
که سبب وسیلهٔ وصول بجناب قرب وی گردد تمام نمیشود مگر به بیان کردن و آشکار ساختن و ظاهر
گردانیدن آنحضرت صلی الله علیه و سلم و مراد بحبل الله یا عهد و پیمانیست که خداوند سبحانه و تعالی
بسوی بندگان خود ارسال فرموده و آن ایمان و توحید و اقرار بربوبیت و التزام طاعت و عبادت
اوست و در روز الست ایشان آن عهد را بربسته اند و قبول کرده و لیکن ایشان این عهد را بواسطه

تعلق ارواح

تعلق ارواح بابدان و بسبب طریان کدورت بر ارواح بجهة این تعلق و ارتکاب قبایح
و معاصی که پیدا شده فراموش کردند پیغمبران صلوات الله و سلامه علیهم آن عهد را بیاد
مردم میدهند خصوص سید رسل علیه من الصلوة افضلها و اکملها به بیانی فصیح و کشفی صریح آنرا
ظاهر مینسازد و بآیات بینه و معجزات باهره تاکید و اثبات میکند و میگوید که آن عهد را
بجا آرید تا بحکم اَوفُوا بِعَهدِی اُوفِ بِعَهدِکُم حق سبحانه و تعالی نیز عهدی و وعدی که بنعیم مقیم و رضا
و قرب و رویت وجه کریم خود کرده وفا نماید مثنوی چونکه در عهد خدا کردی وفا از کرم عهدت
نگهدارد خدا یکزمان او فوا بعهدی گوش دار تا که اوفی عهدکم ز یار آید آنجماعت را که وافی بوده اند
بر همه اصناف شان افزوده اند نظم تو یک عهد خود گر بجا آوری سر نه فلک زیر پا آوری و تو
ان مراد بحبل الله قرآن مجید باشد چنانکه در خبر آمده که القرآن حبل الله الممدود من السماء الی الارض
میفرماید قرآن رسن خدای است فرو هشته از آسمان بر زمین و در باب فضایل القرآن این حدیث
و مانند آن بیاید ان شاء الله تعالی و همچنانکه رسن سبب رسیدن میشود بآب چاه که سبب زندگانیست
عمل بقرآن سبب وصول بآب علم و معرفت که وسیلهٔ حیات جاودانیست میگردد یا چنانکه چنگ
در زدن برسن سبب سلامت از افتادن بچاه نزد احتیاج بآب آن میشود و تمسک بقرآن
سبب نجات و خلاص از درکات جهنم میگردد و شک نیست که وصول بتحقیق معانی قرآن و فهم
مقاصد آن میسر نیست مگر به بیان و کشف آنحضرت که از احادیث معلوم میشود و گان کِتَابُ
اَلمَصَابِیحِ الَّذِی صَنَّفَهُ الاِمَامُ و بود کتاب مصابیح آنکه تصنیف کرده او را پیشوا و مقتدا در عصر
خود و تصنیف گونه گونه کردن چیزی را و جدا کردن بعضی از بعضی مشتق از صنف بکسر صاد و بفتح
آمده بمعنی گونه و اصناف جمع اوست مُحیِی السُّنَّةِ زنده کردانندهٔ سنت و سنت در لغت
روش و طریقه و در شرع حدیث رسول را گویند صلی الله علیه و سلم اعم از قول و فعل و تقریر چنانکه در مقدمه
گذشت و آنچه آنحضرت بر آن مواظبت کرده و دلیلی بر وجوب آن نباشد آنرا نیز سنت گویند
و بعضی با مواظبت ترک احیانا اعتبار نموده اند قَامِعُ البِدعَةِ قهر کننده و خوار کردانندهٔ بدعت
و بدعت بیرون آوردن رسم نو در دین و حقیقت مفهوم آن و شرح و بیان اقسام و انواع آن در باب الاعتصام
بالکتاب و السنة گفته آید ان شاء الله تعالی اَبُو مُحَمَّدٍ کنیت امام است اَلحُسَینُ نام شریف وی
بنُ مَسعُودٍ نام پدر بزرگوار وی اَلفَرَّاءِ بفتح فا و تشدید را پوستین دوز صفت پدر شیخ است
که این کار میکرد اَلبَغَوِیُّ منسوب به بغشور که دهی است میان هرات و مرو و در قاموس گفته

کہ بغشور بفتح بلده ایست میان هرات و سرخس و نسبت بغوی بر غیر قیاس معرب بکشور و محی
السنة ابو محمد حسین بن الفرّا منسوب بآنست و غالب در اسم مرکب مزجی نسبت بجزو ثانی افتد
وگاهی بجزو اول نیز آید چنانکه معدی گویند در نسبت معدیکرب و بعلی در نسبت به بعلبک و آن
قریب رابع نیز گویند و این هنگام احتیاج باعتذار بود در نسبت و او زیاده میکنند چنانکه در نسبت
بدهلی دهلوی گویند و در نسبت بغزنه غزنوی و آنرا در علم صرف قاعده قرار داده اند. رَفَعَ اللّهُ
دَرَجَتَهُ. بلند گرداند الله تعالی پایهٔ آن امام را و مجمل احوال امام محی السنة آنست که وی پیشوای
زمان و مقتدای عصر و اوان خود بوده مفتی اسلام و قدوه ارباب تفسیر و اسوه اصحاب حدیث حضرت
سید انام علیه الصلوة و السلام و صاحب تفسیر مسمی بمعالم التنزیل و مصنف کتاب شرح السنة و اورا فتاوی
در مذهب شافعی مشهور بفتاوی بغوی و در مؤلف دیگر فتاوای شیخ خود را قاضی حسین نیز جمع کرده و در زمان
خود بغایت بزرگ و مقتدا و پیشوا و فقیه و محدث و معتبر بوده و در علم قراءت مهارتی تمام داشته
و به بی تکلفی و خشونت عیش و فقر میگذرانید در اول حال پیوسته در اکل نان خشک اکتفا کردی چون اصحاب
و تلامذه وی تکلیف کردند و گفتند که نان خشک خوردن مورث ضعف بدن است قدری از زیت
و بروایتی زبیب نان خورش میساخت و جامع بود میان علم و عمل و موفق بسلوک طریقهٔ سلف صالحین
و در وجه تلقب او بمحی السنة آورده اند که چون کتاب شرح السنة را تالیف نمود آنحضرت را صلی الله
علیه و سلم در واقعه دید فرمود که احیاک الله کما احییت سنتی زنده دارد خدا تعالی ترا چنانچه زنده داشتی
تو سنت مرا و وی فقه را بر قاضی حسین که از مشاهیر علمای شافعیه است خوانده و روایت حدیث
از مشایخ اعلام که در زمان وی بودند داشته و جماعتی از مشایخ و علما روایت حدیث از وی کرده و شیخ
ابو النجیب سهروردی یکی از ایشان است وفات او در شوال سال پانصد و شانزده از هجرت
بود و سن وی از هشتاد تجاوز نموده و قبر وی در دار اقامت وی در مرو نزد قبر استاد وی قاضی
حسین واقع شده رحمهما الله تعالی رحمة واسعة. أَجْمَعَ كِتَابٍ صُنِّفَ فِي بَابِهِ. بود کتاب مصابیح جامع
ترین کتابهای حدیث که تصنیف کرده شده است در باب عملیات و اعتقادیات و احکام ایمان و اسلام
و مانا که مراد آنست که از جمله جامع ترین کتب حدیث است و الا کتابها بسیار در حدیث که جامع تر
از آنست یا مراد مبالغه است در مدح کتاب و این نوع مبالغه در مدح کتاب برای ترغیب طالبان
اتفاق می افتد و صورت جواز دارد با آنکه احتمال صدق در روی غالب است چه باعتبار جمع مقاصد
و مطالب دینی کتابی مختصر مثل آن در غایت قلت و ندرت است اگرچه باعتبار عدد احادیث

درروایات

در روایات بیشتر باشد والله اعلم. وَأَضْبَطَ لِشَوَارِدِ الْأَحَادِيثِ وَأَوَابِدِهَا. و بود کتاب مصابیح
نگاهدارنده ترین کتابها مر شوارد حدیث را و اوابد آنرا شوارد جمع شارده و شرود رمیدن شتر
و اوابد جمع آبده بهیمهٔ متوحشه و فی الصراح ابد رمیدن و نا آموختن ستور با مردم اوابد رمیدگان
میر جمال الدین محدث فرمود که مراد بشوارد احادیثی است که مخرج است در کتب اصول و مواضع
ایراد آنها در آن کتب بر طالبان حدیث مخفی است پس گویا آن احادیث از ایشان رمیده
و گریخته و مراد باوابد احادیثی است که دلالت آن بر معنی که مراد و مقصود است از آن خفی است
پس گویا که متوحش اند از طلاب با ایراد محی السنة در بابی که مناسب و لایق است در مصابیح از وصف شرود و توحش
برون آمده و در قید ضبط مجموع شده و مانوس گشته. وَلَمَّا سَلَكَ رَضِيَ اللّهُ عَنْهُ طَرِيقَ الْاِخْتِصَارِ
وَحَذَفَ الْأَسَانِيدَ تَكَلَّمَ فِيهِ بَعْضُ النُّقَّادِ. و چون رفته است شیخ خشنود باد خدا تعالی از و
در کتاب مصابیح براه اختصار و کوتاه کردن سخن انداخته است اسناد احادیث را سخن کرده اند
در آن و اعتراض نموده اند بر آن بعضی از ناقدان و سره از ناسره جدا کنندگان و تمیز نمایندگان صحیح
از غیر صحیح زیرا که چون صحت و سقم احادیث بنظر در اسانید آنها ظاهر میشود حدیثی که اسناد نداشته
باشد صحیح آن از سقیم متمیز نگردد و اسناد در لغت باز خواندن بکسی و تکیه دادن چیزی بر چیزی و بر داشتن
سخن بگوینده آن و در اصطلاح محدثین حکایت طریق متن حدیث است بر وجهی که کیفیت روایت آن
معلوم گردد و حاصل آن ذکر رجال و اشخاص که روایت حدیث کرده اند و متن حدیث عبارت است
از آنچه بعد از تمام شدن اسناد مذکور میگردد و مراد از حذف اسناد اینجا ترک ذکر صحابی و ترک
ذکر مخرج خواهد بود چه کاری که مصنف در مشکوة کرده زیاده بر مصابیح این است که ذکر صحابی و بیان
مخرج در هر حدیثی نموده بخلاف صاحب مصابیح که اهمال این دو امر کرده و تواند که مراد باسناد معنی مصطلح
بود که حکایت طریق متن است و ذکر رجال با جمعهم لیکن مولف اکتفا کرده بذکر مخرج چنانکه گفته خواهد
که من چون نسبت کرده ام حدیث را بایشان گویا نسبت کرده ام بآنحضرت صلی الله علیه و سلم
و با یوجه ذکر صحابی محض از برای تبرک و تاکید خواهد بود فافهم و اخراج و تخریج در عرف ارباب این
فن ایراد حدیث است باسناد در کتاب چنانچه گویند اخرجه الشیخان و از آن این خواهند که
ایشان در کتاب خود نقل این حدیث را باسناد خویش آورده اند پس مولف میگوید بعضی نقاد بجهت حذف اسانید
بر صاحب مصابیح سخن کرده اند. وَاِنْ كَانَ نَقْلُهُ وَاِنَّهُ مِنَ الثِّقَاتِ كَالْاِسْنَادِ. و اگرچه نقل
شیخ و حال آنکه وی بتحقیق از ثقات است مثل اسناد یعنی حکم آن دارد که گویا ایراد احادیث باسناد

بغی

خود یعنی در باب ...

رجوع ...

یا خرجه الشیخان

کرده و ثقات جمع ثقه است و آن در اصل لغت بمعنی اعتماد کردنست و استوار داشتن پس از آن اطلاق
میکنند بر شخص معتمد استوار داشته شده در روایت لکن لیس ما فیه اعلام کالاغفال اگرچه نقل احادیث
مصابیح بی اسناد از جهت بودن وی از ثقات مانند اسناد بود ولیکن نیست راهی که در روی نشانها
و علامتها باشد مانند آنچه در آن نشانها و علامتها نباشد و اعلام بفتح همزه جمع علم است بفتحتین
بمعنی علامت و اثری که دلالت کند بر وجود چیزی و اغفال نیز بر وزن جمع غفل بضم غین معجمه و سکون
فا بمعنی زمینی که در آن اثر عمارت نبود و آنرا هیچ نشانه نباشد و اعلام و اغفال بکسر همزه نیز روایتست
فاستخرت الله تعالی و استوفقت منه پس طلب خیر کردم و نیکی خواستم از خدای تعالی و توفیق جستم از وی
برین فاعلمت ما اغفله پس بعد از استخاره و طلب توفیق نشانه دار ساختم آنچه صاحب مصابیح بی
علامت گذاشته بود یعنی ترک ذکر راوی از رسول صلی الله علیه و سلم در احادیث کتاب بسیار کرده بود
من در هر حدیث ذکر آن کردم و ذکر مخرج احادیث بر وجهی که در هر حدیث بخصوصه معلوم شود نکرده بود
من ایراد آن در هر حدیث بخصوصه نمودم اگرچه باصطلاحی که در صحاح و حسان نهاده است مجملا معلوم میشود که
در قسم اول حدیث شیخین است هر دو یا یکی و در قسم دوم از غیر ایشان ولیکن من در هر حدیث بخصوصه ذکر
کردم کما رواه الائمة المتقنون و الثقات الراسخون چنانچه روایت کرده اند آنرا در مصنفات
خود امامان که استوار کنندگان کار اند و معتمدان و استوار داشته شدگان که ثابت و استوار و پا برجا اند
در علم حدیث مثل ابی عبد الله محمد بن اسماعیل البخاری و ابی الحسین مسلم بن الحجاج القشیری و ابی
عبد الله مالک بن انس الاصبحی و ابی عبد الله محمد بن ادریس الشافعی و ابی عبد الله احمد بن
محمد بن حنبل الشیبانی و ابی عیسی محمد بن عیسی الترمذی و ابی داود سلیمان بن الاشعث السجستانی
و ابی عبد الرحمن احمد بن شعیب النسائی و ابی عبد الله محمد بن یزید بن ماجة القزوینی
و ابی محمد عبد الله بن عبد الرحمن الدارمی و ابی الحسن علی بن عمر الدارقطنی و ابی بکر احمد بن الحسین
البیهقی و ابی الحسن رزین بن معاویة العبدری و غیرهم این سیزده تن اند از ایمه حدیث که احادیث
را باسانید دید که وارد اند در مصنفات خود ایراد نموده اند و صاحب مشکوة احادیث را بایشان نسبت کرده
چنانکه گفت و غیرهم و قلیل ما هو و غیر ایشان و بسیار اندک است ذکر غیر ایشان و چون
جای آن بود که کسی گوید سخن نقل از صاحب مصابیح از جهت ترک ذکر اسانید آمده بود و آن خود هنوز باقیست
چه بذکر یکی از مصنفات اسناد ذکر نیافت از برای دفع این توهم میگوید و انی اذا نسبت الحدیث
الیهم کانی اسندت الی النبی صلی الله علیه و سلم و بدرستی که من چون نسبت کردم حدیث را

بلفظ مصدر صح

عمل خیر صح

فاوردت مستقل حاشیة منه فی نسخة صح

و اندک نیست که غیر ایشان نیز نسبت کرده صح

بسوی این ایمه گوئیا که من اسناد کردم و برداشتم حدیث را بسوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم
لانهم قد فرغوا منه و اغنونا عنه زیرا که این ایمه بتحقیق اسناد آورده اند و فارغ شده
اند از اسناد آوردن و فارغ و بی نیاز گردانیده اند ما را از آوردن اسناد و سردت
الکتب و الابواب کما سردها و پیوسته آوردم و ترتیب دادم کتابها را و بابها را چنانکه
آورده محیی السنة در مصابیح و اقتفیت اثره فیها و پیروی کردم و برگزیدم پی و نشان شیخ را
در کتب و ابواب و ترتیب آن و سرد کاری پیوسته کردن و سخن نیکو راندن و پیوسته گفتن
و اقتفا از پی فرا شدن و برگزیدن و اثر بکسر همزه و سکون مثلثه و بفتحتین نشان پای یعنی
چون وی کتب و ابواب را بترتیب نیک ذکر کرده و تراجم و عنوانات آنرا بر وجه لایق و طریق صواب آورده
من نیز همچنان بی تبدیل و تغیر و تقدیم و تاخیر ذکر کردم و پیروی او نمودم و عادت مر مصنفان را که
مبحث تمام بمنزله جنس عام شامل انواع مطالب را کتاب نام نهند و در وی ابواب ذکر کنند مشتمل بر
هر نوع از آن جنس چنانکه کتاب الطهارة گویند و در وی از وضو بابی نهند و از غسل بابی دیگر و از تیمم
بابی دیگر و باز در هر بابی فصلی نهند در بیان صنفی از آن نوع چنانکه غسل جنابت و غسل عید
و غسل جمعه مثلا لیکن مصنف در اینجا ابواب را منحصر در فصول ساخت و در باب جز آنچه در
فصول است چیز دیگر ذکر نکرد چنانکه ما تصور کردیم فقد بر چنانکه گفت و قسمت کل باب
غالبا علی فصول ثلثة و بخش کردم هر بابی را که در کتابست بیشتر بر سه فصل و بیشتر برای آن
گفت که اندکی باشد که بابی از ابواب سه فصل نداشته باشد چنانکه معلوم خواهد شد ان شاء الله تعالی
اولها ما اخرجه الشیخان او احدهما اول آن فصول احادیثی است که اخراج کرده و روایت
نموده اند آنرا هر دو شیخ یعنی بخاری و مسلم یا یکی از آن دو و اکتفیت بهما و بسنده کردم بذکر شیخین
و ان اشترک فیه الغیر و اگرچه انباز شده اند در آن احادیث غیر شیخین و روایت کرده اند
از ایمه دیگر لعلو درجتهما فی الروایة از جهت بلندی پایه شیخین در روایت و رفعت شان
ایشان در آن که با وجود روایت ایشان حدیث را احتیاج نیفتد بروایت دیگران در ثبوت
اصل صحت حدیث اگرچه در تائید و تاکید دخل دارد و با حصول اختصار و بدانکه حدیثی را که بخاری
و مسلم هر دو روایت کرده اند در اصطلاح محدثین متفق علیه خوانند بشرط آنکه هر دو از یک صحابی روایت
کرده باشند و اگر یکی از شیخین از یک صحابی روایت کرده و دیگری از صحابی دیگر آنرا در اصطلاح
متفق علیه نخوانند صرح به الشیخ ابن حجر فی شرح نخبة الفکر و ثانیها ما اورده غیرهما من الائمة

المذکورین. و فصل دوم از آن سه فصل احادیثی است که آورده اند غیر شیخین از امامانی که ذکر کرده شده اند. و ثالثها ما اشتمل علی معنی الباب. و فصل سیوم از فصول ثلثه چیزهایی است که در گیرنده و فرا رسنده است بر معنی که مقصود است از باب و عقد کرده شده است باب از برای آن من ملحقات مناسبة. از چیزهایی که رسانیده و چسبانیده و درهم آورده شده است که مناسب و مشاکل و مشابه است مقصود باب را مع محافظة علی الشریطة. با نگاه داشت و رعایت شرطی که ذکر کرده شده که آن ذکر راوی و بیان مخرج است در هر حدیثی. و ان کان ماثورا من السلف و الخلف. و اگر چه آن مشتمل بر معنی باب که در فصل سیوم است ماثور و منقول باشد از جماعتی که پیش گذشته اند و طایفه که پس ایشان آمده یعنی متقدمان و متاخران یعنی آنچه در فصل سیوم آورده ام التزام آن نکرده ام که البته حدیث مرفوع بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم باشد بلکه بعضی از اقوال و افعال و تقریرات صحابه و من بعدهم که مناسب باب باشد نیز آورده ام و در مقدمه معلوم شد که آنرا نیز حدیث مینامند و این فصل زیاده که مصنف آورده در مصابیح نیست و در مصابیح همان دو قسم اول و ثانی آورده و آنها را نیز معنون بعنوان فصل نساخته بلکه اول را که احادیث شیخین باشد هر دو یا یکی معنون گردانیده بقول خود من الصحاح و ثانی را که احادیث غیر شیخین است معنون ساخته بقول خود من الحسان و تسمیه این بحسان اصطلاحی جدید است از صاحب مصابیح و الا درینجا احادیث صحاح و ضعاف نیز هست یا باعتبار تغلیب گفته چون غالب درین احادیث حسان است همه را حسان گفته و الله اعلم بالصواب صاحب مشکوة معنون ساخته بقول خود الفصل الاول و الفصل الثانی و فصل ثالث از پیش خود آورده و از کتب مذکوره التقاط احادیث نموده چه شیخین و چه غیر آن و بعضی از اقوال و آثار سلف نیز با آن ضم کرده و درینجا نیز ذکر راوی از صحابه و غیرهم و ذکر مخرج از ائمه مذکورین التزام نموده است. ثم انک ان فقدت حدیثا فی باب پس بعد از دانستن مقدمات مذکوره بدانکه بدرستی که تو اگر گم کنی و نیابی حدیثی را در بابی از ابواب و حال آنکه صاحب مصابیح آن حدیث را در آن باب آورده باشد. فذلک عن تکریر اسقطه. پس آن گم کردن و نیافتن از جهة مکرر آوردن صاحب مصابیح است که من آن مکرر را اسقاط نموده و انداخته ام. و ان وجدت آخر بعضه متروکا علی اختصاره. و اگر یابی تو بعضی احادیث گذاشته شده بر اختصار خودش. او مضموما الیه تمامه. یا فراهم آورده شده بسوی آن حدیث تمام و باقی آن فعن داعی اهتمام اترکه و الحقه. پس از جهة داعی و باعث اهتمام و اعتنا میگذارم آن حدیث را بر اختصارش

بالحاق میکنم و میرسانم آنرا یعنی آنجا امری خواهد بود که باعث باشد بر ترک و الحاق اما باعث بر ترک آن بر اختصار آن باشد که پاره ایست از حدیث از مناسب باب و پاره دیگر مناسب این باب یا پاره دیگر مناسب باب دیگر پس اگر حدیث باین دو صفت است آنرا اختصار کردم و اگر شیخ نیز باین جهة اختصار کرده من نیز تابع وی شدم و برعایت این مناسبت آنرا بر اختصار گذاشتم و هر حدیث که نه باین دو صفت یافتم تتمه آنرا بوی ملحق گردانیدم اگر چه شیخ اختصار کرده باشد و تواند که باعث و داعی بر ترک و الحاق غیر این معنی نیز باشد فافهم. و ان عثرت علی اختلاف فی الفصلین. و اگر اطلاع یابی و دیده ور شوی بر اختلاف در دو فصل اول و ثانی بخلاف فصل ثالث که آن محل اختلاف نیست من ذکر غیر الشیخین فی الاول. و آن اختلاف اینست ذکر غیر شیخین در فصل اول. و ذکرهما فی الثانی و ذکر شیخین در فصل ثانی یعنی صاحب مصابیح بقراری که داده است احادیثی که در قسم اول آورده از مسلم و بخاری است و آنچه در قسم ثانی آورده از غیر بخاری و مسلم بزعم او و من بعضی از احادیث فصل اول را بغیر بخاری و مسلم نسبت کرده ام و ائمه دیگر را در آن ذکر کرده چنانکه در فصل اول از باب سنن الوضو و در فصل اول از باب فضایل القرآن و در فصل اول از باب السلام من کتاب الآداب و جز آن و بعضی از احادیث فصل ثانی را نسبت بخاری و مسلم داده و ذکر ایشان در آن کرده چنانکه در فصل ثانی از باب مایقرا بعد التکبیر و غیر آن و از ینجا نسبت قصور و نقصان به تتبع و استقرای صاحب مصابیح لازم آید. فاعلم انی بعد تتبعی کتابی الجمع بین الصحیحین و جامع الاصول پس بدانکه عذر من درین مخالفت و دلیل مرا برین نسبت این است که من بعد از پیروی کردن و تتبع و تفحص نمودن من دو کتاب را یکی حمیدی که در وی جمع کرده است میان صحیح بخاری و مسلم احادیث این دو کتاب را بهم آورده و دیگر کتاب جامع الاصول ابن اثیر جزری که در وی هر شش کتاب را یکجا جمع کرده. اعتمدت علی صحیحی الشیخین و متنیهما. اعتماد نمودم و تکیه کردم بر صحیح بخاری و صحیح مسلم و بر متون احادیث که درین دو کتاب است و تواند که مراد بمتن آنها اصل کتاب آنها باشد نه جمع بین الصحیحین و جامع الاصول که بمنزله شروح آنها اند یعنی مظان و محال وجود احادیث شیخین صحیحین ایشان است و دو کتاب مذکور را اگر در آنها یافتم نسبت بایشان کردم اگر چه شیخ بغیر ایشان کرده باشد و اگر در آنها نیافتم نکردم اگر چه شیخ کرده باشد و اکتفا بجمع بین الصحیحین و جامع الاصول نکردم که اگر اکتفا میکردم جای آن بود که گوینده میگفت که شاید که در صحیحین و متن ایشان باشد و اگر بصحیحین و متن ایشان میکردم میگفت شاید که در جمع بین الصحیحین و جامع الاصول باشد پس هر چهار کتاب را تتبع و تفحص نمودم

تا وثوق واعتماد شود وظن قوی حاصل کردد بصحت این نسبت که من کرده ام وبعدم صحت آنچه
صاحب مصابیح کرده اما پوشیده نماند که تتبع صحیحین ومتون آنها وجمع بین الصحیحین وجامع الاصول
که مشتمل اند بر احادیث صحیحین مفید نیست مکر در ذکر شیخین در فصل ثانی اما در ذکر غیر شیخین در فصل اول
تتبع وتفحص کتب سنن غیر شیخین باید کرد تا معلوم کردد که آنچه صاحب مصابیح در اول ذکر کرده ونسبت بشیخین
داده حدیث غیر شیخین است کما لا یخفی ومصنف بذکر آنها تعرض نکرد از جهة ظهور مراد ووضوح آن
وبالله التوفیق. وَاِنْ رَأَیْتَ اِخْتِلَافًا فِی نَفْسِ الْحَدِیْثِ. واکر بهبینی وبدانی اختلافی من وصاحب مصابیح
در لفظ حدیث یعنی وی حدیث را بلفظی آورده ومن بلفظی دیکر. فَذَلِکَ مِنْ تَشَعُّبِ طُرُقِ الْاَحَادِیْثِ
پس آن اختلاف ناشی از تشعب وتفرق وکثرت وپراکندکی اسانید حدیث است که راههای رسیدن
بحدیث اند در طرق واسانیدی که حدیث بآن لفظ آمده ودر طریق دیکر واسناد دیکر بلفظ دیکر آمده
وَلَعَلِّی مَا اطَّلَعْتُ عَلَی تِلْکَ الرِّوَایَةِ الَّتِی سَلَکَهَا الشَّیْخُ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ. وشاید بود که من اطلاع نیافته
باشم بر روایتی که سلوک کرده است شیخ طریق آنرا وآن لفظ باین طریق یافته. وَقَلِیْلًا مَا تَجِدُ اَقُوْلُ
واندکیست که می یابی تو که میکویم من این کلام را. مَا وَجَدْتُ هٰذِهِ الرِّوَایَةَ فِی کُتُبِ الْاُصُوْلِ. نیافتم
من این روایتی که صاحب مصابیح آورده در کتاب اصول یعنی کتابهای ایمه که اصل ومدار روایات اند
واعتماد درین باب برانها است. اَوْ وَجَدْتُ خِلَافَهَا فِیْهَا. یا میکویم یافتم من خلاف روایتی که
شیخ ذکر کرده است در کتب اصول. فَاِذَا وَقَفْتَ عَلَیْهِ. پس چون واقف شوی تو برین قول من که
میکویم. فَانْسُبِ الْقُصُوْرَ اِلَیَّ لِقِلَّةِ الدِّرَایَةِ. پس نسبت کن قصور وکوتاهی را بسوی من از جهة کمی
دانش ودریافت من. لَا اِلَی جَنَابِ الشَّیْخِ. نه بسوی درکاه شیخ ودر ذکر این کلمه تعظیم واحترام است
یعنی او چنان است که نام او بر زبان نتوان آورد مکر نام درکاه او وبرهمین قیاس است ذکر حضرت ومجلس و
خدام ونواب وعلازمان که در امثال این مقام ذکر کنند. رَفَعَ اللّٰهُ قَدْرَهُ فِی الدَّارَیْنِ. بلند کرداند خدا تعالی
بزرکی وعظمت شیخ را در هر دو سرای. حَاشَ لِلّٰهِ مِنْ ذٰلِکَ. منزه است شیخ از نسبت قصور واین منزه
بودن او از جهة خدایست واین لفظ را تحقیق وبیانی است که در شرح ذکر کرده شده است. رَحِمَ اللّٰهُ مَنْ
اِذَا وَقَفَ عَلَی ذٰلِکَ. ببخشاد ومهربانی کناد خدا تعالی کسی را که چون مطلع کردد بر وجود آن روایت
که شیخ در مصابیح آورده ومن نیافته ام در کتب اصول. نَبَّهَنَا عَلَیْهِ. بیدار سازد وآکاه کرداند ما را بدان
وَاَرْشَدَنَا طَرِیْقَ الصَّوَابِ. وبنماید ما را راه راستی در یافت حق. تنبیه وارشاد اکر بر حقیقت حمل
کنند مخصوص بزمان حیات مولف خواهد بود والا مراد است کردن کتاب است بر طریق محو واثبات

وتغییر وتبدیل یا تعلیق حواشی بر کتاب واشارت بدان وتنبیه کردن بران. وَلَمْ آلُ جُهْدًا فِی
التَّنْقِیْرِ وَالتَّفْتِیْشِ. وتقصیر نکردم در کوشش وتوانائی در باز کاویدن وجستن وتفحص کردن وتنقیح
نمودن روایات مختلفه از کتب اصول بِقَدْرِ الْوُسْعِ وَالطَّاقَةِ. بر اندازه توانائی ودرسائی تنقیر
وتفتیش بیکمعنی است چنانکه وسع وطاقت وآوردن الفاظ مترادفه در خطبها امری متعارف است
میان ارباب تصنیف. وَنَقَلْتُ ذٰلِکَ الْاِخْتِلَافَ کَمَا وَجَدْتُ. ونقل کردم آن اختلاف روایات را
چنانکه یافتم یعنی بی کم وبیش وبی تغیر وتبدیل. وَمَا اَشَارَ اِلَیْهِ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ مِنْ غَرِیْبٍ اَوْ
ضَعِیْفٍ اَوْ غَیْرِهِمَا بَیَّنْتُ وَجْهَهُ غَالِبًا. وآنچه اشارت کرده بود شیخ در مصابیح راضی باد
خدا تعالی از وی از حدیث غریب یا ضعیف یا غیر غریب وضعیف مثل شاذ ومنکر ومعلل بیان
کردم وجه آنرا بیشتر واندک است که بیان نکردم وجه آنرا بجهة نایافت وجه یا امری دیکر والله
اعلم. وَمَا لَمْ یُشِرْ اِلَیْهِ مِمَّا فِی الْاُصُوْلِ. وآنچه اشارت نکرد شیخ بسوی آن از آنچه در کتب اصول
ثابت است از کیفیت غریب او ضعیف مثلا. فَقَدْ قَفَّیْتُهُ فِی تَرْکِهِ. پس تحقیق تتبع وپیروی کردم او را در ترک اشارت
ومتعرض نشدم بر بیان حال حدیث از صحت وحسن وضعف وغرابت وجز آن. اِلَّا فِی مَوَاضِعَ
لِغَرَضٍ. مکر در موضعی چند از کتاب که پیروی نکردم وباوجود که وی اشارت بحال حدیث نکرده
من کردم از برای غرضی وآن غرض آنست که بعضی از طاعنان بعضی از احادیث مصابیح را نسبت بوضع
کرده اند پس مولف از ترمذی وغیره نقل کرده که این حدیث صحیح است یا حسن است مثلا تا طعن
آنها باطل کردد وغرض دیکر آنکه محیی السنة در دیباچه مصابیح کفته که اعراض نموده ام از ایراد حدیث
منکر وحال آنکه در وی از احادیث منکره هست پس مصنف بیان میکند آنرا بجهة اظهار حق کذا قال
الطیبی. وَرُبَّمَا تَجِدُ مَوَاضِعَ مُهْمَلَةً. وکم است یا بسیار است که می یابی تو جاها از کتاب من که مشکوة است که
بیان کرده نشده است در آن مواضع راوی آن از ایمه مذکورین. وَذٰلِکَ حَیْثُ لَمْ اَطَّلِعْ عَلَی رَاوِیْهِ.
واین اهمال وترک بیان در جائی خواهد بود که مطلع نشدم بر راوی آن. فَتَرَکْتُ الْبَیَاضَ. پس کذاشته
ام من برای نوشتن نام آن راوی سفیدی در کتاب. فَاِنْ عَثَرْتَ عَلَیْهِ فَاَلْحِقْهُ بِهِ. پس اکر مطلع
شوی تو ای مخاطب وای ناظر در کتاب من پس لاحق وپیوسته کردان آنرا بآنجا وبنویس در موضع
نام بیاض راوی را. اَحْسَنَ اللّٰهُ جَزَاءَکَ. نیک کرداند خدا تعالی جزای ترا برین عمل وبعضی از
علما مثل شیخ شمس الدین محمد جزری وغیر وی تبیین مواضع مهمله نموده اند وبر کنار کتاب نام
راوی نوشته ودر اصل کتاب بیاضی که مصنف کذاشته بحال خود کذاشته تا معلوم کردد که تبیین

آن از مصنف نیست و در اکثر نسخ درین زمان در اصل نوشته شده است و در حاشیه نوشته
که در اصل بیاض بود و این نوشتن عارض است چنانکه بنظر در نسخ مشکوة ظاهر میگردد و تسمیت
الکتاب و نام نهادم این کتاب را بمشکوة المصابیح و وجه تسمیه آنکه مشکوة طاقچه که در روی چراغ
بنهند و مصابیح جمع مصباح بمعنی چراغ پس گویا که هر یک از احادیث را تشبیه بچراغ کرده که روشنائی
می بخشد شخص را در سلوک طریق ایمان و یقین و منور میکرداند دل او را بنور علم و معرفت دین و نیز مصابیح
که نام کتاب محیی السنه است در جوف او است و این کتاب مشتمل است بر آن چنانکه طاقچه مشتمل میباشد
بر چراغ و اسئل الله التوفیق و میخواهم از خدای تعالی توفیق را بر تصنیف این کتاب بر وجه مذکور
بلکه در سایر احوال و امور و توفیق و دست دادن است کسی را بکاری و در عرف علما آفریدن الله تعالی
قدرت و قوت طاعت را در بنده و الاعانة و الهدایة و الصیانة و میخواهم از وی یاری
دادن و راه راست نمودن درین تالیف در سایر امور و میخواهم نگاهداشتن از خطا درین کتاب
و تیسیر ما اقصده و میخواهم از خدای تعالی آسان گردانیدن آنچه آهنگ میکنیم آنرا و ان ینفعنی
فی الحیوة و بعد الممات و سوال میکنیم از خداوند تعالی که نفع رساند مرا بسبب تالیف این کتاب
در زندگی بتوفیق مطالعه و تعلیم و رسانیدن احادیث این بمردم و بعد از مردن بعطای اجر و ثواب
و رضا و خشنودی و جمیع المسلمین و المسلمات و همه مسلمانانرا از مرد و زن حسبی الله و نعم
الوکیل پس بس است مرا خدای وی تعالی نیکو وکیل است و وکیل کسی است که کار خود را با و بگذارند
نظم کار خود را بخدا باز گذار کت نمی بینم ازین بهتر کار و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العزیز الحکیم
و نیست جنبش و دور شدن از معصیت و قوت و توانائی بر طاعت مگر بخدائی که عزیز است و حکیم و معنی
عزیز و حکیم در شرح اسمای حسنی از کتاب معلوم خواهد شد ان شاء الله تعالی العظیم العلی و چون
از شرح خطبه کتاب فارغ شدیم وقت آن شد که بشرح احادیث آن مشغول شویم و بالله التوفیق و منه التیسیر
و بدانکه مصنف رحمة الله علیه پیش از شروع در ذکر کتب و ابواب ابتدا کرد بحدیث انما الاعمال
بالنیات بجهة تنبیه و ترغیب طالب بر تحسین و تخلیص نیت و تجرید اخلاص در طلب این علم شریف
و تحصیل آن از شایبه اغراض و اغواض و گویا در آمدن در راه طلب این علم بر آمدن بهجرت بسوی خدای
و رسول خدا دارد و همچنانکه اخلاص نیت در آنجا شرط است در اینجا نیز باید و همبرین جاری شده عادت
اکثر مصنفان این علم که ابتدا کنند تصنیفات خود را باین حدیث چنانکه بخاری که سر گروه این طایفه است
نیز کرده خطابی گفته که متقدمین مشایخ ما مستحسن میداشتند حدیث انما الاعمال بالنیات را پیش از همه

که ابتدا میکردند

و اتمام آن

که بزرگ ترست

که ابتدا میکردند از امور دین و ایمه حدیث اتفاق دارند بر فضل و شرف این حدیث و تعظیم
قدر وی بعظم موقع و کثرت فواید وی و وی اصلی عظیم است از اصول دین و بعضی از علما آنرا نصف علم
داشته باعتبار آنکه اعمال همه دو قسم است قلبی و قالبی و نیت اجل اعمال قلب و اصل آنست و اگر باعتبار
توقف صحت و ثواب تمامه اعمال از عبادات و عادات بر حسن نیت مبالغه نمایند و این حدیث خبر
تمام علم و مجموع دین دارند نیز گنجایش دارد و امام شافعی گفته که این حدیث در هفتاد باب از ابواب دین
دخل دارد و ماناکه مقصود وی رحمة الله علیه ازین عبارت تکثیر و مبالغه است نه حصر و تخصیص چه ذکر
این عدد در باب مبالغه متعارف شده والا وی در بیشتر ازین ابواب داخل است چه اقسام عبادات
و معاملات و عادات لا تعد و لا تحصی است و نیت در همه جا دخل دارد و همه علمای دین متفق اند
بر صحت این حدیث و بعضی آنرا متواتر گفته و تحقیق حال در مقدمه کرده شده است قال المصنف
عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت است از
امیر المومنین عمر که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم انما الاعمال بالنیات نیست اعتبار کردار
و قبول آن بدرگاه حق تعالی و تقدس مگر به نیتهای آن در اکثر روایات و اشهر آن ایچنین آمده و در بعضی الاعمال
بالنیات بی کلمه انما و در بعضی الاعمال بالنیة نیز آمده و مقصود و مراد از همه این عبارات یکی است
یعنی هیچ عمل قلب و قالب و اخذ و ترک و قول و فعل و عبادات و عادات بی نیت مقبول و معتبر نبود
و ثوابی بر آن مترتب نگردد و غایت آنکه اعمال دو قسم اند بعضی مقصود بذاته چنانکه نماز مثلا درین قسم
چون ثواب نماند صحت نیز نبود و جایز نباشد و قسم دیگر وسیله عمل دیگر چنانکه وضو اینجا نیز ثواب
مشروط به نیت است ولیکن بی نیت درست گردد مذهب امام ابو حنیفه ایچنین است و نزد ایمه دیگر وضو
بی نیت درست نبود و نماز بدان جایز نه و مراد به نیت اینجا قصد تقرب الی الله است یعنی هر کار که کند برای
خدا کند و بقصد امتثال امر و طلب رضای وی کند و باید دانست که نیت کار دل است بزبان
گفتن حاجت نبود و اگر بزبان گویند و دل غافل باشد اعتبار ندارد و اگر فرضا نیت در دل حاصل گردد
و بر زبان نیاید یا بر زبان خلاف آن رود زبان نکند و اختلاف کرده اند علما در نیت نماز بعد از
اتفاق همه بر آن که جهر گفتن آن نامشروع است که تلفظ به نیت شرط صحت نماز است یا نه صحیح آنست که شرط
نیست و شرط داشتن آن خطاست ولیکن فقها گفته اند که اگر بزبان گویند بهتر و مستحب است
تا زبان با دل موافق و ظاهر با باطن مطابق بود و نیز تعقل معنی نیت و استحضار آن در دل بذکر الفاظ
آسان باشد و محدثان گویند که در هیچ جا روایت از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نیامده

روایت

و در بعضی العمل بالنیة

جایز بود و نماز بوضوی بی نیت

نیت بر زبان کفتی همین قدر آمده که چون بنماز برخاستی الله اکبر کفتی اگر چیزی دیگر خوانده بودی آنرا

روایت نمودندی پس طریقه سنت و اتباع آنست که هم بر نیت بدل اقتصار کنند و اتباع همچنانکه در فعل

واجب است در ترک نیز میباید پس آنکه مواظبت نماید بر فعل آنچه شارع نکرده باشد مبتدع بود کذا

قال المحدثون • وَاِنَّمَا لِامْرِئٍ مَا نَوَى • و نیست مر مرد را نصیب از عمل و ثواب آن مگر آنچه نیت کرده و در بعضی

روایات انما لکل امرء آمده بزیادهٔ لفظ کل و این جمله موکد و مقرر کلام سابق است و مودی و مآل

کلام یکیست که بی نیت عمل صحیح و معتبر نبود و هر عمل را نیتی باید مخصوص بدان و نصیب مرد از عمل همانست

که نیت آن کرد مثلا اگر عملی باشد که نیات متعدده در وی توان کرد چنانکه بفقیری که قریب و خویش او

است چیزی بدهد اگر به نیت فقر او بدهد و ملاحظهٔ قرابت وی نکند ثواب صدقه بیابد نه صلهٔ رحم و اگر به نیت

قرابت کند نه فقر ثواب صلهٔ رحم یابد نه صدقه و اگر هر دو کند ثواب هر دو یابد و گاه باشد که شخص

عمل خیر بتوابعهای متعدده بواسطهٔ نیات متعدده که در آن وارد بر سد مثلا نشستن در مسجد یک عمل است

و لیکن نیات در وی متعدده میرود و بر هر نیتی ثوابی حاصل گردد یکی آنکه وارد شده است که مسجد بیت الله

است و هر که در مسجد می در آید گویا بزیارت و دریافت خداوند تعالی و تقدس می آید و وی تعالی

کریم است و واجب است بر کریم ضیافت زایران خود کند پس بدین نیت احراز این فضیلت و ادراک

این کرامت نماید دوم انتظار نماز بجماعت بحکم حدیث هر که انتظار نماز میبرد گویا در نماز است پس

گویا آن نماز را که انتظار میبرد میگزارد و ثواب آن حاصل میکند و مراد از مرابطه که در کریمه

یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا واقع شده است نزد بعضی مفسرین همین است و در حدیث

آمده که انتظار صلوة بعد از صلوة موجب محو خطایا و کفارت ذنوب و رفع درجات است و مکرر فرموده فذلکم

الرباط سیوم نگاهداشتن گوش و چشم و سایر اعضا از معاصی و منهیات که در کوچها و بازارها واقع شود

و در مسجد از آن محفوظ ماند چهارم نیت اعتکاف و گفته اند هر وقت که در مسجد در آید باید که نیت

اعتکاف کند که بقول آنکس که گوید که اقل اعتکاف ساعتی است ثواب آنرا دریابد و باین فضل مخصوص گردد

و این عبادتیست که حصول آن آسان است و مردم از تحصیل آن غافل و ذاهل اند پنجم قصد صلوة و سلام

بر حضرت سید انام صلی الله علیه و سلم و ادعیهٔ دیگر که در در آمدن و بر آمدن مسجد مسنون و مأثور است و فضیلت

و ثواب آن بیشمار وارد شده ششم تجرد برای ذکر خداوند عز و جل و تلاوت قرآن یا برای شنیدن آن یا برای تذکیر

و ترغیب مردم بر آن و در اخبار آمده که هر که برود بامداد در مسجد برای ذکر و تذکیر باشد مانند مجاهد فی سبیل

الله و نیز آمده است که هیچ قومی در بیتی از بیوت خدا نه نشینند و تلاوت قرآن و مدارست آن ننمایند مگر آنکه

ذکر

چنانکه وارد شده که هر که وضو کند و بمسجد رود و نماز بگزارد ثواب ادرا ثواب حج و عمره

ذکر کنند ایشانرا ملایکه و بپوشد ایشانرا رحمت هفتم قصد ادراک ثواب حج و عمره خصوصا در مسجد

شریف نبوی صلی الله علیه و سلم هشتم قصد افاده و استفادهٔ علم و امر معروف و نهی منکر که در مسجد بجهت

اجتماع طوایف مردم حاصل و میسر میگردد نهم قصد زیارت برادر دینی که در راه خدا مدد کند دهم

قصد سلام و رد آن بر شخصی که در مسجد باشد یا در وی در آید یازدهم تفکر و مراقبه و صرف قوت فکریه

در امور آخرة و استغفار از تقصیرات بسبب حصول فراغ و جمعیت خاطر در مسجد که در غیر آن دست ندهد

دوازدهم حضور باطن و آرام دل و اتصال بمشاهدهٔ حق و استغراق در شهود ذات مطلق بحصول

ذوق و نورانیت از روحانیت مسجد که محل خاص تجلی است و بمقتضای یا اضافت بیتی حاصل است

مشرف گردد و دخول در مسجد خود از اعمال آخرت و محل عبادت است اگر در اعمال طبیعی شهوانی نیت را

کار فرماید ثواب آن دریابد چه جای اعمال دیگر مثل استعمال طیب در روز جمعه یا در سایر ایام بقصد اتباع

سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم که بوی خوش را دوست میداشت و قصد تعظیم مسجد و دفع روایح

کراهیه نمودن از خود و از غیر خود و ترویح همسایگان و همنشینان از ملایک و بنی آدم و قصد سد باب غیبت

بر کسی که غیبت او میکنند بروایح خبیثه تا بسبب آن در معصیت غیبت نیفتد و قصد معالجهٔ دماغ تا تازه گردد

و فطنت و ذکا زیاده شود و درک علوم و معارف نماید و جز این مذکورات اما اگر برای مجرد لذت جسمانی

و شهوت نفسانی و خودنمائی کند محروم از ثواب بلکه مستحق ملامت و عتاب گردد پس معلوم شد که مدار کار و حصول

ثواب بر نیت است و چون این معنی را بطریق اجمال و کلیت ذکر کرد تفصیل نمود آنرا و بیان کرد در مثالی جزئی

و فرمود فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ اِلَى اللهِ وَرَسُوْلِهِ • پس کسی که باشد بر آمدن او از وطن بسوی خدا و رسول وی و طلب

رضا و امتثال امر ایشان فَهِجْرَتُهُ اِلَى اللهِ وَاِلَى رَسُوْلِهِ • پس هجرت او بسوی خدا و رسول اوست یعنی مقبول است

و ثواب عظیم بران مرتب • وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ اِلَى دُنْيَا يُصِيْبُهَا • و در روایتی الدنیا و کسی که هجرت

او بسوی دنیا و برای تحصیل آن میرسد بدان اَوْ اِمْرَاَةٍ يَتَزَوَّجُهَا • یا باشد هجرت او از برای زنی که

نکاح کند او را نه برای رضای خدا و رسول خدا و امتثال امر ایشان فَهِجْرَتُهُ اِلَى مَا هَاجَرَ اِلَيْهِ • پس هجرت او

بسوی چیزیست که هجرت کرده است بسوی آن یعنی رسیدن بدنیا یا نکاح کردن بزن و بتصریح ذکر نکرد آنرا

چنانکه در فقرهٔ اولی کرد جهة کراهیت تکرار دنیا و زن و تکرار در اولی بجهة استلذاذ و استحلای ذکر خدا و رسول

است و نیز مجملا ذکر کرد تا شامل باشد هر چیز را که برای آن هجرت کنند بطریق کلیة و عموم و تا شامل گردد

صورتی را که نیت در آن مشوب و ممزوج باشد که هم قصد رضای حق و امتثال امر کند و هم حصول دنیا

و تزوج امرأة و برین تقدیر نیز از حصول ثواب خالی نبود و بقدر نیت ثواب دریابد بر قول مختار و بعضی گویند

در صورت شرکت اصلا ثواب نبود و ظاهر احادیث هم درین است مگر نیت حق غالب بود والله اعلم
و وجه تخصیص ذکر امرأة باوجود آنکه وی از دنیاست چه مراد بدنیا اینجا هرچه ماسوای حق و شاغل از ذکر او ست
از جهة زیادة تحذیر و تخویف است زیرا که ابتلاء و افتتان مردم بزنان بیشتر و سخت‌تر است و از ذکر حق و سلوک
طریق دین مانع‌تر و شاغل‌تر و نیز میگویند که سبب ورود اینحدیث قصه مردیست که بطلب زنی که او را ام قیس
میگفتند و مُغْنیه بود هجرت نموده بمدینه رفته بود و پس حال او را بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم عرض
کردند پس اینحدیث فرمود و بعد ازین آن مرد را مهاجر ام قیس میخواندند و بعضی از شراح صحیح بخاری گفته که وجه
تخصیص امرأة بذکر آنست که عرب نمیدادند بموالی یعنی بعجمان زنان عربیه را و رعایت میکردند کفاءت
را در نسب و چون نوبت اسلام رسید و عصبیت عرب کمتر شد و مسلمانان همه برابر شدند در مناکحت
هجرت کردند بسیاری از مردم بمدینه بطمع در تزوج زنان پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم اینحدیث فرمود
و این وجه اقرب بدان وجه است و در صحت قصه مهاجر ام قیس سخن است چنانکه از کلام شیخ ابن حجر در
فتح الباری ظاهر گردد والله اعلم و بدانکه هجرت در لغت بمعنی ترک و قطع آید و در عرف شرع
از زمینی بزمینی دیگر بطلب مرضیات حق جل و علا و هجرت در اسلام بر دو وجه واقع شده اول انتقال
از دار خوف بدار امان چنانکه بعضی صحابه در ابتدای اسلام بحبشه هجرت کردند تا از خوف شر و فساد
مشرکان مکه در امان باشند و بعضی از مکه بمدینه رفتند پیش از هجرت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
و ثانی انتقال از دار کفر بدار اسلام و این بعد از تمکن و استقرار آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم
در مدینه و هجرت نمودن مسلمانان از مکه و غیر آن بمدینه بود و هجرت در آنوقت باعتبار غالب تخصیص
یافته بود از مکه بسوی مدینه تا زمان فتح مکه و بعد از فتح مکه برطرف شد اختصاص و آنکه در حدیث آمده است
که لا هجرة بعد الفتح مراد بدان هجرت از مکه است زیرا که مکه بعد از فتح دار اسلام شد و هجرت بمعنی
انتقال از دار کفر علی العموم و هر کرا قدرت بود باقی ماند تا روز قیامت و اینست مراد بقول آنحضرت صلی الله علیه و سلم
که لَا تَنْقَطِعُ الْهِجْرَةُ حَتَّی تَنْقَطِعَ التَّوْبَةُ منقطع نمیشود هجرت و برطرف نمیگردد حکم وی تا منقطع نمیگردد توبه
و بسته نگردد درهای آن یعنی تا روز قیامت و مراد بهجرت درین حدیث انتقال از وطن است بغیر وطن
خواه از مکه باشد یا غیر آن بمدینه یا جز آن برای طلب رضای حق یا غیر آن تا هجرت بسوی دنیا و امرأة
را نیز شامل باشد و هجرت را معنی دیگر است خاص که هجرت حقیقی آنست و آن بر آمدن است از
موطن طبیعت و ترک کردن آنچه نهی کرده شارع از آن و مکروه داشته آنرا و این در حدیث آمده که
المُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ مَا نَهَی اللّٰهُ عَنْهُ یعنی مهاجر حقیقی کامل کسیست که گذاشته است چیزی را که نهی کرده الله تعالی

ازآن چنانکه

از آن چنانکه جهاد نفس را جهاد اکبر خوانده مُتَّفَقٌ عَلَیْهِ حدیث متفق علیه چنانکه در مقدمه
معلوم شد حدیثی را گویند که بخاری و مسلم هر دو آنرا از یک صحابی روایت کرده باشند و حدیث
اِنَّمَا الْاَعْمَالُ بِالنِّیَّاتِ را اکثر ائمه حدیث که مشهوراند بلکه همه ایشان روایت کرده و باتفاق همه
صحیح است و اگرچه در اول تا دو سه مرتبه ائمه فرد آمده و لیکن در آخر چنان مشهور شده که بحد تواتر
زیاده از آن رسیده و بعضی گفته اند که راویان او از مشاهیر اهل حدیث دویست و پنجاه کس اند
بلکه از سیصد کس زیاده و بعضی تا هفتصد کس گفته اند والله اعلم **فایده** در اخبار وارد شده که
نِیَّةُ الْمُؤْمِنِ خَیْرٌ مِنْ عَمَلِهِ و این حدیث اگرچه باصطلاح محدثین موصوف بصحت نیست اما موسوم
بوضع نیز نشده و در توجیه آن علما را اقوال است اول آنکه نیت تنها بی اقتران بعمل نیز عبادت است و اجر
و ثواب بر آن مترتب بخلاف عمل جوارح که عبادت بودن آن و ترتب ثواب بر آن موقوف بر این است
و در حدیث آمده که بمجرد قصد و نیت حسنه حسنه کامله می نویسند و نیز آمده هرکه بخواب رود و نیت وی آن
باشد که برخیزد و نماز تهجد بگزارد نوشته میشود برای وی ثواب تهجد اگرچه بجهة غلبه خواب تا صبح در
خواب باشد و تهجد از وی فوت گردد و حکایات و اخبار درین باب بسیار است وجه ثانی آنکه نیت
از اعمال دل است و دل مکان معرفت لاجرم آنچه از محل معرفت زاید و ازین معدن بر آید فاضل‌تر و شریف‌تر
خواهد بود از آنچه از غیر آن حاصل شود از سهل بن عبدالله تستری رحمة الله علیه آورده اند که فرمود
خدای رب العزت از عرش تا فرش هیچ مکانی نیافرید که نزد وی تعالی عزیزتر باشد از دل بنده
مومن زیرا که هیچ عطیه مر خلق را گرامی‌تر نفرمود عزیزتر از معرفت پس عزیزترین نعمتها را در عزیزترین
مکانها نهاد و اگر مکانی بودی عزیزتر از آن معرفت خود را در آن نهادی و فرمود خسیس‌ترین
همت بنده که عزیزترین مکانها را از حق تعالی بغیر ذکر حق مشغول گرداند و بی ادبی کسی که از آن است
وی تعالی در جائی نشانده بدر کند و بجای آن دیگر را بنشاند وجه ثالث آنکه نیت از عمل بهتر
برای آنکه نیت پایدار و باقیست و عمل ناپایدار و فانیست و خلود و دوام بهشتیان و دوزخیان
در بهشت و دوزخ بموجب نیت است که دائمیست و اگر بقدر عمل بودی همانقدر از زمان بودی
که عمل کردند وجه رابع آنکه در عمل ریا عارض شود و بدان معلول و فاسد گردد بخلاف نیت خیر که در
باطن است و ریا بدان راه ندارد و در آثار آمده که ملایکه چون اعمال بندگان باسمان میبرند حق تعالی
با بعضی از ایشان میفرماید الق تلک الصحیفة الق تلک الصحیفة بینداز آن صحیفه را آن ملک میگوید
بار خدایا بنده تو سخن خیر گفت و عمل خیر کرد و ما آنرا شنیدیم و دیدیم و در دیوان حسنات او ثبت نمودیم

چگونه آنرا ببیند از بیم خطاب ایشان که لم یرد به وجهی نخواست آن بنده بآن عمل رضای مرا و بعضی دیگر را
از ملایکه ندا آید اکتب لفلان کذا و کذا بنویس در نامهٔ فلان بنده عمل خیر را ملک گوید خداوندا
این بنده کار نکرده چگونه نویسم خطاب آید وی نیت خیر کرده و قصد کرده است وجه خامس آنکه اعمال خیر
بیحد و اندازه است و نیت مومن بهمه متعلق است و میخواهد که همه را بوجود آرد اما عمل تواند کرد پس
ثواب نیت را حدی نیست و خیرات و طاعات در نیت او محدود و منحصر و برین قیاس است نیة الکافر
شر من عمله که نیت تمامه معاصی دارد اما عملش محدود و منحصر در بعضی از آن است کذا قال بعض المشایخ الصوفیة
مثنوی چون نباشد پاک اعمال از ریا؛ هست بیحاصل چو نقش بوریا؛ هر کرا اندر عمل اخلاص نیست
در جهان از بندگان خاص نیست؛ هر کرا کار از برای حق بود؛ کار او پیوسته با رونق بود؛ پاک گردان
عمل را از ریا؛ تنعم ایمان ترا باشد ضیا **کتاب الایمان** ایمان در شرع عبارت است از
گرویدن و اعتقاد آوردن بدانچه پیغمبر صلی الله علیه و سلم از نزد خدای تعالی آورده و به بندگان خدا رسانیده
و آوردن وی آنرا بیقین معلوم شده و گرویدن خواه بر وجه اجمال بود چنانکه گویند هر چه محمد رسول الله
صلی الله علیه و سلم از نزد خدا آورده حق است یا بر سبیل تفصیل چنانکه جدا جدا بهر حکمی که کرده
و هر چیزی که آورده ایمان آرند و بگروند و ایمان اجمالی در اصل اتصاف بایمان کافیست و لیکن درجه ایمان
تفصیلی اتم و اکمل است و بباید دانست که مجرد دانستن صدق پیغمبر و شناختن حق در حصول ایمان کافی
نبود تا بمرتبه تصدیق که مراد درینجا اذعان و تسلیم است که بفارسی آنرا گرویدن گویند نرسد و باطن را
آرام و قرار نگیرد تا حال اهل تکبر و عناد که دیده و دانسته براه جحود و انکار میرفتند با وجود معرفت حق
و دانستن صدق پیغمبر صلی الله علیه و سلم کفر می ورزیدند بیرون رود چنانکه فرمود وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا
أَنْفُسُهُمْ و فرمود يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ و حقیقت ایمان همین تصدیق قلبی است و اقرار بزبان
شرط اجرای احکام است اگر مانعی از آن نباشد مثل گنگی و اکراه یا کسی ایمان آورد و همان ساعت بمرد و درینجا
قسم دیگر است که با وجود تصدیق و اقرار چیزی کند که شارع آنرا امارت و علامت کفر ساخته مثل
سجدهٔ صنم و شد زنار و امثال آن مرتکب این امور نیز بحکم شرع کافر است اگر چه فرضاً تصدیق و اقرار
داشته باشد اما عمل صالح داخل حقیقت ایمان نیست بلکه شرط کمال اوست و ایمان بی عمل ناقص بود
اما هنوز اسم ایمان بروی اطلاق یابد و صاحب او را مومن فاسق خوانند اگر استخفاف و استحلال
معصیت نکند اگر چه صغیره بود مذهب اهل سنت و جماعت اینست و جماعت صحابه و سلف همبرین اعتقاد
بوده اند و فاسق را مومن میگفتند و احکام اسلام بروی اجرا می نمودند و در مقابر مسلمانان دفن میکردند

و از بعضی

و از بعضی سلف صحابه و تابعین و جز ایشان منقول است که الایمان تصدیق بالقلب و اقرار باللسان
و عمل بالارکان مراد ایمان کامل است و بر همین محمول است آنچه از محدثین منقول است بدلایل مذکوره
تصریح محققین ایشان بدان اگر چه بعضی ظواهر عبارات ایشان موهم بخلاف اینست و بعضی از علمای متکلمین
قول مذکور را از سلف بر ظاهر حمل کرده و نسبت این قول را بسلف و محدثین نموده اند چنانکه صاحب مواقف
و غیره و تحقیق همانست که گفته شد فتدبر و بالله التوفیق و خوارج مرتکب کبیره بلکه صغیره را نیز کافر
گویند و معتزله نه کافر گویند و نه مومن و واسطه میان کفر و ایمان اثبات کنند و این اقوال بد
در عقاید پیدا شده و بعضی آیات و احادیث که ظاهر در آنست تمسک کنند و آیات و
احادیث دیگر را که نص در مذهب اهل سنت و جماعت است تاویل کنند و در حقیقت مراد با آیات
و احادیث همان است که سلف اوایل که زبان دانان دین و مرادشناسان شریعت اند از آن فهمیده اند از جهت علم
ایشان بقراین و موارد اگر چه بظاهر خلاف آن در فهم در آید و این اصلی عظیم است در باب فهم نصوص و تعیین
آن و وجود زیغ و زلل مبتدعه از ینجاست و من الله العصمة و التوفیق و بدانکه مولف چنانکه در اول کتاب
حدیث انما الاعمال بالنیات آورد که بنای تمام طاعات و عبادات است در اول کتاب الایمان
حدیثی آورد که مشتمل بر اصول و فروع دین است و این را حدیث جبرئیل گویند از جهت آنکه سایل آن از
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم وی بود و ام الاحادیث و ام الجوامع نیز گویند زیرا که متضمن جمله
علوم است که از احادیث معلوم میگردد چنانکه فاتحة الکتاب را ام القرآن و ام الکتاب خوانند
باعتبار تضمن این سورهٔ کریمه تمامهٔ معانی و مقاصد قرآن عظیم را و ایمهٔ حدیث اتفاق دارند بر صحت
این حدیث و بخاری و مسلم و ایمه دیگر این حدیث را بطرق مختلفه از صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
در کتب خود روایت کرده و صاحب مشکوة از امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه آورده و
الفصل الاول عن عمر بن الخطاب قال روایت است از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که گفت بینما
نحن عند رسول الله در اثنای آنکه ما یعنی جمعی از صحابه نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بودیم ذات
یوم یکروزی اذ طلع علینا رجل ناگاه پیدا گشت و ظاهر شد در غایت هیبت و جلالت چنانکه
آفتاب یا ماهتاب بر آید بر ما مردی شدید بیاض الثیاب سخت سفید جامهها شدید سواد
الشعر سخت سیاه موی و شعر بسکون عین و فتح آن هر دو آمده لا یری علیه اثر السفر دیده نمیشد برو
نشان سفر مثل غبار آلودگی موی و شکستگی رنگ و سستی و ماندگی گویا از همین شهر آمده و لا یعرفه منا
احد و حال آنکه نمیشناسد او را از ما هیچ یکی یعنی از ین شهر هم نیست و اگر از ین شهر میبود میشناختیم او را

مردی بیت

حتی جلس الی النبی صلی الله علیه وسلم تا آنکه نزدیک آمد و نشست پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم
مایل و متوجه بسوی وی چنانکه متعلم پیش معلم نشیند فاسند رکبتیه الی رکبتیه پس تکیه داد و متصل کرد
هر دو زانوی خود را بهر دو زانوی آنحضرت و مبالغه کرد در قرب و اتصال بحضرت وی تا آسان کرد استماع
سوال و جواب از جانبین و بسبب کمال محبت و وداد و موانست که میان ایشان بود. و وضع کفیه علی
فخذیه. و بنهاد آنمرد هر دو کف دست خود را بر دو ران آنحضرت از برای تمکین و تثبیت وی صلی الله علیه وسلم
تا در اصغای کلام و فهم و افهام آن حاضر و ثابت باشد یا بنهاد هر دو کف دست خود را بر رانهای خود
چنانکه صورت ادب و رسم متعلمان است و این بظاهر مناسب تر است بآمدن جبرئیل و تقرب وی بآنحضرت
و نشستن در پیش وی بر صورت تعلم ولیکن وجه اول راجح تر است زیرا که در روایت نسائی صریح آمده است
حتی وضع یدیه علی رکبتی النبی صلی الله علیه وسلم و جبرئیل اگرچه بظاهر در صورت سائل و متعلم بود ولیکن بتحقیق معلم
و ملقی علم بر آنحضرت از جانب حق و آمدن وی برای تعلیم و استماع احکام دین بود مر حاضران را چنانکه در آخر
حدیث معلوم میکرد و اسناد تعلیم بجبرئیل علیه السلام در قرآن مجید نیز واقع شده آنجا که فرمود و علمه شدید
القوی ذو مرة والله اعلم. وقال یا محمد اخبرنی عن الاسلام. و گفت آنمرد ای محمد خبر ده مرا از حقیقت
اسلام که چیست. قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب آنمرد الاسلام ان تشهد ان
لا اله الا الله وان محمدا رسول الله. حقیقت اسلام اینست که گواهی دهی که نیست هیچ معبودی بحق مگر
خدا و گواهی دهی که بتحقیق محمد فرستادهٔ خداست بسوی خلق برای تبلیغ احکام وی و اسلام در لغت
بمعنی انقیاد و فرمان برداری و فروتنی بطوع و رغبت و تسلیم شدن مر حکم کسی را بی سرکشی و اعراض
و در شرع عبارت است از انقیاد و اطاعت احکام الهی و بجای آوردن ارکان خمسهٔ دین مسلمانی که
مذکور شوند پس اسلام اسم ظاهر اعمال است و ایمان نام باطن اعتقاد و دین عبارت از مجموع اسلام
و ایمان است و آنکه در عقاید مذکور است که اسلام و ایمان یکیست تا آن معنیست که هر مومن مسلم است و هر
مسلم مومن و نفی یکی ازین دو اسم از مسلمان نتوان کرد و تحقیق اسلام ثمرهٔ ایمان است و علما را درین مسئله
کلام بسیار است و تحقیق اینست که گفته شد پس اول ارکان اسلام گواهی دادن است بوحدانیت حق
تعالی و تقدس و رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و از ظاهر حدیث چنان معلوم میشود که تکلم بلفظ
شهادت شرط اسلام است پس اگر لفظ شهادت نگوید یا بجای اشهد اعلم آرد مسلمان نشود ولیکن بعض
ازین معلوم شده است که اگر مجرد لا اله الا الله محمد رسول الله گوید مسلمان است و لا بد چون صیغهٔ اشهد
در احادیث واقع شده است تلفظ بدان اولی و اصوب باشد کذا قالوا دوم از ارکان اسلام نماز است

بجا آوردن

چنانکه فرمود. وتقیم الصلوة. و برپای داری نماز را و مراد باقامت صلوة گزاردن اوست
راست و درست بتعدیل ارکان و محافظت شرایط و رعایت سنن و آداب آن از تقویم بمعنی
راست ساختن چنانکه گویند اقام العود راست ساخت چوب را که کج بود یا مراد مداومت و ملازمت
بر آنست و جد و جهد نمودن در آن مشتق از اقامت بمعنی مقیم شدن یا از قیام سوق بمعنی رایج
گرم شدن بازار سیوم از ارکان اسلام بر آوردن زکوة مال است چنانکه فرمود. وتؤتی الزکوة
و بدهی زکوة را و زکوة در لغت بمعنی نما و تطهیر است و دادن زکوة سبب نما و زیادت مال
و برکت در آن و موجب طهارت مال و طهارت صاحب وست از رذیلهٔ بخل و امساک و اشتقاق
از تزکیه شهود نیز احتمال دارد گویا گواهی میدهد بصحت ایمان و صدق دعوی محبت پروردگار تعالی
چهارم روزهٔ ماه رمضان داشتن است چنانکه گفت. وتصوم رمضان. و روزه داری ماه رمضان را
و صوم در لغت بمعنی امساک یعنی نگاه داشتن است و در شرع عبارت از نگاه داشتن نفس از طعام
و شراب و جماع و نزد بعضی علما که سفیان ثوری از ایشان است نگاه داشتن از غیبت نیز و غیبت
کردن نزد ایشان شکنندهٔ صوم است و روزهٔ کامل آنست که جمیع اعضا و حواس را از نا فرمودهٔ
شرع باز دارند و رمضان مشتق از رمض بمعنی گرم کردن است و سوختن و چون در روزه سوختن
نفس است باین علاقه ماه روزه را رمضان نام کردند و این وجه بر تقدیری درست افتد که لفظ رمضان
از اوضاع شرع بود گویند که در وقتی که تعیین اسمای شهور مینمودند در آن وقت هوا گرم بود و تابستان
بود والله اعلم. وتحج البیت. پنجم از ارکان اسلام اینست که قصد کنی خانهٔ کعبه را و بگذاری مناسک
حج را. ان استطعت الیه سبیلا. اگر میتوانی رفت و راه یافت بسوی وی و مراد باستطاعت نزد
اکثر علما زاد و راحله است و نزد امام مالک بر کسی که قوت پیاده رفتن دارد نیز واجب است و امن
راه نیز داخل استطاعت است و معتبر درین باب غالب احوال است و برین وجه وجود دریا منافی
امن طریق نبود چه غالب در وی سلامت است اگر در موسم نشینند و صحابه برای جهاد در کشتی نشسته
اند پس برای حج نیز روا باشد و مسقط فرضیت نگردد و در حدیث آمده است که افضل شهدا کسی
است که در کشتی غرق شود و نیز آمده که حق تعالی قبض ارواح ایشان بیواسطه ملک میکند. قال چون
آنحضرت حقیقت معنی اسلام را بیان کرد گفت آنمرد. صدقت. راست گفتی حقیقت اسلام
همین است که بیان کردی. فعجبنا له یسئله ویصدقه. عمر رضی الله عنه میگوید پس شگفت آمد
ما را از حال آن مرد که میپرسد آنحضرت را و تصدیق میکند او را چه پرسیدن بظاهر دلالت بر جهل

ونادانی دارد و تصدیق باین عبارت اشعار بعلم میکند و بحقیقت جای شگفت نیست زیرا که وی جبرئیل بود که برای تعلیم و تذکیر صحابه آمده بود تا از آنحضرت پرسد و وی صلی الله علیه و سلم بیان کند و صحابه بشنوند و تجدید آنرا یاد گیرند و این در آخر عهد حیات آنحضرت بود. قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْإِيمَانِ. گفت آنمرد پس چون خبر دادی مرا از معنی اسلام خبر ده مرا از حقیقت ایمان که چیست قَالَ. گفت آنحضرت اَلْإِيمَانُ أَنْ تُؤْمِنَ بِاللهِ. حقیقت ایمان اینست که بگروی بخدایتعالی بذات و صفات ثبوتیه و سلبیه وی و تنزیه و تقدیس وی تعالی کنی از جمیع نقایص و امارات حدوث. وَمَلَائِكَتِهِ. و ایمان آری بفرشتگان الله تعالی که اجسام نورانیه اند قادر بر تشکل باشکال مختلفه و بندگان خدا اند که بی فرمانی نکنند او را و متصرف اند در عالم باذن وی تعالی و متصف مستند بر نی و مردی و باقی صفات ایشان که در کتاب و سنت واقع شده است. وَكُتُبِهِ. و ایمان آری بکتابهای حق تعالی که کلام قدیم او یند مجرد از حرف و صوت و فرستاده آنها را بر پیغمبران خود با ایجاد حروف و اصوات در الواح یا بر السنه ملایکه یا بی واسطه ملک مسموع از ورای حجاب و همه کلام خدا اند حق و ثابت و قرآن مجید افضل آنهاست از حیثیت فصاحت و جامعیت و گفته اند که مجموع آن یکصد و چهار است پنجاه از آن منزل بر شیث و سی بر ادریس و ده بر آدم و ده بر ابراهیم باقی چهار کتاب مشهور توریت و زبور و انجیل و فرقان والله اعلم. وَرُسُلِهِ. و ایمان آری به پیغمبران وی تعالی که فرستاده است ایشانرا بخلق برای هدایت و تکمیل معاش و معاد ایشان و موید کرده است بمعجزات و آیات و واجب است ایمان آوردن بهمه انبیا بی فرق در اصل نبوت و جنبت و احترام و تبریه ساحت عزت ایشان از وصمت نقص و عصمت ایشان از جمیع گناهان خورد و بزرگ پیش از نبوت و پس از وی همین است قول مختار و آنچه بعضی از مفسران و اهل قصص و اخبار بعضی از ایشان مثل یوسف و داود علیهما السلام نقل کرده اند صحیح نیست و اگر هست بخطا و نسیان است و صحیح آنست که برادران یوسف پیغمبر نبوده اند و آنچه در قرآن مجید آدم را نسبت بعصیان کرده و عتاب نموده مبنی بر علو شان قرب اوست و مالک راست میرسد که بر ترک اولی و افضل اگرچه بحد معصیت نرسد به بندهٔ خود هرچه خواهد بگوید و عتاب نماید و دیگری را مجال نه که تواند گفت و اینجا ادبیست که لازم است رعایت آن و آن اینست که اگر از جانب حضرت عزت ببعضی انبیا که مقربان درگاه اند عتابی و خطابی رود یا از جانب ایشان که بندگان خاص اویند تواضعی و ذلی و انکساری صادر گردد که موهم نقص بود ما را نباید که در آن دخل کنیم و بدان تکلم نمائیم و مجملاً اعتقاد در حق سید انبیا صلی الله علیه و سلم آنست که هرچه جز مرتبهٔ الوهیت و صفات اوست حضرت او را ثابت است و وی همه فضایل و کمالات بشری را شامل و در همه راسخ و کامل. وَالْيَوْمِ الْآخِرِ. و ایمان آری بروز پسین که آخر

ازمنه محدوده است

برادران

ازمنه محدوده است و آن عبارتست از مدت مدید از مابعد موت تا قیام قیامت تا در آمدن در بهشت و اعتقاد کنی که هرچه شارع بدان خبر داده و بصحت رسیده از احوال آخرت از عذاب قبر و نعیم آن و علامات قیامت و نفخ صور و بعث و جزا و حساب و میزان و صراط و جنت و نار همه حق است. وَتُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ. و ایمان آری بانکه خدایتعالی همه خیر را از نیک و بد در ازل دانسته و تقدیر کرده است و هرچه در کاینات واقع شده و میشود همه بقضا و قدر و ارادت اوست چنانکه فرمود اِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ. با وجود آن بندگانرا امر و نهی کرده و بندگان را در فعل و کسب دخلی داده و ثواب و عقاب را بر آن مرتب ساخته و در حقیقت ثواب فضل اوست و عقاب عدل او و خلق اسباب و ترتیب مسببات همه بتقدیر اوست و این مسئله و هرچه در باب ایمان مذکور شده در علم کلام مبین شده و مبرهن گشته و در باب الایمان بالقدر تحقیق این مقام و تفصیل این کرده شود ان شاء الله تعالی و طالب حق را باید که اصل مسایل آنرا بی قیل و قال اهل بحث و جدال تحصیل نماید و در شک و شبهه نیفتد و آنچه ضروریست از آن در رسالهٔ تکمیل الایمان و تقویة الایقان بیان کرده ایم و بالله التوفیق بدانکه در بعض روایات ذکر سوال و جواب ایمان مقدم آمده بر سوال و جواب اسلام و چون ایمان اصل اسلام است و مقدم بران چنانکه گفته شد وجه آن ظاهر است و وجه تقدیم ذکر اسلام بر ایمان سلوک طریقهٔ ترقیست چنانکه بعد از تحقیق ایمان بیان احسان کرد که مرتبهٔ تکمیل و تجوید ایمان و اسلام و اعلا مراتب و مقامات است چنانکه فرمود. قَالَ صَدَقْتَ قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْإِحْسَانِ. گفت آنمرد با نحضرت که راست گفتی پس خبر ده مرا از احسان که چیست چون در بسیاری از آیات و احادیث ذکر احسان واقع شده و آنرا درجهٔ عالی نهاده و مرتبهٔ کمال داشته اند بعد از استفسار از معنی اسلام و ایمان از حقیقت احسان نیز سوال کرد تا امر دین بتمام و کمال مبین گردد و معنی احسان نیکی کردن است و آن بر دو وجه اطلاق میشود یکی نیکی کردن بمردم با نعام و اکرام و نیک کردن فعل را بر وجه تکمیل و تجوید و القان چنانکه باید و شاید بجای آوردن آنرا گویا اینجا نیز احسان کردن است بنفس خود و در خلاف این صورت ظلم است بر نفس و بد کردن است با او و حاصل آن اخلاص و حضور و خشوع است در عبادت و آن بحقیقت شرط کمال بلکه نشان صحت اسلام و ایمان است. قَالَ. گفت آنحضرت در بیان حقیقت احسان أَنْ تَعْبُدَ اللهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ. احسان عبادت کردن است خدایتعالی را چنانکه گویا می بینی او را و شک نیست که کسی را که این حال باشد در نهایت هیبت و تعظیم و اجلال و خضوع و خشوع و حیا و شوق و ذوق و محبت و انجذاب خواهد بود و این مقام مشاهده است و استغراق در دریای ذوق و حضور و فروتر از آن مرتبهٔ مراقبه است

کرا آگاه بودن از نظر آلهی و علم وی تعالی بحال بنده چنانکه فرمود فَاِنْ لَمْ تَکُنْ تَرَاهُ فَاِنَّهُ یَرَاکَ یعنی اگر
نیستی تو باینحال که گویا می بینی او را عبادت کن او را باین صفت که حاضر باشی ازینکه می بیند وی ترا در
صورت نیز خوف و خشیت و احتیاط در حرکات و سکنات و ضبط و رعایت افعال و احوال و آداب و ظاهر
و عدم التفات یمین و شمال لازم حال خواهد بود چنانکه یکی در حضرت پادشاهی که حافظ و رقیب و مشاهد
احوال اوست ایستاده باشد مجال بی قیدی و ترک ادب بروی تنگ گردد و آنکه با وجود آن ناظر و مشاهد
جمال پادشاه بود او را حال دیگر و حضوری و لذتی دیگر باشد که فوق آن متصور نبود و قول سید عابدان
و امام عارفان صلی الله علیه و سلم وَجُعِلَتْ قُرَّةُ عَیْنِی فِی الصَّلٰوةِ در مقام اول است و بالاتر و کاملتر از
از مقام تمامه عابدان است فهم فهم و بالجمله در طاعت و عبادت سه مرتبه است یکی همان قدر که برای ذمه
کنند از ادای واجب چنانکه قضا واجب نگردد و دیگر آنکه احکام و ارکان و شرائط و آداب آنرا بجای آرد که موجب
حصول رضا و ترتیب ثواب جزیل گردد و باطن نیز از ذوق عبادت و بندگی ممتلی شود و بالاتر از همه
که در مشاهده معبود و حضور ذات اقدس وی مستغرق باشد و در نماز که افضل عبادات است و اکمل قربات
محاذاتی معنوی بقدس ذات آلهی تعالی شانه حاصل که باطن بنورانیت آن منور میگردد که کیفیت آن
جز بذوق نتوان یافت رزقنا الله و ازین حدیث امکان رویت حق تعالی در آخرت استنباط میتوان
نمود که در دنیا بر اکثر حجب جسمانی از آن محروم و محجوب است و چون این حجاب برافتد کانک تراه گردد و لهذا
در حدیث رویت وصیت کرده اند بمحافظت بر ادای نماز در اول روز و آخر آن که میقات رویت باری
تعالیست در بهشت یعنی تا ملکه شهود ذات بهم رسد و متهیی و مستعد رویت بصری گردد که قوت بصیرت
در وی در آن نشاء ابداع خواهد یافت قَالَ صَدَقْتَ گفت راست گفتی همین است معنی احسان که
بیان کردی بدانکه مبنای دین و کمال آن بر فقه و کلام و تصوف است و این حدیث شریف بیان هر سه مقام کرده
اسلام اشارت بفقه است که متضمن بیان اعمال و احکام شرعیه فرعیه است و ایمان باعتقادات که مسایل اصول
کلام اند و احسان اشارت باصل تصوف که عبارت از صدق توجه الی الله است و جمیع معانی تصوف که
مشایخ طریقت بآن اشارت کرده اند باین راجع است و فقه و تصوف و کلام لازم یکدیگر اند که هیچ یکی
بی دیگری تمامی نپذیرد و صورت نه بندد و تصوف بی فقه صورت نه بندد زیرا که احکام آلهی بی فقه شناخته
نشود و فقه بی تصوف تمام نشود زیرا که عمل بی صدق توجه تمامی نپذیرد و هر دو بی ایمان صحیح نگردد در مثال
روح و جسد که هیچ یکی بی دیگری وجود نگیرد و کمال نپذیرد و ازینجا فرمود امام مالک رضی الله عنه مَنْ تَصَوَّفَ
وَلَمْ یَتَفَقَّهْ فَقَدْ تَزَنْدَقَ وَمَنْ تَفَقَّهَ وَلَمْ یَتَصَوَّفْ فَقَدْ تَفَسَّقَ وَمَنْ جَمَعَ بَیْنَهُمَا فَقَدْ تَحَقَّقَ بکمال جامعیت این

باقی همه

باقی همه زیغ و ضلال است و التوفیق من الله الکریم المتعال و چون احکام دین و مقامات قربت و یقین
همه مبین گشت اشارت بقیام قیامت و وجود علامات و امارات کرد تا تنبیه گردد و باعث شود
بر التزام عبادت و تحصیل کمال چنانکه فرمود قَالَ فَاَخْبِرْنِی عَنِ السَّاعَةِ گفت آنمرد بآنحضرت صلی
الله علیه و سلم بعد از آنکه بیان کردی اسلام و ایمان و احسان را خبر ده مرا از وقت قیامت که کی قایم
خواهد شد و قیامت را ساعت با وجود طول زمان آن باعتبار آن میگویند که قیام او بیکبار شود
در ساعتی یا بجهت آنکه با وجود اینهمه طول و امتداد نزد حق تعالی حکم یک ساعت دارد و ساعت در لغت
پاره از زمان غیر معین و محدود و در اصطلاح اهل حساب و نجوم یک جزو از بیست و چهار جزو از روز و شب
قال گفت آنحضرت مَا الْمَسْئُولُ عَنْهَا بِاَعْلَمَ مِنَ السَّائِلِ نیست آنکس که پرسیده شده او را از وقت
قیام ساعت داناتر از کسی که پرسنده است یعنی نیستم داناتر از تو بدان یعنی من و تو هر دو برابریم
در نادانستن آن بلکه هر سایل و مسئول همین حال دارد که آنرا جز خداوند تعالی کسی نداند و وی تعالی
هیچکس را از ملایکه و رسل بران اطلاع نداده قَالَ فَاَخْبِرْنِی عَنْ اَمَارَاتِهَا گفت که اگر علم بوقت آن
نداری پس خبر ده مرا از علامات قیامت و نشانهای او قَالَ اَنْ تَلِدَ الْاَمَةُ رَبَّتَهَا گفت آنحضرت
یکی از نشانهای قیامت اینست که بزاید کنیزک مالک و مربی خود را و در تاویل و بیان مراد ازین عبارت
شراح را اقوال است اکثر برانند که مراد بدان کثرت اتخاذ سراریست و پیدا آمدن داه زادگان که نسبت بمادران
خود بجهت نسبت پدران مولی و سید اند و حکم مالک دارند یا باعتبار آنکه اموال آدمی بعد از موت صاحب
و راجع باولاد او میشود یا باعتبار تصرف اولاد در مال والد در حیات وی باذن صریح یا دلالت آن یا بعرف
و عادت و علامت بودن اینحال مر قیامت را بجهت وجود ترفه و تنعم و خروج از دایره توسط و اعتدال
در اسباب و آلات معیشت است که مفضی بخروج از انتظام احوال و فساد و اختلال است یا بجهت استلزام
آن کثرت جهاد و بسیاری بند آوردن و اسیر ساختن ایشان و شاید که درین میان بعضی از اولاد مادران
خود را بند کرده و اسیر ساخته بیارند و مالک آنها شوند و اگر ظاهر نگردد که مادران ایشانند خود دایم و مستمر برده
باشند و اگر ظاهر گردد بعد از مملوکیت آزاد شوند یا بجهت آنکه کثرت جهاد باعث بر استیلای مسلمانان
بر بلاد کفر و غلبه قوت اسلام و کمال اوست چون هر کمالی را زوالی در پی است منجر و منذر بانتهای
و انقطاع دور دولت اسلام گردد که علامت قیام قیامت است یا بجهت استلزام سوء ادب اولاد
با امهات و عقوق آنها و معاملت کردن مثل معامله ملاک و سادات اگر گویند که کثرت جهاد و استیلا
بر بلاد کفر در اول اسلام بسیار بود و ظاهر آنست که علامت قیامت در آخر زمان پیدا گردد جوابش آنکه اول اسلام

آخر زمان است بنسبت آنچه گذشته واگر دران وقت نیز بعضی از علامات قیامت پیدا آید
دور نباشد و نشاید که در آخر زمان جهاد و استیلا بیشتر از پیشتر گردد والله اعلم و بعضی گویند که این اخبار است
ببیع امهات اولاد در آخر زمان بفساد احوال مردم در رعایت احکام و اختلاط حلال و حرام شاید که
بکثرت تداول و تردد او مشتریان بدست فرزندان افتند و مضمون تلد الامة ربتها صادق آید و بعضی
گویند که این کنایت است از زاییدن داها ملوک و امرا که چون ملوک و حکام شوند مادران ایشان
داخل رعایای ایشان باشند و ایشان ملاک و سادات شوند نسبت بآنها و این نیز در آخر زمان
پیدا شده خصوصًا در اثنای دولت بنی عباس و رؤسا و اکابر ایشان و اگر گفته شود که ربتها بتا
برای تانیث بچه جهت گفته نه ربها و حال آنکه تصویراتی که کرده شد شامل ذکور و اناث است جواب آنکه
موصوف نفس یا نسمه است که لفظش مونث است و معنی او شامل ذکور و اناث است و نیز رب
نکت از جهت تعظیم و اجلال شان حضرت پروردگار تعالی اگرچه اطلاق رب باضافه بر غیر وی
آمده یا مراد بنت است و چون حکم در وی اینچنین است در ابن بطریق اولی خواهد بود و در روایتی بعلها
آمده بجای ربتها و بعل نیز بمعنی رب و سید است و اگر معنی زوج بود نیز ببعضی توجیهات مذکوره
صادق است چنانکه کنیزکیست در بند کفار آورده و او را مادر خود ناداسته تزوج نماید و وطی کند و بعد
صدر اول ابا و استنکاف داشتند از وطی اماء و رغبت میکردند در حرایر والله اعلم وَأَنْ تَرَى الْحُفَاةَ
الْعُرَاةَ الْعَالَةَ رِعَاءَ الشَّاءِ دیگر از علامات قیامت آنست ببینی تو ای مخاطب برهنه پایان و برهنه
تنان فقرای چرانندگان گوسفندان را یعنی ببینی مردم فقیر بی نوا را با ضعف که يَتَطَاوَلُونَ فِي
الْبُنْيَانِ تفاخر و تکبر کنند بر یکدیگر در بناها و خانها یعنی فقرا و بادیه نشینان که همت بفقر و فاقه و مذلت
در بنا ها میکذرانیدند و گوسفندان که احقر اموال عرب است میچرانیدند معزز و معتبر گردند و در شهرها
ساکن شوند و خانهای بلند بنا کنند و بیکدیگر تفاخر نمایند این نیز علامت قیامت و نشان آخر زمان است
که موجب اختلال و بی انتظامی مهمات عالم و باعث عزت و بزرگی اراذل و اسافل و جهال و سبب حقارت
و اهانت اعالی و اکابر و علما است آورده اند که ذوالقرنین در عهد دولت خود همه را بر حرفتها و صنعتها و
کارها که آبا عن جد موروث بود و مناسب حال هر طایفه بود مید اشت و تغییر و تبدیل را بدان را نمیداد
باعث امن و امان و سلامت و انتظام کارخانه دولت او این بود و در حدیث آمده است که قایم نشود قیامت
تا آنکه باشند بهره مند و نجبا و ترین مردم در دنیا لیئمان و بچه دان و نیز آمده است که از علامات قیامت
آنکه نیکان پست و زبون باشند و بدان بلند و غالب شوند و نماند که علامات قیامت از صغری و کبری

باب ۵

بسیار ند چنانکه در اشراط الساعة بیاید ان شاء الله تعالی ولیکن اقتصار فرمود بر ذکر
این دو چیز که مذکور شد مگر مقام اقتضای آن کرده باشد والله اعلم قَالَ گفت عمر بن الخطاب
ثُمَّ انْطَلَقَ این سوال کنندهٔ آنمرد و جوابها شنید از آنحضرت پس بیرون شد فَلَبِثْتُ مَلِيًّا پس
درنگ کردم زمانی دراز یعنی نپرسیدم از آنحضرت که آنمرد که بود توربشتی گفته که مراد ساعت طویله
است یعنی درازی و کوتاهی امر نسبی است در مثل این قصهٔ عجیب غریب اقتضای حال و مقتضای
طبیعت استعجال در استفسار و سوال وی بود و صبر زمان قصیر و قلیل در وی کثیر و طویل بود و در روایت
ابوهریره آمده که برگشت و آنمرد پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم باز گردانیده بیارید او را پس
رفتند تا باز گردانند پس ندیدند چیزی را ثُمَّ قَالَ لِي پس گفت آنحضرت مرا يَا عُمَرُ أَتَدْرِي مَنِ السَّائِلُ
ای عمر آیا درمی یابی که بود این مرد سوال کننده قُلْتُ گفتم اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ خدا و رسول خدا
داناتر ند بدان و این از آداب صحابه بود رضی الله تعالی عنهم اجمعین که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم
استفهام و استعلام میکرد این کلمه میگفتند و ادب و دانش میدادند قَالَ فَإِنَّهُ جِبْرِيلُ گفت آنحضرت
این سوال کننده جبرئیل بود و جبرئیل اسم سریانی است معنی او عبد الله أَتَاكُمْ يُعَلِّمُكُمْ دِينَكُمْ آمد شما
را در حالی که تعلیم میکند شما را دین شما را احکام و قواعد آنرا و اسناد تعلیم درینجا بجبرئیل بجهة آنست
که باعث سوال او است و بیان آنحضرت جواب آنرا و شنوانیدن آن صحابه را و در واقع چون جبرئیل حامل وحی و مبلغ
علم است نسبت تعلیم بوی حکم حقیقت دارد غایتش درینجا این احکام معلوم بود و مقصود تذکیر و تجدید
علم بآن بود و از اینجا معلوم شد که دین عبارت از مجموع اسلام و ایمان و احسان است و شریعت
نام این مجموع است و گاهی دین بر اسلام بخصوصه نیز اطلاق یافته چنانکه إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ
و شریعت نیز باحکام فرعیهٔ فقهیه تخصیص می یابد چنانکه شریعت و طریقت و حقیقت گویند و این
هر سه نیز شعب و اجزای دین اند و حقیقت حقیقت شریعت است تا آنچه بدان ایمان آورده اند تحقیق آن
برسند و آنچه شنیده اند عیانًا دریابند نه چیزی دیگر مغایر آن و بالجمله دین یکیست دو نمیشود و هر که غیر
این فهمد خطا کند والله اعلم بالصواب رَوَاهُ مُسْلِمٌ روایت کرد این حدیث را مسلم و اگرچه بخاری
نیز روایت کرده است آنرا ولیکن نه از عمر پس در اصطلاح این حدیث متفق علیه نباشد و بخاری و مسلم
هر دو مانند این از ابی هریره نیز روایت کرده اند ولیکن با حدیث عمر مخالفت دارد چنانکه گفت
وَرَوَاهُ أَبُو هُرَيْرَةَ مَعَ اخْتِلَافٍ و روایت کرده است این حدیث را ابوهریره با مخالفتی و مغایرتی
که با حدیث عمر دارد وَفِيهِ و در حدیثی که ابوهریره روایت کرده است اینچنین آمده وَإِذَا رَأَيْتَ

حدیث القافه

اَلْحُفَاةَ الْعُرَاةَ الصُّمَّ الْبُكْمَ مُلُوكَ الْاَرْضِ • و نشان قرب قیامت آنست که چون ببینی
تو برهنه پایان برهنه تنان کران و کنگان یعنی نادانان و بیخردان را صاحب ملک و جاه و حاکم
فِي خَمْسٍ لَا يَعْلَمُهُنَّ اِلَّا اللّٰهُ • علم قیامت و وقت برپا شدن وی داخل است در آن پنج چیز که
نمیدانند آنها را هیچ یکی مگر خدا تعالی ثُمَّ قَرَاَ • پس خواند آنحضرت از برای بیان و تعیین آن پنج چیز
که آنرا جز خدا نداند این آیت را که اِنَّ اللّٰهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ • بدرستی که نزد اوست نه نزد
غیر او علم قیامت که کی خواهد رسید • وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ الْآيَة • و نزد اوست علم باران که کی خواهد
فرستاد تا آخر آیت که وَيَعْلَمُ مَا فِي الْاَرْحَامِ • و میداند وی تعالی نه غیر وی که چیست در شکم زن حامله
پسر یا دختر وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا • و نمیداند هیچ ذاتی که چه کار خواهد کرد فردا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِاَيِّ
اَرْضٍ تَمُوتُ • و نمیداند هیچکسی که بکدام زمین می میرد و مراد آنست که بی تعلیم الهی بحساب عقل هیچکس
اینها نداند • اینها از امور غیب اند که جز خدا کسی نداند مگر آنکه وی تعالی از نزد خود کسی را بداناند بوحی
و الهام مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ • وَعَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا • ولادت وی پیش از وحی بود بیکسال اسلام آورد همراه
پدر بزرگوار خود در صغر سن و بعضی گفته اند پیش از وی آورده و این صحیح نشده حاضر نشد بدر را
از جهة صغر سن و در حضور احد را اختلاف است و بود وی رضی الله عنه از اهل ورع و زهد بسخت
احتیاط و تحری و توقی در فتوی و قوی و مستقیم بود در اتباع سنت جابر گوید رضی الله عنه نبود هیچ
از ما مگر آنکه میل کرد بدنیا یا میل کرد دنیا بوی الا ابن عمر رضی الله عنهما • قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ روایت
از ابن عمر که گفت گفت پیغمبر خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بُنِيَ الْاِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ • برآورده شده است خانه
مسلمانی بر پنج چیز • شَهَادَةِ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ • اول گواهی دادن بخدای
تعالی و تقدس و به پیغمبری محمد صلی الله علیه و سلم • وَاِقَامِ الصَّلٰوةِ • دوم برپا کردن نماز و گزاردن آن را بآن است
و درست • وَاِيتَاءِ الزَّكٰوةِ • سیوم دادن زکوة مال • وَالْحَجِّ • چهارم حج کردن • وَصَوْمِ رَمَضَانَ • پنجم روزه ماه
رمضان داشتن تشبیه کردند مسلمانی را بخانه که این پنج چیز قواعد و دعایم و ارکان او بیند و این خانه با آنها
برپاست مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ • وَعَنْ اَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ • در نام وی اختلاف بسیار است اشهر عبد
الرحمن است و عبد الله نیز گفته اند و در جاهلیت نام او عبد الشمس بود یا عبد عمرو و غالب آمده بروی کنیت
بجهة نگاهداشتن وی گربه صغیره را از بلاد دوس است اسلام آورد در سال خیبر که سال هفتم است از
هجرت و حاضر شد با آنحضرت بعد از آن ملازمت کرد و مواظبت نمود بر طلب علم و راضی و قانع
بر سیری شکم و بود از احفظ صحابه و بود حافظ متین و متثبت زکی • متقی صاحب صیام و قیام

خدا تعالی ۳

ذکر و تسبیح و تهلیل رضی الله عنه • قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ روایت است از ابی هریره که گفت
پیغمبر خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَلْاِيمَانُ بِضْعٌ وَسَبْعُونَ شُعْبَةً • ایمان هفتاد و چند شاخ است
بضع بکسر و بفتح نیز آمده نام عددی است از سه تا ده که بفارسی از وی بلفظ چند یا اندک تعبیر کنند
پوشیده نماند که شعبهای ایمان از اخلاق و اعمال و واجبات و سنن و مستحبات و آداب بیرون
از حد حصر و احصاست و تعیین عدد وی مفوض بعلم شارع است شاید که اصول ایمان و احکام و قواعد
آن راجع باین عدد باشد که فرموده است و در بعضی روایات شصت و چند نیز آمده و اختلاف روایات
شاید که بجهة آن باشد که آن شعب بهر دو عدد صحیح باشد پس گاهی این را اعتبار کرده و فرموده و گاهی
آنرا یا بجهة آنکه اول وحی بعدد کمتر آمده باشد و وقتی دیگر بعضی احکام دیگر بران افزوده شد و بعضی گفته اند
که مقصود از ذکر این عدد حصر و تعیین نیست مراد بیان تعدد و تکثر است و این توجیه در عدد سبعین درست
افتد که ذکر آن در بیان معنی تکثیر متعارف است نه در ستین با آنکه ذکر بضع زاید بر سبعین نیز خالی
از منافاتی باین معنی نیست مگر آنکه مقصود مبالغه در تکثیر باشد و بعضی از علما از برای بیان شعب ایمان
بعدد معین متصدی گشته و این خالی از تکلفی نیست چه بسیاری از انواع و افراد آن از حیطه بیان ایشان
بیرون افتاده و مجمل شعب ایمان با وجود تجاوز از حد حصر و احصا راجع است باصل واحد که تکمیل نفس و
تحصیل سعادت اوست در مبداء و معاد و بتحصیل کمال علمی و عملی و آن بصحت در اعتقاد و استقامت
در عمل است چنانکه در قرآن مجید فرموده اِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا و در حدیث آمده
قُلْ آمَنْتُ بِاللّٰهِ ثُمَّ اسْتَقِمْ و آنحضرت صلی الله علیه و سلم مبداء و منتهای آنرا بیان فرمود بقول خود
فَاَفْضَلُهَا قَوْلُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ • پس فاضلترین و سابق ترین شعبهای ایمان گفتن کلمه طیبه است که لا اله
الا الله و ایمان آوردن بدان • وَاَدْنَاهَا اِمَاطَةُ الْاَذٰى عَنِ الطَّرِيقِ • و فروترین و پست ترین شعبهای آن دور کردن آنچه
ایذا کند مردم را مثل خار و سنگ و پلیدی از راه ظاهر از دور کردن برداشتن است بعد از افتادن و اگر هم
از اول نیفتد از ند و راه پاک بدارند آن نیز حکم برداشتن دارد بلکه مراد مطلق ترک ایذای مردم و آزار
ایشان است بناحق و بتحقیق این رمزیست بترک وجود و عدم هستی که مبداء همه شرور و قبایح است
نظم
بردار خار و سنگ زره این چه رمز بود • یعنی وجود خود همه بردار از میان • وَالْحَيَاءُ شُعْبَةٌ مِنَ
الْاِيمَانِ • و شرم داشتن از ارتکاب مناهی و ناپایستنیها شعبه عظیم است از ایمان و عمده آن
در کار دین و لهذا او را جدا آورد و بتخصیص ذکر کرد و حیا در لغت تغیر و انکساریست که عارض میشود
آدمی را از ترس کاری که عیب کرده شود بدان و در شرع مراد سیرتیست که باعث میگردد بر پرهیز کردن

از نا فرموده و مانع می آید از تقصیر در حق و حیا اگرچه بحکم طبیعت و جبلت پیدا آید و لیکن وجود
حیای شرعی باختیار بنده و ریاضت او را دخلی هست چنانکه در سایر اخلاق و تهذیب آن سید
الطایفه جنید بغدادی قدس سره العزیز فرموده الحیاء حالة تتولد من رؤیة الآلاء و رؤیة التقصیر
چون بنده نعمتهای حق در خود بی اندازه می بیند و در ادای حق شکر آن تقصیر مشاهده مینماید پیدا می
آید از وی شرم متفق علیه وعن عبد الله بن عمرو رضی الله عنهما عبد الله بن عمرو بن العاص بن
وائل سهمی منسوب بسهم بن عمرو بطنی است از قریش عابد عالم صایم قایم بود و از پدر دوازده سال
خردتر بود و کاتب احادیث نبوی بود ابو هریره گفت که فرق میان من و وی همین بود که وی احادیث می نوشت
و من نمی نوشتم و محب اهل بیت بود اگرچه بجهت رضای پدر که آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را بدان
وصیت کرده بود در صحبت معاویه رضی الله عنه و پدرش می بود و نام او در اصل نام جد او بود عاص
آنحضرت عبد الله نام کرد. قال قال رسول الله. گفت عبد الله بن عمرو بن العاص که گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده. مسلمان کامل کسی است که سلامت مانند
مسلمانان از زبان وی و دست وی تا بزبان دشنام ندهد و غیبت نکند و ناسزا نگوید و بدست نزند و نرنجاند
و غصب نکند و تخصیص بدست و زبان بجهت آنست که اکثر انواع ایذا بدین دو عضو می باشد و زبان
معتبرتر است از آنچه در نفس انسان است و بیشتر کارها از دست می آید و تقدیم لسان بجهت آنکه ایذا
بزبان غالب تر و سخت تر بود و در گذشتگان و اهل زمان و پس آیندگان در افتد و ایذای دست جز بحاضران
نبود و کتابت در حکم زبان است بلکه در وی بدست و زبان هر دو ایذا است و تخصیص مسلمانان باعتبار
غالب واقع شده است و الا کافران که ذمی و مطیع الاسلام باشند درین حکم داخل اند و در روایت
ابن حبان من سلم الناس واقع شده و این عام تر است کذا ذکر السیوطی و بر هر تقدیر مراد ایذا بنا حق است
و الا بحکم شرع هر چه آید از زجر و ضرب و شتم جایز بود و در بعضی مواضع واجب گردد نظم که بی حکم شرع آب
خوردن خطاست و گر خون بفتوی بریزی رواست و مراد آنست که مسلمان از صفتش اینست که
مردم را ایذا نکند و مسلمان باید که بدین صفت باشد و هر که نه بدین صفت باشد گویا مسلمان نیست نه آنکه
هر که این صفت دارد تنها مسلمان کامل است اگرچه در باقی احکام و ارکان دین تقصیر کند چنانکه ملحدان گویند
مصرع مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن و حقیقت مراد اینست که هر که با دای حقوق پروردگار تعالی حقوق
خلق بجای آرد مسلمان کامل او ست. و المهاجر من هجر ما نهی الله عنه. و هجرت کننده کسی است
که ترک کند چیزی را که نهی کرده و باز داشته است خدای تعالی از آن هجرت در شرع معنی برون آمدن از دار الکفر

بدار الاسلام

بدار الاسلام و گریختن از فتنه دین است و این را هجرت ظاهره گویند و هجرت باطنه آنکه
از مواطن طبیعت بر آید و از آنچه نفس و شیطان بدان دعوت کند بگریزد و ترک دهد و تحقیق غرض از
هجرت برای این غرض است و هر که در وی این غرض حاصل شد در معنی مهاجر است اگرچه در وطن باشد
مگر آنکه صورت هجرت و ظاهر آن نیز واجب گردد چنانکه در زمان آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم که مسلمانان را
از مکه بمدینه واجب بود هجرت کردن و مقصود از حدیث حث و ترغیب مهاجران است بر ترک
مناهی تا بمجرد اسم و صورت اکتفا نکنند و بدان مغرور نشوند یا تسلی خاطر آنهاست که صورت آنرا
در نیافتند بحصول ثواب آن بر ترک منهیات. هذا لفظ البخاری این حدیث که لفظ بخاری است که

مذکور شده

وی باین لفظ حدیث را روایت کرده و با مسلم مغایرتی و مخالفتی در لفظ دارد چنانکه گفت و فی المسلم
قال ان رجلا سأل النبی صلی الله علیه و سلم و در مسلم را اینچنین آمده که مردی پرسید از آنحضرت
ای المسلمین خیر کدام یکی از مسلمانان بهتر است قال گفت پیغمبر خدا در جواب آن سائل من سلم
المسلمون من لسانه و یده. و در مسلم این خبر که و المهاجر من هجر ما نهی الله عنه نیست و ظاهر عبارت
مؤلف موهم است که باشد فافهم وعن انس رضی الله عنه ابن مالک بن النضر انصاری
خزرجی خادم رسول الله صلی الله علیه و سلم خدمت کرد آنحضرت را ده سال و در آمد در خدمت وی
هشت یا نه ساله بود انتقال کرد ببصره در خلافت عمر رضی الله عنه باتفاق گفته اند مردی که وی آخر
صحابیست که مرد ببصره سنه احدی و تسعین مناقب او بسیار است رضی الله عنه و آنحضرت او را
بالتماس والده اش دعا کرد در دنیا و دین چنانچه گویند اما در دنیا عمر او بصد رسید و اولاد او از صد
متجاوز شد و نخلستان او در سالی دو بار میوه میداد قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یؤمن
احدکم حتی اکون احب الیه ایمان نمی آرد یکی از شما و نمیگردد مومن کامل تا آنکه باشم من دوست داشته تر
بسوی وی من والده و ولده و الناس اجمعین از پدرش و فرزندانش و مردم همه متفق علیه
نشان ایمان کامل آنست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم محبوب تر و معظم تر از همه چیز و همه کس باشد نزد مومن
چه از پدر و فرزند که بحکم طبیعت و جبلت محبوب و مرغوب اند و چه سایر مردم که با ایشان علاقهای
محبت و مودت در میان دارد چه بجبلت و چه باختیار و باید دانست که محبت دو قسم است
یکی جبلی است که از اختیار بنده بیرون است بحکم طبیعت و جبلت بی اختیار بآنها انجذابی دارد و این
قسم خارج مبحث است چه سخن در ایمان است که بتکلیف شرع در تحصیل و تکمیل آن میرود پس مراد محبت اینجا
محبتی خواهد بود که اختیار را در آن مدخلی باشد و تکلیف در آن جاری گردد و مراد بجبلت اینجا ترجیح

جانب آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در ادای حق بالتزام دین و اتباع سنت و رعایت آداب
و ایثار رضای وی صلی الله علیه وسلم بر هر که و هر چه غیر اوست از نفس و ولد و والد و مال و منال چنانکه
راضی شود بهلاک نفس خود و فقدان هر محبوب نه فوات حق وی صلی الله علیه وسلم چنانکه حال اکمل اصحاب
بود و ذکر نفس درینجا کرده چنانکه در دعای مأثوره که محبت حق جل و علا را در خواسته است و فرموده که
اللهم اجعل حبک احب الی من نفسی و مالی و ولدی زیرا که در محبت والد و ولد اختیار را مدخلی است
بخلاف محبت نفس و در تکلیف کردن امت بدان در احبیت خود شدتی و حرجی یافت پس تکلیف نکرد
بدان بخلاف محبت خود مر حق جل و علا را و لهذا در بعضی روایات و من الماء البارد للعطشان نیز آمده
که اختیار را قطعا در وی مدخلی نیست یا آنکه تدریج و ترتیب را در تعظیم و تعلیم و تربیت رعایت کرد تا این
مرتبه را که احبیت نسبت بوالد و ولد حاصل کنند پس از آن نسبت بنفوس ایشان نیز تکلیف نماید چنانکه
در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از عمر رضی الله عنه پرسید که حال محبت
ما را دوست میداری و بس یا غیر ما را نیز شریک میگردانی گفت که محبت مشترک است شما را دوست میدارم
و نفس را و فرزندان و مال و منال را نیز دوست میدارم پس آنحضرت دست بر سینه عمر زد و تصرفی کرد
و پرسید اکنون حال چیست و چگونه مییابی گفت ساقط شد محبت اهل و مال اما محبت نفس هنوز باقیست بار
دیگر دست بر سینه عمر زد و پرسید اکنون چگونه گفت همه ساقط شد و نماند الا محبت تو یا رسول الله
رباعی عمرم همه صرف در وفایت بادا جان و دل و دین من فدایت بادا محبوب من از جان و دل و عمر تویی
هر چیز من خسته برایت بادا و بدانکه منشاء محبت یا حسن صفت است یا احسان و این هر دو
از مخلوقات بکمال و تمام منحصر است در ذات سید کاینات که اجمل و اکمل خلق است صلی الله علیه وسلم
و در حقیقت منحصر و مقصور است در ذات کامل الصفات حضرت واهب العطیات جل جلاله و آنحضرت
مرآة جمال و کمال اوست پس احبیت را خواه نسبت بحضرت عزت کنند یا بحضرت رسالت دارند هر دو
صحیح است و بتحقیق هر دو یکیست رباعی هم حسن و جمال بی نهایت داری هم جود و کرم بحد غایت داری
هم حسن ترا مسلم و هم احسان محبوب توئی که هر دو آیت داری و عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم و هم از انس روایت است که آنحضرت فرمود ثلث من کن فیه سه خصلت است که
هر که باشد آن سه خصلت در وی وجد بهن حلاوة الایمان می یابد بسبب آن سه خصلت شیرینی ایمان را
و ذوق میگیرد و بدان من کان الله و رسوله احب الیه مما سواهما اول آنکه باشد خدا و رسول خدا نزد وی
دوست داشته تر از هر چه غیر خدا و رسول اوست و من احب عبدا لا یحبه الا لله و دوم آنکه چون

دوست دارد بنده را دوست ندارد او را مگر برای خدا و طلب رضای او و من یکره
ان یعود فی الکفر سیوم آنکه ناخوش دارد که باز در آید در کفر بعد ان انقذه الله منه بعد از آنکه
برهانید و بیرون آورد او را خدای تعالی از کفر کما یکره ان یلقی فی النار چنانکه ناخوش میدارد که
انداخته شود در آتش دوزخ متفق علیه و عن العباس بن عبد المطلب عم رسول الله صلی الله
علیه وسلم کنیت او ابو الفضل و کلان تر بود از آنحضرت بسه سال و بعضی گفته اند بدو سال بود و ولادت
او پیش از عام فیل و رئیس بود در جاهلیت و عمارت مسجد حرام و سقایه آن بوی حواله بود و قدیم الاسلام بود
و لیکن پنهان میداشت از اهل مکه و بر آمدن او بغزوه بدر همراه مشرکان بکره و جبر بود و عمر او هشتاد و
هشت سال و آزاد کرد پیش از موت خود هشتاد بنده از اهل مکه و مناقب او بسیار است رضی الله
تعالی عنه قال قال رسول الله گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ذاق طعم الایمان چشید
مزه ایمان را من رضی بالله ربا کسی که خشنود شد بخدا و گرفت او را پروردگار خود و راضی شد بقضای
او و بندگی کرد او را و بالاسلام دینا و راضی شد باسلام و گرفت او را دین خود و عمل کرد بآنچه
و بمحمد رسولا و راضی شد بمحمد و گرفت او را پیغمبر خود و سلوک کرد طریق اتباع او را رواه مسلم
و درینجا اشارتست بآنکه دلهای سلیم از امراض غفلت و هوا ذوق میگیرد و تنعم میکند بلذاید
معانی چنانکه تنعم میکنند نفوس بلذاید اطعمه و سلامت قلب و عافیت از این امراض باین سه چیز بود
و هر که نه اینچنین بود حلاوت ایمان را در نیابد و بدان ذوق و لذت نگیرد بلکه کار بعکس بود و از آن
نفرت گیرد چنانکه بیمار شکر را تلخ یابد و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم روایت است از ابی هریره که گفت گفت آنحضرت والذی نفس محمد
بیده سوگند بخدای که بقای ذات محمد در دست قدرت اوست لا یسمع بی احد من هذه الامة
نشنود مرا هیچ یکی ازین امت و نرسید خبر رسالت من بوی و امت جماعتی را گویند که فرستاده است
بایشان پیغمبری و گروه از هر جنس را گویند یهودی و لا نصرانی یهودی باشد آنکس یعنی از قوم
موسی علیه السلام یا نصرانی از قوم عیسی علیه السلام ثم یموت و لم یؤمن بالذی ارسلت به پس بمیرد
آنکس و حال آنکه ایمان نیاورد بدین و شریعتی که فرستاده شده ام من بآن الا کان من اصحاب النار
مگر آنکه باشد آنکس از اهل دوزخ یعنی که خبر رسالت مرا شنید و ثابت شد نزد وی معجزه من و نگروید
بدین من کافر است و دایم در دوزخ بود اگر چه از اهل کتاب باشد رواه مسلم و عن ابی موسی
الاشعری صحابی جلیل کبیر است نام او عبد الله بن قیس و اشعری نسبت بیکی از اجداد

بالذی

اوست اول از زمین بمکه آمد و مسلمان شد و هجرت حبشه کرد بعد از ان در فتح خیبر بملازمت آنحضرت
آمد و بانعام و اکرام و مدح و ثنای وی صلی الله علیه و سلم مشرف شد و مناقب او کثیر است رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ثلثة لهم اجران سه کس اند از مردم که مر ایشان را دو اجر است
و ثواب ایشان مضاعف است رجل من اهل الکتاب یکی از آن سه کس مردیست از اهل کتاب یهودی
یا نصاری که آمن بنبیه و آمن بمحمد ایمان آورد به پیغمبر خود موسی یا عیسی و با وجود آن ایمان آورد
بمحمد و العبد المملوک اذا ادی حق الله و حق موالیه دوم از ان سه کس بنده که مملوک کسی است
چون ادا کند حق خدا را از واجبات که فرموده و ادا کند حق مالکان خود را از خدمات که فرمایند
و رجل کانت عنده امة یطاها سیوم مردی است که بود نزد وی داهی که وطی میکرد او را بحکم ملکی
که داشت چنانکه عادت است فادبها فاحسن تادیبها پس ادب کرد آن داه را و بیاموخت او را آداب
متعلق باحوال و اخلاق و نیک کرد تادیب او را و علمها فاحسن تعلیمها و آموخت او را علم متعلق بمسایل
و احکام پس نیک کرد تعلیم او را و نیک کردن تعلیم و تادیب آنست که بر وجهی کرد که میباید کرد و بقدر
کفایت کرد و کم از آن نکرد و به لطف و نرمی کرد نه بعنف و درشتی ثم اعتقها فتزوجها پس آزاد کرد
آن داه را پس نکاح کرد با وی فله اجران پس این مرد را دو اجر است تکرار بجهة تاکید و مبالغه است در ثبوت
دو اجر مر این مرد پسین را و ثبوت دو اجر مرد کتابی و عبد مملوک را ظاهر است که دو عمل کردند و اما
آن مرد که داه داشت ثبوت دو اجر این مرد را در برابر اعتاق و تزوج است و اما تادیب و تعلیم عام و
شامل است همه مردم را خصوصیت باینجا ندارد و اینجا نیز توطیه استمال و استحقاق اعتاق و تزوج است
متفق علیه بدانکه میگویند که تعدد اجر بتعدد عمل حسابیست و غرابتی ندارد و اجر بمقابله عمل هر چند
باشد و هر که بکند ثابت است فضل و زیادتی که مر این سه کس راست کدام است که مخصوص و ممتاز
ایشان اند ازان جواب میگویند که مراد ثبوت دو اجر مضاعف اوست در تمامه اعمال مثل نماز و روزه و جز آن
مثلا اگر دیگران را ده حسنه است ایشان را بیست باشد هر ثوابی که دیگران را بر اعمال بدهند ایشان را دو چندان
عطا کنند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله اعلم و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول
الله صلی الله علیه و سلم امرت ان اقاتل الناس امر کرده شده ام من که کارزار کنم مردم را حتی یشهدوا
ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله تا آنکه گواهی بدهند که خدا یکیست و محمد فرستاده اوست مراد
بشهادت اینجا اقرار باین کلمه است یا آنچه در حکم اوست مثل جزیه قبول کردن و صلح نمودن و در امان در آمدن
یا آنکه صدور این قول پیش از مشروعیت این احکام بود و یقیموا الصلوة و یؤتوا الزکوة و تا آنکه برپا دارند

نماز را و بدهند زکوة را و وجوب قتال منتهی بانهاست و ذکر عبادات اشارت بتمام
و کمال اوست باتیان ارکان اسلام و بعضی گفته اند که بترک واجبات و فرایض و اصرار بر آن
بتاویل فاسد نیز قتال ثابت گردد چنانکه صدیق اکبر بمنع کنندگان زکوة کرد بلکه گفته اند اگر سنتی را
که شعار اسلام بود مثل اذان و ختان قومی ترک دهند و بر آن مصر و دایم باشند امام را میرسد که
با ایشان قتال کند و تخصیص صلوة و زکوة بذکر بجهة بودن اینهاست اصل عبادات یا اشارت است
بعبادات بدنیه و مالیه و در قرآن مجید نیز هر دو با هم مذکور اند و شاید که در آنوقت جز این دو عبادت
فرض نشده باشد فاذا فعلوا ذلک پس چون بکنند ایشان شهادت و نماز و زکوة را عصموا
منی دماءهم و اموالهم باز دارند از من خونهای خود را و مالهای خود را الا بحق الاسلام مگر بحق مسلمانی
و حکم شریعت چنانکه یکی دیگری را بکشد یا زنا کند مثلا او را بحکم شرع بقصاص و حد باید کشت یا مالی که بر وی واجبست
نه دهد مال او باید گرفت و حسابهم علی الله و حساب ایشان در آخرت بر خداست عز و جل یعنی ما حکم
بظاهر اسلام وی میکنیم و خون و مال او را معصوم میداریم و اگر کفر و معصیت نهان دارد خدای تعالی داناست
بدان حکم در آخرت بباطن وی خواهد کرد متفق علیه این حدیث روایت بخاری و مسلم هر دو است
الا ان مسلما لم یذکر الا بحق الاسلام مگر آنکه مسلم لفظ الا بحق الاسلام را ذکر نکرده است و این
حدیث دلیل است بر قبول توبه ملحدان و زندیقان که اگر بیایند و بظاهر توبه کنند قبول کنیم و از سر خون
ایشان بگذریم و باطن حال بخدا بگذاریم و علما را درین مسئله اقوال است که طیبی آنرا ذکر کرده و اصح اقوال نزد
و اظهر اقوال آنکه یکی الحادی کرد و ناسزایی گفت و زود از آن برگشت و برغبت توبه کرد قبول کرده شود و اگر
مصر است و متمرد و از ترس جان مدافعه میکند قبول کرده نشود والله اعلم و آنها که گویند توبه ایشان مقبول
نیست مراد آنست که ایشانرا البته میکشیم اما اگر در واقع توبه وی صحیح است در آخرت سود خواهد
کرد و عن انس رضی الله عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من صلی صلوتنا کسی که میگزارد
نماز ما را یعنی نمازی که در دین اسلام است و استقبل قبلتنا و روی می آرد بقبله ما که کعبه است و اکل
ذبیحتنا و میخورد ذبح کرده شده ما را فذلک المسلم الذی له ذمة الله و ذمة رسوله پس آنکس مسلمانست
که مر او راست عهد و امان و ضمانت خدا و رسول او و ذمه و ذمام بکسر ذال بمعنی عهد و امان و ضمان و حرمت
حق آید و اینهمه معانی نزدیک یکدیگر اند و اهل ذمه و ذمی که میگویند هم ازینجهة است که در عهد و امان و ضمانت
مسلمانان در آمده اند فلا تخفروا الله فی ذمته پس غدر و عهد شکنی مکنید خدا را در ذمه او و تخفر
بضم تا و سکون خا و کسر فاست از اخفار بمعنی غدر و عهد شکنی کردن و اکتفا بذکر این سه چیز کردن

نه ذکر ارکان اسلام از شهادتین و غیر آن بجهت آنست که این سه چیز نشانهای درست است
بر اسلام و تمیز مسلمانان از غیر مسلمانان چه هر که نماز بگزارد چنانکه مسلمانان میگزارند دلالت دارد
بر اعتراف نبوت محمد صلی الله علیه وسلم و قبول آنچه آورده از خدا و جدا کردن ذکر استقبال قبله با آنکه
شرط نماز است و چون ذکر نماز کرد گویا آنرا نیز ذکر کرد بجهت آنست که امر قبله مشهور است و مخصوص بنماز ما
بخلاف قیام و قرارت که دیگران از اهل کتاب نیز دارند و اکل ذبیحه ما نیز مخصوص باهل اسلام است و یهود
ذبیحه ما را نمیخورند رواه البخاری وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال اتی اعرابی النبی آمد بادیه
نشینی پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آن اعرابی با آنحضرت دلنی علی عمل راه نما مرا و مطلع
گردان بر کاری که اذا عملته دخلت الجنة چون بکنم آن کار را درآیم بهشت را قال گفت آنحضرت در
جواب آن اعرابی تعبد الله ولا تشرک به شیئا پرستش میکنی خدا را و شریک نمیکنی با وی
چیزی را اینجا شهادتین که ذکر نکرد از جهت شهرت آن یا سوال از عملیست که بعد از شهادتین است و مراد
باشراک یا پرستش بتان است یا ریا که در وی نیز شریک میگردانند خلق را با خدا و لهذا در احادیث
آنرا شرک اصغر خوانده اند و ظاهر درین حدیث این معنیست بعد از آن عبادت را بیان کرد بقول خود که
وتقیم الصلوة المکتوبة و برپا میداری فرض نماز را که نوشته شده است و حکم کرده شده بدان
وتؤدی الزکوة المفروضة و میدهی زکوتی را که فرض کرده شده است زکوة نام تعیین فریضه است و مراد
بزکوة اینجا صدقه است وتصوم رمضان و روزه میداری ماه رمضان را تخصیص کرد بذکر فرایض زیرا که
آن در اصل نجات از آتش دوزخ و درآمدن در بهشت کافیست که فرایض در آن وقت زیاده برین نبود
و چون امر و طالب اصل درآمدن در بهشت بود قال گفت والذی نفسی بیده سوگند بآن خدای که
بقای ذات من در دست قدرت اوست لا ازید علی هذا شیئا ولا انقص منه زیاده نکنم
برین عبادات که فرمودی چیزی را از نوافل و نقصان نکنم از این فرایض چیزی را و صاحب این حال ناجیست
اگرچه بترک سنن مسیء بود و بترک نوافل خیرات از مراتب و درجات محروم یا مراد از زیادت بر حد مشروع
و نقصان از آن مثل زیادت رکعت و نقصان آن یا مراد آنست که زیاده نمیکنم در سوال و نقصان نمیکنم
در قبول یا این سایل رسول قومی بود پس سوگند خورد که زیاده و نقصان نکنم در رسانیدن احکام بقوم خود یا این
کلام کنایت است از مبالغه و شدت در اخذ و اهتمام بامر شارع و حقیقت کلام مراد نیست فلما ولی
پس هرگاه که روی گردانید آن اعرابی و پشت داد و برفت قال النبی گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
من سره ان ینظر الی رجل من اهل الجنة کسی که شاد میگرداند او را نظر کردن بسوی مردی از اهل بهشت

هر که میخواهد که بهشتی را ببیند فلینظر الی هذا پس باید که نظر کند بسوی این مرد و ببیند او را
چون آنحضرت صدق و یقین و عقیدت او را باحکام دین مشاهده فرمود بشارت داد او را به بهشت
متفق علیه وعن سفیان بن عبد الله الثقفی قال قلت سفیان بن عبد الله ثقفی طایفی صحابی
عامل عمر بن الخطاب بود بر طایف رضی الله عنهما گفت گفتم یا رسول الله قل لی فی الاسلام قولا
بگو برای من در باب اسلام و ایمان سخنی که لا اسال عنه احدا بعدک محتاج نشوم که بپرسم از آن سخن
هیچکس را بعد از تو یعنی جز تو یا بعد از رفتن تو از عالم وفی روایة غیرک و در روایتی بجای بعدک غیرک
آمده و این روایت مبین معنی اول است قال گفت آنحضرت در جواب وی قل بگو آمنت بالله
ثم استقم ایمان آوردم بخدا پس بر استقامت ورز بر آن یعنی گواهی ده بوحدانیت حق باسما و صفات
و افعال او و تصدیق کن او را در آنچه خبر داده و قبول کن امر و نهی و اثبات او را و این شامل است
آن چیزها را که بآن ایمان باید آورد و پس التزام کن که بحق آن قیام نمائی و بر آن استقامت ورزی و
ملازمت کردن انسان است راه درست را و بر راست ایستادن و مراد اینجا آوردن جمیع اوامر
و نواهی را بر وجه دوام و ثبات و اعتدال بی زیغ و فتور در قاموس گفته استقام الامر اعتدل و در
شرح حکم گفته که استقامت استواریست در اتباع حق بر منهاج سداد بی افراط و تفریط و در قواعد الطریقة
فرموده که استقامت داشتن نفس است بر اخلاق کتاب و سنت و مرتاض و معتاد ساختن اوست
بتحصیل ملکات راسخه در وی از فضایل رواه مسلم وعن طلحة بن عبید الله رضی الله عنه قال
جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم من اهل نجد روایت است از طلحه که از عشره مبشره است
و برادرزاده ابو بکر صدیق است رضی الله عنهما و مناقب او در آخر کتاب مذکور کرده ان شاء الله تعالی
گفت آمد مردی بسوی آنحضرت از اهل نجد بفتح نون و سکون جیم نام بلاد عرب است از تهامه تا عراق مقابل
غور و نجد در اصل زمین بلند را گویند چنانکه غور زمین پست را ثائر الرأس پراکنده موی سر نسمع دوی
صوته در حالی که میشنویم آواز پست و نغمه آنرا دوی بفتح دال و ضم آن و کسر واو و شدت تحتیه
آواز پست را گویند که مفهوم نگردد چنانکه آواز مگس شهد و مانند آن ولا نفقه ما یقول و نمی فهمیم چیزی را که
میگوید آن مرد و نسمع و نفقه بفتح نون است بر صیغه معلوم و بیای تحتیه مضموم بر صیغه مجهول نیز روایت
بر تقدیر اول دوی منصوب است و بر ثانی مرفوع حتی دنا من رسول الله تا آنکه نزدیک شد آن مرد از پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم فاذا هو یسال عن الاسلام پس ناگاه آن مرد میپرسید از احکام اسلام و فرایض و
میتواند که سوال از حقیقت اسلام کرده باشد و عدم ذکر شهادتین بجهت شهرت و علم بدان باشد فقال

پس گفت پیغمبر خدا

رسول الله صلى الله عليه وسلم خمس صلوات في اليوم والليلة پنج نماز است در روز و شب
فقال پس گفت آنمرد هل علي غيرهن آیا هست بر من از نماز با جز این پنج نماز در روز و شب فقال لا
الا ان تطوع پس گفت آنحضرت نیست بر تو جز این نماز مگر آنکه از خود بیاری از نماز چیزی که نه فریضه باشد
في القاموس صلوة التطوع النافلة وقال في الصراح طاعت فرمان برداری کردن تطوع توانائی نمودن از خود
و آنچه نه فریضه باشد آوردن قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم وصيام شهر رمضان
و دیگر از احکام مسلمانی روزه داشتن ماه رمضان است فقال هل علي غيره پس گفت آنمرد آیا هست
بر من جز روزه رمضان قال گفت آنحضرت لا الا ان تطوع نیست بر تو جز روزه رمضان مگر آنکه روزه
نفل داری قال گفت طلحة بن عبيد الله که راوی حدیث است وذكر له رسول الله و ذکر کرد برای آنمرد
پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم الزكوة زکوة را فقال هل علي غيرها پس گفت آنمرد آیا هست بر من جز زکوة
فقال لا الا ان تطوع پس گفت آنحضرت نیست بر تو جز زکوة مگر آنکه صدقه نفل دهی قال طلحة گفت فادبر
الرجل پس پشت داد و برفت آنمرد وهو يقول و حال آنکه وی میگوید والله لا ازيد على هذا ولا
انقص منه بخدا سوگند زیاده نمیکنم برین فرایض و نه کم میکنم از آن توجیه این کلام در حدیث
سابق گذشت فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم افلح الرجل ان صدق
رستگاری یافت و فیروزی آنمرد اگر راست میگوید و عمل بدان میکند یا درین رغبت و اهتمام که از کلام وی
مفهوم میشود راست گشت پس فوز و فلاح بر معنی بصدق این نیت است و ان الفلح نیز روایت متفق
عليه چون سوال آنمرد از فرایض اسلام بود ذکر کرد آنحضرت آنرا برای وی و مانا که حج در آنوقت فرض نشده
بود یا آنمرد از اهل حج نبود و وتر نیز در آنوقت واجب نشده باشد یا چون وتر فرض قطعی نبود ذکر نکرد و بالجمله
نفی فرضیت نماز و روزه و زکوة بود جز آنچه فرمود و از اینجا لازم نیاید که هیچ چیز دیگر در اسلام فرض نباشد
پس تمسک شافعیه باین حدیث بر نفی فرضیت تسمیه در ذبح و امثال آن از آنچه طیبی ذکر کرده چیزی نباشد
وعن ابن عباس رضي الله عنهما مناقب او بسیار است احتیاج به بیان ندارد و تولد او پیش از
هجرت بسه سال بود و در وقت رحلت آنحضرت سیزده یا پانزده ساله بود یا اختلافی که در آن است
و دید جبرئیل را دو بار و در دیدار اجمل الناس و در گفتار افصح الناس و در حدیث اعلم الناس بود و لقب او
ترجمان القرآن و سلطان المفسرین و وی تلمیذ امیر المومنین علی بن ابی طالب بود و بود عاقل حلیم صبور
و بود طویل القامت و در مردم چنان مینمود که گویا بر مرکبی سوار است و عباس از وی دراز تر
و عبد المطلب از وی و بود ابیض مشرف جسیم وسیم صبیح الوجه وافر العلم مات بالطایف سنه

ثمان وستين و بود عمر وی هفتاد و یک سال رضي الله عنه قال گفت ابن عباس ان وفد عبد
القيس بدرستی که رسولان عبد القیس که نام قبیله ایست از ربیعه و در اصل این نام پدر کلان
ایشان است که ایشان را بنام وی میخوانند لما اتوا النبي چون آمدند پیغمبر خدا را صلى الله
عليه وسلم قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم من القوم کیست این قوم
او من الوفد یا فرمود کیست این جماعت رسولان شک راویست قالوا ربيعة گفتند این
قوم ربیعه اند قال گفت آنحضرت مرحبا بالقوم او بالوفد مرحبا این قوم را یا این وفد را مرحب جای
فراخ را گویند و این کلمه را برای اکرام و استیناس در آینده گویند یعنی در آمدی جای فراخ و اهلا
اهلا وسهلا نیز بآن ضم کنند یعنی در آمدی تو اهل خانه خود را و جای نرم ملایم را غير خزايا ولا ندامى
در حالی که رسوا و فضیحت نشوید و بلا و شدت و پشیمانی نه بینید و این بشاشت و دعای خیر است
از آنحضرت مر این قوم را قالوا گفتند آن وفد یا رسول الله انا لا نستطيع ان ناتيك بدرستی
که ما نمیتوانیم که بیائیم ترا الا في الشهر الحرام مگر در ماههای حرام مراد بآن ذی القعده و ذی الحجه
و محرم و رجب است که عرب در آن با یکدیگر جنگ نمیکردند و محاربه را در این ماهها حرام میدانستند جهت
تعظیم داشتن این ماهها و ایمن گردانیدن زایران بیت الله را پس درین اوقات ایمن بودند از بیم دشمنان
وبيننا وبينك هذا الحي من كفار مضر و حایل است میان ما و تو این قبیله از کافران مضر بضم
میم و فتح ضاد معجمه نام قبیله ایست مقابل ربیعه و میان ربیعه و مضر همیشه مخالفت و محاربت
بود فمرنا بامر فصل پس چون بسیار نمیتوانیم بحضرت تو آمد و از شرایع پرسید امر کن ما را بحکم محکم
واضح که نیست در وی اجمال و اشکال جدا کننده میان حق و باطل نخبر به من وراءنا تا آنکه خبر دهیم
بآن حکم کسانی را که در پس ما اند یعنی آن قوم خود را که ایشان را گذاشته آمده ایم وندخل به الجنة
و در آئیم بعمل کردن بآن حکم ما و ایشان بهشت را و نخبر و ندخل بجزم در هر دو روایت وسالوه
عن الاشربة و پرسیدند وفد عبد القیس آنحضرت را از اشربه در ظروف مخصوصه ممنوعه
که ذکر آنها بیاید فامرهم باربع ونهاهم عن اربع پس فرمود آنحضرت ایشان را بچهار خصلت و باز
داشت ایشان را از چهار خصلت امرهم بالايمان بالله وحده امر کرد ایشان را بایمان آوردن
بخدا تنها قال گفت آنحضرت اتدرون ما الايمان بالله وحده آیا در می یابید چیست ایمان بخدا تنها
قالوا الله ورسوله اعلم گفتند خدا و رسول خدا داناتر است این ادب صحابه بود در حضرت نبوت
که چون چیزی پرسیدی در برابر آن این کلمه گفتندی اگر چه خود نیز میدانستندی قال گفت آنحضرت ایمان آوردن

و اکثر نامهای قبایل آنحضرت که بنام پدران میخوانند صح

در راه

اولاد مضر بن نزار

بجدا. شهادة أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله گواهی دادن است بالوهیت
خدای تعالی و رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم وإقام الصلوة وإيتاء الزكوة وصيام رمضان
چهار چیز که امر کرد بدان اینهاست و آنکه حج را ذکر نکرد وجه آن مکرر گذشت و ایمان را تفسیر باین
چهار چیز کرد زیرا که مراد بدان اینجا اسلام است و قول او وأن تعطوا من المغنم الخمس و امر کرد بانکه
بدهید خمس را از غنیمت زیاده کرد بر آن چهار چیز بجهة اهتمام بذکر آن زیرا که ایشان اهل جهاد بوده اند و محاربه
میکردند بکفار مضر و بعضی گفته اند که نخستین آن چهار اقامت صلوة است که با اعطای خمس چهار میشود
و ذکر شهادت برای تبرک است زیرا که قوم مومن بوده اند و مقر بدان و برین توجیه اعطای خمس داخل ایمان
بالله وحده باشد. ونهيتهم عن أربع جواب است از سوال اشربه و گفتیم که مراد بدان اشربه در ظروف مخصوصه
است پس نهی کرد از چهار ظرف چنانکه فرمود عن الحنتم نهی کرد از حنتم بفتح حای مهمله و سکون نون و فتح
فوقانیه کوزه سبز والدباء و نهی کرد از دبا بضم دال و تشدید بای موحده ممدوده کدو
از ظروف خمر است یا کدو بحقیقت یا صراحی که بشکل آن بسازند والنقير و نهی کرد از نقیر بفتح نون
بمعنی کاویده و مراد بیخ درختی است که بکاوند و در وی نبیذ اندازند والمزفت و نهی کرد از مزفت
بضم میم و فتح زا و فای مشدده و مزفت طلا کرده شده و زفت بکسر زا و سکون فا چیزیست که
بچسپی و مانند آن مالند تا آب ندر آید و آنرا قار و قیر نیز گویند وقال احفظوهن واخبروا بهن
من وراءكم و گفت آنحضرت یاد دارید این احکام را یا این کلمات یا این اشیا را و خبر دهید بآنها کسانی
را که پس شمااند متفق عليه ولفظه للبخاري بدانکه مراد نهی ازین ظروف یا نهی از استعمال آنهاست
مطلقا بجهة مبالغه در احتراز از تشبه بشاربان خمر و اوانی آن یا نهی است از نقیع و نبیذ انداختن
در آن زیرا که شدت و اسکار در اینها بیشتر می آید و لهذا در احادیث آمده است که انتباذ در مشکها
کنید بجهة آنکه شدت و اسکار در آن دیر میکشد و کمتر می آید و با وجود آن جمهور بر آنند که حرمت این در ابتدای
اسلام بود که مبالغه و اهتمام در تحریم خمر و قلع و قمع آن بیشتر بود و بعد از آن این حکم نسخ شد. وعن
عبادة بن الصامت رضي الله عنه بضم عین و تخفیف موحده از نقبای انصار بود حاضر شده عقبه
اولی و ثانیه را و بدر را و طویل جسیم جمیل بود و یکی از آنها که جمع کردند قرآن را فرستاد او را عمر رضی الله عنه بشام
قاضی و معلم و ذکر او در آخر کتاب در اسامی اهل بدر بیاید قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم روایت است
از عبادة بن الصامت که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وحوله عصابة من أصحابه و گرد آنحضرت
جماعه بودند از یاران وی عصابه بکسر عین جماعه از ده تا چهل بايعوني على أن لا تشركوا بالله شيئا

ازنقره

آثار و مواد

مبایعت کنید

مبایعت کنید مرا و عقد کنید و عهد بندید با من و اصل مبایعت از بیع است گویا هر که
عهد می بندد با کسی پیغمبر و شد ذات خود را بدست وی چنانکه در بیع دست بر دست می نهند
در معاهدت نیز عادت بر آن جاری شده پس پیغمبر ما بیعت کنید مرا بر آنکه شریک نگردانید بخدا
چیزی را و با شراکت پرستیت یا ریا در عمل ولا تسرقوا و دزدی نکنید ولا تزنوا و زنا نکنید
ولا تقتلوا أولادكم و نکشید اولاد خود را چنانکه عادت جاهلیت بود که اولاد را از خوف فقر
می کشتند ولا تأتوا ببهتان تفترونه و نیارید و نگوئید دروغی را که پیدا میکنید او را بین
أيديكم وأرجلكم میان دستهای خود و پاهای خود یعنی از ذاتهای خود و دست و پا را کنایت از
ذات دارند چه بهتان و افترا همان باشد که از پیش خود پیدا کنند و مردم از ان پاک و مبرا باشند
یا پیدا میکنند از دلها و ضمایر خود بنابر گمانهای فاسد و دل آدمی چون در سینه میان دستها
و پاهاست یا آنکه نسبت افترا بدست و پا بجهة آنست که اکثر کارها بدست و پا میشود
اگرچه جمیع اعضا در آن دخل دارند و این هر سه وجه در اصل مقصود یکیست یا معنی پیدا کردن
میان دستها و پاهای خود آنست که آشکارا بروی مردم میگویند و از بیحیائی و بی مروتی
ولا تعصوا في معروف و بی فرمانی نکنید در امری که شناخته میشود در شرع وجود او یعنی در امر
مشروع و مقابل آن منکر است که شناخته نمیشود در شرع وجود او یعنی امر نامشروع فمن وفى
منكم فأجره على الله پس کسی که وفا کند از شما باین مبایعت پس مزد او لازم است بر خدا اگر بفضل
خود ثواب بدان میدهد ومن أصاب من ذلك شيئا و کسی که برسد و بکند ازین گناهان که
غیر شرک چیزی را فعوقب به في الدنيا پس عقاب کرده شود بسبب آن در دنیا چنانکه حد زده شود و سزا
داده شود بر آن فهو كفارة له پس آن عقاب کردن کفارت است مر او را و سبب محو و عفو گناه
شود و در آخرت بر آن عقابی نرسد ومن أصاب من ذلك شيئا و کسی که کرد چیزی ازین گناهها
ثم ستره الله عليه پس بپوشید او را خدای تعالی بر وی یعنی ظاهر نشد گناه وی و حد زده نشد
بر آن فهو إلى الله پس مرجع یعنی کار وی مفوض است بسوی خدا إن شاء عفا عنه اگر خواهد
خدای تعالی درگذرد از وی و عقاب نکند وإن شاء عاقبه اگر خواهد عقاب کند او را و این مذهب اهل
سنت و جماعت است و نزد معتزله واجب است عاصی عقاب و عفو و مغفرت نمیباشد و این
حدیث حجت است برینها فبايعناه على ذلك پس بیعت کردیم و عهد بستیم با آنحضرت برین شروط
که مذکور شد متفق عليه وعن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه صحابی مشهور است از اصحاب

نیجره و از بنی خدره بضم خای معجمه بطنی است از انصار اول مشاهد ایشان خندق است و دوازده غزوه
همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم غزا کرده نام او سعید بن مالک بن سنان است و پدر او نیز
صحابی است قال خرج رسول الله گفت ابو سعید خدری که بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فی اضحی در روز قربان اضحی بفتح همزه و سکون ضاد جمع اضحات است و وی در اصل نام گوسفندیست که
قربانی کرده شود و بر روز نحر نیز اطلاق میکنند او فطر شک راویست که در روز عید اضحی یا عید فطر
برآمد الی المصلی بسوی عیدگاه فمر علی النساء پس بگذشت آنحضرت بر جماعه زنان و زنان نیز در عهد
رسالت بامر شریف بعیدگاه میرفتند و در گوشه می نشستند تا از دعای مسلمانان محروم نمانند فقال
پس گفت آنحضرت یا معشر النساء ای گروه زنان تصدقن تصدق کنید و بدهید چیزی در راه خدا
فانی اریتکن اکثر اهل النار زیرا که بدرستی که من نموده شده ام باخبار الهی یا بکشف و عیان که شما
بیشترین اهل دوزخید یعنی بیشتر در دوزخ طایفه زنان باشند و مردان کمتر فقلن وبم یا رسول الله
پس گفتند زنان بچه چیز و چه سبب زنان بیشتر اهل دوزخند قال تکثرن اللعن گفت آنحضرت بسبب
آنکه بسیار میکنید شما ای زنان لعنت را یعنی در حرف و حکایت لعنت و نفرین بر زبان زنان بسیار
میرود و معنی لعنت دور انداختن حق تعالی است بنده را از درگاه رحمت خود و این بر کافران مخصوص است
و بر هیچکس مشخص حکم بدان نتوان کرد اگرچه کافر باشد شاید که در آخر مسلمان از عالم رود مگر آنکه بیقین معلوم
کرد موت او بر کفر و این جز بخبر شارع معلوم نگردد چنانکه بایمان رفتن نیز معلوم نیست و بوصف و عنوان
میتوان لعنت کرد چنانکه گویند لعنة الله علی الکافرین و لعن الله الیهود والنصاری و لعنت گاهی بمعنی ابعاد
از رحمت خاص و مقام قرب نیز آمده و این نه مخصوص بکافر است و اطلاق آن بر غیر کافر نیز بقصد تشدید
و تغلیظ آمده و بالجمله لعنت کردن صفت ذمیمه است و اگر آنکس مستحق لعن نیست هم بقایل باز گردد
وتکفرن العشیر و کفران نعمت میکنید شوهر از زن اگر صد ناز و نعمت از شوهر دیده باشد و یکبار
تقصیر کند گوید که هرگز از تو روی نیکی ندیده ام کذا جاء فی الحدیث و عشیر بفتح عین مهمله و کسر شین معجمه
بمعنی قریب و صدیق و زوج آمده است و ظاهر آنست که مراد اینجا زوج باشد کذا قالوا ما رایت
من ناقصات عقل و دین ندیده ام هیچیکی از ناقصات عقل و دین را اذهب للب الرجل الحازم
بجای مهمله و زا من احدیکن برنده تر و ربایندهتر مر عقل مرد دانا را که ضابط و هشیار در کار و بار
خود باشد از شما قلن وما نقصان دیننا وعقلنا گفتند زنان و چیست نقصان دین ما و عقل ما
و بچه معلوم توان کرد آنرا یا رسول الله قال الیس شهادة المرأة مثل نصف شهادة الرجل گفت

آیا نیست گواهی زن مثل نیمه گواهی مرد و چه گواهی دو زن بجای یکمرد قلن بلی گفتند آری گواهی زن
نصف گواهی مرد است قال فذلک من نقصان عقلها گفت آنحضرت پس این نیمه بودن گواهی
زن نسبت بگواهی مرد از نقصان عقل زن است که آنمقدار تیقظ و تحفظ در تحمل شهادة و ادای آن ندارد که مرد دارد
قال الیس اذا حاضت لم تصل ولم تصم گفت آنحضرت آیا نیست که چون حیض می آرد زن نماز
نمیکند و روزه نمیدارد قلن بلی قال فذلک من نقصان دینها گفت آنحضرت پس آن از جمله نقصان
دین زن است اگرچه آن محض پیدایش خدایتعالی است و زن را در آنجا اختیاری نیست ولیکن
همین پیدا کردن زنان بر این وجه و منع کردن وی از عبادات نه مردانرا نقصان کردن است درجه
زنانرا از درجه مردان متفق علیه و از اینجا معلوم میشود که زیادت عبادت سبب زیادة دین است
و نقصان آن سبب نقصان دین اگرچه نقصان آن بعذر باشد مانند آنکه الحایض را ثواب نماز ها که از وی
بعذر فوت میگردد نیست چنانکه مریض و مسافر را ثواب نوافل عبادات که بعذر مرض و سفر از وی
فوت میگردد می نویسند و ظاهر حدیث اینست که نیست زیرا که مسافر و مریض نیت دوام دارند
و اهل آن هستند بخلاف حایض که نه از اهل آنست و نه نیت کذا قال الطیبی وعن ابی هریرة رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی کذبنی ابن آدم گفت خدایتعالی نسبت بدروغ
کرد مرا فرزند آدم ولم یکن له ذلک و روا نیست و نمیرسد او را که نسبت بدروغ کند مرا که پروردگار عالم
از جهة بودن آن مخالف برهان و منافی مرتبه عبودیت وشتمنی ولم یکن له ذلک و دشنام کرد مرا
و نمیرسد او را که دشنام کند مرا فاما تکذیبه ایای اما نسبت بدروغ کردن او مرا فقوله لن
یعیدنی کما بدانی پس گفتن آدمی است که هرگز باز نمی انگیزد مرا خدایتعالی چنانکه نخست پیدا کرده است
مرا و تکذیب درین قول راجع است باخبار الهی تعالی شانه بدان یا بسبب تضمن ابداست جواز اعادت را
چنانکه فرمود ولیس اول الخلق باهون علی من اعادته و نیست پیدا کردن نخست از عدم صرف بوجود آوردن
آسانتر بر من از باز برانگیختن بعد از هلاک شدن بلکه اعادت آسانتر از بداهت است چه مانند
که شکسته را باز بهم بربستن آسانتر است از اختراع کردن و از محض عدم بوجود آوردن این حکایت
نسبت بآدمیان است والا نزد خداوند تعالی که قادر مطلق است همه یکسان باشد آنجا آسان
و مشکل نمیباشد و این قول آدمی است که قایل است بآن و اگر نیز نباشد ممکن است او را که بداند
نظر صحیح کار فرماید واما شتمه ایای فقوله اتخذ الله ولدا و اما دشنام کردن آدمی مرا پس
پس گفتن اوست که گرفت خداوند تعالی فرزند را چنانکه نصاری عیسی را علیه السلام گویند و یهود عزیر را

و مشرکان فرشتگان را گویند که دختران خدا اند و بودن این قول شتم بجهة آنست که این قول اثبات
ولد است مر الله تعالی را در ماهیت و استخلاف امر او را چنانکه عادتست و چندین عیوب و نقایص
دیگر مضاد صفات کمال که ازین لازم می آید چنانکه فرمود وَأَنَا الأَحَدُ الصَّمَدُ الَّذِي لَمْ أَلِدْ وَلَمْ أُولَدْ
و منم یگانه در ذات و صفات غیر محتاج بکسی و همه محتاج من اند که نزایم و نزائیده شوم باشدم وَلَمْ يَكُنْ
لِي كُفُوًا أَحَدٌ و نیست مرا هیچکی مثل و مانند و این نفی زوجه است که مثل زوج میباشد تا ولد ازمیان آید
با ولد را نیز شامل است چه وی نیز مثل پدر میباشد وَفِي رِوَايَةِ ابْنِ عَبَّاسٍ و در روایت ابن عباس
اینچنین آمده که أَمَّا شَتْمُهُ إِيَّايَ اما دشنام دادن آدمی مرا فَقَوْلُهُ لِي وَلَدٌ پس گفتن اوست که مرا است ولد
فَسُبْحَانِي أَنْ أَتَّخِذَ صَاحِبَةً وَوَلَدًا و پاک و منزه هم من ازین که بگیرم زن را یا فرزند را و در بعضی روایات
واو است بجای فا رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى گفت خدا تعالی يُؤْذِينِي ابْنُ آدَمَ میرنجاند مرا فرزند آدم و سبکست چیزی را
که مکروه است نزد من و راضی نیستم از آن زیرا که يَسُبُّ الدَّهْرَ دشنام میکند ابن آدم روزگار را
چنانکه نزد محنت و نزول بلا شکایت از زمانه و روزگار کنند و بد گویند وَأَنَا الدَّهْرُ و حال آنکه منم
دهر یعنی فاعل و مدبر و متصرف چون سب کردن دهر را مشعر باعتقاد فاعلیت و متصرف اوست گویا
دهر نام فاعل و متصرف شد پس فرمود منم دهر یعنی دهر را که فاعل و متصرف اعتقاد میکنند آن فاعل و
متصرف منم یا مضاف محذوف است ای انا مقلب الدهر و کرمانی گفته که مراد بانا الدهر انا
المدهر است ای مقلبه و بعضی گفته اند دهر از اسمای حسنی الهی است تعالی شانه و خطابی ازا منکر
شده اما از قاموس صحت آن مفهوم میگردد و با قطع نظر از آن درین مقام جودة معنی ندارد مگر
آنکه دهر بمعنی فاعل و متصرف دارند و انا الدهر بنصب نیز روایت است و وجود ایذا در سب دهر بجناب
بجهة آنست که ذم و سب وی مشعر به نسبت تصرف باوست یا بجهة آنکه این ذم و سب راجع
الهی میگردد زیرا که چون فاعل حقیقی اوست بروی واقع میشود کذا قالوا بِيَدِيَ الأَمْرُ
بدست من است قدرت کار و بیدی بفتح یا نیز روایت است أُقَلِّبُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ
میگردانم شب را و روز را و پیدا می آرم اینها را نظم چرخ را دور شبا روزی دهم شب برم روز آورم روزی
دهم مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَعَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
مَا أَحَدٌ أَصْبَرَ عَلَى أَذًى يَسْمَعُهُ مِنَ اللَّهِ نیست هیچ احدی صابرتر از خدا بر مکروهی که میشنود و آن را سب
يَدْعُونَ لَهُ الْوَلَدَ میخوانند برای وی فرزند و اثبات میکنند برای وی آنچه ناشایسته جناب قدس اوست

ثُمَّ يُرْزِقُهُمْ وَيُعَافِيهِمْ باز روزی میدهد ایشان را و عافیت میدهد بیشتر تندرست و سلامت میدارد وی ایشان را از بلاها و آفات
میرساند ایشان را بانواع نعم و حقیقت صبر نگاه داشتن نفس است بر مکروه و ضد وی جزع است
و مراد بصبر در شان حق تعالی عدم تعجیل است بانتقام از گناهکاران بعفو یا بتاخیر و صبور یکی از اسمای
حسنی الهی است تعالی و تقدس و حلیم نیز قریب بمعنی صبور است لیکن صبور ایمن نبود شاید در وقتی
دیگر انتقام بکشد و در حلیم ایمن است مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَعَنْ مُعَاذٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ از اکابر صحابه
و عظمای ایشان است مناقب او خارج از حد حصر و احصا است در آخر کتاب چیزی از آن
مذکور گردد قَالَ گفت معاذ بن جبل كُنْتُ رِدْفَ النَّبِيِّ بودم من ردیف پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
عَلَى حِمَارٍ بر خری که آنحضرت احیانا بجهة تواضع و عدم تکلف برین مرکب سوار شده است پس معاذ
میگوید من نیز روزی در عقب آنحضرت سوار بودم در حالی که لَيْسَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ إِلَّا مُؤْخِرَةُ الرَّحْلِ
نبود میان من و میان آنحضرت مگر چوبی که پس پالان میباشد و سوار بدان تکیه میکند و مؤخره بضم میم و سکون
همزه و خای معجمه مکسوره است و بهمزه مفتوحه و تشدید خای مفتوحه نیز آمده است مقصود معاذ ازین سخن
بیان قرب اوست از حضرت و فهم و ضبط کردن کلام شریف وی فَقَالَ پس گفت آنحضرت يَا مُعَاذُ
هَلْ تَدْرِي مَا حَقُّ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ ای معاذ می دریابی که چیست حق خدا که واجب گردانیده است بر
بندگان خود بحکم عبودیت و امر شریعت وَمَا حَقُّ الْعِبَادِ عَلَى اللَّهِ و چیست حق بندگان بر خدا که لازم
گردانیده است وی تعالی بر خود بتفضل و کرم خود قُلْتُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ گفتم خدا و رسول خدا
داناتر است قَالَ فَإِنَّ حَقَّ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ گفت آنحضرت پس بدرستی و راستی که حق خدا بر بندگان
أَنْ يَعْبُدُوهُ وَلَا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا اینست که بپرستند او را و شریک نگردانند با وی چیزی را یعنی
بت پرستی نکنند یا بآن معنی که ریا نکنند و اخلاص ورزند در عبادت وَحَقُّ الْعِبَادِ عَلَى اللَّهِ أَنْ
لَا يُعَذِّبَ و حق بندگان بر خدا اینست که عذاب نکند مَنْ لَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا کسی را که شریک نگرداند
با وی چیزی را که مراد بشرک کفر باشد مراد آنست که عذاب نکند مثل عذاب کافران و الا گزیر است عذاب
اصلا نخواهد بود فَقُلْتُ پس گفتم من يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفَلَا أُبَشِّرُ بِهِ النَّاسَ آیا پس بشارت ندهم بآن معنی
مردم را و بشارت بکسر با و فتح و ضم خبر خوش رسانیدن کسی را مشتق از بشره است و اثر خبر خوش شنیدن
بیشتر در بشره ظاهر میشود قَالَ لَا تُبَشِّرْهُمْ فَيَتَّكِلُوا فرمود بشارت مده مردم را باین خبر تا اعتماد نکنند
بر آن و ترک ندهند عمل را فیتکلوا بتای فوقانیه مشدده و کسر کاف از اتکال بمعنی اعتماد و فینکلوا بفتح
تحتانیه و سکون نون و ضم کاف نیز روایت است از نکول بمعنی باز ایستادن از چیزی مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ

گناهکار را ز...

نیز آمده

باین حدیث

اگر گویند پس چرا خبر داد معاذ با آن که نهی کرد آنحضرت از آن جواب آنکه معاذ رضی الله عنه دانست که
نهی مخصوص باهل آن زمان است که نو عهد مسلمانی بودند و معنا و تکالیف شرعیه نشده و پس از آن چون
شرایع و تکلیفات ثابت شد و قضیه امر و نهی استقامت گرفت خبر داد و روایت کرد آن را بعد از امر
تبلیغ و ورود وعید بر کتمان علم یا نهی از تبشیر نسبت بجماعه مخصوص بود که اتکال کنند چنانکه از حدیث آینده
معلوم گردد و روایت کرد بآنها که نه باین صفت بودند و عن انس رضی الله عنه ان النبی صلی
الله علیه وسلم و معاذ ردیفه علی الرحل قال روایت است از انس که آنحضرت در آن حال که معاذ ردیف
او بود گفت یا معاذ قال گفت معاذ لبیک یا رسول الله وسعدیک ایستادگی دارم در خدمت و فرمان
برداری تو ای رسول خدا و یاری میدهم ترا قال گفت آنحضرت بار دیگر یا معاذ قال گفت معاذ
لبیک یا رسول الله وسعدیک قال باز گفت آنحضرت یا معاذ قال گفت معاذ لبیک یا رسول الله
وسعدیک ثلثا سه بار ندا کرد آنحضرت معاذ را و معاذ این کلمه گفت و در وی تاکید و مبالغه است
در القای این کلام و بیدار و هشیار کردن معاذ برای استماع آن و معنی لبیک اجابت و فرمان بردار یست
و معنی سعدیک یاری دادن و موافقت کردن است یعنی ایستاده ام بخدمت و طاعت و موافقت تو
بفرما تا چه میفرمائی قال گفت آنحضرت ما من احد یشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله
نیست هیچ یکی که گواهی دهد و بگوید بآنکه خدا یکی است و محمد فرستاده اوست صدقا من قلبه از روی
صدق و خلوص ناشی از دل مبرا از شایبه کذب و نفاق الا حرمه الله علی النار مگر آنکه حرام میکرداند
آن گواهی دهنده را بر آتش دوزخ که برای کافران ساخته شده است یا حرام میکرداند بروی خلود در نار
و ابن المسیب گفته که این حکم پیش از نزول فرایض و اوامر و نواهی بود و حسن بصری گفته که مراد گفتن این کلمه است
با دای حق و فریضه آن بعضی گفته اند که مراد آنست که نزد ندم و توبه گفت و مرد هم بران حال قال گفت معاذ
یا رسول الله افلا اخبر به الناس آیا پس نرسانم این خبر خوش مردم را فیستبشروا پس بشارت یابند
و خوش دل شوند بدان قال گفت آنحضرت اذا یتکلوا اکنون که خبر دهی مردم را بدان اعتماد میکنند
و ترک میدهند عمل را فاخبر بها معاذ عند موته پس خبر داد باین قصه و باین کلمات معاذ نزد موت خود
تاثما از جهة احتراز کردن و باز ایستادن از بزه در کتمان علم و ترک تبلیغ از ین کلام مفهوم میکردد که
از اخبار پیش از نهی از کتمان علم بود متفق علیه و عن ابی ذر رضی الله عنه روایت است از ابی ذر
از زهاد صحابه و صادقان ایشان است و مذهب او ترک ادخار مال است اگر چه حق آن ادا کرده باشند
مناقب او بسیار است در آخر کتاب بیاید انشاء الله تعالی قال گفت اتیت النبی آمدم بپیغمبر

خدا تعالی

علیه السلام صلی الله

صلی الله علیه وسلم و علیه ثوب ابیض و حال آنکه بود بر آنحضرت جامه سفید و هو نائم و آنحضرت
در خواب بود ثم اتیته و قد استیقظ پس تر باز آمدم و حال آنکه بتحقیق بیدار شده بود و ذکر
این احوال از برای تحقق و تثبیت مزید اطلاع خود بر احوال شریف میکند تا بدانند که روایت از روی
تثبیت و تیقظ میکند یا آنکه ذکر احوال محبوب با قطع نظر از آن شیرین و لذیذ است و غالبا این
وحی در همین منام شده پس ذکر آن از این جهت نیز تواند بود والله اعلم فقال پس گفت آنحضرت ما من
عبد قال نیست هیچ بنده که گفت لا اله الا الله ثم مات علی ذلک پس تر مرد بر اعتقاد این کلمه
و هیچ منافی آن نگفت و نکرد الا دخل الجنة مگر آنکه در می آید آن بنده بهشت را ابو ذر میگوید قلت
گفتم من و ان زنی و ان سرق آیا می در آید بهشت را اگر چه زنا کرده باشد آن بنده و دزدی کرده باشد
قال گفت آنحضرت و ان زنی و ان سرق و در می آید بهشت را اگر چه زنا کرده باشد و دزدی کرده باشد
و چون این حکم مستغرب و مستبعد نمود ابو ذر باز اعاده کرد از برای تحقیق و تثبیت و تواند که تکرار و اعاده از جهة
کمال سرور بر رحمت و شکر گذاری نعمت وی جل و علا باشد باز میگوید قلت گفتم و ان زنی و ان سرق
قال گفت آنحضرت و ان زنی و ان سرق قلت باز گفتم و ان زنی و ان سرق قال و ان
زنی و ان سرق علی رغم انف ابی ذر می در آید بهشت را برغم انف ابی ذر و رغم بینی بخاک
مالیدن مشتق از رغام بفتح را بمعنی خاک مالیدن و مراد برغم انف بخل خواری و انقیاد است یا
کراهیت چون ابو ذر استبعاد و استغراب نمود این حکم را گویا مطبوع و محبوب نزد وی خلاف آن
نمود پس حکم کردن بآن موجب خواری و شکستگی اوست و او را با کراه و جبر بر آن آوردن است و آنکه
مردم میگویند فلان برغم او این کار کرد باین سخن گفت این معنی دارد و کان ابو ذر اذا حدث بهذا
و بود ابو ذر در وقتی که تحدیث میکرد باین حدیث قال میگفت این کلمه را که و ان رغم انف
ابی ذر چنانکه شنیده بود از آنحضرت در حق خود از برای تذکار آن حال و تاکید و تحقیق آن و التذاذ
بدان نظم کرده دشنام من آن محبوب جانی بکشبی عمر بگذشت و هنوزم لذت آن در دل است
متفق علیه بدانکه این حدیث و امثال آن دلالت دارد بر آنکه مومن اگر فاسق باشد و مرتکب کبیره
میدر آید بهشت را یا بعفو و مغفرت پروردگار تعالی بفضل و کرم یا بشفاعت حضرت رسول صلی الله
علیه وسلم یا بعد از تعذیب و در آوردن در آتش بقدر گناه اما حدیث حرام بودن او بر نار تاویل
آنست که در حدیث معاذ گفته شد و مذهب اهل سنت و جماعت اینست که فاسق مومن است
و مآل مومن آخر به بهشت است و احادیث صحیحه درین باب بسیار است و اجماع سلف از صحابه

زنی وان سرق

و تابعین همبرین بود و اعتقاد امت پیش از ظهور اهل بدعت از معتزله و غیر ایشان همین بود
و مذهب ایشان آنست که فاسق مومن نیست و مخلد است در نار و عمل داخل است در حقیقت ایمان و
ایشان میگویند که اگر گوئیم بنده بمجرد لا اله الا الله به بهشت در آید باعث میگردد او را بر اعتماد و غرور و
ارتکاب معاصی و فسق و فجور و میگویند که این اعتقاد مردم را از ربقهٔ ملت و قید شریعت بر می آورد و
جنین است که ایشان میگویند چه تهدیدات و وعیدات در عصاة که وارد یافته بسیار است و آن
کافیست در انذار و انزجار و اگر خواهد بر یک معصیت عذاب کند که بیرون از حد حصر و احصا باشد
و نیز آمده است که ادنی مدت عذاب مسلمانان گناهکار مدت عمر دنیا باشد که هفت هزار سال است
و در بعضی روایات هفتاد هزار سال آمده و صدور این کلمه بصدق و اخلاص و ثبات و دوام بر آن
بی غرض منافی و مخالف از شک و تردد کاری آسان نیست خصوصا از اهل فسق و فجور که دلهای
ایشان مملو و محشو است بتراکم ظلمات و شبهات و واقع اند در ورطهٔ استخفاف و استحلال با وجود
فسق اگر تصدیق قلبی حاصل باشد و بغلبهٔ شهوت و نفس معصیتی صادر گردد و خوف و جزع و فزع
و عزم بر توبه با آن مقارن باشد بمقتضای کرم امیدواری هست که ببخشد و بعد از جزا و سزا دادن عذاب
کردن آخر به بهشت در آرد یحکم الله ما یشاء و یفعل ما یرید و هو العزیز الحکیم وعن عبادة بن الصامت
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من شهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله وان عیسی عبد الله ورسوله کسی که گواهی دهد که
خدا یکیست و محمد برحق و گواهی دهد که عیسی بندهٔ خداست و رسول اوست در اثبات بندگی مر عیسی را
رد است بر نصاری که او را ابن الله میگویند و در شهادت برسالت رد است بر یهود که منکر
رسالت اویند وابن امته و گواهی دهد که عیسی پسر داه خدا تعالی است که مریم باشد و چون مر عبد الله را
میگویند زن را امة الله میخوانند و زن و مرد همه داه و غلام و بندگان پروردگار تعالی اند و ظاهر آنست که
این رد بر نصاری و تاکید اوست و طیبی گفته که رد بر یهود نیز تواند بود و مراد برآئت ساحت او
از نسبت قذف و شتم که یهود او را میکردند وکلمته القاها الی مریم و عیسی کلمهٔ حق تعالی است که
افکند و فرستاد او را بسوی مریم عیسی را کلمة الله از آن جهة گویند که بمجرد کلمهٔ کن پیدا شد بی وساطت
پدر و اسباب عادی در ولادت یا از جهة آنکه تکلم کرد در گهواره وقت صغر پس مظهر کامل اسم المتکلم باشد یا
وروح منه و عیسی روحیست صادر از جناب حق او را روح بجهة آن گویند که احیای اموات کرده و
دلهای مرده را بحیات معنوی زنده گردانیده یا مراد خداوند روح است صادر از قدرت حق

وساطت اصل و ماده والجنة حق والنار حق و گواهی دهد که بهشت حق است و آتش
دوزخ حق است ادخله الله الجنة در آرد او را خدا تعالی در بهشت ابتداء یا بعد از عذاب
علی ما کان علیه من العمل بر آنچه دارد وی از عمل نیک یا بد و این حدیث صریح است در مذهب اهل
سنت و جماعت متفق علیه وعن عمرو بن العاص رضی الله عنه از مشاهیر صحابه است
و از عقلای قریش و اهل دهاست احوال وی در کتاب جامع المناقب بیاید قال گفت عمرو
بن العاص اتیت النبی آمدم بپیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقلت ابسط یمینک فلا بایعک
پس گفتم با نحضرت فراخ کن دست راست خود را تا بیعت اسلام کنم ترا فلابایعک را بکسر لام و نصب
عین و فتح لام و رفع عین هر دو خوانده اند فبسط یمینه پس فراخ کرد آنحضرت دست راست خود را
فقبضت یدی پس کشیدم من دست خود را فقال پس گفت آنحضرت ما لک یا عمرو ترا چه شد و
چه کار میکنی و چرا دست کشیدی ای عمرو قلت اردت ان اشترط گفتم میخواهم که شرط کنم
قال تشترط ماذا گفت شرط میکنی چه شرط میکنی قلت ان یغفرلی گفتم این شرط میکنم که آمرزیده
شود مرا گناهانی که پیش از این کرده ام قال گفت آنحضرت اما علمت یا عمرو ان الاسلام یهدم
ما کان قبله آیا نمیدانی تو ای عمرو یعنی بدانکه اسلام آوردن می افکند و برطرف میگرداند و کم کردن
گناهی را که پیش بوده مظالم و غیر مظالم وان الهجرة تهدم ما کان قبلها و نمیدانی که هجرت
از دار حرب بدار اسلام هدم میکند گناهانرا که پیش از وی بوده وان الحج یهدم ما کان قبله
و نمیدانی که حج هدم میکند چیزیرا که پیش از آن بود از گناهان هدم هجرت و حج مخصوص است
بغیر مظالم و در حج قولی بهدم مظالم نیز آمده و حدیثی نیز درین باب وارد یافته والله اعلم
رواه مسلم و در صحیح مسلم آمده است که عمرو بن العاص در وقت موت قلق و اضطراب بسیار
مینمود و روی بدیوار میکرد و پسر وی عبد الله بن عمرو گفت که چرا چنین اضطراب میکنی ای پدر امید وار باش که
صحبت با رسول خدا داشته و در خدمت او کارها کرده گفت مارا در عمر سه حالت پیش آمده است ناآخر
چه آید اول دشمن ترین مردم پیش ما رسول خدا بود با وی کارزارها کردم و کمر بعداوت او بسته بودیم
ثانیا دوست ترین مردم نزد ما انحضرت شد و در خدمت او بوده و فرمان بردار او گشته ثالثا بعد از
حضرت امارتها و حکومتها و واقعهای غریب پیش آمده و در آنجا افراطها و تفریطها رفته و چیزها
واقع شده تا عاقبت کار آن چه باشد والله اعلم والحدیثان المرویان عن ابی هریرة و دو حدیث
که روایت کرده شده از ابی هریره و در مصابیح در کتاب ایمان آورده است اول حدیثی که در اول

او این لفظ است قال الله تبارک و تعالی انا اغنی الشرکاء عن الشرک والآخر و حدیث
دیگر که در اول این لفظ است الکبریاء ردائی بسند گر بها سرانجام است که ذکر کنیم این دو حدیث را
فی باب الریا والکبر ان شاء الله تعالی **الفصل الثانی** عن معاذ قال قلت گفت معاذ بن جبل
گفتم یا رسول الله اخبرنی بعمل یدخلنی الجنة و یباعدنی من النار خبر ده مرا بعملی که در آرد مرا در بهشت
و دور گرداند مرا از آتش دوزخ قال گفت آنحضرت لقد سألت عن امر عظیم بتحقیق پرسیدی از کاری
بس بزرگ وانه لیسیر علی من یسره الله علیه و بدرستی و راستی که این کار هر آینه آسان است بر کسی که
آسان کرده اند آنرا خدا تعالی بر آنکس بعد از آن بیان آن کار کرد بقول خود تعبد الله ولا تشرک به شیئا
عبادت کن خدای را و شریک مگردان با وی چیزی را و تقیم الصلوة و برپای دار نماز را و تؤتی الزکوة
و بده زکوة را و تصوم رمضان و روزه دار ماه رمضان را و تحج البیت و قصد کن زیارت خانه کعبه را
ثم قال الا ادلک علی ابواب الخیر پس گفت آنحضرت آیا راه نمایم ترا بر درهای نیکی که نیکی از آنها میآید
پس بیان کرد آنها را بقول خود الصوم جنة روزه داشتن حکم سپر دارد که مانع می آید از رسیدن تیر
معصیت بصایم بجهة منع شهوات و بسته شدن راه شیطان والصدقة تطفئ الخطیئة و عطا
کردن بفقیر سرد میگرداند و محو میکند آتش گناه را کما یطفئ الماء النار چنانکه سرد میگرداند
آب آتش را اگرچه نیکی مطلقا میبرد و محو میکند بدی را بحکم ان الحسنات یذهبن السیئات ولیکن در صدقه
بیشتر است که سبب وصول نفع بغیر است و دلالت قوی دارد بر صدق دعوی ایمان و محبت مولی تعالی
وصلوة الرجل فی جوف اللیل و نماز کردن مرد است در میان شب که این نیز از ابواب خیر و راه
در آمدن فیوض و انوار و سبب اطفای نار خطایاست **نظم** گر روز نیابیش ز غوغای عرب
عاشقانست شبهاش طلب ثم تلا پس خواند آنحضرت از برای استشهاد بر فضیلت نماز شب
و صدقه این آیت را که تتجافی جنوبهم عن المضاجع حتی بلغ یعملون تا آنکه رسید آخر آیت را که
جزاء بما کانوا یعملون است و حاصل معنی این آیت کریمه آنست که پروردگار تعالی و تقدس ستایش
میکند شب خیزان او و پهلو از بستر راحت دور دارند کانرا و از آنچه مولی کریم عز و علا ایشانرا از نعمتها
داده انفاق کنند کانرا و میفرماید که نمیدانند هیچکس آنچه نهان داشته شده است ایشانرا در دار آخرت
از آنچه سبب قرار و آرام و لذت و سردی چشم ایشان گردد از نعمتهای بهشت و دیدار مولی تعالی
در جزای آنچه عمل میکردند و میگزاردند نماز شب را و میدادند از اموال **نظم** شرف مرد بجود است
و کرامت بسجود هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود ثم قال پس انتخاب کرد آنحضرت از دین

و شعار ملت افضل و خلاصه آنرا و گفت الا ادلک برأس الامر راه نمایم ترا باصل
کارهای دین که دین بی آن وجود نگیرد چنانکه سر نسبت بجسد و عموده و راه نمایم ترا بستون
دین که بدان دین بر پا بود و قوت و کمال پذیرد چنانکه خانه بستون و ذروة سنامه و راه نمایم
ترا به بلندی کوهان دین که دین از آن علو و ارتفاع گیرد و ذروه بکسر ذال و ضم آن مکان بلند را
گویند چنانکه ذروه جبل قله کوه را گویند و سنام بفتح سین کوهان شتر قلت بلی چون رغبت و
شوق سایل بر استماع و دریافت آن امر عظیم درین مرتبه باستماع صفات عظیمه وی بیشتر شد گفت
بلی بگو و راه نما بدان یا رسول الله قال فرمود رأس الامر الاسلام سر تمام ارکان دین اسلام است
که مراد بدان شهادتین است که حاصل میگردد بدان اصل دین و عموده الصلوة و ستون دین نماز است
که قوت می یابد بدان بنای دین مسلمانی و ذروة سنامه الجهاد و بلندی کوهان دین کارزار است با
کافران که بدان کار دین ارتفاع میگیرد و چون جهاد کارزار کردن غالب سواره می باشد در صورت
نیز بلندی دارد ثم قال الا اخبرک بملاک ذلک کله پس گفت آنحضرت خبر دهم ترا بچیزی که
قوام و نظام اینهمه چیز است که مذکور شد با ذلک اشارت باسلام است و تاکید باعتبار اجزا
وارکان اوست و ملاک آنچه شیء بدان قوام پذیرد و نظام گیرد بکسر میم و فتح آن هر دو آمده تورپشتی

آری ۲

گوید که اهل لغة بکسر و فتح هر دو میگویند و روایت حدیث بکسر میم است قلت گفتم بلی خبر ده
مرا بدان یا نبی الله فأخذ بلسانه پس گرفت آنحضرت زبان شریف خود را و اشارت کرد
بدان و قال و گفت کف علیک هذا باز دار بر نفس خود و نگاه دار این را یعنی زبان را
فقلت پس گفتم من طریق تعجب و استفهام یا نبی الله وانا لمؤاخذون بما نتکلم به ای پیغمبر
خدا آیا ما گرفته و گیر کرده میشویم ما بچیزی که تکلم میکنیم با قال ثکلتک امک بگریند برا ما در تو
یا معاذ ثکل بضم موت و هلاک و فقدان حبیب و ولد و اصل این دعاست بموت و هلاکت یعنی
بمیری تا خلاص شوی از وقوع درین ورطه که در افتاده و گفته اند که این لفظیست که بجریان عادت
بر زبان میرود و معنی آن مراد نیست غرض تعجب از انکار مخاطب است و هل یکب الناس فی
النار آیا می اندازد مردم را در آتش دوزخ علی وجوههم بر رویهای ایشان او علی مناخرهم
شک راویست که علی وجوههم گفته او علی مناخرهم و مناخر جمع منخر بفتح میم و سکون نون و
فتح خای معجمه و یا کسر وی در اصل بمعنی سوراخ بینی آید و اینجا مراد بینی است چه هرکه بر روی افتد
نخست بر بینی افتد که بلند ترین اجزای روست یعنی مردم را در دوزخ نمی اندازد الا حصائد

السنتهم مگر سخنان ایشان که هرچه بر زبان آید بی تمیز و بی احتیاط بگویند و نیک را از بد نشناسند
و ما یعنی را از ما لایعنی تمیز نکنند و حصاید جمع حصیده است یعنی آنچه درو کرده شود از کشت پس
درو کردن تمیز کرده نشود میان تر و خشک و نیک و بد تشبیه کرد سخنان بی صرفه گفتن را بدان و این
باعتبار اکثر و اغلب است چه هرچه بآدمی رسد از آفت و بلا در دنیا و آخرت اکثر از ره گذر زبان
باشد **نظم** هرچه بر آدمی رسد ز زبان ؛ همه از آفت زبان آید **نظم** هرچه آمد بر زبانت گفتی ؛ و آنچه آمد بدهانت
خوردی ؛ دیگر را چه گناه است که تو ؛ خویش را خویش بدوزخ بردی ؛ رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه
وعن ابی امامة رضی الله عنه • اسم او صدی بضم صاد و فتح دال مهملتین و تشدید یا باهلی صحابی است
اختلاف کرده اند در نسب وی و آبای وی باتفاق بر کنیت وی ساکن شد مصر را بعد از آن انتقال کرد بحمص
و وفات یافت در آن کثیر الروایت است و اکثر حدیث وی نزد شامیین است مات سنه ست و ثمانین
او احدی و ثمانین و له احدی و تسعون سنة و هو آخر من مات من اصحابه بالشام بقول اکثر • قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم من احب لله و ابغض لله کسی که دوست دارد کسی را برای خدا و دشمن دارد برای
خدا • و اعطی لله و منع لله • و بدهد برای خداوند بدهد برای خدا یعنی همه کارهای او برای خدا بود و هرچه کند
بطلب رضای حق و اراده وجه الله کند **نظم** وطن برای تو گیرم سفر برای تو جویم ؛ خمش برای تو باشم سخن
برای تو گویم ؛ فقد استکمل الایمان • پس بتحقیق کامل کرد ایمان خود را چه کمال ایمان و اخلاص است که مقام
کمل صدیقان است رزقنا الله • رواه ابو داود • روایت کرد این حدیث را ابو داود و رواه
الترمذی عن معاذ بن انس و روایت کرد آنرا ترمذی از معاذ بن انس مع تقدیم و تاخیر • با تقدیم
و تاخیر بعضی فقرها بر بعضی و لفظ مصابیح همان اول است و فیه • و در حدیث ترمذی بجای فقد استکمل
الایمان فقد استکمل ایمانه • آمده وعن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم افضل الاعمال الحب فی الله و البغض فی الله • فاضلترین عملها دوست داشتن است کسی را از جهة خدا
و دشمن داشتن است از برای خدا • رواه ابو داود • معنی این حدیث عین معنی حدیث ابی امامه است
و بودن این عمل فاضلتر از اعمال دیگر بجهة آنست که باعث و مبنای جمیع خیرات محبت خدای است
و چون محبت غلبه کرد چنانکه هیچکس و هیچ چیز را دوست ندارد مگر برای خدا و دشمن ندارد مگر برای
خدا لابد باعث خواهد بود بر امتثال جمیع اوامر و انتها از جمیع نواهی و امثال این حدیث از جوامع
الکلم است که جامع جمیع مراتب اسلام و ایمان و احسان و متضمن تمامه احکام شریعت و آداب
طریقت و اسرار حقیقت است و امام غزالی گفته رحمة الله علیه که اگر یکی طباخی را دوست میدارد

کرطعام خوب

کرطعام خوب میپزد و بفقرا و صلحا میخوراند این دوستی از جهة خداست و اگر اوستاد را دوست دارد
تا علم از وی آموزد و آنرا وسیله او بنا سازد این دوستی نه از جهة خداست وعن ابی هریرة
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده
مسلمان کامل کسی است که سلامت مانند مسلمانان از زبان وی و دست وی و شرح این در فصل اول
در حدیث عبد الله بن عمر گذشت و المؤمن من امنه الناس علی دمائهم و اموالهم • و مومن کامل
کسی است که امین گیرند او را مردم بر خونهای خود و مالهای خود یعنی ایمن باشند از وی که تصرفی در خون
و مال ایشان بناحق شرعی نخواهد کرد و ظاهر حدیث موهم است بتغییر اسلام و ایمان و مسلم و مومن و اختلاف
احکام ایشان و لیکن اینجا مراد باسلام و ایمان یکیست و فقره ثانیه تاکید و تقریر اولی است و بر اسلام
سلامت مردم را مرتب ساخت و بر ایمان امن مردم را از جهة تفنن و رعایت مناسبت و در تنبیه
بر گناهان دست اقتصار نمود و گناهان زبان را تکرار نکرد زیرا که آفت زبان ظاهر و شایع است حاجت
بتکرار ندارد و آفت دست محتاج به بیان و تقریر است کذا ذکر الطیبی و میتوان گفت که ایمان چون عبارت
از تصدیق است و عمل قلب قوی و کاملتر از اسلام است که عبارت از انقیاد و استسلام در ظاهر
است تخصیص کرد ایمان را بامن که قوی تر از سلامت است چه در سلامت عدم ضرر است با وجود
توهم اصابت و احتمال آن و در امن قطع این توهم و احتمال است مطلقا و نیز امن و خوف در دماء و اموال
مخصوص بدست نیست زبان را نیز دخلی تواند بود در تسبعات و نمیمه و جز آن و علم دیگر اغراض بجهة اکتفا بدیما
و در حکم آنست فافهم و بالله التوفیق • رواه الترمذی و النسائی • روایت کرد این حدیث را ترمذی
و نسائی • و زاد البیهقی فی شعب الایمان بروایة فضالة • و زیاده کرده است بیهقی در کتاب شعب الایمان
بروایت فضاله بفتح فا که از موالی آنحضرت است صلی الله علیه و سلم این عبارت را که • و المجاهد
من جاهد نفسه فی طاعة الله • و مجاهد حقیقی کامل کسی است که کارزار میکند نفس خود را در طاعت
خدا که نفس او ابا می آرد و تمرد می ورزد و اطاعت فرمان نمیکند پس با وی جنگ میکند و اسیر میکند
و میکشد او را **نظم** سهل شیری دان که صفها بشکند ؛ شیر آن باشد که خود را بشکند ؛ و المهاجر من
هجر الخطایا و الذنوب • و همچنین مهاجر حقیقی آنکسی است که ترک میدهد و میگذارد گناهان را
از صغایر و کبایر و عمد و خطا و تحقیق این نیز در حدیث عبد الله بن عمر گذشت وعن انس رضی الله عنه
قال قلما خطبنا رسول الله صلی الله علیه و سلم • روایت از انس که گفت کم وقتی بود که خطبه خواند
آنحضرت برای ما • الا قال • مگر آنکه میگفت این کلمه را و وصیت میکرد بعمل بدان • لا ایمان لمن لا امانة له

نیست ایمان مرکسی را که نیست امانت مر او را. وَلَا دِینَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ. و نیست دین مرکسی را که
نیست پیمان مر او را. رَوَاهُ الْبَیْهَقِیُّ فِی شُعَبِ الْاِیمَانِ. بدانکه ظاهر آنست که مراد بامانت معنی متعارف
اوست که حفظ اموال و مجالس مردم است و ترک خیانت در آن و بعهد نگاه داشت پیمانیکه با یکدیگر
ببندند پس نفی ایمان و دین برای تغلیظ و تشدید باشد و مراد دین و ایمان کامل است و اگر مراد بامانت
تکالیف شرعیه که منطوق کریمهٔ اِنَّا عَرَضْنَا الْاَمَانَةَ است و بعهد میثاقی که در روز الست پروردگار
تعالی از بندگان بحفظ حقوق ربوبیت گرفت فلا اشکال چه آن شامل تمامهٔ دین و ایمان است فروعا
و اصولاً و برین تقدیر در کلام تکریر و تاکید است برای تحقیق و تقریر والله اعلم

الفصل الثالث

عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ رَضِیَ اللهُ عَنْهُ. عباده بضم عین و تخفیف با که از کبرای انصار و نقبای ایشانست
قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ. گفت شنیدم پیغمبر خدا را صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ یَقُولُ میگفت مَنْ شَهِدَ اَنْ
لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ حَرَّمَ اللهُ عَلَیْهِ النَّارَ. کسی که گواهی دهد باین کلمه و بیقین بکند و اقرار کند
حرام میکرداند الله تعالی بروی آتش دوزخ را شرح این سابقا در حدیث معاذ گذشت. رَوَاهُ مُسْلِمٌ.
وَعَنْ عُثْمَانَ رَضِیَ اللهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مَنْ مَاتَ وَهُوَ یَعْلَمُ اَنَّهُ لَا
اِلٰهَ اِلَّا اللهُ. کسی که بمیرد و حال آنکه میداند و یقین دارد بوحدانیت و رسالت پیغمبر دَخَلَ الْجَنَّةَ.
در می آید بهشت را اگرچه در مقابلهٔ گناهان که دارد در دوزخ نیز در آید و عذاب ببیند و تواند که بشفاعت
محمد رسول الله درگذرند از گناهان او و در نیارند او را در دوزخ. رَوَاهُ مُسْلِمٌ. وَعَنْ جَابِرٍ رَضِیَ اللهُ عَنْهُ.
جابر بن عبدالله بن عمرو انصاری از مشاهیر صحابه و اکابر ایشان است کثیر الحدیث حاضر شد او و پدر او عقبهٔ
ثانیه را و حاضر نشد عقبهٔ اولی را و حاضر شد بدر را و اصح آنست که حاضر نشد و حاضر شد بعد از وی
هژده مشهد را همراه آنحضرت وی از نقبای انصار است و در آخر عمر اعمی شد و امام محمد
باقر علیه السلام و علی آبائه از وی روایت دارد و خلق کثیر جز وی مات بالمدینة سنة اربع و سبعین
و قیل غیر ذلک قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ ثِنْتَانِ مُوجِبَتَانِ. فرمود دو خصلت
واجب کردانندهٔ اند جزای خود را. قَالَ رَجُلٌ. گفت مردی. یَا رَسُولَ اللهِ مَا الْمُوجِبَتَانِ. چیست معنی
موجبتان و کدام اند آن دو خصلت که واجب گردانندهٔ اند جزای خود را. قَالَ. گفت مَنْ مَاتَ
یُشْرِکُ بِاللهِ شَیْئًا. کسی که بمیرد در حالتی که شریک میکرداند بخدای چیزی را و کفر می ورزد بوی
دَخَلَ النَّارَ. در می آید آتش دوزخ را و همیشه میباشد در آن. وَمَنْ مَاتَ لَا یُشْرِکُ بِاللهِ شَیْئًا دَخَلَ
الْجَنَّةَ. و کسی که بمیرد در حالتی که شریک نمیکرداند بخدا چیزی را امید است البته بهشت را در حال یا در مآل

ابن عفان

رَوَاهُ مُسْلِمٌ. وَعَنْ اَبِی هُرَیْرَةَ رَضِیَ اللهُ عَنْهُ قَالَ کُنَّا قُعُودًا حَوْلَ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ
عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مَعَنَا اَبُو بَکْرٍ وَعُمَرُ. در حالیکه بودند با ما ابو بکر و عمر فِی نَفَرٍ. در ضمن جماعهٔ که بودند
و نفر جماعت از مردان که از سه تا ده باشند و بمعنی مطلق قوم و جماعت نیز آید فَقَامَ رَسُولُ اللهِ. پس
ایستاد و بیرون رفت پیغمبر خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مِنْ بَیْنِ اَظْهُرِنَا. از میان اظهر ما. اظهر بفتح همزه و سکون
ظا و ضم ها جمع ظهر است بمعنی پشت چون هرکه در میان قومیست میان پشتهای ایشان است زیرا که
پشت هر یکی در جانبی است از وی و نیز ظهر بمعنی استظهار و استناد است و هر که در میان قومیست
مستظهر و مستند است بایشان این لفظ را مقحم می آرند و زیاده میکنند بظاهر معنی لفظ این میشود که
برآمد از میان پشتهای ما یعنی از میان ما این لفظ همچنین شایع است در زبان عرب فَاَبْطَاَ
عَلَیْنَا. پس درنگ کرد آنحضرت بر ما در باز آمدن و زمانی بگذشت که باز نیامد وَخَشِینَا اَنْ
یُقْتَطَعَ دُونَنَا. و ترسیدیم ما که تنها یافته شود آنحضرت و گرفته شود و رسانیده شود بوی مکروهی
از جانب دشمن یا جز آن جدا از ما فی الصراح اقتطاع پاره از چیزی جدا کردن وَفَزِعْنَا. خشیت و فزع
هر دو بمعنی ترسیدن است غالبا بخشیت ترسیدن در دل و متوهم شدن مراد است و بفزع وجود
اثر آن در ظاهر چنانکه برخاستن و نگران شدن و لهذا گفت فَقُمْنَا. پس بایستادیم ما همه جماعت
و نگران شدیم **نظم** نشست آن لب جانی بجانم همچو جان در تن. اگر یکدم جدا افتاد جان از تن برون آید
فَکُنْتُ اَوَّلَ مَنْ فَزِعَ. پس بودم من نخستین کسی که ترسید و بایستاد از بسکه زیادت محبت و التجا
نسبت بسرور کاینات صلی الله علیه و سلم از ابو هریره مفهوم میشود و در واقع چون نباشد که آن غریب
نامراد را غیر از جناب وی و لطف و کرم وی پشت و پناهی و ملجائی نبود **نظم** جز آستان توام در جهان
پناهی نیست. سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست. فَخَرَجْتُ اَبْتَغِی رَسُولَ اللهِ. پس بیرون آمدم در جای که
میجویم پیغمبر خدا را صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ حَتّٰی اَتَیْتُ حَائِطًا لِلْاَنْصَارِ. تا آمدم بستانی را که یکی از انصار
بود لِبَنِی النَّجَّارِ. بنی نجار که قبیله ایست از انصار و حائط در اصل بمعنی دیوار است که محیط است
به بستان و بر بستان نیز اطلاق کنند گویا که ابو هریره بقیاس و قرینه دریافت که آنحضرت درین بستان خواهد
بود بلکه بمشام محبت وی بوی از جمال او رسید که بدان دریافت **نظم** رفت بر بوی سر زلف تو خلقی چمن
ورنه کی بوی نسیم سحری بود غرض. فَدُرْتُ بِهِ هَلْ اَجِدُ لَهُ بَابًا. پس گردیدم گرد آن بستان شاید که بیابم
آنرا دری و در آیم در آن بستان فَلَمْ اَجِدْ. پس نیافتم دری مر آن بستان را گویا در آنرا بسته بودند یا
ابو هریره بجهة قلق و اضطرابی که در آنوقت داشت نیافت فَاِذَا رَبِیعٌ یَدْخُلُ فِی جَوْفِ حَائِطٍ

گفت ابو هریره بودیم ما نشسته گرد پیغمبر خدا

پس ناگاه دیدم جدولی صغیر که در می‌آید در میان دیوار من بئر خارجة از چاهی که بیرون آن بستان
بود و بعضی گویند خارجه نام مردی بود که آن چاه از آن او بود بر معنی اول بئر و خارجة هر دو را به تنوین
باید خواند و بر ثانی بئر بی تنوین و خارجه بفتح · والربیع الجدول · و ربیع بمعنی جدول است یعنی جوی
خرد این تفسیر از راویست · قال گفت ابو هریره · فاحتفزت · پس گرد آوردم دست و پای خود را تا بگنجانم
خود را در آن جدول و در آیم فی الصراح احتفاز نقا و زا خود را گرد آوردن و بر سر پای نشستن و خویشتن را
در چیدن · فدخلت علی رسول الله پس در آمدم بر پیغمبر خدا · صلی الله علیه و سلم · فقال · پس گفت آنحضرت
بطریق تعجب و استفهام · ابو هریرة · تو ابو هریره · تعجب داشت آنحضرت از در آمدن وی در بستان با وجود
آنکه راه بسته بود یا آنحضرت در آنوقت بجهة استغراق و غیبتی که از ورود وحی داشت از خود
غایب بود او را نشناخت · فقلت نعم · پس گفتم آری منم ابو هریره · یا رسول الله · قال ما شأنک
فرمود چیست حال تو و چه کار میکنی و چون آمده · قلت گفتم · کنت بین اظهرنا فقمت
فابطأت علینا فخشینا ان تقتطع دوننا ففزعنا فکنت اول من فزع فأتیت هذا الحائط
ابو هریره تمام قصه را بر خواند و صورت حال باز نمود گفت که بودی تو یا رسول الله میان ما پس برخاستی
و درنگ کردی بر ما پس ترسیدیم ما که مکروهی رسانیده شود ترا بی ما پس برخاستیم ما پس بودم من نخستین
کسی که ترسیدم پس آمدم این بستان را · فاحتفزت · پس در آمدم در جدول · کما یحتفز الثعلب · چنانکه در
می‌آید روباه در سوراخ خود و در تمام قصه را بر خواندن ابو هریره و شکایت الم جدائی و ترس از اصابت
مکروه نمودن کمال محبت و دوستی است و اعتذار از در آمدن در خلوت و گستاخی کردن آن نیز متضمن است
و هؤلاء الناس ورائی · و این مردم در می‌آیند در پس من · فقال · پس گفت آنحضرت · یا ابا هریرة
و اعطانی نعلیه · و داد مرا نعلین خود را نشان آن باشد که از پیش حضرت وی می‌آیم و تخصیص نعلین
بجهة آن باشد که از جنس چیزی دیگر حاضر نبود که بدهد و بعضی مردم وجه مناسبتی نیز بیان کرده اند
که دادن نعلین بجهة آن است که سبب سهولت و آسانی مشی است اشارتست بآنکه بعثت آنحضرت
صلی الله علیه و سلم برای تیسیر و تسهیل و آسانی کار امت ایشان است و نیز اشارتست به ثبات قدم
و استقامت بعد از شهادت چنانکه فرمود آمنت بالله ثم استقم · فقال اذهب بنعلی هاتین
پس گفت ببر این نعلین مرا · فمن لقیک من وراء هذا الحائط · هر کسی که پیش آید ترا از پس این بستان
یشهد ان لا اله الا الله · در حالی که گواهی میدهد بالوهیت حق و نبوت پیغمبر · مستیقنا بها قلبه
در حالی که یقین کننده است باین شهادت دل وی · فبشره بالجنة · پس بشارت ده او را به بهشت

بهشت ده

یعنی خبر ده هر کرا این صفت است بهشتی است · فکان اول من لقیت عمر · پس بود نخستین کسی که
پیش آمدم من او را عمر · فقال · پس گفت عمر · ما هاتان النعلان · چیست این نعلین · یا ابا هریرة · قلت هاتان
نعلا رسول الله · گفتم این نعلین پیغمبر خداست · صلی الله علیه و سلم · بعثنی بهما · فرستاده است مرا با اینها
برای اینکه · من لقیت یشهد ان لا اله الا الله مستیقنا بها قلبه · هر کرا ملاقات کنم که گواهی میدهد باین کلمه
بیقین دل خود · بشرته بالجنة · بشارت دهم او را به بهشت · فضرب عمر بین ثدیی · پس زد عمر میان
دو پستان من · فخررت لاستی · پس بر زمین افتادم بر مقعد خود · فقال ارجع · پس گفت عمر باز گرد
یا ابا هریرة · فرجعت الی رسول الله · پس باز گشتم بسوی پیغمبر خدا · صلی الله علیه و سلم · فاجهشت
بالبکاء · پس زاری کردم و پناه جستم بآنحضرت و جهش و اجهاش پناه بردن آدمی بکسی بارادت بکاء
چنانکه کودک پیش مادر خود میرود و فی الصراح جهش زاریدن بکسی و آماده گشتن گریستن را و اجهشت
جهشت هر دو روایت است · و رکبنی عمر · و رسید آمد بالای من عمر · فاذا هو علی اثری · پس نگاه کردم
ناگاه وی در عقب من است و اثر بکسر همزه و سکون مثلثه و بفتحتین هر دو روایت است و هر دو لفظ
فصیح است · فقال رسول الله · پس گفت پیغمبر خدا · صلی الله علیه و سلم · ما لک یا ابا هریرة · چیست ترا و چه
کار میکنی و چرا میگریی ای ابو هریره · فقلت · پس گفتم من که · لقیت عمر · پیش آمدم عمر را · فاخبرته بالذی
بعثتنی به · پس خبر دادم من او را بحکمی که فرستاده بودی مرا بدان حکم یعنی بشارت دادن جنت مر
کسی را که گواهی دهد به لا اله الا الله · فضرب بین ثدیی ضربة خررت لاستی · پس زد عمر میان دو پستان
من زدنی سخت که افتادم بر مقعد خود · فقال ارجع · پس گفت عمر باز گرد · فقال رسول الله · پس گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم · یا عمر ما حملک علی ما فعلت · ای عمر چه داشت ترا بر آنچه کردی یعنی چرا زدی
ابو هریره را و باز گردانیدی او را · قال · گفت عمر · یا رسول الله بابی انت و امی · مادر و پدر من فدای تو باد
ابعثت ابا هریرة بنعلیک · آیا بر انگیختی و فرستادی ابو هریره را با نعلین خود و حکم کردی که
من لقی یشهد ان لا اله الا الله مستیقنا بها قلبه بشره بالجنة · قال نعم · گفت آنحضرت
آری فرستاده ام او را که این بشارت دهد · قال فلا تفعل · گفت عمر پس مکن این حکم را · فانی اخشی
ان یتکل الناس علیها · زیرا که من میترسم که تکیه میکنند مردم برین بشارت یا برین کلمه مجرد و عمل
نکنند · فخلهم یعملون · پس بگذار مردم را که عمل بکنند · فقال رسول الله · پس گفت پیغمبر خدا · صلی الله
علیه و سلم · فخلهم · پس چون مصلحت در گذاشتن مردم می‌بینی بگذار و بشارت مده اگر گویند چون
روا باشد که منع کند از امری که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بآن حکم فرموده باشند و باز

عمر را

کرد اند ابو هریره را و نگذارد که بشارت دهد جوابش آنکه عمر رضی الله عنه علم داشت از نزد
آنحضرت که این امر ایجابی نیست و بشارت از برای تطییب قلوب مومنان است و اگر این
می شنوند اعتماد میکنند بر آن چنانکه خود بمعاذ فرمود اذاً یتّکلوا و لیکن غایت رحمت و شفقت
او بر ایشان بجهت احساس معنی محبت و اخلاص نسبت بحضرت خود بر آن داشت و چون بالتماس عمر
آن مصلحت یاد آمد گفت بگذار تا عمل کنند و اگر بطریق ایجاب امر میبود چون تخلیه میکرد و از بشارت
باز میداشت فافهم و بالله التوفیق. رواه مسلم. و عن معاذ بن جبل رضی الله عنه قال قال
لی رسول الله صلی الله علیه و سلم مفاتیح الجنة شهادة ان لا اله الا الله. کلید های بهشت
گواهی دادن است باین کلمهٔ طیبه و جمع آوردن مفاتیح باعتبار مواد افراد مومنان است یا باعتبار
تعدد جنات یا برای مبالغه است گویا هر جزوی از وی مفتاح است چنانکه طیبی گفته. رواه احمد
و عن عثمان رضی الله عنه. ذکر مناقب وی در ذکر مناقب خلفا در آخر کتاب بیاید روایت
از عثمان که گفت ان رجالا من اصحاب النبی که مردانی از یاران پیغمبر صلی الله علیه و سلم حین
توفی. در هنگامی که میرانیده شد آنحضرت حزنوا علیه. اندوهگین شدند بر فوت آنحضرت
حتی کاد بعضهم یوسوس. تا آنکه نزدیک بود بعضی از ایشان که در وسوسه افتند وسوسه حدیث نفس را
گویند و در قاموس گفته وسوسه حدیث نفس و شیطان که در آن سودی و بهبودی نباشد و وسواس بکسر
واو است و بفتح خطاست و معنی در وسوسه افتاد و در وسوسه افگنده هر دو آمده است. قال عثمان
و کنت منهم. گفت عثمان بودم من از آن مردان که نزدیک بودند که در وسوسه افتند. فبینا انا جالس
مرّ علیّ عمر. پس در اثنای آنکه من نشسته بودم گذشت بر من عمر و سلّم. و سلام داد عمر. فلم اشعر به
پس آگاه نشدم من بعمر و بگذشتن وی و سلام وی. فاشتکی عمر الی ابی بکر. پس گله کرد عمر بسوی ابی بکر
رضی الله عنهما. ثم اقبلا حتی سلّما علیّ جمیعا. پس رو آوردند ابو بکر و عمر تا آنکه سلام کردند
بر من هر دو. فقال ابو بکر ما حملک علی ان لا ترد علی اخیک عمر سلامه. چه داشت ترا برین که
نکردی بر برادر تو که عمر است سلام او را یعنی جواب سلام وی نگفتی. قلت ما فعلت. گفتم من نکرده ام
من این کار را که ترک رد سلام عمر است یعنی نمیدانم که کرده ام. فقال عمر بلی والله لقد فعلت. پس گفت عمر
بلی بخدا سوگند هر آینه بتحقیق کرده تو آنرا. قال. گفت عثمان بعمر. قلت. گفتم. والله ما شعرت
انک مررت. بخدا سوگند آگاه نشدم که تو گذشته. و لا سلّمت. و نه آگاه شدم که تو سلام کرده. قال
ابو بکر صدق عثمان. گفت ابو بکر بعمر بتفرس حال عثمان و بوثوق بر صدق وی راست گفت عثمان باز رو

آورد ابو بکر

آورد ابو بکر بمن و خطاب کرد و گفت قد شغلک عن ذلک امر. بتحقیق باز داشت ترا از آگاه
شدن بمرور عمر و سلام وی امری عظیم. فقلت اجل. پس گفتم من آری اینچنین است باز داشت مرا
از آن امری. قال. گفت ابو بکر ما هو. چه چیز است آن امر. قلت. گفتم. توفی الله تعالی نبیه.
میرانید خدا تعالی پیغمبر خود را صلی الله علیه و سلم قبل ان نسأله عن نجاة هذا الامر. پیش از آنکه بپرسیم ما
آنحضرت را از رستگاری این امر. قال ابو بکر قد سألته عن ذلک. گفت ابو بکر بتحقیق پرسیده
من آنحضرت را از نجات این امر. فقمت الیه. پس ایستادم بسوی ابی بکر و رفتم بجانب وی
و قلت له بابی انت و امی. و گفتم مر او را پدر من و مادر من فدای تو باد. انت احق بها. تو سزاوارتر
باین نجات و باین خصلت و برسیدن از آن از جهة کمال قرب تو بعلم و مخصوص بودن بمحرمیت اسرار
قال. گفت ابو بکر قلت. گفتم. یا رسول الله ما نجاة هذا الامر. چیست نجات این کار. فقال. پس گفت
آنحضرت صلی الله علیه و سلم من قبل منی الکلمة التی عرضت علی عمی. کسی قبول کند از من کلمه را که ظاهر کردم
بر عم خود که ابو طالب. فردها. پس قبول نکرد عم من آن کلمه را. فهی له نجاة. پس آن کلمه مر آنکس را نجات است
رواه احمد. بدانکه طیبی در شرح نجاة هذا الامر گفته جایز است که مراد باین امر دین باشد یعنی نجات در دین
از آتش دوزخ و خلاص از آن بچه چیز است یا مراد آنچه اکثر مردم در آن افتاده اند از فریب شیطان و حب دنیا
و وقوع در شهوات و ارتکاب معاصی سبب نجات از آن چیست فرمود این کلمه است که تصدیق بدان
سبب نجات از آتش دوزخ و مداومت و ملازمت وی موجب صفای قلب و طهارت باطن که سبب
دفع غرور شیطان و زهد در دنیا و حصول تقوی است انتهی پوشیده نماند که در وجه اول ازین دو وجه نظر است
زیرا که عثمان رضی الله عنه خود روایت کرده است که هر که بمیرد و میداند لا اله الا الله در آید
بهشت را پس چون گوید که نپرسیدم آنحضرت را از آنچه در دین سبب نجات از آتش دوزخ است و خود
چون روا بود که این علم که اول اوایل دین اسلام است عثمان را حاصل نباشد مگر آنکه گویند فراموش کرده بود وی
رضی الله عنه آنرا از دهشت مصیبت و شدت حیرت و با وجود آن صواب آنست که مراد نجات
از وسوسه شیطان است چنانکه سوق حدیث در آن ناظر است و در روایت جبیر بن محمد آمده که
ثم گذشت بر عثمان و سلام کرد بر وی پس رد نکرد بر وی سلام او را پس شکایت نزد ابو بکر برد پس گفت
ابو بکر چه منع کرد ترا از رد کردن سلام بر برادر خود گفت عثمان بخدا سوگند نشنیده ام من آنرا و من
حدیث میکردم نفس خود را گفت ابو بکر در چه وادی حدیث میکردی نفس خود را گفت در خلاف شیطان
که می انداخت در نفس من چیزها که دوست ندارم که بر زبان آرم آنرا اگر چه تمام آنچه بر روی زمین است مرا باشد

از آنحضرت و حرص تو

پس گفتم با خود وقتی که انداخت شیطان آنرا در نفس من ای کاش میپرسیدم من پیغمبر خدا را که چه نجات میدهد
ما را ازین حدیث که می اندازد شیطان در نفسهای ما گفت ابو بکر بدرستی که من شکایت کردم نزد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم و پرسیدم از آنچه نجات دهد ما را ازین حدیثی که می اندازد شیطان در نفسهای ما پس گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نجات میدهد شما را از آن حدیث اینکه بگوئید آن کلمه را که امر کردم عم خود را نزد موت
و قبول نکرد رواه ابو یعلی فی مسنده وقال البوصیری فی زوائد العشرة سنده حسن کذا فی جمع الجوامع للسیوطی
و شیخ مشایخ حدیث شیخ ما شیخ ابن حجر مکی در شرح قول وی یوسوس گفته که مراد بوسوسه که نزدیک بود که
مردم در آن بیفتند انقضای دین و انطفای انوار و انقطاع سلسله آن بود و فتد بر و عن المقداد انه
سمع رسول الله روایت است از مقداد بن الاسود که از فضلای اصحاب و نجبای قدیم الاسلام است روایت کرده
از وی امیر المومنین علی بن ابی طالب و نسبت او با سود از جهه آنست که حلیف او بود و در اصل مقداد
بن عمرو بن ثعلبة الکندی است ذکر او در آخر کتاب در ذکر اسمای اهل بدر بیاید ان شاء الله تعالی روایت
میکند که وی شنید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت لا یبقی علی ظهر الارض نمیماند بر
زمین بیت مدر و لا وبر نه خانه خشت و کلوخ و نه خانه پشم مدر بفتح میم و دال مهمله خانه خشت و کلوخ
و وبر بفتح واو و بای موحده خانه پشم یعنی خیمه و مراد به بیت مدر شهرها و قریهاست و به بیت وبر
بادیها و صحراها که اهل خیام در آنجا باشند چنانکه عادت بادیه نشینان عرب است پس میفرماید
مکان نباشد چه شهر و ده و چه بادیه و صحرا الا ادخله کلمة الاسلام مگر آنکه میدرآرد خدای تعالی در آن
خانه کلمه اسلام را و در بعضی نسخ ادخله الله تصریح بذکر جلاله نیز آمده بعز عزیز و ذل ذلیل میدرآرد
الله تعالی این کلمه را در هر خانه متلبس بعزت شخص که عزیز میشود و بخواری شخص که خوار میکرد و بسبب آن کلمه
فرمود اما یعزهم الله یا آنکه عزیز و غالب میگرداند خدای تعالی اهل این خانها را فیجعلهم من اهلها
پس میگرداند خدای تعالی ایشان را از اهل او که ونده بدان بعلان او یذلهم یا خوار و زبون میگرداند ایشان را
فیدینون لها پس مطیع و منقاد میشوند آن کلمه را بقبول جزیه و ذمه پس چون این کلمه در خانها میدر آید
قلت مقداد میگوید گفتم من فیکون الدین کله لله پس میباشد دین همه مر خدای را و غالب می آید
بر همه ادیان طوعا و کرها رواه احمد و عن وهب بن منبه بضم میم و فتح نون و تشدید موحده
مکسوره از صنعای یمن است و تابعی ثقه است و قاضی یمن بود مات سنه اربع عشر و مائة قیل له
گفته شد مر وهب بن منبه را در وقتی که ترغیب کرد مردم را بر عمل و تهدید کرد بر ترک آن و مبالغه
نمود در آن الیس آیا نیست لا اله الا الله مفتاح الجنة کلید بهشت که گشاده میشود بآن درهای

الز

بلی

بهشت پس همین کلمه کفایت است عمل چه شرط است باشد یا نباشد قال گفت وهب بن منبه
آری لا اله الا الله کلید جنت است و لکن لیس مفتاح الا و له اسنان و لیکن نیست هیچ کلیدی
که وی را دندانها نباشد پس اگر کلید نبود دندانها ندارد کشوده نشود بدان در مگر آنکه مر او را دندانها است فان جئت بمفتاح له اسنان فتح لک
پس اگر می آری تو کلیدی را که مر او را دندانهاست کشاده میشود برای تو و الا لم یفتح لک و اگر نه کشاده نمیشود
برای تو اسنان کنایت از عملهای نیک و دانست تا یقین شود بحکم وعده کریم در آمدن بهشت با بقای مقربان
و فوز رحمت و مراتب و درجات مقصود و مبالغه در اتیان عمل است رواه البخاری فی ترجمة باب
روایت کرده است این حدیث را بخاری در ترجمه بابی و از تعلیقات اوست و معنی تعلیق در مقدمه
معلوم شد و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا احسن
احدکم اسلامه چون نیک کرد اندیکی از شما اسلام خود را یعنی اسلام آورد بصدق و اخلاص
فکل حسنة یعملها تکتب بعشر امثالها پس هر کار نیک که میکند نوشته میشود بده مانند آن
الی سبعمائة ضعف تا هفتصد چند و ضعف بکسر ضاد بمعنی مثل است و کل سیئة یعملها تکتب
بمثلها و هر کار بد که میکند نوشته میشود بمانند آن حاصل که جزای نیکی یکی بده است تا هفتصد براندازه
صدق و اخلاص و دیگر صفات و جزای بدی یکی بیکی حتی لقی الله تا آنکه ملاقات کند و پیش آید خدای تعالی
را یعنی تا دم مرگ و لقای خدا کنایت از موت است متفق علیه و عن ابی امامة رضی الله عنه
ان رجلا سأل رسول الله روایت است از ابی امامه که مردی پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
ما الایمان چیست نشان صحت و درستی ایمان قال گفت آنحضرت اذا سرتک حسنتک چون
شاد و خوشحال گرداند ترا نیکی که صادر شود از تو بشکرانه توفیق و اعانت حق و امید قرب درگاه وی
تعالی و ساءتک سیئتک و اندوهگین و بدحال گرداند ترا بدی که از تو بوجود آید بجهة خوف غضب او
و کراهیت بعد و حجاب فانت مؤمن پس تو مومن درست ایمانی زیرا که این علامت وجود تصدیق
یقین بخدا و احکام وی و نشان ایمان بروز آخر و جزای اعمال است و یکی از مواضع یقین که واجب است یقین
آوردن در آن یقین است بجزای اعمال شیخ امام عالم عارف عبد الوهاب المتقی المکی قدس الله سره و روح
و اوصل الینا فتوحه در رساله الحبل المتین فی تقویة الیقین فرموده است چهار چیز است که سالک این
راه را یقین کردن بدان چاره نیست اول توحید که بداند که خدا یکیست بجمیع صفات کمال موصوف و هر چه
در عالم رود از نفع و ضرر و خیر و شر و منع و عطا جمله بحکم تقدیر اوست و فایده آن عدم التفات است
بسوی مخلوقات در ضر و نفع و وجود و عدم ایشان دوم توکل کردن است و استوار داشتن ضمانیت

خدا تعالی را در رسانیدن رزق و فایدهٔ آن اجمال در طلب و عدم تردد و اضطراب نزد فقد اسباب است
سیوم یقین کردن در جزای اعمال ثواب و عقاب و فایدهٔ آن اقدام نمودن است بر طاعت و دور بودن
از معصیت چهارم یقین کردن در اطلاع خدا تعالی بر احوال بنده در همه حال و فایدهٔ آن سعی کردن در اصلاح
ظاهر و باطن و مبالغه در آن شیخ ابن عطاء الله اسکندری در کتاب حکم میفرماید نشان موت قلب اندوهگین
نا شدن است بر فوت طاعت و پشیمان نابودن از وجود زلات قال گفت آنمرد یا رسول الله فما
الاثم پس چیست بزه و نشان دانستن آنکه درین کار بزه کاریست قال گفت آنحضرت اذا حاک
فی نفسک شیء چون بخلد در ذات تو چیزی و تاثیر کند در تو و متردد سازد ترا و اطمینان و قرار نگیرد
بدان دل و منشرح نگردد بدان سینه تو فدعه پس بگذار آن کار را این نشان آنست که در وی بزه است
و این است معنی استفت قلبک فتوی طلب کن از دل خود اما مراد قلب قدسی است متحلی بحلیه تقوی و منور
بنور ایمان و صافی بصفای یقین اینچنین دلی اگر در کردن کاری متردد گردد و خلجان پذیر شود علامت آنست
که درین کار چیزی هست از بزه نه دل عامه مومنان که محشو است بظلمت معصیت و کدورت گمان نیک را
بد پندارد و بد را نیک انگارد و نیز باید دانست که فتوی قلب در جائی معتبر است که دلایل شرعی در آن مفقود
و متعارض باشد چنانکه نص قرآن و حدیث و اجماع یافته نشود و اقوال علما در آنجا متعارض و مخالف
باشد آنجا برای ترجیح قولی بر قولی شرح صدری و فتوی قلب معتبر است فافهم و بالله التوفیق رواه احمد
و عن عمرو بن عبسة بفتحات صحابی جلیل است سیوم یا چهارم بار در اسلام آمد و قصه آمدن وی
بملازمت شریف و اسلام آوردن و رخصت شدن خالی از غرابتی و حالتی و جلالتی نیست در بعضی
مواضع ذکر کرده شده است رضی الله عنه قال گفت اتیت رسول الله آمدم پیغمبر خدا را صلی
الله علیه و سلم در وقتیکه آنحضرت در مکه بود در ابتدای اسلام فقلت پس گفتم یا رسول الله
من معک علی هذا الامر کیست با تو یعنی موافق تو بر دین اسلام قال حر و عبد گفت آنحضرت موافق است
با من درین آزاد و بنده مراد بآن ابوبکر و بلال است و بعضی گفته اند مراد بعبد زید بن حارثه است و قول
اول اصح است زیرا که در روایتی از مسلم آمده که معه ابوبکر و بلال و آنکه گفته اند مراد کل ناس است از حر و عبد
مراد بآن خبر از استقبال خواهد بود بعد از شیوع امر اسلام و قرار آن گویا که گفت موافقت خواهد کرد ترا
درین امر فرمود تمامه مردم از آزاد و بنده قلت ما الاسلام گفتم چیست علامات اسلام و خصایل آن
قال گفت آنحضرت طیب الکلام و اطعام الطعام خوبی و نرمی کردن در سخن و طعام خورانیدن بمردم غایت
مقصود و ذکر مکارم اخلاق و حمائد صفاتست لیکن اکتفا کرد از جمله آنها بذکر این دو صفت که تواضع و سخاست

علامت موت قلب

دو اصل

و دو اصل است اصیل آنها بخلق الله یا این دو صفت ادخل و اصلح بود بحال سایل و لهذا در احادیث
در جواب این سوال صفات مختلفه ورود یافته و نسبت بهر کسی صفاتی ذکر کرده که مناسب و ملایم او است
و همچنین است کلام در قول او قلت ما الایمان گفتم چیست ایمان و خصال و شعب آن قال فرمود الصبر
و السماحة ایمان صبر و سماحت است اول اشارت است بترک منهیات و ثانی بفعل مامورات چنانکه
تفسیر کرده است این را امام حسن بصری رضی الله عنه بقول خود الصبر عن معصیة الله و السماحة عن اداء
فرایض الله قال گفت عمرو بن عبسة قلت گفتم ای الاسلام افضل کدام اسلام یعنی کدام یکی از
اخلاق و صفات اسلام فاضلتر است و از مسلمانان کدام فاضلتر است قال گفت آنحضرت
من سلم المسلمون من لسانه و یده کسی سلامت مانند مسلمانان از زبان وی و دست وی قال گفت عمرو
بن عبسة قلت گفتم ای الایمان افضل کدام ایمان یعنی کدام یکی از خصال و شعب ایمان فاضلتر است
قال خلق حسن گفت فاضلترین شعب ایمان خلق خوش است که اصل اعمال و اصعب آنها است
بر نفس و انفع بخلق قال قلت ای الصلوة افضل کدام نماز یعنی کدام یکی از ارکان و افعال نماز
فاضلتر است قال طول القنوت گفت درازی قیام قنوت بمعانی متعدده آمده طاعت و خشوع
و صلوة و دعا و قیام و سکوت و گفته اند مراد اینجا قیام است و علما را اختلاف است که طول قیام
افضل است یا درازی سجده بعضی گویند درازی سجده و بعضی بر آنند که در نماز شب طول قیام افضل است
و در روز سجده و دلایل همه در شرح سفر السعادت مذکور ساخته ایم و بعضی بر آنند که این هر دو
رکن مساوی اند در فضل فضیلت قیام بقرآت قرآن است و فضیلت سجود بهیئة تذلل و خشوع
و مذهب حنفیه افضلیت قیام است که مشقت وی بیشتر و خدمت زیاده تر است قال قلت ای
الهجرة افضل گفت گفتم کدام هجرت فاضلتر است قال ان تهجر ما کره ربک گفت ترک
دادن تو چیزی را که مکروه دارد آنرا پروردگار تو و راضی نیست از آن و کلام درین معنی سابقا گذشته است
قال فقلت گفت عمرو بن عبسة چون از همه احکام و ارکان اسلام پرسیدم پس گفتم فای الجهاد
افضل پس کدام جهاد فاضلتر است قال من عقر جواده و اهریق دمه گفت جهاد کسی
که پی کرده شده است اسب نیکرو وی و ریخته شد خون او یعنی اسب و آدم هر دو بکار رفت و لا بد غایت
سعی و اجتهاد در مردانگی و جهاد کرده باشد که باین مرتبه رسیده و نیز محض ثواب آخرت را برده
و از غنیمت و مال دنیا پاک رفته و دنیا بدین نخورده و چون از فضل ارکان نماز پرسید فضل اوقات را
نیز تحقیق کرده و غالب مقصودش سوال از نماز شب و قیام آن بود قال قلت ای الساعات افضل

تفسیر الصبر و السماحة

قنوت بمعنی متعدده آمده

بر آنند که طول قیام افضل است و بعضی گویند

مذهب حنفیه بر فضیلت قیام است

بر سجود

کدام یکی از اوقات یا کدام یکی از ساعات شب برای قیام شب فاضلتر است. قَالَ جَوْفُ اللَّيْلِ الْآخِرِ. میان شب که در جانب آخر است که آن دانگ چهارم یا پنجم. و اگر ششم را نیز داخل دارند شامل گردد و سدس اخیر را نیز. رَوَاهُ أَحْمَدُ. وَعَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ. گفت شنیدم پیغمبر خدا را صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ. میگفت مَنْ لَقِيَ اللَّهَ. کسی که ملاقات کند خدا را و برسد بجناب عزت او را. لَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا. در حالی که شریک نگرداند باوی هیچ چیز را. وَيُصَلِّي الْخَمْسَ. و بگزارد نمازهای پنجگانه را. وَيَصُومُ رَمَضَانَ. و روزه دارد ماه رمضان را. غُفِرَ لَهُ. آمرزیده شود مر او را گناهان او. و اقتصار بر ذکر نماز و روزه بجهة افضلیت و اشهریت و اهمیت آنهاست یا زکوة و حج درین وقت فرض نشده باشد یا نماز و روزه را در جناب فضل و کرم الهی تعالی آن قدر و عزت است که اگرچه گناهان کرده باشد برکت این دو عبادت می بخشد این خاصیت است و هنوز مشیت باقیست والله اعلم. قُلْتُ. گفتم. أَفَلَا أُبَشِّرُهُمْ. آیا بشارت ندهم مردم را. يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ دَعْهُمْ يَعْمَلُوا. فرمود بگذار مردم را که عمل کنند. این سخن سابقا گذشت. رَوَاهُ أَحْمَدُ. وَعَنْهُ أَنَّهُ سَأَلَ النَّبِيَّ. و هم از معاذ روایت است که وی پرسید پیغمبر را صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ أَفْضَلِ الْإِيمَانِ. از فاضلترین افراد ایمان و خصال وی. قَالَ أَنْ تُحِبَّ لِلَّهِ. گفت افضل صفات ایمان اینست که هر کرا دوست داری برای خدا دوست داری. وَتُبْغِضَ لِلَّهِ. و هر کرا دشمن داری برای خدا داری. وَتُعْمِلَ لِسَانَكَ فِي ذِكْرِ اللَّهِ. و در کار داری زبان خود را در یاد خدا. قَالَ. گفت معاذ. وَمَاذَا. و بعد از آن چه کنم یا بعد از آن چه فرمائی یا دیگر افضل الایمان چیست. یا رسول الله. قَالَ وَأَنْ تُحِبَّ لِلنَّاسِ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ. گفت و اینکه دوست داری مر مردم را چیزی که دوست داری مر نفس خود را. وَتَكْرَهَ لَهُمْ مَا تَكْرَهُ لِنَفْسِكَ. و ناخوش داری مر ایشان را چیزی که ناخوش میداری مر نفس خود را یعنی خیرخواه همه باشی و بر هیچکس بد نیندیشی. رَوَاهُ أَحْمَدُ.

باب الکبائر وعلامات النفاق

باب در بیان گناهان کبیره و نشانهای نفاق. و گناه کبیره آنکه در شرع بر وی حدی تعین یافته یا وعیدی واقع شده یا نهی از آن بدلیل قطعی ورود یافته و موجب حرمت دین گشته. و هرچه نه اینچنین بود صغیره است. و مراتب کبیره متفاوتست بعضی بزرگتر و شنیع تر از بعضی. و عدد وی چند از آن در احادیث ذکر یافته چنانکه بیاید و منحصر نیست در آن بلکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنچه بر وحی شده بتقریب حاضران و سائلان بعضی از آن ذکر کرده و ذکر باقی بر وقت دیگر گذاشته است. و مولانا جلال الدین دوانی در شرح عقاید عضدیه از بعضی از اصحاب شافعی آورده که کبائر این است: خون بناحق ریختن و زنا و لواطت کردن و دزدی کردن و خمر و هر مسکر که در حکم خمر است خوردن

و گوشت خوک تناول کردن و مال کسی را بغصب گرفتن و کسی را بزنا دشنام کردن و گواهی دروغ دادن و ربا خوردن و روزه ماه رمضان عمدا بی عذر شکستن و سوگند دروغ خوردن و قطع رحم کردن و مادر و پدر مسلمان را بناحق رنجانیدن و از جنگ کافران گریختن و مال یتیمان خوردن و در وزن و کیل خیانت کردن و نماز پیش از وقت گزاردن و از وقت در گذرانیدن و زکوة منع نمودن و بمسلمانان بناحق جنگ کردن و دروغ بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بربستن و صحابه پیغمبر را رضوان الله علیهم اجمعین دشنام کردن و گواهی بی عذر پوشیدن و رشوت گرفتن و میان مردمان جنگ انداختن و سعایت نزد سلطان نمودن و امر معروف و نهی منکر عند القدرت ترک کردن و قرآن بعد از تعلم فراموش کردن و حیوانات را سوختن و زن را بمردی سبب تن در ندادن و از رحمت خدا ناامید بودن و از عذاب وی ایمن شدن و اهانت اهل علم و حاملان قرآن کردن و با زن ظهار کردن. این قدر ذکر کرده شد و بیشتر ازین است و شیخ ابن حجر مکی در آن کتابی نیک تصنیف کرده مسمی به الزواجر نسأل الله العافیة.

الفصل الاول عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ. روایت است از عبدالله بن مسعود ذکر مناقب وی افزون از شمار است در کتاب جامع المناقب در آخر کتاب مذکور است. رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَجُلٌ. گفت عبدالله بن مسعود که گفت مردی يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ الذَّنْبِ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ. کدام گناه بزرگتر و بدتر است نزد خداوند تعالی. قَالَ أَنْ تَدْعُوَ لِلَّهِ نِدًّا وَهُوَ خَلَقَكَ. فرمود بزرگترین گناهان که بالاتر از وی گناهی نیست اینست که بگردانی پروردگار عالم را مانند و همتا و حال آنکه تو میدانی که وی پیدا کرده ترا و اگر نمیدانی فکر کن و بدان که پیدا کننده جز یکذات پاک او تعالی کبریاؤه نتواند بود و ند بکسر نون مانند شخصی در ذات و صفات که مخالف وی باشد در افعال و احکام. و ضد مخالف غیر مانند. و حق تعالی را نه ضد است و نه ند. و بت پرستان اگرچه بتان را مانند خدا و مخالف او تعالی نمیدانند و نمیگویند ولیکن چون آنها را میپرستند و تعظیم میکنند گویا مانند او میدانند و اعتقاد دارند که ایشان را از عذاب خدا میرهانند. و بالجمله شرک سه قسم است در وجود و در خالقیت و در عبادت. قَالَ ثُمَّ أَيٌّ. گفت آن مرد پس بعد از کفر کدام گناه بزرگتر است. قَالَ أَنْ تَقْتُلَ وَلَدَكَ خَشْيَةَ أَنْ يَطْعَمَ مَعَكَ. فرمود گناه بزرگتر بعد از کفر کشتن تست فرزند خود را از جهة ترس آنکه بخورد با تو یعنی از خوف فقر. و در عهد جاهلیت این کار میکردند و بخوف فقر و عار اولاد صغار را میکشتند. و قتل نفس مطلقا کبیره است ولیکن قتل اولاد باز جهة خوف فقر که منافی توکل و اعتقاد خالقیت پروردگار تعالی است کبیره تر و بدتر. این قید از جهة کرد یا بملاحظه خصوص حال

گفت گفتم

سایل اینچنین فرمود. قَالَ ثُمَّ اَیٌّ گفت پس تر کدام گناه بعد از قتل بزرگتر است. قَالَ اَنْ
تُزَانِیَ حَلِیْلَةَ جَارِكَ. فرمود زنا کردن تست با زن همسایهٔ تو معنی تقیید بر همان قیاس است
که معلوم شد. فَاَنْزَلَ اللّٰهُ تَصْدِیْقَهَا پس فرو فرستاد خدایتعالی برای تصدیق این احکام این آیت را
که حق تعالی بدان مدح بندگان خاص خود میکند و میفرماید وَالَّذِیْنَ لَا یَدْعُوْنَ مَعَ اللّٰهِ اِلٰهًا اٰخَرَ
و آنکسانیکه نمیخوانند با خدایتعالی خدای دیگر را. وَلَا یَقْتُلُوْنَ النَّفْسَ الَّتِیْ حَرَّمَ اللّٰهُ اِلَّا بِالْحَقِّ. و آنان که
نمیکشند ذاتی را که حرام کردانیده است خدایتعالی کشتن آنرا مگر بحق شرعی چنانکه حد و قصاص
وَلَا یَزْنُوْنَ. و زنا نمیکنند. اَلْاٰیَةَ. تا آخر آیت که بیان شناعت و ترتیب عذاب بر آن میکند و از این
آیت معلوم میشود که مقصود از حدیث بیان مطلق قتل و زناست و آن قیدها برای قصد زیادهٔ تشنیع و تقبیح
یا رعایت خصوص حال سایل است چنانکه گفته شد. مُتَّفَقٌ عَلَیْهِ. وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اَلْکَبَائِرُ. گناهان کبیره این گناهانند. اَلْاِشْرَاكُ بِاللّٰهِ. شریک گردانیدن
بخدا در وجود یا در عبادت و مراد بشرک کفر است بهر نوع که باشد و ذکر شرک بجهة آنست که
کفار مکه مشرک بودند و بتان را میپرستیدند و در بعضی مقامات که مسلمانرا منع از شرک واقع شده مراد
ریاست یا نهی از ارتداد. وَعُقُوْقُ الْوَالِدَیْنِ. دیگر رنجانیدن پدر و مادر مسلمان را بناحق شرعی و ظاهر
در آنست که رنجانیدن مادر و پدر علی الاطلاق کبیره باشد و لیکن مراد همان است که گفته شد بقرینه
احادیث دیگر و رنجانیدن پدر و مادر کافر بغیر آنچه موجب اخراج از کفر گردد درست نیست و رفق و مهربانی
کردن لازم است اسما بنت ابی بکر رضی الله عنهما بحضرت رسالت آمد و گفت یا رسول الله مادر من نزد من آمده
و وی مشرکه و معرضه است از ایمان صله رحم بکنم با وی فرمود بکن چنانکه در باب البر و الصلة بیاید
وَقَتْلُ النَّفْسِ. و دیگر کشتن کسی را بناحق. وَالْیَمِیْنُ الْغَمُوْسُ. و دیگر از گناهان کبیره سوگند دروغ خوردن بر
چیزی که گذشته است چنانکه گوید چنین کردم و گفتم و در واقع نکرده است و نگفته یمین غموس بفتح غین
معجمه اینچنین سوگند را گویند و غمس بمعنی غوطه دادن است و این شنیعه غوطه میدهد صاحبش را
در گناه و در آتش دوزخ و بعضی گویند یمین غموس آنکه بدروغ سوگند خورد تا مال مسلمانی را ببرد و قید گذشته
برای آن کرده شد که اگر بر کار آینده سوگند خورد که چنین خواهم کرد آنرا کفارتست کفارت بدید
خلاص شود. رَوَاهُ الْبُخَارِیُّ وَفِیْ رِوَایَةِ اَنَسٍ وَشَهَادَةُ الزُّوْرِ بَدَلَ الْیَمِیْنِ الْغَمُوْسِ و در روایت انس
و شهادة الزور یعنی گواهی بدروغ واقع شده بجای والیمین الغموس. مُتَّفَقٌ عَلَیْهِ. پس این حدیث مذکور بروایت
عبدالله بن عمرو که در وی والیمین الغموس مذکور است از افراد بخاریست و بروایت انس که در آن بجای

الغموس

الغموس و شهادة الزور است متفق علیه است. وَعَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ
وَسَلَّمَ اِجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُوْبِقَاتِ. یکسو شوید و ترک دهید هفت خصلت را که هلاک کننده کانند
قَالُوْا. گفتند صحابه. یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ وَمَا هُنَّ. و چه چیزاند و کدام اند آن هفت خصلت. قَالَ. گفت آنحضرت
اَلشِّرْكُ بِاللّٰهِ. شرک آوردن بخدا. وَالسِّحْرُ. و جادو کردن و تعلیم و تعلّم سحر نیز همین حکم دارد و بعضی
گویند آموختن او رواست تا دفع سحر از خود تواند کرد و خیالی در حاشیهٔ شرح عقاید گفته که سحر کردن کفر است
باتفاق و جماعه از صحابه و غیرایشان برآنند که ساحر را باید کشت و بعضی میگویند که اگر سحر موجب کفر باشد
باید کشت اگر از آن توبه نکند و کهانت و تنجیم و پرسیدن کاهن و منجم و رمل و شعبده و تعلیم کردن و مزد
گرفتن بر آن همه حرام است. وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِیْ حَرَّمَ اللّٰهُ اِلَّا بِالْحَقِّ. و کشتن ذاتیکه حرام گردانیده است
خدایتعالی مگر بحق. وَاَکْلُ الرِّبٰوا. و خوردن ربا. وَاَکْلُ مَالِ الْیَتِیْمِ. و خوردن مال یتیم. وَالتَّوَلِّیْ یَوْمَ الزَّحْفِ
و پشت دادن و روی گردانیدن روز جنگ کافران و زحف جنبیدن و رفتن بر مقعد چنانکه کودک رود
لشکر رانده بسوی دشمن که در رفتن بمشقت و ازدحام مشابه بزحف است و گریختن و پشت دادن
مسلمان از دو کافر کبیره است و از زیاده بر آن حرام نیست و در ابتدای اسلام گریختن یک مسلمان
از ده کافر حرام بود بعد از آن تخفیفی واقع شد و بر دو قرار یافت. وَقَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ
الْغَافِلَاتِ. و از کبایر است دشنام دادن بزنا زنان پارسای مسلمان غافل از بدکاری را و حد قذف
هشتاد تازیانه است و این مسئله در فقه بتفصیل مذکور است از آنجا باید جست. مُتَّفَقٌ عَلَیْهِ.
وَعَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ. و هم از ابی هریره روایت است که گفت پیغمبر خدا صَلَّی اللّٰهُ
عَلَیْهِ وَسَلَّمَ لَا یَزْنِی الزَّانِیْ حِیْنَ یَزْنِیْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ. زنا نمیکند زنا کننده در آن هنگام که زنا میکند
و حال آنکه مومن است یعنی زانی در وقت زنا کردن مسلمان نیست مراد نفی ایمان کامل است و بازجر
و تشدید است بر ارتکاب زنا و مبالغه است در نهی از آن. وَلَا یَسْرِقُ السَّارِقُ حِیْنَ یَسْرِقُ
وَهُوَ مُؤْمِنٌ. و دزدی نمیکند دزدی کننده هنگامی که دزدی میکند و حال آنکه او مومن است
وَلَا یَشْرَبُ الْخَمْرَ حِیْنَ یَشْرَبُهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ. و نمی نوشد شراب را کسی هنگامی که می نوشد و حال
آنکه وی مومن است. وَلَا یَنْتَهِبُ نُهْبَةً یَرْفَعُ النَّاسُ اِلَیْهِ فِیْهَا اَبْصَارَهُمْ حِیْنَ یَنْتَهِبُهَا
وَهُوَ مُؤْمِنٌ. و غارت نمیکند کسی غارت کردنی که بر میدارند مردم بسوی آن غارت کننده در آن غارت کردن
چشمهای خود را و نگران میمانند در آن یعنی آشکارا غارت میکنند چنانکه مردم در وی می نگرند و می بینند و
قدرت بر دفع آن ندارند و حال آنکه وی مومن است و غارت کردن مال معصوم حرام است خصوصا

باین صفت و براین حالت و نهبة بفتح نون بمعنی غارت کردن و بضم آن مال غارت کرده شده
و در حدیث هر دو معنی محتمل است ولا یغل احدکم حین یغل وهو مؤمن و خیانت نمیکند یکی
از شما از غنیمت هنگامی که خیانت میکند و حال آنکه وی مومن است غلول خیانت کردن از غنیمت
و دزدیدن از آن پیش از قسمت و بمعنی مطلق خیانت نیز آمده و سابقا در حدیث گذشت که لا
ایمان لمن لا امانة له فایاکم ایاکم پس دور دارید خود را و دور دارید خود را ازین گناهان مذکور متفق
علیه وفی روایة ابن عباس و در روایت ابن عباس این عبارت نیز آمده که ولا یقتل حین یقتل وهو
مؤمن و نمیکشد هیچکس هنگامی که میکشد و حال آنکه او مومن است قال عکرمة قلت لابن عباس
گفت عکرمه که خادم و مولی و کاتب ابن عباس بود و راوی از وست گفتم مر ابن عباس را کیف ینزع الایمان
منه چگونه کشیده میشود ایمان ازین شخص قال هکذا گفت ابن عباس اینچنین کشیده میشود وشبک
بین اصابعه ثم اخرجها پس تشبیک کرد ابن عباس میان انگشتان خود در یکدیگر در آورد انگشتان
بستر بیرون آورد انگشتان را از یکدیگر از برای نمودن صورت برکشیدن ایمان که نخست مخلوط و ممزوج بود با
آدمی پس از آن بر آمد فان تاب عاد الیه هکذا پس اگر توبه کرد و برگشت از آن معصیت باز میگردد ایمان
بسوی وی همچنین وشبک بین اصابعه و باز در یکدیگر در آورد انگشتان را برای نمودن صورت عود
و ظاهر این حدیث آنست که عود ایمان بعد از توبه از معصیت است مگر آنکه مراد از توبه معنی لغوی
وی دارند که رجوع و برگشتن است چنانکه در آخر فصل ثانی از حدیث ابی هریرة بیاید که چون بیرون
می آید از آن عمل باز می آید ایمان وقال ابو عبد الله گفته است بخاری در توجیه این حدیث و تطبیق وی
بمذهب اهل سنت و جماعت و ابو عبد الله کنیت بخاریست علیه الرحمة لا یکون هذا مؤمنا تاما
نمیباشد این شخص گناهکار مسلمان کامل ولا یکون له نور الایمان و نمیباشد مر او را درینجا
نورانیت ایمان که مراد بدان کمال اوست هذا لفظ البخاری این عبارت که گفته شد عین عبارت بخاریست
و باین معنی ظاهر شد که عمل نزد وی داخل حقیقت ایمان نیست بلکه موجب کمال اوست و باطل باشد که بعضی
مردم گمان میبرند که عمل نزد محدثین جزو ایمان است و این عبارت می آرند که الایمان تصدیق بالجنان
واقرار باللسان و عمل بالارکان این عبارت صحیح است اما معنی ایمان کامل است نزد ایشان و نزد همه
اهل سنت و جماعت و این سخن را در مواضع دیگر مشرح تر و مدلل تر ازین گفته ایم وعن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم آیة المنافق ثلث نشان منافق سه خصلت است زاد مسلم وان
صام وصلی وزعم انه مسلم و اگرچه روزه میدارد و نماز میگزارد و گمان میبرد و میگوید که من مسلمانم

زیاده کرده است مسلم این عبارت را

ثم النفاق

ثم اتفقا بعد از آن اختلاف بخاری و مسلم بزیادت و نقصان این عبارت اتفاق دارند در
روایت این سه چیز که آنحضرت آن را نشان منافق گفته است اذا حدث کذب چون سخن گوید
دروغ گوید واذا وعد اخلف و چون وعده کند خلاف کند و وفا نکند با آنچه وعده کرده است
مگر بجهة ضرورتی که پیش آید و گفته اند که این بر تقدیریست که وعده کند به نیت خلاف و وفای وعده
از مکارم اخلاق است و تفصیل آن در باب الوعد بیاید واذا اؤتمن خان و چون بامانت نهاده
شود چیزی یا سخن نزد وی و اعتماد کرده شود بر وی خیانت کند این سه خصلت از نشان منافق است
مجتمع یا تنها تنها و بر تقدیر صاحب این خصال بحقیقت منافق نیست بلکه مراد آنست که این
صفات لایق منافقان است و سزاوار بحال مسلمانان آنست که از آنها پاک و مبرا باشند چه در اینها
باطن مخالف ظاهر است چنانکه منافق را دل با زبان یکی نیست و مسلمان را باید که باین صفات
عادت نکند و مصر بر آن نباشد تا مبادا بدان خوگیر و در رفته رفته بحقیقت نفاق کشد و بالجمله وجود
علامات نفاق مستلزم وجود نفاق نیست و تحقیق مراد انذار و تحذیر مومنان است از
اتصاف باین صفات و تشدید و تغلیظ است بر آنکسان که این صفات دارند و بعضی گفته اند
که باین کلام آنحضرت نشان داد صحابه را بر اشخاص منافقان که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بودند بذکر صفات ایشان که تا اجتناب کنند و بر حذر باشند از صحبت ایشان و تعیین باسما و اعیان
نکرد تا فضیحت نشوند و باعث هیجان شر نگردد و ازینجا معلوم میشود که در مومنان صحابه این صفات
نبود و وجه اول ظاهر تر است متفق علیه وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم اربع من کن فیه چهار خصلت اند که هر که باشند این چهار خصلت در وی کان
منافقا خالصا باشد آنکس منافق ساده بی آمیزش ایمان ومن کانت فیه خصلة منهن
و هر که باشد در وی یک خصلت ازین چهار خصلت کانت فیه خصلة من النفاق باشد در وی
یک خصلت از نفاق و بهمین قیاس دو و سه حتی یدعها تا آنکه بگذارد آن خصلت را و آن چهار خصلت
این است اذا اؤتمن خان چون امانت سپرده شود و اعتماد کرده شود بر وی خیانت کند واذا حدث
کذب و چون سخن گوید دروغ گوید واذا عاهد غدر و چون عهد بندد بشکند عهد شکستن بمعنی خلاف
وعده کردن است و فردی خاص از وست واذا خاصم فجر و چون جدل کند و بیکار کند باهم دروغ
گوید و سرکشی کند متفق علیه وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
مثل المنافق کالشاة العائرة بین الغنمین حال منافق و مانند او مثال گوسپندیست مایل و متردد میان

دو گله گوسفند تعیر الی هذه مرة ترددی میکند ومیرود بسوی این گله یکبار وإلى هذه مرة وبسوی آن
گله دیگر بار دیگر چنانکه منافق گاهی بجانب طایفه می آید وگاهی بجانب طایفه دیگر میرود ودور وی میکند
ودر اصل عایره ماده شتر را گویند که میگردد تا نری یابد که بروی جهد رواه مسلم

الفصل الثانی

عن صفوان بن عسال بفتح عین وتشدید سین مهمله صحابیست ساکن کوفه وحدیث او در ایشان است ودوازده
غزوه همراه آنحضرت حاضر شده گویند که عبد الله بن مسعود از وی روایت دارد رضی الله عنه قال قال یهودی
لصاحبه گفت صفوان که گفت یهودی مر یار خود را اذهب بنا الی هذا النبی ببر ما را بسوی این مردی که
دعوی پیغمبری میکند ومردم او را پیغمبر میدانند فقال له صاحبه پس گفت مر او را صاحب او لا تقل که
نبی مگو که او پیغمبر است انه لو سمعک بدرستی که او اگر بشنود این کلمه ترا لکان له اربع اعین هر آینه
باشد مر او را چهار چشم کنایت است از غایت سرور وخوشحالی چه سرور وخوشحالی در قوت باصره
بیفزاید وچون غم ومحنت برسد عالم در نظر تاریک گردد وچون خوشی وشادی آید روشن نماید اینچنین گفته اند
در شرح این کلام وممکن است که گفته شود والله اعلم که مراد آنست که اگر این را بشنود منتظر وامیدوار
ظهور امر ووجود اتباع میگردد چه هرکه انتظار دارد نگران میباشد چنانکه میگویند چشم من براه انتظار تو
چهار است فأتیا رسول الله پس آمدند آن هر دو یهودی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فسألاه عن تسع
آیات بینات پس پرسیدند آنحضرت را از نه آیت ظاهر وپیدا آنچه متبادر بفهم میرسد آنست که
مراد باین تسع آیات بینات معجزات موسی علیه السلام باشد چنانکه فرموده ولقد آتینا موسی تسع آیات
بینات یعنی ید بیضا وعصا وامثال آن که در تفاسیر بیان کرده اند ولیکن آنچه در حدیث جواب
ایشان مذکور است احکام اند که همه ادیان وملل را شامل اند پس بعضی میگویند که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در جواب اشارت کرد که سوال از معجزات چه میکنید از احکام دین کنید که اهم واتم است
واین روش جواب را اسلوب حکیم گویند چنانکه در علم بلاغت مقرر گشته است وبعضی گویند که آنحضرت بعد از
ذکر معجزات که جواب آنها شود احکام دین نیز زیادت کرد برای انذار وارشاد وراوی آنرا الجهة شهرت
ذکر نکرد وبعضی گویند که مراد بآیات بینات همین احکام است چه احکام شرع علامت ونشان اند
سعادت کسی که بدان عمل کند وشقاوت آنکه عمل نکند واین احکام ظاهر وبین ومشهور اند در جمیع ملل
فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا تشرکوا بالله شیئا شریک مگردانید بخدا
چیزی را ولا تسرقوا ودزدی مکنید ولا تزنوا وزنا مکنید ولا تقتلوا النفس التی حرم الله
الا بالحق ومکشید ذاتی را که حرام گردانیده است خدای تعالی کشتن او را مگر بحق شرع ولا تمشوا ببری

نزدیک شخصی را که پاک وبیزار است از آنچه تهمت میکنید او را وبرسانید قصد او را بدروغ
الی ذی سلطان بسوی کسی که خداوند سلطنت وقوت وزور است لیقتله تا بکشد او را بی گناه
وآزار رساند وظلم کند چنانکه نزد سلاطین یکی را میگیرانند وبکشتن مصادره میدهند ولا تسحروا
وسحر مکنید ولا تأکلوا الربوا وربا مخورید ولا تقذفوا محصنة ودشنام زنا مکنید زن پارسا را
ولا تولوا الفرار یوم الزحف وپشت ندهید وروی مگردانید از برای گریختن روز جنگ کافران
تا اینجا این نه حکم همه ملتها را شامل است بعد از آن بیان حکمی دیگر زیاده کرد که مخصوص یهود است وفرمود که
وعلیکم خاصة الیهود وواجب است بر شما که یهود اید بخصوص ان لا تعتدوا فی السبت که تجاوز از حد
نکنید وبی فرمانی نورزید در شکار کردن روز شنبه که نهی کرده اند شما را از آن وگویند که سایلان در حکم
برای سوال مهیا ساخته ودهم را که مخصوص بایشان است در دل مضمر داشته آمدند واز نه حکم صریح
سوال کردند پس آنحضرت آن نه را ذکر کرد ودهم را که مضمر داشته بودند باین عبارت جدا کشف
فرمود از اینجهة بوسه بر دست وپای شریف دادند قال گفت صفوان فقبلا یدیه ورجلیه
پس بوسه دادند آن دو یهودی هر دو دست وهر دو پای آنحضرت را وقالا نشهد انک نبی
وگفتند که گواهی میدهیم که تو پیغمبری یعنی دانستیم وشناختیم ترا به پیغمبری چنانکه یهود میدانستند
واین شهادت ایمانی نیست که اذعان وقبول او وی باشد بلکه اظهار علم ومعرفت که دانستند ایمان
تنها معرفت نیست بلکه تصدیق باید چنانکه در محل خود تحقیق یافته است واز اینجهة قال گفت آنحضرت
فما یمنعکم ان تتبعونی پس چه باز میدارد شما را از آنکه اذعان وقبول نمائید ومتابعت کنید مرا
قالا ان داود گفتند این دو مرد که داود پیغمبر علیه السلام دعا ربه ان لا یزال من ذریته
نبی دعا کرد پروردگار خود را که همیشه از فرزندان وی پیغمبری خواهد بود تا روز قیامت ولا بد دعای وی
مستجاب شده باشد پس البته پیغمبری از فرزندان داود مبعوث خواهد شد ویهود تابع وی خواهند شد
ومر ایشان را غلبه وشوکت خواهد بود وانا نخاف ان تبعناک ان یقتلنا الیهود وما میترسیم
که اگر متابعت کنیم ترا وبگذاریم دین یهود را بکشند ما را یهود واین افترای محض است از یهود تا یهود
که کذب وافترا شیمه مستمره ایشان است وهرگز داود علیه السلام این دعا نکرده ودر نحو آن چگونه
در خواهد وی در توریت وزبور خوانده است که محمد صلوات الله وسلامه علیه خاتم النبیین است
ودین وی ناسخ تمامه ادیان است وبعضی گویند که یهود قایل بودند به نبوت آنحضرت بعرب خصوصاً
وآنحضرت را نبی الامیین میخوانده اند ودر اینجا نیز ملزم میشوند چه دروغ بر پیغمبر روا نباشد وآنحضرت

خود دعوی کرد که من فرستاده شده ام بکافهٔ ناس پس لازم آمد تصدیق وی در آن رَوَاهُ التِّرْمِذِیُّ
وَاَبُوْدَاوُدَ وَالنَّسَائِیُّ وَعَنْ اَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ ثَلٰثٌ مِنْ اَصْلِ الْاِیْمَانِ
سه خصلت است از اصول ایمان و قواعد آن که اگر نباشد بنای ایمان از پای در افتد و از بیخ برکنده شود
اَلْکَفُّ عَمَّنْ قَالَ یکی از آن چیز باز ایستادن از کسی که گفت لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ لَا نُکَفِّرُهُ بِذَنْبٍ
بیان کف است یعنی کافر مدان و مگو از اگر این کلمه گوید بسبب گناهی که صادر کرده از وی اگرچه کبیره
باشد و درین رد است مر قول خوارج را که گویند مومن بارتکاب معصیت اگرچه صغیره بود کافر گردد وَلَا نُخْرِجُهُ
مِنَ الْاِسْلَامِ بِعَمَلٍ و بیرون میاور و حکم مکن بیرون آمدن او از مسلمانی بهر عمل بد که بکند و درین رد است
مر قول معتزله را که گویند بنده بارتکاب کبیره بیرون می آید از اسلام اگرچه در نمی آید در کفر و ایشان اثبات واسطه
کنند در ایمان و کفر و گویند که مرتکب کبیره نه مومن است و نه کافر و فاسق را قسم ثالث دارند
غیر مومن و کافر وَالْجِهَادُ مَاضٍ مُنْذُ بَعَثَنِیَ اللّٰهُ دیگر یکی از اصول دین اینست که کارزار کردن بکفار
دایم و مستمر است از آنگاه که برانگیخته و فرستاده است مرا خدای تعالی و امر کرده است بجهاد اِلٰی اَنْ
یُقَاتِلَ آخِرُ هٰذِهِ الْاُمَّةِ الدَّجَّالَ تا آنکه کارزار کنند آخر این امت در آخر زمان دجال را و بعد از خروج دجال
یاجوج و ماجوج برآیند و مجال کارزار با ایشان تنگ گردد و بی احتیاج بکارزار فانی شوند و بعد از فنای ایشان جهاد را
هیچ کافری و شر غیبت جهاد منتهی گردد لَا یُبْطِلُهُ جَوْرُ جَائِرٍ وَلَا عَدْلُ عَادِلٍ باطل نمیگرداند و جور

بروی زمین نماند

جور سلطان جایر و عدل سلطان عادل یعنی جایز نیست ترک جهاد اگرچه پادشاه ظالم و فاسق باشد
بهر حال واجب است موافقت وی و برآمدن با وی از برای جهاد اگرچه گفته شود که جور جایر محل آنست که مبطل
گردد اما ابطال عادل متصور نیست پس نفی آنچه فایده دارد جوابش آنست که مقصود استوای هر دو حالت است
یعنی همچنانکه عدل مبطل نیست جور نیز همین حکم دارد یا آنکه چون عدالت موجب امن و امان و عدم خوف
از کفار و عدم احتیاج بغنایم است جای آنست که از جهاد بنشینند و محتاج بدان نشوند از ینجهة فرمود
ولا عدل عادل فافهم وَالْاِیْمَانُ بِالْاَقْدَارِ سیوم اصل دین ایمان آوردن است بتقدیرات الهی و اعتقاد آنکه هرچه در
عالم میرود بقضا و قدر اوست تعالی رَوَاهُ اَبُوْدَاوُدَ وَعَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ
سَلَّمَ اِذَا زَنَی الْعَبْدُ خَرَجَ مِنْهُ الْاِیْمَانُ چون زنا میکند بنده بیرون می آید از وی ایمان فَکَانَ فَوْقَ
رَأْسِهٖ کَالظُّلَّةِ پس می باشد ایمان بالای سر وی مانند سایه بان و ظله بضم ظای معجمه هرچه سایه کند مثل ابر یا خیمه
یا سقف و مانند آن و این صورت مثالیست مر ایمان را و هر چیز را در آن عالم مثالیست چنانکه از اجسام
تنظله آن این مثال عالم اوست و گوسفند مثال موت و ظله مثال ایمان است و سیوطی در رسایل خود

از معانی ۲

تحقیق آن کرده و احادیث وارده در آن آورده است و جمله از آن در شرح ذکر کرده شده است
و در تمثیل ایمان بظله و تشبیه و تمثیل بدان اشارتست که اگرچه بنده بجهة گناه از حکم ایمان و نورانیت وی برآمده است
ولیکن هنوز در پناه وی و در سایهٔ حمایت اوست و مطلقا از وی مفارق نشده که باز نیاید چنانکه فرمود
فَاِذَا خَرَجَ مِنْ ذٰلِکَ الْعَمَلِ پس چون بیرون آید بنده و فارغ گردد از آن عمل زشت که زناست و در تعبیر بعمل
تلویح است که حکم جمیع اعمال همین است چه زنا و چه غیر آن رَجَعَ اِلَیْهِ الْاِیْمَانُ باز میگردد و می آید بسوی
بنده ایمان رَوَاهُ التِّرْمِذِیُّ وَاَبُوْدَاوُدَ **الفصل الثالث** عَنْ مُعَاذٍ قَالَ اَوْصَانِیْ رَسُوْلُ اللّٰهِ
گفت معاذ اندرز فرمود مرا پیغمبر خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ بِعَشْرِ کَلِمَاتٍ بده سخن قَالَ لَا تُشْرِکْ بِاللّٰهِ
شَیْئًا گفت انباز مگردان بخدا چیزی را و مگو کلمه کفر را وَاِنْ قُتِلْتَ وَحُرِّقْتَ و اگرچه کشته شوی و سوخته
شوی چون معاذ در مقام رفیع بود وصیت کرد او را باخذ عزیمت و مبالغه فرمود در آن و دیگر از اخذ رخصت نهی
کرد وَلَا تَعُقَّنَّ وَالِدَیْکَ و مرنجان مادر و پدر خود را و مکن خلاف فرمودهٔ ایشان مادام که آن فعل مباح
باشد وَاِنْ اَمَرَاکَ اَنْ تَخْرُجَ مِنْ اَهْلِکَ وَمَالِکَ و اگر امر نمایند ترا به بیرون آمدن از زن و فرزندان
و مال و گفته اند این مبالغه و تاکید است درین باب و واجب نیست بیرون آمدن از آن بجهة حرج
وَلَا تَتْرُکَنَّ صَلٰوةً مَکْتُوْبَةً مُتَعَمِّدًا و ترک مکن نماز فرض را دیده و دانسته فَاِنَّ مَنْ تَرَکَ صَلٰوةً
مَکْتُوْبَةً مُتَعَمِّدًا زیرا که کسی ترک کند نماز فرض را بعمد فَقَدْ بَرِئَتْ مِنْهُ ذِمَّةُ اللّٰهِ پس تحقیق بیزار شد و دور شد
از وی عهد خدا که بامن و امان مومنان ثابت شده است و ظاهر حدیث وجوب قتل تارک الصلوة است
و همین است مذهب شافعی و بعضی ایمه دیگر و در مذهب حنفیه و مالکیه او را باید زد و تعزیر کرد و بند و زندان
فرمود و گفته اند که صحابه هیچ گناهکار را متهم بکفر نمیداشتند مگر تارک الصلوة را وَلَا تَشْرَبَنَّ خَمْرًا
والبته منوش خمر را فَاِنَّهٗ رَأْسُ کُلِّ فَاحِشَةٍ پس بدرستی که شراب خوردن سر هر گناه و بدکاریست
چه مدار ایمان و طاعت بر عقل است چون عقل رفت همه رفت نعوذ بالله من ذلک وَاِیَّاکَ وَالْمَعْصِیَةَ
و دور دار خود را از گناه و پرهیز از آن فَاِنَّ بِالْمَعْصِیَةِ حَلَّ سَخَطُ اللّٰهِ زیرا که بگناه بیکاری فرود
می آید خشم و بی رضائی الهی وَاِیَّاکَ وَالْفِرَارَ مِنَ الزَّحْفِ و دور دار خود را از گریختن از جنگ
کافران وَاِنْ هَلَکَ النَّاسُ و اگرچه هلاک شوند مردم این نیز مبالغه است و قاعده همانست
که سابقا گذشت که مسلمان از دو کافر نگریزد وَاِذَا اَصَابَ النَّاسَ مَوْتٌ وَاَنْتَ فِیْهِمْ و چون
برسد مردم را مرگ از وبا و طاعون و حال آنکه تو در ایشان فَاثْبُتْ پس بر جای خود باش و بیرون مرو
حکم آنست که در شهری که وبا پدید گردد از آنجا بیرون نباید رفت و از جای دیگر هم بآن شهر نباید شد

وگریختن از طاعون معصیت است و در حکم فرار از زحف است و اگر اعتقاد کند که اگر نگریزد البته
میمیرد و اگر بگریزد البته بسلامت میماند کافر گردد نعوذ بالله من ذلک وَأَنْفِقْ عَلَى عِيَالِكَ مِنْ
طَوْلِكَ و صرف کن بر عیال خود از زیادتی مال خود بالای نفقه واجب که بر گردن تست وَلَا تَرْفَعْ عَنْهُمْ
عَصَاكَ أَدَبًا و بر مدار از ایشان عصای خود را و بزن ایشان را از برای ادب وَأَخِفْهُمْ فِي اللَّهِ و بترسان
ایشان را از جهة حق خدا رَوَاهُ أَحْمَدُ وَعَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ النِّفَاقُ كَانَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ حذیفة بن
الیمان صحابی کبیر عظیم الشان است صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم و نزد او بود علم منافقین رضی
الله عنهما گفت نفاق نبود مگر در زمان پیغمبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَمَّا الْيَوْمَ و اما امروز در زمان ما
فَإِنَّمَا هُوَ الْكُفْرُ أَوِ الْإِيمَانُ پس نیست مگر کفر یا ایمان یعنی در زمان شریف آنحضرت آدمیان سه قسم بودند
مومن و کافر و منافق و حکم شریعت در آنزمان آن بود که منافقانرا در حکم مسلمانان میداشتند و ستر حال
ایشان مینمودند و تعرض بحال ایشان نمیکردند از جهة حکمتها و مصلحتها که در آن بود اما الآن آن حکم نماند
و اگر فرضا ظاهر و ثابت گردد که کسی نفاق میکند و پنهان کفر می ورزد او را قتل میکنیم و احکام کفر بر وی
اجرا می نمائیم رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ **باب في الوسوسة** و وسوسه در اصل لغت آواز نرم و آواز
برابر زنان مثل خلخال و جز آن و اندیشه بد و مراد اینجا حدیث نفس و شیطان است از افکار فاسده و خواطر
ردیه که باعث گردد بر کفر و معصیت و آنچه باعث بر ایمان و طاعت گردد آنرا الهام خوانند و وسواس بفتح
واو و بکسر نیز هم بامعنی است و بمعنی شیطان نیز آمده و کریمه من شر الوسواس بعضی بدان تفسیر کرده اند
الفصل الأول عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ
تَجَاوَزَ عَنْ أُمَّتِي بدرستی که خدای تعالی درگذرانیده است از امت من مَا وَسْوَسَتْ بِهِ صُدُورُهَا
چیزهائی که وسوسه کرد بدان چیز سینهای ایشان در بعضی نسخ نفسهای ایشان مَا لَمْ تَعْمَلْ بِهِ مادام که
عمل نکرده بدان چیز أَوْ تَتَكَلَّمْ یا نگفت یعنی عملی که نباید کرد و نفس و شیطان بدان وسواس میدهد و در خاطر
میگذرانند تا او را بکند یا سخنی که نباید گفت در خاطر وسواس میکند تا بگوید نمی نویسند و بران مواخذه
نمیکنند و این از خواص این امت مرحومه محمدیه است و امم دیگر بران ماخوذ و معاقب بودند
مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ و ظاهر این حدیث آنست که گویند بنده بعزم معصیت ماخوذ نبود و باین رفته اند بعضی
از علما و صواب آنست که بنده بر عزم معصیت ماخوذ است و تفصیل مقام آنست که آنچه در نفس بیکبار افتاد
بی اختیار آنرا هاجس نامند عفو است از همه امتها از جهة عدم اختیار و چون در دل افتاد و باقی ماند
و در ساحت سینه جولان کرد آنرا خاطر خوانند این قسم عفو است ازین امت و این فضل و رحمت مخصوص است

بایشان بر قیاس سهو و نسیان که آن نیز مرفوع است ازین امت و بعد از جولان چون لذت
آن پدید آمد و خواهش حصول آن و وصول بدان حادث گشت آنرا هم گویند این امت را نیز بران
مواخذه نیست تا بعمل نیارند در نامهٔ اعمال نمینویسند بلکه اگر قصد کرد و بیشتر باز داشت نفس را از آن حسنه
در برابر آن مینویسند و اینجا قسم دیگر هست که نام آن عزم است و آن قرار دادن نفس است بر معصیت و جد
و جزم بر آن چنانکه از جانب وی هیچ مانعی نیست جز آنکه در خارج اسباب مهیا نیست و اگر مهیا
گردد میکند البته برین قسم مواخذه هست چه این قسم از اعمال قلب است چنانکه عقاید و اخلاق ذمیمه و بنده
ماخوذ است بر اعمال قلب چنانکه بر اعمال جوارح اما باید دانست که عزم معصیت عین آن معصیت نیست
که بر آن عزم دارد مثلا عزم زنا معصیت است و بنده بر آن ماخوذ و لیکن زنا نیست و مواخذه بر آن
مثل مواخذهٔ زنا نه بلکه در حد ذات خود معصیت است فروتر از پایه زنا وَعَنْهُ قَالَ و هم از ابی هریره
روایت است که گفت جَاءَ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ آمدند جماعهٔ از یاران پیغمبر خدا صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى النَّبِيِّ بسوی پیغمبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَسَأَلُوهُ پس پرسیدند آنحضرت را
إِنَّا نَجِدُ فِي أَنْفُسِنَا بدرستی که مامی یابیم در ذاتهای خود از وساوس و خواطر مَا يَتَعَاظَمُ أَحَدُنَا
أَنْ يَتَكَلَّمَ بِهِ چیزی که سخت بزرگ و بس گران و مکروه میدارد یکی از ما که بگوید و بر زبان آرد آنرا قَالَ
گفت آنحضرت أَوَقَدْ وَجَدْتُمُوهُ آیا بتحقیق یافته اید شما کراهیت و گرانی بر زبان آوردن آن چیز را
در نفسهای خود قَالُوا نَعَمْ گفتند آری یافته ایم قَالَ ذَاكَ صَرِيحُ الْإِيمَانِ فرمود این گران یافتن و مکروه
پنداشتن محض ایمان است زیرا که بجهة اعتقاد بطلان و قبح او و خوف و خشیت حق و تعظیم امر او است
و اینهمه از آثار و نتایج ایمان است چه تقبیح پنداشتن معصیت چنانکه بر زبان نتوان آورد اثر صدق ایمان
رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَعَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَأْتِي الشَّيْطَانُ أَحَدَكُمْ می آید شیطان
یکی از شما را این شیطان ابلیس باشد یا یکی از شیاطین که جنود و اخوان اویند بلکه اگر عام تر از شیطان
جن و انس دارند نیز میشود چنانکه در حدیث آینده مذکور گردد و در حقیقت وسوسه و اضلال مفوض بابلیس است
و مرجع و مدار این کار اوست فَيَقُولُ پس میگوید شیطان در وسوسه میدهد مَنْ خَلَقَ كَذَا مَنْ خَلَقَ كَذَا
که پیدا کرد فلان چیز را که پیدا کرد فلان چیز را و لابد میگوید در جواب شیطان پیدا کرد اینهمه را پروردگار
حَتَّى يَقُولَ تا آنجا میرسد که میگوید شیطان مَنْ خَلَقَ رَبَّكَ که پیدا کرد پروردگار ترا فَإِذَا بَلَغَهُ
پس چون برسد شیطان این قول را فَلْيَسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس باید که پناه جوید یکی از شما بخدا از شر شیطان
وَلْيَنْتَهِ و باید که باز آید ازین وسوسه و گفتگوی شیطان و از بحث و مجادله با وی و برخاستن از مجلس

و تغیر حالت نیز موثر است در آن چنانکه در حالت غضب برای دفع و فرو نشاندن آتش
آن گفته اند زیرا که در مباحثه و مجادله شیطان فتح باب وساوس و مزید اثارت شر او ست و تواند
که آن لعین بشبهات و مغالطات غالب آید و قدرت بر دفع وی نباشد پس جز استعاذه بجناب عزت
حق جل و علا و طلب دفع از شر وی و گریختن از اسم المضل باسم الهادی سبیل نبود و اعلای اقسام استعاذه
اشتغال بریاضت و تزکیه و تطهیر نفس از دنس تعلقات و تصفیه قلب از نقوش اغیار است و مجرد
استعاذه بزبان کافی نیست و لیکن این نیز ممد آن کار است پوشیده نماند که سوال کردن که من خلق الله
بعد از تسلیم آنکه الله خلق الخلق ظاهر الفساد است و مستلزم تناقض زیرا که هر چه موصوف بمخلوقیت
است در تحت الله خلق الخلق در آید بعد از آنکه نسبت خلق بالله تعالی است و گفتن که من خلق الله
نامعقول و متناقض است فافهم. متفق علیه. وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
لا یزال الناس یتساءلون. همیشه هستند مردم که سوال و گفتگو میکنند بیکدیگر بر وجه مجادله و مباحثه
یا با نفس و شیطان بر طریق وسوسه و خواطر. حتی یقال هذا. تا آنکه گفته میشود این قول که خلق الله الخلق
پیدا کرد خدا خلق را. فمن خلق الله. پس که پیدا کرد خدا را. فمن وجد من ذلک شیئاً. پس کسی که یابد
ازین قول و ازین وسواس چیزی را. فلیقل آمنت بالله و رسله. پس باید که بگوید از برای دفع آن ایمان
آوردم بخدا که منزه است از آن و ایمان آوردم بپیغمبران که آورده اند تنزیهات او از همه نقایص پس این
قول بجای استعاذه و انتهاست که در حدیث سابق مذکور شد از برای قطع راه مجادله و وسواس و طیبی
گفت که آن کلمه کفر است پس واجب کردند تدارک آن بکلمه ایمان اما پوشیده نماند که کفر بر تقدیری بود که
جد و اعتقاد صادر کرد اما اگر بطریق بحث و مناظره با یکدیگر یا بر وجه خطور و وسوسه با نفس و شیطان
باشد کفر نبود پس لایق آنست که سخن بر وجه تردید کرده شود و گفته شود که اگر آن قول بطریق اعتقاد است پس قول او
که آمنت بالله و رسله تجدید ایمان است و اگر بطریق خطور و وسوسه است از برای دفع وسواس و رفع
و ظاهر شق آخر است فافهم. متفق علیه. وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
ما منکم من احد الا و قد وکل به قرینه من الجن. نیست هیچ یکی از شما مگر آنکه بتحقیق گماشته شده است
بروی قرین و مصاحب وی از جنیان. و قرینه من الملائکة. و قرین و مصاحب وی از فرشتگان
یعنی هر آدمی را دو قرین است یکی جن که بکار بد میفرماید و در وی وسوسه می افکند و در اِشر و دیگر
فرشته که بکار نیک امر میکند و الهام مینماید بخیر. و در بعضی روایت آمده است که زائیده میشود او را
زاد او فرزندی مگر آنکه زائیده میشود از جن مانند آن او را همزاد او میگویند. قالوا و ایاک. گفتند صحابه

خود را نیز آزاده میکنی و داخل میداری درین عموم و ترا نیز قرین از جن است یا رسول الله. قال
گفت آنحضرت. و ایای. و خود را نیز داخل این حکم میدارم مرا نیز قرینی از جن هست. و لکن الله اعاننی
علیه. و لیکن خدای تعالی یاری داد مرا و غالب گردانید بروی. فاسلم. و این لفظ را بدو وجه روایت کرده اند
یکی برفع میم بر صیغه مضارع معلوم یعنی چون اعانت کرد مرا حق سبحانه بر قرین من از جن پس سلامت
میمانم از شر وی و از آفت وسوسه وی ایمنم و وی منقاد و مسخر من است. دوم بفتح میم بر لفظ ماضی
یعنی اسلام آورد قرین من و این دو احتمال دارد یکی آنکه اسلام بمعنی استسلام و انقیاد و فرمانبرداریست
و این معنی راجع بوجه اول است و در بعضی روایات بصریح فاستسلم نیز آمده دیگر آنکه اسلام بمعنی ایمانست
یعنی مسلمان شد و ایمان آورد قرین من از جن و هیچ محل استبعاد نیست در آنکه مولی تعالی حبیب خود را
صلی الله علیه و سلم باین فضل و کرامت ممتاز و مخصوص گردانیده باشد و صاحب نهایه گفته
حدیث کان شیطان آدم کافرا و شیطانی مسلماً شاید این معنی است. فلا یأمرنی الا بخیر. پس امر
نمیکند مرا بهیچ حال مگر بنیکی و طاعت. رواه مسلم. وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم ان الشیطان یجری من الانسان. بدرستی که شیطان میرود و در آدمی رفتن. مجری الدم. مانند
خون در بدن وی مقصود جریان وساوس وی در آدمی و بیان تصرف و تمکن اوست بر اغوا و ازراه بردن
او را از غایت تصرف و تمکن و اگر حمل بر ظاهر کنند که وی بذات خود در بدن آدمی میرود نیز دور نباشد
چه شیطان از اجرام لطیفه است که سریان او در اجسام کثیفه ممکن است چنانکه آتش و هوا ظاهر است از
تشبیه بجریان دم نیز همین معنی است والله اعلم. متفق علیه. وعن ابی هریرة قال قال رسول
الله صلی الله علیه و سلم ما من بنی آدم مولود. نیست از فرزندان آدم هیچ زائیده شده. الا یمسه
الشیطان حین یولد. مگر آنکه میساید بدست او را شیطان و میخلاند در هنگامی که زائیده میشود چنانکه ایذا میکند
و دردناک میگرداند او را. فیستهل صارخا. پس آواز میکند آن زائیده شده در حالی که فریاد میزند
و می نالد و گریه میکند. من مس الشیطان. از دست سودن شیطان یعنی گریه میکند بچه در هنگام زائیدن
باین سبب است و غرض آن لعین ازین مس تباه گردانیدن فرزند است از فطرت اسلام و در آوردن او در ضلالت
و فساد در وجود وی. غیر مریم و ابنها. ورای مریم و پسر وی که عیسی علیه السلام است که این هر دو تن
از مس شیطان و فساد منزه و مطهر بودند از جهت دعای مادر مریم او را و ذریت او را از شر شیطان
و قبول کردن پروردگار تعالی و تقدس دعای او را که گفت انی اعیذها بک و ذریتها من الشیطان الرجیم
و تفرد عیسی و مادر وی بعصمت ازین مس دلالت نمیکند بر فضل ایشان بر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم

چه مرآنحضرت را فضایل و معجزات و کراماتست که هیچیکی از انبیا را نیست و تواند که در مفضول
صفتی باشد که در فاضل نبود چنانکه مشهور است که فضل کلی منافی فضل جزوی نبود و گفت محرر
این سطور صواب آنست که آنحضرت مستثنی است از بنی آدم و آنحضرت خبر میدهد از احوال عموم فرزندان آدم
جز خود و مقام او در طهارت ارفع و اعلاست که شیطان را در هنگام ولادت وی دست تصرف رسد
و بعضی از شارحان گفته اند که متکلم از عموم کلامی که میگوید در محاورات خارج میباشد و ذوق
حال قرینه است بر آن و این سخن موید آنست که گفتیم والله اعلم **نظم** ای امن اجلال آن نازک نهال
باغ دین؛ بر تر آمد زین که بروی دست نامحرم رسد؛ متفق علیه **وعنه** قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم و هم روایت است از ابی هریره رضی الله عنه که گفت گفت آنحضرت
صیاح المولود حین یقع نزغة من الشیطان آواز کردن و نالیدن فرزند هنگامی که بیرون
می افتد از شکم مادر خلانیدن است از شیطان؛ نزغه بفتح نون و سکون زا و بغین معجمه خلانیدن
نیزه و درخستن بچوب آید و بمعنی افساد و اغوا نیز آید متفق علیه **وعن** جابر رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ابلیس یضع عرشه علی الماء بدرستی که ابلیس می
نهد تخت خود را بر آب بجهة اظهار تکبر و تجبر و شوکت و سطوت اگر مراد نهادن تخت است بر
روی آب پس نگاهداشتن حق تعالی آنرا از باب مکر و استدراج است و اگر کنایت است
فلا اشکال ثم یبعث سرایاه یفتنون الناس پس تر می برانگیزد و میفرستد ابلیس فوجهای
خود را که در بلا و فتنه می اندازند مردم را سرایا جمع سریه بفتح سین مهمله و کسر را و تشدید یا بار
لشکر که بر دشمن بفرستند از پنج تن تا سیصد یا چهارصد و فتنه بمعنی امتحان و آزمایش و در اصل
بمعنی گداختن نقره و طلاست تا خالص گردد از آلایش و مال و فرزند و محنت و رحمت و گناه و غذا
و جز آنرا فتنه از آن گویند که همه محل آزمایش و امتحان اند فادناهم منه منزلة اعظمهم فتنة
پس نزدیکترین لشکریان شیطان از وی از روی قدر و مرتبه بزرگترین ایشان است از روی فتنه و گراه
گردانیدن و در محنت انداختن مردم را یعنی هر که فتنه انگیزتر نزد وی مقربتر و معتبرتر یجیء احدهم
فیقول می آید یکی از شیاطین یعنی نزد ابلیس پس میگوید فعلت کذا و کذا کردم من چنین و چنین کار
فیقول ما صنعت شیئا پس میگوید ابلیس نکردی تو چیزی او ساختی کاری را قال گفت آنحضرت
یا جابر بروایت از آنحضرت ثم یجیء احدهم فیقول پس تر می آید یکی از لشکریان او پس میگوید
ما ترکته حتی فرقت بینه وبین امرأته نگذاشتم آن فرزند آدم را تا آنکه جدائی افکندم

میان وی و میان زن وی قال فیدنیه منه گفت پس نزدیک میگرداند ابلیس آن لشکری
خود را از خود ویقول نعم انت و میگوید نیکو یار و مددکار منی قال الاعمش گفت اعمش که
راوی این حدیث است از جابر اراه قال فیلتزمه گمان میبرم من جابر را که گفت این لفظ را که فیلتزمه
پس در کنار میگیرد آن ابلیس لشکری خود را و این لفظ را جابر زیاده بر فیدنیه گفت یا بجای او
گفت هر دو احتمال دارد رواه مسلم اکنون در معنی تفریق میان مرد و زن و وجه تحسین
ابلیس مر آنرا گفته اند که مراد بتفریق جدائی انداختن بطلاق باین است تا زن بر شوهر حرام گردد و وطی
که کند حرام افتد و فرزندی که بیاید حرام زاده باشد پس زنا و اولاد زنا بیشتر شوند و فساد کنند
و معصیتها ورزند و باعث خرابی عالم و خواری بنی آدم گردد در دنیا و آخرت همچنین گفته اند در
توجیه این کلام و ممکن است که گفته شود مراد بتفریق القاء عداوت و خصومت و جنگ و جدل
باشد میان مردان و زنان تا از یکدیگر جدائی ورزند و جماع نکنند و فرزندان بسیار نیایند و موجب
قطع نسل یا قلت اولاد آدم گردد والله اعلم **وعنه** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان الشیطان قد ایس من ان یعبده المصلون فی جزیرة العرب بدرستی که شیطان
نا امید شد از این که بپرستند او را نمازگذارندگان در جزیره عرب زمین وی و حد زمین عرب در
طول و عرض در شرح تفصیلی که در وی اختلافی است نقل کرده ایم و زمین عرب را جزیره بآنجهة خوانند که
محیط است بوی دریای فارس و روم و نیل و دجله و فرات ولکن فی التحریش بینهم
ولیکن شیطان در مقام برغلانیدن و جنگ و خصومت انداختن است میان اهل جزیره عرب
و طمع و امید دارد بر آن چنانکه بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در میان امت حروب و وقایع
افتاد رواه مسلم؛ مانند آنکه معنی عبادت شیطان چیست و مراد بمصلین کیست تورپشتی
گفته که معنی عبادت شیطان کفر و ارتداد است و مراد بمصلین مومنان که نماز را بر پا میدارند بعد
از آن اشکال آورده که بعضی از مومنان بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرتد گشتند و تابع مسیلمه
کذاب شدند و براه کفر و عناد رفتند و جواب داده که آنحضرت نفرموده که ایشان کفر و ارتداد نورزند
بلکه خبر داد از ناامید شدن شیطان از آن جهة آنچه دریافت از شوکت و عزت و اجتماع و کثرت
مومنان ولیکن با وجود ناامیدی وی واقع شد پس منافاتی میان این حدیث و آن قضیه نباشد
یعنی مقصود آنحضرت اخبار است از آنکه دولت و شوکت اسلام بجائی رسد که شیطان ناامید
گردد که بعد از وی ارتدادی واقع شود نه عدم وقوع ارتداد قطعا و این تقریر خالی از بعدی نیست حسن ظاهر

زمین عرب را جزیره نامند

دمیت باد را از ناامید شدن شیطان علامه و وقوع آفت و کنایت است از آن و طیبی گفته که
مراد بمصلین مومنان اند و مراد بعبادت شیطان عبادت اصنام و اگرچه اصحاب مسیلمه و مانعی الزکوة
براه ارتداد رفته اند اما عبادت اصنام نکرده اند انتهی و ممکن است که گفته شود معنی این حدیث اخبار است
بعدم تبدیل دین و انهدام قاعدهٔ اسلام و علو و غلبت کفر و اشراک بر سبیل استمرار و دوام چنانچه قبل از
بعثت بود و این منافات ندارد بارتداد کسی که مرتد گشت بلکه اگر عبادت اصنام کنند نیز منافات
ندارد **الفصل الثانی** عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی روایت است از ابن عباس
که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم جاءه رجل آمد او را مردی فقال پس گفت آن مرد انی احدث
نفسی بالشیء بدرستی که من سخن میگویم نفس خود را بچیزی از وسوسه لان اکون حممة احب الی
هر آینه اینکه انگشت شوم دوست داشته شده تر است بسوی من من ان اتکلم به از تکلم کردن من
بدان چیز که حدیث میکنم با نفس و بر زبان آوردن آنرا حممه بضم حا و فتح هر دو میم انگشت و حمم جمع
یعنی اگر من بسوزم و مانند انگشت خاکستر و سیاه و نابود شوم به که آن سخن زشت که در ضمیر دارم
زبان آرم قال گفت آنحضرت الحمد لله الذی رد امره الی الوسوسة حمد مر خدای را که باز گردانید
امر آن مرد را یا امر شیطان را که در نفس وی انداخته بود بسوی وسوسه یعنی بوسوسه آورد و بهمین قدر
گذرانید و نگذاشت که عمل کند بدان و بر زبان آورد آنرا تا مواخذه میشد او را بر آن رواه ابو داود
وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان للشیطان لمة
بابن آدم بدرستی که مر شیطان را لمه ایست بفرزند آدم و للملک لمة و مر فرشته را نیز لمه ایست بوی
و لمه بفتح لام و تشدید میم از المام است بمعنی فرود آمدن و نزدیک شدن و رسیدن یعنی هم شیطان را
و هم فرشته را هر دو را با وی کار است فاما لمة الشیطان فایعاد بالشر فاما کار شیطان ترسانیدنست
ببدی و گفتن که اگر این کار خیر کردی ببدی گرفتار خواهی آمد چنانکه اگر توکل بر خدا کردی و خود را بعبادت
وی گذاشتی بفقر و خواری مبتلا خواهی شد و تکذیب بالحق و نسبت دروغ کردن بحق است
واما لمة الملک فایعاد بالخیر و تصدیق بالحق واما کار فرشته نوید دادن است بنیکی و
راستی کردن است بحق و انداختن یقین است در دل و مشهور آنست که در نیکی وعده میگویند و در بدی
وعید اما بحسب اصل لغت فرقی نیست هر یکی را در دیگری اطلاق میکنند و تخصیص بتقدیر است
که کلمه خیر و شر مذکور نباشد و نزد ذکر هر دو برابر اند فمن وجد ذلک پس کسی که بیابد آنرا
یعنی وعده خیر را که لمه ملک است فلیعلم انه من الله پس باید که بداند که آن از خدا است

یعنی صادر است از جناب رحمت و لطف وی فلیحمد الله پس باید که شکر گوید
و ثنا کند خدای تعالی شانه را ومن وجد الاخری و کسی که بیابد لمهٔ دیگر را که از شیطان است
فلیتعوذ بالله من الشیطان پس باید که پناه جوید بخدا از وسوسهٔ شیطان ثم قرأ پس خواند
آنحضرت موافق مضمون این حدیث و موید وی این آیت را که الشیطان یعدکم الفقر
شیطان وعده میکند شما را بفقر یعنی میگوید که اگر انفاق میکنید مال را فقیر میشوید ویأمرکم
بالفحشاء و امر میکند ببخل و عرب بخل را فحشا خوانند یا مطلق معاصی مراد است کذا قال البیضاوی
و آخر آیت این است که والله یعدکم مغفرة منه و فضلا و خدای تعالی نوید میدهد شما را در انفاق
آمرزیدن گناهان را و زیاده بر آن یعنی ثواب انفاق یا میدهد زیاده بر آنچه انفاق کرده در دنیا
و آخرت و موافقت آیت بحدیث بجهت آنست که چون لمه ملک منسوب بجناب حق است پس وعده مغفرت
و فضل از وی تعالی در معنی لمه ملک است رواه الترمذی وقال روایت کرد این حدیث را ترمذی
و گفت هذا حدیث غریب این حدیث غریب است و معنی حدیث غریب در مقدمه معلوم شد
بدانکه این حدیث اشارتست بعلم خواطر و این علم از دقایق علوم قوم است و میسر نیست تمیز
خواطر مگر بعد از کمال تقوی و تصفیهٔ قلب و تنویر آن بنور یقین و مشهور میان قوم آنست که
خواطر چهار قسم است حقانی و نفسانی و ملکانی و شیطانی و وجوه تمیز میان اینها مذکور است در
کتب قوم و بسی دقیق است و بعضی از متاخرین مشایخ گفته اند که اگر خواطر در شهوات مباحه است
نفسانی است و اگر در محرمات شیطانی است و اگر در طاعت است ملکی و اگر در قطع از ماسوی الله است
حقانی و حضرت شیخ عارف کامل عبدالوهاب متقی را قدس سره رساله ایست مسمی بمفاتیح الغیوب
فی معرفة خواطر القلوب بسی نافع و مفید در شرح چیزی از آن نقل کردیم وعن ابی هریرة رضی
الله عنه عن رسول الله روایت است از ابی هریره که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفت
لا یزال الناس یتساءلون حتی یقال هذا همیشه اند مردم که میپرسند از یکدیگر این سخن را
خلق الله الخلق فمن خلق الله بیافرید خدای تعالی خلق را پس که بیافرید خدا را عز و جل و تعالی
و تقدس فاذا قالوا ذلک پس چون بگویند ایشان این قول را فقولوا پس بگوئید شما ای سامعان
برای رد و ابطال این سوال و دفع این وسوسه و خواطر الله احد خدا یگانه است در ذات و صفات
خود و بی همتا است الله الصمد خدای تعالی است که محتاج است بوی هر چه غیر اوست و همه در حوایج
و مقاصد قصد بدرگاه او دارند لم یلد ولم یولد نزاد او هیچکس را و زائیده نشد از هیچکس

وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُوًا اَحَدٌ و نیست مر او را مانند و همتا هیچکی و این صفات منافی مخلوقیت است
و جز خالق را نشاید ثُمَّ لْیَتْفُلْ عَنْ یَسَارِهِ ثَلٰثًا پس باید که بعد از ذکر این صفات تفل کند از
جانب چپ خود سه بار کسی که بشنود آن کلمات را و تفل دم کردنی که با وی اندکی آب دهن آید و این تفل از
برای استکراه و استقذار و خوار داشتن شیطان است و او را تاثیر بیست در دفع شیطان و شر او
و تخصیص جانب یسار بجهة آنکه شیطان درینجانب میباشد وَلْیَسْتَعِذْ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ
و باید که استعاذه جوید بخدا از آن دیو رانده شده رَوَاهُ اَبُوْ دَاوُدَ وَسَنَذْکُرُ حَدِیْثَ عَمْرِو بْنِ الْاَحْوَصِ
فِیْ بَابِ خُطْبَةِ یَوْمِ النَّحْرِ و سرانجام است که ذکر کنیم حدیث عمرو بن الاحوص را که در مصابیح درین باب
ذکر کرده است در باب خطبه روز نحر بجهة آنکه مناسبت وی بآن باب ظاهرتر و بیشتر است اِنْ شَاءَ اللّٰهُ
تَعَالٰی **الفصل الثالث** عَنْ اَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ لَنْ یَبْرَحَ النَّاسُ
یَتَسَاءَلُوْنَ حَتّٰی یَقُوْلُوْا هٰذَا همیشه اند مردم که سوالها میکنند از یکدیگر تا آنکه میگویند این قول را که
اَللّٰهُ خَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ خدای تعالی پیدا کرد همه چیز را فَمَنْ خَلَقَ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ پس که پیدا کرد خدای را
رَوَاهُ الْبُخَارِیُّ روایت کرد این حدیث را بخاری باین لفظ که مذکور شد وَلِمُسْلِمٍ و مر مسلم راست روایت باین
لفظ که قَالَ گفت آنحضرت قَالَ اللّٰهُ گفت خدا عز و جل اِنَّ اُمَّتَکَ لَا یَزَالُوْنَ یَقُوْلُوْنَ بدرستی که
اُمت تو همیشه میگویند مَا کَذَا مَا کَذَا این چیست این چیست یعنی سوال میکنند از حقایق اشیا
و کاوش مینمایند از احوال آن حَتّٰی یَقُوْلُوْا هٰذَا تا آنکه میگویند این قول را اَللّٰهُ خَلَقَ الْخَلْقَ فَمَنْ خَلَقَ
اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ وَعَنْ عُثْمَانَ بْنِ اَبِی الْعَاصِ ثقفی است عامل کردانید او را پیغمبر صلی الله علیه و سلم
و همبران بود در حیات آنحضرت و خلافت ابی بکر و دو سال از خلافت عمر رضی الله عنهما و بعد
از وفات آنحضرت چون ثقیف عزم ردت کردند وی گفت ای گروه ثقیف بودید شما آخر مردم از
در اسلام پس نباشید اول در ردت پس بگفته او باز ایستادند و مرتد نگشتند روایت کرده اند
وی حسن بصری و سعید بن المسیب مادر او گفت چون آمنه پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم زائید من حاضر
بودم قَالَ روایت است از عثمان بن العاص که گفت قُلْتُ گفتم یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اِنَّ الشَّیْطَانَ
قَدْ حَالَ بَیْنِیْ وَبَیْنَ صَلٰوتِیْ وَبَیْنَ قِرَاءَتِیْ بدرستی که شیطان حایل میگردد و مانع می آید میان من و میان
نماز من و میان قراءت من یَلْبِسُهَا عَلَیَّ تخلیط میکند قراءت را بر من و در شک می اندازد مرا در آن
و در وسواس می افکند مرا فَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ پس گفت پیغمبر خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ ذَاکَ شَیْطَانٌ
آنکه حایل میشود میان تو و میان نماز تو و تلبیس میکند قراءت را بر تو شیطانیست که یُقَالُ لَهُ خِنْزَبٌ

بر طایف ۲

و بضم اول و فتحه ثانیه ۳

گفته میشود مر او را خنزب و خنزب بکسر خا و زا و فتح هر دو و بضم اولی و فتح ثانیه و بهر جه
نون ساکن است و این لقب آن شیطانیست که در نماز وسوسه می اندازد و خنزب در اصل
بمعنی گوشت پاره گندیده را گویند فَاِذَا اَحْسَسْتَهُ بدو سین اولی مفتوح و ثانیه ساکن پس چون
دریابی این وسواس فَتَعَوَّذْ بِاللّٰهِ مِنْهُ پس پناه جو بخدا از آن شیطان وَاتْفُلْ عَلٰی یَسَارِکَ ثَلٰثًا
و تفل کن بر جانب یسار خود سه بار و معنی تفل در حدیث ابو هریره معلوم شد فَفَعَلْتُ ذٰلِکَ
پس کردم من آنرا فَاَذْهَبَهُ اللّٰهُ عَنِّیْ پس دور کردانید او را الله تعالی از من رَوَاهُ مُسْلِمٌ
وَعَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ روایت است از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق رضوان الله تعالی علیهم
اجمعین که از عظمای تابعین و فقهای سبعه مدینه است و از افضل اهل زمان خود است گفت یحیی
بن سعید که در نیافتم بمدینه هیچکی را که تفضیل کنم او را بر قاسم بن محمد ثقه بود و رفیع القدر عالم فقیه امام
ورع کثیر الحدیث بعد از قتل پدرش محمد بن ابی بکر یتیم ماند در کنار عائشه صدیقه و وی ابن خاله امام
زین العابدین است و صهر امام محمد باقر و جد مادری امام جعفر صادق مات سنة احدی او اثنتین و مائة
و عمر وی هفتاد یا هفتاد و دو بود رضی الله عنه اَنَّ رَجُلًا سَاَلَهُ که مردی پرسید او را
فَقَالَ پس گفت آن مرد اِنِّیْ اَهِمُ فِیْ صَلٰوتِیْ من وهم میکنم در نماز خود و میرود خاطر من بجانب دیگر
و وسوسه میکند مرا شیطان که تو نماز تمام و درست نکرده و رکعتی از تو افتاده است و وهم رفتن
دل بسوی چیزی بی قصد نگاه داشتن حساب و جز آن فَیَکْثُرُ ذٰلِکَ عَلَیَّ پس بسیار میشود
آن وهم بر من و در روایتی فیکبر بباء موحده و این صحیح تر است یعنی بزرگ و گران مینماید
این حال بر من فَقَالَ لَهُ پس گفت قاسم بن محمد مر آن مرد را اِمْضِ فِیْ صَلٰوتِکَ بگذر در نماز خود
و تمام کن نماز را و گوش منه بگفته شیطان و اعتبار مکن وسوسه او را فَاِنَّهُ لَنْ یَذْهَبَ
ذٰلِکَ عَنْکَ پس بدرستی که هرگز نمیرود آن وهم و وسوسه از تو حَتّٰی تَنْصَرِفَ تا آنکه باز میگردی
تو از نماز بعد از امضا و اتمام آن وَاَنْتَ تَقُوْلُ و حال آنکه تو میگوئی یعنی بشیطان مَا اَتْمَمْتُ
صَلٰوتِیْ آری تمام نکرده ام من نماز را چنانکه تو میگوئی لیکن قبول نمیکنم سخن ترا و اعاده نمیکنم آنرا
برغم تو و شکست کار تو و این اصلی عظیم است در دفع وسواس که بوسوسه شیطان کار نکند و بگفته او نرود
رَوَاهُ مَالِکٌ و در حکایات مشایخ آورده اند که بزرگی بود که شیطان در نماز وی آمد و گفت که باز گردان
این نماز را که خوب نگزارده گفت باز نگردانم که گزاردم چنانکه از دست من آمد و عذر میکنم از تقصیر
خود بدرگاه حق شیطان گفت مسامحه مکن در نماز و باز گردان که نماز جای مسامحه نیست گفت باز نمیگردانم

شد هر چه شد پس الحاح کرد شیطان و گفت من ترا از ناصحانم و خیر خواه ام نماز عبادتی عظیم است
و مقام و منزلت تو نزد خداوند تعالی شانه رفیع مواجهه مکن حضرت خداوند تعالی را با چنین نمازی
گفت اعاده نمیکنم و راضی شدم به پستی مقام خود گفت خدا قبول نمیکند این چنین نماز را گفت پروردگار
من کریم است قبول میکند بفضل و کرم خود این عمل ناقص مرا و زیاده برین از دست من نمی آید و تو
هرگز آنرا اعاده نکنم پس شیطان مخذول شد و برفت و باید دانست که غرض ازین مبالغه رد و تنکوی
شیطان و دفع وسوسه و بستن راه آنست نه آنکه عمل ما درست و ناتمام کند و مبالات در آن را ضمن
بتسویل نفس و بهانه اعتماد بر کرم حق که هر چه کند کفایت است کریم می بخشد و بدانکه اصل وسواس
از خیال عقل و تباهی اوست که بزور و هم که شیطان عالم انفس است و وسیله شیطان عالم آفاق است
بر مرکز حق قرار نمیتواند گرفت و هیچ چیزی موثر در دفع آن جز تغافل و تلهی و عمل بنقیض شیطان نیست
بزرگی را در طهارت مکان نماز وسواس راه یافت پس هر جا که در طهارت مکان نماز شک و شبهه می بود
همانجا نماز میکرد از برای دفع وسواس **باب الایمان بالقدر** فی القاموس قدر
بتحریک قضا و حکم و فی النهایة قدر آنچه قضا فرموده و حکم کرده الهی تعالی از امور و بسکون نیز آمده
و لیلة القدر شبی که تقدیر نموده میشود و قضا کرده میشود در وی ارزاق و اعمار بندگان و در صراح
گفته قدر بسکون و حرکت اندازه کرده خدای بر بنده از حکم و ازین عبارات ظاهر شد که قضا و قدر
بیک معنی است و گاهی فرق نهند و گویند که قضا حکم ازلیست و قدر وقوع آن در لایزال و باین معنی
قضا سابق باشد بر قدر چنانکه فرموده یمحوا الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب محو و اثبات
عبارت از قدر است و عنده ام الکتاب اشارت بقضا و برعکس آن نیز اطلاق یابد قدر بمعنی تقدیر ازلی آید و قضا
بمعنی پیدا کردن بر وفق آن چنانکه فرموده فقضاهن سبع سموات ای خلقهن و باین معنی جف القلم بما
هو کائن عبارت از تقدیر باشد و کل یوم هو فی شان عبارت از قضا و کتاب مقصد الاقصی فی شرح
اسماء الحسنی گفته که حکم است و قضا است و قدر است متوجه کردن اسباب بجانب مسببات حکم مطلق
است وی سبحانه و تعالی مسبب همه اسباب مجمل و مفصل و از حکم منشعب و متفرع میگردد قضا و قدر
پس تدبیر الهی اصل وضع اسباب را تا متوجه گردد بجانب مسببات حکم اوست و قایم کردن اسباب کلیه
و پیدا کردن مثل آسمان و زمین و کواکب و حرکات متناسبه آن که متغیر و متبدل نمیشود و منعدم نمیگردد
تا وقتی که اجل آن در رسد قضا است و متوجه گردانیدن این اسباب با حوال و حرکات متناسبه محدوده
و مقدره و منسوبه بجانب مسببات و حادث گشتن آن لحظه بلحظه قدر است پس حکم تدبیر اولی و کلی

باب الایمان بالقدر

تحقیق معنی قضا و قدر

امام غزالی در مقصد

امر اوست کلمح البصر و قضا وضع کلی مر اسباب کلیه دایمه را و قدر توجه این اسباب کلیه بمسببات
معدوده بعدد معین که زیادت و نقصان نگردد ازینجاست که هیچ چیز از قضا و قدر وی تعالی
بیرون نرود و زیادت و نقصان نپذیرد تعالی شانه و مراد بایمان بقدر آنست که ایمان آریم که هر چه
واقع میشود از خیر و شر از کردار بندگان و جز آن همه بتقدیر الهیست و پروردگار تعالی تقدیر کرده
کاینات را در ازل و همه بخلق اوست و هیچ ذره از تقدیر او بدر نرود و با وجود آن بندگان را در کردار
خود اختیاری هست که ثواب و عقاب بر آن مترتب میگردد و تصویر و تقریر این مسئله و جمع میان
قضیه تقدیر و اختیار و ترتب ثواب و عقاب بر آن اشکالی و صعوبتی تمام دارد و در کتب کلامیه
تحقیق آن کرده اند و آنچه در ترجمه نوان گفت این قدر است که باید دانست که بی شک در آدمی صفتی هست که
او را اختیار خوانند که دیده و دانسته بباعثه شوق و نفرت یکی از دو جانب فعل و ترک را بر
دیگری ترجیح میکند بر خلاف حرکت مرتعش که اصلا در آن اختیار ندارد پس مذهب جبریه که گویند
حرکات آدمی مثل حرکات جماد است باطل باشد و این خود مشاهده معلوم و بخبر کتاب و سنت
معلوم شده که همه چیز در ازل تقدیر یافته است و همه بارادت و مشیت حق و پیدا کردن اوست
پس مذهب قدریه نیز فاسد بود که گویند آدمی خالق افعال خود و مستقل است در کار و بار خود پس
حقیقت حال میان جبر و قدر باشد چنانکه امام عارفان ابوعبدالله جعفر صادق سلام الله علیه
و علی آبایه الکرام فرموده لا جبر و لا قدر و لکن امر بین امرین و تحقیقت پروردگار سبحانه و تعالی در خلق
و ایجاد اشیا اسباب و شرایط بطریق جریان عادت پیدا کرده است چنانکه آتش برای سوختن
و گرم کردن و آب برای تر کردن و سیراب ساختن و طعام برای سیر شدن و تیغ برای بریدن همه بخلق و ایجاد
اوست و لیکن بمدخلیت این اسباب اگر خواهدی سبب نیز پیدا کند و اگر خواهد با وجود سبب نیز
ایجاد نفرماید آدمی و قصد و اختیار او سببی است مر پیدا کردن حق تعالی فعل او را و پیدا کننده همه اوست
وجود اسباب و مسببات و شرایط و مشروطات همه در حیطه قضا و قدر داخل اند و منافات با آن
ندارند و امر و نهی بحکم ربوبیت و عبودیت است و ثواب و عقاب تصرف اوست در ملک خود یفعل الله ما
یشاء و یحکم ما یرید و لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون و در ضمن شرح احادیث نیز چیزی ازین باب
معلوم گردد و گفته اند که این سریست که هیچکی از انبیا و اولیا را بر آن اطلاع نداده اند و این
جز در دار الجنة که محل ظهور حقیقت است ظاهر نگردد و این مشکل جز در آنجا حل نشود و همچنین گفته اند و ظاهر
آنست که سرور انبیا و خلاصه اهل اصطفا صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین ازین حکم

مستثنی خواهد بود که علوم اولین و آخرین او را داده و حقایق اشیا کما هی نموده اند والله اعلم
و علمه احکم. **الفصل الاول** عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله. گفت عبد الله بن عمرو
که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم. کتب الله مقادیر الخلایق. نوشت خدای تعالی اندازها
و احکام خلقان را یعنی ثابت گردانید آنرا در لوح محفوظ باجرای قلم بر آن یا امر کرد فرشتگان را بنوشتن
و بعضی گویند مراد بنوشتن تقدیر و تعیین آنهاست چنانکه خلاف آن نرود و این تاویل است و ظاهر
از نوشتن اثبات نقوش و حروف است در لوح و مانند آن. قبل ان یخلق السموات
والارض. پیش از پیدا کردن آسمانها و زمین. بخمسین الف سنة. بمدت پنجاه هزار سال مراد طول
مدت و مبالغه در تمادی است میان تقدیر و خلق سموات و ارض نه تعیین و تحدید این عدد مخصوص
زیرا که تقدیر و تعیین مقادیر خلق در ازل است پس تعیین سبق آن بتعدد ازمان درست نباشد کذا قالوا
و این سخن مبنی بر تاویل کتابت است بتقدیر و تعیین و اگر کتابت را بر حقیقت آن حمل کنند احتیاج
باین تاویل نباشد چه تواند که تقدیر در ازل باشد و کتابت مقادیر در لایزال بود و پیش از پیدا کردن آسمان
و زمین بمدت مذکوره کما لا یخفی و درینجا کلامیست که در شرح ذکر آن کرده شده است. قال وکان
عرشه علی الماء. گفت آنحضرت و بود عرش وی سبحانه بر آب. بیضاوی در تفسیر کریمه وهو الذی
خلق السموات والارض فی ستة ایام وکان عرشه علی الماء گفت یعنی پیش از پیدا کردن آسمان و زمین
عرش بر آب بود و حایلی میان ایشان نبود و باین استدلال کرده اند بر آنکه حادث اول از اجرام این
عالم که بوجود آمده آبست و بعضی گفته اند که آب بر پشت هوا بود انتهی و صاحب کشاف گفته که
این آیت دلیل است بر آنکه عرش و آب مخلوق اند پیش از خلق سموات و ارض و شیخ ابن حجر گفته
مراد بآب دریا نیست بلکه آن آبیست زیر عرش چنانکه حق سبحانه خواسته و محتمل که مراد آب دریا
باشد بمعنی آنکه حاملان عرش در دریا اند انتهی و بعضی گفته اند که بودن عرش بر آب کنایت از قدرت است والله اعلم
رواه مسلم. وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل شیء بقدر. هر چیز که در عالم است
بقضا و قدر الهی است. حتی العجز والکیس. تا آنکه عجز و کیس که از صفات آدمیان است نیز بتقدیر او
مراد بعجز ناتوانی و بیچارگی در امضای امور بضعف رای و قلت عقل و تجربه و مراد بکیس توانائی و چلدی در گذرانیدن
کارها بقوت رای و تصمیم عزم. کیس بفتح کاف و سکون تحتانیه ضد حمق. رواه مسلم. وعن ابی هریرة
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احتج آدم و موسی عند ربهما. خصومت کردند
و احتجاج نمودند یکدیگر آدم و موسی علیهما السلام نزد پروردگار خود یعنی در عالمی دیگر جز این عالم علوی و روحانی

گفت عبد الله بن عمر که گفت پیغمبر صلعم

گفت موسی ع

و عالم حقیقت باشد بملاقات ارواح در آسمان یا باز زنده گردانیدن در عالم برزخ یا بزنده
گردانیدن آدم در زمان حیات موسی علیهما السلام کذا قالوا. فحج آدم موسی. پس غالب آمد
بحجت آدم بر موسی. تفصیل این قصه آنست که. قال موسی آدم را. انت آدم الذی خلقک الله
بیده. تو آن آدمی که پیدا کرد خدای تعالی بید قدرت خود. ونفخ فیک من روحه. و دمید در تو از روح
که مخصوص گردانید او را بتشریف خود. واسجد لک ملائکته. و ساجد گردانید مر ترا فرشتگان خود را
واسکنک فی جنته. و سکونت داد ترا در بهشت خاص خود. ثم اهبطت الناس بخطیئتک الی الارض. پس
بستر فرود افگندی تو مردم را بسبب گناهی که کردی بر زمین گویا که اگر این خطیه از آدم بوجود نمی آمد همیشه
در بهشت می بودند و در همانجا اولاد می آوردند پس بسبب فرود افتادن ایشان نیز بر زمین افتادند با وجود
این قدر و مرتبه که داشتی نمی بایست این کار کرد مقصود آنست که بایستی که گناه از تو بوجود نمی آمد
فقال آدم انت موسی الذی اصطفاک الله برسالته وبکلامه. پس گفت آدم در جواب موسی تو
آن موسائی که برگزید ترا خدای تعالی به پیغمبری خود و بکلام خود بی واسطه. واعطاک الالواح. و داد ترا الواح
فیها تبیان کل شیء. در آن الواح بیان هر چیز است از احکام دین که کفایت کند امت ترا
و مراد بالواح تختهاست از زمرد یا یاقوت که توریت در آن نوشته فرود آمد و گویند که ضخامت
توریت هفتاد شتر بار بود و قرائت جزوی از وی در سالی تمام میشد. وقربک نجیا. و نزدیک
گردانید خدای تعالی ترا بدرگاه عزت خود مناجات کننده و راز گوینده. فبکم وجدت الله
کتب التوریة قبل ان اخلق. پس باز گو که بچند مدت یافتی الله تعالی را که نوشت توریت
را پیش از آنکه پیدا کرده شوم من. قال موسی باربعین عاما. گفت موسی نوشته شد توریت پیش از
پیدا شدن تو بچهل سال توریت خود قدیم است ولیکن نوشتن او در الواح یا در غیر آن درین مدت
باشد و مراد بسال یا سال این عالم یا سال نزد خداست که هزار سال است. قال آدم فهل
وجدت فیها. گفت آدم پس آیا یافتی تو در توریت مضمون این آیت را که. وعصی آدم ربه فغوی. و گناه
کرد آدم پروردگار خود را پس گم کرد راه را. قال نعم. گفت موسی آری یافتم در وی این معنی را. قال
افتلومنی علی ان عملت عملا. گفت آدم آیا پس ملامت میکنی مرا بر آنکه کردم من کاری را که نوشته
الله علی ان اعمله. نوشته است خدای تعالی بر من و تقدیر کرده که بکنم آنرا. قبل ان یخلقنی
الله باربعین سنة. پیش از آنکه پیدا کند مرا خدا بچهل سال. قال رسول الله. گفت پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم فحج آدم موسی. پس غالب آمد آدم موسی را باین حجت. رواه مسلم. پوشیده

نماند که وجود اسباب شرایط و امر و نهی و مدح و ذم و عتاب و ملامت منافی سابقهٔ قضا و قدر است و هر دو ثابت اند بلکه این نیز داخل تقدیر است پس موسی علیه السلام بمقتضای ظاهر و عالم اسباب و موجب امر و نهی تکلم کرد و آدم علیه السلام نطق بحقیقت و نظر بتقدیر فرمود و هر دو بر حق اند زیرا که این محاجه و مناظره ایشان در عالم حقیقت بود و از ارتفاع مواجب کسب و رفع تکلیف در عالم اسباب که قطع نظر از وسایط در آن جایز نباشد و لهذا آدم علیه السلام نیز در حیات خود گفت ربنا ظلمنا انفسنا و ازین تقریر ظاهر شد که حمل ملاقات ایشان بر احیای آدم در زمان حیات موسی علیهما السلام انسب است یا موسی علیه السلام در عالم ظاهر بود و آدم علیه السلام در عالم حقیقت والله اعلم • وعن ابن مسعود قال حدثنا رسول الله • ابن مسعود گفت حدیث کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و هو الصادق المصدوق • و اولیست گوینده که خبر داد امت را براستی و راست گفته شد بوی خبر داد حق تعالی او را حدیث اینست که ان خلق احدکم • بدرستی که مادهٔ پیدایش یکی از شما که آب منی است یجمع فی بطن امه • فراهم آورده میشود و گذاشته میشود در شکم مادرش در رحم وی اربعین یوما نطفة • چهل روز بصورت نطفه بانغیری که در وی میرود از تأثیر حرارت رحم ثم یکون علقة مثل ذلک • بسته میگردد نطفه خون بسته سخت سرخ چهل روز دیگر ثم یکون مضغة مثل ذلک بسته میگردد گوشت پاره چهل روز دیگر ثم یبعث الله الیه ملکا • بسته میفرستد خدای تعالی بسوی وی فرشته را ظاهر حدیث در آنست که فرستادن فرشته بسوی مضغه است ولیکن مراد فرستادن اوست بعد از پیدا کردن استخوان و پوست و دست و پا ساختن او و بصورت آدمی چنانکه از آیت قرآنی معلوم میگردد و کلام درین مقام بسیار است پاره از آن در شرح ذکر کرده شده است و اینجا نکته اینست که ذکر آن درین ترجمه مناسب است و آن اینست که پروردگار تعالی شانه قادر است که در یک لمحه بصورت آدمی درست آفریند و آفریدن بدین ترتیب و تدریج نه از نقصان قدرت است بلکه از کمال قدرت و حکمت است چه در خلق اسباب و ترتیب مسببات بر آن قدرتهای متعدده و حکمتهای متنوعه که در پیدا کردن بی سبب نبود و نیز درین تعلیم و تلقین است در رعایت تأنی و تدریج در امور خود چنانکه در خلق آسمانها و زمینها در شش روز مثل این نکته گفته اند محققان که این تنبیه و اعلام است مر انسان را بآنکه وصول بکمال معنوی نیست مگر بطریق تدریج مرتبه مرتبه نظیر حصول کمال ظاهر و رسیدن بدان و درجه و انتقال از طوری بطوری پس همچنین باید که در مراتب سلوک سیر کنند تا بنهایت برسد فسبحان الله القدیر الحکیم و بالجمله بعد از تمامی خلقت و تسویه بدن میفرستد حق تعالی فرشته را که موکل است بر ارحام و امر میکنند

وی تعالی آن فرشته را باربع کلمات • بنوشتن چهار چیز و این نوشتن غیر نوشتن مقادیر سابق بر خلق سموات و ارض است سنت الهی برین جاری شده که از برای تأکید و تقریر سابق در آن وقت نیز نویسند و در حدیث آمده است که نوشتن آن در میان دو چشم است و سرنوشت عبارت از آنست و در روایتی آمده که در صحیفه نیز می نویسند فیکتب عمله • پس مینویسد آن فرشته عمل بنده را که چه کار خواهد کرد از نیکی و بدی • واجله • و می نویسد مدت عمر او را که چه قدر خواهد بود و کی خواهد مرد و اجل مدتی معلوم که برای چیزی و کاری بنهند و گاهی تمام این مدت مراد دارند که تمام عمر است و گاهی جزو اخیر و باین وجه اجل گاهی بمعنی مرگ نیز آید • ورزقه • و می نویسد رزق او را که چه خواهد رسید از طعام و شراب و سایر منافع و مرافق • وشقی او سعید • و می نویسد که بدبخت است وی یا نیکبخت و عاقبت کار او چیست و در بعضی احادیث ذکر اثر و مضجع و مصایب نیز آمده یعنی کجاها سفر خواهد کرد و کجا خواهد خفت و مرد و چه از مصایب و حوادث بوی خواهد رسید و مانا که این یادها بعد از آن وحی شده باشد والله اعلم • ثم ینفخ فیه الروح • بعد دمیده میشود در وی روح ظاهر حدیث آنست که نوشتن این امور پیش از دمیدن روح و در آمدن جان است در بدن و در روایت بیهقی نوشتن بعد از دمیدن روح آمده ولیکن روایت بخاری و مسلم اصح و اثبت است والله اعلم و جهت نوشتن سعادت و شقاوت با وجود نوشتن عمل خفائی داشت بیان آن کرد و فرمود که فو الذی لا اله غیره • پس سوگند بآنکسی که نیست هیچ خدائی غیر وی ان احدکم لیعمل بعمل اهل الجنة • بدرستی و راستی که یکی از شما هر آینه کار میکند بکارهای اهل بهشت از اعمال صالح • حتی ما یکون بینه وبینها الا ذراع • تا آنکه نمی باشد میان وی و میان بهشت مگر مقدار یک دست کنایت است از قرب مسافت و در آمدن در بهشت • فیسبق علیه الکتاب • پس سبقت میکند و غلبه مینماید بروی سرنوشت وی که در تقدیر رفته و در شکم نوشته شده است از شقاوت • فیعمل بعمل اهل النار • پس کار میکند بکارهای دوزخیان از کفر و فسق • فیدخلها • پس میدر آید در دوزخ • وان احدکم لیعمل بعمل اهل النار • و بدرستی که یکی از شما هر آینه عمل میکند بعمل دوزخیان • حتی ما یکون بینه وبینها الا ذراع • تا آنکه نمی باشد میان او و میان دوزخ مگر یک دست • فیسبق علیه الکتاب • پس سبقت میکند بروی سرنوشت • فیعمل بعمل اهل الجنة • پس عمل میکند بعمل بهشتیان • فیدخلها • و مراد آنست که گاهی بر سبیل ندرت اینچنین هم واقع میشود لیکن غلبه لطف و رحمت وی اقتضا کرده که انقلاب مردم و برگشتن ایشان از شر بجانب خیر بسیار آمده اما

ذکر وی زمین کجا خواهد گشت

پس حی در آید بهشت

حال در غایت قلّت و ندرت والحمد لله علی ذلک مُتّفقٌ علیه و این حدیث دلالت
کرد بر آنکه اعتبار بخاتمه است و در حدیث آینده بصریح نیز آید و لنعم من قال نظم
حکم مستوری و مستی همه بر خاتمت است کس ندانست که آخر بچه حالت گذرد و باید دانست که
درین حدیث حث و ترغیب است بر مواظبت طاعات و مراقبت اوقات و حفظ آن از
معاصی بجهة ترس آنکه مبادا همین دم آخر عمر باشد و خاتمه بخیر گردد و این سخن خوب است برغم
بعضی مردم که بشنیدن خبر قضا و قدر از عمل متقاعد شوند و انکار سعی در عمل کنند و گویند که چون سعادت
و شقاوت و دخول جنت و نار همه بسابقهٔ قضا و قدر است و بر جبین سرنوشت شده است عمل
برای چیست چنانکه بعضی صحابه نیز پیش از فهم مقصود گفتند پس آنحضرت جواب داد که عمل کنید و هر کس را
توفیق داده شده است برای چیزی که آفریده شده است یعنی توقف شما در عمل و انکار
کردن شما آنرا بعد از شنیدن قضیهٔ قضا و قدر معنی ندارد چه امر و نهی از شارع وارد شده
و شما را قوت فهم و خطاب داده و در شما قصدی و اختیاری که بدان عمل توانید کرد نهاده اگر نه پس لابد
درینجا چیزی خواهد بود که بجهة آن بنده کار امر توان کرد و از ایشان فعلی طلب توان نمود و از فعلی
دیگر توان باز داشت و الّا امر و نهی را فایده نخواهد بود و فرستادن پیغمبر را سودی نه اگرچه این سرّ
غامض است بکنه آن نتوان رسید و بسا اسرار که بنده را بدان اطلاع نبود و تحقیق هیچ عملی و نه هیچ
حقیقتی بر کشف آن موقوف نبود و وی تعالی مالک الملک است و هر که در ملک خود تصرف کند ظلم نباشد
یعذب من یشاء و یرحم من یشاء و منتهای کلام متکلمین درین مقام این است که لا یُسأل عمّا یفعل
و هم یُسألون و محققان از ارباب کشف گفته اند که تکلیف امر و نهی مقتضای صفت ربوبیت و عبودیت و عهد
است و فایدهٔ آن ابراز مکنون علم و ارادت و اظهار مقتضیات اسما و صفات و کمالات خود است و مقصود
از ایجاد عالم همین بود کنتُ کنزاً مخفیاً فاحببتُ ان اُعرَف والله اعلم بحقایق الامور وعن
سَهل بن سعدٍ کنیت وی ابوالعباس و بعضی گفته اند ابو یحیی سهل بن سعد بن مالک ساعدی منسوب
بساعد بن کعب انصاری مدنی او را با پدر صحبت است و نام او حزن بود بمعنی زمین درشت
پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم سهل نام نهاد بمعنی زمین نرم و در وقت رحلت آنحضرت پانزده
ساله بود و وفات او در سنهٔ احدی و تسعین و بعضی گفته اند ثمان و ثمانین و وی آخر کسی است که
مُرد بمدینه از صحابه رضی الله عنه و عنهم قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انّ العبد لیعمل
عمل اهل النار بدرستی که بنده هرآینه میکند بالفعل کار دوزخیان را وانّه من اهل الجنة

و حال آنکه وی

و حال آنکه وی در واقع بموجب سابقهٔ ازل و حکم عاقبت کار از بهشتیان است و یعمل عمل اهل
الجنة و گاهی میکند کار بهشتیان را و حال آنکه در واقع از دوزخیان است وانّما الاعمال
بالخواتیم و نیست اعتبار اعمال مگر بخاتمتها تا خاتمه بر کدام عمل است همان اعتبار دارد
چنانکه گذشت و خواتم بر وزن مساجد و خواتیم بر وزن مصابیح جمع خاتمه هر دو در روایت آمده است
متفق علیه وعن عایشة رضی الله عنها قالت دُعی رسولُ الله گفت عایشه طلبیده شد پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم الی جنازة صبیٍّ من الانصار بسوی جنازهٔ کودکی از قبیلهٔ انصار تا نماز گزارد
و جنازه بکسر جیم و فتح هر دو آمده و بعضی فرقی نیز نهاده اند که بکسر بمعنی میت و بفتح بمعنی سریر یا بر عکس
یا بکسر سریر با میت فقلتُ پس گفتم من یا رسول الله طوبی لهذا خوشی و نیکی باد مر این کودک را عصفورٌ من
عصافیر الجنة گنجشکی است از گنجشکان بهشت گنجشک خواندن بسبب خوردسالی اوست و از گنجشکان
بهشت گفتن بجهة بهشتی بودن او در اعتقاد وی لم یعمل السوء نکرده است بدی را و لم یدرکه و در نیافته
است آنرا فقال پس گفت آنحضرت اوَ غیرُ ذلک این کلمه را بفتح واو و سکون آن هر دو خوانده اند
و معنی آن بر تقدیر فتح چنین شود که آیا واقع شد آنکه تو میگویی که وی بهشتی است و حال آنکه غیر آنچه
تو میگویی که بهشتی نباشد واقع است و بر تقدیر سکون معنی آنست که آیا واقع آنست که تو میگویی
یا غیر آنکه تو میگویی و نیز توان که او بمعنی بل بود و معنی آن باشد که نه بلکه واقع غیر آنست که تو میگویی و مقصود
آنست که جزم نمیتوان کرد که وی بهشتی است بعد از آن بیان کرد وجه آنرا و فرمود یا عایشة
انّ الله خلق للجنة اهلاً ای عایشه بدرستی که خدای تعالی پیدا کرد از برای بهشت جماعهٔ را مستحق و سزاوار
خلقهم لها و هم فی اصلاب آبائهم پیدا کرد ایشان را برای بهشت و حال آنکه ایشان در صلبهای پدران
خود بودند رواه مسلم ظاهر این حدیث آنست که در آمدن بهشت و دوزخ منوط و مربوط بعمل نیک و بد نیست
بلکه بمحض تقدیر و قضای الهی است و وی تعالی بعضی از خلق خود را برای بهشت آفریده خواه عمل نیک کنند یا نه و بعضی را
برای دوزخ پیدا کرده کارهای بد بکنند یا نه پس این صبی را اگر از برای دوزخ آفریده شده است میدراید
اگرچه عمل بد نکرده پس تو جزم چون میکنی ای عایشه که وی بهشتی است ظاهر این حدیث این است اما آنچه
از ضروریات دین بنص کتاب و سنت معلوم شده و اجماع اهل دین بر آن منعقد گشته آنست که اطفال
مسلمانان در بهشت اند و در اطفال کافران سه قول است اوّل در آمدن در آتش دوم توقف سیوم در آمدن در بهشت
و این قول صحیح تر است چه بضرورت از دین معلوم شده که پروردگار تعالی بی گناه هیچکس را عذاب نکند
و بعضی گفته اند که عدم ارتضای آنحضرت صلی الله علیه و سلم این سخن را از عایشه رضی الله عنها بجهة آن بود

که در وی حکم بغیب بوده جزم بایمان مادر و پدر این صبی چه صبی تابع ابوین است در حکم بایمان و صواب آنست که صدور این قول از حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم پیش از وحی بود با آنکه اطفال مشرکین در او اند و بعد از آن وحی آمد که ایشان در بهشت خواهند بود و پدران و مادران که مسلمانند در بهشت خواهند

چنانکه در حدیث آمده است والله اعلم وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما منکم من احد نیست از شما هیچکس الا وقد کتب مقعده من النار مگر آنکه حال که بتحقیق نوشته شده و متعین ساخته شده است جای نشست او از آتش دوزخ ومقعده من الجنة و جای نشست او از بهشت یعنی متعین شده است که دوزخی کدام است و بهشتی کدام است قالوا گفتند یا رسول الله افلا نتکل علی کتابنا آیا پس چون نوشته شده و تعین کرده شده است جای هر یک از ما اعتماد نکنیم بر این نوشته خود وندع العمل و ترک نکنیم عمل را زیرا که چون در آمدن در بهشت و دوزخ عمل متعین شد عمل سبب آن نماند پس عمل برای چه کنیم قال گفت آنحضرت اعملوا فکل میسر لما خلق له عمل کنید پس هر کس موفق و مهیا گردانیده شده است چیزی را که پیدا کرده شده است اما من کان من اهل السعادة واما کسی که هست از اهل سعادت و در تقدیر الهی بسعادت نامزد شده فییسر لعمل السعادة موفق و مهیا گردانیده شده است مر عمل سعادت را واما من کان من اهل الشقاوة واما کسی که هست در سابقه تقدیر از اهل شقاوت مهیا گردانیده میشود مر عمل شقاوت را یعنی وجود سابقه قضا و قدر باعث بر ترک عمل نیست زیرا که پروردگار تعالی بحکم ربوبیت امر کرده و بر بندگان بمقتضای عبودیت امتثال آن لازم شده و عمل را علامت سعادت و شقاوت گردانیده است و این نیز داخل قضا و قدر است و بر هر کس تقدیر نموده که عمل خواهد کرد میکند و بر هر که تقدیر نخواهد کرد نمیکند و ثواب و عقاب تصرفیست که در ملک خود میکند بر هر تقدیر این سخن شما که چون قضا و قدر است عمل برای چه کنیم در برابر نیست ثم قرأ پس تر خواند آنحضرت برای تایید و اثبات این این آیت را که فاما من اعطی واتقی وصدق بالحسنی اما کسی که داد حقوق مال را یا مطلق طاعات را کرد از نافرموده حق و تصدیق کرد کلمه که نیکتر از همه کلمات است یعنی کلمه توحید یا ملتی را که نیکتر از همه یعنی ملت اسلام الآیة تا تمام آیت که این است فسنیسره للیسری پس نزدیک است که مهیا گردانیم او را برای اعمال که مودی و مفضی باسانیست که در آمدن بهشت است واما من بخل واستغنی وکذب بالحسنی فسنیسره للعسری واما کسی که بخل ورزید بمال یا باداء هر چه امر کرده شده بآن و بی نیاز شد از نعیم عقبی و تقوی نورزید و تکذیب کرد بکلمه توحید و ملت اسلام پس نزدیک است که مهیا گردانیم او را

اعمال که مودیست بدشواری که در آتش دوزخ در آمدن است متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله کتب علی ابن آدم بدرستی که خدای تعالی نوشته و تقدیر کرده است بر آدمی حظه من الزنا نصیب او از زنا ادرک ذلک لا محالة در می یابد آن نصیب خود را از زنا البته و محالة بفتح میم و تخفیف لام بمعنی تغیر و حولان یعنی گردیدن از حالی بحالی و معنی لا محالة لا بد و البته یعنی این سخن را تغیر و گردیدن نبود و معنی حدیث بر آن وجه که شارحان گفته اند آنست که پروردگار تعالی آدمی را نصیبی از زنا اثبات کرده بخلق حواس و قوی که بدان لذت می یابد و بابداع ترکیب هوا و میل بوی پس البته آن نصیب از زنا بوی میرسد و در می یابد لیکن تعالی نگاه میدارد از آن کسی را که میخواهد و میگذارد بعضی را از حقیقت زنا که ادخال فرج در فرج است دمی اندازد و در زنای مجازی که نظر حرام و کلام است چنانکه فرمود فزنا العین النظر پس زنای چشم نظر حرام است وزنا اللسان النطق و زنای زبان سخن حرام همین قیاس زنای گوش و دست و پا و دل والنفس تمنی وتشتهی و نفس آدمی آرزو میکند و میخواهد والفرج یصدق ذلک ویکذبه و عورت زن گاهی تصدیق میکند و راست میگرداند آرزوی نفس و شهوت وی را و اطاعت میکند او را و در زنا می افتد و گاهی دروغ میگرداند او را و اطاعت نمیکند و ابا می آرد از زنا متفق علیه این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند و در آن اتفاق دارند وفی روایة لمسلم و در روایتی مر مسلم را که منفرد است بدان اینچنین آمده که قال گفت آنحضرت کتب علی ابن آدم نصیبه من الزنا نوشته شده بر آدمی نصیب وی از زنا مدرک ذلک لا محالة در یابنده آدمی است آن را البته العینان زناهما النظر چشمها زنای ایشان نظر حرام است والاذنان زناهما الاستماع و گوشها زنای ایشان شنیدن سخنان حرام است واللسان زناه الکلام و زبان زنای او کلام حرام است والید زناها البطش و دست زنای وی گرفتن است وفی الصراح بطش حمله کردن و سخت گرفتن والرجل زناها الخطی و پای زنای وی گامها زدن و رفتن بجانب آن والقلب یهوی ویتمنی و دل دوست میدارد و آرزو میکند ویصدق ذلک الفرج ویکذبه و تصدیق میکند آن را فرج و تکذیب میکند آن وعن عمران بن حصین رضی الله عنه بضم حا و فتح صاد و سکون تحتانیه صحابی مشهور است اسلام آورد در خیبر همراه ابو هریره تا سی سال بر بستر بیمار افتاده بود و ملایک سلام میکردند بر وی یکبار داغ کرد پس ملایک پنهان شدند چون به شد باز آمدند ابن سیرین گفت نبود در بصره هیچ یکی از اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم اقدم و افضل از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت میکند ان رجلین من مزینة قالا که دو مرد از قبیله مزینه بضم میم و فتح زا و سکون

يا دبون گفتند يا رسول الله ارأيت ما يعمل الناس اليوم خبر ده ما را که آنچه عمل ميکنند مردم
يعنی در دنيا که دار تکليف است و يکدحون فيه و کوشش مينمايند و سعی ميکنند در آن أشیء
قضی عليهم آيا چيزيست که قضا کرده شده است بر ايشان و حکم کرده شده است و مضی فيهم و گذشته
است در ايشان من قدر سبق از تقدير الهی که پيش رفته است در ازل او فيما يستقبلون به يا
واقع است در چيزی که استقبال ميکنند بدان چيز و پيش می آيند در زمان آينده يعنی ميکنند بقدرت
و اختيار خود بی آنکه چيزی گذشته باشد پيش ازين از قضا و قدر مما اتاهم به نبيهم از آن چيز که آورده است
ايشان را بآن پيغمبر ايشان و ثبتت الحجة عليهم و ثابت شده است حجت و برهان بر ايشان
بظهور صدق پيغمبر بمعجزه يعنی هيچ قضا و قدری سابق نيست پيغمبران آمده امر و نهی کرده و مردم از پيش خود بقدرت
و اختيار طاعت ميکنند يا معصيت می ورزند چنانکه مذهب قدريه فقال لا بل گفت
آنحضرت نيست امری مستقبل بل شیء قضی عليهم و مضی فيهم بلکه حکم کرده شده است بر ايشان و در ميان
و گذشته است در ازل در باب ايشان و تصديق ذلک فی کتاب الله و تصديق آن و دليل
صدق بدان در کتاب خدا است عز و جل که فرموده و نفس و ما سواها فالهمها فجورها و تقويها
تسويه نفس عبارتست از پيدا کردن او بر وجه سويت و اعتدال بر مقتضای حکمت و مصلحت با ترکيب قوی
و آلات که مستعد فهم و افهام گردد و قابل تکليف و صدور افعال شود و الهام فجور با مور جبليه و قضايای
طبيعيه بود بترکيب شهوات حيته در وی و الهام تقوی بنصوص شرعيه و ادله عقليه بتلقين علم [illegible]
يقينيه و تصديق حديث در قول وی سبحانه است فسويها که دلالت دارد که آنهمه بخلق و تقدير او ست
رواه مسلم و عن ابی هريرة رضی الله عنه قال قلت گفت ابو هريره گفتم يا رسول الله انی رجل شاب
من مرد جوانم و انا اخاف علی نفسی العنت و من ميترسم بر نفس خود زنا را و عنت بفتحتين بمعنی فساد
و اثم و هلاک و مشقت و زنا آيد و لا اجد ما اتزوج به النساء و نمی يابم از مال چيزی که بزنی بگيرم بدان
زنان را کانه يستاذنه فی الاختصاء راوی ميگويد گويا ابو هريره با اين سخن دستوری ميخواست از
آنحضرت در خصی شدن قال فسکت عنی گفت ابو هريره پس خاموش شد آنحضرت و روی گردانيد
از من ثم قلت مثل ذلک پس گفتم من مانند آن سخن يعنی تکرار کردم آن سخن را فسکت عنی
ثم قلت مثل ذلک فسکت عنی ثم قلت مثل ذلک فقال النبی پس گفت پيغمبر خدا صلی الله
عليه و سلم يا ابا هريرة جف القلم بما انت لاق خشک شد قلم بچيزی که تو پيش آينده کنايت از ختم کتابت
تقدير و فارغ شدن از کتابت آن فاختص علی ذلک او ذر پس خصی شو بر علم بآنکه هرچه قضا فته

بدرستيکه

بند نيست و درين تهديد است بر و بسبب تدبير در مقابله تقدير و گريختن از آن يا بگذار اختصار او را فی
شو بقضا يعنی هرچه از خير و شر شدنيست در ازل تقدير آن رفته خواهد شد اختصا کن يا مکن و اين
اذن در اختصا نيست بلکه توبيخ و ملامت است بر دستوری خواستن در قطع عضوی بی فايده و در بعضی
نسخ مصابيح فاختصر واقع شده بر لفظ امر از اختصار بمعنی ترک تطويل در کلام يعنی چون دانستی که
هرچه مقدر است مبدل نميگردد سخن کوتاه کن بر آن و تسليم شو و ترک اعتراض کن يا بگذار اختصار و تسليم
را هرچه خواهی بگو و تهديد بر نسخه اول در امر اول است و بر ثانی در ثانی فافهم رواه البخاری و عن
عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله عليه و سلم ان قلوب بنی آدم کلها بدرستی که دلها
فرزندان آدم همه بين اصبعين من اصابع الرحمن ميان دو انگشت اند از انگشتان خدای تعالی
کقلب واحد اين دلها در دو انگشت وی مانند يکدل است يصرفه کيف يشاء ميگرداند
آن يکدل را چنانکه ميخواهد و مراد آنست که وی تعالی قادر است بر تصرف جميع اشيا بيکدفعه يا اين کلام
باعتبار فهم مردم و عادت ايشان که تصرف در يک چيز پيش ايشان آسان تر و سبکتر است از تصرف
در اشيای متعدده و الا بر حضرت پروردگار تعالی شانه همه برابر و يکسان است نه آنکه آن
مشکل بود و اين آسان و اطلاق اصابع بر حضرت حق از متشابهات است و در متشابهات دو
مذهب است بعضی توقف کنند و علم آنرا بر حضرت حق حواله نمايند و بعضی آنرا بر وجه مناسب
حمل کنند و تاويل نمايند و بالجمله مراد صفت جمال و جلال و قهر و لطف است که با دل تقليب و تصريف
بجانب طاعت مينمايد و ثانی بسوی معصيت و اشارت است بآنکه اين تصريف و تقليب در غايت
سرعت نفوذ و نهايت تاثير است و اضافت برحمان از جهت سعت رحمت و غلبه او ست بر غضب
با آنکه غضب حليم سخت است پس اشارت بهر دو قسم تصريف تواند شد جمالی و جلالی ثم قال رسول
الله پس گفت پيغمبر خدا صلی الله عليه و سلم از برای تعليم امت و تاديب بحضرت صمديت
عز و جل اللهم مصرف القلوب ای بار خدای گرداننده دلها بسوی طاعت و معصيت
صرف قلوبنا علی طاعتک بگردان دلهای ما را بسوی طاعت و ثابت و مستقيم دار بر آن و ظاهر
آنست که صيغه جمع برای شمول امت است بلکه در حقيقت دعا برای ايشان است آنجا خود نهايت
اعتدال و استقامت است تصريف و تقليب باشد رواه مسلم و عن ابی هريرة رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله عليه و سلم ما من مولود الا يولد علی الفطرة نيست هيچ زاينده شده
مگر آنکه زائيده ميشود بر فطرت و فطرت در لغت بمعنی شکافتن و نو پيدا کردن و آفريدن آيد

و معنی فطرت اینجا خلقت مولود است که زائیده میشود بران و مراد بآن حالتی و هیئتی است که ساخته کننده و آماده کننده است او را برای معرفت خالق و قبول حق و اختیار دین اسلام و تمیز میان حق و باطل بابداع صفت عقل و ترکیب آن در جوهر ذات وی که متمکن گردد بدان بر هدایت و قبول حق اگر فکر کند و نظر صحیح کار فرماید و عوارض و موانع طاری نگردد که از نظر صحیح کردن و بر دین اسلام ثابت بودن بر آرد و اشارت کرد بآن عوارض بقول خود فابواه یهودانه پس پدر و مادر وی یهود میکردانند او را او ینصرانه یا نصرانی میکنند او را او یمجسانه یا مجوسی میسازند او را بمتابعت و مطاوعت و تقلید وی مر ایشان را و عدم استعمال نظر که بدان دریابد حق را و تمیز کند میان حق و باطل یا بالجبر و القهر او را در دین خود میدارند و با وجود نظر صحیح و دریافت حق متابعت ایشان میکند و اختیار دین اسلام نمی نماید و الفت بمحسوسات و موهومات و انهماک در لذات و شهوات جسمانی مانع از نظر صحیح و دریافت حق نیز در حکم تهوید و تنصیر ابوین است که باعث است بر تقلید و اتباع ایشان و این است مراد بقول حق سبحانه و تعالی فطرت الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله چنانکه در آخر حدیث مذکور کردد و اگر گفته شود که پس این صفت خود تبدیل مییابد بتهوید و تنصیر ابوین پس لا تبدیل لخلق الله چون درست آید جوابش آنکه این استعداد و تهیئا دریافت حق صفتی است که ممکن نیست تبدیل و ازاله آن چه استعداد او و تهیئا او هرگز مستبدل نگردد و اگر فرضا بر خلاف مقتضای آن رود و نظر صحیح نکند و اثر آن ظهور نرسد این استعداد او بحال خود است و حجت است بر وی اگر مانعی از ظهور اثر آن بوجود نمی آید دایم و مستمر میماند آدمی زاد بر مقتضای آن و اختیار نمیکند جز دین اسلام را که حسن وی ظاهر است نزد ارباب عقول سلیمه و انظار صحیحه چنانکه مولود است بر محبت شیر خوار کی تا باز ندارند دایم میماند بر محبت آن و ازینجا گفته اند بعضی از فضلا که فطرت سلیمه مجبول است بر اختیار دین اسلام و مراد بولادت بر فطرت اسلام آن نیست که مولود بحقیقت بر صفت اسلام بالفعل است بعد از آن پدر و مادر کافر میسازند تا بتبعیت ایشان محکوم بکفر است چه انصاف مولود بحقیقت اسلام که از مکاسب است معقولیت ندارد و نیز وی تبدیل پذیر است مگر آنکه به لا تبدیل لخلق الله آن مراد دارند که نمی باید که تبدیل کنند و اگر چه در بعضی روایات علی فطرة الاسلام و منه یا علی هذه الاسلام که عبارت از دین اسلام است آمده اما مراد همان است که گفته شد یعنی مستعد اسلام زائیده شده اگر آفتی از خارج پیش نمی آمد اختیار میکرد آنرا و در شرح زیاده برین سخن کرده شده و وجوه دیگر ایراد نموده شده است اینجا اینقدر کفایت است بعد از آن تشبیه کرد ولادت مولود را بر فطرت سلیم و عقل قویم و عروض آفت و اعوجاج از خارج بر آن بهیمه بسلامت و عروض نقصان پس از ان بقول خود

کما تنتج البهیمة بهیمة جمعاء چنانکه زائیده میشود چارپایه را با تمام کامل سلیم الاعضا و تنتج بلفظ مجهول است از نتج بمعنی زائیدن و ناتج آنکه بزایاند ناقه را و متولی امر نتاج گردد چنانکه دایه در آدمی و تحقیق این لفظ در شرح بیشتر ازین واقع شده است هل تحسون فیها من جدعاء آیا احساس میکنید و می بینید شما در آن بهایم زائیده شده هیچ بهیمه بینی یا گوش یا لب بریده و اگر از خارج آفتی بحال وی متعرض نمیشد همچنان میماند که بود ثم یقول پس گفت و خواند آنحضرت این آیت را فطرة الله التی فطر الناس علیها لازم گیرید خلقت خدا را که پیدا کرده آدمیان را و دایم باشید بمقتضای آن لا تبدیل لخلق الله نیست تغیر و تبدیل پیدایش خدا را و نباید تغیر و تبدیل دادن او را ذلک الدین القیم آن یعنی موجب فطرة و مقتضای وی دین راست و درست است متفق علیه و عن ابی موسی الاشعری رضی الله عنه قال قام فینا رسول الله ابو موسی اشعری گفت که ایستاد میان ما و خطبه خواند برای حفظ و تذکیر ما و اهتمام نمودن بحال ما پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بخمس کلمات به پنج سخن فقال پس گفت آنحضرت ان الله تعالی لا ینام بدرستی که خدای تعالی خواب نمیکند و غافل نمیشود از حال بندگان و احوال تمام کاینات این نخستین کلمه است از آن پنج کلمه چنانکه شارحان گفته اند و کلمه دوم و لا ینبغی له ان ینام و نمی سزد از وی و نمی آید ازو که خواب کند یعنی محال است بر وی خواب و باینجهت مغایر شد این کلمه کلمه نخستین را چه از خواب ناکردن ناممکن بودن خواب لازم نیاید کلمه سیوم یخفض القسط و یرفعه پست میکند قسط را و بالا میبرد آنرا قسط بکسر قاف و سکون سین مهمله بمعنی رزق آید بس معنی آن آیت بود که یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر یعنی فراخ میکند الله تعالی رزق را مر هر کرا میخواهد و تنگ میگرداند بر هر که میخواهد و قسط بمعنی میزان نیز آید و اینمعنی ظاهر و مناسب تر است بحدیث آینده که گفت بیده المیزان یخفض و یرفع و معنی خفض میزان و رفع آن وزن کردن ارزاق بندگان که نازل است از جناب قدس و اعمال ایشان که صاعد است بدرگاه عزت وی تعالی و دانا نیدن مقادیر آنها مر فرشتگان را که موکل اند بر آن یا اشارت است بقول حق سبحانه کل یوم هو فی شان و باآنکه وی تعالی حکم میکند در خلق خود میزان عدل و باین وجه این کلمه موکد و مقرر کلمه دوم گردد که لا ینبغی له ان ینام است چه هر که در هر لحظه و هر آن تصرف وی دایم و مستمر باشد خواب کردن و غافل بودن سزاوار او را نبود و ممکن نباشد کلمه چهارم یرفع الیه عمل اللیل قبل عمل النهار برداشته میشود و بالا برده میشود بسوی درگاه وی عملهای بندگان که در شب میکنند پیش از عملهای که در روز میکنند و عمل النهار قبل عمل اللیل برداشته میشود عمل روز پیش از عمل شب یعنی

هنوز روز نشده و عملی در آن واقع نشده که عمل شب بالا میبرند و شب نرسیده که عمل روز بر نددر
مبالغه است در مسارعت ملایکه موکل باعمال عباد در امتثال امر و سرعت عروج ایشان بمجال عرض و مصاعد
سموات و قدرت ایشان بر رفع اعمال در ادنی ساعت چه فرق میان روز و شب جز آنی و جزوی لا تتجزی
نبود یا مراد آن باشد که برداشته میشود عمل شب پیش از عمل روز و عمل روز پیش از برداشتن عمل شب و هر یک
را جدا جدا بدرگاه میبرند و عرض مینمایند و این معنی از عبارت ظاهرتر است ولیکن چون ذات و بلاغت
در معنی اول بیشتر است و این کلمه نیز موکد لاینبغی له ان ینام است کلمه بتحتم حجابه النور پرده حق سبحانه
و تعالی و تقدس نور است یعنی انوار جلال و اشعه عظمت و کبریای او که مدهوش و متحیر میکردند در ملاحظه و مشاهده
آن عقول و بصایر و این پرده بحقیقت راجع بخلق است که محجوب ایشانند نه حق سبحانه بر مثال دیده کور نسبت به آفتاب
و حق سبحانه و تعالی را محجوب نتوان گفت که محجوب مغلوب و مقهور حاجب بود بلکه محتجب گویند که مستتر است بذات
خود از جهت تعزز و تمنع بعظمت و جلال کبریا و تواند که معنی وی آن باشد که وی سبحانه محتجب است از جهت شدت
ظهور و غایت بروز چنانکه در محسوسات آفتاب که چون بسیار تابد دیده را خیره و تیره گرداند و در حقیقت صفات
که انوار ذات اند پرده او بند و ذات را جز در پرده صفات مشاهده نتوان کرد و ادراک ذات بحت ممکن نیست
و هر چه در ادراک در آید و مشهود گردد نور صفات است حق تعالی ورای آنست مثنوی هرچه اندیشه پذیرد آن
فنا است و آنچه در اندیشه ناید آن خدا است و اگر پرده صفات از میان برافتد و ذات بحت
تجلی نماید کاینات همه در احدیت ذات مستهلک و مضمحل گردند چنانچه فرمود لو کشفه لاحرقت
سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه اگر برداشتی آن پرده را هر آینه بسوختی انوار ذات وی
هر چیزی را که بنهایت رسیده است بسوی آن چیز بصر وی تعالی که خلق وی باشند چه بصر الله تعالی
محیط است بتمامه کاینات و رسیده است بنهایات آن نظم هست از پرده گفتگوی من و تو چون
پرده برافتد نه تو مانی و نه من و سبحات بضمتین جمع سبحه است بضم و سکون مثل غرفه و غرفات و مراد بدان نور
وجه اوست و در قاموس گفته سبحات وجه الله انواره و انوار را سبحه از آن خوانند که بینندگان
و مشاهده کنندگان آن تسبیح گویند و به تنزیه و تقدیس یاد کنند حق تعالی را بجهة هیبت و دهشت
جلال ذات و عظمت وی تعالی شانه رواه مسلم و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم ید الله ملأی دست جود و کرم الله تعالی پر است کنایت است از غایت زیادت
غنی و کمال سعت و نهایت جود و عطای وی جل جلاله و عم نواله لا تغیضها نفقة ناقص و تهی نمیسازد
او را هیچ نفقه و عطا سحاء اللیل و النهار ریزنده و سیلان کننده است دست وی شب و روز

یعنی دایم و باقیست عطای او و سح ریختن و سیلان کردن آب از بالا بمطر سحاح بتشدید
باران سخت بارنده ارایتم ما انفق منذ خلق السماء و الارض خبر دهید مرا که چه مقدار انفاق و اعطا
کرده است وی تعالی از آن باز که پیدا کرد آسمان و زمین را فانه لم یغض ما فی یده پس بدرستی که عطا و انفاق
او کم نساخت چیزی را که در دست او بود و کان عرشه علی الماء و بود در وقت پیدا کردن آسمان و زمین عرش
او بر آب شرح این کلمه در حدیث اول از فصل گذشت و بیده المیزان و بدست قدرت و حکمت او است ترازو
یخفض و یرفع پست میکند و بر می دارد ترازو را شرح این نیز گذشت متفق علیه و فی روایة لمسلم
و در روایتی مر مسلم را اینچنین آمده که یمین الله ملأی دست راست خدا پر است چون عطا غالب
راست میباشد بخصوص یمین را ذکر کرد قال ابن نمیر گفت ابن نمیر بضم نون که شیخ مسلم است حدیث را باین لفظ
ملآن و سحاء لا یغیضها شیء اللیل و النهار یعنی در حدیث خود بجای ملأی ملآن گفت و آنچه
موافق لغت است ملأی است نه ملآن چه ید مونث سماعی است و ملآن لفظ مذکر اما اگر روایت
آن صحیح باشد بدر تاویل بجود و احسان کرد و نیز بجای نفقة شیء آورده و در بعضی الفاظ تقدیم و تاخیر
نیز کرده و الله اعلم و عنه و هم از ابی هریره روایت است که گفت پرسیده شد
پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم عن ذراری المشرکین از اطفال مشرکان که حال ایشان چیست در بهشت اند
یا در دوزخ ذراری جمع ذریه است و آن نسل جن و انس را گویند صغار یا کبار و مراد اینجا صغار اند
قال گفت آنحضرت در جواب سایل الله اعلم بما کانوا عاملین خدای تعالی داناتر است بچیزی
که ایشان عمل کنندگان بودند متفق علیه ظاهر معنی حدیث این مینماید که معلق گردانید امر اطفال مشرکین
را بآنچه دانسته است پروردگار تعالی عاقبت کار ایشان را که اگر زنده میماندند و ببلوغ میرسیدند
چه عمل میکردند پس آنرا که دانسته است خدای تعالی که بر تقدیر رسیدن ببلوغ با ایمان میمیرد و میدر آرد
ببهشت و آنرا که دانسته است که کافر میمیرد و میدر آرد در آتش و این سخن مشکل است یکی از اینجهة
که چون طفل مرد معلوم شد که علم حق تعالی متعلق بود بمردن او در طفولیت پس رسیدن او بحد بلوغ
و مردن بر ایمان یا بر کفر چه معنی دارد و فرض آن چه فایده کند و نیز از اصول دین و منهاج شریعت
معلوم شده است که مواخذه گناهکاران بر گناهانیکه بر تقدیر طول عمر از ایشان مصدور میشد
منتفی است و از اطفال که ضعیف و در قوت کمترند احق و اولی باشد و بضرورت دین معلوم است
که حق تعالی بر گناه ناکرده کسی را نگیرد و بعضی گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم آگاه نبوده
از حقیقت امر اطفال مشرکین وحی کرده نشد چیزی بسوی او در این باب توقف کرد و در آن یاد

و از حضرت حق اذن در کشف و اظهار آن نیافت بجهة مصلحتی که در آن باشد پس جواب داد
و معنی حدیث آنست که خدا داناتر است بآنچه بازگشت ایشان بدانست و بآنچه خواهد بود مآل
حال ایشان که در بهشت در آیند یا در آتش یا در جای دیگر جز بهشت و دوزخ که نه معذب شوند و نه منعّم
والله اعلم و مذاهب علما در اطفال مشرکین مختلف است بعضی سکوت کرده و توقف ورزیده اند و بعضی
بعلم آلهی تعالی متعلق داشته چنانکه گذشت و بعضی گفته که ایشان با پدران و مادران خود باشند در آتش چنانکه
در دنیا تابع اند ایشان را در احکام کفر و بعضی گفته اند که مولود چون پیش از تکلیف و اختیار مرد و لابدّ
ابوین از وی زایل شد رجوع کرد باصل فطرت و گشت از اهل جنت و بعضی گفته اند که در بهشت در آیند
ولیکن نه بر سبیل استقلال بلکه تابع بهشتیان باشند مثل خدّام ملوک در قصور و منازل ایشان و بعضی
گویند در جای دیگر باشند میان بهشت و دوزخ نه منعّم و نه معذّب و صواب آنست که توقف نموده شود
در شان ایشان و جزم کرده نشود به هیچ جانب و به هیچ قول زیرا که جزم درین باب فی وصول خبر از جانب رسول الله
صلی الله علیه و سلم بنقل صحیح قطعی درست نباشد و آن خود یافته نشده و حدیثی قطعی درین باب ورود نیافته
و هر چه گفته اند برای و قیاس خود گفته اند یا از اخبار ضعیفه و واهیه گرفته اند پس واجب بود توقف
کذا قال التوربشتی والله اعلم

الفصل الثانی

عن عبادة بن الصامت قال قال رسول
الله گفت عبادة بن الصامت که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان اول ما خلق الله القلم
بدرستی که نخستین چیزی که پیدا کرد خدای تعالی قلم است فقال له اکتب پس گفت مر او را بنویس فقال ما
اکتب چه نویسم قال گفت خدای تعالی اکتب القدر بنویس هر چیز را که تقدیر کرده شده است فکتب ما
کان و ما هو کائن الی الابد پس نوشت قلم آنچه بود و آنچه خواهد شد تا ابد اگر گفته شود که تعیین مقادیر و کتابت
آن در ازل بود و نسبت بازل زمان ماضی نبود پس کتابت ما کان چه معنی دارد جوابش آنکه آنحضرت نسبت
بزمان خود فرموده ما کان و ما یکون یعنی آنچه پیش از ما بود و بعد از ما خواهد بود نه نسبت بزمان تقدیر و کتابت
یا گوییم که سابقاً در حدیث اول از فصل اول معلوم شد که کتابت مقادیر پیش از خلق سموات و ارض بود
به پنجاه هزار سال و بود عرش آلهی در آن زمان بر آب و گفتیم که تواند که کتابت محمول بر حقیقت خود باشد و در لایزال بود
چنانچه ظاهر تعیین عدد دلالت دارد بر آن نه معنی تقدیر و تعیین مقادیر و خلق قلم نیز در لایزال است چنانچه
اولیت خلق او دلالت بر آن دارد و چون مقادیر و کتابت در لایزال بود ما کان بلفظ ماضی درست آید رواه الترمذی
و قال هذا غریب اسناداً روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیث غریب است از روی اسناد
و در مقدمه معلوم شد که غرابت منافی صحت حدیث نیست مگر آنکه مراد بوی شاذ بود چنانکه این نیز معلوم شد

صواب آنست که توقف نموده شود در اطفال مشرکان

و عن مسلم بن یسار قال سئل عمر بن الخطاب رضی الله عنه عن هذه الآیة روایت است از
مسلم بن یسار که از کبار تابعین است و ثقه و فاضل و عابد و ورع بود و از اولیای خدا بود و هیچکس از زمان
وی بر او فضیلت نمی نهادند توفی سنة مائة رضی الله عنه گفت پرسیده شد عمر بن الخطاب از تفسیر
این آیت که و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم الآیة و چون گرفت و بر آورد پروردگار تو
ای محمد از پشتهای بنی آدم اولاد ایشان را چنانکه از پشت آدم ذریت بیواسطه او بر آورد و از
هر کدام از ذریت ذریت او را بر آورد و همچنین تا قیامت چنانکه بطریق توالد و تناسل خواهد بود و لیکن
در آیت ذکر آدم و بر آوردن ذریت از پشت وی نکرد از جهة ظهور آنکه وی ابو البشر و اصل همه است
و از جهة آنکه مقصود احتجاج و الزام اولاد آدم است از یهود و غیر هم بنقض عهدی که روز میثاق بستند و تمام
آیت اینست و اشهدهم علی انفسهم و گواه کرد و نهید ایشان را بر ذاتهای ایشان قال گفت
تعالی با ایشان الست بربکم آیا نیستم من پروردگار شما قالوا بلی شهدنا گفتند آری تو پروردگار
مایی گواهی دادیم بربوبیت تو ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین این گواه گرفتن ایشان را
بر ذاتهای ایشان بجهة آن بود که مبادا بگویند روز قیامت که بودیم ما ازین غافل پس چون پرسیده شد
عمر بن الخطاب ازین آیت قال گفت عمر در جواب این سوال سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را
صلی الله علیه و سلم یسأل عنها پرسیده میشد از تفسیر این آیت فقال پس گفت آنحضرت
ان الله خلق آدم بدرستی که خدای تعالی پیدا کرد آدم را ثم مسح ظهره بیمینه پس تر مالید وی تعالی
پشت آدم را بدست راست خود و اسناد مسح بحضرت حق تعالی بطریق مجاز است باعتبار امر کردن
ملکی را بدان چنانکه گویند پادشاه شهری بنا کرد و بنا کنندگان دیگران اند چون بامر پادشاه کردند گویا
پادشاه خود بنا کرده و تخصیص یمین بجهة تشریف و اکرام آدم و ذریت اوست و در حدیث آمده است که
هر دو دست خداوند تعالی یمین است و بالجمله این از قبیل متشابهات است علم تحقیق آن مفوض
بعلم آلهی است عز شانه فاستخرج منه ذریة پس بیرون آورد حق تعالی از پشت آدم بر وجهی که گفته شد
ذریتی را فقال خلقت هؤلاء للجنة پس گفت خدای تعالی در شان ایشان پیدا کردم این جماعت را
برای بهشت و بعمل اهل الجنة یعملون و بعمل اهل بهشت عمل میکنند ثم مسح ظهره فاستخرج
منه ذریة پس تر باز مالید پشت آدم را پس بیرون آورد از آن جماعت دیگر را از ذریت فقال
خلقت هؤلاء للنار و بعمل اهل النار یعملون پس گفت پیدا کردم اینها را از برای آتش و بعمل اهل
آتش عمل میکنند فقال الرجل ففیم العمل پس گفت مردی از صحابه پس بجهة چیست عمل و تکلیف

بدان و در چه چیز فایده میکند عمل یا رسول الله فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم ان الله اذا خلق العبد للجنة استعمله بعمل اهل الجنة بدرستی که خدای تعالی چون پیدا کند
بنده را برای بهشت در کار میدارد او را بکار بهشتیان حتی یموت علی عمل من اعمال اهل الجنة
تا آنکه بمیرد بر کاری از کارهای بهشتیان فیدخله به الجنة پس میدرآرد آن بنده را بآن عمل در بهشت
واذا خلق العبد للنار استعمله بعمل اهل النار حتی یموت علی عمل من اعمال اهل النار فیدخله النار
و چون پیدا کند بنده را برای آتش در کار میآرد او را بکارهای دوزخیان تا آنکه بمیرد بر کاری از کارهای
دوزخیان پس میدرآرد خدای تعالی آن بنده را بآن عمل در دوزخ یعنی در بهشت و دوزخ که میدرآرد بعمل
میدرآرد و عمل علامت بر آن است و بعمل امر کرده و عمل نیز قضای اوست پس عمل برای چه کنیم و فایده
آن چیست چه معنی دارد رواه مالک والترمذی وابوداود وعن عبدالله بن عمرو قال خرج
رسول الله گفت عبدالله بن العاص بیرون آمد یعنی از خانه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وفی یدیه
کتابان و حال آنکه در هر دو دست آنحضرت دو کتاب بود فقال پس گفت آنحضرت أتدرون ما
هذان الکتابان آیا در می یابید که چیست این دو کتاب و چه نوشته اند در آن اهل تاویل گویند که این تمثیل
و تصویر و تعبیر است از معنی بصورت و مبالغه است در تحقیق آن و تیقن بآن و متکلم چون خواهد که تحقیق قول خود
نماید و غیر خود در تفهیم کند معنی دقیق خفی را بمشاهده سامع وا نماید تصویر کند آنرا بصورتی و اشارات
کند بآن باشارت محسوس اگرچه در خارج و عالم حس نیامده و چون کشف کرده شد بر آنحضرت صلی الله علیه
وسلم حقیقت این امر و مطلع شد بر آن چنانکه شبهه و خفائی نماند در آن تمثیل و تصویر کرد معنی حاصل در قلب
شریف را بچیزی که گویا در دست اوست و حال آنکه در خارج کتابی نیست و نوشته نه و اهل باطن
و ارباب مکاشفه گویند وجود کتاب حق است و محمول بر حقیقت بی شایبه مجاز و تاویل امام حجة الاسلام
در کیمیای سعادت گفته که امتیاز خواص از عوام بدو چیز است یکی بآنکه آنچه حاصل کرده مر عامه را
از علوم بکسب و تعلم حاصل میشود مر خواص را بی کسب و تعلم از نزد پروردگار علیم حکیم و آنرا علم لدنی
خوانند و دیگر آنکه آنچه عامه در خواب بینند خاصه آنرا در بیداری مشاهده نمایند و حکایات مشایخ درین باب
بسیار است در کتاب الرؤیا بیاید ان شاء الله تعالی و چون خواص امت را اینحالت و رتبه
حاصل بود فکیف سید المرسلین را صلی الله علیه وسلم بلکه ظاهر حدیث در آنست که صحابه را آن دو کتاب
نیز نمود و لیکن مضمون آنچه در آنها بود ندانستند و مشایخ گفته اند هر که این اعتقاد ندارد از ایمان بتحقیق
نبوت ندارد فقلنا لا گفتیم ما در نمی یابیم که چیست درین دو کتاب یا رسول الله الا ان تخبرنا مگر آنکه

گفتن که ۴

خبر دهی

خبر دهی تو ما را و این التماس است از آنحضرت تا خبر دهد از آن فقال للذی بیده الیمنی
پس گفت در شان کتابی که در دست راست وی بود هذا کتاب من رب العالمین این کتاب است
از پروردگار جهانیان فیه اسماء اهل الجنة واسماء آبائهم وقبائلهم درین کتاب نامهای بهشتیان است
و نامهای پدران ایشان و نامهای قبیلهای ایشان بجهة تعیین و تمیز ثم اجمل علی آخرهم پس اجمال
کرده شده است بعد از تفصیل بر آخر ایشان چنانکه عادت اهل حساب است که بعد از تفصیل اعداد
در آخر آن عدد مجمل نویسند که چندین شد فلا یزاد فیهم پس چون چندین مبالغه در ضبط و تعیین کرده شد
زیاده کرده نمیشود در آن تا دیگری که نوشته نشده است در ایشان در آید ولا ینقص منهم و کم کرده
نمیشود از ایشان تا آنها که نوشته شده است کسی بدر رود ابدا همیشه ثم قال للذی فی شماله پس
گفت آنحضرت مر آن کتاب را که در دست چپ وی بود هذا کتاب من رب العالمین فیه اسماء
اهل النار واسماء آبائهم وقبائلهم ثم اجمل علی آخرهم فلا یزاد فیهم ولا ینقص منهم ابدا ترجمه این عبارت
از ترجمه عبارت اول ظاهر شد فقال اصحابه ففیم العمل پس گفتند یاران آنحضرت پس در چیست عمل
یا رسول الله ان کان امر قد فرغ منه اگر هست امری که پرداخته شده ازوی فقال پس گفت آنحضرت در
جواب ایشان سددوا [illegible] عملهای خود در مستقیم طریق حق وقاربوا و بجوئید قربت خدا را و طاعت کنید
او را کذا قال الطیبی و بعضی گفته که قاربوا تاکید سددوا است یعنی طلب کنید باعمال خود سداد را و استقامت را
و میانه روی کنید در عمل و دور دور نروید و افراط و سختی نکنید و در مجمع البحار گفته که طلب کنید سداد را
یعنی صواب را و اعتدال را میان افراط و تفریط و اگر از آن عاجز آئید قریب بآن کنید و در بعضی روایات
وقربوا آمده یعنی نزدیک گردانید دیگران را بعمل صالح حاصل آنکه عمل کنید و آنرا بقضا و قدر ذکر نکنید فان
صاحب الجنة یختم له بعمل اهل الجنة پس بدرستی که بهشتی ختم کرده میشود مر او را بعمل بهشتیان
وان عمل ای عمل و اگرچه عمل کند در مدت عمر هر عملی که باشد نیک یا بد آخر ختم کار او بر عمل نیک بود
وان صاحب النار یختم له بعمل اهل النار وان عمل ای عمل و دوزخی ختم کرده میشود مر او را بعمل
دوزخیان و اگرچه عمل کند هر عملی که باشد ثم قال رسول الله بیدیه اشارت کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
بیدیه بهر دو دست خود و قول بمعنی اشارت بسیار آید و در احادیث این لفظ باینمعنی بسیار واقع
شده است فقال برأسه وقال برجله اورجله و جز آن فنبذهما پس انداخت هر دو کتاب را از هر دو دست
پس پشت خود و نبذ انداختن چیزی از دست بجانب پیش یا پس و اینجا تفسیر به پس کرده اند اشارت بآنکه
این امریست که پرداخته کرده شده است از آن و انداخته شده است پس پشت ثم قال پس گفت

آنحضرت فَرَغَ رَبُّکُمْ مِنَ الْعِبَادِ پرداخت پروردگار شما از کار بندگان یعنی تمام کرد حکم آن
فَرِیقٌ فِی الْجَنَّةِ وَفَرِیقٌ فِی السَّعِیرِ گروهی در بهشت و گروهی در دوزخ رَوَاهُ التِّرْمِذِیُّ وَعَنْ أَبِی خِزَامَةَ
بکسر خای معجمه و زا تابعی است حدیث او در رقی است و ابو خزامه صحابی دیگر است حدیث او در
است کذا فی جامع الاصول عَنْ أَبِیهِ روایت میکند از پدرش قَالَ قُلْتُ گفت گفتم یَا رَسُولَ اللهِ
أَرَأَیْتَ رُقًی نَسْتَرْقِیهَا خبر ده ما را از حال افسونهای که افسونگری میکنیم ما بآنها و رقی بضم را و فتح قاف
جمع رقیه بضم و سکون معنی افسون که بدمند آنرا یا در گلو و بازو ببندند و حکم او آنست که اگر
بقرآن و ادعیهٔ ماثوره باشد درست است والا حرام و اینمعنی بتفصیل در کتاب الطب والرقی بیاید
وَدَوَاءً نَتَدَاوَی بِهِ و خبر ده از داروهای که تداوی میکنیم بآن وَتُقَاةً نَتَّقِیهَا و پناههای که پناه
میجوئیم بدان و پرهیز میکنیم از آفتها بآن مثل سپر و زره و امثال آن هَلْ تَرُدُّ مِنْ قَدَرِ اللهِ شَیْئًا
آیا باز میگردانند اینها از قضا و قدر خدایتعالی چیزی را قَالَ گفت آنحضرت هِیَ مِنْ قَدَرِ اللهِ این چیزها
نیز از قضا و قدر الهی اند اگر خواسته است و تقدیر رفته که شفا بخشد و پناه دهد اسباب آنها را نیز
خواهد گردانید و تقدیر منافات باسباب و شرایط ندارد همه داخل تقدیر است و تقدیر همه را شامل
و محیط و هیچ چیز از احاطهٔ وی بیرون نرود رَوَاهُ أَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِیُّ وَابْنُ مَاجَهْ وَعَنْ أَبِی هُرَیْرَةَ رضی الله عنه
قَالَ خَرَجَ عَلَیْنَا رَسُولُ اللهِ گفت ابو هریره بیرون آمد از خانه بر ما پیغمبر خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وَنَحْنُ
نَتَنَازَعُ فِی الْقَدَرِ و ما بحث و نزاع میکردیم در مسئلهٔ قضا و قدر که چون است و چگونه است فَغَضِبَ
حَتَّی احْمَرَّ وَجْهُهُ پس خشم گرفت آنحضرت تا آنکه سرخ شد روی مبارک وی حَتَّی کَأَنَّمَا فُقِئَ فِی
وَجْنَتَیْهِ حَبُّ الرُّمَّانِ تا آنکه گویا شکسته شده است در هر دو رخسار وی دانهای انار فَقَالَ أَبِهَذَا
أُمِرْتُمْ پس گفت آیا باین تنازع امر کرده شده اید شما أَمْ بِهَذَا أُرْسِلْتُ إِلَیْکُمْ یا باین فرستاده شده ام
من بسوی شما یعنی شما را امر بطاعت و عبادت کرده اند و مرا برای ابلاغ آن بشما فرستاده بحث
کردن در قضا داخل آن نیست آن سر الهی است او را بوی بگذارید و بعمل مشغول شوید و بقضای وی راضی
إِنَّمَا هَلَکَ مَنْ کَانَ قَبْلَکُمْ حِینَ تَنَازَعُوا فِی هَذَا الْأَمْرِ هلاک شدند کسانیکه بودند پیش از شما مگر
هنگامی که تنازع و بحث کردند در شان قضا و قدر عَزَمْتُ عَلَیْکُمْ سوگند میخورم بر شما یا واجب میگردانم
بر شما أَلَّا تَتَنَازَعُوا فِیهِ که نزاع نکنید درین امر رَوَاهُ التِّرْمِذِیُّ روایت کرده اینحدیث را ابن
ترمذی وروی ابن ماجه نحوه عَنْ عَمْرِو بْنِ شُعَیْبٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ و روایت کرده ابن ماجه مانند
از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش محدثان نحوه در جائی میگویند که هر دو حدیث در معنی متحد باشند

رقیه اگر بقرآن و ادعیه ماثوره باشد حلال والا حرام

نحوه در جای استعمال کنند که متحد در معنی باشند و در لفظ و مثله در جائی استعمال کنند که متحد در لفظ و در معنی باشند

و در لفظ مغایر و در جای که لفظ و معنی هر دو موافق باشند مثل میگویند چنانچه در مقدمه گذشت
وَعَنْ أَبِی مُوسَی قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ گفت ابو موسی اشعری رضی الله عنه شنیدم پیغمبر خدا را
صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ یَقُولُ میگفت إِنَّ اللهَ خَلَقَ آدَمَ مِنْ قَبْضَةٍ بدرستی که پیدا کرد خدایتعالی آدم را از مشتی
خاک فی الصراح قبضه بضم مشت از هر چیزی و بفتح نیز آمده و مراد اینجا مشتی از خاک است قَبَضَهَا مِنْ
جَمِیعِ الْأَرْضِ که گرفت آنرا از تمام زمین و هر موضع وی یعنی امر کرد ملک را بگرفتن آن فَجَاءَ
بَنُو آدَمَ عَلَی قَدْرِ الْأَرْضِ پس آمدند اولاد آدم بر اندازهٔ زمین و تفاوت اجزای آن مختلف در صورت و سیرت
مِنْهُمُ الْأَحْمَرُ وَالْأَبْیَضُ وَالْأَسْوَدُ وَبَیْنَ ذَلِکَ بعضی از ایشان سرخ و بعضی سفید و بعضی سیاه و بعضی میان
سرخ و سفید و سیاه وَالسَّهْلُ وَالْحَزْنُ و بعضی نرم و بعضی درشت سهل بفتح سین و سکون ها
و کسر آن هر چیز مایل بنرمی و زمین نرم ضد حزن بفتح و سکون زمین درشت وَالْخَبِیثُ وَالطَّیِّبُ
و بعضی پلید و بعضی پاک نا خوش و خوش و خبیث زمین شوره که نروباند و طیب ضد وی این
چهار صفت از صفات باطن است و چهار اول از ظاهر رَوَاهُ أَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِیُّ وَأَبُو دَاوُدَ وَعَنْ
عَبْدِ اللهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ یَقُولُ إِنَّ اللهَ خَلَقَ خَلْقَهُ فِی ظُلْمَةٍ
بدرستی که خدایتعالی پیدا کرد خلق خود را در تاریکی فَأَلْقَی عَلَیْهِمْ مِنْ نُورِهِ پس بینداخت بر خلق از نور
خود فَمَنْ أَصَابَهُ مِنْ ذَلِکَ النُّورِ پس کسی که رسید او را از آن نور اهْتَدَی راه راست یافت و رسید
بمقام ایمان و طاعت وَمَنْ أَخْطَأَهُ ضَلَّ و کسی که نرسید او را از آن نور گمراه شد و نرسید بآن
مقام فَلِذَلِکَ أَقُولُ جَفَّ الْقَلَمُ عَلَی عِلْمِ اللهِ تَعَالَی پس ازینجهة میگویم خشک شد قلم و گذشت تقدیر
بر آنچه دانست خدا در ازل از احوال خلایق از هدایت و ضلالت رَوَاهُ أَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِیُّ گفته اند
که مراد بخلق جن و انس است و احتمال دارد که مخصوص بانس باشد و مراد بظلمت آنچه مجبول اند بر آن از
نفس و شهوات طبیعت که سبب ضلال و هلاکت و مراد بنور مضاف بحق نوری که پیدا کرده وی سبحانه
از آیات بینه و حجج نیره مبینه در انفس و آفاق از دلایل عقلیه و نقلیه و مراد باصابت
آن نور اعتبار و انتفاع و استدلال بدان بر وجود باری تعالی و صفات وی و حقیقت دین اسلام
پس هر کرا خواسته است خدایتعالی که هدایت کند و بآن انوار و آیات مهتدی و منتفع گرداند راه راست
یافت و هر کرا نخواسته که هدایت کند محروم گرداند از آن نور گمراه شد چنانچه فرمود أَوَمَنْ کَانَ
مَیْتًا فَأَحْیَیْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا و فرمود فَمَنْ شَرَحَ اللهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَی نُورٍ مِنْ رَبِّهِ پس معلوم شد
که هدایت و ضلالت بمشیت حق و تقدیر اوست جل و علا اگر گفته شود که پیدا کردن خلق در ظلمت در حق

وقت است اگر مراد با آن وقت اخراج ذراری از ظهور بنی آدم است پس آنجا خود همه مهتدی
بودند و همه اقرار کردند بربوبیت حق و اثر ضلالت هیچ ظاهر نشد و اگر وقت ولادت از بطون
امهات است همه منور بنور فطرت اند جوابش آنکه در روز الست که اقرار کردند بربوبیت حق بعضی
برغبت و بعضی بکره از جهة غلبه سطوت جلال حق پس آنها که برغبت کردند الحال که در این
هدایت را اصابت کردند آنرا و آنها که بکره کردند محروم ماندند از آن نور و مراد بفطرت که
مولود اند بر آن تهیو و تمکن از اصابت حق است نزد نظر صحیح و این منافات ندارد بوجود ظلمت
نفس و طبیعت چه آدمی از حیثیت روحانیت منتهی شد و هدایت است و از حیثیت نفسانیت
منتهی غی و ضلالت و بعد از وصول بحد بلوغ اصابت نظر صحیح بتوفیق و هدایت حق و القای
و ترجیح جانب روحانیت است از حضرت وی و اگر آن نشد محکوم نفس اماره و مغمور ظلمت
ضلالت ماند و سابقاً معلوم شد که سابقه تقدیر ورای فطرت است و این حدیث اشارت
تقدیر و علم و ارادت الهیست و با حدیث فطرت منافات ندارد فافهم و بالله التوفیق وعن
انس رضی الله عنه قال کان رسول الله گفت انس که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یکثر ان یقول
بسیار میکرد گفتن این قول را یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک ای گرداننده دلها از حالی
بحالی ثابت دار دل مرا بر دین خود و بظاهر اضافت قلب بذات شریف خود و در حقیقت طلب دعا برای امت
چه وی صلی الله علیه وسلم مامون العاقبة و محفوظ القلب است و همچنین در جمیع ادعیه مقصود اصلی تعلیم و تلقین
امت است بطریق تعریض و کنایت و لهذا انس گفت فقلت پس گفتم یا نبی الله آمنا بک
ای پیغمبر خدا ایمان آوردیم ما بتو و بما جئت به و بدینی که آوردی تو آنرا فهل تخاف علینا پس آیا میترسی
تو بر ما از زوال دین و ایمان ما و تطرق تصرف و فتور و نقصان بآن که این دعا میکنی قال نعم گفت
آری میترسم بر شما ان القلوب بین اصبعین من اصابع الله زیرا که دلها در تصرف و قدرت الهیست
یقلبها کیف یشاء میگرداند دلها را چنانکه میخواهد رواه الترمذی و ابن ماجة وعن ابی موسی
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل القلب حال و مثال دل در تقلب و گشتن
از حالی بحالی کریشة بارض فلاة مانند پری است در زمین دشت که تقلبها الریاح ظهرا لبطن
میگردانند آن پر را بادهای مختلف و میگردانند ظاهر آنرا بجانب باطن همچنین دلها را خواطر و حوادث
که بقضا و قدر الهی عارض و حادث میشود میگردانند رواه احمد وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول
الله روایت است از علی مرتضی رضی الله عنه که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

لا یؤمن

لا یؤمن عبد حتی یؤمن باربع ایمان نمی آرد و مومن نمیگردد هیچ بنده تا آنکه ایمان نیارد
بچهار خصلت یشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله خصلت اول ایمان آوردن و بزبان گواهی دادن
بوحدانیت الله تعالی و پیغمبری من بعثنی بالحق برانگیخته و فرستاده است مرا الله
تعالی بجانب کافه خلق بحق و یؤمن بالموت دوم ایمان آوردن بموت یعنی بفنای دنیا و بهلاک او
بجمیع اجزایها مراد آنست که اعتقاد کند بموت بحکم پروردگار تعالی است نه بطبیعت و فساد مزاج
یا مراد عمل است بمقتضای ایمان بموت والبعث بعد الموت سیوم ایمان آوردن بر انگیختن حق تعالی
بندگانرا و زنده گردانیدن ایشانرا بعد از مردن و یؤمن بالقدر چهارم ایمان آوردن بتقدیر الهی که در ازل همه کائنات
را از جواهر و اعراض و ذوات و صفات تا ابد تقدیر کرده و تعیین نموده است رواه الترمذی و ابن ماجة
وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صنفان من امتی لیس
لهما فی الاسلام نصیب المرجئة والقدریة دو قسم اند از امت من که مر ایشانرا در دین مسلمانی نصیبی
آن دو گروه یکی مرجیه و دیگر قدریه رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب مرجئه بهمزه از ارجاء
بمعنی تاخیر است و ترک همزه نیز لغتی است طایفه اند که قایلند بآنکه ایمان قول بی عمل است و تسمیه
ایشان باین نام بجهة موخر گردانیدن و ساقط کردن ایشان است عمل را و اکثر برانند که مرجئه نام فرقه
جبریه است که گویند بنده را فعلی نیست و او را مدخلی و اختیاری در آن اصلا نه و نسبت فعل بوی بمنزله
نسبت فعل بجمادات است چنانکه گویند آسیا گشت و جوی روان شد و ایشانرا مجبره نیز گویند و اما
قدریه منسوب اند بقدر بجهة انکار ایشان آنرا و مذهب ایشان آنست که بنده خالق افعال خود است و مستقل
در کار خود و سابقه قضا و قدر نیست و قدریه بفتح دال است و جبریه را نیز بفتح با خوانند بجهة مشاکلت وی
و اصل در وی سکون با است نسبت بجبر و صاحب کشاف بجهة تعصبی که در مذهب اعتزال و قدر دارد
اهل سنت را مرجئه خواند بجهة آنکه عمل را در حقیقت ایمان داخل نمیدارند و بنده را خالق افعال نمیگویند
و این غلط است زیرا که اهل سنت و جماعت ایمانرا عبارت از تصدیق و اقرار دارند و عمل را سبب
کمال دارند نه قول بلا عمل و مذهب ایشان توسط است میان جبر و قدر و لکن امر بین امرین بدانکه این حدیث و
امثال آن صریح اند در تکفیر قدریه و مرجئه لیکن صواب آنست که مسارعت نباید کرد و تکفیر اهل هوا که براه تاویل
روند زیرا که ایشان اختیار کفر نمیکنند و راضی نیستند بدان بلکه بتاویل میگریزند از کفر و تمسک میکنند
بجانب سنت و بذل مجهود مینمایند در اصابت حق و لیکن خطا کردند و نیافتند آنرا و فرق است میان لزوم
کفر و التزام آن و قول مختار از علمای امت همین است و احتیاط هم درین است و ما نهی کرده شده ایم از تکفیر

الا الله ص

وجبریه

صورت آن نسبت کرد [illegible]
بتکفیر اهل الاهوا

اهل قبله و هرچه در شان ایشان واقع شده است از انچه دلالت دارد بر کفر از باب زجر و تشدید و مبالغه در تضلیل است و در صحت این احادیث نیز نزد بعضی از علمای محدثین سخن است والله اعلم

وعن ابن عمر رضي الله عنهما قال سمعت رسول الله گفت ابن عمر رضی الله عنهما شنیدم پیغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم يقول میگفت يكون في امتي میباشد در امت من خسف فرو بردن در زمین ومسخ تحویل صورتی بصورتی دیگر بدتر از آن وذلك في المكذبين بالقدر و آن خسف و مسخ در تکذیب و انکار کنندگان قدر است و ازینجا معلوم شد که قدریه نام آن جماعت است که منکر قدر اند نه آنکه مثبت قدر اند چنانکه میگویند که این نام بشما مناسبتر و اولیتر است خذلهم الله رواه ابوداود وروى الترمذي نحوه و ازین حدیث معلوم کردد که درین امت نیز خسف و مسخ واقع شدنیست چنانکه در امم سابقه بود و بتحقیق وارد شده است حدیث بوقوع آن در آخر زمان چنانکه در باب ملاحم از کتاب بیاید و بعضی گفته اند که مراد آنست که اگر درین امت خسف و مسخ واقع میشد درین فرقه واقع میشد والله اعلم

وعنه وهم از ابن عمر است قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم القدرية مجوس هذه الامة فرقه قدریه که انکار قدر میکنند و میگویند که بنده خالق افعال خود است مجوس این امت اند که قایل اند بتعدد آله و اثبات میکنند دو قادر را نیز یزدان و اهرمن یکی خالق خیر و دیگر خالق شر و بعضی علما براه مبالغه رفته گفته اند که حال ایشان بدتر از حال مجوس است که اثبات شرکای لایعد و لایحصی میکنند ان مرضوا فلا تعودوهم اگر بیمار شوند عیادت نکنید ایشان را وان ماتوا فلا تشهدوهم و اگر بمیرند حاضر نشوید ایشان را یعنی نماز نکنید بر جنازه ایشان یعنی رعایت نکنید در باب ایشان حقوق اسلام نه در حالت حیات و نه بعد از ممات رواه احمد وابوداود وعن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تجالسوا اهل القدر همنشینی مکنید با اهل قدر ولا تفاتحوهم و حاکم نسازید ایشان را مشتق از فتح بمعنی حکم چنانکه در کریمه ربنا افتح بيننا وبين قومنا بالحق آمده و حاکم را فاتح گویند و بعضی فتاح که از اسمای حسنی الهی است تعالی گفته اند که کشاینده ابواب رزق و رحمت بر بندگان و حاکم میان ایشان و بعضی گفت که مراد بمفاتحه ایشان ابتدا بمجادله و مناظره است با ایشان و بحث و نزاع در اعتقاد تا باعث بر اثارت شک و شبهه نگردد و ازینجا معلوم گردد که سد باب مجادله و مباحثه است با اهل بدع متعصبه که ضرر میکنند در اعتقاد و میتواند که مراد نهی از ابتدای کلام مباسطه با ایشان باشد و این معنی انسب است بقول حضرت لا تجالسوا و اشد و اغلظ است در ترک مصاحبت و اختیار مجانبت خصوصا از بحث و جدال و قیل و قال رواه ابوداود وعن عائشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله

گفت عایشه رضی الله عنها که گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ستة لعنتهم شش کس اند که لعنت کرده ام من ایشان را لعنهم الله و لعنت کناد ایشان را خدای تعالی پس این جمله دعا است یا چون گفت لعنت کرده ام ایشان را گویا کسی پرسید چرا لعنت کردی ایشان را جواب داد زیرا که لعنت کرده است ایشان را خدا و اینچنین کلامی را اهل عربیت استیناف گویند وکل نبي يجاب و هر پیغمبری قبول کرده شده است دعای او و این جمله کلامیست ذکر کرده شده بجهة تاکید و تقریر لعنت بر ایشان الزائد في كتاب الله یکی از آن شش آنکسی است که زیاده کننده است بر کتاب خدا یعنی در آرند در وی چیزی که نیست از وی یا تحریف کنند لفظ یا معنی او را چنانکه اهل کتاب کردند پس مراد بکتاب الله جنس آن باشد از قرآن و غیره و گفته اند که تواند که مراد بکتاب الله حکم الله باشد و اراده حکم از کتاب درست است و شایع چنانکه کتب بمعنی فرض آمده است والمكذب بقدر الله دوم از آن شش کس تکذیب کننده بتقدیر آلهی است تعالی شانه و انکار کننده آن چنانچه قدریه کنند والمتسلط بالجبروت سیوم تسلط کننده و قهر و غلبه نماینده بر مردم بتعظیم و تکبر ليعز من اذل الله تا گرامی دارد و ارجمند گرداند کسی را که خوار گردانیده است او را خدای تعالی ويذل من اعزه الله و خوار و بی مقدار گرداند کسی را که عزیز گردانیده است او را خدای تعالی مراد ظلمه سلاطین و امرای جور اند که بهوای نفس و غلبه قهرمان خود کافران و فاسقان و جاهلان را عزیز دارند و مسلمانان و صالحان و عالمان را ذلیل گردانند والمستحل لحرم الله چهارم استحلال کننده حرم خدا که مکه است و آنچه گرد بر گرد اوست از زمین معین که آنرا حرم خوانند و ورای این زمین را حل گویند و مستحل کسی که بکند در زمین حرم چیزی که حرام ساخته حق تعالی در آن مثل شکار کردن و درخت بریدن و مانند آن و در بعضی نسخ حرم الله بضمتین ضبط کرده اند جمع حرمت است یعنی حلال گردانیده چیزی که حرام است و توربشتی گفته که این تصحیف است از کسی که نیست او را مهارت درین علم یعنی روایت آن صحیح نیست بقیاس خود اینچنین ساخته است والله اعلم والمستحل من عترتي ما حرم الله پنجم حلال کردانند از اولاد و قوم و قبیله و اهل قرابت من چیزی را که حرام گردانیده است خدای کردن آن با ایشان چنانکه ایذا و ترک تعظیم و تقصیر در ادای حقوق ایشان و اگرچه استحلال حرام مطلقا خواه از حرم خدای تعالی و تقدس و عترت پیغمبر صلی الله علیه وسلم باشد یا غیر آن سبب استحقاق زجر و عقوبت است ولیکن درینجا بیشتر و سخت تر است پس تخصیص بجهة زیادت اهتمام و تاکید در تحریم و مبالغه در وی باشد از جهة زیادت شرف و اجتماع حق تعظیم و حرمت و طیبی گفته که من در من عترتي بیانیه است یعنی

انکه از اولاد و قرابت من چیزی را از محرمات استحلال نماید خطاب و عقاب در آن بیشتر است که
با وجود شرف فرزندی و قرابت من ارتکاب محرمات کنند چنانکه در باب زنان نبی مطهرهٔ آنحضرت صلی
الله علیه و سلم واقع شده که هر که از شما ای زنان پیغمبر فاحشه و بدکاری کند عذاب بر وی دو چند کرده
و در ینجا تنبیه است مر شرفا و سادات را که گرد محرمات نگردند و معصیت نورزند و هتک حرمت سیادت
و قرابت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم ننمایند و بدان مغرور نشوند **شعر** شرم از روی خوب خویش بدار
که بدان روی کار زشت کنی **نظم** عجب جمیل و جلیلی عجب ملیح و صبیحی ولی چه سود که قدر جمال
خویش ندانی **والتارک لسنتی** شعم از آن شش کس که لعنت کرده ایشان را خدا و رسول خدا
ترک کننده سنت من است و ارتکاب کننده بدعت ترک سنت اگر بطریق استخفاف و استهانه
و قلت مبالات است کفر است و لعنت محمول بر حقیقت و اگر بطریق تقصیر و تکاسل بود معصیت و لعنت
محمول بر زجر و شدت و دوری از مقام قرب و عزت است و اگر احیاناً ترک شود معصیت نبود
و مثل همین تفصیل است در استحلال محرمات و مانند آن و بالله التوفیق **رواه البیهقی**
فی المدخل و رزین فی کتابه روایت کرد این حدیث را بیهقی در مدخل که نام کتاب اوست
و رزین روایت کرده است در کتاب خود **وعن مطر بن عکامس** رضی الله عنه بضم عین و تخفیف کاف
و کسر میم و سین مهمله مراو در صحابت معدود است در کوفین همین یک حدیث دارد و بس بعضی گفته اند که
شناخته نشده است او را صحبت و الله تعالی اعلم **قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا قضی الله**
لعبد ان یموت بارض چون حکم و تقدیر کند خدای تعالی بنده از بندگان را که بمیرد در زمینی از
زمینها جعل له الیها حاجة بگرداند خدای تعالی مر آن بنده را بسوی آن زمین حاجتی و کاری تا بجهت آن
کار و آن حاجت بر آن زمین برود و بمیرد **نظم** ز کوی تیش میروم با صد هزاران محنت و زاری نمیدانم که
روزی میدواند یا اجل ما را **رواه احمد و الترمذی وعن عائشة رضی الله عنها قالت** روایت
از عائشه که گفت گفتم **یا رسول الله ذراری المؤمنین** اطفال مسلمانان که مرده اند چیست حال ایشان
در بهشت اند یا در دوزخ ذراری جمع ذریت است چنانکه براری جمع بریت **قال من آبائهم** فرمود
از پدران خود اند یعنی حکم پدران خود دارند و در بهشت اند با ایشان **فقلت** پس گفتم **یا رسول الله**
بلا عمل بی عمل در بهشت میروند **قال** فرمود **الله اعلم بما کانوا عاملین** خدا داناتر است بچیزی که بودند
ذراری عمل کنندگان نهادت بقضا و قدر است چون عائشه رضی الله عنها تعجب نموده که بی عمل در بهشت
چگونه روند فرمود تعجب مکن چه اطفال را اگرچه بالفعل عملی نیست شاید که در علم الهی عملی باشد و تقدیر بر وی جریان

قلت گفتم

قلت گفتم **فذراری المشرکین** پس اطفال حکم ایشان چیست **قال من آبائهم** فرمود ایشان
نیز از پدران خود اند و حکم ایشان دارند **بلا عمل قال الله اعلم بما کانوا عاملین** کلام در ینمقام گذشت سابق
فتدبر **رواه ابو داود وعن ابن مسعود** رضی الله عنه **قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الوائدة**
والموؤدة فی النار وایده زن گور کننده فرزند خود را زنده و اکثر این کار را زنان میکردند و موؤده دختری
گور کرده شده **رواه ابو داود** و اشکال درین حدیث آنست که وایده صحیح است بودن او در آتش جهت کفر
اما موؤده که طفل است هیچ گناه نکرده و کفر نورزیده چگونه در آتش باشد و در دفع این اشکال مضطرب شده اند
بتوجیهات متعدده یکی آنکه موؤده از جهت آن در آتش است که از اطفال مشرکین است و رفتن او در دوزخ بحکم قضا
و قدر است چنانکه در احادیث دیگر آمده است و باین اعتبار صاحب مصابیح این حدیث را درین باب آورده
و آنها که قایل اند که اطفال مشرکین در آتش نبوند تاویل میکنند این حدیث را بآنکه مراد بوایده دایه است و موؤده
مادرست یعنی الموؤدة لها زیرا که گور میکرد طفل را دایه بامر مادر و بعضی گفته اند که ورود این حدیث در مادهٔ خاص است
و این حکم از عالم غیب است و غیر آن را بر آن قیاس نتوان کرد و حق تعالی حکم میکند در بندگان خود بهرچه میخواهد
و وی ملحق است بقتل خضر غلام را و تواند که آن موؤده بحد بلوغ رسیده و کفر ورزیده باشد و بالجمله
حدیثی درین باب ثابت نشده چنانکه جزم بدان توان کرد و مذهب صحیح همان توقف است والله اعلم

الفصل الثالث عن ابی الدرداء رضی الله عنه **قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله**
عز و جل فرغ الی کل عبد من خلقه من خمس بدرستی که خدای تعالی فارغ شده و منتهی شده
تقدیر او بسوی هر بنده که مخلوقات اوست از پنج چیز و چون فراغ محال است بر حق عز و جل مراد بدان
عدم تقدیر اوست و فی الصراح فراغ پرداختن از کاری پس از آن بیان آن پنج چیز کرد بقول خود **من**
اجله و عمله و مضجعه و اثره و رزقه یعنی فارغ شد از اجل هر بنده و تعیین کرد که مدت عمر وی چند است
و فارغ شد از عمل هر بنده که چه کار را خواهد کرد نیک یا بد و فارغ شد از مضجع هر بنده بفتح جیم در
اصل لغت جای پهلو نهادن بر زمین و مراد اینجا سکونت است و مراد باثره حرکت یعنی تمام
حرکات و سکنات بندگان مقدر است در ازل یا مراد بمضجع مکان موت و اثر حرکت او در حالت حیات
یا بمضجع اشارت است باقامت و اثر که بمعنی نشان پای است بر روی زمین اشارت بمسافرت
و مراد برزق هرچه به بنده رسد از منافع و مرافق **رواه احمد وعن عائشة رضی الله عنها قالت**
سمعت رسول الله گفت عائشه که شنیدم پیغمبر خدا را **صلی الله علیه و سلم یقول** میگفت **من تکلم**
فی شیء من القدر کسی که سخن کند و بحث کند در چیزی از مسایل و احکام قضا و قدر **سئل عنه یوم**

مشرکان ۴

والوایده والموؤده فی النار

قالت ۲

یعنی ایشان عملی خیر کرده اند چون از بهشت میروند ۴

القيمة. برسيده ميشود از آن سخن كردن روز قيامت. ومن لم يتكلم فيه لم يسأل عنه. و كسي كه سخن
نكند در آن برسيده نميشود از آن مقصود زجر و منع است از خوض كردن و در افتادن در مسئله قضا و قدر
يعني هيچ فايده نيست در تكلم كردن و در افتادن در آن مگر پرسش و عتاب روز قيامت پس بهتر آنست كه
ايمان بدان بيارند و سكوت بران ورزند و بعمل مشغول باشند و كاوش نكنند كه فايده ندارد. رواه
ابن ماجة. وعن ابن الديلمي قال. روايت است از ابن ديلمي كه از تابعين است نام او ضحاك بن فيروز
ديلمي است و فيروز ديلمي صحابي است و ميگويند كه او ابن رخت نجاشي است كه گفت. أتيت
أبي بن كعب فقلت له. آمدم نزد أبي بن كعب كه از علماي صحابه و اجلّه ايشان بود پس گفتم او را
قد وقع في نفسي شيء من القدر. بتحقيق افتاده در دل من چيزي از شك و شبهه از جهت آنكه اگر همه بقضا و قدر است
امر و نهي چيست و ثواب و عقاب چه. و اشارت كرد بقول خود في نفسي كه آن از قبيل وسوسه و حكايت نفس بود
فحدثني. پس حديثي بخوان مرا از احاديث آنحضرت يا سخني بگو از پيش خود. لعل الله أن يذهبه
من قلبي. شايد كه خدا تعالى ببرد آن شك و شبهه را از دل من. فقال. پس گفت أبي بن كعب سخني كه ازاله كرد شبهه مرا
و استبعاد تعذيب و مواخذه پروردگار تعالى بندگان را و بيان كرد كه وي جل و علا مالك الملك على الاطلاق
است همه مملوك او بند ميكند هرچه ميخواهد و هر تصرف كه مالك در مماليك خود كند ظلم نباشد و گفت
لو أن الله تعالى عز و جل عذب أهل سمواته و أهل أرضه. اگر آنست كه خدا تعالى عذاب ميكرد تمامه اهل آسمانها
و زمينها را. عذبهم وهو غير ظالم لهم. عذاب ميكرد و ميرسد او را كه عذاب كند ايشان را و حال آنكه
وي غير ظالم كننده است مر ايشان را. ولو رحمهم كانت رحمته خيرا لهم من أعمالهم. و اگر رحمت ميكرد
ميبود رحمت او بهتر و سودمندتر ايشان را از عملهاي ايشان نسبت اشارت كرد كه ايمان بقدر در جميع كائنات
عموما و در احوال نفس آدمي خصوصا از واجبات است و برابري نميكند با وي هيچ عملي از اعمال اگرچه
بسي عظيم باشد بيرون از قدرت بشر و شرط است مر در آمدن بهشت را گفت. ولو أنفقت مثل
أحد ذهبا في سبيل الله. و اگر خرج كني مانند كوه احد طلا در راه خدا. ما قبله الله منك حتى تؤمن
بالقدر. قبول نميكند او را الله تعالى از تو تا آنكه ايمان نياري بقضا و قدر. و تعلم أن ما أصابك لم يكن
ليخطئك. و تا آنكه بداني كه آنچه رسيده است ترا نبود براي آنكه بگذرد از تو و نرسد ترا. و أن ما
أخطأك لم يكن ليصيبك. و بداني كه آنچه گذشته است از تو و نرسيده است و نرسيده
ترا نبودي براي آنكه برسد ترا پس چون چيزي برسد نگوئي كه بسعي و كوشش من رسيده و چون نرسد
نگوئي كه اگر سعي ميكردم ميرسيد و بايد كه بداني كه رسيدن و نارسيدن همه بقضا و قدر الهي است تعالى شانه

ولو مت

ولو مت على غير هذا لدخلت النار. اگر فرضا بميري بر غير اين حال و اعتقاد و ايمان بقدر هر آينه در
مي آئي آتش دوزخ را. قال ثم أتيت عبد الله بن مسعود. گفت ابن الديلمي پس تر آمدم عبد الله بن مسعود را
كه از مخصوصان آنحضرت بود و در شان او فرموده است كه راضي شدم براي امت بهرچه وي راضي است
فقال مثل ذلك. پس گفت ابن مسعود مانند اين سخن كه ابي بن كعب گفته بود. قال ثم أتيت حذيفة
بن اليمان. گفت پس تر آمدم حذيفة بن اليمان را كه صاحب سر رسول الله بود صلى الله عليه و سلم. فقال مثل
ذلك. پس گفت حذيفه نيز مانند همان سخن. ثم أتيت زيد بن ثابت. پس تر آمدم زيد بن ثابت را
كه نيز از عظماي علماي صحابه بود. فحدثني عن النبي. پس حديث كرد زيد بن ثابت مرا از پيغمبر خدا
صلى الله عليه و سلم مثل ذلك. مانند آن. رواه أحمد و أبو داود و ابن ماجة. ازينجا معلوم ميشود كه
اين حديث پيغمبر بود صلى الله عليه و سلم كه ابي و ابن مسعود و حذيفه اسناد نكردند و رفع آنحضرت نمودند
و زيد بن ثابت رفع نمود. وعن نافع أن رجلا أتى ابن عمر. روايت است از نافع كه مولى ابن عمر است
كه مردي آمد ابن عمر را رضي الله عنه. فقال. پس گفت آن مرد با ابن عمر كه. إن فلانا يقرأ عليك السلام
بدرستي و راستي كه فلان كس و نام برد مردي را كه مذهب قدر پيدا كرده بود و اين بدعت را در ميان
آورده ميخواناند بر تو سلام يعني ترا اسلام ميرسانند و لفظ عربي همچنين واقع است كه ميگويند فلان
خواننده مر فلان را سلام يا بر فلان سلام و مراد همان است كه ميخواند بر تو سلام چه هرگاه خواند بر وي
وي نيز ميخواند بر وي سلام پس راست مي آيد كه خواناند او را سلام. فقال إنه بلغني أنه قد أحدث
بتحقيق شان اينست كه رسيده است مرا كه وي احداث نموده و پيدا كرده است در دين چيزي را كه نبوده است
يعني تكذيب بقدر و انكار آن. فإن كان قد أحدث. پس اگر هست بتحقيق كه احداث كرده است. فلا تقرئه
مني السلام. پس نخواناني او را از جانب من سلام. فإني سمعت رسول الله. بدرستي كه من شنيده ام
پيغمبر خدا را صلى الله عليه و سلم يقول. ميگفت. يكون في أمتي. ميباشد در امت من. أو في هذه الأمة
يا گفت در اين امت شك راوي است كه اين لفظ فرموده يا آن. خسف و مسخ أو قذف في أهل القدر. در زمين
فرو بردن و تبديل صورت كردن يا سنگ از آسمان باريدن در اهل قدر يعني آنها كه منكر اند آنرا و از اينجا
معلوم شد كه ظهور اين بدعت و حدوث اين مذهب در اواخر زمان صحابه بود رضوان الله عليهم أجمعين
رواه الترمذي و أبو داود و ابن ماجة و قال الترمذي هذا حديث حسن صحيح غريب. تحقيق اين عبارت
و جمع كردن ميان اين صفات در مقدمه مبين شده است. وعن علي رضي الله عنه قال سألت
خديجة. رضي الله عنها روايت است از امير المومنين علي كه گفت پرسيد خديجه النبي. پيغمبر را

پس گفت ابن عمر

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ وَلَدَيْنِ مَاتَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ. از دو فرزند از غیر آنحضرت که مردند او را در جاهلیت که حال ایشان چیست در بهشت اند یا در دوزخ. فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ پس گفت پیغمبر خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هُمَا فِي النَّارِ. آن هردو فرزند در آتش دوزخ اند. قَالَ گفت علی رضی الله عنه فَلَمَّا رَأَى الْكَرَاهَةَ فِي وَجْهِهَا قَالَ پس هرگاه که دید آنحضرت اثر ناخوشی را در روی خدیجه گفت لَوْ رَأَيْتِ مَكَانَهُمَا لَأَبْغَضْتِهِمَا. اگر ببینی تو مکان و منزلت آن دو فرزند را در حقارت و خواری و دوری از نظر رحمت الهی هر آینه دشمن میداری و بیزار میشوی از ایشان و ابغضتهما بیا بعد از تا جهة اشباع کسره نیز روایت و این صیغه همچنین در احادیث بسیار آمده. قَالَتْ گفت خدیجه یَا رَسُولَ اللّٰهِ فَوَلَدِي مِنْكَ پس فرزند من که از تو شد و مرد حال او چیست و آن عبد الله بود که او را طیب و طاهر لقب است بجهة ولادت او در ظهور دین اسلام. قَالَ گفت آنحضرت آن فرزند تو که از من بود فِي الْجَنَّةِ. در بهشت است. ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ پستر گفت پیغمبر خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ وَأَوْلَادَهُمْ فِي الْجَنَّةِ. بدرستی که مسلمانان و فرزندان ایشان در بهشت اند. وَإِنَّ الْمُشْرِكِينَ وَأَوْلَادَهُمْ فِي النَّارِ. و بدرستی که کافران و اولاد ایشان در دوزخ اند. ثُمَّ قَرَأَ رَسُولُ اللّٰهِ پستر خواند پیغمبر خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. از برای استشهاد بر آنکه اولاد تابع پدران اند نه مادران از برای دفع توهم خدیجه که خیال کرده بود که چون وی مسلمان شده است فرزند وی همراه وی در بهشت خواهند بود این آیت را که وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ. و آن کسانی که ایمان آوردند و پیروی ایشان را اولاد ایشان بایمان و آخر آیت اینست که أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ پیوسته کردیم با ایشان ذریت ایشان را. رَوَاهُ أَحْمَدُ. وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا خَلَقَ اللّٰهُ آدَمَ مَسَحَ ظَهْرَهُ. هرگاه که پیدا کرد خدای تعالی آدم را بمالید بید قدرت پشت او را یا امر کرد فرشته موکل ارحام را که بمالد فَسَقَطَ مِنْ ظَهْرِهِ كُلُّ نَسَمَةٍ. پس بیرون افتاد از پشت آدم هر آدمی نسم و نسمه نفس و جان مردم. هُوَ خَالِقُهَا مِنْ ذُرِّيَّتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. که خدای تعالی پیدا کننده است از اولاد آدم تا روز قیامت بهمین طریق که در اینجا توالد و تناسل خواهد بود ذرایر و ذریات از پشت بنی آدم برآمدند و چون همه از آدم بود نسبت بوی داد. وَجَعَلَ بَيْنَ عَيْنَيْ كُلِّ إِنْسَانٍ مِنْهُمْ. و گردانید میان دو چشم هر آدمی ازین آدمیان وَبِيصًا مِنْ نُورٍ. بریق و لمعها از نور. ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى آدَمَ. پستر عرض کرد و وانمود ایشان را بر آدم. فَقَالَ پس گفت أَيْ رَبِّ. ای پروردگار من مَنْ هَؤُلَاءِ. کیستند این کسان. قَالَ ذُرِّيَّتُكَ. گفت پروردگار تعالی این اولاد تو اند. فَرَأَى رَجُلًا مِنْهُمْ. پس دید آدم مردی را از ایشان فَأَعْجَبَهُ وَبِيصُ مَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ. پس خوش آمد آدم را لمعان و درخشش که میان دو چشم آن مرد بود. فَقَالَ أَيْ رَبِّ مَنْ هَذَا. پس گفت آدم ای

پروردگار من کیست این مرد. قَالَ دَاوُدُ. گفت پروردگار تعالی این داود پیغمبر است پوشیده نماند که از خوش آمدن بریق میان دو چشم داود آدم را لازم نباید که بریق وی اکمل و ازید و اتم باشد شاید که در آنجا آنی باشد که در چشم آدم آنرا خوب نمودند و الا یقین است که نور لمعان سید رسل بیشتر و تمامتر و کاملتر خواهد بود یا آنکه مشهور است که فضل کلی منافی فضل جزئی نیست. فَقَالَ رَبِّ كَمْ جَعَلْتَ عُمُرَهُ. پس گفت آدم پروردگارا چند گردانیده عمر او را. قَالَ سِتِّينَ سَنَةً. گفت پروردگار گردانیده ام عمر او را شصت سال. قَالَ چون آدم را داود علیهما السلام خوش نمود و رابطه محبت و دادوید داشت گفت آدم رَبِّ زِدْهُ مِنْ عُمُرِي أَرْبَعِينَ سَنَةً. ای پروردگار من افزون کن مر او را از عمر من چهل سال تا عمر وی همه صد سال باشد. قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ گفت پیغمبر خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَمَّا انْقَضَى عُمُرُ آدَمَ إِلَّا أَرْبَعِينَ سَنَةً. پس هرگاه که گذشت عمر آدم مگر چهل سال که باقی ماند و عمر آدم در آنچه مشهور است هزار سال بود. جَاءَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ. آمد آدم را ملک الموت تا روح پاک او را قبض کند. فَقَالَ آدَمُ أَوَلَمْ يَبْقَ مِنْ عُمُرِي أَرْبَعُونَ سَنَةً. آیا باقی نمانده است از عمر من چهل سال. فَقَالَ پس گفت ملک الموت بآدم أَوَلَمْ تُعْطِهَا ابْنَكَ دَاوُدَ. آیا ندادی تو آن چهل سال را که بقیه عمر تست پسر خود را که داود است. فَجَحَدَ آدَمُ فَجَحَدَتْ ذُرِّيَّتُهُ. پس منکر شد آدم پس منکر شدند اولاد او و پیدا شد میان ایشان نیز انکار. وَنَسِيَ آدَمُ و فراموش کرد آدم نهی الهی تعالی مر او را از اکل شجره فَأَكَلَ مِنَ الشَّجَرَةِ. پس خورد از آن شجره. فَنَسِيَتْ ذُرِّيَّتُهُ. پس فراموش کردند اولاد او و پیدا شد در ایشان نیز فراموشی. وَخَطِئَ آدَمُ وَخَطِئَتْ ذُرِّيَّتُهُ. و خطا کرد آدم در اجتهاد که شجره را بر معین حمل کرد و خطا کردند ذریت او و خطا یافتن را یافت یعنی این سه صفت انکار و نسیان و خطا اصل از آدم بود در اولاد از آنجا سرایت کرد. رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ. مانند آنکه گفته اند انکار آنچه واقع است از وی علیه السلام چون بوجود آمد کذب است جواب میگویند که صدور این انکار بحکم جبلت و طبیعت بود که پیدا میکند حق تعالی آنرا در بشر از حرص عمر نزد پیری و کبر سن چنانچه در حدیث آمده است يَشِيبُ ابْنُ آدَمَ وَيَشِبُّ فِيهِ خَصْلَتَانِ الْحَدِيث نه بقصد و اختیار و بعضی از احکام جبلت در انبیا باقی میگذارند و از آن منزه نیستند و قد حقق ذلک فی موضعه والله اعلم. وَعَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ عَنِ النَّبِيِّ. روایت است از ابی الدرداء از پیغمبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ گفت آنحضرت خَلَقَ اللّٰهُ آدَمَ حِينَ خَلَقَهُ. پیدا کرد خدای تعالی آدم را هنگامی که پیدا کرد او را. فَضَرَبَ كَتِفَهُ الْيُمْنَى. پس زد حق تعالی بدست قدرت خود یا امر کرد فرشته را که بزند شانه راست آدم را. فَأَخْرَجَ مِنْهُ ذُرِّيَّةً بَيْضَاءَ. پس بیرون آورد ذریت سفید را. كَأَنَّهُمُ الذَّرُّ. گویا ایشان مورچهای خرد اند و در بعضی نسخ كَأَنَّهُمُ الذَّرُّ واقع

شده بضم دال مهمله بمعنی مروارید و برین تقدیر بیان بیاض میکند چنانکه در مقابله آن تشبیه بحُمَم کرده به
تقدیر اول بیان مقدار است وَضَرَبَ کَتِفَهُ الْیُسْرٰی و زد شانهٔ چپ او را فَاَخْرَجَ ذُرِّیَّةً سَوْدَاءَ
پس بیرون آورد ذریت سیاه کَاَنَّهُمُ الْحُمَمُ گویا که ایشان انگشتها اند در سیاهی فَقَالَ لِلَّذِیْ فِیْ یَمِیْنِهٖ
پس گفت مر آن گروه را که در جانب راست بودند اِلَی الْجَنَّةِ اگر خطاب بآن گروه است معنی بکلام محذوف چنین بود
که بروید بسوی بهشت و اگر خطاب بملایکه است که سخنی از حال این گروه بایشان میگویند معنی این بود که این
گروه میروند بسوی جنت یا ببرید بجنت این گروه را وَلَا اُبَالِیْ و باک ندارم از آنکه ایشان را حکم بجنت کردم
بیش از صدور عمل مالک و متصرف مطلقم هرچه میخواهم میکنم وَقَالَ لِلَّذِیْ فِیْ کَتِفِهٖ و در بعضی نسخ
فِیْ کَفِّهِ الْیُسْرٰی و گفت مر آن گروه را که در کتف چپ یا در کف چپ بودند بسوی آتش دوزخ روید وَلَا
اُبَالِیْ رَوَاهُ اَحْمَدُ وَعَنْ اَبِیْ نَضْرَةَ بفتح نون و سکون ضاد معجمه نام او منذر بن مالک تابعی ثقة کثیر الحدیث
مات سنة سبع و مائة اَنَّ رَجُلًا مِنْ اَصْحَابِ النَّبِیِّ روایت است از ابی نضرة که مردی از یاران پیغمبر
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ یُقَالُ لَهٗ اَبُوْ عَبْدِ اللّٰهِ که گفته میشد او را ابو عبد الله دَخَلَ عَلَیْهِ اَصْحَابُهٗ در آمدند
بروی یاران او یَعُوْدُوْنَهٗ در حالتی که بیمار پرسی میکردند او را وَهُوَ یَبْکِیْ و حال آنکه او میگریست فَقَالُوْا
لَهٗ مَا یُبْکِیْکَ پس گفتند یاران او مر او را چه چیز میگریاند ترا اَلَمْ یَقُلْ لَکَ رَسُوْلُ اللّٰهِ آیا نگفته است پیغمبر
خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ خُذْ مِنْ شَارِبِکَ بگیر از موی بروت خود و پست و کوتاه کن آنرا ثُمَّ اَقِرَّهٗ حَتّٰی
تَلْقَانِیْ بستر بر قرار دار آنرا بهمین حال و دراز مکن و دایم باش بر آن تا آنکه ملاقات کنی و پیش آیی مرا بر حوض یا
در بهشت یا در جای دیگر از مواقف عرصات یعنی چرا میگریی و حال آنکه آنحضرت ترا بشارت ملاقات خود داده
و لابد آن بی اسلام نبود قَالَ بَلٰی گفت ابو عبد الله آری گفته و بشارت داده وَلٰکِنْ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ و لیکن شنیدم
پیغمبر خدا را صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ یَقُوْلُ میگفت اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ قَبَضَ بِیَمِیْنِهٖ قَبْضَةً بدرستی که خدای تعالی
گرفت بدست راست خود مشتی یعنی جماعه از آدمیان را وَاُخْرٰی بِالْیَدِ الْاُخْرٰی و گرفت جماعه دیگر را
بدست دیگر وَقَالَ و گفت هٰذِهٖ لِهٰذِهٖ وَهٰذِهٖ لِهٰذِهٖ این قبضه و این جماعت که در دست راست اند مر این راست یعنی
بهشت را و این جماعت دیگر که در دست چپ اند مر دوزخ راست وَلَا اُبَالِیْ و باک ندارم وَلَا اَدْرِیْ فِیْ اَیِّ
الْقَبْضَتَیْنِ اَنَا و در نمی یابم و نمیدانم که در کدام یکی از دو قبضه ام من یعنی اگرچه بشارتی از حضرت
نبوت بسلامت ایمان و در آمدن بهشت یافته ام اما پروردگار تعالی بی نیاز است و قادر مطلق هرچه خواهد
بکند و گفته که میدارم در بهشت هرکرا خواهم و می افکنم در دوزخ هرکرا خواهم و باک ندارم و [illegible]
که بگوید چرا کردی این خوف از دل نمیرود و موجب گریه اینست بعضی از عرفا گفته اند که اگرچه بمقتضای صدق

وعده و بشارت شارع امنی و اطمینانی حاصل میشود و لیکن خوف لاابالی از ساحت سینه پا
بیرون نمی نهد و برین حال مبتنی است تمنی صحابه با وجود بشارت به یَا لَیْتَنِیْ کُنْتُ کذا و یا لیتنی کنت کذا
یکی گفته ای کاش من گوسفند بودمی تا مرا ذبح کردندی و بخوردندی و بیرون افکندندی و دیگری گفته
ای کاش من گیاهی بودمی و خاک بودمی و این را تحقیق و بیانی است که در رساله تسلیة المصاب ذکر کرده
شده است رَوَاهُ اَحْمَدُ وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِیِّ روایت است از ابن عباس
از پیغمبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اَخَذَ اللّٰهُ الْمِیْثَاقَ مِنْ ظَهْرِ اٰدَمَ گرفت خدای تعالی عهد را از ذریتی
که بیرون آورد از پشت آدم بِنَعْمَانَ بفتح نون نام وادی است نزدیک بعرفات در میان مکه و طایف
و این است مراد بقول راوی که تفسیر کرد نعمان را و گفت یَعْنِیْ عَرَفَةَ از جهة قرب جوار آن وادی بعرفات
فَاَخْرَجَ مِنْ صُلْبِهٖ کُلَّ ذُرِّیَّةٍ ذَرَاَهَا پس بیرون آورد حق تعالی از استخوان پشت آدم هر ذریتی را که پیدا کرد
آنرا فَنَثَرَهُمْ بَیْنَ یَدَیْهِ پس پراکنده کرد ایشان را در پیش آدم کَالذَّرِّ مانند مورچهای خرد ثُمَّ کَلَّمَهُمْ
قُبُلًا پس کلام کرد بایشان روبرو و قبل بضمتین بمعنی مواجهه و روبرو قَالَ اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ گفت پروردگار
تعالی آیا نیستم من پروردگار شما قَالُوْا بَلٰی گفتند آری هستی تو پروردگار ما شَهِدْنَا گواهی دادیم بر ربوبیت
تو و سخن کردن این ذراری مثل سخن کردن نملهٔ سلیمان است و هو علی کل شیء قدیر اَنْ تَقُوْلُوْا یَوْمَ الْقِیٰمَةِ
اِنَّا کُنَّا عَنْ هٰذَا غَافِلِیْنَ تا نگوئید روز قیامت بدرستی که ما بودیم ازین حال غافل اَوْ تَقُوْلُوْا اِنَّمَا اَشْرَکَ
اٰبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ یا بگوئید شرک نیاوردند مگر پدران ما پیش از ما وَکُنَّا ذُرِّیَّةً مِّنْ بَعْدِهِمْ و بودیم ما فرزندان و
ذریت بعد از ایشان پس اقتدا کردیم و اتباع نمودیم ایشان را اَفَتُهْلِکُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُوْنَ آیا پس هلاک میکنی
ما را بکردار اهل بطالت و این سخن از ایشان عذر نشود زیرا که اخذ میثاق بتوحید الهی بر هر احدی از ذریت
واقع شده و پیغمبران باخبار صادقه خبر دادند و تذکار نمودند رَوَاهُ اَحْمَدُ عارفان گویند که این یاد دادن
عهد الست برای غافلان و بیخبران بود و الا هوشمندان بیدار دل بگوش هوش آن سوال و جواب میشنوند

نظم
الست از ازل همچنانشان بگوش
بفریاد قالوا بلی در خروش

علی بن سهل اصفهانی را گفتند که روز بلی را یاد داری گفت چنان یاد دارم که گوئی دیروز بود شیخ هری قدس سره گوید درین سخن نقص است
صوفی را دی و فردا چه بود آن دیروز را هنوز شب در نیامده و صوفی در همان روز است انتهی و محققان گویند
که در عالم اله ماضی و مستقبل نبود آنجا همه حال است لیس عند الله صباح ولا مساء

نظم
آنکه از حق نیست غافل بکیفش
ماضی و مستقبلش حال است و بس

سرور انبیا صلوات الله و سلامه علیه فرمود موسی را
می بینم که با هفتاد هزار نفر بنی اسرائیل حج می آید بتحقیق در همان زمان می بیند که موسی در حیات خود

می آمد نه آنکه از ماضی خبر میدهد و این کلام را تحقیقی است در مقام خود مذکور و عن اُبَیّ بن کعب
انصاری است حاضر شد عقبهٔ اولی را و بدر را کاتب وحی و اقرأ صحابه و ملقب بسید القراء و عمر الخطاب
او را سید المقربین میخواند و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم مامور شد که سوره لم یکن الذین کفروا بر وی خواند
بسیاری از صحابه و تابعین از وی روایت دارند و احوال وی در بسیاری از مواضع مذکور است فی قول
الله روایت است از ابی بن کعب در تفسیر قول خدای عز و جل وَاِذْ اَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِیْ آدَمَ مِنْ ظُهُوْرِهِمْ
ذُرِّیَّتَهُمْ و این تفسیر را اگر ابی بن کعب رفع بحضرت صلی الله علیه و سلم نکرده ولیکن در حکم مرفوع است چه امثال
این اخبار بی سماع از سید ابرار علیه الصلوة و السلام ممکن نباشد چنانکه در مقدمه گذشت قال گفت ابی
بن کعب جَمَعَهُمْ فراهم آورد پروردگار تعالی ایشان را فَجَعَلَهُمْ اَزْوَاجًا پس خوب است که بگرداند ایشان را اصناف پس
گردانید ثُمَّ صَوَّرَهُمْ پستر صورت بخشید ایشان را فَاسْتَنْطَقَهُمْ پس گویا گردانید ایشان را فَتَکَلَّمُوْا پس سخن
کردند ایشان ثُمَّ اَخَذَ عَلَیْهِمُ الْعَهْدَ وَالْمِیْثَاقَ پستر گرفت بر ایشان عهد و پیمان را وَاَشْهَدَهُمْ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ
و گواه گردانید ایشان را بر ذاتهای ایشان اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ گفت آیا نیستم من پروردگار شما قَالُوْا بَلٰی گفتند آری
تو پروردگار مائی قَالَ فَاِنِّیْ اُشْهِدُ عَلَیْکُمُ السَّمٰوَاتِ السَّبْعَ وَالْاَرَضِیْنَ السَّبْعَ گفت پروردگار تعالی پس بدرستی
که من گواه میگیرم بر شما هفت آسمان را و هفت زمین را وَاُشْهِدُ عَلَیْکُمْ اَبَاکُمْ آدَمَ و گواه میگیرم بر شما
پدر شما را که آدم است تا اگر انکار کنید این استشهاد و اقرار گواهی دهند ایشان بر شما و ثابت گردانند
بر شما آن را و گفته اند اول اشارتست بنصب دلایل عقلیه و ثانی ببعث رسل که یاد دهند بخطابات سمعیه
اَنْ تَقُوْلُوْا یَوْمَ الْقِیٰمَةِ لَمْ نَعْلَمْ بِهٰذَا تا بگوئید بروز قیامت که دانا نبودیم ما باین قضیه اِعْلَمُوْا اَنَّهٗ لَا
اِلٰهَ غَیْرِیْ بدانید بدرستی و راستی که شان اینست که نیست هیچ معبود بحق جز من وَلَا رَبَّ غَیْرِیْ و نیست پروردگار
جز من فَلَا تُشْرِکُوْا بِیْ شَیْئًا و شریک نگردانید بمن چیزی را در وجود و در خلقت و در عبادت اِنِّیْ سَاُرْسِلُ
اِلَیْکُمْ رُسُلِیْ بدرستی که من سر انجام است که بفرستم بسوی شما پیغمبران خود را یُذَکِّرُوْنَکُمْ عَهْدِیْ وَمِیْثَاقِیْ
که یاد دهند شما را عهد مرا و پیمان مرا وَاُنْزِلُ عَلَیْکُمْ کُتُبِیْ و فرو آرم بر شما کتابهای خود را قَالُوْا شَهِدْنَا
بِاَنَّکَ رَبُّنَا وَاِلٰهُنَا گفتند ایشان گواهی دادیم ما باینکه تو پروردگار مائی و معبود مائی لَا رَبَّ لَنَا
غَیْرُکَ وَلَا اِلٰهَ لَنَا غَیْرُکَ نیست پروردگاری ما را جز تو و نیست معبودی ما را جز تو فَاَقَرُّوْا بِذٰلِکَ پس اقرار
کردند بآن وَرُفِعَ عَلَیْهِمْ آدَمُ و برداشته شد و مشرف و مطلع گردانیده شد بر ایشان آدم را علیه السلام یَنْظُرُ
اِلَیْهِمْ در حالی که نگاه میکرد بجانب ایشان فَرَاٰی الْغَنِیَّ وَالْفَقِیْرَ پس دید آدم توانگر را و محتاج را وَحَسَنَ
الصُّوْرَةِ وَدُوْنَ ذٰلِکَ و دید آدم نیکو صورت را و پایان تر و کمتر از آن در نیکو صورتی یعنی همه را یکسان نیافت

بعضی فقیر

بعضی فقیر و بعضی غنی و بعضی خوب صورت و بعضی بد صورت و جز آن مختلف در اشکال و صفات
و احوال فَقَالَ رَبِّ لَوْلَا سَوَّیْتَ بَیْنَ عِبَادِکَ پس گفت ای پروردگار من چرا برابری نکردی میان ایشان
باآنکه همه بندگان تو اند مصرع بندگانیم این یکی مقبول و آن مردود چیست قَالَ اِنِّیْ اَحْبَبْتُ اَنْ اُشْکَرَ گفت
پروردگار تعالی از جهة آن سویت نکردم زیرا که من دوست میدارم که شکر کرده شوم اگر همه را یکسان بیک حال و بر
یک صفت آفریدمی حقیقت شکر بوجود نیامدی در هر یکی چیزی نهاده ام که در دیگری نیست چون در یابد شکر گوید
مثلا در فقر تقوی و فراغ وقت و سلامت از آفات هست که در غنی نیست و بکذا وَرَاٰی الْاَنْبِیَاءَ فِیْهِمْ
مِثْلَ السُّرُجِ عَلَیْهِمُ النُّوْرُ و دید آدم پیغمبران را در میان ذریت خود مانند چراغها که می تابد بر ایشان نور
خُصُّوْا بِمِیْثَاقٍ آخَرَ فِی الرِّسَالَةِ وَالنُّبُوَّةِ مخصوص گردانیده شده اند پیغمبران بعهد و پیمان دیگر بعد از
الوهیت و ربوبیت در رسالت و نبوت تا حق آنها را ادا کنند و از عهده آن بر آیند و شرایع و احکام
الهی بخلق رسانند از اینجا معلوم شد که در میان نبوت و رسالت فرقی هست چنانکه در کتب کلامیه مذکور است
وَهُوَ قَوْلُهٗ و این عهد رسالت و نبوت مذکور است در قول حق تبارک و تعالی وَاِذْ اَخَذْنَا مِنَ النَّبِیِّیْنَ
مِیْثَاقَهُمْ و چون گرفتیم ما که پروردگار جهانیم از پیغمبران پیمان ایشان را در رسالت و نبوت اِلٰی قَوْلِهٖ
تا قول وی تعالی وَعِیْسَی ابْنِ مَرْیَمَ تمام آیت اینچنین است که وَاِذْ اَخَذْنَا مِنَ النَّبِیِّیْنَ مِیْثَاقَهُمْ وَمِنْکَ وَمِنْ
نُوْحٍ وَاِبْرَاهِیْمَ وَمُوْسٰی وَعِیْسَی ابْنِ مَرْیَمَ کَانَ فِیْ تِلْکَ الْاَرْوَاحِ بود عیسی بن مریم در میان ارواح آن ارباب
در میان اجسام ایشان چون روح عیسی علیه السلام روحانیت غالب بود و مسمی بروح الله بود و او را
مصور بجسم نساخت و هم در میان ارواح گذاشت فَاَرْسَلَهٗ اِلٰی مَرْیَمَ پس فرستاد حق تعالی عیسی را
که روح بود در میان ارواح بسوی مریم فَحُدِّثَ عَنْ اُبَیٍّ اَنَّهٗ دَخَلَ مِنْ فِیْهَا پس حدیث کرده شد از ابی بن
کعب که عیسی در آمد در مریم از راه دهان وی رَوَاهُ اَحْمَدُ وَعَنْ اَبِی الدَّرْدَاءِ رضی الله عنه قَالَ بَیْنَمَا نَحْنُ
عِنْدَ رَسُوْلِ اللّٰهِ گفت ابو الدرداء در اثنای آنکه بودیم ما نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم نَتَذَاکَرُ مَا یَکُوْنُ
مذاکره و گفتگو میکردیم چیزی را که پیدا میشود و حادث میگردد یعنی میگفتیم که بسابقه قضا و قدر است یا از
سر نو پیدا میشود و لی آن سابقه از اینجا ظاهر میشود که مذاکرهٔ قضا نه بطریق نزاع و جدال ممنوع نیست
و لهذا آنحضرت ایشان را از آن منع نکرد و زجر ننمود بلکه جواب داد و تعلیم کرد اِذْ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ ناگاه
جواب داد و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که اینهمه مقضی و مقدر است قطعا متغیر نمیگردد و زکر یزد و مثال
از آن و آن خلق مردم است بضم خاء معجمه یعنی سیرت باطن او که قابل زوال و تغییر نیست بخلاف خلق وی بفتح
خا یعنی صورت ظاهر که متغیر میشود بحسب ظاهر پس گفت آنحضرت اِذَا سَمِعْتُمْ بِجَبَلٍ زَالَ عَنْ مَکَانِهٖ فَصَدِّقُوْهُ

چون بشنوید که کوهی را که جنبید و دور شد از جای خود پس تصدیق کنید و باور دارید آنرا که ممکن است
وَإِذَا سَمِعْتُمْ بِرَجُلٍ تَغَيَّرَ عَنْ خُلُقِهِ و چون بشنوید مردی را که متغیر شد و جدا شد از خوی خود و خصلت خود فَلَا
تُصَدِّقُوا بِهِ پس تصدیق نکنید بدان و باور ندارید آنرا فَإِنَّهُ يَصِيرُ إِلَى مَا جُبِلَ عَلَيْهِ زیرا که بدرستی که
آن مرد میگردد و باز می آید بسوی صفتی که مجبول و مخلوق شده است بر آن صفت و مقدر گشته بروی
پس آنکه او را کیس و دانا و زیرک آفریده اند و تقدیر الهی بر آن رفته که چنین باشد هرگز احمق
و نادان و کول نمیگردد و بر عکس نیز نه و اما آنکه در ظاهر بحسب عادت با مصاحبت و مخالطت دانا و زیرک نماید و بعوارض و
حوادث کول نادان رنگ گردد یا کول است که بعوارض و ریاضت و تجربه دانا صفت شود آن از این
قبیل است سخن در آنست که مجبول و مخلوق بر خلق افتاده و قضا و قدر الهی در حق وی چنین رفته این قسم هرگز
تغیر و تبدیل پذیر نبود و ریاضت و مجاهدت و سعی و طلب در آن قسم دیگر میرود و نه درین رَوَاهُ أَحْمَدُ
وَعَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ روایت است از ام سلمه که گفت يَا رَسُولَ اللهِ لَا تَزَالُ يُصِيبُكَ
فِي كُلِّ عَامٍ وَجَعٌ همیشه هستی تو که میرسد ترا در هر سال دردی مِنَ الشَّاةِ الْمَسْمُومَةِ الَّتِي أَكَلْتَ
از آن گوسفند زهردار که خورده بودی یعنی در خیبر قَالَ گفت آنحضرت مَا أَصَابَنِي شَيْءٌ مِنْهَا مرا نرسید
چیزی از درد از آن گوسفند إِلَّا وَهُوَ مَكْتُوبٌ عَلَيَّ مگر که آن چیز نوشته شده و تقدیر کرده شده است بر من
وَآدَمُ فِي طِينَتِهِ و حال آنکه آدم در طینت خود بود کنایت است از تقدیر ازلی و طینت بمعنی پاره گل و خلقت و جبلت
آید چون ام سلمه تکلم بظاهر و مجاز کرد و نسبت حدوث درد بگوسفند زهردار کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
او را بحقیقت برد و فرمود که اینهمه بتقدیر الهی است که در ازل رفته رَوَاهُ ابْنُ مَاجَةَ

بَابُ إِثْبَاتِ عَذَابِ الْقَبْرِ

چون قومی از مبتدعه و اهل هوا که اکثر معتزله و بعضی روافض باشند انکار
کرده اند عذاب قبر را و احادیث مشهوره که بقدر مشترک از آن بحد تواتر رسیده در آن ورود یافته است
و سلف صالح پیش از ظهور اهل بدعت و انکار ایشان همه اتفاق داشته اند بر ثبوت آن و اعتقاد بدان
مولف خواست رحمة الله علیه که اثبات کند آنرا و ذکر کند احادیث وارده را درین باب و عذاب
مشتق است از عذب بمعنی ردع و منع زیرا که منع میکند و باز میدارد شخص را از مخالفت امر و نهی
یا مشتق است از عذب بمعنی خس و خاشاک که در آب افتد و چنانکه افتادن خس و خاشاک آب را کدر و تیره
گرداند عذاب نیز عیش شخص را منغص و مکدر سازد و بعضی گویند مشتق است از عذب بمعنی آب شیرین
و عذاب شخص دشمن و بدخواه او را شیرین نماید باین علاقه عذاب نام کردند و مراد بقبر عالم برزخ است
که واسطه است میان دنیا و آخرت و تعلق دارد بهر دو مقام نه آن گوئی که مرده را در گور کنند جدا

مردگان که در آب غرق شوند و در آتش سوخته گردند و در شکم جانوران بتحلیل روند الا اجزای
از آن که آنرا اجزاء اصلی خوانند و از اول عمر تا آخر باقی ماند و پروردگار تعالی و تقدس بقدرت خود آنرا
نگاه دارد و هیچ چیز از علم و قدرت وی بیرون نرود و اگر خواهد هم بدان جزو روح را متعلق سازد روحانی
بخشد و عذاب کند و نعمت دهد پروردگار تعالی بر همه چیز قادر است و کسی که در عجایب قدرت وی در ملک و
ملکوت نگاه کند و بدیده بصیرت در آن نگرد هیچ چیز از عجایب و غرایب منکر نگردد نظم هر چه گنج
خواهد بر و حکم نیست که پیدا و پنهان بنزدش یکیست و در تصدیق بعذاب قبر و امثال آن مقامات
اصلح و اسلم و اقوی آنست که ایمان بیارند که ملایکه و مار و کژدم و گزیدن ایشان که در احادیث واقع
شده است همه بحکم واقع موجود اند نه محض مثال و خیال و آنکه ما نه بینیم و نه دریابیم در وجود آن زیان
ندارد زیرا که عالم ملکوت را بچشم سر نتوان دید آنرا چشمی دیگر است که بآن توان دید و اگر بچشم سر
نماید بآن نیز توان دید نمی بینی که جبرئیل علیه السلام نزد پیغمبر علیه الصلوة و السلام می آمد و وحی
و حکایت میکرد و پیام حق میگذارنید و صحابه همه در مجلس نشسته می بودند بدان ایمان می آوردند اگر زیر
انجا تردد و شبهت فکر ایمان به از این باید کرد و چون نور ایمان در دل در آمد و سینه بآن نور گشاده شد دیگر
هیچ مشکل نیست حق تعالی از خیرگی عقل و تیرگی فلسفه نگاه دارد والله الهادی و اختلاف کرده اند که عذاب
در قبر بزنده گردانیدن میت است یا در مقابله داشتن روح با وی یا بنوع دیگر که پروردگار تعالی
خواهد و ما را بدریافت کنه حقیقت آن راه نباشد و حق آنست که با حیاست چنانکه ظاهر احادیث
دال است بر آن و نیز گفته اند که حیات را در تمام بدن وی در آرند چنانکه در دنیا بود یا بجزوی از اجزای
وی متعلق سازند حکیمی که از علمای شافعیه است گفته که اگر این قول صحیح است بهتر و مناسب تر بدان
دل آدمی نباشد که منبع حیات و محل ادراکست و اگر همین قدر بدانند که پروردگار تعالی در مرده حالتی
پیدا کند که بدان چیزی از الم و راحت دریابد در اعتقاد صحیح کفایت است والله اعلم بحقیقة الحال

الْفَصْلُ الْأَوَّلُ

عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ براء بن عازب انصاری اوسی است
پدر و پسر هر دو صحابی اند پسر مشهور تر است و از عازب خبری و اثری در مغازی ظاهر نیست روایت است
از براء بن عازب از پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ الْمُسْلِمُ إِذَا سُئِلَ فِي الْقَبْرِ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا
اللهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ فرمود چون مسلمان در وقت رسیدن در قبر گواهی میدهد بالوهیت حق و
رسالت محمد فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى پس آن گواهی دادن مراد است بقول خدای تعالی که فرموده است
يُثَبِّتُ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ ثابت و برجای میدارد خدای

ونمی دیدند

مومنان را بالقول الثابت در دنیا و در آخرت یعنی این تثبیت مومنان بر قول ثابت که درین آیت واقع شده است مراد بآن قرار و ثبات در جواب و سوال است که مومن در قبر پرسیده میشود که کیست پیغمبر تو و چیست دین تو و شهادتین جواب از هر سه چیز است چه دین اسلام همین است وَفِي رِوَايَةٍ و در روایتی دیگر لفظ حدیث اینچنین آمده است که عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ فرمود اینکه يُثَبِّتُ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ نَزَلَتْ فِي عَذَابِ الْقَبْرِ فرود آمده است در شان عذاب قبر فَيُقَالُ لَهُ مَنْ رَبُّكَ گفته میشود مر او را کیست پروردگار تو فَيَقُولُ رَبِّيَ اللهُ پس میگوید پروردگار من خداست وَنَبِيِّي مُحَمَّدٌ و پیغمبر من محمد است مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ لفظ مصابیح اینچنین است که اذا قیل له من ربک و ما دینک و من نبیک چون گفته میشود مر او را کیست پروردگار تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو فیقول ربی الله و دینی الاسلام و نبیی محمد پس میگوید پروردگار من خداست و دین من اسلام است و پیغمبر من محمد است و این لفظ اتم و اظهر است

وَعَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ بدرستی که بنده چون نهاده شود در قبرش وَتَوَلَّى عَنْهُ أَصْحَابُهُ و روی بگردانند از وی یاران وی إِنَّهُ لَيَسْمَعُ قَرْعَ نِعَالِهِمْ بدرستی که وی هرآینه میشنود کوفتن نعال اصحاب را یعنی آواز پای ایشان را که برزمین میروند أَتَاهُ مَلَكَانِ می آیند او را دو فرشته فَيُقْعِدَانِهِ پس مینشانند آن دو فرشته او را فَيَقُولَانِ مَا كُنْتَ تَقُولُ فِي هَذَا الرَّجُلِ پس میگویند آن دو فرشته چه میگفتی تو در حق این مرد لِمُحَمَّدٍ یعنی بهذا الرجل میگویند آنحضرت را میخواهند صلی الله علیه وسلم و اشارت بهذا بآنحضرت یا از جهة شهرت امر و حضور اوست در اذهان ما اگر چه غایب است یا باحضار ذات شریف وی در اعیان باین طریق که در قبر مثالی از جسد وی حاضر ساخته باشند تا بمشاهده جمال جان افزای او عقده اشکال که در کار افتاده گشاده شود و ظلمت فراق بنور لقای او روشن کردد و درینجا بشارتی است مر مشتاقان غمزدگان را که اگر بر امید این شادی جان دهند و زنده در گور روند جای آن دارد

نظم: در ظلمت فراق تو گر جان دهیم چه غم — نیست گر ز ماه رخت پرتوی فتد

نظم: شب عاشقان بیدل چه شب دراز باشد — تو بیا کز اول شب در صبح باز باشد

فَأَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَقُولُ اما مومن که مصدق فضل و کمال و دلداده لذت حسن و جمال اوست میگوید أَشْهَدُ أَنَّهُ عَبْدُ اللهِ وَرَسُولُهُ گواهی میدهم بدل و جان میگویم که وی بنده خاص خدا و فرستاده بر حق اوست فَيُقَالُ لَهُ انْظُرْ إِلَى مَقْعَدِكَ مِنَ النَّارِ پس گفته میشود مر مومن را نگاه کن بجای نشست خود از آتش دوزخ که برای تو آماده ساخته بودند قَدْ أَبْدَلَكَ اللهُ بِهِ مَقْعَدًا مِنَ الْجَنَّةِ بتحقیق بدل کرده است برای تو خدا تعالی بجای نشست تو که در دوزخ بود جای نشستی از بهشت فَيَرَاهُمَا جَمِيعًا پس می بیند آن مومن

هر دو جای که

هر دو جای که از دوزخ و بهشت است و حکمت نمودن هر دو جای آنست که فرح و سرور وی بیفزاید یکی بجهة خلاص شدن از بلیه دوزخ دیگر اختصاص یافتن بعطیه بهشت و کافر را حال عکس این خواهد بود وَأَمَّا الْمُنَافِقُ وَالْكَافِرُ فَيُقَالُ لَهُ مَا كُنْتَ تَقُولُ فِي هَذَا الرَّجُلِ اما منافق و کافر پس گفته میشود هر یک را چه میگفتی تو در حق این مرد یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم فَيَقُولُ لَا أَدْرِي پس میگوید منافق و کافر نمیدانم و در نمی یابم كُنْتُ أَقُولُ مَا يَقُولُ النَّاسُ بودم من که میگفتم در شان وی آنچه میگفتند مردم و در نیافتم حقیقت حال را فَيُقَالُ لَهُ لَا دَرَيْتَ وَلَا تَلَيْتَ پس گفته میشود مر او را در نیافتی تو بعقل خود و نخواندی تو قرآن را یا تبعیت نکردی تو اهل حق را و اصل تلیت تلوت بود و او را بیا بدل کردند و در تحقیق تلیت وجوه بسیار است که در شرح آنرا ذکر کردیم وَيُضْرَبُ بِمَطَارِقَ مِنْ حَدِيدٍ و زده میشود هر یک از منافق و کافر بمطارق از آهن و مطارق جمع مطرقه بکسر میم و سکون طا خایسک آهنگران ضَرْبَةً زدنی عظیم شدید فَيَصِيحُ صَيْحَةً يَسْمَعُهَا مَنْ يَلِيهِ غَيْرُ الثَّقَلَيْنِ پس فریاد میکند کافر فریاد کردنی که میشنود آنرا هر که نزدیک اوست جز آدمیان و پریان که ایشان نمیشنوند تا قاعده ابتلاء و تکلیف بر جا ماند و ایمان بغیب باشد و ضرورتی عیانی نگردد و نیز تا موجب انقطاع سلسله معیشت نگردد و ثقلین نام جن و انس و ثقل بفتحتین در اصل رخت مسافر و حشم وی و هر نفیس مصون را نیز گویند چنانکه فرمود انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی کذا فی القاموس مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَلَفْظُهُ لِلْبُخَارِيِّ این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند ولیکن لفظ وی مر بخاری راست

تنبیه: در احادیث صحیحه که انچه مذکور شده همین نجات مومن و عذاب کافر و منافق است و این حال مومن مطیع را خواهد بود و مذکور نشده که حال مومن فاسق چیست آیا او را عذابی هست گفته اند که حکم مومن فاسق آنست که در جواب شریک مومن مطیع است نه در بشارت و فتحات بهشت و امثال آن یا در اینها نیز شریک باشد اما در مرتبه کمتر تواند که نوعی از عذاب نیز کنند مگر آنکه فاسقی باشد که خواسته است خدا تعالی مغفرت او را

وَعَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا مَاتَ عُرِضَ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بدرستی که یکی از شما چون بمیرد ظاهر کرده میشود بر وی و نموده میشود او را نشستگاه وی بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ در بامداد و شبانگاه إِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَمِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ اگر باشد میت از بهشتیان نموده میشود نشستگاه وی از نشستگاه بهشتیان وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَمِنْ أَهْلِ النَّارِ و اگر باشد از دوزخیان نموده میشود نشستگاه وی از نشستگاه دوزخیان فَيُقَالُ هَذَا مَقْعَدُكَ حَتَّى يَبْعَثَكَ اللهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ پس گفته میشود این جای نشست تست موقوف و منتظر باش در آمدن آنرا تا آن وقت که برانگیزد ترا خدا تعالی

بسوی آن جای یا بسوی خود روز قیامت. متفق علیه. وعن عایشة رضی الله عنها ان
یهودیة دخلت علیها. روایت است از عایشه که یهودی زنی در آمد بروی. فذكرت عذاب
القبر. پس یاد کرد آن زن قصه عذاب قبر را. فقالت لها اعاذك الله من عذاب القبر. پس گفت
آن زن یهودیه مر عایشه را پناه دهد ترا خدای تعالی از عذاب قبر. و چون عایشه رضی الله عنها قصه عذاب
قبر را ندانسته بود و نام آنرا هرگز نشنیده حیران ماند او را و غریب پنداشت. فسألت عایشة
رسول الله. پس پرسید عایشه پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم عن عذاب القبر. از عذاب قبر که آیا
مرده را عذاب در قبر میباشد. فقال نعم عذاب القبر حق. پس فرمود آنحضرت آری عذاب قبر حق
و ثابت است. قالت عایشة فما رأیت رسول الله. پس ندیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
بعد. بعد ازین حکایت صلی صلوة الا تعوذ بالله من عذاب القبر. که گزارد هیچ نماز را مگر آنکه استعاذه
کرد و پناه جست بخدا از عذاب قبر. احتمال دارد که آنحضرت نیز پیش از یهودیه عذاب قبر را نمیدانسته است
وحی بدان نیامده بود و پس از آن وحی آمد که عذاب قبر میباشد پس بعایشه خبر داد که عذاب قبر حق است
و استعاذه از وی بعد از نماز ورد خود ساخت از برای تعلیم امت یا معلوم آنحضرت بود ولیکن تعوذ بعد از
شنیدن سخن یهودیه اتفاق افتاد و یا تعوذ میکرد و عایشه را از آن خبر نبود و بعد از پرسیدن می تعوذ بجهر کرد
تا متنبه و تذکیر کند او را و این اولی و اظهر احتمالات است والله اعلم. متفق علیه. وعن زید بن
ثابت انصاری مدنی کاتب وحی از اجله فقهای قایم بفرایض چون هجرت کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
یازده ساله بود و صغیر پنداشتند در بدر و حاضر شد احد را و سایر مشاهد را که بعد از وی بودند یکی از کسانیست
که جمع کردند قرآن را و نوشت قرآن وی در زمان ابوبکر نقل کرد در مصحف در زمان عثمان رضی الله تعالی عنهم
قال بینا رسول الله. گفت زید بن ثابت در اثنای آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی حایط لبنی
النجار. بود در بوستانی مر بنی نجار را که قبیله ایست از انصار. علی بغلة له. سوار بر استری که آنحضرت را بود
و نحن معه. و بودیم ما با آنحضرت. اذ حادت به. ناگاه برمید و خم کردانید آنحضرت را از پشت خود
حید بفتح حای مهمله و سکون تحتانیه خمیدن و میل کردن. فکادت تلقیه. پس نزدیک بود که بیندازد
آنحضرت را بر زمین. واذا اقبر ستة او خمسة. و ناگاه قبرها بود در آنجا شش یا پنج. فقال من یعرف
اصحاب هذه الاقبر. پس گفت آنحضرت که میشناسد صاحبان این قبرها را که دفن شده اند در آن. فقال
رجل انا. گفت مردی که من میشناسم. قال فمتی ماتوا. گفت آنحضرت پس بگو که کی مرده اند و در کدام زمان
از عالم رفته اند. قال فی الشرک. گفت در زمان شرک مرده اند و مشرک بوده اند. فقال. پس گفت آنحضرت

کفت عایشه

ان هذه الامة

ان هذه الامة تبتلی فی قبورها. این گروه آدمیان مبتلا ساخت میشوند و آزمایش کرده میشوند
در گورهای خود. فلولا ان لا تدافنوا. پس اگر نمیبود ترس و ملاحظه آنکه گور نکنید شما مردهای خود را و
گور کردن نیز نیفتد از عالم. لدعوت الله ان یسمعکم. هر آینه دعا میکردم خدای تعالی را که بشنواند شما را
من عذاب القبر الذی اسمع منه. از عذاب قبر چیزی که میشنوم من از آن یعنی اگر بشنوید شما آواز
عذاب را و دیگر مردهای خود را در گور نمی نهید. در اینجا اشکال می آرند که چنانکه عذاب قبر در شرح عنوان گفته شده
موقوف بر دفن کردن میت و خدای تعالی اگر خواهد عذاب میکند مرده را اگر چه باشد در صحرا یا در شکم ماهی
و جز آن و نیز امر کرده شده اند مومنان بدفن اموات ترک آن از ایشان بجهة این ترس چگونه
دارد و توجیه کرده اند ازین اشکال بچندین وجه یکی آنکه مراد آنست که اگر بشنوید عذاب قبر را خوفی و دهشتی
عارض میشود شما را که بیهوش و بی عقل میگردانند و فرصت و قوت دفن نمیماند چنانکه در شنیدن
ثقلین صیحه میت را گذشت اکنون اگر بشنوند کارخانه معیشت معطل و منقطع گردد و پس ترک دفن نه از
جهة خوف عذاب است بلکه بسبب فوات عقل و بریدن هوش است دیگر آنکه اگر بشنوید عذاب مردهای
را دهشت و وحشتی حاصل میگردد شما را از مشاهده اموات بحدی که نزدیک نمیتوانید آمد بایشان
تا تکفین و تجهیز کنید و دفن نمایید و وجه دیگر آنکه طبایع زندگان مجبول است بر پوشیدن عیب مردهای
خود و در شریعت نیز امر بدان کرده اند که اذکروا موتاکم بالخیر و مقابر محل حضور مردم و اجتماع ایشانست
پس در صحراهای بعید بیندازند تا کسی نخازد و نشنود عذاب ایشان را و مطلع نگردد بر عیبهای ایشان والله اعلم
ثم اقبل علینا بوجهه. فقال. پس رو آورد آنحضرت بر ما بروی مبارک پس گفت. تعوذوا بالله
من عذاب النار. پناه جویید بخدا از عذاب آتش. قالوا. گفتند صحابه. نعوذ بالله من عذاب النار. پناه میجوییم
بخدا از عذاب آتش. قال. گفت آنحضرت. تعوذوا بالله من عذاب القبر. پناه جویید بخدا از عذاب قبر.
قالوا. گفتند صحابه. نعوذ بالله من عذاب القبر. پناه میجوییم بخدا از عذاب قبر. قال. فرمود آنحضرت. تعوذوا
بالله من الفتن ما ظهر منها وما بطن. پناه جویید بخدا از فتنها از آنچه آشکار است از فتنها که بجسد تعلق
دارد و از آنچه پوشیده است که بدل تعلق دارد یا آنچه ظاهر است بر شما و میدانید شما آنرا و آنچه پوشیده
است و نمیدانید آنرا. قالوا. گفتند. نعوذ بالله من الفتن ما ظهر منها وما بطن. قال. فرمود. تعوذوا بالله
من فتنة الدجال. پناه جویید بخدا از فتنه دجال. قالوا. گفتند. نعوذ بالله من فتنة الدجال. رواه
مسلم.

الفصل الثانی

عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقبر المیت
اتاه ملکان اسودان ازرقان. چون گور کرده میشود مرده می آیند او را دو فرشته در صورت آدمی سیاه و کبود

امت یعنی

چشم سیاهی رنگ یا محمول است بر حقیقت چه در سیاهی وحشتی و دهشتی میباشد که در رنگهای
دیگر نیست یا کنایت است از قبح منظر و بشاعت صورت اما کبودی چشم مراد بدان تیز نگاه کردن
و چشم گردانیدن داشته اند چنانکه دشمن بجانب دشمن نگاه کند چشم بر گردد و سیاهی پوشیده شود و
سفیدی نماید و بعضی گفته اند که عرب دشمن را کبود چشمی از آن وصف کنند که روم دشمنان عرب اند و ایشان
کبود چشم میباشند یقال لاحدهما المنکر و للآخر النکیر گفته میشود و نام کرده میشود مر یکی از ان دو
فرشته را منکر بفتح کاف و مر دیگری را نکیر هر دو بمعنی ناآشنا و موحش اند مشتق از نکره ضد معرفه و ظاهر
آنست که منکر و نکیر نام دو شخص است که بر سر هر میت بتمثیل حاضر آیند و بعضی گفته اند که نام دو
گروه است و هر کدام ازین دو گروه را افراد بیشمار است و نیز گفته اند که منکر و نکیر نام فرشتگان عاصیان
و فرشتگان مطیعان را نام مبشر و بشیر است والله اعلم فیقولان ما کنت تقول فی هذا الرجل پس میگویند
آن دو فرشته که چه میگفتی تو در شان این مرد فان کان مومنا پس اگر باشد مومن فیقول پس میگوید
میت در جواب این سوال هو عبد الله و رسوله وی بنده خدا و فرستاده اوست اشهد ان
لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله فیقولان قد کنا نعلم انک تقول هذا پس میگویند این
دو فرشته بتحقیق بودیم ما که میدانستیم که تو میگوئی این جواب یعنی سیمای ایمان در ناصیه حال تو دیده بودیم
ثم یفسح له فی قبره سبعون ذراعا فی سبعین پس تر گشاده کرده میشود مر میت را در قبرش هفتاد گز
در هفتاد گز که هفت هزار گز باشد ثم ینور له فیه پس تر روشن گردانیده میشود مر میت را در قبر
ثم یقال له نم پس تر گفته میشود مر میت را خواب و استراحت کن فیقول ارجع الی اهلی فاخبرهم
پس میگوید میت باز گردم و بروم بسوی اهل خانه خود پس خبر دهم ایشان را ازین حال خوش خود چنانکه غریبی در
شهر غریب راحتی یابد و ذوقی بیند گوید کاشکی بروم و کسان خود را ببینم و حال خوش خود با ایشان بنمایم
فیقولان نم کنومة العروس پس میگویند آن دو فرشته میت را خواب کن همچو خواب کردن شخصی که نو
کدخدا است و عروس مرد و زن هر دو را گویند الذی لا یوقظه الا احب اهله الیه آن عروس که بیدار میکند
او را مگر محبوبترین اهل خانه وی تا وی چه بیدار کردن دیگران از هر کس خوش نمی آید و موجب وحشت میگردد و نمیتوانند
هر کس بیدار کردن مگر محبوب بیاید و بیدار گرداند حتی یبعثه الله من مضجعه ذلک تا آنکه برانگیزد او را خدا
ازین خوابگاه وی و ان کان منافقا قال و اگر باشد میت منافق و کافر میگوید سمعت الناس
یقولون قولا شنیدم من مردم را که میگویند سخنی را در حق این مرد یعنی آنحضرت صلی الله علیه و سلم فقلت
مثله پس گفتم من نیز مانند آن سخن و تکذیب و انکار کردم او را لا ادری در نمی یابم حقیقت حال را

فیقولان قد کنا نعلم انک تقول ذلک پس میگویند فرشتگان بتحقیق بودیم ما که میدانستیم که تو
میگوئی آنچه ایشان گفتند در روی تو یافته بودیم فیقال للارض التئمی علیه پس گفته میشود مر زمین را
که بهم برآ بروی و بر پیچ او را فتلتئم علیه پس بهم بر می آید و می پیچد زمین بر وی فتختلف اضلاعه
پس مختلف و مبدل میگردد پهلوهای وی یعنی پهلوی راست بجانب چپ می آید و پهلوی چپ بجانب راست
فلا یزال فیها معذبا پس همیشه وی در زمین عذاب کرده شده حتی یبعثه الله من مضجعه ذلک
تا آنکه برانگیزد او را خدا تعالی ازان خوابگاه وی رواه الترمذی و عن البراء بن عازب عن رسول الله
صلی الله علیه و سلم قال گفت آنحضرت یاتیه ملکان فیجلسانه می آیند مومن را در قبر دو فرشته پس
می نشانند او را فیقولان له من ربک پس میگویند مر او را کیست پروردگار تو فیقول ربی الله پس میگوید
مومن پروردگار من خدا است فیقولان له ما دینک پس میگویند مر او را چیست دین تو فیقول دینی الاسلام
پس میگوید دین من اسلام است فیقولان ما هذا الرجل الذی بعث فیکم پس میگویند چیست حال این
مردی که برانگیخته شده است در میان شما فیقول هو رسول الله صلی الله علیه و سلم پس میگوید مومن
وی فرستاده خدا است فیقولان له و ما یدریک پس میگویند مر او را چه دریابانید ترا یعنی از کجا دانستی
که وی رسول خدا است فیقول قرأت کتاب الله فآمنت به و صدقت پس میگوید من خوانده ام
کتاب خدا را پس ایمان آوردم بوی و گرویدم فذلک قوله پس آنست مراد بقول خداوند تعالی یثبت
الله الذین آمنوا بالقول الثابت الایة یعنی مراد بتثبیت درین قول جواب فرشتگان است در
قبر بر آنوجه که مذکور شد قال گفت آنحضرت فینادی مناد من السماء ان صدق عبدی
آواز میدهد آواز دهنده از آسمان که راست گفت بنده من ظاهر لفظ آنست که آواز دهنده حق
جل و علا باشد به پیدا کردن آواز زیرا که دلالت کند بر مراد و احتمال دارد که فرشته را فرماید که آواز دهد
از جانب وی تعالی فافرشوه من الجنة پس بگسترانید و بگسترانید برای وی فرشی از فرشهای بهشت
دا فرشوا روایت بفتح همزه است از فرش و البسوه من الجنة و بپوشانید او را از پوششهای
بهشت وافتحوا له بابا الی الجنة و بگشائید برای او دری بسوی بهشت فیفتح پس گشاده میشود دری
در بسوی بهشت قال گفت آنحضرت فیاتیه من روحها و طیبها پس می آید مومن را از راحت
راحت و نسیم باد بهشت و خوشی و خوبی و بوی خوش آن و یفسح له فیها مد بصره و فراخ کرده میشود
مومن را در جانب بهشت که گشاده شده است دری بسوی آن تا جائی که میرسد نظر وی و در حدیث
سابق گذشت که فسحت در قبر مومن هفتاد در گز است و گفته شد که آن کنایت است از وسعت

و مبالغه در آن نه عدد معین و مدّ بصر نیز مبالغه است نه تحدید و تعیین یا آن برای عموم مسلمانان
باشد و مدّ بصر برای اهل خصوص بر تفاوت درجات و فضل الهی تعالی وَاَمَّا الْکَافِرُ فَذَکَرَ مَوْتَهُ و اما کافر
پس ذکر کرد آنحضرت قصه موت او را قَالَ فرمود وَتُعَادُ رُوحُهُ فِي جَسَدِهِ باز آورده میشود روح کافر
در تن وی ظاهر این کلام در زنده گردانیدن است بتحقیق چنانکه در دنیا مگر آنکه گفته شود که این مخصوص کافر
است تا سخت کرده عذاب وی و بیشتر چشد آنرا وَیَأْتِیهِ مَلَکَانِ فَیُجْلِسَانِهِ و می آیند کافر را دو فرشته پس منشانند
او را فَیَقُولَانِ مَنْ رَبُّکَ پس میگویند و میپرسند کیست پروردگار تو فَیَقُولُ پس میگوید هَاهْ هَاهْ
و این کلمه ایست که حیران و دهشت زده و دردناک گوید چنانکه آه و ای و وای لَا اَدْرِی نمیدانم و در
نمی یابم فَیَقُولَانِ لَهُ مَا دِینُکَ پس میگویند مر او را چیست دین تو فَیَقُولُ پس میگوید هَاهْ هَاهْ لَا اَدْرِی فَیَقُولَانِ
مَا هٰذَا الرَّجُلُ الَّذِی بُعِثَ فِیکُمْ پس میگویند چیست حال این مرد که برانگیخته شده است در میان شما فَیَقُولُ
هَاهْ هَاهْ لَا اَدْرِی فَیُنَادِی مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ اَنْ کَذَبَ پس آواز میدهد آواز دهنده که دروغ گفت
این کافر که نمیدانم چه آوازه دین اسلام و نبوت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و سطوع انوار آن در
مشرق و مغرب رفته بود و نمیدانم چه معنی دارد بدانکه در مومن بجهت اطاعت و انقیاد وی عبدی گفت
و بتشریف و اکرام اضافت بنواخت نه در کافر اگر چه مومن و کافر باعتبار آفرینش همه بندگان اویند اما
محبت و رضا مخصوص مومنان است فَاَفْرِشُوهُ مِنَ النَّارِ وَاَلْبِسُوهُ مِنَ النَّارِ وَافْتَحُوا لَهُ بَابًا اِلَی النَّارِ
پس بگسترانید برای او فرشی از آتش و بپوشانید او را پوششی از آتش و بگشائید برای او دری بسوی
آتش فَیَأْتِیهِ مِنْ حَرِّهَا وَسَمُومِهَا پس می آید کافر را از گرمی و تاب آتش و باد گرم آن که مزاج زهر دارد
قَالَ گفت آنحضرت وَیُضَیَّقُ عَلَیْهِ قَبْرُهُ و تنگ کرده میشود بر کافر گور او حَتّٰی تَخْتَلِفَ فِیهِ اَضْلَاعُهُ
تا آنکه مختلف و متبدل میگردد در قبر استخوانهای پهلوی او ثُمَّ یُقَیَّضُ لَهُ اَعْمٰی اَصَمُّ پس مسلط
گردانیده میشود بر وی فرشته که کور و کر است کنایت است از بی مهری و بی شفقتی و بی رقتی که تغافل
میزند از دیدن حال پریشان وی و نمیشنود و گوش نمینهد بفریاد و ناله او و رحم نمیکند بر وی مَعَهُ مِرْزَبَّةٌ
مِنْ حَدِیدٍ با وی کلوخ کوبی است از آهن و مرزبه بکسر میم و سکون را و فتح زا بتشدید با و تخفیف آن نیز خوانده اند
لَوْ ضُرِبَ بِهَا جَبَلٌ لَصَارَ تُرَابًا اینچنین مرزبه سخت و بزرگ که اگر زده شود بوی کوهی را هر آینه میگردد
خاک فَیَضْرِبُهُ بِهَا ضَرْبَةً پس میزند آن فرشته کافر را آن مرزبه زدنی فَیَصِیحُ صَیْحَةً پس فریاد کند
فریاد کردنی که یَسْمَعُهَا مَا بَیْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ می شنود آواز آن زدن را هر چه در میان مشرق و مغرب است
از حیوانات بلکه نباتات و جمادات نیز اِلَّا الثَّقَلَیْنِ مگر جن و انس که ایشان از آن نمی شنوند بجهت تکلیف که در

فصل اول در حدیث انس گذشت فَیَصِیرُ تُرَابًا پس میگردد کافر خاک و نابود ثُمَّ یُعَادُ فِیهِ
الرُّوحُ پس باز آورده میشود در بدن وی جان پس اعاده روح و زنده گردانیدن کافر در قبر مکرر میکنند
و این برای تشدید عذاب و مبالغه در آن است و جزای انکار اوست بعث و اعاده روح را طیبی
گفته که برین تقدیر دو احیا باشد و دو اماتت چنانکه بعضی در تفسیر کریمه رَبَّنَا اَمَتَّنَا اثْنَتَیْنِ وَاَحْیَیْتَنَا
اثْنَتَیْنِ گفته اند و باین حدیث تمسک کرده اند و بعضی باماتت اولی همین میرانیدن متعارف که
در دنیاست اراده نموده و احیای اولی در قبر و اماتت دوم میرانیدن بعد از جواب سوال ملکین و
احیای دوم بعث و نشور و بر هر تقدیر از اقوال ایشان ظاهر میشود که مرده را بعد از سوال و جواب
و نمودن جای نشست او در بهشت و دوزخ و فتح باب آن می میرانند و در وقت بعث زنده
میکنند و از احادیث که مذکور شد معلوم میگردد که مرده تا قیامت در گور در عذاب و نعمت و راحت و رنج
میباشد و این بی روح او را باشد با وجود موت و عدم تعلق روح ببدن چنانکه شعور و ادراک زایران
و شناختن او ایشان را نیز روح اوراست فتدبر والله اعلم رَوَاهُ اَحْمَدُ وَاَبُو دَاوُدَ وَعَنْ عُثْمَانَ رَضِیَ
اللهُ عَنْهُ اَنَّهُ کَانَ اِذَا وَقَفَ عَلٰی قَبْرٍ بَکٰی روایت است از عثمان که بود وی رضی الله عنه چون می ایستاد
بر سر گوری میگریست و بسیار میگریست حَتّٰی یَبُلَّ لِحْیَتَهُ تا آنکه تر میساخت ریش خود را باشک
فَقِیلَ لَهُ تُذْکَرُ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ فَلَا تَبْکِی پس گفته شد مر عثمان را ذکر میکنی و یاد می آری بهشت را
و دوزخ را و نمیگریی وَتَبْکِی مِنْ هٰذَا و میگریی ازین یعنی از ایستادن بر سر قبر و نگریستن آن
فَقَالَ اِنَّ رَسُولَ اللهِ پس گفت عثمان که پیغمبر خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ قَالَ گفته است اِنَّ الْقَبْرَ اَوَّلُ
مَنْزِلٍ مِنْ مَنَازِلِ الْآخِرَةِ بدرستی و راستی که قبر نخستین منزلیست از منزلهای آخرت فَاِنْ نَجَا مِنْهُ
پس اگر برست کسی از عذاب قبر و محنت آن فَمَا بَعْدَهُ اَیْسَرُ مِنْهُ پس چیزی که پس از وی است از منازل
دیگر آسان تر است از آن وَاِنْ لَمْ یَنْجُ مِنْهُ فَمَا بَعْدَهُ اَشَدُّ مِنْهُ و اگر نرست از عذاب قبر پس آنچه بعد
از وی است سخت تر است از آن چنانکه در عالم ظاهر هر کرا گناهکاری را که در حضرت سلطان بیارند اگر
در اول آمدن لطف کردند و آسان گرفتند بعد از وی آسان تر میشود و اگر هم از اول بیچیدند کار
سخت تر می افتد قَالَ گفت عثمان وَقَالَ رَسُولُ اللهِ و گفت پیغمبر خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مَا رَاَیْتُ
مَنْظَرًا قَطُّ ندیده ام هیچ منظر گاهی زشت و ناخوش را هرگز اِلَّا وَالْقَبْرُ اَفْظَعُ مِنْهُ مگر آنکه گور زشت
تر از آنست که محنت و شدت را بیاد دهد و عیش را منغص گرداند رَوَاهُ التِّرْمِذِیُّ وَابْنُ مَاجَهْ وَقَالَ
التِّرْمِذِیُّ هٰذَا حَدِیثٌ غَرِیبٌ وَعَنْهُ قَالَ کَانَ النَّبِیُّ و هم از عثمان است رضی الله عنه که گفت

بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا فرغ من دفن المیت وقف علیه چون میپرداخت از گور کردن
مرده می ایستاد بر وی فقال پس میگفت استغفروا لاخیکم طلب آمرزش کنید مر برادر خود را ثم
سلوا له بالتثبیت پستر بطلبید و درخواهید برای وی از خدا که ثابت دارد او را در جواب سوال منکر ونکیر
فانه الآن یسأل پس بدرستی که وی اکنون پرسیده میشود رواه ابو داود و درین حدیث دلیل
است که دعای زندگان سود کننده است مرده را وطلب آمرزش ایشان مر او را سبب ادرار رحمت وهمین است
مذهب مشایخ اهل سنت وجماعت رضوان الله علیهم اجمعین در عقاید نوشته اند وفی دعاء الاحیاء للاموات
وصدقتهم عنهم نفع لهم واین دعا وطلب تثبیت غیر تلقین میت است که بعد از دفن کنند ومستحب است
نزد بسیاری از شافعیه وبعضی از حنفیه وحدیثی از ابی امامه رضی الله عنه آمده که گفت رسول خدا صلی الله
علیه وسلم چون مرد یکی از برادران شما و دفن کردید او را وریختید بروی خاک باید که بایستد مردی از شما
نزد سر وی وبگوید یا فلان بن فلانه زیرا که وی یعنی میت میشنود آنرا ولیکن جواب نمیدهد پس بگوید
یا فلان بن فلانه چو این بار میشنود بر می نشیند در قبر پس بگوید یا فلان بن فلانه درین نوبت میگوید
ارشاد کن مرا رحمت کند خدایتعالی ولیکن شما نمی شنوید پس بگوید ای فلان یاد کن آن کلمه را که بر آمده بودی بران
از دنیا شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وآنکه راضی شده که خدایتعالی پروردگار تست
است ومحمد پیغمبر واسلام دین تست وقرآن امام تو چون گفت این را میگیرد یکی از منکر ونکیر دست دیگری را ومیگوید
بیرون آیید از پیش این بنده چه کار داریم با وی اکنون که حق سبحانه وتعالی تلقین کرد او را حجت او پس مردی گفت یا رسول
الله اگر نام مادر میت ندانیم چه گوییم وبکه نسبت کنیم او را فرمود نسبت کن بحوا که مادر همه است انتهی وخواندن
اول سوره بقره تا مفلحون وآخر آن از آمن الرسول نیز آمده است اگر ختم قرآن کنند اولی وافضل باشد واز بعضی
علما شنیده شده است که اگر مسئله از مسایل فقهیه ذکر کنند نیز فضیلت دارد و باعث نزول
رحمت است ومناسب حال ذکر مسئله فرایض است ومختار آنست که خواندن قرآن بر سر قبر مکروه نیست
خلافا لبعضهم کذا قال الشیخ ابن الهمام وعن ابی سعید رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم گفت ابو سعید خدری که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیسلط علی الکافر فی قبره تسعة وتسعون
گماشته میشود بر کافر در گور او تسعة وتسعون تنینا نود و نه اژدها تنهشه وتلدغه حتی تقوم
الساعة میگزند کافر را تا آنکه برپا میشود قیامت تنین بکسر فوقانیه وکسر نون اولی وتشدید آن مار بزرگ
را گویند واژدها گویند لدغ گزیدن است ونهس بفتح نون وسکون ها وسین مهمله گرفتن بدندانهای پیش وآن نیز
گزیدن است ومقصود از ذکر هر دو تاکید است لو ان تنینا منها نفخ فی الارض اگر اژدهایی از آن

از دهای

اژدهایان دم زند در زمین ما انبتت خضراء نمیرویاند زمین هیچ سبزه را یعنی همه از گرمی دم وی سوخته
میشود وخضر بفتح خا وکسر ضاد وسکون ضاد وبالف ممدوده هر دو روایت است رواه الدارمی
روایت کرد این حدیث را باین لفظ دارمی وروی الترمذی نحوه وروایت کرد ترمذی مانند آن یعنی
در هر دو در لفظ مختلف وقال سبعون بدل تسعة وتسعون وگفت ترمذی هفتاد بجای نود و نه که در
روایت دارمی واقع شده است ومراد بهر دو مبالغه است وعلم قطعی باین عدد موکول بشارع است
وبعضی علما وجه مناسبتی ذکر کرده اند چنانکه طیبی ازو نقل کرده وگفته است که در حدیث آمده است
که حضرت حق سبحانه وتعالی صد رحمت آفریده که یکی را درین دنیا فرو فرستاده است که بر مهربانی که در عالم
هست اثر اوست ونود ونه را برای آن جهان نگاه داشته وکافر چون تکذیب احکام الهی کرده وحق عبودیت
ادا نموده است بجای هر رحمتی اژدهای برای او آماده کرده شده است یا گوییم الله تعالی را نود ونه اسم است
که بهر یک از آن ایمان باید آورد وچون کافر انکار آن کرده در برابر هر عددی اژدهایی بر وی گماشته شد
انتهی واقرب آنست که این مار وکژدم تمثیل صفات ذمیمه واخلاق نکوهیده است وشاید که
اصول اخلاق در علم شارع باین عدد باشد وبوجهی نود ونه توان گفت وباعتباری بهفتاد در جاع توان
نمود کذا قیل والله اعلم **الفصل الثالث** عن جابر رضی الله عنه قال خرجنا مع رسول الله
گفت جابر بیرون آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الی سعد بن معاذ حین توفی بسوی سعد بن
معاذ که از اکابر ونقبای انصار بود رضی الله عنه هنگامی که وفات یافت بر جنازه او رفتیم فلما صلی
علیه رسول الله پس هرگاه که نماز گزارد بر وی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ووضع فی قبره ونهاده شد
او در قبرش وسوی علیه وبرابر کرده شد خاک بروی سبح رسول الله تسبیح کرد پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم وگفت سبحان الله فسبحنا پس تسبیح کردیم ما نیز طویلا تسبیح دراز یا زمان دراز
ثم کبر فکبرنا باز تکبیر بر آورد آنحضرت وگفت الله اکبر پس تکبیر بر آوردیم ما نیز فقیل پس گفته شد
وپرسیده شد یا رسول الله لم سبحت ثم کبرت برای چه تسبیح کردی وتکبیر بر آوردی قال گفت
آنحضرت لقد تضایق علی هذا العبد الصالح قبره یعنی تسبیح وتکبیر از آنجهت گفتم که بتحقیق تنگ گردید
برین بنده صالح قبر وی حتی فرجه الله عنه تا آنکه گشاده داد وبیرون آورد او را خدایتعالی از آن
تنگی ودشواری بتسبیح وتکبیر برای استخلاص وی بود ازین شدت یا بجهت تعجب واستغراب از مشاهده این
حالت رواه احمد ازین حدیث معلوم گردد که تنگی قبر وضغطه آن میباشد اگرچه میت مردی صالح باشد
در غایت صلاح وچه صلاح که سعد بن معاذ بود که بجهت موت وی عرش بجنبید ودرهای آسمان برای وی

کشاده شد و هفتاد هزار فرشته بر جنازهٔ وی حاضر گردیدند و این یا بجهت تقصیری که در حضرت
قرب از وی واقع شده یا سنت الهی برین جاری شد مثل ورود جهنم مر هر یکی را والله تعالی اعلم
وعن ابن عمر قال قال رسول الله روایت است از ابن عمر که گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم در حق سعد بن معاذ بعد از دفن وی هذا الذی تحرک له العرش این کسی است که جنبید بجهت
وی عرش و در روایتی آمده است که اهتز العرش لموت سعد بن معاذ و در روایتی عرش الرحمن و در بیان
این کلام اقوال است یکی آنکه تحرک و اهتزاز کنایت از ارتیاح و نشاط است یعنی نشاط و فرح نمودند اهل
عرش بجهت صعود روح پاک او و استبشار کردند بقدوم شریف وی از جهت عظمت و کرامت او نزد پروردگار
تعالی شانه یا کنایت است از عظم شان موت و شدت این حادثه چنانکه میگویند بموت فلانی
زمین تاریک شد و قیامت برخاست یا از تحسر و تحزن از فقدان وجود شریف و صعود اعمال زکیه و
چنانکه آمده است که زمین و آسمان میگریند بر موت صالحان از زمین مکانی که عمل میکرد در وی و از آسمان
محلی که صعود میکرد عمل او بر آن و مشرف و مبارک میگردانید آنها را و توجیه و تعلیل بفرح و سرور چنانکه در
اول مذکور شد موافق است بآنچه در حدیث دیگر آمده است که جبرئیل نزد آنحضرت آمد و گفت کیست
از امت تو که امشب مرده و ساکنان سموات بدان مسرور و مستبشر شدند پس فرمود آنحضرت صلی
الله علیه وسلم این نباشد مگر سعد بن معاذ و قصهٔ موت وی در غزوهٔ خندق مذکور است فتحت له
ابواب السماء و کشاده شد برای وی درهای آسمان بجهت نزول رحمت بر وی از آن یا برای صعود روح
پاک وی از آن و شهده سبعون الفا من الملائکة و حاضر شدند او را یعنی بر جنازهٔ وی هفتاد هزار
فرشتگان لقد ضم ضمة ثم فرج عنه بتحقیق تنگ کرده شد و قبض کرده شد قبض کردنی سخت
بستر آسان کرده شد از وی این دشواری رواه النسائی وعن اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهما
قالت قام رسول الله صلی الله علیه وسلم خطیبا گفت اسماء دختر ابی بکر صدیق که استاد آنحضرت
در حالی که خطبه خواننده است فذکر فتنة القبر التی یفتتن فیها المرء پس یاد کرد فتنه قبر را که آزمایش
کرده میشود در وی مرد را فلما ذکر ذلک ضج المسلمون ضجة پس هرگاه که یاد کرد آنحضرت این را
و فریاد بر آوردند از ترس و هیبت آن مسلمانان نالیدنی عظیم رواه البخاری هکذا روایت کرد این
بخاری این چنین و همین قدر و زاد النسائی و زیاده کرده است نسائی این عبارت را که اسماء گفت حالت
بینی و بین ان افهم کلام رسول الله صلی الله علیه وسلم نالیدنی و فریاد کردنی که مانع شد و حائل گردید
آمد میان من و میان فهم کردن سخن آنحضرت را یعنی چنان فریاد و ناله از مردم بر آمد که سخن آنحضرت که

میفرمود من نشنیدم و نفهمیدم فلما سکنت ضجتهم پس هرگاه که نشست و آرام یافت ناله و فریاد
ایشان قلت لرجل قریب منی گفتم من مردی را که نزدیک بود با من ای بارک الله فیک ای
برکت کند در کار تو خدای تعالی ماذا قال رسول الله چه گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی آخر قوله
در آخر کلام خود قال گفت آن مرد که گفت آنحضرت قد اوحی الی انکم تفتنون فی القبور بتحقیق
وحی کرده شده است بسوی من که شما در فتنه انداخته میشوید و آزمایش کرده میشوید در قبرها قریبا
من فتنة الدجال فتنه که نزدیک بفتنه دجال است در غایت شدت و نهایت محنت و نیز دجال
دعوی ربوبیت کند و مردم بجهت عجز و اضطرار باقرار ربوبیت وی مفتون شوند میت نیز احتمال دارد که بحکم
حالت اضطرار چون هیبت و فظاعت و دهشت فرشتهها را ببیند در فتنه افتد و چون از وی پرسند
که کیست پروردگار تو یا پیغمبر تو از ترس چیزی گوید که نباید گفت نعوذ بالله من ذلک وعن جابر
رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا ادخل المیت القبر چون در آورده میشود مرده
را در گور مثلت له الشمس عند غروبها متمثل ساخته میشود و نموده میشود او را آفتاب چنانکه در وقت غروب
میباشد زرد و کم تاب فیجلس یمسح عینیه پس می نشیند میت در حالی که میمالد هر دو چشم خود را
ویقول دعونی اصلی و میگوید بگذارید یعنی با خود بگذارید مرا که نماز شام بگزارم با آن فرشتگان
میگوید که بگذارید مرا که نماز شام بگزارم پس از آن هرچه خواهید بکنید یا بعد از فراغ از سوال و جواب میگوید
و خیال میکند که او در اهل خانه خود نشسته است و اینحالت دلالت بر رفاهیت حال وی میکند گویا هنوز
در دنیاست و بخواب رفته بود و دلالت دارد بر رسوخ وی در ادای فرایض و مداومت و مواظبت
وی بر آن در دنیا اما تخصیص مغرب بجهت مناسبت حال غربت و تنهائی اوست و وقت شام با غریبان
مناسبتی دارد که شام غریبان میگویند و غریب چون در شهر بیگانه در آید حیران گردد که کجا نشیند
و چه کار کند نظم تو زلف برشکستی و تاریک شد جهان اکنون فتاد شام غریبان کجا روم نظم
نماز شام غریبان چو قصه آغازم بهایهای غریبانه گریه پردازم رواه ابن ماجه وعن ابی هریرة عن
النبی صلی الله علیه وسلم قال ان المیت یصیر الی القبر بدرستی که میت باز میگردد و میرود بسوی
قبر فیجلس الرجل فی قبره پس می نشیند یا نشانده میشود مرد یعنی در گور خود غیر فزع ولا مشغوف
در حالتی که نه ترسنده است و نه مفتون است یعنی ایمن و خوشحال و فارغ البال و اصل شعف بفتح شین
و فتح غین معجمتین و سکون آن بر انگیختن شر و فتنه ثم یقال فیم کنت پس گفته میشود و پرسیده میشود
در چه دین و ملت بوده تو در دنیا فیقول کنت فی الاسلام بودم در دین اسلام فیقال ما هذا الرجل پس پرسیده میشود

حیست صفت این مرد و چگونه است اعتقاد تو بوی فیقول محمد رسول الله پس میگوید
محمد فرستاده خداست. جاءنا بالبینات من عند الله آورد ما را معجزات ظاهر و هویدا از نزد
خدا. فصدقناه پس تصدیق کردیم ما او را و راست گو دانستیم. فیقال له هل رأیت الله. چون گفت که
آنحضرت از پیش خدا آورده گفته میشود آیا دیده تو خدا را که میگوئی از پیش خدا آورده بچه دلیل میگوئی
و درین امتحان اوست در تصدیق بآنکه فرستاده خداست. فیقول ما ینبغی لاحد ان یری الله. نمیرسد و نمیشاید
مر هیچ کی را که ببیند خدا تعالی و تقدس و لیکن من بدلیل ظهور صدق او میگویم معجزات بینات. فیفرج
له فرجة قبل النار. پس گشاده میشود مر او را شکافی بجانب آتش دوزخ. فیفرج تخفیف راست و تشدید نیز آمده
و قبل بکسر قاف و فتح با بمعنی جانب و جهت و بمجئ همه جا. فینظر الیها یحطم بعضها بعضا. پس نگاه میکند بجانب
آتش و می بیند او را که میشکند و پایمال میکند بعض وی بعض را کنایت است از ازدحام شدت زبانهای
آتش و در هم و برهم رفتن آنها از یکدیگر. فیقال له انظر الی ما وقاک الله. پس گفته میشود مر آن مرد را که
بنگر بجانب چیزی که نگاه داشته است ترا خدا تعالی از آن و در بعضی نسخ منه مذکور است. ثم یفرج
له فرجة قبل الجنة. پس گشاده میشود مر او را شکافی بجانب بهشت. فینظر الی زهرتها و ما فیها. پس نگاه
میکند بسوی خوبی و تازگی و خوشی بهشت و آنچه در بهشت است. فیقال له هذا مقعدک. این جای
نشست تست علی الیقین کنت. زیرا که بر یقین و ایمان بوده تو در حیات دنیا. و علیه مت. و بهمین یقین
و ایمان مردی تو. و مت بضم میم و کسر آن هر دو صحیح است. و علیه تبعث. و هم بر ایمان و یقین بر انگیخته میشوی
از قبر روز قیامت. ان شاء الله تعالی. اگر خواسته است خدا تعالی و این کلمه از برای تبرک و تحقیق و اظهار
شوق و رغبت است چنانکه بیمار یا مبتلائی را گویند خاطر جمع دار به میشوی و خلاص می یابی انشاء الله تعالی
و یجلس الرجل السوء فی قبره. و می نشیند یا نشانده میشود مرد بد در قبرش و سوء بفتح سین و ضم هر دو لغت است
فزعا مشعوبا. ترسناک و مفتون و تباه. فیقال له فیم کنت. پس گفته میشود در چه حال و کدام دین بوده تو
فیقول پس میگوید لا ادری. نمیدانم و در نمی یابم. فیقال له ما هذا الرجل. پس گفته میشود مر او را چیست وصف
این مرد. فیقول سمعت الناس یقولون قولا فقلته. پس میگوید شنیدم مردم را که میگفتند سخنی را پس گفتم من نیز
آنرا. فیفرج له فرجة قبل الجنة. پس گشاده میشود مر او را شکافی بجانب بهشت. فینظر الی زهرتها و ما فیها
پس نظر میکند بسوی خوبی و تازگی بهشت و چیزی که در بهشت است. فیقال له انظر الی ما صرف الله عنک
پس گفته میشود مر او را نگاه کن بسوی چیزی که باز گردانیده است خدا تعالی از تو. ثم یفرج له فرجة الی النار
فینظر الیها یحطم بعضها بعضا. پس گشاده میشود مر او را شکافی بسوی آتش دوزخ پس نظر میکند بسوی

و می بیند آنرا که می شکند بعض او بعض را. فیقال له هذا مقعدک. پس گفته میشود مر او را این
جای نشست تست. علی الشک کنت. بر شک بوده تو. و علیه مت. و بر شک مرده تو. و علیه
تبعث ان شاء الله تعالی. و بر شک بر انگیخته میشوی اگر خواسته است خدا تعالی. رواه ابن ماجه

باب الاعتصام بالکتاب والسنة

فی الصحاح الاعتصام چنگ در زدن و چنگ
در زدن بکتاب و سنت و اعتقاد آوردن است بحقیقت آن و عمل کردن بآنچه در آن واقع شده و دور
بودن از بدعت و اهل هوا و مراد بکتاب قرآن مجید است و سنت بمعنی سیرت و طریقه مسلوک در دین
آمده و بمعنی آنچه مواظبت کرده بر آن آنحضرت صلی الله علیه و سلم بی وجوب و مراد اینجا آنچه امر و نهی
کرده شده است بدان در غیر کتاب بقرینه مقابله.

الفصل الاول

عن عایشة رضی الله عنها
قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من احدث فی امرنا هذا. کسی که نو پدید کرد در دین ما
که این دین روشن و هویدا است. ما لیس منه. چیزی که نیست از این دین. فهو رد. پس آن چیز باطل
و مردود است. متفق علیه. و عن جابر قال قال رسول الله. گفت جابر که گفت پیغمبر خدا یعنی
در خطبه بعد از حمد و صلوة. صلی الله علیه و سلم فان خیر الحدیث کتاب الله. بهترین سخنان کتاب
خداست که فرقان مجید است. و خیر الهدی هدی محمد. و بهترین طریقها و سیرتهای نیک طریقه و سیرت
محمد است. و شر الامور محدثاتها. و بدترین چیزها چیزهای است که پیدا کرده شده است در دین که بدعت
عبارت از آنست. و کل بدعة ضلالة. و هر بدعت گمراهی یا سبب گمراهی است. رواه مسلم.
بدانکه هرچه پیدا شده بعد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم بدعت است و از آن آنچه موافق اصول و قواعد
سنت است و قیاس کرده شده است بران آنرا بدعت حسنه گویند و آنچه مخالف آن باشد بدعت
ضلالت خوانند و کلیة کل بدعة ضلالة محمول برین است و بعضی بدعتها است که واجب است
چنانچه تعلیم و تعلم صرف و نحو که بدان معرفت آیات و احادیث حاصل گردد و حفظ غرایب کتاب
و سنت و دیگر چیزهای که حفظ دین و ملت بران موقوف بود و بعضی مستحسن و مستحب مثل بنای رباطها و مدرسها
و بعضی مکروه. مانند نقش و نگار کردن مساجد و مصاحف بقول بعضی و بعضی مباح مثل فراخی در طعامهای
لذیذ و لباسهای فاخر بشرطی که حلال باشد و باعث طغیان و تکبر و مفاخرت نشود و مباحات دیگر که در
زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبوده چنانکه سیری و غربال و مانند آن و بعضی حرام چنانکه مذاهب اهل
بدع و اهوا بر خلاف سنت و جماعت و آنچه خلفای راشدین کرده باشند اگرچه بآن معنی که در زمان
حضرت نبوده بدعت است ولیکن از قسم بدعت حسنه خواهد بود بلکه در حقیقت سنت است زیرا که آنحضرت

اما بعد

فرموده است بر شما باد که لازم گیرید سنت مرا و سنت خلفای راشدین مرا رضی الله تعالی عنهم اجمعین. وعن
ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ابغض الناس الی الله ثلثة. دشمن داشته
شده ترین مردم از گروه مسلمانان بسوی خدا سه کس اند. ملحد فی الحرم. اول الحاد کننده در زمین حرم والحاد
در لغت بمعنی میل است و باین معنی لحد گویند آن حفره را که در یک جانب قبر بکنند و در شرع میل کردن
از حق بباطل و مراد از الحاد در حرم ارتکاب کردن چیزی را که نهی کرده شده است از آن در زمین حرم چنانکه
کشتن و جنگ کردن و شکار کردن یا مطلق گناهان چنانکه مذهب ابن عباس است که همچنانکه طاعت در زمین
زمین مضاعف میشود معصیت نیز همین حکم دارد زیرا که اساءت ادب در مقام قرب شنیع تر و قبیح تر است ولهذا
وی رضی الله عنه اقامت مکه را مکروه داشت از جهة نگاه داشتن حرمت و تعظیم این مکان شریف پس
رفت و در طایف سکونت ورزید. ومبتغ فی الاسلام سنة الجاهلیة. دوم طلب کننده در اسلام طریقه
جاهلیت را و شعار آنرا چنانکه نوحه کردن و بر روی زدن و گریبان چاک کردن بر سر مرده و فال بد گرفتن از طیور
وامثال آن. ومطلب دم امرئ بغیر حق. سیوم طلب کننده خون مردی را بنا حق لیهریق دمه. برای مجرد آنکه بریزد
خون او را برای غرضی دیگر اگرچه مطلق خون ریختن مذموم و ممنوع است ولیکن بقصد مجرد خونریزی مذموم تر و قبیح تر
است گویا مقصود نفس معصیت و ذات اوست و باید دریافت که چون طلب کننده و خواهنده معصیت را
این حال است فاعل آن چه خواهد بود. رواه البخاری. وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم کل امتی یدخلون الجنة. همه امت من میدر آیند بهشت را. الا من ابی. مگر کسی
که سرکشی کرد. قیل ومن ابی. گفته شد و پرسیده شد از آنحضرت و که سرکشی کرد یعنی مر آنکه سرکشی کرد
کیست پس آنحضرت در جواب آنکه سرکشی کرد و آنکه نکرد هر دو قسم را ذکر کرد از برای زیادت ایضاح
و بیان. قال. گفت. من اطاعنی دخل الجنة. کسی که فرمان برداری کند مرا و چنگ در زند بجناب سنت
در آید بهشت را. ومن عصانی فقد ابی. و کسی که بی فرمانی کند و بدبخت ورزد و تابع هوای نفس گردد پس
بتحقیق سرکشی کرد و در نیاید بهشت را. رواه البخاری. وعن جابر رضی الله عنه قال جاءت ملائکة الی النبی
گفت جابر بسماع از آنحضرت آمدند جماعه از فرشتگان بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم وهو نائم. و حال
آنکه آنحضرت خوابیده بود. فقالوا. پس گفتند فرشتگان بعضی ان لصاحبکم هذا مثلا. بدرستی که
مر یار شما را که آنحضرت است یعنی ذات عظیم الشان آنحضرت را قصه و حال عجیبی است و اطلاق صاحب
نسبت بملایکه باعتبار صحبتی است که الآن حاصل است. فاضربوا له مثلا. پس ذکر کنید و بیان نمائید
مر او را آن قصه و حال را تا بدانند و امت را بدان خبر دهد. قال بعضهم انه نائم. گفتند بعضی از ان

فرشتگان که وی در خواب است بیان کردن مر او را چه فایده کند که نمی شنود. قال بعضهم
ان العین نائمة والقلب یقظان. گفتند بعضی از آنها که چشم او در خواب است ولیکن دل او
بیدار است و اینحال دایمی آنحضرت بود که در خواب چشم مبارک وی بسته بودی و آنچه بچشم درک کردندی
در دنیا فنی ولیکن قلب شریف وی بیدار بودی و آنچه در حضرت وی مذکور شدی بشنیدی چنانکه در حدیث
آمده است که تنام عینای ولا ینام قلبی. فقالوا. پس گفتند آن قصه و حال عجیب را. و گفتند. مثله
کمثل رجل بنی دارا. قصه و حال عجیب آنحضرت مانند این قصه و حال عجیب است که مردی برآورد سرائی را
وجعل فیها مادبة. و ساخت در آن سرا مأدبه را و مأدبه بهمزه و ضم دال مهمله طعامی که مردم را بران خوانند
و فتح دال نیز آمده که در حدیث آمده است القرآن مادبة الله. وبعث داعیا. و فرستاد آن مرد کسی را
که بخواند مردم را بر آن طعام. فمن اجاب الداعی دخل الدار واکل من المادبة. پس کسی که پاسخ داد آن خواننده
را در آمد در سرا و خورد از آن طعام. ومن لم یجب الداعی لم یدخل الدار ولم یاکل من المادبة. و کسی که اجابت
نکرد آن خواننده را در نیامد سرا را و نخورد از آن طعام. فقالوا اولوها له یفقهها. پس گفتند آن فرشتگان
بیان کنید حقیقت این قصه و این مثل را برای وی تا بفهمد که مراد چیست. قال بعضهم انه نائم. درین مرتبه گفتند
بعضی از ایشان که وی در خواب است. وقال بعضهم ان العین نائمة والقلب یقظان. و گفتند بعضی که
چشم در خواب و دل بیدار است. فقالوا. پس بیان کردند تأویل آنرا و گفتند الدار الجنة. مراد بسرای که
بنا کرده شده بهشت است. والداعی محمد. و خواننده مردم را بر آن طعام محمد است صلی الله علیه وسلم
و طعامی را که ساخته شده و مردم را بدان خوانده شده است که آن نعمتهای بهشت است ذکر نکرد از جهت
ظهور آن و مردی را که بنا کرده سرا را نیز ذکر نکرد از جهه سوء ادب باطلاق مرد بر حق تعالی و تقدس اگرچه نظر بنوع تشبیه است
فمن اطاع محمدا. و چون محمد بفرموده خدا تعالی میخواند پس کسی که فرمان برداری کند محمد را صلی الله علیه
وسلم فقد اطاع الله. پس بتحقیق فرمان برداری میکند خدا را. ومن عصی محمدا فقد عصی الله. و کسی که بیفرمانی
کند محمد را بیفرمانی کند خدا را. ومحمد فرق بین الناس. و محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم فرق و تمیز کننده
است میان مردم کافر و مومن و عاصی و مطیع هر که تصدیق وی کرد مومن شد و هر که تکذیب وی نمود کافر
گشت و هر که عمل کند بفرموده وی مطیع باشد و هر که عمل نکند عاصی و یکی از نامهای آنحضرت علیه السلام
در توریت فارق لیطا است یعنی فرق کننده میان حق و باطل ابن جوزی در کتاب الوفا باخبار مصطفی
ذکر کرده که ابن قتیبه روایت کرده است که مسیح مر حواریین را گفت که من میروم و بعد از من فارقلیطا
می آید که روح حق است که تکلم نمیکند از نزد نفس خود و نمیگوید مگر آنچه گفته میشود بوی و وی گواهی

بر صدق من و هرچه آماده گردانیده است خدا تعالی برای شما خبر میدهد شما را بدان و در حکایت
یوحنا که یکی از حواریین است گفت مسیح فارقلیط می آید شما را تا آنکه نمیروم من و چون می آید توبیخ
میکند عالم را بر گناهان و نمیگوید سخن از پیش خود و سیاست میکند شما را بحق و خبر میدهد شما را بحوادث
و غیوب می آید شما را با اسرار و بیان میکند شما را هر چیز را و وی گواهی میدهد برای من چنانکه من گواهم
برای او و می آرم من برای شما مثلها و می آرد وی تأویل و تفسیر آنرا. رواه البخاری ✽ وعن انس قال جاء
ثلثة رهط الی ازواج النبی آمدند سه تن از صحابه بسوی زنان پیغمبر صلی الله علیه وسلم یسألون عن عبادة
النبی در حالی که میپرسیدند ایشان را از عبادت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که چه مقدار بود. فلما
اخبروا بها پس چون خبر داده شدند بعبادت آنحضرت و بیان کردند ازواج مطهرات که عبادت
ایشان اینقدر بود کأنهم تقالّوها پس شدند گویا که آن سه تن کم پنداشتند آن عبادت را و گمان
ایشان آن بود که چون قدر و مرتبهٔ آنحضرت بزرگتر و بلندتر است طاعت و عبادت او بیشتر خواهد بود
ولیکن ادب ورزیدند و جناب عزت او را منسوب بتقصیر نداشتند فقالوا پس گفتند این نحن من
النبی کجائیم ما از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم یعنی ما را بآنجناب چه نسبت اگر عبادت کم کند او را امید
وقد غفر الله ما تقدم من ذنبه وما تأخر. و حال آنکه بتحقیق آمرزیده است خدا تعالی مر او را آنچه پیش گذشته
است از گناهان او و آنچه پس آمده پس او را گنجایش دارد که کم کند عبادت را بخلاف ما که محتاجیم
بآمرزیده شدن گناهان و ندانستند آن عزیزان و نیک نگریستند که اندک عبادت از حضرت وی
صلی الله علیه وسلم بیشتر از بیشتر است از جهة کمال معرفت و قوت حضور و تمام احسان وی در عبادت
و نیز آن از جهت وفور رحمت و کمال شفقت اوست بر امت و در وی تعلیم رعایت حقوق نفس و اهل
و عیال است و نیز استقامت در رعایت اعتدال و ادامت عمل است و بسا باشد که تکثیر و افراط در
عمل مفضی بفتور و ملال گردد و در توجیه غفران ذنوب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که قرآن مجید بدان ناطق است
اقوال است بهترین اقوال آنست که این کلمه تشریف است مر آنحضرت را از جانب مولی تعالی
بی آنکه ذنب وجود داشته باشد چنانکه صاحبی مر بندهٔ خود را بگوید که گناهان ترا بخشیدم تو فارغ البال
باش و هیچ اندیشه مکن اگرچه آن بنده گناه نداشته باشد و توجیه مشهور اینست که حسنات
الابرار سیئات المقربین. فقال احدهم اما انا فاصلی اللیل پس گفت یکی از آن سه کس اما من عهد
کردم که نماز بگزارم در شب ابداً همیشه یعنی تمام عمر یا تمام شب. وقال الآخر انا اصوم النهار ابداً
و گفت دیگری من روزه میدارم روز را همیشه ولا افطر و نمیگشایم روزه را. وقال الآخر وانا

اعتزل

اعتزل النساء. و دیگری گفت من گوشه میگیرم از زنان فلا اتزوج ابداً پس نکاح نمیکنم
همیشه اگر این مرد زنی نداشته است مراد ظاهر است و اگر داشته باشد مراد از اعتزال طلاق بود
و ترک کردن نکاح بعد از آن فجاء النبی صلی الله علیه وآله وسلم الیهم فقال پس آمد آنحضرت بسوی
ایشان پس گفت انتم الذین قلتم کذا وکذا شمائید که میگفتید چنین و چنین اما والله انی لاخشاکم
لله آگاه باشید بخدا سوگند بدرستی که من ترسکارترین شمایم مر خدا را واتقاکم له و پرهیزکارترین
شمایم خدا تعالی را لکنی اصوم وافطر ولیکن من روزه میدارم و میگشایم نیز روزه را واصلی
وارقد و نماز میکنم و خواب نیز میکنم واتزوج النساء و نکاح میکنم زنان را فمن رغب عن
سنتی فلیس منی پس کسی که اعراض میکند از سنت من پس نیست آنکس از تابعان من. متفق علیه
وعن عائشة رضی الله عنها قالت صنع رسول الله گفت عائشه که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
شیئاً عملی را. فرخص فیه پس آسانی کرد در وی و مسامحه نمود یعنی عمل برخصت فرمود و رخصت را
در لغت آسانی و فراخی در کار و ترخیص رخصت دادن و آسانی کردن فتنزه عنه قوم پس تنزه کردند
و دوری جستند از آن عمل گروهی یعنی ننگ داشتند که برخصت عمل کنند فبلغ ذلک رسول الله
پس رسید این خبر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم فخطب فحمد الله ثم قال پس خطبه خواند پس ثنا کرد خدا را
پس گفت ما بال اقوام یتنزهون عن الشیء اصنعه چیست حال قومهای که تنزه میکنند از عملی که میکنم من
آنرا و میفرمایم بآن فوالله انی لاعلمهم بالله پس بخدا سوگند بدرستی که من داناترین ایشانم بخدا
واشدهم له خشیة و سخت ترین ایشانم از روی ترسیدن مر خدا را یعنی من با وجود کمال تقوی
و ترسکاری برخصت عمل میکنم ایشان کیانند و چه کس باشند که نکنند و در حقیقت عمل برخصت متضمن حکمتهاست
از ترک نفس و اظهار عجز و ضعف بشریت و مشاهدهٔ ترخیص و تخفیف پروردگار تعالی که بانضمام نیت
آن حکم عزیمت گیرد و لهذا فرموده اند که خدا تعالی دوست میدارد که عمل کرده شود برخصتهای او چنانکه
دوست میدارد که عمل کرده شود بعزیمتهای او. متفق علیه ✽ وعن رافع بن خدیج بروزن کریم صحابی
انصاریست حاضر نشد بدر را از جهة صغر و حاضر شد احد و خندق را و سایر مشاهد را و رسید او را
روز احد تیر و گفت آنحضرت که گواهی میدهم من ترا روز قیامت و شکست جراحت وی در زمان
عبدالملک بن مروان سنه ثلث وسبعین و بود عمر او هشتاد و شش و بعضی گفته اند در زمان معاویه
وفات یافت. قال قدم نبی الله صلی الله علیه وآله وسلم المدینة گفت قدم آورد آنحضرت مدینه را
وهم یأبرون النخل و حال آنکه اهل مدینه گشنی میدادند خرما را و اصلاح میکردند و آبستن میگردانیدند

و آن چنین باشد که شکوفه نر را در شکوفه ماده در آرند تا بار فی خدا آبستن گردد و تابیر بفتح یا و سکون
همزه و کسر با و ضم او است و بضم یا و فتح همزه و کسر بای مشدده نیز روایت است فقال پس گفت
آنحضرت بطریق استفهام و انکار ما تصنعون برای چه میکنید شما این عمل را قالوا کنا نصنعه
گفتند بودیم ما از قدیم و عادت داشتیم که میکردیم این عمل را و این عمل بارورتر میکرداند خرما را
قال فرمود لعلکم لو لم تفعلوا کان خیرا شاید که اگر نکنید شما این کار را بهتر باشد چون عمل جاهلیت است
و مر آنرا تاثیری ظاهر نیست ناکردن اولی فترکوه پس ترک کردند تابیر را فنفضت پس کم آورد خرما بار را
یا کم شد بار خرما قال گفت راوی فذکروا ذلک له پس گفتند این واقعه مر آنحضرت را فقال پس گفت
آنحضرت انما انا بشر نیستم من مگر بشر اذا امرتکم بشیء من امر دینکم چون بفرمایم شما را بکاری از
کارهای دین شما فخذوا به پس بگیرید آن فرموده را و کار بندید آنرا و اذا امرتکم بشیء من رای و چون
بفرمایم شما را چیزی از رای و اجتهاد خود فانما انا بشر پس نیستم مگر بشر شاید که خطا نیز کنم همچنین آمده است
صریحا در روایت احمد حاصل آنکه آنحضرت باجتهاد خود از آن منع کرده بود بی آنکه وحی کرده شود بسوی وی
چیزی درین باب زیرا که دید آنرا از امور جاهلیت و عادت آن و تاثیر آنرا در زیادت و نقصان
معقول نیافت بی آنکه نظر فرماید در آن بآنکه شاید آنرا خاصیت باشد در آن بجریان عادت الهی تعالی
و لهذا جزم نکرد بمنع بلکه فرمود اگر نکنید بهتر باشد و در حدیث دلالت است بر آنکه مر آنحضرت را
صلی الله علیه و آله وسلم التفاتی نبود بامثال این از امور دنیاویه و متعلق نبود غرض وی بدان از جهة عدم
تعلق سعادت دنیا و آخرت بدان و اهتمام وی نبود مگر ببیان امور متعلق بدین و چون دید که او را خاصیتی
هست بجریان عادت الهی و منع نیز درین باب وارد نشده سکوت فرمود و اغماض نمود و اینست آنچه
در بعضی روایات هم درین قضیه آمده که فرمود انتم اعلم بامور دنیاکم شما داناترید بکارهای دنیای خود
یعنی مرا کاری و التفاتی نیست بدان و الا آنحضرت داناتر است از همه در همه کارهای دنیا و آخرت صلی الله علیه و آله وسلم
رواه مسلم و عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم انما مثلی و مثل ما بعثنی الله به
جز این نیست که قصه و حال من و قصه و حال چیزی که فرستاده است مرا پروردگار تعالی بدان خبر از دین و شریعت
و آنچه خبر میدهم از عذاب دنیا و آخرت بر عدم ایمان و طاعت کمثل رجل اتی قوما فقال یا قوم قصه
و حال مردی که آمد قومی را پس گفت ای قوم انی رایت الجیش بعینی ای قوم بدرستی که من دیده ام
بدو چشم خود و انی انا النذیر العریان و بدرستی که من خبر خوف رساننده برهنه ام معنی این سخن آنست که
عادت عرب بود که چون یکی لشکر را میدید که بغارت می آید برهنه میشد و جامه را بدست میگرفت و بلند بر

و گرد سر خود میگردانید و بر قوم خود می آمد و اعلام میکرد که لشکری بغارت می آید و یا دیدبان
که برای خبرداری دشمن میگذاشتند چون دشمن را میدید جامه را از بدن میکشید و بلند میکرد
با نجهة برهنه می ماند بعد از آن مثل شد در هر امری ناگهانی که ترسیده میشود از آن و شبهه نیست
در آن و این هر دو معنی در انذار آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بوجه اتم پیدا و هویدا است از جهة ظهور
صدق در خبر وی و وجود کمال خوف از وقوع عذاب که خبر میدهد بدان فالنجاء النجاء بطلب و قصد
هر دو آمده و معنی وی شتابی کنید و بگریزید تا نجات یابید از قتل و غارت فاطاعه طایفة
من قومه پس فرمان برداری کردند و باور داشتند خبر آن مرد را بعضی از قوم او فادلجوا پس رفتند و
گریختند شبا شب و ادلجوا بفتح همزه و سکون دال و بکسر همزه و تشدید دال هر دو وجه خوانده اند
و اول بمعنی سیر از اول شب تا آخر و ثانی سیر در آخر شب و اول ابلغ و اوکد است فانطلقوا علی
مهلهم پس رفتند بر آهستگی و نرمی و آرام خود و مهلهم بفتح میم و ها و بسکون ها نیز روایت است
و طیبی از نووی در کتاب مسلم علی مهلتهم بضم میم و اسکان ها و تا بعد از لام نیز روایت کرده فنجوا
پس رستگاری یافتند و بسلامت رفتند و کذبت طایفة منهم و تکذیب کردند آن مرد ترساننده
را و باور نداشتند خبر او را طایفه دیگر از قوم وی فاصبحوا مکانهم پس صبح کردند بجای خود و نگریختند
فصبحهم الجیش پس صبح کرد ایشان را لشکر و در آمد بر سر ایشان در وقت صبح فاهلکهم و اجتاحهم
پس هلاک گردانید ایشان را آن لشکر و غارت کرد و از بیخ بر کند ایشان را فذلک مثل من اطاعنی
پس آن قصه و حال کسی است که فرمان برداری کرد مرا و باور داشت خبر مرا فاتبع ما جئت به پس پیروی
کرد چیزی را که آورده ام من آنرا از دین و شریعت و مثل من عصانی و کذب ما جئت به من الحق
و حال کسی که بفرمانی کرد مرا و دروغ داشت خبری را که آورده ام من آنرا متفق علیه و عن ابی هریرة
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثلی کمثل رجل استوقد نارا حال من
همچون حال مردی است که افروخت آتشی را فلما اضاءت ما حولها پس هر گاه که روشن شد آتش
در مکانهایی که گرد اوست یا روشن کرد آن مکانها را که گرد آتش اند و در روایت بخاری حوله
آمده پس ضمیر راجع برجل است جعل الفراش و هذه الدواب التی تقع فی النار و در الیتا و این جنبندها
و این جنبندها و کرمها اند که عادت ایشان است که می افتند در آتش یقعن فیها می افتند در آن
آتش که افروخته است آن مرد و جعل یحجزهن و در الیتا دان مرد که منع میکند و باز میدارد آنها را
از افتادن در آتش و یغلبنه و چیره میشوند آن دواب بر آن مرد و باز نمی آیند از افتادن در آتش

فیتقحمن فیها بفتح یا و تا و قاف و حای مهمله مشدده پس ازدحام میکنند و می افتند آن
دواب در آتش فی فکر اندیشه هلاک. فانا آخذ بحجزکم عن النار. پس من گیرنده ام جای بند ازار
شمارا و بازدارنده ام شمارا از آتش. وانتم تقحمون فیها. و شما ازدحام میکنید و می افتید در آن. حجز بضم جا
و فتح جیم و سکون آن نیز گفته اند و زا در آخر جمع حجزه بضم و سکون جای بستن ازار مشتق از حجز بمعنی منع و این
کنایت است از شدت منع چه هرکه خواهد که یکی را باز دارد از حرکت چنگ در زند در وی و بگیرد جای
او را خصوصا چون بند ازار بگیرد مجال جنبیدن بروی تنگ گردد از جهة خوف کشادن بند ازار و انکشاف
عورت. هذه روایة البخاری. این روایت بخاریست. ولمسلم نحوها. و مر مسلم را مانند اوست باختلاف
در بعضی الفاظ. وقال فی آخرها. و گفته است مسلم در پایان روایت خود این عبارت که گفت. قال
آنحضرت فذلک مثلی ومثلکم. پس آن مذکور حال من و حال شماست که حدود الهی را که محارم و نواهی
اویند و اجتناب باید کرد و دور باید بود از آنها روشن و واضح بیان کرده ام چنانکه کسی که آتش افروزد
و شما در وی می افتید باز میدارم من شمارا از آن چنانکه فرمود. انا آخذ بحجزکم عن النار. من گیرنده ام
جای بند ازار شمارا از آتش و مکرر میگویم. هلم عن النار هلم عن النار. بیائید بسوی من و دور شوید از
آتش. فتغلبونی. پس غالب می آئید مرا و چیره میشوید بر من. وتقحمون فیها. و می افتید در آتش. و تغلبونی
بتشدید نون و تخفیف آن بقاعده نحو هر دو درست است ولیکن روایت بتشدید نون است. متفق علیه.
وعن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل ما بعثنی الله به من الهدی والعلم. مثل
چیزی که فرستاده است مرا خدا بآن چیز که هدایت و علم است. کمثل الغیث الکثیر. همچون مثل باران
بسیار است که. اصاب ارضا. رسید آن باران زمینی را. فکانت منها طائفة طیبة. پس بود از آن زمین قطعه لطیف
و پاک و طیب از ارض آنچه برویاند گیاه را ضد خبیث و طائفه و طیبة هر دو مرفوع اند در روایت. قبلت الماء.
پذیرفت آن قطعه زمین و فرو برد آب را. فانبتت الکلاء والعشب الکثیر. پس برویانید گیاه بسیار را و کلاء
بهمزه مقصوره بروزن ملاء گیاه تر باشد یا خشک و بعضی مخصوص بخشک دارند و عشب بضم عین و سکون شین
گیاه تر. وکانت منها اجادب. و بود بعضی از آن زمین سخت که نگاهدارد آب را و فرو نبرد آنرا و نرویاند
واجادب بجیم و دال مهمله جمع جدب و همین است صحیح از روی روایت و موجود در اصل نسخ و قاضی
عیاض گفت همچنین روایت کرده شده ایم ما در صحیحین بی خلاف و در قاموس آورده است این لفظ را در
ماده جیم و دال مهمله و بعضی این لفظ را اجاذب بذال معجمه و احارب بحای مهمله و زای و احاد براء و دال مهمله
و بعضی اخاذات بکسر همزه و خای معجمه مخففه و ذال معجمه در آخر تای جمع مونث نیز روایت کرده و معانی

این الفاظ

این الفاظ در شرح مبین شده است و صحیح همان اول است والله اعلم. امسکت الماء. نگاه داشت
آن زمین آب را. فنفع الله بها الناس. پس سودمند گردانید خدایتعالی بآن زمین بسبب آب
نگاه داشت مردم را و در بعضی نسخ فنفع الله به یعنی نفع داد بآبی که در آن زمین ایستاد. فشربوا. پس
نوشیدند مردم. وسقوا. و نوشانیدند آن آب را. وزرعوا. و زراعت کردند بآن آب و در بعضی روایات
بجای زرعوا رعوا آمده از رعی بمعنی چرانیدن. واصاب منها طائفة اخری. و رسید آن باران طائفه
دیگر را از زمین. انما هی قیعان. نیست آن طائفه زمین مگر قیعان بکسر قاف و سکون یا جمع قاع بمعنی
زمین هموار فراخ و بعضی گفته زمین ریگ دار که نرویاند گیاه را و نگاه ندارد آب را چنانکه
فرمود. لا تمسک ماء ولا تنبت کلاء. فذلک مثل من فقه فی دین الله. پس آن مجموع مذکور حال کسی است
که فقیه و عالم و دانا و زیرک شد در دین خدا. ونفعه ما بعثنی الله به. و نفع کرد او را چیزی که فرستاد مرا
خدایتعالی بدان چیز. فعلم وعلم. پس دانست دین را و دانانید دیگرانرا و فقه در لغت بمعنی فهم و ماضی
وی فقه بکسر قاف آمده و در شرع بمعنی علم دین و ماضی وی فقه بضم قاف و در حدیث بهر دو وجه روایت
آمده و ثانی اکثر و اشهر است. ومثل من لم یرفع بذلک رأسا. و حال کسی که سر بلند نداشت بآنچه فرستاده
است مرا خدایتعالی بآن کنایت است از تکبر و عدم توجه و اقبال آن. ولم یقبل هدی الله الذی ارسلت به. و
نه پذیرفت هدایت خدا را که فرستاده شده ام من بآن. متفق علیه. بدانکه از آدمیان دو قسم ذکر کرد
قسمی منتفع بدین و قسمی غیر منتفع بدان و از زمین نیز دو قسم ذکر یافت منتفع بآب و غیر منتفع بدان
و منتفع نیز دو قسم آمد منبت و غیر منبت همچنین منتفع بدین نیز دو قسم است یکی عالم عابد متفقه معلم بر
مثال زمین پاک که از آب خورد و سودمند گردید بغیر خود را نیز دیگر عالم معلم غیر متعبد که بنوافل
و زیادات عمل نکرد و در آنچه جمع کرد از علم تفقه نورزید بر مثال زمینی که آب در وی قرار گرفت
و مردم بدان منتفع گردیدند و آنکه سر بلند نداشت و توجه و التفات بجانب علم نکرد و قطعا نشنید یا شنید
و بران عمل نکرد و تعلیم ننمود خواه در دین در آمد یا نه در آمد و یا کافر شد این در رنگ شوره زمینی است که
قبول نکرد آب را و نگاه نداشت آنرا و نرویانید چیزی را این حاصل سخنی است که بعضی از شراح صحیح
بخاری ذکر کرده اند و ممکن است که گفته شود که قسم اول عبارت است از کسی که تعلم کرد و اجتهاد نمود
در آن و استنباط کرد از آن معانی نکات و اسرار و شرح کرد و بیان نمود آنرا چنانچه فقهای مجتهدین و علمای
متقین و محققین مثل گیاههای که از زمین بر آید و ثمرات و نتایج بر آرد و ثانی عبارت است از کسی که تعلم
کرد و جمع نمود علم را و نگاه داشت آنرا و بجنس این امانت را ادا کرد و باهل آن رسانید چنانکه محدثین

و حفاظ احادیث و دعاة آن والله اعلم وعن عایشة رضی الله عنها قالت تلا رسول الله
گفت عایشه خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این آیت را هو الذی انزل علیک الکتاب منه
آیات محکمات وقرأ الی و خواند آنحضرت این آیت را تا آنجا که فرموده است وما یذکر الا اولوا الالباب
حاصل معنی این آیت آنست که خدائی که فرستاد بر تو کتاب را بعضی از آن کتاب آیتهاست محکم که واضح
است معانی آن بی شک و شبهه در لفظ و در معنی هن ام الکتاب این آیتها اصل و عمده کتاب اند که نزد اشتباه
و احتمال رجوع بآنها و اخر متشابهات و آیتهای دیگر هست متشابهات برخلاف محکم و در الفاظ و معانی
آن اشکالی و ابهامی و اشتباهی هست و این دو قسم است یکی آنست که بوجهی مشکل و مشتبه است و بوجهی
مبین و محکم و قسمی دیگر هست که متشابه است علی الاطلاق که بهیچ وجه مبین نشود و غالب اطلاق متشابه بر این
قسم است فاما الذین فی قلوبهم زیغ پس آنکسانی که در دلهای ایشان میل بجانب باطل و ناحق است فیتبعون
ما تشابه منه پیروی میکنند چیزی را که متشابه است از کتاب و بجانب تمام و جه میروند که اشکال و اشتباه
دارد ابتغاء الفتنة وابتغاء تأویله از برای طلب کردن فتنه تا مردم را در شک و شبهه بیندازند و از
برای طلب کردن تأویل و حقیقت معنی آن وما یعلم تأویله الا الله و نمیداند حقیقت معنی آنرا که مآل و بازگشت
آن است مگر خدا والراسخون فی العلم یقولون آمنا به و آنهای که قوی و استوار اند در علم و یقین ایمانی میگویند
ایمان آوردیم بمتشابه که هرچه مراد حق تعالی است اگرچه فهم ما بدرک آن نرسد کل من عند ربنا همه از نزد
پروردگار ماست چه محکم و چه متشابه و بفهم محکم ما را اراده داد و نه بمتشابه و او را درین حکمتهاست که عمده آن
اظهار عجز و شکستگی علماست که بکمال حرص دارند بر حصول علم و درک حقایق اشیا وما یذکر الا اولوا الالباب
و پند پذیر نمیشوند مگر خداوندان عقل خالص قالت قال رسول الله گفت عایشه گفت پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم فاذا رأیت در بعضی روایات بکسر تا آمده خطاب بعایشه یعنی چون بینی تو ای عایشه
ولیکن در اکثر روایات بفتح است بلفظ خطاب عام یعنی چون بینی تو ای مخاطب و مؤید این روایت
آنچه گفته که در صحیح مسلم رأیتم و نزد مسلم رایتم آمده بصیغه جمع یعنی چون ببینید شما ای مسلمانان الذین
یتبعون ما تشابه منه آن کسانی که پیروی میکنند چیزی را که متشابه است از کتاب فاولئک الذین
سماهم الله پس آنجماعت آنانند که نام برده و ذکر کرده است ایشانرا خدا تعالی در قرآن بقول خود فاما الذین
فی قلوبهم زیغ چنانکه در تفسیر معلوم شد فاحذروهم پس بپرهیز کنید از ایشان و صحبت ایشان بدارید
و بیزار باشید از راه و روش ایشان متفق علیه وعن عبد الله بن عمرو قال هجرت الی رسول الله
صلی الله علیه وسلم یوما عبد الله بن عمرو بن العاص گفت رفتم در نیمروز وقت سخنی گرما بسوی آنحضرت

روزی قال

روزی قال گفت عبد الله فسمع اصوات رجلین اختلفا فی آیة پس شنید آنحضرت آوازهای دو مرد
که اختلاف میکردند و جدال و نزاع مینمودند در آیتی از آیات قرآن فخرج علینا رسول الله پس
بیرون آمد پیغمبر خدا بر ما صلی الله علیه وسلم یعرف فی وجهه الغضب در حالی که شناخته میشود در
روی مبارک وی خشم فقال پس فرمود انما هلک من کان قبلکم باختلافهم فی الکتاب
هلاک نشدند کسانیکه پیش از شما بودند مگر بسبب اختلاف ایشان در کتاب مراد اختلافیست که در شک
و شبهه افکند و بفتنه و خصومت کشد و مودی گردد بکفر و بدعت مثل اختلاف در نفس قرآن یا در معنی
که جایز نیست در وی اجتهاد و نه اختلاف علما در استنباط احکام یا در علومی که مبادی و مقدمات آن باشد
زیرا که این اختلاف رحمت است و باعث توسیع دایره دین و ملت و همیشه بودند سلف بر آن و نهی
کرده نشده اند از آن بلکه مامورند بدان رواه مسلم وعن سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه یکی از عشره مبشره
است جمله از احوال وی در اسامی اهل بدر در آخر کتاب بیاید ان شاء الله تعالی قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان اعظم المسلمین فی المسلمین جرما بدرستی که بزرگترین مسلمانان در میان مسلمانان
از روی گناه من سأل عن شیء لم یحرم علی الناس کسی هست که پرسید از شارع از چیزی که حرام
کرده نشده است بر مردم فحرم من اجل مسألته پس حرام کرده شد از جهت پرسیدن وی این تشدید و تغلیظ
است از جهت بودن ضرر آن عام و باقی تا روز قیامت و مراد سوال بی حاجت است و آنکه بطریق
تکلف و تعنت باشد و الا اگر محتاج بسوال گردد و بطریق تعلم و استفاده بود پس این حکم ندارد متفق
علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یکون فی آخر الزمان دجالون
کذابون میباشند در آخر زمان تلبیس کنندگان دروغ گویندگان یعنی جماعه باشند که خود را بمکر و
تلبیس در صورت علما و مشایخ و صلحا از اهل نصیحت و صلاح نمایند تا دروغهای خود را ترویج دهند
و مردم را بمذاهب باطله و آرای فاسده بخوانند و دجال مشتق است از دجل بمعنی خلط و تلبیس
یأتونکم من الاحادیث بما لم تسمعوا انتم ولا آباؤکم می آرند شما را از احادیث آنچه نشنیده اید
شما و نه پدران شما یعنی به بهتان و افترا و مراد باحادیث یا حدیث پیغمبر است صلی الله علیه وسلم
یا عامتر از آن شامل اخبار مردم نیز فایاکم وایاهم پس دور دارید خود را از ایشان و دور دارید ایشانرا از
خود لا یضلونکم ولا یفتنونکم تا گمراه نگردانند ایشان شما را و در فتنه و بلا نیندازند شما را مقصود
تحفظ و احتیاط است در گرفتن دین و احتراز و پرهیز از صحبت ارباب بدعت و مخالطت ایشان خصوصا
آنها که دعوت کنند و تلبیس نمایند مثنوی چون بسی ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نباید داد دست

حرف درویشان بدزدد مرد دون تا بخواند بر سلیمی آن فسون زانکه صیاد آورد بانگ صفیر تا فریبد مرغ را آن مرغ گیر کار مردان روشنی و گرمی است کار دونان حیله و بی شرمی است

رَوَاهُ مُسْلِمٌ وعنه و هم از ابو هریره روایت است قَالَ گفت کَانَ اَهْلُ الْکِتَابِ یَقْرَؤُنَ التَّوْرِیةَ بِالْعِبْرَانِیَّةِ بودند اهل کتاب که میخواندند توریت را بزبان عبرانی که لغت یهود بود وَیُفَسِّرُوْنَهَا بِالْعَرَبِیَّةِ لِاَهْلِ الْاِسْلَامِ و بیان میکردند معنی آنرا بزبان عربی برای مسلمانان فَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ پس گفت پیغمبر خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ لَا تُصَدِّقُوْا اَهْلَ الْکِتَابِ تصدیق نکنید اهل کتاب را در همه چیز شاید که تحریف و خیانت کرده باشند وَلَا تُکَذِّبُوْهُمْ و تکذیب نیز نکنید ایشانرا در همه چیز شاید که راست میگفته باشند زیرا که توریت در اصل حق و صدق است لیکن ایشان در بعضی مواضع تحریفها کرده و تغییرها داده اند پس در هرچه نقل کنند صدق و کذب محتمل است وَقُوْلُوْا اٰمَنَّا بِاللّٰهِ وَمَا اُنْزِلَ اِلَیْنَا و بگوئید بطریق اجمال ایمان آوردیم بخدا و بچیزی که فرود آورده شده است بسوی ما اَلْاٰیَةَ تا آخر آیت تا آنجا که فرموده است وَمَا اُنْزِلَ عَلٰی مُوسٰی وعیسٰی رَوَاهُ الْبُخَارِیُّ وعنه و هم از ابو هریره است قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ کَفٰی بِالْمَرْءِ کَذِبًا بس است مرد را از روی دروغ گفتن اَنْ یُحَدِّثَ بِکُلِّ مَا سَمِعَ اینکه حدیث کند و بگوید هر چیز را که شنیده است یعنی اگر کسی هیچ دروغی نگوید ولیکن هرچه بشنود بی تحقیق و تفتیش روایت کند همین قدر بس است در دروغ گفتن زیرا که هر کرا حال این بود البته در دروغ افتد چه غالب آنست که همه آنچه شنیده است راست نخواهد بود و مقصود زجر و منع است از تحدیث چیزی که معلوم نیست صدق آن رَوَاهُ مُسْلِمٌ و در بعضی نسخ رواه البخاری و در جامع الاصول این حدیث در باب الکذب از مسلم و ابی داود آورده والله اعلم وعن ابن مسعود رضی الله عنه قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مَا مِنْ نَبِیٍّ بَعَثَهُ اللّٰهُ فِیْ اُمَّةٍ قَبْلِیْ نیست هیچ پیغمبری که برانگیخته است او را خدای تعالی در امتی پیش از من و در بعضی روایات فِیْ اُمَّتِهٖ به تنوین اِلَّا کَانَ لَهٗ فِیْ اُمَّتِهٖ حَوَارِیُّوْنَ مگر آنکه بودند مر آن پیغمبر را در امت او حواریان وَاَصْحَابٌ یَاْخُذُوْنَ بِسُنَّتِهٖ وَیَقْتَدُوْنَ بِاَمْرِهٖ و بودند یاران او را که اخذ میکردند و عمل مینمودند بسنت و طریقه وی و پیروی میکردند بحکم وی و حواری مرد محب و مخلص و ناصر و معین او را گویند که خالص و پاک باشد از کذب و خلاف و نفاق مشتق است از حور بمعنی بیاض خالص و یاران و مخلصان عیسی را علیه السلام که حواری گویند نیز بهمین معنی است و اکثر برانند که اصل تسمیه ناصر و مخلص بحواری اصحاب عیسی علیه السلام اند که حرفت ایشان گازری بود و گازر را حواری گویند زیرا که وی سفید و پاک میکند جامه را و چون ایشان از میان سایر ناس بصدق و اخلاص و نصرت و اعانت عیسی ممتاز بودند

بحواریین گشتند

بحواریین گشتند هر محب و مخلص را باین علاقه حواری گفتند و بعضی گفته اند تسمیه اصحاب عیسی بحواریین بجهة آنست که ایشان پاک میکردند نفوس خود را یا مردم را از چرک جهل و معصیت بعلم و طاعت پس از آن غیر ایشان را نیز حواری گفتند پوشیده نماند که برین تقدیر در تسمیه مخلص و ناصر بحواری احتیاج بنقل این اسم از حواریین عیسی نیست بلکه تسمیه آنها و هر که باین صفت است بر ابر است باعتبار معنی که بمعنی بیاض خالص است چنانکه گفته شد فافهم ثُمَّ اِنَّهَا تَخْلُفُ مِنْ بَعْدِهِمْ خُلُوْفٌ بعد از آن بدرستی که قصه این است که پیدا میشوند بعد از رفتن و در گذشتن مخلصان و محبان و انصار و اخوان انبیاء جماعه دیگر که نه بر طریقه اصل اند و خلوف جمع خلف است بسکون لام و جمع خلف بفتح لام اخلاف آید و خلف در اصل لغت آن بود که پس از کسی بیاید و جای نشین او بود ولیکن غالب در استعمال خلف بسکون لام در شر و فساد آید و بفتح لام در خیر و صلاح چنانکه گویند خلف صدق پدر خود است و فلان خلف سوء پس پیغمبر است که پیغمبر را اصحاب باشند مخلص و محب و ناصر و معین و بعد از ایشان جماعه می آیند خلوف که صفت ایشان است یَقُوْلُوْنَ مَا لَا یَفْعَلُوْنَ میگویند بمردم چیزی که خود نمیکنند وَیَفْعَلُوْنَ مَا لَا یُؤْمَرُوْنَ و میکنند چیزی که امر کرده نشده اند چنانچه صفت علما و امرای سوء است اعاذنا الله من ذلک فَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِیَدِهٖ فَهُوَ مُؤْمِنٌ پس کسیکه کارزار کند ایشانرا بدست خود و تغییر دهد و در هم شکند کارخانه ظلم و فساد ایشانرا پس وی مومن کامل است وَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِلِسَانِهٖ فَهُوَ مُؤْمِنٌ و کسیکه کارزار کند ایشانرا بزبان و منع کند و دشنام دهد و بد گوید و نصیحت کند ایشانرا بزبان خود او نیز مسلمان است که حصه از کمال دارد وَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِقَلْبِهٖ فَهُوَ مُؤْمِنٌ و کسیکه کارزار کند ایشانرا بدل خود و انکار داشته باشد برایشان و محزون و متالم و متغیر شود دل وی بمشاهده افعال و اقوال ایشان او نیز مومن است در درجه پایان از ایمان وَلَیْسَ وَرَاءَ ذٰلِکَ مِنَ الْاِیْمَانِ حَبَّةُ خَرْدَلٍ و نیست پس ازین مرتبه از ایمان مقدار دانه خردل و در حدیث دیگر وارد شده است و ذلک اضعف الایمان و این مرتبه ضعیف ترو پست تر از مراتب ایمان است رَوَاهُ مُسْلِمٌ وعن اَبِیْ هُرَیْرَةَ رضی الله عنه قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مَنْ دَعَا اِلٰی هُدًی کسی که بخواند کسی را بسوی راه راست و ارشاد کند بدان خواه بفعل یا بقول کَانَ لَهٗ مِنَ الْاَجْرِ مِثْلُ اُجُوْرِ مَنْ تَبِعَهٗ باشد مر او را از اجر و ثواب مقدار مزدها و ثوابهای کسانیکه پیروی میکنند او را و عمل میکنند بهدایت لَا یَنْقُصُ ذٰلِکَ مِنْ اُجُوْرِهِمْ شَیْئًا کم نمیکند آن یعنی ثبوت اجر مر او را از اجرهای ایشان چیزی را یعنی با وجود آنکه آن کسانرا اجرها و ثوابها بتمام و کمال حاصل میشود این شخص دعوت کننده را نیز ثابت میگردد و از ثبوت اجر مر داعی را نقصانی در اجور تابعان راه نمی یابد زیرا که اجرهای ایشان

بسبب عمل و کسب ایشان است و اجرهای که این داعی را ثابت میگردد بسبب دعوت و ارشاد او کسب عمل اوست
ومن دعا الی ضلالة کان علیه من الاثم مثل آثام من تبعه و کسی که بخواند کسی را بگمراهی باشد
بروی از بزه بجهة گمراه کردن او ایشان را مقدار بزهای کسانیکه پیروی کنند او را و گمراه شوند بگفته او
لا ینقص ذلک من آثامهم شیئا کم نمیکند این ثبوت آثام مر او را از آثام ایشان چیزی را. رواه مسلم
وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بدأ الاسلام غریبا پیدا شد دین اسلام در آغاز کار حال بود
غریب تنها و بیکس وسیعود کما بدأ و سرانجام است که باز گردد غریب همچنان شود که در ابتدای
در شرح این کلام دو وجه است یکی آنکه مراد باسلام حقیقت او است که دین و ملت است و برین تقدیر مقصود تشبیه
اوست بغربا که در شهر بیگانه باشند تنها و دور از اهل و اصحاب خود از جهة کمی مسلمانان که اعوان و انصار او باشند
یا مراد باسلام مسلمانان باشند بر طریق مجاز و برین تقدیر مراد غربت و قلت مسلمانان باشند در ابتدای اسلام
که از اوطان بر آمدند و هجرت نمودند و جز تنی چند معدود نبودند و باز گشتن ایشان در آخر غربت و قلیل همچنانکه
در ابتدا بودند و قول آنحضرت که فرمود فطوبی للغرباء ظاهر در معنی ثانی است میفرماید خوشی و خوبی
باد مر غربا را که در آخر زمان قدم استقامت ثابت دارند و تمسک بکتاب و سنت نمایند چنانکه در فصل ثانی
از حدیث عمرو بن عوف بیاید. رواه مسلم. وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الایمان
لیأرز بهمزه و تقدیم را بر زا الی المدینة بدرستی که ایمان هر آینه گرد می آید و میخزد و باز میگردد بسوی مدینه
و در حدیث دیگر که در فصل ثانی بیاید بسوی حجاز گفت که شامل مکه و مدینه است و توجیه آن آنجا بکنیم
کما تارز الحیة الی جحرها چنانکه باز میگردد مار و میرود بسوی سوراخ خود و جحر بتقدیم جیم مضموم بر حا
مهمله ساکنه سوراخ مار و مانند آن و تخصیص مار به تشبیه بجهة آنست که این دابه در گرد آمدن و فراهم شدن
در رفتار سخت تر است از دیگر دواب و نیز بر آوردن وی بعد از در آمدن وی در سوراخ دشوار است همچنان دین
مسلمانی بعد از هجرت میکرد و بجانب مدینه و می در آید و قرار میگیرد در آن چنانکه بر آوردن وی از آن ممکن نباشد
و بعضی گفته اند که این اشارت است از احوال آخر زمان که دین مسلمانی و وجود مسلمانان کمتر شود و جز در مدینه
وجود آن نادر باشد و اصح آنست که این اخبار است از زمان خروج دجال که جز در مدینه مطهره علم دین
در آن زمان موجود نباشد چنانکه از احادیث مفهوم میگردد. متفق علیه. وسنذکر حدیث ابی هریرة
و سرانجام است که ذکر کنیم حدیث ابو هریره را که اولش اینست ذرونی ما ترکتکم فی کتاب المناسک
در کتاب مناسک حج. وحدیثی معاویة وجابر و ذکر کنیم دو حدیث معاویه و جابر را که در اول یکی حدیث
اینست لا یزال من امتی. و حدیث دیگر که در اول او این است که و لا یزال طایفة من امتی فی باب

ثواب هذه الامة

ثواب هذه الامة در باب ثواب این امت ان شاء الله تعالی پوشیده نماند که آنچه مذکور است
درین باب جز حدیث معاویه نیست و حدیث جابر مذکور نشده.

الفصل الثانی

عن ربیعة الجرشی بضم جیم و فتح را و شین معجمه دمشقی اختلاف است در صحبت وی بود فقیه ناسک در
زمن معاویه روایت میکند از عایشه و سعد و ابی هریرة و روایت میکند از وی پسر وی ابو هشام و عطیة
بن قیس و جز ایشان قال اتی نبی الله آمده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی آمد او را فرشته
فقیل له پس گفته شد مر آنحضرت را بر زبان فرشته لتنم عینک باید که خواب کند دیده تو
ولتسمع اذنک و باید که بشنود گوش تو ولیعقل قلبک و باید که بداند دل تو و مضمون این حدیث همان
مضمون حدیث جابر است که در فصل اول گذشت پس حاصل معنی آن شود که چشم اگر چه در خواب است
لیکن گوش شنوا و دل بیدار است پس بیان کنید برای وی مثل که میشنود و میفهمد فنامت
عینی وسمعت اذنای وعقل قلبی پس خواب کرد چشم من و شنید هر دو گوش من و دریافت
دل من قال فقیل لی سید بنی دارا پس بیان کرده شد مثل و گفته شد که مهتری بنا کرد سرائی را
فصنع مادبة پس ساخت طعامی را برای مردمان وارسل داعیا و فرستاد آن سید کسی را که بخواند مردم
را برای طعام فمن اجاب الداعی دخل الدار پس کسی که پاسخ داد و پذیرفت گفته خواننده را در آمد سرای را
واکل من المادبة و خورد از آن طعام که ساخته شده بود ورضی عنه السید و خوشنود شد از وی
آن سید بجهة قبول کردن دعوت او را با وجود آنکه دعوت محض از برای فایده آن کس است و سید را
در آن غرضی و نفعی نه ومن لم یجب الداعی و کسی که اجابت نکرد داعی را لم یدخل الدار ولم یاکل
من المادبة در نیامد سرا را و نخورد از آن طعام وسخط علیه السید و خشم کرد و ناراضی شد از وی سید
قال فالله هو السید پس خدای تعالی بمثابه آن سید است که بنا کرده دار را ومحمد الداعی ومحمد
بمثابه آن کس که مردم را بطعام میخواند والدار الاسلام و سرای که بنا کرده شده است مشبه باسلام است
والمادبة الجنة و طعام که ساخته شده بهشت که نعیم اوست در حدیث سابق دار بهشت را
گفته و مادبه نعیم او و چون اسلام سبب در آمدن بهشت است اینجا او را مشبه بدار ساخت و مادبه خود
نعیم بهشت است فافهم. رواه الدارمی. وعن ابی رافع مولی آنحضرت اول عباس را بود پس بخشید او را بآنحضرت
و چون بشارت داد باسلام عباس آزاد کرد او را آنحضرت حاضر شد احد را و خندق را و مشاهد دیگر را
که بعد از آن بود و حاضر نشد بدر را اگر چه بود و اسلام وی پیش از بدر نام وی ابراهیم بود بر قول مشهور غالب
آمد بروی کنیت مات فی خلافة علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا الفین

قال گفت آنحضرت صلعم

بضم همزه و سکون لام و کسر فا اَحَدَکُمْ مُتَّکِئًا عَلَی اَرِیکَتِهِ باید که نیابم من هیچ یکی از شما را تکیه
کننده بر تخت آراسته خود کنایت است از تکبر و سلطنت و آسایش و فراغت و بیرون نیامدن بطلب
علم و حدیث یَاْتِیهِ الْاَمْرُ مِنْ اَمْرِی در آنحال که می آید آن یکی از شما را حکمی از احکام مِمَّا اَمَرْتُ بِهِ اَوْ
نَهَیْتُ عَنْهُ از آنچه امر کرده ام من بدان یا نهی کرده ام از آن فَیَقُولُ لَا اَدْرِی پس میگوید آن یکی نمیدانم
غیر قرآن را و متابعت نمیکنم جز آنرا مَا وَجَدْنَا فِی کِتَابِ اللّٰهِ اتَّبَعْنَاهُ چیزی که می یابیم در کتاب خدای پیروی
میکنیم آنرا خبر داد رسول خدا صلی الله علیه و سلم از حال بعضی از اهل جهل و فراغت و تکبر که متقاعد و متکاسل اند
از عمل کردن بحدیث در حکمی که یافته نمیشود در قرآن و گمان میبرند که احکام شرع منحصر است در قرآن
و جاهل اند باینکه در احادیث بسی احکام است که در قرآن مجید نیست و همچنانکه قرآن حجت است حدیث نیز
حجت است و همچنانکه آنحضرت را قرآن عطا کرده اند احادیث نیز داده اند و هر دو وحی است چنانکه در
احادیث آینده بیاید رَوَاهُ اَحْمَدُ وَ اَبُو دَاوُدَ وَ التِّرْمِذِیُّ وَ ابْنُ مَاجَةَ وَ الْبَیْهَقِیُّ فِی دَلَائِلِ النُّبُوَّةِ وَعَنِ
الْمِقْدَامِ بْنِ مَعْدِی کَرِبَ بکسر را صحابی کندی نزول کرد حمص را آمد در وفد کنده شمار کرده میشود او را در
شام حدیث وی ایشان است مات بالشام سنة سبع و ثمانین و له احدی و تسعون سنة قَالَ قَالَ
رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمَ اَلَا اِنِّی اُوتِیتُ الْقُرْآنَ دانا و آگاه باشید بدرستی که من داده شده ام
مر قرآن وَ مِثْلَهُ مَعَهُ و داده شده است مانند قرآن با قرآن که احادیث باشد و مماثلت وی بودن آن
وحی چنانکه قرآن وحی است منزل از جناب قدس الهی همچنین احادیث نیز وحی است وارد از جانب حق
غایت الحکم وحی جلی است و خفی و متلو و غیر متلو آنکه بالفاظ و عبارات وی نیز احکام متعلق باشد چنانچه
صحت نماز و حرمت مس محدث و جنب و اعجاز نظم و آن قرآن است و غیر متلو آنکه نه اینچنین باشد
و آن احادیث است و تواند که مراد مماثلت در عدد و مقدار باشد چنانکه از حدیث آینده معلوم میشود
اَلَا یُوشِکُ رَجُلٌ شَبْعَانُ عَلَی اَرِیکَتِهِ یَقُولُ آگاه باشید که نزدیک است که مردی سیر و مستغنی بر تخت خود
بفراغت افتاده میگوید عَلَیْکُمْ بِهٰذَا الْقُرْآنِ لازم گیرید بر خود این قرآن را فَمَا وَجَدْتُمْ فِیهِ مِنْ حَلَالٍ
فَاَحِلُّوهُ پس چیزی که بیابید در قرآن از حلال پس حلال گردانید آنرا و بکنید وَمَا وَجَدْتُمْ فِیهِ مِنْ حَرَامٍ فَحَرِّمُوهُ
و چیزی که بیابید در وی از حرام پس حرام گردانید آنرا و بکنید و وصف به شبعان کنایت از بلادت
و سوء فهم است که شبع و شره طعام سبب آنست یا از کبر و حماقت که تنعم و ترفه موجب آن میگردد وَاِنَّ مَا حَرَّمَ رَسُولُ
اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمَ کَمَا حَرَّمَ اللّٰهُ و بدرستی که چیزی که حرام گردانیده است پیغمبر خدا صلی الله علیه
و سلم مثل چیزیست که حرام گردانیده است خدای تعالی و در بعضی نسخ انما است که بمعنی ما و لا است

بعد از آن مثالی چند ذکر کرد از آنچه ثابت شده است بسنت رسول الله و مذکور نیست در کتاب الله
و فرمود اَلَا لَا یَحِلُّ لَکُمُ الْحِمَارُ الْاَهْلِیُّ آگاه باشید حلال نیست مر شما را خر اهلی که در خانها میباشد احتراز
کرد از خر وحشی که آنرا گورخر گویند که آن حلال است وَلَا کُلُّ ذِی نَابٍ مِنَ السِّبَاعِ و حلال نیست هر خداوند
انیاب از درندها مثل شیر و گرگ و سگ و مانند آن وَلَا لُقَطَةُ مُعَاهِدٍ و حلال نیست لقطه معاهد لقطه بضم لام
و فتح قاف مال برداشته شده از زمین و بسکون قاف نیز آمده و فتح افصح و اکثر است و معاهد بکسر ها و فتح
با هر دو جایز است کسی که میان تو و میان او عهدی بود و مراد بوی در حدیث ذمی است پس مقرر ماند
که مال ذمی که در راه افتاده یافته شده باشد حلال نیست زیرا که وی و مال وی معصوم است چنانکه
حکم مال مسلمانان است اِلَّا اَنْ یَسْتَغْنِیَ عَنْهَا صَاحِبُهَا مگر آنکه بی نیاز باشد از آن لقطه مالک وی که معاهد است
این را دو معنی گفته اند یکی آنکه مالک بگذارد آنرا و ببخشد مر کسی را که یافته است و دوم آنکه چیز حقیر باشد
که در عادت نیاز مندی بآن نباشد و گفته اند که چون لقطه چیزی حقیر باشد تصرف لاقط در آن اگر محتاج
جایز است و احکام لقطه بتفصیل در باب وی بیاید ان شاء الله تعالی وَمَنْ نَزَلَ بِقَوْمٍ فَعَلَیْهِمْ اَنْ یَقْرُوهُ و
و یکی از احکام که بحدیث ثابت شده و در کتاب الله ذکر آن نیست این است که کسی نزول کند بر قومی فرود
آید بر ایشان پس لازم است بر آن قوم که مهمانی کنند آنکس را و این بطریق سنت و استحباب است نه بر سبیل
فرضیت و ایجاب زیرا که مهمانی کردن واجب نیست بلکه سنت ارباب مروت و سیر اهل ایمان است و لهذا
این حکم را در صورت نهی نیاورد و نگفت حلال نیست مر قوم را مهمانی نکنند مر کسی را که نزول کند بر ایشان
چنانکه در فقرات اول گفت فَاِنْ لَمْ یَقْرُوهُ فَلَهُ اَنْ یُعْقِبَهُمْ بِمِثْلِ قِرَاهُ پس اگر مهمانی نکنند این قوم مر آنکس را
پس میرسد مر او را که جزای فعل ایشان دهد بمقدار مهمانی خود و بگیرد از ایشان مال آنچه فوت شده او را یعنی جایی
که بگیرد و ایشان مستحق و متاهل آن شده اند که توان گرفت اگر چه واجب نیست و بظاهر این کلام ناظر در وجوب ضیافت است
پس بعضی گویند که این حکم در کسی است که مضطر است و اگر نگیرد خوف هلاک دارد چنانکه در حال مخمصه میباشد و بعضی
گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم لشکری میفرستاد و ایشان بوادی و مفاوز بازاری نمی یافتند که
از آنجا چیزی بخرند و بخورند پس سخت گرفته شد کار بر اهل قری که برای غازیان مهمانی کنند و اگر نکنند عقوبت
ایشان این باشد که بگیرند از ایشان غازیان مقدار ضیافت خود بر سبیل جبر چنانکه حکم بود که هر که ادا
نکرد متاع او را بسوزند و هر که منع زکوة کند نصف مال او را بگیرند و بعضی گفته اند که مهمانی کردن مر کسی را که
نزول کند در اول اسلام واجب بوده پس از آن منسوخ گشت بفرضیت زکوة والله اعلم رَوَاهُ اَبُو دَاوُدَ
روایت کرد این حدیث را تا اینجا ابو داود وَرَوَی الدَّارِمِیُّ نَحْوَهُ وَکَذَا ابْنُ مَاجَةَ اِلَی قَوْلِهِ کَمَا حَرَّمَ اللّٰهُ

نصیحت هر چه کردنیست چیزی فرو نگذارد و هر چه گفتنی است بگوید و دل ما از تصور داغ در
کرفته میشود و محزون میکردد. فَأَوْصِنَا. پس وصیت کن مارا یعنی اندرزی کن مارا نرم و آسان که
دل بیاساید و از جا نرود. فَقَالَ أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللهِ پس گفت وصیت میکنم شمارا به پرهیزکاری و ترس
از خدای تعالی. وَالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ. و به قبول کردن حکم امرا و فرمان برداری ایشان در آنچه موافقت حکم شرع بود
جمع شود. وَإِنْ كَانَ عَبْدًا حَبَشِيًّا. و اگر چه فرضا حاکم غلام حبشی بود و این مبالغه است در اطاعت
امرا و الا بنده امیر نبود که یکی از شرایط امارت آزادی است و این چنان است که در حدیث آمده
هر که مسجدی بنا کند او را در بهشت خانه بنا کنند اگر چه آن مسجد همچو خانه کنجشک بود و مسجد هرگز خانه
کنجشک نباشد ولیکن مقصود مبالغه است در خوردی و تنگی. و تواند که بنده حبشی نایب سلطان کبیر بود
برین تقدیر اطاعت وی بفرموده سلطان واجب کردد. پس از آن علت سمع و اطاعت امرا بیان
فرمود بقول خود فَإِنَّهُ مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ بَعْدِي زیرا که بدرستی که کسی زیید از شما بعد از من فسیری
اخْتِلَافًا كَثِيرًا. پس سرانجام است که ببیند اختلاف بسیار را در مردم و در سمع و طاعت امرا
فتنه که پیدا کرده از اختلاف اشارت کرد بحفظ و تقوی بقول خود فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ
الْمَهْدِيِّينَ. پس لازم گیرید بر خود سنت مرا و سنت خلفای که رشد ند و راه راست یافتند رشد و رشاد
و بر بدیه بودن خلاف غی و مراد بخلفای راشدین خلفای اربعه را داشته اند و هر که بر سیرت ایشان رود
و موافق سنت عمل کند حکم ایشان دارد و تحقیق سنت خلفای راشدین رضی الله عنهم همان سنت
صلی الله علیه و سلم که در زمان آنحضرت شهرت نیافته بود و بعد از وی در زمان ایشان رواج یافته
کشته و مضاف بایشان شده و چون مظنه آن بود که یکی آن را بجهت اضافت بایشان بدعت
کند و منکر گردد وصیت کرد باتباع آن پس هر چه خلفای راشدین بدان حکم کرده باشند اگر چه باجتهاد
ایشان بود موافق سنت نبوی است و اطلاق بدعت بران نتوان کرد چنانچه فرقه زایغه کنند پس از آن
کرد در وصیت باتباع سنت و فرمود تَمَسَّكُوا بِهَا. چنگ در زنید بسنت من و سنت خلفای راشدین وَعَضُّوا
عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ. و سخت بزنید بر سنت دندانهارا و محکم گیرید آنرا و عض گزیدن و نواجذ چهار دندان
اقصای دندانهای که آنها را اضراس حلم و اضراس عقل گویند و بمعنی انیاب و مطلق اضراس نیز آید وَإِيَّاكُمْ
وَمُحْدَثَاتِ الْأُمُورِ. و دور دارید خود را از کارهای نو پدید شده که در زمان آنحضرت و زمان خلفای
راشدین نبوده. فَإِنَّ كُلَّ مُحْدَثَةٍ بِدْعَةٌ. زیرا که هر خصلت احداث کرده شده بدعت است. وَكُلَّ بِدْعَةٍ
ضَلَالَةٌ. و هر بدعت سبب ضلالت است. رَوَاهُ أَحْمَدُ وَأَبُو دَاوُدَ وَالتِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَةَ. این حدیث را

روایت کرده دارمی و همچنین روایت کرده ابن ماجه تا قول وی کما حرم الله و ایشان این کلام
کرالا یحل ذکر نکرده اند. وَعَنِ الْعِرْبَاضِ بکسر عین مهمله و سکون را و موحده و ضاد معجمه بن ساریه
بسین مهمله و را و تحتانیه صحابیست از اهل صفه و از گریه کنندگان که فرود آمد در شان ایشان کریمه و لا علی
الذین اذا ما اتوک لتحملهم الآیه نزول کرد بشام و سکونت بحمص مات سنه خمس و سبعین رضی الله عنه. قَالَ قَامَ
رَسُولُ اللهِ. عرباض بن ساریه گفت ایستاد پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. یعنی خطبه خواند فَقَالَ پس گفت
أَيَحْسَبُ أَحَدُكُمْ مُتَّكِئًا عَلَى أَرِيكَتِهِ. آیا گمان میبرد یکی از شما تکیه زده بر تخت آراسته خود يَظُنُّ أَنَّ اللهَ
لَمْ يُحَرِّمْ شَيْئًا إِلَّا مَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ. گمان میبرد که خدای تعالی حرام نگردانیده است چیزی را مگر چیزی که در
قرآن است. أَلَا وَإِنِّي وَاللهِ قَدْ أَمَرْتُ. آگاه باشید و بدرستی که من بخدا سوگند تحقیق امر کرده ام و وعظ
و پند کرده ام. وَنَهَيْتُ عَنْ أَشْيَاءَ. و باز داشته ام مردم را از چیزها. إِنَّهَا لَمِثْلُ الْقُرْآنِ. بدرستی که
آنچه امر و نهی و وعظ کرده ام هر آینه مقدار قرآن است. أَوْ أَكْثَرُ. بلکه بیشتر است از آن پس بیان کرد
آنحضرت صلی الله علیه و سلم احکامی چند از آنچه نهی کرده است و در قرآن نیست بقول خود. وَإِنَّ
اللهَ تَعَالَى لَمْ يُحِلَّ لَكُمْ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتَ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا بِإِذْنٍ. و بدرستی که خدای تعالی حلال نگردانیده است
مر شما را که در آیید خانهای اهل کتاب مگر باذن. وَلَا ضَرْبَ نِسَائِهِمْ. و حلال نگردانیده است مر شما را زدن
زنان ایشان را در گرفتن جزیه و خراج و مانند آن. وَلَا أَكْلَ ثِمَارِهِمْ. و حلال نگردانیده است خوردن میوه‌های
ایشان را. إِذَا أَعْطَوْكُمُ الَّذِي عَلَيْهِمْ. وقتی که بدهند اهل کتاب شما را چیزی که بر ایشان است از جزیه
و خراج. رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ. روایت کرد این حدیث را ابو داود. وَفِي إِسْنَادِهِ. و در اسناد وی شخصی است که
نام وی أَشْعَثُ بْنُ شُعْبَةَ الْمِصِّيصِيُّ قَدْ تُكُلِّمَ فِيهِ. بتحقیق سخن کرده شده است در وی که ثقه است یا نه
مصیصی بکسر میم و سکون صاد مهمله اولی و بفتح میم و خفض صاد نیز گفته اند نسبت است بشهری که نام آن مصیصه
و در قاموس گفته که مصیصه بروزن سفینه شهریست بشام و تشدید داده میشود صاد را. وَعَنْهُ و هم از
عرباض بن ساریه روایت است. قَالَ گفت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ يَوْمٍ. یک روزی. ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا
بِوَجْهِهِ. پس توجه کرد با ما بروی مبارک خود. فَوَعَظَنَا مَوْعِظَةً بَلِيغَةً. پس پند کرد ما را پندکردنی سخت
رسا و موثر و قول بلیغ آنکه مدلول وی بمقصود برسد و بالغ نیکو و سره و بلیغ فصیح که بعبارت خود گنه
ضمیر را برسد. ذَرَفَتْ مِنْهَا الْعُيُونُ. اشک ریخت از آن موعظه چشمها ذرف بذال معجمه رفتن اشک
از چشم. وَوَجِلَتْ مِنْهَا الْقُلُوبُ. و ترسید از وی دلها. فَقَالَ رَجُلٌ. پس گفت مردی. يَا رَسُولَ اللهِ كَأَنَّ
هَذِهِ مَوْعِظَةُ مُوَدِّعٍ. گویا که این پند کسی است که وداع کننده است چه شخص در وقت وداع کردن از بند

این چهار کس روایت کرده اند إِلَّا أَنَّهُمَا لَمْ يَذْكُرَا الصَّلَوٰة مگر آنکه ترمذی و ابن ماجه ذکر نکرده اند قصهٔ
نماز گزاردن را یعنی نگفته اند صلّی بنا رسول الله را بلکه افتتاح حدیث از وعظنا موعظة کرده اند
وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ قَالَ خَطَّ لَنَا رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَطًّا گفت ابن مسعود کشید آنحضرت برای
تفهیم ما خطی راست تا راه راست را مثالی نماید ثُمَّ قَالَ هٰذَا سَبِيْلُ اللّٰهِ پس گفت آنحضرت این خط که راست
کشیده ام راه خداست ثُمَّ خَطَّ خُطُوْطًا عَنْ يَمِيْنِهٖ وَعَنْ شِمَالِهٖ پس کشید خطهای دیگر از جانب راست آن
خط و از جانب چپ آن وَقَالَ هٰذِهٖ سُبُلٌ و گفت که این راههاست عَلٰى كُلِّ سَبِيْلٍ مِّنْهَا شَيْطَانٌ
يَّدْعُوْ اِلَيْهِ بر سر هر راه ازین راهها شیطانی است که میخواند مردم را بآن راه و بیرون میبرد از راه راست
وَقَرَأَ و خواند آنحضرت این آیت وَاَنَّ هٰذَا صِرَاطِيْ مُسْتَقِيْمًا فَاتَّبِعُوْهُ الآية یعنی و بگو که عالم میفرماید که این راه من
راست که نمودم شما را پس پیروی کنید آنرا و آخر آیت اینست که وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ و پیروی مکنید
راههای دیگر که چپ و راست میروند یعنی ادیان مختلفه و طرق زائغه تا پریشان نگردانند آن راهها شما را
و دور نبرند از راه راست رَوَاهُ اَحْمَدُ وَالنَّسَائِيُّ وَالدَّارِمِيُّ بدانکه درین حدیث و در احادیث دیگر
در همین ورود یافته در کتب احادیث عدد این خطوط در نظر نیامده جز آنکه در مدارک در تفسیر این آیت این
حدیث روایت کرده که کشید آنحضرت خطی مستوی و فرمود این سبیل رشد است و راه خداست پیروی
کنید آنرا پس کشید در هر جانب شش خط مایل و فرمود این راههاست بر سر هر راه شیطانی است
که میخواند بسوی آن پس اجتناب کنید از آن و خواند این آیت را و گفت صاحب مدارک پس میگردد هر یکی
ازین دوازده راه شش راه پس میگردد هفتاد و دو راه پوشیده نماند که افتراق امت به هفتاد و سه
فرقه در حدیث صحیح وارد شده است لیکن نه باین طریق که در مدارک گفته بلکه در مواقف گفته که کبار فرق
اسلامیه هشت است معتزله و شیعه و خوارج و مرجیه و نجاریه و جبریه و مشبهه و ناجیه بعد از ان معتزله را
بیست فرقه ساخته و شیعه را بیست و دو فرقه و خوارج بیست و مرجیه را پنج و نجاریه را سه و جبریه و مشبهه را
تفریق نکرده و فرقهٔ ناجیه اهل سنت و جماعت است و مجموع هفتاد و سه فرقه شد اگر گویند چگونه
معلوم شود که فرقهٔ ناجیه اهل سنت و جماعت اند و راه این راه راست و راه خداست و دیگر همه راههای نار است
و هر فرقه دعوی میکند که بر راه راست است و مذهب وی حق جوابش آنکه این چیزی نیست که بمجرد
دعوی تمام شود برهان باید و برهان حقانیت اهل سنت و جماعت آنست که این دین اسلام بنقل آمده است
و مجرد عقل بآن وافی نیست و بتواتر اخبار معلوم شده و به تتبع و تفحص احادیث و آثار متیقن گشته که
سلف صالح از صحابه و تابعین باحسان و من بعدهم همه برین اعتقاد و برین طریقه بوده اند و این بدع و اهوا در مذاهب

بعد از صدر اول واقع شده و صحابه و سلف متقدمین هیچکس بر آن نبوده و ایشان متبری بوده اند و اقوال
از آن بعد از حدوث رابطهٔ صحبت و محبت که بآن قوم داشته قطع شده و رد نموده و محدثین اصحاب
کتب سته و غیرها از کتب مشهورهٔ معتمده که مبنا و مدار احکام اسلام بر آنها افتاده و ایمهٔ فقها از ارباب
مذاهب اربعه و غیر هم از آنها که در طبقهٔ ایشان بوده اند همه برین مذهب بوده اند و اشاعره و ماتریدیه که
ایمهٔ اصول کلام اند تائید مذهب سلف نموده و بدلایل عقلیه آنرا اثبات کرده و آنچه سنت رسول الله
صلی الله علیه و سلم و اجماع سلف بر آن رفته بود موکد ساخته اند و لهذا نام ایشان اهل سنت و جماعت افتاده
اگرچه این نام حادث است اما مذهب و اعتقاد ایشان قدیم است و طریقهٔ ایشان اتباع احادیث نبوی و
اقتدا بآثار سلف و حمل نصوص بر ظاهر است مگر عند الضرورة و عدم اعتماد بر عقول و آرا و اهوای خود بخلاف
دیگران مثل معتزله و شیعه که در اعتقادات بر طریقهٔ ایشان نیند و تشبث بفلسفه و استرسال آرا و اهوا نام
ایشان است و مشایخ صوفیه از متقدمین و محققین ایشان که استادان طریقت و زهاد و عباد و مرتاضین
متورع و متقی و متوجه بجناب حق و متبری از حول و قوت نفس بوده اند همه برین مذهب بوده اند چنانکه از کتب
معتمدهٔ ایشان معلوم گردد و در تعرف که معتمدترین کتابهای این قوم است و شیخ الشیوخ شهاب الدین
سهروردی در شان او گفته لولا التعرف ما عرفنا التصوف و عقاید صوفیه که اجماع دارند بر آن آورده که همه
عقاید اهل سنت و جماعت است بی زیاده و نقصان و مصداق این سخن که گفتیم آنست که کتابهای حدیث
و تفسیر و کلام و فقه و تصوف و سیر و تواریخ که در دیار مشرق و مغرب مشهور و مذکور اند جمع کنند و تفحص
نمایند و مخالفان نیز کتابهای خود را بیارند تا ظاهر شود که حقیقت حال چیست و بالجمله سواد اعظم در دین اسلام
مذهب اهل سنت و جماعت است عرف ذلک من اتصف بالانصاف و تجنب عن التعصب و الاعتساف والله يقول الحق
وهو يهدي السبيل وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتّٰى يَكُوْنَ هَوَاهُ
لَا يُؤْمِنُ اَحَدُكُمْ
تَبَعًا لِّمَا جِئْتُ بِهٖ ایمان نمی آرد یکی از شما تا آنکه باشد هوای نفس او تابع و پیرو مر چیزی را که آورده ام آنرا از
دین و شریعت اگر مراد متابعت است در اعتقاد و عمل در عبادات و عادات بر وجه کمال و تسلیم و رضا
باحکام وی صلی الله علیه و سلم بی وقوع معارضهٔ داعیهٔ حق و باطنه هوا پس مراد نفی ایمان کامل است
و اگر تبعیت در اختیار دین اسلام و اعتقاد حقیقت او است مراد نفی اصل ایمان است و فرموده هوا تابع
و بجهت منتفی و منعدم گردد زیرا که انتفاء و انعدام آن مطلقا ممکن نیست و کمال نیز نیست و موجب اجر و ثواب
کمال آنست که هوا باشد و تابع حق و منقاد امر باشد رَوَاهُ فِيْ شَرْحِ السُّنَّةِ روایت کرد این حدیث را
محی السنة در شرح السنه وَقَالَ النَّوَوِيُّ فِيْ اَرْبَعِيْنِهٖ و گفته است امام نووی در چهل حدیث خود هذا حدیث

صحیح رویناه فی کتاب الحجة باسناد صحیح. وعن بلال بن الحارث المزنی بضم میم وفتح زا وکسر نون
صحابیست آمد بر آنحضرت در وفد مزینه در سال پنجم از هجرت مات سنة ستین وله ثمانون سنة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من احیی سنة من سنتی کسی زنده کرداند وترویج دهد سنتی از سنتهای
مرا که قد امیتت بعدی بتحقیق میرانیده شده است پس از من فان له من الاجر مثل اجور من عمل بها
پس بدرستی که مر آنکس راست از اجر وثواب مقدار اجرها وثوابهای کسانیکه کار میکنند بآن سنت
من غیر ان ینقص من اجورهم شیئا بی آنکه کم کرده شود از اجرهای این کارکنندگان چیزی یعنی هم آن
عاملان را اجرها تمام وکمال حاصل میشود وهم این احیای سنت کننده کارا ورواج دهنده را بمقدار اجرهای
ایشان ثابت میگردد. ومن ابتدع بدعة ضلالة لا یرضاها الله ورسوله وکسی که بدعتی پیدا کند بدعت ضلالت
که راضی نیست از آن خدا ورسول خدا بخلاف بدعت حسنه که در وی مصلحت دین وتقویت وترویج آن باشد
کان علیه من الاثم مثل آثام من عمل بها لا ینقص ذلک من اوزارهم شیئا. باشد بر آنکس از بزه مقدار
بزهای کسی که عمل کند بآن بدعت کم نمیکند آن از بزهای ایشان چیزیرا شرح این سخن در آخر فصل اول در حدیث ابیهریره
از روایت مسلم گذشت. رواه الترمذی ورواه ابن ماجة عن کثیر بن عبد الله بن عمرو عن ابیه عن جده
وعن عمرو بن عوف انصاریست حاضر شد بدر را وسکونت کرد مدینه را. قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان الدین لیأرز الی الحجاز کما تأرز الحیة الی جحرها. ترجمه این عبارت در حدیث آخر
از فصل اول گذشت لا آنکه آنجا الی المدینة گفت واینجا الی الحجاز که شامل مکه ومدینه هر دو است چنانکه
آنجا نیز بدان اشارت کرده شد اما که سبب ورود در آن مقام بیان فضیلت مدینه مطهره بود ودرین مقام
اخبار بفضیلت حرمین زادهما الله تعالی تعظیما وتشریفا والله اعلم. ولیعقلن الدین من الحجاز وهر آینه
پناه میجوید دین از زمین حجاز ومیگیرد او را ملجا ومسکن وباز میگردد بسوی او وقتی که ظاهر شود فتن و
مستولی گردند اهل کفر وفساد در آخر زمان در وقت خروج دجال چنانکه گذشت معقل الاروية من
راس الجبل همچون پناه جستن بزکوهی از سر کوه وبر آمدن او آنرا واروية بضم همزه وسکون را وکسر واو
وتشدید یا بزکوهی بعضی مخصوص بماده دارند ان الدین بدأ غریبا وسیعود کما بدأ. بدرستی که
دین پیدا شده است غریب تنها وسرانجام است که باز گردد چنانکه بود فطوبی للغرباء پس خوشی
وخنکی باد مر غربا را وهم الذین یصلحون ما افسد الناس من بعدی من سنتی وغربا آن کسانند
که نیکو میسازند چیزیرا که بد ساخته اند مردم بعد از من سنت من. رواه الترمذی وعن عبد الله بن عمرو
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیأتین علی امتی کما اتی علی بنی اسرائیل هر آینه بیاید بر امت

من مانند آنچه آمده وگذشته بر بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل موافق ومطابق با یکدیگر واصل
این ترکیب آنست که چون نعلین بدوزند طاقات آنها بر یکدیگر اندازه کرده ببرند تا برابر آیند وگویند
حذو النعل بالنعل وحذو بمعنی اندازه کردن وبریدن نعل را وطابق النعل بالنعل نیز گویند پس این مثل شد
در موافقت دو چیز بیکدیگر حتی ان کان منهم من اتی امه علانیة تا آنکه اگر بود از بنی اسرائیل کسی که
آمد مادر خود را یعنی جماع کرد باوی آشکارا لکان فی امتی من یصنع ذلک هر آینه باشد در امت من
کسی که میکند آن فعل شنیع را وگفته اند که مگر مراد از زوجه پدر است یعنی چه صورت دارد که کسی با مادر حقیقی
خود این فعل کند که مانع طبیعی با نهی شرعی همراه است اما در زوجه پدر که نه مادر حقیقی اوست صورت
امکانی دارد از جهة عدم مانع طبیعی وان بنی اسرائیل تفرقت علی ثنتین وسبعین ملة
وبدرستی که بنی اسرائیل جدا شدند بر هفتاد و دو مذهب وتفترق امتی علی ثلث وسبعین ملة
وجدا میشوند امت من از آنها که ایمان آورده اند وروی بقبله دارند بر هفتاد و سه مذهب در
اصول عقاید کلهم فی النار همه ایشان مستحق در آمدن دوزخ باشند بجهة سوء اعتقاد والا بجهة سوء
عمل شاید که فرقه ناجیه نیز در آیند وقول آنکه ذنوب فرقه ناجیه مطلق مغفور است سخنی بی دلیل است
الا ملة واحدة. مگر یک اهل ملت. قالوا من هی. گفتند صحابه کیست آن یک اهل ملت یا رسول الله
قال ما انا علیه واصحابی. فرمود اهل ملتی است که من بر آنم واصحاب من بر آنند. رواه الترمذی وفی روایة
احمد وابی داود عن معاویة. ودر روایت امام احمد وابی داود از معاویه همچنین آمده است که ثنتان وسبعون
فی النار وواحدة فی الجنة وهی الجماعة. اهل هفتاد و دو ملت در آتش دوزخ اند واهل یکملت
در بهشت وآن اهل یک ملة مسمی بجماعت است از جهة اجتماع ایشان بر کلمه حق وبر آنچه اجماع کرده اند
بر آن سلف که بر راه راست بوده اند واین عبارت نیز درین روایت آمده است که وانه سیخرج
فی امتی اقوام. وبدرستی که شان این است که بیرون خواهند آمد در امت من گروهها که تتجاری بهم تلک
الاهواء. روان میشود با ایشان یعنی سرایت میکند در رگ وپی ایشان آن اهوا که متفرق شدند بآنها
واهوا جمع هوا بمعنی اراده نفس وشهوات او که خوانده اند باشیا را بآن مذاهب. کما تتجاری الکلب
بصاحبه. چنانچه سرایت میکند کلب در صاحب خود وکلب بفتح لام علتی است که عارض میشود آدمی را از گزیدن
سگ دیوانه ومستولی میگردد بر وی شبه مالیخولیا ونمیتواند که بجانب آب نگاه کند واگر بکند فریاد
وبیطاقتی آرد وبا آنکه از تشنگی میمیرد ونتواند که آبی بخورد واین علتی است که میریزد ماده آن در تمامه بدن
ومتولد میگردد از وی اعراض ردیه وسرایت میکند در رگ وپی چنانکه فرمود لا یبقی منه عرق ولا مفصل

إِلَّا دَخَلَهُ. و باقی نماند از صاحبش هیچ رگی و بندی مگر آنکه در می آید آن علت در آن و تشبیه اهل اهوا
بصاحب این علت بجهة آنست که بر صاحبش مستولی گردد و اعراض ردی از وی متولد شود و ضرر از
وی بدیگری تجاوز کند چنانکه علت بدعت و هوا در اهل اهوا و چنانکه صاحب علت کلب از آب بگریزد و نتواند
آنرا خورد و تشنه میرد و همچنین اهل اهوا از علم دین بگریزند و نتوانند از آن مستفید شد و محروم از آن میرند
و در بادیه جهل و هاویه بدعت جان دهند نسأل الله العافیة. وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله لا یجمع امتی. بدرستی که خدا تعالی گرد نمی آرد امت مرا او قال
امة محمد شک راویست که بجای امتی امة محمد گفت علی ضلالة. بر گمراهی و این خاصیتی و منقبتیست
که پروردگار تعالی این امت مرحومه را بدان مخصوص کرده و داده است که هر چه بر آن اتفاق کنند جز حق نبود و ثوا
وید الله علی الجماعة. و دست قدرت و احسان الهی تعالی بر جماعت است و این کنایت است از حفظ و
نصرت حق تعالی اهل حق را از ایذای خلق و خوف اعدای دین و توفیق وی سبحانه مر ایشانرا از برای
استنباط احکام و اطلاع بر دریافت حق و چون اختلاف کنند و متفرق شوند ز اهل کردانند حفظ و عصمت و
سکینه را و بفرستند عذاب را و فاسد گردانند احوال را و بیرون آرد از آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم و یاران
و اصحاب وی رضی الله عنهم بر آن بودند. ومن شذ شذ فی النار. و کسی که تنها افتد از جماعت بیرون آمده
آید از سواد اعظم انداخته میشود در آتش دوزخ شذ اول بر صیغه معلوم است و دوم مجهول و معلوم نیز
و همچنین در حدیث آینده. رواه الترمذی. وعنه قال قال رسول الله. و هم از ابن عمر روایت است
که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اتبعوا السواد الاعظم. پیروی کنید سواد اعظم را سواد در اصل
بمعنی سیاهی است و بمعنی جمهور و اکثر از مردم نیز بیاید چنانکه سیاهی لشکر گویند کثرت و زیادت ازرا
و مراد حث و ترغیب است بر اتباع آنچه اکثر علما در آن جانب اند. فانه من شذ شذ فی النار
رواه ابن ماجة من حدیث انس و در بعضی نسخ درینجا بیاض است و این عبارت در حاشیه نوشته
و در بعضی و ابن ابی عاصم فی کتاب السنة نیز زیاده کرده. وعن انس قال قال لی رسول الله صلی الله علیه
وسلم. گفت انس گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا بنی ان قدرت ان تصبح وتمسی ای پسرک
من اگر توانی که صبح کنی و شام کنی. ولیس فی قلبک غش لاحد. و حال آنکه نیست در دل تو کینه و عداوت
مر هیچ یکی را. فافعل. پس بکن که کار عظیم است. ثم قال. پس گفت آنحضرت برای مدح و ترغیب این کار
یا بنی و ذلک من سنتی. ای پسرک من و آن کار از سنت سنیه و طریقه مرضیه من است. ومن احب سنتی
فقد احبنی. و کسی که دوست دارد سنت مرا این تحقیق دوست میدارد مرا چه دوست داشتن طریقه و سیرت

ناشی از محبت او و باعث بر آن است. ومن احبنی کان معی فی الجنة. و کسی که دوست دارد مرا
باشد با من در بهشت چنانکه وارد شده است که المرء مع من احب. و در حدیث اشارت است بانکه
دوست داشتن سنت پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم مورث محبت آنحضرت و مرافقت اوست صلی الله
علیه وسلم چه جای عمل بدان رزقنا الله. رواه الترمذی. وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم من تمسک بسنتی عند فساد امتی. کسی که چنگ در زند و عمل کند بسنت من نزد
فساد امت من و بیرون آمدن ایشان از سنت و تقصیر کردن در آن. فله اجر مائة شهید. پس مر او راست مزد
و ثواب صد شهید کنایت است از یافتن غایت جهد و مشقت در آن و حصول کمال فضیلت و ثواب بران
رواه البیهقی فی کتاب الزهد له من حدیث ابن عباس رضی الله عنهما. درینجا نیز در بعضی نسخ
بیاض است و در حاشیه این عبارت نوشته. وعن جابر عن النبی. روایت است از جابر از پیغمبر
صلی الله علیه وسلم حین اتاه عمر. وقتی که آمد آنحضرت را عمر رضی الله عنه فقال. پس گفت عمر انا
نسمع احادیث من یهود تعجبنا. بدرستی که ما میشنویم حدیثها و حکایتها را از یهود که خوش می آید
مارا آن احادیث و حکایات افتری ان نکتب بعضها. آیا می بینی و رای میزنی که بنویسیم بعضی از آن
احادیث را فقال. پس گفت آنحضرت بطریق زجر و انکار امتهوکون انتم. آیا متحیرید شما در دین اسلام
و در دین دینی تام و کامل که محتاج بدین دیگر نباشد تا از اهل کتاب چیزی بگیرید و استفاده نمائید
کما تهوکت الیهود والنصاری. چنانکه متحیر شدند یهود و نصاری و افتادند در تیه حیرت و وادی شبهات
لقد جئتکم بها. بتحقیق آورده ام ملت و شریعت را بیضاء نقیة. سفید و پاک و صاف و روشن
و خالص از شک و شبهه و مبرا از اشتباه و التباس. ولو کان موسی حیا ما وسعه الا اتباعی.
و اگر میبود موسی زنده گنجایش نداشت او را مگر پیروی من چه جای قوم او و تمامه مردم غیر از آن
زیرا که شرایع همه منسوخ شد بشریعت من. رواه احمد والبیهقی فی شعب الایمان. وعن ابی سعید
الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اکل طیبا. کسی که بخورد حلال را. وعمل فی سنة. و کار کرد
بجهت از جهت بودن او سنت و اگر چه قلیل باشد. وامن الناس بوائقه. و ایمن باشند مردم از
شرهای او یعنی از وی بکسی شری نرسد و کسی را از راه نبرد ظاهر آنست که مراد عام تر ازین باشد
بوایق جمع بایقه بمعنی سختی و در حدیث آمده است در نیاید بهشت را کسی که ایمن نباشد همسایه او
بوایق او و تفسیر کرده اند آنرا بظلم و غش و سختی و شر. دخل الجنة. میدر آید بهشت را. فقال رجل. پس گفت مردی
یا رسول الله ان هذا الیوم لکثیر فی الناس. بدرستی که این کار امروز یعنی در زمان ما بسیار است

بعد ازین چه حال خواهد بود قال وَسَیَکُونُ فِی قُرُونٍ بَعْدِی گفت آنحضرت آری زین زمان بسیار است
و سرانجام است که میباشد در جماعتها که پیدا شوند بعد از من یعنی منقطع نمیشود خیر از امت من مطلقا
اگرچه تفاوت کند بقلت و کثرت و در آخر زمان نیز جماعتی خواهند بود که بر طریقه تقوی و سنت اقامت
خواهند نمود. رَوَاهُ التِّرْمِذِیُّ وَعَنْ أَبِی هُرَیْرَةَ رضی الله عنه قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ
إِنَّكُمْ فِی زَمَانٍ مَنْ تَرَكَ مِنْكُمْ عُشْرَ مَا أُمِرَ بِهِ بدرستی که شما در زمانی هستید که هر که بکند از شما ده یک انچه
امر کرده شده است بدان هلاک هلاک میشود و در ابدان ثُمَّ يَأْتِي زَمَانٌ مَنْ عَمِلَ مِنْهُمْ بِعُشْرِ مَا أُمِرَ
بِهِ نَجَا بستر می آید زمانی که هر که بکند از ایشان ده یک آنچه امر کرده شده است بدان نجات میابد از عذاب
و ثواب داده میشود بر آن و این در سنن و نوافل و خیرات خواهد بود و الا در فرایض و واجبات ترک جه
صورت دارد بعضی گفته اند که مراد امر معروف و نهی منکر است که در زمان نبوت و قریب بدان بود
چه حق ظاهر بود و دولت اسلام قوی و امداد و اعانت از مسلمانان حاصل و استماع و قبول حق متوقع که با وجود
آن در ترک امر و نهی مجال عذر تنگ بود. بر خلاف آخر زمان که کار بر نقیض آنست که اگر اندکی هم از آن بوجود آید
غنیمت است و موجب اجر گردد. رَوَاهُ التِّرْمِذِیُّ وَعَنْ أَبِی أُمَامَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ
مَا ضَلَّ قَوْمٌ بَعْدَ هُدًی كَانُوا عَلَیْهِ گمراه نشدند هیچ قومی پس از هدایتی که بودند بر آن إِلَّا أُوتُوا الْجَدَلَ مگر
آنکه داده شده اند جدل را و جدل بفتحتین شدت و خصومت و عناد و ستیزه و تعصب تا ترویج کنند
مذهب باطل را و برانداز ند بنای حق را ثُمَّ قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ بستر خواند پیغمبر خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ
هَذِهِ الْآيَةَ این آیت را که در بیان جدل و خصومت کافران وارد است مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ
هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ رَوَاهُ أَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِیُّ وَابْنُ مَاجَةَ. و سبب نزول این آیت آنست که چون نازل شد
قول خداوند تعالی انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم یعنی شما و چیزی که میپرستید شما جز حق
هیمه دوزخ اند مشرکان خوشحال شدند و فریاد برآوردند و گفتند بتان ما بهتر از عیسی نیستند و اگر عیسی
که معبود نصاری است بحکم این آیت در دوزخ باشد ما راضیم که بتان ما نیز با وی باشند و اینجا مغفول ما
که ما ضربوه لک الا جدلا بل هم قوم خصمون یعنی این بحث که با تو کردند نکردند مگر بطریق جدل و خصومت چه ما
تعبدون شامل عیسی علیه السلام نبود زیرا که کلمه ما عبارت از غیر عقلاء میباشد بمعنی چیز چنانکه من برای عقلاست
بمعنی کس و ایشان میدانند که لغت عرب اینچنین است با وجود آن محض جنگ و جدل و تعصب این سخن میگویند
و آورده اند که ابن زبعری بکسر زاء و فتح باء و سکون عین و فتح راء که یکی از مشرکان بود و این بحث میکرد آنحضرت صلی
الله علیه وسلم او را گفت وای بر تو چه خوش جاهل بوده تو بزبان قوم خود وَعَنْ أَنَسٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ

روایت است از انس که پیغمبر خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَقُولُ بود که میگفت لَا تُشَدِّدُوا
عَلَی أَنْفُسِكُمْ سخت نگیرید بر نفسهای خود بار تکاب ریاضات و مجاهدات شاقه که نفس طاقت آن ندارد
و التزام آن بر نفس و حرام گردانیدن آنچه مباح گردانیده است از ابرو و کار رتعالی و آسان کرده است
شما کار را فَيُشَدِّدَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ تا سبب آن شود که سخت گیرد خدا تعالی بر شما و فرض گرداند آنرا
بر شما طاقت ادای حق آن نباشد و در مانید و باز گردید فَإِنَّ قَوْمًا شَدَّدُوا عَلَی أَنْفُسِهِمْ فَشَدَّدَ
اللَّهُ عَلَيْهِمْ پس بدرستی که قومی سخت گرفتند بر خود پس سخت گرفت خدا بر ایشان فَتِلْكَ بَقَايَاهُمْ
فِی الصَّوَامِعِ وَالدِّيَارِ پس آن سخت گیرندگان بر نفس خود باقی ماندگان ایشانند در صومعها و دیرها صومعه
بفتح میم عبادت خانه نصاری بود و دیر کلیسای رهبانان رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ
رهبانیتی که پیدا کردند ایشان آنرا فرض نگردانیدیم ما آنرا بر ایشان و مراد برهبانیت مبالغه در عبادت
و ریاضت و انقطاع از مردم و پوشیدن پلاس و انداختن زنجیرها در گردن و بریدن آلت مردی و گریختن
بکوه و بیابان و امثال آن که رهبان و زهاد اهل کتاب میکردند پس میفرماید که ایشان این چیزها را از پیش
خود اختراع و ابتداع نمودند بی آنکه ما بر ایشان فرض گردانیم و در آخر آیت میفرماید فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ
رِعَايَتِهَا پس رعایت نتوانستند کرد آنرا حق رعایت آن شعر وَمَنْ لَمْ يَكُنْ لِلْوِصَالِ أَهْلًا فَكُلُّ إِحْسَانِهِ ذُنُوبٌ
رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَعَنْ أَبِی هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَزَلَ الْقُرْآنُ عَلَی
خَمْسَةِ أَوْجُهٍ فرود آمده است قرآن بر پنج قسم حَلَالٍ وَحَرَامٍ وَمُحْكَمٍ وَمُتَشَابِهٍ وَأَمْثَالٍ معنی حلال و حرام
ظاهر است و محکم و متشابه در فصل اول در حدیث عایشه معلوم شد و مراد بامثال قصص و مواعظ است فَأَحِلُّوا
الْحَلَالَ پس حلال گردانید حلال را یعنی عمل کنید بدان و اعتقاد کنید حلیت آنرا وَحَرِّمُوا الْحَرَامَ و حرام
گردانید حرام را وَاعْمَلُوا بِالْمُحْكَمِ و کار بکنید بمحکم وَآمِنُوا بِالْمُتَشَابِهِ و ایمان آرید بمتشابه و بدانید که آنچه
مراد حق تعالی است حق است اگرچه ما بدان نرسیم وَاعْتَبِرُوا بِالْأَمْثَالِ و عبرت گیرید و پند پذیر شوید
بامثال هَذَا لَفْظُ الْمَصَابِيحِ اینکه ذکر کرده شد لفظ مصابیح است وَرَوَی الْبَيْهَقِیُّ فِی شُعَبِ الْإِيمَانِ
و روایت کرده است بیهقی در کتاب شعب الایمان وَلَفْظُهُ و لفظ بیهقی اینست فَاعْمَلُوا بِالْحَلَالِ وَاجْتَنِبُوا
الْحَرَامَ وَاتَّبِعُوا الْمُحْكَمَ پس عمل کنید بحلال و پرهیز کنید از حرام و پیروی کنید محکم را و قول او آمنوا
بالمتشابه و اعتبروا بالامثال بحال خود است و لفظ مصابیح در معنی و بیهقی یکیست وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ
رضی الله عنهما قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْأَمْرُ ثَلَاثَةٌ احکام شریعت سه نوع است
أَمْرٌ بَيِّنٌ رُشْدُهُ حکمیست که ظاهر و هویداست بره بودن او فَاتَّبِعْهُ پس متابعت و پیروی کن

آنرا. وَاَمْرٌ بَيِّنٌ غَيُّهُ. وحكميست كه ظاهر وبدست نابره بودن او. فَاجْتَنِبْهُ. پس پرهيز كن
از آن ويكسو شو از آن وَاَمْرٌ اُخْتُلِفَ فِيْهِ. وحكمي ديكر است كه اختلاف كرده شده است واشتباه است
در رشد وغي او. فَكِلْهُ اِلَى اللّٰهِ. پس بسپار او را بخدا وتوقف كن در آن وطلب كن رشد وهدايت در آن
رَوَاهُ اَحْمَدُ.

الفصل الثالث

عن مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
اِنَّ الشَّيْطَانَ ذِئْبُ الْاِنْسَانِ. بدرستي كه شيطان كرك آدمي است ميربايد وميبرد از جماعت واز راه
برآيد پس هلاك ميكند كَذِئْبِ الْغَنَمِ. مانند كرك كوسفند كه يَاْخُذُ الشَّاذَّةَ. ميكيرد كوسفند را كه كريزنده است
وانس ناكيرنده بكله وَالْقَاصِيَةَ. وميكيرد كوسفند را كه دور رونده است از كله بي نفرت وَالنَّاحِيَةَ
وكوسفند را كه بيكجانب افتاده است اكرچه نكريخته است ودور نرفته وانكه در درون كله است ايمن وسلامت
وَاِيَّاكُمْ وَالشِّعَابَ. ودور داريد خود را از راهها ميان دو كوه مقصود برآمدن از ميان جماعت وبيرون
افتادن از راه مسلوكست چنانكه فرمود وَعَلَيْكُمْ بِالْجَمَاعَةِ وَالْعَامَّةِ. وبر شما باد كه لازم كيريد جماعت را واكثر را
اشارت است بانكه معتبر اتباع اكثر وجمهور است چه اتفاق كل در همه احكام واقع بلكه ممكن نيست رَوَاهُ
اَحْمَدُ وعن اَبِيْ ذَرٍّ رضي الله عنه قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ شِبْرًا
كسي كه جدائي كرد جماعت را مقدار يك بدست فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الْاِسْلَامِ مِنْ عُنُقِهِ. پس بتحقيق بركشيد
ربقه اسلام را از كردن خود يعني محل آن شد كه شايد كه از قيد اسلام وبند احكام آن برآيد وربقه بكسر را وفتح
آن نيز آمده رسمانيكه در وي چند حلقه سازند وهر حلقه در كردن كوسفندي اندازند وهر حلقه را ربقه
كويند رَوَاهُ اَحْمَدُ وَاَبُوْ دَاوُدَ وعن مَالِكِ بْنِ اَنَسٍ مُرْسَلًا. روايت است از امام مالك بن انس بطريق
ارسال قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَرَكْتُ فِيْكُمْ اَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوْا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا. كذاشتم
در ميان شما دو چيز كه البته كمراه نميشويد مادام كه چنك در ميزنيد بآن دو چيز وآن دو چيز كدام است كِتَابَ
اللّٰهِ وَسُنَّةَ رَسُوْلِهِ. كتاب خدا وسنت رسول خدا. رَوَاهُ فِي الْمُوَطَّاِ. روايت كرده است اين حديث را امام
مالك در موطا كه نام كتاب امام مالك است وموطا مقصور وممدود هر دو آمده بدانكه مرسل در اصطلاح مشهور اينست
تابعي از رسول الله صلى الله عليه وسلم ومعني منقطع نيز آيد چنانكه در مقدمه كذشت پس كفته نشود كه مالك تابعي نيست
تا حديث او مرسل كردد اولي آنست كه بجاي مرسلا تعليقا كويد كه بمعني حذف اول اسناد است وعن غضيف
بضم غين وفتح ضاد معجمتين بن الحارث الثمالي بضم ثاي مثلثه وتخفيف ميم قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا اَحْدَثَ قَوْمٌ بِدْعَةً. نو بديد نكرد هيچ قومي بدعتي را اِلَّا رُفِعَ مِثْلُهَا مِنَ السُّنَّةِ. مكر آنكه برداشته
شد مانند آن در مقدار ومرتبه از سنت وچون احداث بدعت رافع سنت باشد بهمين قياس اقامت سنت

قامع بدعت خواهد بود. فَتَمَسُّكٌ بِسُنَّةٍ خَيْرٌ مِنْ اِحْدَاثِ بِدْعَةٍ. پس چنك در زدن بسنت
اكرچه اندك باشد بهتر است از نو بديد كردن بدعت اكرچه حسنه بود زيراكه باتباع سنت پيدا ميشود
نور وبكرفتاري بدعت در مي آيد ظلمت مثلا رعايت آداب خلا واستنجا بر وجه سنت بهتر است از
بناي رباط ومدرسه چه سالك برعايت آداب سنت ترقي ميكند بمقام قرب وبترك او تنزل ميكند از آن
واين موذي ميكردد وبترك افضل از آن تا بمرتبه قساوت قلب كه اثر ازين طبع وختم كويند ميرسد نعوذ بالله
من ذلك. رَوَاهُ اَحْمَدُ وعن حَسَّانَ رضي الله عنه قَالَ. روايت است از حسان بن ثابت كفت
مَا ابْتَدَعَ قَوْمٌ بِدْعَةً فِيْ دِيْنِهِمْ. پيدا نكردند هيچ قومي بدعتي را در دين خود اِلَّا نَزَعَ اللّٰهُ مِنْ سُنَّتِهِمْ مِثْلَهَا
مكر انكه كشيد خدايتعالي از سنتي كه در دين ايشان است مانند آن ثُمَّ لَا يُعِيْدُهَا اِلَيْهِمْ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ
پستر باز نميكرداند ونميفرستد آن سنت را بسوي ايشان تا روز قيامت. رَوَاهُ الدَّارِمِيُّ وعن
اِبْرَاهِيْمَ بْنِ مَيْسَرَةَ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ. كفت ابراهيم بن ميسره كه از تابعين است كه كفت پيغمبر خدا
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ وَقَّرَ صَاحِبَ بِدْعَةٍ. كسي كه تعظيم وتبجيل كند صاحب بدعت را فَقَدْ
اَعَانَ عَلٰى هَدْمِ الْاِسْلَامِ. پس بتحقيق مدد ميكند بر ويران كردن بناي اسلام چه در توقير وتبجيل وي
استخفاف واستهانت سنت است واين ميكشد بويران كردن بناي اسلام بهمين قياس در توقير وتبجيل متبع سنت آبادي
بناي اسلام خواهد بود بسبب تعظيم وترويج سنت. رَوَاهُ الْبَيْهَقِيُّ فِيْ شُعَبِ الْاِيْمَانِ مُرْسَلًا وعن
ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما قَالَ مَنْ تَعَلَّمَ كِتَابَ اللّٰهِ ثُمَّ اتَّبَعَ مَا فِيْهِ. كسي كه بياموزد قرآن را
پستر پيروي كند احكامي را كه در وي است هَدَاهُ اللّٰهُ مِنَ الضَّلَالَةِ فِي الدُّنْيَا. راه راست نمايد او را
خدايتعالي وبرهاند از كمراهي در دنيا وَوَقَاهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ سُوْءَ الْحِسَابِ. ونكاه دارد او را روز قيامت
از بدي وسختي حساب. وَفِيْ رِوَايَةٍ. ودر روايتي اينچنين آمده. قَالَ مَنِ اقْتَدٰى بِكِتَابِ اللّٰهِ لَا يَضِلُّ فِي
الدُّنْيَا وَلَا يَشْقٰى فِي الْاٰخِرَةِ. كسي كه پيروي كند بكتاب خدا كمراه نشود در دنيا وبدبخت نكردد در آخرت
ثُمَّ تَلَا هٰذِهِ الْاٰيَةَ. پستر خواند آنحضرت اين آيت فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقٰى. پس كسي پيروي
كند كتاب مرا كه سبب هدايت است كمراه نشود وبدبخت نكردد حاصل كه دولت وسعادت دنيا وآخرت
در متابعت دين وشريعت است نظم زهي سعادت اكر خدمت نوازم كرد. كه نيكبختي دنيا ودين حوالت منست
رَوَاهُ رَزِيْنٌ وعن ابْنِ مَسْعُوْدٍ رضي الله عنه اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ. روايت است از ابن مسعود كه
پيغمبر خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ كفت ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا صِرَاطًا مُسْتَقِيْمًا. كردانيده است خدايتعالي
قصه وحال دين را بانچه درست از محارم وحدود واحكام قرآن قصه وحال راه راست وعن جنبتي

الصراط سوران دو از هر دو جانب راه راست دو بارهٔ شهر است فیهما ابواب مفتحة در آن
دو بارهٔ شهر درهاست کشاده وعلی الابواب ستور مرخاة و بر درها پردهاست فرو هشته وعند
راس الصراط داع و بر سر راه شخصی است که خواننده است مردم را یقول استقیموا علی الصراط
میگوید راست روید بر راه ولا تعوجوا و کج نروید وفوق ذلک داع و بالای آن خوانندهٔ دیگر است
یدعو میخواند مردم را کلما هم عبد ان یفتح شیئا من تلک الابواب هر گاه که قصد کند بنده
از بندگان که بگشاید دری از آن درها و بردارد پردهٔ را قال میگوید آن داعی ویحک لا تفتحه وای
بر تو مگشای این در را فانک ان تفتحه تلجه پس اگر میگشائی تو آن در را میدرائی اورا و اگر میدرائی عذاب
الیم میکشی وی ثم فسره بعد از آن بیان کرد آنحضرت آن مثل را که مراد از آن چیست فاخبر ان الصراط
هو الاسلام پس خبر داد و گفت که مراد بصراط طریق اسلام است که بدان راه به بهشت جاودان میرسند
وان الابواب المفتحة محارم الله و خبر داد که درهای کشاده بر دیوار آن فرو هشته افعالیست که حرام
گردانیده است خدای تعالی آنرا بر بندگان وان الستور المرخاة حدود الله و بیان کرد که پردهای فرو هشته
حدهای خداست که میان بنده و محارم بسته است که از آنجا نگذرد و فاصل و باز دارنده است
بنده را از آن و آن عبارت است از احکام وی سبحانه وان الداعی علی راس الصراط هو القرآن
و بیان کرد که مراد بداعی که بر سر راه است قرآن است که میخواند مردم را براه راست وان الداعی
من فوقه و آنکه خواننده است بالای قرآن هو واعظ الله فی قلب کل مومن آن پند دهنده از جانب
خداست در دل هر مومن و طبیعتی آنرا بلمهٔ ملک کرده که الهام خیر میکند و تا این نباشد قرآن سود نمیدهد
کار قرآن آنست که راه مینماید و نشانهای راه بیان میکند اما قبول افتادن آن و پند پذیر شدن بدان
و رفتن راه و بمقصود رسیدن بتوفیق الهی و هدایت اوست که بنده را بدان الهام میکند و در دل وی
مینهد آری رزقنا الله رواه رزین روایت کرد این حدیث را رزین از ابن مسعود ورواه البیهقی فی
شعب الایمان و روایت کرد آنرا احمد در مسند خود و بیهقی در شعب الایمان عن النواس بفتح نون و تشدید واو
بن سمعان بکسر سین صحابیست ساکن شام وکذا الترمذی عنه و همچنین روایت کرد ترمذی
از نواس بن سمعان الا انه ذکر اخصر منه ولیکن اینست که ترمذی ذکر کرد حدیث را مختصرتر از آن
روایت که کرده اند احمد و بیهقی وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال من کان مستنا کسی که میخواهد که برود در راه
فلیستن بمن قد مات پس باید که برود در راه و اقتدا کند بکسانیکه بتحقیق از عالم گذشته اند فان الحی
لا تومن علیه الفتنة پس بدرستی که زندگان ایمنی کرده نمیشود بر ایشان از فتنه و ابتلا در دین

بدرستی که

این سخن را

این سخن را ابن مسعود در زمان خود با تابعین گفت و نصیحت کرد و مراد بمردها صحابه را داشت و
بزندگان اهل زمان خود را جز صحابه چنانکه گفت اولئک اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم کانوا
افضل هذه الامة آن مردها یاران محمد اند که بودند فاضلتر از هر که جز ایشان است ازین امت ابرها
قلوبا نیکتر ازین امت از روی دلها واعمقها علما و دوراندیشتر از روی علم واقلها تکلفا و کمتر از
روی تکلف و تصنع و ریا و مراعات که متعارف است میان مردم و تکلف آنرا بر خود می نهند
و تکلف در لغت بخود گرفتن کاری بی فرمودن و رنج بر خود نهادن و متکلف پیش آینده بکاری
که فزون باشد از حاجت و بیرون از طاقت اختارهم الله لصحبة نبیه صلی الله علیه وسلم ولاقامة
دینه برگزید ایشانرا خدای تعالی از برای صحبت پیغمبر خود و برای برپا داشتن دین وی این دلیل است بر افضلیت
و اکملیت صحابه رضی الله تعالی عنهم اجمعین یعنی چون پروردگار تعالی از میان تمامهٔ خلایق برگزید و یاران
پیغمبر خود ساخت معلوم شد که ایشان بهتر خلق و خیار امت بوده اند و جواهر نفوس ایشان برای انعکاس
انوار هدایت و ایمان قابل تر و لایق تر چنانکه در قرآن مجید میفرماید والزمهم کلمة التقوی وکانوا احق بها
واهلها و بودند سزاوارتر و لایق تر بکلمهٔ تقوی و سخن ترمذی را در آثار آمده است که پروردگار تعالی
نظر کرد در تمامهٔ دلهای بندگان و یافت دل محمد را صلی الله علیه وسلم روشن تر و پاکتر پس نهاد نور نبوت
در آن و یافت دلهای صحابه را صاف تر و لایق تر پس برگزید برای صحبت او ایشانرا و این خود ظاهر است
چنانکه هیچ عاقل نپسندد که آنها که یاران پیغمبر باشند و مریدان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و رضی
الله عنهم و عمرها در سایهٔ تربیت او بوده و خدمت کرده باشند و هنوز پاک و صاف نشده و بدرجهٔ کمال
نرسیده باشند مریدان مشایخ را به بینید که از خدمت ایشان بچه درجه میرسند آخر این منقصت بانحضرت وی
عاید میگردد مگر منافق باشند و منافق خود بعد از نزول سورهٔ توبه متعین شده و از میان مخلصان جدا
گشته و فضیحت و رسوا شده بودند نعوذ بالله من سوء الاعتقاد فاعرفوا لهم فضلهم پس بشناسید
برای ایشان فضل ایشانرا واتبعوهم علی اثرهم و پیروی کنید ایشانرا و بروید بر نشان پای ایشان
وتمسکوا بما استطعتم من اخلاقهم وسیرهم و چنگ در زنید بآنچه توانید از خویها و روشهای
ایشان فانهم کانوا علی الهدی المستقیم پس بدرستی که ایشان بودند بر راه راست در غایت راستی
رواه رزین روایت کرد آنرا رزین وعن جابر ان عمر بن الخطاب رضی الله عنه اتی رسول الله روایت است از جابر که
عمر نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم بنسخة من التوراة نسخه را از توریت فقال پس گفت عمر یا رسول الله
هذه نسخة من التوراة این نسخه ایست از توریت فسکت پس خاموش شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم

فجعل یقرأ . پس در ایستاد عمر که میخواند پس خواندن گرفت . ووجه رسول الله صلی الله علیه وسلم
یتغیر . وحال آنکه روی مبارک آنحضرت از حالی بحالی میگشت از غضب . فقال ابوبکر رضی الله عنه
ثکلتک الثواکل . پس گفت ابوبکر عمر را گریند ترا زنان گریه کننده یعنی بمیری تو وتحقیق معنی این لفظ در فصل
ثانی از باب ایمان گذشت . ما تری ما بوجه رسول الله . نمی بینی حالتی که در روی مبارک پیغمبر خدا پیدا است
صلی الله علیه وسلم . فنظر عمر الی وجه رسول الله . پس نگاه کرد عمر بسوی روی مبارک پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم . ودید اثر غضب در روی . فقال اعوذ بالله من غضب الله وغضب رسوله . پس گفت عمر رضی الله عنه
بطریق اعتذار واستغفار پناه میجویم بخدا از خشم خدا وخشم رسول خدا . رضینا بالله ربا . راضی شدیم
بخدا بآنکه وی پروردگار ماست . وبالاسلام دینا . وراضی شدیم باسلام که وی دین ماست . وبمحمد نبیا .
وراضی شدیم بمحمد که پیغمبر ماست . فقال رسول الله . پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم . والذی
نفس محمد بیده . سوگند بخدائی که بقای ذات محمد در دست قدرت اوست . لو بدا لکم موسی . اگر ظاهر شود شما را
موسی پیغمبر . فاتبعتموه وترکتمونی . پس متابعت کنید اورا وبگذارید مرا . لضللتم عن سواء السبیل . هر اینه
گمراه میشوید ودور می افتید از راه راست . ولو کان حیا وادرک نبوتی لاتبعنی . واگر میبود موسی
زنده ودر می یافت زمان پیغمبری مرا هر آینه پیروی میکرد مرا . رواه الدارمی . وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم کلامی لاینسخ کلام الله . کلام من نسخ نمیکند کلام خدا را . وکلام الله ینسخ کلامی .
وکلام خدا نسخ میکند کلام مرا . وکلام الله ینسخ بعضه بعضا . وکلام خدا نسخ میکند بعض او بعض را و
نسخ تغیر وتبدیل حکم نیست بحکمی دیگر برای صلاح کار دین وملت وآن در حقیقت بیان مدت حکم است وبیان
آنکه این حکم تا این مدت مشروع بوده است ودر واقع تغیری وتبدیلی نیست ولیکن چون حکم اول در ظاهر مطلق بود
از بیان وقت چنان نماید که گویا تغیر شد . ونسخ بر چهار قسم است نسخ کتاب بکتاب ونسخ حدیث بحدیث و
نسخ کتاب بحدیث ونسخ حدیث بکتاب ولیکن ظاهر این حدیث دلالت دارد که نسخ کتاب بحدیث جایز نباشد یا
مراد بکلامی آن باشد که بطریق رای واجتهاد فرموده باشد نه بوحی یا این حدیث منسوخ است والله اعلم
وعن ابن عمر رضی الله عنهما . قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان احادیثنا ینسخ بعضها بعضا
کنسخ القرآن . بدرستی که حدیثهای ما منسوخ میگرداند بعضی آن بعضی را واگر مراد از قول او کنسخ القرآن
منسوخ گردانیدن احادیث باشد قرآن را هر چهار قسم درست گردد واین حدیث ناسخ آن حدیث سابق باشد
وعن ابی ثعلبة الخشنی . بضم خا وفتح شین منسوب بیکی از اجداد خود صحابی است نام او جرثوم ونام
پدر او ناشر مشهور شد بکنیت ودر نام او ونام پدر وی اختلاف بسیار است مشهور آنست که ذکر کرده شد از

همچو منسوخ گردانیدن قرآن بعضی آن بعضی را صح

فرض کرده است

اهل بیعت رضوان است نزول کرد در شام ووفات یافت در آن . قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم ان الله فرض فرائض . بدرستی که خدای تعالی بعضی اشیا را که فرایض است فلا تضیعوها
پس ضایع مگردانید فرایض را . وحرم حرمات فلا تنتهکوها . وحرام گردانید بعضی چیزها را پس مشکنید حرمت
آنرا ومبالغه مکنید درباره کردن حرمت آن . وحد حدودا فلا تعتدوها . وبست حدها را پس مگذرید وتجاوز
مکنید از آنها . وسکت عن اشیاء من غیر نسیان . وسکوت کرد از بعضی چیزها وبیان نفرمود احکام آنها
بی آنکه فراموش کرده باشد که فراموشی بروی روا نبود بلکه رحمت کرد وآسان ساخت کار بر شما فلا تبحثوا
عنها . پس کاوش مکنید ومپرسید از آنها . روی الاحادیث الثلاثة الدارقطنی . روایت کرد این سه حدیث را
دارقطنی ودار قطن محله ایست از بغداد ودارقطنی نسبت باوست تمام شد کتاب الایمان والحمد لله علی ذلک

کتاب العلم

مراد علم دین است که متعلق است بکتاب وسنت وآن دو قسم است مبادی
ومقاصد مبادی علومی است که موقوف است معرفت کتاب وسنت بدان مثل لغت ونحو وصرف
وجز آن از علوم عربیت ومقاصد آنچه متعلق است باعمال واخلاق وعقاید وآنها همه علم معاملت است
وعلم مکاشفه نوریست که بعد از سلوک طریق حق وصدق معاملت در دل افتد که بدان معرفت حقایق
اشیا چنانکه هست منکشف گردد ومعرفت ذات وصفات وافعال حق سبحانه تعالی روی نماید واین را علم حقیقت
وعلم وراثت خوانند بحکم حدیث من عمل بما علم ورثه الله علم ما لم یعلم هر که عمل کند بآنچه دانسته وخوانده است
از علم ظاهری روزی گرداند وبخشد خدای تعالی او را علم آنچه ندانسته ونخوانده وکریمه واتقوا الله
ویعلمکم الله نیز اشارت باین معنی است وعلم ظاهر وباطن گویند باین معنی دارد ونسبت هر دو بیکدیگر
نسبت جان وتن وپوست ومغز است وآیات واحادیث که در شان علم وفضیلت آن وارد شده
شامل همه این اقسام است بتفاوت مراتب ودرجات آن . الفصل الاول . عن عبد الله بن عمرو
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بلغوا عنی ولو آیة . برسانید بامت از جانب من دین وشریعت را
اگر چه آیتی باشد ظاهر از آیت قرآن است ولیکن دلالت بر رسانیدن احادیث نیز دارد چه قرآن با
وجود آنکه منتشر ومشتهر وحاملان او بی شمارند وحق سبحانه متکفل حفظ او شده هر گاه امر کرده باشیم
برسانیدن او برسانیدن احادیث بطریق اولی مامور باشیم وبعضی از آیت کلامی مراد دارند که
مفید است فایده شریفه را علامت است بر عظم معنی که مراد داشته شده است بدان چنانکه احادیث
که از قبیل جوامع الکلم اند بلکه تمام احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم از این قبیل اند پس معنی آن
که برسانید از من اگر چه یک حدیث باشد ووجه تخصیص حدیث آنست به تبلیغ بود که قرآن را احتیاج به تبلیغ نیست

بجهتی که مذکور شد. وَحَدِّثُوا عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ. وحکایت کنید وخبر دهید بآنچه بشنوید از بنی اسرائیل
وَلَا حَرَجَ. ونیست گناهی در حدیث کردن از ایشان بامراد آنست که نیست در تحدیث از بنی اسرائیل
شکی بوجوب احتیاط ودر غایت اتصال سند بنقل از عدل ثقهٔ ضابط چون سابقا از خواندن توریت ونوشتن آن
منع کرده فرموده بودند که مگر متحیر بدشما در کار دین خود وکتاب خود که دست بتوریت میزنید چنانکه در فصل ثالث
از باب سابق از حدیث جابر گذشت رخصت کردند پس از آن وفرمودند که اگر قصص ومواعظ وامثال که
از ایشان بشنوید وبدان تحدیث کنید نه شرایع واحکام که منسوخ است مانعی نیست ودر کتاب ایشان آیات غریبه
ووقایع عجیبه است که میتوان نقل کرد واگر در غایت احتیاط در تصحیح نقل وسند مسامحه رود نیز غم نیست چه مقصود
عبرت واتعاظ است واین باب وسعتی دارد بر قیاس آنکه گفته اند عمل بحدیث ضعیف در فضایل اعمال جایز
است کذا قالوا. وَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ. وهر که دروغ بر بندد بر من وآنچه
نگفته ام بمن نسبت کند پس باید که بگیرد جای نشست خود را از آتش دوزخ مقصود مبالغه است در منع از وضع
حدیث ودروغ بر بستن بر آنحضرت اگرچه برای ترغیب وترهیب باشد حرام است وآن از جمله کبایر است بالاتفاق
وامام محمد جوینی والد امام الحرمین آنرا داخل کفر داشته وبر قایل حکم بکفر ونار کرده وقومی وضع حدیث بقصد
ترغیب وترهیب تجویز کرده واین مذهب خطاست وحق آنست که وضع حدیث وروایت حدیث موضوع
حرام است مگر ببیان وضع. رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ. وَعَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدُبٍ وَالْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ قَالَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. سمره ومغیره که دو صحابی مشهور اند گفتند که گفت آنحضرت مَنْ حَدَّثَ
عَنِّي بِحَدِيثٍ يُرَى أَنَّهُ كَذِبٌ فَهُوَ أَحَدُ الْكَاذِبَيْنِ. کسی که حدیث کند بحدیثی از من که گمان میبرد که آن حدیث دروغ است
پس آن کس یکی از دروغ گویندگان است ودر حکم ایشان است زیرا که چون اعانت کاذب کرده وشریک شده در اشاعت کذب
شریک شده در وزر آن ویری بضم یا وفتح آن هر دو روایت است بضم بمعنی ظن وبفتح بمعنی علم وعلم اینجا نیز
بمعنی ظن خواهد بود چه در عدم جواز روایت حدیث یقین بکذب آن شرط نبود وظن کذب کافیست وبعضی گفته اند
بلکه باحتمال کذب وشک وشبهه در آن نیز روا نباشد وصواب آنست که بمجرد احتمال ترک آن نتوان کرد وتفصیل کلام
آنکه ظن غالب در جانب صدق باشد جایز است واگر در جانب کذب بود جایز نه ودر صورت شک جواز وعدم جواز
هر دو برابر وظاهر از کلام شیخ ابن حجر عدم جواز است والله اعلم وکاذبین بلفظ جمع وتثنیه هر دو روایت است
وبر تقدیر تثنیه مراد راوی ومروی عنه است. رَوَاهُ مُسْلِمٌ. وَعَنْ مُعَاوِيَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ. کسی که میخواهد خدایتعالی بوی نیکی را فقیه میکرداند اورا در
دین وفهم وزیرکی ودانائی می بخشد در آن ومیگشاید دیدهٔ بصیرت او را تا درک میکند معانی کتاب وسنت را

ومیرسد بتحقیق ومراد از ان فقه در اصل بمعنی فهم وفطنت است ودر عرف شرع غالب آمده بر
علم باحکام عملیه. وَإِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ وَاللَّهُ يُعْطِي. ونیستم من مگر قسمت کننده وخدا میدهد هر کرا
میخواهد وهر چه میخواهد از فقه وفهم در دین وغیر آن. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ. وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ. مردمان کانها اند مانند
کانهای طلا ونقره یعنی متفاوت اند در مکارم اخلاق ومحاسن صفات بر اندازهٔ استعداد وجوهر شرف
ذات چنانکه کانی است که استعداد وقابلیت آن ندارد که در وی لعل ویاقوت پیدا گردد وکانی دیگر استعداد
طلا ونقره دارد وکان دیگر مس وآهن ودیگر سرمه وچونه وجز آن. خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ.
نیکان آدمیان در جاهلیت نیکان ایشان اند در اسلام یعنی هر که بمقتضای استعداد وقابلیت ذات در
جاهلیت نیک بود واز خیار قبایل بود وبر اقران خود فوقیت داشت وصفات نیک داشت وکارهای
نیک که عقلا واهل عرف آنرا پسند میکردند وبعد از در آمدن او در دین اسلام نیز صفات حمیده وافعال
از وی بوجود آید ولیکن در جاهلیت بظلمت کفر وجهل مستور بود چنانکه طلا ونقره در کان ممزوج ومخلوط
بعد از در آمدن در اسلام وگداختن در بوتهٔ مجاهدت وریاضت آن آلایش بدر رفت وخالص شد وبنور
علم ومعرفت منور گشت وبهمان استعداد وجودت مآثر وصفات بر اقران خود در دین فایق آمد وقوله
که فرمود إِذَا فَقُهُوا. وقتی که فقیه شوند وعلم دین بیاموزند وصاحب بصیرت در آن شوند اشارتست
بآنکه در دین مدار بر تحصیل علم ومعرفت است واگر شرف نسب وکرامت ذات بآن جمع شد معتبر است
وبی آن اعتبار ندارد ولهذا گفته اند که وضیع عالم بهتر از شریف جاهل است. نظم. حافظا علم وادب ورز که
در حضرت شاه. هر کرا نیست ادب لایق خدمت نبود. رَوَاهُ مُسْلِمٌ. وَعَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا حَسَدَ إِلَّا فِي اثْنَتَيْنِ. نیست حسد مگر در حق دو کس یعنی اگر حسد روا بودی ونیک
بودی در این دو کس بودی وبعضی گویند که مراد بحسد اینجا غبطه است که آرزو بردن است آنچه دیگری راست
مرا نیز باشد واین جایز است اما حسد که عبارت است از تمنای زوال نعمت غیر است جایز نبود مگر از
مفسدان وظالمان وتخصیص اغتباط باین دو کس با آنکه در هر صفت جایز است بجهت اهتمام
وشرافت وفضیلت این دو صفت است که از صفات انبیا ومرسلین است آن دو کس کدام اند
رَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ مَالًا. اول مردیست که داد او را خدایتعالی مالی را. فَسَلَّطَهُ عَلَى هَلَكَتِهِ فِي الْحَقِّ. پس
گماشت وی تعالی آن مرد را بر هلاک کردن وصرف کردن آن تمام مال در طاعت وفرموده خدا را احتراز کرد از
صرف مال بطریق اسراف در نامرضیات وهلکه بفتحتین ای اهلاک وتعبیر باهلاک اشارتست بکمال جود یعنی

باقی نمیدارد از آن چیزی اما در حق و مرضیات • و رجل آتاه الله الحکمة • و مردی دیگر که داد او را
خدا تعالی حکمت را یعنی علم دین و شریعت را • فهو یقضی بها و یعلمها • پس آنمرد عمل میکند میان مردم
بدان و تعلیم میکند آنرا و در اکثر روایات الا فی اثنتین آمده بتای تانیث یعنی حسد نیست مگر در دو خصلت
یکی مال دیگر علم بصفتی که مذکور شد و توربشتی گفته که روایت اول اوثق است متفق علیه • وعن ابی هریرة
رضی الله عنه • قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مات الانسان انقطع عنه عمله • چون میمیرد
آدمی بریده میشود از وی یعنی ثواب او از هر عملی که میکند چون نماز و روزه و حج و زکوة و جز آن • الا من ثلثة
مگر از سه عمل • من صدقة جاریة • یکی صدقه روان که بعد از وی دایم و باقی باشد مانند وقفهای و سبیلهای
خیر از چاه و حوض و مسجد و رباط و مانند آن چنانکه بیان آن در فصل ثالث از حدیث ابی هریرة بیاید
او علم ینتفع به • یا علمی که نفع گرفته شود بآن بتعلیم و تصنیف بلکه بکتابت و انتساخ نیز والله اعلم • او ولد صالح
یدعو له • یا فرزند نیک کردار که دعا کند او را بعد از رفتن از این عالم چون فرزند از وی زائیده و بوجود آمده
است از اعمال او شمرده که ثواب آن بوی واصل است رواه مسلم • وعنه • قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من نفس عن مؤمن کربة من کرب الدنیا • کسی که بر باشد و آسایش دهد و دور کرداند از مسلمانی اندوهی
از اندوهای دنیا چه جای اندوه دین چنانچه کسی را بر کفر و معصیت اکراه کرده باشند • نفس الله عنه کربة
من کرب یوم القیمة • دور کرداند خدا تعالی از آنکس اندوه را از اندوهای آخرت • ومن یسر علی معسر
و کسی که آسان کرداند کار بر شخصی که در دشواری افتاده است چنانکه وامی بر گردن وی افتاده و از ادای آن عاجز
آمده چیزی بوی بدهد که بدان وام را ادا کند یا اگر او را هست از وی بنهد و ببخشد یا مهلتی بدهد تا وقت آسانی
یسر الله علیه فی الدنیا والاخرة • آسان کرداند بر وی خدا تعالی در دنیا و آخرت • ومن ستر مسلما ستره
الله فی الدنیا والاخرة • و کسی که بپوشد عیب مسلمانی را و رسوا نکند او را بپوشد عورت او را خدا تعالی مسلمان را
بجامه بپوشد او را خدا تعالی در دنیا و آخرت • والله فی عون العبد ما کان العبد فی عون اخیه •
و خدا تعالی در یاری کردن بنده است مادام که بنده در یاری کردن برادر خود است بدفع ضرر یا جلب نفع
بهر وجهی که باشد • ومن سلک طریقا یلتمس فیه علما • و کسی که برود در راهی که طلب میکند در وی علمی را از
علوم دین اگرچه اندک باشد • و مراد بطریق وجهی از وجوه و سببی از اسباب تحصیل علم باشد مثل انفاق مال و
تعلم و تعلیم و تصنیف • سهل الله له به طریقا الی الجنة • آسان کرداند خدا تعالی مر آنکس را بسبب سلوک طریق
علم طریقی بسوی بهشت یعنی در آرد او را در بهشت بجزای طلب علم یا توفیق دهد برای عمل صالح که سبب دخول جنت
گردد • وما اجتمع قوم فی بیت من بیوت الله • و فراهم نیایند گروهی در خانه از خانهای خدا یعنی جایی که

ساخته باشند برای آنکه • یتلون کتاب الله • بخوانند قرآنرا بطریق ورد و وظیفه مسجد یا
غیر مسجد • ویتدارسونه بینهم • و بخوانند آنرا با یکدیگر یا تعلیم کنند یکدیگر را و بحث کنند در تحقیق معانی
آن و تصحیح الفاظ و تجوید آن درس بمعنی قرائت است و تدارس با یکدیگر خواندن و درس بضم دراست و بجسم
دال در اصل بمعنی ریاضت آید پس میفرماید که هیچ قومی بتلاوت و دراست قرآن در جای نشستند
الا نزلت علیهم السکینة • مگر آنکه فرو آید بر ایشان آرام باطن و اطمینان قلب که بدان میل شهوات
دنیا و خوف ماسوا از دل برود و حضور مع الله دست دهد و صفا و نورانیت پیدا آید و در شرح صحیح
مسلم گفته که مختار آنست که سکینه چیزی است از مخلوقات الهی که در وی طمانیت و رحمت است و با وی
ملایکه اند و گاهی در صورت ابری نزول کند چنانکه در کتاب فضایل القرآن بیاید انشاء الله تعالی
وغشیتهم الرحمة • و می پوشد و در میگیرد ایشانرا رحمت • وحفتهم الملائکة • و گرد میگیرند و طواف میکنند
گرداگرد ایشان فرشتگان • وذکرهم الله فیمن عنده • و یاد میکند ایشانرا خدا تعالی در میان جمعی که
نزد اویند یعنی ملاء اعلی از ملایکه که مقربان جناب قدس اویند از جهة مباهات و مفاخرت بدیشان که بندگان
خود و الزام حجت بر ملایکه که در بشر بعصیان طعن میکردند • نظم • بزم وصل خود دم خواند یار در خلوت
کنون رقیب حسد پیشه گو بسوز از رشک • ومن بطأ به عمله لم یسرع به نسبه • و کسی که پس انداخت
او را عمل او پیش نمی آرد او را نسب او یعنی هر که تقصیر کرد در عمل هرچند نسب عالی دارد جبر این نقصان نکند
• نظم • بنده عشق شدی ترک نسب کن جامی • که درین راه فلان بن فلان چیزی نیست • رواه مسلم • و
• وعنه • قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اول الناس یقضی علیه یوم القیمة • بدرستی که نخستین مردی
که حکم کرده شود بروی روز قیامت از جهة عدم ترک اخلاص در عمل • رجل استشهد • مردیست که کشته شد در راه
خدا • فاتی به • پس آورده میشود در حضرت پروردگار تعالی و تقدس • فعرفه نعمته • پس میشناساند
الله تعالی آنمرد را نعمت خود را که بروی عطا کرده و در بعضی نسخ نعمه بصیغه جمع و اول اصح است بحسب روایات
فعرفها • پس میشناسد وی نعمت خدا را و اعتراف میکند بآن • فقال فما عملت فیها • پس میگوید وی تعالی
بآنمرد پس بگو چه عمل کردی تو در شکر این نعمت • قال قاتلت فیک حتی استشهدت • میگوید آنمرد کارزار
کردم با کافران خالص از برای رضای تو تا آنکه کشته شدم در راه تو • قال کذبت • میگوید پروردگار تعالی
دروغ گفتی تو کارزار نکردی تو خالص از برای رضای من • ولکنک قاتلت لان یقال جری • ولیکن کارزار
کردی برای ریای خلق و نام و آوازه خود تا گفته شود که فلان دلیر است • فقد قیل • پس بتحقیق گفته شد و یافتی
تو غرض خود را و جزای عمل خود را از خلق دیگر از من چه میطلبی • ثم امر به فسحب علی وجهه • پس امر کرده شود فرشتگان را

بجهه وی که بکشید او را بر زمین بر روی پس کشیده میشود حَتَّى أُلْقِيَ فِي النَّارِ تا آنکه انداخته میشود در
آتش دوزخ. وَرَجُلٌ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ و دیگر مردی که آموخت علم را. وَعَلَّمَهُ و آموزانید آنرا. وَقَرَأَ الْقُرْآنَ و خواند
قرآنرا. فَأُتِيَ بِهِ فَعَرَّفَهُ نِعَمَهُ فَعَرَفَهَا پس آورده میشود او را پس میشناساند او را خدا تعالی نعمتهای خود را پس
میشناسد وی آن نعمتها را اینجا نعمه بلفظ جمع آمده و همچنین در ما بعد. قَالَ فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا میگوید پروردگار
تعالی پس چه کار کردهٔ تو در شکرگذاری آن نعمتها قَالَ تَعَلَّمْتُ الْعِلْمَ وَعَلَّمْتُهُ وَقَرَأْتُ فِيكَ الْقُرْآنَ
میگوید آنمرد آموختم علم را و آموزانیدم آنرا و خواندم خالص از برای رضای تو قرآنرا. فَقَالَ پس میگوید حق تعالی
كَذَبْتَ وَلَكِنَّكَ تَعَلَّمْتَ الْعِلْمَ لِيُقَالَ إِنَّكَ عَالِمٌ. دروغ گفتی ولیکن تو آموختی علم را تا بگویند مردم که تو عالمی
وَقَرَأْتَ الْقُرْآنَ لِيُقَالَ هُوَ قَارِئٌ. و خواندی قرآنرا تا گفته شود که تو خوانندهٔ قرآنی. فَقَدْ قِيلَ پس بتحقیق گفتند مردم
ثُمَّ أُمِرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَى وَجْهِهِ بستر امر کرده میشود بجهه وی پس کشیده میشود بر زمین بر روی وی حَتَّى أُلْقِيَ فِي النَّارِ
تا آنکه انداخته میشود در آتش. وَرَجُلٌ وَسَّعَ اللَّهُ عَلَيْهِ. و دیگر مردی که فراخ گردانیده است خدا تعالی بر وی یعنی روزی
را بر وی. وَأَعْطَاهُ مِنْ أَصْنَافِ الْمَالِ و داده است او را گونه از گونهای مال كُلِّهِ هر مال را. فَأُتِيَ بِهِ فَعَرَّفَهُ نِعَمَهُ
فَعَرَفَهَا قَالَ فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا قَالَ مَا تَرَكْتُ مِنْ سَبِيلٍ تُحِبُّ أَنْ يُنْفَقَ فِيهَا إِلَّا أَنْفَقْتُ فِيهَا لَكَ. میگوید
آنمرد نگذاشتم هیچ راهی را که دوست میداری تو که صرف کرده شود مال در آن راه مگر آنکه صرف کردم در ان برای
رضای تو. قَالَ كَذَبْتَ وَلَكِنَّكَ فَعَلْتَ لِيُقَالَ هُوَ جَوَادٌ فَقَدْ قِيلَ ثُمَّ أُمِرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَى وَجْهِهِ ثُمَّ أُلْقِيَ فِي النَّارِ
از کلمه ثم معلوم میشود که کشیدن اینجا بر زمین و رسوا کردن بیشتر و درازتر است. رَوَاهُ مُسْلِمٌ. وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ
بْنِ عَمْرٍو قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبِضُ الْعِلْمَ انْتِزَاعًا. بدرستی که خدا تعالی
نمیگیرد و باز نمیستاند علم را یعنی در آخر زمان بطریق کشیدن يَنْتَزِعُهُ مِنَ الْعِبَادِ که بکشد آنرا از دست
بندگان و باز ستاند. وَلَكِنْ يَقْبِضُ الْعِلْمَ بِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ. ولیکن باز میگیرد علم را بمیرانیدن علما. حَتَّى إِذَا
لَمْ يُبْقِ عَالِمًا. تا آنکه چون باقی نگذارد و پاینده ندارد هیچ عالمی را و در روایتی لَمْ يَبْقَ عَالِمٌ یعنی باقی نماند عالمی
اتَّخَذَ النَّاسُ رُءُوسًا جُهَّالًا. میگیرند مردم سران قوم جاهلان را رُءُوسًا بضم همزه و بتنوین بر وزن فعول
جمع رأس بمعنی سر و سرور چنانکه در روایت بخاری آمده و در روایت مسلم رُؤَسَاءَ بفتح همزه و مد بر وزن
فصحاء جمع رئیس بمعنی مهتر و کلانتر. فَسُئِلُوا پس پرسیده میشوند و استفتا نموده میشوند. فَأَفْتَوْا بِغَيْرِ عِلْمٍ
پس فتوی میدهند بغیر علم و بی دانش. فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا. پس خود گمراه میشوند و هم دیگرانرا گمراه میکنند. مُتَّفَقٌ
عَلَيْهِ. وَعَنْ شَقِيقٍ از کبار تابعین ثقه است و حجت است از علمای عاملین است زمان سعادت نشان آنحضرت
را دریافت و لیکن بشرف رؤیت مشرف نشد. و گفته اند هیچ قریه نیست مگر آنکه در وی کسی است که دفع کرده میشود

بلا از اهل آن بانحضرت شقیق از ایشان است و بود وی رضی الله عنه مخصوص با بن مسعود از کبار
اصحاب وی. قَالَ گفت شقیق. كَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ يُذَكِّرُ النَّاسَ فِي كُلِّ خَمِيسٍ. بود عبد الله بن مسعود
تذکیر میکرد و پند و نصیحت میفرمود مردم را در هر روز پنجشنبه. فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ پس گفت مر او را مردی یا با
عَبْدِ الرَّحْمَنِ کنیت عبد الله بن مسعود است. لَوَدِدْتُ أَنَّكَ ذَكَّرْتَنَا فِي كُلِّ يَوْمٍ هرآینه دوست میدارم که
کاشکی تذکیر میکردی تو ما را در هر روز. قَالَ گفت ابن مسعود. أَمَا إِنَّهُ يَمْنَعُنِي مِنْ ذَلِكَ آگاه باش بدرستی که
شان اینست که باز میدارد مرا از تذکیر هر روز. أَنِّي أَكْرَهُ أَنْ أُمِلَّكُمْ. اینکه من ناخوش میدارم که ملول گردانم شما را
وَإِنِّي أَتَخَوَّلُكُمْ بِالْمَوْعِظَةِ. و بدرستی که من گاه گاه درمی یابم شما را به پند گفتن در وقت نشاط و محل قبول
و عدم ملال كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ چنانچه بود پیغمبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَخَوَّلُنَا بِهَا. تعهد ما را بموعظه میکرد مَخَافَةَ
السَّآمَةِ عَلَيْنَا. از جهة ترس ملالت بر ما. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ. و تخول بخای معجمه و لام بمعنی تعهد و تفقد است
و تفقد در اصل بمعنی طلب کردن نزد غیبت و حاصل آن گاه گاه پرسیدن و خبر گرفتن و رعایت کردن
چنانکه گویند فلان تفقد احوال فلان میکند و یتخوننا بنون بجای لام نیز خوانده اند و تخول و تخون هر دو بیک
معنی است و بعضی یتحولنا بحای مهمله و لام نیز روایت کرده اند بمعنی شناخت حال نشاط ایشان
تا در حال ملال نباشد و روایت مشهور معتبر که در صحاح آمده یتخولنا بخای معجمه و لام. وَعَنْ أَنَسٍ قَالَ كَانَ
النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ أَعَادَهَا ثَلَاثًا. روایت است از انس که گفت بود آنحضرت
چون سخن میگفت باز میگردانید آنرا سه بار. حَتَّى تُفْهَمَ عَنْهُ. تا فهم کرده شود و بی شبهه شنیده شود
آن سخن از وی غالبا این عادت شریف در غالب اوقات نزد اهتمام بآن سخن و احتمال ناشنیدن آن
بوده باشد والله اعلم و در لفظ کان تجدد تا نزاع سخن است مقرر و مشهور میان جمهور آنست که افاده دوام
و استمرار میکند یعنی چون گویند که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که این کار میکرد مراد آن بود که
دایم میکرد و عادت شریف اینچنین بود و بعضی متأخرین را در اینجا سخن است چه در بسیاری جاها
کان واقع شده که مجال ارادهٔ استمرار در آنجا تنگ است کما لا یخفی علی المتتبع فتدبر. وَإِذَا أَتَى عَلَى قَوْمٍ
فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ. و چون می آمد آنحضرت بر سر قومی پس سلام میکرد بر ایشان. سَلَّمَ عَلَيْهِمْ ثَلَاثًا
سلام میداد بر ایشان سه کرت. اینجا میگویند که ما را با حادیث صحیح و نقل صریح معلوم شده است
که سلام دادن آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد در آمدن بر قومی یکبار بیش نبود پس این حدیث را توجیه
بجز آنکه مراد آنست که یک سلام برای استیذان میکرد تا قوم را خبر شود و درون طلبند و سلام دیگر تحیت که
متعارف مسنون است نزد در آمدن و سلام دیگر نزد بر خاستن از مجلس و برآمدن از نزد ایشان پس مراد از

وقت آمدن بر قوم وقت ممتد است از اول در آمدن تا آخر بر آمدن توجیه دیگر آنکه این در استیذان است
که اگر یکبار و دو بار سلام گفتند و درون نطلبیدند بار سیوم باید گفت و اگر این بار هم نطلبیدند
میباید برگشت مسنون اینچنین است. رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ. وَعَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الْأَنْصَارِيِّ ابی مسعود دیگر است
و ابن مسعود دیگر عبد الله بن مسعود ثقفی است از مشاهیر عظمای صحابه و نام وی عقبة بن عمرو الانصاری
وی نیز مشهور و بزرگ است. قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ گفت ابی مسعود آمد مردی بسوی پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
فَقَالَ پس گفت آنمرد إِنَّهُ أُبْدِعَ بِي بدرستی که باز ماند شتر من از سیر أُبْدِعَ بلفظ مجهول از ابداع و ابداع باز
ماندن راحله از سیر بجهة سستی یا کرانی فَاحْمِلْنِي پس سوار گردان مرا و شتری بده فَقَالَ مَا عِنْدِي پس فرمود
آنحضرت نیست نزد من شتری یا چیزی که شتر بدان توان خرید و کرا کرد فَقَالَ رَجُلٌ پس گفت مردی یا رسول
الله أَنَا أَدُلُّهُ عَلَى مَنْ يَحْمِلُهُ من راه نمائی میکنم او را بر کسی که سوار گرداند او را و بدهد شتری فَقَالَ رَسُولُ
اللهِ پس گفت پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ دَلَّ عَلَى خَيْرٍ فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ فَاعِلِهِ کسی که راه نماید
خیری پس مر او راست مزد کننده خیر و دلالت کننده خیر در حکم کننده خیر است و چون دلالت متضمن تعلیم است
این حدیث را در کتاب العلم آورده. رَوَاهُ مُسْلِمٌ. وَعَنْ جَرِيرٍ قَالَ كُنَّا فِي صَدْرِ النَّهَارِ عِنْدَ رَسُولِ اللهِ
روایت است از جریر بن عبد الله بجلی که از مشاهیر صحابه بود موصوف بحسن صورت و سیرت و حمید صفات
و کرایم اخلاق و امیر المؤمنین عمر او را تشبیه بیوسف علیه السلام میداد گفت بودیم ما در میانه روز نزد پیغمبر
خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَجَاءَهُ قَوْمٌ عُرَاةٌ پس آمدند آنحضرت را گروهی برهنه تن مُجْتَابِي النِّمَارِ کلیم
پوش و نمار بکسر نون جمع نمره بفتح نون و کسر میم کلیم که خطهای سیاه و سفید دارد چنانچه اعراب را میباشد
أَوِ الْعَبَاءِ شک راوی است که النمار گفت یا العباء و عبا بفتح عین نیز نوعی از کلیم مُتَقَلِّدِي السُّيُوفِ
شمشیرها در گردن انداخته عَامَّتُهُمْ مِنْ مُضَرَ اکثر ایشان از قبیله مضر بودند بعد از آن مبالغه
میکند و میگوید بَلْ كُلُّهُمْ مِنْ مُضَرَ بلکه همه ایشان از مضر بودند فَتَمَعَّرَ وَجْهُ رَسُولِ اللهِ پس متغیر گشت
روی مبارک پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِمَا رَأَى بِهِمْ مِنَ الْفَاقَةِ بسبب آنچه دید بر ایشان از اثر
فقر و حاجتمندی. نظم. من از بی نوائی نیم روی زرد — غم بی نوایان رخم زرد کرد. فَدَخَلَ پس در آمد آنحضرت
در خانه ثُمَّ خَرَجَ پس بر آمد بعد از زمانی و تفحص نمود و چیزی نیافت در خانه فَأَمَرَ بِلَالًا فَأَذَّنَ وَأَقَامَ پس فرمود
بلال را که اذان گوید و تکبیر بر آورد پس اذان گفت و تکبیر بر آورد بلال فَصَلَّى پس نماز بگزارد آنحضرت ثُمَّ
خَطَبَ پس خطبه خواند فَقَالَ پس خواند این آیت را يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ ای مردمان تقوی کنید پروردگار
خود را و بپرهیزید از عذاب وی الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ آن پروردگاری که بیافرید شما را از یک ذات

إِلَى آخِرِ الْآيَةِ تا آخر آیت که آخرش اینست إِنَّ اللهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا بدرستی که هست خدا
بر شما نگاهبان و ناظر احوال و درین آیت ذکر تصدق و رعایت صله ارحام است وَالْآيَةَ الَّتِي فِي الْحَشْرِ
و خواند آیت دیگر را که در سوره حشر است در وی نیز ذکر تصدق و خیر است و آن آیت اینست که
اتَّقُوا اللهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ بپرهیزید خدا را و باید که بنگرد هر نفس که چه پیش فرستاده است
برای فردای قیامت تَصَدَّقَ رَجُلٌ در اکثر نسخ بفتح آخر است بلفظ ماضی بجزم آخر بر هر تقدیر گفته اند
که معنی امر است چنانکه سیاق حدیث دلالت دارد بر آن یعنی باید که تصدق کند مرد مِنْ دِينَارِهِ
مِنْ دِرْهَمِهِ مِنْ ثَوْبِهِ مِنْ صَاعِ بُرِّهِ مِنْ صَاعِ تَمْرِهِ از دینار خود و از درهم خود و از جامه خود و از پیمانه گندم خود
از پیمانه خرمای خود هر چه باید و هر چه از دست بر آید حَتَّى قَالَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ تا آنکه گفت تصدق کند اگر چه
به نیم خرما باشد قَالَ گفت جریر راوی حدیث فَجَاءَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ پس آورد مردی از انصار همیانی
بِصُرَّةٍ كَادَتْ كَفُّهُ تَعْجِزُ عَنْهَا نزدیک بود که کف دست وی بر نتواند داشت آنرا بَلْ قَدْ عَجَزَتْ بلکه بتحقیق
عاجز آمد کف وی از برداشتن آن و نتوانست برداشت ثُمَّ تَتَابَعَ النَّاسُ بعد از آن پیاپی شدند مردم
در آوردن صدقات حَتَّى رَأَيْتُ كَوْمَيْنِ مِنْ طَعَامٍ وَثِيَابٍ تا آنکه دیدم روی مبارک پیغمبر خدا را صَلَّى
اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَهَلَّلُ میدرخشید و روشن میگردید از خوشحالی كَأَنَّهُ مُذْهَبَةٌ گویا که روی مبارک او
مذهبه است این لفظ را دو نوع ضبط کرده اند یکی بضم میم و سکون دال مهمله و بضم ها بنون بعد از وی
و این را دو معنی گفته اند یکی شکافی و کوی که در کوه افتد و در وی آب جمع گردد و دیگر ظرفی که
در وی روغن و تیل نگاه دارند مقصود تشبیه روی مبارک آنحضرت است صلی الله علیه وسلم در صفا
و روشنی بصفای آن آب که در سنگ جمع گردد و بصفای روغن که در ظرف باشد و بعضی از ائمه اهل حدیث
همین وجه ذکر کرده اند و پس وجه دیگر بضم میم و سکون ذال معجمه و فتح ها بعد از وی بای موحده و مشهور
همین است و بهمین جزم کرده قاضی عیاض و آنرا دو معنی گفته یکی نقره زر اندود و این ابلغ است
در حسن وجه و اشراق آن دوم چرم زر اندود و تشبیه داد روی مبارک را در حسن و نورانیت بدان
فَقَالَ رَسُولُ اللهِ پس گفت پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از برای بیان فضل مردی که اول آورده صره
را و بعد از وی دیگران متابعت وی کردند مَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً حَسَنَةً کسی که بنهاد و پیدا کرد
در دین مسلمانی راه و روش نیک را در مردم فَلَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ پس مر او راست ثواب آن
سنت که خود کرده و ثواب کسی که کار کرد بآن سنت بعد از وی مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَيْءٌ
بی آنکه کم کرده شود از ثوابهای ایشان چیزی وَمَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً سَيِّئَةً و کسی که بنهاد و پیدا کرد در

در بعضی نسخ

[illegible]

مسلمانی راه و روش بد را. کان علیه وزرها و وزر من عمل بها من بعده من غیر ان ینقص من اوزارهم شیء. باشد بروی بار گناه آن روش و بار کسی که کار کند بآن بعد از وی بی آنکه کم کرده شود از بارهای ایشان چیزی. رواه مسلم. شرح اینحدیث در فصل ثانی از باب الاعتصام بالکتاب والسنة گذشته است

وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقتل نفس ظلما الا کان علی ابن آدم الاول کفل من دمها. کشته نمیشود هیچ نفسی بظلم مگر که باشد بر پسر آدم که نخستین پسر بود نصیبی از گناه خون این نفس کشته شده. لانه اول من سن القتل. زیرا که آن پسر آدم نخستین کسی است که نهاد رسم قتل را در بنی آدم اشارت است بقصه کشتن قابیل هابیل را و آن مشهور است. متفق علیه. و سنذکر حدیث معاویة. و زود باشد که ذکر کنیم حدیث معاویه را که اول وی این است لا یزال من امتی فی باب ثواب هذه الامة ان شاء الله تعالی در باب ثواب هذه الامة که آخرین ابواب کتاب است

الفصل الثانی

عن کثیر بن قیس رضی الله عنه قال کنت جالسا مع ابی الدرداء فی مسجد دمشق. روایت است از کثیر بن قیس که از تابعین است گفت بودم من نشسته با ابو درداء در مسجد دمشق بکسر دال و فتح میم و کسر آن که پایتخت ملک شام است بنای مسجد آن از کنعان بن فجاءه رجل فقال. پس آمد ابو درداء را مردی پس گفت یا ابا الدرداء انی جئتک من مدینة الرسول. بدرستی که من آمده ام ترا از مدینه پیغمبر صلی الله علیه وسلم لحدیث بلغنی انک تحدثه عن رسول الله. از جهة شنیدن حدیثی که رسیده است مرا که تو خبر دهی آن از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما جئت لحاجة. نیامده ام من از جهة حاجت دیگر. قال فانی سمعت رسول الله. گفت ابو درداء پس بدرستی که من شنیده ام پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یقول. میگفت من سلک طریقا یطلب فیه علما. کسی که برود راهی را که طلب کند در وی علمی را از علوم دین سلک الله به طریقا من طرق الجنة. ببرد او را خدا تعالی براهی از راههای بهشت وان الملائکة لتضع اجنحتها رضی لطالب العلم. و بدرستی که فرشتگان هر آینه می نهند بازوهای خود را بجهة رضامندی مر طالب علم را وضع جناح کنایت است از لین جانب و انقیاد و رجوع برحمت و انعطاف و ممکن است که مراد گسترانیدن بازوها باشد بجهة تواضع مر طالب علم را که سعی خود در طلب علم که طریق وصول تقرب حق تعالی است مبذول میدارد خصوصا طالب علمی که سایر احوال او موافق طریقه طالب علم و مطابق رضای حق است و طیبی گفته که مراد بوضع اجنحه باز ماندن است از طیران و فرود آمدن برای استماع علم چنانکه نزول سکینه و طواف ملائکه بر تالیان قرآن مشعر بدان است و این وضع اجنحه از ملائکه برای طالب علم در دنیا است یا در آخرت یا در هر دو عالم والله اعلم. وان العالم لیستغفر له من فی السموات ومن فی الارض. و بدرستی که عالم هر آینه آمرزش میخواهد و دعا میکند برای او هر که در آسمان است از ملائکه و هر که در زمین است

از جن و انس و ملائکه ارضی والحیتان فی جوف الماء. و آمرزش میخواهند عالم را ماهیان در میان آب بزبان حال گفته اند که مراد تمامه حیوانات است ولیکن تخصیص بذکر ماهیان اشارت بآن است که آب از آسمان ببرکت علما می آید که معیشت ماهیان در آن است چنانچه واقع شده است بهم مطر و بهم برزقون و بسبب دعای اهل عالم مر عالم را آنست که صلاح عالم بعلم است و هیچ چیزی از اصناف اهل عالم نیست که صلاح وجود و بقای وی معقود و منوط بعلم نباشد پس منوشت پروردگار تعالی بر هر صنف مر طالب علم را استغفار بجهة جزای چیزی که واصل میگردد از وی بایشان و از اینحدیث معلوم میگردد که گناهان عالم مغفور است باستغفار اهل زمین و آسمان مراد و ان شاء الله تعالی و هو الغفور الرحیم

وان فضل العالم علی العابد کفضل القمر لیلة البدر علی سایر الکواکب. بدرستی که فضل عالم بر عابد همچو فضل ماه شب چهارده است بر باقی کواکب تشبیه کرد عالم را بماه تمام که نور وی تمام زمین را در گرفته است و چون فایده علم متعدیست و بهمه عالم میرسد این تشبیه مناسب باشد بخلاف عابد که فایده وی لازم ذات اوست یعنی بغیر نمیرسد چنانچه نور کواکب و نیز تشبیه عالم بقمر بجهة آنکه نور وی مستفاد است از حضرت رسالت که آفتاب عالم دین است بغایت مناسب است اگر گویند عالم بی عبادت نخواهد بود و علم بی عمل را فضلی نه و همچنین عبادت بی علم صحیح نباشد پس فرق میان عالم و عابد چیست جواب آنکه مراد بعالم کسی است که بعد از تحصیل علم اکتفا بعبادت ضروری از فرایض و سنن موکدات نموده صرف اوقات باشتغال علم بتعلیم و تصنیف و جز آن مینماید و کار وی نشر علم و ترویج دین است و مراد بعابد آنکه بعد از تحصیل علم اشتغال وی بعبادت است و اوقات وی معمور بدان و چون فایده نشر علم و اشتغال در دین اکثر و اوفر و نفع آن مر خلایق را عامتر و شاملتر است لا جرم فضل وی بر عبادت بیشتر بود چنانکه از احادیث دیگر مفهوم میگردد. وان العلماء ورثة الانبیاء. و بدرستی که علما وارثان پیغمبرانند که علم دین بوراثت از ایشان یافته اند و خود ایشان را جز علم ارثی نبود چنانکه فرمود وان الانبیاء لم یورثوا دینارا ولا درهما. و بدرستی که پیغمبران وارث نگردانیده اند کسی را یعنی پس نگذاشته اند بعد از خود بطریق ارث دینار را و نه درهم را. وانما ورثوا العلم. و نگذاشته اند ارث مگر علم را. فمن اخذه اخذ بحظ وافر. پس کسی که گرفت علم را و تعلیم کرد آنرا گرفت نصیبی تمام را از دین و سعادت یا مراد امر است یا آنکه هر که خواهد تعلم کند علم را باید که بگیرد از وی نصیبی تمام را و قانع نگردد باندکی از آن. رواه احمد والترمذی وابو داود وابن ماجة والدارمی وسماه الترمذی قیس بن کثیر. و نام برده است ترمذی راوی حدیث را قیس بن کثیر و صحیح کثیر بن قیس است چنانکه مولف ذکر کرده

و بخاری نیز در تاریخ خود در باب کتابت آورده نه در باب قیس بدانکه این حدیث مذکور که ابو الدرداء
روایت کرد همان حدیث است که آنمرد در طلب او آمده بود یا توطئه و تمهید است که در مدح طلب او
آورد و حدیث مطلوب دیگر خواهد بود که اینجا مذکور نشده این هر دو احتمال گفته اند والله اعلم
وعن ابی امامة الباهلی قال ذکر لرسول الله گفت ابو امامه باهلی که صحابیست منسوب بباهل بن اعصر
که جد کلان اوست ذکر کرده شد مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم رجلان دو مرد احدهما عابد والآخر
عالم یکی از آن دو مرد عابد است و دیگر عالم یعنی پرسیده شد از حضرت وی که کدام ازینها فاضلتر است
فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم فضل عالم
بر عابد همچو فضل منست بر ادنای شما خیال باید کرد که این چه مبالغه است در فضل آنحضرت بر انبیا و مرسلین
است خصوصا بر صحابه خصوصا بر آنکه از همه ادنی است ثم قال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم ان الله وملائکته واهل السموات والارض حتی النملة فی جحرها بدرستی که خدا و فرشتگان وی
و کسان آسمانها و کسان زمین تا مورچه در سوراخ خود وحتی الحوت فی الماء و تا ماهی در آب لیصلون
علی معلم الناس الخیر هر آینه درود میفرستند بر تعلیم کننده مردم خیر را یعنی علم و حکمت را درین اشارت است
بعلت تفضیل عالم بر عابد و اشارتست بآنکه مفضل عالمی است که تعلیم میکند تا نعمت او متعدی بود و افضل
باشد از عبادت که غیر متعدیست رواه الترمذی روایت کرد اینحدیث را باین لفظ که مذکور شد ترمذی
ورواه الدارمی عن مکحول مرسلا و روایت کرد آنرا دارمی از مکحول شامی که از کبار تابعین است و افقه اهل
شام است تا گفته اند که علما چهار اند ابن المسیب بمدینه و شعبی بکوفه و حسن بصری ببصره و مکحول بشام
بطریق ارسال ولم یذکر رجلان و ذکر نکرد دارمی این قصه را که ذکر کرده شدند مر آنحضرت را دو مرد وقال و آورد مکحول
حدیث را باین عبارت که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم
ثم تلا هذه الآیة پس تر خواند آنحضرت این آیت را که انما یخشی الله من عباده العلماء و نمیترسد خدا را از بندگان وی
مگر علما وسرد الحدیث الی آخره و ذکر کرد دارمی حدیث را تا آخرش وعن ابی سعید الخدری رضی
الله عنه از مشاهیر صحابه است نام او سعد بن مالک بن سنان است فقیه نبیل مکثر حدیث است از علما و فضلا
و عقلا است و از اصحاب شجره است اول مشاهد او خندق است مشهور شد بکنیت قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان الناس لکم تبع گفت آنحضرت صحابه را که مردمان مر شما را که یاران منید و با من صحبت داشته اید
تابعان و پیروانند و علم از شما بواسطه گرفته اند وان رجالا یاتونکم من اقطار الارض و بدرستی که مردمان
خواهند آمد شما را از کرانهای زمین حرب عجم و اکثر تابعین از عجم اند و صحابه از عرب یتفقهون فی الدین

در حالی که طلب کنند

در حالی که طلب میکنند فقه و علم در دین چنانکه آیت کریمه فلولا نفر من کل فرقة طایفة لیتفقهوا فی الدین الآیة
ناطق بدان است فاذا اتوکم پس چون بیایند مردم شما را فاستوصوا بهم خیرا پس بکنید بایشان
نیکی را و تعلیم کنید ایشانرا علم دین و تحقیق معنی لفظ استیصا در شرح کرده شده است رواه الترمذی وعن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الکلمة الحکمة و در روایتی کلمة الحکمة ضالة الحکیم میفرماید
سخن علم و حکمت گم شده حکیم است و فی روایة ضالة المومن یا گم شده مومن است فحیث
وجدها فهو احق بها پس هر جا که یافت آن کلمه را پس آن حکیم سزاوارتر است بآن کلمه چنانکه گم شده کسی
خود را در دست هر که یابد میگیرد همچنین حکیم از هر جا که سخن دین بشنود قبول میکند و عمل بدان میکند و نظر
بآن نمیکند که مردی فقیر و حقیر میگوید بعضی بزرگان گفته اند که اگر یکی سخن حق از بانگ بربط می بشنود همان
وا خود بشنود و قبول آنکند متکبر باشد نظم مرد باید که گیرد اندر گوش ور نوشته است پند بر دیوار و گفته اند
نیز این حدیث دلالت دارد بر آنکه هر که کلامی بشنود و فهم نکند معنی آن باید که برساند آنرا بکسی که اهل او
و فقیه تر از وست چنانکه هر که گم شده بیابد سبیل او آنست که تفحص کند و بصاحب او برساند و
منع علم از مستعد و از اهل آن جایز نباشد چنانکه گم شده یابنده را منع آن از صاحبش درست نیست
و همچنانکه منع علم از اهل آن جایز نیست عطای آن بنا اهل نیز روا نبود چنانکه در حدیث دیگر آمده
نظم بی ادب را علم و فن آموختن دادن تیغ بدست راهزن و این حکم چنانکه باختلاف اشخاص
متعلمان و طالبان مختلف میگردد باختلاف انواع علم نیز مختلف میگردد پس احکام شریعت که متعلق
بمعاملات ظاهر است عموما بهمه کس باید گرد و حقایق و دقایق جز با اهل آن در میان نباید نهاد و ذکر
اختلافات علما در مسایل و مذاهب با عوام نیز همین حکم دارد خصوصا در زمانها که در انکار و تردد
بهانه طلبند و در جواب حال سایل نیز در نظر باید داشت و جنید را قدس سره گفتند که دو
کس نزد تو بیایند و از یک مسئله پرسند هر کدام را در جواب دیگر گوئی و باید که جواب از یک
مسئله یکی باشد این چیست فرمود الجواب علی قدر السایل کلموا الناس علی قدر عقولهم این باشد
رواه الترمذی و ابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب و ابراهیم بن الفضل یضعف فی
الحدیث اینحدیث را ترمذی و ابن ماجه روایت کردند و ترمذی گفت اینحدیث غریب است
و ابراهیم بن فضل که راوی اینحدیث است ضعیف داشته میشود در حدیث وعن ابن عباس
رضی الله عنهما قال قال رسول الله گفت ابن عباس که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقیه واحد
اشد علی الشیطان من الف عابد یک فقیه سخت تر است بر شیطان از هزار عابد اگر مراد بفقیه مردیست

کرداده شده است اورا فهم در دین و تفطن مدارک موارد آن پس وی مردیست که عارف است
بمکاید شیطان و مداخل آن و علم خواطر و تمیز در آن و اگر مراد عالم باحکام دین و شریعت و تفاصیل آن ما یجوز
و ما لا یجوز است پس او بد بر حذر خواهد بود از وقوع در محرمات و اقلش آنکه در استخفاف معصیت و استحلال
آن نخواهد افتاد و کافر نخواهد گشت بخلاف متعبدی که نه در درجهٔ اوست در دین و معنی. رواه الترمذی
وابن ماجة. وعن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم طلب العلم فریضة علی
کل مسلم. طلب علم فرض است بر هر مسلمانی و در مسند امام ابی حنیفه علی کل مسلم و مسلمة و مراد بعلم درینجا
علمی است که ضروری وقت مسلمان است مثلاً چون در اسلام در آمد واجب شد بر وی معرفت صانع و صفات
وی و علم به نبوت رسول و جز آن از آنچه صحیح نیست ایمان بی آن و چون وقت نماز در آمد واجب شد علم احکام آن
صلوة و چون رمضان آمد واجب گردید تعلم صوم و هر گاه که مالک نصاب گردید واجب شد تعلم احکام زکوة اگر پیش از آن
مرد و تعلم نکرد عاصی نباشد و چون زن خواست علم حیض و نفاس و جز آن آنچه متعلق باحکام زن و شوی است
واجب گردد و علی هذا القیاس و صوفیه گویند که مراد علم اخلاص و معرفت آفات نفس و خواطر و تفاصیل
و هر طایفه حمل بر علمی کرده که مخصوص اوست و صواب آنست که گفته شد و چون اخلاص و صدق نیت
شرط تمام اعمال ظاهره و باطن است سخن صوفیه قدس سرهم اعم و اشمل باشد. وواضع العلم عند غیر
اهله. و نهنده علم نزد کسی که اهل آن نیست تعلیم کننده مر او را کمقلد الخنازیر الجواهر واللؤلؤ والذهب
همچو در گردن اندازنده خوکان است گوهر و مروارید و طلا را. رواه ابن ماجة. روایت کرد این حدیث را
تا آخر ابن ماجة. وروی البیهقی فی شعب الایمان الی قوله مسلم. و روایت کرد بیهقی همین قدر که طلب العلم
فریضة علی کل مسلم. وقال هذا حدیث متنه مشهور واسناده ضعیف. و گفته بیهقی که این حدیث روایت
کرده شده است این حدیث بوجوه و طرق متعدده که همه ضعیف اند اما شک نیست که چون طریق متعدده
گردد شد بعضی بعضی قوی خواهد یافت و حدیث را بدان قوی بید خواهد شد و بیان طرق و احوال آن در شرح سفر السعادة
مذکور شده است در آنجا باید نگریست. وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خصلتان
لا تجتمعان فی منافق. دو خصلت است که جمع نمیشود در منافق. حسن سمت ولا فقه فی الدین. آن دو خصلت
یکی حسن سمت است یعنی راه و روش نیک و سمت در اصل بمعنی راه راست میانه پس از آن استعاره کرده
برای هیئت نیکان و روش نیک که در نظر خوش نماید دیگر فقه در دین یعنی فهم و فطانت در دریافت احکام دین و مقصود
ترغیب و تحریص است مسلمان را تا جامع این دو صفت باشد و تغلیظ و تشدید است بر آنانکه در خلاف این
دو صفت نیفتد. رواه الترمذی. و در بعضی نسخ والدارمی نیز مذکور است. وعن انس قال قال رسول الله

صلی الله علیه وسلم من خرج فی طلب العلم فهو فی سبیل الله حتی یرجع. کسی که بیرون آمد از خانه برای
طلب علم پس وی در راه خداست و ثواب آن میابد تا هنگام باز آمدن بخانه چنانچه کسی که بجهاد کفار
بر آمد تا باز آمدن در راه خداست و درجع نیز همچنین گفته اند اگر گفته شود که ازینجا معلوم میشود که بعد از باز
آمدن ثواب منقطع میگردد جوابش آنکه ثواب تعلیم و تکمیل دیگران خواهد بود. رواه الترمذی والدارمی.
وعن سخبرة. بفتح سین مهمله و سکون خای معجمه و بفتح بای موحده. الازدی. بفتح همزه و سکون زای
صحابیست روایت کرده است از وی پسر او عبد الله و او را روایت است در کتاب العلم قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من طلب العلم کان کفارة لما مضی. هر که طلب کند علم را باشد
این طلب وی کفارت مر گناهان را که گذشته است و بپوشد گناهان گذشته وی را و آمرزیده شود هر چه
پیش ازین کرده از گناهان اکثر در امثال این مواضع گناهان صغیره مراد میدارند چنانچه در وضو و نماز و امثال آن
الا در حج که کبایر نیز آمرزیده میگردد و شاید که در طلب علم نیز همچنین باشد والله اعلم. رواه الترمذی
والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث ضعیف الاسناد وابو داود الراوی یضعف. ترمذی در این حدیث
سخن کرده و گفت که ابو داود که در طریق این حدیث است از اول که وی قاضی همدان بود و اعمی بود و در حدیث
ضعیف است و از ثقات نیست و در حدیث وی حجت نه و این غیر ابی داود صاحب سنن است که از ثقات
و کبار محدثین است. وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لن یشبع
المؤمن من خیر یسمعه. سیر نمیگردد مسلمان از شنیدن سخن نیک یعنی از علم حتی یکون منتهاه
الجنة. تا آنکه میباشد عاقبت کار وی بهشت یعنی تا آخر عمر در طلب علم میباشد و ببرکت آن در بهشت
میرود و درین حدیث بشارت است مر طالب علم را که از عالم با ایمان میبرد ان شاء الله تعالی و بقصد در یافت
این بشارت بعضی از اهل الله تا آخر در طلب علم و تحصیل آن میبودند با وجود حصول مرتبهٔ اعلی از علم رضی
الله تعالی عنهم و چون دایرهٔ علم وسیع است و بی نهایت هر که مشغول است بعلم اگر بتعلیم و تصنیف باشد و تحقیقات
طالب علم و تکمیل آنست. رواه الترمذی. وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من سئل عن علم علمه. و کسی که پرسیده شود از علمی که میداند. ثم کتمه. پس پنهان کرد آن علم را
الجم یوم القیامة بلجام من النار. لگام کرده میشود در دهان او از آتش دوزخ اگر علمی باشد که دانستن آن ضرور است
و کسی از علما نباشد که بیان کند آن را و مانعی صحیح از آن نباشد و از جهة بخل و عدم اعتنا بعلم دین بود. رواه
احمد وابو داود والترمذی ورواه ابن ماجة عن انس. وعن کعب بن مالک صحابی مشهور است از شعرای
اسلام و یکی از آن سه تن که تخلف کردند از غزوهٔ تبوک و قبول افتاد توبهٔ ایشان چنانچه منطوق قرآن

فال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من طلب العلم لیجاری به العلماء. هر که طلب کند علم را تا هم‌پهلوی کند
علما را در بحث و گفتگوی علم یعنی خود را برابر سازد با علما و مباهات و مفاخرت نماید بدان او لیماری
به السفهاء. یا از برای آنکه تا جدال و نزاع کند جاهلان و بیخردان را و در شک اندازد ایشان را. او یصرف
به وجوه الناس الیه. یا از برای آنکه بگرداند روهای مردم را بسوی خود و حاصل کند از ایشان مال و جاه
و صرف کند آنرا در کار دنیا و شهوات نفس ادخله الله النار. هر که علم را از برای مجرد این اغراض طلب دارد
در آرد او را خدای تعالی در آتش دوزخ و اگر بحکم جبلت و طبیعت شهوتی از زیادة داعیهٔ نفس باشد معذور است
و احتراز از آن در حکم نامقدور و این حکم ندارد و چنانچه در حدیث آینده اشارتی بدان واقع شده است و گفته‌اند
که چون پروردگار تعالی خواهد که امری شریف و عزیز که متضمن حکمت است حادث گرداند بی‌اختیار داعیهٔ آفریده
نفس آدمی بوجود آرد که تا بی‌تکلف و تردد آن چیز بوجود آید چنانکه در وجود فرزند داعیهٔ شهوت در مرد و زن
که بی‌اختیار یکدیگر میل و رغبت نمایند همچنین در وجود علم داعیهٔ نفسانیتی پیدا کرده تا بعوث باعث وجود آید و اگر
توفیق و عنایت الهی ناصر و معین حال بنده گردد از آن نیز برآرد تعلمنا العلم لغیر الله فابی العلم ان یکون
الا لله که فرموده‌اند بهمین معنی دارد فاسئل الله العافیة. رواه الترمذی ورواه ابن ماجة عن ابن عمر رضی
الله عنه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تعلم علما مما یبتغی به وجه الله
کسی که بیاموزد علمی را از جنس علمی که طلب کرده شود بدان علم ذات مقدس الهی و رضای او و نسبت به آنکه اگر جز
بوی وجه الله نتوان اراده نمود نیست که آنرا در طلب متاع دنیا منحصر گردانند نظم یار مفروش بدنیا که بسی سود
نکرد آنکه یوسف بزر ناسره بفروخته بود. یا مراد آنست که اگر علمی باشد نه از علوم دین و آنرا وسیلهٔ دنیا
سازند مذموم نباشد بعد از آنکه تعلم آن مباح باشد و از علوم بدعیه محرمه و مکروهه نبود طالب علمی بود
که تحصیل معما و عروض و قافیه و اقسام شعر جد بسیار مینمود و میگفت که من دوست میدارم که این علوم را
وسیلهٔ دنیا سازم نه علوم دین را و طیبی نیز مثل این سخن را از بعضی از زهاد و علما نقل کرده والله اعلم لا یتعلمه
الا لیصیب به عرضا من الدنیا. نیاموزد آن علم را مگر از برای آنکه برسد بسبب و وسیلهٔ این علم متاعی را از
دنیا در اینجا دلالت است بر آنکه حرمان از ثواب و سعادت آلهی بعلت انحصار طلب علم در اصابت عرض دنیا
اگر مشوب و مخلوط باشد بر آن و نیت عمل و ترویج دین نیز دارد و بر اندازهٔ آن ثواب نیز یابد نعم از مرتبهٔ
کمال تمام محروم باشد و رمزی باین معنی در حدیث انما الاعمال بالنیات در صدر کتاب واقع شده است فتدبر
لم یجد عرف الجنة یوم القیمة. نیابد آنکس بوی بهشت را در قیامت یعنی ریحها. تفسیر عرف است که
بفتح عین مهمله و سکون را بمعنی بوی خوش آید و ظاهر حدیث مبالغه است در حرمان آنکس از درآمد

بهشت پس مراد درآمدن باشد با مقربان و مخلصان که اصلا عذاب نبینند و ابتدا به بهشت
در آیند چنانکه مثل این تاویل در احادیث آمده است و بعضی گفته‌اند که چون بندگان را در محشر بیارند
بوی خوش از بهشت بمشام ایشان رسانند تا از هموم و حشت آن مقام و موقف راحت یابند و دلهای
ایشان قوت گیرد پس این شخص از این بوی خوش محروم باشد و بغلبهٔ بخار معصیت و محبت دنیا حکم مزکوم گیرد
رواه احمد و ابو داود و ابن ماجة وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نضر الله
عبدا. نضر بتشدید و تخفیف هر دو روایت است نضرة و نضارة در اصل بمعنی خوبی روی و رونق
پوست و مراد اینجا رفعت قدر و علو منزلت است و زیادت بهجت و سرور در دنیا و آخرت میفرماید که
نضارت دهاد خدای تعالی بنده را که سمع مقالتی. شنید کلام مرا فحفظها. پس یاد گرفت آنرا. ووعاها.
و نگاه داشت آنرا از فراموش کردن و بعد از یاد گرفتن بتکرار و تذکار. وادّاها. و بگزارد آنرا
و برساند یعنی بمردم همچنانکه امانت بعینها برسانند فرب حامل فقه غیر فقیه. پس بسا بردارنده فقه
و یاد دارنده آنرا که از غیر فقیه است ورب حامل فقه الی من هو افقه منه. و بسا بردارنده فقه که
فقیه است بسوی کسی که فقیه‌تر است از وی پس باید که چنانکه شنیده است برساند تا آنکس که بوی میرساند
مراد از آن بفهمد که این رساننده نفهمیده است و این حدیث دلالت دارد بر آنکه نقل حدیث باللفظ باید
نقل بالمعنی علما را اختلاف است مختار آنست که جایز است از کسی که عارف است بموارد کلمات و خواص تراکیب
و عبارات و حاذق است بمعرفت مقتضیات مقام و اسرار و نکات و اشارات و با وجود آن نقل باللفظ اولی
و افضل و احوط است چنانکه عبارت نضر الله اشارت بدان است و در وقوع نقل بالمعنی سخن نیست چه می‌بینیم
در کتب احادیث از کتب ستة و غیرها بر یک حدیث متفق‌اند و الفاظ آن مختلف است ثلث لا یغل علیهن
قلب مسلم. سه خصلت است که کینه و عداوت نمی‌کند یا خیانت نمی‌ورزد دل مسلمان در حالتی که بر این سه خصلت است
لا یغل را بچند نوع خوانده‌اند بفتح یا و کسر غین از غل بکسر غین معجمه بمعنی حقد یعنی کینه و بضم یا و کسر غین از اغلال
بمعنی خیانت و بفتح یا و ضم غین از غلول نیز بمعنی خیانت و این کلمه را زیادت تحقیق است که در شرح مذکور است
آن سه خصلت کدام است یکی اخلاص العمل لله. خالص گردانیدن عمل برای خدا که در آن نظر به سمعه و ریا نباشد بلکه
قطعا ملاحظهٔ غرض و عوض نبود و النصیحة للمسلمین. دوم خیرخواهی و خیراندیشی مر مسلمانان را و امداد و اغاثت
کردن ایشان را. ولزوم جماعتهم. سیوم لازم گرفتن جماعت مسلمانان را و بیرون نیفتادن از آن فان دعوتهم
تحیط من ورائهم. زیرا که دعای مسلمانان احاطه میکند و شامل میگیرد کسی که ورای ایشان است و دعوة با
بمعنی پیش و پس هر دو آید این علت التزام جماعت است و من بفتح میم و کسر آن هر دو روایت است و وجه رابطهٔ این

کلام بعینه ثلث لا یغل بکلام سابق یعنی نضر الله عبداً الخ است که چون ترغیب کرد بر اداء آنچه شنیده است
از حضرت وی ذکر کرد آنچه مقوی و موید آن باشد چه اخلاص عمل برای خدای و نصیحت مر مسلمانان را و لزوم
جماعت مسلمانان نبود اداء مذکور حصول نگیرد و تمام نپذیرد و طیبی گفته که کلام سابق توطیه و تمهید این کلام
است و مقصود اداء همین کلام است که جامع تعظیم لامر الله و الشفقة لخلق الله را فافهم. رَوَاهُ الشَّافِعِيُّ
وَالْبَيْهَقِيُّ فِي الْمَدْخَلِ. روایت کرد این حدیث را امام شافعی و بیهقی در مدخل که نام کتاب بیهقی است
از ابن مسعود. وَرَوَاهُ أَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ وَأَبُو دَاوُدَ وَابْنُ مَاجَةَ وَالدَّارِمِيُّ عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ. و روایت کرده اند
آن را این جماعت از زید بن ثابت. إِلَّا أَنَّ التِّرْمِذِيَّ وَأَبَا دَاوُدَ لَمْ يَذْكُرَا ثَلَاثٌ لَا يُغِلُّ عَلَيْهِنَّ إِلَى آخِرِهِ. مگر
آنکه این دو کس ذکر نکرده اند این کلام اخیر را که ثلث لا یغل علیهن است الی آخره. وَعَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ سَمِعْتُ
رَسُولَ اللهِ. ابن مسعود گفت که شنیدم پیغمبر خدا را صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ نَضَّرَ اللهُ امْرَأً سَمِعَ مِنَّا
شَيْئًا فَبَلَّغَهُ كَمَا سَمِعَهُ. گفت تر و تازه گرداند خدا مردی را که شنید از ما چیزی را از کلام پس برسانید آن را
همچنانکه شنید آن را. فَرُبَّ مُبَلَّغٍ أَوْعَى لَهُ مِنْ سَامِعٍ. پس بسا کسی که رسانیده شد بوی حدیث که نگاه
دارنده تر و فهم کننده تر است آن را از شنونده. مآل معنی این حدیث هم مضمون حدیث سابق است با اندک
تفاوتی که در بعضی الفاظ واقع است. رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَةَ وَرَوَاهُ الدَّارِمِيُّ عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ. و گفته اند
که اگر در طلب حدیث و حفظ و تبلیغ وی فرضاً هیچ فایده نبودی جز امیدواری برکت این دعا از حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم بس بودی در دنیا و آخرت اللهم ارزقنا. وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ اتَّقُوا الْحَدِيثَ عَنِّي إِلَّا مَا عَلِمْتُمْ. پرهیز کنید حدیث کردن را از من مگر چیزی را که میدانید بیقین یا بظن غالب
که از من است تا در ورطه دروغ بستن بر من نیفتید. فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ.
پس کسی که دروغ بر بندد بر من دیده و دانسته پس باید که بگیرد جای نشست خود را از آتش دوزخ. شرح این کلام در
فصل اول در حدیث اول گذشت. رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَرَوَاهُ ابْنُ مَسْعُودٍ وَجَابِرٌ وَلَمْ يَذْكُرْ. و ذکر نکرده است ابن ماجه
این کلام را که اتَّقُوا الْحَدِيثَ عَنِّي إِلَّا مَا عَلِمْتُمْ. وَعَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ
بِرَأْيِهِ فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ. کسی که بگوید در تفسیر قرآن برای و عقل و قیاس خود بی آنکه مستندی از نقل
داشته باشد پس باید که بگیرد جای نشست خود را از آتش. وَفِي رِوَايَةٍ. و در روایتی اینچنین آمده است مَنْ قَالَ
فِي الْقُرْآنِ بِغَيْرِ عِلْمٍ. کسی که بگوید و سخن بکند در قرآن بی علم فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ. رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ. وَعَنْ
جُنْدُبٍ. بضم جیم و ضم دال نیز آمده نام ابو ذر غفاریست ولیکن غالب ذکر وی بکنیت اوست و مناقب
وی کثیر است و در بعضی مواضع نوشته شده و جندب بن عبد الله بجلی نیز صحابیست که حسن بصری و محمد بن سیرین از وی

[margin: ابن ماجه عن جابر]

روایت دارند و جندب قشیری نیز در کتاب مذکور است و گفته اند که مشهور آنست که وی غفلی
است نه قشیری و در بعضی نسخ مصابیح قشیری است تا در این حدیث کدام یکی از این دو مراد است والله اعلم
قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بِرَأْيِهِ فَأَصَابَ فَقَدْ أَخْطَأَ. هر که بگوید
در قرآن و سخن کند در آن از پیش خود پس صواب کند پس بتحقیق خطا کرد یعنی اگر چه در واقع حق و صواب اتفاق
افتاد اما چون در قصد و طریق آن خطا کرد حکم خطا دارد و این بر عکس حال مجتهد است که اگر چه خطا کند بر
صواب است بمعنی نیل اجر و ثواب و کلام در این مقام تفصیلی دارد مجمل آنکه تفسیر است و تأویل تفسیر آنکه
جزم کند که مراد حق همین است و این معنی جز بنقل از ائمه اهل تفسیر که برسد سند آن بحضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم درست نباشد و تأویل آنکه بطریق احتمال گوید که تواند مراد این باشد و این بشرط موافقت
قواعد عربیت و اقوال این شرع درست است والله اعلم. رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَأَبُو دَاوُدَ. وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ
رضی الله عنه. قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمِرَاءُ. بکسر میم و راء ممدوده فِي الْقُرْآنِ كُفْرٌ. جدال
و نزاع در قرآن کفر است یعنی نزدیک است که بکفر کشد و بعضی گفته اند که مراد بمراء در اینجا شک و تشکیک
است و بر این وجه مراد حقیقت کفر باشد. رَوَاهُ أَحْمَدُ وَأَبُو دَاوُدَ. وَعَنْ عَمْرِو بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ
ضمیر جده بار راجع است بشعیب یا باب و این اسناد بیانی دارد و در بعضی مواضع گفته شده است قَالَ
سَمِعَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَوْمًا يَتَدَارَءُونَ فِي الْقُرْآنِ. گفت عمرو بن شعیب از پدرش از جدش که
شنید آنحضرت قومی را که تدافع و تناقض میکنند در قرآن و جدال و نزاع مینمودند در آن فَقَالَ
پس گفت آنحضرت إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِهَذَا. هلاک شدند کسانیکه پیش از شما بودند مگر باین صفت که
ضَرَبُوا كِتَابَ اللهِ بَعْضَهُ بِبَعْضٍ. زدند کتاب خدا را بعض آن را ببعض بسبب کردن تناقض میان آیات و گفتند
آیت مخالف آن آیت است و آن مخالف این یا مراد خلط بعضی آیات است ببعضی و عدم تمیز میان محکم و متشابه
و مجمل و مبین و ناسخ و منسوخ و معنی اول انسب بقول اوست که فرمود وَإِنَّمَا نَزَلَ كِتَابُ اللهِ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا
و فرود نیامده است کتاب خدا مگر آنکه تصدیق میکند بعض او بعض را. فَلَا تُكَذِّبُوا بَعْضَهُ بِبَعْضٍ. پس تکذیب
نکنید بعض آن را ببعض. فَمَا عَلِمْتُمْ مِنْهُ فَقُولُوا. پس آنچه بدانید از کتاب خدا و برسد علم شما بدان پس بگوئید
و بیان کنید. وَمَا جَهِلْتُمْ فَكِلُوهُ إِلَى عَالِمِهِ. و آنچه ندانید و نرسد علم شما بدان پس بسپارید آن را بدانندهٔ
آن یعنی الله تعالی و رسول او صلی الله علیه و سلم و بعضی گفته اند که مراد عالمی است که علم کتاب و تفسیر دارد.
رَوَاهُ أَحْمَدُ وَابْنُ مَاجَةَ. وَعَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أُنْزِلَ
الْقُرْآنُ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ. فرو فرستاده شده است قرآن بر هفت حرف و حرف در لغت بمعنی طرف است

و اینجا هفت نوع و هفت طریق و آنچه مناسب این معنی افتد مراد است و شراح را اختلاف است که
باین هفت حرف که مراد چیست اکثر بر آنند که مراد بآن هفت لغت است که در عرب مشهور و معروف
بفصاحت بوده اند و آن هفت لغت قریش و طی و هوازن و اهل یمن و ثقیف و هذیل و بنی تمیم است
آورده اند که اول که قرآن نازل شد بلغت قریش آمد که لغت آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم و چون بر سایر
عرب تکلم بدان شاق بود آنحضرت از حضرت عزت التماس کرد که درین امر توسعه شود پس امر شد که هر کس بلغت
خویش بخواند و همچنین میخواندند تا زمان امیر المؤمنین عثمان چون وی رضی الله عنه مصاحف متعدده نویسانید
و ببلاد اسلام فرستاد قرار بر همان لغت داد که زید بن ثابت بامر ابی بکر صدیق باستصواب عمر فاروق
رضی الله عنهما جمع کرده بود و امر کرد بمحو باقی لغات جهت مشاهده اختلاف مردم با یکدیگر و تکفیر بعضی مر بعضی را
و نماند از آن لغات مگر چیزی اندک و متفق شدند بر آن صحابه و باقی ماند بعد از ایشان تا رسید بقرای سبعه
باسانید متصله و باقی اختلافی که درین لغت مقرر بود از ادغام و اماله و وقف و جز آن از آنچه میان این قراء
اختیار و ترجیح مختلف افتاده است و بعضی گویند که مراد بحروف سبعه قراءت سبعه است که همه متواتر
و ثابت اند بی شبهه و بر همه احکام قرآنیت از صحت صلوة و حرمت مس محدث و جنب و امثال آن مترتب است
و بعضی هفت معانی مراد داشته اند که قرآن بر آن مشتمل است از امر و نهی و قصص و امثال و وعظ و وعد و وعید و بعضی
بعقاید و احکام و اخلاق و قصص و امثال و وعظ و وعده و وعید تفسیر کرده و بعضی گویند که مراد بهفت عدد مخصوص
نیست بلکه مراد توسعه و کثرت است و عرب هفت را باین معنی استعمال میکنند زیرا که این عدد بیست کامله
زمان و مکان بر آنست کذا قالوا والله اعلم لِکُلِّ آیَةٍ مِنْهَا ظَهْرٌ وَبَطْنٌ مر هر آیت را از آن حروف سبعه که قرآن
بر آن منزل است و در بعضی نسخ لکل آیة منه و این ظاهرتر است و ضمیر راجع بقرآن است یعنی هر آیتی از
قرآن را ظاهریست و باطنی مراد بظاهر آنچه همه اهل زبان از آن می فهمند و باطن آنچه بندگان خاص حق تعالی
بر آن مطلع اند یا مراد بظاهر آنچه بیان میکند آنرا تفسیر و باطن آنچه کشف میکند آنرا تاویل و تفسیر آنچه متعلق است
بروایت و تاویل آنچه متعلق است بدرایت و بعضی گویند مراد بظهر ایمان آوردن است بدان و ببطن عمل
کردن بآن یا مراد بظهر قراءت و تلاوت است و ببطن تفهم و تدبر یا ظهر لفظ است و بطن معنی یا مراد
آنکه قصص قرآن در ظاهر اخبار است و در باطن اعتبار وَلِکُلِّ حَدٍّ مُطَّلَعٌ بضم میم و فتح طای مشدده جای
بلند که بر آن بر آیند و بر بالای وی مطلع شوند و حد بمعنی طرف و نهایت یعنی هر یک از ظهر و بطن را حدی و نهایتی
است و هر حد و نهایت را مقامی است که بترقی و صعود بر آن مقام اطلاعی واقع شود بر آن حد و نهایت
پس مطلع ظهر تعلم عربیت است و علومی که ظاهر معنی قرآن بدان متعلق است و معرفت اسباب نزول و ناسخ

و منسوخ

و منسوخ و امثال آن و مطلع بطن ریاضت و اتباع ظاهر و عمل بمقتضای آن و تزکیه نفس و تصفیه قلب
و تجلیه روح و تخلیه سر که بعد از حصول آن ربطون قرآن اطلاع افتد چنانکه گفته است نظم جمال شاهد قرآن
نقاب آنگاه بگشاید که دار الملک ایمان را بیابد خالی از غوغا و بعضی گفته اند که مراد بحد احکام شرع است که
آن تعین نموده و حد فرموده است و هر یک از احکام او را موضعی است که بدان اطلاع افتد بر هر حکم و تمام
حدود و احکام و مواضع اطلاع بر آن حاصل نبود مگر حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم و علما را در آن
طبقات و منازل و مقامات است بعضها فوق بعض و معانی دیگر نیز گفته اند و آنچه مذکور شده است اولی و ارجح
والله اعلم رَوَاهُ فِی شَرْحِ السُّنَّةِ وَعَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اَلْعِلْمُ ثَلٰثَةٌ
اصول علم دین و شریعت سه است آیَةٌ مُحْکَمَةٌ یکی آیت که محکم است اشارت بکتاب الله است و تخصیص
بآیت محکم جهت آنست که آن ام الکتاب و اصل اوست و محفوظ است از احتمال و اشتباه و هر چه جز اوست
از متشابهات محمول بر آنست و علومی که مبادی و وسایل آنست متعلق است بدان اَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ
یا سنتی که ثابت است بحفظ متون و اسانید آن اَوْ فَرِیْضَةٌ عَادِلَةٌ یا فریضه ایست که مثل و عدیل
کتاب و سنت است اشارت است باجماع و قیاس که مستند و مستنبط است از آن و باین اعتبار
آنرا مساوی و معادل کتاب و سنت داشته اند و تعبیر از آن بفریضه کردن تنبیه است بر آنکه عمل بآنها واجب است
چنانکه بکتاب و سنت پس حاصل معنی حدیث آن باشد که اصول دین چهار است کتاب و سنت و اجماع و قیاس
وَمَا کَانَ سِوٰی ذٰلِکَ فَهُوَ فَضْلٌ و هر چه هست از مواد علوم جز این پس آن فضل و لا یعنی است و فضل در لغت
بمعنی زیادت ضد نقص و جمع آن فضول است غالب آمده در مالا یعنی و آنچه خیر نیست و وی فضول کسی که
مشغول باشد بما لا یعنی نظم هر چه نه قال الله و قال الرسول فضله بود فضل مخوان ای فضول رَوَاهُ
اَبُوْ دَاوُدَ وَابْنُ مَاجَةَ وَعَنْ عَوْفِ بْنِ مَالِكٍ الْاَشْجَعِیِّ صحابی است اول مشاهد او خیبر است و بود با وی
رایت اشجع روز فتح سکونت کرد شام را و وفات یافت در وی سنه ثلث و سبعین قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ
صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ لَا یَقُصُّ اصل قص بمعنی اعلام و اخبار و بیان است و قصه مشتق است از آن و قاص
کسی که قصه را بر وجهی که هست بگوید بخواند و بمعنی وعظ گفتن و پند و نصیحت دادن نیز آید و قاص واعظ را
گویند و مراد اینجا این معنی است میفرماید که قصه نمیخواند و وعظ نمیگوید اِلَّا اَمِیْرٌ مگر حاکم و امیر که پند گوید
مردم را و خبر دهد ایشانرا از اخبار ماضیه تا بدان اعتبار گیرند و پند پذیر شوند اَوْ مَأْمُوْرٌ یا کسی که امر کرده است
ورا حاکم و ماذون و مجاز است از پیش وی پس حکم او حکم امیر است اَوْ مُخْتَالٌ یا مردی متکبر معجب که برای
طلب ریاست و اتباع هوا ریا میکند و قصد آن میخواند و مختال بخای معجمه است و در بعضی روایات محتال بمهمله نیز آمده

از حیله و بعضی این روایت را راجح واولی داشته والله اعلم و درین زجر است از قص و وعظ بی اذن
امام زیرا که امام داناتر است بمصالح رعیت و مهربان تر است برایشان و اگر خود نکو بدید اگر از میان
علما کسی را که بعلم و تقوی و دیانت و صیانت و ترک طمع و حسن عقیدت موصوف بود و از جهل و فسق و حب جاه
و بدعت دور باشد و ازینجا استنباط میتوان کرد که تصدر بر سجاده مشیخت برای وعظ و ارشاد و هدایت
بی اذن مشایخ و اجازت و استخلاف ایشان جایز نبود چنانکه بعضی متشیخه از اهل جهل و اهوا میکنند و بعضی
از شارحان گفته اند که مراد ازین حدیث در خطبه است که مفوض بامر امام است و بهر که نایب او باشد رواه
ابو داود والدارمی عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده وفی روایته او مرائی و در روایت دارمی او مراء
آمده بمعنی ریا ورزنده بدل لفظ مختال که در روایت ابو داود واقع شده وعن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من افتی بغیر علم کسی که فتوی دهد بی علم کان اثمه علی من افتاه
باشد گناه او بر گردن کسی که استفتا نموده و پرسیده از وی مسئله چه باعث این فتوی بی علم که موجب اثم است
او شده و اگر عمدا با وجود مردی دیگر اعلم از وی پرسیده باشد پس بنوچه افتاه بمعنی استفتاه باشد و این
بر تقدیریست که افتی اول بر لفظ معلوم باشد و او را بر لفظ مجهول نیز خوانده اند و معنی این شود که هر کرا فتوی
داده شد بی علم باشد گناه او بر کسی که فتوی داده است و این معنی ظاهرتر است ومن اشار علی اخیه
و کسی که امر کرد برادر خود را که مشورت کرده است با او و مصلحت طلبیده بامر یعلم ان الرشد فی غیره بکاری که
میداند که صلاح کار وی در غیر آن کار است فقد خانه پس بتحقیق خیانت کرد او را و المستشار مؤتمن که
در حدیث دیگر واقع شده است این معنی دارد رواه ابو داود وعن معاویة قال ان النبی گفت معاویه
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم نهی عن الاغلوطات نهی کرد از غلوطات جمع اغلوطه بضم همزه و سکون غین و غلوطه
بی همزه نیز آمده کلامی که در غلط انداخته شود کسی بدان و آنرا مغالطات نیز گویند اگر بقصد اظهار فضیلت
نفس خود و نقص غیر و شرمنده ساختن و رسوا گردانیدن او کند و باعث تهیج فتنه و شر و موجب عداوت و ایذا
گردد حرام است و بعضی گفته اند که اگر بطریق جزا و مکافات باشد چنانکه یکی دیگری را در مغالطه انداخت
آن دیگر نیز او را در مغالطه بیندازد و بحکم جزاء سیئة سیئة مثلها جایز است چنانکه امام شافعی رحمه الله
با امام ابو یوسف رحمه الله در مجلس هارون الرشید کرد والله اعلم رواه ابو داود وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعلموا الفرایض والقران بیاموزید فرایض را و قرآن را وعلموا
الناس و بیاموزانید مردم را فانی مقبوض زیرا که من قبض کرده شوم از عالم مراد بفرایض احکامی که
فرض و لازم است عمل بدان در دین و چون در مقابله قرآن واقع شده مراد احکامی خواهد بود که در سنت واقع

شده است و بعضی فرایض را از علم مواریث مراد داشته اند رواه الترمذی وعن ابی الدرداء
قال کنا مع رسول الله گفت ابی الدرداء بودیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فشخص ببصره الی
السماء پس برداشت آنحضرت چشم مبارک خود را بسوی آسمان تیز و بدید بجانب آن گویا که منتظر وحی شد
که فرود آید پس وحی آمد باقتراب اجل وی صلی الله علیه وسلم ثم قال هذا اوان یختلس فیه العلم من الناس
پس گفت این وقت آنست که در ربوده شود و دور روی علم و وحی از مردم حتی لا یقدروا منه علی شیء تا
آنکه قادر نباشند از علم بر هیچ چیز رواه الترمذی وعن ابی هریرة روایة آمده است از ابو هریره بطریق
روایت و این عبارت از رفع حدیث است بجای آنکه گویند قال قال رسول الله ولیکن چون راوی ابو هریره
یقین نیست با آنکه وی این لفظ گفته بجای وی لفظ روایت آورد مقصود آنست که روایت کرد ابو هریره از آنحضرت
که فرمود یوشک ان یضرب الناس اکباد الابل نزدیک است که بزنند مردم جگرهای شتران را
کنایت است از سرعت سیر و طول سفر یطلبون العلم در حالتی که طلب میکنند علم را فلا یجدون احدا
اعلم من عالم المدینة پس نیابند هیچ کسی را داناتر از عالم مدینه مطهره رواه الترمذی و فی جامعه و مذکور
است در جامع ترمذی که قال ابن عیینة انه مالک بن انس گفت سفیان بن عیینه که از اصحاب مالک و شیوخ
شافعی است مراد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از عالم مدینه که فرموده است امام مالک است ومثله عن عبد
الرزاق و مانند این سخن ابن عیینه منقول است از عبد الرزاق که از کبار مشاهیر ائمه حدیث است یعنی وی
نیز گفت که از عالم مدینه امام مالک مراد است قال اسحق بن موسی گفت اسحاق بن موسی که از شاگردان
سفیان بن عیینه است وسمعت ابن عیینة انه قال هو العمری الزاهد و شنیدم ابن عیینه که گفت
عالم مدینه که در حدیث مذکور است عمری زاهد است که در مدینه بود و از علما و زهاد وقت از اولاد عمر بن
الخطاب واسمه و نام عمری زاهد عبد العزیز بن عبد الله پس نقل از ابن عیینه مختلف آمده ترمذی
و عبد الرزاق آنچنان نقل کرده اند که عالم مدینه امام مالک را گفت و اسحق بن موسی نقل کرد که عمری زاهد را گفت
و نام عمری زاهد که مشهور است عبد الله عمرو بن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب است و کلام درینجا در شرح بطول
بتفصیل ذکر کرده ایم و پوشیده نماند که در تعیین و تشخیص مراد از عالم مدینه تعیین را مجال تنگ است کسی هر
باتفاق و خود بطریق ظن گفته و چون امام مالک در زمان خود بحدیث و فقه و اجتهاد و امامت ممتاز بود و با این بلده
مطیبه خصوصیتی وارتباطی و ملازمتی خاص داشت مظنه آنست که توان بر وی حمل کرد اما با وجود آن در زمان
وی و پس و پیش از وی درین بلده و در اکناف عالم علما و مجتهدان و امامان بوده اند که خارج از حد عد و حصر اند
و ظاهر آنست والله اعلم که مصدوق کلام معجز نظام اخبار است از حال آخر زمان که علم و دین منحصر و مقتصر گردد

در مدینه مطهره چنانکه از بعضی احادیث ظاهر میگردد گفته اقیل و این قول اقرب است بصواب والله اعلم
وعنه و هم از ابی هریره روایت است که گفت فیما اعلم و بصیغه متکلم این لفظ ابو هریره است و اعلم
بلفظ ماضی نیز خوانده اند عن رسول الله در آنچه میدانم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم آنحدیث است که
قال گفت آنحضرت ان الله بدرستی که خدایتعالی عز و جل یبعث می برانگیزد و پیدا میکند لهذه
الامة برای نفع این امت و تقویت و تائید دین وی علی رأس کل مائة سنة بر سر تمامی هر صد سال
من یجدد لها دینها کسی که نو میگرداند و تازه میسازد برای این امت دین او را رواه ابو داود بدانکه اکثر
مردم ازین حدیث چنان فهمیده اند که مراد یک شخص است از امت که ممتاز میگردد از میان اهل زمان
خود بتجدید و نصرت دین و ترویج و تقویت سنت و قلع و قمع بدعت و نشر علم و اعلای کلمه اسلام تا که تعیین
کرده اند که در مائه اولی فلان بود و در مائه دوم فلان و بعضی گفته اند که اولی حمل بر عموم است خواه یک تن
یا جمعی باشند چه کلمه من واقع میشود بر واحد و بر جمع و نیز مخصوص نیست بعلما و فقها بلکه شامل است ملوک و امرا
و قرا و اصحاب حدیث و زهاد و عباد و علمای نحو و ارباب سیر و تواریخ و اغنیا و اسخیا که اموال و اشیا
بر علما و صلحا و مصارف خیر صرف کنند و باعث ترویج و تقویت دین گردند و جمیع طوایف را که بوجود ایشان
قوتی و کمالی و رواجی در دین پدید آید انتهی و اگر عموم بلاد و دیار نیز اعتبار کنند تا شاید که در دیگران
در هر شهری یکی یا جماعت پیدا شوند باین صفت و در بنا شده والله اعلم وعن ابراهیم بن عبد الرحمن
العذری بضم عین و سکون ذال معجمه منسوب است بعذرة بن سعد که پدر قبیله است از خزاعه قال قال
رسول الله گفت ابراهیم بن عبد الرحمن که از ثقات تابعین است گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
یحمل هذا العلم برمیدارند و یاد میگیرند این علم یعنی علم کتاب و سنت را من کل خلف عدوله از هر جماعت
آینده از سلف عادلان که شایسته روایت اند ینفون عنه تحریف الغالین دور میکنند از علم تغیر
از حد درگذرندگان در امر دین را و تحریف تبدیل حق بباطل تغیر در لفظ یا در معنی وانتحال المبطلین
و دور میکنند دروغ بر بستن اهل بطلان را و انتحال دعوی کردن چیزی که از آن دیگری است برای نفس خود یا دروغ
از شعری یا قولی و اینجا کنایت از کذب است و تاویل الجاهلین و دور میکنند تاویل جاهلان را که بی علم
آیات و احادیث را تاویل کنند و از ظاهر بگردانند رواه البیهقی فی کتاب المدخل مرسلا روایت
کرد این حدیث را بیهقی در کتاب خود که مدخل نام دارد بطریق ارسال من حدیث بقیة بن الولید
که کثیر الروایت است از مجهولان و کثیر الغرایب است و مردم اختلاف دارند در وی بعضی گفته اند ثقه است
و مامون و لیکن مدلس بود مات سنة سبع و تسعین و مائة عن معاذ بن رفاعة در اکثر نسخ مشکات

واقع شده

واقع شده است و صحیح معان بن رفاعه بنون مکان ذال و در وی نیز اختلاف است بعضی او را ثقه گویند
و بعضی ضعیف و در کاشف ذهبی معاذ بن رفاعه و معان بن رفاعه هر دو مذکور است اما آنکه بقیه بن الولید ازو
روایت دارد معان است بنون عن ابراهیم بن عبد الرحمن العذری و در اصل کتاب درینجا بیاض است از رواه
البیهقی تا قول او العذری و سنذکر حدیث جابر و نزدیک باشد که ذکر کنیم حدیث جابر را که در وی
این کلمه واقع است فانما شفاء العی السؤال نیست شفای جهل و درماندگی سخن مگر پرسیدن از علما
فی باب التیمم در باب تیمم انشاء الله تعالی

الفصل الثالث

عن الحسن مرسلا قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم من جاءه الموت و هو یطلب العلم کسی که بیاید او را موت در حال آنکه طلب
میکند علم را لیحیی به الاسلام تا زنده گرداند و قوی و تازه کند بآن علم دین مسلمانی را نه برای آنکه حاصل
کند مال و جاه و دنیا و لذات و شهوات نفسانی را فبینه و بین النبیین درجة واحدة فی الجنة
پس میان او و میان پیغمبران یکپایه تفاوت است در بهشت و این مبالغه است در قرب او بحضرت انبیا
صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و لهذا تاکید کرد درجه را بواحده رواه الدارمی وعنه مرسلا و هم از
حسن بصریست بطریق ارسال قال سئل رسول الله پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم عن رجلین
از حال دو مرد که کانا فی بنی اسرائیل بودند در بنی اسرائیل احدهما کان عالما یصلی المکتوبة
یکی ازان دو مرد بود عالم که میگزارد نماز فرض را ثم یجلس فیعلم الناس الخیر پس می نشست و می
آموخت مردم را علم و الآخر یصوم النهار و یقوم اللیل و مرد دیگر روزه میداشت روز را و بیدار میبود
نماز میگزارد در شب و وی نیز عالم است کمتر از اول یا برابر بلکه تواند که بیشتر ازو باشد لیکن صرف اوقات
بعبادت میکند نه بنشر علم و تعلیم آن ایهما افضل پرسیده شد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
کدام یکی ازین دو فاضلتر است و ثواب او بنده تر است قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه
و سلم فضل هذا العالم الذی یصلی المکتوبة ثم یجلس فیعلم الناس الخیر زیادتی ثواب این مرد عالم که
میگزارد نماز فرض را بستر می نشست و تعلیم میکرد مردم را علم علی العابد الذی یصوم النهار و یقوم
اللیل بر آن عابد که روزه میداشت روز و نماز میگزارد شب کفضلی علی ادناکم همچو فضل من بر مردی
که ادنی و پست پایه تر است از شما رواه الدارمی وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی
الله علیه و سلم نعم الرجل الفقیه فی الدین نیکو مردیست آنکه فقیه است در دین و عالم باحکام آن
منفطن است و دران ان احتیج الیه نفع اگر احتیاج و نیاز مندی آورده شود بوی فایده رساند مردم را
وان استغنی عنه اغنی نفسه و اگر بی نیازی کرده شد ازوی بی نیاز گرداند خود را از ایشان رواه رزین

و حاصل معنی آنکه لایق بحال عالم آنست که محتاج نگرداند خود را بسوی خلق و میل نکند بمصاحبت خلق
و طمع نکند در منافع ایشان نیز منقطع نگردد و ترک افادهٔ علم مطلقا نکند بلکه اگر مردم محتاج و مضطر باشند بوی
چنانکه عالمی دیگر نباشد که افادهٔ علم کند بحکم این ضرورت در آید در مردم و نفع رساند ایشان را و افادهٔ علم
کند و اگر محتاج نباشند و استفاده ننمایند بی نیاز گردد از ایشان مشغول گردد بعبادت مولی و بخدمت علم
و بمطالعه کتب دینیه و تصنیف و نشر علم باین طریق فافهم وعن عکرمة مولی ابن عباس یکی از فقهای مکه بود و اصل
وی از بربر است از اهل مغرب شعبی گفت هیچکس را ندیدم اعلم بکتاب الله از عکرمه تابعی ثقه است و بعضی
مردم را در وی خلاف است و بخاری گفت که نیافتم هیچکی را از اصحاب خود مگر آنکه احتجاج میکرد بعکرمه
مات سنه سبع و مائة ان ابن عباس قال حدث الناس کل جمعة مرة روایت میکند که گفت ابن عباس او را
یا مخاطب دیگر را حدیث کن و وعظ بگو مردم را در هفته یکبار فان ابیت فمرتین و اگر ابا می آری از حد
کردن هر هفته یکبار و زیاده بر آن میخواهی پس حدیث کن دو بار در هفته و باز فان اکثرت فثلاث مرات
و اگر بسیار میخواهی پس حدیث کن سه بار و زیادت مکن از سه بار که ملول خواهی ساخت مردم را و لا
تمل الناس هذا القرآن و ملول مساز و بستوه میار مردم را ازین قرآن عظیم الشان که شوق و ذوق در آن
مطلوب است و لا الفینک تاتی القوم و هم فی حدیث من حدیثهم و باید که نیابم من ترا بر این حالت که
بیائی مردم را در آنحال که ایشان در سخنی از سخنان خود باشند فتقص علیهم پس قصه خوانی بر ایشان و وعظ
گوئی فتقطع علیهم حدیثهم پس ببری بر ایشان سخن ایشان را فتملهم پس این سبب آنست که ملول گردانی
ایشان را و لکن انصت و لیکن خاموش نشین فاذا امروک پس وقتی که فرمایند و التماس نمایند از تو حدیث را
فحدثهم و هم یشتهونه پس حدیث کن ایشان را و حال آنکه ایشان خواهش دارند حدیث ترا خواه سخن
دنیا باشد که مردم در آنند یا سخن دین اگر سخن دین باشد قطع آن مناسب نبود و اگر سخن دنیا است
شاید که بحکم بشریت گذشتن از آن خوش ندارند و وعظ و نصیحت و شنیدن قرآن را ناخوش انگارند و در آن ایستند
و هیبت دین نماند یا رب مگر مصلحت در قطع سخن ایشان باشد پس بهمین تقریب ایشان را از آن سخن برآرد منظر
مصلحت وقت باید گماشت و آنچه ابن عباس گفت بحکم غالب و بنظر ظاهر فرموده است رضی الله عنه و خود
در آن روزگار غالب مردم سخن دین بوده است و انظر السجع من الدعاء و نگاه کن و تاخیر فرما سجع را از
دعا اگر بتکلف باشد و سبب ذهاب خشوع و تضرع گردد فاجتنبه پس پرهیز کن و یکسو شو از آن فانی عهدت
رسول الله پس بدرستی که من دریافته ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم و اصحابه و یاران او را لا یفعلون الا
ذلک نمیکردند سجع را در دعا بتکلف و آنچه واقع شده است در ادعیهٔ ماثوره از سجع بی تکلف آمده است چنانکه

بعض مواضع

بعضی مواضع موزون نیز افتاده است بی قصد و اراده رواه البخاری وعن واثلة بثای مثلثه
بن الاسقع بسین مهمله و قاف صحابی است اسلام آورد هنگامی که آنحضرت تجهیز جیش تبوک میکرد
از اهل صفه بود و نزول کرد بصره بعد از آن بشام رفت و به بیت المقدس صد سال عمر یافت و بعضی
نود و هشت گفته اند رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من طلب العلم فادرکه
کسی که بجوید علم دین را پس دریابد آنرا کان له کفلان من الاجر باشد مر او را دو نصیب از اجر و ثواب
یکی اجر طلب و مشقت که در تعلیم و تحصیل علم کشیده است و دیگر ثواب حصول علم و تعلیم و بدر رسیدن
دیگر آنرا خواهد کرد یا ثواب عملی که بدان خواهد کرد فان لم یدرکه کان له کفل من الاجر پس اگر در نیافت
علم را و حاصل نشد باشد مر او را یک نصیب از ثواب که بهر تقدیر در طلب علم باید بود و اگر بدست آمد
نور علی نور و اگر نه در طلب علم سعادت است نظم گرچه نتوان بدوست ره بردن شرط یاریست در طلب مردن
نظم مقصود جامی از طلبم گفته که چیست مقصود او همین که دهد جان درین طلب رواه الدارمی
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان مما یلحق المومن من عمله و حسناته بعد موته
برسیدن از آنچه می پیوندد و میرسد مسلمان را از ثواب کردار وی و نیکیهای وی پس از مرگ وی علماً علمه
و نشره علمی که دانست آنرا و پراکنده ساخت آنرا و در بعضی نسخ علمه بتشدید آمده و بر توجیه و نشر تفسیر بیان
اوست یا مراد کثرت تعلیم و اشاعت اوست و ولداً صالحاً ترکه و فرزندی نیک کردار که گذاشت
او را بعد از خود او مصحفاً ورثه بتشدید را یا مصحفی که بارث گذاشت او را یا وقف کرد در حالت
حیات خود او مسجداً بناه یا مسجدی که بر آورد او را او بیتاً لابن السبیل بناه یا خانه که برای مسافران
بنا کرد آنرا او نهراً اجراه یا جوئی که روان ساخت آنرا او صدقة اخرجها من ماله فی صحته و حیاته
یا صدقه که بیرون آورد آنرا از مال خود در تندرستی خود و حیات خود اگر چه تندرست نبود چنانکه
در حالت بیماری که امید صحت دارد تلحقه من بعد موته و میرسد ثواب این چیزها آن مسلمان را بعد از
مرگ آورد این را بجهة تاکید با این متعلق است بخصوص صدقه بجهة اهتمام بشان وی و بعضی از شارحان
گفته اند که متعلق بصدقه است و معنی او آنست که آن صدقه باقی ماند بعد از موت وی تا داخل صدقه
جاریه گردد و اگر گویند سابقا گذشته که آنچه باقی میماند از ثواب همین سه چیز است علم و ولد
و صدقه جاریه و اینجا هفت چیز ذکر کرده جوابش آنکه اینجا آنچه بعد از علم و ولد ذکر کرده همه داخل صدقه جاریه است
رواه ابن ماجه و البیهقی فی شعب الایمان وعن عائشة رضی الله عنها قالت سمعت رسول
الله صلی الله علیه و سلم گفت عائشه شنیدم آنحضرت را یقول میگفت ان الله عز و جل

اوحی الی انه من سلک مسلکا فی طلب العلم. بدرستی که خدا تعالی وحی فرستاد بسوی من که هرکه برود راهی
را و پیش گیرد طریقی را در طلب علم سهلت له طریق الجنة. آسان کردانم مر او را راه بهشت را. و من سلبت
کریمتیه. و هرکه بربایم و دور کردانم هردو چشم او را اثبته علیهما الجنة. جزا و ثواب دهم او را در مقابله
هردو چشم بهشت را کریمه هر عضو شریف را گویند که در بدن آدمیت گویند مراد اینجا چشم افتاده. وفضل فی علم خیر
من فضل فی عبادة. و زیادتی در علم اگرچه اندک باشد بهتر است از زیادتی در عبادت اگرچه بسیار بود
و ملاک الدین الورع. و قوام و نظام کار خانه دین و سبب استحکام و قوت وی ورع و تقوی است و نزد
بعضی مرتبه ورع بالاتر است از تقوی تقوی پرهیز از حرام و ورع اجتناب از شبهه و باصطلاح بعضی
تقوی کاملتر است و تمامتر از ورع و صحیح آنست که هر دو یک معنی است. رواه البیهقی فی شعب الایمان
وعن ابن عباس رضی الله عنهما. قال تدارس العلم ساعة من اللیل خیر من احیائها. درس گفتن
علم و خواندن با یکدیگر و بحث و تحقیق و مذاکره کردن علم یکساعت از شب بهتر است از زنده کردانیدن
تمام شب و نماز گزاردن در ان احیای لیل دو معنی دارد یکی زنده کردانیدن شب را گویا که شبی که بر نخیزند و نماز
نکنند در آن شب مرده است و بطاعات و عبادات کردن در آن زنده میکردد دیگر زنده کردانیدن
نفس خود را در شب چه خفته و بیکار حکم مرده دارد. رواه الدارمی وعن عبد الله بن عمرو ان رسول الله
روایت است از عبد الله بن عمرو که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مر بمجلسین فی مسجده. گذشت بدو
مجلس که در مسجد شریف وی بود یعنی صحابه در دو مجلس ساخته جا نشسته بودند یک جماعت بدعا مشغول
بودند یک جماعت بمذاکره علم فقال کلاهما علی خیر. پس فرمود آنحضرت اهل هردو مجلس را که هردو ثابت
و قایم اند بر نیکی و کار نیک میکنند. واحدهما افضل من صاحبه. و لیکن یکی از آن دو اهل مجلس فاضلتر و بهتر
از دیگری است. اما هؤلاء فیدعون الله ویرغبون الیه. اما این جماعت که مشغول اند بدعا پس میخواهند
خدا تعالی را و رغبت میکنند بسوی او و امید وارند از وی حصول مقصود و مدعای خود را و حصول مدعای
ایشان در مشیت حق است فان شاء اعطاهم. پس اگر میخواهد بدهد مدعای ایشان را وان
شاء منعهم. و اگر میخواهد منع میکند و نمیدهد. واما هؤلاء فیتعلمون الفقه او العلم و یعلمون
الجاهل. واما این طایفه دیگر که مشغول بمذاکره علم اند پس می آموزند فقه را یا علم را شک از راوی و می
آموزانند جاهل را فایده ایشان متعدی است و متعدی بغیر فهم افضل. پس ایشان فاضلتر اند از جماعت
اول. و انما بعثت معلما. و فرمود من برانگیخته نشده ام و فرستاده نشده ام مگر علم آموزاننده و تعلیم کننده
آنرا. ثم جلس فیهم. پس نشست در میان این قوم که مذاکره علم میکردند بالاتر ازین چه فضیلت باشد که سرور انبیا

صلی الله علیه وسلم با ایشان نشست و خود را از ایشان شمرد و متعلم گدایان را ازین معنی خبر نیست که
سلطان جهان با ماست امروز. رواه الدارمی وعن ابی الدرداء قال سئل رسول الله صلی الله علیه
وسلم ما حد العلم الذی اذا بلغه الرجل کان فقیها. پرسیده شد از آنحضرت که چیست نهایت و مرتبه
علمی که چون برسد مرد آن مرتبه را باشد فقیه و در اعداد فقها در آید و ثواب ایشان بیابد فقال رسول الله
پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من حفظ علی امتی اربعین حدیثا فی امر دینها. کسی که یاد گیرد و برساند
امت مرا چهل حدیث از کار دین ایشان گفته اند مراد مقصود رسانیدن چهل حدیث است بایشان
اگرچه یاد نداشته باشد و نفهمیده معانی آن. بعثه الله فقیها. برانگیزد خدا تعالی او را روز قیامت در زمره
فقها. وکنت له یوم القیمة شافعا وشهیدا. و باشم من او را روز قیامت شفاعت کننده مر گناهان او را
و گواهی دهنده بر طاعات او و بحکم این حدیث علمای کبار اربعینات تصنیف کرده اند از سلف و خلف امید وار شفاعت
و شهادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم گشته اند هر کسی بابی از ابواب دین را آورده و فقیر حقیر اربعینی
کرده هر حدیثی در بابی دیگر و اول تالیفی که بعد از خدمت این علم شریف بدان توفیق یافته آن اربعین
وعن انس بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم هل تدرون من اجود جودا. آیا در می یابید
نیکوتر و سره تر و رسنده تر از روی جود. قالوا الله ورسوله اعلم. گفتند صحابه خدا و رسول خدا داناتر اند
بدان. قال. گفت آنحضرت الله اجود جودا. خدا تعالی کاملتر است و بزرگتر است از روی جود از هرکه
غیر اوست. ثم انا اجود بنی آدم. بعد از حق تعالی من جوادترم از میان آدمیان. واجودهم من بعدی
و جوادترین نوع انسان و در بعضی نسخ اجودهم یعنی جوادترین بنی آدم رجل علم علما فنشره. مردیست
که حاصل کرد علم را پس نشر کرد علم را بتعلیم و تصنیف بلکه بکتابت نیز والله اعلم. یأتی یوم القیمة
امیرا وحده. می در آید روز قیامت تنها مانند امیری که همراه او تابعان و خادمان باشند او قال
امة واحدة. شک راویست که بجای امیرا وحده امة واحدة گفت یعنی تن تنها مانند امتی و جماعتی
باشد چنانکه در شان ابراهیم خلیل الله علیه السلام آمده که ان ابراهیم کان امة واحدة ای امة مقصود آنکه
معزز و مکرم باشد میان خلایق و با شوکت و حشمت آید در آن روز. وعنه ان النبی. و هم از انس آمده
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم قال منهومان لا یشبعان. گفت دو حریص سیر نمیشوند منهوم فی
العلم. یکی حریص در علم لا یشبع منه. سیر نمیشود از تحصیل علم هرچند بیشتر حاصل میکند متعطش تر میگردد
منهوم فی الدنیا لا یشبع منها. و حریص در دنیا که در هیچ مرتبه سیر نمیگردد و از آن. روی البیهقی
الاحادیث الثلثة فی شعب الایمان. روایت کرد این سه حدیث را که یکی از ابی الدرداست و دو از

ابن بیهقی در کتاب شعب الایمان و قال و گفت بیهقی که قال الامام احمد فی حدیث ابی الدرداء گفته است
امام احمد در حدیث ابی الدرداء که در فضیلت حفظ اربعین حدیث روایت کرد هذا متن مشهور
فیما بین الناس متن این حدیث مشهور است در میان مردم ولیس له اسناد صحیح و نیست مر او را
اسناد صحیح و امام نووی در اول اربعین خود گفت که این حدیث ضعیف است ولیکن او را طرق متعدده است
که بعضی به بعضی قوت پذیرفته و اتفاق دارند بر جواز عمل بحدیث ضعیف در فضایل اعمال خصوصاً که ائمه
کبار آنرا تلقی بقبول کرده و عمل بدان نموده اند و عن عون بن عون تابعی عابد زاهد فقیه ثقه روایت میکند از
ابن مسعود و ابی موسی و ابی هریره و ابن عباس و روایت میکند از وی زهری و ابو حنیفه قال قال عبد الله
بن مسعود منهومان لا یشبعان صاحب العلم و صاحب الدنیا دو حریص سیر نمیشوند اهل علم و اهل دنیا
ولا یستویان و برابر نیستند این دو حریص در قدر و مرتبه اما صاحب العلم فیزداد رضی للرحمن اما
صاحب علم پس زیاده میکند خشنودی مر خدای مهربان را و اما صاحب الدنیا فیتمادی فی الطغیان
اما صاحب دنیا پس نهایت میرود در سرکشی و عصیان ثم قرأ عبد الله پس تر خواند عبد الله برای بیان
دلیل تمادی صاحب دنیا در طغیان بر تقدیر توانگری این آیت را کلا ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی
قال و قال گفت عون که گفت عبد الله الآخر یعنی دلیل جانب دیگر که رضای رحمن است زیادت حرص
بر علم این آیت است انما یخشی الله من عباده العلماء که وارد است در فضیلت علما و خوف و خشیت
ایشان از خدا و رضای او از ایشان رواه الدارمی و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم ان اناسا من امتی بدرستی که بعضی مردم از امت من سیتفقهون فی الدین
نزدیک باشد که تفقه کنند و فقیه شوند در دین و یقرؤن القرآن و بخوانند قرآن را یقولون نأتی
الامراء فنصیب من دنیاهم میگویند می آییم امرا را پس میرسیم و میگیریم چیزی از دنیای ایشان
و نعتزلهم بدیننا و گوشه میگیریم از ایشان بدین خود ولا یکون ذلک و نمیشود و دور است نمی آید
جمع کردن تفقه در دین و تقرب امرا و سلاطین و نتیجه نمیدهد قرب ایشان مگر ضرر و خسران را کما لا یجتنی
من القتاد الا الشوک چنانچه چیده نمیشود از قتاد مگر خار و قتاد نام درختی است خاردار که میوه ندارد
کذلک لا یجتنی من قربهم الا همچنین حاصل کرده نمیشود از قرب امرا مگر خسران و وبال و زیانهای که
زبان بیان و تعبیرات از ان کوتاه است یعنی از حذف مستثنی مفهوم میگردد و مستثنی حذف کرده و بقرینه مقام
قال محمد بن الصباح کانه یعنی الخطایا گفت محمد بن الصباح شیخ بخاری و مسلم و ابو داود
و احمد است ثقه مامون مصنف سنن گویا که میخواهد از آن مستثنی که حذف کرد گناهان را یعنی حاصل نمیکنند

از قرب ایشان مگر فوت خطایا را و در حذف کردن اشارت است بآنکه زبان در صحبت ایشان چنان و چندان
گناه کرد که بیان نتوان کرد رواه ابن ماجة و عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال لو ان اهل العلم صانوا
العلم اگر بودی که اهل علم نگاه میداشتند علم را و می شناختند قدر آنرا و وضعوه عند اهله و می نهادند
علم را نزد اهل آن و قابل آن لسادوا به اهل زمانهم هر آینه مهتر میشدند بسبب علم اهل زمان خود را
زیرا که هر که حرمت علم نگاه دارد علم نیز حرمت او را نگاه دارد ولکنهم بذلوه لاهل الدنیا ولیکن اهل علم
باختند علم را مر اهل دنیا را و نگاه نداشتند از ایشان لینالوا به من دنیاهم تا بیابند بآن چیزی
از دنیای ایشان فهانوا علیهم پس خوار شدند نزد اهل دنیا و سبک در آمدند در نظر ایشان سمعت
نبیکم شنیدم پیغمبر شما را صلی الله علیه و سلم یقول میگفت من جعل الهموم هما واحدا هم
آخرته کسی که بگرداند قصدهای خود را یک قصد که قصد آخرت است و جز آخرت مقصودی ندارد
کفاه الله هم دنیاه بسنده شود او را خدای تعالی مقصود دنیای او را ومن تشعبت به الهموم احوال
الدنیا و کسی که پریشان و متفرق گرداند او را قصدهای که احوال و پریشانیهای دنیاست لم یبال
الله فی ای اودیتها هلک باک ندارد خدای تعالی که در کدام یکی از وادیهای دنیا و احوال آن هلاک
گردد آنکس رواه ابن ماجة روایت کرد این حدیث را ابن ماجة از ابن مسعود از قول وی ولو ان
اهل العلم تا آخر ورواه البیهقی فی شعب الایمان عن ابن عمر من قوله و روایت کرد آنرا بیهقی از
ابن عمر از قول وی من جعل الهموم الی آخره و اول حدیث را روایت نکرد و عن الاعمش
ابو محمد سلیمان اسدی کوفی از موالی است انس بن مالک را دیده ولیکن در شنیدن وی از وی خلاف است
و از بسیاری از تابعین شنیده و سفیان ثوری و ابن عیینه و غیر ایشان از وی روایت میکنند
از اعلام مشهور بعلم حدیث و قراءت بود یکهزار و سیصد حدیث روایت کرده گفت یحیی بن معین
بود جریر چون ذکر میکرد حدیث اعمش را میگفت هذا الدیباج الخسروانی و بود اعمش که از وی فوت نشد
تکبیر اولی مدت شصت سال و ولادت او روز قتل امام حسین بود و مات سنه ثمان و اربعین و مایه و در وی
تشیعی بود و مناقب بسیار است و بعضی او را سید المحدثین گفته اند قال قال رسول الله گفت اعمش که
از تابعین است گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم آفة العلم النسیان آفت علم فراموش شدن است
این در حقیقت تنبیه است بر اجتناب از مباشرت اسبابی که موجب نسیان علم آید از ارتکاب معاصی
و مشاغل نفس و دنیا و متابعت آن چنانکه امام شافعی رحمه الله گفت شعر شکوت الی وکیع سوء حفظی
فاوصانی الی ترک المعاصی فان العلم فضل من اله و فضل الله لا یعطی لعاصی و اضاعته ان تحدث

به غیر اهلش ضایع و هلاک گردانیدن علم این است که حدیث کنی و بیاموزی آن را به غیر اهل علم و قابل
آن. رواه الدارمي مرسلا. وعن سفيان ان عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال لكعب. روایت
از سفیان ثوری که عمر بن الخطاب گفت مر کعب احبار را. من ارباب العلم. کیستند خداوندان علم یعنی
آنها که مالک علم اند و رسوخ یافته است علم در ایشان و مستحق آن شده اند که ایشان را ارباب علم
توان خواند و رب هر چیز مالک آن چیز و مستحق آن چیز را گویند. قال. گفت کعب. الذين يعملون بما يعلمون.
ارباب علم آن کسانی اند که عمل میکنند بانچه علم دارند. قال. گفت عمر بن الخطاب. فما اخرج العلم من
قلوب العلماء. پس چه چیز است که بیرون آرد نور و هیبت و برکت علم را از دلهای علما. قال الطمع.
گفت کعب احبار بیرون کشید علم را از دلهای علما طمع در مال و جاه و رغبت در اسباب و اشیای دنیا و گفته
اند الطمع يصير الاسود ذبابا. طمع شیر را از مگس میسازد. و با طمع کلمهٔ حق گفتن دشوار است. نظم. طمع بند
و دفتر ز حکمت بشویی. طمع بگسل و هرچه خواهی بگوی. طمع را سه حرف است هر سه تهی. از آن نیست مر مطمعان را
بهی. منقول است از شیخ ابو العباس مرسی قدس سره که فرمود در ابتدای امر خود در سر حد اسکندریه
افتادم و از مردی که مرا می شناخت بنصف درهم چیزی خریدم و چون قلیل بود بخاطر گذشت که
شاید از من نگیرد هاتف آواز داد که السلامة في الدين بترك الطمع في المخلوقين. رواه الدارمي. وعن
الاحوص بن حكيم. تابعی است انس را و عبد الله بن بشر را دیده از انس سند او ضعیف است و امام احمد
گفته که وی هیچ نمی ارزد و ابن معین گفت که لیس بشیء و ابن عدی گفت که میتوان حدیث او را نوشت
و پدر او حکیم بن عمر صحابی است. عن ابيه قال سأل رجل النبي. گفت پرسید مردی پیغمبر را صلى الله
عليه وسلم عن الشر. از بدی یا مردم بد یا از بدترین مردم که چه کسانند و این معنی موافق تر است بجواب
و در صراح گفته که شر بمعنی بدی آید و بدتر نیاید و میگویند فلان شر الناس و نمیگویند اشر الناس مگر در
لغت ضعیف و خیر نیز به این معنی آید نیکی و نیک و نیکتر و سیاق حدیث ناظر در معنی اخیر است. فقال.
پس گفت آنحضرت. لا تسألوني عن الشر. مپرسید مرا از شر. وسلوني عن الخير. و بپرسید مرا از خیر.
يقولها ثلثا. گفت آنحضرت این کلمه را سه بار و در آن وقت ذکر کردن مردم بد و نشان نهادن
بر طایفه مخصوص ببدی بر خاطر شریف خوش نیامد و بعد از اظهار کراهیت چون بیان کرد خیار
ناس را اشرار را نیز ذکر فرمود از برای تدارک و تلافی آن کراهیت. ثم قال. پس فرمود. الا ان شر
الشر شرار العلماء. دانا و آگاه باشید که بدترین بدان بدان علما اند. وان خير الخير خيار العلماء.
و بدرستی که نیکترین نیکان نیکان علما اند زیرا که علما متبوع خلق اند و مردم تابع ایشان پس بدی و نیکی ایشان

در خلق بیشتر سرایت کند که از مردم دیگر. رواه الدارمي. وعن ابي الدرداء قال ان من اشر
الناس عند الله منزلة يوم القيمة. بدرستی که از جمله بدترین مردمان نزد خدا از روی قدر و مرتبه روز
قیامت. عالم لا ينتفع بعلمه. عالمی است که فایده نمیگیرد از علم خود و عمل نمیکند بدان و در بعضی نسخ
لا ينتفع بصیغه مجهول نیز تصحیح کرده اند یعنی عالمی که نفع برده نمیشود بعلم وی بترک تعلیم و تدریس و تصنیف
یا ترک امر معروف و نهی منکر و موید این است حدیث ابی هریره که در آخر فصل آید که در وی
بصیغهٔ مجهول است البته. رواه الدارمي. وعن زياد بن حدير. بضم حا و فتح دال مهملتین و سکون تحتانیه
اسدی کوفی تابعی است شنید از عمر و علی و شنیدند از وی شعبی و غیره. قال قال لي عمر. گفت مرا
عمر بن الخطاب رضي الله عنه هل تعرف ما يهدم الاسلام. آیا می شناسی که چه چیز می شکند بنای مسلمانی
را و ویران میکند آن را و هدم بمعنی شکستن پشت نیز آمده و این معنی نیز مناسب است. قال قلت لا. گفت
زیاد بن حدیر نمی شناسم. قال يهدمه زلة العالم. گفت عمر میشکند بنای مسلمانی را لغزیدن عالم و گناه
کردن او. وجدال المنافق بالكتاب. و جدال و نزاع منافقان با کتاب خدا از برای فساد دین اسلام
و در حکم جدال منافقان است جدال و نزاع مبتدعه به شبه باطله و تاویلات زائغه که باعث
شک و تشکیک در دین میشود. وحكم الائمة المضلين. و حکم کردن امرای جور که گمراه کنندگان خلق اند
بر وفق هوا و شهوت خود و جبر و کره دیگران بر قبول و اطاعت آن. رواه الدارمي. وعن الحسن
قال العلم علمان. روایت است از حسن بصری رضي الله عنه گفت علم دو علم است. فعلم
في القلب. پس یک علمیست که در دل است. فذاك العلم النافع. پس آن علمیست سود دهنده
بر مردم را که طلب داشته شده است از پروردگار تعالی در ادعیهٔ ماثوره. وعلم على اللسان. و دوم علمیست بر
سر زبان که تاثیر نکرده و نورانی نساخت دل را. نظم. علم چون بر دل زند یاری شود. علم چون بر تن زند
باری شود. فذلك حجة الله عز وجل على ابن آدم. پس این علم بر سر زبان حجت خدا است
بر آدمیان که بآن الزام خواهد داد و خواهد گفت که شما را علم دادم چرا بدان کار نکردید. و از اینجا
گفته میشود که وای بر جاهل یکبار و بر عالم هفتاد بار که دیده و دانسته گمراه شد و در چاه خذلان
افتاد. رواه الدارمي. و شیخ محقق عارف بالله احمد بن عطاء الله الاسکندری در کتاب حکم
میفرماید که العلم النافع هو الذي ينبسط في الصدر شعاعه ويكشف عن القلب قناعه. علم نافع علمی است که
بگسترد و فراخ گرداند در سینه شعاع خود را که کنایت از انتشار انوار و آثار حالیه است مشابه شعاع
آفتاب که بر زمین افتد و منبسط گردد و بر افکند از دل پرده را که عبارت است از حجاب مانع از فهم و ادراک

حقایق اشیا و شیخ امام ابو عبد الله محمد بن علی الحکیم الترمذی فرمود علم نافع علمی است که ثابت
و متمکن شد در سینه و صورت نیست در آن زیرا که نور چون بتابد بر دل صورت بندد در وی تمام امور نیک و بد
و ببیند از آن سایه در سینه پس بعمل آرد نیک را و بگذارد بد را و علم نور قلب است که بر آمده از آن علامات هدایات
بسوی سینه و آنچه بیاموزی و بکسب حاصل کنی علم لسان است که ظلمت شهوت بر آن غالب آمده نور
او را برده است و بعضی گفته اند که علم نافع علم وقت و صفای قلب است که باعث است بر زهد در دنیا
و نزدیک گرداننده است به بهشت و دور اندازنده از دوزخ و مورث خوف و رجا و مغفرت
و معرفت آفات نفوس و طهارت اوست و این نوریست که می اندازد حق سبحانه در دل هر که میخواهد
از بندگان خود نه علم زبان از معقول و منقول و بالجمله نافع دو قسم است یکی علم معامله که باعث گردد بر عمل و
مقرون باشد بدان دیگر علم مکاشفه که اثر و نتیجهٔ عمل است و اول را علم درست و ثانی را علم وراثت
نیز خوانند وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال حفظت من رسول الله گفت ابو هریره یاد گرفته
ام از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وعائین دو ظرف از علم و در بعضی روایات من العلم بتصریح آمده
و دو عای علم عبارت است از محل آن که جمع شده در وی و طیبی گفت تشبیه کرد دو نوع علم را بدو ظرف
باعتبار احتوا و اشتمال هر یک بر چیزی که در دیگر نیست فاما احدهما فبثثته فیکم اما یکی از آن دو وعا
علم پس پراکنده گردانیده ام آنرا در میان شما واما الآخر فلو بثثته قطع هذا البلعوم واما علم دیگر
اگر پراکنده کنم آنرا و ظاهر گردانم بریده میشود این بلعوم بضم با راه گذر طعام از حلق چنانکه راوی تفسیر
کرده بقول خود یعنی مجری الطعام رواه البخاری و گفته اند که مراد باول علم احکام و اخلاق است که مشترک
است میان خواص و عوام و بثانی علم اسرار که محفوظ و مصون است از اغیار از جهة باریکی و پوشیدگی آن و
عدم وصول فهم ایشان بدان و مخصوص است بخواص از علما بالله از اهل عرفان و بعضی از شارحان
گفته اند که مراد بآن اخبار فتن و فساد دین است از بنی امیه که آنحضرت خبر داده بود که هلاک امت بدست
بعضی از بچگان قریش خواهد بود و ابو هریره میگفت اگر خواهم بیان کنم ایشان را نام بنام یا مراد احادیث
است که در آن اسامی امرای جور و احوال ایشان و مذمت ایشان بود و ابو هریره برمز و کنایت بعضی
از آن اخبار میگفت و از اظهار آن بصریح میترسید تا مبادا بکشندش و از آنجا که میگفت اعوذ بالله من
امارة الستین و امارة الصبیان پناه میجویم بخدا از پادشاهی سر شصت سال و امارت خردان
و اشارت میکرد بامارت یزید بن معاویه که بر سر شصت سال وقوع یافت و حق تعالی مستجاب گردانید دعای
ابو هریره را و برفت از عالم پیش از آن والله اعلم پوشیده نماند که مراد این قایل نفی علم باطن و وجود

حقایق و اسرار است که فهم عوام بدان نرسد و افشای آن مصلحت وقت نباشد و صلاح روزگار
بعضی مخاطبان در آن نبود و بی شک در دایرهٔ علم و دین اینچنین علمها هست پس مکابره است و اشارت
بدان در کلام نبوت و ارباب ولایت بسیار است و کلموا الناس علی قدر عقولهم نیز اشارت بآن تواند
بود و لابد هر ظاهری را باطنی و هر شریعتی را حقیقتی خواهد بود که در بیان آن دقتی و غموضی باشد که چون
بفهم عوام نرسد قایل را متهم و منسوب بچیزی دارند که نزد ایشان منکر و مذموم باشد و ایشان
در ذم و انکار آن در ظاهر معذور هم باشند و نهی در افشا و اظهار آن ازینجهة باشد نه بسبب مخالفت
او مر دین را و علم شریعت را و اگر گویند علم حقایق و اسرار ثابت و واقع است ولیکن در حدیث ابو هریره
اشارت بچیزی دیگر است که گفته شد نه بآن علم بوجود قراین که مذکور شد و نیز تخصیص ابو هریره بدان
با وجود دیگران از عظمای صحابه و عدم فهم ایشان آنرا و حکم کردن بقتل او خالی از بعدی نیست این
سخن دیگر است والله اعلم وعن عبد الله بن مسعود قال یا ایها الناس من علم شیئا فلیقل به
ای مردمان آگاه باشید که کسی که بداند چیزی را از علوم پس باید که بگوید آنرا ومن لم یعلم فلیقل
الله اعلم و کسی که نداند آنرا باید که تفویض کند علم آنرا بخدا و بگوید که خدا داناتر است بدان
ما نمیدانیم فان من العلم ان تقول لما لا تعلم پس بدرستی که از جمله علم و دانش است اینکه بگویی
مر چیزی را که نمیدانی الله اعلم چه تمیز معلوم از مجهول و دریافت اینکه این را نمیتوانم دانست نوعی
از علم است و این است آنچه مشهور است که لا ادری نصف العلم قال الله تعالی لنبیه گفته است
خدای تعالی پیغمبر خود را قل ما اسألکم علیه من اجر وما انا من المتکلفین بگو ای محمد سوال نمیکنم شما را
بر تبلیغ دین و قرآن هیچ مزدی و نیستم من از تکلف کنندگان که بربندند بر خود چیزی را که اهل آن نیستند
یعنی من آنچه مرا میدانانند و امر برسانیدن آن میکنند میرسانم و هیچ چیز از پیش خود نمیگویم و دعوی
میکنم و بزور بر خود نمی بندم و بحث و تفتیش از اشیای غامضه که فهم بدان نرسد دعوی فهم آن
کردن و سعی و جد در دانستن آن داخل تکلف است متفق علیه منقول است از عمر بن الخطاب رضی الله عنه
از آیت و فاکهة و ابا پرسیدند که معنی اب چیست فکر کرد چون در نیافت فرمود بل هذا التکلف یعنی
معلوم است که نام چیزی از جنس فواکه و مطاعم است اگر بخصوص معلوم نشد حاجت نیست و فکر کردن در دریافت
آن تکلف فیما لا یعنی است وعن ابن سیرین نام او محمد است از کبار تابعین است و پدر او سیرین
مکاتب انس بن مالک است در علم رؤیا آیتی بود و چیزهای غرایب از وی درین باب منقول است قال
ان هذا العلم دین گفت این علم کتاب و سنت دین است یعنی قوام و ثبات دین بدوست فانظروا

تُمْسُونَ تَأْخُذُونَ دِينَكُمْ. پس نگاه کنید و ببینید که از چه کس میگیرید دین خود را اشارتست باهتمام
واحتیاط در معرفت حال راوی در وثوق و دیانت و حفظ و ورع و سنت تا نباید گرفت از هر که روایت
کند خصوصا ارباب غرض از اهل هوا و بدعت که دیانت ندارند و برای ترویج مذهب خود وضع و افترا نمایند
رَوَاهُ مُسْلِمٌ. وَعَنْ حُذَيْفَةَ. از مشاهیر صحابه است ابو عبد الله کنیت اوست و یمان نام پدر او
و او را صاحب سر رسول الله گویند رضی الله عنه و نزد او بود علم منافقان و گفت حدیث کرد پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم بهر چه خواهد بود تا روز قیامت از فتن و وقایع. قَالَ يَا مَعْشَرَ الْقُرَّاءِ اسْتَقِيمُوا. ای گروه
قرآن خوانندگان که قرآن را بر سر زبان دارید یا مراد علما اند که عمل ندارند و ثابت و راست ایستند
و براه راست روند فَقَدْ سَبَقْتُمْ سَبْقًا بَعِيدًا. پس بتحقیق سابق شده اید شما سابق شدن بسیار
سبقتم بصیغه ماضی خطاب معلوم است مر آنکسان را که دریافته اند اوایل اسلام و صحابه رسول
خدا را چه هرگاه ایشان تمسک کنند بکتاب و سنت سبقت کنند و دریابند هر چیز را و هر که بعد
از ایشان بیاید اگر چه عمل کند مثل ایشان نرسد بآنچه رسیده اند ایشان بجهت سابقیت در اسلام
و بصیغه مجهول نیز روایت کرده اند یعنی سبقت کرده شدند شما را و پیشدستی بردند بر شما آنهایی که متصف بودند
و هستند باستقامت و سلوک طریق مستقیم. وَإِنْ أَخَذْتُمْ يَمِينًا وَشِمَالًا لَقَدْ ضَلَلْتُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا
و اگر میگیرید شما و میروید راه چپ و راست را میگذارید راه راست هر آینه بتحقیق گمراه میشوید گمراه
شدنی سخت و میروید در گمراهی راه دور و دراز. رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ. وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ
قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَعَوَّذُوا بِاللهِ مِنْ جُبِّ الْحُزْنِ. پناه جوئید بخدا از جب اندوه
و جب بضم جیم و تشدید با چاه سر بر نیاورده و اطلاق کرده شد در حدیث بر وادی از جهت بودن او
مقعر مانند چاه. قَالُوا. گفتند صحابه يَا رَسُولَ اللهِ وَمَا جُبُّ الْحُزْنِ. و چیست جب حزن و چه مراد است ازان
قَالَ وَادٍ فِي جَهَنَّمَ. فرمود وادیست در دوزخ. يَتَعَوَّذُ مِنْهُ جَهَنَّمُ كُلَّ يَوْمٍ أَرْبَعَ مِائَةِ مَرَّةٍ. پناه میجوید
ازان دوزخ هر روز چهار صد بار یعنی چنان قبیح و شنیع و موحش است که دوزخ از وی پناه میجوید
چه جای دوزخیان و پناه جستن دوزخ کنایت است از غایت شدت و محنت در وی یا مراد حقیقت
تعوذ است بزبان و بر پروردگار تعالی قادر است که دوزخ را بسخن آرد چنانکه از ظواهر آیات و احادیث
مفهوم میگردد. قِيلَ. گفتند صحابه يَا رَسُولَ اللهِ وَمَنْ يَدْخُلُهَا. که میدر آید آن وادی را. قَالَ الْقُرَّاءُ الْمُرَاؤُونَ
بِأَعْمَالِهِمْ. فرمود میدر آیند در وی قرآن خوانندگان ریا کنندگان بعملهای خود و قرا بر عالمان متعبدان
نیز اطلاق می یابد چه علم از قرآن حاصل کرده و عبادت بحکم اوست. رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَكَذَا ابْنُ مَاجَةَ

وَزَادَ فِيهِ. و زیاده کرده است ابن ماجه درین حدیث این کلام را. وَإِنَّ مِنْ أَبْغَضِ الْقُرَّاءِ إِلَى
اللهِ تَعَالَى الَّذِينَ يَزُورُونَ الْأُمَرَاءَ. و بدرستی که از جمله دشمن داشته شده ترین قرا بسوی خدا
آن کسانند که ملاقات میکنند و صحبت میدارند امرا را یعنی بجهت طمع دنیا نه از جهت امر معروف و
نهی منکر یا بطریق جبر و اکراه و دفع شر و ایذای ایشان. قَالَ الْمُحَارِبِيُّ يَعْنِي الْجَوَرَةَ. گفته است محاربی
که از راویان حدیث است و نام او عبد الرحمن بن محمد است روایت میکند از اعمش و یحیی بن سعید
مات سنه خمس وتسعین ومائة مراد با امرا جابران و ظالمان اند و نا روندگان براه دین و شریعت اعاذنا الله
وَعَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ
نزدیک است که بیاید بر مردم روزگاری که لَا يَبْقَى مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ. باقی نماند از دین مسلمانی مگر نام
و علم بوی و عمل از وی اثری نه. وَلَا يَبْقَى مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ. و باقی نماند از قرآن مگر رسم و آئین قرآنی
و مراد برسم قرآن تجوید حروف و اتقان لفظ بی تفکر و تدبر در معانی و عمل باوامر و نواهی آن
مَسَاجِدُهُمْ عَامِرَةٌ. مسجدهای ایشان آبادانست که گرد می آیند در وی نه از برای عبادت و ذکر حق
و درس علم چنانکه فرمود. وَهِيَ خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى. و حال آنکه آن مساجد ویران است از هدایت
و علم و عبادت. عُلَمَاؤُهُمْ شَرُّ مَنْ تَحْتَ أَدِيمِ السَّمَاءِ. دانشمندان ایشان بدترین مردم اند که
زیر آسمانند و ادیم آسمان روی زمین روی آنها و ظاهر آنها. مِنْ عِنْدِهِمْ تَخْرُجُ الْفِتْنَةُ. از نزد ایشان
بیرون می آید فتنه و بلا و شر در دین باعانت ظالمان و ستمکاران. وَفِيهِمْ تَعُودُ. و باز هم
در ایشان باز میگردد بمسلط گردانیدن خدا تعالی ظالمان را بر ایشان چنانکه گفته اند که هر که خلق خدا را
بیازارد تا دل مخلوقی بدست آرد خدا تعالی همان ظالم را بر وی گمارد تا دمار از روزگارش بر آرد
رَوَاهُ الْبَيْهَقِيُّ فِي شُعَبِ الْإِيمَانِ. وَعَنْ زِيَادِ بْنِ لَبِيدٍ. صحابی انصاری است بیرون آمد بسوی آنحضرت
بمکه و بود با وی تا هجرت کرد و عامل گردانید او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر حضرموت روایت
میکنند از وی عوف بن مالک و ابو الدرداء مات فی اول ایام معاویة قَالَ ذَكَرَ النَّبِيُّ. گفت زیاد بن لبید که
یاد کرد پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَيْئًا. چیزی را از فتنه و ابتلا. فَقَالَ. پس فرمود آنحضرت ذَاكَ
عِنْدَ أَوَانِ ذَهَابِ الْعِلْمِ. وجود آن فتنه و ابتلا نزد وقت رفتن علم است از عالم. قُلْتُ. گفتم یا رسول
اللهِ وَكَيْفَ يَذْهَبُ الْعِلْمُ. چگونه میرود علم. وَنَحْنُ نَقْرَأُ الْقُرْآنَ. حال آنکه ما میخوانیم قرآن را و میدانیم
احکام آنرا. وَنُقْرِئُهُ أَبْنَاءَنَا. و میخوانانیم قرآن را و میدانانیم احکام آنرا پسران خود را. وَيُقْرِئُهُ
أَبْنَاؤُنَا أَبْنَاءَهُمْ. و میخوانانند او را پسران ما پسران خود را. إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. تا روز قیامت

همچنین سلسلهٔ علم میرود. فقال ثكلتك امك زياد. پس گفت آنحضرت بگرید ترا مادر تو ای زیاد اِن
كنتُ لأراك من أفقه رجلٍ بالمدينة. بدرستی که بودم من هر آینه گمان بردم ترا دانا تر و فهیم تر مردی در مدینه عجب که
مقصود از کلام من نفهمیدی و گمان بردی که قرآن و علم عبارتست از مجرد خواندن و دانستن آنست و هر که خواند و دانست
عمل کرد این چنین نیست أَوَلَيْسَ هٰذِهِ الْيَهُوْدُ وَالنَّصَارٰى يَقْرَءُوْنَ التَّوْرٰىةَ وَالْإِنْجِيْلَ. آیا نیستند این
جماعهٔ یهود و نصاری که میخوانند توریت و انجیل را. لَا يَنْتَفِعُوْنَ بِشَيْءٍ مِمَّا فِيْهِمَا. عمل نمیکنند بچیزی که
سود کند ایشانرا از انچه در توریت و انجیل است. رواه احمد وابن ماجة وروى الترمذي
عنه نحوه وكذا الدارمي عن ابي امامة. روایت کرد این حدیث را باین لفظ که مذکور شد احمد و ابن ماجه
از زیاد بن لبید و روایت کرد ترمذی هم از زیاد بن لبید مانند آن در معنی متحد و در لفظ مختلف و همچنین روایت
کرد دارمی مانند آن لیکن از ابی امامه. وعن ابن مسعود قال قال لي رسول الله. گفت ابن مسعود گفت مرا پیغمبر خدا
صلى الله عليه وسلم تعلموا العلم وعلموه الناس. بیاموزید علم را و بیاموزانید آنرا بمردم. تعلموا الفرائض
وعلموها الناس. بیاموزید فرائض احکام یا فرائض را و بیاموزانید آنرا بمردم. تعلموا القرآن وعلموه الناس
بیاموزید قرآنرا و بیاموزانید آنرا بمردم. فإني امرؤ مقبوض. زیرا که من بدرستی که مردی ام که میرانیده
میشوم و قبض کرده میشود روح من وقت تمام شدن کار دین و تبلیغ احکام آن. والعلم سيقبض. و علم
زود باشد که گرفته شده میگردد و در بعضی نسخ سينتقص از نقصان یعنی کم میگردد. ويظهر الفتن. و ظاهر
میشود فتنها و ابتلاها بگرفته شدن علم و کم شدن او. حتى يختلف اثنان في فريضة. تا آنکه مختلف میشوند
دو کس در حکم فرض چه جای سنن و نوافل. لا يجدان احدا يفصل بينهما. نمی یابند هیچ یکی را که حکم کند
میان آن دو کس و جدا کند حق را از باطل. رواه الدارمي والدارقطني. وعن ابي هريرة رضي الله عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل علم لا ينتفع به. مثال علمی که نفع گرفته نمیشود بوی تعلیم کردن
كمثل كنز لا ينفق منه في سبيل الله. همچو حال گنجی است که داده نمیشود و صرف کرده نمیشود از وی در راه
خدا. رواه احمد والدارمي. تمام شد کتاب العلم والحمد لله و در پی می آید آنرا

كتاب الطهارة

طهارت در لغت بمعنی نظافت و پاکی ضد نجاست و طهور بضم طا مصدر است و بفتح طا هم بمعنی مصدر آمده و هم
بمعنی آنچه تطهیر کرده شود بوی چنانچه آب و خاک و بمعنی مطهر نیز آید و در توجیه این خفائی هست در شرح آنرا
ذکر کرده ایم و در اصطلاح فقها عبارتست از نظافت از نجاست حکمی که آنرا حدث گویند و از نجاست
حقیقی که آنرا خبث خوانند و وضو بضم واو بمعنی مصدر و بفتح بمعنی آبی که بدان وضو کرده شود [illegible]
و تحقیق آنست که بفتح بمعنی مصدر نیز آید کذا قیل. الفصل الاول عن ابي مالك الاشعري صحا

مشهور است

مشهور است عم ابو موسی اشعری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
الطهور شطر الايمان. طهارت نیمهٔ ایمان است این مبالغه است در بیان زیادتی اجر طهارت که تمیز
ایست که بنصف اجر ایمان میرسد یا بمناسبت آن نصف ایمان خواند که ایمان میپوشد گناهان را که پیشتر
از آن کرده همچنین وضو میپوشد گناهانرا ولیکن ایمان میپوشد صغایر و کبایر را و وضو نمیپوشد مگر صغایر
را پس در مرتبهٔ نصف باشد یا بجهت آنکه ایمان تطهیر میکند باطن را و وضو پاک میگرداند ظاهر را و بعضی
گفته اند که مراد با ایمان نماز است چنانکه در کریمهٔ وما كان الله ليضيع ايمانكم مراد داشته اند و چون نماز
بی آن درست نیست گویا جزو اوست مبالغةً و اگر بیشتر مبالغه و ادعا کنند نصف آن اعتبار کنند
گویا که همه ارکان و شرایط نصفی است و وضو نصفی دیگر و بعضی از محققین در تاویل این حدیث گفته اند که
ایمان موجب تخلیه از رذایل و تحلیه بفضایل است و مراد بطهور اینجا تخلیه است و باینهمه بر تقدیر است که
مراد بشطر معنی نصف باشد چنانکه اکثر و اشهر استعمالات اوست و اگر بمعنی جزو باشد یعنی پاره از
ایمان برین تقدیر احتیاج باین توجیهات ندارد و لیکن این نیز مبالغه است گویا که داخل است در حقیقت
ایمان. والحمد لله تملأ الميزان. والحمد لله پر میکند ترازوی اعمال را یعنی هر که یکبار الحمد لله گوید چندان
ثواب یابد که میزانرا پر سازد. وسبحان الله والحمد لله تملآن او تملأ ما بين السموات والارض
و این دو کلمه پر میکنند تمام مسافت را که میان آسمانها و زمین است و او تملآن و تملأ برای شک راوی است که تملآن
گفت بلفظ تثنیه یا تملأ گفت بلفظ مفرد و بر هر تقدیر بتای فوقانیه و یای تحتانیه هر دو آمده و بلفظ تثنیه
ظاهر است که دو کلمه اند و مفرد باعتبار مجموع و جمله یا هر واحد و وجهش آنست که سبحان الله اعتراف
بتنزیه و تقدیس وی تعالی و آن شامل است آسمان و زمین را و هرچه در آنهاست چه هر ذره گواهی میدهد
و دلالت دارد بر پاکی ذات و صفات وی تعالی و تقدس از وصمت زوال و نقصان و الحمد لله اقرار است بکمالات
او و نعمتها که بیرون است از شمار و برا است بدان عالم و دال است بر آن و شک نیست که اگر این کلمات از حقایق خود
صادر گردد از قابل آن موجب میگردد شهود ذات و صفات و اسمای الهی را که افراد عالم مظاهر او و شفقت میکنند
ثواب آن آنرا اما مجرد الفاظ و حروف و اصوات آن مرتبه ندارد و با وجود آن فضل خدا واسع است و وی
تعالی اندک را بسیار بخش است و باین بیان ظاهر شد که اگر گویند پر میکند زمین و آسمانرا و هر چه در زمین و آسمان
و آسمان است یا پر میکند تمام عالم را درست آید و لیکن چون ما بین آسمان و زمین امری بود مکشوف و محسوس
ذکر کرد آنرا و تواند که کنایت باشد از تمام عالم والله اعلم. والصلوة نور. و نماز روشن کنندهٔ دل است بنور
تو بظهور معارف و روشن کنندهٔ روی بظهور سیمای صلاح و نور عبادت یا راه نماینده است بطریق حق و صواب

وبازدارنده از ظلمت باطل وخطا چنانچه در قرآن مجید فرمود إنَّ الصَّلوٰةَ تَنْهىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ
یا سبب ظهور نور اوست روز قیامت که روان میگردد پیش روی وجانب راست مومنان مصلی چنانکه
فرمود نُورُهُمْ يَسْعىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ وَالصَّدَقَةُ بُرْهَانٌ ومال بدرویش دادن بوجه الله نه بروی ریا
حجت قویست بر صدق دعوی ایمان ومحبت پروردگار تعالی یا حجت است مر طالب اجر را زیرا که آن قرضی است
که داده است مر خداوند تعالی را وَالصَّبْرُ ضِيَاءٌ وشکیبائی نمودن از معصیت و ممتحن خدا وپای برجای
بودن در طاعت وی تعالی یا شکیبائی کردن بر بلا ومصایب سبب روشنائی کامل ونور تام است چه ضیا
اکمل از نور بود ولهذا در قرآن مجید آفتاب را ضیا خوانده وماه را نور آنجا که فرمود وَجَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ
نُوراً وروشنائی آفتاب اتم واکمل است از نور مهتاب وشک نیست که مدار کار وبار دین تمام بر صبر است وتمامه
طاعات وعبادات از اقسام صبر اند ومحتمل است که مراد بصبر در اینجا صوم باشد بقرینه ذکر صلوة وصدقه
چنانچه در کریمه وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلوٰةِ مراد داشته اند وَالْقُرْآنُ حُجَّةٌ لَكَ أَوْ عَلَيْكَ وقرآن
دلیل است بر سود تو ومدد کننده مر ترا اگر عمل کردی بوی ونگاه داشتی حق او را وبر زبان تو وخصم ومبت کننده
بر تو اگر عمل نکردی وحق نگاه نداشتی كُلُّ النَّاسِ يَغْدُو همه آدمیان بامداد میکنند هر یک از ایشان
وغدوه بالضم بامداد یا از طلوع فجر تا بر آمدن آفتاب فَبَايِعٌ نَفْسَهُ پس فروشنده وصرف کننده است
ذات خود را در کاری که متوجه است بآن فَمُعْتِقُهَا أَوْ مُوبِقُهَا پس آزاد کننده است نفس را از عذاب
خدا تعالی یا هلاک کننده ومهیا کننده او را از برای عذاب یعنی چون روز شد آدمی بکاری متوجه گردد
آرنده است اگر در آن کار آخرت را بدنیا خرید وترجیح نمود خلاص کرد نفس را از عذاب آخرت واگر
دنیا را بآخرت خرید وترجیح نمود هلاک شد وخود را در ورطه عذاب افکند نظم بدنیا توانی که عقبی خری
بخر جان من ورنه حسرت بری رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَفِي رِوَايَةٍ ودر روایتی از مسلم این زیاده آمده است که
لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ أَكْبَرُ تَمْلَآنِ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ اینچنین گفته است صاحب مصابیح ومولف
مشکوة میگوید لَمْ أَجِدْ هٰذِهِ الرِّوَايَةَ فِي الصَّحِيحَيْنِ من نیافته ام این روایت را در صحیح بخاری وصحیح مسلم نیز وَلَا
فِي كِتَابِ الْحُمَيْدِيِّ ونه در کتاب حمیدی که جامع میان صحیحین است وَلَا فِي الْجَامِعِ ونه در جامع الاصول که احادیث
صحاح ست را جمع کرده وَلٰكِنْ ذَكَرَهَا الدَّارِمِيُّ ولیکن ذکر کرده است این روایت را دارمی بدل سبحان
الله والحمد لله یعنی مسلم سبحان الله والحمد لله تملآن ما بین السموات والارض گفته ودارمی بجای آن
لا اله الا الله والله اکبر تملآن ما بین السماء والارض گفت پس ذکر کردن صاحب این روایت را در فصل
اول درست نباشد والله اعلم وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلىٰ مَا يَمْحُو اللّٰهُ بِهِ الْخَطَايَا وَيَرْفَعُ بِهِ الدَّرَجَاتِ آیا راه ننمایم شما را بر عملهائی که محو میکند خدای تعالی
بسبب آن عملها گناهان را وبلند میگرداند بسبب آنها پایهای عمل کنندگان را محو در اصل سودن وپاک کردن
چیزی را چنانکه اثر ونشان آن نماند ومراد از محو گناهان آمرزیدن وبخشیدن آنهاست یا سودن وستردن
آنها از دیوان اعمال واتفاق است علما را که مراد گناهان صغیره است قَالُوا بَلىٰ گفتند صحابه بلی راه نمای ما را
بآن عملها یَا رَسُولَ اللّٰهِ قَالَ فرمود آن عملها اینست إِسْبَاغُ الْوُضُوءِ عَلَى الْمَكَارِهِ بتمام وکمال کردن وضو ورسانیدن
آبها را بجاهائی که میباید رسانید در هنگام مشقت وناخوش آمدن آب چنانکه در حالت سرمای وسختی سرما
مثلا وَكَثْرَةُ الْخُطَا إِلَى الْمَسَاجِدِ وبسیاری گامها در رفتن بسوی مسجدها چنانکه مسجد از خانه دور باشد
وتواند که مراد رفتن بادب ووقار وآهستگی باشد که سبب بسیاری گامهاست وَانْتِظَارُ الصَّلوٰةِ بَعْدَ
الصَّلوٰةِ وچشم در راه داشتن نماز را بعد از نماز یعنی نماز وقت بگزارد ونماز آینده را انتظار برد وبنشیند
در مسجد واگر بر آید دل بسته بآن او آویخته باشد فَذٰلِكُمُ الرِّبَاطُ پس اینست رباط حقیقی که آنرا رباط توان خواند
واصل رباط نگاه داشتن سرحد اسلام در مقابل دشمنان دین تا در نیایند ونشستن مسلمانان در آن وبربستن
اسپان ودلهای خود را در آن پس این منتظر نشستن برای نماز در مسجد مشابه نشستن در سرحد است
در مقابل شیطان ولشکر او تا دخل نکند وتواند که اشارت بتمامه اعمال ثلثه باشد که مذکور شد زیرا که
اینها می بندند راههای در آمدن شیطان را بر نفس ومغلوب میگردانند نفس را وَفِي حَدِيثِ مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ
ودر حدیث مالک بن انس اینچنین آمده که فَذٰلِكُمُ الرِّبَاطُ فَذٰلِكُمُ الرِّبَاطُ رَدَّدَ مَرَّتَيْنِ مکرر کردانید
این لفظ را دو بار بجهة تقریر وتاکید رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ ثَلٰثًا ودر روایت ترمذی سه بار مکرر کردانید
واین اعتراض است بر صاحب مصابیح که در فصل اول آورد وسه بار مکرر کردانید وصحیح آنست که
مسلم این حدیث را از مالک کم آورد دو بار مکرر کرد واز خبر مالک خود اصلا مکرر نیست وَعَنْ عُثْمَانَ رَضِيَ اللّٰهُ
عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ تَوَضَّأَ فَأَحْسَنَ الْوُضُوءَ کسی که وضو کند نیکو کند
وضو را یعنی برعایت سنن وآداب آن خَرَجَتْ خَطَايَاهُ مِنْ جَسَدِهِ بیرون آیند گناهان از تمام تن او حَتّٰى
تَخْرُجَ مِنْ تَحْتِ أَظْفَارِهِ تا آنکه بیرون آیند گناهان او از زیر ناخنان او ومبالغه است در حصول طهارت
مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا تَوَضَّأَ
الْعَبْدُ الْمُسْلِمُ چون وضو میکند بنده مسلمان أَوِ الْمُؤْمِنُ شک راویست فَغَسَلَ وَجْهَهُ پس میشوید روی
خود را خَرَجَ مِنْ وَجْهِهِ كُلُّ خَطِيئَةٍ نَظَرَ إِلَيْهَا بِعَيْنَيْهِ بیرون می آید از روی وی هر گناه که کرده است آنرا
بنظر وچشم خود یعنی گناه چشم مَعَ الْمَاءِ همراه آب أَوْ مَعَ آخِرِ قَطْرِ الْمَاءِ ویا گفت بیرون می آید با آخر

قطرهٔ از قطرهای آب اگرچه در روی جز از چشم نیز گناهان واقع می شوند اما چون عمده گناهان
واکثر آن بچشم است تخصیص بآن کرد فَإِذَا غَسَلَ يَدَيْهِ خَرَجَ مِنْ يَدَيْهِ كُلُّ خَطِيئَةٍ كَانَ بَطَشَتْهَا
يَدَاهُ مَعَ الْمَاءِ أَوْ مَعَ آخِرِ قَطْرِ الْمَاءِ پس چون میشوید هر دو دست را بیرون می آید هر گناهی که میکرد
آن گناه را دو دست یعنی گناهی که بکرده همراه آب یا همراه آخر قطرهٔ از قطرهای آب فَإِذَا غَسَلَ رِجْلَيْهِ
خَرَجَ كُلُّ خَطِيئَةٍ مَشَتْهَا رِجْلَاهُ مَعَ الْمَاءِ أَوْ مَعَ آخِرِ قَطْرِ الْمَاءِ پس چون میشوید هر دو پای خود را بیرون
می آید هر گناهی که رفته است بسوی آن هر دو پای او با آب یا با آخر قطرهای آب حَتَّى يَخْرُجَ نَقِيًّا مِنَ
الذُّنُوبِ تا آنکه بیرون می آید از جای وضو پاک از گناهان صغیره رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَعَنْ عُثْمَانَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ
قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا مِنِ امْرِئٍ مُسْلِمٍ تَحْضُرُهُ صَلَاةٌ مَكْتُوبَةٌ نیست هیچ مردی مسلمان
که حاضر میشود او را و در میرسد وقت نماز فرض فَيُحْسِنُ وُضُوءَهَا پس نیک میکند وضوی نماز را برعایت
سنن و آداب آن وَخُشُوعَهَا و نیک میکند خشوع و خضوع نماز را و این شامل رعایت آداب ظاهر و باطن است
چنانکه در دل ترسان باشد و نظر بر سجده گاه دارد و تمامهٔ همت و حضور بران گمارد و بجز آن مشغول نباشد
و ببدن و جامه و ریش بازی نکند و بجانب راست روی نگرداند و چشم نبندد و بعضی بجهة تحصیل حضور
قلب در چشم بستن رخصت گفته اند و بهتر آنست که در نماز فرض از آن احتراز کند و در تفسیر قول سبحانه
وَالَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ گفته اند که خایف و متذلل باشند و نظر را بر سجده گاه لازم دارند و آورده اند
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز نظر بجانب آسمان میداشت و انتظار وحی میبرد و چون این آیت نازل
شد بینداخت نظر را بجانب سجده گاه و در روایت است که آنحضرت مردی را دید که در نماز بریش بازی میکرد
فرمود اگر خشوع میکرد دل وی هر آیینه خشوع میکرد اعضای او و بعضی گفته اند که در قیام نظر
بسجده گاه دارد و در رکوع بر پشت پای و در سجده بجانب بینی و در قعده بر کنار وَرُكُوعَهَا و نیک کند
رکوع نماز را تخصیص برکوع کرد و سجود ذکر نکرد زیرا که رکوع مقدمهٔ سجود است و نیز رکوع سخت تر است بر مصلی
خود را گرفته استاده است بخلاف سجود که بر زمین افتاده است و نیز رکوع خاصهٔ مسلمانان است و در نماز
یهود و نصاری رکوع نباشد إِلَّا كَانَتْ كَفَّارَةً لِمَا قَبْلَهَا مِنَ الذُّنُوبِ هیچ کس نکند وضو و نماز را باین صفت و هیئت
مگر آنکه باشد آن نماز پوشنده و محو کننده مر چیزی را که پیش ازین کرده است از گناهان مَا لَمْ يُؤْتِ
كَبِيرَةً مادام که بوجود نیارد و نه دهد مصلی گناه کبیره را از ذات خود و در بعضی نسخ ما لم يأت یعنی
نکند گناه کبیره را و این روایت بحسب معنی ظاهر تر است و اول بحسب روایت قوی تر و مقصود آنست که وضو
و نماز گناهان را دور میکند صغیره نه کبیره را وَذَلِكَ الدَّهْرَ كُلَّهُ و این کفارت بودن نماز گناهان را همیشه است

تخصیص بزمانی

تخصیص بزمانی دون زمانی ندارد رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَعَنْهُ أَنَّهُ تَوَضَّأَ و هم از عثمان رضی الله عنه
روایت است که وی وضو کرد فَأَفْرَغَ عَلَى يَدَيْهِ ثَلَاثًا پس بریخت آب بر هر دو دست خود سه بار
ثُمَّ تَمَضْمَضَ وَاسْتَنْثَرَ بعد از آن آب در دهن کرد و در بینی کرد و بیفشاند بینی را و استنثار بثای مثلثه
بینی افشاندن بعد از آب کردن در وی که آنرا استنشاق گویند پس ذکر استنثار متضمن ذکر استنشاق
نیز باشد ثُمَّ غَسَلَ وَجْهَهُ ثَلَاثًا بعد از آن بشست روی خود را سه بار ثُمَّ غَسَلَ يَدَهُ الْيُمْنَى إِلَى الْمِرْفَقِ
ثَلَاثًا بعد از آن بشست دست راست خود را تا آرنج سه بار ثُمَّ غَسَلَ يَدَهُ الْيُسْرَى إِلَى الْمِرْفَقِ ثَلَاثًا
بعد از آن بشست دست چپ خود را تا آرنج سه بار ثُمَّ مَسَحَ بِرَأْسِهِ بعد از آن مسح کرد بسر خود و مسح گردانیدن
دست تر بر سر ثُمَّ غَسَلَ رِجْلَهُ الْيُمْنَى ثَلَاثًا بعد از آن بشست پای راست خود را سه بار ثُمَّ الْيُسْرَى ثَلَاثًا
بعد از آن بشست پای چپ خود را سه بار و تحقیق این افعال در باب سنن الوضو بیاید ثُمَّ قَالَ رَأَيْتُ رَسُولَ
اللهِ بعد از آن گفت عثمان دیدم پیغمبر خدا را صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَوَضَّأَ نَحْوَ وُضُوئِي هَذَا وضو کرد مانند
وضوی من که این است ثُمَّ قَالَ مَنْ تَوَضَّأَ وُضُوئِي هَذَا بعد از آن فرمود آنحضرت کسی که وضو کند
مانند وضوی من که این است ثُمَّ يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ بعد از آن بگزارد دو رکعت بعد از وضو فلا این آن و اگر
بیشتر کند فاضلتر باشد لَا يُحَدِّثُ نَفْسَهُ فِيهِمَا بِشَيْءٍ در حالتی که حکایت نمیکند نفس خود را در آن
دو رکعت بچیزی از حکایات دنیا و اگر خواطر عارض گردد و آنرا دفع کند و قرار نگیرد و از حضور باز
ندارد و زیان ندارد و بعضی گفته اند که مراد بعدم تحدیث نفس اخلاص و عدم عجب مراد است والله اعلم
غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ آمرزیده میشود مر آنکس را آنچه گذشته است از گناهان او و این حدیث
دلالت دارد بر استحباب نماز بعد از وضو و اگر فرض بگزارد یا سنت راتبه نیز کفایت است و نیت
این نماز تحیة الوضو باشکر وضو چیزی نیست مطلق نماز نیت کند اما در در آمدن مسجد نیت تحیة
المسجد بکند زیرا که تحیه بمعنی تعظیم و سلام دادن است پس تحیة الوضو معنی ندارد اما مسجد محل ملاحظهٔ
عظمت و بمشاهدهٔ روحانیت وی اگر قصد تعظیم کند و بروی سلام دهد جای آن دارد و نماز اصل
و مقصود لذاته است و وضو فرع و طفیل وی و وضو برای نماز است نه نماز برای وضو پس شکر وضو
بنماز مناسب نباشد کذا قال الغزالی مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَلَفْظُهُ لِلْبُخَارِيِّ وَعَنْ عُقْبَةَ بضم عین و سکون قاف
بن عامر صحابی است والی بود بر مصر از جانب معاویه بعد از برادر او عتبة بن ابی سفیان بعد از آن
عزل کرد و بمرد در مصر سنه ثمان و خمسین روایت کرده اند از وی جابر و ابن عباس و خلق کثیر از تابعین
کذا فی جامع الاصول و در کاشف گفته صحابی کبیر امیر شریف فصیح مقری فرضی شاعر ولی کرده شد غزای بحر را

ثم يقوم فيصلي

و مرد بمصر قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَتَوَضَّأُ نیست هیچ مسلمانی که وضو سازد
فَيُحْسِنُ وُضُوْءَهُ پس نیکو سازد وضوی خود را ثُمَّ يَقُومُ فَيُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ بستر بایستد پس بگزارد دو رکعت
مُقْبِلٌ عَلَيْهِمَا بِقَلْبِهِ وَوَجْهِهِ در حالی که وی پیش آینده و توجه نماینده است بر آن دو رکعت بدل خود
و دروی خود یعنی بظاهر و باطن و در روایتی مقبلاً بنصب آمده این بحسب اعراب ظاهر راست اِلَّا وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ
مگر واجب کرده مر او را از فضل الٰهی تعالی بهشت رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَعَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ
رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ يَتَوَضَّأُ نیست از شما هیچ یکی که وضو کند فَيُبْلِغُ
أَوْ فَيُسْبِغُ الْوُضُوْءَ پس نهایت برساند یا اتمام و اکمال کند وضو را و او شک راوی است ثُمَّ يَقُولُ
بستر بگوید اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُوْلُهُ وَفِي رِوَايَةٍ و در روایتی اینچنین
آمده که بگوید اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيْكَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُوْلُهُ
اِلَّا فُتِحَتْ لَهُ اَبْوَابُ الْجَنَّةِ الثَّمَانِيَةُ مگر آنکه گشاده شود مر او را درهای بهشت که هشت در است
يَدْخُلُ مِنْ اَيِّهَا شَاءَ در آید از هر دری که خواهد اینجا تمام بهشتها را یکی اعتبار کرده و هر یکی از آنها را
در گفت و گاهی هر کدام را بهشت خوانند و باین حساب بهشت بهشت گویند فافهم کذا رَوَاهُ مُسْلِمٌ
فِي صَحِيحِهِ همچنین روایت کرد این حدیث را مسلم در صحیح خود وَالْحُمَيْدِيُّ فِي اَفْرَادِ مُسْلِمٍ و همچنین روایت
کرد آنرا حمیدی در کتاب جمع بین الصحیحین در احادیثی که تنها مسلم راست وَكَذَا و همچنین روایت کرد
ابْنُ الْاَثِيْرِ فِي جَامِعِ الْاُصُوْلِ وَذَكَرَ الشَّيْخُ مُحْيِي الدِّيْنِ النَّوَاوِيُّ فِي آخِرِ حَدِيْثِ مُسْلِمٍ عَلٰى مَا رَوَيْنَاهُ
و ذکر کرده است امام نواوی در شرح صحیح مسلم در آخر حدیث مسلم بر وجهی که ما روایت کردیم این
عبارت را که وَزَادَ التِّرْمِذِيُّ و زیاده کرده است بر شهادتین ترمذی این دعا را که اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي
مِنَ التَّوَّابِيْنَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِيْنَ وَالْحَدِيْثُ الَّذِي رَوَاهُ مُحْيِي السُّنَّةِ فِي الصِّحَاحِ و در حدیثی که روایت
کرده است آنرا صاحب مصابیح در صحاح و آن حدیث اینست که مَنْ تَوَضَّأَ فَاَحْسَنَ الْوُضُوْءَ اِلٰى آخِرِهِ
و آخرش اینست ثم قال اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ فِي جَامِعِهِ بِعَيْنِهِ اِلَّا كَلِمَةَ
اَشْهَدُ قَبْلَ اَنَّ مُحَمَّدًا روایت کرده است آنرا ترمذی در جامع خود بعینه مگر کلمه اشهد پیش از
کلمه ان محمدا که آنرا صاحب مصابیح ذکر کرده و ترمذی ذکر نکرده و این اعتراض است از مؤلف بر صاحب
مصابیح که این حدیث در صحاح آورده که در صحیحین نیست بلکه در جامع ترمذیست و در حسان میبایدش آورد
بدانکه جزری در حصن حصین بر مز ابن ماجه و ابن ابی شیبه و ابن السنی در شهادتین ثلاث مرات نیز

ذکر کرده و از نسائی و از حاکم در مستدرک این نیز آورده که سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان
لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک وَعَنْ اَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ اِنَّ اُمَّتِي يُدْعَوْنَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ غُرًّا مُحَجَّلِيْنَ مِنْ آثَارِ الْوُضُوْءِ بدرستی که امت من خوانده
میشوند در محشر یا بسوی بهشت یا نام کرده میشوند روز قیامت غر محجل از آثار وضو و غر بضم غین معجمه
و تشدید را جمع اغر سفید و روشن از هر چیز و غره سفیدی را گویند که در پیشانی اسپ باشد و محجل بضم میم
و فتح جیم مشدده اسپی که هر چهار دست و پای او سفید باشد و این امت را در روز قیامت روی
و دست و پا همه سفید و روشن و نورانی و تابان باشد پس تشبیه کرد آنرا بغر محجل فَمَنِ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ
اَنْ يُطِيْلَ غُرَّتَهُ فَلْيَفْعَلْ پس کسی که میتواند از شما که دراز کند غره خود را باید که بکند که موجب زیادت
فضل و کرامت است و ذکر تحجیل نکرد زیرا که هر دو لازم یکدیگر اند و نیز بیشتر در شستن روی و اسباغ
آن تقصیر دارند بخلاف غسل اقدام که عادت بر بسیار آب ریختن است در آن و اللّٰه اعلم و اطالت
غره بآن باشد که از فوق جبهه تا پایان ذقن و از گوش تا گوش دیگر بمبالغه بشوید و اطالت تحجیل بآنکه تا بالا
بشوید و از اینجا معلوم شود که غره در متوضی مخصوص بجبهه نبود بلکه شامل تمام روی باشد و لهذا تفسیر کرد
طیبی اغر را بابیض الوجه و اللّٰه اعلم مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَعَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
تَبْلُغُ الْحِلْيَةُ مِنَ الْمُؤْمِنِ حَيْثُ يَبْلُغُ الْوُضُوْءُ میرسد سیما و نشان وضو در دست و پای مؤمن
که تحجیل عبارت از آن است تا آنجا که میرسد آب وضو و بعضی از حلیه زیور مراد داشته اند که
بهشتیان را در دست و پای خواهد بود و رد کرده شده است این وجه بآنکه حلیه بکسر حا و سکون لام
بمعنی سیما و هیئت است و آنچه بمعنی زیور است حلی بفتح حا و سکون لام و بضم حا و کسر لام و تشدید
یا است و جواب داده است که میتوان از حلیه حلی مراد داشت اگر چه مجاز بود رَوَاهُ مُسْلِمٌ

الفصل الثانی عَنْ ثَوْبَانَ رضی الله عنه قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِسْتَقِيْمُوْا
استقامت ورزید بر اعمال و بر راه راست روید و میل بچپ و راست نکنید و همیشه ملازم طریق
مستقیم باشید و چون این امری بود در غایت صعوبت فرمود وَلَنْ تُحْصُوْا و هرگز طاقت ندارید که استقامت
ورزید و حصول آن بر وجه تمام و کمال ممکن نیست مگر سید انبیا و خلاصه اصفیا را صلی الله علیه و سلم و بعضی
از کمل اولیا را بر قدر و اندازه متابعت و محاذات تحقیق آنحضرت و ذلک اعز من الکبریت الاحمر
تنبیه اینجا سخنی است مشهور در میان مردم در قول آنحضرت که فرمود شیبتنی سورة هود بیر گردانید
را سورة هود و گفته اند که این اشارت است بامر فاستقم که شدت و عظمت آن آنحضرت را

درغم وحزن انداخت وپیر ساخت وکاتب حروف گوید عفی الله عنه که غم آنحضرت درین امر
بجهت امت بود که فرموده ومن تاب معک ولهذا تخصیص سورهٔ هود کرده والا این امر در سورهٔ شوری
نیز آمده ودر انجا ذکر امت نیست والحق چنین باید وجود آنحضرت عین استقامت ومحض سلامت است
که توهم میل واعوجاج در انجا راه ندارد ما زاغ البصر وما طغی فافهم اللهم صل وسلم علیه وچون حکم کرد بعدم
استقامت وابقای حق او در جمیع افعال واحوال تنبیه کرد بر آنچه عمده وخلاصه عبادات است که اگر در وی استقامت
ورزند ودرست باشند تدارک وتلافی همه تقصیرات کرده باشند وآن نماز است پس فرمود واعلموا
ان خیر اعمالکم الصلوة وبدانید که بهترین ومقرب ترین عملهای شما نماز است پس نگاه دارید شروط انرا ورعایت
کنید آداب انرا وادا کنید حقوق انرا پس از آن اشارت فرمود بمقدمهٔ آن که انرا نصف ایمان گفته وآن
وضو وطهارت است وگفت ولا یحافظ علی الوضوء الا مؤمن ومحافظت نکند واحتیاط نورزد برعایت
سنن وآداب وضو مگر کسی که ایمان کامل دارد ووجه است که نماز را بر وجه کمال ادا کند رواه مالک واحمد
وابن ماجة والدارمی وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ
علی طهر کتب له عشر حسنات کسی که وضو سازد بر طهارت نوشته شود برای وی ده نیکی ظاهرا
مراد آن خواهد بود که ورای جزای که متعین است بر فعل زیاده بر آن ده حسنه نیز مینویسند یا مراد آنست که
ده وضو مینویسند هر یکی بده یا از برای آن گفت که توهم کرده نشود که وضو بر وضو عبث وضایع است
بلکه بر وی نیز ثواب موعود بر حسنات مترتب است وگفته اند که این مقید است بآنکه میان دو وضو نمازی گزارده
باشد فرض یا نفل وبعضی مکروه داشته اند وضو بر وضو اگر نمازی نگزارد بعد از وضوی اول
رواه الترمذی

الفصل الثالث

عن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم مفتاح الجنة الصلوة کلید بهشت ومقدمهٔ در آمدن آن نماز است چنانکه در بی کلید
کشاده نمیشود در بهشت نیز بی نماز در آورده نمیشود واین مبالغه است وتاکید در محافظت بر نماز گویا نماز در حکم
ایمان است که بی آن در آمدن در بهشت متیسر نبود ولهذا تعبیر از وی بایمان کرده اند چنانکه گذشت ومفتاح
الصلوة الطهور وکلید نماز ومقدمهٔ او طهارت است پس طهارت مقدمهٔ مقدمهٔ در آمدن بهشت باشد رواه احمد
وعن شبیب بفتح شین معجمه وکسر موحده بن ابی روح بفتح را وسکون واو ودر نسخ مشکات همچنین واقع
شده است بتوسط لفظ ابن میان شبیب وابی روح ودر بعضی کتب دیگر نیز همچنین است ولیکن در اکثر کتب
اسماء الرجال ابی روح را کنیت شبیب داشته اند ونام پدرش نعیم گفته اند بضم نون بر هر تقدیر شبیب روایت
میکند عن رجل من اصحاب رسول الله از مردی از یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان

رسول الله

رسول الله که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم صلی صلوة الصبح گزارد نماز بامداد را فقرأ الروم
پس خواند سورهٔ روم را فالتبس علیه پس مشتبه شد قراءت بروی والتباس پوشیده شدن کار
بر کسی فلما صلی پس چون نماز خواند وفارغ شد از آن قال فرمود ما بال اقوام یصلون معنا چیست حال
قومهایی که نماز میگزارند با ما لا یحسنون الطهور نیک نمیکنند طهارت را ورعایت نمیکنند سنن وآداب
انرا وانما یلبس علینا القرآن اولئک پوشیده میکنند بر ما قرآنرا آنگروه ایشان وازینجا عبرت
وتذکار است مر عاقل را در تاثیر صحبت که سید الرسل صلوات الله وسلامه علیه با آن رتبه وجلالت شان در حالت
قراءت قرآن در نماز که اعظم حالات واقرب اوقات است در قرب حضرت رب العالمین از صحبت
یکی از آحاد امت بترک بعضی سنن وآداب وضو که نه عبادت مقصوده لذاته است متاثر گردد چه جای
دیگران که بمصاحبت ومخالطت اهل فسق وبدعت گرفتار باشند وشب وروز با ایشان باشند
رواه النسائی وعن رجل من بنی سلیم قال عدهن رسول الله روایت است از مردی از بنی
سلیم بضم سین وفتح لام که نام قبیله ایست گفت شمرد این کلمات را که مذکور میشوند پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم فی یدی او فی یده در دست من یا در دست خود شک راویست یعنی
گرفت انگشتان مرا با انگشتان دست خود وعقد کرد آنها را بر کف دست پنج بار بعد این پنج کلمه
قال گفت آنحضرت التسبیح نصف المیزان سبحان الله گفتن نصف میزان است والحمد لله
یملاؤه والحمد لله گفتن پر میکند میزان را بمقارنت سبحان الله یا الحمد لله تنها پر میکند میزان را
زیرا که متضمن سلب نقایص واثبات کمالات است وسبحان الله تنها بر تنزیه از نقایص دلالت
دارد واین معنی موافق تر است بحدیثی که در اول باب گذشت که فرموده والحمد لله تملأ المیزان
والتکبیر یملأ ما بین السماء والارض والله اکبر گفتن پر میکند مسافتی را که میان آسمان وزمین است
والصوم نصف الصبر وروزه نصف صبر است وجهش آن میتواند بود که ایمان تمام صبر است بر
طاعات واز معاصی وروزه قامع تر است شهوات نفس را که باعث بر معاصی است پس نصف ایمان
باشد ودر بعضی حواشی نوشته که روزه را نصف صبر خوانند باعتبار شب وروز ودر روزه صبر در
روز است پس نصف صبر باشد والطهور نصف الایمان وطهارت نصف ایمان است توجیه این در حدیث
اول از باب گذشت رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن وعن عبد الله الصنابحی بضم صاد وتخفیف
نون وکسر موحده وحای مهمله منسوب بصنابح بن زاهر بطنی از مراد وابو عبد الله نیز گفته اند وبعضی
گفته اند عبد الله صنابحی صحابی است وابو عبد الله صنابحی تابعی قال قال رسول الله صلی الله

عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اِذَا تَوَضَّاَ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ فَمَضْمَضَ پس چون وضو سازد بندهٔ مسلمان پس آب در دهن کند
خَرَجَتِ الْخَطَایَا مِنْ فِیْهِ بیرون می آید گناهان از دهن وی وَاِذَا اسْتَنْثَرَ خَرَجَتِ الْخَطَایَا مِنْ اَنْفِهِ
و چون بینی می افشاند بعد از آب کردن روی بیرون می آیند گناهان از بینی وی وَاِذَا غَسَلَ وَجْهَهُ
خَرَجَتِ الْخَطَایَا مِنْ وَجْهِهِ و چون می شوید روی خود را بر می آیند گناهان از روی وی حَتّٰی تَخْرُجَ مِنْ
تَحْتِ اَشْفَارِ عَیْنَیْهِ تا آنکه بیرون می آیند از زیر بیخ جای روئیدن موی پلک دو چشم فَاِذَا غَسَلَ یَدَیْهِ
خَرَجَتِ الْخَطَایَا مِنْ یَدَیْهِ پس چون میشوید هر دو دست خود را بیرون می آیند گناهان از هر دو دست وی
حَتّٰی تَخْرُجَ مِنْ تَحْتِ اَظْفَارِ یَدَیْهِ تا آنکه بیرون می آیند از زیر ناخنهای هر دو دست وی فَاِذَا مَسَحَ
بِرَأْسِهِ خَرَجَتِ الْخَطَایَا مِنْ رَأْسِهِ حَتّٰی تَخْرُجَ مِنْ اُذُنَیْهِ پس چون مسح میکند سر خود بیرون می آیند گناهان
از سر وی تا آنکه بیرون می آیند از هر دو گوش وی ازینجا معلوم میشود که گوشها داخل سر است چنانکه مذهب
حنفی است ولهذا برای مسح گوش آب جدا نمیگیرند بلکه بهمان آب که برای مسح سر گرفته است بگوش نیز مسح
میکنند چنانکه باید فَاِذَا غَسَلَ رِجْلَیْهِ خَرَجَتِ الْخَطَایَا مِنْ رِجْلَیْهِ حَتّٰی تَخْرُجَ مِنْ تَحْتِ اَظْفَارِ رِجْلَیْهِ
پس چون میشوید هر دو پای خود را بیرون می آیند گناهان از هر دو پای وی تا آنکه بیرون می آیند از زیر ناخنان
هر دو پای وی پس بوضو از همه گناهان پاک میشود ثُمَّ کَانَ مَشْیُهُ اِلَی الْمَسْجِدِ وَصَلٰوتُهُ نَافِلَةً لَهُ پس میباشد
رفتن او بسوی مسجد و نماز گزاردن او زیادتی بر پاک شدن از گناهان مر او را و میگردد سبب رفع درجات
و نافله بمعنی زیادتی آید چنانکه نماز زیادت بر فرض را نفل گویند و ولد ولد را نافله خوانند و تهجد را برای
آنحضرت نافله خوانند که زیادت بر وی فرض بود. رَوَاهُ مَالِكٌ وَالنَّسَائِیُّ وَعَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ
رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اَتَی الْمَقْبَرَةَ روایت است از ابی هریره که
آنحضرت آمد گورستان مدینه را که نامش بقیع است تا زیارت کند و آمرزش خواهد اهل آن مقبره را
و مقبره بفتح میم و مثلثة البا و بکسر و ضم میم و فتح با نیز آمده فَقَالَ پس گفت اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ دَارَ قَوْمٍ
مُؤْمِنِیْنَ سلام بر شما ای اهل سرای گروه مومنان وَاِنَّا اِنْ شَآءَ اللّٰهُ بِکُمْ لَاحِقُوْنَ و بدرستی که ما
اگر خدا خواسته باشد بشما رسنده و شما را دریابنده گانیم و کلمه اِنْ شَآءَ اللّٰهُ برای اظهار رغبت
بذکر خدا عز وجل و تحسین کلام است نه برای شک و تردد چه رسیدن بموت و لحوق باموات یقینی
است و بعد از آنکه آنحضرت ذکر سابقان کرد و ایشان را تصور نمود تقریبا ذکر لاحقان که بعد ازین
آمدند نیز کرد از برای اظهار شرف و کرامت و محبت و فرمود وَدِدْتُ اَنَّا قَدْ رَاَیْنَا اِخْوَانَنَا دوست میدارم
و آرزو میبرم که کاش من و کسانیکه با من اند میدیدیم برادران خود را یعنی آنها را که بعد ازین بیایند

قالوا ولسنا

قَالُوْا اَوَلَسْنَا اِخْوَانَكَ گفتند صحابه که با آنحضرت بودند آیا برادر و همخوان آنها ما نیستیم بودن
تو یا رَسُوْلَ اللّٰهِ قَالَ اَنْتُمْ اَصْحَابِیْ فرمود شما خود مصاحبان من و یاران من و رفیقان گاه و بیگاه و امین
و خواص درگاه منید و اخوت اسلام امری عام است که همه مسلمانان را شامل است وَاِخْوَانُنَا
الَّذِیْنَ لَمْ یَاْتُوْا بَعْدُ و برادران ما آنکسانی اند که در عالم خارج نیامده اند هنوز بعد از آن سوال دیگر
کردند که بی شک ترا فردای قیامت امت خود را باید شناخت و دریافت تا شفاعت کنی و امداد
و اعانت بنمائی ایشان را فَقَالُوْا پس گفتند صحابه کَیْفَ تَعْرِفُ مَنْ لَمْ یَاْتِ بَعْدُ مِنْ اُمَّتِكَ
چگونه میشناسی کسی را که بوجود نیامده است از امت تو و ندیده تو ایشان را یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ
فَقَالَ پس گفت آنحضرت اَرَاَیْتَ لَوْ اَنَّ رَجُلًا لَهُ خَیْلٌ غُرٌّ مُحَجَّلَةٌ خبر دهید مرا که اگر ثابت شود که
مردیست که مر او راست اسپان سفید روی و سفید دست و پای بَیْنَ ظَهْرَیْ خَیْلٍ دُهْمٍ بُهْمٍ میان
اسپان دیگر سیاه خالص یکرنگ از مردم دیگر اَلَا یَعْرِفُ خَیْلَهُ آیا نمی شناسد اسپان خود را که
سفید روی و سفید دست و پایند در میان اسپان دیگر که سیاه رنگ اند قَالُوْا بَلٰی گفتند آری میشناسد
یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ قَالَ فرمود فَاِنَّهُمْ یَاْتُوْنَ غُرًّا مُحَجَّلِیْنَ مِنَ الْوُضُوْءِ پس امتان من می آیند یعنی در عرصات
قیامت از آثار وضو مثل اسپان سفید روی سفید دست و پای و میشناسم ایشان را باین علامت
و وضو بضم واو و فتح آن هر دو روایت است بعد از آن بشارت داد مر امت مرحومه خود را
و فرمود وَاَنَا فَرَطُهُمْ عَلَی الْحَوْضِ و من سبقت کننده و پیش رونده ام ایشان را تا کار و بار مغفرت ذنوب
و رفع درجات ایشان را در درگاه عزت ساخته گردانم و فرط بفتحتین آنکه پیش رود تا اسباب آبخور را از دلو
و رسن پاک کردن چاه و جز آن راست کند و بهمین مناسبت علی الحوض فرمود و مقصود تهیه جمیع اسباب
و آلات روز قیامت است صلی الله علیه وسلم و جزاه عنا خیر الجزاء. رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَعَنْ اَبِی الدَّرْدَاءِ
قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اَنَا اَوَّلُ مَنْ یُّؤْذَنُ لَهُ بِالسُّجُوْدِ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ من نخستین کسی ام
که دستوری داده میشود مر او را بسجده روز قیامت وَاَنَا اَوَّلُ مَنْ یُّؤْذَنُ لَهُ اَنْ یَّرْفَعَ رَاْسَهُ
من نخستین کسی ام که اذن کرده میشود مر او را که بردارد سر خود را از سجده و حقیقت این حال در
حدیث شفاعت مشرح گردد که چون آنحضرت در سرای عزت و درگاه صمدیت باری تعالی
در آید و بسجده رود و تا یکهفته سر بر زمین سجود نهاده باشد پس حکم در رسد که سر بردار ای محمد
بخواه آنچه میخواهی ای محبوب من تا داده شود ترا و بگو هر چه میگوئی تا شنیده شود از تو پس آنحضرت
سر بردارد و زبان شفاعت خلایق بگشاید و فتح باب شفاعت بنماید چنانکه فرمود فَاَنْظُرُ اِلٰی مَا بَیْنَ یَدَیَّ

پس نگاه میکنم بسوی خلقی که استاده اند پیش و دست من یعنی پیش من فاعرف أمتی من بین الأمم پس میشناسم امت خود را از میان امتهای دیگر ومن خلفی مثل ذلک و می بینم از پس خود مانند آن اجتماع و ازدحام خلق وعن یمینی مثل ذلک و می بینم از جانب راست خود مانند آن وعن شمالی مثل ذلک و از جانب چپ خود مانند آن فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله کیف تعرف أمتک من بین الأمم چگونه میشناسی امت خود را از میان امتها فیما بین نوح الی أمتک در میان مدتی مدید که میان نوح است تا امت تو تخصیص نوح بجهة شهرت اوست در میان پیغمبران و الا پیش از نوح نیز امتها گذشته اند فقال پس گفت آنحضرت هم غر محجلون من اثر الوضوء امت من غر محجلند از اثر وضو لیس احد کذلک غیرهم نیست هیچ یکی باین صفت غیر ایشان از امتان دیگر اگرچه وضو میساختند اما این کرامت که ظهور اثر وضو است باین صفت خاصهٔ این امت است و اینجا لازم نمی آید که دیگران را وضو نباشد چنانکه بعضی مردم از ینجا فهمیده اند و اعرفهم انهم یؤتون کتبهم بایمانهم و میشناسم ایشان را یعنی امت خود را باین که داده میشود نامهای اعمال ایشان بدستهای راست ایشان و اعرفهم تسعی بین ایدیهم ذریتهم و میشناسم ایشان را بآنکه میروند پیش پیش ایشان ذریت ایشان از ظاهر این حدیث مفهوم میگردد که این دو صفت یعنی دادن کتب بایمان و پیش رفتن ذریت ایشان خاصهٔ این امت باشد اما طیبی گفته که ذکر این دو صفت از برای مجرد مدح و اظهار کرامت ایشان است نه برای تفرقه و تمیز والله اعلم رواه احمد

باب ما یوجب الوضوء

باب در بیان چیزهائی که واجب میکرداند وضو را و آن چیزهاست که مقرون میکنند وضوی سابق را و واجب میکرداند وضوی دیگر را و موجب وضو و سبب آن اگرچه بتحقیق اراده صلوة است بقیام و لیکن نواقض وضو را موجب وضو نیز میتوان گفت بوجهی که گفته شد

الفصل الاول

عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تقبل صلوة من احدث قبول کرده نمیشود و درست نمی افتد نماز کسی که شکسته شد وضوی وی حتی یتوضأ تا آنکه باز وضو سازد و این در حق کسی است که آب دارد و اگر آب ندارد تیمم باید کرد بخاک و اگر نه آب یابد و نه خاک و قدرت نداشته باشد بر آنها که او را فاقد الطهورین گویند آنجا بی وضو و تیمم نماز میکند از برای تحمل حرمت وقت اگر پیش از یافتن آب و خاک و قدرت بر آن بمیرد آثم نگردد و اگر یافت قضا کند قول مختار اینست و نزد بعضی ساقط میگردد فرضیت نماز و بقول بعضی بگزارد و قضا نکند متفق علیه وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تقبل صلوة بغیر طهور قبول کرده نمیشود نماز بی طهارت ولا صدقة من غلول و نه قبول کرده میشود صدقه از مال حرام غالب استعمال غلول در خیانت از غنیمت آید و بمعنی مطلق خیانت نیز مستعمل گردد و ظاهر آنست که مراد اینجا همین باشد رواه مسلم وعن علی رضی الله عنه قال کنت رجلا مذاء روایت است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که گفت بودم من مردی مذی بسیار کننده و مذی بفتح میم و سکون ذال معجمه و بکسر ذال معجمه و تشدید یا نیز آید رطوبتی که در آلت مرد در وقت ملاعبت با زن بجهة قوت شهوت پدید آید فکنت استحیی ان اسأل النبی پس بودم من که شرم میداشتم که بپرسم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم که حکم آن چیست موجب غسل است یا وضو لمکان ابنته از جهة وجود دختر وی که فاطمهٔ زهرا است رضی الله عنها و این از کمال حیا و ادب مرتضی است و تنبیه است بر آنکه داماد را ذکر حکایت شهوت آنچه متعلق بمباشرت زنان نزد اصهار مناسب نباشد فامرت المقداد پس فرمودم مقداد بن اسود را که از مخلصان درگاه بود که بپرسد از حکم آن علی الاطلاق فسأله پس پرسید مقداد آنحضرت را فقال پس گفت آنحضرت یغسل ذکره و یتوضأ بشوید هر که می بیند مذی آلت خود را و وضو کند پس مذی موجب غسل نباشد و ودی بواو و دال مهمله بر وزن مذی و آن آبیست غلیظ که بیرون آید بعد از بول نیز همین حکم دارد و منی نیز اگر بشهوت و جهیدن بیرون نیاید موجب غسل نیست متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال سمعت رسول الله گفت ابو هریره شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم یقول میگفت توضؤا مما مست النار وضو بسازید از خوردن آنچه مساس کرده است و رسیده است آن را آتش یعنی پخته شده است بدان رواه مسلم و این را دو تأویل است یکی آنکه مراد بوضو اینجا شستن دهان شستن است از برای دور کردن چربش طعام چنانچه سنت است و این را وضوی طعام گویند دوم آنکه مراد وضوی نماز است و لیکن این حکم در ابتدای حال بود و بعد از آن منسوخ شد چنانکه گفت قال الشیخ الامام الاجل محیی السنة رحمة الله علیه هذا منسوخ بحدیث ابن عباس محیی السنة صاحب المصابیح و شرح السنة گفته که این حدیث که دلالت دارد بر وجوب وضو از خوردن آنچه پخته شده بآتش منسوخ است بحدیث دیگر که روایت کرده است آن را ابو داود و ابن ماجه از ابن عباس که خورد پیغمبر خدا شانهٔ گوسپند را پس مسح کرد دست خود را بپلاسی که در زیر وی بود و برخاست و نماز کرد چنانکه در آخر فصل ثانی بیاید و بحدیث ام سلمه که در آخر فصل مذکور بیاید گفت نزدیک گردانیدم با آنحضرت پهلوی بریان شده را پس بخورد از آن و برخاست بنماز و وضو نکرد و گفته اند منسوخیت آن بحدیث جابر که گفت بود در آخر کار از آنحضرت

صلی الله علیه وسلم که ترک کرد وضو کردن را از آنچه که مساس کرده است او را آتش صریح تر است
و مفید است تاخر ترک وضو را از وضو و در حدیث ابن عباس و ام سلمه معلوم میشود. وعن
جابر بن سمرة. صحابی مشهور است و خواهرزادهٔ سعد بن ابی وقاص و پدرش نیز صحابی است نزول
کرد بکوفه و وفات یافت سنه اربع وسبعین و قیل ست وسبعین. ان رجلا سال رسول الله
روایت است از جابر بن سمره که مردی پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم. انتوضا من
لحوم الغنم. آیا وضو بکنیم از خوردن گوشتهای گوسفندان. قال. گفت آنحضرت. ان شئت فتوضا وان شئت فلا
تتوضا. اگر میخواهی وضو بکن و اگر نمیخواهی وضو مکن. قال. گفت آن مرد و پرسید. انتوضا من
لحوم الابل. آیا وضو بکنیم از خوردن گوشتهای شتران. قال نعم. گفت آنحضرت آری. فتوضا من لحوم الابل
وضو بکن از خوردن گوشت شتر. و مشهور از مذهب امام احمد نقض وضو است بخوردن گوشت شتر
باین حدیث و نزد ائمهٔ ثلثه این حدیث منسوخ است یا مراد بوضو معنی لغوی است چنانکه گفته شد
اگر گفته شود بر تقدیر ارادهٔ معنی لغوی فرق میان گوشت شتر و گوشت گوسفند چیست و حال آنکه دسومت
که علت مشروعیت اوست در هر دو موجود است گوییم تواند که وجه فرق بدبویی گوشت شتر باشد
نه گوسفند والله اعلم. قال. باز پرسید آن مرد. اصلی فی مرابض الغنم. آیا نماز بگزارم در جای نشستن گوسفندان
قال نعم. فرمود آنحضرت آری بگزار. قال اصلی فی مبارک الابل. گفت آن مرد آیا بگزارم نماز در نشستگاه شتران
قال لا. فرمود نگزار و گفته اند که نهی از گزاردن نماز در نشستگاه شتران تنزیهی است و علت آن
تشویش وقت و فوت حضور قلب است بسبب رمیدن شتران و جنبیدن آنها بخلاف گوسفندان که
ساکن و آرمیده اند. رواه مسلم. و در روایتی آمده که نماز نگزارید در نشستگاه شتران که آنها از جمله
شیاطین اند و در روایتی آمده که بر کوهان هر شتری شیطانی است و نیز آمده که سگ سیاه شیطان است
و شتر شیطان و دواب بگزارید در جای نشست گوسفندان که اینها با برکت اند و در حدیث ابی هریرة
آمده که گوسفندان از چهارپایان بهشت اند. وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا وجد احدکم فی بطنه شیئا. چون یابد یکی از شما در شکم خود چیزی از پیچش باد و جنبش آن. فاشکل
علیه اخرج منه شیء ام لا. پس مشتبه شد بر وی که آیا بیرون آمد از شکم از باد چیزی یا نه. فلا یخرجن
من المسجد. پس باید که بیرون نیاید از مسجد کنایت است از عدم نقض وضو که بیرون آمدن از مسجد برای
وضو لازم است و اشارت است که مومن را باید که نماز وی و جای آرام وی در مسجد باشد. حتی یسمع
صوتا او یجد ریحا. تا آنکه بشنود آوازی را یا بیاید بدبویی را و این باعتبار غالب است و مقصود حصول یقین

بر آمدن بادی از شکم اگر چه آوازی نشنود و بویی نیابد و ازینجا معلوم گردد که اگر یکی وضو دارد
و در شکسته شدن آن اشتباهی واقع شود وضوی جدید ساختن حاجت نبود زیرا که یقین بشک
زایل نگردد و این در اصل جواز است و شک نیست که احتیاط در اعادهٔ وضو خواهد بود. رواه
مسلم. وعن عبد الله بن عباس قال ان رسول الله. ابن عباس گفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
شرب لبنا. نوشید شیر را. فمضمض. پس آب در دهن کرد. وقال ان له دسما. و فرمود بدرستی که مر شیر را
چربیی هست که میباید از آن دهان شست و ازینجا معلوم گردد که هر چه دهان را چرب کند یا چیزی از آن
در دهن باقی ماند و خوف آن باشد که در شکم فرو رود اگر چه مانع قراءت نباشد دهان شستن از آن
مستحب است. متفق علیه. وعن بریدة. بضم با و فتح را و سکون تحتیه اسلمی اسلام آورد پیش از بدر و حاضر
نشد از او بیعت کرد بیعت رضوان از او حاضر شد خیبر را و مشهور آنست که اسلام او در راه مدینه است
وقتی که میرفت آنحضرت بهجرت و او را مساعی جمیله است در حضرت نبی صلی الله علیه وسلم و باقی
احوال او در موضع دیگر نیز نوشته شده است. ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی الصلوات
بوضوء واحد. روایت میکند که آنحضرت بگزارد چند نماز را و بروایتی پنج نماز روز فتح بیک وضو. ومسح
علی خفیه. و مسح کرد بر هر دو موزهٔ خود. فقال له عمر لقد صنعت الیوم شیئا. پس گفت مر آنحضرت را
عمر رضی الله عنه تحقیق کردی تو امروز چیزی را که. لم تکن تصنعه. نبودی تو که میکردی آن را. فقال عمدا
صنعته. پس فرمود دیده و دانسته کرده ام آن را ای عمر. رواه مسلم. بدانکه عادت شریف آن بود
که برای هر نماز وضوی تازه کردی الا در روز فتح که از برای تعلیم امت چند نماز بیک وضو کرد و بعضی
گفته اند که تجدید وضو فرض بود بر آنحضرت و چون شاق آمد بر وی امر کرده شد بمسواک نزد هر نماز
و نهاده شد از وی وضو مگر نزد حدث و بعضی گفته اند بحکم نص و اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا الآیة
وضو برای هر نماز فرض بود پس از آن منسوخ گشت و لیکن در نسخ احکام سورهٔ مایده کلام است والله اعلم
وعن سوید. بضم مهمله و فتح واو. بن النعمان. بضم نون صحابی است انصاری حاضر شد بیعة الرضوان را
و گویند که حاضر شد احد را و آنچه بعد از وست از مشاهد معدود است در اهل مدینه و حدیث وی
در ایشان است. انه خرج مع رسول الله. روایت میکند که وی بیرون آمد همراه پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم عام خیبر. در سال غزوهٔ خیبر. حتی اذا کانوا بالصهباء. تا چون بودند و رسیدند بصهبا
بفتح مهمله و سکون ها و مد. وهی من ادنی خیبر. و صهبا نام موضعیست از نزدیک خیبر. صلی العصر
گزارد آنحضرت نماز دیگر را. ثم دعا بالازواد. پس طلبید توشهها را که همراه بود. فلم یوت الا بالسویق

یوم الفتح صح

پس آورده نشد مگر سویق فَأَمَرَ بِهِ فَثُرِّيَ پس امر کرد بتر کردن سویق پس تر کرده شد فَأَكَلَ رَسُولُ
اللهِ پس بخورد پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَكَلْنَا و بخوردیم ما نیز ثُمَّ قَامَ إِلَى الْمَغْرِبِ پس بر
بایستاد بنماز مغرب فَمَضْمَضَ وَمَضْمَضْنَا پس مضمضه کرد آنحضرت و مضمضه کردیم ما ثُمَّ صَلَّى
وَلَمْ يَتَوَضَّأْ پس تر نماز بگزارد آنحضرت و وضو نکرد و متابعت وی ما نیز وضو نکردیم پس معلوم شد که آنچه
پخته شود بآتش بخوردن آن وضو واجب نگردد رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ

الفصل الثانی

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا وُضُوءَ إِلَّا مِنْ صَوْتٍ أَوْ رِيحٍ نیست
وضو واجب درین صورت خاص مگر از آواز شنیدن یا بوی یافتن یعنی از قرقره شکم و در حاشیه
نوشته است که نزد امام احمد بقرقره نیز وضو بشکند اما این قول در کتاب خرقی و شرح آن که اشمل و اجمع کتب
مذهب ایشان است یافته نشده والله اعلم رَوَاهُ أَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ وَعَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ
قَالَ روایت است از امیر المومنین علی که گفت سَأَلْتُ النَّبِيَّ پرسیدم پیغمبر را صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْمَذْيِ از حکم مذی فَقَالَ مِنَ الْمَذْيِ الْوُضُوءُ وَمِنَ الْمَنِيِّ الْغُسْلُ جواب داد آنحضرت که
واجب است از مذی وضو و از منی غسل اگرچه حکم منی نپرسیده بود ولیکن بتقریب ذکر مذی و وجود اشتباه
میان وی و منی آنرا ذکر نیز کرد و پوشیده نماند که در فصل اول گذشت که وی رضی الله عنه شرم
داشت که خود بپرسد پس مقداد فرمود تا از آنحضرت پرسید پس اسناد سوال اینجا بخود مجاز است
یا قضیه متعدد بود والله اعلم رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَعَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
مِفْتَاحُ الصَّلٰوةِ الطُّهُورُ کلید نماز که فتح باب نماز و درآمدن در آن بی آن میسر نگردد طهارت است
وَتَحْرِيمُهَا التَّكْبِيرُ و چیزی که حرام میکند بدان هر کاری که جز نماز است تکبیر است و تکبیر تحریمه که میگویند
باین معنی است چنانکه برای حج احرام می بندند و بعضی چیزهای که پیش از وی حلال بود حرام
میگردد وَتَحْلِيلُهَا التَّسْلِيمُ و چیزی که بآن از نماز برایند و آنچه حرام گردانیده شده بود بدان
حلال گردد سلام دادن است چنانکه محرم را چون از احرام برآید هرچه حرام گردانیده شده بود
حلال گردد و باین حدیث شافعی و مالک و احمد سلام را در نماز فرض گویند که بظاهر دلالت دارد که
تحلیل بجز آن حاصل نگردد و نزد ما سلام دادن فرض نیست بلکه واجب است و حکم واجب آنست
که اگر عمداً ترک وی کند نماز جایز باشد لیکن بصفت نقصان و اگر نسیان کند سجده سهو واجب گردد
و فرض آنکه بی او اصلا نماز جایز نباشد و دلیل ما حدیث اعرابی است که آنحضرت وی را نماز تعلیم
نمود و ذکر سلام در وی نکرد و اگر فرض بودی البته ذکر کردی رَوَاهُ روایت کرد این حدیث را

ابن ماجه صح

أَبُو دَاوُدَ وَالتِّرْمِذِيُّ وَالدَّارِمِيُّ وَرَوَاهُ ابْنُ مَاجَهْ عَنْهُ وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ در روایت که داود از علی
و از ابی سعید نیز وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ طَلْقٍ بفتح طا و سکون لام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
روایت است از علی بن طلق که از صحابه است و گفته اند که او را همین یک حدیث است و در بعضی
نسخ طلق بن علی که إِذَا فَسَا أَحَدُكُمْ چون کسی کند یکی از شما یعنی بی وضو شد بر آمدن باد از راه
معتاد فَلْيَتَوَضَّأْ پس باید که وضو کند وَلَا تَأْتُوا النِّسَاءَ فِي أَعْجَازِهِنَّ و نیائید زنان را
و جماع نکنید در دبرهای ایشان و اعجاز جمع عجز بفتح عین و ضم جیم آخر هر چیز و مراد اینجا دبر است
چون وضو ذکر کرد آنچه غلیظ تر و شدید تر است از آن از اعمال متعلق بدبر از جهة تنبیه کردن بران
که چون این قدر پلیدی مانع از تقرب جناب الهی است حال زیاده بران چه خواهد بود رَوَاهُ
التِّرْمِذِيُّ وَأَبُو دَاوُدَ وَعَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ إِنَّمَا
الْعَيْنَانِ وِكَاءُ السَّهِ نیستند هر دو چشم مگر بند سر دبر و وکا بکسر واو بند سر مشک جز ان و سه
بفتح سین و ضم نیز آمده و تخفیف ها حلقه دبر و مقصود آنست که چون کسی بیدار است گویا بندی است
بر دبر او و بیرون نمی آید از درون وی بادی و چون بخفت بند از آن گشاده شود و بیرون می آید از درون
وی باد چنانکه فرمود فَإِذَا نَامَتِ الْعَيْنُ اسْتَطْلَقَ الْوِكَاءُ پس چون خواب میکند چشم میگشاید بند
سر دبر و از اینجاست که خواب تکیه زده ناقض وضو است که سبب استرخای دبر و عدم ضبط اوست
بخلاف هیئات دیگر از جلوس و رکوع و سجود بر وجه مسنون که مقعد در آن متمکن باشد رَوَاهُ الدَّارِمِيُّ
وَعَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وِكَاءُ السَّهِ الْعَيْنَانِ بند سر
دبر هر دو چشم است فَمَنْ نَامَ فَلْيَتَوَضَّأْ پس کسی که خواب کند پس باید که وضو کند رَوَاهُ أَبُو
دَاوُدَ وَقَالَ الشَّيْخُ الْإِمَامُ مُحْيِي السُّنَّةِ رَحِمَهُ اللهُ هٰذَا فِي غَيْرِ الْقَاعِدِ این وجوب وضو مر نایم را در غیر کسی است که
نشسته خواب کند لِمَا صَحَّ عَنْ أَنَسٍ از جهة حدیثی که بصحت رسیده است از انس قَالَ كَانَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ
گفت انس بودند یاران پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَنْتَظِرُونَ الْعِشَاءَ انتظار میبردند گزاردن
نماز خفتن را که کی آنحضرت برآید و گزارده شود نماز پس خواب میگرفت ایشان را حَتَّى تَخْفِقَ
رُءُوسُهُمْ تا آنکه می افتاد سرهای ایشان بر سینهای ایشان ثُمَّ يُصَلُّونَ وَلَا يَتَوَضَّئُونَ پس نماز
میکردند و وضو نمیکردند پس معلوم شد که نشسته خواب کردن شکننده وضو نمیباشد و از اینجا
تخصیص و استثنای نوم قاعد معلوم شد و جز آن از اقسام خواب بهیئاتی که مقعد در آن متمکن باشد
بقیاس برآن یا باحادیث دیگر معلوم شده باشد رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَالتِّرْمِذِيُّ إِلَّا أَنَّهُ ذَكَرَ فِيهِ

يَنَامُونَ ثُمَّ يُصَلُّونَ وَلَا يَتَوَضَّؤُنَ مگر آنست که ترمذی ذکر کرده درین حدیث لفظ ینامون را بجای این عبارت که
يَنْتَظِرُونَ الْعِشَاءَ حَتّٰى تَخْفِقَ رُؤُسُهُمْ که مودای آن نیز معنی ینامون است یعنی خواب میکردند
وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِنَّ الْوُضُوْءَ عَلٰی مَنْ
نَامَ مُضْطَجِعًا بدرستی که وضو واجب بر کسی است که خواب کرده بر پهلو فَاِنَّهٗ اِذَا اضْطَجَعَ اسْتَرْخَتْ
مَفَاصِلُهٗ زیرا که بدرستی که شان این است که چون خواب کند بر پهلو سست میگردد بندهای او و چون
سست شد بندها بیرون می آید چیزی از شکم او رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَاَبُوْدَاوُدَ وَعَنْ بُسْرَةَ بضم با و سکون
سین مهمله بنت صفوان صحابیه قرشیه اسدیه برادرزاده ورقه بن نوفل قَالَتْ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِذَا مَسَّ اَحَدُكُمْ ذَكَرَهٗ فَلْيَتَوَضَّأْ چون مساس کند یکی از شما آلت مردی خود را
پس باید که وضو بکند رَوَاهُ مَالِكٌ وَاَحْمَدُ وَاَبُوْدَاوُدَ وَالتِّرْمِذِيُّ وَالنَّسَائِيُّ وَابْنُ مَاجَةَ وَالدَّارِمِيُّ
وَعَنْ طَلْقِ بْنِ عَلِيٍّ رضی الله عنه قَالَ سُئِلَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ مَسِّ الرَّجُلِ
ذَكَرَهٗ بَعْدَ مَا يَتَوَضَّأُ روایت است از طلق بن علی که والد علی بن طلق مذکور سابق است و در شرح
رفع اشتباه که میان وهم است ذکر کرده شده است که آنحضرت پرسیده شد از حکم مساس
کردن مرد آلت خود را بعد از وضو که آیا میشکند وضو را یا نه قَالَ وَهَلْ هُوَ اِلَّا بَضْعَةٌ مِنْهُ فرمود
آنحضرت آیا هست ذکر مگر گوشت پارهٔ از اندام مرد و در روایتی منک بجای منه و در روایت ترمذی
اَلَّا مُضْغَةٌ مِنْهُ اَوْ بَضْعَةٌ بطریق شک راوی است و مضغه بر وزن لقمه پارهٔ از گوشت مقدار آنچه
خائیده شود و بضعه بفتح با و کسر آن نیز بمعنی گوشت پاره و بعضی گفته اند بیشتر از مضغه مقصود
انتقاض وضو است بمس ذکر چنانکه مس اعضای دیگر رَوَاهُ اَبُوْدَاوُدَ وَالتِّرْمِذِيُّ وَالنَّسَائِيُّ وَرَوٰی
ابْنُ مَاجَةَ نَحْوَهٗ بدانکه مس ذکر مختلف فیه است میان علمای مذهب و منقول از صحابه اختلاف است

انتقاض وضوء

و احادیث نیز مختلف آمده امام شافعی و مالک و احمد بانتقاض رفته اند بلکه نزد امام احمد مس فرج
مطلق که شامل ذکر و دبر و فرج امرأة است ناقض است و در مذهب امام مالک مس امرأة فرج خود را
اختلاف است و نزد شافعی مس ذکر بباطن کف بلا حایل ناقض است و بروایتی از امام احمد وضو بمس ذکر مستحب است نه
واجب و نزد امام ابو حنیفه و اصحاب وی مطلقا ناقض نیست متمسک آنجماعت حدیث بسره
مذکور شد و عمل بسیاری از صحابه چنانکه مالک در موطا روایت کرده است و دلیل ما حدیث قیس بن طلق
بن علی است که در مسند ابی حنیفه از ایوب بن عتبه قاضی یمامه از قیس بن طلق بن علی از پدرش که در متن
مذکور شد و ثمنی از شرح الآثار طحاوی نقل کرده که گفت نمیدانم هیچ از یکی از صحابه را که فتوی داده با

بوضوء از مس

بوضوء از مس ذکر مگر ابن عمر و مخالفت کرده است درین فتوی اکثر صحابه را و امام محمد در موطای
خود آثار کثیره از سلف در آن روایت کرده است و در مسند ابو حنیفه نیز آورده و از علی و عمار
و ابن عباس رضی الله عنهم روایت کرده که گفتند باک نداریم که بینی خود را مساس کنیم یا ذکر را
یعنی هر دو گوشت پاره اند و فرقی نیست میان آنها و از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده که گفت
اگر نجس میدانی تو ذکر خود را پس ببر آنرا و از ابن مسعود و سعد بن ابی وقاص نیز مثل این آورده
و از امیر المومنین علی و ابن مسعود و حذیفه بن الیمان و عمار بن یاسر و سعد بن ابی وقاص از صحابه
و از سعید بن المسیب و ابراهیم نخعی و عطاء بن ابی رباح و غیر هم از تابعین قول بعدم نقض نقل کرده است
انتهی پس مخالفت احادیث درین باب بجهت نسخ بعضی مر بعضی را خواهد بود و مخالفان میگویند که
حدیث طلق بن علی که متمسک ابو حنیفه است منسوخ است چنانکه مولف گفت که قَالَ الشَّيْخُ
الْاِمَامُ مُحْيِي السُّنَّةِ هٰذَا مَنْسُوْخٌ این حدیث طلق بن علی منسوخ است لِاَنَّ اَبَا هُرَيْرَةَ اَسْلَمَ بَعْدَ
قُدُوْمِ طَلْقٍ زیرا که ابو هریره اسلام آورده است بعد از قدوم طلق بن علی چه اسلام ابی هریره در
سال هفتم است در غزوهٔ خیبر و قدوم طلق بن علی در سال اول از هجرت در وقت بنای مسجد
شریف پس لابد سماع ابی هریره متاخر خواهد بود از سماع طلق وَقَدْ رَوٰی اَبُوْ هُرَيْرَةَ عَنْ رَسُوْلِ
اللّٰهِ و بتحقیق روایت کرده است ابو هریره از پیغمبر خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ که گفت
آنحضرت اِذَا اَفْضٰی اَحَدُكُمْ بِيَدِهٖ اِلٰی ذَكَرِهٖ چون برساند یکی از شما دست خود را بسوی
ذکر خود لَيْسَ بَيْنَهٗ وَبَيْنَهَا شَيْءٌ در حالی که نیست میان ذکر و دست وی چیزی حایل فَلْيَتَوَضَّأْ
پس باید که وضو بکند رَوَاهُ الشَّافِعِيُّ وَالدَّارَقُطْنِيُّ وَرَوَاهُ النَّسَائِيُّ عَنْ بُسْرَةَ و روایت
کرد آنرا نسائی از بسره بنت صفوان اِلَّا اَنَّهٗ لَمْ يَذْكُرْ مگر آنکه نسائی ذکر نکرد این عبارت که لَيْسَ
بَيْنَهٗ وَبَيْنَهَا شَيْءٌ این کلام شافعیه است و حنفیه میگویند که بمجرد تقدم اسلام طلق بن علی
بر اسلام ابی هریره جزم نتوان کرد بر تقدم سماع طلق بر سماع ابی هریره مگر آنکه ثابت گردد
وفات طلق پیش از اسلام ابی هریره یا معلوم گردد عدم قدوم طلق از وطن خود بعد از رجوع
وی بدان و ثابت نشده هیچ یکی از این دو امر پس ممکن است که طلق حدیث را بعد از سماع ابی هریره
شنیده باشد پس حدیث وی ناسخ بود و حدیث ابی هریره را نه عکس و نیز ابو هریره نگفت که
شنیدم از آنحضرت بلکه گفت که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و شاید که از صحابی دیگر شنیده
باشد که پیش از طلق حدیث شنیده باشد و این قسم در احادیث بسیار است و آنرا مراسیل صحابه میگویند

ودر کتب اصول حدیث بعضی مردم تا آخر اسلام راوی را قرینه نسخ ساخته اند وبر ایشان این
سخن که ذکر کرده شد وارد شده است. وعن عائشة رضي الله عنها قالت كان النبي صلى
الله عليه وسلم يقبل بعض ازواجه. عائشه گفت که بود آنحضرت احیانا که بوس میکرد بعضی از زنان
خود را. ثم يصلي ولا يتوضأ. از حدیث ترمذی معلوم کرده که عائشه این را کنایت از خود داشت
بسته نماز میکرد ووضو نمیکرد. رواه ابو داود والترمذي والنسائي وابن ماجة. این مسئله نیز مختلف
فیه است میان حنفیه وائمه دیگر که آیا سودن دست زن را ناقض وضو است یا نه ائمه ثلث میگویند
ناقض است بشهوت یا بی شهوت زن اجنبی باشد یا نه بتفصیلی که در کتب ایشان مسطور است
ونزد امام شافعی مس امرأة اجنبية بشرط آنکه هر دو کبیر باشند نه صغیر ناقض است ونزد ما ناقض
نیست تمسک ایشان بآیه قرآن است که او لامستم النساء ونزد ما مراد لمس اینجا جماع است چنانچه
در کتب تفسیر معلوم شده است ودلیل ما حدیث عائشه است که در صحیحین آمده که گفت در نماز شب
که آنحضرت بر میخاست ومیبودم من در خواب ومیبود هر دو پای من در سجده گاه آنحضرت چون
بسجده میرفت خله میکرد پایهای مرا ومیکشیدم من پایها را وچون بر میخاست باز دراز میکردم
پایها را وباز خله میکرد ولابد در خله کردن مساس واقع میشد پس مس کردن امرأة ناقض نباشد
واین حدیث عائشه که مذکور شد از عروه از عائشه است ولیکن شافعیه در این حدیث سخن دارند
چنانکه مولف گفت. وقال الترمذي لا يصح عند اصحابنا بحال اسناد عروة عن عائشة یعنی
اسناد این حدیث که عروه از عائشه روایت کرده صحیح نیست زیرا که در روی روایت حبیب بن
ثابت است از عروه وحبیب بن ثابت سماع از عروه ندارد وظاهر عبارت مولف موهم آنست
بانکه عروه از عائشه سماع ندارد واین غلط است زیرا که سماع عروه از عائشه مشهور است واین معنی
بنظر در عبارت ترمذی در جامع وی ظاهر گردد چنانکه در شرح نقل کرده ایم واین حدیث را ابراهیم تیمی
که نیز از زهاد وعلمای ثقات تابعین است از عائشه روایت کرده است ودر آن نیز ترمذی طعن کرده
چنانکه گفت وايضا اسناد ابراهيم التيمي عنها. ونیز صحیح نیست اسناد ابراهیم تیمی از عائشه
وقال ابو داود هذا مرسل وابراهيم التيمي لم يسمع عن عائشة. وابو داود نیز گفت که این حدیث مرسل
است بجهت آنکه ابراهیم تیمی از عائشه روایت کرده ووی از عائشه سماع ندارد وجواب ازین کلام آنست
که حدیث مرسل نزد ما مقبول ومعتبر است پس موجب طعن نباشد وقد حقق ذلك في موضعه. وعن
ابن عباس قال اكل رسول الله. ابن عباس گفت خورد پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم كتفا. گوشت

شانه را. ثم مسح يده بمسح بکسر میم وسکون سین كان تحته. پس مالید وپاک کرد دست
خود را بپلاسی که بود در زیر پای وی. ثم قام فصلى. پس برخاست پس گزارد نماز را پس معلوم شد
که وضو بخوردن طعام پخته واجب نبود ونیز ازینجا معلوم شد که شستن دست ودهان اگر چرب شده
وآلودگی در طعام نباشد لازم نیست. ومسح بکسر میم پلاس وپلاس نیز فارسی معرب است بمعنی گلیم
رواه ابو داود وابن ماجة. وعن ام سلمة انها قالت قربت الى النبي صلى الله عليه وسلم
جنبا مشويا فاكل منه ثم قام الى الصلوة ولم يتوضأ. ام سلمه گفت که نزدیک گردانیدم
بسوی آنحضرت پهلوی بریان کرده شده را پس خورد از آن پس برخاست بسوی نماز ووضو نکرد
رواه احمد. الفصل الثالث عن ابي رافع. مولی آنحضرت بود نام او اسلم بر قول مشهور غالب
آمد بر وی کنیت قبطی بود ونخست غلام عباس رضي الله عنه بود پس بخشید بآنحضرت وچون بشارت
داد باسلام عباس آزاد کرد آنحضرت او را وحاضر شد احد را ومشاهد دیگر را که بعد از وی است قال
اشهد لقد كنت اشوي لرسول الله صلى الله عليه وسلم بطن الشاة. روایت است از ابی رافع
که گفت گواهی میدهم که بودم من که بریان میساختم برای آنحضرت شکم گوسفند را یعنی آنچه در شکم
میباشد از دل وجگر وجز آن ثم اكل ولم يتوضأ. پس میخورد آنحضرت آنرا ونماز میکرد
ووضو نمیکرد. رواه مسلم. وعنه اهديت له شاة. وهم از ابی رافع است که گفت هدیه
فرستاده شد مر او را گوسفندی فجعلها في القدر. پس گردانید ابو رافع آن گوسفند را در دیگ تا
بپزد. فدخل رسول الله. پس درآمد پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فقال ما هذا يا ابا رافع. پس گفت
آنحضرت چیست آنکه در دیگ است ای ابا رافع فقال شاة اهديت لنا. پس گفت ابو رافع
این گوشت گوسفندیست که بهدیه فرستاده شده است برای ما یا رسول الله فطبختها في
القدر. پس پختم آنرا در دیگ قال ناولني الذراع يا ابا رافع. گفت آنحضرت بده مرا استخوان دست
را تا بخورم ای ابا رافع وآنحضرت را گوشت ذراع خوش می آمد بجهت آنکه زود پخته ونرم میگشت
فناولته الذراع. ابو رافع میگوید پس دادم آنحضرت را ذراع. ثم قال ناولني الذراع الآخر.
پس گفت آنحضرت بده مرا ذراع دیگر فناولته الذراع الآخر. پس دادم آنحضرت را ذراع دیگر
ثم قال ناولني الذراع الآخر. پس گفت آنحضرت بده مرا ذراع دیگر. فقال. پس گفت ابو رافع
يا رسول الله انما للشاة ذراعان. نمیباشد گوسفند را مگر دو ذراع وهر دو خود داده شد دیگر از کجا دهیم
فقال له رسول الله. پس گفت مر او را پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم اما انك لو سكت لناولني ذراعا

فقد اغنا ما سکت. آگاه باش بدرستی که تو اگر خاموش میماندی و نمیگفتی که گوسفند را جز دو ذراع نمیباشد هر آینه میدادی مرا ذراعی بعد از ذراعی مادام که خاموش میبودی یعنی میدادی ذراع بعد ذراع هرچند میطلبیدم بطریق معجزه گویا که ظهور چیزی از عالم غیب بطریق خرق عادت مشروط است که آن طلبنده از آن نگاه ندارد تردد را بدان راه ندهد تا خللی در ماده یقین نیفتد والله اعلم. ثم دعا بماء. بعد از آن طلبید حضرت آب را فتمضمض فاه. پس مضمضه کرد دهان مبارک خود را و غسل اطراف اصابعه. و شست کرانهای انگشتان خود را از اینجا معلوم میشود که در شستن دست بعد از طعام تمام دست شستن شرط نیست همان قدر که چرب باشد کفایت است ثم قام فصلی. پس برخاست آنحضرت پس گزارد نماز را. ثم عاد الیهم فوجد عندهم لحما باردا. پس باز گشت آنحضرت بسوی اهل و عیال ابی رافع پس یافت نزد ایشان گوشت سرد را فاکل ثم دخل المسجد فصلی ولم یمس ماء. پس خورد آنحضرت آن گوشت سرد را پس درآمد مسجد را پس گزارد نماز و مساس نکرد آب. رواه احمد. روایت کرد اینحدیث را احمد از ابی رافع. ورواه الدارمی عن ابی عبید الا انه لم یذکر ثم دعا بماء الی آخره. و روایت کرد آنرا دارمی از ابی عبید مگر آنست که ذکر نکرد دارمی این عبارت را که ثم دعا بماء آخر. وعن انس بن مالک قال کنت انا و ابی و ابو طلحة جلوسا. گفت انس بودم من و ابی بن کعب و ابو طلحه نشسته و جلوس جمع جالس است فاکلنا لحما و خبزا. پس خوردیم ما گوشت و نان را ثم دعوت بوضوء. پس ... من آب وضو را فقالا لم تتوضأ. پس گفتند ابی و ابو طلحه برای چه ... میکنی لهذا الطعام ... ستم من که وضو میکنم از جهة این طعامی که خوردیم. فقالا اتتوضأ من الطیبات. پس گفتند ایشان آیا وضو میکنی از چیزهای پاک حلال لم یتوضأ منه من هو خیر منک. وضو نکرده است از وی کسیکه بهتر است از تو یعنی پیغمبر خدا پس مراد بوضو که در بعضی احادیث واقع شده است دست و دهان شستن است یا اخبار است از نسخ. رواه احمد. وعن ابن عمر رضی الله عنهما کان یقول. روایت است از ابن عمر که میگفت قبلة الرجل امرأته. بوسه دادن مرد زن خود را وجسها بیده. و مس کردن مرد زن خود را بدست خود. من الملامسة. از جمله ملامسه است یعنی از آن لمس که ذکر کرده است آنرا حق تعالی در قرآن مجید او لامستم النساء و ایجاب وضو کرده بدان بیان کرده آنرا بقول خود. ومن قبل امرأته وجسها بیده فعلیه الوضوء. و کسیکه بوس کند زن خود را یا مساس کند او را بدست خود پس واجب است بروی وضو. رواه مالک و الشافعی. وعن ابن مسعود رضی الله عنه از ابن مسعود در روایت است کان یقول بود که میگفت من قبلة الرجل امرأته از بوس مرد زن خود را الوضوء. واجب است وضو. رواه مالک. وعن ابن عمر ان عمر بن الخطاب

رضی الله عنه قال ان القبلة من اللمس فتوضؤا منها. ابن عمر گفت که عمر بن الخطاب گفت بوس کردن از جمله لمس است وضو بکنید از آن این آثار دلالت دارد بر آنکه لمس امراءة ناقض وضو است چنانکه مذهب شافعی است و مخصوص بزن اجنبی ساخته و اینها دلالت دارد که مس غیر اجنبی نیز ناقض باشد و مانند این آثار نزد حنفیه بصحت نرسیده و در مسند ابی حنیفه از عطا بن ابی رباح از ابن عباس آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم لیس فی القبلة الوضوء و شاید که اینحدیث ناسخ باشد مر احادیث دیگر را که برخلاف آن وارد شده و صدور این که مولف ذکر کرده مبنی بر حکم سابق باشد والله اعلم. وعن عمر بن عبد العزیز عن تمیم الداری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الوضوء من کل دم سائل واجب است وضو از هر خون روان این حکم نیز مخصوص بمذهب حنفیه است و نزد ائمه ثلاثه ناقض همان است که بیرون آید از یکی از دو راه بول و غایط معتاد باشد یا غیر معتاد و حجت ما این حدیث است و روایت کرده است آنرا ابن عدی در کامل از زید بن ثابت و دار قطنی در و سخن کرده چنانکه گفت. رواهما الدار قطنی وقال عمر بن عبد العزیز لم یسمع من تمیم الداری ولا رآه. روایت کرد اینحدیث را و حدیث سابق را دار قطنی و گفت عمر بن عبد العزیز اموی خلیفه مشهور است نشنیده است حدیث از تمیم داری که از صحابه است و ندیده است او را زیرا که وفات تمیم داری در زمان خلافت امیر المومنین علی است و ولادت عمر بن عبد العزیز در سنه سبع و ستین. ویزید بن خالد ویزید بن محمد مجهولان. و یزید بن خالد و یزید بن محمد که از روات اینحدیث اند مجهول اند ... آنست که حدیث مرسل نزد ما مقبول است و در جهالت این دو راوی مذکور اختلاف است

باب آداب الخلاء

... ادب نگاه داشتن حد هر چیزی و بعضی گفته اند نگاه داشتن چیزی را که ستوده است از گفتار و کردار و تفصیل معانی آن در کتاب الآداب بیاید ان شاء الله تعالی و خلا بفتح خا و مد آبدست خانه و در اصل بمعنی جای خالی

الفصل الاول عن ابی ایوب الانصاری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اتیتم الغائط. چون بیائید شما قضای حاجت را و غائط در اصل زمین پست مغاک را گویند پس آن اطلاق کردند بر پلیدی مردم که اغلب برای قضای حاجت در اینچنین جای می نشینند میفرماید چون بیائید غایط را و بول نیز همین حکم دارد چنانکه بتصریح بیاید فلا تستقبلوا القبلة ولا تستدبروها. پس روی مکنید بسوی قبله و نه پشت دهید بجانب آن ولکن شرقوا او غربوا. ولیکن روی بجانب مشرق کنید یا بجانب مغرب و این مخصوص بمدینه مطهره علی ساکنها السلام والتحیة زیرا که قبله مدینه جنوبی است و مدینه شمالی مکه معظمه است پس چون

احتراز کنند از استقبال و استدبار قبله را بالضروره روی و پشت بجانب مشرق و مغرب باید کرد و در دیار
قبله غربی است پس اگر رو بمشرق و مغرب آرند روی و پشت بقبله افتد مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ قَالَ الشَّيْخُ الْإِمَامُ
مُحْيِي السُّنَّةِ رَحِمَهُ اللّٰهُ یعنی صاحب مصابیح گفته است که هٰذَا الْحَدِيثُ فِي الصَّحْرَاءِ این حدیث نهی
از استقبال و استدبار در دشت و جای گشاده است أَمَّا فِي الْبُنْيَانِ فَلَا بَأْسَ اما در دیوار گرد و برآورده
و خانها و عمارتها پس باکی نیست اگر روی بقبله یا پشت بآن قضای حاجت کنند لِمَا رُوِيَ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ
بْنِ عُمَرَ از جهة حدیثی که روایت کرده شده است از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قَالَ گفت ارْتَقَيْتُ
فَوْقَ بَيْتِ حَفْصَةَ لِبَعْضِ حَاجَتِي برآمدم بالای خانه حفصه که از امهات المؤمنین است دختر عمر بن الخطاب
برای بعضی کارهای خود فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللّٰهِ پس دیدم پیغمبر خدا را صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقْضِي حَاجَتَهُ
قضای حاجت انسانی میکند مُسْتَدْبِرَ الْقِبْلَةِ مُسْتَقْبِلَ الشَّامِ پشت دهنده قبله را و روی آرنده شام را
و مکه با شام مقابل افتاده است که اگر روی بقبله آرند پشت بجانب شام افتد و اگر پشت کنند روی بشام
کرد پس از این حدیث معلوم گردد که پشت بقبله برای قضای حاجت در خانها درست باشد مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ
و بدانکه این مسئله مختلف فیها است مذهب امام اعظم ابو حنیفه آنست که استقبال قبله و استدبار آن در
بول و غایط حرام است چه در صحرا و چه در خانها و نزد امام شافعی حرام است در صحرا نه در خانها و بهر جانب
جمعی از علما از صحابه و تا[illegible] هم رفته اند و بروایتی از امام احمد در استدبار رخصتی است
نه در استقبال [illegible] اتی در عدم کراهت استدبار آورده و نیز گفته که اگر بنا کا
مستقبل قبله نشست [illegible] بقدر امکان حجت ابو حنیفه حدیث نهی است که گذشت
و در آنجا فرقی نکرده اند میان صحرا و خانه و مطلق گفته اند و حدیث نهی از جمعی کثیر از صحابه روایت کرده اند
و نیز علت نهی تعظیم قبله و احترام جانب اوست و خانه و صحرا در آنجا برابر است چنانکه تیر
انداختن و پا دراز کردن بآنسو و جواب از حدیث ابن عمر بن الخطاب اینست که آن شاید پیش از نهی باشد
و اگر معلوم شود که بعد از نهی است شاید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم از جانب قبله اندکی برگشته
باشد و ابن عمر آنرا در نیافته و تعمق نظر در آن نکرده و مقام نقاضی میکند که تعمق و تحقیق نتوان کرد
و در شرح سخن در اینجا بسیار است والله اعلم وَعَنْ سَلْمَانَ رضی الله عنه قَالَ نَهَانَا یعنی رَسُولُ اللّٰهِ
روایت است از سلمان فارسی که از اکابر صحابه است و احوال شریف او در بعضی مواضع نوشته شده
است که گفت نهی کرد ما را یعنی پیغمبر خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ نَسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةَ لِغَائِطٍ أَوْ بَوْلٍ از رو
آوردن بقبله برای آبخانه و شاشه وَأَنْ نَسْتَنْجِيَ بِالْيَمِينِ و نهی کرد ما را از استنجا کردن بدست راست

در بعضی نسخ

و در بعضی نسخ او ان نستنجی بکلمه او این مشکل شود در استنجای بکلوخ از بول اگر استنجا بدست چپ کند
لابد عضو را بدست راست باید گرفت و این نیز مکروه است پس طریقش آنست که کلوخ بدست راست
گیرد و عضو بدست چپ بجنباند و بر عضو را بجانب کلوخ نه کلوخ را بسوی عضو و بعضی گفته که نهی
از استنجای یمین در غایط است نه در بول و این قول ضعیف است و بعضی شراح تکلفات دیگر کرده
اند در تعیین طریق آن پوشیده نماند که گرفتن کلوخ بدست چپ و استنجا کردن بدان و بر دست نیز
ممکن است حاجت باین تکلفات نیست و تمام کلام در شرح است و استنجا مشتق از نجو است
بفتح نون و سکون جیم و نجو آنچه بیرون آید از شکم و سین برای طلب است یعنی طلب نجو برای ازاله آن
نجو بمعنی بریدن درخت و پوست کشیدن گوسفند نیز آید و چون می برد و میکشد نجاست را از آن نام استنجا
کردند وَأَنْ نَسْتَنْجِيَ بِأَقَلَّ مِنْ ثَلَاثَةِ أَحْجَارٍ و نهی کرد از استنجا کردن بکمتر از سه سنگ و مانند آن و این
مذهب امام شافعی است که گوید در استنجا البته سه سنگ باید برد و مذهب امام احمد نیز همین است و نزد ما
شرط نقاوت و نظافت است اگرچه بکمتر از آن حاصل گردد بجهة حدیثی که در صحیح بخاری از عبد الله
بن مسعود رضی الله عنه آورده که گفت آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم غایط را پس امر کرد مرا که
بیارم او را سه سنگ پس دو سنگ یافتم و سرگینی همراه آوردم هر دو سنگ را بگرفت و سرگین را
برتافت و از اینجا معلوم شد که دو سنگ هم کفایت دارد و التزام سه واجب نیست و تمسک ایشان
باین حدیث مذکور که از سلمان است و بحدیث عایشه که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم
چون برود یکی از شما برای قضای حاجت خود باید که پاک کند به سه سنگ و این تمسک بر تقدیری است که
نهی برای تحریم بود و امر برای وجوب و شاید که نهی برای کراهت بود و امر برای استحباب و همچنین تاویل
که باشد جمعاً بین الاحادیث أَوْ أَنْ نَسْتَنْجِيَ بِرَجِيعٍ أَوْ بِعَظْمٍ و نهی کرد از استنجا کردن بسرگین و پلید
آدمی و یا باستخوان و علت نهی بعضی گویند آنست که سرگین نجس است و استخوان بمساس نجاست را دور
نگرداند و صواب آنست که نهی بجهة آنست که اینها توشه جنیان اند چنانکه از حدیث ابن مسعود
که بیاید معلوم گردد رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَعَنْ أَنَسٍ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ گفت انس بود پیغمبر خدا صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا دَخَلَ الْخَلَاءَ يَقُولُ چون در می آمد آبخانه را میگفت اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْخُبُثِ
وَالْخَبَائِثِ خداوندا من پناه میجویم بتو از خبث و خبایث مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ خبث بضم خا و با جمع خبیث
بلفظ مذکر و خبایث جمع خبیثه بلفظ مونث مراد ذکور و اناث شیاطین اند که از آنها پناه میجوید
و بضم خا و سکون با نیز روایت است بمعنی پلیدی و تواند که مخفف خبث بضم با باشد و در وزن ضم

وسکون هر دو می آید چنانکه خُلق و کتب و رسل و سبل و استعاذه بجهت آنست که کنف و مزابل محل حضور
شیاطین است چنانکه بصریح در حدیث دیگر بیاید غایت آنکه هر که منع میکند ذکر خدا را در اینجا لیت
چنانکه جمهور علما بر آنند تفصیل میکنند و می گویند که در اماکنی که ساخته شده است برای خلا مثل اینجانها
این دعا را پیش از در آمدن و در غیر آن اماکن بخواند در اوان شروع کردن در آن مانند دامن جامه برزدن
و جز آن و گفته اند که اگر فراموش کند درین وقت در دل بخواند نه بزبان و هر که منع نمیکند وی جایز میدارد
ذکر خدا را در همه جا چنانکه منقول است از امام مالک احتیاج ندارد باین تفصیل وعن ابن عباس
رضی الله عنهما قال مرّ النبیّ گفت گذشت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بقبرین بدو گور فقال پس
گفت انهما لیعذبان بدرستی که صاحب این دو قبر بتحقیق عذاب کرده میشوند وما یعذبان فی کبیر و عذاب
کرده نمیشوند بجهة گناهی بزرگ یعنی در گمان ایشان یا در کاری که شاق و دشوار بود بر ایشان پرهیز کردن از آن بلکه
آن چیز در دین کاری آسان است و شناعتی ندارد و چگونه چنین باشد که تلوث ببول و تلبس بنمیمه از شنایع و قبایح
عظیمه اند در دین چنانکه فرمود اما احدهما فکان لا یستتر من البول اما یکی از این دو صاحب قبر حالش این بود که
پرده نمیگرفت در وقت بول و کشف میکرد عورت خود را یا پرده نمیگرفت میان خود و بول و نگاه نمیداشت
از آن خود را و احتیاط نمیکرد تا میرسید رشاشه بول بوی و این معنی مناسب تر است بباب و مناسب
بروایت دیگر که مسلم راست چنانکه گفت وفی روایة لمسلم لا یستنزه من البول و در روایتی دیگر مر مسلم
راست که تنزه طلب نمیکرد و پاکی نمیکرد از بول و بی احتیاطی میکرد در حین بول و استنجا و در روایتی دیگر لا یستبرئ
نیز آمده از براءت که نزدیک بمعنی نزاهت است و بروایتی لا یستنتر بنون میان تا و استنتار بمعنی
افشاندن و کشیدن آلت بزور تا قطره از بول که در وی مانده باشد بتمام برون آید واما الآخر فکان
یمشی بالنمیمة واما صاحب قبر دیگر پس بود که میرفت بسوی مردم بسخن چینی و نمیمه رسانیدن و نقل کردن
سخن یکی را بدیگری بقصد افساد و اضرار و این از اقبح قبایح و اشنع شنایع است و نزد بعضی علما از کبایر
و در قرآن مجید مذمت آن کرده در جای که فرمود همّاز مشّاء بنمیم و در حدیث آمده که حق تعالی نظر نمیکند
بسخن چین دو رویه است و در صحیحین آمده که سخن چین در بهشت در نیاید و عمر بن الخطاب رضی الله عنه کعب احبار را گفت
کدام گناه را در توریت عظیم خوانده گفت سخن چینی کردن فرمود که آیا از قتل نیز عظیم تر است گفت آری سخن
چینی قتل حادث کرده و چندین شرهای دیگر بیاید ثم اخذ جریدة رطبة پس بگرفت آنحضرت شاخ
خرما که تر بود فشقها بنصفین پس پاره کرد آن شاخ را بدو پاره ثم غرز فی کل قبر واحدة پس
بخلانید در هر قبر از آن دو پاره قالوا گفتند صحابه یا رسول الله لم صنعت هذا چرا کردی تو این فعل را

یعنی خلانیدن

یعنی خلانیدن پاره از شاخ تر در هر قبر فقال پس گفت آنحضرت لعله ان یخفف عنهما ما لم ییبسا
کردم این کار را بامید آنکه سبک گردانیده شود عذاب ازین دو قبر تا آن زمان که تر مانند این دو شاخ پاره
و خشک نشود متفق علیه و در توجیه این حدیث علما را اختلاف است که بنای امید داشت تخفیف عذاب
تا مدت رطوبت آن شاخها بر چیست بعضی مردم بر آنند که بنای آن بر آنست که نباتات تا زمانی
که تر و تازه اند تسبیح میگویند حق را و مراد بشیء که در کریمه و ان من شیء الا یسبح بحمده است شیء حی است
و حیات چوب تا زمانی است که خشک نشده است و حیات سنگ تا شکسته نشده یا تسبیح خاص
مخصوص بحی است و آنکه عام است هر شیء را بمعنی دلالت بر وجود صانع و وحدت و صفات کمال او
و تمسک کرده اند این جماعه باین حدیث در انداختن سبزه و گل و ریحان بر قبور و خطابی که از ائمه اهل علم و قدوه شراح حدیث
است این قول را رد کرده است و انداختن سبزه و گل را و تمسک باین حدیث انکار نموده و گفته که این
سخن اصلی ندارد و در صدر اول نبوده و بعضی گفته اند که بنای آن تحدید و توقیت بدان است که
آنحضرت شفاعت خواست در تخفیف عذاب پس قبول کرده شد از وی تا مدت خشک شدن آن
شاخ و کلمه لعل ناظر است در این معنی والله اعلم و کرمانی گفت که در جریده خاصیتی نیست در دفع عذاب
و نبود آن مگر برکت دست مبارک سید انبیا صلی الله علیه وسلم نظم اگر تو دست بسائی بگور مرده
دلان شعر روان مرده در آید بعیش در بدنش و بعضی گویند که علم آن مفوض و موکول است بعلم نبوت
تا در آن چه سر باشد و در جامع الاصول از بریده صحابی رضی الله عنه آورده که وی وصیت کرد که در
دو جریده در قبرش نشاید که در آنجا تری باشد و سبب نجات گردد مصرع دل عشاق حیله گر باشد
وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتقوا اللاعنین بپرهیزید از دو کار
که سبب لعنت و نفرین میشوند قالوا وما اللاعنان گفتند صحابه و چیست آن دو کار که سبب لعنت میشوند یا رسول
الله قال گفت آنحضرت الذی یتخلّی فی طریق الناس او فی ظلهم آنکه قضای حاجت میکند در راه مردم
یا در سایه ایشان یعنی زیر درختی که مردم در سایه آن می نشینند و صحبت میدارند و خواب میکنند چنانکه
عادت است نه در هر سایه زیرا که ثابت شده است که آنحضرت در نخلستان برای قضای حاجت نشسته
و اضافت ظلهم مناسب این معنی است و گفته اند که مراد براه نیز راهی است که مسلوک است نه مهجور که بطریق ندرت
کسی از آنجا میگذرد و نیز گفته اند که مراد راه مسلمانان است نه کافران کذا فی مجمع البحار رواه مسلم
وعن ابی قتادة ابو قتاده بن نعمان انصاری ظفری که از اهل عقبه و بدر است و تمام مشاهد را حاضر شده و روز
بدر یا روز احد چشم او بسبب زخمی که رسید بیرون آمده بر دست او افتاد و آنحضرت آنرا گرفته بجای

نهادن بهترین دو چشم او بود و وی برادر ابو سعید خدری بود از مادر مات سنه ثلاث وعشرین و ابو
قتاده انصاری سلمی دیگر نیز از صحابه است فارس رسول الله و در حضور وی بدر را اختلاف است
و احد را و مشاهد دیگر را که بعد اوست حاضر شده مات سنه اربع وخمسین و بعضی گفته اند که در خلافت
امیر المومنین علی فوت کرده و همه مشاهد او را حاضر شده و معلوم نشد که درین حدیث مراد کدام یکی ازین دو
قتاده است رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا شرب احدکم فلا یتنفس فی الاناء
چون بنوشد آب یکی از شما پس باید که دم نزند در درون آوند آب یعنی آنکه جدا کرده اند دهان را از آوند تا چیزی
از دهان و بینی در آب نیفتد و کراهت طبعی نیفزاید و آنکه در حدیث آمده که آنحضرت در وقت
آب خوردن سه نفس میزد مراد آنست که کوزه را از دهان مبارک جدا میکرد و انگاه نفس میخورد و تمام این سخن
در باب الاشربه بیاید واذا اتی الخلاء فلا یمس ذکره بیمینه و چون بیاید یکی از شما در آبخانه پس باید که نگیرد
آلت خود را بدست راست خود از جهت نگاه داشت دست راست از توهم تلوث که موضوع از برای
طیبات است ولا یتمسح بیمینه و باید که استنجا نکند بدست راست خود و طریق استنجای
بول معلوم شد چنانکه نه مساس ذکر بیمین لازم آید و نه استنجا بیمین و در استنجا از غایط امر ظاهر است
بی اشکال متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ فلیستنثر
هر که وضو کند باید که استنثار کند بنای مسئله یعنی مبنی افتاده و سابقا معلوم شد که استنثار
مستلزم استنشاق است ومن استجمر فلیوتر و کسی که استنجا کند بسنگ و کلوخ باید که طاق
بکند و کلام درین گذشت و استجمار استعمال جمار که بمعنی سنگریزه است مراد بآن استنجاست و بمعنی
بخور کردن نیز آید از جمره بمعنی اخگر و بعضی اینحدیث را برین معنی نیز حمل کرده اند و سخن دران در فصل اول
از باب ترجل کتاب اللباس بیاید متفق علیه وعن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یدخل الخلاء فاحمل انا وغلام بود آنحضرت که در می آمد خلا را پس برمیداشتم من و پسری دیگر گفته
اند که مراد بدان ابن مسعود است که اداوه و مسواک و نعلین حضرت حواله وی بود و او ملقب است بآن لقب
اداوة من ماء اداوه را پر از آب و اداوه بکسر همزه ظرف صغیر از چرم که ساخته میشود برای آب که
بدان طهارت کنند وعنزة و بر داشتیم من و آن غلام عنزه را و عنزه بعین مهمله و نون و زای معجمه
چوبی که در روی سنانی باشد مقدار نیم نیزه یا اندکی کلان تر و عادت شریف بود که خادمان عنزه را
همراه آنحضرت برمیداشتند تا نرم کنند زمین سخت را برای بول یا کلوخی از زمین جدا کنند برای
استنجا یا ستره کنند در پیش نماز و اغراض دیگر یستنجی بالماء استنجا میکرد آنحضرت بآب بعد از تنقیه بحجاره

تا تعلیم کند مر امت را که شستن بآب بعد از استنجا بکلوخ احب و افضل است متفق علیه
الفصل الثانی عن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا دخل الخلاء نزع

گفت انس بود پیغمبر صلعم

خاتمه چون میخواست که در آید در متوضا میکشید انگشترین خود را از جهت بودن نقش نگین وی محمد رسول
الله و از اینجا معلوم شد که داخل متوضا را باید که چیزی را که در وی نام خدا و رسول خدا است یا قرآن است
با خود نبرد و در بعضی شروح گفته اند که شامل است اسمای تمام انبیا را صلوات الله علیهم اجمعین مانند
آنکه اگر نام خدا و رسول خدا نام وی یا جزو نام وی باشد همین حکم دارد یا نه والله اعلم رواه ابو داود والنسائی
والترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب وقال ابو داود هذا حدیث منکر اینحدیث را ترمذی
و ابو داود و نسائی روایت کرده اند و ترمذی آنرا حسن صحیح خوانده و ابو داود منکر گفته و نسائی
از هر دو ساکت مانده وفی روایة وضع بدل نزع و در روایت ابو داود وضع آمده بجای نزع یعنی
بنهاد خاتم خود را و این لازم کشیدن است که از دست میکشید و بجائی مینهاد وعن جابر
رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اراد البراز انطلق حتی لا یراه احد
گفت جابر که آنحضرت چون میخواست صحرا یعنی بقضای حاجت انسانی بیرون میرفت تا آنجا
که نمیدید او را هیچ یکی و از نظر غایب میشد و احتمال دارد که معنی آن باشد که میرفت تا بجائی که بعد از نشستن
در آنجا کسی نه بیند و معنی اول اظهر و اولی است کما لا یخفی و براز بفتح با در اصل فضای واسع است کنایت
میکنند از وی بقضای حاجت انسانی از جهت کراهت تصریح باسم خاص وی تا آنچه او را بچشم نه بینند
بگوش نیز نشنوند و این عادت مستمره ایست در شرع و عرف و عادت نزد اهل مروت و احتیاط و ادب
رواه ابو داود وعن ابی موسی رضی الله عنه قال کنت مع النبی بودم من با پیغمبر صلی الله علیه
وسلم ذات یوم روزی فاراد ان یبول پس خواست آنحضرت که بول کند فاتی دمثا فی اصل
جدار پس آمد آنحضرت زمین هموار نرم را در بیخ دیواری فبال پس بول کرد ثم قال پس فرمود اذا
اراد احدکم ان یبول چون خواهد یکی از شما که بول کند فلیرتد لبوله پس باید که طلب کند برای خود یعنی جای
مناسب را مانند اینجا که هموار و نرم باشد تا آب بر نیاید و رشاشه بول نرسد رواه ابو داود وعن
انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اراد الحاجة بود آنحضرت که چون میخواست قضای
حاجت انسانی را لم یرفع ثوبه بر نمیداشت جامه خود را حتی یدنو من الارض تا آنکه نزدیک میشد از زمین
در نشستن رواه الترمذی و ابو داود والدارمی وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
انما انا لکم مثل الوالد لولده نیستم من برای شما در نصیحت و خیرخواهی مگر مانند پدر برای فرزندان خود اعلمکم

إِذَا أَتَيْتُمُ الْغَائِطَ. تعلیم میکنم شما را چون بیائید غایط را و بول نیز همین حکم دارد فَلَا تَسْتَقْبِلُوا
الْقِبْلَةَ وَلَا تَسْتَدْبِرُوهَا. پس روی نیارید قبله را و پشت ندهید او را. وَأَمَرَ بِثَلَاثَةِ أَحْجَارٍ و امر
کرد آنحضرت بکار بردن سه سنگ در استنجا. وَنَهَى عَنِ الرَّوْثِ وَالرِّمَّةِ. بکسر را و تشدید میم و نهی کرد از
استنجا کردن بسرگین و عذره و استخوانهای پوسیده این را بحکم عرف و عادت فرمود که اغلب در صحرا
افتاده و متغیر و پوسیده نیز جایز نیست بلکه بطریق اولی. وَنَهَى أَنْ يَسْتَطِيبَ الرَّجُلُ بِيَمِينِهِ. و نهی کرد
از آنکه استنجا کند مرد بدست راست و زن نیز همین حکم دارد و استطابه بمعنی استنجا است زیرا که
پاک میگرداند جسد را بازالهٔ نجاست. رَوَاهُ ابْنُ مَاجَهْ وَالدَّارِمِيُّ. وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا
قَالَتْ كَانَتْ يَدُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْيُمْنَى لِطُهُورِهِ وَطَعَامِهِ. گفت عایشه بود دست راست
آنحضرت برای پاکی چیزهایی که بنزاهت و نظافت تعلق دارد و از برای طعام که یکی از افراد آن است
وَكَانَتْ يَدُهُ الْيُسْرَى لِخَلَائِهِ وَمَا كَانَ مِنْ أَذًى. و بود دست چپ برای متوضای و آنچه تعلق بدان
دارد از استنجا و مانند آن آنچه باشد از چرک پلیدی و مکروهات. رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ. وَعَنْهَا قالت
قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا ذَهَبَ أَحَدُكُمْ إِلَى الْغَائِطِ فَلْيَذْهَبْ مَعَهُ بِثَلَاثَةِ
أَحْجَارٍ. چون برود یکی از شما بسوی آنجا نه پس باید که ببرد با خود سه سنگ. يَسْتَطِيبُ بِهِنَّ. که استنجا کند
و پاک کرده شود بآنها. فَإِنَّهَا تُجْزِئُ عَنْهُ. زیرا که بدرستی که سه سنگ بسندگی میکنند برای او از استعمال آب
چون بسه سنگ پاک گرداند و ازالهٔ عین نجاست کرد در اصل طهارت و جواز صلوة حاجت باب نیست
و اگر آب نیز کند مستحب است چنانکه در فصل ثالث از حدیث ابی ایوب بیاید و بعضی گفته اند که
سنت است در زمان ما چنانکه بیهقی از حدیث امیرالمومنین علی رضی الله عنه آورده که فرمود آنها که
پیش از شما بوده اند می انداختند چیزی مانند پشک شتر و حاجت نبود ایشان را بآب اما شما می رینید
رَوَاهُ أَحْمَدُ وَأَبُو دَاوُدَ وَالنَّسَائِيُّ وَالدَّارِمِيُّ. وَعَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا تَسْتَنْجُوا بِالرَّوْثِ وَلَا بِالْعِظَامِ. استنجا نکنید بسرگین و استخوانها. فَإِنَّهَا زَادُ إِخْوَانِكُمْ
مِنَ الْجِنِّ. زیرا که روث و عظام توشه و خوراک برادران شما است که جن اند و در بعضی روایات آمده
که استخوانها خوراک جنیان است و روث خوراک چارواهای ایشان و اضافه مجموع بجن درست است
چارواهای ایشان تابع ایشان است و طیبی از حاکم در دلایل النبوة آورده که استخوانی نمی یابند جن
مگر آنکه بر آن گوشتی است که بخت داشته است و روثی نه مگر آنکه در وی دانها است که روز
خورده. رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَالنَّسَائِيُّ إِلَّا أَنَّهُ لَمْ يَذْكُرْ. لیکن نسائی ذکر نکرده است این لفظ را که زاد

اخوانکم من الجن

إِخْوَانِكُمْ مِنَ الْجِنِّ. وَعَنْ رُوَيْفِعِ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ. گفت رویفع بضم را و فتح واو
و کسر فا که صحابی است و معدود است در مصریان امیر کردانید او را معاویه بر طرابلس پس غزا کرد و فتح کرد افریقیه را
سنه سبع و اربعین و مرد بشام سنه ست و خمسین گفت مرا پیغمبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا رُوَيْفِعُ
لَعَلَّ الْحَيَاةَ سَتَطُولُ بِكَ بَعْدِي. ای رویفع شاید که زندگانی دراز کرده شود ترا پس از من دریابی مردمی را که بکنند
عادات و رسوم جاهلیت را و ترک کنند بعضی اعمال سنت را. فَأَخْبِرِ النَّاسَ أَنَّ مَنْ عَقَدَ لِحْيَتَهُ.
پس خبر ده مردم را که هر که گره زند ریش خود را اکثر بر آنند که مراد مرغول کردانیدن ریش است بتکلف و علاج
و سبب نهی آن است که این تشبه است بفعل آنها که از اهل دین مسلمانی اند مثل اهل کتاب و جراتیان از جهال
و بعضی گفته اند که عادت اهل جاهلیت بود که آنرا در معرکهای جنگ میکردند بقصد تعجب و تکبر و اهل
عجم نیز میکردند پس نهی کرده شد از آن و بعضی گفته اند که مراد عقد لحیه و ستر و جراحت تا راه زنند
در روی بپوشند تا مردم نشناسند. أَوْ تَقَلَّدَ وَتَرًا. یا کسی که قلاده سازد و در گردن بندد زه را گفته اند که
اهل جاهلیت در گردن اسبان زه می بستند و اعتقاد میکردند که این سبب نارسیدن آسیب و زیان
چشم زخم است پس نهی کرده شد از آن بجهت تنبیه بر آنکه تدبیر تغیر نمیکند تقدیر را و بعضی گفته اند مراد
جرسهاست در گردن اسپ یا بستن مهرها در گردن طفلها از برای دفع چشم بد. أَوِ اسْتَنْجَى بِرَجِيعِ
دَابَّةٍ أَوْ عَظْمٍ. یا استنجا کند به پس افکندهٔ چاروا یا استخوان. فَإِنَّ مُحَمَّدًا مِنْهُ بَرِيءٌ. پس بدرستیکه
محمد از هر که این کارها بکند بیزار است از اینجا معلوم میشود که ارتکاب امور جاهلیت و مکروهات
از کبایر باشد بسبب بیزاری و بی رضائی جناب نبوت است ارتکاب کبایر فواحش با خود چه گویند
رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ. وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنِ اكْتَحَلَ فَلْيُوتِرْ. کسی که سرمه کشد
در چشم باید که ایتار کند یعنی بعدد طاق کشد و این را دو طریق است یکی آنکه در هر چشم سه میل کشد
و این طریق اصح است و انسب دوم آنکه دو میل در چشم راست کشد و دو در چشم چپ آخر یک میل دیگر در چشم راست
تا مجموع وتر شود و ابتدا و اختتام بجانب راست بود و بعضی این طریق را اختیار کرده اند بجهت ترجیح
و تفضیل جانب یمین و اول صحیح تر است و بر هر تقدیر این امری واجب نیست بلکه احسن و اولی است و بنده را
در آن اختیار دارد چنانچه فرمود. مَنْ فَعَلَ فَقَدْ أَحْسَنَ وَمَنْ لَا فَلَا حَرَجَ. کسی که بکند ایتار را پس تحقیق نیک کرده
و کسی که نکند پس نیست بزه و گناه و تنگی. وَمَنِ اسْتَجْمَرَ فَلْيُوتِرْ. و کسی که استعمال حجاره کند در استنجا پس باید که
وتر کند و بعضی از استجمار استعمال بخور نیز اراده کرده اند. مَنْ فَعَلَ فَقَدْ أَحْسَنَ وَمَنْ لَا فَلَا حَرَجَ. کسی که بکند
پس تحقیق نیک کند و کسی که نکند پس نیست حرج و این حدیث مؤید مذهب حنفی است که تثلیث احجار واجب نیست

وَمَنْ أَكَلَ فَمَا تَخَلَّلَ فَلْيَلْفِظْ وَمَا لَاكَ بِلِسَانِهِ فَلْيَبْتَلِعْ. وکسی که بخورد طعامی پس چیزی که بخلال از دندان
بکشد بیرون باید که بیندازد آنرا و چیزی که بخاید و بیرون آرد از گوشهای دهن پس باید که فرو برد و علت
در آن آنست که آنچه بخلال از دندان برآید غالب مخلوط بخون می باشد بخلاف آنچه از گوشهای دهن برآرد و اگر
یقین باشد که خون آلوده نیست حلال است در هر صورت و اگر خون آلوده است بیقین در هر دو حرام است
و محمول بر صورت عدم یقین است آنکه فرمود مَنْ فَعَلَ فَقَدْ أَحْسَنَ وَمَنْ لَا فَلَا حَرَجَ. و بعضی گفته اند که علت
در هر دو استقذار و کراهت طبع است کراهت در اول در فرو بردن است و در ثانی در انداختن و با وجود
آن تخییر است. اگر بکند نیک است و اگر نکند حرجی نیست. وَمَنْ أَتَى الْغَائِطَ فَلْيَسْتَتِرْ. و کسی که بیاید بجانب آبخانه
راستین باید که پرده کند تا پوشیده شود در وی و کشف عورت نشود. فَإِنْ لَمْ يَجِدْ إِلَّا أَنْ يَجْمَعَ كَثِيبًا
مِنْ رَمْلٍ. پس اگر نیابد چیزی که پرده کند بدان مگر همین قدر که جمع کند تلی را از ریگ فَلْيَسْتَدْبِرْهُ.
پس باید که پس خود کند آن تل ریگ را و پشت بجانب وی کرده بنشیند تا پرده کرده شود بر او و اختیار این
بجهت آنست که در پیش بدامن جامه پرده میتوان کرد و آسان است کردن آن. فَإِنَّ الشَّيْطَانَ
يَلْعَبُ بِمَقَاعِدِ بَنِي آدَمَ. پرده کردن اگرچه بریگ باشد برای آن فرموده شد که شیطان بازی میکند به
نشستگاه آدمیان و مراد ببازی کردن شیطان برداشتن پرده از پیش و کشادن و برهنه کردن عورت ایشان
و انداختن رشاشه بول بر تن و جامه ایشان است و نیز آدمی چون پرده نکند و ستر عورت ننماید وسوسه در
می اندازد مردم را بنظر کردن بعورت پس باید پرده گرفت تا راه وسوسه شیطان بسته گردد و این پرده کردن
بریگ و اینهمه تکلف و مبالغه کردن امری واجب نیست بلکه مَنْ فَعَلَ فَقَدْ أَحْسَنَ وَمَنْ لَا فَلَا حَرَجَ. کسی که بکند خوب
میکند و کسی که نکند حرج نیست. رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَابْنُ مَاجَةَ وَالدَّارِمِيُّ. وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُغَفَّلٍ بضم میم و فتح
غین معجمه و فتح فای مشدده صحابی است از اصحاب شجره ساکن شد مدینه را بعد از آن ببصره رفت و بنا
کرد آنجا سرای و وفات یافت در آن روایت میکند از وی حسن بصری و غیر وی مات سنه تسع و خمسین
قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَبُولَنَّ أَحَدُكُمْ فِي مُسْتَحَمِّهِ. باید که بول نکند یکی از شما در غسلگاه
خود و استحمام در اصل بآب گرم غسل کردن است پس از آن بر مطلق غسل اطلاق کردند اگرچه بآب سرد بود
ثُمَّ يَغْتَسِلُ فِيهِ. پستر وی در آنجا غسل میکند بگاه یعنی دور است از عاقل که بول کند در جای غسل پس از آن
غسل کند در آنجا. أَوْ يَتَوَضَّأُ فِيهِ. یا وضو میکند در آنجا اینچنین باید که نکند. فَإِنَّ عَامَّةَ الْوَسْوَاسِ مِنْهُ.
زیرا که اکثر وسواس از اینجا پیدا میشود که چون بول کند در جائی و باز همانجا غسل کند زیرا که آن جایگه نجس میگردد
و از آنجا چکیدگیهای آب بروی می افتد و در وسواس می افکند و رفته رفته متمکن میگردد و این در حق

که آب راه روی ندارد و جای سخت است و اگر جائیست که آب بدر میرود و در ریگستان است باکی نیست
و بر هر تقدیر نهی برای تنزیه است نه تحریم. رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَالتِّرْمِذِيُّ وَالنَّسَائِيُّ إِلَّا أَنَّهُمَا لَمْ يَذْكُرَا
مگر اینست که ترمذی و نسائی ذکر نکرده اند این لفظ را که ثُمَّ يَغْتَسِلُ فِيهِ أَوْ يَتَوَضَّأُ فِيهِ همین مقدار
آورده که در جایگاه غسل بول نباید کرد و علت همین است که وقتی که دیگر در آنجا غسل کرده میشود یا وضو ساخته میشود
باعث حدوث وسواس میگردد و لیکن بصریح ذکر نکرده اند. وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَرْجِسَ بفتح سین اولی
و اخری و کسر جیم بروزن نرگس صحابیست متاخر الاسلام بصریست و حدیث او در ایشان است
قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَبُولَنَّ أَحَدُكُمْ فِي جُحْرٍ. باید که بول نکند یکی از شما در
سوراخ و جحر بتقدیم جیم مضمومه بر حای ساکن سوراخ جانوران خزنده و گزنده و علت نهی آنست که
شاید ماری و کژدمی در سوراخ باشد که بگزد و نیز میگویند که سوراخها مسکن جن میباشد شاید که ضرر
رسانند و در حکایت آمده که سعد بن عباده که از اکابر صحابه و عظمای انصار است در سوراخی بول کرد
جنیان او را کشتند و آواز در دادند و شعری خواندند که مضمونش آنست که ما کشتیم سعد بن عباده را
و انداختیم دو تیر که خطا نکردند دل او را. رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَالنَّسَائِيُّ. وَعَنْ مُعَاذٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ
از اکابر صحابه و عظمای انصار است و احوال شریف وی در بعضی از مواضع نوشته شده است قَالَ
قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اتَّقُوا الْمَلَاعِنَ الثَّلَاثَةَ. بپرهیزید سه کار را که محل لعنت و مظنه
آنند الْبَرَازَ فِي الْمَوَارِدِ. یکی آبخانه کردن در جاهای که مردم فرود می آیند و مجلس گاه ایشان است یا مراد
بموارد جاهای که آبیست مثل چشمه و جوی که مردمان بجهت آب آنجا فرود آیند. وَقَارِعَةِ الطَّرِيقِ. و دوم در جای
که پای کوب مردم است یعنی محل مرور ایشان است. وَالظِّلِّ. و سیوم در زیر درختی که مردم در سایه او می
نشینند و خواب میکنند. رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَابْنُ مَاجَةَ. وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَخْرُجُ الرَّجُلَانِ يَضْرِبَانِ الْغَائِطَ. باید که بیرون نیایند دو مرد که میروند بسوی آبخانه و می
نشینند. كَاشِفَيْنِ عَنْ عَوْرَتِهِمَا که گشاده و برهنه کنند اندام نهانی خود را. يَتَحَدَّثَانِ. در حالی که سخن
میکنند با یکدیگر. فَإِنَّ اللَّهَ يَمْقُتُ عَلَى ذَلِكَ. زیرا که خدای تعالی دشمن میگیرد آنها را بر این فعل شنیع
دور از مقام شرم و مروت. رَوَاهُ أَحْمَدُ وَأَبُو دَاوُدَ وَابْنُ مَاجَةَ. وَعَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ
قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ هَذِهِ الْحُشُوشَ مُحْتَضَرَةٌ. بدرستی که این آبخانها و بیت الخلاها
جاهای حاضر شدن جن و شیاطین اند و حشوش جمع حش است بفتح حا و ضم نیز آمده در اصل بمعنی بستان
و نخلستان و عادت مردم بود که پیش از بنای آبخانها در منازل قضای حاجت آنجا میکردند پس از آن

مطلق آنجا نهار را نام شد فإذا أتى أحدكم الخلاء فليقل پس چون بیاید یکی از شما آنجانه را باید که پناه
جوید بخدا از خبائث جن و بگوید این کلمه را که أعوذ بالله من الخبث والخبائث تصحیح لفظ و تحقیق معنی این
کلام در فصل اول در حدیث ثالث معلوم شد رواه أبو داود وابن ماجة وعن علي رضي الله عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ستر ما بين أعين الجن وعورات بني آدم پرده میان چشمهای جن و
اندام شرم آدمیان إذا دخل أحدهم الخلاء چون خواهد که در آید یکی از ایشان محل قضای حاجت را
أن يقول این است که بگوید بسم الله رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب وإسناده ليس بقوي
گفته است ترمذی که این حدیث غریب است و اسناد وی قوی نیست زیرا که یکی از راویان وی محمد بن
حمید رازیست و مردم را اختلاف است که ثقه است یا نه وعن عائشة رضي الله عنها قالت كان النبي
صلى الله عليه وسلم إذا خرج من الخلاء قال گفت عائشه که چون می برآمد آنحضرت از متوضا میگفت غفرانك
یعنی می طلبم خداوندا آمرزش ترا در معنی این کلمه دو وجه گفته اند یکی آنکه آمرزش میخواهد از فوات ذکر زبان
در ینحالت یا از تقصیر در وفای شکر نعمت گوارش طعام و باقی داشتن آنچه سود کند و بیرون افکندن آنچه زیان
دارد چنانچه از حدیث انس که در فصل ثالث بیاید معلوم گردد و بعضی از مشایخ گفته اند که ذکر مناسب این حال
آنست که اندیشه کند در احتیاج و تدنس خود و تنزه و تقدس حق سبحانه و تعالی از نقایص و عیوب
رواه الترمذي وابن ماجة والدارمي وعن أبي هريرة رضي الله عنه قال كان النبي صلى الله عليه وسلم
إذا أتى الخلاء أتيته بماء في تور أو ركوة گفت ابو هریره بود آنحضرت چون می آمد خلا را می آوردم من
او را آب تور بفتح تا و سکون واو آوندی خرد از روی یا سنگ که آب خورده میشود در وی و گاهی وضو نیز کرده
میشود با وی و رکوه بفتح را و کسر و ضم نیز آمده و سکون کاف آوندی از چرم که آب خورده شود و وضو کرده شود در
وی و در شرح جامع الاصول گفته دلو خرد از چرم که آنرا صوفیه همراه دارند و او برای شک راوی است
یا مراد آنست که گاهی در آن ظرف می آورد و گاهی در این فاستنجى پس استنجا میکرد آنحضرت بآن آب ثم
مسح يده على الأرض پستر می مالید دست خود را بر زمین بعد از استنجا بقصد مبالغه در تنقیه و تطهیر در
دست ثم أتيته بإناء آخر پستر می آوردم آنحضرت را آب در آوند دیگر فتوضأ پس وضو میکرد
گفته اند معنی این حدیث آن نیست که وضو بقیه آب استنجا درست نیست یا در آن ظرف که استنجا کرده
وضو نکند اتفاقا آب نمانده بود یا کمتر از قدر کفایت مانده پس آب دیگر در ظرف دیگر آورد و بعضی این
حدیث چنان فهمیده اند که اگر آوند وضو جز آوند استنجا باشد مستحب است والله اعلم رواه أبو داود
وروى الدارمي والنسائي معناه و روایت کرد دارمی و نسائی این حدیث را بلفظ دیگر بمعنی آن وعن الحكم بن

سفیان

سفیان ثقفی است و بعضی گفته اند نام او سفیان بن حکم است حدیث او در وضو است و در سماع
او از پیغمبر صلی الله علیه وسلم اختلاف است ابن عبد البر گفته که سماع او نزد من صحیح است و در کاشف
گفته که او را صحبت است و حدیث او مضطرب و بخاری گفته که وی دریافته است آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
والله اعلم قال كان النبي گفت بود پیغمبر صلى الله عليه وسلم إذا بال توضأ ونضح فرجه
چون بول میکرد وضو میساخت و آب میپاشید فرج خود را رواه أبو داود والنسائي و گفته اند
مراد موضع فرج است از ازار و بعضی گفته اند که مراد بپاشیدن آب فرج را شستن فرج است بآب
استنجا یعنی چون بول میکرد بآب وضو میساخت و صحیح آنست که مراد بپاشیدن آب این است بعد از
وضو برای دفع تطرق وسواس که اگر تری در ازار یافته شود در وسواس نیفتد و حواله کند آنرا باب
که پاشیده بود و این سد طریق وسواس است تا راه نیابد و تعلیم امت است بآن و الا آنحضرت صلى الله
علیه وسلم معصوم و مطهر است از وسواس کذا قالوا و بعضی گفته اند که برای دفع نزول بول است تا
تقاطر کند چه آب قابض بول است خصوصا آب سرد و در روایات دیگر بصریح آمده که چون وضو میکرد
رسول خدا صلی الله علیه وسلم و فارغ میشد از وضو میگرفت کف آبی و میپاشید بر فرج خود
وعن أميمة بضم همزه و فتح میم و سکون یا بنت رقيقة بضم را و فتح قاف و سکون یا صحابیه است
معدوده است در اهل مدینه و مادر او رقیقه خواهر خدیجه ام المؤمنین است و در کاشف گفته که رقیقه
قالت كان للنبي صلى الله عليه وسلم قدح من عيدان أميمه بنت رقیقه که خواهرزاده ام المؤمنین خدیجه
رضی الله عنها است روایت میکند که بود آنحضرت را قدحی از عیدان بکسر عین جمع عود بمعنی چوب
و لفظ جمع آوردن باعتبار اجزا است یا باعتبار آنکه از چوبهای مختلف بوده والله اعلم و در قاموس گفته
که عیدان بفتح عین درخت خرما که بلند باشد واحد وی عیدانه است و این قدح از چوب درخت
خرما بود تحت سريره يبول فيه بالليل نهاده میشد گاهی این قدح در زیر چهارپایه آنحضرت که بر آن
میخفت بول میکرد در آن در شب بجهت عذری از سرما و جز آن و این آن قدح است که آورده اند
دانسته بگمان آب بول آنحضرت را از آن قدح بخورده زنده بود بوی خوش از اندام وی یافته میشد
تا چند پشت در اولاد او نیز موجود بود رواه أبو داود والنسائي وعن عمر رضي الله عنه قال
رآني النبي گفت عمر دید مرا پیغمبر صلى الله عليه وسلم وأنا أبول قائما و من بول میکردم ایستاده
فقال پس گفت آنحضرت يا عمر لا تبل قائما بول مکن ایستاده فما بلت قائما بعد عمر رضي الله عنه میگوید
بول نکردم ایستاده بعد از آنکه آنحضرت نهی کرد رواه الترمذي وابن ماجة و امت همه اتفاق دارند

کراهت استاده کردن بول تحریمی یا تنزیهی بجهة لازم آمدن کشف عورت و نجس جامه و تن و ترک مروت

و آنکه مولف رحمة الله علیه میگوید که قال الشیخ الامام محیی السنة رحمه الله قد صح عن حذیفة

قال اتی النبی تحقیق بصحت رسیده است از حذیفه بن الیمان که گفت آمد پیغمبر صلی الله علیه و سلم

سُباطة قوم خاکروبه گروهی را فبال قائما پس بول کرد استاده متفق علیه قیل کان ذلک لعذر

گفته شده است در توجیه اینحدیث که این بول کردن آنحضرت استاده بجهة عذری و این عمل در حالت

بود که بدر آمدن ملت اسلام بدعوت سید رسل و خیر انام علیه الصلوة و السلام که مبعوث بود از برای تتمیم مکارم

اخلاق و محامد افعال زوال پذیرفته و بول کردن عمر رضی الله عنه یا از بقایای عادت جاهلیت بود یا

بجهة عذری که او را نیز عارض شده بود و اما عذری که آنحضرت را صلی الله علیه و سلم اثبات آن میکنند بعضی

گویند دردی بود در استخوان صُلب وی که بدان نشستن دشوار بود و طاقت نشستن نداشت و بعضی میگویند که

عرب استشفا میکنند و علاج مینمایند در دفع وجع صُلب باستاده بول کردن و امام شافعی برین رفته و حاکم

حدیث از ابن عمر آورده که بول کرد آنحضرت استاده بجهة دردی که در درون دو زانوی وی بود کذا قال

الشیخ ابن حجر و بعضی گویند عذر آن بود که برای نشستن جای نبود و بحکم ضرورت استاده کرد زیرا که آنجا که آن

از یکجانب بلند بود و جانب دیگر پست و نشستن بدان ممکن نبود مگر آنکه جانب بلند را پس پشت کنند و درین

هنگام کشف عورت لازم آید بر جماعه که از آن راه میگذرند و اگر جانب بلند را رو می آرد بیم افتادن دارد

و سُباط غالب نرم و بلند میباشد و قابلیت نشستن ندارد و بعضی گفته اند که فعل آنحضرت برای

بیان جواز و تعلیم امت بود و آسان کردن بر ایشان چون اول نهی کرد که ظاهر در تحریم است خواست که

بیان کنند که نهی تنزیهی است و در فعل آن نیز رخصت است و در عذر عمر رضی الله عنه وجه دیگر نیز گفته اند

که استاده بول کردن نگاه دارنده تر است دُبُر را پس تواند که در آن وقت او را علتی عارض بود که بدان

ملاحظه داشت که چیزی از جانب دیگر بدر آید و باوجود آن نهی کرد از آن و اما در فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم

حاشا که مثل این توان کرد و بحکم توان نمود والله اعلم

الفصل الثالث

عن عائشة رضی الله عنها قالت من حدثکم ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یبول قائما. عائشه گفت هر که خبر دهد

شما را که آنحضرت بول میکرد استاده. فلا تصدقوه. پس راست گو ندانید او را. ما کان یبول الا قاعدا

نبود آنحضرت که بول میکرد مگر نشسته. رواه احمد و الترمذی و النسائی. و تطبیق این حدیث با حدیث حذیفه

آنست که عائشه خبر از علم خود میدهد که درون خانه مشاهده میکرد و در آنجا هرگز ندید که استاده بول

میکرده باشد و آنچه حذیفه دید در بیرون بوده و آن نیز نادر بوده و مبنی بر عذر که بیان کرده شده و نادر حکم

معدوم دارد

معدوم دارد و آنچه مبنی بر عذر است بیرون از دایرهٔ اعتبار است و عن زید بن حارثة عن النبی

صلی الله علیه و سلم ان جبرئیل علیه السلام اتاه فی اول ما اوحی الیه. زید بن حارثه که مولی آنحضرت

داو را متبنای آنحضرت میگفتند و زوج زینب بود و نام او در قرآن مذکور است و ذکر او در باب

مناقب اهل بیت در آخر کتاب بیاید از آنحضرت روایت میکند که جبرئیل آمد او را در آغاز وحی

فرستادن بسوی او. فعلمه الوضوء و الصلوة. پس تعلیم کرد جبرئیل آنحضرت را وضو را و نماز را و این تعلیم

فعلی بود که جبرئیل وضو کرد و نماز گزارد و بحضرت نمود و باین طریق تعلیم کرد چنانکه در روایات آمده است

و تعلیم بفعل آسان تر است از تعلیم بقول. فلما فرغ من الوضوء اخذ غرفة من الماء فنضح بها فرجه

ظاهر عبارت آنست که ضمایر راجع بجبرئیل باشد و معنی آن باشد که هر گاه فارغ شد جبرئیل از وضو گرفت

کفی از آب پس پاشید و تر کرد بآن اندام شرم خود را یعنی آنموضع ازار را برای تعلیم آنحضرت و جبرئیل در آن

هنگام متمثل بصورت بشر بود برای تبلیغ وحی و تعلیم احکام آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و تواند که ضمایر

راجع بآنحضرت باشد و تقدیر کلام چنین بود که تعلیم کرد جبرئیل وضو را و گرفتن کفی را از آب بعد از وضو

و پاشیدن آن بر فرج پس وضو کرد آنحضرت بعد از دیدن فعل جبرئیل و هر گاه فارغ شد از وضو پس گرفت

کفی از آب پس پاشید آنرا بر فرج و غرفه بفتح غین یکبار کف آب گرفتن و بضم غین آب در کف گرفته شده

و این معنی درینجا ظاهر تر است و لیکن روایت فتح مشهور است. رواه احمد و الدارقطنی و عن ابی هریرة

قال قال رسول الله گفت ابو هریره گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم جاءنی جبرئیل فقال آمد مرا جبرئیل

پس گفت یا محمد اذا توضأت فانتضح ای محمد چون وضو کنی تو بپاش یعنی فرج خود را. رواه

الترمذی و قال هذا حدیث غریب و سمعت محمدا یعنی البخاری یقول ترمذی اینحدیث را غریب گفته

و گفت که محمد بن اسمعیل بخاری را شنیدم که میگفت الحسن بن علی الهاشمی الراوی منکر الحدیث

حسن بن علی بن ربیعة بن الحارث بن عبد المطلب که راوی اینحدیث است منکر حدیث است و معنی حدیث

منکر در مقدمه معلوم شد و احمد و نسائی و ابو حاتم و دارقطنی او را ضعیف میدارند و عن عائشة

رضی الله عنها قالت بال رسول الله گفت عائشه بول کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فقام عمر خلفه

بکوز من ماء. پس بایستاد عمر بن الخطاب در عقب آنحضرت کوزهٔ از آب در دست گرفته. فقال ما هذا

یا عمر. پس گفت آنحضرت چیست این آب یا عمر و برای چه گرفته استاده آنرا. فقال ماء تتوضأ به

پس عمر گفت آن آبیست که وضو میکنی تو بدان. قال گفت آنحضرت ما امرت کلما بلت ان اتوضأ

امر کرده نشده ام من از درگاه الهی بطریق ایجاب که وضو کنم هر وقت که بول کنم. و لو فعلت لکانت سنة

واگر میکردم بطریق لزوم و دوام هر آینه میشد سنت موکده در حکم واجب که ترک آن حرج میکشیدند
وازینجا معلوم میشود که آنحضرت گاهی ترک میداد اولی و افضل را بجهة تخفیف امت و آسانی برایشان
رواه ابو داود وابن ماجة وعن ابی ایوب وجابر وانس ان هذه الآیة لما نزلت روایت است
ازین سه صحابی رضی الله عنهم که این آیت هرگاه که فرود آمد فیه رجال یحبون ان یتطهروا والله یحب
المطهرین درین مسجد یعنی مسجد قبا مردانند که دوست میدارند مبالغه کردن در طهارت را و خدا دوست میدارد
مبالغه کنندگان در طهارت را و مراد بدان مردان گروه انصارند قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم یا معشر الانصار ان الله قد اثنی علیکم فی الطهور ای گروه انصار بدرستی که خدای تعالی بتحقیق ستایش
کرده است بر شما در طهارت کردن و مبالغه در آن فما طهورکم پس چیست طهارت شما و چگونه میکنید آنرا
و مبالغه مینمائید در آن قالوا نتوضأ للصلوة گفتند گروه انصار وضو میکنیم برای نماز ونغتسل من
الجنابة و غسل میکنیم بعد از جنب شدن چنانکه همه مسلمانان انچنین میکنند ونستنجی بالماء و استنجا میکنیم با آب
یعنی بعد از استنجا با حجاره و درین مبالغه است در طهارت و مخصوص بود بایشان قال فهو ذاکم
گفت آنحضرت پس اینست آن ثنا گفتن حق تعالی بر شما بجهة مبالغه سبب این بود فعلیکموه پس لازم گیرید شما آنرا
رواه ابن ماجة وعن سلمان رضی الله عنه قال قال بعض المشرکین گفت سلمان فارسی که گفت یکی از
مشرکان وهو یستهزئ و حال آنکه آن مشرک استهزاء و سخریت و خنده میکرد بر آنحضرت درین فعل
انی لاری صاحبکم یعلمکم بدرستی که من هر آینه می بینم یار شما را کنایت از وجود شریف آنحضرت
میکند که تعلیم میکند شما را چیزهای حقیر خسیس را حتی الخراءة تا روش نشستن بآبخانه و کیفیت آداب آن
و خراءة بکسر خای معجمه و مد برای قضای حاجت نشستن و هیئت آن و اکثر روات بفتح خا میخوانند و قصر
و خرء بضم خا و همزه پس افکنده آدمی و جز آن قلت اجل گفت سلمان گفتم آری تعلیم میکند روش و ادا
آبخانه نشستن را و این نه جای استهزاء و خنده است بلکه از کمال شفقت و رحمت اوست بر امت و بیان
حق و هدایت صراط مستقیم پس از آن بیان کرد سلمان رضی الله عنه آداب خلا و احکام استنجا را و گفت
امرنا ان لا نستقبل القبلة امر کرد ما را که روی نکنیم بجانب قبله در وقت نشستن بقضای حاجت ولا
نستنجی بایماننا و استنجا نکنیم بدستهای راست خود ولا نکتفی بدون ثلاثة احجار و بس نکنیم کمتر از
سه سنگ لیس فیها رجیع ولا عظم نیست در آن سرگین و استخوان رواه مسلم واحمد واللفظ له و مضمون
این حدیث مسلم و احمد هر دو روایت کرده اند و لفظ مر احمد راست و مسلم بعبارت دیگر آورده وعن
عبد الرحمن و روایت است از عبد الرحمن بن حسنة بفتحات نام مادر اوست و نام پدر او عبد الله

بن مطاع

بن مطاع است مشهور به نسبت مادر شده صحابی است شنید ابو موسی اشعری را قال خرج علینا
رسول الله گفت بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وفی یده الدرقة و بود در دست آنحضرت
درقه بدال و را و قاف مفتوحات سپر از چرم که در وی نه چوب بود و نه پی فوضعها پس نهاد آنحضرت
آن سپر را و حایل گردانید آنرا در میان خود و مردم ثم جلس پس تر نشست آنحضرت فبال الیها پس
بول کرد آنحضرت بسوی آن سپر فقال بعضهم پس گفت یکی از منافقان که حاضر بود در آنجا انظروا الیه
یبول کما تبول المرأة نگاه کنید بجانب این مرد بول میکند پرده در پیش فرج خود گرفته چنانکه بول
میکند زن فسمعه النبی پس شنید این سخن را پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال ویحک وای بر تو ای
مرد بی حیا و ویح کلمه ایست که در مقام اظهار ترحم و شفقت گویند و در وقتی که بر کسی که در مهلکه افتاده باشد که
مستحق آن نبود بر خلاف ویل که برای کسی است که مستحق مهلکه بود و این مقام اگرچه مقام آن بود که ویل گوید
ولیک اما این از غایت حلم و خوش خلقی آنحضرت بود که فرمود ویحک اما علمت ما اصاب صاحب
بنی اسرائیل آیا ندانستی تو که چه رسید یار و مصاحب بنی اسرائیل را یعنی یکی از ایشان را کانوا
اذا اصابهم البول بودند بنی اسرائیل بحکم شریعت و دین خود که چون میرسید بدن یا جامه ایشان را
بول قرضوه بالمقاریض میبریدند آن موضع از بدن را یا جامه را بگاردها فنهاهم پس منع کرد و باز
داشت ایشان را فعذب فی قبره پس عذاب کرده شد آن شخص در قبرش بجهة نهی کردن او ازین
فعل تشبیه کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم انکار این منافق حجاب و تستر را با وجود بودن آن امری معروف
مستحسن بنهی کردن اسرائیلی قطع محل نجاست را که امری مشروع و معروف بود در دین ایشان و استحقاق
او عذاب را و در اینجا مبالغه دیگر است در تقبیح و مذمت این شخص منافق که منع و نهی صاحب
بنی اسرائیل مذموم و قبیح بود بحکم شریعت ولیکن با قطع نظر از آن بحکم طبع قطع و قرض که سبب نقص
نفس و مال است محل منع و انکار مینماید و منظنة آن هست که او را در اینجا معذور دارند و تعذیب نکنند
اما تستر و حجاب بول امری محمود و مستحسن است شرعا و عقلا و انکار آن در غایت قباحت و وقاحت
و سبب تشدید و تعذیب رواه ابو داود وابن ماجة روایت کرد این حدیث را ابو داود و ابن ماجه از
عبد الرحمن بن حسنه ورواه النسائی عنه وعن ابی موسی و روایت کرد آنرا نسائی از عبد الرحمن مذکور
و از ابی موسی اشعری وعن مروان الاصفر همچنین آمده است در تاریخ بخاری بی نسبت تابعی است ثقه
از تابعین بصره روایت کرد مر او را مسلم و بخاری یک حدیث قال رأیت ابن عمر اناخ راحلته
مستقبل القبلة مروان اصفر که ثقه است و از طبقه رابعه است از تابعین گفت دیدم ابن عمر را

که بنشانند شتر باربردار خود را بجانب قبله ثم جلس یبول الیها پس نشست در حالی که بول میکند بجانب
قبله فقلت پس گفتم من یا ابا عبد الرحمن کنیت ابن عمر است الیس قد نهی عن هذا آیا نیست که تحقیق
نهی کرده شده است ازین یعنی از بول کردن بجانب قبله قال بل انما نهی عن ذلک فی الفضاء گفت ابن
عمر نهی کرده نشده از بول کردن بسوی قبله مطلق بلکه نهی کرده شده است از آن مگر در جای گشاده و صحرا که
در میان تو و قبله چیزی حایل نباشد فاذا کان بینک وبین القبلة شیء یسترک پس چون باشد میان تو
و میان قبله چیزی که ستر کند ترا و حایل باشد فلا بأس پس نیست باک رواه ابو داود وعن انس قال کان
النبی بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا خرج من الخلاء قال چون بیرون می آمد از خلا می گفت الحمد لله
الذی اذهب عنی الاذی شکر مر خدا را که بیرون برد از من چیزی که برنجاند و آزرده گرداند و مکروه آید
نفس که عبارت از فضلات است که بقای آن در معده سبب ایذا و هلاکت است وعافانی و صحت داد و برهانید مرا
از احتباس آن یا بر آمدن بود تا همراه آن رواه ابن ماجه وعن ابن مسعود قال لما قدم وفد الجن علی
النبی هرگاه که قدوم آوردند ایلچیان پریان بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم قالوا گفتند یا رسول الله
انه امتک ان یستنجوا بعظم او روثة او حممة بضم حای مهمله و فتح میمین نهی کن امت خود را از استنجا
کردن ایشان با استخوان یا سرگین یا انگشت فان الله جعل لنا فیها رزقا زیرا که خدای تعالی گردانیده است
برای ما درین سه چیز روزی استخوان خوراک ایشان و سرگین علف چارپای ایشان است و انگشت احتمال دارد
دار تصریحی در آنجا نمی یابیم والله اعلم فنهانا رسول الله پس نهی کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
عن ذلک از آن رواه ابو داود

باب السواک

سواک در لغت بمعنی مکیدن و سواک گزیدن است و باتفاق
مالیدن دندان بچوب بر چوبی بدان بمالند نیز اطلاق کنند چنانکه مسواک و مسواک کردن سنت است و فضل
خصوصا نزد وضو نزد دما و نزد نماز نزد شافعی و بعد از فجر و ظهر متاکدتر است و گویند که چهل حدیث در
مسواک واقع شده است و منافع مسواک در بدن و دهن بسیار است و مسواک کردن در محافل نزد دیگران
آب حلق و دهان مکروه داشته اند خصوصا علما و کبرا و مسواک کردن در همه حال مستحب است و مستحسن
و نزد قرآن و زردی دندان و تغیر دهان بسبب خواب یا بیخوابی یا سکوت یا گرسنگی یا خوردن طعام بدبو
آن مستحب تر است و مسواک باید که از درخت تلخ باشد و از اراک بهتر است و احادیث نیز
واقع شده و در سطبری بچو خنصر باید و در درازی مقدار شبر و باید که بر عرض کنند نه طول که موجب سودن
گوشت دندان است و در بعضی روایات عرضا و طولا هر دو واقع شده و باید که در حال مضمضه باشد و اگر
مسواک پیدا نشود یا یکی دندان ندارد انگشت دست راست کفایت میکند و بیهقی حدیثی از انس درین باب
نیز روایت کرده و از عایشه رضی الله عنها نیز آمده و بجامه که درشت باشد نیز درست است

الفصل الاول

عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لولا ان اشق
علی امتی اگر نمی بودیم آنکه در مشقت اندازم من امت خود را لامرتهم بتاخیر العشاء هر آینه واجب
میگردانیدم بر ایشان تاخیر کردن عشا را و حدیث دیگر بیاید که تا دو دانگ شب وبالسواک عند کل
صلوة و واجب میگردانیدم مسواک کردن را نزد هر نماز و سوق کلام دال است که مقصود از نفی ایجاب
تاکید استحباب است و نزد شافعی این حدیث محمول بر ظاهر است که برای هر نماز مسواک مستحب دارند و نزد حنفیه
مراد وقت هر نماز است برای وضو و نزد انصاف این معنی ظاهرتر است چه مسواک برای هر تحریمه نماز
شافعیه گویند معتبر است خصوصا بر وجه مسنون والله اعلم متفق علیه وعن شریح بن هانی از کبار تابعین و ثقات
ایشان است و ولادت او در زمان آنحضرت است کنیت کرد آنحضرت پدر او را ابو [illegible] و چون قدوم
آورد پدر بر آنحضرت با قوم خود کنیت میکردند او را قوم او بابو الحکم چون آنحضرت شنید پرسید ترا پسران
هستند گفت نعم شریح و عبد الله و مسلم فرمودند بزرگترین ایشان کدام است گفت شریح گفت
ابو شریح و شریح از جمله اصحاب علی است و در واقعه جمل و صفین با وی بود ثقه و معمر و عابد قتل سنه ثمان و سبعین
قال سألت عائشة گفت پرسیدم عائشه را رضی الله عنها بای شیء کان یبدأ رسول الله
بکدام چیز و بچه کار آغاز میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا دخل بیته چون میدرآمد خانه خود را
یعنی نخست کاری که بعد از در آمدن در خانه میکرد چه چیز بود قالت بالسواک گفت عائشه ابتدا
میکرد بمسواک یعنی اول که در خانه میدرآمد مسواک میکرد و این از کمال نزاهت طبع شریف وی و حسن معاشرت
با اهل بود و گذشت بدین جهت طول مکث در مجلس و محادثت با مردم تغیری در دهان راه یافته باشد و از آن
بمسواک اهم و اقدم میداشت و این در حقیقت تعلیم است مر امت را بحسن معاشرت با اهل و رعایت
نظافت و نزاهت در اختلاط و صحبت با ایشان و قول طیبی که گفت در راه خانه سکوت می ورزیدند
و بدان جهت تغیری در دهان شریف راه می یافت خالی از غرابتی نیست چه راه از مجلس که در اغلب احوال در مسجد
بودی یا در حوالی آن قدر نیست که بسکوت در آن تغیری بدهان راه یابد و بعضی گویند که ابتدا بمسواک
کنایت است از گزاردن نماز نفل که در وضو مسواک میکرد یعنی چون در خانه در آمدی اول کاری که کردی نماز
نفل بود والله اعلم رواه مسلم وعن حذیفة رضی الله عنه قال کان النبی گفت حذیفه بن الیمان بود
پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا قام للتهجد من اللیل چون برمیخاست از برای نماز تهجد از شب یشوص
فاه بالسواک میمالید و می شست نیک و پاکیزه میکرد دهن خود را بمسواک و تهجد بمعنی ترک هجود است

وهجود بمعنی خواب و چون نماز شب مستلزم ترک خواب است آنرا تهجد گفتند و تهجد بمعنی خواب نیز آید
چنانکه در قاموس گفته و بان معنی نیز اضافت صلوة به تهجد درست است زیرا که این صلوة نسبتی
بخواب دارد متفق علیه و عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
عشر من الفطرة ده خصلت از فطرت است و فطرة بفتح در اصل لغت بمعنی شکافتن است و بمعنی خلقت آید
و فاطر بمعنی خالق و بمعنی جبلتی که بر آن مولود زاید که بمعنی تهیؤ و استعداد دین اسلام است نیز آید چنانکه
گذشت و ازینجا فطرت را تفسیر بسنت انبیا کرده اند که قدیم است و آنچه اختیار کرده اند از انبیای
متقدمین و بجهة اتفاق شرایع بدان حکم جبلت گرفته که مخلوق است بر آن آدمی سلیم الفطرة و فطرت بمعنی
دین نیز آید چنانکه در کریمهٔ فطرة الله التی فطر الناس علیها بدان تفسیر کرده و در حدیث تفسیر بآن نیز جایز است
و اینها را سنت ابراهیم نیز گویند باعتبار آنکه نخست بر وی نازل شده پس از وی دیگر انبیا اقتدا بوی
کرده اند قص الشارب یکی از آن ده خصلت کوتاه کردن سبلت است و شارب نام موییهاست که بر لب زبرین
است و مختار کوتاه کردن آنهاست چنانکه پیدا گردد طرف لب و پست کردن آنها چنانکه اثری از آن بماند و حلق کردن
مکروه است و نزد بسیاری از علما حلق کردن نیز آمده و اصل درین باب این حدیث است که احفوا الشوارب
و اعفوا اللحی و احفا پست گردانیدن موی لب است و اختلاف در حد احفاست که چه مقدار است و روایت کرده
شده است از امام ابو حنیفه که شارب بمقدار ابرو باید و غازیان را زیاده گذاشتن نیز آمده که باعث هیبت در
چشم اعدا است و زیاده گذاشتن دنبالهای بروت که آنرا اسباله گویند نیز آمده است و از امیر المؤمنین عمر
و بعضی صحابهٔ دیگر منقول است و اعفاء اللحیة دوم فرو گذاشتن و وافر گردانیدن ریش است و مشهور
قدر یکمشت است چنانکه کمتر ازین نباید و اگر زیاده بر آن بگذارند نیز جایز است بشرطی که از حد اعتدال نگذرد
و اگر دراز گشت بعد از دراز شدن کوتاه کردن نزد بعضی مکروه است مذهب حسن بصری و قتاده این است
و نزد بعضی مستحسن و این مذهب شعبی و ابن سیرین است و حلق کردن لحیه حرام است و روش افرنج و هنود و جوالقیان
است که ایشان را قلندریه گویند و گذاشتن آن بقدر قبضه واجب است و آنکه آنرا سنت گویند بمعنی طریقهٔ مسلوکه در
دین است یا بجهة آنکه ثبوت آن بسنت است چنانچه نماز عید را سنت گفته اند و السواک سیوم مسواک کردن
وشرح آن گذشت و استنشاق الماء چهارم آب در بینی کردن است در وضو و قص الاظفار پنجم گرفتن
ناخنهای دست و پا و طریق گرفتن ناخنهای دست آنست که ابتدا از سبابهٔ دست راست کند و بترتیب به
انگشت خنصر برسد و باز از خنصر دست چپ بترتیب تا ابهام وی برسد و ختم بابهام یمنی کند و در پای ابتدا
از خنصر پای راست تا بابهام وی باز از ابهام پای چپ تا خنصر وی چنانکه در تخلیل رجلین است گفته اند

گرفتن

که گرفتن ناخنها روز جمعه مستحب است و چیزی در آن نیز نقل کرده اند که هر که روز جمعه ناخن گیرد تا روز جمعهٔ دیگر از بلا
در امان باشد و بعضی علما را شعری است در ترتیب آن شعر قلموا الاظفار بالسنة والادب یمنی ثم یسری
خوابس اوخسب و این رموز حروف اسامی اصابع است و بعضی گور کردن گرفتهٔ ناخنها را مستحب داشته اند و اگر
بیندازند نیز باکی نیست و انداختن آن در متوضا و مغتسل مکروه است و مورث بلاست و گرفتن بدندان نیز
خوب نیست که مورث فقر و برص است کذا قیل و شیخ عالم عارف عبد الوهاب متقی از شیخ خود شیخ علی متقی رحمة الله
علیهما نقل میکردند که ایشان خریطه ساخته بودند که در وی از ناخن و هرچه از بدن ایشان جدا میشد نگاه
میداشتند و وصیت میفرمودند که آنها را در کفن ما همراه کنند شاید که ایشان را از آنجا سندی و استنباطی
باشد والله اعلم و غسل البراجم ششم شستن براجم و پاک داشتن آنها و براجم نام بندهای انگشتان است
و همچنین پوست آنها که چرکها در آنجا جمع شود خصوصا آنها که کار کنند و انگشتان ایشان درشت و ناملس باشد
و شستن تمام معاطف بدن که مظنهٔ اجتماع اوساخ است همین حکم دارد مثل ناف و گوش و بغل و امثال آن
و نتف الابط هفتم برکندن موی بغل است و حلق کردن و نوره زدن نیز جایز است و اولی و انسب و اوفق
بسنت آنست که از نخست عادت کرده نتف است نه حلق و وجه تخصیص ابط به نتف آنست که وی محل رایحهٔ کریهه
است بسبب احتباس ابخره در مسامات و نتف مضعف اصول شعر است و حلق مقوی آن و گفته اند در بغلهای
آنحضرت موی نبود و درینجا سخن است و اما وجود رایحهٔ کریهه و اوساخ و مانند آن در سایر بدن مبارک
وی فحاشا و کلا و هو الطاهر الزکی من الفرق الی القدم نظم از فرق تا قدم همه جان است آن نهال
گویا همه ز آب حیاتش سرشته اند بالاتر ازین آنست که نزد قضای حاجت از وی صلی الله علیه وسلم رایحهٔ
طیبه فایح میشد و فضلات او را زمین فرو میبرد بلکه گفته اند که همهٔ پیغمبران را حال همین بود علیه و علیهم الصلوة
والسلام رباعی خوبان گل گلشن حیاتند همه شکر لب و شیرین حرکاتند همه از آدمیان غرض همین ایشانند
وان باقی دیگر حشراتند همه و حلق العانة هشتم ستردن موی عانه است و عانه نام موی است که بر فرج
روید یا نام موضعی که در آنجا روید و ستردن مویی که بر دبر و قبل و گرد بر گرد آن است نیز مستحب است و نتف
و نوره در حکم آنست و روایت کرده اند که آنحضرت عانه را تنویر میکرد والله اعلم و زنان را نتف بهتر است
و انتقاص الماء نهم کم کردن آب است و این را دو معنی است گفته اند یکی استنجا که آب در وی صرف
مینمایند و کم میکنند چنانکه گفت یعنی الاستنجاء و این کلام راوی است دیگر کم کردن بول باستعمال
آب در مذاکیر چه بول در استعمال آب باز برگردد و باستد و اگر آب استعمال نکنند فرود می آید و تقاطر میکند و برین
وجه انتقاص بقاف است و در روایتی بفا نیز آمده و معنی آن پاشیدن آب است بر فرج چنانکه در حدیث عایشه

در فصل ثالث از باب آداب الخلا معلوم شد. قَالَ الرَّاوِي گفت راوی حدیث وَنَسِيتُ الْعَاشِرَةَ و
فراموش کردم خصلت دهم را. إِلَّا أَنْ تَكُونَ الْمَضْمَضَةَ و گمان نمیبرم که باشد چیزی مگر آنکه باشد مضمضه
یعنی آب در دهان کردن. رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَفِي رِوَايَةٍ الْخِتَانُ بَدَلَ إِعْفَاءِ اللِّحْيَةِ و در روایتی الختان آمده
بکسر خای معجمه بجای اعفاء اللحیه اینچنین گفته است صاحب مصابیح و مولف میگوید لَمْ أَجِدْ هَذِهِ الرِّوَايَةَ نیافتم
من این روایت را فِي الصَّحِيحَيْنِ وَلَا فِي كِتَابِ الْحُمَيْدِيِّ نه در صحیح بخاری و مسلم و نه در کتاب حمیدی که جامع
صحیحین است وَلَكِنْ ذَكَرَهَا صَاحِبُ الْجَامِعِ و لیکن ذکر کرد این روایت را صاحب جامع الاصول در کتاب خود
وَكَذَا الْخَطَّابِيُّ فِي مَعَالِمِ السُّنَنِ و همچنین ذکر کرده خطابی در معالم السنن که نام کتاب است عَنْ أَبِي دَاوُدَ بِرِوَايَةِ
عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ و ختان سنت است نزد امام ابوحنیفه و مالک و احمد و اکثر علما و بعضی از شافعیه و از شعائر
اسلام است تا اگر اجتماع کنند اهل شهری بر ترک آن محاربه کند امام با ایشان چنانکه اذان و امثال
آن و واجب است نزد شافعی و بعضی از مالکیه و جماعه دیگر از علما بر رجال و نسا و وقت ختان
بعضی گویند روز هفتم است چنانکه عقیقه و نزد بعضی هفت سال و نزد بعضی نه سال و نزد بعضی ده سال
و نزد بعضی هر وقت که خواهند و بالجمله باید که پیش از بلوغ بود خصوصا نزد ما که سنت است لاجرم اقامت
سنت ترک واجب که ستر عورت است جایز نباشد و آنکه در بعضی روایات آمده است که صحابه بعد از
بلوغ فرزندان را ختان میکردند مراد به بلوغ اینجا بلوغ شرعی نیست بلکه معنی لغوی مراد است یعنی بعد از رسیدن
بدرجه قوت و سن تمیز و این دلیل آن جماعت که ختان را واجب گویند الفصل الثانی عن عائشة
رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم السِّوَاكُ مَطْهَرَةٌ لِلْفَمِ مسواک پاک کننده
است دهن را و مطهره بفتح میم و سکون طا و بعضی بکسر میم تصحیح کرده اند بر صیغه آلت مَرْضَاةٌ لِلرَّبِّ و راضی کننده
پروردگار را یا مرضی اوست زیرا که سبب تکمیل و تتمیم وضو و پاکی دهن است که مقدمه مناجات و قراءت قرآن مجید
است نظم هزار بار بشستم دهن بمشک و گلاب هنوز نام تو گفتن مرا نمیشاید رَوَاهُ الشَّافِعِيُّ وَأَحْمَدُ
وَالدَّارِمِيُّ وَالنَّسَائِيُّ وَرَوَى الْبُخَارِيُّ فِي صَحِيحِهِ بِلَا إِسْنَادٍ و روایت کرده این حدیث را بخاری در صحیح خود
بی اسناد بطریق تعلیق در تراجم و حکم آن در مقدمه گذشت وَعَنْ أَبِي أَيُّوبَ صحابی انصاری مشهور که
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در اول هجرت نزول کرامت وصول در منزل او فرمود قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَرْبَعٌ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ چهار خصلت است از سنتهای پیغمبران سابق و این
منافات ندارد که زیاده هم باشد چنانکه سابقا ده گفت مقام در اینجا تقاضای ذکر همین چهار کرد و بر همین
اقتصار نمود یا در این وقت همین مقدار وحی شد و قتی دیگر زیاده بر آن شد الْحَيَاءُ یکی شرم و ختن است

دو اختتان

و مراد احتباس و احتراس نفس است از ارتکاب قبایح چنانکه تستر و انقباض از ذکر فواحش نا گفتنی و
مروت و الا حیا صفت غریزی و خلق جبلی است و آدمی را در آن اختیاری نیست وَيُرْوَى الْخِتَانُ و
روایت کرده میشود الختان بجای الحیاء و این مناسب تر است باین مقام چنانچه در عشره فطره مذکور شد
و در بعضی روایات الحناء آمده بکسر حای مهمله و تشدید نون و گفته اند که این روایت خطا و تصحیف است
چه اگر مراد استعمال حنا در دست و پاست پس آن تشبیه بنساست حاشا که از سنن انبیا باشد و اگر مراد
خضاب موی است پس آن از خصایص این امت است کذا فی اللمعات وَالتَّعَطُّرُ وَالسِّوَاكُ دوم استعمال بوی
خوش نمودن سیوم مسواک کردن وَالنِّكَاحُ و چهارم از سنن انبیا نکاح و تزوج نساست که در سایر
امم از زمن آدم تا این دم مسنون و مشروع است رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ كَانَ
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَرْقُدُ مِنْ لَيْلٍ وَلَا نَهَارٍ گفت عائشه بود آنحضرت که خواب نمیکرد
از شب نه روز فَيَسْتَيْقِظُ پس بیدار میشد و یستیقظ برفع و نصب در روایت است إِلَّا يَتَسَوَّكُ
قَبْلَ أَنْ يَتَوَضَّأَ مگر آنکه مسواک میکرد پیش از آنکه وضو کند پس معلوم شد که مسواک پیش از وضو سنتی است
موکده رَوَاهُ أَحْمَدُ وَأَبُو دَاوُدَ وَعَنْهَا قَالَتْ كَانَ النَّبِيُّ و هم از عائشه روایت است که گفت بود پیغمبر
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسْتَاكُ مسواک میکرد فَيُعْطِينِي السِّوَاكَ لِأَغْسِلَهُ پس میداد آنحضرت مرا
مسواک را تا بشویم آنرا فَأَبْدَأُ بِهِ فَأَسْتَاكُ پس پیش از آنکه بشویم مسواک میکردم من تا برکت
آب دهان آنحضرت و غایت محبت وی و گویا که آنحضرت نیز از دادن مسواک بعایشه همین قصد داشت و نیز تجدد
نسبتی میان عاشق و معشوق رمزیست ثُمَّ أَغْسِلُهُ بعد از آن می شستم مسواک را وَأَدْفَعُهُ إِلَيْهِ
و باز میدادم مسواک را با آنحضرت و در وقت هنگام مرض نیز آمده است که مسواک بعایشه داد که بدندان
خود نرم کرده بدهد رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ و ازینجا معلوم میشود که مسواک را یکبار کرده و از دهن جدا ساختند
بشویند تا بار دیگر بکنند و تنبیه است بر تبرک باثار صالحین و تلذذ بدان الفصل الثالث عن
ابن عمر رضی الله عنهما أن النبی صلی الله علیه وسلم قال أَرَانِي فِي الْمَنَامِ أَتَسَوَّكُ بِسِوَاكٍ
روایت است از ابن عمر که آنحضرت گفت می بینم خود را در خواب که مسواک میکنم بمسواکی فَجَاءَنِي
رَجُلَانِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ پس آمدند مرا دو مرد که یکی از آن دو بزرگتر است از دیگری فَنَاوَلْتُ
السِّوَاكَ الْأَصْغَرَ مِنْهُمَا پس دادم مسواک را خوردتر از آن دو را فَقِيلَ لِي كَبِّرْ پس گفته شد مرا بده بزرگتر را
فَدَفَعْتُهُ إِلَى الْأَكْبَرِ مِنْهُمَا پس دادم مسواک را به بزرگتر از آن هر دو و درینجا بیان فضیلت مسواک است
که امر کردند بدادن او به بزرگتر را که افضل تر است از خردتر و تنبیه است بر تقدیم اکبر در امثال آن مثل طعام و شراب

و در امم سابق نبوده

وطیب و جز آن مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ واحمد و بیهقی از ابن عمر این حدیث را بی قصهٔ منام نیز روایت
کرده اند که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که داد مسواک را به بزرگترین قوم و فرمود امر کرد مرا جبرئیل که
بدهم آنرا ببزرگترین قوم و حدیث عایشه که بیاید نیز ناظر درین است مگر آنکه این امر و نهی همه در منام نبود
وَعَنْ أَبِي أُمَامَةَ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ روایت است از ابی امامه باهلی صحابی که پیغمبر خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
قَالَ گفت مَا جَاءَنِي جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَطُّ نیامد مرا جبرئیل هرگز إِلَّا أَمَرَنِي بِالسِّوَاكِ مگر آنکه امر کرد
مرا بمسواک کردن لَقَدْ خَشِيتُ أَنْ أُحْفِيَ مُقَدَّمَ فِيَّ بتحقیق ترسیدم از بس مبالغه کردن در مسواک
بست کنم و از بیخ برکنم پیش دهان خود را احفی بضم همزه و سکون حای مهمله و کسر فا بلفظ مضارع از احفا
بمعنی سودن و بست کردن رَوَاهُ أَحْمَدُ وَعَنْ أَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَقَدْ أَكْثَرْتُ عَلَيْكُمْ
فِي السِّوَاكِ هر آینه بتحقیق بسیار کردم بر شما سخن از جهة مسواک کردن و این مبالغه است در رعایت
امتثال این امر و کرد آوردن این فضیلت با اعتنا و اعتذار است در تشدید و مبالغه درین باب چنانکه عادت
اهل کرم و مهربانیست و حسن ادا در تکلیف و تحمیل رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا قَالَتْ كَانَ
رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسْتَنُّ بود آنحضرت که مسواک میکرد و مسواک کردن را استنان گویند
یا از سن بکسر سین بمعنی دندان یا از سن بفتح آن بمعنی تیز کردن کارد و مانند آن بر سنگ فسان وَعِنْدَهُ رَجُلَانِ
و نزد آنحضرت دو مرد بودند أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ یکی از آن دو مرد بزرگتر بود از دیگر فَأُوحِيَ إِلَيْهِ
فِي فَضْلِ السِّوَاكِ پس وحی فرستاده شد بسوی آنحضرت بجهة اظهار فضیلت مسواک أَنْ كَبِّرْ تفسیر وحی است
که أَعْطِ السِّوَاكَ أَكْبَرَهُمَا بده مسواک را بزرگترین این دو مرد رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَعَنْهَا قَالَتْ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَفْضُلُ الصَّلٰوةُ الَّتِي يُسْتَاكُ لَهَا زیاده میشود در ثواب نمازی که مسواک کرده میشود برای
وی عَلَى الصَّلٰوةِ الَّتِي لَا يُسْتَاكُ لَهَا بر نمازی که مسواک کرده نمیشود مر آنرا سَبْعِينَ ضِعْفًا هفتاد چندان این
کنایت است از کثرت یا مراد خصوص این عدد است والله اعلم رَوَاهُ الْبَيْهَقِيُّ فِي شُعَبِ الْإِيمَانِ وَعَنْ
أَبِي سَلَمَةَ تابعی است پسر عبد الرحمن بن عوف از مشاهیر تابعین و اعلام ایشان ثقه امام کبیر کثیر الحدیث
واسع الروایة احد الفقهای السبعة بالمدینة روایت کرد از وی زهری و شعبی و غیر ایشان مات سنه اربع
و تسعین و قیل اربع و مایه عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ الْجُهَنِيِّ صحابی مشهور مات بالکوفه سنه ثمان و سبعین زمن
عبد الملک و قیل فی آخر ایام معاویة قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ گفت شنیدم پیغمبر خدا را صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ يَقُولُ میگفت لَوْلَا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي اگر نمیبود ترس آنکه در مشقت اندازم امت خود را لَأَمَرْتُهُمْ
بِالسِّوَاكِ عِنْدَ كُلِّ صَلٰوةٍ هر آینه واجب میگردانیدم بر ایشان مسواک کردن را نزد هر نماز وَلَأَخَّرْتُ

صلوة

صَلٰوةَ الْعِشَاءِ إِلَى ثُلُثِ اللَّيْلِ و هر آینه تاخیر میکردم نماز عشا را تا دو دانگ شب قَالَ گفت ابو سلمه فَكَانَ
زَيْدُ بْنُ خَالِدٍ پس بود زید بن خالد يَشْهَدُ الصَّلٰوةَ فِي الْمَسْجِدِ حاضر میشد نماز را در مسجد وَسِوَاكُهُ عَلَى أُذُنِهِ
و مسواک او بر گوش او میبود مَوْضِعَ الْقَلَمِ مِنْ أُذُنِ الْكَاتِبِ جای قلم از گوش نویسنده لَا يَقُومُ إِلَى الصَّلٰوةِ
إِلَّا اسْتَنَّ نمی استاد برای نماز مگر که مسواک میکرد ثُمَّ رَدَّهُ إِلَى مَوْضِعِهِ بعد از آن می نهاد آنرا بجای او یعنی
بر گوش خود رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَأَبُو دَاوُدَ إِلَّا أَنَّهُ لَمْ يَذْكُرْ مگر آنست که ابو داود ذکر نکرده است این عبارت
را که وَلَأَخَّرْتُ صَلٰوةَ الْعِشَاءِ إِلَى ثُلُثِ اللَّيْلِ وَقَالَ التِّرْمِذِيُّ هٰذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ

بَابُ سُنَنِ الْوُضُوءِ

سنن جمع سنت است و سنت در لغت بمعنی طریقه و راه و روش آمده و در شرع بمعنی آنچه امر و نهی کرده
پیغمبر خدا و خوانده مردم را بدان صلی الله علیه وسلم بگفتار و کردار از آنچه نازل نشده بدان کتاب الله و گاهی
بمعنی مستحب و مستحسن در دین آید خواه دلالت کند بر آن کتاب خدا یا سنت پیغمبر یا اجماع و یا قیاس و گاهی بمعنی
آنچه مواظبت کرده آنحضرت بران با ترک احیانا این سه اصطلاح است و ثالث مشهورتر است میان
اصولیان و مراد بسنن وضو اینجا افعال و اقوال پیغمبر است صلی الله علیه وسلم از فرایض و سنن و آداب در وضو
میکرد

الْفَصْلُ الْأَوَّلُ

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا اسْتَيْقَظَ
أَحَدُكُمْ مِنْ نَوْمِهِ چون بیدار گردد یکی از شما از خواب خود فَلَا يَغْمِسْ و در بعضی روایات فلا يغمسن بنون
تاکید يَدَهُ پس باید که البته فرو نبرد دست خود را فِي الْإِنَاءِ در آوند آب حَتّٰى يَغْسِلَهَا ثَلٰثًا
تا آنکه بشوید دست را سه بار این سه بار دست شستن که پیش از وضو سنت است باین حدیث ثابت
و آنکه مقید ساخت آنرا بوقت برخاستن از خواب بجهة آنست که چون آب در آن بلاد کم است غالب احوال
استنجای ایشان بسنگ و کلوخ میباشد و چون بخواب روند بسبب گرمی هوا موضع استنجا عرق کند
و باشد که دست بر آنجا افتد و پلید گردد چنانچه فرمود أَيْنَ بَاتَتْ يَدُهُ زیراکه در نمی یابد یکی از شما که کجا شب گذرانید
یعنی کجا بود و کجا افتاد دست وی پس فرمود که نخست دستهای خود را بشویند سه بار بشویند تا پاک و نظیف
گردد پس از آن آب از ظرف بگیرند و وضو سازند و این امری مسنون و مستحب است که بر طریق احتیاط بدان حکم
کرده اند نه فرض و واجب و اگر نشوید دست پاک است و آنکه دست در وی فرو برد نیز پاک میماند زیراکه
پلید شدن دست در وقت خواب یقین نیست و مجرد توهم و احتمال است الا نزد امام احمد حنبل که دست
شستن را بعد از برخاستن از خواب واجب گوید و اگر ناشسته دست در آب انداز د آب نجس گردد
و باید دانست که در اصل سنت شستن دست در ابتدای وضو وقت برخاستن از خواب باین علت که مذکور شد
بعد از آن سنت شد اگر چه نه در صورت برخاستن از خواب باشد و نزد بعضی نظر بر ظاهر حدیث سنیت آن مخصوص

فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي صح

بهمین صورت است و مطلق نه. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ. وعنه قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِذَا اسْتَيْقَظَ اَحَدُكُمْ مِنْ مَنَامِهِ فَتَوَضَّأَ. چون بیدار گردد یکی از شما از خواب خود بعد از آن وضو کند فَلْيَسْتَنْثِرْ ثَلٰثًا. پس باید که بینی افشاند بعد از آب کردن در آن و اصل استنثار پراگندن و انداختن چیزیرا. فَاِنَّ الشَّيْطَانَ يَبِيتُ عَلٰى خَيْشُومِهِ. زیرا که بدرستی که شیطان شب میکند در بن بینی وی و جای ساختن شیطان در بینی بحقیقت است و کیفیت آن موکول بعلم شارع است و افهام و عقول ما از احاطه و ادراک امثال این اسرار قاصر طریق اسلم در امثال این امور که شارع بدان خبر داده همین است که ایمان بدان باید آورد و از بیان کیفیت آن سکوت کرد و بعضی تاویل کنند آنرا و گویند آدمی را در خواب اخلاط و مخاط و غبار و اقذار در بینی که همسایه تجاویف دماغ و محل ایداع قوی ادراکیه است جمع گردد و مانع آید از ادای حق تلاوت و فهم معانی آن و باعث گردد بر فترت و کسل از رعایت خضوع و خشوع و اینها همه مرضیات شیطان اند پس گویا شیطان در آنجا نشسته چنانچه فرمود بترک تسمیه بر طعام شیطان همراه میخورد و بترک ذکر نیز در خواب همخوابه میگردد و این نیز احتمال هر دو طریق دارد و این وجه مناسب است و طریق اول اسلم و احکم در دین والله اعلم. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ. وَقِيلَ لِعَبْدِ اللهِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَاصِمٍ. و گفته شد مر عبد الله بن زید را که از کبار انصار است و در باب وضو حدیث وی حجت است و او راوی وضوی رسول الله گویند قاتل مسیلمه کذاب مشارکت وحشی بن حرب قتل یوم الحرة سنة ثلث وستین و عبد الله بن زید بن عبد ربه دیگر است و او صاحب الاذان گویند و این صاحب وضوی رسول الله است پرسیدند از وی كَيْفَ كَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَوَضَّأُ. چگونه وضو میکرد آنحضرت. فَدَعَا بِوَضُوءٍ بفتح الواو. پس طلبید عبد الله بن زید آبی را که بدان وضو توان کرد تا وضو کند و بنماید ایشانرا کیفیت وضوی آنحضرت را. فَاَفْرَغَ عَلٰى يَدَيْهِ. پس ریخت آب بر دو دست خود. فَغَسَلَ يَدَيْهِ مَرَّتَيْنِ مَرَّتَيْنِ. پس بشست هر دو دست را یعنی تا بند دست دو دو بار. ثُمَّ مَضْمَضَ وَاسْتَنْثَرَ ثَلٰثًا. پس آب در دهن انداخت و بیفشاند بینی را بعد از آب انداختن در آن سه بار. ثُمَّ غَسَلَ وَجْهَهُ ثَلٰثًا. پس بشست روی خود را سه بار. ثُمَّ غَسَلَ يَدَيْهِ مَرَّتَيْنِ مَرَّتَيْنِ اِلَى الْمِرْفَقَيْنِ. پس بشست هر دو دست را دو دو بار تا هر دو آرنج. ثُمَّ مَسَحَ رَأْسَهُ بِيَدَيْهِ. پس مسح کرد سر خود را بهر دو دست خود و مسح دست تر بر عضو گذرانیدن. فَاَقْبَلَ بِهِمَا وَاَدْبَرَ. پس پیش برد هر دو دست را از جانب پیش بجانب پس و آورد هر دو دست را از جانب پس بجانب پیش بعد از آن تفسیر کرد اقبال و ادبار را بقول خود که بَدَاَ بِمُقَدَّمِ رَأْسِهِ. آغاز کرد مسح را به پیش سر خود. ثُمَّ ذَهَبَ بِهِمَا اِلٰى قَفَاهُ. پس برد هر دو دست را تا بجای قفای خود معنی اقبال این است. ثُمَّ رَدَّهُمَا. پس باز گردانید هر دو دست را. حَتّٰى رَجَعَ اِلَى الْمَكَانِ الَّذِيْ بَدَأَ مِنْهُ.

تا آنکه باز آمد بجایی که آغاز کرده بود از آنجا این معنی ادبار است و کیفیت مسح سر بر وجه مسنون و مستحب آنست که بنهد از هر دو دست سه انگشت بر پیش سر خود و ابهام و سبابه را جدا دارد و هر دو کف دست را نیز جدا دارد و بکشد سه انگشت مذکور را بجانب قفا بعد از آن بنهد هر دو کف دست را بر دو جانب سر و بکشد بجانب پیش پس مسح کند بیرون هر دو گوش را بابهام و درون هر یک را بسبابه همچنین نقل کرده شمنی از محیط و از شرح کنز نقل کرده که بنهد هر دو کف و اصابع را به پیش سر خود و بکشد آنرا بسوی قفا بر وجهی که در گیرد تمام سر را پس مسح کند بهر دو انگشت هر دو گوش را و مستعمل نمیگردد آب باین طریق زیرا که استیعاب بیک آب متصور نیست مگر باین طریق و نیز مسح گوش بآب سر سنت باشد مگر بآبی که مسح کرده شد بدان سر را. ثُمَّ غَسَلَ رِجْلَيْهِ. پس بشست هر دو پای خود را و در این حدیث شستن پایها عددی واقع نشده و در حدیث دیگر آمده که بشست پایها را و پاکیزه بشست و در احادیث دیگر ذکر عدد نیز آمده است. رَوَاهُ مَالِكٌ وَالنَّسَائِيُّ. روایت کرد این حدیث را امام مالک در موطا و نسائی در سنن. وَلِاَبِي دَاوُدَ نَحْوُهُ. و مر ابی داود را مانند این حدیث است که مالک و نسائی روایت کرده اند که در معنی یکیست و در لفظ تفاوتی دارد. ذَكَرَهُ صَاحِبُ الْجَامِعِ. ذکر کرده است آنرا صاحب جامع الاصول که جامع صحاح سته است مقصود مولف ازین سخن اعتراض است بر صاحب مصابیح که حدیث را بلفظ مذکور در صحاح آورده با آنکه آن از حدیث شیخین نیست و آنچه در صحاح است آنست که مولف ذکر کرده بقول خود. وَفِي الْمُتَّفَقِ عَلَيْهِ. و در حدیث بخاری و مسلم آمده که. قِيلَ لِعَبْدِ اللهِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَاصِمٍ تَوَضَّأْ لَنَا وُضُوءَ رَسُولِ اللهِ. گفته شد مر عبد الله بن زید را که وضو کن برای تعلیم ما همچو وضوی پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. فَدَعَا بِاِنَاءٍ. پس طلبید آوند آب را. فَاَكْفَأَ مِنْهُ عَلٰى يَدَيْهِ. پس نگون کرد آوند را و بریخت آب را از آن بهر دو دست خود. فَغَسَلَهُمَا ثَلٰثًا. پس بشست هر دو دست را سه بار. ثُمَّ اَدْخَلَ يَدَهُ. پس در آورد دست را یعنی در اناء. فَاسْتَخْرَجَهَا. پس بیرون آورد دست را یعنی گرفت آب را از آوند. فَمَضْمَضَ وَاسْتَنْشَقَ مِنْ كَفٍّ وَاحِدَةٍ. پس مضمضه کرد و استنشاق کرد از یک کف آب. فَفَعَلَ ذٰلِكَ ثَلٰثًا. پس کرد آنرا سه بار. ثُمَّ اَدْخَلَ يَدَهُ. پس در آورد دست خود را. فَاسْتَخْرَجَهَا. پس بیرون آورد آنرا. فَغَسَلَ وَجْهَهُ ثَلٰثًا. پس بشست روی خود را سه بار. ثُمَّ اَدْخَلَ يَدَهُ. فَاسْتَخْرَجَهَا فَغَسَلَ يَدَيْهِ اِلَى الْمِرْفَقَيْنِ مَرَّتَيْنِ. پس در آورد دست خود را پس بیرون آورد آنرا پس بشست هر دو دست خود را تا آرنج دو دو بار. ثُمَّ اَدْخَلَ يَدَهُ. فَاسْتَخْرَجَهَا فَمَسَحَ بِرَأْسِهِ. پس در آورد دست خود را پس بیرون آورد آنرا پس مسح کرد بسر خود. فَاَقْبَلَ بِيَدَيْهِ وَاَدْبَرَ. پس برد هر دو دست خود را از جانب پیش و آورد از جانب پس چنانچه صورت آن معلوم شد. ثُمَّ غَسَلَ

مرتین ۲

رِجْلَیْهِ اِلَی الْکَعْبَیْنِ پس بشست هر دو پای خود را تا هر دو شتالنگ ثُمَّ قَالَ هٰکَذَا کَانَ
وُضُوْءُ رَسُوْلِ اللّٰهِ پس گفت همچنین بود وضوی پیغمبر خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ این لفظ حدیث
متفق علیه است که در مصابیح بجای آن لفظی ذکر کرده که مولف گفت آن روایت مالک و نسائی است
و قول مولف که گفت وَفِیْ رِوَایَةٍ فَاَقْبَلَ بِهِمَا وَاَدْبَرَ بَدَاَءَ بِمُقَدَّمِ رَأْسِهِ ثُمَّ رَدَّهُمَا حَتّٰی رَجَعَ اِلَی الْمَکَانِ الَّذِیْ
بَدَاَءَ مِنْهُ ثُمَّ غَسَلَ رِجْلَیْهِ این روایت است از متفق علیه بجای فمسح برأسه فاقبل بیدیه و ادبر
و این موافق است بانچه صاحب مصابیح ذکر کرد و حکم کرد بدان مولف که آن روایت مالک و نسائی
است و ترجمه آن نوشته شد و این روایات دیگر که ذکر میکند نیز از صحیحین است و در مصابیح
مذکور نه چنانکه میگوید وَفِیْ رِوَایَةٍ فَمَضْمَضَ وَاسْتَنْشَقَ وَاسْتَنْثَرَ ثَلٰثًا بِثَلٰثِ غُرُفَاتٍ مِنَ الْمَاءِ
پس آب در دهن کرد و در بینی کرد و بیفشاند بینی سه بار بکف از آب و در بعضی نسخ مصابیح و استنثر
موجود نیست وَفِیْ اُخْرٰی و در روایت دیگر از متفق علیه اینچنین آمده که فَمَضْمَضَ وَاسْتَنْشَقَ مِنْ
کَفَّةٍ وَاحِدَةٍ پس مضمضه کرد و استنشاق کرد از یک کف آب فَفَعَلَ ذٰلِکَ ثَلٰثًا پس کرد آنرا سه بار وَفِیْ
رِوَایَةٍ لِلْبُخَارِیِّ و در روایتی دیگر که مخصوص بخاریست اینچنین آمده فَمَسَحَ رَأْسَهُ فَاَقْبَلَ بِهِمَا وَاَدْبَرَ
مَرَّةً وَاحِدَةً پس مسح کرد سر خود را پس اقبال کرد بهر دو دست و ادبار کرد یکبار ثُمَّ غَسَلَ رِجْلَیْهِ اِلَی الْکَعْبَیْنِ
پس بشست هر دو پای را تا هر دو شتالنگ وَفِیْ اُخْرٰی لَهُ و در روایتی دیگر مر بخاری را آمده که
فَمَضْمَضَ وَاسْتَنْثَرَ ثَلٰثَ مَرَّاتٍ مِنْ غُرْفَةٍ وَاحِدَةٍ پس آب در دهن کرد و بیفشاند بینی را سه بار از یک کف
آب و غرفه بفتح غین یکبار آب بر داشتن بدست و بضم آن پری یکمشت بدانکه احادیث و روایات در مضمضه
و استنشاق مختلف آمده در بعضی بسه غرفه آمده و در بعضی بیک غرفه بفصل و وصل و مجموع صور محتملات متعدد است
چنانکه در شرح بیان کرده ایم و مذهب امام شافعی بقول صحیح است که هر دو را بسه غرفه کند بهر یک مضمضه
کند بعد از آن استنشاق بطریق وصل و مذهب حنفی آنکه هر یک را بسه غرفه کند جدا جدا بطریق فصل تا مجموع
شش غرفه باشد و هر دو طریق آمده و تواند که گاهی چنین کرده باشند و گاهی چنان و ترجیح این طریق
بجهة موافقت اوست بقیاس چه بینی و دهان هر یک عضوی علیحده است پس جمع کرده نشود میان
آنها چنانکه در سایر اعضا و لابد حدیثی که موافق قیاس باشد راجح است چنانکه در علم اصول الفقه مقرر
شده است و شمنی از فتاوی ظهیری نقل کرده است که وصل جایز است نیز نزد امام ابو حنیفه و فصل
روایت نزد امام شافعی و ترمذی از شافعی روایت کرده که گفت جمع کردن میان مضمضه و استنشاق
جایز است و جدا جدا کردن هر یک بآب تازه دوست تر دارم پس خلافی در میان نماند والله اعلم

ثم ذهب بهما الی قفاه صح

در احادیث جمع

توضأ ص

وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمَا قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ گفت عبد الله بن عباس وضو کرد پیغمبر خدا
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ و بشست اعضا را مَرَّةً مَرَّةً یک یکبار لَمْ یَزِدْ عَلٰی هٰذَا زیاده نکرد بر
یکبار شستن رَوَاهُ الْبُخَارِیُّ وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ زَیْدٍ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ اَنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ
وَسَلَّمَ تَوَضَّاَ مَرَّتَیْنِ مَرَّتَیْنِ عبد الله بن زید مذکور گفت وضو کرد آنحضرت و بشست اعضا را دو دو بار
رَوَاهُ الْبُخَارِیُّ وَعَنْ عُثْمَانَ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ اَنَّهُ تَوَضَّاَ بِالْمَقَاعِدِ روایت است از عثمان که وی
وضو کرد در موضعی که نام وی مقاعد است و گویند که عمر رضی الله عنه بیرون مسجد صفه بنا کرده بود برای
نشستگاه مردم تا در آنجا بنشینند و سخن کنند و شعر خوانند و آنجا را رحبه نیز میگفتند و مقاعد جمع
مقعد است بمعنی جای نشست فَقَالَ پس گفت عثمان اَلَا اُرِیْکُمْ وُضُوْءَ رَسُوْلِ اللّٰهِ آیا ننمایم و ندانانم شما را
وضوی پیغمبر خدا را صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فَتَوَضَّاَ ثَلٰثًا ثَلٰثًا پس وضو کرد عثمان رضی الله عنه سه سه بار
رَوَاهُ مُسْلِمٌ پس از احادیث معلوم شد که غسل اعضای وضو گاهی یک یکبار بود و زمانی دو دو بار
و وقتی سه سه بار و غالب احوال سه سه بار اما یکبار اقتصار است بر مقدار فرض که وضو بی آن درست نبود
و دو دو بار مبالغه است در تطهیر و آنرا نور علی نور خوانده اند و سبب مزید ثواب و مضاعفت اجر
گردانیده و سه سه بار نهایت مرتبه تطهیر و مبالغه است و زیادت بر سه تعدی و تجاوز و اسراف
و ظلم است و منهی عنه است و این بصورت زیادتی است و بمعنی نقصان چنانکه در حدیث آمده
و با وجود آن مبطل وضو نیست و در بعضی احادیث غسل بعضی اعضا سه بار و بعضی دو بار و بعضی یکبار
نیز آمده و این را صورتهای متعدده است که در احادیث ورود یافته و اینهمه برای بیان جواز
و توسیع دایره است و نزد بعضی یکبار شستن موجب اثم است از جهة ترک سنت مشهور و صحیح
آنست که موجب اثم نیست از جهة صحت حدیث وارده در آن و امام محمد در موطای خود گفته که شستن
سه بار افضل است و اکتفا بدو بار کفایت است و یکبار اگر باسباغ و اکمال باشد نیز کافیست و مذهب
ابو حنیفه این است و شافعی گفت که دوست ندارم زیاده بر سه بار را و اگر بکند حرام نمیگویم
و مشهور از مذهب وی آنست که مکروه است کراهت تنزیهی وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ رَجَعْنَا
مَعَ رَسُوْلِ اللّٰهِ روایت است از عبد الله بن عمرو که گفت باز برگشتیم ما با پیغمبر خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ
وَسَلَّمَ مِنْ مَکَّةَ اِلَی الْمَدِیْنَةِ از مکه بسوی مدینه حَتّٰی اِذَا کُنَّا بِمَاءٍ بِالطَّرِیْقِ تا آنکه رسیدیم ما بر سر آبی
که در راه بود تَعَجَّلَ قَوْمٌ عِنْدَ الْعَصْرِ شتابی کردند و اضطراب نمودند گروهی در وضو کردن
نزد نماز دیگر گویا که وقت نماز تنگ میشد و میگذشت فَتَوَضَّؤُا وَهُمْ عِجَالٌ پس وضو کردند این

گروه و حال آنکه ایشان شتابی کنند کاشند در وضوء عجال بکسر عین و خفت جیم و بضم عین و شدت جیم
هر دو روایت آمده جمع عاجل بمعنی شتابان فانتهینا الیهم پس رسیدیم ما با ایشان واعقابهم
تلوح و پاشنهای پای ایشان هویدا بود بجهت خشکی لم یمسها الماء نرسیده بآنها آب فقال
رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ویل للاعقاب من النار وای مر پاشنهارا
از آتش دوزخ چون باعث عذاب وعید خشکی پاشنهها بود نسبت ویل بآنها کرد و در حقیقت عذاب
متوجه بصاحب پاشنهها است که تقصیر کرده‌اند در شستن آن و محتمل که عذاب مخصوص بپاشنهها باشد
و هو الظاهر و ویل بمعنی سختی عذاب هلاک آید و نام وادیست در دوزخ اسبغوا الوضوء کامل
کنید وضو را چنانکه هیچ چیزی از اجزای مغسوله خشک نماند و در حدیث دیگر آمده است که اگر مقدار
بحسب ناخن خشک بماند وضو درست نبود رواه مسلم و درین حدیث دلیل است برآنکه شستن پاها
در وضو فرض است که بر ترک آن وعید فرمود و مسح کفایت نمیکند و همبرین مذهب‌اند جمهور فقهای اعصار
و امصار و ثابت نشده خلاف آن از هیچیکی که اعتبار و اعتداد داشته باشد در اجماع و هر که بیان کرد
وضوی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم و تعلیم کرد آن را ابر دم از صحابه عظام مثل علی و عثمان و عبدالله
بن زید که او را حاکی وضوی رسول الله گویند و انس و جابر و ابو هریره و عبدالله بن عمرو جز ایشان
رضی الله عنهم اجمعین همه متفق‌اند که آنحضرت می‌شست پاهای مبارک خود را در وضو وقتی که نه در موزه
بودند و احادیث لا یعد و لا یحصی و اصل بمرتبه تواتر معنوی که درین باب ثابت شده و بصحت رسیده
و این وعید بر ترک آن در احادیث بیشمار وارد شده و از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما آمده که صحابه
مسح میکردند پاهای خود را تا آنکه امر کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم باسباغ وضو و وعید فرمود بر ترک آن
پس بگذاشتند مسح را و منسوخ کردند آن را و طحاوی از عبدالملک بن سلیمان روایت کرد که گفت گفتم
عطای خراسانی را که از اکابر تابعین است آیا رسیده است ترا از هیچیکی از اصحاب رسول صلی الله
علیه وسلم که مسح کرد بر قدمین خود گفت لا والله نرسیده و گفته‌اند که علما اجماع کرده‌اند بر وجوب
غسل رجلین بعد از آنکه سابقا اختلافی در آن داشته‌اند و قاعده است که اجماع متاخر مرتفع
میگرداند اختلاف سابق را و اگر گفته شود که اجماع آنست که همه اتفاق داشته باشند بر
حکمی و در اینجا خود اختلافی نقل میکنند که بعضی قایلند بمسح و بعضی بتخییر میان غسل و مسح و بعضی بجمع میان هر دو
جوابش آنست که این خلاف در اینجا معتبر نیست از جهت ندرت مخالف و عدم اعتداد بوی غایت آنکه
این اجماعی نباشد که منکر آن کافر گردد و بعضی از علمای ما حکم کرده‌اند بکفر مخالف آن اما طریقه

سلوک

سلوک طریق احتیاط است و با وجود خلاف و شبهه آن حکم بکفر نتوان کرد والله اعلم
و خلاصه سخن درین باب آنست که کتاب الله درین حکم محتمل و مشتبه واقع شده و سنت رسول الله صلی
الله علیه وسلم که بحد شهرت و تواتر رسیده است بیان آن کرده و روشن گردانیده که مراد الله اینست
والله اعلم وعن المغیرة بن شعبة صحابی مشهور است اسلام آورد عام الخندق و گویند اول مشاهد
او حدیبیه است از امرای مخصوص معاویة بن ابی سفیان و صاحب رای و مشورت است قال ان
النبی صلی الله علیه وسلم توضأ فمسح بناصیته گفت مغیره که آنحضرت وضو کرد پس مسح کرد
بر موی پیشانی خود بدانکه در مقدار مسح سر اختلاف واقع شده در مذهب امام مالک واجب باشد
مسح تمام سر است چه در قرآن مجید امر بمسح سر کرده و چون سر نام تمام سر است لابد مسح عام سر واجب باشد
و مذهب امام شافعی آنست که امر بمسح مطلق سر است کل یا بعضی اگرچه دو سه موی باشد زیرا که مسح رسانیدن
دست تر است بسر و این معنی در مسح بعضی صادق است و نزد امام ابو حنیفه فرض مسح چهارم حصه سر است
و حجت ایشان حدیث ناصیه است که از جانب پیش و اگر مسح تمام سر واجب بودی اقتصار بر مسح
ناصیه نکردی و اگر کمتر از آن واجب دادی گاهی برای بیان جواز آن را نیز کردی و روایت
در مذهب امام احمد مختلف است موافق مذهب هر یکی از ائمه ثلثه و اغلب روایات موافق مذهب مالک است
و در واینی مسح اکثر سر و از بعضی مشایخ حرمین شنیدم که از مشایخ خود نقل میکرد که گفت الانصاف
فی مسألة مسح الرأس مع مالک و امام ابو حنیفه فرماید که آیت قرآن مجمل بود و در حدیث بیان آن کرد و لهذا تفصیل این
در شرح سفر السعاده کرده شده است و آنکه فرمود و علی العمامة و مسح کرد بر دستار محمول بر آنست که
چون بادای فریضه مسح و تعلیم آن اقتصار بر قدر ناصیه کرد بجهت تکمیل آن و ادای سنت که مسح تمام سر است
بجای مسح بقیه راس مسح بر عمامه کرد از برای اقامت طریقه تطهیر و تنظیف فی الجمله و بر مذهب مالک
از برای تتمیم وظیفه فرض است که مسح تمام سر است که بر بعضی از سر کرد و بقیه بر عمامه کرد و توربشتی
گفته که تواند که این وهم راوی باشد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق عادت دست بر عمامه گذرانید
راوی توهم کرده که مگر مسح کرد بدان والله اعلم اما مسح بر عمامه بطریق استقلال بی مسح سر چنانکه بر موزه
کنند درست نیست نزد ائمه ثلثه مطلقا الا نزد امام احمد بشرط آنکه عمامه بر طهارت پوشیده باشد
و ساتر تمام راس باشد چنانکه بر موزه و ظاهر قول وی که فرمود و علی الخفین ناظر درین معنی است و
توربشتی گفت که تجویز کرده‌اند مسح بر عمامه جمعی از فقهای اصحاب حدیث و اکثر در آن فتاوی علمای اسلام
بر خلاف آنست انتهی و الحق بمجرد این خبر محتمل حکم بدان نتوان کرد الا آنکه خبری باشد مثل مسح خفین

در غایت ظهور و اشتهار مانند روشنی آفتاب والله اعلم. رواه مسلم. وعن عائشة رضی
الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یحب التیمن. گفت عائشه که بود آنحضرت
که دوست میداشت آغاز کردن را از جانب راست ما استطاع. تا آنکه میتوانست درین کلمه اشارت است
بتاکید و محافظت این کار چنانکه فرمود فی شأنه کله. در کارهای خود همه یعنی در همه کارها ابتدا براست
کردی و جانب راست اختیار کردی پس از آن بیان کارها و تفصیل آن نمود خود فی طهوره. در طهارت کردن
چنانکه در وضو اول دست راست شستی و پای راست شستی اما رخسارها و گوشها معاً شستندی
وترجله. و در شانه کردن موی سر و ریش ابتدا از جانب راست کردی. وتنعله. و در نعلین پوشیدن
اول پای راست در آوردی. متفق علیه. و ذکر این سه چیز بر طریق تمثیل است و هر چه از باب تشریف
و تکریم و تزیین است همه ازین قبیل است چنانکه جامه پوشیدن و پای در موزه کردن و در مسجد درآمدن
و مسواک کردن و از متوضا برون شدن و سرمه کشیدن و ناخن بریدن و موی بغل و شوارب گرفتن و موی
سر تراشیدن و در حلق راس بعضی یمین محلوق اختیار کرده و بعضی یمین حالق کذا ذکره بعضهم فی
مناسک الحج والاول اصح واظهر و از آنچه نه ازین باب است مثل برون آمدن از مسجد و در آمدن در متوضا
و استنجا و پاک کردن بینی و بر آوردن جامه و مانند آن مستحب در وی آغاز بچپ است و اینهمه بجهة شرف
و کرامت راستی است چنانکه فرشته دست راست شرف دارد بر فرشته دست چپ و همسایه دست راست
مقدم است بر همسایه دست چپ مصراع راستی در همه جا معتبر است

الفصل الثانی

عن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا لبستم. چون بپوشید پوشیدنها را از جامه و نعلین و موزه
و جز آن واذا توضأتم. و چون وضو کنید فابدؤا بمیامنکم. پس آغاز کنید بجانبهای راست خود
و در بعضی روایات بایامنکم و هر دو بیک معنی است اول جمع میمن و ثانی جمع ایمن رواه احمد و ابو داود
وعن سعید بن زید یکی از عشره مبشره است زوج اخت عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا وضوء لمن لم یذکر اسم الله علیه. نیست وضوی کامل مر کسی را که ذکر نکرد نام خدا را بر وضو
یعنی در اول او نام خدا نبرد و منقول از سلف این لفظ است که سبحان الله العظیم وبحمده و بعضی گفته اند افضل
بسم الله الرحمن الرحیم است بعد از تعوذ و مشهور این لفظ است که بسم الله والحمد لله علی دین الاسلام رواه
الترمذی وابن ماجة ورواه احمد وابو داود عن ابی هریرة والدارمی عن ابی سعید الخدری عن ابیه و
زادوا فی اوله و زیاده کرده اند احمد و ابو داود و دارمی در اول حدیث این کلام را که لا صلوة لمن لا وضوء له
پس معنی حدیث اینچنین باشد که نیست نماز مر کسی را که وضو نیست و نیست وضو مر کسی را که ذکر نکرد نام خدا را بر وی

پس لازم آمد که نیست نماز مر کسی را که ذکر نکرد نام خدا را بدانکه تسمیه در اول وضو سنت است یا مستحب
و نزد احمد در روایتی باختیار جماعة از اصحاب وی واجب و شرط وضو است بحکم این حدیث که نفی وضو
میکند نزد عدم تسمیه و نزد جمهور این محمول بر نفی کمال است و اما روایت احمد و ابو داود و دارمی که مذکور شد
این احتمال را دورتر می اندازد کما لا یخفی و حجت جمهور قول خداوند تعالی است که فرمود اذا قمتم الی الصلوة
فاغسلوا وجوهکم الآیة چون بایستید برای نماز بشوئید رویهای خود را و ذکر تسمیه نکرد و اصحاب
سنن اربعه روایت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد تعلیم وضو فرمود وضو کنید چنانکه
امر کرده است پروردگار تعالی و در آنچه امر کرده است وی تعالی خود ذکر تسمیه نیست و در آخر فصل ثالث
از ابی هریره و ابن مسعود و ابن عمر بیاید که پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم هر که در اول وضو ذکر خدا کند
پاک شود تمام جسد او و چون ذکر خدا نکند پاک نگردد مگر اعضای وضوی او و سیاق این کلام در اثبات
کمال وضو است به تسمیه و این امارت استحباب و سنت بود و سنیت وی اختیار طحاوی و قدوری است
و در هدایه گفته که اصح آنست که مستحب است. وعن لقیط بن صبرة. لقیط بر وزن کریم و صبره بفتح صاد
و کسر با صحابی مشهور است معدود است در اهل طایف قال قلت. لقیط بن صبره گفت گفتم یا رسول
الله اخبرنی عن الوضوء. خبر ده مرا از وضو که حسن وی و کمال وی در چیست قال اسبغ الوضوء. گفت
آنحضرت تمام و کمال و تر و تازه بکن وضو را. وخلل بین الاصابع. و تخلیل کن میان انگشتان دست و پا را
و تخلیل در لغت چیزی را در میان چیزی در آوردن و تخلیل اصابع سنت است نزد ابی حنیفه و شافعی و نزد
احمد تخلیل انگشتان پای سنت است بی خلاف و در تخلیل انگشتان دست از وی دو روایت است
مشهور آنست که سنت است و در روایتی نیست زیرا که تفریج آنها مغنی از تخلیل است و نزد مالک
تخلیل مخصوص بانگشتان پای است و آن نیز اگر نکند باکی نیست و لیکن گفته است که تخلیل خوش
آینده است نفس را و این بر تقدیریست که انگشتان بحسب خلقت از هم جدا و گشاده باشند و اگر بیکدیگر
چفسیده و متصل باشند چنانکه بی تکلف آب در میان آنها در نیاید واجب است تخلیل و تهدید که
بر ترک تخلیل در حدیث دار قطنی وارد شده چنانکه در هدایه آورده است محمول برین صورت است
و بعضی گفته اند این حدیث ضعیف است کذا ذکره الشیخ ابن الهمام و کیفیت تخلیل انگشتان پای
آنست که بخنصر دست چپ ابتدا کند از خنصر پای راست و ختم کند بخنصر پای چپ و تخلیل انگشتان دست
بدر آوردن بعضی در بعضی است. وبالغ فی الاستنشاق. و مبالغه کن در استنشاق و در روایتی
وبالغ فی المضمضة والاستنشاق و حد مضمضه پر کردن تمام دهن است بآب و مبالغه آنست که آب

تا حلق برسد و نزد بعضی گردانیدن آبست در تمام دهن و حد استنشاق آنست که آب تا نرم بینی
برود و مبالغه در آن آنست که از وی بگذرد و نزد بعضی کشیدن آب بنفس تا نهایت بینی الا ان تکون صائما
مگر آنکه باشی روزه دار که در آنها این هنگام سنت نیست بلکه مکروه است بجهة توهم فساد روزه و مضمضه
و استنشاق فرض است نزد امام احمد در قول مشهور در غسل و وضو و سنت است نزد امام مالک و شافعی
در هر دو و سنت در وضو و فرض در غسل نزد امام ابو حنیفه رحمة الله علیهم اجمعین رواه ابو داود
والترمذی والنسائی ورواه ابن ماجة والدارمی الی قوله بین الاصابع یعنی این عبارت که وبالغ
فی الاستنشاق الا ان تکون صائما در حدیث ابن ماجه و دارمی نیست وعن ابن عباس رضی الله عنهما
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأت فخلل اصابع یدیک ورجلیک چون وضو کنی تو
پس تخلیل کن انگشتان هر دو دست و هر دو پای خود را رواه الترمذی وروی ابن ماجة نحوه وقال الترمذی
هذا حدیث غریب وعن المستورد بن شداد مستورد بضم میم و سکون سین مهمله و فتح فوقانیه و سکون
واو و کسر را در آخر دال و شداد بفتح شین و تشدید دال معدود است در اهل کوفه و در وفات آنحضرت
کودک بود و لیکن سماع دارد از وی صلی الله علیه وسلم قال رأیت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم اذا توضأ یدلک چون وضو میکرد میمالید و نرم میکرد اصابع رجلیه بخنصره
انگشتان هر دو پای خود را بانگشت خرد خود و دلک بخنصر مستلزم تخلیل است بدان و بعضی گفته اند
دلک اینجا بمعنی تخلیل است و وجه تخصیص خنصر بتخلیل آنست که در آمدن وی درون انگشتان آسان تر است و نیز
خدمت بخردان مناسبتر است رواه الترمذی وابو داود وابن ماجة وعن انس قال کان رسول
الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ اخذ کفا من ماء بود آنحضرت که چون وضو میکرد میگرفت
کفی از آب فادخله تحت حنکه پس میدر آورد آنرا زیر لحیه شریف از جانب حلق و حنک بفتحتین
درون دهان و تحت حنک زیر زنخدان و این نزد شستن وی بود که از تتمه اوست نه بعد از فراغ وضو چنانکه
بعضی توهم کرده اند فخلل به لحیته پس تخلیل میکرد بآن کف از آب ریش مبارک خود را وقال و فرمود
هکذا امرنی ربی اینچنین امر کرده است مرا پروردگار من رواه ابو داود وعن عثمان رضی الله عنه
ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یخلل لحیته روایت است از عثمان رضی الله عنه که
که بود آنحضرت که تخلیل میکرد لحیه شریف را رواه الترمذی والدارمی بدانکه احادیث در تخلیل لحیه
بطرق متعدد آمده و در بعضی از آن سخن است و ترمذی از بخاری آورده که گفت صحیح ترین حدیثی
درین باب حدیثی است که عامر بن شقیق از ابی وائل از عثمان روایت کرده است و تخلیل لحیه سنت است

نزد ابی یوسف

نزد ابی یوسف و فضیلت است نزد امام ابو حنیفه و محمد و اصح قول ابو یوسف کذا قال الشمنی و نزد شافعی
نیز سنت است و امام مالک گفته که گذرانیدن دست بر آن و جنبانیدن وی کفایت است کذا
قال الشمنی و نزد امام احمد در روایتی واجب است و گفته اگر ترک کرد تخلیل لحیه را سهوا روا باشد و اگر عمدا کرد
اعاده کند و کیفیت تخلیل لحیه آنست که در آرد انگشتان خود را از زیر لحیه و ببرد بجانب فوق و تخلیل بعد از
تثلیث غسل است چنانکه ظاهر حدیث در آنست وعن ابی حیة بفتح حای مهمله و تشدید تحتانیه نام
وی عمرو بن نصر الوداعی است حدیث کرده از علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال گفت ابو حیه
رأیت علیا دیدم علی را رضی الله عنه توضأ وضو کرد فغسل کفیه پس شست هر دو کف دست
خود را حتی انقاهما تا آنکه پاک گردانید هر دو کف دست را ثم مضمض ثلثا واستنشق ثلثا
پستر آب در دهان کرد سه بار و آب در بینی کرد سه بار وغسل وجهه ثلثا و شست روی خود را سه بار
وذراعیه ثلثا و شست هر دو دست را تا آرنج سه بار ومسح برأسه مرة و مسح کرد بسر خود یکبار
ثم غسل قدمیه الی الکعبین پستر بشست هر دو پای خود را تا دو پاشنه ثم قام فاخذ فضل
طهوره پستر استاد علی رضی الله عنه پس گرفت بقیه آب وضو را فشربه وهو قائم پس نوشید
آن آب را و حال آنکه وی ثم قال احببت ان اریکم کیف کان طهور رسول الله پستر گفت دوست
داشتم که بنمایم شما را که چگونه بود وضوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و از اینجا معلوم شود که آب ایستاده
خوردن جایز باشد و بعضی آنرا مخصوص بآب وضو دارند و تفصیل کلام درین مسئله و بیان اختلاف
در آن در باب الاشربه بیاید ان شاء الله تعالی رواه الترمذی والنسائی وعن عبد خیر بفتح خای معجمه
و سکون تحتانیه بر لفظ ضد شر بن یزید الهمدانی مخضرم است دریافته زمن آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
و ملاقات نکرده و صحبت داشت علی بن ابی طالب را و بود از کبار اصحاب علی رضی الله عنه ثقه
مامون روایت کرد از ابو بکر و علی صد و بیست سال عمر یافته روایت است از عبد خیر که از کبار اصحاب
امیر المومنین علی است رضی الله عنه قال نحن جلوس ننظر الی علی گفت عبد خیر نشسته ایم ما نگاه میکنیم بجانب
علی رضی الله عنه حین توضأ هنگامی که وضو میکرد فادخل یده الیمنی پس در آورد دست راست خود را
یعنی در آوند آب فملأ فمه پس پر کرد بآب دهن خود را فمضمض پس جنبانید آب در دهن و معنی مضمضه
جنبانیدن آبست در دهان واستنشق و آب در بینی کرد ونثر بیده الیسری و بیفشاند بدست چپ خود
فعل هذا ثلث مرات کرد این را سه بار ثم قال من سره ان ینظر الی طهور رسول الله کسی که
خوشحال میکرد او را اگر نظر کند بسوی وضوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فهذا طهوره

بس باید که نظر کنند باین وضو که من کردم زیرا که این وضوی پیغمبر خداست یعنی وضوی آنحضرت باین طریق
بود اینجا آنچه روایت کرد همین مضمضه و استنشاق و استنثار است بر وجهی که مذکور شد اما آنکه
مقصود راوی درین مقام بیان کیفیت همین سه چیز مضمضه و استنشاق و استنثار و تثلیث آنها بود
و بیان آنکه هر دو بیک کف بود بطریق وصل چنانچه ظاهر حدیث است و کیفیت باقی وضو معلوم بود و اختلاف
در آن نبود والله اعلم. رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ. وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ زَيْدٍ رضی الله عنه قَالَ رَأَيْتُ رَسُولَ اللّٰهِ گفت دیدم
پیغمبر خدا را صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَضْمَضَ وَاسْتَنْشَقَ مِنْ كَفٍّ وَاحِدٍ مضمضه کرد و استنشاق کرد از یک کف فَعَلَ
ذٰلِكَ ثَلٰثًا کرد آن را سه بار اینجا نیز مقصود همان است که در حدیث علی رضی الله عنه بود. رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ
وَالتِّرْمِذِيُّ. وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَسَحَ بِرَأْسِهِ روایت است
از ابن عباس که آنحضرت مسح کرد بسر خود وَأُذُنَيْهِ و بهر دو گوش خود بَاطِنِهِمَا بِالسَّبَّاحَتَيْنِ مسح کرد
بباطن هر دو گوش که جانب روی است بدو انگشت که نام آنها سباحتین است و مشهور مسبحتین است بجهة
اشارت بدانها در تسبیح به احدیت حق سبحانه و آن انگشتی است که متصل است بانگشت نر و آن را انگشت
شهادت نیز گویند و این نام اسلامیست و در جاهلیت آن را سبابه نام است از سب بمعنی دشنام
زیرا که عرب بدان مردم را سب میکردند در وقت سب بدان اشارت مینمودند و هم ازینجهت دیگر این
نام مکروه پنداشتند و گاهی در بعضی مواضع این لفظ نیز اطلاق می یابد و درینجا نیز در بعضی نسخ بالسبابتین
واقع شده وَظَاهِرِهِمَا بِإِبْهَامَيْهِ و مسح کرد ظاهر هر دو گوش را که در جانب سر است بهر دو انگشت نر
خود. رَوَاهُ النَّسَائِيُّ. وَعَنِ الرُّبَيِّعِ بضم را و فتح بای موحده و کسر یای تحتانیه مشدده بِنْتِ مُعَوِّذٍ
بضم میم و فتح عین و تشدید واو مکسوره و در آخر ذال معجمه صحابیه انصاریه نجاریه از مبایعات تحت الشجرة صاحب
قدر عظیم روایت کرد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم أَنَّهَا رَأَتِ النَّبِيَّ که وی دید پیغمبر را صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ يَتَوَضَّأُ وضو میکرد قَالَتْ گفت ربیع بنت معوذ فَمَسَحَ رَأْسَهُ مَا أَقْبَلَ مِنْهُ وَمَا أَدْبَرَ پس مسح
کرد آنحضرت سر خود را از آنچه پیش است از وی و آنچه پس است یعنی مسح کرد تمام سر را از پیش و پس
وَصُدْغَيْهِ و مسح کرد هر دو صدغ خود را و صدغ بضم صاد میان دو گوش و چشم و موی فرو افتاده
بر همین موضع وَأُذُنَيْهِ و مسح کرد هر دو گوش خود را مَرَّةً وَاحِدَةً یکبار وَفِي رِوَايَةٍ أَنَّهُ تَوَضَّأَ و
در روایتی که آنحضرت وضو کرد فَأَدْخَلَ إِصْبَعَيْهِ پس در آورد هر دو انگشت خود را فِي جُحْرَيْ أُذُنَيْهِ
در دو سوراخ هر دو گوش خود و جحر بتقدیم جیم بر حای مهمله سوراخ. رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ روایت کرد این حدیث
را باین روایتها ابو داود. وَرَوَى التِّرْمِذِيُّ الرِّوَايَةَ الْأُولَى و روایت کرد ترمذی روایت نخستین را از

بدل الدارمي

انهارات

انها رأت تا مَرَّةً وَاحِدَةً. وَأَحْمَدُ وَابْنُ مَاجَةَ الثَّانِيَةَ و روایت کرد احمد و ابن ماجه روایت دوم را
از انه توضأ تا اذنیه. بدانکه احادیث در مسح سر مطلق آمده یا مقید بیکبار و این احادیث صحیحه است
و در بعضی احادیث مرتین نیز آمده و آن را موسوم بضعف داشته اند اما تثلیث مسح در هیچ حدیث صحیح
نیامده چه آنچه آمده همین است که وضو کرد یکبار و دو دو بار و سه سه بار و وضو شامل غسل و مسح هر دو است
و قول شافعی بتثلیث مسح باین حدیث است و قیاس مسح بر غسل و جوابش آنست که این حدیث محتمل است
و احادیث دیگر صریح اند که مسح یکبار میکرد و حمل محتمل بر متیقن لازم است و بنای مسح بر تخفیف است قیاس
وی بر غسل نتوان کرد و در فتح الباری گفته که در هیچ طریق از صحیحین ذکر عدد مسح نیامده و اکثر علما هم
بر آنند مگر شافعی که میگوید بتثلیث مسح مستحب است و ابو داود گفت احادیث عثمان که همه صحاح اند دلالت کند
مسح یکبار بوده است و شیخ الاسلام ابن الهمام گفته که تکرار مسح بوجوه غریبه آمده ولیکن آنها بمخالفت احادیث
صحیحه حجت نیست نزد اهل علم انتهی و آنچه ازین قبیل آمده محمول است بر تکرار بیک آب نه بآب جدید و بعضی
گفته که تثلیث مسح بآب جدید بدعت است و در روایتی غریب از امام ابو حنیفه آمده اما تثلیث مسح بیک
آب در هدایه گفت که مشروع است و مرویست از ابی حنیفه و در بعضی شروح هدایه گفته که حسن از ابی حنیفه
روایت کرده است که اگر سه بار مسح کند بیک آب مسنون باشد والله اعلم. وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ زَيْدٍ
أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَوَضَّأَ وَأَنَّهُ مَسَحَ رَأْسَهُ. روایت است از عبد الله بن زید
که آنحضرت را دید که وضو کرد و مسح کرد سر خود را بِمَاءٍ غَيْرِ فَضْلِ يَدَيْهِ بآبی که جز آب باقی در هر دو دست
یعنی آب جدید گرفت و مسح کرد و تری آب که در کف ماند از شستن دستها اکتفا نکرد و در کتب حنفیه
مذکور است که اگر کسی مسح کرد بتری آب که باقی است از غسل اعضای مغسوله کافیست و حکم آن دارد که گویا
از انا گرفت و کافی نیست بتری باقی از مسح و حدیثی نیز درین باب از ابن مسعود نقل میکنند و درین حدیث
نیز بروایت ابو لهیعه بماء غیر ببای موحده من فضل یدیه یعنی بآبی که باقی مانده است از زیادتی بدین
و صحیح همان روایت مذکور در متن است زیرا که در روایت دیگر صریح آمده که گرفت برای مسح آب جدید
را پس اولی و افضل همان باشد و بآب باقی در دست نیز روا باشد. رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَرَوَاهُ مُسْلِمٌ مَعَ زَوَائِدَ
ترمذی این حدیث را همین قدر روایت کرد و مسلم را نیز روایت است لیکن با زیادتیها که مضمضه و استنشاق
و غسل وجه و باقی اعضای وضو باشد و مصنف چون ذکر آن نمی بایست آن را در احادیث دیگر آورده است
و همین حدیث ترمذی که در وی ذکر مسح راس است بماء جدید اقتصار نمود فافهم. وَعَنْ أَبِي أُمَامَةَ
ذَكَرَ وُضُوءَ رَسُولِ اللّٰهِ روایت است از ابی امامه که ذکر کرد وضوی پیغمبر خدا را صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

قال گفت ابوامامه وکان و بود آنحضرت یمسح المأقین مسح میکرد در شستن روی هر دو گنج
چشم را و ماق و موق مهموز و غیر مهموز طرف چشم از جانب بینی جای روان شدن اشک کذا فی
القاموس و جوهری گفت از جانب بینی و گوش هر دو و لفظ حدیث احتمال هر دو دارد و لفظ تثنیه بمعنی
اول باعتبار هر دو چشم و بمعنی ثانی بملاحظه هر یک و شک نیست که شستن هر دو داخل است در نظافت
وقال و گفت ابوامامه یا آنحضرت الاذنان من الرأس گوشها از سر است و داخل در وی و از ینجا
دو حکم مستفاد میگردد یکی آنکه گوشها را همراه سر مسح کرده شود و بقیه آب سر کرده شود نه باب جدید
در حکم اول ائمه اربعه متفق اند و نزد بعضی گوشها از روی است و همراه وی مسح کنند و بعضی گویند
ظاهر گوشها از سر است و باطن از روی و الثان الاذنان من الرأس را ضعیف گویند یا از اقوال ابی امامه
دارند و حکم ثانی که مسح گوش با آب سر است مذهب ماست و مذهب امام احمد نیز و اکثر از مشایخ
مذهب وی زیرا که غالب کسی که وصف کرده وضوی رسول خدا را ذکر کرده که سر او گوشها را یک
آب مسح کرده و احادیث بسیار بدان ناطق اند و نزد شافعی و مالک گوشها را با آب جدید مسح کنند و در این
باب نیز حدیثی آمده و غالبا در اکثر احوال آب سر کردی و احیانا چون در دست تری نماندی آب جدید
گرفتی والله اعلم رواه ابن ماجة وابو داود والترمذی وذکرا و ذکر کرده اند ابو داود و ترمذی که
قال حماد گفته است حماد که یکی از رواة اینحدیث است لا ادری در نمی یابم که این قول الاذنان من
الرأس من قول ابی امامة از قول ابی امامه است که باجتهاد خود گفته ام من قول رسول الله یا از قول
پیغمبر خداست صلی الله علیه وسلم و عبارت حدیث که مولف آورده محتمل هر دو معنی است
و تردد حماد از ینجا ناشی است وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال جاء اعرابی الی النبی
آمد بادیه نشینی بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم یسأله عن الوضوء در حالی که میپرسید او را از کیفیت وضو
و کمال وی فاراه ثلثا ثلثا پس نمود آنحضرت آن اعرابی را شستن اعضا سه سه بار ثم قال
هکذا الوضوء پس فرمود همچنین است کمال وضو فمن زاد علی هذا فقد اساء و تعدی و ظلم
پس کسی که زیاده کرد بر سه سه بار شستن پس تحقیق بد کرد و از حد در گذشت و ظلم کرد رواه
النسائی و ابن ماجة وروی ابو داود معناه وعن عبد الله بن المغفل انه سمع ابنه روایت
است از عبد الله بن مغفل بضم میم و فتح غین معجمه و فتح فای مشدده صحابی مشهور است که وی
شنید پسر خود را که میگفت اللهم انی اسألک القصر الابیض عن یمین الجنة خداوندا من سوال میکنم
ترا کوشک سفید از راست های بهشت قال عبد الله ای بنی سل الله الجنة ای پسرک من بطلب

یقول

از خدا بهشت را

از خدا بهشت را وتعوذ به من النار و پناه جو بخدا از آتش دوزخ یعنی این تحکم و فضولی در
کلام چیست که جای معین و مقام خاص بصفت مخصوص از بهشت طلب داری تو آن خواه که ترا خدای
تعالی از آتش دوزخ نگاه دارد و به بهشت در آرد فانی سمعت رسول الله بسبب درستی که من شنیدم
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت انه سیکون فی هذه الامة قوم بدرستی که شان
اینست که نزدیک است که باشد درین امت گروهی که یعتدون فی الطهور والدعاء میگذرند
از حد ادب و اعتدال در طهارت و در دعا اما از حد در گذشتن در طهارت بزیادت بر سه بار
شستن و در ریختن آب اسراف نمودن و در شستن مبالغه تا بحد وسواس کردن و در دعا بانبساط پای
از بساط ادب کشیدن و مطلبی معین در خواستن و خارج حیطه امکان و عادت طلبداشتن رواه
احمد وابو داود وابن ماجة وعن ابی بن کعب صحابی عظیم الشان سید القراء و سید الانصار
کاتب وحی مناقب او در موضع دیگر نوشته شده است رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم
قال ان للوضوء شیطانا یقال له الولهان فرمود بدرستی که مر وضو را دیویست در وسواس افکنند
گفته میشود و نام برده میشود مر او را ولهان مشتق از وله بمعنی اندوه و رفتن عقل بسبب اندوه و بمعنی حیرت
و تسمیه او بولهان بجهة اندوه و تحیر او در حرص بر طلب وسوسه افکندن مردم را در آن یا این
صفت انسان است که بجهة وسوسه وی در حیرت و اندوه افتاده بمجاز بر شیطان اطلاق کرده اند
فاتقوا وسواس الماء پس بپرهیزید وسواس او را که در وضو می آرد و در اسراف آب می اندازد و از
حد سنت بیرون می افکند رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب
ولیس اسناده بالقوی عند اهل الحدیث گفت ترمذی که اینحدیث غریب است که جز یک کس آنرا روایت
نکرده و اسناد او قوی نیست نزد علمای حدیث لانا لا نعلم احدا اسنده غیر خارجة زیرا که
نمیدانیم هیچکی را که سند آورده باشد آنرا غیر خارجة بن مصعب ابو الحجاج سرخسی و هو لیس بالقوی
عند اصحابنا و وی نیست قوی و ثقه نزد یاران ما که اهل حدیث اند و اختلاف کرده اند علمای
حدیث در وی و تضعیف کرده اند او را وعن معاذ بن جبل رضی الله عنه قال رأیت رسول
الله گفت معاذ دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم اذا توضأ مسح وجهه بطرف
ثوبه چون وضو میکرد و مسح میکرد روی مبارک خود را بگوشه جامه خود ظاهر آنست که مراد بثوب جامه باشد
که پوشیده بود نه رومالی جدا برای آن آماده داشت و اگر ثوب را شامل آن دارند نیز دور نیست
رواه الترمذی وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان لرسول الله گفت عائشه که بود مر پیغمبر خدا

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خِرْقَةٌ جامه که يُنَشِّفُ بِهَا اَعْضَاءَهُ بَعْدَ الْوُضُوْءِ میچید و میکرفت با آن
خرقه آب از اعضای خود پس از وضو ازینجا معلوم شود که جامهٔ علیحده داشت برای نشف اعضای وضو
رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَقَالَ هٰذَا حَدِيْثٌ لَيْسَ بِالْقَائِمِ روایت کرد آنرا ترمذی و کفت این حدیثی است که نیست
اسناده یعنی قوی و بر پا وَاَبُوْ مُعَاذٍ الرَّاوِيْ ضَعِيْفٌ عِنْدَ اَهْلِ الْحَدِيْثِ و ابو معاذ که روایت کننده
اینحدیث است سست است نزد اهل حدیث و ترمذی در جامع خود این هر دو حدیث را روایت
کرده و هر دو را تضعیف نموده است و در تضعیف حدیث اول کفته که رشدین سعد و عبد الرحمن بن زیاد
از فریقی ضعیف اند در حدیث و کفته که صحیح نیست درین باب چیزی از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و رخصت
کرده اند قومی از اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در مندیل بعد از وضو و آنچه که مکروه داشته اند بجهت آنست
که آب وضو وزن کرده میشود انتهی و در کتب حنفیه مذکور است که اگر نه بقصد تکبر باشد مکروه نیست
و اگر بقصد تکبر و تنزه باشد مکروه است و نزد بعضی اولی آنست که نکنند زیرا که آنحضرت نکرده است
و اگر بکنند مکروه نیست و نزد بعضی مکروه زیرا که در وی ازالهٔ اثر عبادت است و آب وضو تسبیح
میکند خدایتعالی را مادام که تر است والله اعلم

الفصل الثالث

عَنْ ثَابِتِ بْنِ اَبِيْ صَفِيَّةَ تابعی است شنید انس را و امام محمد باقر را و سفیان ثوری و ابن عیینه ازوی
شنیده اند و ایمهٔ دیکر او را تضعیف کرده و کفته اند که کثیر الوهم بود در اخبار و واهی الحدیث بود
ابن معین کفت لیس بشیء قَالَ قُلْتُ لِاَبِيْ جَعْفَرٍ هُوَ مُحَمَّدٌ الْبَاقِرُ کفت ثابت کفتم ابی جعفر را که محمد
باقر بن علی زین العابدین است سلام الله علیهما و علی آبائهما الکرام بدانکه امام محمد باقر از اعاظم فقهای
مدینهٔ مطهره بود و ثقه و کثیر الحدیث و روایت دارد از پدر خود امام زین العابدین و ابن عمر و جابر و امثال
وی بر جابر بن عبد الله انصاری بسیار بود و ازوی استماع حدیث بسیار میکرد و کویند که آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بجابر بشارت کرده بود که یکی از اولاد من پیش تو تعلم خواهد نمود و ملقب بباقر
است نیز از نزد حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام بوده و بقر در لغت شکافتن و فراخ کشادن
و سُمّي محمد بن علی زین العابدین لتبقره فی العلم آورده اند که امام محمد باقر نزد جابر می آمد جابر
کبیر السن شده بود و اعمی کشته میپرسید کیستی تو کفتی منم محمد باقر بن علی پس جابر میکفت مرحبا مرحبا
یا ابن رسول الله و ولده و سبطه و ریحانته پس دست در جیب امام محمد باقر میدر آورد و بر کردن
و سینه و بغل وی میکذرانید و بوی اخلاص و عقیدت در مشام انس و محبت می شمید نظم ای کل ز تو
خشنودم تو بوی کسی داری ٭ وی سرو ز تو شادم شکلت بکسی ماند ٭ و میکفت بپرس از من با ابن
اخی

هر چه میخواهی از احادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم که در هر باب احادیث بسیار ازوی یاد
دارم و احادیث طویل از جابر بسیار است که بتفصیل خصوصیات احوال روایت میکرد رضی الله عنه
پس ثابت بن صفیه بامام محمد باقر کفت حَدَّثَكَ جَابِرٌ اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
تَوَضَّاَ مَرَّةً مَرَّةً وَمَرَّتَيْنِ مَرَّتَيْنِ وَثَلٰثًا ثَلٰثًا آیا حدیث کرده است و خبر داده است ترا جابر که آنحضرت
وضو کرد و شست اعضا را کاهی یک یک بار و کاهی دو دو بار و کاهی سه سه بار قَالَ نَعَمْ کفت محمد باقر
آری حدیث کرده است مرا جابر بدان رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَةَ وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ
قَالَ اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ روایت است از عبد الله بن زید که پیغمبر خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَوَضَّاَ مَرَّتَيْنِ
مَرَّتَيْنِ وضو کرد و شست اعضا را دو دو بار وَقَالَ هُوَ نُوْرٌ عَلٰى نُوْرٍ و فرمود شستن دو بار نور بر نور است
یعنی طهارت بر طهارت و یا سنت بر فرض و سبب مزید نورانیت است و درین لفظ تلمیح است بقضیهٔ
تجدیل وَعَنْ عُثْمَانَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَوَضَّاَ ثَلٰثًا ثَلٰثًا
کفت عثمان بن عفان که آنحضرت وضو کرد سه سه بار وَقَالَ و فرمود هٰذَا وُضُوْئِيْ وَوُضُوْءُ الْاَنْبِيَاءِ قَبْلِيْ
وَوُضُوْءُ اِبْرَاهِيْمَ این وضوی تام کامل است وضوی من و وضوی پیغمبرانیکه پیش از من بوده اند مخصوص
وضوی ابراهیم خلیل الرحمن که متضمن طهارت و نظافت مخصوص است و ازینجا معلوم میشود که
وضوی انبیای سابق نیز بهمین نهج و خصوصیات بوده است مکر آنکه اشارت بذا بخصوص تثلیث
باشد بدلالت مقام چنانچه سوق حدیث بران دلالت دارد رَوَاهُمَا رَزِيْنٌ روایت کرد این
دو حدیث را رزین وَالنَّوَاوِيُّ ضَعَّفَ الثَّانِيَ فِيْ شَرْحِ مُسْلِمٍ و شیخ محی الدین نووی حکم کرده است
بضعف حدیث ثانی که از عثمان است رضی الله عنه در شرح صحیح مسلم وَعَنْ اَنَسٍ قَالَ كَانَ رَسُوْلُ
اللّٰهِ کفت انس بود پیغمبر خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَوَضَّاُ لِكُلِّ صَلٰوةٍ وضو میکرد برای هر نماز
وَكَانَ اَحَدُنَا يَكْفِيْهِ الْوُضُوْءُ مَا لَمْ يُحْدِثْ و بود یکی از ما که بسند کی میکرد او را وضو مادام که حدث
نمیکرد و وضو نمی شکست پس بعضی کویند که واجب بود بر حضرت وی صلی الله علیه و سلم وضو کردن برای
هر نماز چنانکه حدیث آینده دلالت دارد بران و بعضی میکویند که آن بطریق اخذ بعزیمت و عمل بظاهر
کتاب بود که اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا الی وجوب والله اعلم رَوَاهُ الدَّارِمِيُّ وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيٰى بْنِ
حَبَّانَ بفتح حا و بای موحده مشدده ابو عبد الله انصاری بن حبان مازنی در ثقات فقیه تابعی
ذکر کرده او را ثقه صاحب حلقه روایت میکند از ابن عمر و انس و از پدر خود و وی از مشایخ امام مالک است
بجبل میکرد او را مالک و ذکر میکرد بعبادت و فقه و علم مات سنهٔ احدی و عشرین و مائة قَالَ قُلْتُ
و کفت

محمد بن یحیی گفتم لعبید الله بن عبد الله بن عمر مر عبید الله بن عمر را تابعی ثقة قلیل الحدیث
برادر سالم بن عبد الله بن عمر مات قبل اخیه سالم بعد المائة أرأیت وضوء عبد الله بن عمر
لکل صلوة خبر ده مرا از وضوی عبد الله بن عمر برای هر نماز طاهرا کان او غیر طاهر با وضو باشد یا
بی وضو عمن اخذه از که گرفته است آنرا و از که رسید او را این روایت فقال پس گفت عبید الله
بن عبد الله حدثته اسماء بنت زید بن الخطاب حدیث کرده است ابن عمر را اسماء دختر زید بن
الخطاب که بنت عم اوست و زید بن الخطاب برادر عمر بن الخطاب بود کلان تر از وی و از مهاجرین
اولین است و اسلام آورد پیش از عمر حاضر شد واقعه بدر را و مشاهد دیگر را که بعد از آنست شهید شد
یوم الیمامه در خلافت ابی بکر صدیق سال دوازدهم از هجرت روایت کرده است از وی عبد الله
بن عمر و اسماء بنت زید از صحابیات است پس اسماء حدیث کرد عبد الله بن عمر را ان عبد الله
بن حنظلة بن ابی عامر الغسیل که عبد الله بن حنظله غسیل که پدر و پسر هر دو صحابی اند و حنظله غسیل
سادات صحابه است و در روز احد شهید شد و قصه وی که بدان بغسیل لقب یافته مشهور است و عبد الله
روز وفات آنحضرت هفت ساله بود و روایت کرد از حضرت وی و وی مردی خیر و فاضل بود و وی امیر
انصار بود و شهید شد در واقعه حره و اما ابو عامر پدر حنظله کافر از عالم رفت و داخل شقاوت
گشت و مراورا قصه هاست مذکور در کتب سیر حدثها ان رسول الله حدیث کرد عبد الله بن حنظله اسما
بنت زید را که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان امر بالوضوء لکل صلوة بود که امر کرده شده
بود بوضو برای هر نماز طاهرا کان او غیر طاهر با وضو می بود یا بی وضو فلما شق ذلک علی رسول الله
پس هرگاه که سخت آمد وضو برای هر نماز بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم امر بالسواک عند کل صلوة امر کرده
شد بمسواک کردن هر نماز و وضع عنه الوضوء و نهاده شد از ذمه شریف وی و منسوخ گردانیده
شد وضو برای هر نماز الا من حدث مگر از جهة بی وضوئی قال گفت عبید الله فکان
عبد الله یری ان به قوة علی ذلک پس بود عبد الله بن عمر رای میزد و اعتقاد میکرد که مر او را قوت است
بر وضو کردن برای هر نماز یعنی اجتهاد کرد و گفت موضوع و منسوخ وجوب است و لیکن اولویت و افضلیت
مر کسی را که تواند کرد باقیست ففعله حتی مات پس کرد عبد الله بن عمر وضو را برای هر نماز تا آنکه مرد رواه
احمد وعن عبد الله بن عمرو بن العاص ان النبی صلی الله علیه وسلم مر بسعد وهو یتوضأ
روایت است از عبد الله بن عمرو که آنحضرت گذشت بسعد بن ابی وقاص در حالی که سعد وضو
میکرد و آب بسیار میریخت فقال ما هذا السرف یا سعد پس گفت آنحضرت چیست این اسراف ای سعد

قال أفی

قال أفی الوضوء سرف گفت سعد آیا در وضو اسراف هست و در آب که نه عزیز الوجود و کم یاب
و مبذول است عادة چه اسراف باشد قال نعم گفت آنحضرت آری در آب اسراف میباشد و ان
کنت علی نهر جار و اگرچه تو باشی بر جوی روان و این مبالغه است در ترک اسراف چه اسراف در
اینصورت متصور نیست و بعضی گویند که اگرچه در ریختن اسراف نباشد اسراف در عمر و تضییع وقت باقیست
و نزدیک باین است آنچه بعضی گفته اند که مراد باسراف درین حدیث اثم است یعنی اگر
الکنار آب نهر جاری اسراف و تضییع آب نیست و لیکن در تجاوز از تقدیر شرعی اثمی هست رواه
احمد و ابن ماجة وعن ابی هریرة و ابن مسعود و ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال من توضأ و ذکر اسم الله کسی که وضو کند و ذکر کند نام خدا را فانه یطهر جسده کله پس بدرستی
که وی پاک میگرداند تن خود را همه آنرا ومن توضأ ولم یذکر اسم الله لم یطهر الا موضع الوضوء
و کسی که وضو کند و ذکر نکند نام خدا را پاک نمیگرداند مگر جای وضو را و این حدیث مشعر است بآنکه
تسمیه سنت و مستحب بوده نه واجب چنانکه گذشت وعن ابی رافع قال کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا توضأ وضوءه للصلوة بود آنحضرت چون وضو میکرد نماز را حرک خاتمه فی
اصبعه می جنبانید انگشترین خود را در انگشت مبارک خود و این نزد حنفی از سنن و مستحبات وضو است
و شیخ ابن الهمام در زاد الفقیر گفت که خاتم اگر فراخ بود کشیدن وی سنت است و اگر تنگ باشد
چنانکه آب در زیر آن نرسد واجب رواهما الدارقطنی و روی ابن ماجة الاخیر روایت کرد
این دو حدیث را دارقطنی و روایت کرد ابن ماجه حدیث اخیر را

باب الغسل

بضم غین و بفتح غین شستن مطلق و بضم غین شستن تمام اندام و غسل بضمتین آبی که بدان بشویند و بکسر
غین چیزی که بدان سر شویند چنانکه گل و اشنان و خطمی و غسول بفتح بمعنی آب و سر شستنی هر دو
باید و غساله بضم غین آبی که بر آید از چیزی شستن و تغسیل مبالغه کردن در غسل اعضا و بمعنی باعث
شدن دیگری را بر غسل نیز آید

الفصل الاول

عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا جلس احدکم بین شعبها الاربع چون بنشیند مرد میان چهار شعبه زن
و شعبه بضم شین پاره از چیزی و شاخ و مراد اینجا دو دست و دو پای زن است و یا دو ران و دو
ساق وی و یا دو ران و دو جانب فرج یا هر چهار جانب فرج ثم جهدها پس در تعب و مشقت
اندازد زن را یعنی جماع کند فقد وجب الغسل پس بتحقیق واجب شد غسل یعنی بر مرد و زن و ان
لم ینزل و اگرچه انزال نکند مرد و بیرون نیاید منی و همین مذهب ائمه اربعه و اکثر صحابه و خلفا

اربعه و عایشه و تابعین و غیر ایشان. متفق علیه. و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم انما الماء من الماء. ابو سعید خدری گفت گفت آنحضرت نیست آب یعنی استعمال آب
و وجوب غسل مگر از آب یعنی خروج منی. رواه مسلم. پس بحکم این حدیث بی انزال غسل واجب نمیگردد و درین
دو حدیث تعارض شد و اشارت کرد مولف بجواب آن بقول خود قال الشیخ الامام محیی السنة رحمه الله
هذا منسوخ. گفت محیی السنه این حدیث انما الماء من الماء منسوخ است چنانکه از ابی بن کعب روایت است
که رخصتی بود در اول اسلام بعد از آن نهی کرده شد از آن و ترمذی گفت همچنین روایت کرده اند
بسیاری از صحابه که این در ابتدای اسلام بود و بعد از آن منسوخ گشت و حکم شد که چون آلت مرد در فرج
زن درون رفت و التقای ختانین شد غسل واجب شد انزال شود یا نه. و قال ابن عباس و گفت ابن عباس که
این حدیث انما الماء من الماء فی الاحتلام در شان احتلام است که بی دیدن تری در روی غسل واجب
نمیگردد اگر چه خوابی که دیده و لذتی که چشیده یاد دارد پس برین تقدیر احتیاج بقول شیخ نباشد و حق
آنست که این حدیث مطلق است چه احتلام و چه غیر احتلام ولیکن حکم در ابتدای اسلام بود پس از آن
منسوخ گشت. رواه الترمذی. روایت کرد این حدیث را که ابن عباس گفت انما الماء من الماء فی الاحتلام
ترمذی. و لم اجده فی الصحیحین. و نمی یابم آنرا در صحیح بخاری و مسلم این اعتراض است از مولف بر صاحب
مصابیح که این حدیث را در صحاح آورده با آنکه در صحیحین نیست و جواب ازین اعتراض آنست که محیی السنة این
قول ابن عباس را از برای دفع تعارض حدیثین آورده است نه بآن طریق که حدیثی است از صحاح که در
باب آورده. و عن ام سلمة قالت قالت ام سلیم گفت ام المومنین ام سلمه که گفت ام سلیم که مادر
انس بن مالک است رضی الله عنهما یا رسول الله ان الله لا یستحیی من الحق. بدرستی خدا شرم ندارد
از حق گفتن و پرسیدن آن یعنی نهی کرده از حیا داشتن از پرسیدن حق و این توطیه و اعتذار است
ازین سوال کردن فهل علی المرأة من غسل اذا احتلمت. پس چون حق تعالی نهی کرد از حیا در پرسیدن حق
پس میپرسیم آیا هست بر زن غسل وقتی که احتلام کند و خواب بیند چنانکه مردان می بینند قال نعم
گفت آنحضرت آری هست غسل بر زن اذا رأت الماء. چون ببیند آب را چنانکه مردان می بینند حکم او هم
اینچنین است. فغطت ام سلمة وجهها. پس پوشید ام سلمه روی خود را از جهة شرم و قالت
و گفت یا رسول الله او تحتلم المرأة. آیا خواب می بیند زن آنچنانکه آب آید از وی قال نعم گفت
آری می بیند و میبرآید آب از وی تربت یمینک خاک آلوده باد دست تو اصل معنی این ترکیب
دعا است بذل و افتقار بعد از آن همچنین زبان زد عرب شد که در وقت تعجب و مذمت این عبارت را

اطلاق کنند

اطلاق کنند و حقیقت معنی آنرا مراد ندارند مراد آنست که عجب از تو ای ام سلمه که اینچنین میگویی
و بفراست خود درک نمیکنی که زن را آب منی باشد چنانکه مرد را اگر زن را آب منی نیست
فبم یشبهها ولدها. پس بچه چیز و چه سبب مانند می افتد زن را فرزند او. متفق علیه. اینمقدار
حدیث در صحیح بخاری و مسلم هر دو مذکور است و زاد مسلم بروایة ام سلیم و زیاده کرده است
مسلم برین مذکور بروایت ام سلیم این عبارت را که آنحضرت فرمود ان ماء الرجل غلیظ ابیض
بدرستی آب مرد سطبر و سفید است و ماء المرأة رقیق اصفر. و آب زن تنک و زرد است
فمن ایهما علا او سبق. پس هر کدام از آب مرد و زن که بالا برآید و غالب گردد یا پیشتر در رحم افتد
یکون منه الشبه. میباشد از آن مانند شدن فرزند اگر آب مرد پیشتر افتاد یا غالب شد فرزند مانند
پدر افتد و اگر آب زن پیشتر است یا غالب مانند مادر شود. و عن عائشة رضی الله عنها
قالت کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا اغتسل من الجنابة. چون غسل میکرد
از جنابت بدأ. فغسل یدیه. آغاز میکرد پس میشست هر دو دست خود را. ثم یتوضأ کما
یتوضأ للصلوة. پستر وضو میکرد چنانکه وضو میکرد برای نماز ظاهر این کلام دلالت دارد
بشستن پایها پیش از ریختن آب بر بدن و حدیث آینده از میمونه رضی الله عنها صریح است در
تاخیر آن از آن غالبا هر دو میکرد گاهی چنان و گاهی چنین و مذهب ما تاخیر است از جهة حدیث
میمونه و در هدایه گفته که تاخیر رجلین از غسل بجهة آنست که پایها در محل آلودگیست و کل ولای پس شستن
آنها فایده ندارد و اگر فرضا بر سنگ و تخت باشد مثلا پیشتر بشوید و تاخیر نکنند و محمل حدیثین
این میتواند بود والله اعلم و نیز دلالت ندارد بر مسح کردن سر درین وضو و همین است ظاهر روایت
از امام ابو حنیفه رحمه الله و در روایتی نیست مسح چه مسح کردن فایده ندارد در ریختن آب بعد
از وی معدوم آنست و صحیح قول اول است و بالجمله بعد از وضو سر مبارک می شست باین کیفیت که
فرمود. ثم یدخل اصابعه فی الماء. پستر میدر آورد انگشتان خود را در آب فیخلل بها
اصول شعره. پس تخلیل میکرد بانگشتان تر بیخهای موی خود را. ثم یصب علی رأسه ثلث
غرفات بیدیه. پستر میریخت بر سر خود سه کف آب بهر دو دست خود. ثم یفیض الماء علی جلده
کله. بعد از آن میریخت آب را بکثرت بر تمام اندام خود چنانکه روان میشد. متفق علیه. و درین روایت
ذکر غسل فرج نیست. و فی روایة لمسلم. و در روایتی دیگر مر مسلم را آمده که یبدأ. آغاز میکرد
فیغسل یدیه قبل ان یدخلهما الاناء. پس میشست هر دو دست خود را پیش از آنکه در آرد

آنجا را در آوند آب ثُمَّ يُفْرِغُ بِيَمِينِهِ عَلَى شِمَالِهِ پس بر ریخت آب را بدست راست بر دست چپ
از فراغ ریختن آب فَيَغْسِلُ فَرْجَهُ پس میشست فرج خود را ثُمَّ يَتَوَضَّأُ پس وضو میکرد وَعَنِ ابْنِ
عَبَّاسٍ قَالَ قَالَتْ مَيْمُونَةُ وَضَعْتُ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت ابن عباس که گفت میمونه
که یکی از ازواج مطهره و خاله ابن عباس است نهادم برای آنحضرت غُسْلًا آبی که بدان غسل کند و غسل
و بسکون نیز هر دو روا است فَسَتَرْتُهُ بِثَوْبٍ پس پوشیدم آنرا بجامه یا پوشیدم آنحضرت را
و از دم بشل پرده وَصَبَّ عَلَى يَدَيْهِ و ریخت آب بر هر دو دست خود فَغَسَلَهُمَا پس بشست هر دو دست
ثُمَّ صَبَّ عَلَى يَدَيْهِ فَغَسَلَهُمَا پس ریخت آب بر هر دو دست خود پس بشست هر دو دست را ثُمَّ
صَبَّ بِيَمِينِهِ عَلَى شِمَالِهِ پس بر ریخت آب بدست راست خود بر دست چپ یعنی دو دو بار بر هر دو دست آب
بر ریخت و بشست و سیوم بار بدست راست بر دست چپ آب بر ریخت فَغَسَلَ فَرْجَهُ پس بشست فرج خود را بدست چپ
فَضَرَبَ بِيَدِهِ الْأَرْضَ و بعد از فراغ از شستن فرج زد دست خود را یعنی دست چپ را که بآن
می شست فرج خود را بر زمین فَمَسَحَهَا پس بسود دست چپ را بر زمین بجهة مبالغه در تنظیف و انقا
ثُمَّ غَسَلَهَا پس بشست آن دست را فَمَضْمَضَ وَاسْتَنْشَقَ وَغَسَلَ وَجْهَهُ وَذِرَاعَيْهِ پس آب در
دهن کرد و در بینی کرد و بشست روی خود را و هر دو دست را تا آرنج ثُمَّ صَبَّ عَلَى رَأْسِهِ وَأَفَاضَ
عَلَى جَسَدِهِ پس بر ریخت آب بر سر خود و بر ریخت و روان کرد آب بر تن خود ثُمَّ تَنَحَّى پس یکسو شد
از آنجایی که غسل کرده بود فَغَسَلَ قَدَمَيْهِ پس بشست هر دو پای خود را این حدیث صریح است در
ترک مسح سر و تاخیر غسل قدمین بخلاف حدیث سابق و اخذ امام ابوحنیفه در مسح سر بآن حدیث است
و در غسل قدم او باین حدیث نیز عمل کرده اند چنانکه معلوم شد فَنَاوَلْتُهُ ثَوْبًا میمونه میگوید
رضی الله عنها پس دادم من آنحضرت را بعد از فراغ وی از غسل جامه را که بدان پاک کند و نمناک
تن را و بچیند آب را فَلَمْ يَأْخُذْهُ پس نگرفت آن جامه را و پاک نکرد بدان بدن را و در حدیث دیگر
آمده که آوردم مندیلی پس نیفشاند بدان آب را یعنی مسح نکرد بدان و پاک نکرد و بیفشاند آب را بدست
از روی خود و اختلاف کرده اند علما که پاک کردانیدن اعضا بعد از وضو مکروه است یا مستحب یا
مباح و بعضی گفته اند که از جهة آن نگرفت و پاک نکرد که آن جامه چرکین بود والله اعلم
وَهُوَ يَنْفُضُ يَدَيْهِ پس روان شد آنحضرت و حال آنکه وی می افشاند هر دو دست خود را ظاهر در افشاندن ان
دست است از آب اما در حدیث آمده است که چون وضو کنید بیفشانید دستها را و بعضی گفته اند
مراد بنفض یدین اینجا جنبانیدن آنها است در مشی چنانکه دأب اهل قوت است در راه رفتن از آنکه

افشاندن

افشاندن آب وضو مکروه است از جهة بودن او اثر عبادت و این معنی بعید است از مقام
مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَلَفْظُهُ لِلْبُخَارِيِّ این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند و این لفظ حدیث
که مذکور شد بخاری راست و مسلم این معنی را بلفظ دیگر روایت کرده وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ
عَنْهَا قَالَتْ إِنَّ امْرَأَةً مِنَ الْأَنْصَارِ سَأَلَتْ نَبِيَّ اللَّهِ گفت عایشه که زنی از انصار پرسید پیغمبر خدا
را صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ غُسْلِهَا مِنَ الْمَحِيضِ از کیفیت غسل کردن وی از حیض فَأَمَرَهَا كَيْفَ
تَغْتَسِلُ پس بفرمود آنحضرت آن زن را که چگونه غسل کند و بیان کرد کیفیت آنرا ثُمَّ قَالَ خُذِي
فِرْصَةً بکسر فا و بضم و بفتح نیز آمده و سکون را و صاد مهمله بمعنی قطعه و بقاف مفتوحه و بضاد معجمه هم
روایت است نیز بمعنی قطعه مِنْ مِسْكٍ پس فرمود آن زن را بگیر پاره از مشک یا پاره از جامه خوشبو
ساخته شده از مشک و در روایتی مُمَسَّكَةً آمده بفتح سین مشدده بهمین معنی یا بمعنی محکم گرفته شده
بدست یا بمعنی برداشته شده در قبل و در روایتی من مسک بفتح میم آمده بمعنی جرم و بعضی این روایت را
ترجیح کرده اند بجهة آنکه مشک قیمتی است و آن قوم را بجهة شدت فقر قدرت بر آن کجا بود
که مشک استعمال کنند اما بحسب روایت همان قوی تر است و فقها گفته اند که مستحب است
مر زن را که پاره از مشک بگیرد یا پاره از جامه را مطیب سازد بدان و ظاهر است که امر بدان بر
تقدیر قدرت خواهد بود و بالجمله بآن زن فرمود که بگیر قطعه از مشک فَتَطَهَّرِي بِهَا پس پاک شو بمبالغه
بآن قطعه قَالَتْ كَيْفَ أَتَطَهَّرُ بِهَا گفت آن زن چگونه پاک شوم بآن قطعه فَقَالَ تَطَهَّرِي بِهَا
پس باز گفت آنحضرت پاک شو بآن قطعه قَالَتْ كَيْفَ أَتَطَهَّرُ بِهَا باز گفت آن زن چگونه پاک شوم بآن
قَالَ باز گفت آنحضرت بطریق تعجب از نافهمیدن آن زن و مکرر پرسیدن وی سُبْحَانَ اللَّهِ تَطَهَّرِي
بِهَا فَاجْتَبَذْتُهَا إِلَيَّ عایشه میگوید پس کشیدم من آن زن را بسوی خود و در بعضی نسخ فاجتبذتها
بتقدیم با بر ذال و جذب و جبذ هر دو بیک معنی اند فَقُلْتُ تَتَبَّعِي بِهَا أَثَرَ الدَّمِ پس گفتم من برای فهمانیدن آن
یعنی تطهر طلب کن و بجوی بآن قطعه نشان خون را که در فرج است یعنی معنی تطهر ظاهر است برسید آن
جست مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَعَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ قُلْتُ روایت است از ام سلمه که گفت گفتم يَا رَسُولَ
اللَّهِ إِنِّي امْرَأَةٌ أَشُدُّ ضَفْرَ رَأْسِي من زنی ام که سخت میکنم بافتن موی سر خود را و ضفر بفتح ضاد و سکون فا
بافتن و تافتن موی بر یکدیگر چنانکه عادت زنان عرب است أَفَأَنْقُضُهُ لِغُسْلِ الْجَنَابَةِ آیا پس بشکنم
از برای غسل جنابت فَقَالَ لَا پس گفت آنحضرت مشکن إِنَّمَا يَكْفِيكِ أَنْ تَحْثِي بسکون یا اینست جز این نیست
که بس است ترا که بریزی آب بپر دو کف دست عَلَى رَأْسِكِ بر سر خود ثَلَاثَ حَثَيَاتٍ سه بار

بزاد یعنی ... بقاف مفتوحه صح

وحشیه بجای مهمله و تای مثلثه مانند غرفه در وزن و در معنی پری دو کف دست. ثُمَّ تُفِیضِینَ عَلَیْکِ الْمَاءَ بستر میریزی و روان میکنی بر تمام بدن خود آب را. فَتَطْهُرِینَ پس پاک میشوی. رَوَاهُ مُسْلِمٌ. وَعَنْ اَنَسٍ قَالَ کَانَ النَّبِیُّ. گفت انس بود پیغمبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ یَتَوَضَّأُ بِالْمُدِّ وَیَغْتَسِلُ بِالصَّاعِ. وضو میکرد بمُد بضم میم یک رطل و ثلث رطل و صاع چهار مد اِلٰی خَمْسَةِ اَمْدَادٍ. و گاهی غسل زیاده از صاع میکرد تا پنج مد و این حساب بر اهل دیار ما مبهم است و ما آنرا در شرح سفر السعادت بر حساب اهل دیار خود فرود آورده تحقیق نموده ایم صاع بوزن اکبرشاهی که سیری سی شیرشاهی بود پنج سیر و پنج شیرشاهی میشود و بوزن حال جهانگیری ابدا اللّٰه ملکه و سلطانه که سیری سی و شش شیرشاهی است چهار سیر و یکپاو میشود بیک شیرشاهی کم پس چون برای غسل صاع و برای وضو مد مقرر شد و صاع چهار مد است حساب مُد بوزن مذکور معلوم باید کرد و در روایتی وضو بمد و ثلث آمده و غسل بسه مد و گفته اند که مقصود ازین تعیین و تحدید نیست که زیاده و کم از آن درست نباشد فضیلت سیر شستن و تمام شستن است بی اسراف بهر قدر که باشد اگر بقدر کفایت کند که روان گردانیدن آب است بر عضو آن نیز رواست مُتَّفَقٌ عَلَیْهِ. وَعَنْ مُعَاذَةَ. بضم میم زنی است از ثقات تابعیات و عابدات روایت دارد از علی و عایشه و غیرهما قَالَتْ قَالَتْ عَایِشَةُ. گفت معاذه که گفت عایشه رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهَا کُنْتُ اَغْتَسِلُ اَنَا وَرَسُولُ اللّٰهِ بودم که غسل میکردم من و پیغمبر خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مِنْ اِنَاءٍ وَاحِدٍ بَیْنِی وَبَیْنَهُ. از یک آوند آب که میان من و او میبود و آوندی بود که سه صاع آب در وی گنجید چنانکه هریکی از ما در وی دست می انداخت و آب میگرفت فَیُبَادِرُنِی پس پیشی میکرد مرا یعنی میشتافت آنحضرت بسوی آب پیشی میکرد از من در گرفتن آب حَتّٰی اَقُولَ دَعْ لِی دَعْ لِی تا آنکه میگفتم من با آنحضرت بگذار برای من بگذار برای من تا من هم آب گیرم قَالَتْ معاذه گفت که راوی حدیث است وَهُمَا جُنُبَانِ و حال آنکه آنحضرت و عایشه هردو جنب بودند و غسل جنابت میکردند مُتَّفَقٌ عَلَیْهِ. و درین حدیث دلیل است بر آنکه چون جنب دست در آب در آرد نه بقصد شستن دست از جنابت تاثیری در آب نمیکند و زیان ندارد و باکه گرفتن آب و استعمال آن بی اغتراف ممکن میسر نباشد پس بحکم ضرورت اعتبار آن ساقط آمد اما اگر دست بقصد شستن وی از جنابت در آرد تباه میکرد و آب چه ضرورت مرتفع میکردد با آنکه نه باین قصد در آرد و اگر عضو دیگر جز دست در آرد نیز ضرر دارد از جهة عدم ضرورت در آوردن کذا قال شُمُنِّی عن المحیط و امام محمد در موطای خود گفت که بودند مردان و زنان در زمان رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و سلم که غسل میکردند و معا و آن درست است خواه مرد آب پیشتر گیرد یا زن و این است قول ابی حنیفه رحمه اللّٰه انتهی مشکل آنست که در آخر باب مخالطة الجنب حدیثی می آید که

غسل نکند

غسل نکند زن به بقیه آب مرد و غسل نکند مرد به بقیه آب زن و درین صورت که درین حدیث است لازم می آید غسل زن بفضل ماء مرد چه حدیث ناطق است که آنحضرت مبادرت مینمود و بیشتر میگرفت و اگر اغتراف معا باشد نیز در کرت ثانیه هردو لازم می آید مگر آنکه گویند آنچه در آن حدیث آینده مذکور شده است عزیمت است و آنچه اینجا مذکور است رخصت و کلام در آن حدیث آینده بیاید ان شاء اللّٰه تعالی

الفصل الثانی

عَنْ عَایِشَةَ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهَا قَالَتْ سُئِلَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الرَّجُلِ یَجِدُ الْبَلَلَ. پرسیده شد آنحضرت را از حکم مردی که می یابد در جامه خود یا بر بدن خود تری وَلَا یَذْکُرُ اِحْتِلَامًا. و یاد ندارد خواب را و لذت آنرا. قَالَ گفت آنحضرت در جواب یَغْتَسِلُ. غسل کند. وَعَنِ الرَّجُلِ الَّذِی یَرٰی اَنَّهُ قَدِ احْتَلَمَ. و پرسیده شد از حکم مردی که یاد دارد که خواب دیده است وَلَا یَجِدُ بَلَلًا. و نمی یابد تری را. قَالَ لَا غُسْلَ عَلَیْهِ. فرمود نیست غسل بروی

مسئله اگر مرد و زن یکجا بهم خفته باشند و تری بر جامه خود یابند و ندانند که از کیست بر کدام یکی از ایشان غسل واجب گردد. جواب اگر سفید است از مرد است و غسل بر وی واجب و اگر زرد است از زن است و بر وی است غسل و بعضی گویند که اگر بر طول افتاده است از مرد است و اگر بر عرض افتاده از زن است و احتیاط در آنست که هردو غسل کنند کذا قال شُمُنِّی. قَالَتْ اُمُّ سُلَیْمٍ. گفت ام سلیم مادر انس رضی اللّٰه عنه که حاضر بود و شنید این مسئله را. هَلْ عَلَی الْمَرْأَةِ تَرٰی ذٰلِکَ غُسْلٌ. آیا هست بر زنی که ببیند بلل را و یاد ندارد خواب را و مقصودش اینست که آیا زن نیز تری می بیند و منی دارد. قَالَ پس جواب داد آنحضرت صلی اللّٰه علیه و سلم نَعَمْ. آری غسل واجب است برای زن و زن آب منی دارد. اِنَّ النِّسَاءَ شَقَائِقُ الرِّجَالِ. بدرستی که زنان نظایر مردانند در خلقت و طبیعت هرچه مرد است از احکام طبیعت زنانرا نیز هست مگر آنچه مخصوص بمردان واقع شده و وجود منی از قبیل اول است و شقایق جمع شقیقه و هر چیز که دو پاره کرده شد هر پاره را شقیق پاره دیگر گویند و لهذا برادر را شقیق خوانند که دو پاره اند از یک اصل پس زن و مرد نیز شقیق یکدیگرند و از یک اصل اند و آن آدم است علیه السلام رَوَاهُ التِّرْمِذِیُّ وَاَبُوْ دَاوُدَ وَرَوَی الدَّارِمِیُّ وَابْنُ مَاجَةَ اِلٰی قَوْلِهِ لَا غُسْلَ عَلَیْهِ. ترمذی و ابو داود این حدیث را تا آخر روایت کرده اند اما دارمی و ابن ماجه روایت ایشان تا لا غسل علیه است و حکایت سوال ام سلیم و جواب وی در روایت ایشان مذکور نیست. وَعَنْهَا قَالَتْ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ. گفت عایشه که گفت پیغمبر خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اِذَا جَاوَزَ الْخِتَانُ الْخِتَانَ. چون درگذشت ختان مرد از ختان زن مراد آنست که هردو ختان ملاقات و مماس کنند بهم و ختان موضعی از مرد و زن که در ختنه

اگر در آنرا امیبرند و آن از مرد پوستی است بر سر عضو و از زن گوشتی است بلند در درون مانند تاج
خروس پس عایشه میفرماید که چون این دو موضع یکجا شوند بدر آمدن آلت مرد در فرج زن وَجَبَ الْغُسْلُ
واجب است بر مرد و زن غسل فَعَلْتُهُ أَنَا وَرَسُولُ اللَّهِ کرده ام من آنرا و پیغمبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
فَاغْتَسَلْنَا پس غسل کردیم ما هر دو رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَةَ پس معلوم شد که در وجوب غسل خروج منی
درکار نیست و بمجرد دخول حشفه واجب و در روایت احمد و مسلم از ابی موسی اشعری رضی الله عنه آمده است
که گفت اختلاف کرده اند مهاجرین و انصار پس گفتند انصار واجب نمیکرد غسل را مگر بیرون آمدن آب و مهاجران گفتند
که واجب میکرد بمجرد مخالطه پس گفتم من که شفا دهم شمارا ازین اختلاف پس برخاستم و نزد عایشه رفتم
و گفتم سوالی دارم از تو ولیکن از کشف آن شرم دارم عایشه گفت بپرس از من هر چه میخواهی و شرم
مدار که مادر توام پس گفتم چیست موجب غسل گفت تو درین سوال از من بر کسی افتاده که خبر دار است یعنی من
خبر دارم زین مسئله گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چون نشست مرد میان چهار شعب زن و مساس کرد ختان
مرد با ختان زن بتحقیق واجب شد غسل و ازینجا معلوم گردد که مراد بمجاوزت ختانین مماست آنهاست
وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَحْتَ كُلِّ شَعْرَةٍ جَنَابَةٌ زیر هر موی
که بر تن آدمیست جنابت است فَاغْسِلُوا الشَّعْرَ پس مبالغه بشوئید موها را چنانکه زیر آنها شسته گردد
وَأَنْقُوا الْبَشَرَةَ و پاک بشوئید آنجاها را از اندام که نه در زیر موی است تا بیقین از عهده غسل برآمده باشید
و شعر و شعره بسکون عین و فتح آن و بشره بفتحات رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَالتِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَةَ وَقَالَ التِّرْمِذِيُّ هَذَا
حَدِيثٌ غَرِيبٌ وَالْحَارِثُ بْنُ وَجِيهٍ الرَّاوِي وَهُوَ شَيْخٌ لَيْسَ بِذَلِكَ ترمذی این حدیث را تضعیف
کرده و گفته که حارث بن وجیه که روایت کننده این حدیث است پیر است که بجهت کبر سن غفلتی و نسیانی
بروی طاری شده چندان قوی نیست در حفظ و ضبط روایت و وجیه چنانکه مشهور است بر وزن عظیم
است و وجبه بفتح واو و سکون جیم و بای موحده نا در آخر نیز خوانده اند وَعَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ
قَالَ رَسُولُ اللَّهِ گفت امیر المؤمنین علی که گفت پیغمبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ تَرَكَ مَوْضِعَ شَعْرَةٍ
مِنْ جَنَابَةٍ لَمْ يَغْسِلْهَا کسی که بماند جای یکموی از جنابت که نشوید آنرا فُعِلَ بِهَا كَذَا وَكَذَا مِنَ النَّارِ کرده شود
با وی چندین و چندین از عذاب آتش دوزخ قَالَ عَلِيٌّ گفت علی رضی الله عنه مکرر فَمِنْ ثَمَّ عَادَيْتُ رَأْسِي
فَمِنْ ثَمَّ عَادَيْتُ رَأْسِي پس ازین جهة دشمن داشتم موی سر خود را یعنی ببریدم آنرا از بیخ چنانکه دشمن دشمن را
کند کنایت است از دوام حلق ثَلَاثًا سه بار فرمود این عبارت را بقصد مبالغه و تاکید رَوَاهُ
أَبُو دَاوُدَ وَأَحْمَدُ وَالدَّارِمِيُّ روایت کردند این حدیث را هر سه تن إِلَّا أَنَّهُمَا لَمْ يُكَرِّرَا لیکن احمد و دارمی

تکرار نیاورده اند این عبارت را که فَمِنْ ثَمَّ عَادَيْتُ رَأْسِي وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ
كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَتَوَضَّأُ بَعْدَ الْغُسْلِ بود آنحضرت که وضو نمیکرد بعد از غسل یعنی
همان وضو که در اول غسل میکرد چنانکه گذشت کفایت میکرد و بعد از فراغ غسل وضوی دیگر بار نمیکرد
رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَأَبُو دَاوُدَ وَالنَّسَائِيُّ وَابْنُ مَاجَةَ وَعَنْهَا قَالَتْ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
يَغْسِلُ رَأْسَهُ بِالْخِطْمِيِّ بود آنحضرت که می شست سر مبارک خود را بخطمی بکسر خا و فتح نیز جایز است چیزی
که بدان سر بشویند چنانکه گل سرشوی در دیار ما وَهُوَ جُنُبٌ و حال آنکه آنحضرت جنب میبود و غسل جنابت
میکرد يَجْتَزِئُ بِذَلِكَ بسندگی میکرد بسر شستن همان آبی که پاک میکرد سر را از خطمی وَلَا يَصُبُّ عَلَيْهِ
الْمَاءَ و نمیریخت بر سر آبی دیگر چنانکه مردم در حمامات ولایت ما سر بشویند بعد از آن غسل بکنند و آب دیگر بر سر
ریزند یا گوئیم همان خطمی اکتفا میکرد و آبی دیگر بر سر نمیریخت غالباً خطمی در آب کمتر می بود چنانکه تغییر نمیداد
آبرا و از طبیعتش که سیلان است بیرون نمی آورد رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَعَنْ يَعْلَى قَالَ إِنَّ رَسُولَ
اللَّهِ گفت یعلی بن امیه یا یعلی بن مره هر دو صحابی اند که پیغمبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
رَأَى رَجُلًا يَغْتَسِلُ بِالْبَرَازِ دید مردی را که غسل میکرد در صحرا یعنی برهنه فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ پس بالا برآمد آنحضرت
منبر را تا وعظ و نصیحت کند مردم را از ارتکاب اینچنین شنیعت و عادت شریف بود که چون حکمی از احکام
شریعت که بدان اهتمام میداشت تعلیم کند خطبه میخواند فَحَمِدَ اللَّهَ پس حمد گفت مر خدا را وَأَثْنَى عَلَيْهِ
و ثنا خواند بر وی تعالی و بستود مر او را بیان و تفسیر حمد است ثُمَّ قَالَ پس تر گفت آنحضرت إِنَّ اللَّهَ
حَيِيٌّ بیائین الاولی مکسورة والثانیة مشددة بدرستی که خدایتعالی شرم دارنده است از افضاح
بندگان و اظهار قبایح و شنایع ایشان سِتِّيرٌ بر وزن صدیق بسیار پوشنده است گناه
بندگان و عیوب ایشان را يُحِبُّ الْحَيَاءَ وَالسَّتْرَ دوست میدارد از بندگان شرمساری و پرده پوشی
یعنی حیا و ستر از صفات حق اند و دوست میدارد حق تعالی از بندگان خود تخلق باخلاق وی چه حیز
ممکن است از ایشان فَإِذَا اغْتَسَلَ أَحَدُكُمْ فَلْيَسْتَتِرْ پس چون غسل کند یکی از شما پس باید که پرده کند و
پوشد اندام نهانی را که این نیز نوعی از ستاریست و در وی تخلق است بخلق الهی تعالی و تقدس
رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَالنَّسَائِيُّ وَفِي رِوَايَةٍ و در روایت ابی داود اینچنین آمده است که قَالَ إِنَّ
اللَّهَ سِتِّيرٌ گفت آنحضرت که خدایتعالی ستیر است فَإِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ يَغْتَسِلَ پس چون خواهد
یکی از شما که غسل کند فَلْيَتَوَارَ بِشَيْءٍ پس باید که بپوشد اندام خود را بچیزی

الْفَصْلُ الثَّالِثُ

عَنْ أُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ صحابی جلیل القدر و عظیم الشان است کنیت او ابو المنذر است و ابو الطفیل نیز

آمده انصاری لقب او سید القرّا و سید الانصار آمده و عمر بن الخطاب رضی الله عنه
او را سید المسلمین میخواند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را بامر الٰهی تعالی قرآن شنوانده روایت کرده اند
از وی بسیاری از صحابه و تابعین و بود وی رضی الله عنه کاتب وحی قَالَ اِنَّمَا كَانَ گفت ابی بن
کعب نبود این حکم که اَلْمَآءُ مِنَ الْمَآءِ رُخْصَةً فِيْ اَوَّلِ الْاِسْلَامِ مگر رخصت در آغاز دین اسلام و حکم کرده
بودند که اگر جماع بکنند و انزال نکنند غسل نکنند مثلا ثُمَّ نُهِيَ عَنْهَا پستر نهی کرده شد ازین رخصت
و گفته شد که بی غسل نماز نگزارید و در فصل اول بیان آن گذشت رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَاَبُوْ دَاوُدَ وَالدَّارِمِيُّ وَعَنْ
عَلِيٍّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ جَآءَ رَجُلٌ اِلَى النَّبِيِّ روایت است از امیر المؤمنین علی که گفت آمد مردی
بسوی پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ پس گفت آن مرد اِنِّيْ اغْتَسَلْتُ مِنَ الْجَنَابَةِ بدرستی که من غسل
کردم از جنابت وَصَلَّيْتُ الْفَجْرَ و نماز گزاردم بامداد را فَرَاَيْتُ قَدْرَ مَوْضِعِ الظُّفْرِ لَمْ يُصِبْهُ الْمَآءُ
پس دیدم بعد از نماز گزاردن مقدار جای ناخن در بدن که نرسیده است او را آب فَقَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى
اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَوْ كُنْتَ مَسَحْتَ عَلَيْهِ بِيَدِكَ اَجْزَاكَ پس فرمود آنحضرت آن مرد را که اگر بودی تو که مسح
میکردی بر آن موضع بدست خود در وقت غسل یا بعد از آن اگرچه بعد از مدتی میبود پس بودی ترا و تمام میشد غسل تو
یعنی قضا میکردی نماز را که گزارده اگر گویند مسح در غسل چون اکتفا کند جوابش آنست که مراد بمسح اینجا
غسل خفیف است و غالب آنست که چون دست تر بر آن موضع بگذرانند کفایت میکند خصوصا در وقت
غسل و بعضی گفته اند که این حکم سابق بود و بعد از آن منسوخ گشت رَوَاهُ ابْنُ مَاجَةَ وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ
رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا كَانَتِ الصَّلٰوةُ خَمْسِيْنَ بود نماز در شب معراج پنجاه وَالْغُسْلُ مِنَ الْجَنَابَةِ سَبْعَ مَرَّاتٍ
و بود غسل از جنابت هفت بار وَغَسْلُ الْبَوْلِ مِنَ الثَّوْبِ سَبْعَ مَرَّاتٍ و بود شستن از بول جامه هفت بار
فَلَمْ يَزَلْ رَسُوْلُ اللهِ پس همیشه بود پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسْاَلُ سوال میکرد از حضرت عزت
تخفیف در آن حَتّٰى جُعِلَتِ الصَّلٰوةُ خَمْسًا وَغُسْلُ الْجَنَابَةِ مَرَّةً وَغَسْلُ الثَّوْبِ مِنَ الْبَوْلِ مَرَّةً تا آنکه گردانیده
شد نماز پنج و گردانیده شد غسل جنابت یکبار و شستن بول از جامه نیز یکبار رَوَاهُ اَبُوْ دَاوُدَ و ظاهر آنست که
این قضیه در معراج است و حدیث معراج مشهور است و آنچه در صحیحین مذکور است همان حکم نماز است و حکم
غسل جنابت و غسل ثوب در آنجا مذکور نیست و مؤلف این حدیث را از حدیث ابی داود آورده و در اسناد این
حدیث ایوب بن جابر است و وی ضعیف و مختلف فیه است نزد محدثان و شستن جامه یکبار مذهب شافعی است
و سه بار شستن نزد وی مستحب است و در مذهب ما در نجاستی که مرئی نیست سه بار شستن واجب است
و اصل طهارت وی آنست که غالب آید بر ظن غاسل که پاک شده و تثلیث مظنه آنست چنانکه در مستیقظ

قَالَ ح

از منام گذشت کذا فی الهدایة **بَابُ مُخَالَطَةِ الْجُنُبِ وَمَا يُبَاحُ لَهُ** باب در بیان مخالطه
جنب و آنچه مباح است مر جنب را از ذکر و نوم جنابت و اکل و مانند آن بعد از وضو جنابت در لغت
بمعنی دور شدن و یکسو شدن و جنابت شرعی نیز سبب دور بودن از مواضع نماز و یکسو شدن از صحبت
مردم است و جنب بضمتین صاحب جنابت واحد و تثنیه و جمع و مذکر و مونث در وی برابر است
و مخالطه بهم آمیختن کسی بکسی و مراد اینجا مکالمت و مجالست و مصافحت و مواکلت و مشاربت
و امثال آن و اینهمه با جنب جایز وارد شده در احادیث **اَلْفَصْلُ الْاَوَّلُ** عَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ رَضِيَ
اللهُ عَنْهُ قَالَ لَقِيَنِيْ رَسُوْلُ اللهِ گفت ابوهریره پیش آمد مرا پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَاَنَا
جُنُبٌ و حال آنکه من جنبم فَاَخَذَ بِيَدِيْ پس بگرفت آنحضرت دست مرا فَمَشَيْتُ مَعَهُ پس رفتم با وی
حَتّٰى قَعَدَ تا آنکه نشست آنحضرت فَانْسَلَلْتُ پس بیرون آمدم از مجلس آهسته انسلال بیرون آمدن از
میان چیزی و سل برکشیدن شمشیر از نیام فَاَتَيْتُ الرَّحْلَ پس آمدم منزل خود را رحل بفتح را و سکون
حای مهمله رخت و جای باش مرد فَاغْتَسَلْتُ پس غسل کردم ثُمَّ جِئْتُ وَهُوَ قَاعِدٌ پستر آمدم و حال آنکه
آنحضرت نشسته است فَقَالَ اَيْنَ كُنْتَ يَا اَبَا هُرَيْرَةَ پس گفت کجا بودی یا ابا هریره و هر بکسر ها و تشدید را
بمعنی گربه و هره بنای تانیث و هریره تصغیر هر است فَقُلْتُ لَهُ پس گفتم مر آنحضرت را حال خود را
و موجب رفتن فَقَالَ پس گفت بطریق تعجب سُبْحَانَ اللهِ اِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَنْجُسُ بدرستی که مومن
نجس نمیشود یعنی جنابت نجاست حکمی است که در شرع بدان حکم کرده اند و غسل بر آن واجب گردانیده اند
و اما بدن انسان نجس نمیشود و لهذا عرق جنب و سور او طاهر است و مخالطت با وی جایز هٰذَا لَفْظُ
الْبُخَارِيِّ این لفظ بخاریست وَلِمُسْلِمٍ مَعْنَاهُ و مر مسلم را معنی اوست یعنی مسلم این مضمون را بالفاظ
دیگر روایت کرده وَزَادَ بَعْدَ قَوْلِهِ و زیاده کرده مسلم بعد ازین قول وی که فَقُلْتُ لَهُ این عبارت
را که لَقِيْتَنِيْ وَاَنَا جُنُبٌ فَكَرِهْتُ اَنْ اُجَالِسَكَ حَتّٰى اَغْتَسِلَ یعنی گفتم با آنحضرت در اعتذار از
برآمدن مجلس که ملاقات کردی تو مرا و من جنب بودم پس مکروه پنداشتم که همنشینی کنم با تو تا
آنکه غسل کنم وَكَذَا لِلْبُخَارِيِّ فِيْ رِوَايَةٍ اُخْرٰى و همچنین آمده است مر بخاری را در روایت دیگر وَعَنِ
ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ ذَكَرَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ لِرَسُوْلِ اللهِ گفت ابن عمر که ذکر کرد عمر مر پیغمبر خدا را
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ تُصِيْبُهُ الْجَنَابَةُ مِنَ اللَّيْلِ بدرستی که شان اینست که میرسد مر او را جنابت
از شب فَقَالَ لَهُ رَسُوْلُ اللهِ پس گفت مر عمر را پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَوَضَّاْ وَاغْسِلْ ذَكَرَكَ
ثُمَّ نَمْ وضو کن و بشوی عضو خود را پستر خواب کن پس نوم جایز است جنب را اما بعد از وضو بتقدیر

طهارت نوم است مر جنب را چون این را کرد پاک بخواب رفت. متفق علیه. وعن عایشة
رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا کان جنبا فاراد ان یاکل او
ینام. بود آنحضرت چون میبود جنب پس میخواست که بخورد یا خواب کند. توضا وضوءه
للصلوة. وضو میکرد مثل وضوی او مر نماز را و این نیز اولی و مستحب است. متفق علیه. وعن ابی
سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اتی احدکم اهله. چون بیاید یکی از شما
زن خود را یعنی جماع کند. ثم اراد ان یعود. پس خواهد که عود کند یعنی دیگر بار جماع کند. فلیتوضا
بینهما وضوءا. پس باید که وضو کند میان هر دو نوبت از جماع و بی وضو جماع بر جماع نکند. رواه مسلم.
وعن انس کان النبی صلی الله علیه وسلم یطوف علی نسائه بغسل واحد. بود آنحضرت که می گشت
گرد زنان خود یعنی جماع میکرد به یک غسل و برای هر جماع غسل علیحده نمیکرد. رواه مسلم. و ظاهر
این حدیث دلالت دارد بر عدم وجوب قسم و رعایت نوبت بر آنحضرت در ازواج مطهره و الا
در نوبت یکی بحجره دیگری چون میرفت و مذهب حنفیه نیز عدم وجوب است و آنحضرت بمحض تفضل
تبرع میکرد و شاید که طواف بر جمیع نسا باذن صاحب نوبت باشد والله اعلم. وعن عایشة
رضی الله عنها قالت کان النبی. گفت عایشه بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یذکر الله علی کل
احیانه. ذکر میکرد خدا را و میبرد نام او را بر همه اوقات خود در حالت حدث و جنابت جز در غیر
آن الا قرآن که در حالت جنابت نمیخواند و ذکر در متوضا نمیکرد و بعضی میگویند که مراد بذکر اینجا ذکر
قلبی و تفکر در صفات و افعال وی سبحانه است. و حدیث ابن عباس سنذکره فی کتاب الاطعمة.
و حدیث ابن عباس که در مصابیح اینجا مذکور است باشد که ذکر کنیم آنرا در کتاب الاطعمة ان شاء الله تعالی

الفصل الثانی عن ابن عباس قال اغتسل بعض ازواج النبی. گفت ابن عباس که غسل کرد بعضی از زنان
پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی جفنة. در آبی که در جفنه بود بفتح جیم و سکون فا کاسه بزرگ که آنرا تغار گویند
فاراد رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یتوضا منه. پس خواست آنحضرت که وضو کند از آبی
که فاضل مانده بود در آن کاسه از غسل بعضی از ازواج. فقالت. پس گفت آن بعض از ازواج یا رسول
الله انی کنت جنبا. بدرستی که من بودم جنب. یعنی این آن بقیه آبست که از غسل جنابت من مانده
بود. فقال ان الماء لا یجنب. بضم یا و کسر نون و فتح یا و ضم نون. پس گفت آنحضرت که آب جنب نمی شود
یعنی نجس نمیگردد بغسل کردن جنب بآن و رسیدن دست او بدان. رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجة
وروی الدارمی نحوه. وفی شرح السنة عنه عن میمونة بلفظ المصابیح. و در شرح السنة روایت است

رواه مسلم

از ابن عباس

از ابن عباس از میمونه بلفظی که در مصابیح آورده است و آن اینست که گفت میمونه جنب شدم من و
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس غسل کردم من از جفنه و زیاده ماند در وی آبی از بقیه آن پس آمد آنحضرت
تا غسل کند از آن آب پس گفتم که من غسل کرده ام یا رسول الله از آن پس غسل کرد آنحضرت و فرمود که آب
نمیباشد بروی جنابت و در روایتی که آب جنب نمیشود و اختلاف در لفظ مصابیح و لفظ کتاب آنست که
در حدیث مصابیح غسل مرد از بقیه غسل زن لازم می آید و در حدیث کتاب وضوی مرد از بقیه غسل زن
و در آخر فصل ثالث بیاید که هر دو منهی عنه است جوابش همانکه در فصل اول از حدیث عایشه گذشت
وعن عایشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله. بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یغتسل من
الجنابة ثم یستدفئ بی. غسل میکرد از جنابت بستر گرمی میجست بمن یعنی اعضای شریف خود را می جسبانید
تا گرم کرده و مرا بجای جامه خود میساخت که بآن گرم شوند قبل ان اغتسل. پیش از آنکه من غسل کنم پس ازینجا
معلوم شد که بدن جنب پاک است. رواه ابن ماجة وروی الترمذی نحوه وفی شرح السنة بلفظ المصابیح
و در حدیث مسلم آمده است که عایشه حایض بود و آب میخورد پس آنحضرت مینهاد پس منهای آنحضرت
دهن خود را بر جای دهن وی و حیض و جنابت یک حکم دارد. وعن علی رضی الله عنه قال کان النبی
بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یخرج من الخلاء. بیرون می آمد از آبخانه فیقرئنا القرآن. پس میخواناند
مارا قرآن را. ویاکل معنا اللحم. و میخورد با ما گوشت یعنی بیش از وضو. ولم یکن یحجبه او یحجزه. شک راویست
معنی یحجبه و یحجزه یکی است یعنی باز نمیداشت آنحضرت را. عن القرآن. از خواندن قرآن. شیء. هیچ چیز
لیس الجنابة. مگر بودن جنابت. رواه ابو داود والنسائی وروی ابن ماجة نحوه. وعن ابن عمر
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقرا الحایض ولا الجنب. نخواند حایض و نه جنب خواه مرد یا زن
شیئا من القرآن. هیچ چیزی را از قرآن. رواه الترمذی. پس نزد بعضی تمام آیت خواندن حرام است و کمتر
از آیت میتوان خواند و نزد بعضی کمتر از آیت خواندن نیز حرام است مگر یک کلمه و ظاهر لفظ عام است
و اگر بقصد شکر نعمت گوید الحمد لله رب العالمین نه بقصد تلاوت قرآن باکی نیست و نزد بعضی دعای
قنوت خواندن نیز حرام است و با ادعیه و اذکار لا باس است. وعن عایشة رضی الله عنها قالت
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وجهوا هذه البیوت عن المسجد. روی بگردانید این خانها را از جانب
مسجد یعنی راه خانه بآن سو نرود و عبور جنب و حایض در مسجد لازم نیاید. فانی لا احل المسجد لحایض ولا
جنب. زیرا که بدرستی که من حلال نمیدارم در آمدن مسجد را برای حایض و جنب خواه بطریق مرور باشد
یا مکث. و نزد شافعی بطریق مرور جایز است و مالک نیز همبرین است و طیبی نقل کرده که نزد احمد مکث نیز

جایز است والله اعلم و ظاهر حدیث بعمومه و اطلاقه موید مذهب ماست رواه ابو داود
وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تدخل الملئکة بیتا فیه صورة در نمی آیند فرشتگان خانه را که در وی تمثال حیوانی است ولا کلب و نمی درآیند بخانه که در وی سگی است
و کلام درین در باب التصاویر بیاید ولا جنب و نمی درآیند در خانه که در وی جنب است و مراد کسی است که جنب بودن عادت دارد و براه تهاون و تکاسل میرود چنانکه وقت نماز بگذرد و غسل نکند و این بر تقدیر است که وضو نکند رواه ابو داود و النسائی وعن عمار بن یاسر مولی بنی مخزوم بود و یاسر را ابو حذیفه داده
که سمیه بضم سین و فتح میم و تشدید تحتانیه است بوی تزویج کرد و از وی عمار بوجود آمد و او و پدر او و مادر او قدیم الاسلام اند و عمار از مستضعفین است که عذاب کرده شد در راه خدا یکبار مشرکان او را بسوختند پس آنحضرت بر وی بگذشت و گفت یا نار کونی بردا و سلاما علی عمار کما کنت علی
ابراهیم و وی از مهاجرین اولین سابقین است حاضر شد بدر را و تمام مشاهد را و وی از دلایل حقانیت امیر المومنین علی رضی الله عنه است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم تقتلک الفئة الباغیة الحدیث و کشته شد بصفین و مناقب او کثیر است و مادر او را ابو جهل ملعون دشنه در فرج زد و بکشت
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلاث لا تقربهم الملائکة سه کس اند که نزدیک نمی آیند ایشان را فرشتگان
جیفة الکافر یکی مرده کافر و بعضی مراد داشته اند کافر را از مرده یا زنده اما استعمال جیفه در مرده بیشتر است
والمتضمخ بالخلوق دوم مردی بسیار آلوده بخلوق بفتح خای معجمه نام طیبی مشهور است که در وی غالب زعفران است و درین زجر و تشدید است در منع از آن والجنب سیوم جنب الا ان
یتوضا مگر آنکه وضو کند رواه ابو داود وعن عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم
وی و پدر وی و جد وی همه از تابعین اند و جد کلان وی عمرو بن حزم صحابی است که آنحضرت
او را عامل یمن ساخت و کتابی نوشت چنانکه روایت میکند ان فی الکتاب الذی کتبه رسول
الله بدرستی که در کتابی که نوشته است آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لعمرو بن حزم مر عمرو بن
حزم را بفتح حای مهمله و سکون زای که آنحضرت او را در ناحیه از یمن عامل ساخته بود و وی هفده ساله بود
و کتابی با وی همراه ساخت که در وی بیان فرایض و سنن و صدقات و دیات و جز آن نوشته
کتاب مشهور است در باب سنن در آن کتاب نوشته بود ان لا یمس القرآن الا طاهر که مساس نکند
قرآن را مگر کسی که پاک است و مراد طاهر از حدث داشته اند رواه مالک والدار قطنی وعن نافع
قال انطلقت مع ابن عمر فی حاجة نافع که مولی ابن عمر است و تابعی ثقه کثیر الحدیث اصل او از دیلم است

و بعضی گفته

و بعضی گفته اند از عرب و از کبار تابعین است و از ائمه الشان مات سبع عشرة و مائة گفت
روان شدم همراه ابن عمر در حاجتی که وی داشت فقضی ابن عمر حاجته پس روان کرد ابن عمر آن حاجت
خود را وکان من حدیثه یومئذ ان قال و بود از جمله حدیث ابن عمر که در آن روز کرد اینکه گفت مر
رجل فی سکة من السکک گذشت مردی در کوچه از کوچها و سکه بکسر سین و کاف مشدده بمعنی راه هموار
و برابر فلقی رسول الله پس ملاقات کرد آنمرد پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم وقد خرج من غایط
و حال آنکه بتحقیق بیرون آمده بود آنحضرت از آبخانه او بول یا از پیشاب کردن شک راویست فسلم
علیه پس سلام داد آنمرد بر آنحضرت فلم یرد علیه پس باز نگردانید آنحضرت سلام بر وی یعنی نداد جواب
سلام وی را حتی اذا کاد الرجل ان یتواری فی السکة تا وقتی که نزدیک بود آنمرد که پنهان کرده در کوچه
ضرب رسول الله زد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بیدیه علی الحایط هر دو دست خود را بر دیوار
مسح بهما وجهه مسح کرد بهر دو دست رو تا آخر یعنی تیمم کرد ثم رد علی الرجل السلام پس باز
گردانید بر آنمرد سلام را وقال انه لم یمنعنی ان ارد علیک السلام و فرمود که مرا باز نداشت از رد کردن
سلام بر تو چیزی الا انی لم اکن علی طهر مگر آنکه من نبودم بر طهارت رواه ابو داود و ظاهر بنظر در
حدیث آینده آنست که مانع از رد سلام آن بود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مکروه داشت رد سلام را
بی وضو بجهه اشتمال آن بر لفظ سلام که اسمی از اسمای الهی است اگرچه مراد بدان اینجا معنی سلامت است
و درینجا غایت تعظیم است مر ذکر خداوند تعالی و نام او را و لیکن این مشکل میشود بآنکه در صحیح آمده
وی صلی الله علیه وسلم ذکر میکرد خداوند تعالی را در هر وقت بهر حال و اگر گویند مراد بآن ذکر قلبی است
گوییم بصحت رسیده است ذکر لسانی نیز بخروج از خلا که میگفت الحمد لله الذی اخرج عنی ما یوذینی الحدیث
و تسمیه پیش از وضو نیز گذشت که باز نمیداشت او را از قرآن هیچ چیزی مگر جنابت و بیرون می آمد از خلا
و تعلیم میکرد صحابه را قرآن پیش از آنکه وضو سازد و مانند آن میگویند که عزیمت آنست که بی وضو
نام خدا را نگیرند و آنچه شما ذکر کردید همه از قبیل رخصت است که برای تعلیم جواز و تسهیل امر بر امت آنرا
کرد و گفتم من و بخدا توفیق که این جواب جاری نمیگردد در تسمیه قبل از وضو چه آن از قبیل عزیمت
بی شبهه بلکه هرچه وارد شده در موضع خاص مستحب است ذکر آن کما لا یخفی پس ظاهر آنست والله اعلم
که ذکر خدا بی طهارت جایز است لیکن با طهارت افضل و اکمل است و اولی و بر آنحضرت در آن وقت حین
سلطان عظمت الهی جل ذکره وارد شده که نگذاشت او را که ذکر نام او کند بی طهارت خصوصا در رد سلام
که گنجایش توقف و تاخیر دارد علی الفور واجب و لیکن تا وضو کردن تاخیر نکرد که مبادا آن مرد برود و در رد سلام فوت شود

عهد تعبد کرد و پس تیمم کرد و جواب سلام وی داد و تعلیم کرد که تیمم در امثال این کافیست مع وجود
قدرت بر آب فافهم وعن المهاجر بن قنفذ انه اتی النبی. روایت است از مهاجر بن
قنفذ بضم قاف و سکون نون و ضم فا و ذال معجمه در آخر که نام او خلف بن عمر و مهاجر لقب اوست
که آنحضرت فرمود هذا المهاجر حقا قرشی تیمی است و بعضی گفته اند اسلام او در روز فتح مکه است و حسن اسلام
و غیر وی از وی روایت دارند که وی آمد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم وهو یبول و حال آنکه آنحضرت
بول میکند فسلم علیه پس سلام کرد بر آنحضرت فلم یرد علیه پس رد نکرد آنحضرت سلام را بر وی حتی
توضأ تا آنکه وضو ساخت اینجا چون تیمم غایت شدن مسلم و فوت رد نبود تا وضو ساختن تاخیر کرد پس ازان
جواب سلام وی داد ثم اعتذر الیه پستر عذر خواهی کرد بوی وقال پس فرمود انی کرهت ان
اذکر الله الا علی طهر بدرستی که من مکروه پنداشتم که ذکر کنم نام خدا را مگر بر طهارت رواه
ابو داود وروی النسائی الی قوله حتی توضأ. وقصه اعتذار نکرد ذکر وقال و گفت نسائی این
عبارت را که فلما توضأ رد علیه طیبی گفته که درین حدیث دلیل است بر آنکه هر که تقصیر کرد در جواب سلام
بعذری از اعذار باید که اعتذار کند بسوی وی تا منسوب نگردد بکبر و در بعضی شروح گفته که حاشا که
رسول خدا را صلی الله علیه وسلم در ادای عبادت مقصر توان گفت بلکه تاخیر از جهت وجود عذر بود
و اعتذار محض تفضل و تبرع و مقصود زجر و تشدید بود و تنبیه بر آنکه سلام بر بول کننده مکروه است و ترک
کلام و کراهت آن بر قضای حاجت و تعظیم ذات حق و صفات وی و تنزیه ساحت عزت و عظمت وی تعالی
که ذکر کرده شود در اینچنین وقتی از جهت بودن سلام از اسمای وی والله اعلم

الفصل الثالث

عن ام سلمة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یجنب بضم یا و کسر نون و بفتح یا و ضم نون
ثم ینام بود آنحضرت که جنب میشد پستر خواب میکرد ثم ینتبه ثم ینام بعد از خواب بیدار میشد پس
باز خواب میکرد یعنی با جنابت مکرر خواب میکرد و بیدار میشد و مبادرت بغسل نمیکرد و سابقا معلوم
که وضو کرده بخواب میرفت و خواب آنحضرت خود ناقض وضو نبود پس همان وضو میبود و از غیر
وی صلی الله علیه وسلم اگرچه خواب ناقض وضوست اما ظاهر آنست که همان وضو که بعد از جنابت
کرده بخواب رفت در طهارت نوم کافیست اگرچه بعد از وی بیدار شده و بعد ازان بخواب رفت
والله اعلم رواه احمد وعن شعبة قال ان ابن عباس کان اذا اغتسل من الجنابة گفت شعبه که ابن عباس
بود که چون غسل میکرد از جنابت یفرغ بضم یا و کسر را بیده الیمنی علی یده الیسری میریخت آب
بدست راست خود بر دست چپ خود سبع مرار هفت بار ثم یغسل فرجه پستر می شست فرج خود

روایت کرد این حدیث را تا آخر ابو داود و روایت کرد نسائی تا قول او حتی توضأ صح

فنسی مرة کم افرغ پس فراموش کرد ابن عباس یکبار که چند بار ریخته است فسألنی پس پرسید
مرا که چند بار ریخته شده است آب فقلت لا ادری پس گفتم نمیدانم و یاد ندارم من که چند بار
ریخته شد فقال پس گفت ابن عباس بطریق زجر و توبیخ که لا ام لک وما یمنعک ان تدری
نیست مادر مر ترا یا مباد ترا مادر و چه چیز باز داشت ترا از دریافتن و یاد داشتن ولا ام لک کلمه ایست
که عرب بطریق ذم و دشنام آنرا ذکر کنند ولا ابا لک نیز در مثل این مقام مذکور گردد ازینجا معلوم میشود
که تلمیذ را باید که پیش شیخ از عمل او حاضر و مستیقظ باشد و غافل نبود تا عمل او را یاد گیرد و بکار بندد و نقل
کند و شیخ را میرسد که او را بر ترک آن ادب کند و درشتی نماید ثم یتوضأ وضوءه للصلوة پستر وضو
میکرد ابن عباس همچون وضوی وی برای نماز ثم یفیض علی جلده الماء پستر میریخت بر بدن خود آب را
ثم یقول هکذا کان رسول الله پستر میگفت ابن عباس همچنین بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یتطهر
غسل میکرد و مبالغه میکرد در طهارت رواه ابو داود. بدانکه آنچه وارد شده است در احادیث از
شستن آنحضرت دستها را پیش از شستن فرج یا مطلق یا دو بار یا سه بار است و در فصل اول از باب الغسل هم
از روایت ابن عباس گذشت که ریخت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آب بدست راست خود بر دست چپ
پس شست فرج خود را الی ذکر عدد معین پس آنچه از ابن عباس شعبه روایت کرد که هفت بار آب میریخت
در صورتی مخصوص باشد بجهت مبالغه در تطهیر و تنظیف چنانکه در تطهیر اوانی در بعضی احادیث آمده است
و شیخ ابن حجر گفت که شاید بجهت نجاستی بود که در دست چپ وی بود و این وجه افاده عدد سبع نمیکند مگر
آنکه قید کنند که نجاستی سخت بود که جز بمبالغه در غسل نرود و سبع عددی است که روی بکمال دارد و اکثر
گویند که آن اتفاق بود و از ابن عباس پس سوال او از شعبه تر و نسیان و درشتی نمودن بر عدم درایت منافات
دارد و بیان چه این ظاهر در وجوب رعایت عدد است والله اعلم وعن ابی رافع مولی آنحضرت است و بعضی
گفته اند مولی عباس بود که آنحضرت را بخشیده بود نام او اسلم است و در اصل قبطی است اسلام آورد
پیش از بدر و حاضر نشد بدر را و حاضر شد احد را و مشاهدی که بعد ازوست و گفته اند که چون بشارت
آورد باسلام عباس آنحضرت او را اعتاق کرد. قال ان رسول الله گفت ابی رافع که پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم طاف ذات یوم علی نسائه گشت روزی بر زنان خود و بگذشت
ایشان یعنی جماع کرد با همه ایشان یغتسل عند هذه وعند هذه در حالی که غسل میکند نزد این و نزد این
یعنی نزد هر کدام غسل علیحده میکرد قال فقلت له گفت ابو رافع پس گفتم من مر آنحضرت را یا رسول
الله الا تجعله غسلا واحدا آخرا آیا نمیگردانی آن غسل را یک غسل یعنی چرا بعد از همه یک غسل نکردی و الا

ومشهد دهر و روایت است قال فرمود. هذا این هر بار جدا غسل کردن ازکی زیاده شونده تر است از روی ثواب و اطیب و خوش آینده تر است نفس را و اطهر و پاکتر و لطیف تر است و ظاهر آنست که این هر سه یک معنی یا قریب معنی اند برای تاکید و مبالغه مکرر آورده و طیبی گفته که ظاهر آنست که تطهیر برای ظاهر است و تزکیه و تطیب برای باطن یا اول یعنی تزکیه برای ازاله اخلاق ذمیمه و ثانی یعنی تطیب برای تجلی اوصاف حمیده و ازینجا ظاهر شد که آنجا بعد از همه یک غسل کرد چنانکه در فصل اول از حدیث انس گذشت از برای تعلیم رخصت و تسهیل امر امت بود. رواه احمد و ابو داود وعن الحکم بن عمرو. صحابی است نزول کرد بصره را و معدود است در ایشان و والی کردانید او را زیاد بر بصره پس از آن عزل کرد و والی خراسان ساخت پس مرد سنه خمسین یا احدی و خمسین روایت کرد از وی حسن بصری و غیر او قال نهی رسول الله گفت نهی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان یتوضأ الرجل از وضو کردن مرد بفضل طهور المراة. ببقیه آب طهارت زن خواه بقیه آب وضو باشد یا غسل رواه ابو داود وابن ماجة والترمذی وزاد. و زیاده کرده است ترمذی این لفظ را بطریق شک راوی او قال بسور یا گفت وضو نکند مرد بسور زن و سور بضم سین و سکون همزه بقیه شی و بیشتر اطلاق وی بر بقیه طعام یا شراب کنند که بخورد یا بنوشد واقع شود اما اینجا مراد فضل طهور بقیه آب طهارت است و شک راوی در مجرد لفظی است که تلفظ کرد بدان آنحضرت صلی الله علیه وسلم کذا قال الشیخ ابن حجر. وقال گفت ترمذی. هذا حدیث حسن صحیح وعن حمید بن الحمیری. حمید بضم حا و فتح میم حمیری منسوب بحمیر بکسر حا و سکون میم تابعی جلیل القدر است و از قدمای تابعین و از ثقات بصریین و ائمه ایشان است و محمد بن سیرین گفت که حمید اعلم اهل بصره است فقال لقیت رجلا صحب النبی. ملاقات کردم مردی را که صحبت داشته است پیغمبر را صلی الله علیه وسلم اربع سنین. چهار سال کما صحبه ابو هریرة. چنانکه صحبت داشته است آنحضرت را ابو هریره که در غزوه خیبر که در سال هفتم از هجرت بود ایمان آورد قال نهی رسول الله گفت آنمرد که نهی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان تغتسل المراة بفضل الرجل. از غسل کردن زن بزیادتی و بقیه آبی که غسل کرده است بدان مرد او یغتسل الرجل بفضل المراة. یا غسل کند مرد ببقیه آبی که غسل کرده است بدان زن زاد مسدد. و زیاده کرده مسدد بر وزن معظم که از کبار اتباع تبع تابعین است در مرتبه احمد بن حنبل رحمه الله علیهما این عبارت را که ولیغترفا جمیعا. و باید که آب بگیرند از ظرف هر دو از مرد و زن یکبارگی نه بنوبت اگرچه در اغتراف جمیعا نیز در کرت دوم غسل هر یکی از فضل دیگر لازم می آید چنانکه سابقا در حدیث

عایشه در آ

عایشه در آخر فصل اول از باب الغسل اشارت بدان کردیم اما این قدر عفو است و منهی عنه غسل است بفضلی که بعد از غسل در ظرف بگذارد. رواه ابو داود والنسائی وزاد احمد فی اوله وزیاده کرده است امام احمد هم از حمید حمیری در اول این کلام را که نهی ان یمتشط احدنا کل یوم نهی کرده آنحضرت از اینکه شانه کند یکی از ما هر روز او یبول فی مغتسله یا بول کند در جای غسل کردن رواه ابن ماجة عن عبد الله بن سرجس بدانکه نزد اهل حدیث در طرق اسانید این حدیث سخن است و اگرچه ترمذی حدیث اول را حسن صحیح گفته است ولیکن بیهقی تضعیف آن کرده و ابهری گفته که خطابی گفت اهل حدیث راضی نیستند بطریق اسانید نهی اغتسال رجل بفضل ماء مراة و اغتسال امراه بفضل ماء رجل و اگر ثابت شود محمول است بر نسخ و شیخ ابن حجر گفت که هیچ یکی از ائمه بآن نرفته و محال است که حدیث صحیح باشد و هیچ یکی بآن عمل نکرده و بسوی آن نرفته باشد و درین قول شیخ نظر است چه بعضی از ائمه مذهب امام احمد حنبل بدان رفته اند و بطریق تعبد بدان قایل شده چنانکه در شرح بتفصیل بیان کرده ایم

باب احکام المیاه باب در بیان حکمهای انواع آبها چنانکه آب آسمان و آب زمین چشمه و غیر چشمه که دریاست و آب ایستاده و روان و قلیل و کثیر و مستعمل و غیر مستعمل و پس خورده حیوانات و آب حوضها که در بیابانها میباشد و آب گرم شده در آفتاب و غیر از آنچه درین باب مذکور شده

الفصل الاول عن ابی هریرة. رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یبولن احدکم. باید که بول نکند یکی از شما فی الماء الدایم الذی لا یجری. در آب استاده که نمیرود و روان نیست ثم یغتسل فیه پس وی غسل میکند در آن آب و این گویا علت نهی از بول کردن است یعنی دور است از عاقل که بول کند در آب و حال آنکه غسل میکند در وی. متفق علیه. و باید دانست که مراد آب قلیل است چه اگر کثیر باشد حکم جاری دارد و تنجس نمیگردد و غسل در وی جایز و بعضی گفته اند که اگر خود کثیر هم باشد و متنجس نگردد بول کردن خوب نیست شاید که او را دیده دیگران هم بول کنند و عادت گردد و رفته رفته آب تغیر یابد و مراد بتغیر آب تغیر صفات اوست از رنگ و بوی و مزه و نهی بر تقدیر اول برای حرمت است و بر تقدیر ثانی برای کراهت و قید لایجری برای آنست که آب جاری بوقوع نجاست پلید نگردد و نزد بعضی شافعیه آب اگر قلیل باشد هرچند جاری باشد مکروه است بول در آن و قید اغتسال اتفاقی است و وضو نیز همین حکم دارد و غایط نیز در حکم بول است بلکه سخت تر و بدتر از آن و گفته اند که اینهمه تفصیل در روز است و در شب قضای حاجت در آب مطلقا مکروه و ممنوع است از جهت ترس ایذای جن که میگویند جای ایشان در شب است

هر جا که آب است میباشد کذا قال الشیخ ابن حجر المکی . وفی روایة لمسلم . و در روایتی مر مسلم را آمده است
قال لا یغتسل احدکم فی الماء الدائم وهو جنب . غسل نکند یکی از شما در آب ایستاده و حال آنکه وی جنب است
و اینجا نیز مراد ماء قلیل است زیرا که کثیر حکم جاری دارد و معنی قلیل و کثیر در فصل ثانی معلوم گردد . قالوا
کیف یفعل . گفتند چون در آب غسل نکند چگونه کند . یا ابا هریرة قال . گفت ابو هریره . یتناوله تناولا
بگیرد آب را گرفتنی یعنی بردارد آب را بدست و غسل کند بیرون از آب و ازینجا معلوم گردد که اگر جنب
در آب درآرد تا آب بگیرد و غسل کند آب مستعمل نمیگردد اما اگر دست در آب برای شستن دست از جنابت
درآرد مستعمل گردد کذا قال الشمنی . وعن جابر قال نهی رسول الله . نهی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
ان یبال فی الماء الراکد . از بول کردن در آب ایستاده . رواه مسلم . وعن السائب بن یزید . حلیف بنی امیة
یا بنی عبد شمس است ولادت او در سال دوم است از هجرت و حاضر شد حجة الوداع را با پدرش در هفت
سالگی صحابی صغیر است روایت میکند از پدرش و عامل کردانیده بود او را عمر رضی الله عنه بر بازار مدینه
قال ذهبت بی خالتی الی النبی . گفت سایب برد مرا خاله من نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقالت
پس گفت خاله من یا رسول الله ان ابن اختی وجع . بدرستی که پسر خواهر من دردناک است و بیمار است
فمسح رأسی . پس بسود آنحضرت بدست مبارک خود سر مرا . ودعا لی بالبرکة . و دعا کرد مرا ببرکت و زیادتی
خیر . ثم توضأ . پستر وضو کرد آنحضرت . فشربت من وضوئه . پس نوشیدم از آب وضوی آنحضرت
مراد ببقیه آب وضوست که در ظرف مانده یا آبی که از اعضای شریف جدا گشته و گفته اند که ظاهر احتمال
اول است و اکثر علما بر آنند چنانکه در حدیث دیگر آمده است که صحابه جنگ میکردند بر سر آب وضوی
آنحضرت آنجا نیز گفته اند که بقیه آب وضو مراد است و اگر مراد آب جدا گشته از اعضای شریف باشد
قول امام ابوحنیفه بنجاست آب مستعمل مشکل میگردد مگر آنکه گفته شود تجویز شرب او مر سایب را جهت تداوی
بود یا طهارت آن از خصایص آنحضرت دارند صلی الله علیه وسلم و خود چگونه طاهر نباشد و بتن با برکت او رسیده
و زوال نجاست حکمی که در حدیث است نیز بتمامی بدن شریف تاثیر و سرایت نکرده و حال آنکه بعضی از علما
بطهارت فضلات وی صلی الله علیه وسلم رفته اند که وجود شریف وی سر تا پا ظاهر و باطن پاکیزه
و مطهر است . ثم قمت خلف ظهره . پستر استادم من پس پشت آنحضرت . فنظرت الی خاتم النبوة
پس نگاه کردم بخاتم نبوت . بین کتفیه . میان هر دو شانه آنحضرت . مثل زر الحجلة . مانند زر حجله بتقدیم
زای مکسوره بر رای مهمله و حجلة بتقدیم حای مهمله بر جیم هر دو مفتوح خانه عروس و آن خانه میباشد مثل خرگاه
تکمها دارد کلان تشبیه کرده خاتم نبوت را در مقدار و هیئت بآن و در بعضی روایات تشبیه کرده اند آنرا

به بیضه کبوتر و آن گوشت پاره بود باین شکل بغایت نورانی و درخشان و در بعضی روایات آمده که
در باطن او مکتوب بود که الله وحده لا شریک له و در ظاهر توجه حیث کنت فانک منصور و این را خاتم نبوت
بجهت آن گفتند که در کتب متقدمه آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بدان نعت کرده بودند پس این علامتی
و نشانی بود بر آنکه وی نبی موعود بود یا علامت آن بود که وی خاتم النبیین است و بعد از وی پیغمبر
نباشد و گویند که در وقت رحلت آنرا از کتف مبارک برداشتند و باین شناختند که وی صلی
الله علیه وسلم از دنیا انتقال خواهد کرد و تحقیق این در ابواب الشمایل آنحضرت در اواخر کتاب بیاید
ان شاء الله تعالی . متفق علیه . الفصل الثانی عن ابن عمر . رضی الله عنهما . قال سئل رسول الله
گفت ابن عمر پرسیده شد پیغمبر خدا . صلی الله علیه وسلم عن الماء فی الفلاة من الارض از حال آبی
که میباشد در بیابان و صحرا از زمین . وما ینوبه من الدواب والسباع . و حال آنکه بنوبت میدرایند در آن
آب جاریایان و ددان میخورند از آن و بول و سرگین میکنند در آن . فقال اذا کان الماء قلتین
پس گفت آنحضرت چون باشد آب مقدار دو قله . لم یحمل الخبث . بر نمیدارد و قبول نمیکند پلیدی را
یعنی پلید نمیشود بافتادن چیزی از پلیدی در آن و قله بضم بمعنی جره عظیم یعنی سبوی بزرگ که در آن آب
کنند و در اصل قله چیزی بلند را گویند چنانکه کوه و کوهان و تارک سر و جره را نیز از جهت بلندی وی قله
میگویند و از آنجهت که بر میدارد او را مردی بزرگ و مقدار قله دو نیم مشک خرد که قربه گویند میباشد
پس قلتین پنج مشک آب باشد و قربه مقدار یک سبوی کلان که متعارف دیار ماست باشد بحساب
شرع پنجاه من گفته اند پس قلتین دویست و پنجاه من باشد و بعضی گفته اند مقدار قربه صد رطل
عراقی است و رطل عراقی صد و بیست و هشت درم و من شرعی چهل و سه طبقه شیر شاهی است و این
مذهب امام شافعی و امام احمد است که چون آب قلتین باشد بافتادن نجاست نجس نگردد مادام که
رنگ و بوی و مزه آب را تغیر ندهد الا آنکه نزد امام احمد نجاست اگر بول و غایط سیلان کننده باشد
متنجس میکرداند مگر آنکه مانند حوضها باشد بزرگ که در راه مکه است و غریب آنست که در کتب شافعیه
آورده اند که همه آب نجس چون رفته رفته بمقدار قلتین شود پاک میگردد و باز چون اندکی از آن
کم شود باز نجس میگردد گویا قلتین را نزد ایشان تاثیر و خاصیت است در طهارت آب والله اعلم
رواه احمد وابو داود والترمذی والنسائی والدارمی وابن ماجة . وفی اخری لابی داود . و در روایتی
دیگر مر ابی داود را اینچنین آمده که . فانه لا ینجس . و در صحت این حدیث میان محدثان اختلاف است و صاحب
سفر السعادة گوید جمعی گویند که این حدیث صحیح نشده است و جمعی میگویند که صحیح است و انکار ازل

آنرا در مصنفات خود ذکر کرده اند انتهی و اینحدیث در صحیحین نیست و علی بن مدینی که امام ائمه
حدیث است و از شیوخ بخاری و از اقران امام احمد بن حنبل است گفته که ثابت نشده است این حدیث
از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و گفته اند که وی مخالف اجماع صحابه است که زنگی در چاه زمزم افتاده
بود پس ابن عباس و ابن زبیر امر کردند بکشیدن تمام آب و این بحضور صحابه بود و هیچ کس انکار بدان نکرد
والله اعلم و گفته اند هیچ یک از فریقین را در تقدیر و تحدید آب در تنجیس و عدم آن حدیثی صحیح از آنحضرت
ثابت نیست و طحاوی که از ائمه مذهب حنفیه است گفته که حدیث قلتین اگرچه صحیح است ولیکن ما عمل
بدان نکردیم از جهت آنکه قله مشترک است میان چند معنی جره و قربه و سر کوه و بتعیین معلوم نمیشود که
مراد بدان چیست و تفصیل مقام آنست که مذهب اصحاب ظواهر آنست که آب پلید نمیگردد بهیچ چیز
و بهیچ حال خواه روان باشد یا ایستاده کم باشد یا بسیار خواه تغیر یابد برنگ و بوی و مزه وی یا نیابد
و عامه علما از فقها و محدثین برآنند که اگر کثیر باشد متنجس نمیگردد و اگر قلیل بود میگردد و آنکه در حدیث
بئر بضاعت واقع شده است که الماء طهور لا ینجسه شیء و متمسک اصحاب ظواهر است مراد بدان آب
کثیر است و اختلاف است میان ائمه اربعه در مقدار قلیل و کثیر نزد امام مالک آنچه تغیر نیابد لون
و ریح و طعم وی کثیر است و آنچه تغیر یابد قلیل پس وی همین تغیر و عدم تغیر را معیار قلت و کثرت داشته
و نزد امام شافعی و احمد هرچه بقلتین رسد کثیر و هرچه کمتر از آن باشد قلیل و نزد امام ابو حنیفه
و اصحاب او اگر آب آنقدر بود که بجنبانیدن اجزای او از هم جدا نگردد و نزد بعضی بوضو و نزد
بعضی بغسل و نزد بعضی بگرفتن بدست یا بشدت و بعنف کثیر است و الا قلیل و نزد متأخرین مشایخ ما
بمساحت قرار یافته و نزد بعضی بده در ده و نزد بعضی بپانزده در پانزده و نزد بعضی به بیست در
بیست و بعضی ظن غالب معتبر دارند اگر ظن غالب وصول نجاست بجانب دیگر است وضو نکنند والا
بکنند و تحقیق دلایل و تفصیل آن در شرح سفر السعاده کرده شده است و در شرح آورده شده
فلیطلب ثمة وعن ابی سعید الخدری قال قیل گفت گفته شد یا رسول الله انتوضأ من بئر
بضاعة آیا وضو از آب این چاه سازیم که نام او بئر بضاعت است بضم بای موحده و ضاد
معجمه مشهور است در مدینه مطهره وهی بئر یلقی فیها الحیض و حال آنکه آن چاهی است که انداخته
میشود در وی حیض بکسر حاء و فتح یاء جمع حیضه بکسر و سکون خرقه جامه بخون حیض آلوده ولحوم
الکلاب و انداخته میشود در وی گوشتهای سگان والنتن و انداخته میشود نتن بفتح نون
و سکون تا بوی بد و مراد اینجا چیزهای بدبوی فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله

علیه وسلم ان الماء طهور لا ینجسه شیء بدرستی که آب این چاه پاک است پلید نمیگرداند او را چیزی
زیرا که بسیار است و چشمه دار است و گفته اند که این چاه در آنوقت جاری بود و راهی به بستانی
داشت مثل جوی روان اگرچه ده در ده نبود و آنقدر نبود که آب وی بتحریک منفصل نگردد فافهم و در بعضی
روایات از مشایخ مذهب ما چاه چشمه دار حکم آب جاری دارد رواه احمد والترمذی وابو داود
والنسائی وعن ابی هریرة قال سأل رجل رسول الله پرسید مردی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فقال
پس گفت آن مرد یا رسول الله انا نرکب البحر بدرستی که ما سوار می شویم دریا را ونحمل معنا القلیل من الماء
و برمیداریم با خود اندک از آب فان توضأنا به عطشنا اگر وضو کنیم بآن آب که برداشته ایم تشنه
میمانیم افنتوضأ بماء البحر آیا بگیریم از آن آب پس وضو کنیم بآب دریا گویا استبعاد ایشان از وضو
بآب دریا ناشی از فهم تخصیص بود از کریمه وانزلنا من السماء ماء طهورا یا مخالفت وی آب آسمان را در اوصاف
فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در بیان جواز توضی بآب دریا هو الطهور
ماؤه دریا پاک کننده است آب او والحل میتته و حلال است خود مرده او مراد ماهی است که
ذبح نمیکنند و میته بفتح میم چیزی که او را ذبح نکنند و ذبح ماهی همین شکار کردن و برآوردن اوست
از آب و آنکه در آب مرده بمذهب ما حلال نیست و تحقیق آن در کتاب صید و ذبایح بیاید ان شاء الله
تعالی رواه مالک والترمذی وابو داود والنسائی وابن ماجة والدارمی وعن ابی زید عن عبد الله
بن مسعود ان النبی صلی الله علیه وسلم قال له ابو زید مخزومی که از تابعین است و مولای عمرو بن حریث
است و بخاری او را تضعیف کرده از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت میکند که آنحضرت گفت مر او را
لیلة الجن در شب جن و آن شبیست که جنیان نزد حضرت رسالت آمدند و آنحضرت ایشان را دعوت
کرد و بر ایشان قرآن خواند و ایشان بقوم خود باز گشتند و حقیقت حال با ایشان گفتند چنانکه این قصه
منطوق قرآن عظیم است پس آنحضرت آب میخواست برای وضو و ابن مسعود حاضر بود و مطهره با خود
داشت پس آنحضرت از وی پرسید ما فی اداوتک چه چیز است در مطهره تو قال قلت نبیذ
گفت ابن مسعود گفتم نبیذ است در مطهره من قال گفت آنحضرت تمرة طیبة وماء طهور نبیذ
خرمای پاک و آب پاک کننده پس روا باشد بوی وضو بلی شبهه رواه ابو داود روایت کرد این حدیث را
ابو داود وزاد احمد والترمذی واحمد و ترمذی نیز این را زیاده کرده اند که فتوضأ منه پس وضو کرد آنحضرت
از آن نبیذ که در مطهره بود وقال الترمذی ابو زید مجهول و ترمذی در اینحدیث طعن کرده بجهت آنکه ابو زید که
روایت وی از ابن مسعود آورده اند مجهول است و گفته اند که ابو زید مولی ابن حریث که حدیث وضو

بنبیذ از ابن مسعود روایت کرده و از وی ابو فزاره روایت کرده حدیث وی صحیح نیست و بخاری
او را در ضعفا آورده و حاکم نیز بضعف او حکم کرده و گفته اند که و بر اجزای این یک حدیث نیست و بعضی
ابو فزاره را نیز تضعیف کرده اند و در مصابیح گفته است وَصَحَّ عَنْ عَلْقَمَةَ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ
و بصحت رسیده است از علقمه بن قیس که تابعی مشهور است فقیه کبیر الشان و گفته اند که صحابه از وی علم می پرسیدند
و بود اشبه الناس بعبد الله بن مسعود در راه و روش مات سنة اثنین و ستین روایت کرد از ابن مسعود که گفت
ابن مسعود لَمْ أَكُنْ لَيْلَةَ الْجِنِّ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ نبودم من در لیلة الجن با پیغمبر خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَوَاهُ مُسْلِمٌ
و ثابت شد که چون ابن مسعود درین شب با حضرت رسالت همراه نباشد حدیث مذکور را که دلالت بر همراهی
دارد صحیح نباشد بدانکه نبیذ تمر آنست که خرما را در آب نبیذ اندازند و چند روز بگذارند تا شیرینی از وی
جدا کرده و تیزی پیدا کند و این تا بسیار تیز و تند نشده حلال است و برای آنحضرت نیز میساختند و تمامه
احوال آن در باب الاشربه بیاید ان شاء الله تعالی و وضو بنبیذ تمر مختلف فیه است و امام ابو حنیفه اگر آب
خالص یافته نشود جایز داشته و الحکام با وجود نبیذ نزد ایشان تیمم جایز نه و این حدیث ابو زید را که از ابن مسعود
روایت کرده دلیل می آرند و شافعیه درین حدیث بجهتی که معلوم شد طعن مینمایند و تضعیف میکنند و نزد تحقیق
حق با امام ابو حنیفه است و جهالت راویان حدیث مندفع است و بودن ابن مسعود در لیلة الجن با آنحضرت
ثابت شده است و بتحقیق پیوسته و چون آنحضرت بدعوت جن مشغول شد ابن مسعود را در یکجایی بنشاند
و دایره گرد وی کشید و فرمود تا ازین دایره بیرون نرود و آنکه گفت در آن شب با آنحضرت نبودم یعنی
در وقت مفاوضه و مکالمه با جن حاضر نبودم یا وقت بیرون آمدن آنحضرت همراه نبودم و در آخر شب پیوستم
و سخن درینجا دراز است و در شرح بسط نموده شده است آنجا باید نگریست والله اعلم وَعَنْ كَبْشَةَ بِنْتِ
كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ وَكَانَتْ تَحْتَ ابْنِ أَبِي قَتَادَةَ در روایت است از کبشه انصاریه بفتح کاف
و سکون موحده دختر کعب بن مالک انصاری که از مشاهیر صحابه است و قصه وی در تخلف از غزوه تبوک
مشهور است و بود این دختر کعب زن پسر ابی قتاده و ابو قتاده نیز صحابی مشهور است و او را فارس
رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابن حبان گفته که کبشه را نیز صحبت است کذا فی التقریب أَنَّ أَبَا قَتَادَةَ
دَخَلَ عَلَيْهَا روایت میکند کبشه که ابو قتاده درآمد بروی یعنی بر کبشه فَسَكَبَتْ لَهُ وَضُوءًا پس بریخت کبشه
برای ابو قتاده آب وضو را در ظرفی و در بعضی روایات فَسَكَبْتُ بلفظ متکلم نیز آمده فَجَاءَتْ هِرَّةٌ
تَشْرَبُ مِنْهُ پس آمد گربه که بنوشد از آن آب که برای وضو نهاده بود فَأَصْغَى لَهَا الْإِنَاءَ پس مایل و کج
کردانید ابو قتاده برای گربه ظرف آب را تا باسانی آب بخورد حَتَّى شَرِبَتْ تا آنکه بخورد گربه آب را قَالَتْ

کبشه

کبشه فَرَآنِي أَنْظُرُ إِلَيْهِ گفت کبشه پس دید مرا ابو قتاده که نگاه میکنم بجانب وی از روی تعجب
از آنکه بماند گربه را تا از ظرفی که در وی آب نهاده بود بخورد فَقَالَ پس گفت ابو قتاده أَتَعْجَبِينَ
يَا ابْنَةَ أَخِي آیا تعجب داری ای دختر برادر من به عادت عرب که مخاطب را برادرزاده و بنت عم نیز
میخوانند اگرچه در واقع نه چنین باشد اخوت اسلام خود باقیست قَالَتْ فَقُلْتُ نَعَمْ گفت کبشه
پس گفتم من آری تعجب دارم از آن فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ پس گفت ابو قتاده بدرستی که پیغمبر خدا صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ گفت که إِنَّهَا لَيْسَتْ بِنَجَسٍ بدرستی که گربه نیست پلید که آب بدهان انداختن وی پلید
کرده و نجس بکسر جیم بمعنی پلید و بفتح جیم نیز خوانده اند بمعنی پلیدی إِنَّهَا مِنَ الطَّوَّافِينَ عَلَيْكُمْ أَوِ الطَّوَّافَاتِ
بدرستی که گربه از طواف کنندگان و گرد شما برآیندگان است اگر نر است از طوافین است و اگر ماده است
از طوافات است که بمعنی اناث است پس کلمه او برای شک راوی نباشد بلکه لفظ آنحضرت باشد

که بمعنی ذکور است صح

صلی الله علیه وسلم و تواند که برای شک بود که آنحضرت من الطوافین فرمود یا من الطوافات و طواف
صیغه مبالغه است که افادت غلبه و کثرت میکند و مراد آنست که چون گربه گرد شما بسیار میگردد اگر حکم
بنجاست سؤر وی کنیم در حرج و مشقت افتید بنابران رخصت کردیم یا مراد آنست که وی ایم گرد شما
میگردد چنانکه سایلان و محتاجان میگردند پس مواسات و مهربانی با وی لازم باشد و بر هر تقدیر باعث
مساهله و مسامحه آمده و نزد امام ابو حنیفه سؤر هره مکروه است اگر آب دیگر یافته نشود وضو کند
بآن و تیمم نکند و اگر با وجود آب پاک وضو کند جایز بود و لیکن مکروه و نزد ابی یوسف و ائمه دیگر
طاهر است و قول امام ابو حنیفه بکراهیت بجهت آنست که در حدیث دیگر هره را از سباع خوانده اند و سؤر
سباع نجس است ولیکن حدیث انها من الطوافین آورده نجاست را بکراهیت رَوَاهُ مَالِكٌ
وَأَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ وَأَبُو دَاوُدَ وَالنَّسَائِيُّ وَابْنُ مَاجَهْ وَالدَّارِمِيُّ وَعَنْ دَاوُدَ بْنِ صَالِحِ بْنِ دِينَارٍ عَنْ أُمِّهِ
أَنَّ مَوْلَاتَهَا أَرْسَلَتْهَا بِهَرِيسَةٍ إِلَى عَائِشَةَ داود بن صالح تمار مدنی که از تابعین است و از موالی
انصار و بعضی گفته اند مولی ابو قتاده انصاری بود از مادر خود روایت میکند که زنی که آزاد کننده مادر
او بود فرستاد مادر او را با هریسه که طعام مشهور است مشتق از هرس که بمعنی کوفتن سخت است و بمعنی
اکل شدید نیز آمده نزد عایشه رضی الله عنها قَالَتْ گفت مادر وی که هریسه برده بود فَوَجَدْتُهَا
تُصَلِّي پس یافتم عایشه را که نماز میکند فَأَشَارَتْ إِلَيَّ أَنْ ضَعِيهَا پس بدست باز نمود بجانب من که
بنه هریسه را و ازینجا معلوم شود که مانند این اشارت کردن روا است در نماز و نماز بدان تباه نگردد و در بعضی
روایات فقهیه آمده است که اشارت مفهم مفسد نماز است و این حدیث بر خلاف آنست و مفید

تمام با کلام هست یا فعل کنیز فجاءت هرة پس آمد گربه فأكلت منها پس خورد پاره از آن هریسه
فلما انصرفت عائشة من صلوتها پس هرگاه که برگشت فارغ شد عائشه از نماز خود اکلت
من حيث اكلت الهرة خورد هریسه را از همانجا که خورده بود گربه گویا این زن تعجب کرد و پرسید فقالت
ان رسول الله پس گفت عائشه که پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم قال انها ليست بنجس گفته است که گربه
پلید نیست و بنجورده وی پلید نه انها من الطوافين عليكم بدرستی که گربه از جمله گردندگان است بگرد شما
وگفت واني رأيت رسول الله بدرستی که من دیده ام پیغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم يتوضأ
بفضلها وضو میکرد بآبی که باقی میماند از گربه رواه ابو داود وعن جابر قال سئل رسول الله گفت جابر
پرسیده شد پیغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم انتوضأ بما أفضلت الحمر آیا وضو کنیم بآبی که زیاده باقی
گذاشته اند خران قال نعم فرمود آری وضو کنید وبما أفضلت السباع كلها وبآنچه باقی گذاشته اند درندگان
همه درندگان رواه في شرح السنة واز اینجا معلوم کرده که سور سباع پاک باشد چنانکه مذهب امام شافعی است
ونزد ما سور سباع نجس هست زیرا که آن متولد هست از لحم وی که نجس هست و مذهب امام احمد نیز همین هست باختلافی
که در روایات هست نزد اصحاب او واحادیثی که در طهارت آن آمده در صحت آنها سخن هست واگر
رسند مراد حوضها وغدیرهای بزرگ خواهد بود که در بیابانها هست چنانکه بیاید واگر درندها علی العموم مراد باشند لازم
آید که سور کلب نیز پاک باشد واین جانب مخلص نرفته **فایده** در محیط گفته است که اگر سگ عضو انسانی یا جامه
اورا بگزد اگر در حال غضب گیرد پلید نگردد واگر بطریق مزاح وملاعبت گیرد پلید گردد چه وی در حالت غضب
بدندان گیرد فقط ودر دندانهای وی رطوبت نیست ودر حالت مزاح بلبها میگیرد وآنها رطب اند کذا قال الشمنی
وعن ام هانئ قالت اغتسل رسول الله صلى الله عليه وسلم هو وميمونة روایت هست از ام هانی بنت ابی
طالب اسم او فاخته بود وبعضی گفته اند که عاتکه اسلام آورد در سال فتح روایت میکنند از وی علی وابن عباس
وجماعه کثیر از تابعین باقی ماند تا بعد از خمسین در زمان معاویه که گفت غسل کرد آنحضرت ومیمونه بنت حارث
که از امهات المؤمنین است في قصعة فيها اثر العجين بآبی که در کاسه کلان بود که در وی اثر وبقیه خمیر بود
وگفته اند که مگر اثر خمیر در قصعه بسیار نبود چنانکه تغیر یابد آب کذا قال الشافعیه ونزد ما اگرچه تغیر نیز یابد بیکی از اوصاف
آب نبی طاهر رو هست مگر آنکه آب را از طبع وی که سیلان هست برآرد رواه النسائي وابن ماجة

الفصل الثالث عن يحيى بن عبد الرحمن قال ان عمر رضي الله عنه خرج في ركب فيهم عمرو بن
العاص یحیی بن عبد الرحمن که از تابعین هست ومدنی وثقه ورفیع القدر وکثیر الحدیث هست حفید حاطب بن
ابی بلتعه که صحابی مشهور بود گفت که امیر المؤمنین عمر بیرون آمد در سوارانی که در میان ایشان عمرو بن العاص نیز بود

حتى وردوا حوضا تا آنکه فرود آمدند بالای حوضی فقال عمرو یا صاحب الحوض هل ترد حوضك
السباع پس گفت عمرو بن العاص ای صاحب حوض آیا فرود می آیند برای آب خوردن در حوض تو درندگان
فقال عمر بن الخطاب یا صاحب الحوض لا تخبرنا پس گفت امیر المؤمنین عمر ای صاحب حوض خبر مده مارا
بآن یعنی خبر دادن تو ونادادن تو برابر است نزد ما چنانکه فرمود فانا نرد على السباع وترد علينا
زیرا که ما فرود می آییم بر درندگان وفرود می آیند ایشان بر ما یعنی آبی است بسیار که گاهی ما می آییم وگاهی ایشان
می آیند ضرر ندارد چنانکه در حدیث اول از فصل ثانی گذشت رواه مالك وزاد رزين قال روایت کرد
این حدیث را مالک وزیاده کرده است رزین گفته است که زاد بعض الرواة في قول عمر زیاده کرده اند بعضی
راویان در قول عمر رضی الله عنه این را که واني سمعت رسول الله بدرستی که من شنیده ام پیغمبر خدا را
صلى الله عليه وسلم يقول که میفرمود لها ما اخذت في بطونها مر سباع راست چیزی که گرفتند
در شکمهای خود ونوشیدند از آب وما بقي لنا طهور وشراب وچیزی که باقی ماند از آب فهی آن
برای ماست پاک کننده ونوشیدنی **وعن** ابي سعيد الخدري ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
سئل عن الحياض التي بين مكة والمدينة روایت است از ابو سعید الخدری که آنحضرت پرسیده شد
از آب حوضها که میان مکه ومدینه اند تردها السباع والكلاب والحمر فرود می آیند آنرا درندگان وسگان
وخران عن الطهر منها پرسیدند از طهارت کردن از آن حوضها که آیا طهارت حاصل میشود از آن
فقال لها ما حملت في بطونها ولنا ما غبر پس گفت آنحضرت مر سباع وکلاب وحمر راست آنچه برداشتند
در شکمهای خود ومار است آنچه باقی ماند طهور پاک کننده است رواه ابن ماجة **وعن** عمر بن الخطاب رضي
الله عنه قال لا تغتسلوا بالماء المشمس امیر المؤمنین عمر گفت که غسل نکنید بآب گرم شده در آفتاب
فانه يورث البرص زیرا که بدرستی که غسل کردن بآب گرم شده در آفتاب می آرد برص را رواه الدارقطني
این اثریست از عمر رضی الله عنه آمده اما رفع آن بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بصحت نرسیده
کذا قالوا ودر تنزیه الشریعه از عایشه آورده که گفت گرم کردم برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم آب در آفتاب
پس فرمود مکن یا حمیرا که آن مورث برص است رواه ابن نعیم في الطب والدارقطني في الافراد وفي السنن وابن
حبان از انس آورده که گفت غسل نکنید بآبی که گرم شده است در آفتاب که میرساند برص گفته که در اسانید
این حدیث کذابان ووضاعان اند که قبول کرده نمیشود از ایشان حدیث وثابت نشده از پیغمبر صلی
الله علیه وسلم درین باب چیزی اما از عمر رضی الله عنه درین باب این قول بثبوت رسیده وشافعی از او
بسندی آورده که رجال وی ثقات اند مگر ابراهیم که در وی اختلاف است وشیخ وی صدقه ضعیف است

و دارقطنی از طرق دیگر آورده و منذری وغیر وی تحسین آن نموده است والله اعلم دیگر بدانکه قول
عمر رضی الله عنه که مولف آورده مخصوص بغسل است و در سفر السعادت گفته در استعمال آب گرم شده بآفتاب
حدیثی صحیح نشده و این شامل غسل و وضو و جز آن است و پوشیده نماند که بر تقدیر ثبوت مراد اعتبار
دوام بر آن خواهد بود یا نزد عدم معارض و مانع از آن چنانکه در بعضی اطعمه که اطبا از آن منع کرده اند

باب تطهیر النجاسات نجاست پلیدی ضد طهارت و پاکی و نجس بفتح جیم و کسر آن پلید و در
اصطلاح فقها بفتح بمعنی پلیدی آید و بکسر بمعنی پلید و نجس ینجس از باب سمع یسمع و کرم یکرم هر دو آید
و نجاسات بلفظ جمع آوردن بقصد اراده انواع اوست که مختلف است احکام آن

الفصل الاول عن أبي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا شرب الكلب في اناء احدكم
چون آب خورد سگ در آوند یکی از شما فليغسله سبع مرات پس باید که بشوید آن آوند را هفت بار
متفق عليه وفي رواية لمسلم و در روایتی مر مسلم را چنین آمده که قال طهور اناء احدكم اذا ولغ فيه
الكلب گفت پاک شدن ظرف یکی از شما چون آب خورد سگ در آن ظرف و ولوغ خوردن سگ آب را باطراف زبان و آن
مخصوص است بدرندگان ان يغسله سبع مرات شستن آن ظرف است هفت بار اولاهن بالتراب
نخستین بار از آن هفت بار شستن بخاک است بدانکه شستن ظروف ولوغ کلب هفت بار مذهب اکثر محدثین است
و مذهب ائمه ثلثه هم همین است الا امام ابوحنیفه که نزد وی حکم سایر نجاسات دارد و آنچه در حدیث آمده محمول بر احتیاط
است نه وجوب یا این در ابتدای اسلام بود پس از آن منسوخ گشت والله اعلم و آنکه گفت اولیهن بالتراب
روایت مسلم است و در روایت ابی داود اخریهن آمده و در ترمذی اولیهن او اخریهن و در روایتی نزد بزار احدیهن
آمده و در روایتی از امام احمد هشت بار بشویند هشتم بار بخاک وعنه قال قام اعرابي گفت ابو هریره
ایستاد بادیه نشینی و اعراب بادیه نشینان عرب را گویند و بعضی گویند بادیه نشین را اگرچه از عجم نیز بود
اعراب گویند فبال في المسجد پس بول کرد آن اعرابی در مسجد فتناوله الناس پس گرفتند او را مردم و در
افتادند در وی تا نگذارند که بول کند فقال لهم النبي پس گفت مر ایشان را پیغمبر صلى الله عليه وسلم
دعوه بگذارید او را که بول کند وهريقوا على بوله سجلا من ماء و بریزید بر جای بول او دلوی از آب
او ذنوبا من ماء شک راویست که سجلا فرمود یا ذنوبا و این بر تقدیری که سجل و ذنوب یک معنی باشد و بعضی
گفته اند که سجل بفتح سین و سکون جیم دلو عظیم که پر آب باشد و ذنوب بفتح ذال نزدیک بوی و برین تقدیر او برای
تخییر باشد و صواب آنست که هر دو بمعنی دلو عظیم پر آب است و او برای شک فانما بعثتم ميسرين زیرا که
برانگیخته شده اید شما و پیدا کرده شده اید شما مگر آسانی کننده در دین و مهربانی نماینده ولم تبعثوا معسرين

و برانگیخته نشده اید دشواری نماینده و این صفت آنحضرت است صلی الله علیه وسلم که بغایت
رفق و مهربانی و سهولت و سماحت دین و شریعت موصوف است صحابه را که متبعان وی اند بآن
موصوف ساخت مقصود ترغیب و تحریض بر رفق و لطف است بآن اعرابی که بول کرد رواه البخاري
و این حدیث دلالت دارد بر آنکه زمین پاک میگردد بر ریختن آب بر نجاست بکثرت و غلبه و بر آنکه غساله
نجاست و رشاشه پاک است اگر بر جای دیگر افتد از جامه و بدن و زمین یا از حصیر بر زمین چکد و علما را در
اختلافات مختار آنست که اگر بعد از پاک شدن محل جدا گردد پاک است و اگر پیش از پاک شدن محل جدا گردد پلید است
و اگر جدا گردد و رنگ و بوی آن متغیر باشد پلید میگردد باتفاق کذا فی مجمع البحار و طیبی گفته که این حدیث
دلالت دارد که چون زمین پلید گردد بخشک شدن پاک نمیگردد و کندن زمین و برداشتن خاک از آن واجب نیست
و نزد ابی حنیفه زمین بخشک شدن پاک گردد و اگر تا خشک شدن نگذارند زمین میباید کند و خاک از آن
باید برداشت تا پاک گردد انتهی و معلوم نیست که اصحاب ما در جواب این سخن چه گفته اند و من گفتم
تواند که حدیث دلالت نکند بر آن که قوم در آنجا نماز کردند پیش از خشک شدن شاید که ریختن آب بالفعل
برای آن بوده باشد که نجاست سبک گردد و بوی و رنگ زایل گردد بجهت غلبه آب بر ظرف شود و پاک
بخشک شدن شده باشد و حدیث از ین ساکت است وعن انس رضي الله عنه قال بينما نحن في
المسجد مع رسول الله گفت انس در اثنای آنکه ما بودیم در مسجد با پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم اذا
جاء اعرابي ناگاه آمد اعرابی فقام يبول في المسجد پس ایستاد که بول کند در مسجد فقال
اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم پس گفتند صحابه مه مه مکن مکن و از اینجا معلوم میشود که
تناول و در افتادن باعرابی که در حدیث سابق مذکور شد بزبان بود نه بدست اگر قضیه یکی باشد فقال
رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم لا تزرموه قطع نکنید بول او را دعوه بمانید او را و از زرم
بتقدیم زا بر را قطع کردن بول کسی او و زرم منقطع شدن بول و اشک و جز آن و درین غایت شفقت و مهربانی و حلم
و کرم است از آنحضرت بر غربا و نادانان و لهذا منع کرد و نصیحت نمود او را بنهایت نرمی و شفقت و حکمت
نهی از زرم اعرابی آن بود که مسجد خود آلوده شد و در قطع بول بر وی ضرر است و با وجود آن جامه او پلید
میگردد و مواضع متعدده از مسجد متنجس خواهد شد فتركوه حتى بال پس گذاشتند تا آنکه بول کرد ثم ان رسول
الله پس تر بدرستی که پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم دعاه خواند آن اعرابی را فقال له ان
هذه المساجد لا تصلح لشيء من هذا البول والقذر پس گفت آنحضرت مر او را که این مسجدها لایق نیست
و نمیشود مر چیزی را از این بول و پلیدی انما هي لذكر الله والصلوة وقراءة القرآن و نیست مساجد مگر

از برای ذکر خدا کردن و نماز گزاردن و قرآن خواندن او کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
یا چنانکه گفت آنحضرت این لفظ در جائی میگویند که بخصوص لفظ آنحضرت راوی را یاد نیست
پس میگوید که باین لفظ فرمود که من گفتم یا بلفظ دیگر که مشابه اوست قال گفت راوی وامر رجلا
من القوم و فرمود آنحضرت مردی را از صحابه که دلو آبی بیارد و بریزد در آنجا که بول کرده است فجاء
بدلو من ماء فشنه پس آورد آن مرد دلوی را از آب پس بریخت آنرا بر بول و شن بسین مهمله ریختن و اکثر
بریزند و بر ایشان گسترند و شن گویند بشین معجمه و در حدیث بمهمله است در نسخ متعدده معتبره و در بعضی
نسخ فشنه بمعجمه نیز واقع است متفق علیه وعن اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهما قالت سألت
امرأة رسول الله گفت اسماء بنت ابی بکر صدیق که صحابیه است و فضایل و مناقب بسیار دارد والده
عبدالله بن الزبیر پرسید زنی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فقالت پس گفت آن زن یا رسول
الله أرأیت احدینا اذا اصاب ثوبها الدم من الحیضة خبر ده یکی از ما را چون برسد جامه او را
خون از حیض و حیضه بکسر حا و فتح آن هر دو آمده است کیف تصنع چکند و چگونه پاک کند جامه را از آن
فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا اصاب ثوب احدیکن الدم من الحیضة
چون برسد جامه یکی از شما را خون از حیض فلتقرصه پس باید که بمالد آنرا بسر انگشتان و ناخنان ثم لتنضحه
بماء پس بشوید آنرا و نضح در لغت بمعنی پاشیدن آب است و لیکن در احادیث نزد ما محمول بر شستن است
ثم لتصل فیه پس اگر خواهد نماز بگزارد در آن جامه یعنی پیشتر از آنکه خشک کرد چنانکه در حدیث آینده
بیاید متفق علیه وعن سلیمان بن یسار مولی ام المؤمنین میمونه برادر عطاء بن یسار از اهل مدینه و کبار
تابعین است فقیه فاضل ثقه عابد ورع حجت یکی از فقهای سبعه مدینه مات سنه سبع و مائة قال سألت
عائشة عن المنی یصیب الثوب گفت سلیمان پرسیدم عایشه را رضی الله عنها از حکم منی که میرسد جامه را
فقالت کنت اغسله من ثوب رسول الله پس گفت عایشه بودم من که میشستم منی را از جامه
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فیخرج الی الصلوة پس بیرون می آمد آنحضرت بنماز و اثر الغسل
فی ثوبه و نشان شستن که تری باشد در جامه آنحضرت میبود متفق علیه وعن الاسود
و همام اسود بن یزید بن قیس نخعی برادرزاده علقمه بن قیس است و بود اکبر از عم خود و وی خال ابراهیم
نخعی است زمان آنحضرت را دریافت و خلفای اربعه را دیده و از اکابر صحابه شنیده روایت
میکند از وی خواهرزاده او ابراهیم و غیر او هشتاد حج و عمره برآورده و بود صایم تا وقت موت
و ختم میکرد در دو شب مات سنه اربع او خمس و سبعین و همام نخعی نیز تابعی کوفی ثقه است از عباد اهل کوفه

و علمای آن

و علمای آن روایت میکنند از ابن مسعود و عایشه و جز ایشان از صحابه و روایت کرده از وی
ابراهیم و غیر وی مات سنه خمس و ستین پس روایت میکنند این دو تابعی عن عائشة قالت کنت
افرک المنی من ثوب رسول الله گفت عایشه که بودم که میمالیدم منی را یعنی خشک را از جامه پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم رواه مسلم روایت کرد این حدیث را مسلم بروایت اسود و همام از عایشه
وبروایة علقمة والاسود عن عائشة نحوه و بروایت علقمه و اسود از عایشه مانند آن و فیه
و درین روایت این زیادتی نیز هست که ثم یصلی فیه پس نماز میگذارد آنحضرت در آن و این
احادیث دلیل است بر نجاست منی چنانکه مذهب ما و مذهب مالک و روایتی از احمد است و نزد
شافعی و مشهور از مذهب احمد طاهر است و دلیل ایشان آنست که منی اصل و ماده پیدایش دوستان
خدا است پس چگونه گوییم که نجس است و دارقطنی و طبرانی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت آورده اند
که گفت پرسیده شد پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم از منی که میرسد جامه را پس فرمود که آن بمثابه آب بینی
و آب حلق است کفایت میکند که بمالی آنرا بخرقه یا بخسی و دلیل ما احادیثی است که وارد شده
در غسل آن و فرک برای تسهیل امر است بجهت شدت ابتلا نه از جهت طهارت و اگر گویند شاید که
غسل و فرک از جهت نظافت باشد نه برای طهارت جواب آنکه این خلاف ظاهر است و تمام دلیل
آنست که منی را باشیای نجسه جمع کرده اند چنانکه در هدایه حدیث آورده است که یغسل الثوب
من خمس البول والغایط والدم والمنی والقی و آنکه ایشان گویند که منی اصل آفرینش دوستان خداست
علقه که خون بسته است نیز ماده آفرینش دوستان خدا است و خون باتفاق نجس است و نیز
پاک از پلید پیدا میکند چنانکه شیر از خون و منی همچنانکه اصل اولیای خدا است اصل اعدای خدا
نیز هست پس چگونه گوییم که آن پاک است و اما حدیث ابن عباس که آورده اند در صحت این حدیث سخن است
و اگر صحیح است منسوخ است والله اعلم وعن ام قیس بنت محصن بکسر میم و سکون حا و فتح صاد
مهمله خواهر عکاشه بن محصن است اسلام آورد بمکه قدیم و هجرت کرد بمدینه جمعی از صحابه و تابعین از وی
روایت کرده اند انها اتت بابن لها روایت است از ام قیس که وی آورد پسر خود را که مر او را
بود صغیر لم یأکل الطعام پسری خرد شیرخواره که نخورده است هنوز طعام را الی رسول الله
بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی حجره پس بنشاند آنحضرت آن پسر را در کنار مبارک شریف
خود فبال علی ثوبه پس بول کرد آن پسر بر جامه شریف آنحضرت فدعا بماء پس طلب کرد آنحضرت
آبی را فنضحه و لم یغسله پس پاشید آب بر آن جامه و نشست آنرا متفق علیه

بدانکه مذهب شافعی آنست که در بول صبی که هنوز طعام نخورده است پاشیدن آب کفایت دارد
و حاجت بغسل نیست و ظاهر این حدیث دلالت دارد بر آن و بعضی از شافعیه فرق کرده اند میان
صبی و صبیة و کفایت نضح در اول است نه در ثانی و نزد امام ابوحنیفه و مالک همه جا غسل میباید
و مراد بنضح در حدیث نزد ایشان غسل است و لم یغسله بآن معنی است که مبالغه در غسل نکرد از جهة
عموم دلایل که دلالت دارد بر غسل بول و شمنی از طحاوی نقل کرده که مراد بنضح اینجا صب آبست یعنی ریختن آب
از غیر مالیدن و بفشردن و در حدیث آمده است از عایشه که خردی را نزد آنحضرت آوردند
پس بول کرد پس فرمود آنحضرت بریزید بروی آب ریختنی و در بول صبی این کفایت است و در بول صبیة
صب با عصر میباید پس در هر دو غسل است ولیکن در بول صبیة مبالغه و تاکید بیشتر است و وجه فرق
میان صبی و صبیة در شرح ذکر کرده شده است پس در ایجاب غسل و مبالغه در آن حرج و مشقت است

واظهر وجوه آنست که با پسران ابتلا و اختلاط بیشتر از دختران است صح

وعن عبد الله بن عباس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اذا دبغ الاهاب
فقد طهر چون دباغت داده شد چرم بتحقیق پاک شد و دباغت پیراستن پوست با آنچه کند
و تباهی از ابر وی خواه بادویه یا بآفتاب دادن نه بمجرد خشک شدن و در باد گذاشتن و اهاب بکسر همزه
چرم مطلق یا پیش از دباغت کذا فی القاموس و شمنی گفت که اهاب جلد پیش از دباغت و بعد از
دباغت ادیم گویند رواه مسلم بدانکه طهارت چرم بدباغت ثابت است باتفاق ایمه اربعه خواه میته
بود یا مذبوح ماکول اللحم بود یا غیر آن الا آنکه بعضی اصحاب امام احمد را در اهاب میته کلامی هست و
محققان ایشان بر طهارت اند و احادیث درین باب مشهور است و پوست خنزیر و آدمی از آن
مستثنا است آدمی از جهة کرامت و خنزیر بسبب اهانت و در کلب اختلاف است و صواب آنست
که وی نجس العین نیست چنانکه خنزیر و فیل نزد امام محمد حکم خنزیر دارد و نزد امام ابوحنیفه و ابی یوسف
و دیگر ایمه نه چنین است و از سلف منقول است که باستخوان فیل و جز آن انتفاع میکردند و ازان
میمودند و شانه میگرفتند و بیهقی از انس آورده که آنحضرت را شانه بود از عاج و آورده اند که
فاطمه زهرا سلام الله علیها دو دستوانه خرید از عاج و مشهور آنست که عاج نام دندان فیل است و بعضی
از محدثان گفته اند که نام حیوانی دیگر است دریایی و بعضی گویند که نام سلحفاة بحری است والله اعلم
وعنه قال تصدق علی مولاة لمیمونة بشاة و هم از ابن عباس است که گفت تصدق کرده شد
بر جاریه آزاد کرده شده که مر ام المومنین میمونه را بگوسفندی فماتت پس مرد آن شاة و مرده افتاده
بود فمر بها رسول الله پس گذشت بر آن شاة مرده افتاده پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال

هلا اخذتم

هلا اخذتم اهابها پس گفت آنحضرت چرا نگرفتید شما پوست آن را فدبغتموه پس دباغت
میکردید آن را فانتفعتم به پس سود مند میشدید بآن فقالوا انها میتة پس گفتند اهل خانه میمونه که
این شاة خود مرده است و انتفاع بدان حرام است فقال انما حرم اکلها پس فرمود آنحضرت حرام
نیست مگر خوردن میته نه مطلق انتفاع بدان و در بعضی نسخ حرم بضم حا و تشدید را متفق علیه
وعن سودة زوج النبی روایت است که از ازواج مطهره پیغمبر است صلی الله علیه وسلم قالت
ماتت لنا شاة گفت سوده مرد گوسفندی که ما را بود فدبغنا مسکها پس دباغت دادیم چرم
اورا مسک بفتح میم و سکون سین چرم سلخ کرده شده ثم ما زلنا ننبذ فیه پس همیشه بودیم
ما که نبیذ می ساختیم در مشکی که از آن مسک ساختیم حتی صار شنا تا آنکه گشت مشکی کهنه دریده شده
شن بفتح شین معجمه و تشدید نون رواه البخاری

الفصل الثانی

عن لبابة بنت الحارث ام الفضل
هلالیه خواهر ام المومنین میمونه و زوجه عباس بن عبد المطلب و ام عبد الله بن عباس و فضل بن عباس
قالت کان الحسین بن علی رضی الله عنهما فی حجر رسول الله صلی الله علیه وسلم فبال علی ثوبه
گفت لبابه که بود امام حسین بن علی مرتضی در کنار آنحضرت پس بول کرد بر جامه شریف وی فقلت
البس ثوبا و اعطنی ازارک لبابه میگوید که گفتم آنحضرت را بپوش جامه را و بده مرا ازار خود را
حتی اغسله تا آنکه بشویم آن را قال انما یغسل من بول الانثی گفت آنحضرت شسته نمیشود جامه مگر
از بول دختر و ینضح من بول الذکر و پاشیده میشود آب از بول پسر شرح این حدیث در حدیث ام
قیس معلوم شد رواه احمد و ابو داود و ابن ماجه و فی روایة لابی داود والنسائی عن ابی السمح و

قال گفت

آمده است در روایتی مر ابی داود و نسائی را از ابی السمح بفتح سین و سکون میم که خادم آنحضرت بود
یغسل من بول الجاریة و یرش من بول الغلام شسته شود از بول دختر و پاشیده شود از بول پسر که شیر
خواره باشد و طعامی نخورده باشد وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وطی
احدکم بنعله الاذی چون پی سپرد کسی از شما بنعلین پلیدی را و اذی در اصل لغت چیز مکروه که طبع از آن نفرت
آرد و اطلاق او بر مقذورات هم ازین جهت است فان التراب له طهور پس هر آینه خاک مالیدن نعلین
مر او را پاک کننده است اگرچه خاکی باشد که بعد پی سپر کردن اذی بروی گذشته است و مراد نجاست
خشک است که چیزی از آن تعلق گرفته است بنعل یا خف پس دلک کرد آن را بارض و اما رطب پس بدلک زایل نمیگردد
و مذهب امام اعظم و امام محمد این است و نزد ابی یوسف و شافعی در قول قدیم مراد عام تر است و از رطب نیز
بدلک پاک میگردد و ایشان میگویند امر مبنی بر تیسیر و رفع حرج است و نزد ایشان نیز مراد نجاست ذی جرم است

اما در غیر وی جرم مثل بول و خمر غسل واجب است و تورپشتی این حدیث را تأویل کرده و گفته که مراد
نبودن تراب مطهر آن آنست که مشتغل چون پی سپر کند نجاست را بعد از آن برود اثر آن بتراب
میرسد او را که در آید در مسجد و پی سپر کند زمین او را یعنی مراد بطهارت در حق جواز صلوة نیست
بلکه طهارت در حق دخول مسجد و وطی ارض اوست زیرا که در اینجا طهارت مستحسن است اگر چه واجب نیست
و این تأویل خالی از بعدی نیست بحسب ظاهر عبارت حدیث و بالجمله مراد آنست که نجاستی
بجسد یا جامه و بدن و متلوث گردد بدان بلکه مس یابس از آنست که موجب تلوث نباشد و در صورت
تلوث غسل واجب است باتفاق. رواه ابو داود وابن ماجة معناه. روایت کرد این حدیث را ابو داود
باین لفظ که مذکور شد و ابن ماجه این معنی را بلفظ دیگر آورده. وعن ام سلمة قالت لها امرأة. و روایت است
از ام سلمه رضی الله عنها که گفت او را زنی انی اطیل ذیلی. بدرستی که من دراز میکنم دامن جامه خود را
وامشی فی المکان القذر. و راه میروم در جای پلید یعنی او را چه چیز پاک کند بشویم یا چه کنم قالت
گفت ام سلمه قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یطهره ما بعده. پاک میکرداند
او را چیزی که بعد از رفتن در مکان قذر است یعنی بعد از آن که در جای پاک راه میروی خاکی که بدامن میرسد پاک
میکرداند او را چنانکه در حدیث ابی هریره معلوم شد و در این حدیث ام سلمه حمل بر قذر یابس میباید کرد چه اجماع
منعقد است که جامه چون پلید گردد پاک نشود مگر بشستن بخلاف نعلین و خفین که جماعه از تابعین بدان
رفته اند که پاک میشود بدلک اگر چه نجاست رطب باشد چنانکه قول امام شافعی و امام ابو یوسف معلوم شد
رواه مالک واحمد والترمذی وابو داود والدارمی وقالا. و گفته اند ابو داود و دارمی که المرأة
ام ولد لابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف. آن زن که پرسید از ام سلمه این مسئله را ام ولد است مر ابراهیم
بن عبد الرحمن بن عوف را پس آن امرأة مجهوله نباشد و این حدیث مطعون نگردد. وعن المقدام بن معدیکرب
بکسر را صحابی است معدود در اهل شام نزول کرد حمص را و وفود آورد برای آنحضرت از کنده روایت میکنند از
آنحضرت و از صحابه و روایت میکنند از وی جمعی از تابعین مات بالشام سنه سبع وثمانین قال
نهی رسول الله گفت نهی کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن لبس جلود السباع. از پوشیدن
پوستهای درندگان چنانچه شیر و پلنگ و مانند آن والرکوب علیها. و از سوار شدن بر آن پوستها
مراد گسترانیدن آنهاست در زیر و نشستن بر آنهاست و یا بر زین انداختن و سواری کردن و علت نهی
آن گفته اند که آن از سیرت جباران و داب متکبران است پس نهی تنزیهی است و بر قول کسی که میگوید پوستهای
میته نجس است و پاک نمیکردد بدباغت نهی تحریمی نیز میتواند بود. رواه ابو داود والنسائی.

وعن ابی الملیح

وعن ابی الملیح بفتح میم بن اسامة عن ابیه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه نهی عن جلود
السباع. روایت است از ابو الملیح که نام وی عامر بن اسامة بن عمیر هذلی است و از ثقات تابعین است
و پدر او اسامه از صحابه است که آنحضرت منع کرد از پوستهای درندگان. رواه احمد وابو داود و
النسائی. و نهی از جلود سباع شامل است لبس و افتراش و رکوب را بر آن. وزاد الترمذی والدارمی
ان تفترش. و باین روایت مخصوص بافتراش گردد. وعن ابی الملیح انه کره ثمن جلود السباع روایت است
از ابو الملیح که وی مکروه داشته است بهای چرمهای درندگان را و این مذهب ابو الملیح است و بعضی
قید کرده اند که مراد پیش از دباغت است که بجهة نجاست بیع آن مکروه و حرام داشته است و در نسخه
اصل در اینجا بیاض است و در حاشیه نوشته اند که رواه الترمذی فی کتاب اللباس وسنده جید.
روایت کرد این حدیث را ترمذی و سند وی سره و قوی است. وعن عبد الله بن عکیم. بضم عین و فتح
کاف جاهلی اسلامی است که دریافت زمان سعادت نشان آنحضرت را و شناخته نشده است او را روایت
و اختلاف است در صحبت وی و صحیح آنست که تابعی است. قال اتانا کتاب رسول الله گفت آمد ما را کتاب
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان لا تنتفعوا من المیتة. که سودمند نشوید از خود مرده باهاب
ولا عصب. نه بپوست و نه بپی. رواه الترمذی وابو داود والنسائی وابن ماجة. این حدیث و امثال
آن متمسک بعضی از اهل مذهب امام احمد است که جلد میته را طاهر ندارند اگر چه مدبوغ باشد و در صحت
احادیث وارده در طهارت آن تکلم کنند و بعضی از ایشان که التزام صحت آنها بکنند عموم قرآن را
که فرموده است حرمت علیکم المیتة نسبت تخصیص نکنند و گویند که مقصود حرمت علیکم هر جزو
اوست با آنچه مقصود از وست و مقصود از اهاب انتفاع بدوست چنانکه مقصود از لحم اکل است
و حدیثی از دارقطنی نقل کنند که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم که من رخصت کرده بودم شما را
در جلود میته و چون بیاید شما را کتاب من سودمند نشوید از میته نه باهاب نه بعصب او. و این مشعر است که
نهی بعد از رخصت است و حق آنست که احادیث طهارت بعد از دباغت بسیار اند و مشهور که
بمثل آن زیادت بر کتاب میتوان کرد و اهاب نام جلد است پیش از دباغت و خود در حدیث بخاری
و مسلم آمده که حرام از میته اکل اوست نه همه چیز چنانکه گذشت و جمهور ائمه از مذهب امام احمد و
محققین ایشان نیز بهمین جانب اند که طاهر است و حدیث عبد الله بن عکیم ضعف و اضطرابی دارد که
مقاومت بآن حدیث نمیتواند کرد و در صحبت او نیز سخن است و صحیح آنست که تابعی مخضرم است والله اعلم
و مولف بعد ازین حدیث که دلالت دارد بر نجاست اهاب میته احادیث آورد که دلالت دارند بر طهارت آن

بعد از دباغت اشارت بآنکه مراد درین حدیث باباحت انتفاع بعد از دباغت است پس گفت وعن
عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امر ان یستمتع بجلود المیتة اذا
دبغت. گفت عائشه که آنحضرت امر کرد بطریق اباحت تمتع گرفتن بچرمهای میته وقتی که دباغت
داده شوند و اگر بملاحظه منع از اضاعت و اسراف امر استحباب نیز مراد دارند صورتی دارد والله اعلم
رواه مالک و ابو داود. وعن میمونة قالت مر علی النبی صلی الله علیه وسلم رجال من قریش
گفت میمونه که گذشتند بر آنحضرت چند مرد از قریش که یجرون شاة لهم مثل الحمار. میکشیدند گوسفند
مرده که مر ایشان را بود مانند خر در ضخامت بجهة کلانی یا فربهی یا بسبب آماسیدگی. فقال لهم رسول
الله. پس گفت مر ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لو اخذتم اهابها. کاشکی میگرفتید شما پوست او
قالوا انها میتة. گفتند که این شاة خود مرده است پوست او را چگونه گیریم. فقال رسول الله صلی
الله علیه وسلم یطهره الماء والقرظ. پس گفت آنحضرت پاک میگرداند آنرا آب و قرظ بفتحتین برگ درخت سلم
که بوی پوست بر آید. رواه احمد و ابو داود. وعن سلمة بن المحبق. بضم میم و فتح حای مهمله و کسر بای موحده
مشدده و غالب بر زبان محدثان فتح باست صحابی است معدود در بصریین روایت میکنند ازوی حسن بصری
و غیروی قال ان رسول الله. گفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم جاء فی غزوة تبوک آمد در
جنگ تبوک که نام موضعی است در جانب شام و آخر غزوات آنحضرت است در سال نهم علی اهل بیت
بر اهل خانه فاذا قربة معلقة. پس ناگاه مشکی آویخته بود. فسأل الماء. پس طلبید آنحضرت آب را
فقالوا له. پس گفتند اهل آن خانه یا رسول الله انها میتة. این قربه از پوست میته است که دباغت
داده شده است فقال دباغتها طهورها. پس فرمود آنحضرت دباغت دادن او پاک کننده او
است. رواه احمد و ابو داود. الفصل الثالث عن امرأة من بنی عبد الاشهل قالت قلت
روایت است از زنی از قبیله عبد الاشهل که مجهول است و معلوم نیست حال وی که گفت گفتم
یا رسول الله ان لنا طریقا الی المسجد منتنة. بدرستی که ما را راهیست بسوی مسجد بدبو فکیف
نفعل اذا مطرنا. پس چگونه احتیاط و احتراز کنیم وقتی که باران داده میشویم قالت. گفت آن زن فقال
پس گفت آنحضرت الیس بعدها طریق هی اطیب منها. آیا نیست بعد از آن راه گنده راهی دیگر که خوشتر و
پاکیزه‌تر باشد از آن قلت بلی. گفتم آری هست قال. گفت آنحضرت فهذه بهذه. پس این راه پاک که بعد از و
می آید مقابل است بآن راه گنده است یعنی از آن راه گنده اگر نجاستی میرسد براه پاک آئی از آن
نجاست پاک میشوی چنانکه در حدیث لبابه بنت الحارث و ام سلمه گذشت الا آنکه درین حدیث ذکر

نعلین و ثوب

نعلین و ثوب نیست و احتمال هر دو دارد و نیز بقرینه مطر ناظر میشود که رطوبتی در نجاست باشد والله اعلم
رواه ابو داود. وعن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال کنا نصلی مع رسول الله. گفت ابن
مسعود بودیم ما که نماز میکردیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ولا نتوضأ من الموطئ. و وضو نمیکردیم یعنی
نمی شستیم عضو را یا جامه و نعلین را از آلوده شدن بنجاستی که در جای پی سپر کردن بودی. رواه
الترمذی. این نیز محمول است بر چیزی که خشک از نجاست خواهد بود که متعلق میشد نه تر که آلوده میشد جامه
شستن از آن مجمع علیه است چنانکه گذشت. وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال کانت الکلاب
تقبل و تدبر فی المسجد فی زمان رسول الله. گفت ابن عمر بودند سگان که پیش می آمدند و پس میرفتند یعنی
آمد و رفت میکردند در مسجد در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فلم یکونوا یرشون شیئا من ذلک. پس
نبودند اصحاب که میپاشیدند چیزی را از آب از جهة آن. رواه البخاری. و این بر تقدیریست که سگان
تر نباشند بنجاستی که از وی آنجا جدا گردد پس آب نمیریختند از مجرد در آمدن سگان و گفته‌اند که این در ابتدای
اسلام بود بر اباحت اصلیه پس از آن وارد شد امر بتکریم مساجد و تطهیر آن و محافظت آن از در آمدن
کلاب و حیوانات و ساختن درها و دربندها تا آنکه یکوقتی امر کردند بکشتن سگان. وعن البراء قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا بأس ببول ما یؤکل لحمه. روایت است از براء بن عازب که
صحابی مشهور است گفت که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نیست باک ببول آنچه خورده میشود گوشت
وی. وفی روایة جابر. و در روایت جابر اینچنین آمده که قال. گفت آنحضرت ما اکل لحمه فلا بأس ببوله
چیزیکه خورده میشود گوشت وی پس نیست باک ببول او و تمسک کرده است بظاهر این حدیث کسی که قایل
است بطهارت بول ماکول اللحم چنانکه مالک و احمد و بعضی از شافعیه و آن نزد ابو حنیفه و ابو یوسف
نجاست خفیفه است از جهة تعارض آثار و شاید که تأویل نزد ایشان آنست که باس عظیم ندارد و غالب
استعمال این کلمه در جائی بود که جانب نقیض حکم اولی و احری است والله اعلم. رواه احمد والدار قطنی

باب المسح علی الخفین بدانکه مسح موزه جایز است بسنت و اخبار و آثار مشهوره تا آنکه هر که
اعتقاد آن نکند مبتدع است کذا فی الهدایة و تصریح کرده جمعی از حفاظ که حدیث مسح علی الخفین متواتر است
و جمع کرده اند بعضی از محدثان راویان آنرا از صحابه زیادت از هشتاد و درگذشته اند و عشره مبشره از ایشانند
و ابن عبد البر گفت نمیدانم هیچ یکی از علمای سلف انکار آن کرده کذا فی المواهب اللدنیه و حسن بصری گفت که
دریافتم هفتاد نفر از صحابه را رضی الله عنهم که همه اعتقاد میکردند مسح خفین را و کرخی گفت که میترسم
کفر را بر آنکه قبول ندارد مسح موزه را زیرا که آثاری که در وی آمده در حیز تواتر است و امام ابو حنیفه گفته که

قایل شدم بمسح موزه تا انکه آمد مرا آثار مانند روشنی آفتاب بعد از آن بدانکه مسح کردن بر موزه رخصت
است و شستن عزیمت پای است و در هدایه گفت که هر که اعتقاد ندارد مسح موزه را مبتدع است اما اگر
اعتقاد دارد و مسح نکند از جهة اخذ عزیمت ماجور باشد و در مواهب لدنیه گفته که علما را اختلاف است
که مسح کردن بر موزه فاضلتر است یا بر کشیدن آنها و پایها شستن بعضی گفته اند که مسح کردن فاضلتر است
از جهة رد بر اهل بدع از روافض و خوارج که طعن میکنند بر آن و مختار در مذهب امام احمد همین است و امام
نووی گفته مذهب اصحاب ما آنست که غسل افضل است از جهة بودن وی اصل اما بشرط انکه ترک نکند
مسح را و در روایتی از امام احمد هر دو برابر است از جهة ورود شریعت بهر دو و صاحب سفر السعادة گفته که
مر آنحضرت را تکلف نبود در هیچ جائی نه در مسح و نه در غسل اگر موزه پوشیده بودی نکشیدی تا پای بشوید
واگر پای برهنه بودی موزه نپوشیدی تا مسح کند و علما را اختلاف است در آن و احسن اقوال همان است
که موافق سنت باشد انتهی الفصل الاول عن شریح بضم شین معجمه وفتح را بن هانی بهمزه در
آخر از جمله اصحاب امیر المومنین علی است ثقه است و ولادت او در زمان آنحضرت است و پدر او هانی
صحابی است و آنحضرت او را مکنی با بو شریح ساخته قال سألت علي بن ابي طالب رضي الله عنه
عن المسح على الخفين گفت پرسیدم علی بن ابی طالب را از مسح کردن بر موزها که حکم آن چیست فقال
جعل رسول الله پس گفت علی گردانید پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثلثة ايام ولياليهن للمسافر
سه روز و شبهای سه روز مر مسافر را ويوما وليلة للمقيم و یک روز و یک شب مر مقیم را رواه مسلم
وعن المغيرة بن شعبة انه غزا مع رسول الله روایت است از مغیره بن شعبه که صحابی مشهور است
که وی غزا کرد همراه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم غزوة تبوك که آخرین غزوات آنحضرت است
فتبرز رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل الغائط پس بصحرا بر آمد آنحضرت بجانب قضای حاجت
انسانی فحملت معه اداوة پس بر داشتم من با آنحضرت آب را در ظرفی که آنرا اداوه گویند و اداوه بکسر
همزه از چرم و در باب وضو تحقیق معنی آن گذشت قبل الفجر پیش از نماز بامداد فلما رجع پس هر گاه که باز گشت
آنحضرت از جانب صحرا اخذت اهريق على يديه من الاداوة آب ریختن گرفتم بر هر دو دست مبارک
وی از اداوه و از ینجا معلوم میشود که استعانت بغیر در وضو جایز است و تخصیص آن بحالت سفر وجهی ندارد
والله اعلم فغسل يديه ووجهه پس بشست آنحضرت هر دو دست و روی خود را وعليه جبة من صوف
و بر بدن مبارک آنحضرت جبه بود از پشم جبه جامه که بریده و دوخته شده باشد و قمیص جامه جیب دار و قبا
انکه جیب ندارد و اسم جبه بهمه را شامل است ذهب يحسر عن ذراعيه رفت آنحضرت و خواست که کشف کند

قال المغيرة

وبرهنه

وبرهنه کند هر دو دوش خود را فضاق كم الجبة پس تنگ آمد آستین جبه فاخرج يديه من تحت
الجبة پس بیرون آورد هر دو دست خود را از زیر جبه والقى الجبة على منكبيه و انداخت جبه را
بر هر دو دوش مبارک خود و این جبه ایست که در احادیث ذکر او واقع شده است که بروی جبه
رومیه بود و تنگ بود و از ینجا معلوم میشود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم جامه تنگ پوشیده است
ولیکن میگویند که آنرا در سفر میپوشید وغسل ذراعيه و شست هر دو ذراع خود را ثم مسح
بناصيته پس مسح کرد موی پیشانی را که آنرا چهارم حصه سر میدارند وعلى العمامة و مسح کرد
بر عمامه از برای تکمیل مسح و اقامت سنت مسح چنانکه تحقیق آن در باب وضو گذشت ثم اهويت
لانزع خفيه مغیره میگوید پس خم شدم و دست بر آوردم تا بکشم موزهای آنحضرت را فقال دعهما
فاني ادخلتهما طاهرتين پس فرمود بگذار و مکش موزها را زیرا که من در آوردم پایها را در حالتی که پاک اند
یعنی پوشیده ام آنها را بر طهارت و در اینجا کلامی است که در شرح آنرا ذکر کرده ایم فمسح عليهما
پس مسح کرد بر هر دو موزه ثم ركب وركبت بعد از آن سوار شد آنحضرت و سوار شدم من
فانتهينا الى القوم پس منتهی شدیم و رسیدیم بقوم وقد قاموا الى الصلوة و حال آنکه بتحقیق ایستاده
بودند بنماز که وقت را یافته بودند که اگر آمدن ما دیر کشد نماز بگزارید ويصلي بهم و میگزارد نماز
یعنی امامت میکرد عبد الرحمن بن عوف وقد ركع بهم ركعة و بتحقیق گزارده بود با قوم یک رکعت فلما
احس بالنبي پس هنگامی که آگاه شد به پیغمبر و دید که آنحضرت حاضر اند صلى الله عليه وسلم ذهب يتاخر
رفت که پستر شود و آنحضرت بامامت پیش آید فاومى اليه پس اشارت کرد آنحضرت بجانب عبد الرحمن
بن عوف که پیش استاده باش و بحال خود باش فادرك النبي پس دریافت پیغمبر صلى الله عليه وسلم
احدى الركعتين معه یکی از دو رکعت را با عبد الرحمن بن عوف فلما سلم قام النبي صلى الله عليه وسلم
وقمت معه پس هر گاه سلام داد امام بایستاد آنحضرت و استادم من نیز فركعنا الركعة التي سبقتنا
پس گزاردیم ما رکعتی را که سابق شده بود و آن رکعت ما را گزارده بود امام با قوم چنانکه مسبوق است
رواه مسلم و از ین حدیث معلوم شد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ببعضی اصحاب اقتدا کرده است
و مجموع آن دو بار است یکبار دیگر بابی بکر صدیق کرد در مثل همین واقعه که بعبد الرحمن بن عوف گزارد
و اما آنکه در مرض اخیر گزارد آنجا امام آنحضرت بود و ابو بکر مقتدی چنانکه در محل خود تحقیق یافته است

الفصل الثاني عن ابي بكرة عن النبي صلى الله عليه وسلم انه رخص للمسافر ثلثة ايام ولياليهن
وللمقيم يوما وليلة ابو بکره بتا در آخر صحابی ثقفی که نام او نفیع است بضم نون و فتح فا روایت میکند

از آنحضرت

از آنحضرت که رخصت کرد برای مسافر سه شبانروز و مر مقیم را یک شبانروز. إذا تطهر فلبس خفيه
وقتی که طهارت کرد پس پوشید هر دو موزه خود را. أن يمسح عليهما که مسح کند بر آن در وضویی که بعد از این
خواهد کرد. رواه الأثرم في سننه روایت کرد این حدیث را اثرم بثای مثلثه در سنن خود. وابن
خزيمة والدارقطني. و روایت کرد ابن خزیمه و دارقطنی. وقال الخطابي هو صحيح الإسناد. گفت
خطابی که اینحدیث صحیح است اسنادش. هكذا في المنتقى. اینچنین است در منتقی بضم میم و سکون نون و
فتح قاف نام کتابیست. وعن صفوان بن عسال بفتح عین مهمله و سین مشدده صحابی است ساکن کوفه
دوازده غزوه کرده و گفته اند که عبد الله بن مسعود از وی روایت کرده. قال كان رسول الله صلى الله
عليه وسلم يأمرنا إذا كنا سفرا. گفت بود آنحضرت که امر میکرد ما را وقتی که میبودیم ما مسافر و سفر بفتح سین
و سکون فا جمع سافر است چنانکه صحب جمع صاحب است. أن لا ننزع خفافنا بکسر خا. ثلثة أيام ولياليهن
که نکشیم موزهای خود را از پایها سه روز و شبهای آن. إلا من جنابة. مگر از غسل جنابت که در وی مسح
بر موزه درست نیست و موزها باید کشید. ولكن من غائط وبول ونوم. ولیکن در وضو کردن از غائط و بول و نوم
نمی باید کشید و هم بر آن مسح باید کرد و در این عبارت بحسب قاعده عربیت کلامی هست که در شرح از آن
بیان کرده ایم. رواه الترمذي والنسائي. وعن المغيرة بن شعبة قال وضأت النبي. گفت وضو
ساز انیدم پیغمبر را صلى الله عليه وسلم یعنی ریختم آب بر اعضای شریف وی. في غزوة تبوك جنگ
تبوک. فمسح أعلى الخف وأسفله. پس مسح کرد آنحضرت بالای موزه را که بر پشت قدم است و پایان آن را
که جانب پایان قدم است. رواه أبو داود والترمذي وابن ماجه. وقال الترمذي. و گفت ترمذی
هذا حديث معلول. این حدیث معلول است و در وی اسباب و علل است که قادح است در صحت
آن و گفت که. وسألت أبا زرعة ومحمدا يعني البخاري عن هذا الحديث. و پرسیدم ابا زرعه را
که از کبار ائمه حدیث است و پرسیدم بخاری را از این حدیث که آیا صحت دارد. فقالا ليس بصحيح. پس گفتند
این دو امام که این حدیث صحیح نیست. وكذا ضعفه أبو داود. و همچنین تضعیف کرده است اینحدیث را
ابو داود و وجه ضعف اینحدیث وجوه گفته اند یکی آنکه اتصال اینحدیث بمغیره ثابت نشده است بلکه
بوراد بوزن خراد که کاتب و مولی مغیره بود و وجه دیگر آنکه روایت کرده است او را ثور بن یزید از رجاء
بن حیوه از کاتب مغیره و ثور سماع ندارد از رجاء و در اکثر طرق حدیث مغیره مطلق واقع شده که مسح
علی الخفین بی ذکر اعلی و اسفل و در حدیث آینده آمده است که مسح علی ظاهرهما پس در این حدیث اضطرابی هست
و این نیز از اسباب قادحه در صحت اوست. وعنه أنه قال رأيت النبي صلى الله عليه وسلم يمسح على

الخفين على

الخفين على ظاهرهما. و هم از مغیره بن شعبه است که گفت دیدم آنحضرت را که مسح میکرد بر موزها
بر ظاهر آنها. رواه الترمذي وأبو داود. وعنه قال توضأ النبي صلى الله عليه وسلم ومسح
على الجوربين والنعلين. و هم از مغیره است که گفت مغیره که وضو کرد آنحضرت و مسح کرد بر جوربین و نعلین. رواه
أحمد والترمذي وأبو داود وابن ماجه. جورب موزه که بر بالای موزه پوشیده شود تا پاشنه و آنرا جرموق و موق
نیز گویند و در شرح ابن همام از جوهری و مطرزی آورده که موق موزه کوتاه که پوشیده میشود بالای موزه
و در شرح کتاب خرقی گفته که جرموق موزه که پوشیده شود بالای موزه در بلاد بارده و مسح بر جورب
وقتی که پوشیده شود موزه بالا و پایان هر دو بر طهارت جایز است نزد محمد و ابی یوسف مطلقا
و نزد امام ابی حنیفه اگر ثخین و مجلد و منعل باشد چنانکه راه رفتن بآن ممکن بود و نابسته بساق بایستد جایز است
و الا نه مگر آنکه نرم باشد چنانکه آب مسح بموزه درونی برسد گویا که هم بر آن مسح کرده و همچنین جایز است نزد
امام احمد و نزد شافعی جایز نیست مسح بر جورب اگر چه منعل باشد و اینحدیث حجت است بر وی
و روایت کرده شده است از علی و ابن مسعود و انس بن مالک و عمر بن الخطاب و ابن عباس و جز ایشان
رضوان الله عليهم أجمعين.

الفصل الثالث

عن المغيرة قال مسح رسول الله صلى الله عليه وسلم
على الخفين. روایت است از مغیره که گفت مسح کرد آنحضرت بر خفین. فقلت. پس گفتم من بطریق استفهام
يا رسول الله نسيت. فراموش کردی یعنی شستن پایها را که بر نکشیدی موزها را. قال بل أنت نسيت
فرمود من فراموش نکرده ام بلکه تو فراموش کرده یعنی خطا کرده در نسبت کردن نسیان بمن در این فعل
بهذا أمرني ربي. باین امر کرده است مرا پروردگار من عز وجل و من بفرموده او کرده ام نه بفراموش
کردن شستن پایها گویا این او بار است که مغیره مسح موزه را دید و خیال کرد که مگر از شستن پایها
فراموشی شده باشد پس فرمود امر الهی چنین شده و مناسب آن بود که مغیره میپرسید که آیا حکمی
تازه شده است در وجوب غسل رجلین پس فقط گفته. رواه أحمد وأبو داود. وعن علي رضي الله
عنه أنه قال. گفت امیر المؤمنین علی. لو كان الدين بالرأي. اگر میبود کار و بار دین برای و حکم عقل
لكان أسفل الخف أولى بالمسح من أعلاه. هر آینه میبود پایان موزه بهتر و سزاوارتر بمسح کردن
از بالای آن از جهت بودن جانب پایان محل تنجس و تلوث پس تطهیر و تنظیف آن اولی و انسب باشد
وقد رأيت رسول الله. و بتحقیق دیدم پیغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم يمسح على ظاهر خفيه. مسح میکرد
بر ظاهر یعنی بر بالای موزهای خود. رواه أبو داود وللدارمي معناه. روایت کرد این حدیث را بلفظ ابو داود و
دارمی مضمون آنرا بعبارت دیگر آورده و از اینجا معلوم گردید که حکم عقل و اتباع وی در مقابله

والترمذي

احکام شارع و قیاس در برابر نص باطل است **باب التیمم** تیمم در لغت بمعنی قصد است و در شرع
عبارت است از قصد کردن خاک پاک و مسح کردن روی و دست بدان به نیت تطهیر و قصد ابتدای
شرعیت تیمم آنست که در صحیح بخاری از عایشه صدیقه رضی الله عنها روایت میکند که گفت بیرون آمدیم با
پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در بعضی از سفرهای وی تا بودیم به بیدا یا بذات الجیش پس گسست گردن بند من
پس توقف فرمود آنحضرت برای جستن آن و توقف نمودند مردم با وی در آن منزل آب نبود و با خود
آب نداشتند پس آمدند مردم نزد ابوبکر صدیق رضی الله عنه و گفتند نمی بینی که چه کرد عایشه که نگاه دا
پیغمبر خدا و مردم را پس آمد ابوبکر و آنحضرت سر خود بر زانوی من نهاده بخواب رفته بود پس گفت مرا ابوبکر
نگاه داشتی تو پیغمبر خدا و مردم را و نیستند بر آب پس عتاب کرد مرا ابوبکر و گفت آنچه خدا خواسته که
بگوید و طعن کرد بدست خود در تهیگاه من و نتوانستم جنبید بجهت خواب کردن آنحضرت بر ران من پس بر
آنحضرت و صبح کرد بی آب پس فرستاد خدای تعالی آیت تیمم را پس گفت اسید بن حضیر نیست این
مگر نخستین برکت از شما در دین ای آل ابوبکر عایشه میگوید پس برخیزانیدند شتر مرا پس یافتیم گردن بند را
در زیر شتر و در حدیث دیگر آمده است که عایشه میگوید بعاریت گرفت قلاده را از اسماء بنت
ابی بکر پس گم شد قلاده پس فرستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مردی را بجستن آن پس دریافت مردم را
وقت نماز پس بگزاردند نماز بی وضو و شکایت بردند بحضرت پس فرستاد خدای تعالی آیت تیمم را
پس گفت اسید بن حضیر بعایشه جزای خیر دهد خدای تعالی ترا ای عایشه بخدا سوگند که فرود نیامد بتو
امری که ناخوش داری آنرا مگر آنکه گردانید خدای تعالی آنرا برای تو و برای مسلمانان خیر دیگر بدانکه علما را
اختلاف است در آنکه تیمم دو ضربت است یکی برای وجه و دوم برای هر دو دست تا آرنج یا یک ضربت است
برای روی و کفهای دست و اول قول ابوحنیفه و صاحبین و مالک است و محفوظ و مختار از مذهب شافعی
و بعضی از اصحاب احمد بن حنبل است و قول علی مرتضی و ابن عمر و حسن بصری و شعبی و سالم بن عبد الله و سفیان
ثوری و اکثر علمای امصار و ثانی مذهب مشهور امام احمد و قول قدیم شافعی و منقول از عطا و مکحول و
اوزاعی و اسحاق بن راهویه و ابن جریر و ابن المنذر و ابن خزیمه و جز ایشان از اصحاب حدیث و در هر دو
احادیث نیز واقع شده چنانکه در کتاب بیاید و محدثان میگویند که احادیث قول ثانی اصح و اقوی
و تحقیق آنست که احادیث مذهب اول نیز صحیح اند و احادیث ظاهر در مذهب ثانی مأول اند بآنچه در مذهب
اول است و تمامه این مبحث در شرح بتفصیل ذکر کرده شده است والله اعلم **الفصل الاول** عن
حذیفة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فضلنا علی الناس بثلث فرو

داده شده است ما را در شرف و کرامت بر مردمی که پیشتر از ما گذشته اند از انبیا و امتهای
ایشان به سه خصلت جعلت صفوفنا کصفوف الملائکة گردانیده شده است صفهای ما را در معرکه
جنگ با کافران یا در نماز بجماعت که جهاد است با نفس و جنود شیطان مثل صفوف فرشتگان در صورت
و هیئت با تمام صف اول یا در قرب ذوی النهی یا در تعظیم و تکریم و در قول خداوند تعالی که والصافات صفا
قسم است بملائکه و مصلین و جعلت لنا الارض کلها مسجدا و گردانیده شده است برای ما زمین
همه زمین مسجد یعنی موضع سجود و تواند که مراد موضعی باشد که مبنی و مهیا میکردانند برای نماز و چون جایز
نماز در همه مکانها گویا آن مکانها مسجد گشتند و این بخلاف امم سابقه است که ایشان را نماز درست نبود مگر
در مواضع کنایس ایشان و در غیر آن درست نه و جعلت تربتها لنا طهورا اذا لم نجد الماء و گردانیده شد
خاک زمین برای ما پاک کننده کنایت از تیمم است وقتی که نیابیم آب را رواه مسلم و از این حدیث
تخصیص تراب برای تیمم معلوم کرده و مذهب شافعی و احمد در اقوای روایتین و ابی یوسف این است و در روایتی
از ابی یوسف و احمد بریگ نیز درست است و نزد امام ابوحنیفه و مالک و محمد و احمد در روایتی
هرچه از جنس زمین است و آن هرچه باتش نگدازد و نرم نشود و بسوختن خاکستر نگردد دلیل ایشان حدیث
جابر است که در صحیح بخاری است که و جعلت لی الارض مسجدا و طهورا و ارض همه را شامل است و عمل بحدیث
اولی و احوط است که درین عمل بحدیث حذیفه نیز هست اما عمل بحدیث حذیفه که مختص تراب است
مفوت عمل بآن حدیث میکرد و کذا قیل و بعضی گفته اند که تربت مخصوص تراب نیست چه تربت هر مکان
آنچه در وست از تراب و غیره اما در قاموس گفته است که ترب بفتح و تراب و تربت همه بیک معنیست
و نیز روایت بلفظ تراب هم آمده است چنانکه ابن خزیمه و غیر او در حدیث علی رضی الله عنه روایت کرده اند
که جعل التراب لی طهورا کذا فی فتح الباری و بدانکه فضایل و خصایص آنحضرت که بآن ممتاز و مخصوص
از انبیای سابق در ظاهر و باطن بحد و بیشمار است جمعی از علما و بعضی آنرا ذکر کرده اند و چندی از آن
ذکر کرده شده است والله اعلم **و عن** عمران قال کنا فی سفر مع رسول الله صلی الله علیه و سلم
گفت عمران بن الحصین که از مشاهیر صحابه و عالی قدر است سی سال صاحب فراش بود و ملایک بر وی
سلام میدادند رضی الله عنه بودیم ما در سفری با آنحضرت فصلی بالناس پس نماز بگزارد با مردم
یعنی امامت کرد ایشان را فلما انفتل من صلوته پس هرگاه که برگشت و فارغ شد آنحضرت از نماز خود
اذا هو برجل معتزل لم یصل مع القوم ناگاه آنحضرت ملابس است با مردی یکسو نشسته که نماز نگزارده
است با قوم فقال ما منعک یا فلان ان تصلی مع پس گفت آنحضرت چه منع کرد ترا ای فلان از نماز

مع النبی صلی الله علیه و سلم

القوم ص

فقال له

في التراب

كه اين مرد پيوسته دور بود از آب قال اصابتني جنابة ولا ماء كفت آنمرد مانع اين است كه رسيده مرا جنابت و نيست
آب كه بدان غسل كنم قال كفت آنحضرت عليك بالصعيد بر تو باد كه لازم كيري صعيد را فانه يكفيك
زيرا كه وي بسنده است ترا و صعيد بمعني خاك آيد و بعضي كفته اند كه صعيد بمعني روي زمين است و غالبا
اين مرد عالم بود بجواز تيمم براي حدث نه براي جنابت و لهذا بيان نكرد آنحضرت كيفيت را متفق عليه
وعن عمار قال جاء رجل الى عمر بن الخطاب رضي الله عنه روايت است از عمار بن ياسر كه كفت
آمد مردي بنزد امير المومنين عمر فقال اني اجنبت فلم اصب الماء پس كفت آنمرد كه من جنب شدم پس نيافتم
آب را چه كار كنم يعني تيمم كنم براي جنابت و درين حديث جواب عمر مذكور نيست كويا عمر رضي الله عنه خاموش
ماند در جواب مسئله وي كه تيمم در جنابت درست باشد يا نه پس عمار قصه از سر كذشت خود نقل كرد كه بدان
معلوم كرد كه تيمم براي جنابت كافيست و در بعضي طرق مسلم و نسائي آمده است كه عمر فرمود لا تصل و
بعضي شراح زياده كرده اند يعني حتى تجد الماء و اين مذهب مشهور است از عمر و ابن مسعود نيز موافق او
و ميان ابن مسعود و ابي موسى درين مناظره رفته كه جنب را تيمم هست يا نه و ابن مسعود از آن رجوع نموده و بعضي
كفته اند كه توقف عمر رضي الله عنه بجهة عدم تذكر قصه بود كه در آن سفر بود و بياد او نيامد و لهذا در بعضي
روايات آمده است كه عمر بعمار كفت از خدا بترس يا عمار كه چه ميكوئي فقال عمار لعمر پس كفت عمار مر عمر را
اما تذكر انا كنا في سفر انا وانت آيا ياد نداري كه ما بوديم در سفري من و تو يعني هر دو جنب بوديم
پس نيافتيم آب را فاما انت فلم تصل فاما تو كه عمر بن الخطابي نكزاردي نماز را و توقف كردي در ان
بكمان آنكه تيمم مر جنابت را كفايت نميكند واما انا فتمعكت واما من غلطيدم در خاك بقياس آنكه تيمم در جنابت
چون بجاي غسل است تمام بدن را بايد كرد و آنكه در قرآن مجيد فرموده است مخصوص بوضو خواهد بود و از اين
معلوم ميشود كه از صحابه در زمان آنحضرت اجتهاد واقع ميشد و بر مجتهد ملامت نيست اكر چه صواب نكند
و چون عمل كرد باجتهاد اعاده نيست بروي و لهذا آنحضرت صلى الله عليه وسلم عمار را رضي الله عنه امر باعاده
نكرد فصليت عمار كفت پس از آن نماز كزاردم من فذكرت ذلك للنبي پس ذكر كردم آنرا براي
صلى الله عليه وسلم فقال انما كان يكفيك هكذا پس كفت آنحضرت اينست و جز اين نيست كه كفايت
ميكند ترا همچنين فضرب النبي صلى الله عليه وسلم پس زد آنحضرت براي بيان هكذا كه مراد بدان صورت
تيمم است بكفيه الارض بهر دو دست خود زمين را ونفخ فيهما و دميد در هر دو كف دست از
براي تخفيف غبار آنها تا مشوه و زشت نشود بدان روي كه در حكم مثله است ثم مسح بهما وجهه
و بكفيه لسبته مسح كرد بهر دو كف دست خود روي خود را و هر دو دست خود را باين طريق كه مسح كرد

دست راست را بدست چپ و پشت دست چپ را بدست راست و در بعضي روايت
بواو آمده بتقديم جهه بر كفين و بعكس نيز آمده و در بعضي بثم آمده بتقديم كفين بر وجهه و از اينجا معلوم ميشود
كه ترتيب در تيمم فرض نيست كذا قال الشيخ رواه البخاري روايت كرد اين را بخاري ولمسلم نحوه و
و مر مسلم راست مانند اين آمده وفيه و در روايت مسلم اينچنين است كه قال كفت آنحضرت انما
يكفيك ان تضرب بيديك الارض بسنده بود ترا كه ميزدي هر دو دست خود زمين را ثم تنفخ
پس ميدميدي هر دو كف دست را ثم تمسح بهما وجهك وكفيك پس مسح ميكردي بهر
دو دست روي خود را و هر دو كف دست خود را و اين حديث دلالت دارد كه ضربت واحده كفايت
ميكند در تيمم چنانكه مذهب بعضي هست بر خلاف مذهب جمهور و شيخ محي الدين نووي از جواب
كفته است كه مقصود آنحضرت صلى الله عليه وسلم بيان صورت ضرب است براي تعليم عمار و نمودن
او را كه زدن دست بر زمين اينچنين است و نميبايد بر زمين غلطيد چنانكه عمار كرد رضي الله عنه
كيفيت تيمم همه و تمام آنچه حاصل ميكرد بدان تيمم پس روايت كرد عمار تعليم كردن آنحضرت صلى الله
عليه وسلم ضرب را و لهذا در روايات ديكر از عمار در سنن ابي داود جز آن آمده است آنچه نص است
در بودن تيمم دو ضربت و نيست در بعضي روايات اين حديث ضربت واحده صريحا بلكه كفت
بكفيه الارض ثم مسح بوجهه وكفيه و اين باطلاق خود احتمال ضربتين نيز دارد اما ذكر كفين و مسح آنها نيز
آنست كه مقصود بيان تيمم تمام نيست پس اقتصار كرد بر آن از جهة كفايت كردن در تعليم ضرب بدليل ذكر
ذراعين نامرفقين در احاديث ديكر در جائي كه مقصود ذكر تيمم تمام بود و بعضي ميكويند كه مراد بكفين
اينجا يدين است و چنانكه كاها يد ذكر ميكنند و كف مراد ميدارند مثل قوله تعالى والسارق والسارقة
فاقطعوا ايديهما اكر كف ذكر كنند و مراد يد دارند دور نباشد و كلام درين مقام در شرح زياده برين
واقع شده چنانكه ظاهر شده كه قول بضربتين ارجح و اقوى است والله اعلم وعن ابي الجهيم بضم جيم
و فتح ها و سكون ياي تحتانيه بن الحارث بن الصمة بكسر صاد و تشديد ميم مفتوحه انصاري صحابي
مشهور است خواهرزاده ابي بن كعب باقي ماند تا امارت معاويه قال مررت على النبي كفت
ابو جهيم كذشتم من بر پيغمبر صلى الله عليه وسلم وهو يبول و حال آنكه آنحضرت بول ميكرد فسلمت عليه
پس سلام كردم بروي فلم يرد علي پس نكفت جواب سلام مرا حتى قام الى جدار تا آنكه ايستاد آنحضرت
بجانب ديواري فحته پس كاويد ديوار را و حت بمهمله و مثناة تحتانيه تراشيدن مني خشك از جامه
و برك از درخت و حتات تراشه هر چيز بعصا كانت معه بچوبي كه با آنحضرت بود كه عادت شريف بود

کریچونی سرج در دست میبود یا سمان عنزه مراد است که خادمان بر میداشتند چنانکه در کتاب
طهارت گذشت وظاهر عبارت معه ناظر در بمعنی است وکاویدن دیوار برای آن بود که غبار
بدست آید از دیوار بچسبد اگرچه شرط نیست ولهذا در حدیث دیگر از ابی الجهیم که بیاید ذکر آن نیست ثم وضع
یدیه علی الجدار پس بنهاد هر دو دست خود را بر دیوار فمسح وجهه وذراعیه پس مسح کرد روی
مبارک خود را وذراعین خود را ثم رد علیه پس گفت جواب سلام مرا بجهة تعظیم اسم الهی که سلام است
وتحقیق این در باب الخلا گذشت و مولف میگوید که صاحب مصابیح این حدیث را در صحاح ذکر کرده
ولم اجد هذه الروایة فی الصحیحین ونیافتم من این روایت را در صحیحین ولا فی کتاب الحمیدی ونه در
کتاب حمیدی که جامع است میان صحیحین ولکن ذکره فی شرح السنة ولیکن ذکر کرده است آنرا محی السنة در
شرح السنة از طریق شافعی وقال وگفته است هذا حدیث حسن **الفصل الثانی** عن
ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الصعید الطیب وضوء المسلم
بدرستی که خاک پاک کننده مسلمان است وان لم یجد الماء عشر سنین اگرچه نیابد آب را فرضا
ده سال و درینجا مبالغه است در طهوریت خاک و تنبیه بر آنکه خاک خلف مطلق است مر آب را و تاکید
چنانکه مذهب ماست نه ضروری مثل وضوی معذور چنانکه مذهب شافعی است و تحقیق این معنی در
اصول فقه و فروع آن در فقه مذکور است فاذا وجد الماء فلیمسه بشره پس چون یابد آب را پس باید که
برساند و صرف کند آب را البشره خود را یعنی اندام خود را امیس بضم یا و کسر میم از امساس بمعنی مسح است
و مراد اینجا وضو است و بشر بفتحتین بشره بمعنی ظاهر جلد و مراد اندام است فان ذلک خیر
زیراکه بدرستی که آن نیکوست و اصل است در تطهیر و مراد آن نیست که نزد وجود آب وضو و تیمم هر دو جایز است
لیکن وضو اولی و افضل است بلکه وضو واجب است و تیمم اصلا جایز نه و لفظ خیر باین معنی که اینجا است نیز
می آید چنانکه در قول حق تعالی اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا و احسن مقیلا رواه احمد والترمذی
وابو داود وروی النسائی نحوه الی قوله عشر سنین وعن جابر قال خرجنا فی سفر گفت جابر
بن عبد الله انصاری که بیرون آمدیم ما در سفری فاصاب رجلا منا حجر پس رسید مردی را از رفیقان
ما سنگی فشجه فی راسه پس جراحت کرد آن سنگ در سر آنمرد فاحتلم پس محتلم شد آنمرد فسال
پس پرسید اصحابه یاران خود را هل تجدون لی رخصة فی التیمم آیا می یابید برای من رخصت در تیمم
قالوا ما نجد لک رخصة فی التیمم گفتند یاران او نمی یابیم برای تو رخصت در تیمم وانت تقدر علی
الماء وحال آنکه قدرت داری تو بر آب موجود است نزد تو فهم کردند اینجماعت از قول حق سبحانه تعالی

فلم تجدوا ماء

فلم تجدوا ماء که وجود آب و قدرت بر تحصیل آن مانع است از جواز تیمم و ندانستند که مراد قدرت
بر استعمال و عدم تضرر بآن است فاغتسل پس غسل کرد آنمرد فمات پس بمرد فلما قدمنا علی النبی پس
هرگاه که قدوم آوردیم بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم اخبر بذلک خبر کرده شد آنحضرت را باین واقعه قال
فرمود قتلوه قتلهم الله کشتند او را بکشد ایشانرا خدای تعالی و ازینجا معلوم شد که تکلم بمجاز و اسناد بسبب
جایز است از اهل حقیقت بعد از آنکه اعتقاد قلبی بر حقیقت ثابت باشد الا سالوا اذا لم یعلموا چرا سوال
نکردند علما را وقتی که ندانستند حکم را فانما شفاء العی السوال پس نیست شفای دور شدن علت عجز
و نادانی و نافهمیدن مراد و نرسیدن بوی مگر سوال کردن و پرسیدن از دانایان انما کان یکفیه ان یتیمم
اینست و جز این نیست که بس بود او را که تیمم میکرد ویعصب علی جرحه خرقة و می بست بر جراحت خود
جامه پاره را ثم یمسح علیها پس مسح میکرد بر آن خرقه ویغسل سائر جسده و می شست باقی اندام
خود را و درین حدیث امر است بجمع میان تیمم و شستن باقی اعضای بدن رواه ابو داود ورواه
ابن ماجه عن عطاء بن ابی رباح عن ابن عباس وعن ابی سعید الخدری قال خرج رجلان فی سفر بیرون
آمدند در سفر دو مرد فحضرت الصلوة پس در آمد وقت نماز ولیس معهما ماء و نبود با ایشان آب
فتیمما صعیدا طیبا پس قصد کردند خاک پاک را یعنی تیمم کردند فصلیا پس گزاردند نماز را ثم وجدا
الماء فی الوقت پس یافتند آب را در وقت نماز یعنی هنوز وقت باقی بود که آب یافتند
فاعاد احدهما الصلوة بوضوء پس باز گردانید یکی از آن دو مرد نماز را بوضو ولم یعد الآخر و باز نگردانید
دیگری ثم اتیا رسول الله پس آمدند آن دو مرد نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فذکرا ذلک پس ذکر
کردند این قصه را فقال للذی لم یعد پس گفت آنحضرت مر آنکسی را که باز نگردانید نماز را اصبت السنة
یافتی تو طریقه مسلوک را درین که بر تقدیر نایافتن آب تیمم کردی و چون آب یافتی اعاده نکردی حکم شرع
هم این است واجزأتک صلوتک و بس است ترا نمازی که کردی وقال للذی توضأ واعاد
وگفت آنحضرت مر آنکسی را که وضو کرد و باز گردانید نماز را لک الاجر مرتین مر تراست اجر و ثواب
عمل تو دو بار یکبار برای فرض تیمم بجهت عذر و بار دیگر بگزاردن نماز نفل نزد زوال عذر رواه ابو داود والدارمی
روایت کرد این حدیث را ابو داود و دارمی وروی النسائی نحوه و روایت کرد نسائی مانند آن
با اختلاف در بعضی الفاظ وقد روی هو وابو داود ایضا عن عطاء بن یسار مرسلا و بتحقیق روایت کرد
نسائی وابو داود نیز از عطاء بن یسار که از تابعین است بطریق ارسال **الفصل الثالث** عن ابی الجهیم
بن الحارث بن الصمة بکسر صاد و فتح میم مشدده قال اقبل النبی گفت پیش آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم

من نحو بئر جمل از جانب موضعی که میخوانند او را بئر جمل بفتح جیم و میم و آن موضعی معروف بمدینه
فلقیه رجل پس ملاقی شد آنحضرت را مردی که همین ابی الجهیم باشد که راوی حدیث است و ذکر
کرده است خود را بلفظ غایب بیان کرده است آنرا شافعی در روایت خود از طریق اعرج فسلّم علیه
پس سلام کرد آنمرد بر حضرت فلم یردّ النبی صلی الله علیه وسلم پس نداد آنحضرت جواب سلام او را
حتی اقبل علی الجدار تا آنکه روی آورد آنحضرت بر دیوار فمسح بوجهه ویدیه پس مسح کرد بروی مبارک خود
و هر دو دست خود ثم ردّ علیه السلام پستر رد کرد بر وی سلام را این حدیث هر دو طریق را محتمل است
و در حدیث سابق از ابی الجهیم وجهه و ذراعیه بود و در بعضی روایات درین حدیث نیز وجهه و ذراعیه
آمده اما از ضربت و ضربتین ساکت است متفق علیه وعن عمار بن یاسر رضی الله عنه انه کان یحدّث
انهم تمسّحوا و روایت است از عمار که وی حدیث میکرد که صحابه مسح میکردند وهم مع
رسول الله و حال آنکه ایشان بودند با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بالصعید بخاک لصلوة
الفجر برای نماز بامداد فضربوا باکفهم الصعید پس زدند بکفهای دست خود خاک پاک را ثم مسحوا بوجوههم
مسحة واحدة پستر مالیدند بروهای خود یکبار مالیدنی یعنی تکرار نکردند چنانکه در وضو میکنند
ثم عادوا فضربوا باکفهم الصعید پستر باز گشتند و زدند بکفهای خود صعید را مرة اخری بار دیگر
فمسحوا بایدیهم کلها پس مالیدند بدستهای خود تمام دستها یعنی الی المناکب والآباط تا دوشها و بر ظاهر
و تا بغلها در باطن من بطون ایدیهم بیان آباط است رواه ابو داود و ظاهر این حدیث از عمار نص است
در ضربتین و حدیث مذکور در فصل اول از وی ظاهر در ضربت واحده و تاویلش معلوم شد و لیکن درین
حدیث تا مناکب و آباط آمده و غالباً نظر قوم بر آن افتاد که ایدی در آیت تیمم مقید بغایت نیامده
و ید نام کل است از غیر ملاحظهٔ فرعیت تیمم بر وضو و عدم اطلاع بر بیان آنحضرت چنانکه از حدیث ذراعیه
معلوم میگردد و جمهور نظر کردند بر فرعیت تیمم و خلفیت او از وضو با حصول بیان از جانب شارع فافهم

باب الغسل المسنون

بدانکه مولف درین باب چهار غسل ذکر کرد غسل جمعه و غسل بعد از غسل میت
و بعد از حجامت و نزد اسلام آوردن و غسل عیدین ذکر نکرد با آنکه مسنون و مستحب است نزد ائمه زیرا که نزد
محدثین حدیثی در غسل عیدین بصحت نرسیده و مولف در باب عیدین نیز حدیثی نیاورده و در جامع الاصول
نیز از کتب ستة درین باب حدیثی نیافتم و در کتب دیگر نیز یافته نشده الا دو حدیث یکی از فاکه بن سعد
و دیگر از زیاد بن عیاض و هر دو حدیث را گفته اند که ضعیف است و در شرح ذکر آن کرده شده است
و در جامع الاصول از عبدالله بن عمر از حدیث موطا آورده که عبدالله بن عمر روز عید فطر پیش از آنکه بمصلی ورود

غسل میکرد و گفته که شدت مبالغهٔ او در باب متابعت تقاضا میکند که حدیثی درین باب صحیح شده است
و نیز مولف غسل روز عرفه ذکر نکرد و در کتب احادیث نیز یافته نمیشود و فقها ذکر کرده اند و غسل برای احرام
خود باتفاق مسنون است و در احادیث صحیحه واقع مگر آنکه از آنجهت ذکر نکرد که در محلش مذکور ساخته است
اما غسل جمعه را نیز در باب الجمعه ذکر کرده است و اینجا نیز ذکر کرد بعد از آن بدانکه اختلاف است در غسل جمعه همه ائمه متفق اند
بر سنیت و استحباب آن الا امام مالک و روایتی از امام احمد که نزد ایشان واجب است از جهت ورود آن
بصیغهٔ امر چنانکه فرمود من جاء منکم یوم الجمعة فلیغتسل کسی که بیاید از شما نماز جمعه را باید که غسل کند و بتصریح
لفظ وجوب نیز آمده چنانکه گفت غسل الجمعة واجب علی کل مسلم غسل جمعه واجب است بر هر بالغ و جمهور
علما گویند که مراد بوجوب تاکید و مبالغه است در استحباب بدلیل احادیث دیگر که در جواز وضو وارد
شده است چنانکه احادیث که در باب آورده معلوم گردد **الفصل الاول** عن ابن عمر رضی الله
عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جاء احدکم الجمعة فلیغتسل چون خواهد که بیاید یکی
از شما نماز جمعه را پس باید غسل کند و مختار آنست که غسل برای نماز جمعه است که با آن طهارت نماز
جمعه بگزارد و بعضی گفته اند که برای تعظیم و تکریم روز جمعه است و روایت نصب احدکم و رفع الجمعة مناسب
این قول است و بر توجیه معنی عبارت آن باشد که چون بیاید یکی از شما را جمعه متفق علیه وعن
ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم غسل یوم الجمعة واجب علی کل محتلم
غسل کردن روز جمعه واجب است بر هر بالغ و در روایتی علی کل مسلم آمده و مراد از آن نیز مسلم بالغ
است زیرا که بر صغیر هیچ چیز واجب نبود متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم حقّ علی کل مسلم ان یغتسل واجب سزاوار است بر هر مسلمان که غسل کند فی کل سبعة
ایام یوما در هر هفت روز یک روزی مراد جمعه است یغسل فیه رأسه وجسده بشوید در آن روز سر
و بدن خود را که درین هفت روز چرکین شده و بدبو گشته است و درین کلام اشارت است بسبب وجوب
غسل در روز جمعه متفق علیه **الفصل الثانی** عن سمرة بفتح سین و ضم میم بن جندب
صحابی مشهور است خلیف انصار نزول کرد کوفه را و بعضی گویند بصره را معدود است در
بصریین و والی بود بر آن و حافظ بود و کثیر الحدیث روایت میکنند از وی حسن بصری و ابن سیرین و شعبی
مات بالبصرة سنة تسع وخمسین وقیل سنة ستین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ
یوم الجمعة کسی که وضو کند روز جمعه فبها پس باین خصلت و فعله می باید اصل فضیلت طهارت را
یا معنی آنست که بروی باد که اخذ کند باین فعله که در ادای فرض کافیست و نعمت و نیکو خصلت است این

در حد ذات اگرچه مفضول است نسبت بغسل وَمَنِ اغْتَسَلَ فَالْغُسْلُ أَفْضَلُ و کسی که غسل کند پس
غسل فاضلتر است رَوَاهُ أَحْمَدُ وَأَبُو دَاوُدَ وَالتِّرْمِذِيُّ وَالنَّسَائِيُّ وَالدَّارِمِيُّ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله
عنه قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ غَسَّلَ مَيِّتًا فَلْيَغْتَسِلْ کسی که بشوید میت را باید که غسل
کند از جهة مزید نظافت باحتمال اصابت رشاشه غسل و جز آن رَوَاهُ ابْنُ مَاجَهْ روایت کرد این مقدار
ابن ماجه وَزَادَ و زیاده کرده است أَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ وَأَبُو دَاوُدَ این را که وَمَنْ حَمَلَهُ فَلْيَتَوَضَّأْ و کسی که
بردارد میت را یا جنازه را که در وی میت است باید که وضو کند و گفته اند که مراد حمل میت مس او است
و این وجه مناسبت بمعنی اول یا مراد آنست که باید در وقت حمل با وضو باشد تا ممکن باشد مر او را نماز و این
ملایم معنی ثانیست و بعضی گفته اند که برداشتن میت قربت است و قربت با طهارت اولیست و بر هر تقدیر
وضو بجهة حمل واجب نیست و همچنین غسل بسبب غسل میت واجب نیست مختار نزد اکثر علما این است در جامع الاصول می آرد
که اسما بنت عمیس زوجه ابی بکر صدیق غسل داد ابو بکر را بعد از موت وی پس زن آن پرسید از آنها که حاضر
بودند از مهاجران و گفت که من روزه دارم و امروز سخت سرد است آیا واجب است بر من غسل همه
فرمودند که واجب نیست و از موطا که ابن عمر تجهیز و تکفین کرد پسر را که مر سعید بن زید را بود و برداشت او را
پس از آن در آمد و نماز گزارد و وضو نکرد و ترمذی گفت که درین باب از علی و عایشه نیز حدیث آمده است
و حدیث ابی هریره حسن است و گفت اختلاف کرده اند اهل علم در کسی که غسل کند میت را بعضی گفته اند واجبست
بر وی غسل و نزد بعضی واجب است بر وی وضو و بعضی گفته اند که مستحب است غسل و اقل آنست که وضو کند و عبد الله
بن المبارک گفته نه غسل کند و نه وضو وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
كَانَ يَغْتَسِلُ مِنْ أَرْبَعٍ روایت کرد عایشه که آنحضرت غسل میکرد خواه بطریق وجوب یا استحباب از چهار چیز
مِنَ الْجَنَابَةِ از جنابت وَيَوْمَ الْجُمُعَةِ و روز جمعه وَمِنَ الْحِجَامَةِ و از خون گم کردن وَمِنْ غُسْلِ الْمَيِّتِ و از
غسل میت اما غسل از جنابت واجب است و روز جمعه سنت و از حجامت و غسل میت جهة مزید نظافت
بتوهم تلوث رشاشه خون و نجاست و از جمع کردن این سه جز جنابت لازم نباید که اینها نیز واجب باشد
چنانکه اشارت بدان کردیم رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ اما بدانکه از ظاهر این حدیث مفهوم میگردد که آنحضرت
بنفس نفیس خود میت را غسل میداد و از آن غسل میکرد و بعضی گفته اند معنی آنست که اعتقاد میکرد اغتسال
را از آن و امر میکرد بدان و آنحضرت هرگز میت را بدست مبارک خود غسل نداده و در بعضی شروح از
ازهار نقل کرده که اول اقرب است از عبارت و صاحب حاوی از شافعی حکایت کرده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
آنرا کرده است و اصحاب وی کرده اند والله اعلم وَعَنْ قَيْسِ بْنِ عَاصِمٍ صحابی است قدوم آورد بر آنحضرت

در وفد تمیم

در وفد تمیم و اسلام آورد در سال نهم و چون دید او را آنحضرت فرمود هذا سید اهل الوبر و بود عاقل
حلیم شریف جواد ممدوح و است در بصرین روایت میکنند از وی حسن بصری و غیر او أَنَّهُ أَسْلَمَ
روایت است از قیس بن عاصم که وی اسلام آورد فَأَمَرَهُ النَّبِيُّ پس امر کرد او را پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ أَنْ يَغْتَسِلَ بِمَاءٍ وَسِدْرٍ که غسل کند باب و برگ کنار و این امر برای وجوب است اگر جنب بوده باشد
و الا استحب است و استعمال سدر باب بجهة مبالغه در تطهیر و تنظیف است رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَأَبُو دَاوُدَ
وَالنَّسَائِيُّ و ظاهر عبارت آنست که امر کرد او را باغتسال بعد از اسلام مگر باسلام مراد اراده اسلام باشد
چنانکه در لفظ ابی داود آمده که قال قیس بن عاصم أَتَيْتُ رسول الله صلی الله علیه و سلم ارید الاسلام فامرنی
ان اغتسل و گفته اند که اصح آنست که امر کرده شود اول بشهادتین بعد از آن غسل داده شود اختلاف کرده اند که
آن واجب یا مستحب و ثانی اصح است و همچنین مستحب است که شسته شود جامهای او و حلق کرده شود و ختنه نموده شود

الفصل الثالث

عَنْ عِكْرِمَةَ مولی ابن عباس از فقهای مکه و تابعین است اصل او از بربر است
احوال او در موضع دیگر نوشته شده است قَالَ إِنَّ نَاسًا مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ جَاءُوا روایت است از عکرمه
گفت که بعضی مردم از عراق آمدند نزد ابن عباس فَقَالُوا پس گفتند يَا ابْنَ عَبَّاسٍ أَتَرَى الْغُسْلَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ
وَاجِبًا آیا اعتقاد میکنی غسل را روز جمعه واجب فَقَالَ گفت لَا اعتقاد نمیکنم غسل را روز جمعه واجب
وَلَكِنَّهُ أَطْهَرُ و لیکن غسل کردن پاک کننده تر است پس اطهر اسم تفضیل از طهر بحذف زواید چنانکه
نزد بعضی نحاة است یا پاک تر است صاحب وی وَخَيْرٌ لِمَنِ اغْتَسَلَ و غسل بهتر است مر کسی را که
غسل بکند وَمَنْ لَمْ يَغْتَسِلْ فَلَيْسَ عَلَيْهِ بِوَاجِبٍ و کسی غسل نکند پس نیست بر وی غسل واجب و آثم نمیگردد
وی بترک آن وَسَأُخْبِرُكُمْ كَيْفَ بَدْءُ الْغُسْلِ گفت ابن عباس و سر انجام است که خبر دهم شما را که
چگونه بود آغاز مشروعیت غسل روز جمعه كَانَ النَّاسُ مَجْهُودِينَ بودند اکثر مردم مشقت یابندگان
در کار معیشت يَلْبَسُونَ الصُّوفَ می پوشیدند جامه پشمینه بجهة فقر و پارسائی وَيَعْمَلُونَ
عَلَى ظُهُورِهِمْ و کار میکردند بر پشتهای خود وَكَانَ مَسْجِدُهُمْ ضَيِّقًا و بود مسجد آنحضرت که نماز
میکردند مسلمانان در آن تنگ مُقَارِبَ السَّقْفِ نزدیک بود سقف وی و در بعضی نسخ سقف بتضمین
بلفظ جمع آورده گویا مراد اجزای سقف است و آورده اند که بلندی مسجد شریف هفت دست بود
إِنَّمَا هُوَ عَرِيشٌ نبود مسجد مگر مانند خانه که برای سایه باز زنند از برگها و شاخهای خرما و همچنین بود سقف مسجد
و عریش نیز آن خانها را گویند که برای رز باز زنند فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ پس بیرون آمد پیغمبر خدا صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي يَوْمٍ حَارٍّ در روزی که گرم بود وَعَرِقَ النَّاسُ فِي ذَلِكَ الصُّوفِ و خوی کرده بودند

مردم در آن پشمینهای که پوشیده بودند حتی ثارت منهم ریاح آذی بذلک بعضهم بعضا
تا آنکه بر می جست از ایشان بویهای که ایذا میکردند بسبب آن بعضی از ایشان بعضی را. فلما وجد رسول الله
پس هر گاه که یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تلک الریاح آن بویها را. قال گفت یا ایها الناس
ای مردم اذا کان هذا الیوم چون باشد این روز جمعه فاغتسلوا پس غسل کنید ولیمس احدکم افضل
ما یجد من دهنه وباید که بمالد یکی از شما بهتر و خوشتر از آنچه بیابد از روغن خود. وطیبه
و خوشبوئی خود. قال ابن عباس ثم جاء الله بالخیر گفت ابن عباس پس آورد خدا تعالی برای مسلمانان
نیکی و توانگری و فراخی و خیر مال کثیر را گویند ولبسوا غیر الصوف و پوشیدند جز جامهای پشمینه
وکفوا العمل و کفایت کرده شدند عمل را که در آن مشقت میکشیدند و وجه معیشت بهم میرسانیدند
یعنی فراخ شد وجه معیشت بی مشقت ووسع مسجدهم و فراخ گردانیده شد مسجد ایشان
کسی که توسع در مسجد کرد عمر بن الخطاب بود و پس از وی عثمان بن عفان رضی الله عنهما وذهب بعض الذی
کان یؤذی بعضهم بعضا من العرق و رفت پاره از آنچه ایذا میکردند بسبب آن بعضی مردم بعضی
را از عرق. رواه ابو داود. حاصل این حکایت آنست که در ابتدا مامور بودند بطریق وجوب بغسل بعلتی
که مذکور شد و چون علت منتهی شد حکم منتهی شد با نتهای علت چنانکه برطرف شد سهم مولفة القلوب
به برطرف شدن علت آن وگفته اند بعضی که اول غسل واجب بود و بعد از آن منسوخ گشت اما قول به نسخ
علم بتاریخ بعید است و بعضی گفته اند که غسل هرگز واجب نبود و مراد بوجوب در جائی که واقع شده است
تاکید استحباب است پس معنی قول ابن عباس آن باشد که غسل جمعه مستحب بود و بعلت مذکور سابقا در غایت تاکید و
مبالغه بود و پس از آن تاکید و مبالغه رفت و اصل استحباب باقی ماند و وجه اول اوجه است و بعضی از شراح
بر آن تصریح کرده والله اعلم

باب الحیض

حیض در لغت بمعنی سیلان است حاض الوادی میگویند
چون سیلان کند آب وادی و حوض نیز از وست و در شرع عبارت است از خونی که از رحم آید بی علتی و ولادت
و آنچه بعلت آید آن را استحاضه گویند و آنچه بعد از ولادت بود آن را نفاس خوانند بالکسر و محیض نیز
بمعنی حیض آید و حیضت بکسر حا حالتی که زن بر آن باشد و بفتح یکبار حیض آمدن و گفته اند که حکمت در پیدا کردن
حیض تربیت ولد است پس در زمان حمل مصروف میگردد بحکمت الهی بتغذیه ولد و از اینجهة است که حیض نمی آرد
حامله و چون بیرون می آید آنچه فاضل مانده از غذای ولد از آن خون که آن نفاس باشد بعد از آن شیر میگردد
آن خون را که ماده حیض بود و باین سبب کم است که مرضعه حیض آرد و اگر نه حامله و نه مرضعه بود باقی میماند
خون و چون مصرفی ندارد بیرون می آید و اغلب عادت در ماه شش روز است یا هفت روز یا کم و زیاده چنانچه

طبیعت و مزاج اقتضا کند بیرون آید و اما ابتدای حیض در حدیث آمده است که این چیزیست که نوشته است
آن را پروردگار تعالی بر دختران آدم و نیز آمده است که نخست که فرستاده شد حیض بر زنان بنی اسرائیل
بود که مردان و زنان ایشان در مساجد جمع میشدند و نماز میکردند و مختلط میگشتند پس فرستاد
خدا تعالی بر زنان حیض و منع کرد ایشان را از در آمدن در مساجد و در تطبیق این دو روایت گفته اند
بنات آدم که در حدیث واقع شده است منافات به نسای بنی اسرائیل ندارد و بنات آدم بی واسطه
مراد نیست و حاکم و غیر او از ابن عباس آورده که در ابتدا حیض بر حوا بود و بعد از افتادن از بهشت والله اعلم

الفصل الاول

عن انس قال ان الیهود کانوا اذا حاضت المرأة فیهم. گفت انس که یهود بودند
وقتی که حیض میکرد زنی در میان ایشان لم یؤاکلوها. بهم نمیخوردند با آن ولم یجامعوهن فی
البیوت. و نمی در آوردند زنان را در خانه و همنشینی نمیکردند با ایشان در خانها. فسأل اصحاب
النبی صلی الله علیه وسلم النبی. پس پرسیدند یاران پیغمبر پیغمبر را از این حال یهود که حق است یا باطل
فانزل الله تعالی پس فرو فرستاد خدا تعالی برای رد یهود این آیت را که. ویسألونک عن
المحیض الآیة تا آخر آیت تفسیرش آنکه میپرسند ترا از حکم حیض قل هو اذی بگو در جواب ایشان که حیض
و پلیدی است که طبع از آن نفرت دارد و ایذا می کشد فاعتزلوا النساء فی المحیض پس گوشه گیرید از
زنان و یکسو کنید زنان را در حالت حیض ولا تقربوهن حتی یطهرن و نزدیک نشوید زنان را تا آنکه
پاک شوند زنان. فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم. در تفسیر و بیان مراد از
عدم قرب زنان در حال حیض اصنعوا کل شیء الا النکاح بکنید با زنان همه چیز از مواکلت و مجالست
و مخالطت مگر جماع. فبلغ ذلک الیهود. پس رسید این سخن یهود را. فقالوا ما یرید هذا الرجل
گفتند یهود نمیخواهد این مرد یعنی حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یدع من امرنا شیئا
الا خالفنا فیه که بگذارد از کار و بار ما چیزی را مگر آنکه مخالفت کند ما را در آن چیز. فجاء اسید بضم همزه
وفتح سین مهمله بن حضیر بضم حای مهمله و فتح ضاد معجمه وعباد بفتح عین و تشدید موحده بن
بشر بکسر با و سکون شین معجمه هر دو صحابی مشهور اند پس آمدند این دو صحابی فقالا پس گفتند
یا رسول الله ان الیهود تقول کذا وکذا. بدرستی که یهود میگویند از مضار و مفاسد و علل و اسقام مجالست
و مخالطت زنان در حالت حیض چنین و چنین فلا نجامعهن پس مجالست و مخالطت و مصاحبت نکنیم
با زنان درینحال و در بعضی نسخ افلا نجامعهن بلفظ استفهام و در بعضی فلا تجامعهن بلفظ نهی مخاطب
فتغیر وجه رسول الله پس گردید از حال خود روی مبارک پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حتی ظننا

أَنْ قَدْ وَجَدَ عَلَيْهِمَا. تا آنکه گمان بردیم ما که بتحقیق خشم گرفت آنحضرت بر آن دو صحابی که این
حرف گفتند و سوء ادب نمودند فَخَرَجَا. پس بیرون رفتند آن دو صحابی فَاسْتَقْبَلَتْهُمَا هَدِيَّةٌ
مِنْ لَبَنٍ. پس پیش آمد آن دو کس را شخصی که می آورد پیشکش از شیر إِلَى النَّبِيِّ بسوی پیغمبر صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَرْسَلَ فِي آثَارِهِمَا. پس فرستاد آنحضرت در پی ایشان کسی را و طلبید ایشان را
فَسَقَاهُمَا. پس نوشانید ایشان را از شیر که هدیه آورده بودند تا ظاهر شود از عنایت و التفات و تبدیل
جهل و نادانی ایشان بعلم و دانش که شیر مظهر آنست فَعَرَفَا أَنَّهُ لَمْ يَجِدْ عَلَيْهِمَا. پس دانستند آن دو صحابی
که آنحضرت خشم نگرفته بوده است بر ایشان. رَوَاهُ مُسْلِمٌ. وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ
كُنْتُ أَغْتَسِلُ أَنَا وَالنَّبِيُّ. گفت عایشه بودم من غسل میکردم با پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ إِنَاءٍ
وَاحِدٍ از یک ظرف وَكِلَانَا جُنُبٌ. و حال آنکه هر دو جنب بودیم و شرح این در مخالطة الجنب در فصل گذشت
وَكَانَ يَأْمُرُنِي فَأَتَّزِرُ. و بود آنحضرت که امر میکرد مرا که ازار ببندم در ته خود پس ازار می بستم و اتزر
بتای مشدده آمده است و بمقتضای قاعده صرف یأتزر باید بهمزه پیش از تا و تحقیق این در شرح کرده شده
فَيُبَاشِرُنِي. پس میپسود و میرسانید بدن خود را ببدن من وَأَنَا حَائِضٌ. و من حایض بودم از اینجا
معلوم میشود که استمتاع بچیزی که در ازار است حرام است و حد ازار نزد فقها از ناف تا زانو است
و این مذهب امام ابوحنیفه و شافعی و مالک است و احادیث دیگر ناظر درین است و از حدیث
سابق معلوم شد که استمتاع از حایض ها دون فرج یعنی وطی جایز است و این مذهب امام احمد
و ابی یوسف و محمد و بعضی اصحاب شافعیه است و گفته اند که گویا که در آخر امر توسعه و ترخیص کردند
و جز وطی هرچه باشد تجویز نمودند اما شک نیست که احتیاط و احتراس در قول ابی حنیفه است و دیگر
گفته که شافعی را درینجا سه مذهب است اصح آنست که حرام است دوم آنکه مکروه است کراهت تنزیهی
و محرم نیست سیوم آنکه اگر شخصی باشد که ضبط نفس خود از فرج تواند کرد و وثوق داشته باشد بخود
یا بجهة ضعف شهوت یا بسبب قوت ورع جایز است و الا نه وَكَانَ يُخْرِجُ رَأْسَهُ إِلَيَّ. و عایشه میگوید که
بود آنحضرت که بیرون می آورد سر خود را از مسجد بسوی من که در خانه می بودم وَهُوَ مُعْتَكِفٌ. و
حال آنکه آنحضرت معتکف میبود فَأَغْسِلُهُ. پس میشستم من سر مبارک او را وَأَنَا حَائِضٌ. و من
حایض میبودم از اینجا معلوم میشود که بیرون آوردن معتکف بعضی اعضای خود را از مسجد جایز است
و مباشرت اعضای حایض درست. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ. وَعَنْهَا قَالَتْ كُنْتُ أَشْرَبُ وَأَنَا حَائِضٌ
و هم از عایشه است که گفت بودم من که مینوشیدم آب از کوزه یا کاسه و حال آنکه من حایضم ثُمَّ

اُنَاوِلُهُ النَّبِيَّ

أُنَاوِلُهُ النَّبِيَّ. پس میدادم آنرا پیغمبر را صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَيَضَعُ فَاهُ عَلَى مَوْضِعِ فِيَّ
پس مینهاد آنحضرت دهن مبارک خود را بر جای دهن من فَيَشْرَبُ. پس مینوشید از غایت محبت
و عنایتی که بمن داشت وَأَتَعَرَّقُ الْعَرْقَ. و میبودم من که میخوردم بدندان گوشت از استخوان
وَأَنَا حَائِضٌ. و حال آنکه من حایض میبودم و عرق بفتح عین و سکون را استخوانی که گوشت از وی
ثُمَّ أُنَاوِلُهُ النَّبِيَّ. بعد از آن میدادم آن استخوان را به پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَيَضَعُ فَاهُ عَلَى
مَوْضِعِ فِيَّ. پس مینهاد دهن خود را بر جای دهن من و درینجا فیاکل نگفت گویا که مقصود همان دهن نهادن
بود بجای دهن محبوب بود نه گوشت خوردن چه گاهی باشد که گوشتی بر آن استخوان نباشد بخلاف آب
که بقیه میداشت. رَوَاهُ مُسْلِمٌ. وَعَنْهَا قَالَتْ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَّكِئُ فِي
حِجْرِي وَأَنَا حَائِضٌ. بود آنحضرت که تکیه میکرد در کنار من و من حایض میبودم و حجر بفتح حا و کسر
هر دو آمده است ثُمَّ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ. پس میخواند آنحضرت قرآن را. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ. وَعَنْهَا قَالَتْ
قَالَ لِيَ النَّبِيُّ. گفت عایشه گفت مرا پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَاوِلِينِي الْخُمْرَةَ مِنَ الْمَسْجِدِ. بده
برای من خمره را از مسجد و خمره بضم خای معجمه و سکون میم سجاده خرد از حصیر همان قدر که یک کس
بر آن نماز تواند خواند و گرفتن از مسجد آنچنان که از بیرون دست دراز کند و بگیرد فَقُلْتُ إِنِّي حَائِضٌ
پس گفتم من که من حایضم چگونه دست در مسجد در آرم فَقَالَ. پس گفت آنحضرت دست در آر باکی نیست
إِنَّ حَيْضَتَكِ لَيْسَتْ فِي يَدِكِ. بدرستی که حیض تو نیست در دست تو. رَوَاهُ مُسْلِمٌ. وَعَنْ مَيْمُونَةَ
قَالَتْ كَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي فِي مِرْطٍ. گفت میمونه بود آنحضرت که نماز میکرد
در مرط بکسر میم و سکون را گلیم دراز از صوف یا خز بَعْضُهُ عَلَيَّ وَبَعْضُهُ عَلَيْهِ. پاره از آن گلیم بر من
بودی و پاره بر آنحضرت وَأَنَا حَائِضٌ. و حال آنکه من حایض بودم. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ. و از اینجا معلوم میشود
که همه اعضای حایض پاک است جز فرج و الا نماز در جامه که پاره از وی بر نجاست بود و پاره بر مصلی
روا نبود.

الفصل الثانی

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
مَنْ أَتَى حَائِضًا أَوِ امْرَأَةً فِي دُبُرِهَا. کسی که بیاید حایض را یا زنی را در دبرش خواه حره باشد یا امه
تا جماع کند او را در جانب پس أَوْ كَاهِنًا. یا بیاید کاهن را و منجم در حکم اوست تا بپرسد از ایشان
و تحقیق معنی کاهن در باب الکهانة از کتاب طب و الرقی بیاید ان شاء الله تعالی فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أُنْزِلَ
عَلَى مُحَمَّدٍ. پس بتحقیق کافر شد بدینی که فرستاده شده است بر محمد. رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَةَ
وَالدَّارِمِيُّ وَفِي رِوَايَتِهِمَا. و در روایت ابن ماجه و دارمی اینچنین آمده که فَصَدَّقَهُ بِمَا يَقُولُ یعنی کسی که

خورده شده است صح

بیاید کاهن را پس تصدیق کند او را در چیزی که میگوید و اعتقاد کند که وی راست میگوید
فقد کفر پس بتحقیق کافر شد بدانکه اگر مراد اتیان بطریق استحلال و تصدیق باشد پس کفر محمول بر ظاهر
است و اگر نه اینچنین باشد مراد کفران نعمت است و مقصود تغلیظ این شنایع و تشدید بر آن است
و شیخ ابن حجر مکی در شرح کتاب گفته که کفر نیست باتیان امرأه در دبر اگر حلیله باشد یا امة البته محمول بر
کفران نعمت است از جهة شهرت خلاف در آن پس اجماع بر تحریم وی نیست چه جای آنکه از ضروریات دین
باشد و باستحلال اینچنین چیزی کفر لازم نمی آید با آنکه حدیث ضعیف است چنانکه میگوید انتهی
بر این تقدیر اتیان اجنبیه در دبر شنیع تر و سخت تر و منکر تر باشد اما اتیان زن کور در غایت سیئت
و شناعت است که استحلال آن بی شبهه موجب کفر باشد وقال الترمذی و گفته است ترمذی در تضعیف
این حدیث که لا نعرف هذا الحدیث الا من حکیم الاثرم عن ابی تمیمة عن ابی هریرة نمی شناسیم
این حدیث را مگر از حکیم اثرم که روایت کرده است از ابی تمیمه و وی از ابی هریره و گفته است معنی این حدیث
محمول است بر تغلیظ و گفته است که تضعیف کرده است بخاری این حدیث را از جهة اسناد وی و ابو تمیمه
الهجیمی حسینی نام وی طریف بن مجالد است انتهی و در تقریب گفته است حکیم اثرم بصری در روی لین است از طبقه
سادسه است و در میزان الاعتدال گفته که لیس به باس و در کاشف گفته که طریف بن مجالد توثیق کرده است
او را در نود و هفت از عالم رفته و در تهذیب گفته است که یحیی بن معین گفته است که وی ثقه است و عجلی
گفته است ان را الله تعالی وعن معاذ بن جبل قال قلت روایت است از معاذ بن جبل که گفت گفتم
یا رسول الله ما یحل لی من امرأتی وهی حائض چه چیز حلال است مرا از زن من در حالتی که وی حایض است
قال ما فوق الازار فرمود آنحضرت حلال است چیزی که بالای ازار است این مؤید مذهب ابی حنیفه است
و با وجود آن فرمود والتعفف عن ذلک افضل و پارسائی نمودن و باز ایستادن از آن فاضلتر است
از ترس آنکه مبادا بوطی کشد که حرام است اما آنحضرت صلی الله علیه وسلم مامون است از آن رواه
رزین وقال محیی السنة اسناده لیس بقوی روایت کرد این حدیث را رزین و گفت محیی السنة
که اسناد او قوی نیست وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وقع الرجل باهله
وهی حائض وقتی که جماع کند مرد با اهلیه خود در حالت حیض فلیتصدق بنصف دینار پس باید که
تصدق کند بنصف دینار که بحساب دیار ما نزدیک روپیه و ثمن آن باشد و بعضی یکدینار گفته و بعضی
عتق رقبه گفته و بعضی در آغاز خون دینار و در پایان نصف دینار یا دینار در زمان خون و نصف دینار بعد
از انقطاع و طیبی گفته که اکثر بر آنند که کفارت آن استغفار است و بس و شافعی و اصحاب ابی حنیفه بر این اند

فوق آن منصوص نیست م

نزد اهل علم م

رواه الترمذی

رواه الترمذی وابو داود والنسائی والدارمی وابن ماجه وعنه عن النبی صلی الله
علیه وسلم قال اذا کان دما احمر فدینار واذا کان دما اصفر فنصف دینار و هم از ابن عباس
است رضی الله عنهما از آنحضرت که فرمود وقتی که باشد حیض خون سرخ پس کفارت آن دینار است
و چون باشد زرد کفارت او نصف دینار است و این موافق آن قول است که از بعضی نقل کرده شد
که در آغاز خون دینار است و در پایان آن نصف دینار و احتمال دارد که هم در آغاز زرد باشد رواه
الترمذی و گفته است که کفارت نزد اتیان حایض از ابن عباس آمده و این قول بعضی از اهل علم است
و امام احمد و اسحاق باین قایل اند و ابن المبارک گوید که استغفار کند بر ورد کار خود و او را نیست کفارت
بر وی و از بعضی تابعین نیز همچنین منقول است و سعید بن جبیر و ابراهیم نخعی از ایشان اند

الفصل الثالث

عن زید بن اسلم قال ان رجلا سأل رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال روایت است از زید بن اسلم
که مولای عمر بن الخطاب و از اکابر تابعین است و امام زین العابدین علی بن الحسین در مجلس وی می نشست و سماع
حدیث میکرد و باقی احوال وی در جای دیگر نوشته شده و ارسال میکند در حدیث گفت که مردی پرسید از آنحضرت
پس گفت آن مرد ما یحل لی من امرأتی وهی حایض چه چیز است حلال مرا از زن من در حالتی که وی حایض است
فقال له رسول الله پس گفت آن مرد را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تشد علیها ازارها استوار بند
بر زن ازارش را ثم شأنک باعلاها باز کار تو با علای اوست یعنی ما فوق الازار مباح و ما تحت
الازار حرام چنانکه مذهب امام ابو حنیفه است رواه مالک والدارمی مرسلا وعن عائشة
رضی الله عنها قالت کنت اذا حضت نزلت عن المثال علی الحصیر گفت عائشه بودم من چون
حیض میکردم فرود می آمدم از بستر بر بوریا فلم نقرب رسول الله صلی الله علیه وسلم پس نزدیک
نمیشدیم ما یعنی از ازواج پیغمبر آنحضرت را ولم ندن منه حتی نطهر و قریب نمیشدیم از وی تا آنکه
پاک نمیشدیم رواه ابو داود و ظاهر این حدیث منافیست بعضی از احادیث گذشته را که دلالت دارد
بر مباشرت و مخالطت آنحضرت صلی الله علیه وسلم با ازواج مطهره خود در حالت حیض و جواب
میدهند بآنکه شان ایشان با آنحضرت و نگاهداشت ادب اینچنین بود که ملاحظه میکردند و از خود
جرأت و مبادرت نمیکردند تا آنکه آنحضرت ایشان را بخود می طلبید پس میرفتند و بعضی گفته اند
که این حدیث منسوخ است باحادیث مباشرت و مخالطت بستر بدانکه در اکثر نسخ فلم نقرب است
بنون چنانکه تقریر کردیم و میگویند در جمیع نسخ اصل ابی داود همچنین است و بعضی فلم یقرب بیا نیز روایت
کرده اند یعنی نزدیک نمی آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و یا از قربان بمعنی جماع والله تعالی اعلم

باب المستحاضة

مستحاضه زنی را گویند که میرود خون از وی نه از حیض و نفاس بلکه از رگی که نام او عاذل است و الفاظی که مشتق است از استحاضه همه بر لفظ مجهول مستعمل میشود و بعضی الفاظ هست که جز مجهول مستعمل نمیشود چنانکه جن از جنون و اغمی از اغما ذلک سماعی و حکم وی حکم معذور مثل سلسل بول و مانند آن و وی نماز میگزارد و روزه میدارد و جماع با وی حرام نیست و تفصیل احکام وی در تحدیث بیاید

الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها قالت جاءت فاطمة بنت ابی حبیش بضم حاء مهمله و فتح موحده و سکون تحتانیه و شین معجمه الی النبی صلی الله علیه وسلم فقالت گفت عایشه که فاطمه که یکی از صحابیه است و قرشیه اسدیه است آمد نزد آنحضرت پس گفت یا رسول الله انی امرأة استحاض فلا اطهر بدرستی که من زنی ام که استحاضه کرده میشوم دایم پس پاک نمیشوم افادع الصلوة آیا پس بمانم نماز را قیاس بحیض کرد که همچنانکه در حالت حیض نماز گزاردن درست نیست در استحاضه نیز نباشد فقال پس گفت آنحضرت لا یعنی مان نماز را انما ذلک عرق و لیس بحیض نیست آن خون استحاضه مگر خون رگی از رگها و نیست حیض که از رحم میرود و در حیض چون در هر ماه چند روز البته میرود از جهت دفع حرج و مشقت نماز و روزه را عفو کردند و چون در قضای نماز نیز حرج بود نه در قضای روزه قضای روزه واجب گردانیدند نه قضای نماز بعد از آن حکم استحاضه بیان فرمود بقول خود فاذا اقبلت حیضتك فدعی الصلوة پس چون پیش آید ایام حیض تو اگر زن معتاده است همان ایام عادت خواهد بود و اگر مبتدیه است اکثر حیض ده روز است و این در مذهب ماست و نزد ائمه دیگر در مبتدیه عمل بتمیز میکنند یعنی اگر خون سیاه غلیظ است از حیض است و اگر نه چنین است از استحاضه است چنانکه در حدیث آینده بیاید و چون تمیز معتبر است اعتبار اکثر حیض را ترجیح کرده اند و ظاهر این است که زن مذکوره معتاده بود والله اعلم واذا ادبرت و چون بگذرد ایام حیض تو فاغسلی عنك الدم یعنی پس بشو از خود خون را ثم صلی پس نماز بگزار متفق علیه

الفصل الثانی عن عروة بن الزبیر تابعی کبیر است برادر عبدالله بن زبیر پسر اسماء بنت ابی بکر صدیق رضی الله عنهم عن فاطمة بنت ابی حبیش انها کانت تستحاض عروه بن الزبیر از فاطمه مذکوره روایت میکند که وی بسیار بود که استحاضه کرده میشد فقال لها النبی پس گفت مر او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا کان دم الحیض فانه دم اسود چون باشد خون حیض پس بدرستی که میباشد آن در غالب احوال خون سیاه یعرف شناخته میشود بان پس فاذا کان ذلك فامسکی عن الصلوة پس چون باشد خون یعنی سیاه پس نگاه دار خود را از نماز که آن خون حیض است فاذا کان الآخر فتوضئی وصلی پس چون باشد خون یعنی جز سیاه پس وضو کن و نماز گزار چنانکه معذوران را

فانما هو عرق پس نیست وی مگر خون رگ که استحاضه است نه خون رحم که حیض است رواه ابو داود والنسائی وعن ام سلمة قالت ان امرأة کانت تهراق الدم بضم تا و فتح ها گفت ام سلمه که زنی بود که میریخت خون را و تحقیق این لفظ و ترکیب آن در شرح کرده شده است علی عهد رسول الله در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاستفتت لها ام سلمة النبی صلی الله علیه وسلم پس استفتا کرد و پرسید مسئله را برای وی ام سلمه از آنحضرت فقال لتنظر عدد اللیالی والایام التی کانت تحیضهن من الشهر پس گفت آنحضرت باید که نظر کند شمار شبها و روزها را که بود آن زن که حیض میکرد در آن شبها و روزها از ماه قبل ان یصیبها الذی اصابها پیش از آنکه برسد آن زن را آنچه رسیده است یعنی علت استحاضه دایمی فلتترك الصلوة قدر ذلك من الشهر پس باید که ترک کند نماز را مقدار آن ایام از ماه فاذا خلفت ذلك فلتغتسل پس اگر پس خود بگذارد آنقدر آن زن از زمان یعنی فارغ شود از آن پس باید که غسل کند ثم لتستثفر بثوب پس تر باید که ببندد جامه میان هر دو ران خود مثل پاردم اسب که منع کند سیلان دم را ثفر بمثلثه و فای مفتوحتین پاردم ثم لتصل پس تر باید که نماز بگزارد و وضو کند برای هر نماز چنانکه حکم معذوران است و جایز نیست او را دخول مسجد و اعتکاف و طواف و امثال آن رواه مالك وابو داود والدارمی وروی النسائی معناه وعن عدی بن ثابت عن ابیه عن جده روایت است از عدی بن ثابت از پدرش از جدش قال یحیی بن معین گفته است یحیی بن معین جد عدی در تعیین نام جد عدی که اسمه دینار نام جد عدی دینار است و عدی بن ثابت تابعی ثقه است ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده امام مسجد شیعه بود در کوفه و واعظ ایشان ابن معین گفته که شیعی مفرط است و دارقطنی گفته رافضی غالی است اما ثقه و صدوق است مات سنة ست عشرة ومائة عن النبی جد عدی روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم انه قال فی المستحاضة که آنحضرت گفته است در حق مستحاضه تدع الصلوة ایام اقرائها ترک میکند نماز را در روزهای حیضهای خود که در هر ماه میدید التی کانت تحیض فیها آن روزها که بود آن مستحاضه که حیض میکرد در آن روزها ثم تغتسل پس تر غسل میکند و تتوضأ عند کل صلوة و وضو میکند در وقت هر نماز و تصوم و تصلی و روزه میدارد و نماز میکند رواه الترمذی وابو داود وعن حمنة بفتح حاء مهمله و سکون میم بنت جحش بتقدیم جیم مفتوحه بر حای مهمله ساکن خواهر ام المومنین زینب بنت جحش است تحت مصعب بن عمیر بود و چون شهید شد مصعب طلحة بن عبیدالله گرفت قالت کنت استحاض حیضة کثیرة شدیدة گفت حمنه بودم من که استحاضه کرده میشدم

استحاضه بسيار سخت. فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ. پس آمدم پيغمبر را صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَسْتَفْتِيهِ. تا طلب فتوى
كنم او را. وَأُخْبِرُهُ. و خبر دهم او را از حال خود و واقعه خود. فَوَجَدْتُهُ فِي بَيْتِ أُخْتِي زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ
پس يافتم من آنحضرت را در خانه خواهر من زينب بنت جحش كه يكى از امهات المؤمنين است. فَقُلْتُ.
پس گفتم. يَا رَسُولَ اللهِ إِنِّي أُسْتَحَاضُ حَيْضَةً كَثِيرَةً شَدِيدَةً. بدرستى كه من استحاضه كرده ميشوم استحاضه
بسيار سخت. فَمَا تَأْمُرُنِي فِيهَا. پس چه ميفرمائى مرا در حكم آن استحاضه. قَدْ مَنَعَتْنِي الصَّلٰوةَ وَالصِّيَامَ
بتحقيق منع كرد استحاضه مرا از نماز و روزه را. قَالَ أَنْعَتُ لَكِ الْكُرْسُفَ. گفت آنحضرت بيان كنم مر ترا
پاره پنبه را كه بر كنى بدان فرج خود را و كرسف بضم كاف و سين پنبه. فَإِنَّهُ يُذْهِبُ الدَّمَ. زيرا كه آن دور
ميكند خون را و منع ميكند از بيرون آمدن بفرج ظاهر و تا بفرج ظاهر نيايد حكم حيض و استحاضه متحقق نگردد.
قَالَتْ. گفت حمنه. هُوَ أَكْثَرُ مِنْ ذٰلِكَ. خون بيشتر است از آنكه باز دارد آن را كرسف. قَالَ فَتَلَجَّمِي. بفتح
تا و لام و جيم مشدده فرمود پس لجام ببند فرج خود را يعنى جامه ببند بر صورت لگام اسب يعنى يا با وجود كرسف
يا بى آن و ظاهر اول است. قَالَتْ. گفت حمنه. هُوَ أَكْثَرُ مِنْ ذٰلِكَ. خون بيشتر از آنست. قَالَ. گفت آنحضرت
فَاتَّخِذِي ثَوْبًا. پس بگير جامه را يعنى زير لگام. قَالَتْ هُوَ أَكْثَرُ مِنْ ذٰلِكَ. گفت اين هم بيشتر است. إِنَّمَا
أَثُجُّ ثَجًّا. اين است و جز اين نيست كه ميريزم خون را ريختنى سخت مانند باران. فَقَالَ النَّبِيُّ. پس گفت
پيغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَآمُرُكِ بِأَمْرَيْنِ. زود باشد كه امر كنم ترا بدو چيز. أَيَّهُمَا صَنَعْتِ أَجْزَأَ
عَنْكِ مِنَ الْآخَرِ. بسند كى ميكند مر ترا از ديگرى و ايهما را برفع و نصب هر دو خوانده اند. وَإِنْ قَوِيتِ عَلَيْهِمَا.
و اگر قوى و قادرى بر هر دو كه هر كدام را ميتوانى كرد. فَأَنْتِ أَعْلَمُ. پس تو داناترى بآنچه اختيار ميكنى
از آن دو. قَالَ لَهَا. گفت آنحضرت مر حمنه را در بيان حقيقت استحاضه و تسليه و تعزيه وى. إِنَّمَا هِيَ رَكْضَةٌ
مِنْ رَكَضَاتِ الشَّيْطَانِ. نيست اين علتى كه رسيده است ترا يعنى استحاضه با اين خبط و حيرت كه
افتاده تو در آن مگر ركضه از ركضات شيطان يعنى افساد و اضرار شيطان و تلبيس و تخليط كردن وى بر تو
در امر دين تو و طهارت و نماز تو و اصل ركض دفع و جنبانيدن پاى و زدن بدان و بر انگيختن اسب را
دوانيدن و از اينجا معلوم ميشود كه شيطان را تصرفى در بدن آدمى نيز هست كه بعلتها گرفتار ميكرداند تا باز
از عبادت پروردگار تعالى باز ميدارد و بعد از آن بيان آنچه امر ميكند و ميفرمايد. فَتَحَيَّضِي. بفتح
تا و حا و ياى مشدده. سِتَّةَ أَيَّامٍ أَوْ سَبْعَةَ أَيَّامٍ. پس حايض شو يعنى التزام احكام حيض كن از ترك وطى
و صلوة و صوم شش روز يا هفت روز آنچه موافق باشد ترا از عادت زنان كه مماثل و مشارك
در سن و قرابت و مسكن. با تخيير گردانيد او را ميان يكى از اين دو عدد از جهت بودن آنها متعارف و غالب در عادة

زنان و تواند

زنان و تواند كه او براى شك بوده و آنحضرت يكى از اين دو عدد ذكر كرده باشد و آنكه فرمود فِي
عِلْمِ اللهِ. معنيش آنست كه رجوع تو بدان عادت مندرج است در آنچه دانا نيده است ترا خداى تعالى
بر زبان من يا داخل است در آنچه والسنة و تشريع نموده است مر مردم را و اگر او براى شك باشد
اين قول راوى ميشود بمعنى والله اعلم كه پيغمبر چه فرمود ستة ايام يا سبعة ايام. ثُمَّ اغْتَسِلِي. پس غسل كن
بعد از گذشتن اين مدت چنانكه زنان بعد از انقطاع حيض ميكنند. حَتَّى إِذَا رَأَيْتِ أَنَّكِ قَدْ طَهُرْتِ
تا آنكه چون بيدى و دانستى تو كه پاك شدى يعنى طهارت يافتى بگذشتن ايام مذكوره. وَاسْتَنْقَأْتِ
و پاكيزه شدى بحسب مقدور. فَصَلِّي ثَلٰثًا وَعِشْرِينَ لَيْلَةً. پس بگزار نماز بيست و سه شب بتقدير كه
ايام حيض هفت روز اعتبار كنى. أَوْ أَرْبَعًا وَعِشْرِينَ لَيْلَةً. يا بيست و چهار شب اگر مدت حيض شش روز
قرار دهى. وَأَيَّامَهَا. و در روزهاى اين شبها يعنى و ضو كردن براى هر نمازى چنانكه حكم معذور آن است
وَصُومِي. و روزه دار. فَإِنَّ ذٰلِكَ يُجْزِئُكِ. پس بدرستى كه آن كفايت ميكند ترا. وَكَذٰلِكَ
فَافْعَلِي كُلَّ شَهْرٍ. و همچنين بكن در هر ماه شش روز يا هفت روز خود را حايض گير و احكام حيض بر خود جارى
كن و بيست و سه روز يا بيست و چهار روز نماز و روزه بكن. كَمَا تَحِيضُ النِّسَاءُ. چنانكه حيض مى بينند زنان
وَكَمَا يَطْهُرْنَ. و چنانكه پاك ميشوند ايشان. مِيقَاتَ حَيْضِهِنَّ وَطُهْرِهِنَّ. در وقت حيض خود و طهر خود
بعد از آن بيان امر ثانى از آن دو امر كرد كه مخير گردانيد در آن بقول خود. وَإِنْ قَوِيتِ عَلَى أَنْ تُؤَخِّرِينَ الظُّهْرَ
و اگر قوت دارى در ايام استحاضه بعد از گذشتن ايام حيض بر تأخير كردن ظهر از وقت. وَتُعَجِّلِينَ
الْعَصْرَ. و شتابى كردن عصر و گزاردن در اول وقت. فَتَغْتَسِلِينَ وَتَجْمَعِينَ بَيْنَ الصَّلٰوتَيْنِ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ
پس غسل كنى و جمع كنى ميان اين دو نماز كه ظهر و عصر است. وَتُؤَخِّرِينَ الْمَغْرِبَ وَتُعَجِّلِينَ الْعِشَاءَ ثُمَّ تَغْتَسِلِينَ
وَتَجْمَعِينَ بَيْنَ الصَّلٰوتَيْنِ. و بر تأخير كردن مغرب و شتابى كردن عشا و گزاردن آن در اول وقت پس غسل
كنى و جمع كنى ميان اين دو نماز. فَافْعَلِي. پس بكن اين دو غسل را و جمع را ميان اين نمازها. وَتَغْتَسِلِينَ مَعَ
الْفَجْرِ. و اگر قوت دارى كه يك غسل ديگر كنى با نماز فجر. فَافْعَلِي. پس بكن آن را و بگزار آن نماز فجر. وَصُومِي
و روزه دار. إِنْ قَدَرْتِ عَلَى ذٰلِكَ. اگر قدرت دارى بر آنچه ذكر كرده شد و تأخير ظهر و مغرب از وقت
كه گفت دو احتمال دارد يكى آنكه بعد از گذشتن وقت بگزارد در وقت عصر و عشا چنانكه جمع ميكنند مسافر
بر مذهب شافعى جمع تأخير چنانكه از كلام طيبى معلوم ميگردد يا تأخير كنند تا آخر وقت متصل بوقت عصر و عشا
بر آن وجه كه حنفيه تأويل ميكنند جمع مسافر را و آن را جمع صورى نام ميكنند چنانكه شيخ ابن حجر در شرح
بدان تصريح كرده و حديث آينده نيز ظاهر در آن است پس حاصل اين امر ثانى آن باشد كه هر روز غسل بكند

یکی برای ظهر و عصر و دیگری برای مغرب و عشا و غسل دیگر برای فجر و صورت دیگر آنست که برای هر نماز غسل کند
چنانکه در ضمن قول وی که فرمود ان قویت علی ان توخرین الظهر الی آخره اشارتست بآن زیرا که از این عجز وی
از غسل کردن برای هر نماز مفهوم میگردد و این مذهب امیر المومنین علی و عبد الله بن مسعود و ابن الزبیر و جماعة
از تابعین است و طیبی گفت که این مذهب اشبه و الیق است بفقه و مذهب ابن عباس جمع است بین الصلوتین
بغسل واحد و این اشبه است باین حدیث که در تسهیل و تیسیر است نسبت بغسل برای هر نماز و اشارت باین است که گفت
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و هذا اعجب الامرین الی. و این یعنی غسل کردن بر وجه مذکور خوشتر
است نزد من از امر دیگر که غسل است برای هر نماز چنانکه عادت شریف اوست در تسهیل و تیسیر بر امت
و در حدیث آمده است که ما خیر بین امرین الا اختار ایسرهما. رواه احمد و ابو داود و الترمذی

الفصل الثالث عن اسماء بنت عمیس بضم عین و فتح میم صحابیه جمیله عاقله صالحه است هجرت کرده بهمراه
زوج خود جعفر بن ابی طالب بحبشه پس زائید برای وی عبد الله بن جعفر را و محمد و عون را پس هجرت آورد
بمدینه و چون شهید شد جعفر تزوج کرد او را ابو بکر صدیق و تولد کرد محمد بن ابی بکر را و چون صدیق وفات
یافت تزوج کرد او را علی بن ابی طالب پس زائید برای وی یحیی را و بود از خادمان و محبان و مخلصان
فاطمه زهرا و اهل بیت نبوت و روایت کرده اند از وی جمعی از صحابه مثل عمر بن الخطاب و عبد الله بن عباس
و ابو موسی اشعری رضوان الله تعالی علیهم اجمعین قالت قلت گفت گفتم یا رسول الله ان فاطمة
بنت ابی حبیش استحیضت منذ کذا و کذا. فاطمه بنت ابی حبیش استحاضه کرده شده است چندین
مدت یعنی مدت دور و دراز فلم تصل پس نماز نگزارده است. فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم بطریق تعجب سبحان الله ان هذا من الشیطان بدرستی که این علت از شیطان است
که وی را از نماز باز میدارد چنانکه در حدیث حمنه گذشت انما هذه رکضة من رکضات الشیطان لتجلس
فی مرکن میباید که بنشیند آن زن در مرکن بکسر میم و سکون را و فتح کاف نام آوندی کلانی است که گرفته میشود
در وی آب برای غسل فاذا رات صفارة بضم صاد فوق الماء پس چون ببیند زردی بالای آب و این
علامت آخر وقت ظهر است چه شعاع آفتاب در آخر وقت ظهر زرد گونه میشود بلکه از ابتدای وقت
زوال تغیری بدان راه می یابد اگرچه ظاهر نیست و این تغیر اصفرار نیست که در آخر وقت عصر میباشد و عصر
یوم در آن وقت مکروه است مقصود آنست که چون وقت ظهر آخر آید فلتغتسل للظهر و العصر غسلا واحدا
پس باید که غسل کند مر ظهر را و عصر را یک غسل و تغتسل للمغرب و العشاء غسلا واحدا و غسل کند از برای مغرب
و عشا یک غسل و تغتسل للفجر غسلا واحدا و غسل کند مر فجر را یک غسل چنانکه در حدیث سابق گذشت

وتوضأ. و باید که وضو کند فیما بین ذلک در میان این غسلها یعنی برای عصر در صورت غسل برای
ظهر و عصر و برای عشا در صورت غسل برای مغرب و عشا اینچنین گفته است شیخ ابن حجر در شرح و در
حواشی نوشته اند که مراد نوافل است در اوقاتی که در میان این نمازهاست اگر خواهد نفل بگزارد وضو
رواه ابو داود و قال و گفت ابو داود. روی مجاهد عن ابن عباس روایت کرده است مجاهد از ابن
عباس که گفت لما اشتد علیها الغسل هرگاه که سخت آمد و دشوار شد بر آن زن غسل برای هر نماز
امرها ان تجمع بین الصلوتین فرمود آنحضرت که جمع کند میان دو نماز بیک غسل تمام شد بعون الله
و توفیق وی کتاب الطهارة و تالی میگردد آنرا

کتاب الصلوة

صلوة در لغت بمعنی دعا
و رحمت و استغفار آمده و نماز را صلوة از آنجهت گفته اند که مشتمل است بر این معنی و صلی بمعنی بریان کردن گوشت
و تصلیه بمعنی سوختن آن بآتش و نیز صلی بمعنی نرم کردن چوب است که گردانیدن وی بآتش آمده و این معنی
نیز مناسب است بتحقیق نماز گویا که نفس مصلی را میگدازد بآتش مجاهده و میسوزد گناهان او را
و راست میگرداند از اعوجاجی که در طبیعت اوست

الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الصلوات الخمس نمازهای پنجگانه و الجمعة الی الجمعة
و جمعه تا جمعه دیگر و رمضان الی رمضان و روزه ماه رمضان تا روزه ماه رمضان دیگر مکفرات لما
بینهن کفارت کننده و پوشنده و محو کننده اند مر گناهان را که واقع شده اند در میان اینها
اذا اجتنبت الکبائر وقتی که یکسو کرده شوند و پرهیز کرده شوند گناهان کبیره که آنها پوشیده و بخشیده
نمیشوند مگر بتوبه اما صغایر بخشیده میشوند اگر حق عباد بآن متعلق نباشد و گفته اند که بعد از عفو صغایر
چون این اعمال مکرر گردد موجب تخفیف در کبایر شود اگر از گناهان صغیره و کبیره هیچ ندارد موجب رفع درجات گردد
رواه مسلم. اگر گویند که چون صغایر بهمه نمازهای یومیه مکفر شدند برای جمعه چه ماند و چون جمعه ها مکفر
گشتند رمضان کفارت چه چیز گردد جوابش آنکه مراد آنست که این اعمال همه مکفرند و صلاحیت آن دارند
اگر یکی نشد دیگری میشود مثلا اگر یکی در نماز تقصیر کرد جمعه مکفر گردد و اگر در جمعه یا در هر دو تقصیر کرد رمضان
مکفر میگردد و اگر جمع شوند مجموع مکفر گردد و باعث مزید تکفیه و تنویر شود بر مثال چراغهای متعدد افروخته
شده که هر یکی در روشن کردن خانه کفایت دارد وعنه و هم از ابی هریرة است قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم ارایتم لو ان نهرا بباب احدکم خبر دهید مرا اگر ثابت شود که جوی روان
بر در خانه یکی از شما یغتسل فیه کل یوم خمسا غسل بکند وی در آن جوی هر روز پنج وقت هل یبقی من درنه
آیا باقی میماند از چرک و ریم وی که بر اندام خود دارد هیچ چیز قالوا گفتند صحابه در جواب

آنحضرت صلی الله علیه وسلم . لا یبقی من درنه شیء . باقی نمیماند از چرک وی چیزی . قال
فذلک مثل الصلوات الخمس یمحو الله بهن الخطایا . فرمود آنحضرت پس آن حال و مثال نمازهای پنجگانه
است که محو میکنند و پاک میگردانند خدای تعالی بآنها گناهانرا یعنی گناهان صغیره را . متفق علیه . وعن
ابن مسعود رضی الله عنه قال ان رجلا اصاب من امرأة قبلة . گفت ابن مسعود که مردی رسید از زنی
بوسه را یعنی بوسه کرد او را و گفته اند که نام آن مرد ابو الیسر است بفتح یای تحتانیه و سین مهمله از قبیله
انصار بود که خرما می فروخت پس زنی بروی آمد تا خرما بخرد پس او را بآن زن میل شهوانی پیدا شد گفت
خرما در خانه ازین بهتر و شیرین تر است پس باین بهانه زن را درون خانه برد و با وی بوس و کنار کرد
آن زن گفت از خدا بترس چه میکنی پس آن مرد پشیمان شد . فاتی النبی . پس آمد پیغمبر را صلی الله
علیه وسلم . فاخبره . پس خبر داد آنحضرت را ازین حال پس آنحضرت هیچ نگفت و فرمود تا حق تعالی
چه فرماید بعد از آن آن مرد نماز کرد . فانزل الله تعالی . پس فرو فرستاد خدای تعالی این آیت را که . واقم الصلوة
طرفی النهار . و برپای دار نماز را در هر دو طرف روز که بامداد و شبانگاه است بامداد نماز صبح و شبانگاه
ظهر و عصر چه بعد از زوال آفتاب جانب شبانگاه است . وزلفا من اللیل . و بگزار نماز در چند ساعت که
نزدیک بروز اند و مراد بدان نماز مغرب و عشا است و زلف بضم زا و فتح لام جمع زلفه بمعنی قرب و نماز شام
و خفتن نزدیک بروز در آنجانب اند چنانکه ظلم جمع ظلمت است و بعضی از طرفی النهار نماز صبح و ظهر و عصر
مغرب مراد داشته اند صبح و ظهر یکطرف و عصر و مغرب طرف دیگر و زلفا من اللیل را بعشا مخصوص
گردانیده . ان الحسنات یذهبن السیئات . مقصود این است بدرستی که نیکیها میبرند بدیهارا
و مراد ببدی گناه صغیره است که مکفر میگردد بنماز و روزه او را و مرجئه این آیت را بر عموم حمل کرده و در سیئات
کبایر را نیز داخل داشته و جمهور اهل سنت بر آنند که مخصوص بصغایر است بدلیل احادیث که دلالت دارد
بر آن کذا قال فی فتح الباری . فقال الرجل . پس گفت آن مرد . یا رسول الله الی هذا . آیا مراست این حکم و
این فضل مخصوص بمن است . قال . گفت آنحضرت . لجمیع امتی کلهم . مر همه امت مراست و کلهم مبالغه است
در تاکید و در بعضی روایات کلهم نیست . وفی روایة . و در روایتی اینچنین واقع شده که . لمن عمل بها
من امتی . مر هر کس راست که عمل کند بحسنات از امت من . متفق علیه . وعن انس رضی الله عنه
قال جاء رجل فقال . گفت انس آمد مردی پس گفت . یا رسول الله انی اصبت حدا . بدرستی که من رسیده ام
و کرده ام فعلی را که موجب حد است . فاقمه علی . پس برپا کن حد را بر من و بزن حد مرا . قال ولم یسأله
عنه . گفت انس و نپرسید آنحضرت او را که چه فعل کرده است . وحضرت الصلوة . و حاضر شد نماز و رسید

وقت آن

وقت آن . فصلی مع رسول الله . پس بگزارد آن مرد نماز با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم . فلما قضی
النبی صلی الله علیه وسلم الصلوة قام الرجل . پس هرگاه که بپرداخت آنحضرت نماز را استاد آن مرد
فقال . پس گفت . یا رسول الله انی اصبت حدا فاقم فی کتاب الله . بدرستی که من کرده ام کاری
را که موجب حد است اقامت کن در من حکمی را که در کتاب خداست . قال الیس قد صلیت معنا . گفت آنحضرت
آیا نیست که بتحقیق گزارده تو نماز با ما . قال نعم . گفت آری گزارده ام نماز با شما . قال . گفت آنحضرت
فان الله قد غفر لک ذنبک . پس خاطر جمع دار زیرا که خدای تعالی بتحقیق آمرزید مر ترا گناهان ترا . او
حدک . شک راوی است که ذنبک فرمود یا حدک . متفق علیه . بدانکه ظاهر از اصابت حد آنست که او را ارتکاب
کبیره کرده باشد مثل زنا و یا سرقه و جز آن و آنحضرت صلی الله علیه وسلم حکم کرد بآمرزیده شدن آن
بسبب نماز گزاردن وی با آنحضرت پس ازینجا معلوم میشود که کبایر نیز مکفر میگردد مگر آنکه آن مرد گمان برده باشد
که آن فعل موجب حد است اگرچه در واقع نه چنان بود و یا مراد بحد تعزیر بوده است و نیز ظاهر از نا پرسیدن آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و تحقیق ناکردن که صغیره کرده یا کبیره آنست که مغفرت شامل هر دو قسم است مگر آنکه
گویند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دانست بقرینه یا بوحی که صغیره کرده است و موجب حد نکرده است
ازینجهة نپرسید و هم ازینجهة گفت آن مرد در کرت ثانیه که اقامت بکن در من کتاب خدا را یعنی حد باشد
یا غیر آن باشد هر چه حکم خداست اقامت فرما کذا قالوا و گفته اند من و بخدا توفیق شاید که آن از خصوصیات
نماز گزاردن همراه آنحضرت بوده باشد و در قصه سابق ثابت شده است نماز گزاردن آن مرد
با آنحضرت بلکه صاحب کشاف گفته که امر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن مرد را که وضو بکند و بگزارد
دو رکعت نماز را و این نکته در خاطر کاتب حروف در مدینه مطهره افتاد در بعضی زیارات شریف امید که
بر صواب باشد و پرتو از نورانیت آن وقت باشد . وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال سألت
النبی . گفت ابن مسعود پرسیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم . ای الاعمال احب الی الله تعالی .
کدام یکی از اعمال محبوبتر و فاضلتر است نزد خدای تعالی . قال الصلوة لوقتها . فرمود محبوبترین عملها
نماز گزاردن است در وقتی که مکروه نباشد و در لفظ بخاری علی وقتها و در بعضی روایات فی
اول وقتها نیز آمده و گفته اند که این روایت ضعیف است . قال قلت ثم ای . گفت ابن مسعود گفتم پس
کدام عمل محبوبتر است . قال بر الوالدین . فرمود نیکی کردن بمادر و پدر و فرمان برداری کردن و نرنجانیدن ایشان را
قلت ثم ای . گفتم بعد از وی کدام عمل احب است . قال الجهاد فی سبیل الله . فرمود کارزار کردن با کافران
اگر فرض نشده باشد . قال حدثنی بهن . گفت ابن مسعود حدیث کرد مرا آنحضرت باین اعمال یا بکلمات

وَلَوِ اسْتَزَدْتُهُ لَزَادَنِي و اگر طلب زیاده میکردم از آنحضرت و میپرسیدم از حضرت وی
دیگر مراتب اعمال را یا مطلق مسایل از زیاده میکرد برای من مقصود تاکید و تحقیق مسموعات خود
و بیان عنایت و التفات آنحضرت است ولیکن رعایت ادب و خوف ملال آنحضرت بر انداشت
که نپرسیدم چنانکه در روایت مسلم آمده است مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ بدانکه احادیث در بیان افضل اعمال مختلف آمده
و در بعضی احادیث آمده بهترین اعمال اسلام اطعام طعام و افشای سلام است و نماز گزاردن در شب
وقتی که مردم در خواب باشند و نیز آمده که افضل اعمال آنست که مردم از دست و زبان تو سلامت مانند
و نیز آمده که افضل اعمال جهاد است که در وی خیانت نکنند در غنیمت و حج مبرور که در وی معصیت نکنند
و نیز آمده که افضل اعمال ذکر خداست و آمده است که بهترین اعمال آنکه دایم کنند و بران مواظبت
نمایند و گفته اند که اختلاف جواب بجهت اختلاف سایلان است هر قومی را چیزی فرمود که بحال
ایشان لایق تر و ایشان بدان محتاج تر و در آن راغب تر بودند یا باختیار اختلاف اوقات است چنانکه
جهاد از ابتدای اسلام فاضلترین اعمال بود و نصوص متعاضد و متظاهر آمد بر آنکه نماز فاضلتر است از
صدقه و با وجود آن در وقت مواسات مضطر صدقه فاضلتر از نماز گردد و بالجمله وجوه و حیثیات مختلف
است هر کدام بوجهی و حیثیتی در جای خود فاضلتر است از دیگری و این سخن اصل عظیم است در باب
خیریت و افضلیت اعمال فاحفظ وَعَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
بَيْنَ الْعَبْدِ وَبَيْنَ الْكُفْرِ تَرْكُ الصَّلوٰةِ حدی که واقع است میان بنده و میان کفر ترک نماز است چه
نماز حاجز و فاصل بود که نمیگذارد که بنده بکفر برسد چون فاصله نماز از میان رفت مانع برطرف شد
و بنده بکفر رسید چنانکه دیواری در میان دو کس میباشد و نمیگذارد که این تا بآن برسد چون دیوار از میان
برافتاد فاصله برطرف شد و این بآن واصل گشت اینچنین توجیه و تقریر کرده اند این عبارت را و توجیهات
دیگر نیز دارد که در شرح مذکور است فتدبر رَوَاهُ مُسْلِمٌ و این تغلیظ و تشدید است بر ترک نماز
و اشارت است بآنکه تارک صلوة نزدیک است که کافر گردد و نزد اصحاب ظواهر کافر است و از بعضی صحابه
نیز چنین مرویست که نزد ایشان تکفیر است و آمده است که صحابه هیچ عملی که ترک آن کفر باشد نمیدانستند
مگر نماز را و نزد بعضی علما که شافعی و مالک از ایشانند واجب است قتل وی اگرچه کافر نگردد و نزد
حنفیه ضرب واجب است و حبس و زندان تا وقتی که بگزارد نماز را **الفصل الثانی** عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ
روایت است از عباده بضم عین و تخفیف موحده که از مشاهیر صحابه و کبار ایشان است احوال
وی در مواضع نوشته شده است قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَمْسُ صَلَوَاتٍ افْتَرَضَهُنَّ

الله تعالی

اللهُ تَعَالَى پنج نماز است که فرض گردانیده است آنها را خدای تعالی مَنْ أَحْسَنَ وُضُوءَهُنَّ وَصَلَّاهُنَّ
لِوَقْتِهِنَّ کسی که نیک کند برعایت سنن و آداب وضو برای آن نمازها و بگزارد آنها را در وقت
وَأَتَمَّ رُكُوعَهُنَّ وَخُشُوعَهُنَّ و تمام و کمال آرد احکام و ارکان آنها خصوصاً رکوع و سجود را که معنی بندگی
و انقیاد در آنها بیشتر است و مخصوص بنماز است و اکثر مردم در آن تهاون مینمایند كَانَ لَهُ عَلَى
اللهِ عَهْدٌ أَنْ يَغْفِرَ لَهُ میباشد بر خدا عهدی که بیامرزد مر او را و مراد وعده خدای تعالی است بآمرزیدن
آنکس و چون وعده او حق است و خلف در آن جایز نه تعبیر بعهد کرد که متعهد میگردد و لازم میکند کسی
بر خود و نگاه میدارد آنرا وَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ و کسی که نکند آنرا و نگزارد نماز را بر آن وجه فَلَيْسَ لَهُ
عَلَى اللهِ عَهْدٌ پس نیست مر او را عهد بر خدا لازم بآمرزیدن وی إِنْ شَاءَ غَفَرَ لَهُ وَإِنْ شَاءَ عَذَّبَهُ
اگر میخواهد می آمرزد او را و اگر میخواهد عذاب میکند او را و درین حدیث دلیل است بر آنکه تارک صلوة
کافر نیست و مرتکب کبیره واجب نیست تعذیب وی و مخلد نیست در نار چنانکه مذهب اهل سنت و جماعت
رَوَاهُ أَحْمَدُ وَأَبُو دَاوُدَ وَرَوَى مَالِكٌ وَالنَّسَائِيُّ نَحْوَهُ وَعَنْ أَبِي أُمَامَةَ رضی الله عنه روایت است از
ابی امامه باهلی که از مشاهیر صحابه است قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلُّوا خَمْسَكُمْ بگزارید پنج
نماز خود را وَصُومُوا شَهْرَكُمْ و روزه دارید ماه خود را که رمضان است وَأَدُّوا زَكَاةَ أَمْوَالِكُمْ و بدهید
زکوة مالهای خود را ظاهر در آن وقت که این حکم کرده اند حج فرض نشده بود وَأَطِيعُوا ذَا أَمْرِكُمْ و فرمان
برداری کنید خداوند امر خود را که خلیفه و نایب خداست اگر بر خلاف فرموده خدا و رسول امر نکند
تَدْخُلُوا جَنَّةَ رَبِّكُمْ می در آئید بهشت پروردگار خود را رَوَاهُ أَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ وَعَنْ عَمْرِو بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ
أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ حال این اسناد در مواضع نوشته شده است قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
مُرُوا أَوْلَادَكُمْ بِالصَّلوٰةِ وَهُمْ أَبْنَاءُ سَبْعِ سِنِينَ امر کنید فرزندان خود را بنماز گزاردن و حال
ایشان هفت ساله باشند تا عادت کنند بنماز گزاردن وَاضْرِبُوهُمْ عَلَيْهَا وَهُمْ أَبْنَاءُ عَشْرِ سِنِينَ
و بزنید فرزندان خود را بر ناگزاردن نماز چون ده ساله شوند از برای مبالغه و تاکید وَفَرِّقُوا بَيْنَهُمْ
فِي الْمَضَاجِعِ و جدائی کنید میان فرزندان در خوابگاهها چنانکه برادر و خواهر در یک بستر نخسبند
این نیز احتیاط است و پرهیز بدن از مواضع تهمت چون در سن هفت سالگی بدن آدمی را قوتی و شدتی پیدا
می آید و در هر دو هفت سال حالتی دیگر پیدا میکند چنانکه در جای خود مبین گشته است مناسب که
در سن هفت سالگی امر بدان کرده شود و در هفت سال دیگر خود بحد بلوغ میرسد و چون عدد ده که عدد اول
و نزدیک بآن رسد مبالغه فرمودند بآنکه اگر نکنند بزنند و تادیب نمایند و هم ازینجهت فرمودند که تفریق کنند

در مضاجع که وصول بحد بلوغ مظنه شهوت و وقوع در مفسده است رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ روایت کرد
این حدیث را ابو داود از عمرو بن شعیب وَكَذَا رَوَاهُ فِي شَرْحِ السُّنَّةِ عَنْهُ وهمچنین روایت کرد محیی
السنه در شرح السنه از عمرو بن شعیب وَفِي الْمَصَابِيحِ و روایت کرد در کتاب مصابیح عَنْ سَبْرَةَ بفتح سین
مهمله و سکون بای موحده بْنِ مَعْبَدٍ بفتح میم و بای موحده صحابی است ساکن مدینه نوزده حدیث
روایت کرده وَعَنْ بُرَيْدَةَ رضی الله عنه بضم با و فتح را اسلمی از مشاهیر صحابه است احوال او در
موضعی نوشته شده است قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْعَهْدُ الَّذِي بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمُ الصَّلَوةُ
عهد و امانی که میان ما و میان منافقان هست نماز است و ما که منافقان را نمیکشیم و احکام اسلام بر ایشان
جاری میکردانیم بجهة آنست که ایشان تشبیه بمسلمانان در انقیاد و ظواهر احکام دارند و عمده در آن حاضر
شدن ایشان برای نماز و لزوم جماعت است فَمَنْ تَرَكَهَا فَقَدْ كَفَرَ پس هر که از ایشان نگذارد نماز را پس تحقیق
ظاهر شد کفر او و بیرون آمد از دایره اسلام و جاری میکردد بروی احکام و محتمل که این حکم مخصوص منافقان
نباشد و ضمیر بینهم راجع بجمیع امت اجابت باشد و این معنی مناسبتر است بقول او فقد کفر رَوَاهُ أَحْمَدُ
وَالتِّرْمِذِيُّ وَالنَّسَائِيُّ وَابْنُ مَاجَةَ

الفصل الثالث

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه
قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ آمد مردی نزد پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این مرد همان ابو الیسر است که قصه او
گذشت یا دیگریست و ظاهر همین است از جهة اختلاف و مغایرتی که در هر دو حدیث است والله اعلم
فَقَالَ پس گفت آن مرد يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي عَالَجْتُ امْرَأَةً فِي أَقْصَى الْمَدِينَةِ من رسیده ام و ملاعبت
کرده ام با زنی و گرفته ام او را در نهایت مدینه و جانبی دور از آن وَإِنِّي أَصَبْتُ مِنْهَا مَا دُونَ
أَنْ أَمَسَّهَا و بدرستی که من رسیده ام از آن زن و کرده ام با وی آنچه جز جماع و پایان تر از وست مانند
بوس و کنار و جز آن فَأَنَا هٰذَا فَاقْضِ فِيَّ مَا شِئْتَ پس من اینک حاضرم پس حکم کن در حق من هر چه میخواهی
فَقَالَ لَهُ عُمَرُ پس گفت مر آن مرد را عمر رضی الله عنه لَقَدْ سَتَرَكَ اللَّهُ بتحقیق پوشیده است خدای تعالی
این حال ترا بر مردم و آشکارا نساخت لَوْ سَتَرْتَ عَلَى نَفْسِكَ اگر میپوشیدی بر نفس خود بهتر بودی حکم
همچنین است که گناه پوشیده را توبه هم پوشیده باید کرد و آشکارا کردن گناه پوشیده هتک حرمت
شریعت است قَالَ وَلَمْ يَرُدَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَيْئًا گفت عبد الله بن مسعود جواب
باز نداد آن مرد را آنحضرت چیزی بار دیگر و آنحضرت بر عمر رضی الله عنه درین سخن که گفت وَقَامَ
الرَّجُلُ فَانْطَلَقَ و استاد آن مرد و پس روان شد فَأَتْبَعَهُ النَّبِيُّ پس فرستاد در پی آن مرد پیغمبر صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجُلًا مردی را فَدَعَاهُ پس خواند او را وَتَلَا عَلَيْهِ هٰذِهِ الْآيَةَ و خواند بر آن مرد

این آیت

این آیت را که وَأَقِمِ الصَّلَوةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ
تفسیر این آیت در فصل اول معلوم شد ذٰلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ آن یاد دادن و پند کردن است
مر یاد کنندگان را این تتمه آیت است که در آنجا مذکور نبود فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ پس گفت مردی از قوم
بعضی گفته اند که آن مرد عمر است رضی الله عنه و بعضی گفته اند که معاذ بن جبل يَا نَبِيَّ اللَّهِ هٰذَا لَهُ
خَاصَّةً ای پیغمبر خدا آیا این حکم مر او راست فَقَالَ پس گفت آنحضرت بَلْ لِلنَّاسِ كَافَّةً بلکه برای مردم همه است
رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَعَنْ أَبِي ذَرٍّ رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَرَجَ زَمَنَ الشِّتَاءِ روایت است
از ابی ذر که بیرون آمد آنحضرت در زمان زمستان وَالْوَرَقُ يَتَهَافَتُ و حال آنکه برگهای درختان می افتاد
بپایی چنانکه در خزان می افتد فَأَخَذَ بِغُصْنَيْنِ مِنْ شَجَرَةٍ پس گرفت آنحضرت دو شاخ را از درختی قَالَ
گفت ابو ذر فَجَعَلَ ذٰلِكَ الْوَرَقُ يَتَهَافَتُ پس افتادن گرفت برگهای آن درخت بیشتر از آنچه بطور
خود می افتاد چنانکه عادت است که بجنبانیدن شاخ برگ بیشتر می افتد قَالَ فَقَالَ گفت ابو ذر پس گفت آنحضرت
و ندا کرد مرا که يَا أَبَا ذَرٍّ قُلْتُ لَبَّيْكَ گفتم بخدمت استاده ام چه میفرمائی يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ گفت آنحضرت
إِنَّ الْعَبْدَ الْمُسْلِمَ لَيُصَلِّي الصَّلَوةَ يُرِيدُ بِهَا وَجْهَ اللَّهِ بدرستی که بنده مسلمان هر آینه میگزارد نماز را
در حالی که میخواهد بآن نماز ذات پاک خداوند تعالی را بی شایبه غرض و عوض بلکه بمحض امتثال
امر و طلب رضای او سبحانه فَتَهَافَتَ عَنْهُ ذُنُوبُهُ پس بپایی می افتد از بنده گناهان او كَمَا
تَهَافَتَ هٰذَا الْوَرَقُ عَنْ هٰذِهِ الشَّجَرَةِ چنانکه می افتد این برگها ازین درخت و تهافت در دو جا
برفع روایت است و در ثانی بفتح نیز آمده رَوَاهُ أَحْمَدُ وَعَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ الْجُهَنِيِّ بضم جیم و فتح
ها رضی الله عنه قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى سَجْدَتَيْنِ لَا يَسْهُو فِيهِمَا
کسی که بگزارد دو رکعت را که سهو و غفلت نکند در آن یعنی بحضور دل و خشوع باطن بگزارد غَفَرَ اللَّهُ
لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ بیامرزد خدای تعالی مر او را هر چه گذشته است از گناه وی یعنی صغایر رَوَاهُ أَحْمَدُ
وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ ذَكَرَ الصَّلَوةَ يَوْمًا
روایت است از عبد الله بن عمرو که آنحضرت ذکر کرد فضل و شرف نماز را روزی فَقَالَ پس گفت
آنحضرت مَنْ حَافَظَ عَلَيْهَا کسی که نگاهبانی کند بر نماز با دامت و ادای آن بفرائض و واجبات
و سنن و آداب آن كَانَتْ لَهُ نُورًا باشد مر او را نماز سبب نورانیت وَبُرْهَانًا و حجت قوی و بیدا
وَنَجَاةً و سبب رستگاری او از عذاب يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز قیامت وَمَنْ لَمْ يُحَافِظْ عَلَيْهَا

اصله تهافت ... حتى الساقطين ١٢

وکسی که محافظت نکند بر نماز ونگزارد بر وجه مذکور لم تکن له نورا ولا برهانا ولا نجاة نباشد نماز
برای وی نور ونه برهان ونه نجات وکان یوم القیمة وباشد آنکس روز قیامت مع قارون وفرعون وهامان
وابی بن خلف وباشد آنکس روز قیامت با این کافران کنایت است از در آمدن او در دوزخ وتغلیظ وتشدید
است در آن اگرچه اینها همیشه در دوزخ باشند ودر جای بدتر از آن باشند وابی خلف بفتح لام
یکی از اشقیای قریش است که آنحضرت او را بدست شریف خود روز احد بدوزخ رسانید واو را
شقی امت گویند رواه احمد والدارمی والبیهقی فی شعب الایمان وعن عبد الله بن شقیق قال کان
اصحاب رسول الله عبد الله بن شقیق که از ثقات تابعین است وکبار ائمه ایشان است از عمر
وعلی وعثمان وعائشه سماع دارد ومات ثمان ومایة گفت بودند یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه لا یرون
شیئا من الاعمال ترکه کفر غیر الصلوة اعتقاد نمیکردند هیچ عملی را که ترک وی کفر باشد جز نماز رواه
الترمذی وعن ابی الدرداء رضی الله عنه قال اوصانی خلیلی اندرز کرد مرا دوست جانی من
یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ان لا تشرک بالله شیئا که انباز مگردان بخدا چیزی را وکافر
مشو وان قطعت وحرقت واگرچه پاره پاره کرده شوی وسوخته شوی وصیت است
باخذ عزیمت وقطعت بتشدید وتخفیف هر دو روایت است وحرقت بتشدید ولا تترک صلوة
مکتوبة متعمدا وترک مکن نماز فرض را دیده ودانسته واگر خواب برد یا فراموش کردن آن چیز دیگر است
فمن ترکها متعمدا فقد برئت منه الذمة وهرکه ترک کند نماز فرض را دیده ودانسته پس بیزار شد
از وی عهد مسلمانی وبر آمد از دایره اسلام ولا تشرب الخمر ومنوش شراب را فانها مفتاح کل شر
زیرا که وی کلید هر بدیست چه مانع وزاجر از بدی عقل است وچون عقل رفت در هر بدی گشاده شد ولهذا ام
الخبایث خوانند رواه ابن ماجه

باب المواقیت

مواقیت جمع میقات است بمعنی
وقت ووقت زمان مفروض برای امری وتعیین وتقدیر اوقات خمس برای نمازها بحکم شارع است وعقل در
دریافت آن مستقل نیست ولیکن بعضی معانی وحکمتها در آن میتوان یافت که مناسب باشد مثلا چون
آدمی را در شب خواب رود واز شکرانه نعمت شب از امن وامان وعافیت غافل واز تحصیل اسباب معیشت
معطل وحکم میت داشت وبر آمدن روز حیاتی نو نصیب وی شده ومستعد تحصیل اسباب زندگانی گشت
از برای شکرانه این نعم وتلافی تقصیرات گذشته نماز فجر تشریع فرمودند وچون اسباب معیشت حاصل
کرد وبفضل نعم مولی تعالی از مطاعم ومشارب وجز آن مخصوص گشت بشکرانه آن نماز پیشین فرض گردانیدند

وچون عادت انسانی در نیم روز خواب واستراحت وفراغت است از برای تلافی
این تقصیر وغفلت نماز دیگر فرض شد وچون بعد از نماز عصر ببازار رفتن وخرید وفروخت کردن و
بکار دنیا مشغول شدن متعارف بود نماز شام وچون بعد از وی عادت بتعشی ومنام جریان داشت
نماز خفتن فرض کردند از برای اتمام شکر نعمتهای نهار وتحسین خاتمه که در حکم موت است برای این
وبالجمله عبادات همه از برای شکرانه نعم اوست وچون نعمتهای الهی در ساعات لیل ونهار بطریق
اتصال متواتر ومتوالی است باید که بنده یکساعت از عبادت مولی تعالی فارغ نباشد فضل ورحمت
وی سبحانه اقتضای آن کرد که عبادت را برین پنج وقت که عمده اوقات است مقسوم ومقصور گردانید
واگرنه در حقیقت غفلت از یاد حق وتقصیر در شکر وی تعالی بالی از کفران نعمت است نظم هرانکو غافل از
حق یکزمان است در آندم کافر است اما نهان است اگر آن غافلی پیوسته بودی در اسلام بروی
بسته بودی نعوذ بالله من الکفر والکفران

الفصل الاول

عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم وقت الظهر اذا زالت الشمس ابتدا ببیان وقت ظهر بجهت آنست
که وی اول نمازیست که بجماعت گزارده شد بآمدن جبرئیل نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای تعلیم
اوقات نماز چنانکه در فصل ثانی بیاید وباین جهت او را الصلوة الاولی یعنی نماز پیشین خوانند ووقت
نماز پیشین هنگام میل کردن آفتاب است از میانه آسمان بجانب مغرب که آنرا وقت زوال گویند
اول وقت این است وآخر وقتش آنکه میفرماید وکان ظل الرجل کطوله ویگردد سایه شخص مقدار درازی
وی ورای فی زوال که عبارت است از سایه که در وقت زوال باشد چه هر چیزی را در اکثر بلاد که
آفتاب در آنجا بسمت الراس نمیرسد مقداری از سایه میباشد ورای این سایه تا وقتی که سایه
مثل آن چیز گردد وقت پیشین است ما لم تحضر العصر مادام که حاضر نگردد عصر ودر نیاید وقت وی
بگشتن سایه مثل آن چیز مقصود از ذکر این کلام تقریر وتاکید است ودر وی دلیل است بر آنکه میان ظهر
وعصر وقت مشترک نیست چنانکه بامام مالک نسبت کرده اند ودر شرح مبین شده است پس
رسیدن سایه باین حد انتهای وقت ظهر است وابتدای وقت عصر ووقت العصر ما لم تصفر الشمس
ووقت نماز دیگر از ابتدای گشتن سایه بمثل درازی شخص است مادام که زرد نشده است آفتاب
واین وقت اختیار است که کراهیت ندارد ووقت جواز تا وقت غروب است ومراد باصفرار شمس تغیر
قرص آفتاب است چنانکه چشم در دیدن او خیره نگردد ونزد بعضی تغیر شعاع آفتاب که بر دیوارها افتاده
چنانکه بیاید وبدانکه مذهب ائمه ثلثه وابی یوسف ومحمد وزفر وجز ایشان آنست که آخر وقت

ظهر تا رسیدن سایه شخص است بمثل قامت وی و بعد از وی وقت عصر است و این حدیث
دلیل ایشان است و بروایتی از امام ابو حنیفه نیز همچنین است و بعضی گفته اند که فتوی هم برین است
و مشهور از مذهب وی رضی الله عنه آنست که وقت ظهر تا رسیدن سایه است بمثلین و دلیل ایشان
در هدایه آن گفت که حدیث ابردوا بالظهر که بیاید دلالت دارد بر ابراد ظهر و شدت حر در دیار ایشان
وقت رسیدن سایه بمثل است پس در حدیثین تعارض آمد و احتیاط در آنست که وقت بشک در نگذرد و
دلایل دیگر نیز در شرح تحریر یافته است و گفته اند که مختار آنست که ظهر از مثل در نگذرانند و عصر
پیش از مثلین نکنند والله اعلم و وقت صلوة المغرب ما لم یغب الشفق و وقت نماز شام از
غروب آفتاب است تا آنکه غایب نشده است شفق و شفق نزد اکثر ائمه عبارت است از سرخی که بعد از فرو نشستن
آفتاب پدید آید و عامه اهل لغت نیز بر آنند و نزد امام ابو حنیفه و طایفه دیگر از علما سفیدی که بعد از سرخی
پدید آید و بروایتی از ابو حنیفه نیز سرخی است و دلایل جانبین در شرح ذکر شده است و بروایتی
از امام احمد در سفر حمرة معتبر است و در حضر بیاض بجهت جمع میان احادیث باختلاف حالین نظر بآنکه
در حضر گاهی نزول میکند حمرة پس میپوشد آنرا دیوارها و گمان برده میشود که غایب شد و چون غایب گردد
بیاض تیقن میگردد غیبوبت آن پس شفق نزد وی حمرة است ولیکن اعتبار کرده است بیاض را
از جهت بودن وی دلیل بر غیبوبت حمرة و بالجمله احتیاط در حق مغرب اعتبار حمرة است و در حق
عشا بیاض تا هر کدام در وقت خود واقع گردد بیقین چنانکه در ظهر و عصر گذشت و نزد شافعی
در قول جدید وقت مغرب مقدار وضو و اذان و اقامت و پنج رکعت است و رافعی که از ائمه
مذهب شافعی است گوید که اگر مقدار چند لقمه که بوی شدت جوع دفع توان کرد نیز اعتبار کنند
دور نباشد و دلیل این قول آنست که جبرئیل آنرا در هر دو روز در یک وقت گذارد و اگر و سیع و ممتد
بودی چنانکه وقتهای دیگر نمازها اشارت بآن کردی و در قول قدیم موافق ائمه دیگر است و شیخ
محیی الدین نووی گفت که احادیث صحیحه مصرح است بقول قدیم و اختیار کرده اند آنرا بسیاری
از شافعیه مثل خطابی و بیهقی و غزالی و مختار بعضی قول جدید است و وقت صلوة العشاء
الی نصف اللیل الاوسط و وقت نماز خفتن از غایب شدن شفق تا نیم شب میانه است یعنی نیمه شب
بی زیادت و نقصان و طیبی گفته که مراد مقدار نیم شب متوسط است معتدل نه دراز نه کوتاه و قول اول ظاهرتر است
چه نصف شب معتدل شش ساعت است پس شش ساعت تاخیر باید کرد در این و ثلث که کوتاه ترین شبها میشود و ثلث
شب درازترین شبها و عکس آن اولی و انسب است فافهم و بر هر تقدیر این حد وقت مختار است و وقت جواز تا قبل

حین غاب الشفق

طلوع فجر است و وقت صلوة الصبح من طلوع الفجر ما لم تطلع الشمس و وقت نماز بامداد
از بر آمدن صبح صادق است تا آن زمان که بر آمده است آفتاب و ظاهر حدیث در آنست که
وقت صبح همه وقت اختیار است و بعضی گفته اند که وقت اختیار تا اسفار است و بعد از وی
وقت جواز است فاذا طلعت الشمس فامسک عن الصلوة پس چون بر آید آفتاب باز مان
از نماز فانها تطلع بین قرنی الشیطان زیرا که آفتاب میبر آید از میان دو شاخ شیطان یعنی دو جانب
سر وی چنانکه آمده است که شیطان می ایستد در مواجهه آفتاب و نزدیک میگرداند سر خود را به وی
همچنین وقت غروب پس میباشد در مقابل کسی که میپرستند آفتاب را و واقع میشود سجده کفار
بسوی وی پس می اندازد در خیال خود و خیال اخوان خود که این عبادت برای او میکنند و بسوی او سجده
میبرند پس نهی کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم امت خود را از نماز کردن درین وقت تا عبادت
پرستندگان حق در غیر وقت پرستندگان شیطان باشد و بدین خالص موصوف باشند و در بیان
معنی قرن توجیهات دیگر نیز کرده اند که در شرح مذکور است رواه مسلم و عن بریدة قال
ان رجلا سأل رسول الله گفت بریده که مردی پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم
عن وقت الصلوة از تعیین اوقات نماز که اول و آخر هر وقت نماز چیست فقال له صل
معنا هذین یعنی الیومین پس گفت آنحضرت مر آن مرد را بگزار با ما نماز درین دو روز تا بنمایم ترا اوقات
نمازها را فلما زالت الشمس امر بلالا پس چون برگشت آفتاب فرمود بلال را که اذان گوید فاذن
پس اذان گفت بلال ثم امره پس تر فرمود او را که تکبیر بر آرد فاقام الظهر پس تکبیر بر آورد و ظهر را
ثم امره فاقام العصر پس تر امر کرد بلال را پس تکبیر بر آورد عصر را والشمس مرتفعة بیضاء نقیة
و حال آنکه آفتاب بلند سفید پاک بود از آلایش زردی و تیرگی و درین حدیث ذکر مثل یا مثلین نیست
و شک نیست که ارتفاع و بیاض متفاوت در مثلین نیز میباشد ثم امره فاقام المغرب پس تر فرمود او را
پس تکبیر بر آورد مغرب را حین غابت الشمس هنگام فرو رفتن آفتاب یعنی بمجرد فرو رفتن بی تاخیر
ثم امره فاقام العشاء پس تر امر کرد او را پس تکبیر بر آورد عشا را حین غاب الشفق هنگامی که نا پدید
شد شفق ثم امره فاقام الفجر پس امر کرد او را پس تکبیر بر آورد فجر را حین طلع الفجر هنگامی که
بر آمد صبح صادق درین روز بگزارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز در اول وقت و تعلیم کرد که اول
وقت نمازها کدام است فلما ان کان الیوم الثانی پس چون شد روز دوم امره فابرد بالظهر
فرمود او را پس سرد گردانید وقت و گفت پس سردی کن در گزاردن ظهر فابرد بها پس سردی کرد در آن

فَاَنْعَمَ اَنْ يُبْرِدَ بِهَا پس بادى كرد ومبالغه نمود در سرد كردانيدن وقت چنانكه شكست يافت
گرمى بتمام سوق حديث بر آنست كه اين ابراد ومبالغه در آن بجهة تأخير از اول وقت بود براى
تعليم آخر وقت چنانكه در ديگر نمازها كردند وابراد ظهر ضيف بجهة آنكه شدت حر از فيح جهنم است چنانكه
بيايد ديگر وما ناكه درين وقت كه اين مسايل آمد فصل تابستان بود فافهم وشرح آن در باب تعجيل الصلوة بيايد
وَصَلَّى الْعَصْرَ وَالشَّمْسُ مُرْتَفِعَةٌ وگزارد نماز عصر را درين روز دوم وحال آنكه آفتاب درين روز نيز بلند
بود وليكن اَخَّرَهَا فَوْقَ الَّذِى كَانَ تأخير كرد آنرا بيشتر از آنچه بود ديروز واين صريح نيست در گزاردن
آن بعد از مثليه آفتاب بعد از مثلين نيز مرتفع ميباشد وشافعيه بر آن حمل ميكنند بقرينه روايات ديگر
وَصَلَّى الْمَغْرِبَ قَبْلَ اَنْ يَغِيبَ الشَّفَقُ وبگزارد نماز مغرب را پيش از آنكه غايب گردد شفق ودرين
عبارت اشارتست بتأخير مغرب درين روز نسبت بروز اول يعنى متصل بغروب نگزارد بهمان
قدر كرد كه پيش از شفق گزارد فافهم وَصَلَّى الْعِشَاءَ بَعْدَمَا ذَهَبَ ثُلُثُ اللَّيْلِ وبگزارد عشا را
بعد از رفتن سه يك از شب ودر حديث سابق تا نيم شب فرموده هردو وقت اختيار است ووقت
جواز تا طلوع صبح چنانكه معلوم شد ونزد ابى حنيفه تأخير تا ثلث ليل مستحب است وتا نيم شب وقت جواز
بى كراهيت وبعد از نيم شب باكراهيت ونزد بعضى تا نيم شب باكراهيت بى اثم وبعد از نيم شب با اثم وَصَلَّى
الْفَجْرَ فَاَسْفَرَ بِهَا وبگزارد نماز بامداد را در وقت روشن شدن صبح وتأخير كرد ثُمَّ قَالَ اَيْنَ السَّائِلُ
عَنْ وَقْتِ الصَّلٰوةِ پس گفت آنحضرت كجاست آن سوال كننده از وقت نماز وكيست آن
فَقَالَ الرَّجُلُ اَنَا پس گفت آن مرد منم يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ قَالَ وَقْتُ صَلٰوتِكُمْ بَيْنَ مَا رَأَيْتُمْ فرمود وقت نماز شما در
ميان اين دو وقت است يعنى اول وقت وآخر آنرا شناختيد وما بين آن همه وقت است رَوَاهُ مُسْلِمٌ

الْفَصْلُ الثَّانِى عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِىَ اللّٰهُ عَنْهُمَا قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
اَمَّنِىْ جِبْرَئِيْلُ عِنْدَ الْبَيْتِ مَرَّتَيْنِ امامت كرد مرا جبرئيل نزد خانه كعبه دو بار يعنى گزارد دو بار نماز
در دو روز فَصَلّٰى بِىَ الظُّهْرَ حِيْنَ زَالَتِ الشَّمْسُ پس بگزارد با من ظهر را در وقتى كه گشت آفتاب
وَكَانَتْ قَدْرَ الشِّرَاكِ وبود آفتاب يعنى سايه اصلى كه در وقت زوال آفتاب ميباشد در آن وقت مقدار
بند نعل از دوال وظاهر آنست كه مراد بعرض شراك باشد وسايه اصلى كه آنرا فى زوال گويند مختلف ميگردد باعتبار اختلاف
امكنه واوقات وبعضى بلاد باشد كه در وى در بعضى فصول اصلا سايه اصلى نباشد چنانكه در مكه معظمه در نوزدهم
سرطان ودر هر بلدى كه زير ميل كلى بود از جهة بودن آفتاب بسمت الراس وتفاوت آن بحسب عرض بلد است
چنانكه در علم هيأت تحقيق كرده شده است واز براى معرفت آن طريقهاست در كتب مذكور وَصَلّٰى بِىَ الْعَصْرَ حِيْنَ

صَارَ ظِلُّ كُلِّ شَيْءٍ مِثْلَهُ وبگزارد جبرئيل با من نماز عصر را در وقت گشتن سايه هر چيز مقدار
آن چيز وراى سايه اصلى وَصَلّٰى بِىَ الْمَغْرِبَ حِيْنَ اَفْطَرَ الصَّائِمُ وبگزارد با من مغرب را در هنگام
افطار كردن روزه دار وَصَلّٰى بِىَ الْعِشَاءَ حِيْنَ غَابَ الشَّفَقُ وبگزارد با من عشا را هنگام ناپيدا شدن
شفق وَصَلّٰى بِىَ الْفَجْرَ حِيْنَ حَرُمَ الطَّعَامُ وَالشَّرَابُ عَلَى الصَّائِمِ وبگزارد با من بامداد را هنگام حرام شدن
خوردنى ونوشيدنى بر روزه دار كه وقت طلوع صبح صادق است ودرين روز همه نمازها در اول وقت
گزارد فَلَمَّا كَانَ الْغَدُ صَلّٰى بِىَ الظُّهْرَ حِيْنَ كَانَ ظِلُّهُ مِثْلَهُ پس چون شد فردا گزارد با من ظهر را هنگام بودن
سايه هر چيز مانند آن وَصَلّٰى بِىَ الْعَصْرَ حِيْنَ كَانَ ظِلُّهُ مِثْلَيْهِ وبگزارد با من عصر را هنگام بودن سايه هر
چيز دو چندان ودرين حديث ذكر اصفرار وغروب نيست ثبوت آن باحاديث ديگر است كه مثبت زيادت
اند وَصَلّٰى بِىَ الْمَغْرِبَ حِيْنَ اَفْطَرَ الصَّائِمُ وگزارد با من مغرب را درين روز نيز هنگام افطار كردن صايم
از ين حديث معلوم گردد كه مغرب را يك وقت است بخلاف نمازهاى ديگر چنانكه قول جديد شافعى است
اما در حديث سابق اشارتى بتعدد آن هست چنانكه گفتيم وَصَلّٰى بِىَ الْعِشَاءَ اِلٰى ثُلُثِ اللَّيْلِ
وگزارد با من عشا را تا ثلث شب وَصَلّٰى بِىَ الْفَجْرَ فَاَسْفَرَ وگزارد با من فجر را پس اسفار كرد ثُمَّ الْتَفَتَ
اِلَىَّ بعد از آن روى آورد جبرئيل بجانب من فَقَالَ پس گفت يَا مُحَمَّدُ هٰذَا وَقْتُ الْاَنْبِيَاءِ مِنْ قَبْلِكَ
اى محمد اين وقت نماز پيغمبران است كه پيش از تو بوده اند كه هر كدام از ايشان بعضى ازين اوقات داشتند
اگرچه مجموع خمس اوقات مخصوص اين امت است فافهم وَالْوَقْتُ مَا بَيْنَ هٰذَيْنِ الْوَقْتَيْنِ ووقت
نماز وقتى است كه ميان اين دو وقت است واين دو وقت اول وآخر وقت است رَوَاهُ اَبُوْ دَاوُدَ وَالتِّرْمِذِىُّ

الْفَصْلُ الثَّالِثُ عَنِ ابْنِ شِهَابٍ زهرى كه تابعى مشهور است يكى از اعلام امت وائمه ايشان
در فقه وحديث وكنيت وى ابو بكر است ونام او محمد است واكثر مذكور بكنيت ونسبت ميگردد
اَنَّ عُمَرَ بْنَ عَبْدِ الْعَزِيْزِ اَخَّرَ الْعَصْرَ شَيْئًا روايت ميكند كه عمر بن عبد العزيز اموى كه از تابعين است
واحوال وى در امارت وعدالت مشهور ومعروف است تأخير كرد گزاردن نماز عصر را اندكى
يعنى از وقت اختيار نه آنكه تأخير كرد تا وقت مكروه فَقَالَ لَهُ عُرْوَةُ پس گفت مر او را عروه
بن الزبير كه از كبار تابعين وخواهرزاده عايشه صديقه وپسر اسما بنت ابى بكر صديق است
اَمَا اِنَّ جِبْرَئِيْلَ قَدْ نَزَلَ آگاه باش اى عمر بن عبد العزيز كه جبرئيل بتحقيق فرود آمد فَصَلّٰى اِمَامَ رَسُوْلِ
اللّٰهِ پس بگزارد نماز پيش پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم يعنى امامت كرد آنحضرت را وامام
بفتح همزه وكسر آن هر دو روايت است مقصودش تذكير آن حديث امامت جبرئيل است كه بگزارد

در روز اول نماز ها را در اول وقت و تمام حدیث ذکر نکرد از جهة شهرت آن در اعتقاد وی و لابد نماز
در اول وقت فضیلت دارد و تو چون تاخیر کردی ترک فضیلت نمودی اگرچه اندک تاخیر بود
فَقَالَ لَهُ عُمَرُ اِعْلَمْ مَا تَقُولُ یَا عُرْوَةُ پس گفت مر عروه را عمر بن عبد العزیز بدان و هوشدار که چه میگویی
ای عروه یعنی روایت حدیث از پیغمبر خدا امری عظیم است و رعایت احتیاط در وی واجب آگاه باش تا خطا
نکنی و در ورطهٔ تکذیب نیفتی اگرچه عروه جلیل الشان است با وی ازینها نتوان گفت اما تعظیم شان
روایت او را برین تنبیه و تغلیظ داشت فَقَالَ پس گفت عروه از برای بیان ضبط و حفظ و تثبیت و تیقظ
خود که درین باب علم یقینی دارم و این حدیث را از کسی شنیده ام که وی از صحابی شنیده و وی
از حضرت رسول شنیده چنانکه میگوید سَمِعْتُ بَشِیرَ بْنَ اَبِی مَسْعُودٍ یَقُولُ سَمِعْتُ اَبَا مَسْعُودٍ
یَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ شنیدم بشیر بفتح با ابن ابی مسعود را که نیز از کبار تابعین است و ابو مسعود
انصاری از مشاهیر صحابه است و احوال وی در مواضع نوشته شده است میگفت شنیدم ابا مسعود را
که میگفت شنیدم پیغمبر خدا را صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ یَقُولُ میفرمود نَزَلَ جِبْرِیلُ فَاَمَّنِی فرود آمد جبرئیل
من برای تعلیم اوقات نماز پس امامت کرد مرا فَصَلَّیْتُ مَعَهُ پس گزاردم نماز با جبرئیل ثُمَّ صَلَّیْتُ
مَعَهُ ثُمَّ صَلَّیْتُ مَعَهُ ثُمَّ صَلَّیْتُ مَعَهُ ثُمَّ صَلَّیْتُ مَعَهُ مجموع پنج بار است که عدد نمازهای پنجگانه
است یَحْسُبُ بضم سین بِاَصَابِعِهِ خَمْسَ صَلَوَاتٍ در انحال که میشمرد آنحضرت بعقد انگشتان مبارک
خود پنج نماز را یحسب بیا است و بنون نیز روایت است یعنی میشمردیم ما بعقد اصابع آنحضرت و او اظهر
تر است و بر هر تقدیر مقصود ازین کلام ضبط و اتقان خودش است احوال شریف را مُتَّفَقٌ عَلَیْهِ وَعَنْ
عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ اَنَّهُ کَتَبَ اِلَی عُمَّالِهِ روایت کرده شده است از امیر المؤمنین عمر که وی نوشت
بجانب گماشتهای خود اِنَّ اَهَمَّ اُمُورِکُمْ عِنْدِی الصَّلٰوةُ بدرستی که مهم ترین کارهای شما نزد من نماز
و ذکر کلمهٔ عندی برای تهدید و مبالغه است که همه از سطوت و صولت عمری ترسان و لرزان بودند
مَنْ حَفِظَهَا وَحَافَظَ عَلَیْهَا حَفِظَ دِیْنَهُ هر کسی که حفظ کند نماز را و محافظت نماید بر آن نگاه میدارد
دین خود را و ذکر این دو کلمه مکرر یا برای تقریر و تاکید است یا مراد از حفظ یاد داشتن و فراموش نکردن و ادا
کردن در وقت مستحب و محافظت ادای او بشرایط و آداب و اهتمام برعایت صفات آن یا مراد باول
حفظ احکام ظاهره و بدوم محافظت احوال باطنه است وَمَنْ ضَیَّعَهَا فَهُوَ لِمَا سِوَاهَا اَضْیَعُ و هر کسی که ضایع کرد
و هلاک کند نماز را پس وی مر چیزهای دیگر را که جز نماز است ضایع کننده تر خواهد بود چه هر که بعمدهٔ ارکان دین و اهم
آن نپردازد بغیر آن چه خواهد پرداخت ثُمَّ کَتَبَ اَنْ صَلُّوا الظُّهْرَ اِنْ کَانَ الْفَیْءُ ذِرَاعًا پس نوشت عمر

بجانب عمال

بجانب عمال خود که بگزارید نماز ظهر را وقت بودن فیء زوال یک گز یعنی بعد از وی متصل بان
که اول وقت خواهد بود و این در جاهای خاص و زمانهای مخصوص خواهد بود که اینجماعت در انجا
خواهند بود چه معلوم شد که فیء زوال مختلف میگردد باختلاف اماکنه و اوقات اِلَی اَنْ یَکُوْنَ
ظِلُّ اَحَدِکُمْ مِثْلَهُ تا آن وقت که باشد سایهٔ یکی از شما مقدار قامت او که آن آخر وقت است
وَالْعَصْرَ وَالشَّمْسُ مُرْتَفِعَةٌ بَیْضَاءُ نَقِیَّةٌ و بگزارید عصر را و حال آنکه آفتاب بلند سفید پاکیزه است
قَدْرَ مَا یَسِیرُ الرَّاکِبُ فَرْسَخَیْنِ اَوْ ثَلٰثَةً مقدار آنچه سیر کند سوار میانه رو دو فرسنگ یا سه فرسنگ
قَبْلَ مَغِیْبِ الشَّمْسِ پیش از فرو رفتن آفتاب وَالْمَغْرِبَ اِذَا غَابَتِ الشَّمْسُ و بگزارید مغرب را
وقتی که ناپید گردد آفتاب وَالْعِشَاءَ اِذَا غَابَ الشَّفَقُ اِلَی ثُلُثِ اللَّیْلِ و بگزارید عشا را
وقتی که غایب گردد شفق تا ثلث شب فَمَنْ نَامَ فَلَا نَامَتْ عَیْنُهُ فَمَنْ نَامَ فَلَا نَامَتْ عَیْنُهُ
فَمَنْ نَامَ فَلَا نَامَتْ عَیْنُهُ پس کسی که خواب کند پس خواب مکناد چشم او دعای بد است ببیقراری
و بی آرامی بر کسی که تغافل کند از نماز عشا و بخواب رود و تکرار سه بار از برای تاکید و مبالغه است
وَالصُّبْحَ وَالنُّجُوْمُ بَادِیَةٌ مُشْتَبِکَةٌ و بگزارید نماز صبح را و حال آنکه ستارها پیدا و درهم باشند کنایت از
تاریکی است رَوَاهُ مَالِکٌ وَعَنِ ابْنِ مَسْعُوْدٍ قَالَ کَانَ قَدْرُ صَلٰوةِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ
الظُّهْرَ فِی الصَّیْفِ بود مقدار زمان گزاردن آنحضرت نماز پیشین را در تابستان ثَلٰثَةَ اَقْدَامٍ اِلٰی خَمْسَةِ
اَقْدَامٍ زمانیکه سایه سه قدم بود تا پنج قدم در ظهر صیف وَفِی الشِّتَاءِ خَمْسَةَ اَقْدَامٍ اِلَی سَبْعَةِ اَقْدَامٍ
و در زمستان پنج قدم تا هفت قدم و زیادتی سایه در زمستان بجهة آنست که سایهٔ اصلی درین فصل
بیشتر میباشد و در تابستان کم خصوصاً در حرمین شریفین و الا این هر دو وقت برابر است و بر هر تقدیر
این حدیث صریح است در تاخیر ظهر از وقت زوال والله اعلم و قدم عبارت است از هفت یک قامت
و طول هر چیز هفت قدم اعتبار کرده اند باعتبار آنکه قامت هر آدمی هفت قدم اوست رَوَاهُ
اَبُوْ دَاوُدَ وَالنَّسَائِیُّ

بَابُ تَعْجِیْلِ الصَّلٰوةِ

باب در بیان فضیلت شتاب گزاردن نماز
و مذاهب ایمه در وی مختلف است نزد امام شافعی نماز گزاردن در اول وقت افضل است مطلقا
بی تفصیل و ابراد ظهر صیف که در احادیث امر بدان واقع شده و تاکید و مبالغه رفته است
رخصت است نزد ایشان و آن نیز برای کسی که برای دریافت جماعت براه دور میرود و نیز برای
آنکسی که تنها میگزارد و یا در مسجدی که بر در خود دارد و بعضی شافعیه ابراد را تاویل بزوال کرده اند چنانچه
بیاید و مذهب مالک نیز نزدیک باین است الا آنکه بعضی از اصحاب وی در شدت حر تنها گزار را تبرید

افضل دارند و مختار مذهب احمد نیز همچنین است ولیکن تردید در مذهب وی مستحب است مر طالب
جماعت را و تقدیم عصر نیز افضل است نزد ایشان و مغرب را خود یک وقت است و تعجیل در وی
مستحب است باجماع و تاخیر عشا مستحب است نزد امام احمد و نزد امام مالک مبادرت افضل است و اگر
بجهة اجتماع مردم تاخیر کنند باکی نیست و نزد امام ابو حنیفه ابراد ظهر و اسفار فجر و تاخیر عشا
و تاخیر عصر نیز تا آنجا که با فتاب تغیری راه نیابد نیز افضل میدارند و این معانی بتفصیل با دلایل در
ضمن شرح احادیث مبین کرده شود ان شاء الله تعالی و بدانکه ظاهر از کلام بعضی شراح آنست که قایل
میکنند در تعجیل صلوة که اداء آن در اول وقت و وقوع وی در نصف اول الفصل الاول عن
سیار بفتح سین مهمله و تشدید تحتانیه بن سلامة بفتح سین و تخفیف لام بصریست از مشاهیر تابعین
قال گفت دخلت انا و ابی علی ابی برزة الاسلمی بفتح موحده و سکون را و بزا درآمدم من و پدر
بر ابی برزه اسلمی که از صحابه است فقال له ابی کیف کان رسول الله پس گفت مر او را پدر من چگونه
بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یصلی المکتوبة میگزارد نماز فرض را و در چه وقت میگزارد فقال
کان یصلی الهجیر التی تدعونها الاولی پس گفت ابو برزه بود آنحضرت که میگزارد نماز نیم روز را که
میخوانید شما آنرا نماز پیشین و وجه تسمیه بودن اوست پیشین نمازی که گزارده شد با جبرئیل با ما ست چنانکه
گذشت حین تدحض الشمس هنگام لغزیدن و زوال پذیرفتن آفتاب بدان در غیر صیف خواهد بود
از جهة وقوع ابراد در وی قولا و فعلا و یصلی العصر و میگزارد آنحضرت نماز عصر را ثم یرجع
احدنا الی رحله فی اقصی المدینة پس باز میگشت یکی از ما بسوی رخت و جای باش خود که در
نهایت مدینه داشت والشمس حیة و حال آنکه آفتاب زنده است کنایت از گرمی و صفای
لون وی از تغیر و زردی و شافعیه میگویند که این در وقت رسیدن سایه مثلین نمیباشد و این محل
بحث و تردد است و نسیت فی المغرب راوی میگوید فراموش کردم آنچه گفت ابو برزه در
وقت نماز مغرب و اگر چیزی نگفته باشد هم جای آن دارد زیرا که در وی اختلاف نیست و کان
یستحب ان یؤخر العشاء التی تدعونها العتمة و بود آنحضرت که دوست میداشت تاخیر
کردن نماز عشا را که میخوانید شما او را عتمه بفتح عین و مثناة نام ثلث لیل است بعد از
غیبوبت شفق و در اصل بمعنی تاریکی شب است و این نامی است که اعراب نماز عشا را بدان
میخواندند و در آخر آن نهی واقع شده است و مراد تاخیر تا ثلث است چنانکه گوید و کان یکره
النوم قبلها و بود آنحضرت که مکروه می‌بند است خواب را پیش از نماز گزاردن عشا والحدیث

ما قال

بعدها و مکروه می‌بند است سخن کردن را بعد از وی و در هر دو رخصتی هست در خواب اگر بقصد
طلب تخفیف و دفع کسل و حصول نشاط در نماز باشد خصوصا در رمضان و در کلام اگر ضرورتی باشد و لا
نبود و کان ینفتل من صلوة الغداة حین یعرف الرجل جلیسه و بود آنحضرت که برمی گشت
از نماز بامداد و فارغ میشد از آن در هنگام شناختن مرد همنشین خود را مقصود آنست که شروع در ان
در تاریکی میکرد و در آخر فصل ثانی بیاید که امر میکرد باسفار و گزاردن نماز فجر در روشنی و یقرأ
بالستین الی المائة و میخواند آنحضرت در نماز بامداد شصت آیت و زیاده بر آن تا صد و فی روایة
و در روایتی اینچنین آمده است که ولا یبالی بتاخیر العشاء الی ثلث اللیل و باک نمیداشت از پس
گزاردن نماز عشا را تا سه یک از شب اگرچه ظاهر این عبارت در اباحت است اما با استحباب منافات ندارد چنانکه
احادیث بدان ناطق است ولا یحب النوم قبلها و دوست نمیداشت خواب کردن را پیش از
عشا والحدیث بعدها و سخن کردن را بعد از وی و از این روایت لازم نمی‌آید کراهت چه لازم
نیست که هر چه محبوب نبود مکروه باشد مگر آنکه دوست نا داشتن کنایت از دشمن داشتن باشد
متفق علیه و عن محمد بن عمرو بن الحسن بن علی رضی الله عنهم تابعی است که کنیت او ابو عبد الله
است ثقه است روایت میکند از ابن عباس و جابر و بخاری و مسلم از وی حدیث دارند قال سالنا
جابر بن عبد الله عن صلوة النبی گفت پرسیدیم جابر را از اوقات نماز پیغمبر صلی الله
علیه و سلم فقال کان یصلی الظهر بالهاجرة پس گفت جابر میگزارد آنحضرت ظهر را در نیم روز
یعنی بعد از زوال والعصر والشمس حیة و میگزارد عصر را و حال آنکه آفتاب زنده است یعنی
روشن و تابان بود و در حدیث سابق گفت که بعد از باز گشتن برحل زنده بود و از اینجا معلوم شد که
زندگی آفتاب روشن و تابان بودن او مخصوص باول وقت نیست و حد وی همان است که بزردی نکشد
چنانکه مذهب حنفیه است والمغرب اذا وجبت و میگزارد مغرب را وقتی که می افتاد آفتاب و غروب میکرد
والعشاء اذا کثر الناس عجل و اذا قلوا اخر و میگزارد عشا را باین طریق که چون بسیار حاضر میبودند
زود تر ادا میکرد و چون کم میبودند دیر میکرد و از اینجا معلوم شد که بقصد تکثیر جماعت تاخیر از اول
وقت جایز است بلکه مستحب است و گفته اند که امام ابی حنیفه و اصحاب وی رحمة الله علیهم که التزام
تاخیر از اول میکنند هم ازین جهت است نه از جهة عدم فضیلت اول وقت و اول وقت بذاته افضل
است ولیکن بعارض بعضی جهات دیگر تاخیر اولی و واجب میگردد والصبح بغلس و میگزارد نماز صبح را
در تاریکی و وجه آنست که این بجهة حضور جماعت کثیر بود زیرا که صحابه بقیام لیل خو کرده بودند و از

بسجده بعضی بقایای حوائج نهاد

شب ملول میشدند و در عشا تفرق کونه راه می یافت والله اعلم و غلس بفتحتین تاریکی آخر شب
مخلوط به بیاض صبح و در روایتی بغبس بیای بجای لام نیز آمده بسین مهمله و بشین معجمه نیز روایت است
و هر سه لفظ بیک معنی است و بعضی گفته اند که غبش بمعجمه پیش از غبس بمهمله و غلس بعد از غبس و هر سه در
آخر شب است و غبش بمعجمه در اول شب نیز استعمال می یابد پوشیده نماند که این حدیث نص نیست در دوام و اگر
باشد هم امر باسفار واقع شده و قول ما ارجح است از فعل متفق علیه و عن انس رضی الله عنه قال
کنا اذا صلینا خلف النبی گفت انس بودیم ما چون نماز میگزاردیم پس پیغمبر صلی الله علیه و سلم
بالظهائر در نیم روزها سجدنا علی ثیابنا سجده میکردیم بر جامهای خود اتقاء الحر از جهت پرهیز
کردن از گرمی زمین که بجبهه میخورد ازینجا معلوم میشود که سجده بر جامه مصلی که پوشیده باشد درست است
و شافعیه تاویل میکنند بجامه غیر ملبوس یعنی اگر سجده بر خاک میکردند و چون زمین بسیار گرم میبود
چیزی برای سجده میگسترانیدند و نزد ایشان سجده بر جامه که بجنبد بجنبش مصلی روا نیست چنانکه در
روایت سجود بیاید متفق علیه و لفظه للبخاری و ما نا که آوردن مولف این حدیث را در باب تعجیل
صلوة باین خیال که گرمی زمین در اول وقت بیشتر میباشد و نه چنین است چه در بعضی اوقات در غیر
اول وقت نیز زمین گرم میباشد بلکه گرم تر میباشد چنانکه در حدیث آینده بگوییم و عن ابی هریرة
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اشتد الحر فابردوا بالصلوة وقتی که
سخت شود گرمی پس سردی بکنید نماز یعنی نماز ظهر را تاخیر کنید از اول وقت تا بشکند سورت
حرارت و در حدیث بخاری آمده است که صحابه ابراد میکردند تا تلها را سایه بر زمین می افتاد و تلها
چون منبسط است سایه بعد از زوال در زمان کثیر افتد بخلاف چیزهای دراز مانند منار و جز آن که سایه آنها زود
نمایان گردد و از ابن مسعود تا پنج قدم آمده و در بعضی روایات آمده که در سایه های دیوار بنماز میرفتند و دیوار
در آن زمان هفت گز بود و بعضی تا میانه وقت گفته و حمل ابراد بر وقت زوال بجهة برودت وی نسبت
بگرمی وقت استوا چنانکه بعضی شافعیه گفته اند بعید است و بودن او سردتر نسبت با استوا خلاف
تجربه است چه دوام سبب موثرتر است از قوت آن چنانکه از سردی وقت صبح نسبت به نیم شب
تجربه میگردد هر چند که آفتاب نزدیک تر می آید و نیز در باب مواقیت گذشت که سرد کرد و بسیار
سرد کرد و در بدایه میگوید که سخت تر گرمی در آن دیار در وقت رسیدن سایه است بمثل ابراد در تاخیر
از آن باشد و بالجمله احادیث صحیحه در مبالغه با براد وارد شده است و آنکه در حدیث جناب
آمده که ما شکایت کردیم آنحضرت را از گرمی نیم روز پس قبول نکرد از ما محمول است که التماس تاخیر از

تمام وقت بوده والله اعلم و آنچه امام شافعی میگوید که ابراد رخصت است آن نیز برای کسانیکه
در طلب جماعت بمسجد ها میشتابند و مشقت میکشند و هر که تنها بگزارد و یا در مسجد قوم خود بگزارد
دوست میدارم که تاخیر نکند از اول وقت مخالف ظاهر حدیث است و ترمذی حدیثی آورده است که
دلالت دارد بر آنکه آنحضرت در سفر نیز امر میکرد بابراد با وجود آنکه همه در یک منزل جمع میبودند و گفته
ترمذی که قول کسی که رفته است بسوی تاخیر ظهر در شدت حر اولی و اشبه است باتباع و فی روایة
للبخاری عن ابی سعید بالظهر و در روایتی مر بخاری را از ابی سعید خدری لفظ بالظهر واقع
شده بجای بالصلوة و درین روایت این زیادت نیز آمده که برای تعلیل این حکم فرموده فان
شدة الحر من فیح جهنم زیرا که سختی گرمی از جوشیدن دوزخ و پراکنده شدن گرمی اوست و اشتکت
النار الی ربها و گله کرد آتش دوزخ بلسان حال یا بزبان قال و حمل بر قال اولی و ارجح و اظهر است و نیکو
گفته و هو الصواب زیرا که پروردگار تعالی قادر است که بیافریند در آتش و در هر چیز نطق را و استبعاد آن
از فضول نفس و گرفتاری بعادت است فقالت پس گفت آتش یا رب اکل بعضی بعضا ای پروردگار
من خورد اجزای من یکدیگر را کنایت است از اختلاط اجزا او و ازدحام آنها گویا هر کدام میخواهد که
فانی گرداند دیگری را و بنشیند بجای آن فاذن لها بنفسین پس دستوری داد پروردگار تعالی مر آتش را
بدو نفس بر آوردن و دم زدن که مراد بدان زبانه زدن و بیرون آمدن اوست چنانکه تنفس در حیوان است
نفس فی الشتاء و نفس فی الصیف دمی در زمستان و دم دیگر در تابستان و نفس برفع و جر هر دو روایت
و همچنین لفظ اشد ما تجدون من الحر و اشد ما تجدون من الزمهریر سخت تر آنچه میابید شما از گرمی
و سخت تر آنچه میابید شما از سردی از آن دو نفس است که در تابستان و زمستان میزند متفق
علیه و فی روایة للبخاری و در روایتی دیگر مر بخاری را اینچنین آمده فاشد ما تجدون من الحر فمن
سمومها و اشد ما تجدون من البرد فمن زمهریرها پس سخت تر آنچه میابید شما از گرمی در
تابستان پس از دم گرم آتش است و سخت تر آنچه میابید در زمستان پس از دم سرد اوست
و حکمت در منع از نماز درین وقت با وجود مشقت آنست که سلب خشوع میکند یا آنکه وقت
انتشار عذاب است بجهة آنکه گرم شدن دوزخ وقت عذاب اوست و اول ظاهرتر است و اینجا
سه سخن است یکی آنکه شکایت کردن آتش و ازوی دم سرد بر آمدن چه معنی دارد جوابش آنکه مراد بنار
که در حدیث واقع شده محل اوست که دوزخ است و در دوزخ طبقه زمهریر هم هست دوم آنکه
بیقین معلوم است که گرمی و سردی از آثار اجرام علویه است پس او را از آثار دم زدن دوزخ داشتن

چه وجه دارد جوابش آنکه سختی گرمی و سردی را فرمودند نه اصل گرمی و سردی و اگر فلسفی گوید که
سختی گرمی و سختی سردی نیز جهت قرب و بعد آفتاب است جوابش آنکه با وجود آن تواند که دم دوزخ
سخت تر میساخته باشد نفی آن با وجود خبر مخبر صادق خارج از طریقه اسلام است سیوم آنکه مقتضای
این حدیث باید که در وقت سختی سردی فجر نیز تاخیر کنند جوابش آنکه سردی در وقت بامداد است
تا برآمدن آفتاب و اگر تا آن وقت تاخیر کنند وقت میکندد وعن انس رضی الله عنه قال
کان رسول الله گفت انس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یصلی العصر گزارد نماز دیگر را
والشمس مرتفعة حیة وحال آنکه آفتاب بلند و زنده یعنی بی نوبت زردی میبود فیذهب الذاهب
الی العوالی پس میرفت رونده بسوی جاهای که بالای مدینه است بجانب مسجد قبا و مسجد بنی قریظه
و جز آن فیأتیهم والشمس مرتفعة پس می آمد آن شخص اهل عوالی را و حال آنکه آن آفتاب هنوز
بقدری بلند و بالای افق میبود و غروب نکرده بود وبعض العوالی من المدینة علی اربعة امیال
وبعضی جانبها از عوالی مدینه بر چهار گروه میبود او نحوه یا مانند این مقدار مسافت و نزدیک بآن
و این قول زهریست که راوی از انس است تا بکدام جانب میرفت بجانبی که چهار میل است یا کمتر از آن
و نیز میرفت یا آهسته سوار میرفت یا پیاده و بر هر تقدیر از اینجا لازم نمی آید که آن مقدار ربع از روز که
نهار باشد و سایه مثله بود چنانکه ائمه میگویند والله اعلم متفق علیه وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم تلک صلوة المنافق آن نماز عصر که در آخر وقت قبیل مغرب عمدا بی عذر
میگزارند نماز منافق است یا کسی که صفت نفاق دارد یجلس یرقب الشمس می نشیند در حالی که انتظار
میبرد آفتاب را حتی اذا اصفرت تا آنکه چون زرد گردد آفتاب وکانت بین قرنی الشیطان
و باشد میان دو قرن شیطان و شرح این در باب سابق گذشت قام برمیخیزد برای نماز فنقر اربعا
پس سجده میکند شتاب شتاب بی طمانیت چنانکه مرغ دانه می چیند و چهار سجده با وجود آنکه نماز عصر
هشت سجده میباشد باعتبار آن فرمود که هر دو سجده را یک رکن اعتبار کرده باراده جنس یا باعتبار یکرکعت
یا چون سر نیک بر نداشت گویا هر دو سجده حکم یک سجده گرفت و تخصیص این عصر برای بیان باعث
تهاون و تقصیر باشد که هنگام مشغولی مردم است به بیع و شرا یا بقصد مبالغه در تقبیح و تشدید بجهت
فضل این نماز و ظاهر است که احوال نمازهای دیگر هم برین قیاس خواهد بود لا یذکر الله فیها الا قلیلا
و ذکر نمیکند خدا را در آن نماز مگر اندک اشارت است به تهاون و تقصیر در ارکان ظاهر و خشوع باطن و در
قرآن مجید در شان منافقان واقع است که ولا یذکرون الله الا قلیلا رواه مسلم وعن ابن عمر

رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الذی تفوته صلوة العصر آنکس که در میگذرد
او را نماز عصر فکانما وتر اهله وماله برفع ونصب هر دو روایت است و بر روایت رفع معنی
گویا نقصان کرده شد اهل خانه آنکس و مال وی و بر تقدیر نصب نقصان کرده شد آنمرد و مصیبت زده شد
در اهل وی و مال وی و این معنی با صل معنی تر مناسبتر است و روایت جمهور هم بنصب است و بیان
این در شرح کرده شده است متفق علیه وعن بریدة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من ترک صلوة العصر فقد حبط عمله کسی که ترک کند نماز عصر را دیده و دانسته پس بتحقیق باطل و ناقص
شود عمل تمام روز وی و مراد حقیقت حبط نیست زیرا که آن بکفر و ارتداد است یا بموت بر آن
بنابر اختلافی که در آن است مقصود تغلیظ و تشدید و مبالغه در نقصان ثواب است بجهت
فوت شدن نمازی که فاضلترین نمازهاست و در بعضی روایات مطلق صلوات مکتوبه نیز واقع شده است
نعم امام احمد بر آن است که تارک نماز عمدا کافر است و کلام در آن گذشت در کتاب الصلوة رواه
البخاری وعن رافع بن خدیج بر وزن کریم صحابی انصاریست حاضر نشد بدر را جهت صغر و حاضر
شد احد و خندق و مشاهد دیگر را روایت میکنند از وی جماعة از صحابه و تابعین قال کنا نصلی المغرب مع
رسول الله گفت بودیم ما که میگزاردیم نماز مغرب را با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فینصرف
احدنا وانه لیبصر مواقع نبله پس برمیگشت یکی از ما از نماز و حال آنکه وی هر آینه میدید جاهای افتادن
تیرهای خود را بعد از انداختن آن نه تیرها را میدید که آن در روز هم نمی نماید مقصود بیان تعجیل نماز مغرب است
و آن مستحب است باتفاق متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت کانوا یصلون العتمة
گفت عایشه بود آنحضرت و اصحاب وی که میگزاردند نماز عشا را فیما بین ان یغیب الشفق
الی ثلث اللیل الاول در اجزای وقتیکه میان غایب شدن شفق و سه یک است پس میبود ابتدای وقت
وی غایب شدن شفق و انتهای آن ثلث لیل و این وقت فضیلت و اختیار است و وقت جواز وسیع تر
ازین است چنانکه معلوم شد متفق علیه وعنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم لیصلی الصبح و هم روایت است از عایشه که گفت بود آنحضرت که هر آینه میگزارد نماز بامداد را
فینصرف النساء متلفعات بمروطهن پس برمیگشتند زنان از نماز پیچیده و پوشیده روبها
و بدنهای خود را بچادرها و گلیمهای خود ما یعرفن من الغلس شناخته نمیشدند این زنان از تاریکی
و قید پیچیدن و پوشیدن روی و بدن بجهت آنست که اگر گشاده باشد البته شناخته میشوند
درین قسم تاریکی که در آن وقت میباشد و گاهی با وجود پوشش نیز بعضی مشخصات میتوان شناخت

و تاریکی در آن وقت آنقدر بود که شناخته نمیشد تا آنکه این حدیث بدانچه در حدیث ابی برزه آمده است
که میشناخت مرد همنشین خود را منافاتی ندارد چه آن از نزدیک است و این از دور. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَعَنْ
قَتَادَةَ عَنْ أَنَسٍ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَزَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ تَسَحَّرَا. روایت است از قتاده که از
مشاهیر تابعین است و حافظ مفسر و اکمه بود و احفظ اهل زمان خود و گفته است هر چه شنید گوش من یاد
داشت آنرا و مات سنة سبع عشرة ومائة روایت میکند سعید بن المسیب و حسن بصری از انس که آنحضرت
و زید بن ثابت طعام سحری خوردند فَلَمَّا فَرَغَا مِنْ سُحُورِهِمَا پس چون فارغ شدند از طعام سحر خوردن
خود و سحور بضم سین طعام در وقت سحر خوردن و بفتح طعام وقت سحر و بهر دو ضبط کرده شده است
در حدیث و محفوظ در روایت فتح است قَامَ نَبِيُّ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى الصَّلَاةِ. ایستاد آنحضرت
متصل آن بنماز یعنی نماز صبح فَصَلَّى پس بگزارد آنحضرت نماز و در روایتی فَصَلَّيَا یعنی گزاردند آنحضرت و زید بن
ثابت و در روایت دیگر فَصَلَّيْنَا پس نماز بگزاردیم ما. قُلْنَا لِأَنَسٍ كَمْ كَانَ بَيْنَ فَرَاغِهِمَا مِنْ سُحُورِهِمَا
وَدُخُولِهِمَا فِي الصَّلَاةِ. پس گفتیم ما مر انس را و پرسیدیم از وی که چه مقدار زمان بود در میان فارغ شدن
آنحضرت و زید بن ثابت از سحر خوردن و میان درآمدن ایشان در نماز. قَالَ گفت انس قَدْرَ مَا يَقْرَأُ
الرَّجُلُ خَمْسِينَ آيَةً. مقدار خواندن مرد پنجاه آیت را یعنی متوسط نه کوتاه و نه دراز و قدر برفع و نصب
هر دو آمده است و در روایت دیگر پنجاه یا شصت آیت آمده و از ینجا حجت تاخیر سحور معلوم میگردد
و تعجیل فجر نیز مفهوم میشود و گفته اند که این ممکن است و عامه را عمل کردن بآن متعذر است اگر سحور را بجا
از این وقت بخورند اصلح است. رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وَعَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ لِي رَسُولُ
اللّٰهِ. گفت ابو ذر گفت مرا پیغمبر خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَيْفَ أَنْتَ إِذَا كَانَتْ عَلَيْكَ أُمَرَاءُ
چگونه خواهد بود حال تو و چه خواهی کرد وقتی که مسلط خواهند گشت بر تو پادشاهان که در مخالفت ایشان
آثار فتنه است يُمِيتُونَ الصَّلَاةَ. می میرانند نماز را و رعایت نمیکنند شرائط و آداب آن را أَوْ يُؤَخِّرُونَ
عَنْ وَقْتِهَا یا پس می اندازند نمازها را از اوقاتش یعنی از اوقات مختار و افضل. قُلْتُ فَمَا تَأْمُرُنِي
ابو ذر میگوید گفتم من پس چه میفرمائی مرا و چه کنم. قَالَ گفت آنحضرت صَلِّ الصَّلَاةَ لِوَقْتِهَا
بگزار نماز را در وقتش فَإِنْ أَدْرَكْتَهَا مَعَهُمْ فَصَلِّ. پس اگر دریافتی نماز را با ایشان پس بگزار نیز
فَإِنَّهَا لَكَ نَافِلَةٌ. پس بدرستی که نمازی که همراه ایشان بگزاری برای تو نفل خواهد بود. رَوَاهُ مُسْلِمٌ
از ینجا معلوم میشود که اگر امام تاخیر کند در وقت نماز خصوصاً که بوقت مکروه اندازد ماموم باید که
نماز خود را اول وقت بتنهائی بگزارد و با امام نافضیلت وقت و جماعت هر دو دریابد و این در غیر نماز فجر و عصر و مغرب

تواند بود

تواند بود از جهت کراهیت تنفل در آن وقت و عدم مشروعیت نفل سه رکعت با آنکه از یکی
این مکروه و اهون است از اثارت فتنه و اختلاف حکم که لازم می آید از مخالفت امرای جابر
و بدانکه شراح گفته اند که مراد باین امرا امرای بنی امیه اند و تحقیق واقع شده آنچه خبر داد بدان
مخبر صادق و بودند اینجماعت که رعایت نمیکردند احکام و ارکان نماز را یا محافظت نمیکردند
بر اوقات. اما ابو ذر رضی الله عنه موت وی در زمان خلافت عثمان رضی الله عنه بود
در سنه اثنین و ثلثین و وی در شام بود در امارت معاویه بن ابی سفیان که از جانب امیر المؤمنین
عثمان داشت پس نزاعها کرد با معاویه پس طلب کرد ورا عثمان بمدینه پس اقامت نکرد بمدینه و بربذه
که موضعی است بیرون مدینه سکونت کرد و همانجا از عالم رفت و له قصة طويلة. وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ
رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ أَدْرَكَ رَكْعَةً مِنَ الصُّبْحِ. کسی که دریابد
رکعتی را از نماز صبح قَبْلَ أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ پیش از آنکه برآید آفتاب فَقَدْ أَدْرَكَ الصُّبْحَ
پس بتحقیق دریافت صبح را. وَمَنْ أَدْرَكَ رَكْعَةً مِنَ الْعَصْرِ قَبْلَ أَنْ تَغْرُبَ الشَّمْسُ فَقَدْ أَدْرَكَ الْعَصْرَ
و هر که دریابد یک رکعت را از نماز عصر پیش از آنکه فرو رود آفتاب پس بتحقیق دریافت عصر را یعنی
باطل نمیگردد نمازش پس باید که رکعت دیگر با وی ضم کند و تمام کرداند نماز را. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ. قول اکثر اهل
علم همین است که بطلوع آفتاب و غروب وی نماز فجر و عصر باطل نمیگردد و امام ابو حنیفه و اصحاب
وی برآنند که نماز فجر بطلوع باطل میگردد اما نماز عصر بغروب باطل نمیگردد و در روایتی از ابی یوسف
که میگوید فجر نیز باطل نمیگردد بطلوع آفتاب ولیکن صبر کند تا برآمدن آفتاب و تمام کند نماز را
و اینحدیث حجت میگردد بر ایشان و جواب آنست که تعارض واقع شد میان این حدیث و احادیث
وارده در باب نهی از صلوة خواه فرض باشد یا نفل در وقت طلوع و غروب پس عمل کردیم بقیاس
چنانکه در اصول فقه مقرر شده است که چون تعارض کنند دو آیت رجوع بحدیث کنند و نزد
تعارض دو حدیث رجوع بقیاس نمایند و قیاس ترجیح کرد حکم اینحدیث را در نماز عصر و احادیث
نهی را در نماز فجر زیرا که وقت نماز فجر همه کامل است و نقصانی در آن نه پس واجب میگردد بصفت
کمال و چون بطلوع آفتاب نقصان طاری شد ادا کما وجب نشد و آخر وقت نماز عصر که آفتاب زرد
گردد ناقص است پس وجوب آن نیز بصفت نقصان باشد پس بطریان نقصان بسبب غروب فاسد نگردد و ادا
کما وجب باشد و شافعیه احادیث نهی را مخصوص بنوافل دارند و فرائض را در اوقات ثلثه
جایز گویند و ظاهر احادیث در عموم است و لیکن درین مقام زیاده کلامی است که در حاشیه ذکر کرده است

که مراد بفرائض فوائت است

وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا ادرك احدكم سجدة من صلوة العصر
وقتي كه دريابد يكي از شما ركعتي را از نماز عصر قبل ان تغرب الشمس پيش از آنكه غروب كند آفتاب
فليتم صلوته پس بايد كه تمام كند نماز خود را باداي ركعت ديگر واذا ادرك سجدة من صلوة
الصبح قبل ان تطلع الشمس فليتم صلوته و چون دريابد ركعتي را از نماز صبح پيش از طلوع كردن
آفتاب پس بايد كه نماز خود را تمام كند مضمون اين حديث مضمون حديث سابق است و مراد بسجده ركعت
رواه البخاري وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من نسي صلوة او نام عنها
كسي كه فراموش كند نماز را يا خواب كند غافل از آن فكفارتها ان يصليها اذا ذكرها پس كفارت آن
نماز اين است كه بگزارد نماز را وقتي كه ياد آرد آنرا و بيدار گردد از خواب و بيدار را جدا ذكر نكرده زيرا كه ياد
آوردن لازم اوست و خود نماز وقتي خواهد كرد كه بعد از بيداري ياد خواهد آمد وفي رواية و در روايتي
اين زيادت آمده كه لا كفارة لها الا ذلك نيست كفارت مر او را مگر همان قضا گزاردن يعني مال كفارت
نماز نميشود چنانكه در صوم فديه ميدهند متفق عليه وعن ابي قتادة ابو قتادة بن نعمان انصاري كه صحابي
مشهور است عقبه بدري حاضر شد تمام مشاهد را و از فضلاي صحابه بود برادر ابو سعيد خدري بود از مادر
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس في النوم تفريط نيست در خواب تقصيري چه آن محل تكليف نيست
انما التفريط في اليقظة تقصير نيست مگر در بيداري كه چرا پيش از غلبه بخواب رفت و چرا كاري كرد كه سبب خواب
و نسيان شد مثل پهلو نهادن و شطرنج باختن و بكاري مشغول شدن كه بحكم عادت فراموشي آرد فاذا
نسي احدكم صلوة او نام عنها فليصلها اذا ذكرها فان الله تعالى قال واقم الصلوة لذكري
زيراكه بدرستي و راستي كه خداي تعالى گفته است و برپاي دار نماز را وقت ياد كردن نماز كه سبب ياد كردن منست
رواه مسلم

الفصل الثاني

عن علي رضي الله عنه ان النبي روايت از امير المومنين علي
كه پيغمبر صلى الله عليه وسلم قال گفت يا علي ثلث لا تؤخرها اي علي سه خصلت است تاخير مكن در
بجا آوردن آن الصلوة اذا اتت يكي نماز چون بيايد يعني در آيد وقت آن و اتت بدو تاي فوقانيه
است و آنت بنون و تا با مد الف نيز روايت است و بعضي گفته اند كه اين روايت صحيح تر است
و اول تصحيف است والله اعلم والجنازة اذا حضرت دوم جنازه وقتي كه حاضر شود اگر وقت مكروهه
نباشد و گزاردن نماز جنازه در اوقات ثلثه اختلاف است سغناقي در شرح هدايه ميگويد افضل در نماز جنازه
آنست كه بگزارد و تاخير نكند والايم اذا وجدت لها كفوا سيوم زن بي شوي وقتي كه بيابي
مر او را كفو و ايم بفتح همزه و كسر ياي تحتانيه مشدده زنيكه شوي ندارد بكر باشد يا ثيب رواه الترمذي

وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الوقت الاول من الصلوة رضوان
الله اول وقت از نماز و گزاردن نماز در آن سبب رضاي خداي تعالى است جز آنچه در وي تاخير مستحب
است چنانچه تبريد ظهر و اسفار فجر و جز آنچه تاخير سبب تكميل نماز و تتميم ثواب بود مثل حضور جماعت
والوقت الآخر عفو الله و گزاردن نماز در آخر وقت سبب عفو خدا است يعني در گذشتن از مواخذه
مقتضي با براي و تفصيل مذاهب ايمه در اول وقت در اول باب معلوم شد و نيز مذكور شد
كه گزاردن در نصف اول كفايت ميكند در آن رواه الترمذي وعن ام فروة قالت سئل
النبي صلى الله عليه وسلم اي الاعمال افضل ام فروه بفتح فا و سكون را صحابيه انصاريه
است و بعضي گفته اند كه دختر ابو قحافه خواهر ابوبكر صديق است گفت پرسيده شد آنحضرت
كه كدام عمل فاضلتر است قال الصلوة لاول وقتها فرمود آنحضرت كه گزاردن نماز در اول وقتش
نماز خود فاضلترين اعمال است بعد از ايمان ولابد در اول وقت فاضلتر خواهد بود و اگر جماعت
ميسر گردد مستحب نبود در وي تاخير و در بعضي احاديث بعضي اعمال ديگر را افضل خوانده اند و افضليت
در آنجا اضافي خواهد بود اما نماز افضل علي الاطلاق است چنانكه سابق گذشت
رواه احمد والترمذي وابوداود وقال الترمذي لا يروى هذا الحديث روايت كرده نميشود اين حديث را
الا من حديث عبد الله بن عمر العمري مگر از حديث عبد الله بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب
كه باين نسبت او را عمري خوانند مات سنة احدى وسبعين ومائة وهو ليس بالقوي عند اهل
الحديث و وي نيست قوي در حفظ و ضبط نزد اهل حديث اگرچه متعبد بود و زاهد و مرتاض
وليكن زهد و شغل عبادت او را باز داشته بود از حفظ و ضبط حديث و او برادر بود عبيد الله
بن عمر بصيغه تصغير و وي ثقه و ثبت بود و احمد بن صالح او را بر امام مالك تقديم ميكرد و عمري بسيار
سابقا در تحقيق عالم مدينه كلام در ان واقع شده است و در شرح استيفا نموده شد وعن عايشة
رضي الله عنها قالت ما صلى رسول الله گفت عايشه نگزارد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم
صلوة لوقتها الآخر مرتين هيچ نمازي را در آخر وقتش دو بار حتى قبضه الله تعالى تا آنكه
گرفت روح پاك او را خداي تعالى و وفات يافت رواه الترمذي يعني اگرچه واقع شده است
آنحضرت را كه گزارده است نماز را در آخر وقت اما زياده از يكبار نبوده است و آن در آن بار بوده كه
مردي مسايل از اوقات صلوة پرسيد پس بگزارد هر نماز را روز دوم در آخر وقت از براي تعليم اما حديث
امامت جبرئيل خارج از مبحث است مقصود گزاردن بامامت است و در روايتي الا مرتين نيز

آمده پس امامت جبرئیل نیز شامل باشد و ظاهر آنست که مراد گزاردن بغیر تعلیم و تعلم باشد و بعضی
گفته اند که مقصود عایشه رضی الله عنها اخبار از حال شریف است بعد از تزوج وی از انجا که حاجت
کرده است علم وی بدان والله اعلم و این سخن در گزاردن در آخر وقت است که بعد از وی از وقت
چیزی نماند اما تاخیر از اول وقت حقیقی او در مواضع بسیار است که در شرح آنرا بیان کرده ایم
و شافعیه آنهمه را حمل بر عذری و ضرورتی کنند و ترمذی درین حدیث نیز تکلم کرده و گفته است که
این حدیث غریب است و اسناد او متصل نیست وعن ابی ایوب روایت است از ابی ایوب انصاری
که از کبار صحابه و مشاهیر ایشان است و آنحضرت بعد از هجرت چندگاه منزل او را بنزول شریف
مشرف داشته قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال امتی بخیر همیشه اند امت من
به نیکی او قال یا گفت بجای بخیر علی الفطرة یعنی همیشه اند بر آفرینش اسلام مالم یوخروا المغرب
مادام که تاخیر نکنند نماز مغرب را الی ان تشتبک النجوم تا آنکه مختلط شوند ستارها کنایت است
از کثرت نجوم رواه ابو داود ورواه الدارمی عن العباس از ظاهر عبارت چنان مفهوم میشود
که اینقدر تاخیر نباید و اگر کمتر ازین باکی نیست یا گویند که اشتباک نجوم لازم تاخیر مغرب است هر چند که
کمتر بود و نیز درین حدیث اشارت کونه میتوان یافت به بودن شفق بیاض چه ظاهر از عبارت آنست که
تاخیر تا اشتباک نجوم جایز باشد ولیکن مکروه است و این حالت بعد از حمرت است والله اعلم
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لولا ان اشق علی امتی اگر نمیبود سختی بنداشتن
بمن بر امت من تاخیر عشا را لامرتهم ان یوخروا العشاء الی ثلث اللیل هر آینه امر میکردم ایشان را
که تاخیر کنند گزاردن نماز عشا را تا ثلث شب او نصفه یا تا نیم شب و در بعضی شروح گفته که این شک
راویست و هر کدام یکی ازین دو در صحاح نه بطریق شک واقع شده و ظاهر اینحدیث بر استحباب
تاخیر عشاست از اول وقت رواه احمد والترمذی وابن ماجة وعن معاذ بن جبل قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اعتموا بهذه الصلوة در تاریکی بگزارید این نماز را یعنی
عشا را فانکم قد فضلتم بها علی سائر الامم زیرا که بدرستی که شما فضل داده شده اید باین نماز بر سایر
امتها ولم تصلها امة قبلکم و نگزارده است آنرا هیچ امتی که پیش از شما بود و چون در تاریکی
شب بگزارید مشقت بیشتر خواهد بود و فضیلت بیشتر خواهید داشت رواه ابو داود و این حدیث نیز
دلالت دارد بر تاخیر عشا و حمل اعتام بر تحقیق غیبوبت شفق و تیقن بدان بعید است چنانکه حمل اسفار
بر صلوة صبح بر تیقن بطلوع صبح چنانکه بیاید وعن النعمان بن بشیر از اصغار صحابه است و اول مولود است

در انصار بعد از هجرت و در وقت وفات آنحضرت هشت ساله بود کشته شد او در ایل حمص
با مر مروان سنه اربع وستین قال انا اعلم بوقت هذه الصلوة صلوة العشاء الآخرة
گفت نعمان بن بشیر که من داناترم بوقت این نماز که نماز عشای پسین باشد و عشاء آخره برای
آن گفت که گاهی عشا را بر نماز مغرب نیز اطلاق میکنند کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یصلیها لسقوط القمر لثالثة میگزارد آنحضرت آنرا در وقت افتادن ماه و غروب وی
در شب سیوم شیخ ابن حجر در شرح خود میگوید قمر اکثر می افتد در شب سیوم نزدیک غایب شدن
شفق شرح و درین سخن نظر است چه حساب تقاضا میکند که در وقت قرب خمس از شب باشد بس درین
حدیث نیز دلالت است بر تاخیر عشا ولیکن نه تا ثلث رواه ابو داود والدارمی وعن رافع
بن خدیج صحابی انصاری مدنیست حاضر نشد بدر را از جهت صغر و حاضر شد احد را و مشاهد که
بعد اوست همه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اسفروا بالفجر اسفار کنید بفجر و در
روشنی بگزارید آنرا فانه اعظم للاجر پس بدرستی که اسفار بفجر بزرگتر است از جهت مزد و ثواب
رواه الترمذی وابو داود والدارمی ولیس عند النسائی و نسائی نیز اینحدیث را روایت
کرده ولیکن نیست نزد او این عبارت که فانه اعظم للاجر بدانکه ظاهر و متبادر از عبارت
حدیث آنست که شروع در نماز وقت اسفار کنند و اسفار صبح انکشاف و تنور و انتشار او ست
و هر چه جز این گفته اند تاویل و تکلیف است و حد اسفار چنانچه از مشایخ ما منقول است آنست
که قراءت مسنون که از چهل تا شصت یا زیاده تا صد است بطریق ترتیل تواند خواند و بعد از
فراغ نماز اگر فرضا سهوی در طهارت ظاهر شود ممکن باشد او را اعادهٔ وضو و نماز پیش از طلوع
آفتاب و گفته اند که ابو بکر و عمر رضی الله عنهما اینچنین کرده اند و مذهب شافعی تغلیس است یعنی در
اول وقت بتاریکی گزاردن و میگویند مراد با سفار تاخیر است تا یقین کرده شود که صبح طلوع کرده
و عدم مبادرت بمجرد ظن بطلوع و بی شک اجر در ادای نماز نزد تیقن بدخول وقت اعظم و افضل خواهد
بود و این تاویل بعید است چه متبادر از حدیث آنست که اعظمیت از جهت خصوصیتی است که در
اسفار است نه از جهت تحقیق وقت که وی عام است اوقات تمام نمازها را و بعضی گفته اند که
امر با سفار در شبهای مهتاب است احتیاطا از جهت تبیین فجر در آن شبها و طحاوی که از ایمهٔ مذهب ماست
میگوید ابتدا بغلس کنند و ختم با سفار و جمع کنند میان هر دو بتطویل قراءت و گفته اند که این
تاویل اولی و احسن است که بدان توفیق میان احادیث حاصل میگردد ولیکن ظاهر مذهب حنفی

آنست که ابتدا و ختم هر دو باسفار کنند و چندان تأخیر نکند که شک در طلوع آفتاب افتد و در روایتی
از امام احمد تقدیم افضل است و در روایت دیگر اسفار و در روایت دیگر اعتبار بحال مقتدیان است
کر فضل جماعت احب و اولی است و حدیثی از معاذ بن جبل می آرند که گفت فرستاد مرا پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم بیمن و فرمود در شتا تغلیس کن و تطویل کن قرآءت را آنقدر که طاقت
آرند مردم چنان مکن که ملول شوند ایشان و در صیف اسفار کن که شب کوتاه است و مردم خوابناک وقت
کن تا همه حاضر آیند و گفته اند که این دو روایت بر تقدیریست که همه حاضر آیند یا بعض و اگر همسایه تأخیر
کنند پس اولی تأخیر است بخلاف امام شافعی و ائمه دیگر که تعجیل در صلوة مستحب دارند و گویند که در تعجیل
مسارعت است در ادای عبادت پس افضل باشد بحکم قول سبحانه و تعالی وسارعوا الی مغفرة من ربکم
و ما گوئیم که در اسفار تکثیر جماعت است و بی شک تکثیر جماعت افضل است و مسارعت بمغفرت
در چیزیست که افضل است نزد خدا و معنی فقهی درین باب آنست که تأخیر فجر تا آخر وقت مباح است باجماع
بی کراهیت و تقلیل جماعت امری مکروه است و انداختن مردم در مشقت نیز مکروه است چنانکه معاذ
را منع کرد از تطویل قراءت و فرمود أفتّان انت و حال آنکه تطویل قرآءت در نماز سنت است فوق تعجیل آن
در اول وقت و نیز نشستن در جای نماز تا برآمدن آفتاب مستحب است در غایت تاکد و این در اسفار میسر است
و در تغلیس متعسر و اصحاب ما میگویند که ثابت در روایات از فعل آنحضرت اسفار است و آنچه مروی است
از تغلیس اگر ثابت شود باید که در سفرها باشد بجهة عذر سفر و لهذا چون آنحضرت در مزدلفه تغلیس کرد
گفتند که در غیر وقت معهود نماز کرد چنانکه در روایات آمده است و حدیث عایشه که در فصل
اول گذشت فینصرف النساء متلفعات معارض است باین حدیث و قول ارجح است از فعل نزد ما و دیگر
آن در وقتی بود که زنان مامور بودند به بیرون آمدن بنماز بعد از آن منسوخ گشت مامور گشتن ایشان بقرار
در بیوت والله اعلم

الفصل الثالث

عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ قَالَ كُنَّا نُصَلِّي الْعَصْرَ
مَعَ رَسُولِ اللَّهِ بودیم ما که میگزاردیم نماز دیگر را با پیغمبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ يُنْحَرُ
الْجَزُورُ و بعد از آن نحر کرده میشد شتر و جزور بفتح جیم و ضم زا شتر کشتنی واقع میشود بر نر و ماده
کذا فی الصراح اما لفظ وی مونث است فَيُقْسَمُ عَشَرَ قِسَمٍ پس قسمت کرده میشد آن شتر ده
قسم ثُمَّ يُطْبَخُ پس پخته میشد فَنَأْكُلُ لَحْمًا نَضِيجًا قَبْلَ مَغِيبِ الشَّمْسِ پس میخوردیم گوشت پخته
نرم شده پیش از غروب کردن آفتاب مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ ازین حدیث بظاهر تعجیل عصر بی شک معلوم میگردد
که در وقت بلوغ ظل بمثل یا قریب آن باشد چنانکه مذهب ائمه ثلثه است و امامین در روایتی از

امام ابحنیفه

امام ابحنیفه است و نیز در بعضی فتوی همبرین است و شاید که در بعضی احیان بقصد تعلیم و تقریر
همچنین میکردند و دلالت کنندگان بر دوام و استمرار منظور فیه است و شیخ ابن الهمام گفت که
نحر جزور و تقسیم وی بده قسم و طبخ وی چنانکه ذکر کرده شده است آسان است بر جماعه طباخان
ماهر که کثیر باشند جلدی میکنند در مدت قلیل چنانکه مشاهده کرده میشود در اسفار و محکی از امام
احمد آنست که افضل در وقت عصر در غیر روز ابر تأخیر است تا آخر وقت مختار و ظاهر مذهب
نزد ما استحباب تأخیر عصر است مادام که تغیر نیافت آفتاب و دلیل بر آن حدیث ابن مسعود است
رضی الله عنه که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که میگزارد عصر را و حال آنکه آفتاب سفید
و روشن بود و مقصود ابن مسعود بیان تأخیر عصر است تا عدم تغیر شمس و نیز در تأخیر عصر تکثیر نوافل است
از جهت کراهیت تنفل بعد از عصر و تکثیر نوافل افضل است از ادا در اول وقت و معتبر در تغیر شمس نزد
بعضی تغیر قرص آفتاب است که نظر در وی خیره نگردد و نزد بعضی تغیر شعاع آفتاب که بر دیوارها افتد و مختار
نزد صاحب هدایه و بعضی ائمه اول است و بعضی گفته اند که چون آفتاب یک دو نیزه بالا است متغیر نیست و چون
فروتر آمد تغیر یافت وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ مَكَثْنَا ذَاتَ لَيْلَةٍ گفت ابن عمر
درنگ کردیم ما یک شبی نَنْتَظِرُ رَسُولَ اللَّهِ در حالی که انتظار میبردیم برآمدن پیغمبر خدا را صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلوةَ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ از برای عشای پسین این قید از برای آنست که گاهی مغرب را
نیز عشا میخوانند و با آن عشای اولی است فَخَرَجَ إِلَيْنَا حِينَ ذَهَبَ ثُلُثُ اللَّيْلِ أَوْ بَعْدَهُ پس
بیرون آمد آنحضرت بسوی ما هنگام رفتن ثلث شب بلکه بعد از وی فَلَا نَدْرِي أَشَيْءٌ شَغَلَهُ فِي أَهْلِهِ
أَوْ غَيْرُ ذَلِكَ پس ندانیم ما آیا چیزی باز داشت او را از اهل خانه وی أَوْ غَيْرُ ذَلِكَ یا جز آن چنانکه در ذات
حالتی و عذری پیدا شد که مشغول داشت فَقَالَ حِينَ خَرَجَ پس گفت آنحضرت چون بیرون آمد در اعتذار
بجهة زیادت تأخیر و شفقت و رحمت او بر امت و تسلیه و تثبیت ایشان إِنَّكُمْ لَتَنْتَظِرُونَ
صَلوةً مَا يَنْتَظِرُهَا أَهْلُ دِينٍ غَيْرُكُمْ بدرستی که شما هر آینه انتظار میبرید نمازی را که انتظار نمیبرند
آن را هیچ اهل دین از یهود و نصاری جز شما زیرا که نماز عشا مخصوص بدین امت مرحومه است چنانکه گفت
لَوْلَا أَنْ يَثْقُلَ عَلَى أُمَّتِي اگر نمیبود خوف گران آمدن بر امت من لَصَلَّيْتُ بِهِمْ هَذِهِ السَّاعَةَ
هر آینه میگزاردم این نماز را با ایشان درین ساعت ثُمَّ أَمَرَ الْمُؤَذِّنَ پس امر کرد موذن را در اذان
فَأَقَامَ الصَّلوةَ وَصَلَّى پس تکبیر بر آورد موذن و نماز گزارد آنحضرت رَوَاهُ مُسْلِمٌ و ازینجا معلوم
میگردد که گزاردن نماز عشا در ثلث لیل افضل است چنانکه مذهب امام ابوحنیفه است و گاهی در اول وقت نیز

میکزارد وقتی که حاضر می آمدند اکثر صحابه چنانکه در حدیث دیگر آمده است که بیشتر می آمدند بیشتر
میکزارد و چون بیشتر می آمدند پستر میکزارد و مذهب امام احمد همین است وعن جابر بن سمرة
صحابیست و پدر او نیز صحابیست خواهرزاده سعد بن ابی وقاص است نزول کرد کوفه را و وفات یافت
در وی سنه اربع وستین قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی الصلوات نحو من صلوتکم
بود آنحضرت که میکزارد نماز ها را مانندی از نماز شما و نزدیک آن در رعایت اوقات در باقی
وکان یوخر العتمة بعد صلوتکم شیأ ولیکن بود که تاخیر میکرد نماز عشا را بعد از وقت نماز شما چیزی
این حدیث صریح است در تاخیر عشا و ناکزاردن عشا در اول وقت خواه ایشان در اول وقت
میکزارند یا بعد از وی وکان یخفف الصلوة وبود آنحضرت که سبک میکزارد نماز فرض را برعایت حال
ضعفا از مقتدیان و این بحکم غالب احوال است والا آمده است که در نماز مغرب سوره اعراف خواند
وتحقیق این در محلش بیاید ان شاء الله تعالی رواه مسلم وعن ابی سعید قال صلینا مع رسول الله
صلی الله علیه وسلم صلوة العتمة کفت ابو سعید خدری که کزاردیم با آنحضرت نماز عشا شبی
فلم یخرج پس بیرون نیامد بکشبی حتی مضی نحو من شطر اللیل تا آنکه کذشت نزدیک از نیم شب
فقال پس کفت بیرون آمد و کفت خذوا مقاعدکم بکیرید نشستکاههای خود را یعنی صفها بندید برای
نماز فاخذنا مقاعدنا پس کرفتیم ما نشستکاههای خود را و بستیم صفها فقال ان الناس قد صلوا
واخذوا مضاجعهم پس کفت آنحضرت که مردم دیگر از اهل روی زمین کزاردند نماز را یعنی نماز
را و خفتند چنانکه کذشت که هیچکی از اهل دین انتظار نمیبرند نماز عشا را کذا فی شرح الشیخ ابن حجر و
اکر کفته شود معنی آنست که مردم دیگر از اهل محلها که نه درین مسجد حاضرند نماز عشا را کزاردند و خفتند
معنی مناسب تر مینماید باین قول که وانکم لن تزالوا فی صلوة ما انتظرتم الصلوة وبدرستی که شما حکم
آن دارید که کویا همیشه در نماز بوده اید مادام که انتظار میبرید نماز را ولولا ضعف الضعیف وسقم السقیم
واکر نمیبود سستی و ناتوانی ضعیفان و بیماری بیماران لاخرت هذه الصلوة الی شطر اللیل هر آینه
تاخیر میکردم این نماز را تا نیم شب ازین دو حدیث معلوم میشود که تا نیم شب نیز تاخیر نماز عشا روا است بلکه
مستحب است بجهة حصول تعب و مشقت در عبادت حق ولا اقل مکروه خود نباشد رواه ابو
داود والنسائی وعن ام سلمة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اشد تعجیلا للظهر
منکم کفت ام سلمه بود آنحضرت سخت تر و بیشتر در شتابی کردن مر ظهر را از شما یعنی در غیر شدت حر
از جهة استحباب ابراد در آن وانتم اشد تعجیلا للعصر منه وشما سخت ترید در شتابی کردن مر عصر را

وقیل سنة وستین

از آنحضرت مقصود تحریص و ترغیب التزام اتباع است در همه جا و ازین حدیث نیز ظاهر
میکردد که آنحضرت عصر را فی الجمله تاخیر میکرد رواه احمد والترمذی وعن انس قال کان
رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا کان الحر ابرد بالصلوة چون میبود سختی کرما
سردی میکرد نماز ظهر را واذا کان البرد عجل و چون میبود سردی شتابی میکرد و تاخیر نمیکرد از
اول وقت رواه النسائی وعن عبادة بن الصامت صحابی مشهور است از نقبای انصار است
حاضر شد بدر را و سایر مشاهد را مناقب او بسیار است مکرر نوشته شده است قال قال لی رسول الله
صلی الله علیه وسلم انها ستکون علیکم بعدی امراء بدرستی که قصه اینست سرانجام است که
باشند مسلط بر شما بعد از من پادشاهان یشغلهم اشیاء عن الصلوة لوقتها باز میدارد ایشان را چیزها
از مشاغل و شهوات ایشان از کزاردن نماز در وقت مستحب آن حتی یذهب وقتها تا آنکه میرود
وقت آن فصلوا الصلوة لوقتها پس بکزارید شما نماز را در وقتش که مستحب و مختار است فقال
رجل یا رسول الله اصلی معهم پس کفت مردی آیا نماز باز بکزارم با ایشان نیز قال نعم فرمود آری
بکزار چنانکه در حدیث ابی ذر کذشت رواه ابو داود وعن قبیصة بفتح قاف و کسر موحده
و صاد مهمله بن وقاص بتشدید قاف صحابی است ساکن بصره معدود است در ایشان قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم یکون علیکم امراء من بعدی میباشند مسلط و غالب بر شما پادشاهان
پس از من یوخرون الصلوة تاخیر میکنند نماز را از وقت مختار فهی لکم پس ثواب آن نماز
که ایشان میکزارند نفع آن برای شماست چه اگر پیش از آن در وقتش کزارده اید این نماز که با ایشان
میکزارید نافله خواهد بود برای شما و اکر نکزارده اید و همین با ایشان در آخر وقت میکزارید نیز شما را
ضرر ندارد زیرا که شما بجهة خوف فتنه و دفع مفسده میکزارید وهی علیهم و ضرر این نماز و وبال تاخیر
بر کردن ایشان است فصلوا معهم ما صلوا القبلة پس بکزارید نماز همراه ایشان مادام که بکزارند
بجانب قبله و این قید اتفاقی است و احتمال دارد که بر حقیقت باشد فرضا اکر نه بجانب قبله
بکزارند و از ربقه اسلام بیرون آیند نمیباید کزارد رواه ابو داود وعن عبید الله بن
عدی بن الخیار انه دخل علی عثمان رضی الله عنه روایت است از عبید الله بن عدی قرشی
نوفلی که از کبار تابعین است و در زمان نبوت متولد شده که وی در آمد بر امیر المومنین عثمان وهو
محصور و حال آنکه عثمان رضی الله عنه تنک کرفته و کرد کرد شده بود در آن واقعه که شهید شد
فقال پس کفت عبید الله بن عدی بعثمان انک امام عامة بدرستی تو امام همه مسلمانان و خلیفه عهد

وبخورانک یا تمیمی و فرود آمده است بتو بلائی و حادثه که می بینی ویصلی لنا امام فتنة و نماز میگزارد
برای ما و امامت میکند رئیس و سردار اهل بغی و فتنه که برانگیخته شده است و نام وی کنانة بن بشر بود
ونتحرج و پرهیز میکنیم ما از بزه و نمیخواهیم که بگزاریم نماز عقب وی فقال الصلوة احسن ما یعمل
الناس پس گفت عثمان رضی الله عنه نماز بهترین عملهاست که میکنند مردم فاذا احسن الناس
فاحسن معهم پس چون نیک کنند مردم نیکی کن همراه ایشان و شریک شو در نیکی با ایشان واذا اساؤا
فاجتنب اساءتهم و چون بد کنند پس یکسو شو و پرهیز کن از بدی ایشان حاصل که با مردم در نیکی شریک
باش نه در بدی و این سخن از عثمان رضی الله عنه صادر است از غایت دین داری و انصاف و نصیحت
و درین دلیل است بر گزاردن نماز خلف هر بر و فاجر چنانکه مذهب اهل سنت و جماعت است رواه
البخاری باب فضیلة الفجر والعصر این بابی توابع و متممات آنچه در باب سابق گذشت از
فضائل صلوات و اوقات آنست الفصل الاول عن عمارة بضم عین مهمله و تخفیف میم
بن رویبة براو بای موحده بر صیغه تصغیر صحابی ثقفی است معدود است در کوفیین قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت عماره شنیدم آنحضرت را می گفت لن یلج النار
احد صلی قبل طلوع الشمس وقبل غروبها البته در نیاید آتش دوزخ را کسی که نماز گزارده است
پیش از بر آمدن آفتاب و پیش از فرو رفتن آن یعنی الفجر والعصر میخواهد آنحضرت از نماز پیش از طلوع
و پیش از غروب نماز فجر و عصر را رواه مسلم پوشیده نماند که ظاهر حدیث دلالت دارد که هر که
این دو نماز بگزارد و بر آن مواظبت نماید هرگز در دوزخ در نیاید نه از جهت ترک صلوات دیگر و نه بجهت ارتکاب
گناهان دیگر ولیکن این خلاف مقرر است میان جمهور علما از اختصاص کفارت بصغایر و طیبی گفته
که ظاهر از حال کسی که محافظت کند برین دو نماز با وجود تثاقل که در نماز فجر و تشاغل که در عصر است آنست
که در اعمال دیگر نیز تقصیر و تفریط نخواهد کرد پس آمرزیده میشود مرا او را و در آورده نمیشود در آتش فتدبر و ظاهر
آنست که مراد مبالغه در بیان فضل این دو نماز است که جای آن دارد که محافظت کننده بر آنها اصلا
در دوزخ در نیاید ولیکن پروردگار تعالی جز امید بندگان را بر هر عمل و با وجود آن اگر خواهد
بخشد و عفو کند از فاعل این دو صلوة هر گناهی که کرده باشد والله اعلم وعن ابی موسی
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی البردین دخل الجنة هر کسی که
بگزارد نماز بامداد و شبانگاه را امید در آید بهشت را اکثر بر آنند که مراد نماز فجر و عصر است که در دو سر
روز واقع است اول و آخر و بعضی فجر و عشا مراد داشته و حدیث سابق مؤید و مقوی قول اول

متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یتعاقبون فیکم ملائکة
باللیل وملائکة بالنهار در پی یکدیگر فرود آیند در میان شما جماعة از فرشتگان در شب و جماعة
از فرشتگان در روز از برای ضبط احوال بندگان و بر داشتن اعمال ایشان ویجتمعون فی صلوة
الفجر وصلوة العصر و جمع میشوند این دو جماعت بیکدیگر در نماز فجر که طایفه اعمال شب میبرند و طایفه
دیگر برای اعمال روز می آیند و در آخر نماز دیگر که عملهای روز را میبرند و دیگران می آیند در وقت بالا رفتن و
پایان آمدن یکی از وجوه فضیلت این دو وقت و نماز گزاردن در آن اینست ثم یعرج الذین باتوا
فیکم پس بر بالا میروند آنانکه شب گذرانیده اند در میان شما فیسألهم ربهم پس میپرسد ایشانرا پروردگار
ایشان از احوال بندگان خود وهو اعلم بهم و حال آنکه وی داناتر است باحوال بندگان خود
ولیکن میپرسد از برای اظهار فضیلت و مباهات بدان نزد ملائکه که طعن میکردند بر ایشان بفسق
و فساد و مدح میکردند خود را بتسبیح و تقدیس و لهذا میپرسد از ملائکه شب که عمل در وی افضل است
و ادخل در صدق و اخلاص و نیز گفته اند که ملائکه شب افضل اند از ملائکه روز بجهت آنکه شب افضل است
از روز میپرسد کیف ترکتم عبادی چگونه و بر چه حال گذاشتید بندگان مرا فیقولون ترکناهم
وهم یصلون پس میگویند گذاشتیم ایشانرا در حالتی که ایشان نماز میکنند که نماز فجر باشد
واتیناهم وهم یصلون و آمدیم ایشانرا در حالتی که ایشان نماز میکنند که نماز عصر بود متفق
علیه وعن جندب القسری بفتح قاف و سکون سین مهمله صحابی است و قسر بطنی است از قیس
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی صلوة الصبح فهو فی ذمة الله کسی که بگزارد نماز صبح را
پس آنکس در عهد و امان و زینهار خدا است فلا یطلبنکم الله من ذمته بشیء پس باید که نطلبد و نپرسد
خدای تعالی شما را از ذمه خود بچیزی یعنی باید که کاری نکنید که بدان عهد خدا را بشکنید و خدا طلب کند
و مواخذه کند شما را بدان یعنی رنجانیدن گزارنده نماز صبح را که شکست در عهد خدا و خیانت در
امانت وی لازم می آید و چون عهد خدا شکستید و در امانت خدا خیانت کردید البته عذاب میکند خدا شما را
و نمیتوانید از عذاب وی تعالی گریخت فانه من یطلبه من ذمته بشیء یدرکه زیرا که بدرستی که شان
وی است که هر که طلب کند خدا او را بچیزی از ذمه خود در می یابد او را و از وی تعالی جای گریز نیست
ثم یکبه علی وجهه فی نار جهنم پس می اندازد او را خدای تعالی بر روی وی در آتش دوزخ رواه مسلم
وفی بعض نسخ المصابیح القشیری و در بعضی نسخهای مصابیح بلکه در سایر نسخ وی جندب القشیری است بضم
قاف و فتح شین معجمه و سکون یای تحتانیه بدل القسری بجای القسری بفتح قاف و سکون سین و این غلط

غلط است و توربشتی گفته که در هیچ کتابی از کتب حدیث نیافتم که نسبت بتغییر کرده باشند وعن
ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو یعلم الناس ما فی النداء والصف
الاول اگر بدانند مردم ثوابی که در اذان گفتن است و در دریافتن صف اول است ثم لم یجدوا
الا ان یستهموا علیه پس تر روند و نیابند مگر آنکه قرعه بیندازند لاستهموا هر آینه قرعه می
یعنی فضیلت ندا و صف اول بحدیست که اگر نزاع کنند بر آن ندا و صف اول و قرعه بیندازند
تا بنام که افتد جای آن دارد ولو یعلمون ما فی التهجیر لاستبقوا الیه و اگر بدانند فضیلتی که در
رفتن است برای نماز پیشین هر آینه پیشی میجویند بسوی آن و این در غیر صورت گرمی هوا خواهد
چه ابراد در آن مستحب و مرغوب است و بعضی گفته اند که مراد بتهجیر تبکیر است و تبکیر مبادرت
گرفتن بهر چیز و زود رفتن بآن و استعمال تهجیر بمعنی تبکیر مخصوص بلغت اهل حجاز است و مقصود تبکیر بهر نماز
مخصوص بظهر نه و برین تقدیر نیز مراد نمازی خواهد بود که تاخیر از اول وقت در وی مستحب و بعضی
مخصوص بجمعه داشته اند و تحقیق این معنی در کتاب الجمعة بیاید ان شاء الله تعالی ولو یعلمون ما
فی العتمة والصبح لاتوهما ولو حبوا و اگر بدانند فضیلتی که در گزاردن نماز عشا و صبح است
بیایند آنرا رونده بر سر دو دست و سینه یا بر مقعد چنانچه کودک رود یعنی اگر قوت بر پا رفتن ندا
باشند می آیند باین طریق که ضعیفان روند متفق علیه وعنه قال قال رسول الله و هم از ابی هریره
است که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیس صلوة اثقل علی المنافقین من الفجر
والعشاء نیست هیچ نمازی گران تر بر منافقان از نماز بامداد و نماز خفتن زیرا که هر دو محل کسل اند و
کم می بینند تا بر و و ریا توانند گزارد ولو یعلمون ما فیهما لاتوهما ولو حبوا و اگر بدانند ثوابی که درین دو
نماز است و فضیلتی که در آن نهاده اند هر آینه می آیند بدین دو نماز اگر چه بطریق حبو باشد متفق علیه
وعن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی العشاء فی جماعة یعنی کسی که
بگزارد نماز عشا را بجماعة فکانما قام نصف اللیل پس چنانستی که گویا نماز گزارد و تهجد کرد نیم شب ومن
صلی الصبح فی جماعة فکانما صلی اللیل کله و کسی که گزارد نماز صبح را در جماعة پس گویا که نماز گزارد
تمام شب پس ثواب نماز صبح بیشتر از نماز عشا است که این در حکم نماز تمام شب است و آن در حکم نماز نیم شب
یا مراد آنست که بگزاردن نماز عشا ثواب قیام نصف لیل یافته است و بنماز فجر که میگزارد نصف باقی
نیز تمام میگردد و از مجموع ثواب تمام شب حاصل میشود والله اعلم رواه مسلم وعن ابن عمر
رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یغلبنکم الاعراب باید که غالب نیابند

و چیره نکردند بادیه نشینان علی اسم صلوتکم المغرب بر نام نماز شما که مغرب است قال گفت آنحضرت
یا ابن عمر در بیان معنی غلبه اعراب بر نام نماز مغرب و یقول الاعراب هی العشاء و میگویند اعراب که
نماز مغرب عشا است یعنی مغرب را عشا نام میکنند که در عشی واقع است که بمعنی شبانگاه است و قال
و گفت لا یغلبنکم الاعراب علی اسم صلوتکم العشاء و باید که غالب نیابند اعراب بر نام نماز شما که
عشا است که آنرا عتمه میخوانند فانها فی کتاب الله العشاء زیرا که نماز عشا در قرآن مجید نام کرده شده است
بعشا آنجا که فرمود یا ایها الذین آمنوا لیستاذنکم الذین ملکت ایمانکم تا قول وی که من بعد صلوة العشاء
یعنی تکلم نکنید شما بر عادت اعراب در خواندن این دو نماز بنامی که ایشان میخوانند و بخوانید بنامی که
کتاب و سنت بدان ناطق است پس بظاهر اگر چه نهی مر اعراب است بغلبه ناکردن و لیکن در حقیقت مر
مسلمانان راست از موافقت ایشان تا غلبه ایشان لازم نیاید و از اینجا معلوم میگردد که زبان را
باید که موافق اصطلاح شرع کرد و از تکلم بآنچه زبان زد اهل جاهلیت و ارباب بطالت است نگاه داشت
و بعد از آنکه نهی فرمود علت نهی بیان کرد و اشارت فرمود بوجه تسمیه اعراب عشا را بالعتمه از برای
تتمیم کلام و ازالهٔ خفا بقول خود فانها تعتم بضم تا و سکون عین و فتح تای دوم و کسر آن و معنی
بر تقدیر فتح تا آنست که زیرا که بدرستی که نماز عشا در تاریکی در آورده میشود بحلاب الابل بدوشیدن
شتران که اعراب شیر از بعد از پنهان شدن شفق در تاریکی میدوشند که وقت عشا است یا بجهت
عشا را عتمه میگفتند که بمعنی سخت تاریکیست و بر تقدیر کسر تا این معنی میشود که اعراب در تاریکی میکنند
دوشیدن شتران را و این نام مر این وقت را در زبان عرب مشهور بود و چون نوبت اسلام شد
درین وقت مشروع شد مسلمانان نیز اطلاق میکردند و نماز عشا را صلوة العتمه میگفتند پس نهی
کرده شد از آن و مکروه داشته شد بجهت تشبه باهل جاهلیت و بجهت آن نیز که عتمه بمعنی تاریکی است
و نماز همه نور است و آنچه در بعضی احادیث عتمه واقع شده است گویند که اطلاق آن پیش از نهی
بود والله اعلم رواه مسلم وعن علی رضی الله عنه ان رسول الله روایت است از
امیر المومنین علی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال یوم الخندق گفت روز خندق که آنرا غزوهٔ احزاب
خوانند و در تردد جنگ و تیر اندازی چهار نماز فوت شد و در آن میان نماز عصر نیز بود پس آنحضرت
از برای اظهار زیادت فضل نماز عصر فرمود حبسونا عن صلوة الوسطی منع کردند و باز داشتند
کافران ما را از نماز میانه و فاضلتر صلوة العصر که نماز عصر است ملا الله بیوتهم وقبورهم
نارا پر گرداند خدای تعالی خانهای ایشان را و گورهای ایشان را از آتش دوزخ و این دعا است بر ایشان بعقاب

دنیا و آخرت پوشیده نماند که در روز احد چندین آزارها از کافران بوجود مبارک او رسید و دعای
بد نکرد و اینجا کرده است بسبب آنکه اینجا حق الله فوت شد که نماز است و آنجا نخواست که بجهة نفس خود
دعا کند مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ و ازین حدیث معلوم شد که صلوة وسطی نام نماز عصر است و قول اکثر علماء از صحابه
و تابعین و ابو حنیفه و احمد و جز ایشان همین است پس در قرآن نیز محمول برین خواهد بود و یکی مجال اختلاف
نماند و غالباً اختلافی که در صحابه و تابعین در تعیین آن واقع است چنانکه در حدیث دوم در فصل ثالث
بیاید پیش از شنیدن حدیث و رسیدن آن بود باجتهاد خود که در تأویل قرآن کرده بودند و بعد از صحت
حدیث متعین شد که مراد نماز عصر است والله اعلم

الفصل الثانی عَنْ ابْنِ مَسْعُوْدٍ وَسَمُرَةَ
بْنِ جُنْدُبٍ قَالَا قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلوٰةُ الْوُسْطٰى صَلوٰةُ الْعَصْرِ گفتند این دو
صحابی عظیم مشهور که گفت آنحضرت صلوة وسطی نام نماز عصر است رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ روایت کرده
این حدیث را ترمذی و گفته است هذا حدیث صحیح و این حدیث را حسن بصری از سمره روایت
کرده و از بخاری نقل کرده که وی گفته است حدیث حسن از سمره صحیح است و حسن از سمره سماع دارد وَعَنْ
اَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي قَوْلِهِ تَعَالٰى ابوهریره از آنحضرت روایت میکند در
تفسیر قول حق تعالی اِنَّ قُرْاٰنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوْدًا بدرستی که قرآن فجر که مراد بدان نماز فجر است و تفسیر از
وی بقرآن باعتبار بودن قراءت است از ارکان نماز چنانکه تعبیه کنند از نماز برکوع و سجود مشهودا است
و اگر از قرآن فجر قراءت او را نیز مراد دارند چنانکه بعضی کرده اند و امام فخر رازی آنرا ترجیح نموده است
نیز درست است و از آنجا فضل نماز فجر لازم می آید قَالَ فرمود آنحضرت در معنی مشهود بودن نماز فجر
تَشْهَدُهُ مَلٰٓئِكَةُ اللَّيْلِ وَمَلٰٓئِكَةُ النَّهَارِ حاضر میشوند در آن وقت فرشتگان شب که صعود میکنند
بآسمان و میبرند اعمال شب را و فرشتگان روز که نزول مینمایند بزمین و می آیند برای ضبط اعمال روز
و ملاقات میکنند یکدیگر در راه و اینمعنی در نماز عصر نیز موجود است و لیکن منافات ندارد در تفسیر آیه
کریمه اینمعنی آمده اگر در حق نماز عصر نیز ورود یافته بودی تفسیر آن نیز همین بودی رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ

الفصل الثالث عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ وَعَائِشَةَ قَالَا الصَّلوٰةُ الْوُسْطٰى صَلوٰةُ الظُّهْرِ گفت زید
بن ثابت و عائشه که مراد بصلوة وسطی نماز ظهر است رَوَاهُ مَالِكٌ عَنْ زَيْدٍ روایت کرده است
این قول را امام مالک در موطا از زید بن ثابت وَالتِّرْمِذِيُّ عَنْهُمَا تَعْلِيْقًا و روایت کرده است این را ترمذی
از زید و عائشه بطریق تعلیق که بمعنی ذکر حذف اسناد است از اول حدیث بعضی یا کل یعنی ترمذی از ایراد
اسناد واگذاشته و گفته است در جامع خود قال زید بن ثابت و عائشة صلوة الوسطی صلوة الظهر و این قول

دو صحابیست و موقوفست بر ایشان که آنرا رفع بحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم نکرده اند
وَعَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ كَانَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي الظُّهْرَ بِالْهَاجِرَةِ گفت زید بن
ثابت برای دلیل آوردن بر آن که صلوة وسطی نام ظهر است بود آنحضرت که میگزارد نماز پیشین را در
نیم روز وَلَمْ يَكُنْ يُصَلِّي صَلوٰةً اَشَدَّ عَلٰى اَصْحَابِ رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْهَا و نبود آنحضرت
که میگزارد هیچ نمازی سخت تر بر اصحاب ازین نماز فَنَزَلَتْ حَافِظُوْا عَلَى الصَّلَوٰتِ وَالصَّلوٰةِ
الْوُسْطٰى نگاهبانی کنید بر همه نمازها خصوصاً نمازی که فاضله و میانه است و این دلالت میکند
که صلوة وسطی نمازیست مخصوص بزیادت فضیلت که بوی مخصوص امر کرده اند و این دو صفت در نماز
ظهر موجود است اما فضیلت بجهة آنکه گفته است که هیچ نمازی سخت تر از آن نبود و هر عملی که سخت تر بود
فاضله تر چنانکه وارد شده است که افضل العبادات احمزها ای اشدها و اما میانه بودن وی برای
اثبات آن میگوید که وَقَالَ و گفت زید بن ثابت اِنَّ قَبْلَهَا صَلوٰتَيْنِ بدرستی که پیش از نماز ظهر
دو نماز است یکی نهاری و دیگر لیلی که فجر و عشا باشد وَبَعْدَهَا صَلوٰتَيْنِ و پس از وی نیز دو نماز
است بهمین صفت که عصر و مغرب است و نیز در میانه روز است پس باید که مراد بصلوة وسطی نام
نماز ظهر باشد و این دلیل است که زید بن ثابت بر اثبات قول خود گفته و ازینجا ظاهر میشود که این
قول باجتهاد است چنانکه گفتیم فافهم رَوَاهُ اَحْمَدُ وَاَبُوْ دَاوُدَ وَعَنْ مَالِكٍ بَلَغَهُ اَنَّ عَلِيَّ بْنَ اَبِي
طَالِبٍ وَعَبْدَ اللهِ بْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا كَانَا يَقُوْلَانِ الصَّلوٰةُ الْوُسْطٰى صَلوٰةُ الصُّبْحِ روایت است
از امام مالک که رسیده است او را که علی و ابن عباس رضی الله عنهما میگفتند که صلوة وسطی نماز صبح است
زیرا که وی مشهود است و واقع است میان دو نماز روز و دو نماز شب و حد مشترک است میان آنها
رَوَاهُ فِي الْمُوَطَّأِ وَرَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَابْنِ عُمَرَ تَعْلِيْقًا و مذهب امام مالک و امام شافعی
نیز همین است و نووی گفت که احادیث صحیحه وارد است در آنکه صلوة وسطی نماز عصر است و ماوردی
که از ائمه شافعیه است گفته که شافعی تصریح کرده است که آن نماز صبح است و لیکن احادیث چون بتصحیح رسیده
که نماز عصر است مذهب شافعی همین خواهد بود بحکم وصیتی که وی کرده که اگر حدیث صحیح بیاید که من
بر خلاف آن حکم کرده باشم بدانید که مذهب من همانست که بدان حدیث وارد شده است
و بر زنید مذهب مرا بر دیوار رضی الله عنه وَعَنْ سَلْمَانَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللهِ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُوْلُ سلمان فارسی گفت که شنیدم آنحضرت را که میگفت مَنْ غَدَا اِلٰى صَلوٰةِ الصُّبْحِ
غَدَا بِرَايَةِ الْاِيْمَانِ کسی که برود بسوی نماز بامداد میرود برایت ایمان بجنگ شیطان و لشکر او چنانکه غازیان

...ند ومن غدا الى السوق غدا براية ابليس وکسی که بامداد برود بجانب بازار میرود
برایت ابلیس مراد آنست که نماز ناگزارده واورا بجای نیاورده برود واگر بعد از آن برود بقصد
کسب رزق حلال وکفایت معیشت عیال نه اینچنین خواهد بود رواه ابن ماجة

باب الاذان

اذان در لغت بمعنی دانانیدن وخبر کردن ودر شرع اعلام بدر آمدن وقت نماز بالفاظ مخصوص در وقت
مخصوص ومشهور آنست که ثبوت آن بخواب دیدن عبد الله بن زید انصاریست ودیدن عمر بن الخطاب
نیز بعد از وی چنانکه در حدیث بیاید وبعضی گفته اند که ابو بکر صدیق نیز دیده وامام غزالی گفته که
ده صحابی اذان را بخواب دیده اند وبعضی بعدد چهارده تصریح کرده اند وصحیح آنست که بعد از خواب
دیدن صحابه وحی نیز آمد وبعضی گویند باجتهاد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت شده ودر روایتی
از امیر المومنین علی آمده که چون آنحضرت بمعراج رفت تا بسرا پردهٔ عزت رسید که محل خاص
کبریای حق بود فرشته از آنجا بر آمد آنحضرت از جبرئیل پرسید که این فرشته کیست جبرئیل گفت
سوگند بخدائی که ترا بحق فرستاده نزدیکترین خلق بدرگاه عزت منم وندیدم این فرشته را از آن
باز که پیدا کرده شده ام من جز درین ساعت پس گفت آن فرشته الله اکبر الله اکبر از پس پرده
آواز آمد راست گفت بنده من انا اکبر انا اکبر پس ذکر کرد باقی کلمات اذان را وتحقیق آنست که
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در شب معراج کلمات اذان را شنید اما حکم نشد که این کلمات را در
اذان برای نماز بگویید وآنحضرت در مکه بی اذان نماز میگزارد تا بمدینه آمد ودرین باب با صحابه مشورت
کرد وبعضی از اصحاب اذان را در خواب شنیدند پس وحی آمد که آن کلمات که بر آسمان شنیده بود بر زمین
سنت اذان باشد والله اعلم

الفصل الاول

عن انس رضی الله عنه قال ذکروا
النار والناقوس گفت انس یاد کردند بعضی از صحابه رضی الله عنهم آتش را وناقوس را فذکروا
الیهود والنصاری پس یاد کردند بعضی دیگر از اصحاب یهود را ونصاری را این حدیث مختصر
از حدیث دراز واول قصه آنست که در فصل ثالث بیاید از ابن عمر که مسلمانان چون بمدینه
قدوم آوردند خواستند که وقتی معین گردانند برای نماز که در آن وقت همه خبر دار شده حاضر آیند
پس بعضی گفتند آتشی باید افروخت در جای بلند تا چون آنرا ببینند همه فراهم آیند یا ناقوس
باید زد تا چون آواز آنرا بشنوند حاضر شوند پس گفتند که آتش افروختن برای اعلام وقت نماز عادت
یهود است وناقوس زدن رسم نصاری است وتشبیه بآنها خوب نباشد وناقوس را النصاری کرده اند
بچوب بزرگ دراز که زده شود بچوب خرد کوتاه ومیزنند آنرا ترسایان در وقت نماز ودر بعضی

بوق واقع شده

بوق واقع شده نسبت بیهود ودر بعضی قرن وبوق وقرن معروف است که دمیده میشود
در آن ودر بعضی از شروح هدایه ناقوس برای نصاری وبوق برای یهود ونار برای مجوس واقع شده
ولیکن اینجا خدشه میشود که مجوس را نمازی نمیباشد مگر مراد آن باشد که آتش افروختن ذات آتش
پرستان است از ارتکاب آن خوش نباشد وتوربشتی گفته مشهور از یهود نفخ قرن است وشاید
بعضی از ایشان آتش افروزند وبعضی قرن در دمند وبالجمله قرار بر اذان واقامت افتاد
فامر بلال ان یشفع الاذان پس امر کرده شد بلال را که جفت کند اذان را یعنی دوگان دوگان
گوید الفاظ آنرا وان یوتر الاقامة وامر کرده شد که طاق گرداند اقامت را ویکان یکان گوید
کلمات آنرا ومذهب امام مالک وشافعی وبعض علما اینست که کلمات اذان را دو دو بار گویند
واقامت را یک یکبار ودر مذهب امام ابو حنیفه واصحاب وی الفاظ اذان واقامت هر دو
دو دو بار است واحادیث نیز درین باب متواتر است وگویند که در زمان قدیم اذان واقامت هر دو
دوگان دوگان بود وبعضی از ملوک بنی امیه بجهة شتابی بعد از بر آمدن اقامت را یکان یکان ساختند
ودر شرح تحقیق این مقام تفصیل کرده شده است آنجا باید نگریست قال اسمعیل گفته است
اسماعیل بن ابراهیم که از راویان این حدیث است وشیخ بخاری ومسلم است فذکرته لایوب
پس بعد از آنکه شنیدم این حدیث را ذکر کردم آنرا مر ایوب را که وی نیز این حدیث را روایت دارد
فقال پس گفت ایوب همه الفاظ اقامت یک یکبار باید گفت الا الاقامة مگر لفظ قد قامت
الصلوة که دو بار باید گفت متفق علیه واین حدیث را بخاری تنها نیز روایت کرده ودر وی
این استثنا مذکور نیست وامام مالک اخذ بدان کرده ونزد ایشان قد قامت الصلوة را نیز
یکبار میگویند وعن ابی محذورة صحابی است نام او سمرة وبعضی گفته اند اوس وبعضی سلمان
وبعضی سلمه وقول اول صحیح تر است موذن آنحضرت در مکه راوی ترجیع در اذان قال القی علی رسول
الله صلی الله علیه وسلم التاذین هو بنفسه گفت ابو محذوره القا کرد بر من وتلقین نمود مرا آنحضرت
اذان گفتن را بذات شریف خود فقال قل پس فرمود بگو الله اکبر الله اکبر الله اکبر
الله اکبر چهار بار ودر روایتی دو بار نیز آمده است ومذهب مالک دو بار است اشهد
ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا
رسول الله ثم تعود فرمود پس باز میگردی بذکر شهادتین فتقول پس میگویی بار دیگر اشهد
ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله واین

ترجیع میکویند و این سنت است در اذان نزد شافعی و مالک و از امام مالک دو روایت
ظاهر مذهب او عدم ترجیع است چنانکه مذهب ماست و در ترجیع دو دو بار شهادتین را اوّل
پست میکویند باز بر میکردند و باواز بلند میکویند و متمسک ایشان اینحدیث است و علمای حنفیه
میکویند که این تکرار از برای تعلیم ابی محذوره بوده است نه برای تشریع و وی بار اول پست کفت آنحضرت
فرمود بار دیگر بکو و بلند بکو و حدیث دیگر از ابی محذوره آمده است که در آن ترجیع نیست و در حدیث
عبد الله بن زید که اصل در باب اذان است نیز ترجیع نیست و در اذان بلال که رئیس و قدوه موذنان
نیز ترجیع نیامده و در اذان ابن ام مکتوم که وی در مسجد شریف اذان میکفت و سعد قرظ که موذن مسجد قبا
بود نیز مذکور نشده و اذان ابی محذوره را قصه ایست که از آن معلوم میکردد که تعلیم تکرار شهادتین مراد بود
نه برای تشریع بود و در شرح آنرا نقل کرده ایم حَيَّ عَلَى الصَّلٰوةِ حَيَّ عَلَى الصَّلٰوةِ روی آرید و شتابی کنید
بنماز را حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ شتابی کنید بچیزی که سبب نجات و فیروزی است اَللّٰهُ
اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ رَوَاهُ مُسْلِمٌ

الفصل الثانی

عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا
قَالَ كَانَ الْأَذَانُ عَلٰى عَهْدِ رَسُولِ اللّٰهِ کفت ابن عمر بود کلمات اذان در زمان پیغمبر خدا صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَرَّتَيْنِ مَرَّتَيْنِ دو دو بار وَالْإِقَامَةُ مَرَّةً مَرَّةً و بود کلمات اقامت یک یکبار غیر آنکه
كَانَ يَقُولُ جز آنکه بود موذن که میکفت قَدْ قَامَتِ الصَّلٰوةُ قَدْ قَامَتِ الصَّلٰوةُ مکرر دو بار رَوَاهُ
اَبُو دَاوُدَ وَالنَّسَائِيُّ وَالدَّارِمِيُّ وَعَنْ اَبِي مَحْذُورَةَ اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَّمَهُ
الْأَذَانَ تِسْعَ عَشْرَةَ كَلِمَةً روایت است از ابی محذوره که آنحضرت تعلیم کرد او را اذان نوزده
کلمه این بر قاعده ترجیع است وَالْإِقَامَةَ سَبْعَ عَشْرَةَ كَلِمَةً و تعلیم کرد او را اقامة هفده کلمه این
صریح است در آنکه اقامه دو بار است که از نوزده چهار کلمه ترجیع رفت و دو قد قامت الصلوة
زیاده شد و حجت امام ابو حنیفه این حدیث است و حدیث اول اگر صحیح است منسوخ است باین
وَاللّٰهُ اَعْلَمُ رَوَاهُ اَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ وَاَبُو دَاوُدَ وَالنَّسَائِيُّ وَالدَّارِمِيُّ وَابْنُ مَاجَةَ وَعَنْهُ
قَالَ قُلْتُ وهم از ابی محذوره است که کفت کفتم يَا رَسُولَ اللّٰهِ عَلِّمْنِي سُنَّةَ الْأَذَانِ بیاموز
مرا طریق کفتن اذان قَالَ فَمَسَحَ مُقَدَّمَ رَأْسِهِ کفت ابو محذوره پس مسح کرد آنحضرت پیش سر مبارک
خود را کو یا که این اشارتست بانکه تعلیم اذان امر شریف است که اگر جسم بودی سزاوار بود که بر سر
نهاده شدی چنانکه کسی از کسی چیزی میخواهد پس میکوید بالرأس والعین اینچنین است در شرح شیخ
ابن حجر قَالَ تَقُولُ کفت آنحضرت برای تعلیم اذان بابی محذوره که میکوئی اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ

الله اکبر

اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ تَرْفَعُ بِهَا صَوْتَكَ بر میداری باین کلمات آواز خود را یعنی اینجا
اینچنین نیست که اول دو بار پست میکوئی باز دو بار دیگر را بلند میکوئی چنانکه در شهادتین بلکه
همه را باواز بلند میکوئی چنانکه در اذان مستحب است ثُمَّ تَقُولُ پس میکوئی اَشْهَدُ اَنْ
لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ اَشْهَدُ اَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ
تَخْفِضُ بِهَا صَوْتَكَ پست میکنی باین کلمات آواز خود را ثُمَّ تَرْفَعُ صَوْتَكَ بِالشَّهَادَةِ
پستر بلند میکنی آواز خود را بکلمات شهادت و میکوئی اَشْهَدُ اَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ اَشْهَدُ اَنْ
لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ حَيَّ عَلَى الصَّلٰوةِ
حَيَّ عَلَى الصَّلٰوةِ حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ فَاِنْ كَانَ صَلٰوةُ الصُّبْحِ قُلْتَ پس اگر باشد نمازی که
برای وی اذان میکوئی نماز صبح میکوئی اَلصَّلٰوةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ اَلصَّلٰوةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ اَللّٰهُ اَكْبَرُ
اَللّٰهُ اَكْبَرُ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ رَوَاهُ اَبُو دَاوُدَ وَعَنْ بِلَالٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ لِي رَسُولُ اللّٰهِ کفت بلال
کفت مرا پیغمبر خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا تُثَوِّبَنَّ فِي شَيْءٍ مِنَ الصَّلٰوةِ اِلَّا فِي صَلٰوةِ الْفَجْرِ
نیست تثویب در هیچ نمازی مکر در نماز فجر تثویب در لغت رجوع کردن و باز کشتن و مراد اینجا اعلام
بعد از اعلام است که یکبار باذان اعلام کردند بار دیگر باز اعلام میکنند و تثویب چند قسم است
یکی الصلوة خیر من النوم کفتن در میان اذان فجر و آنچه در زمان نبوت بود و سنت است همین است
و بعد از آن علمای کوفه حی علی الفلاح حی علی الفلاح احداث کردند در میان اذان و اقامت و بعد از آن
هر قومی چیزی متعارف ساختند اما مخصوص بنماز فجر که وقت خواب و محل کسل است بعد از آن
متأخرین در جمیع نمازها مستحدث ساختند و مستحسن داشتند و این احداث بعضی از احداث است
و بدعت است و از امیر المومنین علی انکار آن منقول است و آورده اند که ابن عمر بمسجدی در آمد
موذن را شنید که در غیر نماز فجر تثویب کرد پس از مسجد بر آمد و کفت بیرون آئید از پیش این مرد که مبتدع است
رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَةَ وَقَالَ التِّرْمِذِيُّ اَبُو اِسْرَائِيلَ الرَّاوِي لَيْسَ هُوَ بِذَاكَ الْقَوِيِّ عِنْدَ
اَهْلِ الْحَدِيثِ اینحدیث را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده اند و ترمذی کفته که ابو اسرائیل که
راوی اینحدیث است نیست وی آنچنان قوی نزد محدثان وَعَنْ جَابِرٍ اَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ روایت است
از جابر که پیغمبر خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِبِلَالٍ کفت مر بلال را اِذَا اَذَّنْتَ فَتَرَسَّلْ
چون اذان کوئی پس آهسته کوی و نرم و فرو هشته کوی و شتابی مکن وَاِذَا اَقَمْتَ فَاحْدُرْ و چون
اقامت کوئی شتابی کن و تیز کو وَاجْعَلْ بَيْنَ اَذَانِكَ وَاِقَامَتِكَ قَدْرَ مَا يَفْرُغُ الْآكِلُ مِنْ اَكْلِهِ

وبگردان میان اذان و اقامت مقدار آنچه فارغ گردد طعام خورنده از خوردن خود والشارب
من شربه و فارغ گردد آب نوشنده از نوشیدن خود والمعتصر اذا دخل لقضاء حاجته
و فارغ گردد آنکه محتاج است ببول و غایط چون درآید بآنجانه برای قضای حاجت خود ولا
تقوموا حتی تروني و برنخیزید برای نماز مجرد تکبیر برآوردن تا آنکه ببینید مرا یعنی بیرون آمده از
درون خانه و در فقه مذکور است که چون حی علی الصلوة گوید باید برخاست که آنحضرت نیز در این
وقت بیرون می آمدند رواه الترمذي وقال لا نعرفه الا من حديث عبد المنعم گفت ترمذی
نمی شناسم این حدیث را مگر از حدیث عبد المنعم بن نعیم که از مجهولان و ضعیفان است واسناده
مجهول و اسناد این حدیث مجهول است و گفته اند که این حدیث را شواهد است و طرق آنها ضعیف است
و بعضی گفته اند که آن احدی معین نیست جز تمکین دخول وقت و اجتماع مصلین و مجلس علما
اختلاف نکرده اند در تطوع میان اذان و اقامت چنانکه بیاید وعن زياد بن الحارث
الصدائي بضم صاد مهمله منسوب بصدا قبیله ایست از یمن صحابی است بیعت کرد آنحضرت را
و اذان گفت پیش وی معدود است در بصریین قال امرني رسول الله گفت امر کرد مرا پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم ان اؤذن که اذان گویم في صلوة الفجر این امر باذان در نماز بامداد بود
فاذنت پس اذان گفتم فاراد بلال ان يقيم پس چون وقت اقامت شد خواست بلال که اقامت
گوید فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان اخا صداء قد اذن بدرستی که
برادر صدا یعنی زیاد بن الحارث صدائی بتحقیق اذان گفته است و هر که از قبیله می باشد
او را برادر آن قبیله میخوانند ومن اذن فهو يقيم و هر که اذان گوید پس همان کس اقامت گوید
رواه الترمذي وابو داود وابن ماجة

الفصل الثالث

عن ابن عمر رضی الله عنهما
قال كان المسلمون حين قدموا المدينة گفت ابن عمر بودند مسلمانان وقتی که آمدند از مکه بمدینه
يجتمعون فراهم می آمدند فيتحينون للصلوة پس اندازه میکردند و میطلبیدند وقتی را
که بیایند در وی برای نماز وليس ينادي بها احد و نبود که آواز میداد و میخواند بنماز هیچ کس
فتكلموا يوما في ذلك پس سخن کردند و مشاورت نمودند روزی در آن باب فقال
بعضهم اتخذوا مثل ناقوس النصارى پس گفتند بعضی از مسلمانان بگیرید ناقوسی مانند ناقوس
ترسایان که برای وقت نماز میزنند وقال بعضهم قرنا مثل قرن اليهود و بعضی گفتند بگیرید شاخی
مانند شاخ یهود که میدمیدند آنرا فقال عمر پس گفت عمر رضی الله عنه اولا تبعثون رجلا ينادي

بالصلوة

بالصلوة آیا میگیرید بناقوس و قرن را و برنمی انگیزید مردی را که آواز کند و بخواند بنماز فقال رسول
الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا بلال قم فناد بالصلوة ای بلال برخیز و ندا
کن بنماز ظاهر آنست که مراد اینجا مجرد فریاد کردن و خبر کردن است بدر آمدن وقت نه اذان
بطریق خاص و باین وجه حاصل میشود توفیق میان احادیث پس گویا در ابتدا مجرد ندا بود و پس از آن
دیدن خواب تشریع اذان بوحی یا باجتهاد و در بعضی احادیث آمده است که بلال ندا میکرد
بنماز بلفظ الصلوة جامعة متفق عليه وعن عبد الله بن زيد بن عبد ربه روایت است
از عبد الله بن زید انصاری خزرجی که از مشاهیر صحابه است و او را صاحب الاذان گویند قال لما
امر رسول الله چون امر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بالناقوس يعمل بناقوس که ساخته شود
ليضرب به للناس لجمع الصلوة تا زده شود او را برای مردم برای جمع آمدن بنماز از اینجا معلوم میشود که
باوجود اختلاف صحابه در گرفتن ناقوس امر حضرت رسالت بدان واقع شد که ساخته شود و شاید
که امر بطریق تخییر باشد والله اعلم طاف بي وانا نائم رجل درآمد مرا و حال آنکه من در خوابم یعنی دیدم مردی را
در خواب که يحمل ناقوسا في يده برمیدارد ناقوسی را در دست خود فقلت يا عبد الله
اتبيع الناقوس پس گفتم ای بنده خدا آیا میفروشی این ناقوس را قال وما تصنع به گفت آن مرد
چه میکنی آنرا قلت ندعو به الى الصلوة گفتم میخوانم مردم را بزدن ناقوس بسوی نماز قال گفت آن مرد
افلا ادلك على ما هو خير من ذلك آیا میخواهی ناقوس را پس راه نمایم و تعلیم نکنم ترا بر چیزی که بهتر است
از آن فقلت له بلى پس گفتم من مر آن مرد را بلی راه نما بچیزی که بهتر است از آن قال گفت عبد الله بن زید
فقال پس گفت آن مرد تقول میگوئی الله اكبر الى آخره تا آخر اذان بر کیفیت سابق وكذا الاقامة
و همچنین میگوئی اقامت را از اینجا ظاهر میشود که اقامت مثل اذان است در عدد کلمات و شافعیه
گویند که معنی عبارت اینست که همچنین تعلیم کرد اقامت را و تشبیه در مجرد تعلیم است فلما اصبحت اتيت
رسول الله میگوید عبد الله بن زید پس چون صبح کردم آمدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فاخبرته
بما رايت پس خبر دادم آنحضرت را بآنچه دیدم در خواب فقال انها لرؤيا حق پس گفت آنحضرت
بدرستی که این خواب که تو دیدی خواب راست است ان شاء الله تعالى اگر خواسته است خدای
تعالی استعمال این کلمه در این مقام از برای تبرک و اظهار رغبت است نه از برای شک و تردد و بعضی گویند که معنی
کلام اظهار ترقب و توقع است در نزول وحی بعد از خواب یا حصول الیقین با اجتهاد و استصواب و گویا در همین وقت
وحی شد و اجتهاد کرد پس فرمود عبد الله بن زید را فقم مع بلال پس برخیز با بلال فالق عليه ما رايت

پس الْقِهَا عَلَیْهِ یعنی خبر ده آنرا که دیدی در خواب فَلْیُؤَذِّنْ بِهِ پس باید که اذان بگوید و اعلام کند بلال بآنچه

دیده تو فَإِنَّهُ أَنْدَى صَوْتًا مِنْكَ زیرا که بدرستی که نرم تر و بلندتر و شیرین تر و بهتر است آواز

وی از تو فَقُمْتُ مَعَ بِلَالٍ پس استادم با بلال فَجَعَلْتُ أُلْقِيهِ عَلَيْهِ پس در استادم که القا کنم آن کلمات را

بروی وَيُؤَذِّنُ بِهِ و اذان گوید وی بدان قَالَ گفت عبد الله بن زید فَسَمِعَ بِذَلِكَ پس شنید این

قصه را یا اذان بلال را عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَهُوَ فِي بَيْتِهِ و حال آنکه عمر در خانه خود بود فَخَرَجَ يَجُرُّ رِدَاءَهُ

پس بیرون آمد عمر در حالیکه میکشید ردای خود را يَقُولُ میگوید يَا رَسُولَ اللَّهِ وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ

سوگند بخدائیکه فرستاده است ترا براستی لَقَدْ رَأَيْتُ مِثْلَ مَا أُرِيَ هر آینه بتحقیق دیدم من مانند

آنچه نموده شد عبد الله بن زید را و در بعضی روایات آمده است که عمر بن الخطاب شنید آواز اذان از

فرشته در آسمان در بیداری و عبارات بحدیث که فرمود دیدم من آنچه نموده شد وی را ابا می دارد این معنی

والله اعلم فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ پس گفت پیغمبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلِلَّهِ الْحَمْدُ پس مر خدایرا ست

سپاس و ستایش بر توافق این دو روایت یا بر روایت تو که از پیش حق ملهم و ناطق بصدق و صواب

رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَالدَّارِمِيُّ وَابْنُ مَاجَةَ إِلَّا أَنَّهُ لَمْ يَذْكُرِ الْإِقَامَةَ مگر آنست که ابن ماجه ذکر نکرد اقامت

را که در روایت دیگران واقع شده که و کذا الاقامة وَقَالَ التِّرْمِذِيُّ و گفته است ترمذی هَذَا حَدِيثٌ

صَحِيحٌ لَكِنَّهُ لَمْ يُصَرِّحْ قِصَّةَ النَّاقُوسِ لیکن ذکر نکرده است ترمذی قصه ناقوس را و لفظ حدیث

نزد وی اینست که گفت عبد الله بن زید که چون صبح کردیم آمدیم ما نزد آنحضرت پس خبر دادم من

آنحضرت را بخواب پس فرمود که این خواب حق است پس برخیز با بلال که هست وی از تو نرم تر آواز تر و القا کن بر وی

آنچه گفته شده است مر ترا باید که ندا کند بلال آنرا پس چون شنید عمر بن الخطاب ندای بلال را بیرون

آمد بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم و حال آنکه وی میکشید ازار خود را و میگوید یا رسول الله

سوگند بخدائیکه فرستاده است ترا براستی هر آینه دیدم من مانند آنچه وی گفت پس گفت رسول خدا فلله

الحمد ذلک اثبت وَعَنْ أَبِي بَكْرَةَ قَالَ خَرَجْتُ مَعَ النَّبِيِّ گفت ابوبکره ثقفی که نام او نفیع بن الحارث

است بیرون آمدم با پیغمبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِصَلَاةِ الصُّبْحِ وقت نماز صبح فَكَانَ لَا يَمُرُّ بِرَجُلٍ

إِلَّا نَادَاهُ بِالصَّلَاةِ پس بود آنحضرت که نمیگذشت بهیچ مردان که در خواب شده بودند مگر آنکه ندا میکرد

اورا بنماز أَوْ حَرَّكَهُ بِرِجْلِهِ یا می جنبانید اورا بپای مبارک خود و ازینجا معلوم میشود که بیدار کردن

برای نماز جایز است خواه بخواندن یا بجنبانیدن رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَعَنْ مَالِكٍ بَلَغَهُ روایت

از مالک که رسیده است اورا أَنَّ الْمُؤَذِّنَ جَاءَ عُمَرَ يُؤْذِنُهُ لِصَلَاةِ الصُّبْحِ بدرستی و راستی که موذن

مردی از آن ص

آمد عمر را رضی الله عنه که اعلام کند اورا ز برای نماز بامداد بعد از آنکه اذان گفت فَوَجَدَهُ نَائِمًا

پس یافت موذن عمر را در خواب فَقَالَ پس گفت موذن الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ فَأَمَرَهُ عُمَرُ أَنْ

يَجْعَلَهَا فِي نِدَاءِ الصُّبْحِ پس امر کرد موذن را عمر که بگرداند این کلمه را در اذان صبح از حدیث ابی محذوره سابقا

معلوم شد که آنحضرت بلال را امر کرد که در اذان بامداد این کلمه را بگوید و در بعضی روایات نیز آمده است

که بلال نزد آنحضرت آمد و گفت الصلوة خیر من النوم و آنحضرت خوش کرد و فرمود آنرا در اذان میگفته باشی

و مانا که این سنت در مدینه بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم متروک شده بود و در عهد امیر المؤمنین عمر

باین تقریب تازه شد والله اعلم رَوَاهُ فِي الْمُوَطَّأِ وَعَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَعْدِ بْنِ عَمَّارِ بْنِ سَعْدٍ مُؤَذِّنِ

رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ گفت عبد الرحمن حَدَّثَنِي أَبِي حدیث کرد مرا پدر من که سعد بن عمار است

عَنْ أَبِيهِ از پدر خود که عمار بن سعد است عَنْ جَدِّهِ و پدر من از پدر پدر من که سعد قرظ است بفتح قاف

و را و ظای معجمه که موذن آنحضرت بود در مسجد قبا بدانکه سعد که موذن آنحضرت است صحابی است

و عمار بن سعد پسر وی تابعی مقبول است از طبقه ثالثه و پسر وی عبد الرحمن مشهور است از طبقه سادسه

روایت میکند و هر یکی روایت میکند از پدر خود پس عبد الرحمن روایت میکند از پدر خود که سعد بن

عمار است و وی از پدر خود که سعد صحابی است و جد پدر و ضمیر ابیه و جده هر دو راجع بابی است فافهم

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَرَ بِلَالًا أَنْ يَجْعَلَ إِصْبَعَيْهِ فِي أُذُنَيْهِ آنحضرت فرمود

بلال را که بگرداند هر دو انگشت خود را در هر دو گوش خود وَقَالَ إِنَّهُ أَرْفَعُ لِصَوْتِكَ و گفت آنحضرت

گردانیدن انگشتان را در گوش بلند کرداننده تر است مر آواز ترا رَوَاهُ ابْنُ مَاجَةَ

بَابُ فَضْلِ الْأَذَانِ وَإِجَابَةِ الْمُؤَذِّنِ فضل اذان خود در حد ذات بسیار است چنانکه در احادیث بیاید

سخن در آن است که اذان گفتن فاضلتر است یا امامت کردن و مختار آنست که اگر بداند که حقوق امامت

بتمام بجا میتواند آورد امامت افضل است و الا اذان و سخن کرده اند در آنکه حضرت رسول الله

صلی الله علیه وسلم بنفس نفیس خود اذان گفته است یا نه و در حدیثی آمده است که آنحضرت در

سفری بود و قوم همه سوار و مجال فرود آمدن تنگ بود پس اذان گفت و همه بر مراکب نماز گزاردند

و بعضی این را تأویل کنند که مراد امر باذان است و این روش در زمان عرب بسیار است که هر که

امر بچیزی کرد گویند وی کرد چنانکه گویند پادشاه قلعه بنا کرد و خلعت پوشانید و حقیقت آنست که

امر بدان کرده است و در روایت دارقطنی بصریح نیز آمده است که امر کرد باذان والله اعلم و در زید

از ابی یوسف آورده است که گفت دیدم امام ابو حنیفه را که اذان و اقامت مغرب گفت و نشست در میان

ومختار ظاهر از کلام سغناقی آنست که امامت نیز خود کرد ننشیند بر واجابت موذن واجب
واگر چند کس اذان گویند حرمت اول راست واگر از جوانب اذان بشنود واجبست اجابت موذن
مسجد خود واگر در مسجد باشد اجابت واجب نبود از جهت حصول اجابت فعلی ودر قاری قرآن دو قول
ومختار عدم اجابت است **الفصل الاول** عن معاوية قال سمعت رسول الله گفت شنیدم
خدارا صلی الله علیه وسلم یقول المؤذنون اطول الناس اعناقا یوم القیمة موذنان
دراز گردن ترند از دیگران روز قیامت کنایتست از بزرگی وگردن فرازی ایشان در آن روز یا از ترقب و
انتظار اذن در در آمدن بهشت وامتداد دیدهای ایشان در فضل وکرامت حق چه هر که منتظر وامیدوار
چیزی باشد نگران او گردد وگردن بجانب او دراز کند یا کنایتست از قرب ونوازش در گاه عزت
وبعضی اعناقا روایت کرده اند بکسر همزه بمعنی شتابی کردن وتیز رفتن یعنی ببهشت رواه مسلم
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا نودی للصلوة ادبر الشیطان
وقتی که آواز کرده میشود برای نماز وخوانده میشود بسوی آن یعنی اذان گفته میشود پشت میدهد شیطان ومیگریزد
وله ضراط درحالتی که تیز میزند حتی لا یسمع التاذین تا نشنود آواز را بعضی گویند این محمول بر ظاهر
است چه شیطان جسمی است متغذی اگر تیز بزند عجب نباشد پس تیز میزند ومیگریزد چنانکه خر
بگریزد وبعضی گویند که تشبیه داده شد غافل گردانیدن شیطان خود را از شنیدن اذان بآوازی که بر میکند
گوش را وباز میدارد از شنیدن جز آن وآنرا تعبیر بضراط کرد برای تقبیح وتشنیع آن ودر روایت مسلم
له حصاص واقع شد بضم حای مهمله واهمال صادین بمعنی سخت دویدن فاذا قضی النداء اقبل
پس چون تمام کرده شود اذان پیش می آید شیطان حتی اذا ثوب بالصلوة ادبر تا آنکه وقتی که اقامت
گفته شود برای نماز باز پشت میدهد ومیگریزد حتی اذا قضی التثویب اقبل تا آنکه چون تمام
شد اقامت پیش می آید حتی یخطر بین المرء ونفسه تا آنکه حایل میگردد ودر می آید میان مرد ونفس وی ودر
وسوسه می اندازد اورا یقول اذکر کذا اذکر کذا میگوید یاد کن چنین را یاد کن چنان را لما لم
یکن یذکر یاد میدهد چیزها را که نبود که یاد داشت حتی یظل الرجل لا یدری کم صلی تا آنکه میگردد
مرد چنانکه در نمی یابد که چند رکعت گزارده است متفق علیه اگر گویند که چه سبب که شیطان
از اذان بگریزد واز تلاوة قرآن ونماز نگریزد جوابش آنکه حق تعالی در کلمات اذان هیبتی وعظمتی
نهاده که اورا در خوف ورعب می اندازد ونیز گفته اند که سر درین آنست که اگرچه وی مقدمه
نماز است اما از عجب وریا عاریست ونماز بجهة کمال فضیلت که دارد آدمی را در ریا وعجب می اندازد

واز آن رخنه

واز آن رخنه وسوسه شیطان راه می یابد وقرآن نیز همچنین است وبالجمله در اذان این
خاصیت نهاده اند والله اعلم وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا یسمع مدی صوت المؤذن جن ولا انس نمیشنود غایت آواز موذن را نه جن ونه انس ولا شیء
ونه هیچ چیزی از حیوانات ونباتات وجمادات الا شهد له یوم القیمة مگر آنکه گواهی میدهد برای
او روز قیامت بایمان وفضل وکرامت ومدی بفتح میم ودال غایت چیزی ونهایت آن
وتخصیص بذکر غایت بجهة آن کرد که چون گواهی بدهد هر که آواز پست شنود چه در نهایت آواز پست
میباشد پس آنکه از نزدیک آواز بلند بشنود بطریق اولی گواهی خواهد داد رواه البخاری وعن
عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سمعتم المؤذن چون بشنوید
موذن را که اذان میگوید فقولوا مثل ما یقول پس بگوئید مانند آنچه وی میگوید ثم صلوا علی
پس درود بفرستید بر من فانه من صلی علی صلوة صلی الله علیه بها عشرا زیراکه بدرستی که
هر که درود بفرستد بر من یکبار درود بفرستد خدای تعالی بروی بجزای آن ده بار واین جزای درود فرستادن
بر من همیشه است پس درین وقت نیز بفرستید که وقت مبارک است ودعا دروی مستجاب ثم سلوا
الله لی الوسیلة پس سوال کنید خدا را وبخواهید برای من وسیله را فانها منزلة فی الجنة
زیراکه بدرستی که وسیله درجه ایست در بهشت که لا تنبغی الا لعبد من عباد الله نمیسزد ونمیرسد
آن منزلت مگر برای یک بنده از بندگان خدا وارجو ان اکون انا هو وامید میدارم که باشم من آن
بنده فمن سأل لی الوسیلة پس هر که سوال کند وبخواهد از خدا برای من وسیله را حلت علیه الشفاعة
فرود آید بروی وواجب گردد برای وی شفاعت رواه مسلم وسیله در لغت سببست آویزش وتوسل
ونزدیکی جستن بچیزی وسیله کرد بخدا وتوسل نمود بسوی خدا یعنی تقرب جست بسوی او بعمل ومراد بوسیله
بسوال آن برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم امر واقع شده تقرب در درگاه عزت وعلو درجه نزد او وثبت اختصاص
جل جلاله وعظم شانه که سبب شفاعت آنحضرت گردد مر خلق را عموما وخصوصا وحصول منزلت ومرتبت در
بهشت نیز اثر ونتیجه آن قرب ودرجه است وبا ینجهة تفسیر آن منزلتی که در جنت است واقع شده
وارجو تواضع وتادبست مر حضرت الهیه را وبحقیقت کنایتست از جزم ویقین بحصول آن چه رجای حبیب در
حضرت محبوب هرگز خیبت نپذیرد وعن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا قال المؤذن وقتی که بگوید موذن الله اکبر الله اکبر فقال احدکم پس بگوید یکی از شما الله اکبر
الله اکبر ثم قال پس بگوید موذن اشهد ان لا اله الا الله قال بگوید یکی از شما اشهد ان لا اله الا الله

ثم قال پس بگوید موذن اشهد ان محمدا رسول الله قال بگوید یکی از شما اشهد ان محمدا رسول الله
ثم قال پس بگوید موذن حی علی الصلوة قال بگوید یکی از شما لا حول ولا قوة الا بالله ثم قال پس
بگوید موذن حی علی الفلاح قال بگوید یکی از شما لا حول ولا قوة الا بالله در احادیث در اجابت حیعلتین
همین کلمه آمده و آنچه بعضی مردم میگویند ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن آنرا اصلی یافته نشده است و جمع
میان حیعله و حولقه روایتی است از حنابله ثم قال الله اکبر الله اکبر قال الله اکبر الله اکبر
ثم قال لا اله الا الله قال لا اله الا الله من قلبه بگوید مستمع اذان آنرا از دل خود یعنی باخلاص و اعتقاد
دخل الجنة درمی آید بهشت را رواه مسلم وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من
قال حین یسمع النداء کسی که بگوید هنگام شنیدن اذان اللهم رب هذه الدعوة التامة
و در روایت بیهقی آمده اللهم انی اسالک بحق هذه الدعوة التامة و مراد بدعوت تامه دعوت توحید است
که از منقصت شرک منزه است و از تغیر و تبدیل محفوظ و تا روز نشور باقیست و تحقیق اتم اقوال لا اله الا الله
محمد رسول الله است که جامع تمامه سعادات دنیا و آخرت است والصلوة القائمة اشارت
بمضمون حی علی الصلوة و اگر از صلوة دعا مراد دارند و از قایمه دایمه پس این بیان و تاکید دعوت تامه
میشود آت محمدا الوسیلة والفضیلة بده محمد را وسیلت و فضیلت یعنی رتبه و درجه زیاده بر همه
خلایق وابعثه مقاما محمودا و برانگیز و استاده کن محمد را در مقام محمود و مراد بمقام محمود مقامی
که ستوده شود صاحب وی بزبان همه کس و رشک برند بروی تمامه خلایق و آن مقام قرب و شفاعت است
که تمامه عالمیان حیران و سرگردان باشند و هیچکس از انبیا و رسل از هیبت و دهشت دم توانند زد و بالا
گردد پس آنحضرت در سراپرده عزت در آید و این در بکشاید و در حدیث آمده که پروردگار تعالی حمدی
بآنحضرت تعلیم و تلقین کند که چون بآن حمد حق تعالی را بستاید در رحمت مفتوح گردد و نیز آمده است که
آنحضرت را بر عرش بنشانند و خلعت خاص از حله خضرا بپوشانند و اذن دهند که هرچه خواهد
بگوید و هرچه رضای اوست بخواهد آن روز معلوم شود که مقام محمدی چیست و صدر و سلطان آن مجلس و
معرکه کیست **نظم** آن چشم و چراغ اهل بینش ٭ سلطان سریر آفرینش **نظم** ز مقامی که صدارت بنی کان
بخشند ٭ چشم دارم که بجاه از همه افزون باشی الذی وعدته آن مقام محمود که وعده کرده او را
بقول تو که در قرآن فرموده عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا حلت له شفاعتی یوم القیمة هر که
این دعا بعد از اذان بخواند فرود می آید شفاعت من مر او را روز قیامت و مستحق میگردد آنرا اگر
همه امت گناهکاران برای مغفرت ذنوب و نیکوکاران برای رفع درجات امیدوار شفاعت اند

ولیکن صاحب این عمل را شفاعت لازم باشد و بشفاعتی خاص و رحمتی بزرگ مخصوص و ممتاز
بود و بعضی از علما رحمهم الله امثال این بشارت را کنایت از حسن عاقبت و موت بر ایمان داشته
اند چه شفاعت مخصوص مومنان است پس بشارت بشفاعت مستلزم بشارت بایمان باشد چنانکه
در حدیث من زار قبری وجبت له شفاعتی این نکته بیان کرده اند اللهم ارزقنا رواه البخاری وعن
انس رضی الله عنه قال کان النبی گفت انس بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یغیر اذا طلع الفجر
غارت میکرد و تاراج بر سر دشمنان میرفت وقت بر آمدن صبح و غارت سخت دوانیدن اسپان
برای قتل و نهب و عادت شریف آن بود که چون بر سر قومی بغارت میرفت در هنگام نماز بامداد میرفت
برای امتحان کفر و اسلام آنها چنانکه میگوید وکان یستمع الاذان و بود آنحضرت که گوش می نهاد اذان را
فان سمع اذانا امسک پس اگر می شنید بانگ نماز را می استاد و غارت نمیکرد که مسلمانانند
والا اغار و اگر نمیشنید غارت میکرد که کافرانند پس وجود و عدم اذان علامت ایمان و کفر ایشان
می شناخت و در روایات فقهیه آمده است که اگر قومی اذان گفتن را ترک دهند مستحق قتال
میشوند اگر چه سنت است اما شعار اسلام است فسمع رجلا یقول پس شنید آنحضرت یکبار که
بغارت رفته بود مردی را از آن قوم که میگوید الله اکبر الله اکبر فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم علی الفطرة بر فطرت اسلامی تو ای مرد پس گواهی داد بایمان وی ثم قال پس گفت آنمرد
اشهد ان لا اله الا الله فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خرجت من النار
این تاکید است مر ایمان او را و معنی آنست که بر آمدی از استحقاق آتش یا اگر نه بکنی و بشنوی
آن ورای آخر برون می آئی از آن فافهم فنظروا الیه پس نگاه کردند بسوی آنمرد تا بدانند که کیست
فاذا هو راعی معزی ناگاه وی چراننده بزها است و معزی بکسر میم و سکون عین زاید و قصر و
معز بفتحتین و فتح و سکون نیز خلاف ضان رواه مسلم وعن سعد بن ابی وقاص قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم من قال حین یسمع المؤذن کسی که بگوید هنگام شنیدن اذان اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله رضیت بالله ربا
وبمحمد رسولا وبالاسلام دینا شرح این کلمات در کتاب الایمان گذشته است غفر له ذنبه آمرزیده
شود مر او را گناهان وی یعنی صغایر چنانکه مذهب است رواه مسلم وعن عبد الله بن مغفل قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بین کل اذانین صلوة بین کل اذانین صلوة صحابی است از
اصحاب شجره گفت که گفت آنحضرت در میان هر دو اذان نماز است ثم قال فی الثالثة بعد از آن فرمود

در آتش ص

در کرت سیوم لمن شاء مر هر کرا که بخواهد یعنی لازم نیست که بگزارد اگر خواهد بگزارد و اگر خواهد
نگزارد. متفق علیه. بدانکه مراد بدو اذان اینجا اذان و اقامت است اقامت را نیز اذان
گفت بجهت مشابهت و مجاورت چنانکه قمرین میگویند شمس و قمر را و حسنین میخوانند امام حسن و
امام حسین را یا از جهت آنکه اذان بمعنی اعلام است و اقامت اعلام است بحضور فعل نماز چنانکه اذان اعلام
بحضور وقت نماز و مراد آنست که بعد از اذان نماز باید کرد که وقت شریف است و دعا در وی مستجاب
یا اشارت است بنوافل پیش از فرض و استبعاد دیگر درین حکم است در نماز مغرب که بعد از اذان و
پیش از ادای فرض نافله مکروه است چنانکه مذهب امام ابو حنیفه و اصحاب اوست اما در حدیث بخاری
از انس آمده است که گفت چون اذان میداد موذن برای مغرب برمیخاستند قومی از صحابه و میرفتند بجانب
ستونهای مسجد و میگزاردند پیش از فرض دو رکعت نماز تا آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم از خانه بیرون
می آمد و ایشانرا در نماز میدید و منع نمیکرد و در روایت که در مسلم چون غریبی از بیرون می آمد گمان میبرد که نماز فرض
گزارده شده است از بس که مردم را در نماز میدید و بعضی مردم گمان میبرده اند که این دو رکعت راتبه
مغرب بوده و نه چنین است این دو رکعتی بود که بعد از اذان میگزاردند و آنحضرت مخیر گردانیده بود صحابه را
در آن و امام ابو حنیفه میگوید که این در اول بود که چون نهی کرده شده بود از گزاردن نماز بعد از عصر تا
بیان کرد آنحضرت باین حدیث وقت جواز را بعد از آن منسوخ گشت و کلام درین مقام بسیار است
در شرح آنرا ذکر کرده ایم **الفصل الثانی** عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم الامام ضامن امام پذیرنده و بردارنده و برخود گیرنده است کار و بار مقتدیان را نماز
پس بر میدارد قرآت را از ایشان و قیام را نیز اگر در رکوع دریابند او را و نگاه میدارد بر ایشان
افعال صلوة و اعداد رکعات را والمؤذن مؤتمن و اذان گوینده امانت دارنده است در محافظت
اوقات نماز و روزه اللهم ارشد الائمة خداوندا راه راست بنما امامانرا و توفیق ده ایشانرا
بعلم و عمل و صلاح حال واغفر للمؤذنین و بیامرز مر مؤذنانرا از تقصیری و تفریطی که بوجود آید از ایشان
درین حدیث یکی از امامت و اذان بر دیگری نیست بلکه مقصود بیان حال هر یک و دعا بخیر است مر
هر کدام را فافهم رواه احمد و ابو داود و الترمذی و الشافعی و فی اخری له بلفظ المصابیح و در روایت
دیگر مر شافعی را بلفظی است که در مصابیح است که گفته است الائمة ضمناء و المؤذنون امناء فارشد
الله الائمة واغفر للمؤذنین وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من اذن سبع سنین کسی که اذان گوید هفت سال محتسبا حسبة لله و برای طلب اجر و ثواب و رضای

مقصود تفصیل

کتب

کتب له براءة من النار نوشته شود برای وی بیزاری از آتش دوزخ رواه الترمذی و ابو داود و ابن
ماجه وعن عقبة بن عامر صحابی مشهور است والی مصر بود از جانب معاویه بعد از برادر وی
عتبة بن ابی سفیان بعد از آن عزل کرد او را و وفات یافت در مصر سنه ثمان و خمسین قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم یعجب ربک من راعی غنم عجب دارد پروردگار تو یعنی عظیم است
نزد وی و راضی است از آن چراننده گوسفندان که فی راس شظیة للجبل در سر بلندی از کوه
یؤذن بالصلوة و یصلی اذان میگوید برای نماز هر چند جماعت ندارد و میگزارد نماز را فیقول الله
پس میگوید خدای عز و جل بفرشتگان انظروا الی عبدی هذا نظر کنید بسوی بنده من که اذان
یؤذن و یقیم الصلوة اذان میگوید و برپا میدارد نماز را یخاف منی میترسد از من در ترک سنت
و وجود خلق از نظر اعتبار او ساقط است قد غفرت لعبدی بتحقیق آمرزیدم این بنده خود را
وادخلته الجنة و در آوردم او را در بهشت و مستحق آن گردانیدم او را رواه ابو داود و النسائی
وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة علی کثبان المسک
یوم القیمة سه کس بر تلهای مشک اند روز قیامت کثب مثلثة تل ریگ گرد کردن عبد ادی حق الله
و حق مولاه یکی بنده که گزارد حق الله را و حق خداوند خود را و در حقیقت آن نیز چون بفرموده شرع است
حق خداست مقصود آنست که طاعت خدا کند در همه ابواب و بار تکلیف وی بیشتر است و رجل
ام قوما و هم به راضون دیگر مردی که امامت کرد گروهی را و ایشان از وی راضی اند بجهت رعایت
احکام و ارکان و سنن و آداب نماز و صحة قرآت و حسن آن و رجل ینادی بالصلوة الخمس دیگر مردی
که اذان میگوید پنج وقت نماز را کل یوم و لیلة هر روز و شب رواه الترمذی و قال هذا حدیث
غریب وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المؤذن یغفر له مدی صوته بانگ نماز
گوینده آمرزیده میشود مر او را تا غایت آواز او یعنی بمقداری که آواز بلند کند مغفرت همان مقدار باشد
و اگر آواز تا غایت رساند غایت مغفرت یابد و احتمال دارد که مراد آن باشد که اگر او را گناه آنقدر باشد که
پر کند این مسافت را که از مکان اذان است تا جائی که آواز میرسد آمرزیده میشود برای او و موید معنی
اول است روایت مدی صوته و یشهد له کل رطب و یابس و گواهی میدهد برای وی هر تر و خشک که ظاهر این
لفظ در نباتات است یا در نباتات و جمادات اما مراد هر چیز است چنانکه در قول حق سبحانه و تعالی
ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین یا گویند که چون جمادات و نباتات گواهی دادند جن و انس بطریق اولی
دهند و شاهد الصلوة یکتب له خمس و عشرون صلوة و حاضر آینده نماز را بسبب اذان نوشته میشود

مراورا بیست و پنج نماز چنانکه در احادیث آمده که نماز بجماعت فضل دارد بر نماز تنها که از
بیست و پنج درجه و این در حقیقت راجع بفضل اذان است که بسبب وی جماعت شد و باین درجه
دیگر وَغُفِرَ لَهُ مَا بَيْنَهُمَا. و بخشیده میشود مراورا گناهان که واقع میشوند میان هر دو نماز که حاضر آنشد
برای آنها رَوَاهُ أَحْمَدُ وَأَبُو دَاوُدَ وَابْنُ مَاجَةَ وَرَوَى النَّسَائِيُّ. و روایت کرده است نسائی إِلَى قَوْلِهِ
تا قول وی كُلُّ رَطْبٍ وَيَابِسٍ. و فضل شاهد صلوة را روایت نکرده. وَقَالَ و گفته است نسائی
این زیادتی را که وَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ صَلَّى. و مر موذن راست مثل ثواب کسی که نماز گزارده است
دال بر خیر شریک فاعل اوست در ثواب یعنی وی نیز داخل ثواب میگردد که بسبب اجتماع ایشان برای نماز
شده نه آنکه موذن را ثواب مقدار ثواب تمام گزارندگان میباشد تا لازم آید که اذان افضل است از نماز
وَعَنْ عُثْمَانَ بْنِ أَبِي الْعَاصِ قَالَ قُلْتُ. عثمان بن ابی العاص ثقفی که صحابی مشهور است عامل گردانیده
بود اورا آنحضرت بر طایف و هم بر آن بود در حیات آنحضرت و در خلافت ابوبکر و دو سال از خلافت
عمر بعد از ان عزل کرد و والی گردانید بر عمان و بحرین گفت گفتم يَا رَسُولَ اللَّهِ اجْعَلْنِي إِمَامَ قَوْمِي بگردان
مرا امام قوم من قَالَ أَنْتَ إِمَامُهُمْ. فرمود آنحضرت تو امام این قومی یعنی گردانیدم ترا امام اینجماعت
وَاقْتَدِ بِأَضْعَفِهِمْ. و اقتدا کن بضعیف‌ترین ایشان یعنی در امامت رعایت حال ضعیفان کن و
تطویل قراءت و دیگر ارکان چنان مکن که ضعیفان برنتابند و تنگ آیند و جماعت را ترک دهند
وَاتَّخِذْ مُؤَذِّنًا لَا يَأْخُذُ عَلَى أَذَانِهِ أَجْرًا. و بگیر موذنی که نگیرد بر اذان خود اجرت رَوَاهُ أَحْمَدُ وَأَبُو
دَاوُدَ وَالنَّسَائِيُّ وَعَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ. گفت ام سلمه تعلیم کرد مرا پیغمبر خدا
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ أَقُولَ عِنْدَ أَذَانِ الْمَغْرِبِ. اینکه بخوانم نزد بانگ نماز شام این دعا را اللَّهُمَّ هَذَا
إِقْبَالُ لَيْلِكَ. خداوندا این وقت پیش آمدن شب تست که پیدا کرده آنرا وَإِدْبَارُ نَهَارِكَ. و وقت پشت
دادن روز تست وَأَصْوَاتُ دُعَاتِكَ. و این آوازهای خوانندگان بندگان بعبادت تو یا وقت آواز است
و در روایتی و حضور صلوتک زیاده آمده فَاغْفِرْ لِي و در روایتی هست که اسالک ان تغفر لی رَوَاهُ
أَبُو دَاوُدَ وَالْبَيْهَقِيُّ فِي الدَّعَوَاتِ الْكَبِيرِ وَعَنْ أَبِي أُمَامَةَ أَوْ بَعْضِ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. روایت است از ابی امامه باهلی که صحابی مشهور است یا از بعضی اصحاب آنحضرت یعنی
این حدیث را بعضی رواة از ابی امامه روایت کرده اند و بعضی مجمل آورده اند و گفته عن بعض
اصحاب رسول الله بی آنکه نام صحابی برد قَالَ إِنَّ بِلَالًا أَخَذَ فِي الْإِقَامَةِ. گفت که بلال شروع کرد در
اقامت گفتن فَلَمَّا أَنْ قَالَ. پس چون گفت قَدْ قَامَتِ الصَّلَوٰةُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ. گفت پیغمبر خدا

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَقَامَهَا اللَّهُ وَأَدَامَهَا. برپا دارد نماز را خدا و پاینده دارد آنرا. وَقَالَ فِي
سَائِرِ الْإِقَامَةِ. و گفت آنحضرت در باقی الفاظ اقامت كَنَحْوِ حَدِيثِ عُمَرَ فِي الْأَذَانِ. مانند حدیث
عمر در اذان که در فصل اول گذشت یعنی بگوید هر چه بشنود و تفصیل در آن حدیث مبین گشته رَوَاهُ
أَبُو دَاوُدَ وَعَنْ أَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يُرَدُّ الدُّعَاءُ بَيْنَ الْأَذَانِ وَالْإِقَامَةِ
رد کرده نمیشود دعا میان اذان و اقامت ظاهر عبارت حدیث عام است که متصل باذان کند
یا بفاصله و بهتر آنست که متصل کند تا موافق گردد بحدیث آینده که فرمود عند النداء رَوَاهُ
أَبُو دَاوُدَ وَالتِّرْمِذِيُّ وَعَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ گفت سهل بن سعد ساعدی انصاری صحابی مشهور
و آخر مَنْ مَاتَ مِنَ الصَّحَابَةِ بِالْمَدِينَةِ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثِنْتَانِ لَا تُرَدَّانِ دو خصلت رد
کرده نمیشوند أَوْ. یا گفت قَلَّمَا تُرَدَّانِ کم است که رد کرده شوند و قلت کنایت از عدم است
الدُّعَاءُ عِنْدَ النِّدَاءِ. یکی دعا نزد اذان وَعِنْدَ الْبَأْسِ و دیگر دعا نزد جنگ با کافران حِينَ
يُلْحِمُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا. در وقتی که بچسبند بعضی از جنگ‌کنندگان بعضی را و بیکدیگر درافتند و یکدیگر را
بکشند و لحم بمعنی کشتن و بهم چسبیدن در جنگ هر دو آمده و الحام نیز باین معنی است و یلحم بفتح یا
و حا و بضم یا و کسر حا هر دو روایت است وَفِي رِوَايَةٍ و در روایتی بجای و عند البأس وَتَحْتَ
الْمَطَرِ. نیز آمده و ظاهر عبارت آنست که زیر باران باشد و باران بروی میباریده باشد و احتمال
دارد که مراد نیز وقت نزول مطر باشد چنانکه در روایتی آمده است رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَ
الدَّارِمِيُّ إِلَّا أَنَّهُ لَمْ يَذْكُرْ. این حدیث را ابو داود و دارمی هر دو روایت کرده اند لیکن
دارمی ذکر نکرده است این روایت را که وتحت المطر وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ رَجُلٌ گفت مردی
يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ الْمُؤَذِّنِينَ يَفْضُلُونَنَا. بدرستی که موذنان زیاده میشوند ما را در اجر و ثواب که
ایشان اذان میگویند و ما نمیگوییم فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ. پس گفت پیغمبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قُلْ كَمَا
يَقُولُونَ. بگو چنانکه موذنان میگویند و اجابت کن ایشان را فَإِذَا انْتَهَيْتَ فَسَلْ تُعْطَهْ. پس چون باخر
رسی بخواه از خدای تعالی چیزی تا داده شوی آنرا این زیادت است بر جواب و اشارت است بآنکه اگر جواب موذن
بگوید بعد از آن دعا کند زیاده میشود در فضل رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ. و ازین حدیث مستفاد میشود که در
جواب موذن بگوید که ثواب اذان بیابد برخلاف آنکه در مردم مشهور است که نزد حصول اجابت فعلی اجابت
قولی در کار نیست فافهم الْفَصْلُ الثَّالِثُ عَنْ جَابِرٍ قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ. گفت جابر شنیدم پیغمبر خدا
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ إِنَّ الشَّيْطَانَ إِذَا سَمِعَ النِّدَاءَ بِالصَّلَوٰةِ. بدرستی که شیطان چون میشنود

آواز اذان از ذهب میرود و دور میرود. حتی یکون مکان الروحاء. تا آنکه میباشد در جای
روحا بفتح را و سکون واو و فتح حا و مد. قال الراوی. گفته است راوی والروحاء من المدینة علی
ستة وثلثین میلا. و روحا از مدینه برسی و شش میل است و بعضی چهل نیز گفته اند. رواه مسلم.
وعن علقمة بن وقاص قال انی لعند معاویة. علقمه بن وقاص که از کبار تابعین است گفت که من نزد
معاویه بودم. اذ اذن مؤذنه. ناگاه اذان گفت موذن معاویه. فقال معاویة کما قال مؤذنه. پس گفت معاویه
کلمات اذان را چنانکه گفت موذن وی. حتی اذا قال. تا چون گفت موذن حی علی الصلوة. قال. گفت معاویه
لا حول ولا قوة الا بالله فلما قال. پس چون گفت موذن حی علی الفلاح قال. گفت معاویه لا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم. در نیم رتبه العلی العظیم زیاده کرد. وقال بعد ذلک ما قال المؤذن. و گفت بعد از آن
آنچه گفت موذن. ثم قال سمعت رسول الله. پس گفت معاویه شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
قال ذلک. گفت آن را که من گفتم. رواه احمد. وعن ابی هریرة قال کنا مع رسول الله. گفت ابو هریره
بودیم ما با رسول خدا صلی الله علیه وسلم فقام بلال ینادی. پس بایستاد بلال در حالی که اذان میگوید
فلما سکت قال رسول الله. پس چون تمام کرد بلال اذان را و خاموش شد گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم من قال مثل هذا یقینا دخل الجنة. هر کس که بگوید مانند آنکه موذن گفت یعنی اجابت موذن بکند
از سر یقین در می آید بهشت را. رواه النسائی. سوق این حدیث از برای بیان فضل مجیب موذن است
فضل موذن نیز لازم می آید چه هرگاه که ثواب کسی که مثل گفته وی گفت این باشد ثواب وی نیز خواهد
بود. وعن عایشة رضی الله عنها قالت کان النبی. گفت عایشه بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم
اذا سمع المؤذن یتشهد. چون شنید موذن را که شهادتین میگفت. قال. گفت آنحضرت وانا وانا. یعنی وانا اشهد
تکرار راجع بتکرار شهادتین است. رواه ابو داود. وعن ابن عمر رضی الله عنهما. ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال من اذن ثنتی عشرة سنة وجبت له الجنة. کسی که اذان بگوید دوازده سال میدهد ابد
و واجب میگردد مر او را بهشت سابقا در فصل ثانی تا هفت سال فرمود شاید که اول دوازده سال حتی شده
باشد بعد از آن فضل و کرم حق وسیع شد فرمودند که اگر هفت سال هم بگوید بس است بلکه بشارت زیاده
آنجا که گفت کتب له برائة من النار و اینجا فرمود وجبت له الجنة مگر آنکه برائة از خلود مراد دارند یا گویند که در
اذان دوازده سال این زیاده است که فرمود وکتب له بتاذینه فی کل یوم ستون حسنة. و نوشته شود
بجزای اذان گفتن وی هر روزی هر بار شصت نیکی. ولکل اقامة ثلثون حسنة. و مر هر اقامت را سی نیکی
در ظاهر ذوین تبادر آن داده که کلمات اقامت فرادا باشد و تحمل که کثرت فضل اذان باعتبار کثرت تعب

ومنفعت در آن

ومشقت در آن باشد و بر هر تقدیر تعیین عدد موکول بعلم شارع است والله تعالی اعلم
رواه ابن ماجة. وعنه قال کنا نؤمر بالدعاء عند اذان المغرب. و هم از ابن عمر است که گفت
بودیم که امر کرده میشدیم بدعا نزد اذان مغرب و شاید که دعا همان است که در حدیث ام سلمه گذشت
رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر. **باب تاخیر الاذان** در لواحق و در متممات آنچه گذشت در دو
باب بود. **الفصل الاول** عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان بلالا ینادی بلیل. بدرستی که بلال اذان میدهد در شب تا مردم پیش از وقت بغسل و استنجا و وضو
متهیی و مستعد نماز شوند و از اینجا معلوم میشود که برای نماز بامداد اذان در شب گفتن درست است
چنانکه مذهب امام ابو یوسف و امام شافعی نیز برین است. فکلوا واشربوا حتی ینادی. پس بخورید و بنوشید
در سحر رمضان تا آنکه ندا دهد ابن ام مکتوم که صحابی مشهور است و وی نیز موذن بود و از اینجا معلوم میشود
که آنحضرت را صلی الله علیه وسلم دو موذن بود که یکی پیش از فجر اذان میداد و دیگری بعد از فجر و غالبا
این در رمضان بودی که یکی برای تسحر اذان میداد و دیگری برای نماز و شافعیه میگویند که برای صبح دو موذن
سنت است یکی پیش از فجر در نصف اخیر از شب اذان دهد و دیگری بعد از فجر در اول وقت. قال
گفت راوی. وکان ابن ام مکتوم رجلا اعمی. و بود ابن ام مکتوم مردی نابینا. لا ینادی حتی یقال له اصبحت
اصبحت. ندا نمیداد تا آنکه گفته میشد او را مگر که صبح شد صبح شد یعنی نزدیک صبح بمبالغه می گفتند
صبح شد و این تاویل از جهة آن کردیم که فرمودند تا ندای ابن ام مکتوم بخورید و بنوشید و چون وی ندا
بعد از برآمدن صبح و مگر خبر دادن مردم بدان اذان میداده باشد خوردن و نوشیدن تا آن وقت
چگونه جایز باشد. کذا فی بعض الشروح فافهم. متفق علیه. وعن سمرة بن جندب صحابی مشهور است
از حفاظ کثیر بن نزول کرد در بصره روایت کرده اند از وی حسن بصری و شعبی و جز ایشان. قال. قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یمنعنکم من سحورکم اذان بلال. باید که باز ندارد شما را از طعام سحر
اذان بلال زیرا که وی اذان بشب میگوید. ولا الفجر المستطیل. و نه باز دارد صبح دراز که نام سفید است
که از جانب مشرق بجانب مغرب باشد مانند خط دراز می افتد و زود مضمحل میشود و تاریک میگردد و آن را
صبح کاذب گویند و تشبیه بدم گرگ دهند. ولکن الفجر المستطیر فی الافق. ولیکن باز دارد صبح پرنده
یعنی منتشر شونده در کرانه آسمان پهن از جنوب بشمال که بعد از اضمحلال فجر مستطیل پیدا گردد و باقی ماند
رواه مسلم واللفظ للترمذی. وعن مالک بن الحویرث. کنیت وی ابو سلیمان است صحابی است
اقامت کرد نزد آنحضرت بیست شب نزول کرد در بصره و مات سنة اربع وسبعین فی عهد عبد الملک

قال أتيت النبي گفت مالک بن الحويرث آمدم بپيغمبر را صلى الله عليه وسلم أنا وابن عم لي
من و پسر عم که مرا بود دغالبا از برای دلاح آمده بودند فقال پس فرمود آنحضرت إذا سافرتما فأذنا و
أقيما چون مسافر شويد شما پس اذان گوئيد و اقامت گوئيد يعنی بايد که اذان و اقامت در ميان
شما واقع شود و چون فرمود که وليؤمكما أكبركما و بايد که امام شود بزرگترين شما متعين شد که اذان
آن ديگر گويد که نه اکبر است و مانا که آن هر دو در علم و ورع مساوی بودند يا مراد باکبر افضل است و ازينجا
معلوم ميشود که افضليت در اذان شرط نيست و با وجود آن بايد که مؤذن عالم باوقات و صالح و متدين
و رفيع الصوت و خوش آواز باشد و کلمات اذان صحيح ادا تواند کرد رواه البخاري وعنه
قال قال لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوا كما رأيتموني أصلي و هم از مالک بن الحويرث است که گفت
گفت مارا آنحضرت بگزاريد نماز را چنانکه ديديد مرا که ميگزارم و إذا حضرت الصلوة فليؤذن لكم أحدكم
و چون در آيد وقت نماز بايد که اذان گويد برای شما يکی از شما ثم ليؤمكم أكبركم بهتر بايد که امامت کند شما را
بزرگترين شما متفق عليه وعن أبي هريرة قال إن رسول الله گفت ابو هريره که پيغمبر خدا صلى الله
عليه وسلم حين قفل من غزوة خيبر در هنگام بازگشتن از جنگ خيبر بسوی مدينه سار ليلة
براند شبی حتى إذا أدركه الكرى عرس تا وقتی که دريافت او را خواب فرود آمد تا استراحت کند
و تعريس نزول مسافر در آخر شب برای خواب و استراحت وقال لبلال اكلأ لنا الليل و فرمود
بلال را نگاهبانی کن برای ما شب را فصلى بلال ما قدر له پس نماز بگزارد بلال آنقدر که تقدير کرده شد
برای وی ونام رسول الله و خواب کرد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم وأصحابه و ياران وی
فلما تقارب الفجر استند بلال إلى راحلته پس چون نزديک شد طلوع فجر تکيه زد بلال بسوی شتر
خود موجه الفجر متوجه بجانب فجر موجه بکسر جيم بمعنی متوجه از وجه بمعنی توجه چنانکه قدم بمعنی تقدم
و در نسخه سماع بافتح جيم نيز ضبط کرده اند فغلبت بلالا عيناه پس غلبه کرد بلال را چشمان او و در
اختيار در خواب شد وهو مستند إلى راحلته و حال آنکه وی تکيه زده است بسوی شتر خود فلم
يستيقظ رسول الله پس بيدار نشد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ولا بلال و نه بيدار شد بلال
ولا أحد من أصحابه و نه هيچيکی از اصحاب آنحضرت حتى ضربتهم الشمس تا آنکه زد ايشان را شعاع
آفتاب يعنی برآمد آفتاب فكان رسول الله پس بود پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم أولهم استيقاظا
نخستين قوم از روی بيداری ففزع رسول الله پس ترسيد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم از خواب
رفتن و نماز فوت شدن بشهود صفت جلاليت حق فقال أي بلال پس گفت ای بلال چه واقع شد و چرا خوا

رفتن

رفتی و در پاسبانی تقصير کردی فقال بلال پس گفت بلال أخذ بنفسي الذي أخذ بنفسك
گرفت نفس مرا و عارض شد بوی آنچه گرفت نفس ترا قال اقتادوا فرمود آنحضرت بکشيد شتران
خود را و برانيد ازينجا فاقتادوا رواحلهم شيئا پس بکشيدند شتران خود را اندکی ازان وادی برآمدند
و نزديک بانجا فرود آمدند و در سبب از برآمدن ازان وادی اختلاف دارند کسی که تجويز نميکند چنانچه
اصحاب ما قضای فوايت را در وقت منهی ميگويد که برآمدن بجهت آن بود که تا بلند گردد آفتاب و
آنکه تجويز ميکند و نهی را مخصوص بنوافل ميدارد چنانکه شافعيه ميگويد که سبب برآمدن آن بود
که آن وادی جای شيطان بود چنانکه در روايت ديگر بيايد ثم توضأ رسول الله پس وضو کرد
پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم وأمر بلالا و امر کرد بلال را که اقامت گويد برای نماز فأقام الصلوة
پس اقامت گفت بلال فصلى بهم الصبح پس گزارد آنحضرت با صحابه نماز بامداد را ظاهر در اينحديث آنست
که اذان در نماز قضا نيست و مذهب شافعی اينست در يک قول و قول ديگر آنست که نه اذان است و نه اقامت
و در هدايه گفته است که پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم قضا کرد فجر را در غداة ليلة التعريس باذان
و اقامت و شيخ ابن الهمام احاديث درين معنی از مسلم و ابی داود جز ايشان و از موطا آورده و گفته
که آنچه از مسلم درين قصه آمده که امر کرد بلال را پس اقامت کرد منافات ندارد و چگونه منافی باشد
و حال آنکه بصحت رسيده که باذان و اقامت هر دو گزارده انتهی و آنکه ميگويند که اذان مشروع
از برای اعلام مردم است بدخول وقت و خواندن باجتماع و در فايته بهيچ ازين دو امر احتياج نه
جوابش آنست که اذان مشروع برای اعلام است بدخول وقت و خواندن باجتماع و از برای تحصيل ثواب
بذکر اين کلمات نيز و لهذا افضل آنست که منفرد اذان و اقامت بگويد کذا قال السغناقي فلما قضى
الصلوة پس هرگاه که قضا کرد نماز را قال گفت من نسي الصلوة فليصلها إذا ذكرها کسی که
فراموش کند بخواب يا بجز آن نماز را پس بايد که بگزارد آنرا وقتی که ياد آرد آنرا فإن الله تعالى قال
زيرا که بدرستی که خدای تعالی فرموده است که وأقم الصلوة لذكري و برپا دار نماز را در وقت ياد کردن
من و ياد کردن نماز ياد کردن خداست رواه مسلم تنبيه اينجا اشکالی می آرند که در حديث آمده است
که آنحضرت فرمود صلى الله عليه وسلم که چشم من بخواب ميکند اما دل بيدار است پس با وجود بيداری دل
چه بود که از طلوع صبح آگاه نشد جوابش آنکه دريافت طلوع و غروب کار چشم است و چون چشم در خواب
باشد پوشيده بود طلوع و غروب در کار نگردد اگرچه دل بيدار است کذا قالوا و اگر گويند چرا انکشاف
وحی و الهام در نيافت گوئيم اين فضل باری تعالی است اگر در آن وقت وحی نفرستاد و کشف نکرد

جو وان کردد در آنجا حکمتی خواهد بود تا باعث تشریع احکام و دریافت شرف متابعت گردد جواب
دیگر آنست که نعم دل بیدار است ولیکن تواند که او را حالتی و شهودی دست دهد که در آن مستغرق
گردد و از ماسوای مشهود از جمیع صور و معانی ذاهل و غافل گردد چنانکه در بعضی احیان در حالت وحی
مثل اینحالت روی میداد پس باعث نسیان و غفلت نوم قلب نباشد بلکه طریان حالتی عظیم که
جز خدای رب العزة حقیقت آن نداند فافهم وبالله التوفیق وَعَنْ أَبِي قَتَادَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى
اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أُقِيمَتِ الصَّلٰوةُ فَلَا تَقُومُوا چون اقامت گفته شود برای نماز پس برنخیزید حَتَّى
تَرَوْنِي قَدْ خَرَجْتُ تا آنگه ببینید مرا که بتحقیق بیرون آمدم از درون خانه فقها گفته اند مذهب اینست
که نزد حی علی الصلوة باید برخاست شاید که بیرون آمدن آنحضرت درین وقت میبود مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَعَنْ
أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أُقِيمَتِ الصَّلٰوةُ فَلَا تَأْتُوهَا تَسْعَوْنَ چون اقامت
گفته شود نماز را پس نیائید نماز را شتابنده وَأْتُوهَا تَمْشُونَ وَعَلَيْكُمُ السَّكِينَةُ وَالْوَقَارُ و بیائید نماز را
در حالتی که میروید برفتار معتاد و غالب است بر شما آرام و وقار و آهستگی و گران باری فَمَا أَدْرَكْتُمْ فَصَلُّوا
پس آنچه دریابید با امام پس بگزارید وَمَا فَاتَكُمْ فَأَتِمُّوا و آنچه فوت کرد شما را و نیابید پس تمام کنید
بعد از فراغ امام برخاسته بگزارید و گفته اند که علامت سبکی و غفلت بلکه بی عقلی و حماقت و بی ادبیست
برای نماز و اگر شتابی کنید و خواهید که تکبیر اولی دریابید پیش از ین بایست مستعد و متهیی شد شتابی که محمود
است مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَفِي رِوَايَةِ الْمُسْلِمِ فَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا كَانَ يَعْمِدُ إِلَى الصَّلٰوةِ زیرا که یکی از شما وقتیکه
قصد میکند نماز را و میرود بسوی وی فَهُوَ فِي الصَّلٰوةِ پس وی نزد حق تعالی در نماز است و میگردانند بنماز و باید
که در تعمد جا بیاد وی باشد و خانه وقت بود و از بعضی علما مسارعت بتکبیر اولی منقول و ماثور است
وَهٰذَا الْبَابُ خَالٍ عَنِ الْفَصْلِ الثَّانِي و این باب تهیست از فصل ثانی **الْفَصْلُ الثَّالِثُ** عَنْ زَيْدِ
بْنِ أَسْلَمَ قَالَ عَرَّسَ رَسُولُ اللهِ زید بن اسلم که از کبار تابعین است گفت که تعریس کرد پیغمبر خدا صَلَّى
اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيْلَةً بِطَرِيقِ مَكَّةَ شبی در راه مکه شاید که قصه متعدد داشت یا از وهم راوی
واقع شد و الا وقوع تعریس در طریق مدینه بود و مضمون اینحدیث همان مضمون حدیث ابی هریره است که گذشت
و گفت که در وقت رجوع از خیبر بود بمدینه بعضی از ثقات و تنها که ظاهر میکردد وَوَكَّلَ بِلَالًا أَنْ يُوقِظَهُمْ
لِلصَّلٰوةِ و وکیل گردانید آنحضرت بلال را که بیدار گرداند صحابه را در وقت نماز فَرَقَدَ بِلَالٌ وَرَقَدُوا
پس خواب کرد بلال و خواب کردند همه اصحاب حَتَّى اسْتَيْقَظُوا تا آنگه بیدار شدند وَقَدْ طَلَعَتْ
عَلَيْهِمُ الشَّمْسُ و حال آنکه بتحقیق طلوع کرد بر ایشان آفتاب فَاسْتَيْقَظَ الْقَوْمُ پس بیدار شدند قوم

پس وی در نماز است

فقد فزعوا

فَقَدْ فَزِعُوا پس بتحقیق ترسیدند برین تقصیر خود فَأَمَرَهُمْ رَسُولُ اللهِ پس امر کرد ایشان را پیغمبر خدا
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَرْكَبُوا اینکه سوار شوند حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْ ذٰلِكَ الْوَادِي تا آنکه بیرون آیند از آن وادی
وَقَالَ إِنَّ هٰذَا وَادٍ بِهِ شَيْطَانٌ و گفت آنحضرت که این وادیست که در وی شیطان است فَرَكِبُوا
حَتَّى خَرَجُوا مِنْ ذٰلِكَ الْوَادِي پس سوار شدند تا آنکه برآمدند از آن وادی ثُمَّ أَمَرَهُمْ رَسُولُ اللهِ پس
امر کرد پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَنْزِلُوا که فرود آیند نزدیک آن وادی وَأَنْ يَتَوَضَّئُوا و امر کرد ایشان را
که وضو سازند وَأَمَرَ بِلَالًا أَنْ يُنَادِيَ لِلصَّلٰوةِ و امر کرد بلال را که اذان گوید برای نماز أَوْ يُقِيمَ
یا اقامت گوید شک راویست فَصَلَّى رَسُولُ اللهِ پس نماز بگزارد پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالنَّاسِ
ثُمَّ انْصَرَفَ وَقَدْ رَأَى مِنْ فَزَعِهِمْ پس برگشت از نماز و حال آنکه بتحقیق دید از ترس ایشان فَقَالَ يَا أَيُّهَا
النَّاسُ إِنَّ اللهَ قَبَضَ أَرْوَاحَنَا پس گفت آنحضرت از برای تسلیه و ازاله فزع ایشان ای مردمان بدرستی
که خدای تعالی گرفت جانهای ما را در خواب وَلَوْ شَاءَ لَرَدَّهَا إِلَيْنَا فِي حِينٍ غَيْرِ هٰذَا و اگر میخواست باز میگردانید
جانهای ما را بسوی ما در وقتی جز این وقت یعنی پس از ین وقت فَإِذَا رَقَدَ أَحَدُكُمْ عَنِ الصَّلٰوةِ أَوْ نَسِيَهَا
پس چون خواب کند یکی از شما از نماز یا فراموش کند نماز را ثُمَّ فَزِعَ إِلَيْهَا پس بیدار گردد یا یاد آرد و پناه
آرد بسوی نماز فَلْيُصَلِّهَا كَمَا كَانَ يُصَلِّيهَا فِي وَقْتِهَا پس باید که بگزارد نماز را چنانکه بود که میگزارد
آنرا در وقتش یعنی باذان و اقامت و جماعت و سایر شرایط و آداب ثُمَّ الْتَفَتَ رَسُولُ اللهِ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ پس روی گردانید و نگریست آنحضرت بجانب
ابوبکر صدیق فَقَالَ پس گفت آنحضرت إِنَّ الشَّيْطَانَ أَتَى بِلَالًا وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي بدرستی که شیطان
آمد بلال را و حال آنکه وی استاده است نماز میگزارد فَأَضْجَعَهُ پس بخوابانید او را و بینداخت بر زمین
ثُمَّ لَمْ يَزَلْ يُهَدِّئُهُ پس همیشه شد شیطان که ساکن میگردانید و آرام میداد بلال را كَمَا يُهَدَّأُ الصَّبِيُّ
چنانکه تسکین داده میشود کودک را در خواب تا بخواب رود و فی الصراح هدو هدا آرامیدن و اهدا آرام دادن
و دست زدن کودک را تا بخواب شود حَتَّى نَامَ تا آنکه خواب کرد بلال ثُمَّ دَعَا رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ بِلَالًا پس بخواند آنحضرت و طلبید بلال را و پرسید حقیقت حال را فَأَخْبَرَ بِلَالٌ رَسُولَ اللهِ صَلَّى
اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِثْلَ الَّذِي أَخْبَرَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَبَا بَكْرٍ پس خبر داد بلال آنحضرت را
مانند آنچه خبر داده بود آنحضرت ابوبکر را فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ پس چون مشاهده کرد ابوبکر این
معجزه را که خبر از غیب بود گفت أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللهِ گواهی میدهم که تو پیغمبر خدائی رَوَاهُ مَالِكٌ
مُرْسَلًا روایت کرد مالک اینحدیث را بطریق ارسال زیرا که زید بن اسلم تابعی است وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ

رسول الله صلى الله عليه وسلم خصلتان معلقتان في اعناق المؤذنين للمسلمين دو خصلت اند آویخته شده در گردنهای بانگ نماز گویندگان مر مسلمانان را و گذاشته شده اند در عهده ایشان تا نگاهدارند آنها را و احتیاط نمایند و دیانت ورزند در آنها آن دو خصلت کدام است صيامهم وصلوتهم روزه مسلمانان و نماز ایشان روزه در افطار و تسحر و نماز در رعایت اول وقت آخر رواه ابن ماجة

باب المساجد ومواضع الصلوة مساجد جمع مسجد بکسر جیم و فتح آن نیز جایز است و نزد فقها بکسر جیم نام خانه خاص که برای نماز گزاردن بنا کنند و بفتح سجدگاه و بمعنی جبهه نیز آید و مساجد عضو هفتگانه که بدان سجده کنند و مراد بمواضع صلوة اینجا جاهای که نماز در آن مکروه بود یا مکروه نبود چنانکه در احادیث بیان آن بیاید

الفصل الاول عن ابن عباس رضي الله عنهما قال لما دخل النبي صلى الله عليه وسلم البيت روایت است از ابن عباس که گفت هنگامی که در آمد آنحضرت خانه کعبه را در روز فتح دعا في نواحيه كلها دعا کرد در کرانهای خانه همه کرانها یعنی در هر چهار گوشه خانه ولم يصل حتى خرج منه و نماز نگزارد آنحضرت درون خانه تا آنکه بیرون آمد فلما خرج ركع ركعتين في قبل الكعبة پس چون بیرون آمد گزارد دو رکعت در پیش در کعبه و مقابل آن و قبل بضمتین و بضم و سکون هر دو روایت است و اول فصیح تر است وقال و گفت آنحضرت هذه القبلة این است قبله اشارت بجانب کعبه کرد و بیان فرمود که امر قبله بتوجه بجانب وی قرار یافته و هرگز منسوخ نگردد نه بآن معنی که قبله همین جانب پیش است و توجه بجانب دیگر روا نیست و این ظاهر است نه بمعنی آنکه توجه بیت از خارج معتبر است و درون خانه نماز درست نیست چنانکه امام مالک گوید در نماز فرض و بعضی علما در نفل نیز رواه البخاري ورواه مسلم عنه وعن اسامة بن زيد

وعن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دخل الكعبة روایت است از ابن عمر که آنحضرت در آمد کعبه را هو آنحضرت واسامة بن زيد وعثمان بن طلحة الحجبي که حاجب خانه کعبه و صاحب مفتاح بود وبلال بن رباح همه در آمدند فاغلقها عليه پس بست بلال یا عثمان در کعبه را بر آنحضرت تا مردم در نیایند و هجوم نکنند و تشویش ندهند ومكث فيها و درنگ کرد آنحضرت درون کعبه فسألت بلالا حين خرج ابن عمر میگوید پس پرسیدم بلال را هنگامی که بیرون آمد بلال آنحضرت ماذا صنع رسول الله چه کار کرد پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم درون کعبه که در آمد فقال جعل عمودا عن يساره پس گفت بلال گردانید آنحضرت یکستون خانه را از جانب چپ خود وعمودين عن يمينه و گردانید دو ستون را از راستای خود وثلثة اعمدة وراءه و گردانید سه ستون را در پس خود وكان البيت يومئذ على ستة اعمدة و بود خانه کعبه در آن روز بر شش ستون اگر چه الآن

بر سه ستون است بجهة تغییراتیکه در بنای این خانه مبارک واقع شده چنانکه در کتب تواریخ مذکور است ثم صلى پس نماز گزارد آنحضرت متفق عليه ازین حدیث که ابن عمر از بلال روایت کرده معلوم شد که آنحضرت در درون خانه که در آمد نماز گزارد و از حدیث سابق که ابن عباس از اسامه روایت کرده است معلوم شد که نگزارد و وجه تطبیق درین دو حدیث آنست که تواند که چون در کعبه در آمدند در را بستند هر یکی در گوشه بدعا مشغول شد پس اسامه آنحضرت را در گوشه مشغول بدعا دید و خود در گوشه دیگر رفت و او نیز مشغول بدعا شد و بلال نزدیک با آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم و آنحضرت بعد از دعا نماز بگزارد و بلال ایشان را در نماز دید و اسامه ندید زیرا که دور بود و مشغول بدعا بود و نیز نماز همه دو رکعت بود و سبک گزارده بود و در بسته بود و نیز آمده است که آنحضرت اسامه را بیرون فرستاده بود تا آبی بیارد که بدان صورتهایی که در دیوار کشیده شده بودند بشویند پس تواند که نماز گزاردن آنحضرت درین فرصت باشد که اسامه بیرون رفت پس مختار اثبات نماز گزاردن باشد نه نفی آن

وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة في مسجدي هذا یک نماز درین مسجد من خير من الف صلوة فيما سواه بهتر است از هزار نماز در مسجدی که جز اوست الا المسجد الحرام مگر مسجد حرام که نماز در وی از نماز در مسجد من بیشتر است تا آنکه آمده است که یکنماز در مسجد حرام برابر صد هزار نماز است در غیر وی آنچه مطابق احادیث و موافق مذهب اکثر ائمه است اینست بخلاف مالکیه که این عبارت را بر آن حمل کنند که نماز در مسجد من فاضلتر است از نماز در مسجد حرام بکمتر از هزار و این بنا بر مذهب مالک که قایل است بافضلیت مدینه از مکه و جوابش بعد از تسلیم قول بافضلیت مدینه چنانکه مذهب وی است آنکه افضلیت منحصر در مضاعفت ثواب نیست گو مضاعفت ثواب نماز در مسجد حرام بیشتر باشد از مسجد نبوی صلی الله علیه و سلم و لیکن انواع کرامات و برکات و فتوح و فیوض و منافع که مخصوص مدینه مطهره است در افضلیت آن کافی است و نیز مضاعفت بکثرت عدد است و شرف و نفاست ورای آنست تواند که یک چیزی نفیس تر از صد هزار بود چنانکه یک جوهر نفیس بصد هزار فلس ارزد پس تواند که یکنماز در مسجد شریف بجهة قرب جوار روی صلی الله علیه و سلم نفیس تر و عظیم تر بود از صد هزار نماز که در مسجد حرام باشد و این مبحث تفاضل مکه و مدینه را در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب تمامتر و بتفصیل ذکر کرده ایم از آنجا باید جست متفق عليه

وعن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تشد الرحال الا الى ثلثة مساجد بسته نشود بارها یعنی اختیار کرده نشود سفر مگر بسوی سه مسجد المسجد الحرام یکی کعبه او را مسجد حرام گویند زیرا که صید و قتال و مانند آن در وی حرام است والمسجد الاقصى دوم بیت المقدس که او را مسجد اقصی خوانند زیرا که در آن زمان مسجد

پیش از وی بنا کرده نشده بود پس انبیای مساجد نبوی باشند یا بجهة بعد مسافت وی از مسجد حرام
و مسجدی هذا سیوم مسجد من که این است متفق علیه ظاهر این حدیث نهی است از اختیار
سفر بموضعی جز این سه موضع که پروردگار تعالی بمزید فضل و عظمت و کرامت آنها را ممتاز و مخصوص گردانیده
است بخلاف مواضع دیگر که در فضل و برکت قریب هم اند و بر زبان شارع هیچ یکی از آنها بخصوص فضیل
مخصوص نشده و مقصود آنست که از حیثیت تقرب و تعبد بذوات آن مواضع قصد نمایند و سفر کنند
و الا اگر حاجتی افتد مثل تحصیل علم و تجارت و ادای بعضی از حقوق مثلا آن دیگر است و سفر باین قصد جایز
اما در مسافرت برای زیارت قبور صالحین و رسیدن بمواضع متبرکه اختلافات بعضی مباح دارند و بعضی
حرام گویند کذا فی مجمع البحار و الله اعلم و بعضی گفته که قصد بطریق نذر بجز این سه موضع درست نباشد و اگر
نذر کنند در غیر این سه مسجد واجب نمیگردد وفای آن و بعضی از علما گفته اند که سخن در مساجد است یعنی
بمسجدی دیگر جز این مساجد سفر جایز نبود اما مواضع دیگر جز مساجد خارج از مفهوم این کلام است و گفت
بنده مسکین کاتب حروف عبد الحق بن سیف الدین عفی الله عنه و ما ناکه مقصود بیان اهتمام بشان این
بقعه را و سفر کردن بجانب آنهاست که متبرک ترین مقامات است یعنی اگر سفر کنند باین سه مسجد کنند و بغیر
آن گرای مشقت کشیدن نمیکنند نه آنکه سفر بجز این مواضع درست نباشد مصرع دل اگر بار کشد بار نگاری باید
و الله اعلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما بین بیتی و منبری روضة
من ریاض الجنة موضعی که میان خانه من و منبر من است روضه ایست از روضهای بهشت و در روایتی
بین قبری و منبری و در روایتی بین حجرتی و مصلای و روضه در اصل بمعنی مرغزار و بستان و جای نمناک
بود و در تاویل این حدیث بعضی گویند که عبادت کردن درین موضع سبب در آمدن در بهشت است و در حدیث دیگر
حلقهای ذکر را ریاض جنت خوانده است و این موضع شریف نیز مجمع ملایکه و جن و انس است که در وی ذکر حق
مینمایند و تسبیح و تقدیس میکنند و این هر دو سخن ضعیف است چه این معنی خصوصیت باین مکان شریف
ندارد حکم تمام مساجد و بقاع خیر همین است و نزد اهل تحقیق این سخن محمول است بر ظاهر نی تاویل یعنی
که این بقعه بعینه از بهشت است که بر زمین آورده اند چنانکه حجر الاسود را برای خلیل آورده اند و این بر
برای حبیب فرستادند اگرچه در حس ظاهر از ین عالم مینماید در دیدهٔ باطن از آن عالم است و آدمی را محجوب
بحجب طبیعت ظلمانیه و گرفتار عادت بشریه است انکشاف حقایق اشیا و ادراک امور آخرویه از وی دور است
و بجهة همین است عدم ظهور آثار اماکن جنت از عدم جوع و ظما و امثال آن درین مکان و الله اعلم و امثال
همین تاویلات و تحقیقات در قول وی که فرموده و منبری علی حوضی و منبر من که الان در مسجد قایم است

بر حوض من است و در روایتی آمده که منبری علی ترعة من ترع الجنة و ترعه بضم تا و سکون را در اصل
دریچه و راه در آمد آب و آبخور و پایهٔ منبر آید روایت است که روزی آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر منبر
استاده بود فرمود قدم من درین ساعت بر ترعه از ترعهای جنت است و در روایتی آمده که فرمود پای
من بر عقر حوض من است و عقر بضم عین و سکون قاف جای در آمد آب در حوض و ازینجا معلوم میشود که
این موضع از مسجد شریف روضه از ریاض بهشت است که منبر منیف بر آن قایم است و بعضی گفته اند
که این اخبار است از منبری که آنحضرت را صلی الله علیه و سلم روز قیامت باشد و نهاده شود در حوض
کوثر نه این منبر که در مسجد شریف است و این سخن بعید است از سیاق حدیث کما لا یخفی متفق علیه
وعن ابن عمر قال کان النبی بود پیغمبر صلی الله علیه و سلم یاتی مسجد قباء می آمد مسجد
قبا را کل سبت هر روز شنبه ماشیا و راکبا پیاده و بر سواری فیصلی فیه رکعتین پس
میگزارد در وی دو رکعت نماز و این مسجد قبا مسجدیست در سه گروهی مدینه منوره که در اول هجرت پیش از در آمدن
مدینه بنا کرده شده و بقول مشهور که بمسجد اسس علی التقوی من اول یوم در شان اوست و قبا بضم
قاف نام موضعی است که این مسجد در وست متفق علیه وعن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه و سلم من بنی لله مسجدا کسی که بنا کند برای خدا و طلب رضا و قصد عبادت وی
تعالی مسجدی بنی الله له بیتا فی الجنة بنا کند خدای تعالی برای وی خانه در بهشت و در روایتی
مثله و مماثلت در رفعت و وسعت و صفا و نفاست و الا مماثلت در خانهای دنیا و بهشت صورت
ندارد و در حدیث دیگر آمده است که اگرچه مسجدی بود مانند آشیانهٔ گنجشک و این مبالغه است در خردی
تنگی متفق علیه و بعضی از علما گفته اند که این حدیث متواتر است وعن ابی هریرة قال قال رسول
الله صلی الله علیه و سلم من غدا الی المسجد او راح کسی که برود بمسجد در اول روز یا در آخر روز اعد الله
له نزله من الجنة آماده کرداند خدای تعالی برای او طعام مهمانی او را در بهشت کلما غدا او راح هر گاه
که بامداد کند و شبانگاه کند و نزل بضم نون و سکون زا و ضم طعامی که برای مهمان در اول نزول وی پیش
آرند و درین بشارت است بآنکه مسجد گویا خانهٔ خداست ضیافت میکند وی تعالی زیرا زایر او محروم نمیکند زایر
و پاک و منزه است کریم از آنکه محروم گذارد مهمان خود را و یکی از نیات و مراقبات که در در آمدن مسجد باید
کرد این است چنانکه در اول کتاب در شرح حدیث انما الاعمال بالنیات گذشت متفق علیه وعن
ابی موسی قال قال رسول الله روایت است از ابی موسی اشعری که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اعظم
الناس اجرا فی الصلوة بزرگترین مردم از روی اجر و ثواب در نماز ابعدهم فابعدهم ممشی دورتر ین

ایشان است پس دورترین ایشان در راه هر یک باندازه بعد مسافت از مسجد والذی ینتظر
الصلوة حتی یصلیها مع الامام و آن کسی که نشسته است در مسجد و انتظار میبرد نماز را تا بگزارد
با امام اعظم اجرا من الذی یصلی ثم ینام. بزرگتر است از روی اجر از آنکسی که میگزارد نماز را
تنها پس بخواب میرود و انتظار جماعت نمیبرد و اگرچه در اول وقت میگزارد و اگر فرضا یکی با جماعت قلیل یا
با کسی که احق بامامت نیست گزارد و دیگر انتظار جماعت کثیر برد و با کسی گزارد که او احق بامامت باین قیاس
عظیم تر باشد در اجر از وی خصوصا که تکاسل و تهاون باعث بر آن بود و این است سر فضیلت اسفار در فجر
نزد حنفیه. متفق علیه. وعن جابر رضی الله عنه خلت البقاع حول المسجد خالی شد جایها گرد مسجد
نبوی صلی الله علیه وسلم بسبب آنکه مردند ساکنان آن یا رفتند بجای دیگر فاراد بنو سلمة ان ینتقلوا
قرب المسجد پس خواستند بنو سلمه بکسر لام نام قبیله ایست از انصار که بیایند از منازل خود که دورتر
از مسجد شریف داشتند و ساکن شوند در نزدیکی مسجد فبلغ ذلک النبی پس رسید آن خبر انتقال ایشان
پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال لهم پس گفت آنحضرت مر ایشان را بلغنی انکم تریدون ان تنتقلوا
قرب المسجد. رسیده است مرا که شما میخواهید که انتقال کنید از منزلهای خود در قرب مسجد قالوا نعم
گفتند آری یا رسول الله قد اردنا ذلک بتحقیق خواسته ایم آنرا فقال یا بنی سلمة دیارکم تکتب آثارکم
پس گفت آنحضرت ای پسران سلمه لازم گیرید جایهای خود را که آنجا میباشید نوشته میشود در نامه اعمال شما
گامها که شما میزنید در آمدن در مسجد دیارکم تکتب آثارکم. لازم گیرید دیار خود را نوشته میشود آثار شما
مکرر فرمود از برای تاکید و ترغیب یعنی همانجا باشید که هستید هرچند از دورتر می آیید ثواب بیشتر می یابید
رواه مسلم. وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سبعة یظلهم الله
فی ظله. هفت قوم اند از مردم که در پناه خود میدارد ایشان را خدای تعالی یوم لا ظل الا ظله. روزی که نیست
هیچ پناهی جز پناه وی و ظل در اصل بمعنی سایه است و بمعنی کنف و عزت و غلبه و راحت و نعمت نیز آید و
گفته اند که می نشانند در زیر عرش تا از آفتاب قیامت در امان باشند امام عادل یکی از آن هفت پادشاه
عادل است که در رعیت پروری و دادگستری بر فرموده خدا و رسول خدا رود و داد مظلومان دهد
وشاب نشأ فی عبادة الله دوم جوانی که پیدا شده در پرستش خدا و هم از کودکی متعبد و صالح بر آمده
ورجل قلبه معلق بالمسجد اذا خرج منه. سیوم مردی که دل وی آویخته است بمسجد وقتی که بیرون
آید از آن حتی یعود الیه. تا آنکه باز گردد بسوی مسجد و بیاید در وی. ورجلان تحابا فی الله چهارم هر
از دو مرد که دوست میدارند یکدیگر را از جهت خدا و دین وی و طلب رضای وی و تقرب بسوی حق تعالی اجتمعا

علیه وتفرقا علیه فراهم آمدند بر محبت خدا و جدا شدند بر محبت خدا کنایت است از خلوص محبت
در حضور و غیبت. ورجل ذکر الله خالیا ففاضت عیناه. پنجم مردی که یاد کرد خدا را تنها پس اشک
ریخت هر دو چشم او و قید تنهائی برای آنست که تکلف و ریا در آن مدخل نباشد ورجل دعته امرأة
ذات حسب وجمال ششم مردی که خواند او را زن صاحب جاه و جمال و خواست که از راه برد فقال انی
اخاف الله. پس گفت آن مرد بدل خود و باز داشت نفس را یا بزبان گفت بآن زن بدرستی که من میترسم
خدا را. ورجل تصدق بصدقة. هفتم مردی که صدقه کرد بنوعی از صدقه فاخفاها. پس پنهان کرد صدقه را
حتی لا تعلم شماله ما تنفق یمینه. تا آنکه نداند دست چپ او آنچه دهد دست راست او کنایت است از غایت
اخفا. متفق علیه. وعنه قال قال رسول الله و هم از ابی هریره است که گفت گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم صلوة الرجل فی الجماعة تضعف علی صلوته فی بیته. نماز مرد که میگزارد در مسجد
بجماعت زیادت کرده میشود ثواب آن بر نماز او میکند تنها در خانه خود پس این بیان فضیلت نماز
است در مسجد بجماعت بر گزاردن تنها در خانه و اگر در مسجد گزارد تنها و در خانه بجماعت درین دو قسم
نیز ثواب متساوی نیست با متفاضلین نه بتفاضل مذکور فافهم. وفی سوقه. و در بازار خود که در آن برای
تجارت می نشیند خمسا وعشرین ضعفا. بیست و پنج درجه وذلک انه اذا توضأ. و آن تضعیف
ثواب بسبب آنست که چون وضو کرد مرد فاحسن الوضوء. پس نیک کرد وضو را و رعایت کرد شرایط و آداب
آنرا. ثم خرج الی المسجد. پس تر بیرون آید بسوی مسجد لا یخرجه الا الصلوة. در حالتی که بیرون
نمی آرد او را مگر نماز و قصد ادای آن بر وجه مسنون نه غرض دیگر لم یخط خطوة الا رفعت له بها درجة
نمیزند هیچ گامی مگر آنکه بلند گردانیده میشود مر او را بآن گام پایه در ثواب. وحط عنه بها خطیئة. و کم کرده
میشود از وی بآن گام گناهی. فاذا صلی لم تزل الملائکة تصلی علیه. پس چون نماز گزارد همیشه اند
فرشتگان که درود میفرستند بر وی ما دام فی مصلاه. تا آنکه نشسته است در جای نماز خود و بر نخاسته
از آنجا درود باین صیغه میفرستند بروی که اللهم صل علیه اللهم ارحمه. خداوندا درود بفرست بروی
خداوندا رحمت کن او را. ولا یزال احدکم فی صلوة ما انتظر الصلوة. و همیشه است یکی از شما در نماز
تا آنکه انتظار میبرد نماز را این را از برای بیان فضیلت نشستن در مصلی میفرماید که از برای نماز دیگر انتظار میبرد
و باعث درود فرستادن فرشتگان میشود. وفی روایة. و در روایتی اینچنین آمده است که قال گفت آنحضرت
اذا دخل المسجد کانت الصلوة تحبسه. و چون در آید مسجد را در حالی که بتحقیق باشد نماز که منع کند او را از بیرون
آمدن. وزاد فی دعاء الملائکة. و زیاده کرده است درین روایت در دعای فرشتگان این عبارت را که اللهم

گزاردن ص

تغفر له خداوندا بيامرز مر او را اللهم تب عليه خداوندا رجوع کن برحمت بر وي ما لم يؤذ فيه ما دام
که نرنجاند در مسجد هيچکي را از مسلمانان بدست و زبان خود ما لم يحدث فيه ما دام که حدث نکند و وضو
نشکند در مسجد که آن نيز موجب ايذاي ملائکه و سبب زوال اهليت نماز است و در بعضي روايات يحدث بتشديد
است از تحديث يعني التکلم نکند بکلام دنيا و از ينجا معلوم ميشود که اين فضيلت مترتب بر بودن بر جاي نماز و صبر کردن
بر آنست و اگر نماز گزارده در جاي ديگر رود اين فضيلت فوت ميگردد و بعضي مشايخ بخلوت در روند و مشغول
شوند از جهت خوف تشويش وقت و ريا و اين نيت صحيح است و در وي فضيلت ذکر و تسبيح حاصل است
اما فضيلت صبر در جاي نماز ديگر است صرح به بعض العلماء متفق عليه وعن اسيد بضم همزه و فتح
سين صحابي انصاريست و بعضي بفتح همزه نيز گفته اند قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
اذا دخل احدکم المسجد فليقل وقتي که در آيد يکي از شما مسجد را پس بايد که بگويد و بخواند اين دعا را که
اللهم افتح لي ابواب رحمتک خداوندا بگشاي براي من درهاي رحمت خود را بدر آمدن در اين مکان شريف
و ببرکت آن يا بتوفيق نماز در آن يا در نماز بکشف حقايق آن واذا خرج فليقل و چون بر آيد از مسجد پس
بايد که بگويد اللهم اني اسئلک من فضلک خداوندا من سوال ميکنم ترا و ميطلبم از فزوني برکت و کرم
تو که مراد بدان رزق حلال است که بعد از برآمدن از نماز بطلب آن ميرود و کسب ميکند و تواند که مراد خود
بمسجد باشد که موجب زيادتي ثواب است بر ثوابي که بار اول حاصل شده رواه مسلم وعن ابي قتادة
ان رسول الله روايت است از ابي قتاده انصاري که صحابي مشهور است عقبي بدري حاضر شده همه
مشاهد را از فضلاي صحابه بود که پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم قال گفته است اذا دخل احدکم
المسجد فليرکع رکعتين قبل ان يجلس چون در آيد يکي از شما مسجد را پس بايد که بگزارد دو رکعت پيش
از آنکه بنشيند متفق عليه و اين حديث متمسک شافعيه است در ايجاب تحية المسجد و حمل امر بر وجوب
و نزد ما امر براي ندبست و ظاهر سياق حديث ناظر در بين است و الا لازم آيد که واجب باشد پيش از جلوس
و نه چنين است باتفاق وعن کعب بن مالک صحابي مشهور و قصه تخلف او از غزوه تبوک
و قبول توبه وي از احاسن قصص است و بود وي رضي الله عنه از شعراي اسلام قال کان النبي
صلى الله عليه وسلم لا يقدم من سفر الا نهارا في الضحى کعب بن مالک گفت بود آنحضرت که قدوم
آورد از هيچ سفر مگر روزانه در وقت چاشت فاذا قدم بدأ بالمسجد پس چون قدوم مي آورد آغاز
ميکرد بدر آمدن در مسجد فصلى فيه رکعتين پس ميگزارد در مسجد دو رکعت ثم جلس فيه پس
مي نشست در مسجد تا مردم بزيارت بيايند و سعادت ملازمت شريف دريابند و بعضي مردم با وي تحدث

استدلال

استدلال بر سنت صلوة ضحی کرده اند و تحقيق آن در باب صلوة الضحى بيايد انشاء الله تعالى و از استحباب
نشستن مسافر بعد از قدوم در مسجد معلوم گردد و آنکه عادت شريف نشستن در مسجد پيش از در آمدن
بخانه اگر بعد از در آمدن بخانه نشينند نيز جايز است کذا قالوا متفق عليه وعن ابي هريرة قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم من سمع رجلا ينشد ضالة في المسجد هر که بشنود مردي را که ميجويد گم شده را در مسجد
فليقل لا ردها الله عليک پس بايد که بگويد باز نگرداند آن گم شده را خداي تعالى بسوي تو يعني نيابي آنرا
فان المساجد لم تبن لهذا زيرا که مسجد بنا کرده نشده است براي اين کار و مانند آن از آنچه نه عبادت است
چنانچه خريد و فروخت و ديگر متعلقات دنيا و ظاهر آنست که اين را بزبان گويد از براي زجر و منع از در آمدن
در مسجد نه از براي عبادت نه آنکه از ته دل اين دعا کند و بخواهد که مسلماني گم شده خود را نيابد و اگر بدل
نيز خواهد تا سزاي فعل خود يابد و باز گردد اين کار نکرده و دور نباشد والله اعلم رواه مسلم وعن جابر
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اکل من هذه الشجرة المنتنة کسي که بخورد از اين درخت
ناخوش بوي اشارت به پياز است يا سير و در فصل ثاني بيايد که کسي بخورد از اين دو درخت يعني پياز و سير
فلا يقربن مسجدنا پس بايد که نزديک نگردد مسجد ما را فان الملائکة تتأذى مما يتأذى منه الانس
زيرا که بدرستي که آزار ميکشند فرشتگان از آن چيزي که آزار ميکشند آدميان از بوهاي ناخوش و هرچه بوي ناخوش
دارد از ماکولات و غير ماکولات در اين حکم داخل است از گنده دهني و گنده بغلي و در حکم مسجد است جميع
مجالس و مجامع عبادات از مجلس علم و ذکر و ساير مجالس مسلمانان و مسجد مخصوص مسجد نبوي نيست و لهذا در
بعضي روايات مساجدنا واقع شده بلفظ جمع و در بعضي مسجدي نيز واقع شده و آن مخصوص بزمان
آنحضرت است صلى الله عليه وسلم بطريق اتفاق و شک نيست که کراهيت آن در مسجد شريف اشد و اغلظ خواهد
بود متفق عليه وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم البزاق في المسجد خطيئة
آب دهن افگندن در مسجد گناه است و کفارتها دفنها و پوشنده آن گناه و دور کننده بزه آن گور کردن
بزاق است يعني بزاق در مسجد نبايد کرد و اگر واقع شود گور بايد کرد که بزه آن زايل گردد و بزاق و بصاق و بساق
بزاء و شين و صاد آب دهن که بيرون افگنند و تا در دهن است آنرا ريق گويند متفق عليه وعن ابي ذر
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عرضت علي اعمال امتي ظاهر گردانيده شد بر من و نموده
شد مرا کارهاي امت من که بوجود خواهد آمد از ايشان حسنها و سيئها کارهاي نيک امت و کارهاي بد
فوجدت في محاسن اعمالها پس يافتم در کارهاي نيک امت الاذى يماط عن الطريق پليدي که آنچه آزار ميکند
از خار و سنگ و مانند آن دور گردانيده شود از راه ووجدت في مساوي اعمالها و يافتم در کارها

بدانکه اَلنُّخَاعَةُ تَكُوْنُ فِي الْمَسْجِدِ لَا تُدْفَنُ آب دهن که باشد در مسجد که گور کرده نشود و نخاعه که نخامه
نیز گویند آب دهن که از سینه بر آید یا از بینی رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا قَامَ أَحَدُكُمْ إِلَى الصَّلٰوةِ چون استاده یکی از شما بنماز فَلَا يَبْصُقْ أَمَامَهُ پس باید که نیندازد
آب دهن را پیش روی خود بجانب قبله فَإِنَّمَا يُنَاجِي اللّٰهَ و در بعضی نسخ فانه يناجي الله مَا دَامَ فِي مُصَلَّاهُ
زیرا که وی مناجات میکند و توجه می آرد مگر خدای تعالی را مادام که در جای نماز خود است پس گویا ذات
پاک وی تعالی و تقدس مقابل و محاذی است پس آب دهن بآنجانب انداختن از ادب نبود وَلَا عَنْ يَمِيْنِهِ
و نیندازد بجانب دست راست خود فَإِنَّ عَنْ يَمِيْنِهِ مَلَكًا زیرا که بجانب راست وی فرشته است
بزرگ عالی مرتبه که کاتب حسنات است که از مظاهر رحمت الهیست که غالب است بر مظاهر غضب یا مراد ملکی است
حاضر میشود نزد نماز از برای تایید و الهام بر دل مُصَلِّي و آمین گفتن برای دعای وی و حکم زایر دارد و حق مزور
که اکرام کند زایر را زیاده بر آنچه میکند آنهای را که همیشه با وی ملازم اند که کرام الکاتبین باشند وَلْيَبْصُقْ
عَنْ يَسَارِهِ و باید که بیفکند آب دهن را از جانب چپ خود أَوْ تَحْتَ قَدَمِهِ یا بیفکند زیر پای خود فَيَدْفِنُهَا
پس گور کند آنرا وَفِي رِوَايَةِ أَبِي سَعِيْدٍ تَحْتَ قَدَمِهِ الْيُسْرٰى و در روایت ابی سعید خدری آمده است
که بیندازد زیر قدم چپ و این در غیر مسجد است اما در مسجد باید که در جامه بگیرد و بمالد مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَعَنْ
عَائِشَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا أَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ فِي مَرَضِهِ الَّذِي لَمْ يَقُمْ مِنْهُ آنحضرت
گفت در بیماری خود که برنخاست از آن لَعَنَ اللّٰهُ الْيَهُوْدَ وَالنَّصَارٰى لعنت کند خدای تعالی یهود و نصاری را
اِتَّخَذُوْا قُبُوْرَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ که ساختند گورهای پیغمبران خود را مسجدها مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ چون دانست آنحضرت خود
آنحضرت قرب اجل را و ترسید از امت که مبادا بقبر شریف وی آن کنند که یهود و نصاری بقبور انبیای
کردند بیاگاهانید ایشانرا بر نهی از آن بلعن بر یهود و نصاری که قبور انبیا را مساجد گرفتند و این گرفتن
قبور مساجد بدو طریق متصور است یکی آنکه سجده بقبور برند و مقصود عبادت آن دارند چنانکه بت پرستان
میپرستند دوم آنکه مقصود و منظور عبادت مولی تعالی دارند ولیکن اعتقاد برند که توجه بقبور ایشان در
نماز و عبادت حق موجب قرب و رضای وی تعالی است و موقع وی عظیم است نزد حق از جهه اشتمال
وی بر عبادت و مبالغه در تعظیم انبیای وی و این هر دو طریق نامرضی و نامشروع است اول شرک جلی
و آن کفر است و ثانی نیز حرام است از جهه آنکه در وی نیز اشتراک بخداست اگر چه خفی است و بهر دو طریق
لعن متوجه است و نماز کردن بجانب قبر نبی یا مردی صالح بقصد تبرک و تعظیم حرام و هیچکس را در آن خلاف
نیست اما اگر قریب قبر ایشان مسجدی بنا کنند یا نمازی کنند بی توجه بجانب آن تا برکت مجاورت آن موضع

که مدفن جسد مطهر ایشان است و بامداد نورانیت ارواح ایشان عبادت کمال و قبولی یابد در
اینجا محذوری لازم نمی آید و باکی نیست کذا قال الشیخ ابن حجر التیمیمی المکی وَعَنْ جُنْدُبٍ نام ابو ذر غفاری است
و در نام او رضی الله عنه اختلاف بسیار است و جندب جزوی از صحابه نیز هستند یکی جندب بن عبد الله
بجلی و جندب قسری تا اینجا مراد کیست قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُوْلُ گفت شنیدم
آنحضرت را که میگفت أَلَا وَإِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بکسر ان و فتح آن آگاه باشید و بدانید میگویم که
کسانی بودند پیش از شما كَانُوْا يَتَّخِذُوْنَ قُبُوْرَ أَنْبِيَائِهِمْ وَصَالِحِيْهِمْ مَسَاجِدَ بودند که میگرفتند قبرهای
پیغمبران خود را و صالحان خود را مسجدها أَلَا فَلَا تَتَّخِذُوا الْقُبُوْرَ مَسَاجِدَ آگاه باشید پس نگیرید قبرها را مسجدها
إِنِّي أَنْهَاكُمْ عَنْ ذٰلِكَ بدرستی که من نهی میکنم شما را از آن رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا
قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِجْعَلُوْا فِي بُيُوْتِكُمْ مِنْ صَلٰوتِكُمْ بگردانید در خانهای خود چیزی
از نمازهای شما که نوافل باشد تا برکت و نورانیت آن بدان راجع گردد و منور بنور عبادت باشد
وَلَا تَتَّخِذُوْهَا قُبُوْرًا و نگیرید و نسازید خانهای خود را مانند گورها که مرده صفت و روی افتاده باشند
و هیچ کار نکنید یا در خواب باشید و چون نوم اخ الموت است خانه که در وی بخواب رفته باشند مشابه
قبر باشد مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ

الفصل الثاني

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ قِبْلَةٌ میان مشرق و مغرب قبله است و این محمول است بر قبله مدینه
مطهره که واقع است بجانب جنوب زیرا که وی شمالی مکه معظمه است و یا مراد آنست که هیچ جهتی
از جهات نیست میان مشرق و مغرب مگر آنکه قبله ایست مر قومی را بحسب اختلاف جهات بلاد بموجب
وحیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطر المسجد الحرام رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَعَنْ طَلْقِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ خَرَجْنَا
طلق بن علی که صحابی است و روایت کرده است از وی قیس و عبد الله بدر و جماعه گفت بیرون
آمدیم ما از دیار خود وَفْدًا إِلٰى رَسُوْلِ اللّٰهِ قصد کننده بسوی پیغمبر خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و وفد
بفتح واو و سکون فا جماعه را گویند که بر رئیس قومی بیایند از برای مهمی چنانکه زیارت یا ایلچی گری
و این جماعه طلق از برای بیعت اسلام آمده بودند چنانکه گفت فَبَايَعْنَاهُ پس بیعت کردیم ما آنحضرت
را وَصَلَّيْنَا مَعَهُ و نماز گزاردیم با وی وَأَخْبَرْنَاهُ أَنَّ بِأَرْضِنَا بِيْعَةً لَنَا و خبر دادیم آنحضرت را
که در زمین ما کلیسائی است برای ما و این قوم نصاری بودند که ایمان آوردند و خواستند که آن کلیسا را
فَاسْتَوْهَبْنَاهُ مِنْ فَضْلِ طَهُوْرِهِ پس طلب بخشش کردیم از آنحضرت از باقی آب وضوی وی و در لفظ استوهبنا
اشارت است که آب وضوی آنحضرت مثل مالی و گنجی است که طلب بخشش آن از وی نمایند فَدَعَا بِمَاءٍ پس طلبید

آنحضرت آبی را فتوضّأ پس وضو کرد وتمضمض وآب در دهن گردانید از وضو از بقیهٔ آب وضو
ثم صبّه لنا فی اداوة پس ریخت آن آب را برای ما در ظرفی از چرم وامرنا وامر کرد ما را بیرون آمدن از نزد وی
فقال اخرجوا پس گفت بیرون آیید فاذا اتیتم ارضکم پس چون بیایید شما زمین خود را فاکسروا بیعتکم
پس بشکنید کلیسای خود را وانضحوا مکانها بهذا الماء وبپاشید وتر کنید جای آن کلیسا را که شکسته ابد
باین آب تا انوار وبرکات این شامل آن بقعه گردد واتخذوها مسجدا وبگیرید آن کلیسا را مسجد یعنی بسازید بجای وی
مسجدی قلنا ان البلد بعید عرض کردیم ما که شهر ما از مدینهٔ مطهره دور است والحر شدید وگرما سخت
است والماء ینشف وآب در ظرف خشک میگردد در هوای گرم ونشف بخود کشیدن جامه خوی را وکاغذ
سیاهی را وحوض آب را فقال مدوه من الماء پس فرمود آنحضرت افزون کنید آنرا از آب یعنی بریزید در وی
آبی دیگر فانه لا یزیده الا طیبا زیرا که بدرستی که آن آب بقیهٔ وضو که در اداوت است زیاده نمیگرداند این
آب را که بروی ریخته شده است این آب اورا مگر برکت وخوشی را یعنی هیچ نقصانی ندارد واگر آب دیگر میریزند برکت
افزون میگردد ونظر آن قوم بر عالم اسباب افتاد برسیدند که آب در اداوت بحرارت آفتاب خشک میگردد پس آنحضرت
صلی الله علیه وسلم نیز ایشان را بهمین عالم کرد واگر ساکت میماندند وبفعل وعلم آنحضرت اکتفا میکردند میدید
آن آب بتمام وکمال وهرگز آفتاب را راه تصرف در آن نمیبود شک وتردد وتسبب در راه یقین وعالم قدرت
سد راه مقصود است والله علی کل شیء قدیر ودرین حدیث استحباب تبرک است به بقیهٔ آب وضو
وپس ماندهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم ونقل آن ببلاد ومواضع بعیده مانند آب زمزم در آنحضرت چون در
مدینه میبود آب زمزم را از حاکم مکه میطلبید وتبرک میساخت وافضل وارثان او که علما وصلحا اند
باثار وانوار ایشان همبرین قیاس است رواه النسائی وعن عائشة رضی الله عنها قالت امر
رسول الله گفت عائشه امر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ببناء المسجد فی الدور ببرآوردن مسجد در
سراها ومحلها وقبیلها اگر بقصد ضرار نباشد تا هر قومی در محلهٔ خود جماعت میکرده باشند وان تنظف
وتطیب وامر کرد که پاکیزه داشته شود مسجدها وخوشبوی گردانیده شود بقصد تعظیم این بقعه وحضور
ملایکه ونشاط مومنان وتنظیف وتطیب بیا وتا معا ضبط کرده شده رواه ابو داود والترمذی و
ابن ماجة وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما امرت بتشیید
المساجد امر کرده نشده ام من از خدای تعالی ببر افراشتن وآراستن ونقش ونگار کردن مسجدها قال ابن
عباس گفت ابن عباس رای خبر دادن از فعل مردم بعد از آنحضرت نظر بعادت نفوس آدمیان لتزخرفنها
هر آینه زخرف میکنید شما مساجد را کما زخرفت الیهود والنصاری چنانکه زخرف کردند یهود ونصارا

وزخرف بالضم در اصل طلا وکمال حسن چیزی را گویند یعنی نقش خواهید کرد وروی اندود خواهید
ساخت بطلا وبعضی متاخران آنرا تجویز کرده اند وگفته اند که مردم خانها را تشیید ومزخرف
ومطلا میسازند اگر ما مساجد را بخشت وگل ساده بنا کنیم شاید که در نظر عوام خوار نماید وحقیر در آید
رواه ابو داود وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان من اشراط الساعة ان یتباهی
الناس فی المساجد بدرستی که از علامات قیامت است که تفاخر کنند وبنازند مردم بمسجدها وبتحسین
بنا وترویق وتنقیش وتطویل آن بطریق سمعه وریا تا مردم مدح وثنای ایشان گویند رواه ابو داود
والنسائی والدارمی وابن ماجة وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عرضت علی اجور امتی
عرض کرده شد بر من ونموده شد مرا عملهای امت من که بر آن ثواب میبایند حتی القذاة یخرجها الرجل
من المسجد تا خس وخاشاک وگرد وخاک که بیرون می آرد او را مرد از مسجد وقذی آنچه در چشم وآب افتد از خس و
خاک وخاشاک وجز آن ودرینجا اشارتست که مسجد بمنابه چشم انسان است که آزار میکشد روحانیت وی بآن
مانند آب زلال است از چشمهٔ حیات معنوی که بدان تیره میگردد وهر که پاک دارد آنرا از آن منظور نظر رحمت
وسیراب شراب صفوت گردد وعرضت علی ذنوب امتی وعرض کرده شد بر من گناهان امت من
فلم ار ذنبا اعظم پس ندیدم هیچ گناهی بزرگتر من سورة من القرآن از فراموش کردن سوره از قرآن
او آیة یا فراموش کردن آیتی اوتیها الرجل که داده شد آن سوره یا آن آیت آنمرد را ثم نسیها
پستر فراموش کرد آنرا ودرین زجر وتشدید است بر فراموش کننده قرآن بعد از یاد گرفتن وبعضی از
علمای شافعیه آنرا در کبایر شمرده اند اعاذنا الله منه رواه الترمذی وابو داود وعن بریدة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بشر المشائین فی الظلم الی المساجد گفت بریده بن الحصیب الاسلمی که
صحابی مشهور است فرمود پیغمبر خدا بشارت ده مر روندگان را در تاریکیها بمسجدها بالنور التام یوم
القیمة بروشنائی تمام در روز قیامت تلمیح است بقول حق عز وجل نورهم یسعی بین ایدیهم وبایمانهم
یقولون ربنا اتمم لنا نورنا رواه الترمذی وابو داود ورواه ابن ماجة عن سهل بن سعد وانس
وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رأیتم الرجل یتعاهد المسجد
وقتی که ببینید مردی را که تعهد وتفقد میکند مسجد را وخبر میگیرد از وی وملازمت مینماید او را
بمحافظت نمودن ومرمت کردن وجاروب دادن ونماز گزاردن وبعبادت مشغول شدن وذکر کردن
ودرس علوم دینی گفتن وانها اعلی واجل اقسام تعاهد است فاشهدوا له بالایمان چون کسی این چنین کار
اینچنین میکند پس گواهی دهید وحکم کنید بقطع مر او را که وی مومن است فان الله یقول زیرا که

۲ من آمن بالله ۳

خدا اینجا امیفرماید انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الآخر معمور میدارد مسجدهای خدا را مگر کسی که ایمان
آورده است بخدا و روز آخرت رواه الترمذی و ابن ماجة والدارمی وعن عثمان بن مظعون قال گفت
عثمان بن مظعون یا رسول الله ائذن لنا فی الاختصاء دستوری ده ما را در خصی شدن تا از خطره زنا
خواطر آن باز رهیم فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیس منا من خصی نیست از ما
و بر طریق و سنت ما کسی که خصی سازد دیگری را ولا اختصی و نه کسی که خصی شود از خود ان خصاء امتی الصیام
بدرستی که خصی شدن امت من روزه داشتن است که بدان شکست شهوت طبیعی و نفسانی حاصل میشود
خصوصا در وقتی که امساک جوارح و اعضا و قوی از نامشروعات و نامرضیات با آن ضم کرده فقال پس گفت
عثمان بن مظعون ائذن لنا فی السیاحة اذن کن ما را و دستوری ده برفتن در زمین و گشتن در آفاق عالم
فقال ان سیاحة امتی الجهاد فی سبیل الله پس گفت آنحضرت بدرستی که سیاحت امت من رفتن است
از برای جهاد در راه خدا و کارزار کردن با کافران یعنی رفتن و گشتن در زمین که محمود است از برای جهاد
باقی بیهوده در زمین گشتن چیزی نیست و در حدیث دیگر آمده است که لا سیاحة فی الاسلام فقال
پس گفت عثمان بن مظعون ائذن لنا فی الترهب پس اذن کن ما را در رهبانیة چنانکه بعضی از اهل کتاب
میکردند و عزلت میگزیدند و مشاغل دنیا و لذات آنرا بالکلیه ترک میدادند و کرد زنان قطعا نمیگردیدند
و از همه کس و همه چیز یکسو میشدند و ایشانرا راهب گویند و ترهب در اصل از رهبت است بمعنی خوف فقال
پس گفت آنحضرت ان ترهب امتی الجلوس فی المساجد انتظار الصلوة بدرستی که ترهب امت
من نشستن است در مسجدها بانتظار نماز که از همه کس و همه چیز روی گردانیده متوجه پروردگار می نشینند
و آن ترهب که راهبان میکردند چیزی نیست و عاقبت آن محمود نه و آنرا نیز بسر نمیبردند رواه فی
شرح السنة وعن عبد الرحمن بن عایش قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رأیت ربی
دیدم پروردگار خود را عز و جل اگر این دیدن در خواب است چنانکه در روایتی آمده پس اشکالی ندارد و اگر در بیداری است
چنانکه در روایت دیگر آمده است پس از خصایص آنحضرت است چنانکه در شب معراج بر قول مختار
یا مأول است بدیدن مثالی و تمثیل حق عز و جل و علا بدان مثال فی احسن صورة در نیکوترین صورت
اگر این بیان صفت و شأن حق است پس مراد صفتی است که متجلی بصفت جمال و لطف و کرم بود و اطلاق
صورت بر صفت شایع است چنانکه گویند صورت حال چنین است و صورت مسئله این است و اگر بیان حال خود
میکند که من در آن وقت در صورت خوب و حال مرغوب بودم فلا اشکال و خود چون نباشد که وقت شهود
خاص و تجلی تام و انعام عام بود قال فیم یختصم الملأ الاعلی گفت پروردگار تعالی و پرسید از من که در چه

خصومت میکنند ملایکه و فلا رحمت از اکابر و اشراف قوم را گویند در آن بفضیلت که کدام اعمال
که فرشتگان در فضیلت آن بحث و گفتگو دارند یا در بر داشتن آن بمصعد قبول منازعت و مسابقت
مینمایند یا رشک میبرند بر آدمیان در آن فضایل و رغایب که با وجود شهوات جسمانی بدان مخصوص
و متمیز میشوند قلت میفرماید آنحضرت که گفتم من در برابر این سوال پروردگار انت اعلم تو دانا تری
که کدام است آن اعمال قال گفت آنحضرت فوضع کفه بین کتفی پس نهاد پروردگار تعالی دست
قدرت و انعام خود را میان دو شانه من کنایت است از تخصیص وی بمزید فضل و کرم و الطاف و انعام
چنانکه ملوک بعضی از خدام خود کنند چون خواهند که مخصوص گردانند ایشانرا بمزید قرب و افاضه
نعم فوجدت بردها بین ثدیی پس یافتم من سردی دست مولی تعالی را میان دو پستان
خود کنایت است از وصول اثر فیض بقلب شریف و حصول برد یقین و چون حصول این اثر موجب حصول علوم
و انشراح فیض آن بود فرمود فعلمت ما فی السموات والارض پس دانستم هرچه در آسمانها و هرچه
در زمین بود و عبارت است از حصول تمامه علوم جزوی و کلی و احاطه آن وتلا و خواند آنحضرت
مناسب اینحال و بقصد استشهاد بر امکان آن این آیت را که وکذلک نری ابراهیم ملکوت السموات
والارض و همچنین نمودیم با براهیم خلیل الله علیه الصلوة والسلام ملک عظیم تمامه آسمانها و زمین را
ولیکون من الموقنین و تا آنکه گردد ابراهیم از یقین کنندگان بوجود ذات و صفات و توحید
و اهل تحقیق گفته اند که تفاوت است میان این دو رؤیت زیرا که خلیل علیه السلام ملک آسمان و زمین را
دید و حبیب خدا صلی الله علیه وسلم هرچه در آسمان و زمین بود از ذوات و صفات و ظواهر و بواطن
همه را دید و خلیل حاصل شد مر او را یقین بوجوب ذاتی و وحدت حق بعد از دیدن ملکوت آسمان و زمین
چنانکه حال اهل استدلال و ارباب سلوک و محبان و طالبان میباشد و حبیب خدا حاصل شد مر
او را یقین و وصول الی الله اول پس از آن دانست عالم را و حقایق آنرا چنانکه شان مجذوبان و محبوبان
و مطلوبان است و اول موافق است بقول ما رأیت شیئا الا رأیت الله بعده و ثانی بعبارت
شیئا الا رأیت الله قبله وشتان ما بینهما رواه الدارمی مرسلا روایت کرد این را دارمی
از عبد الرحمن بن عایش که از تابعین است بطریق ارسال وللترمذی نحوه و مر ترمذی راست مانند
این حدیث است باختلاف در بعضی الفاظ عنه وعن ابن عباس و معاذ بن جبل از عبد الرحمن
مذکور و از ابن عباس و معاذ بن جبل وزاد فیه و زیاده کرده است ترمذی در این حدیث این را که
قال گفت پروردگار تعالی بعد از افاضه علوم و اعاده کرد سوال را که یا محمد هل تدری فیم یختصم الملأ

الاعلى مى خصمند آيا نميدانى كه در چه چيز خصومت ميكنند ملائكه قلت نعم فى الكفارات
اين بار گفتم آرى ميدانم در چه چيز خصومت ميكنند در كفارات يعنى در اعمالى كه سبب بخشيدن و پوشيدن
گناهان ميگردند والكفارات المكث فى المساجد بعد الصلوات و آن اعمال كه كفارت گناهان ميشوند
يكى از آنها درنگ كردن در مسجد با بعد از نماز با مشغول بذكر و دعا يا براى انتظار نمازهاى ديگر والمشى على
الاقدام الى الجماعات دوم رفتن بر پايها يعنى پياده رفتن بسوى جماعتهاى نماز واسباغ الوضوء
فى المكاره وسيوم رسانيدن وضو بحد كمال واكمال و اسباغ او در حالى كه مكروه و ناخوش دارد طبيعت
چنانكه حال مرض و سردى هوا ومن فعل ذلك عاش بخير و هر كسى كه بكند اين كارها زندگانى ميكند به نيكى
ومات بخير و ميميرد به نيكى وكان من خطيئته كيوم ولدته امه و ميگردد پاك از گناهان خود همچو در روز
زائيدن مادر او را فقال پس گفت پروردگار تعالى يا محمد اذا صليت فقل اى محمد چون نماز بگزارى
پس بگو و بخوان بعد از نماز اين دعا را كه اللهم انى اسالك فعل الخيرات خداوندا بدرستيكه من سوال ميكنم
ترا كردن نيكيها را وترك المنكرات وگذاشتن كارهاى بد را كه ناشناخته شده و نا آشنا اند در دين
وحب المساكين و سوال ميكنم دوستى مسكينان را كه ايشان را دوست ميدارم من يا ايشان دوست دارند مرا
مال محبت چون من ايشان را دوست دارم ايشان نيز دوست دارند چه هر كس دوستدار خود را دوست ميدارد
محبت يكيست در جانبين بر تواند اخته محب محبوب و محبوب محب فاذا اردت بعبادك فتنة
و چون خواهى به بندگان خود ابتلا و آزمايش و گمراهى در دين يعنى بلائى بفرستى كه بدان بيم زوال
ايمان باشد فاقبضنى اليك غير مفتون پس بميران مرا پيش از آنكه گرفتار فتنه شوم در دين و ايمان
از بيت هم اين دعا و امثال اين براى تعليم امت و ترسانيدن ايشان است قال گفت پروردگار تعالى
براى زيادت تعليم پيغمبر خود صلى الله عليه وسلم بعد از آن كه بيان كرد كفارات را يا گفت آنحضرت براى
زيادت بيان با امت با حصول علم از جانب حق والدرجات و عملهاى كه بآن قدر و مرتبه بنده در درگاه حق
بلند گردد نيز سه اند افشاء السلام يكى فاش گفتن سلام يعنى ظاهر و پيدا گفتن سلام بر آشنا و بيگانه
واطعام الطعام دوم خورانيدن طعام مسكينان و محتاجان و تصدق كردن بر ايشان و امداد و اعانت
نمودن ايشان را والصلوة بالليل والناس نيام وسيوم نماز گزاردن در شب در حالتى كه مردم در
خواب باشند كه آن بصدق و اخلاص نزديك تر است و مشقت و رياضت در آن بيشتر اشارت است باجتماع صفت
تواضع و جود و عبادت نظم شرف مرد بجود است و كرامت بسجود هر كه اين هر دو ندارد عدمش به ز وجود
ولفظ هذا الحديث كما فى المصابيح ولفظ اين حديث بر نوجهى كه در مصابيح است لم اجده فى كتب

عبد الرحمن الا فى شرح السنة پس يافتم او را از عبد الرحمن بن عايش مگر بغرض السنه كه آن نيز تصنيف
صاحب مصابيح است وعن ابى امامة قال گفت ابو امامه باهلى كه صحابى است و ابو امامه از تابعين
نيز هست و مشهور همين صحابى است قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلثة كلهم ضامن
على الله سه كس اند كه همه ايشان خداوند ضامنند كه واجب است بر خدا بجهة وعده وى كه تخلف نميكند
نگاه دارد ايشان را از فتنه و خسارت و ضرر دنيا و دين رجل خرج غازيا فى سبيل الله يكى از آن
سه كس مرديست كه بيرون آمد قصد كننده غزا را در راه خدا فهو ضامن على الله پس خداوند ضامن است
بر خدا حتى يتوفاه فيدخله الجنة تا آنكه بميراند او را پس در آرد او را در بهشت اين سعادت دينى است
او يرده بما نال من اجر يا باز گرداند او را زنده با آنچه يافته است از ثواب غزا اين نيز سعادت دينى
او غنيمة يا باز گرداند با آنچه يافته است از مال غنيمت اين سعادت دنياست بر تقدير بود و سعادت دنيا
با دين حاصل است ورجل راح الى المسجد دوم مرديست كه رفته است بسوى مسجد فهو ضامن على
الله پس وى نيز خداوند ضامن است بر خدا و واجب است بر خدا حفظ و رعايت و وقايت وى و اجر و ثواب وى
ورجل دخل بيته بسلام سيوم مرديست كه در آمده است خانه خود را بالسلام فهو ضامن على
الله پس وى نيز ضامن است بر خدا و در آمدن در خانه بسلام دو معنى دارد يكى آنكه نزد در آمدن در خانه
سلام گويد بر اهل خانه و ضمانيت در اينجا بحصول خير و بركت وى و در اهل خانه اوست دوم آنكه لازم
گيرد خانه را و بيرون نيايد از آن براى طلب امن و سلامت از صحبت خلق و مضمون در اينجا سلامت از
آفات و فتن است و چون مراد درين دو قسم خير ظاهر بود تصريح بدان نفرمود رواه ابو داود وعنه
و هم از ابى امامه است قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من خرج من بيته متطهرا كسى كه
بيرون آيد از خانه خود بطهارت الى صلوة مكتوبة بسوى نماز فرض فاجره كاجر الحاج المحرم
پس اجر او همچو اجر كسى است كه بحج بر آينده است احرام بسته نماز مشبه است بحج و وضو مشبه است باحرام
و وجه تشبيه ثبوت اجر و ثواب است از وقت بر آمدن از خانه تا وقت باز آمدن چنانكه در باب فضيلت
حج واقع شده است نه مساوات در ثواب بجميع وجوه يا اين از باب الحاق ناقص بكامل است از جهة
مبالغه در ترغيب و الاجر بقدر تعب است اگر چه نماز از حيثيت ذات اهم و ارجح است ومن
خرج الى تسبيح الضحى و كسى كه بيرون آيد بسوى نماز چاشت تسبيح و سبحه بضم نماز نفل را گويند لا ينصبه
الا اياه در تعب و مشقت نيندازد او را مگر تسبيح ضحى يعنى خالص بقصد نماز بر آيد نه مشوب بسمعه و ريا و غرض
ديگر فاجره كاجر المعتمر پس ثواب آنكس همچون ثواب كسى است كه عمره بجا مى آرد و عمره نسبت بحج با همچو نماز

نقل است نسبت بخیر غرض وصلوٰةٌ علیٰ اثر صلوٰةٍ لا لغوَ بینهما و نمازی از پی نماز دیگر که نیست کلام انت
بیهوده در وی کتابٌ فی علیین عملی است مکتوب در دیوان حفظ یا در اعلی مراتب و اشرف
و گفته اند که علیین نام مقامیست در آسمان هفتم رواه احمد و ابو داود وعن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا مررتم برياض الجنة فارتعوا و فتی که بگذرید شما بر مرغزارهای بهشتها
بهشت پس بچرید قیل گفته شد یا رسول الله و ما ریاض الجنة و چیست ریاض جنت قال المساجد
گفت ریاض جنت مسجد هاست که محل در وی سبب در آمدن در ریاض جنات قیل پرسیده شد و ما الرتع
و چیست چریدن یعنی چیستی که میباید چرید یا رسول الله قال گفت سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله
والله اکبر رواه الترمذی وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اتی المسجد لشیء فهو
حظه کسی که بیاید مسجد را برای چیزی یعنی غرضی و کاری دینی یا دنیاوی پس همان چیز نصیب اوست
و حاصل وقت اوست مضمون این حدیث فردیست از افراد انما الاعمال بالنیات رواه ابو داود
وعن فاطمة بنت الحسین عن جدتها فاطمة الکبری رضی الله عنها تابعیه است خواهر علی بن الحسین
زین العابدین تزوج کرد او را حسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب چون وفات کرد زوج او تزوج کرد عمرو بن عثمان
بن عفان روایت از فاطمه صغری دختر امام حسین از جده وی که فاطمه زهراست رضی الله تعالی عنهم
قالت کان النبی گفت بود پیغمبر صلی الله علیه و سلم اذا دخل المسجد چون درمی آمد مسجد را
صلی علی محمد و سلم صلوٰة میفرستاد بر محمد و سلام یعنی میگفت صلی الله علی محمد و سلم یا اللهم
صل علی محمد و سلم و قال و میگفت رب اغفرلی ذنوبی خداوندا بیامرز مر گناهان مرا و می گفت
اللهم صل علی یا صلی الله علی یا اللهم اغفر محمد از جهت تعلیم امت لفظی که بدان تکلم نمایند یا مناسبت
این اسم تعریف الصلوٰة و رحمت است و انکساری که در اللهم اغفرلی است وافتح لی ابواب رحمتک
و بگشا مرا درهای مهربانی خود را و اذا خرج و چون بیرون می آمد آنحضرت از مسجد میگفت صلی علی محمد و سلم
و قال رب اغفرلی ذنوبی وافتح لی ابواب فضلک رواه الترمذی و احمد و ابن ماجه و فی روایتهما
و در روایت احمد و ابن ماجه اینچنین آمده که قالت گفت فاطمه رضی الله عنها اذا دخل المسجد چون در می
آمد آنحضرت مسجد را و کذا اذا خرج و همچنین وقتی که بیرون آمد قال میگفت بسم الله و السلام علی
رسول الله بدل بجای صلی علی محمد و سلم و قال الترمذی لیس اسناده بمتصل و گفته است ترمذی نیست اسناد
این حدیث متصل و فاطمة بنت الحسین لم تدرک فاطمة الکبری و فاطمه دختر امام حسین در نیافته است فاطمه
بزرگ را چه امام حسین در وقت وفات فاطمه زهرا هشت ساله بیش نبود ندبل البته راوی درین متروک

وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال نهی رسول الله نهی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم عن
تناشد الاشعار فی المسجد از خواندن شعرها در مسجد مراد شعر زور و باطل است که خواندن آن نامشروع
است در مسجد که مکان طاعت و عبادت است اما شعری که در توحید باری سبحانه و تعالی و نعت رسول الله
صلی الله علیه و سلم و تابعان وی رضی الله عنهم و مواعظ و نصایح باشد بهمه حال و در همه جا محمود و مستحسن است
و آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای حسان که مدح وی و هجو دشمنان وی میگفت در مسجد منبری بنا میکرد
و میفرمود که روح قدس تائید میکند حسان را مادام که معارضت و مخاصمت میکند از پیغمبر خدا وعن
البیع و الاشتراء فیه و نهی کرد از فروختن و خریدن در مسجد و دیگر معاملات دنیا هم برین قیاس است
و ان یتحلق الناس یوم الجمعة قبل الصلوٰة فی المسجد و نهی کرد از حلقه کرده نشستن مردم روز جمعه پیش از
نماز در مسجد اگرچه برای مذاکره علم و مشغولی ذکر باشد و در بیان سبب نهی چند وجه گفته اند یکی
آنکه تحلق مخالف هیأت اجتماع مصلیان است دیگر آنکه اجتماع برای نماز جمعه کاری بزرگست که از آن
فارغ نشوند مشغول شدن بکار دیگر گنجایش ندارد و تحلق پیش از آن موهم غفلت از آن است و باین دو وجه نهی
مخصوص بتحلق در وقت خطبه نباشد سیوم آنکه وقت انصات و اشتغال باستماع خطبه و توجه بآن است
و باین وجه مراد نهی از تحلق نزد خطبه باشد و نیز نهی در دو وجه اول تنزیهی باشد و در سیوم تحریمی رواه ابو
داود و الترمذی وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من یبیع
او یبتاع فی المسجد چون ببینید کسی را که میفروشد یا میخرد در مسجد فقولوا پس بگوئید لا اربح الله
تجارتک سودمند نگرداند خدا تعالی سوداگری ترا و اذا رأیتم من ینشد فیه ضالة و چون
ببینید کسی را که میجوید در مسجد گم شده را فقولوا لا ردها الله علیک پس بگوئید باز نگرداند و نرساناند اورا
خدا تعالی بر تو رواه الترمذی و الدارمی وعن حکیم بن حزام بحای مهمله مکسوره و زا برادرزاده ام المؤمنین خدیجه
ولادت وی پیش از عام الفیل است بسیزده سال عمر او صد و بیست سال بود شصت سال در جاهلیت و شصت سال
در اسلام از اشراف قریش و فضلای قوم است باقی احوال او در جای دیگر ثبت یافته است قال نهی رسول
الله صلی الله علیه و سلم ان یستقاد فی المسجد نهی کرد آنحضرت از طلب قصاص کردن و کشتن قاتل در مسجد
و ان ینشد فیه الاشعار و از خواندن اشعار در مسجد و ان تقام فیه الحدود و برپا کردن حدها مثل حد
زنا و حد شرب و جز آن در مسجد و باید که بعد از ثبوت حد و قصاص و قضا بدان زدن و کشتن بیرون مسجد کنند
رواه ابو داود فی سننه روایت کرد این حدیث را ابو داود در سنن خود و صاحب جامع الاصول
نیز عن حکیم و روایت کرد صاحب جامع الاصول در جامع الاصول از حکیم بن نسبت ابن حزام و ظاهر آنست

اذا رأیتم

که مراد همین حکیم بن حزام خواهد بود چه حکیم از صحابه نیست یعنی حکیم بن حزام است و دیگر حکیم بن معاویه
التمیمی است و در صحبت وی اختلاف است والله اعلم. وفی المصابیح عن جابر و روایت کرد محیی السنه در
مصابیح از جابر و این در اصول یافته نشده است. وعن معاویة بن قرة عن ابیه. تابعی عالم عامل بود
ولادت او یوم الجمل ذکر کرده او را ابن حبان در ثقات دریافت هفتاد تن را از صحابه روایت میکند از پدر خود
و روایت میکنند از وی قتاده و شعبه و اعمش و جز ایشان. ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی
عن هاتین الشجرتین. معاویه بن قره از پدرش قره بضم قاف و تشدید را روایت کرد که آنحضرت نهی
کرد از خوردن این دو درخت. یعنی البصل والثوم. این تفسیر از راوی است که گفت مراد ازین شجرتین پیاز
و سیر است. وقال. و گفت آنحضرت من اکلهما فلا یقربن مسجدنا. کسی که بخورد آنها را پس باید که نزدیک
نیاید مسجد ما را. مبالغه است در نا درآمدن مسجد که نزدیک نیاید مسجد ما را و ذکر نزدیک کرد آن چه جای درآمدن
و با قربان کنایت از دخول است. وقال ان کنتم لا بد آکلیهما. و گفت آنحضرت اگر هستید شما ناچار خورندگان
این دو درخت. فامیتوهما طبخا. پس بمیرانید یعنی دور کنید بوی های آنها را به پختن. و سابقا معلوم شد که
هرچه بوی بد دارد از ماکولات و جز آن داخل است درین حکم و مراد بمسجد عامتر است و مخصوص مسجد نبوی
نیست و مجالس و مجامع خیر همه برین قیاس است. رواه ابو داود. وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم الارض کلها مسجد. زمین همه حکم مسجد دارد که نماز در وی جایز است بی کراهیت
الا المقبرة والحمام. مگر مقبره و حمام. اما مقبره از جهة آنکه غالب در وی قذرات و اخلاط تربت است با نجاسه
جدا میکرده از مرده ها از نجاسات و اگر مکان طاهر و نظیف باشد پس هیچ باکی نیست اگر ایمنی ندارد و بعضی بر آنند که
نماز در مقبره مکروه است مطلقا از جهة ظاهر این حدیث. اما نماز بجانب قبر حرام است باتفاق اگر بقصد تعظیم باشد
و اگر نه حکم مقبره دارد. و اما حمام از جهة آنکه محل کشف عورات و ماوای شیاطین است. رواه ابو داود والترمذی
والدارمی. وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یصلی فی سبعة
مواطن. نهی کرد آنحضرت از نماز گزاردن در هفت جا. فی المزبلة. بفتح با و ضم آن جای سرگین انداختن
و زبل بکسر زا سرگین و دیگر نجاسات در حکم آنست بلکه بعضی نجس تر از آن. والمجزرة. بجیم و زا و در جای ذبح
کردن حیوانات از جهة محاذات نجاسات. والمقبرة. و در مقبره چنانکه گذشت. وقارعة الطریق.
و در میان راه که جای پا کوب مردم است که میگذرند از جهة شغل خاطر بگذرندگان و تنگ کردن جا بر ایشان
نیز اگر مردم بی ضرورت از پیش نماز بگذرند آثم شوند و اگر ایشان را ضرورتی باشد مصلی بزه کار میشود. وفی
الحمام. و در حمام چنانکه گذشت. وفی معاطن الابل. و در جای نشاندن شتران تا از رمیدن ایشان تشویش نیاید

و فوق ظهر

وفوق ظهر بیت الله. و بر پشت خانه کعبه از جهة ترک ادب. رواه الترمذی و ابن ماجه. وعن ابی هریرة
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوا فی مرابض الغنم. بگزارید نماز در جای خسپیدن
گوسفندان. ولا تصلوا فی اعطان الابل. و نگزارید در نشستگاه شتران بجهة آنکه مذکور شد که تنفر شتران موجب
تشویش است بخلاف گوسفندان که تنفری ندارند و تشویشی نمیرسانند. رواه الترمذی. و اختلاف کرده اند
در آنکه نهی برای تحریم است یا تنزیه و بر هر تقدیر علت نهی نه آنست که مکان نجس است و الا جایز نباشد
و اماکن نجسه منحصر نیست در آن و نیز برین تقدیر ظاهر آن بود که میگفتند نهی کرد از گزاردن نماز در مکان نجس بلکه
علت همسایگی نجاست و قرب اوست حتی که اگر بساطی گسترده باشد و بالای سجاده نماز کنند نیز
مکروه است. وعن ابن عباس قال لعن رسول الله. گفت ابن عباس لعنت کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
زائرات القبور. زنانی را که زیارت کنند قبرها را بدانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در ابتدای حال منع کرده بود از زیارت
قبور مردان را و زنان را پس از آن رخصت کرد و فرمود که نهی میکردم شما را از زیارت قبور اکنون زیارت کنید
آنها را. پس بعضی میگویند این رخصت شامل است مردان را و زنان را اگرچه بصیغه ذکور واقع شده چنانکه عادت
شرع است در اغلب احکام که خطاب بمردان میکنند و زنان نیز داخل اند در آن و بعضی میگویند رخصت
مخصوص بمردان است و زنان باقی اند بر نهی از جهة کثرت جزع و نوحه گری و اگر این حدیث بعد از رخصت گشت
بمردان است چنانکه ظاهر است مؤید این قول است. والمتخذین علیها المساجد والسرج. و لعنت کرده
رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسانی را که بر قبور مسجدها را یعنی سجده گاه میکنند بجانب قبور بقصد تعظیم
چنانکه گذشت و کسانی را که میکنند چراغها بر قبور بقصد تعظیم و نزد بعضی حرام است اگرچه بقصد تعظیم
نباشد از جهة اسراف و تضییع مال و بعضی گویند اگر آنجا راه گذر مردم باشد یا در سایه چراغ کاری میکرده
باشند جایز است و درین صورت چراغ گرفتن بجهة قبر نیست بلکه بجهة کاری دیگر است که قبر در آن منظور نیست
رواه ابو داود والترمذی والنسائی. وعن ابی امامة قال ان حبرا من الیهود سال النبی. گفت ابو
امامه که دانشمندی از یهود پرسید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم ای البقاع خیر. کدامین از جاها
بهتر است و این متضمن سوال از بدترین بقعها نیز هست کما لا یخفی. فسکت عنه. پس خاموش ماند
آنحضرت از جواب این سوال. وقال. و گفت اسکت حتی یجیء جبرئیل. خاموش میباشم تا
آنکه بیاید جبرئیل. فسکت. پس خاموش ماند تا آمدن جبرئیل. وجاء جبرئیل. و آمد جبرئیل. فسال. پس پرسید آنحضرت
فقال ما المسؤول عنها باعلم من السائل. پس گفت جبرئیل نیست آنکه سوال کرده شده است از بقاع که کدام
یکی از آنها خیر است داناتر از سوال کننده یعنی من هم نمیدانم که بهترین بقعها کدام است چنانکه شما نمیدانید

لكن أسأل ... ولكن هیچ جسم پروردگار خود را تبارك و تعالى ثم قال پس گفت جبرئیل یا محمد
إني دنوت من الله دنواً من نزدیک شدم از درگاه خدا نزدیک شدنی که ما دنوت منه قط
نزدیک نشده بودم در مدت عمر از آنجناب هرگز قال گفت آنحضرت وكيف كان و چگونه بود آن نزدیکی
تو از الله تعالی و چه مقدار بود یا جبرئیل قال گفت جبرئیل كان بيني وبينه بود میان من و میان خدا
سبعون ألف حجاب من نور هفتاد هزار پرده از نور از جهة آن گفت که جبرئیل روحانی است آنجا
حجاب ظلمانی و جسمانی وجود ندارد و باید دانست که این حجب نسبت بمخلوقات است نه نسبت بخالق وحق سبحانه تعالی
محجوب نیست محجوب بندگانند چنانکه حجاب آفتاب نسبت با عمی که محجوب است نه آفتاب حجاب خلق از خالق دو قسمت ظلمانی
جسمانی و نورانی روحانی و آدمیان بعضی محجوبند برؤیت نعیم از منعم و بعضی برؤیت اسباب از مسبب و بعضی برؤیت شهوات مباحه
یا محرمه و دیگر حجابهای طبیعی و نفسانی و ملائکه و بعضی از آدمیان مقرب محجوبند بمعانی اسما و صفات و افعال حق کروبیان
محجوبند بنور مهابت و عظمت و کبریا و جلال و قدس **نظم** بدر دیقین پرده های خیال نماند سر اپرده الا جلال و بالجمله صفات
پرده نوانند دانه لیغان علی قلبی هم از این قبیل است و هیچکس نسبت بذات اقدس بی پرده نیست اگر خود پرده نباشد
کائنات همه بنور ذات سوخته گردد **نظم** هست از پس پرده گفتگوی من و تو چون پرده برافتد نه تو مانی و نه من
در مرمز از یمعنی در اول کتاب نیز گذشته است والله اعلم پس جبرئیل میگوید که بنهایت مرتبه قرب رسیدم از حق
سبحانه پرسیدم فقال پس گفت وی سبحانه شر البقاع أسواقها بدترین جاها بازارهاست و خیر البقاع
مساجدها و بهترین جاها مسجدهاست رواه ابن حبان في صحيحه عن ابن عمر روایت کرد این حدیث را ابن
حبان در صحیح خود از ابن عمر و در اصل کتاب درین موضع بیاض است

الفصل الثالث

عن أبي هريرة رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول گفت ابو هریره شنیدم آنحضرت
را که میفرمود من جاء مسجدي هذا کسی که بیاید مسجد مرا این مسجد که عظیم الشان و واضح البرهان است و مساجد
دیگر تابع وی و فرع وی خواهند بود در حکم لم يأته إلا لخير يتعلمه أو يعلمه نیاید مگر برای کار نیک که خود
می آموزد یا می آموزاند دیگری را و نماز و ذکر و اعتکاف نیز همین حکم دارد و تخصیص بعلم از جهة اظهار فضیلت اوست
فهو بمنزلة المجاهد في سبيل الله پس آنکس در اجر و ثواب بسبب مجاهده نفس همچو کسی است که جهاد میکند در راه خدا
ومن جاء لغير ذلك و کسی که بیاید برای دیگر جز امر خیر همچو لهو و لعب و خبث و مرور فهو بمنزلة الرجل ينظر إلى متاع غيره
پس آنکس همچو مردیست که می نگرد بجانب متاع دیگری که این مرد آن متاع ندارد و حسرت میخورد این کس در آخرت
چون ثواب آنکس که درین مسجد کسب خیر کرده است می بیند حسرت میخورد و متألم میگردد که چرا ازین دولت محروم ماندم
رواه ابن ماجه والبيهقي في شعب الإيمان وعن الحسن مرسلا قال قال رسول الله روایت است از حسن بصری مرسلا

که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم يأتي على الناس زمان می آید بر مردم زمانی که يكون حديثهم
في مساجدهم في أمر دنياهم میباشد گفتگوی ایشان در مسجدهای ایشان در کار دنیای ایشان فلا تجالسوهم
پس همنشینی نکنید ایشان را تا شریک نشوید با ایشان اگرچه همزبانی نکنید فليس لله فيهم حاجة پس نیست مر
خدای تعالی را در ایشان حاجتی کنایت است از بیزاری حق از ایشان و عدم اعتنا و مبالات با ایشان
و بر آمدن ایشان از عهد وی و پناه وی و الا وی تعالی منزه است از حاجت رواه البيهقي في شعب الإيمان
این حدیث دلالت دارد بر کراهت سخن دنیا در مسجد و اخبار و آثار در ذم کلام دنیا در مسجد و منع از آن بسیار
آمده است و همانا که مراد آن خواهد بود که خبث و لا یعنی باشد و بسیار باشد و الا یک کلمه و دو کلمه که ضرور
باشد داخل آن نخواهد بود و در خلق شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمده است که بعضی صحابه میگفتند
بود آنحضرت که چون ما ذکر طعام میکردیم ذکر میکرد آنرا با ما و چون دنیا ذکر میکردیم ذکر میکرد آنرا با ما
و خنده میکرد را نیز و این را بجهة حسن خلق و تألیف قلوب ایشان میکرد و غالب مجلس شریف در مسجد بود
والله اعلم وعن السائب بن يزيد رضي الله عنه صحابی صغیر است حاضر شد حجة الوداع را همراه پدر خود
و هفت ساله بود در روایتی از پدر خود قليل الحديث حلیف بنی امیه یا بنی عبد شمس قال گفت كنت
نائماً في المسجد بودم من خوابیده در مسجد نبوی فحصبني رجل پس زد مرا سنگریزه مردی فنظرت
فإذا عمر بن الخطاب رضي الله عنه پس چون بیدار شدم ناگاه می بینم که عمر بن الخطاب حاضر است
فقال اذهب فأتني بهذين پس گفت عمر برو و بیار این دو کس را اشارت بدو مرد که نشسته بودند در مسجد
و سخن میکردند با آواز بلند فجئته بهما پس آوردم نزد عمر آن هر دو مرد را فقال ممن أنتما پس گفت
عمر از کدام جماعه اید شما أو من أين أنتما یا گفت از کجا اید شما شک راویست قالا من أهل الطائف
گفتند آن دو مرد از اهل طائفیم نام جایی مشهور است از زمین حجاز سه مرحله از مکه و قبر ابن عباس در
آن است قال گفت عمر رضی الله عنه لو كنتما من أهل المدينة اگر میبودید شما از اهل مدینه یعنی می شناختید
حرمت مسجد شریف را یا مردم غریب نمیبودید مستحق عفو و شفقت لأوجعتكما هر آینه دردناک میکردم شما را
بزدن ترفعان أصواتكما في مسجد رسول الله بلند میگردانید آوازهای خود را در مسجد پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم رواه البخاري ازینجا معلوم میشود که بلند گردانیدن آواز در مسجد نه از ادب است خصوصا در مسجد
شریف نبوی صلی الله علیه وسلم که مقام خاص و محل ورود نور و حضور است و در بحث علم که آواز بلند کرد
در رخصت است وعن مالك قال بنى عمر رحبة في ناحية المسجد روایت است از امام مالک گفت بنا کرد عمر
رضي الله عنه فضائی در یکسوی مسجد تسمى البطيحاء نامیده میشد آن رحبه را بطیحا بالضم با و فتح حا معنی زمینک

با سنگریزه [illegible] بگفت [illegible] این رحبه [illegible] خود [illegible]
مردم و لغط بغین معجمه و طای مهمله مفتوحتین بانک و خروش او ینشد شعرا یا بخواند شعر را او یرفع صوته
یا بلند کرداند آواز خود را فلیخرج الی هذه الرحبة پس باید که بیرون رود از مسجد و برود بسوی این رحبه رواه
فی الموطا روایت کرد این حدیث را امام مالک در موطا که نام کتاب اوست وعن انس رضی الله عنه قال
رای النبی گفت انس دید پیغمبر صلی الله علیه وسلم نخامة فی القبلة نخامه را بر دیواری که در جانب قبله
مسجد بود و نخامه بضم نون نزاق که از حلق برآید و آنرا انخاع نیز گویند فشق ذلک علیه پس دشوار آمد آن بر
آنحضرت حتی رای فی وجهه تا آنکه دیده شد اثر ناخوشی در روی مبارک وی فقام پس برخاست آنحضرت
از آنجا که نماز میکرد فحکه بیده پس مالید و تراشید آن نخامه را بدست مبارک خود فقال پس گفت آنحضرت
ان احدکم اذا قام الی الصلوة بدرستی که چون یکی از شما بایستد بسوی نماز فانما یناجی ربه پس مناجات
میکند و راز میگوید با پروردگار خود را وان ربه بینه وبین القبلة و بدرستی که پروردگار
تعالی و تقدس میان او و میان قبله است بسبب توجه و حضور او بجانب حق فلا یبزقن احدکم قبل قبلته پس باید
که بزاق نیفکند یکی از شما بجانب قبله بجهة رعایت ادب ولکن عن یساره و لیکن باید که بیفکند بزاق بجانب
چپ خود او تحت قدمه یا بیفکند زیر پای خود ثم اخذ طرف ردائه فبصق پس گرفت آنحضرت گوشه
ردای خود را پس بصاق افکند در وی ثم رد بعضه علی بعض پس باز گردانید پاره از ردا بر پاره دیگر یعنی
مالید بجا مد فقال او یفعل هکذا پس گفت یا بکند همچنین و گفته اند که اگر در مسجد است همچنین کند و در
مسجد اختیار دارد که در جانب چپ بیندازد یا زیر پا چنانکه گذشت رواه البخاری وعن السائب بن خلاد
وهو رجل من اصحاب النبی و سائب بن خلاد مردیست از یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم و کنیت او
ابو سلمه است مدنی است و عامل عمر بود رضی الله عنه بر یمن قال گفت سایب بن خلاد که ان رجلا ام
قوما مردی امامت کرد قومی را فبصق فی القبلة پس بصاق کرد در جانب قبله اگر در مسجد بود کراهت سخت تر
و اگر در مسجد نبود کراهت بسبب ترک ادب قبله باقیست و رسول الله و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
ینظر میدید آنرا فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لقومه مر قوم او را که امامت
ایشان میکرد حین فرغ هنگامی که فارغ شد از امامت لا یصلی لکم امامت نکند این مرد شما را
بعد ازین فاراد بعد ذلک ان یصلی لهم پس خواست آن مرد بعد از آن که امامت کند این قوم را فمنعوه
پس باز داشتند او را از امامت کردن فاخبروه بقول رسول الله و چون وی سبب منع پرسید خبر دادند او را
بگفته پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که فرموده بود وی امامت نکند مر شما را فذکر ذلک لرسول الله

پس ذکر کردند

پس ذکر کرد آن مرد منع کردن قوم مر او را از امامت و خبر دادن ایشان بقول رسول خدا صلی الله علیه وسلم
که آیا در واقع منع کرده اید مرا از امامت کردن فقال نعم پس گفت آنحضرت آری منع کرده ام و حسبت
انه قال و گمان میبرم که آنحضرت گفت بآن مرد در بیان سبب منع از امامت انک قد آذیت الله
ورسوله بدرستی که تو ای مرد آزار کردی خدا را و رسول خدا را بارتکاب منهی عنه خصوصا در نماز و در مسجد
بزاق کردن جانب قبله رواه ابو داود وعن معاذ بن جبل رضی الله عنه قال روایت است از معاذ
بن جبل که گفت احتبس عنا رسول الله باز داشته شد از ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ذات
غداة عن صلوة الصبح در یکوقت بامداد از نماز صبح یعنی در وقت معتاد بیرون نیامد حتی
کدنا نترآءی عین الشمس تا نزدیک بودیم که ببینیم آفتاب را طلوع کرده فخرج سریعا پس بیرون آمد از
خانه شتابان فثوب بالصلوة پس تکبیر برآورده شد برای نماز فصلی رسول الله پس نماز گزارد پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم وتجوز فی صلوته و سبک و شتاب بگزارد نماز را بر خلاف عادت شریف
نماز بامداد فلما سلم دعا بصوته پس چون سلام داد خواند با آواز بلند خود فقال لنا پس گفت ما را
علی مصافکم کما انتم بر جای خود باشید بر جاهایی که صفها بسته اید برای نماز چنانکه هستید نشسته
ثم انفتل الینا پس برگشت آنحضرت از نماز روی بجانب ما ثم قال اما انی ساحدثکم ما حبسنی
عنکم الغداة پس گفت آگاه باشید بدرستی که من خبر دهم شما را که چه چیز باز داشت مرا از شما در این بامداد
انی قمت من اللیل اینست که بدرستی که من برخاستم پاره از شب چنانکه عادت بود در برخاستن
از برای نماز تهجد فتوضأت پس وضو کردم وصلیت ما قدر لی و بگزاردم از نماز آنچه تقدیر کرده شده
برای من خدا خواست فنعست فی صلوتی پس خواب کردم در نماز و نعاس بضم نون گرانی اوایل خواب
که آنرا بفارسی پینکی گویند چنانکه فرمود حتی استثقلت تا آنکه گران شدم و این لفظ صریح است که
این روایت در خواب بود و در روایتی آمده که فاستیقظت پس بیدار شدم و این دلالت دارد بر آنکه
بعد از بیدار شدن از آن خواب بود والله اعلم فاذا انا بربی پس ناگاه می بینم که من با پروردگار خودم
تبارک و تعالی فی احسن صورة در نیکو صفتی و حالتی بیان صفت حق است یا حالت خود چنانکه
در فصل دوم گذشت فقال پس گفت پروردگار تعالی یا محمد قلت گفتم لبیک رب ایستاده ام
در خدمت توجه میفرمائی پروردگار من قال گفت فیم یختصم الملأ الاعلی در چه چیز است بحث
و نزاع که میکنند فرشتگان معنی این عبارت گذشت قلت گفتم لا ادری در نمی یابم و نمیدانم
قالها ثلثا گفت این کلمه را پروردگار تعالی و پرسید از من سه بار و هر بار همین جواب گفتم

قال فرأيته وضع كفه بين كتفي گفت آنحضرت دیدم پروردگار تعالی را که نهاد دست قدرت
خود در میان هر دو شانه من حتی وجدت برد انامله بین ثدیی تا آنکه یافتم سردی انگشتان او را میان
هر دو پستان خود فتجلی لی کل شیء وعرفت پس ظاهر شد و روشن شد مرا هر چیز از علوم و شناختم همه را
فقال پس گفت پروردگار تعالی یا محمد قلت گفتم لبیک رب قال گفت فیم یختصم الملأ الاعلی
در چه چیز مخاصمه میکنند ملأ اعلی قلت فی الکفارات گفتم خصومت میکنند در کفارات یعنی
عملهایی که کفارت گناهان گذشته میشوند قال گفت پروردگار تعالی وما هن چه چیز اند و کدام اند کفارات
قلت گفتم کفارات سه چیز اند مشی الاقدام الی الجماعات یکی رفتن بپایها بسوی جماعتهای نماز والجلوس
فی المساجد بعد الصلوات دیگر نشستن در مسجدها بعد از نماز واسباغ الوضوء حین الکریهات دیگر
کامل و سیراب کردن وضو در حالتهایی که ناخوش میدارد طبیعت استعمال آب را چنانکه در سرما و بیماری
قال گفت پروردگار تعالی ثم فیم بعد از آن در چه چیز خصومت و بحث میکنند قلت فی الدرجات
گفتم در درجات یعنی عملهایی که بدان پایه و درجه ثواب و قرب الهی تعالی بلند و بیشتر گردد قال وما هن
گفت پروردگار تعالی چه چیز اند و کدام اند درجات قلت اطعام الطعام گفتم درجات خورانیدن طعام
است مسکینان و محتاجان و مهمانان یعنی جود و احسان کردن بخلق یکی از آن میان اطعام است که عام است
نفع او و سخت است احتیاج بدان ولین الکلام دیگر نرمی کردن در سخن با مردم و بخلق و لطف بودن با زیردستان
و با شکسته دلان و درشتی نمودن والصلوة باللیل والناس نیام دیگر نماز کردن در شب و حال آنکه مردم در خواب اند
قال سل گفت پروردگار تعالی سؤال کن برای خود هر چه خواهی قلت گفتم و دعا کردم باین که اللهم انی
اسألک فعل الخیرات وترک المنکرات وحب المساکین وان تغفر لی وترحمنی واذا اردت فتنة
فی قوم فتوفنی غیر مفتون ترجمه این الفاظ در فصل ثانی معلوم شد با اندک تفاوتی که در اینجا است و با
زیادتی طلب آمرزش و مهربانی و اینجا این زیادتی نیز هست واسألک حبک و سؤال میکنم از تو دوستی
که من ترا دوست دارم یا آنکه تو مرا دوست داری وحب من یحبک و سؤال میکنم دوستی کسی را که دوست دارد
ترا بهر دو معنی وحب عمل یقربنی الی حبک و دوستی کاری که نزدیک گرداند مرا بدوستی تو اینجا معنی
اول متعین است فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انها حق پس گفت آنحضرت بعد از تحدیث این
واقعه که دیدم و گفتم راست و درست است فادرسوها ثم تعلموها پس بخوانید آنرا و یاد گیرید معانی الفاظ آنرا بعد از آن
تعلیم سید آنرا بر مردم رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح گفت ترمذی این حدیث حسن
و صحیح است وسألت محمد بن اسماعیل عن هذا الحدیث و گفت پرسیدم محمد بن اسماعیل را یعنی بخاری را

نسخه بالليل

از این

از این حدیث که چه حال دارد فقال پس گفت محمد بن اسماعیل یعنی بخاری هذا حدیث حسن صحیح
وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یقول اذا دخل
المسجد میگفت در وقت در آمدن مسجد این کلمات را اعوذ بالله العظیم پناه میجویم بخدای بزرگ
وبوجهه الکریم و بذات پاک او که جامع جمیع بزرگیهاست گفته اند که هر گرا بکرم وصف کردی گویا بهمه
صفات کمال وصف کردی وسلطانه القدیم و بسلطنت و قهرمانی وی که قدیم است من
الشیطان الرجیم از شیطان سنگسار کرده شده قال گفت آنحضرت فاذا قال ذلک پس چون بگوید
کسی این کلمات را نزد در آمدن مسجد قال الشیطان حفظ منی سائر الیوم میگوید شیطان نگاه داشته شد
این بنده از شر من تمام روز رواه ابو داود وعن عطاء بن یسار قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم عطاء بن یسار که از تابعین است و مشاهیر علما و کبار ایشان ثقه کثیر الحدیث مولی ام المؤمنین میمونه
مات سنة اربع وتسعین بر قول اشهر و هو ابن اربع وثمانین گفت که گفت آنحضرت اللهم لا تجعل قبری
وثنا یعبد خداوندا مگردان قبر مرا مانند بتی که پرستیده میشود اشتد غضب الله علی قوم
اتخذوا قبور انبیائهم مساجد سخت شد یا سخت باد خشم خدا بر گروهی که گرفتند قبرهای پیغمبران
خود را مسجدها بر وجهی که سابقا معلوم شد رواه مالک مرسلا وعن معاذ بن جبل قال کان النبی
صلی الله علیه وسلم یستحب الصلوة فی الحیطان بود آنحضرت که دوست میداشت نماز را در حیطان
قال بعض رواته گفتند بعضی از راویان این حدیث در بیان مراد بحیطان یعنی البساتین میخواهد از حیطان
بساتین را و حیطان در اصل جمع حائط است بمعنی دیوار که احاطه میکند موضعی را بمعنی بستان می آید بجهت
احاطه دیوارها بوی رواه الترمذی وقال روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت هذا حدیث
غریب این حدیث غریب است لا نعرفه الا من حدیث الحسن بن ابی جعفر نمیشناسیم آنرا مگر
از حدیث حسن بن ابی جعفر وقد ضعفه یحیی بن سعید وغیره بتحقیق ضعیف گفته او را یحیی بن سعید و
غیر وی از بعض ائمه حدیث و گفته اند که وی شناخت در روایت حدیث و منکر الحدیث است و یحیی
بن سعید که از ثقات ائمه حدیث است از وی روایت نمیکرد و ابو حاتم گفته که حسن مستجاب الدعوه بود و لیکن
اشتغال بعبادت بسیار کرد از صناعت حدیث و حفظ آن بوی غفلتی و وهمی راه یافت والله اعلم
وعن انس بن مالک رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة الرجل فی بیته
بصلوة نماز مرد در خانه خود برابر است و محسوب است بیک نماز وصلوته فی مسجد القبائل بخمس و
عشرین صلوة و نماز وی در محلتها محسوب است به بیست و پنج نماز وصلوته فی المسجد الذی یجمع

جنبه پنجاه هزار صلوة ونماز وی در مسجدی که جمعه گزارده میشود در وی بپانصد نماز. وصلوته فی المسجد
الاقصی بخمسین الف صلوة. ونماز وی در بیت المقدس بپنجاه هزار نماز. ودر بعضی نسخ بالف صلوة
بهزار نماز. وبعضی علما نوشته اند بر وی که صواب همین است. وصلوته فی مسجدی بخمسین الف صلوة
ونماز او در مسجد من به پنجاه هزار نماز. وصلوته فی المسجد الحرام بمائة الف صلوة. ونماز او در مسجد حرام بصد هزار
نماز. رواه ابن ماجة. وعن ابی ذر قال قلت گفت ابوذر گفتم یا رسول الله ای مسجد وضع فی الارض
اول کدام مسجد است که نهاده شده وبنا کرده شد در زمین نخست. قال المسجد الحرام گفت نخستین مسجد که
بنا کرده شده است در زمین مسجد حرام است که کعبه معظمه است. قلت ثم ای گفتم بعد از ان کدام
مسجد است که نهاده شده است. قال گفت آنحضرت ثم المسجد الاقصی بعد از آن مسجد اقصی است. قلت
کم بینهما. گفتم چند مدت است میان بنای این دو مسجد. قال اربعون عاما. گفت چهل سال. ثم
الارض لک مسجد. بعد از این تمام مر ترا مسجد است یعنی حکم مسجد دارد که جایز است نماز در وی چنانکه مسجد معهود
فحیثما ادرکتک الصلوة فصل پس هر جا که دریابد ترا نماز وبرسد وقت آن پس بگزار نماز را.
متفق علیه. در اینجا اشکال آورده اند که بانی کعبه ابراهیم است علیه السلام وبانی بیت المقدس
سلیمان علیه السلام ومیان ایشان بیشتر از هزار سال است پس چهل سال چون گفت جواب داده اند که ابن جوزی
گفته است که اشارت در حدیث باول بنا نهادن است این دو مسجد را ونیست ابراهیم نخستین کسی که بنا
کرده کعبه را ونه سلیمان نخستین کسی که بنا کرده بیت المقدس را زیرا که بتحقیق روایت کرده شده است که
اول کسی که بنا کرد کعبه را آدم بود علیه السلام پس از آن منتشر شدند اولاد او در زمین پس تواند که بعضی از اولاد
آدم بنا دو بیت المقدس را نهاده باشند پس از آن بنا نهاد ابراهیم کعبه را وشیخ ابن حجر عسقلانی
گفت که بتحقیق یافتم شاهدی برای این سخن زیرا که ابن هشام در کتاب التیجان گفته است که چون
آدم کعبه را بنا کرد امر کرد او را پروردگار تعالی بسیر کردن بسوی بیت المقدس وبنا کردن آن پس بنا کرد آنرا وعبادت
کرد در وی وبنای آدم کعبه را خود مشهور است برین تقدیر فاصله چهل سال بعید نباشد کذا فی بعض الشروح
والله اعلم **باب الستر** ستر پوشیدن ومراد اینجا پوشیدن عورت است که از شرایط نماز است
ومؤلف درین باب احادیث آورده در بعضی از لباسها که آنحضرت پیغمبر واصحاب وی نماز در آن کرده اند وآنچه مکروه
است در آن نماز قطع نظر از قدر واجب در ستر عورت **الفصل الاول** عن عمر بن ابی سلمة روایت است از
عمر بن ابی سلمه مخزومی قرشی که ربیب آنحضرت بود وپسر ام سلمه صحابی صغیر است وولادت وی در ارض حبشه
در سنه ثمانیه از هجرت ودر وقت وفات آنحضرت نه ساله بود ویاد گرفت از آنحضرت احادیث ووفات

یافت در زمان عبد الملک سنه ثلث وثمانین رضی الله عنه قال رأیت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم یصلی فی ثوب واحد نماز میگزارد در یک جامه که روایت مشتملا به در حالتی که اشتمال
کننده بود آنحضرت بآن جامه فی بیت ام سلمة. در خانه ام سلمه وصورت اشتمال آنست که طرف راست
از جامه که بر دوش راست است از زیر دست راست گرفته بر دوش چپ بندد واز طرف که بر دوش چپ است از زیر دست چپ گرفته
بر دوش راست بندد وهر دو طرف بر سینه وغالبا احتیاج به بستن هر دو طرف بر سینه بر تقدیر است که گوشهای
جامه دراز نباشد وبیم کشاده شدن بود واگر بسیار دراز باشد حاجت به بستن نبود چنانکه از لباس فقرا
بمن ظاهر میگردد ولهذا در عبارت بعضی از شارحان این قید واقع نشده واشتمال را توشیح نیز گویند
مأخوذ از وشاح بمعنی حمایل که در گردن اندازند. واضعا طرفیه علی عاتقیه در حالتی که نهنده بود هر دو طرف
جامه را بر هر دو دوش خود چنانکه تصویر کرده شد. متفق علیه. وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یصلین احدکم فی الثوب الواحد باید که نماز نگزارد یکی از شما در یک جامه
که لیس علی عاتقیه منه شیء نیست بر هر دو دوش وی از آن جامه چیزی بهمان طریق که در معنی اشتمال مذکور
شد چه بر تقدیر عدم آن از کشف عورت امن نبود تا بدست گرفته نگاه ندارد وبرین تقدیر نهادن دست
بر دست که سنت است میسر نگردد وبا وجود آن اگر ستر عورت حاصل است نماز درست است نزد ائمه ثلث وجمهور
علما الا امام احمد وبعضی سلف نظر بظاهر این حدیث. متفق علیه. وعنه قال سمعت رسول الله
وهم از ابی هریره است که گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت من صلی فی ثوب
واحد فلیخالف بین طرفیه کسی که نماز گزارد در یک جامه پس باید که مخالفت کند میان هر دو طرف
آن جامه چنانکه در صورت اشتمال گفته شد. رواه البخاری. وعن عائشة رضی الله عنها قالت صلی
رسول الله گفت عایشه نماز گزارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی خمیصة لها اعلام. در خمیصه که
مر او را علمها بود وخمیصه جامه از خز یا صوف سیاه علم دار واگر سیاه وعلم دار نبود خمیصه نگویند فنظر الی
اعلامها نظرة. پس نگاه کرد آنحضرت بجانب علمهای که مر آن خمیصه را بود یک نگاه کردنی. فلما انصرف
قال پس چون برگشت آنحضرت وفارغ شد از نماز گفت اذهبوا بخمیصتی هذه الی ابی جهم ببرید
این خمیصه مرا پیش ابی جهم که صحابی مشهور بود ومعمر بود واز پیران قریش واین خمیصه را وی بخدمت
هدیه آورده وچون آنحضرت را از علمهای آن ناخوش آمد باز پس فرستاد وفرمود که این خمیصه را نزد
وی ببرید وائتونی بانبجانیة ابی جهم وبیارید برای من انبجانیه وی را وانبجانیه بکسر همزه وفتح
آن وسکون نون وکسر موحده وفتح نیز آمده گلیم پشمین درشت افروترین جامها منسوب بموضعی

انبجان نام دارد و طلب کردن انبجانیه از ابی جهم برای آن بود که چون وی فرستاده بود بباز پس فرستادن
شکسته خاطر نگردد و سبب ناخوش داشتن آن بود که فرمود فانها الهتنی آنفا عن صلوتی یعنی بدرستی که
این خمیصه نظر افتادن بر نقوش اعلام و الوان آن باز داشت مرا از ذوق و حضور نماز اکنون متفق
علیه و فی روایة للبخاری و در روایتی مر بخاری را اینچنین آمده است که قال کنت انظر الی علمها و انا
فی الصلوة گفت آنحضرت بودم من که نگاه میکردم بجانب علم آن خمیصه حال آنکه من در نماز بودم
فاخاف ان تفتننی پس ترسیدم من که در فتنه بیندازد مرا و باز دارد از نماز و حضور در آن
و از اینجا معلوم میگردد که صور و نقوش ظاهره را در نفوس طاهره و قلوب صافیه تاثیر تمامی هست با وجود علو
مقام و کمال نزاهت و نظر بتحقیق این تاثیر و تغیر ناشی از کمال صفا و غایت لطافت است چنانکه در جامه سفید
یک نقطه سیاه اگر افتد نمایان گردد و هر چند سفید تر نمایان تر و آلودگان و تیره دلان را از آن معنی آگاهی نبود و نزد من
این تعلیم است مر امت را و تنبیه است مر ایشان را بر تثبت و احتیاط و احتراس در مباشرت و ملابست
ملاهی و مشاغل و الله اعلم بحقیقة الحال و عن انس رضی الله عنه قال روایت است از انس که گفت کان قرام
بکسر قاف تخفیف را پرده باریک رنگین منقش لعائشة مر عایشه را رضی الله عنها سترت به جانب
بیتها پوشیده بود عایشه بآن پرده گوشه خانه خود را اظهر آنست که دیوار خانه خود را بدان پوشیده
و مزین ساخته بود و بعضی گویند مثل حجله خرگاه ساخته بود و بعضی گویند که متاعی در خانه داشت بآن پرده
آنرا پوشیده بود زیرا که از پوشیدن دیوارها و پرده گرفتن آنرا نهی کرده اند پس عایشه رضی الله عنها چگونه
آنرا ارتکاب نموده باشد مگر آنکه علم بدان نداشته باشد و تواند که این حال پیش از نهی باشد و الله تعالی اعلم
فقال لها النبی پس گفت مر عایشه را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم امیطی عنا قرامک هذا
دور کن و بردار از پیش ما پرده خود را فانه لایزال تصاویره تعرض لی فی صلوتی پس بدرستی که
همیشه این نقشها و علمهای وی ظاهر میگردد بر من در نماز من رواه البخاری و عن عقبة بن عامر قال
اهدی لرسول الله گفت عقبة بن عامر جهنی که صحابی مشهور است بهدیه فرستاده شد برای پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم فروج حریر قبای ابریشم و فروج بفتح فا و تشدید را مضموم در آخر جیم قبای
که از پس چاک دارد چنانکه برای سواری کنند و اول کننده آن اکیدر بود که کلانتر دومة الجندل و بعضی
گویند دیگری بود فلبسه پس پوشید آنحضرت آن قبا را و این پیش از تحریم لبس حریر بود و بعضی گویند
بعد از تحریم بود از برای استمالت خاطر آن شخص که فرستاده بود پوشیده و این سخن بغایت بعید است
و مخالف سوق حدیث ثم صلی فیه پس نماز گزارد در آن قبا ثم انصرف پس باز گشت از نماز

وصافتر

فنزعه

فنزعه پس بکشید آن قبا را از بدن مبارک نزعا شدیدا بکشیدنی بسختی کالکاره له همچون ناخوش
دارنده آنرا ثم قال لا ینبغی هذا للمتقین لایق و سزاوار نیست اینچنین جامه مر متقیان را خصوصا مهتر
و بهتر و سرور متقیان را صلی الله علیه و سلم یعنی اگر چه مباح است و رواست و لیکن از مقام عزیمت
و افضلیت دور است و تواند که همین ابتدای تحریم و مقدمه آن باشد و الله اعلم متفق علیه

الفصل الثانی

عن سلمة بن الاکوع قال قلت گفت سلمة بن الاکوع که صحابی مشهور است و از شجاعان و دلیران
روزگار بود و پیاده بر سواران میرسید گفتم یا رسول الله انی رجل اصید من مردی ام که شکار میکنم و پیراهن
تنها میپوشم که ازار با وی نباشد تا دنبال شکار باسانی توانم دوید افاصلی فی القمیص الواحد آیا نماز کنم
در یک پیراهن قال نعم گفت آری بگزار نماز در یک پیراهن و ازرره و تکمه ها کن پیراهن را یعنی بر بند گریبان
اگر فراخ باشد و عورت از آن نمایان گردد در رکوع و سجود و لو بشوکة اگر چه تکمه کردن و بر بستن بخار
باشد رواه ابو داود روایت کرد این حدیث را ابو داود باین لفظ و روی النسائی نحوه و روایت
کرد نسائی مانند آن بلفظ دیگر و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال بینما رجل یصلی گفت ابو هریره در
اثنای آنکه مردی نماز میگزارد مسبل ازاره که دراز کننده و فرو هشته است ازار خود را و اسبال
دراز کردن جامه و فرو هشتن آن تا زمین بطریق ناز و تکبر و مخصوص نیست بازار ولیکن بیشتر استعمال در ازار یابد
قال له رسول الله گفت مر او را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذهب فتوضأ برو پس وضو کن
فذهب و توضأ پس رفت آن مرد و وضو کرد ثم جاء پس باز آمد فقال رجل پس گفت مردی دیگر
که حاضر بود یا رسول الله ما لک امرته ان یتوضأ چه بود ترا که امر کردی وی را تا آنکه وضو کند قال گفت
آنحضرت انه کان یصلی و هو مسبل ازاره از جهت آنکه وی نماز میگزارد در حال آنکه وی اسبال کننده
است ازار خود را و ان الله تعالی لا یقبل صلوة رجل مسبل ازاره و بدرستی که خدای تعالی قبول
نمیکند نماز مردی را که اسبال کننده است ازار خود را از جهت ناز و تکبر و ثواب نمیدهد بران اگر چه در اصل صحت دارد
و از ذمه ساقط میگردد رواه ابو داود ماند آنکه قبول نا کردن نماز از وی چگونه علت امر بوضو کردن دو وجه
گفته اند یکی آنکه امر بوضو کرد او را تا بداند که وی مرتکب معصیت است چه در علم ایشان قرار یافته بود که وضو مکفر
خطایا و بخشیدن گناهان است و دور میگرداند اسباب آنرا همچون غضب و مانند آن و طیبی گفته شاید که
سر در امر بوضو با وجود طهارت آنست که فکر کند مرد در سبب امر کردن پس بیابد قباحت این فعل خود را که ارتکاب کرده
است و حق تعالی ببرکت امر رسول الله صلی الله علیه و سلم بطهارت ظاهر پاک گرداند باطن او را از تکبر و خیلا که
باخته شده است او را بر اسبال ازار زیرا که طهارت ظاهر موثر است در طهارت باطن و ظاهر در فهم خاصان

میبرد باید که احتمال نقض وضو باشد یا موجب کراهیت در آن کردند شراح بیان آن چنین کرده اند که
گفته شد فافهم وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقبل صلوة
حائض الا بخمار قبول کرده نمیشود نماز بالغه که در سن حیض رسیده است الا بسرپوش و خمار بکسر خا در اصل چیزی
که پوشیده شود بدان سر را واکنون استعمال او در سرپوش زنان آید و در صراح گفته که خمار بکسر معجر زنان یعنی
سر و موی زن عورت است و واجب ستر آن در نماز و این در حره است وامه حکم مرد دارد در عورت چنانکه
در کتب فقه معلوم شده است رواه ابو داود والترمذی وعن ام سلمة رضی الله عنها انها سالت
رسول الله روایت است از ام سلمه که وی پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم اتصلی المرأة فی درع وخمار
آیا نماز گزارد زن در پیراهن و معجر لیس علیها ازار که نباشد بر تن وی ازار قال گفت آنحضرت بگزارد
اذا کان الدرع سابغا وقتی که باشد پیراهن وی تمام یعنی دراز چنانکه یغطی ظهور قدمیها بپوشد
پشت هر دو پای او را و اگر نه از وی اخل عورت است رواه ابو داود روایت کرد این حدیث را ابو داود وذکر
جماعة وقفوه علی ام سلمة وذکر کرد ابو داود جماعتی را از ائمه حدیث که وقف کرده اند این حدیث را
بر ام سلمه یعنی گفته اند که این قول ام سلمه است نه قول رسول الله صلی الله علیه وسلم و معنی حدیث
موقوف در مقدمه معلوم شده است وعن ابی هریرة ان رسول الله روایت است از ابی هریره که پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم نهی عن السدل فی الصلوة نهی کرده از سدل در نماز و صورت سدل آنکه جامه بر سر و
دوش بیندازد و اطراف جامه را در جوانب رها کند و گذاشتن ردا بر دوش و رها کردن اطراف آن و پوشیدن
قبای آنکه دستها در آستین نکند و بعضی شارحان تفسیر کرده اند آنرا بتلثیم که بستن دهن است بگوشه دستار
و سبب نهی آن گفت که این فعل یهود است و بعضی گفته اند بجهت آنکه سیرت زنان و عادت ایشان است و بعضی گفته که
مانع است از قرائت و تحسین آن و صاحب فائده و آروغ یا آنکه از دهن او بوی بد می آید از آن مستثنی است و بستن
دهن بدست درین صورتها مستحب و مستحسن است رواه ابو داود والترمذی وعن شداد بن اوس
صحابی است برادرزاده حسان بن ثابت نزول کرد در بیت المقدس و معدود است در شامیین قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم خالفوا الیهود مخالفت کنید یهود را بگزاردن نماز در موزه و نعلین
فانهم لا یصلون فی نعالهم ولا فی خفافهم زیرا که بدرستی که یهود نمیگزارند نماز در نعلهای خود و موزهای
خود و از اینجا معلوم میشود که عمل برخصت از برای اظهار خلاف با اهل ضلالت مستحسن و مرغوب است و هر چند
رخصت است اما چون متضمن خلاف با ایشان است حکم عزیمت میگیرد رواه ابو داود وعن ابی سعید
الخدری رضی الله عنه قال بینما رسول الله در اثنای آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یصلی باصحابه

نماز میگذارد

نماز میگزارد با یاران خود اذ خلع نعلیه ناگاه برکشید از پای نعلین خود را فوضعهما عن یساره
پس نهاد نعلین را در جای خود تا آنکه کسی در جانب آنحضرت نبود والا در آنجانب نمی نهاد از جهت ورود
نهی از آن چنانکه در حدیث آینده بیاید فلما رای ذلک القوم پس چون دیدند برکشیدن نعلین را از
آنحضرت صلی الله علیه وسلم صحابه القوا نعالهم برکشیدند از پاهای خود نعلهای خود را و بینداختند
فلما قضی رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوته پس چون تمام کرد آنحضرت نماز خود را قال ما حملکم علی
القائکم نعالکم فرمود چه داشت شما را بر انداختن شما نعلهای خود را قالوا رأیناک القیت نعلیک
گفتند دیدیم ما ترا که انداختی نعلین خود را فالقینا نعالنا پس انداختیم ما نیز نعلهای خود را بمتابعت تو
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان جبریل اتانی پس گفت بدرستی که جبرئیل آمد مرا فاخبرنی ان فیهما
قذرا پس خبر داد مرا که در نعلین پلیدی هست و قذر بفتح قاف و ذال معجمه در اصل آنچه مکروه بدارد آنرا طبع
و ظاهر آنجا نجاستی نبود که نماز با آن درست نباشد بلکه چیزی بود مستقذر که طبع آنرا ناخوش دارد و الا از سر
میگرفت که بعضی از نماز با آن گزارده بود و خبر دادن جبرئیل بدان و برآوردن از پای بجهت کمال تنظیف و تطهیر
بود که لایق بحال شریف وی بود و بعضی از شافعیه گویند که استصحاب نجاست بنسیان منع نمیکند از درستی
بودن نماز نظر بظاهر این حدیث و این قول قدیم است مر شافعی را بعد از آن فرمود آنحضرت اذا
جاء احدکم المسجد فلینظر وقتی که خواهد یکی از شما که در آید در مسجد پس باید که نگاه کند فان رای
فی نعلیه قذرا پس اگر ببیند در نعلین خود پلیدی فلیمسحه ولیصل فیهما پس باید که مسح کند آن
پلیدی را و بگزارد نماز در نعلین و تحقیق این در تطهیر النجاسات گذشت رواه ابو داود والدارمی
وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم فلا یضع
نعلیه عن یمینه چون نماز بگزارد یکی از شما پس باید که ننهد نعلین خود را در راستای خود ولا عن
یساره و نیز باید که ننهد در جانب چپ خود فتکون عن یمین غیره پس باشد در راستای غیر او یعنی
اگر بجانب دست چپ خود بنهد در جانب دست راست دیگری که در پهلوی وی در جانب چپ او ایستاده است واقع
میشود و چون در راستای خود خوش ندارد در راستای دیگری چون روا دارد **نظم** هر چه بر جان خویش نپسندی
نیز بر جان دیگری مپسند الا ان لا یکون عن یساره احد مگر آنکه نباشد در جانب چپ او هیچ یکی
ولیضعهما بین رجلیه و باید که بگذارد نعلین را میان دو پای خود وفی روایة و در روایتی این زیادت
آمده که او لیصل فیهما یا باید که نماز بگزارد در نعلین و برنکشد آنها را از پای رواه ابو داود وروی
ابن ماجة معناه

الفصل الثالث

عن ابی سعید الخدری قال دخلت علی النبی گفت

ابو سعید خدری رضی الله عنه که درآمدم بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرأیته یصلی علی حصیر پس دیدم
که نماز میگزارد آنحضرت بر بوریا. یسجد علیه سجده میکند بروی ازینجا معلوم شد نماز گزاردن و سجده
کردن بر چیزی که حایل باشد میان وی و زمین درست است خواه از جنس رویندهٔ زمین باشد یا نه و اگرچه در
حدیث حصیر تخصیص بذکر یافته ولیکن دلایل دیگر دارند که بر غیر آن چنانکه جامه یا صوف نیز جایز است
و بعضی گویند بر غیر آنچه از جنس روینده‌های زمین باشد خوب نیست. قال گفت ابوسعید. ورأیته یصلی فی ثوب
واحد متوشحا به. و دیدم آنحضرت را که نماز میگزارد در یک جامه در حالیکه متوشح بود بآن جامه چنانکه
گذشت. رواه مسلم. وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال رأیت رسول الله گفت دیدم پیغمبر
خدا را صلی الله علیه وسلم یصلی حافیا ومتنعلا. نماز میگزارد گاهی پای برهنه و گاهی نعلین پوشیده
رواه ابو داود. وعن محمد بن المنکدر تابعی است و از اجلهٔ تابعین و مشاهیر ایشان ثقه جمع کرد میان
علم و زهد و عبادت شنید از جابر و انس و عایشه و ابو هریره و جز ایشان و شنیدند از وی ثوری
و عمرو بن دینار و یحیی بن سعید و مالک و غیرهم مات سنة ثلثین ومائة قیل غیره وله نیف وسبعون سنة
قال صلی جابر فی ازار قد عقده من قبل قفاه. گفت نماز گزارد جابر بن عبد الله انصاری صحابی مشهور
در ازاری که بتحقیق بست آنرا در جانب گردن خود ازینجا درست که او را در ته می بندند و جابر آنرا بلند
ناکردن بربست و همین را پوشیده نماز گزارد. وثیابه موضوعة علی المشجب. و حال آنکه جامه‌های وی
نهاده شده بود بر مشجب بکسر میم و سکون شین معجمه و فتح جیم چوبهای که سرهای آنها را بهم بنوندند و پایها
را گشاده دارند و جامه‌ها بروی نهند و گاهی مشک آب را نیز بیاویزند تا آب سرد گردد و اهل عرف اینجا
آنرا سه پایه گویند. فقال له قائل پس گفت مر جابر را گوینده. تصلی فی ازار واحد. آیا میگزاری نماز در
یک ازار با وجود آنکه جامه‌های تو حاضر است. فقال پس گفت جابر. انما صنعت ذلک لیرانی
احمق مثلک. نکردم من آنرا مگر برای آنکه ببیند مرا جاهلی مانند تو و بداند که نماز گزاردن در یک جامه جایز است
و خلاف سنت نیست. وصف بحماقت بجهت مبادرت وی کرد بانکارش از تأمل و سؤال و در بین تنبیه است
بر ترک طعن و اعتراض بر اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم بترک سنت و حسن ظن بایشان اگرچه بظاهر خلاف
صواب نماید و بر همین قیاس علمای راسخ در علم از اهل استقامت و اولی سؤال و استفسار است نه اعتراض
و انکار. وایّنا کان له ثوبان علی عهد النبی. و کدام یکی از ما بود که مر او را دو جامه بود در زمان پیغمبر صلی
الله علیه وسلم. و اگرچه بعد از وسعت و قدرت نماز گزاردن در دو جامه و تجمل در هیأت نماز مستحب
و مستحسن است ولیکن برای غرض تعلیم و تنبیه بر جواز در یک جامه نیز مستحب است چنانکه جابر کرده بطلان تهاون

و لسائل رواه البخاری. وعن ابی بن کعب رضی الله عنه از مشاهیر صحابه و خطباء ایشان است
کاتب وحی و حافظ قرآن مناقب او بسیار است و امیر المومنین عمر رضی الله عنه او را سید
المسلمین میخواند. قال گفت. الصلوة فی الثوب الواحد سنة. نماز گزاردن در یک جامه سنت و طریق
مسلوک است در دین و جایز است چنانکه گفت. کنا نفعله مع رسول الله بودیم ما که میکردیم آنرا با پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم ولا یعاب علینا. و عیب گرفته نمیشد بر ما. فقال ابن مسعود پس گفت ابن مسعود
انما کان ذلک اذا کان فی الثیاب قلة. نبود نماز گزاردن در یک جامه مگر وقتی که بود در جامه‌ها تنگی. فاما
اذا وسع الله فالصلوة فی الثوبین ازکی. پس چون فراخ گردانید خدای تعالی ارزاق را پس نماز گزاردن در دو
جامه فاضلتر و در ثواب زیاده تر است از جهة حسن ادب و اظهار نعمت و تحسین هیأت. رواه احمد.

باب السترة

سترة بضم سین و سکون تا آنچه پوشیده شود بوی چیزی و مراد اینجا آنچه استاده
شود پیش مصلی تا متمیز شود سجده‌گاه او و بدو کار نگردد گذرنده بگذشتن از پیش آن مانند دیواری
یا ستونی یا چوبی و جز آن و باید که درازی وی کم از ذراعی نبوده و سطبری آن انگشت و احکام آن در احادیث
بیاید.

الفصل الاول عن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان النبی بود پیغمبر صلی الله علیه
وسلم یغدو الی المصلی میرفت در وقت بامداد بسوی مصلای عید. والعنزة بین یدیه تحمل و عنزه
در پیش آنحضرت برداشته میشد و عنزه بفتحات نام نیزهٔ خورد است که سنان دارد مقدار یک گز
و عادت چنان بود که خادمان شریف آنرا بر میداشتند برای مصلحتها و کارها که یکی از آن ستره ساختن است
در نماز چنانکه میگوید. وتنصب بالمصلی بین یدیه. و استاده کرده میشد بمصلا پیش آنحضرت و
ستره ساخته میشد. فیصلی الیها. پس نماز میگزارد آنحضرت بسوی آن. رواه البخاری. وعن
ابی جحیفة بتقدیم جیم مضمومه بر حای مفتوحه از صغار صحابه است و در وقت وفات آنحضرت
بحد بلوغ نرسیده بود ولیکن شنیده است از وی و امیر المومنین علی او را بر بیت المال کوفه گذاشته بود.
قال رأیت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم بمکة. در مکه. وهو بالابطح و حال
آنکه بود آنحضرت در ابطح که نام وادیست نزدیک مکه در راه منا و آنرا محصب و بطحی نیز گویند و
مکه را بطحی نیز گویند بجهة آن و آنحضرت را صلی الله علیه وسلم ابطحی خوانند و ابطح بمعنی سیل آبی که در وی
سنگریزهای خرد بود. فی قبة حمراء من ادم. بود آنحضرت در خیمهٔ سرخ از چرم و ادم بفتحتین چرم
دباغت کرده شده. ورأیت بلالا اخذ وضوء رسول الله. و دیدم بلال را که گرفت آب باقی مانده
را از وضوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم. ورأیت الناس یبتدرون ذلک الوضوء. و دیدم مردم را

کرمیشتافتند و [illegible] میکردند برای گرفتن آن آب من حدث [illegible] و شتابان مسح بر

پس کسی میرسید وقتی یا چیزی را از آن آب مسح میکرد با آن آب میمالید بروی خود و اندام خود. وَمَنْ لَمْ

يُصِبْ مِنْهُ أَخَذَ مِنْ بَلَلِ يَدِ صَاحِبِهِ و کسی نمییافت از آن آب میگرفت از تری دست یار خود. ثُمَّ رَأَيْتُ

بِلَالًا أَخَذَ عَنَزَةً پس دیدم بلال را که گرفت عنزه را. فَرَكَزَهَا پس خلانید آنرا در زمین و ستره ساخت

وَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ و بیرون آمد پیغمبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حُلَّةٍ حَمْرَاءَ در حلت جامه از ازار و ردا که

خطهای سرخ داشت چنانکه جامهٔ الاجه در دیار ما میباشد نه آنکه مراد جامهٔ سرخ خالص باشد که آن

مکروه است کراهت تحریمی و تحقیق آن در باب لباس بیاید ان شاء الله تعالی. مُشَمِّرًا در حالتی که دامن برزده

بود آنحضرت و برداشته گوشهٔ ازار را. صَلَّى إِلَى الْعَنَزَةِ بِالنَّاسِ رَكْعَتَيْنِ گزارد آنحضرت

متوجه بجانب عنزه با مردم دو رکعت. وَرَأَيْتُ النَّاسَ وَالدَّوَابَّ و دیدم مردم را و چارپایان را

يَمُرُّونَ بَيْنَ يَدَيِ الْعَنَزَةِ میگذشتند پیش عنزه پس معلوم شد که بعد از نصب ستره گذشتن مردم و

غیر مردم ضرری بنمازی نمیدارد و گذرندگان آثم نمیشوند. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَعَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا

أَنَّ النَّبِيَّ روایت است از نافع از ابن عمر که پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يُعَرِّضُ رَاحِلَتَهُ بود که

می نشاند شتر سواری خود را برپهنا بجانب قبله. فَيُصَلِّي إِلَيْهَا پس نماز میکرد آنحضرت بسوی راحله

و یعرض بفتح یا و سکون عین و بضم را و کسر آن و ضم افصح است و بضم یا و فتح عین و کسر رای مشدده نیز روایت آمده

و عرض و تعریض برپهنا نهادن. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ این مقدار از حدیث بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند

وَزَادَ الْبُخَارِيُّ و زیادت کرده است بخاری این عبارت را که. قُلْتُ أَفَرَأَيْتَ إِذَا هَبَّتِ الرِّكَابُ

گفت نافع گفتم با بن عمر خبر ده مرا که چون بیرون میرفتند شتران برای چریدن و آب خوردن چه کار میکرد

آنحضرت و بجانب چه چیز نماز میکرد. قَالَ گفت ابن عمر. كَانَ يَأْخُذُ الرَّحْلَ بود آنحضرت که میگرفت پالان

شتر را. فَيُعَدِّلُهُ پس راست مینهاد آنرا مشتق از عدل یا از تعدیل. فَيُصَلِّي إِلَى آخِرَتِهِ پس میگزارد آنحضرت

بجانب چوب پس پالان. آخره بفتحات بی مد و بمد و کسر خا چوبی که تکیه میکنند بآن شتر سوار و چون آن چوب

بلندی دارد آنرا ستره میساخت و بسوی آن نماز میکرد. وَعَنْ طَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا وَضَعَ أَحَدُكُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ وقتی که بنهد یکی از شما پیش خود. مِثْلَ مُؤْخِرَةِ

الرَّحْلِ مانند چوب پس پالان شتر و موخره بضم میم و سکون همزه و کسر خا و فتح آن و بضم میم و فتح همزه

و تشدید خای مشدده بمعنی آخره که در حدیث سابق گذشت و آخره فصیح تر است از موخره تا آنکه گفته اند

که ظاهر آنست که لفظ آنحضرت آخرة الرحل است و راوی بلغت خود موخرة الرحل روایت کرده زیرا که فر

افصح لغت

افصح عرب است از روی لغت حضرت افصح قریش است صلی الله علیه وسلم [illegible] پس باید که نماز

بگزارد. وَلَا يُبَالِ مَنْ مَرَّ وَرَاءَ ذَلِكَ و باک ندارد کسی را که بگذرد از پیش آن ستره و قطع نمیکند خشوع

او را یا باک ندارد کسی که بگذرد و آثم نمیگردد. رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَعَنْ أَبِي جُهَيْمٍ بضم جیم و فتح ها و سکون تحتانی

صحابی معروف است خواهرزادهٔ ابی بن کعب باقی ماند تا امارت معاویه. قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَوْ يَعْلَمُ الْمَارُّ بَيْنَ يَدَيِ الْمُصَلِّي مَاذَا عَلَيْهِ اگر بداند گذرنده پیش مصلی که چه گناه است بروی

لَكَانَ أَنْ يَقِفَ أَرْبَعِينَ هر آینه باشد استادن و نگذشتن از پیش مصلی تا چهل. خَيْرًا لَهُ مِنْ أَنْ يَمُرَّ بَيْنَ

يَدَيْهِ بهتر است مر او را از گذشتن وی پیش مصلی. قَالَ أَبُو النَّضْرِ گفت است ابو نضر بضاد معجمه که یکی از روات

این حدیث است از ابی جهیم. لَا أَدْرِي قَالَ درنمییابم که گفت. أَرْبَعِينَ يَوْمًا چهل روز. أَوْ شَهْرًا أَوْ سَنَةً

یا گفت چهل ماه یا چهل سال و از احادیث دیگر معلوم میشود که چهل سال گفت و مبالغه هم درین است

مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت ابو سعید خدری که گفت

آنحضرت إِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ إِلَى شَيْءٍ يَسْتُرُهُ مِنَ النَّاسِ چون نماز بگزارد یکی از شما بسوی چیزی که بپوشد

او را از مردم یعنی ستره برپا کند که حایل شود میان وی و میان مردم. فَأَرَادَ أَحَدٌ أَنْ يَجْتَازَ بَيْنَ يَدَيْهِ پس خواست

یکی که بگذرد از پیش وی یعنی میان وی و ستره. فَلْيَدْفَعْهُ پس باید که براند و دور کند او را. فَإِنْ أَبَى

فَلْيُقَاتِلْهُ پس اگر سرکشی کند و دور نگردد پس باید که کشتن کند با وی و در روایتی فَلْيَقْتُلْهُ پس باید که

بکشد او را و این مبالغه است در دفع و ظاهر گفته اند اگر بچیزی دفع کند که جایز است دفع کردن بآن

و ناگاه کشته شود و بمیرد قصاص واجب نگردد و در دیت اختلاف است. فَإِنَّمَا هُوَ شَيْطَانٌ زیرا که نیست

وی مگر شیطان یعنی کار شیطان کند که قطع خشوع است یا مراد شیطان انس است چه شیطان بر جن و انس هر دو

اطلاق می یابد و مردم شریر را شیاطین انس گویند. هَذَا لَفْظُ الْبُخَارِيِّ این لفظ بخاری است. وَلِمُسْلِمٍ

مَعْنَاهُ و مر مسلم را معنی اوست و لفظ دیگر است. وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ

رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَقْطَعُ الصَّلَوٰةَ الْمَرْأَةُ وَالْحِمَارُ وَالْكَلْبُ میبرد و باطل میگرداند نماز را زن

که از پیش مصلی بگذرد و همچنین خر و سگ. وَيَقِي ذَلِكَ مِثْلُ مُؤْخِرَةِ الرَّحْلِ و نگاه میدارد قطع را از

راه یافتن بنماز و منع میکند آنرا نهادن چیزی مانند موخره رحل در پیش و ستره ساختن آنرا چنانکه معلوم

شد. رَوَاهُ مُسْلِمٌ بدانکه جمهور علما از صحابه و غیرهم بر آنند که قطع نمیکند هر چه و هر که از پیش مصلی بگذرد

جز این سه چیز و چه غیر آن از احادیث که وارد شده است در آن چنانکه این حدیث و جز آن محمول است

بر مبالغه و تاکید در نصب ستره یا مراد قطع خشوع و حضور در صلوة است که سر صلوة و روح اوست یا مراد

آنست که نزدیک شیطانست که قطع شود بجهت شغل دل مصلی بدان و تخصیص این سه چیز بذکر از جهت شدت شغل است در آن اما زن خود ظاهر است و اما حمار پس از جهت کثرت ملازمت شیاطین مر او را چنانکه استحباب تعوذ از شیطان نزد نهیق حمار دلالت دارد بر آن و اما کلب پس از جهت غلظ نجاست وی و بعضی بر آنند که مرور زن حایض و سگ سیاه قاطع است و این قول را بعایشه و ابن عباس نسبت کنند وعن عایشة رضي الله عنها قالت کان النبي گفت عایشه که بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یصلي من اللیل نماز میگزارد در شب وانا معترضة بینه وبین القبلة ومن بر پهنا افتاده بودم میان آنحضرت و میان قبله کاعتراض الجنازة همچو بر پهنا افتادن جنازه میت در پیش نماز کنندگان اشارتست بانکه بتمام مقابل افتاده بودم نه در یک گوشه و با وجود آن آنحضرت نماز میکرد پس معلوم شد که پیش آمدن زن در نماز قطع نمیکند نماز را متفق علیه وعن ابن عباس قال اقبلت راکبا علی اتان روایت است از ابن عباس که گفت پیش آمدم من سواره بر ماده خری و اتان بفتح همزه و کسر نیز آمده و حمار مذکر و مونث هر دو را گویند و اتان مخصوص است بانثی و اتانه بتا نیز آمده و در ذکر اتان اشارت بانکه چون مرور ماده خر قاطع نباشد مرور امراة نیز نخواهد بود وانا یومئذ قد ناهزت الاحتلام و من در آن روز بتحقیق نزدیک شده بودم مدت بلوغ را ورسول الله و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یصلي بالناس بمنا میگزارد نماز با مردم در منی که بر سه میل است از مکه فنزلت پس فرود آمدم وارسلت الاتان ترتع و رها کردم و سر دادم ماده خر را که بچرد ودخلت في الصف و در آمدم در صف نماز فلم ینکر علي احد پس انکار نکرد بر من هیچ یکی یعنی سواره بر ماده خر پیش صف نماز آمدم و ماده خر را پیش صفوف سر دادم از جهت عدم قطع اتان صلوة را و از جهت عدم بلوغ من اگر چه قریب بدان شده بودم متفق علیه

الفصل الثاني عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم چون نماز بگزارد یکی از شما فلیجعل تلقاء وجهه پس باید که بگرداند در مقابل روی خود شیئا چیزی را از جنس دیوار یا درخت و ستون و جز آن فان لم یجد فلینصب عصاه پس اگر نیابد چیزی را که بگرداند آنرا مقابل روی خود پس باید که استاده کند عصای خود را و بخلاند آنرا در زمین و اگر زمین سخت بود بنهد عصا را بر آن طولا نه عرضا تا بر مثال خلانیدن بود فان لم یکن معه عصا پس اگر نباشد با وی عصا فلیخطط خطا پس باید که بکشد خطی را در زمین ثم لا یضره ما مر امامه پس ضرر ندارد او را چیزی که بگذرد پیش او در قطع خشوع رواه ابو داود وابن ماجة بدانکه خط کشیدن قول قدیم شافعی و قول امام احمد است و بعضی از مشایخ ما نیز بآن قایل شده و نزد اکثر مشایخ ما و نزد مالک خط

معتبر نیست و امام محمد گفت الخط لیس بشيء و شافعی نیز در قول جدید آنرا نفی کرده و گفته که حدیث وارد درین باب ضعیف و مضطربست و نیز خط در حیلولت اعتبار ندارد و از بعید متمیز و مرئی نه و مختار صاحب هدایه نیز همین است و شیخ ابن الهمام گفت که سنت اولی است باتباع و فی الجملة ظهوری و امتیازی هم دارد و موجب جمعیت خاطر و دفع انتشار میکرد و بعد از آن اختلافست در صفت خط نزد بعضی بر شکل هلال معتبر است و نزد بعضی طویل بجانب قبله و نزد بعضی بر عرض یمینا و شمالا و مختار قول بطول است کذا في بعض الشروح وعن سهل بن حثمة بفتح حای مهمله و سکون مثلثه صحابی صغیر است ولادت وی در سنه ثالث از هجرتست انصاریست مات في امارت معاویه مر او را چند حدیثست قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم الی سترة چون نماز بگزارد یکی از شما بسوی ستره فلیدن منها پس باید که نزدیک بایستد از ستره بقدر امکان سجود لا یقطع الشیطان علیه صلوته تا نبرد شیطان بروی نماز وی را بوسوسه و قدرت نیابد بر آن چه اگر دور باشد از ستره احتمال مرور دارد و بخطور آن در وسوسه می افتد رواه ابو داود وعن المقداد بن الاسود قال ما رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلي الی عود گفت مقداد بن الاسود که صحابی کبیر و قدیم الاسلام است رضي الله عنه ندیدم من آنحضرت که میگزارد نماز بسوی چوبی ولا عمود ولا شجرة و نه بسوی ستونی و نه درختی الا جعله علی حاجبه الایمن او الایسر مگر آنکه میگردانید آنرا برابر ابروی راست خود یا ابروی چپ خود ولا یصمد له صمدا و قصد نمیکرد مر آنرا قصد کردنی راست که میان دو چشم وی افتد بلکه میل کرد از وی از جهت خوف مشابهة بعبادت اصنام و کمال تنزه از آن اگر چه از روی ظاهر باشد رواه ابو داود وعن الفضل بن عباس رضي الله عنهما اتانا رسول الله گفت فضل بفتح فا و سکون ضاد معجمه نام برادر عبد الله بن عباس است که آمد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ونحن في بادیة لنا و بودیم ما در بادیه که ما را بود و منزل ومعه عباس و همراه آنحضرت عباس بود و عرب را رسم است که از شهر بر آیند و در بادیه خیمه زنند و سازند و چند گاه آنجا بگذرانند و هر جماعه را بادیه معین و جای مخصوص است که در آنجا باشند پس آنحضرت در بادیه که اهل بیت عباس بود آمد فصلی في صحراء پس نماز گزارد در صحرا کذ لیس بین یدیه سترة نبود پیش آنحضرت ستره از دیوار و درخت و عصا و جز آن و ازینجا معلوم میشود که ستره نهادن واجب نیست بلکه امری مستحب است اگر گذرگاه مردم بود وحمارة لنا وکلبة و خرکی ما را بود و سگکی نیز بود تعبثان بین یدیه بازی میکردند پیش آنحضرت در نماز و تعبثان بفتح تا و با فما بالی بذلک پس باک نداشت آنحضرت بآن و تا در حمارة و کلبة یا برای تانیث است یا برای وحدت رواه

انه رواه ابو داود والنسائي وعن ابي سعيد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يقطع الصلوة شيء
نمیبرد و باطل نمیگرداند نماز را چیزی از آنچه بگذرد پیش مصلی وادرؤا ما استطعتم و دفع کنید و برانید
بقدری که توانید از برای نگاه داشت خشوع و خضوع فانما هو شیطان زیرا که آن گذرنده شیطان است
رواه ابو داود الفصل الثالث عن عائشة رضی الله عنها قالت کنت انام بین یدی
رسول الله گفت عائشه بودم من که خواب میکردم پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ورجلای فی قبلته
و حال آنکه هر دو پای من در قبله آنحضرت بود یعنی در سجده گاه او فاذا سجد غمزنی پس چون میخواست سجده
کند زد میکرد پای مرا فقبضت رجلی پس میکشیدم و گرد می آوردم هر دو پای خود را واذا قام بسطتهما
و چون می استادی گشاده و دراز میکردم پایها را قالت گفت عائشه والبیوت یومئذ لیس فیها
مصابیح و خانها در آن هنگام نبود در آنها چراغ گویا این اعتذار است از دراز کردن عائشه پایهای خود را
در سجده گاه آنحضرت اما دراز کردن وی رضی الله عنها پایها را بار دوم بعد از غمز آنحضرت پایهای را باید که
بگمان آن باشد که آنحضرت انتقال کرده باشد از آنجا و به استاده باشد یا غفلتی که آدمی را در خواب میباشد
والله اعلم متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو یعلم
احدکم ما له اگر بداند یکی از شما آنچه مراو راست از گناه فی ان یمر بین یدی اخیه در گذشتن از پیش برادر
مسلمان در نماز معترضا فی الصلوة بر پهنا رونده در نماز کان لان یقیم مائة عام خیر له هر آینه استادن
او صد سال بهتر مراو را من الخطوة التی خطا از گامی که بزند آنرا رواه ابن ماجة وعن کعب الاحبار
قال روایت از کعب احبار که گفت لو یعلم المار بین یدی المصلی ماذا علیه اگر بداند گذرنده از پیش
مصلی از آنچه بروست از گناه لکان ان یخسف به خیرا له هر آینه باشد اینکه فرو برده شود او را در زمین بهتر
مراو را من ان یمر بین یدیه از گذشتن وی از پیش مصلی وفی روایة و در روایتی بجای خیرا له اهون
علیه آمده یعنی باشد استادن او صد سال آسان تر بروی رواه مالک وعن ابن عباس رضی الله عنهما
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم الی غیر السترة چون بگزارد یکی از شما بسوی
غیر ستره فانه یقطع صلوته الحمار پس بدرستی که قطع میکند نماز او را گذشتن خر والخنزیر
والیهود والمجوسی والمرأة و گذشتن خوک و جهود و آتش پرست و زن و تاویل این در فصل اول
گذشت وتجزی عنه اذا مروا بین یدیه و بسنده گی میکند این مذکورات از عدم قطع صلوة
چون بگذرند از پیش مصلی علی قذفة بحجر بر یک سنگ انداز و گفته اند که مراد بآن رمی
حمار است در حج و مقدار آن سه ذراع گفته اند رواه ابو داود ۵۵

باب صفة الصلوة

باب صفة الصلوة باب در صفت گزاردن نماز و بیان کردن صفات آن که چگونه باید گزارد
و ارکان و اجزای آن چیست و از اینجا لازم نیاید که آنچه خارج از حقیقت نماز است بیان کند چه صلوة
چون از قبیل اعراض است اجزای آن صفات خواهد بود الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه
ان رجلا دخل المسجد و رسول الله روایت از ابی هریره که مردی در آمد در مسجد و حال آنکه پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم جالس فی ناحیة المسجد نشسته بود در گوشه مسجد فصلی پس نماز گزارد آن مرد
و در وی رعایت تعدیل ارکان و قومه و جلسه نکرد ثم جاء فسلم علیه پس آمد آنمرد پس سلام کرد بر
آنحضرت فقال له رسول الله پس گفت مراو را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وعلیک السلام ارجع
فصل بازگرد بمصلی خود پس بگزار نماز را فانک لم تصل زیرا که بدرستی که تو نگزارده نماز را
فرجع پس بازگشت آنمرد فصلی پس نماز گزارد بار دوم بهمان طریق که نخست گزارده بود ثم
جاء فسلم پس باز آمد پس سلام کرد فقال پس گفت آنحضرت وعلیک السلام ارجع فصل
فانک لم تصل بازگرد پس بگزار نماز زیرا که تو نماز نگزارده فقال فی الثالثة پس گفت آنمرد
در کرت سیوم او فی التی بعدها یا در کرتی که پس از سیوم است یعنی در کرت چهارم علمنی بیاموزان
مرا یا رسول الله نماز را که چگونه بگزارم پس آنحضرت تعلیم کرد او را نماز و تعلیم وضو و استقبال قبله
را نیز زیرا که آن عمده تر و قریب ترین شرایط است فقال پس گفت آنحضرت اذا قمت الی
الصلوة فاسبغ الوضوء چون خواهی که بایستی برای نماز پس بکمال و تمام و تر و تازه کن وضو را ثم
استقبل القبلة پستر روی آر بقبله فکبر پس تکبیر گو ثم اقرأ بما تیسر معک من القرآن
پستر بخوان آنچه آسان و آماده گردد از قرآن که با تست و محفوظ تست ثم ارکع حتی تطمئن راکعا
پستر رکوع کن تا آنکه قرار و آرام گیری در رکوع ثم ارفع رأسک حتی تستوی قائما پستر بردار سر از رکوع
تا آنکه برابر بایستی ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا بعد از آن سجده کن تا آنکه آرام گیری در سجده
ثم ارفع حتی تطمئن جالسا پستر بردار سر از سجده تا آنکه آرام گیری در نشستن ثم اسجد باز سجده کن
حتی تطمئن ساجدا تا آنکه آرام گیری در سجده ثم ارفع حتی تطمئن جالسا پستر بردار سر از
سجده تا آنکه آرام گیری این نشستن را جلسه استراحت گویند و نزد شافعی سنت است که بعد از سجدتین بنشینند
و بعد از آن برای رکعت دوم برخیزند وفی روایة و در روایتی بجای این عبارت که ثم ارفع حتی تطمئن جالسا
اینچنین آمده که ثم ارفع حتی تستوی قائما پستر بردار سر از سجده دوم تا آنکه راست بایستی یعنی برای
رکعت دوم و درین روایت ذکر جلسه استراحت نیامده و سخن در جلسه استراحت در حدیث دوم مالک بن

بالحمد لله رب العالمین ثم [illegible] افعل ذلک فی صلوتک کلها بیشتر بکن آنچه مذکور شد در همه نماز خود
متفق علیه و باین حدیث استدلال کرده شافعی و احمد و ابو یوسف بر فرضیت طمأنینه در رکوع
و سجود و قومه و جلسه زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نفی کرد از آن مرد نماز را و فرمود که این نماز
بر گرد و باز گزار و این نشان فرضیت است که فعل بانتفای آن منتفی و باطل گردد و اطمینان در رکوع و سجود
نزد ابو حنیفه و محمد واجب است نه فرض و قومه و جلسه سنت و ایشان توجیه این حدیث چنان
کنند که مراد از نفی صلوة نفی کمال اوست بدلیل آنکه در آخر این حدیث بروایت ابی داود و ترمذی
و نسائی آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود چون تمام کردی این را تمام شد نماز تو و آنچه نقصان
کردی از آن نقصان کردی از نماز خود و این نشان وجوب سنیت است که فعل بی آن ناقص و ناتمام بود پس معلوم
شد که امر باعاده نماز آن مرد را از برای آن بود تا بی کراهیت نقصان واقع شود نه بجهت آنکه باطل و معدوم
بود و اگر چنین بودی هم از اول منع کردی و از آن باز داشتی و نگذاشتی که فرایض نماز بگزارد والله اعلم
وعن عایشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یستفتح
الصلوة بالتکبیر شروع میکرد نماز را بتکبیر احرام والقراءة و شروع میکرد قراءت را بالحمد لله رب
العالمین یعنی بسوره فاتحه گویا که این نام آن سوره شده است از جهت ذکر این کلمه در اول وی چنانکه گویند
میخوانی گوید الم ذلک الکتاب میخوانم و مراد تمام سوره میدارد و از اینجا لازم نمی آید که بسم الله الرحمن الرحیم
نمیخواند اگر مراد عدم جهر به بسمله باشد پس نزد ما بی تاویل راست و نزد شافعی بتاویل مذکور از جهت اختلاف
جهر بسمله وکان اذا رکع لم یشخص رأسه و بود آنحضرت چون رکوع میکرد بلند نمیکرد سر مبارک خود را
ولم یصوبه و پست نمیکرد ولکن بین ذلک ولیکن نگاه میداشت میان اشخاص و تصویب یعنی برابر میداشت
پشت و گردن را وکان اذا رفع رأسه من الرکوع و بود آنحضرت چون بر میداشت سر خود را از رکوع
لم یسجد حتی یستوی قائما بسجده نمیرفت تا آنکه بر پای می ایستاد برابر که آن را قومه گویند وکان اذا رفع
رأسه من السجدة لم یسجد حتی یستوی جالسا و بود چون بر میداشت سر خود را از سجده بسجده دوم
نمیرفت تا آنکه جلسه میکرد و تمام وکان یقول فی کل رکعتین التحیة و بود آنحضرت که میخواند بعد از هر دو
رکعت التحیات را وکان یفرش رجله الیسری و بود که میگسترانید پای چپ خود را یعنی فرش میکرد آن را
و می نشست بر آن وینصب رجله الیمنی و استاده میکرد پای راست خود را ظاهر این حدیث آنست که
در هر دو قعده اولی و اخری همچنین میکرد و همین است قول امام ابو حنیفه و اصحاب او رحمة الله تعالی علیهم
و در حدیث ابی حمید افتراش در قعده اولی و تورک در قعده ثانیه نیز آمده و این قول شافعی است رحمة الله علیه

ونزد امام مالک

ونزد امام مالک تورک است در هر دو قعده ثنائی و بعضی مالکیه افتراش در هر دو قعده نیز آمده چنانکه
قول امام ابو حنیفه است ونزد امام احمد در هر نمازی که در وی دو تشهد است در تشهد اخیر آن تورک
و اگر یک تشهد است افتراش است و هر چهار امام را درین مسئله قولی علیحده است و وجه قول امام
ابو حنیفه آنست که در بسیاری از احادیث مطلق افتراش واقع شده و آمده است که سنت
در تشهد اینست و نشستن آنحضرت صلی الله علیه و سلم در تشهد اینچنین بوده بی تقیید باولی
و اخری و جلوس باین طریق که ما اختیار کرده ایم اشد و اشق است و در حدیث آمده است که
افضل الاعمال احمزها ای اشدها و در بعضی احادیث تورک در قعده اخیر نیز آمده و این محمول بر حالت
ضعف و کبر سن است زیرا که قعود دروی طویل است و مناسبت بآن آسانی و معنی تورک بر سرین نشستن
و در اینجا تورک را دو صورت گفته اند یکی آنکه استاده کند پای راست را و بگرداند پای چپ را زیر ران
راست و بگذارد هر دو سرین را بر زمین دوم آنکه بگستراند پای چپ را و استاده کند پای راست را
و بیرون آرد هر دو پای را از زیر ران بجانب راست و بنهد هر دو سرین را بر زمین وکان ینهی
عن عقبة الشیطان و بود آنحضرت که نهی میکرد از عقبه شیطان مراد بعقبه بضم عین و سکون
قاف اقعاست که باتفاق در نماز مکروه است و صورتش آنست که هر دو سرین را بر زمین بچسپاند و استاده
کند هر دو ساق را و بنهد هر دو دست را بر زمین چنانکه سگ می نشیند و طیبی گفته که عقبه آنست که
هر دو سرین را بر پاشنها بنهد و این معنی بلفظ عقبه مناسبت است وینهی ان یفترش الرجل ذراعیه
و نهی میکرد از آنکه بگستراند مرد هر دو استخوان دست خود را بر زمین در وقت سجود و بندارد آنها را
افتراش السبع مانند گسترانیدن درنده دستها را بر زمین و قید مرد بجهت آن کرد که زن را باید که
کند که آن بستر نزدیکتر است وکان یختم الصلوة بالتسلیم و بود آنحضرت که ختم میکرد نماز
بسلام و آن فرض است نزد امام شافعی و واجب است نزد ما و تحقیق آن در شرح کرده شده است رواه
مسلم وعن ابی حمید الساعدی قال فی نفر من اصحاب رسول الله گفت ابو حمید که صحابی مشهور است
از بنی ساعده حدیث او جامع احادیث است در بیان نماز آنحضرت مشهور است بکنیت او و در نام
او اختلاف بسیار است مشهور عبد الرحمن است در میان جماعه از یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه
و سلم و نفر بفتحتین از سه تا ده را گویند انا احفظکم لصلوة رسول الله من یاد دارنده ترم از میان شما
نماز پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم رأیته اذا کبر جعل یدیه حذاء منکبیه دیدم آنحضرت را
چون تکبیر احرام میگفت میکرد دانید هر دو دست خود را مقابل هر دو دوش خود و این مذهب شافعی است

وشتها مقابل شدند هر دو گوش را نیز و این نیز در احادیث آمده و در بعضی روایات تا بالای گوش
نیز آمده و امام ابوحنیفه متوسط را اختیار کرده و امام شافعی در تطبیق این روایات گفت که
کفهای دست مقابل دوش بود و سر انگشتان برابر گوش و سر انگشتان دیگر تا بالای گوش و تواند که در اوقات
مختلفه هر یکی بوقوع آمده باشد والله اعلم وَإِذَا رَكَعَ أَمْكَنَ يَدَيْهِ مِنْ رُكْبَتَيْهِ و چون رکوع میکرد
آنحضرت توانا میگردانید هر دو دست خود را بر هر دو زانو یعنی محکم میگرفت هر دو زانو را بهر دو دست
و کشاده میداشت انگشتان را و گفته اند که انگشتان را گشاده دارد در رکوع و در سجود بسته دارد و در تحرمه و تشهد بحال
خود گذارد ثُمَّ هَصَرَ ظَهْرَهُ پس دو تا گردانید پشت خود را و بپیچید بجانب زمین ناهموار و برابر نشد
هصر بصاد مهمله کشیدن و مایل گردانیدن و شکستن فَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ اسْتَوَى پس چون بر میداشت سر
مبارک خود را از رکوع برابر و راست استاده میشد حَتَّى يَعُودَ كُلُّ فَقَارٍ مَكَانَهُ تا آنکه باز می‌گشت
بندهای استخوان پشت بجای خود فقار بفتح فای مقدم بر قاف بندها و مهرهای استخوان پشت و واحد آن
فقره بکسر فا و سکون قاف و فتح آن نیز گویند و فقیر بمعنی درویش مشتق از وست که از گرسنگی و ناتوانی
پشت شکسته شده است فَإِذَا سَجَدَ وَضَعَ يَدَيْهِ پس چون سجده میکرد می‌نهاد هر دو دست خود را
بر زمین یعنی مقابل روی غَيْرَ مُفْتَرِشٍ وَلَا قَابِضِهِمَا نه گسترانیده دستها را بر زمین و نه گرد آرنده
آنها را بسوی پهلو بلکه انگشتها و کفها بر زمین نهاده و ذراعها و بازوها را بر دارنده چنانکه اگر خواهد
بزغاله خرد از میانه آنها بدر رود و درین حدیث این مذکور نشد که از قومه که بسجده رود نخست
زانوها را بر زمین نهد یا دستها را هر دو درست و اول فاضله و مختار اکثر ائمه است وَاسْتَقْبَلَ
بِأَطْرَافِ أَصَابِعِ رِجْلَيْهِ الْقِبْلَةَ و بجانب قبله میداشت سر انگشتان هر دو پای خود را در حالت
فَإِذَا جَلَسَ فِي الرَّكْعَتَيْنِ پس چون می‌نشست بعد از دو رکعت برای تشهد جَلَسَ عَلَى رِجْلِهِ الْيُسْرَى
می‌نشست بر پای چپ خود وَنَصَبَ الْيُمْنَى و استاده میکرد پای راست را فَإِذَا جَلَسَ فِي الرَّكْعَةِ
الْآخِرَةِ پس چون می‌نشست در رکعت آخر برای قعدهٔ اخیره قَدَّمَ رِجْلَهُ الْيُسْرَى پیش می‌آورد پای
چپ خود را وَنَصَبَ الْأُخْرَى و استاده میکرد پای دیگر را که پای راست باشد وَقَعَدَ عَلَى مَقْعَدَتِهِ
و می‌نشست بر نشستگاه خود رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَرْفَعُ يَدَيْهِ حَذْوَ مَنْكِبَيْهِ إِذَا افْتَتَحَ الصَّلَاةَ روایت است از ابن عمر که
آنحضرت بر میداشت هر دو دست خود را برابر هر دو دوش خود چون شروع میکرد نماز را وَإِذَا
كَبَّرَ لِلرُّكُوعِ و چون تکبیر می‌آورد برای رکوع وَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ و چون بر میداشت سر خود را

از رکوع

از رکوع رَفَعَهُمَا كَذَلِكَ بر میداشت هر دو دست را همچنین یعنی برابر دوشها وَقَالَ و میگفت
سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ بشنید خدا مر کسی را که ستود او را یعنی پسندید و اجابت نمود ثنا و دعای او را
رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ خداوندا مر تراست حمد و مخصوص بتست حمد یعنی هر حمدی که گویند راجع بجانب تست
که پیدا کنندهٔ همه چیز و همه کس توئی یا حمد گفتن مر ذات ترا مخصوص بتست جز تو کسی ثنای تو نتواند
گفت و گوهر این راز چنانکه باید نتواند سفت نظم ما را چه حد حمد و ثنای تو بود هم حمد و ثنای تو سزای تو بود
و در روایتی بزیادت اللهم بالای ربنا و بزیادت واو بر لک الحمد نیز آمده است و ازین حدیث
معلوم میشود جمع میان تسمیع و تحمید است و نزد امام ابوحنیفه این در منفرد است و امام تسمیع کند
و مقتدی تحمید زیرا که در حدیث قسمت کرده آنرا میان امام و مقتدی و نزد امام ابی یوسف تحمید نیز
گویند تا از قبیل لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ نگردد وَكَانَ لَا يَفْعَلُ ذَلِكَ فِي السُّجُودِ و نبود آنحضرت که
میکرد رفع یدین را در سجده یعنی در وقت سر برداشتن از سجده و رفتن بسجده و بعضی شافعیه
آنرا نیز کنند اما مختار آنست که نکنند و آنچه بصحت رسیده نزد شافعیه رفع یدین است نزد افتتاح
و رفتن برکوع و سر برداشتن از آن و در غیر این سه موضع به ثبوت نرسیده کذا فی سفر السعادة
مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَعَنْ نَافِعٍ أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا كَانَ إِذَا دَخَلَ فِي الصَّلَاةِ روایت است
از نافع مولی ابن عمر که ابن عمر بود که چون می‌آمد در نماز و شروع میکرد در آن كَبَّرَ وَرَفَعَ يَدَيْهِ تکبیر می‌گفت
و بر میداشت هر دو دست خود را وَإِذَا رَكَعَ رَفَعَ يَدَيْهِ و چون رکوع میکرد بر میداشت هر دو دست
خود را وَإِذَا قَالَ و چون میگفت سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ رَفَعَ يَدَيْهِ بر میداشت هر دو دست خود را
وَإِذَا قَامَ مِنَ الرَّكْعَتَيْنِ رَفَعَ يَدَيْهِ و چون می‌استاد از دو رکعت بر میداشت هر دو دست خود را
وَرَفَعَ ذَلِكَ ابْنُ عُمَرَ إِلَى النَّبِيِّ و رفع کرده است این حدیث را ابن عمر به پیغمبر صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یعنی روایت کرده است که آنحضرت اینچنین کرده است و حدیث مرفوع
آن بود که آنرا نسبت بحضرت رسول کنند از فعل و قول و آنچه از صحابه آید آنرا موقوف خوانند
چنانکه در مقدمه گذشت رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وَعَنْ مَالِكِ بْنِ الْحُوَيْرِثِ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ
گفت بود پیغمبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا كَبَّرَ رَفَعَ يَدَيْهِ چون تکبیر تحریمه میگفت بر میداشت
هر دو دست خود را حَتَّى يُحَاذِيَ بِهِمَا أُذُنَيْهِ تا آنکه محاذی و مقابل میکرد بهر دو دست خود هر دو
گوش خود را وَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ و چون بر میداشت سر خود را از رکوع فَقَالَ پس میگفت
سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ فَعَلَ مِثْلَ ذَلِكَ میکرد مانند آن یعنی بر میداشت هر دو دست را محاذی

تیز دو گوش شریف ... حتی یحاذی بهما فروع اذنیه تا آنکه محاذی
میکرد و ... بهر دو دست بالا تا ی هر دو گوش را مُتَّفَقٌ عَلَیْهِ بدانکه برداشتن دستها در تکبیر تحریمه
مختلف فیه است میان ما و شافعیه و احادیث و آثار در هر دو جانب آمده و قدر متحقق در وی آنست که
یا هر دو بوده است گاهی آن و گاهی این و از صحابه هر کس آنچه دید روایت کرده است یا رفع در ابتدا
بوده است و در آخر منسوخ گشته و از آنکه عظمای صحابه مثل ابن مسعود رضی الله عنه که عالم بود بشرایع اسلام
و احکام آن و متفقد بود باحوال رسول خدا صلی الله علیه و سلم و ملازم آنحضرت بود در حضر و سفر
آنرا نمیکردند ظاهر احتمال ثانیست و از امیر المؤمنین علی مرتضی رضی الله عنه نیز عدم رفع روایت
میکنند و اگر فرضًا هر دو بود عدم رفع راجح است با آنکه وی از جنس سکون است که مناسب ترا است بحال
صلوة که خشوع و خضوع است و کلام درین مقام واسع است جمله از آن در شرح سفر السعادة ذکر کرده ایم
والله اعلم وَعَنْهُ أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي و هم از مالک بن الحویرث است
که وی دید آنحضرت را که نماز میکرد فَإِذَا كَانَ فِي وِتْرٍ مِنْ صَلٰوتِهِ پس چون میبود در طاق از نماز خود
یعنی از یک رکعت و سه رکعت لَمْ يَنْهَضْ حَتَّى يَسْتَوِيَ قَاعِدًا نمی استاد تا برابر می نشست یعنی بعد
از سر برداشتن از سجده می نشست پس از آن بر میخاست رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ و این جلسه استراحت است
که شافعیه بدان قایل اند و نزد ایشان سنت است و کیفیت آن کیفیت جلوس در قعده اولی است
و بعد از جلوس بهر دو دست تکیه بر زمین کرده بر میخیزند و نزد امام ابو حنیفه و امام احمد بروایت مختار
آن از جهة عذر و حاجت بود بکبر سن و غیر آن پس هر که محتاج بدان نباشد در حق وی سنت نه و متمسک
امام شافعی این حدیث است و ترمذی گفت حدیث مالک بن الحویرث حسن و صحیح است و عمل بر وی
نزد اهل علم و همین قایل اند بعضی از اصحاب ما انتهی و دلیل ما حدیث ابی هریره است که هم ترمذی آورده که گفت
بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که بر میخاست بر صدور قدمین یعنی بی آنکه بنشیند و اگر بعضی طرق این حدیث
ضعیف است و لیکن صحیح الاصل است کذا قال الشیخ ابن الهمام و ابن مسعود آورده که وی بر میخاست در نماز
بر صدور قدمین خود بی آنکه بنشیند و از علی و عمر و ابن عمر و ابن الزبیر همچنین آورده و از نعمان بن ابی عیاش آورده که دریافتم
بسیاری از صحابه را که چون برمیداشتند سر از سجده دوم از رکعت اولی و ثالثه بر میخاستند همچنانکه بودند
بی آنکه بنشینند و دیگر اخبار و آثار درین باب بسیار است و اگر بعضی احادیث و اخبار بر خلاف آمده باشد محمول
بر کبر سن و ضرورت خواهد بود وَعَنْ وَائِلِ بْنِ حُجْرٍ أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ روایت است از وائل بن حجر که صحابی
مشهور است و از ملوک یمن بود و در پیش آنحضرت معزز بود احوال او در جای دیگر نوشته شده است

که وی دید

که وی دید پیغمبر را صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَفَعَ يَدَيْهِ حِينَ دَخَلَ فِي الصَّلٰوةِ برداشت هر دو دست
خود را هنگامی که در آمد در نماز وَكَبَّرَ و تکبیر بر آورد و در صحیح مسلم بی واو است كَبَّرَ ثُمَّ الْتَحَفَ بِثَوْبِهِ
پس پیچید و در گرفت دستها را بجامه خود و ظاهر آنست که بر پیچید و در آورد و بعضی گفته اند که مراد در
آوردن دستها است در آستین و گفته اند که شاید بجهة سختی سرما بود ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ الْيُمْنٰى
عَلَى الْيُسْرٰى پستر بنهاد دست راست خود را بر دست چپ و نهادن دست راست بر دست چپ
متفق علیه است میان ائمه الا امام مالک که نزد وی ارسال است با جواز وضع و لیکن نزد امام
ابو حنیفه و بروایتی از امام احمد در زیر ناف نهد و نزد امام شافعی بالای از ناف و برابر سینه
و از امام احمد مخیر است خواه زیر ناف نهد یا برابر سینه و احادیث در هر دو آمده و گفته اند که امر
درین باب واسع است هر چه کند درست است و آنچه متفق است نهادن دست راست بر دست چپ است زیر ناف
یا بر سینه بخصوص ثابت نشده و تعین نیافته و چون چنین بود امام ابو حنیفه آنچه معهود و معتاد است
در شاهد اختیار کرده و آن تحت سره است فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَرْكَعَ پس هنگامی که خواست که رکوع کند
أَخْرَجَ يَدَيْهِ مِنَ الثَّوْبِ بیرون آورد هر دو دست را از جامه ثُمَّ رَفَعَهُمَا وَكَبَّرَ فَرَكَعَ پستر برداشت
دستها را و تکبیر گفت و برکوع رفت و ازینجا معلوم میشود که دستها را در وقت برداشتن و تکبیر
کشیدن از جامه و آستین بیرون باید آورد فَلَمَّا قَالَ پس چون گفت سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهُ رَفَعَ يَدَيْهِ
برداشت و بیرون آورد هر دو دست را فَلَمَّا سَجَدَ سَجَدَ بَيْنَ كَفَّيْهِ پس چون سجده کرد سجده کرد
میان هر دو کف دست خود یعنی سر را در وقت سجده میان دو دست داشت رَوَاهُ مُسْلِمٌ
وَعَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ صحابی مشهور است آخر من مات بالمدینة قَالَ كَانَ النَّاسُ يُؤْمَرُونَ
أَنْ يَضَعَ الرَّجُلُ الْيَدَ الْيُمْنٰى عَلٰى ذِرَاعِهِ الْيُسْرٰى فِي الصَّلٰوةِ گفت بودند مردم که امر کرده میشدند
بنهادن دست راست بر ذراع چپ در نماز یعنی قریب بذراع چون دست را بر دست می بندند یا بر دست
می نهادند ناچار نزدیک بذراع واقع میشد نه که بر ذراع نهد چنانکه اصلا بر دست نهاده نشود و قید
رجل اتفاقیست و الا امراة را نیز همین حکم است رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه
قَالَ كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ گفت ابو هریره که بود پیغمبر خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلٰوةِ
چون می استاد بنماز يُكَبِّرُ حِينَ يَقُومُ تکبیر میگفت در وقتی که می استاد مراد تکبیر تحریمه است ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ
يَرْكَعُ تکبیر میگفت در وقتی که برکوع میرفت ثُمَّ يَقُولُ پستر میگفت سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهُ حِينَ
يَرْفَعُ صُلْبَهُ مِنَ الرَّكْعَةِ در وقتی که بر میداشت استخوان پشت خود را از رکوع بعد از آن ثُمَّ يَقُولُ وَهُوَ قَائِمٌ

برابر سینه یعنی

پس میگفت در حال آنکه وی ایستاده است ربنا لك الحمد ثم یکبر پس تکبیر میگفت حین یهوی
در وقتی که فرو میرفت یعنی برای سجده ثم یکبر حین یرفع رأسه پس تکبیر میگفت در وقتی که
بر میداشت یعنی از سجده ثم یکبر حین یسجد پس تکبیر می گفت در وقتی که بسجده دوم میرفت
ثم یکبر حین یرفع رأسه پس تکبیر میگفت در وقتی که سر بر میداشت از سجده دوم ثم یفعل ذلک
فی الصلوة کلها پس میکرد آنچه مذکور شد در نماز همه نماز حتی یقضیها تا آنکه ادا میکرد و تمام میکرد
نماز را و یکبر حین یقوم من الثنتین بعد الجلوس و تکبیر میگفت در وقتی که می ایستاد از دو رکعت از
قعده اولی و درین حدیث ذکر تکبیر است درین اوقات و احوال نه رفع یدین متفق علیه و عن جابر
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم افضل الصلوة طول القنوت بهترین
نماز نمازیست که در وی درازی قنوت است و قنوت بمعنی قیام و طاعت و خشوع و نماز و دعا و سکوت آمده
و مراد اینجا قیام داشته اند پس معلوم است که طول قیام در نماز فاضلتر است زیرا که در وی مشقت و خدمت
طاعت بیشتر و ظاهرتر است و علما را اختلاف است که قیام در نماز فاضلتر است یا سجود و این حدیث متمسک طایفه
است که میگویند قیام افضل است و نیز ذکری که در قیام است قرآن است و قرآن افضل است از
تسبیح و مذهب حنفیه نیز همین است و این مبحث در شرح سفر السعادة بتفصیل ذکر کرده شده است فلیطلب ثمه
رواه مسلم

الفصل الثانی

عن ابی حمید الساعدی قال فی عشرة من اصحاب النبی گفت ابو
حمید در میان ده کس از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم انا اعلمکم بصلوة رسول الله من داناترم در میان
شما بکیفیت نمازی که پیغمبر خدا گزارده صلی الله علیه و سلم و ازینجا معلوم میشود که اگر کسی دعوی اعلمیت
کند بحکم واقع برای مصلحتی نه بغرض نفسانی درست باشد قالوا گفتند آن جماعه از صحابه که پیش ایشان
این دعوی کرد فاعرض پس عرض کن دعوی میکنی که تو داناتری عرض کن بر ما و ظاهر کن آن را تا بدانیم که
صحیح است دعوی تو و مستفید شویم از تو قال کان النبی گفت بود پیغمبر صلی الله علیه و سلم اذا قام بهمزة الوصل
الی الصلوة رفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه چون می ایستاد برای نماز بر میداشت هر دو دست را
تا آنکه برابر میکرد آنها را بهر دو دوش خود ثم یکبر پس تکبیر میگفت و این حدیث صریح است در تاخیر تکبیر تحریمه
از رفع یدین چنانکه مذهب امام ابو حنیفه است ثم یقرأ پس قرائت میکرد ثم یکبر و یرفع یدیه حتی یحاذی
بهما منکبیه پس تکبیر میگفت و بر میداشت هر دو دست را تا برابر میکرد و مینهاد هر دو دست را بهر دو دوش
ثم یرکع و یضع راحتیه علی رکبتیه پس رکوع میکرد و می نهاد هر دو کف دست خود را بر هر دو زانوی
خود ثم یعتدل پس اعتدال میکرد در رکوع و در تفسیر اعتدال میگوید که فلا یصبی رأسه و لا یقنع

و یصبی بضم یا

و یصبی بضم یا و فتح صاد مهمله و کسر با مشدده و لا یقنع بضم یا و سکون قاف و کسر نون یعنی پائین نمیکرد
سر را و نه بر میداشت بلکه برابر و هموار میداشت به پشت و سر را و اولی آنست که اعتدال بمعنی اطمینان
دارند چنانکه در جلسه میان هر دو سجده و جلسه استراحت خواهد گفت فلا یصوب رأسه و لا یقنع جدا
دارند و این معنی در روایت ابن حبان و مسلم لا یصوب بی فا ظاهرتر است و در لفظ یصبی تحقیقی
هست که در شرح ذکر کرده شده است ثم یرفع رأسه فیقول پس بر میداشت سر خود را پس میگفت
سمع الله لمن حمده و درین حدیث ذکر ربنا لك الحمد نیست ثم یرفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه
معتدلا پس بر میداشت هر دو دست خود را تا دوشها ثم یقول پس میگفت الله اکبر
ثم یهوی الی الارض ساجدا پس می افتاد بجانب زمین برای سجده فیجافی یدیه عن جنبیه پس دور میداشت
هر دو دست خود را از هر دو پهلوی خود و یفتخ اصابع رجلیه و دوتا میکرد انگشتان هر دو پای خود را
چنانکه سرهای انگشتان بجانب قبله بودی و فتخ بخای معجمه سست کردن انگشتان پای وقت نشستن و اصله
اللین کذا فی الصراح ثم یرفع رأسه پس بر میداشت سر از سجده و یثنی رجله الیسری و دوتا
میکرد یعنی میگسترانید پای چپ خود را فیقعد علیها پس می نشست بر آن ثم یعتدل حتی
یرجع کل عظم فی موضعه پس اعتدال و اطمینان میکرد درین نشستن تا آنکه باز بر میگشت هر استخوان
در جای خود معتدلا در حالتی که بتمام معتدل است و این تاکید تعدیل میکند ثم یسجد پس سجده
میکرد یعنی بتکبیر چنانکه از حدیث سابق معلوم شد ثم یقول پس میگفت الله اکبر و یرفع و بر میداشت
سر را و یثنی رجله الیسری و دوتا میکرد پای چپ خود را فیقعد علیها پس می نشست بر پای چپ از
برای جلسه استراحت ثم یعتدل پس قرار میگرفت حتی یرجع کل عظم الی موضعه تا آنکه باز میگشت
هر استخوان بجای خود ثم ینهض پس بر میخاست ثم یصنع فی الرکعة الثانیة مثل ذلک پس میکرد
در رکعت دوم مانند آنچه کرد در رکعت نخستین مراد اکثر آنست از جهت عدم استفتاح ثم اذا قام من
الرکعتین پس چون می ایستاد بعد از دو رکعت بعد از تشهد و ذکر آن درین روایت نیست و روایات چنانکه در
دیگر مر ابی داود را ذکر کند بیاید کبر و رفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه تکبیر گفت و بر داشت هر دو
دست را تا مقابل دوش کما کبر عند افتتاح الصلوة چنانکه تکبیر گفته بود اول نزد شروع کردن در نماز
ثم یصنع ذلک پس میکرد از آنچه مذکور شد فی بقیة صلوته در باقی نماز خود حتی اذا کانت السجدة
التی فیها التسلیم تا آنکه چون بود سجده دوم از رکعتی که بعد از وی تشهد است و در وی سلام است
اخر رجله الیسری بیرون می آورد پای چپ خود را و قعد متورکا علی شقه الایسر و می نشست بر سرین

برجانب چپ [illegible] بستر سلام داد قالوا [illegible] پس آن جماعت همه ایشان گفته بودکه
من داناترم بنماز آنحضرت صَدَقْتَ راست گفتی هٰکَذَا کَانَ یُصَلِّی همچنین بود آنحضرت که نماز
میگزارد وظاهر این عبارت دلالت دارد برآنکه ایشان نیز عالم باین تفصیل مذکور بودند پس دعوی
اعلمیت از ابی حمید رضی الله عنه درست نیاید پس حمل برآن باید کرد که تصدیق ایشان مراورا
بجهة وثوق بخبر اوست والله اعلم رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَالدَّارِمِيُّ وَرَوَى التِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَةَ مَعْنَاهُ
وَقَالَ التِّرْمِذِيُّ هٰذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ واین حدیث در سفر السعادة از صحیح ابن حبان ومسلم نیز روایت
کرده است وَفِي رِوَايَةٍ لِأَبِي دَاوُدَ مِنْ حَدِيثِ أَبِي حُمَيْدٍ ودر روایتی مر ابی داود را از حدیث ابی حمید
اینچنین آمده که ثُمَّ رَكَعَ فَوَضَعَ يَدَيْهِ عَلَى رُكْبَتَيْهِ پستر رکوع کرد پس نهاد هر دو دست را بر هر دو زانوی
خود كَأَنَّهُ قَابِضٌ عَلَيْهِمَا گویا که وی بچنگ گیرنده است بر دو زانو وَوَتَّرَ يَدَيْهِ وزه ساخت هر دو دست را
ووتر زه کردن کمان است یعنی دور کردانید مرفقین را از پهلوها گویا که مرفقین مثابه زه کشتند وپهلوها مشابه
کمان که بر آن زه کنند چنانکه گفت فَنَحَّاهُمَا عَنْ جَنْبَيْهِ پس دور داشت مرفقین را از هر دو پهلوی خود
وَقَالَ وگفت ثُمَّ سَجَدَ پستر سجده کرد فَأَمْكَنَ أَنْفَهُ وَجَبْهَتَهُ الْأَرْضَ پس ثابت ومتمکن کردانید بینی خود
وپیشانی خود را بر زمین ازینجا معلوم میشود که سجده به بینی وپیشانی هر دو باید کرد وآنحضرت نیز همبرین مواظبت
میکرد واحادیث نیز متعاضد ومتوافق اند بر آن واگر بریکی ازین اقتصار کند جایز است نزد
امام ابوحنیفه اما مکروه است وبروایتی بجبهه تنها مکروه نه ونزد صاحبین جایز نبود ودر حدیث آمده است
که سجده بهفت عضو باید وبروایتی بهفت استخوان روی ودو دست ودو زانو ودو پای ودر حدیث صحیح
بجای روی پیشانی واقع شده وتحقیق آن در باب السجود بیاید وَنَحَّى يَدَيْهِ عَنْ جَنْبَيْهِ ویکسو داشت هر دو
دست خود را یعنی مرفقین را از هر دو پهلوی خود وَوَضَعَ كَفَّيْهِ حَذْوَ مَنْكِبَيْهِ ونهاد هر دو کف دست را
برابر هر دو دوش خود وَفَرَّجَ بَيْنَ فَخِذَيْهِ وکشاده کرد میان هر دو ران خود را غَيْرَ حَامِلٍ بَطْنَهُ عَلَى شَيْءٍ
مِنْ فَخِذَيْهِ باز نه نهنده شکم خود را بر چیزی از دو ران خود حَتَّى فَرَغَ تا آنکه فارغ شد از هر دو سجده ثُمَّ
جَلَسَ پستر نشست فَافْتَرَشَ رِجْلَهُ الْيُسْرَى پس بکسترانید پای چپ خود را وَأَقْبَلَ بِصَدْرِ الْيُمْنَى عَلَى قِبْلَتِهِ
وپیش داشت پشت پای راست را بر قبله خود واین مستلزم استاده داشتن اوست وَوَضَعَ كَفَّهُ
الْيُمْنَى عَلَى رُكْبَتِهِ الْيُمْنَى ونهاد کف دست راست را بر زانوی راست خود وَكَفَّهُ الْيُسْرَى عَلَى رُكْبَتِهِ
الْيُسْرَى وکف دست چپ را بر زانوی چپ خود وَأَشَارَ بِإِصْبَعِهِ يَعْنِي السَّبَّابَةَ واشارت کرد در وقت
اشهد ان لا اله الا الله بانگشت خود که سبابه است بر داشتن آن در نفی ونهادن در اثبات وسبابه انگشتیه

مقارن انگشت نر است [illegible] سبابه از آن گویند که سب در لغت بمعنی دشنام آید وعرب
در وقت دشنام اشارت بدان کنند واین اسم جاهلیت است واز در اسلام مسبحه وسباحه
گویند که در وقت تسبیح وتوحید بدان اشارت کنند ودرین اشارت همچنانکه اشارت است بتوحید
باری تعالی متضمن سب وشتم شیطان نیز هست کذا قیل وَفِي أُخْرَى لَهُ ودر روایتی دیگر مر ابی داود را
اینچنین آمده که وَإِذَا قَعَدَ فِي الرَّكْعَتَيْنِ وچون می نشست بعد از دو رکعت برای تشهد اول قَعَدَ
عَلَى بَطْنِ قَدَمِهِ الْيُسْرَى می نشست بر کف پای چپ خود وَنَصَبَ الْيُمْنَى واستاده میکرد پای راست را
وَإِذَا كَانَ فِي الرَّابِعَةِ وچون میبود در رکعت چهارم این در رباعی است وحکم رکعت سیوم در ثلاثی نیز همین
خواهد بود أَفْضَى بِوَرِكِهِ الْيُسْرَى إِلَى الْأَرْضِ مساس میکرد ومیرسانید سرین چپ را بسوی زمین وَأَخْرَجَ
قَدَمَيْهِ مِنْ نَاحِيَةٍ وَاحِدَةٍ وبیرون می آورد هر دو پای خود را از یک جانب که جانب راست است
وَعَنْ وَائِلِ بْنِ حُجْرٍ أَنَّهُ أَبْصَرَ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِينَ قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ رَفَعَ يَدَيْهِ روایت است
از وائل بن حجر بتقدیم حا بر جیم صحابی مشهور است از ابنای ملوک یمن بود آمد بشرف اسلام مشرف شد
ونزد حضرت رسالت معزز ومکرم گشت که وی دید آنحضرت را هنگامی که می استاد بنماز بر میداشت هر دو دست
خود را حَتَّى كَانَتَا بِحِيَالِ مَنْكِبَيْهِ تا آنکه می شدند در مقابله هر دو دوش وی وَحَاذَى بِإِبْهَامَيْهِ أُذُنَيْهِ
وبرابر میکرد هر دو انگشت نر خود را با هر دو گوش خود ثُمَّ كَبَّرَ پستر تکبیر می برآورد واین حدیث نیز موافق
مذهب امام ابوحنیفه است در تأخیر تکبیر از رفع رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَفِي رِوَايَةٍ لَهُ ودر روایتی مر ابی داود را
بجا حاذی بابهامیه اذنیه اینچنین آمده که وَيَرْفَعُ إِبْهَامَيْهِ إِلَى شَحْمَةِ أُذُنَيْهِ وبر میداشت هر دو انگشت نر
خود را بسوی نرمه دو گوش خود وَعَنْ قَبِيصَةَ بفتح قاف وکسر با بْنِ هُلْبٍ بضم ها وسکون لام وبعضی گفته اند
صواب بفتح ها وکسر لام است تابعی ثقه است وپدر او را صحبت است قدوم آورد پدر وی بر آنحضرت وکل بود پس آنحضرت
دست مبارک خود فرود آورد بر سر وی پس روئید موی او وهلب بضم موی را گویند واهلب موی دار واین لقب اوست
ونام وی یزید بن عدی است وبعضی گفته اند سلام وصحیح قول اول است عَنْ أَبِيهِ روایت میکند از پدر خود
که هلب است قَالَ گفت پدر وی كَانَ رَسُولُ اللهِ بود پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَؤُمُّنَا امامت میکرد ما را
فَيَأْخُذُ شِمَالَهُ بِيَمِينِهِ پس میگرفت دست چپ خود را بدست راست خود رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَةَ
وَعَنْ رِفَاعَةَ بکسر را بْنِ رَافِعٍ صحابی انصاری خزرجی است کنیت او معاذ است بدری است واز [illegible] است
وی برادر مالک بن رافع وخلاد بن رافع است ووی اول کسی است که ایمان آورد از قبیله خزرج وحاضر
شد عقبه اولی را وبود با علی رضی الله عنه در حرب جمل وصفین قَالَ گفت جَاءَ رَجُلٌ آمد مردی فَصَلَّى

بس نماز بکزارد فی المسجد در مسجد ثم جاء فسلم علی النبی بستر آمد بس سلام داد بر بیغمبر صلی الله
علیه وسلم فقال النبی بس کفت بیغمبر صلی الله علیه وسلم اعد صلوتک فانک لم تصل
باز کردان نماز خود را زیرا که بدرستی که تو نماز نکرده فقال علمنی بس کفت تعلیم کن مرا یا رسول الله
کیف اصلی که چکونه نماز بکزارم قال اذا توجهت الی القبلة فرمود آنحضرت چون روی آری بجانب قبله
فکبر بس تکبیر بکوی ثم اقرأ بام القرآن بستر بخوان سورهٔ فاتحه را وما شاء الله ان تقرأ و بخوان
چیز را یعنی سورتی دیکر را با فاتحه که بخواهد خدای تعالی که بخوانی یعنی چیزی را که بخواهی تو و چون خواست بنده
بی خواست حق نمیباشد باین عبارت میکویند فاذا رکعت فاجعل راحتیک علی رکبتیک بس چون
رکوع کنی بس بکردان هر دو کف دست خود را بر هر دو زانوی خود ومکن رکوعک و محکم کن و بقرار و آرام
کن رکوع خود را وامدد ظهرک و برابر دار و دراز کن بشت خود را فاذا رفعت فاقم صلبک بس چون
برداری سر خود را از رکوع بس راست کردان استخوان بشت خود را وارفع راسک و بردار سر خود را
یعنی راست بایست حتی ترجع العظام الی مفاصلها تا آنکه باز کردند استخوانهای بشت بسوی
بندها و جاهای خود فاذا سجدت فمکن للسجود بس چون سجده کنی بس قرار بکیر و اطمینان کن برای سجود
فاذا رفعت فاجلس علی فخذک الیسری بس چون برداری سر خود را بس بنشین بر ران خود یعنی قدم
چپ خود احتمال دارد که این را بعد از هر دو سجده میکوید بس مراد جلسهٔ استراحت باشد و احتمال دارد
که مراد برداشتن از سجدهٔ اولی باشد و بر هر تقدیر اختصاری در کلام کرده ثم اصنع ذلک فی کل
رکعة وسجدة بستر بکن این مذکور را در هر رکوع و سجده حتی تطمئن تا آنکه قرار و آرام کیری در رکوع و قومه
و سجده و جلسه هذا لفظ المصابیح این لفظ مصابیح است رواه ابو داود مع تغییر یسیر روایت کرد
آنرا ابو داود و با اندک تغییری ورواه الترمذی والنسائی معناه و مضمون این حدیث را روایت کرده ترمذی و نسائی
معنی آنرا مضمون همان حدیث ابی هریره است که در اول باب کذشت با اختلافی که در بعضی الفاظ
واقع است و مباحث و تحقیقات همان است که مذکور شد وفی روایة للترمذی و در روایتی
مر ترمذی را همچنین آمده که قال کفت آنحضرت برای تعلیم آنمرد اذا قمت الی الصلوة فتوضأ
چون خواهی که بایستی بسوی نماز بس وضو کن کما امرک الله به چنانکه امر کرده است ترا خدای تعالی بوضو
ثم تشهد بستر اذان کوی فاقم بس اقامت کوی و بعضی از تشهد قرائت شهادتین مراد داشته
اند که بعد از وضو خواندن آن فضیلت کثیر دارد و از اقامت بر با داشتن نماز و کزاردن آن فان کان
معک قرآن بس اکر باشد با تو در حفظ تو مقداری از قرآن فاقرأ بس بخوان آن را والا و اکر نباشد

با تو قرآن یا نداری چیزی از آن فاحمد الله بس حمد بکو خدای تعالی را وکبره و تکبیر بکو و بزرکی
یاد کن او را وهلله و تهلیل کن و توحید کن او را و از اینجا معلوم میشود که هر که قرآن یاد نداشته
باشد سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله بجای قرآن بخواند چنانکه کسی ایمان آورد و تا در آمدن
وقت نماز فرصت یاد کرفتن قرآن نشد ذکر و تسبیح و تهلیل بکند و نزد بعضی از شافعیه هفت ذکر بکند
بعدد آیات فاتحة الکتاب که هفت است و ظاهر آن مرد نو مسلم بوده و هنوز احکام و شرایع بتمام نیاموخته
بوده و از اینجا بود تقصیر وی در ادای نماز کما ینبغی ثم ارکع بستر برکوع رو وعن الفضل بن عباس
این از اولاد عباس است و در مناقب بسیار است کنیت وی ابو محمد است و بعضی کفته اند ابو عبد الله
وفات یافت در زمان امیر المؤمنین عمر در طاعون عمواس سنه ثمان عشرة و بعضی کفته اند کشته شد یوم
الیرموک سنه خمس عشرة والله اعلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الصلوة مثنی مثنی
یعنی نماز نفل افضل آنست که دو دو رکعت کزارند چه در روز چه در شب و امام شافعی باین اخذ کرده
است و نزد امام ابو حنیفه چهار چهار رکعت افضل است در روز و در شب و بقول ابی یوسف و محمد در
شب دو دو و در روز چهار چهار رکعت دلیل امام شافعی این حدیث است و دلیل صاحبین قیاس بر تراویح
و امام ابو حنیفه میکوید بصحت رسیده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از عشا چهار رکعت میکزارد
و در صلوة ضحی نیز چهار رکعت آمده و نیز در چهار رکعت مشقت بیشتر است باد امت تحریمه و هم عبادت
که در وی مشقت بیشتر فاضلتر و آنکه فرمود نماز دوکان دوکان است محمول بر آنست که نماز نفل فرد
نباید یعنی یک رکعت و سه رکعت نباید کزارد نه آنکه افضل آنست بجهة دلیلی که کفتیم که در چهار
مشقت بیشتر است بس وی افضل باشد فافهم و بصحت رسیده است که آنحضرت نماز تهجد دو دو کزارده
است تشهد فی کل رکعتین التحیات خواندن است در هر دو رکعت این بیان مثنی مثنی است
و تاکید اوست وتخشع و فروتنی کردن و نیاز مندی کردن است در باطن وتضرع و زاری
کردن و فروتنی نمودن در ظاهر وتمسکن و مسکینی و نامرادی داشتن ثم تقنع یدیک بستر بر میداری
هر دو دست خود را و اقناع دست برداشتن در دعا یقول و این قول ابن عباس است در تفسیر کلام
آنحضرت یعنی میکوید آنحضرت میخواهد باین قول خود که ثم تقنع یدیک این معنی را که ترفعهما الی ربک
بر میداری هر دو دست را بسوی پروردکار خود مستقبلا ببطونهما وجهک مقابل کننده کفهای
دست روی خود را چنانکه در حالت دعا مسنون است وتقول و میکوئی یا رب یا رب ای بروردکار
من ای بروردکار من قبول کن دعای مرا و بده مطلوب مرا ومن لم یفعل ذلک و کسی که نکند این مذکور را یا دعا را

باقوذرا

فهي كذا كذا. پس آنکس که نماز او چنین و چنین است کنایت است از لحوق نقصان و خسارت بحال وی
وفي رواية فهو خداج. و در روایتی آمده که نماز وی خداوند خداج است یعنی نقصان و خداج بکسر خاء
معجمه در آخر جیم زائیدن بچه پیش از مدت زائیدن ناقص الخلقه **الفصل الثالث** عن سعيد بن
الحارث بن المعلى بضم میم و تشدید لام قال صلى لنا ابو سعيد الخدري. گفت سعید بن حارث از فصحای
که از مشاهیر تابعین است و ثقه است و قاضی مدینه مطهره بود نماز گزارد برای ما یعنی امامت کرد ما را ابو
سعید خدری که صحابی مشهور است فجهر بالتكبير پس بلند گفت تکبیر را حين رفع رأسه من السجود و
هنگام برداشتن سر خود را از سجده وحين سجد و هنگام سجده کردن بار دوم وحين رفع من الركعتين
و هنگام برداشتن سر از دو رکعت و ایستادن برای رکعت سیوم. وقال هكذا رأيت النبي. و گفت همچنین
دیدم پیغمبر را صلى الله عليه وسلم رواه البخاري. مقصود آنست که امام جهر کند بتکبیرات و تخصیص باین
چند تکبیر اتفاقیست شاید که سخن در آنها افتاده باشد و اگر مخصوص باشد قیاس کرده میشود ماسوای
آن از تکبیرات و سمع الله لمن حمده بر آن و در روایت اسمعیلی ذکر باقی تکبیرات نیز آمده و گفت بیمار بود
ابو هریره یا غایب شد پس نماز گزارد ابو سعید پس جهر کرد بتکبیر در هنگام افتتاح و هنگام رکوع الحدیث
و در غیر روایت اسمعیلی این زیادت نیز آمده که جهر کرد ابو هریره و چون برگشت از نماز گفته شد او را
که مردم اختلاف کرده اند در نماز تو که در آن جهر کردی بتکبیر پس بمنبر برآمد و گفت باک ندارم از شما که
اختلاف کنید یا نکنید دیدم من پیغمبر را صلى الله عليه وسلم که اینچنین میکرد نماز را گو با که اختلاف
داشتند مردم در آن زمان در بلند گفتن تکبیر بایست گفتن آن و مروان و غیر او از بنی امیه پست میگفتند
و ابو هریره امامت میکرد مردم را در امارت مروان بمدینه كذا في بعض الشروح وعن عكرمة قال صليت
خلف شيخ بمكة. گفت عکرمه که مولی ابن عباس و از فقهای مکه است نماز گزاردم در پس پیری در مکه و گفته اند
که مراد باین پیر ابو هریره است فكبر ثنتين وعشرين تكبيرة. پس تکبیر گفت یعنی جهرا بیست و دو تکبیر و این
در نماز چهار رکعتی است بضم کردن تکبیر افتتاح و تکبیر قیام از تشهد اول فقلت لابن عباس انه احمق
پس گفتم مر ابن عباس را که وی یعنی آن شیخ احمق است یعنی جاهل و بیخرد است که جهر میکند بتکبیرات
فقال پس گفت ابن عباس مر عکرمه را ثكلتك امك بگرید بر تو مادر تو و این دعائیست که بقصد زجر و منع
کنند و گاهی بمعنی تعجب نیز اطلاق کنند حقیقت آنکه دعا بمرگ او است مراد نیست سنة ابي القاسم
این جهر بتکبیر سنت ابی القاسم محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم رواه البخاري وعن علي بن الحسين
رضی الله عنهما مرسلا. روایت است از امام زین العابدین علی بن حسین بطریق ارسال قال كان رسول الله

کفت بود

گفت بود پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم يكبر في الصلوة كلما خفض ورفع تکبیر میگفت در نماز هر گاه
که پست میکرد سر خود را چنانکه در وقت رفتن برکوع و سجود و هر گاه که بر میداشت سر خود را چنانکه در
قومه و جلسه فلم تزل تلك صلوته صلى الله عليه وسلم. پس همیشه بود باین صفت نماز آنحضرت
حتى لقي الله. تا آنکه ملاقات کرد خدا را و رسید بدرگاه او یعنی وفات یافت. رواه مالك. وعن
علقمة قال قال لنا ابن مسعود. گفت علقمه بن قیس بن مالک که از کبار فقها و مشاهیر تابعین و از یاران ابن مسعود است
و علقمه چند کس اند از تابعین و آنکه مخصوص است بسماع از ابن مسعود او است و نیز روایت دارد از ابو بکر
و عمر و عثمان گفت ما را ابن مسعود الا اصلي بكم صلوة رسول الله آیا نگزارم با شما نماز را چنانکه میگزارد پیغمبر خدا
صلى الله عليه وسلم فصلى پس گزارد ابن مسعود با ایشان نماز آنحضرت را ولم يرفع يديه الا مرة واحدة
و بر نداشت هر دو دست خود را مگر یکبار مع تكبير الافتتاح با تکبیر تحریمه این حدیثی است از آن احادیث
که در عدم رفع یدین آمده چنانکه مذهب حنفیه است. رواه الترمذي وابو داود والنسائي و
قال ابو داود ليس هو بصحيح على هذا المعنى. نیست این حدیث صحیح برین معنی و ترمذی دو باب عقد کرده
اول در رفع یدین و باب دیگر در عدم رفع و درین باب این حدیث را آورده و گفته که درین باب از براء بن عازب
نیز حدیث آمده و حدیث ابن مسعود حسن است و باین قایل اند بسیاری از صحابه و تابعین و قول سفیان ثوری
و اهل کوفه است نعم از عبد الله بن المبارک در باب اول نقل کرده که حدیث رفع یدین ثابت است
و حدیث ابن مسعود در عدم رفع ثابت نه و جز این حدیث در باب عدم رفع اخبار و آثار بسیار است
چنانکه سابقا على الاجمال اشارت بدان کرده ایم وعن ابي حميد الساعدي صحابی مشهور است
انصاری از بنی ساعده حافظ صلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم. قال كان رسول الله صلى الله
عليه وسلم اذا قام الى الصلوة استقبل القبلة. گفت بود آنحضرت چون می ایستاد بنماز رو
می آورد بسوی قبله ورفع يديه و بر میداشت هر دو دست خود را وقال و میگفت الله اكبر.
رواه ابن ماجة وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال صلى بنا رسول الله. گفت گزارد با ما پیغمبر خدا
صلى الله عليه وسلم الظهر. نماز ظهر را. وفي مؤخر الصفوف رجل. و در صف پایان مردی بود
فاساء الصلوة. پس بد بگزارد نماز را. فلما سلم ناداه رسول الله. پس چون سلام داد آن مرد را آواز
داد و بخواند او را پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم و فرمود يا فلان الا تتقي الله. ای فلان نمیترسی
از خدا و پرهیز نمیکنی از عذاب وی. الا ترى كيف تصلي. آیا نمی بینی چگونه نماز میگزاری. انكم
ترون انه يخفى علي شيء مما تصنعون. بدرستی که گمان میبرید که پوشیده است بر من چیزی

از آنچه میکنید شما اِنِّي أَرَاكُمْ مِنْ وَرَائِي كَمَا أَرَاكُمْ مِنْ بَيْنِ يَدَيَّ بدرستی که من هر آینه می بینم از پس
خود شما را از پیش روی خود رَوَاهُ أَحْمَدُ بدانکه این دیدن آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از پیش و پس بطریق خرق عادت بود بوحی یا الهام و گاه گاهی بود نه دائم مؤید
آنست آنچه در خبر آمده است که چون ناقهٔ آنحضرت گم شد و در نیافت که کجا رفت منافقان گفتند که
محمد میگوید که خبر آسمان میرسانم و نمیداند که ناقهٔ او کجاست پس فرمود آنحضرت والله نمیدانم مگر آنکه
بداناند مرا پروردگار من اکنون نمود مرا پروردگار من که وی در جای چنین و چنان است و مهار وی در شاخ
درختی بند شده است و نیز فرمود که من بشرم نمیدانم که در پس این دیوار چیست یعنی بی دانانیدن
حق سبحانه ولاجرم چون نماز افضل وارفع حالات آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم انکشاف حقایق
اشیا و اعیان موجودات و اطلاع بر آن درینحالت اتم و اکمل بوده باشد و شهود آنحضرت موجب
استغراق و غیبت از کاینات نبود چنانکه متمکنان که کاملان اند میباشند و مشایخ میگویند
اسرارهم که نماز مقام کشف و حضور است نه محل غیبت و استغراق و اضمحلال و بعضی میگویند که
میان دو کتف آنحضرت صلی الله علیه وسلم آلت ابصار نیز مخلوق بود مانند سوراخ و این سخن
است بروایت صحیح ثابت نشده والله اعلم باب ما یقرا بعد التکبیر باب در بیان

چیزیکه خوانده شود در نماز بعد از تکبیر احرام بدانکه در احادیث صحیح ادعیه و اذکار در استفتاح صلوة
وارد شده چنانکه انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض و سبحانک اللهم و جز آن و آن
نزد شافعیه در فرائض و نوافل کلا و بعضا و نزد حنفیه و همچنین در مذهب مالک و احمد مقتصر است بر
اللهم و بحمدک الی آخره و هر چه جز این مروی و منقول است محمول بر نماز تهجد بلکه مطلق نوافل است کذا فی
الهدایه و نزد امام ابی یوسف جمع است میان ثنا که مراد بوی سبحانک اللهم است و میان توجه که وجهت وجهی
است و مختار طحاوی همین است و مصلی مخیر است که توجه بعد از ثنا گوید یا قبل از وی و مشهور تاخیر تو
است از ثنا الفصل الاول عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ كَانَ رَسُولُ اللهِ گفت ابو
هریره بود پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسْكُتُ بَيْنَ التَّكْبِيرِ وَبَيْنَ الْقِرَاءَةِ إِسْكَاتَةً خاموش میشد
میان تکبیر و میان قرآت خاموش شدنی یسکت بفتح یا و ضم کاف است چنانکه مشهور است و بضم یا و
کاف نیز روایت است بمعنی اول و اسکاته بکسر همزه مصدر است بمعنی سکوت بروایت ثانی بر قیاس و بر
اول بر خلاف قیاس و مراد بسکوت اینجا ترک جهر است نه سکوت از ذکر فَقُلْتُ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي ابو هریره
میگوید پس گفتم من آنحضرت پدر و مادرم فدای تو باد يَا رَسُولَ اللهِ إِسْكَاتُكَ بَيْنَ التَّكْبِيرِ وَبَيْنَ الْقِرَاءَةِ مَا تَقُولُ

میپرسم ترا خاموش شدن تو میان تکبیر و میان قرآت که چیست چه میگویی در وی قَالَ أَقُولُ گفت آنحضرت میگویم این
اسکاتک بروایت مشهور بنصب و برفع نیز روایت است قَالَ أَقُولُ گفت آنحضرت میگویم این
کلمات را که اللَّهُمَّ بَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَايَ بار خدایا دوری کن میان من و میان گناهان من گردانیدن
كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ چنانکه دوری کرده میان مشرق و مغرب طلب میکند محو گناهان گذشته
را بتوبه و آمرزیدن بروجه مبالغه و تاکید اللَّهُمَّ نَقِّنِي خداوندا پاک گردان مرا و در روایتی نق قلبی
پاک گردان دل مرا مِنَ الْخَطَايَا از گناهان کرده و ناکرده كَمَا يُنَقَّى الثَّوْبُ الْأَبْيَضُ مِنَ الدَّنَسِ چنانکه پاک
گردانیده میشود جامهٔ سفید را از چرک و ریم پاک شدن طلب میکند محو آثار ذنوب گذشته و حفظ و عصمت
از گناهان آینده و تخصیص بجامهٔ سفید بجهت مبالغه در تنقیه است که ظهور دنس بیشتر است اگر چه قلیل باشد یا اشارت
بمعنی فطرت که مولود است آدمی زاد بر آن اللَّهُمَّ اغْسِلْ خَطَايَايَ خداوندا بشوی گناهان مرا اگر ده ام
بِالْمَاءِ وَالثَّلْجِ وَالْبَرَدِ بآب و برف و ژاله اشارت است بانواع مطهرات و اقسام مغفرت و مبالغه
در غسل و تنقیت و ثلج بسکون لام و برد بفتح را مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَعَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ كَانَ النَّبِيُّ
گفت امیرالمومنین علی بود پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ چون می ایستاد بنماز
وَفِي رِوَايَةٍ و در روایتی بجای کان اذا قام الی الصلوة این عبارت آمده است که كَانَ إِذَا افْتَتَحَ الصَّلَاةَ
بود آنحضرت چون شروع میکرد در نماز كَبَّرَ ثُمَّ قَالَ تکبیر می آورد پس میگفت وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي
فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ روی آوردم بسوی کسی که شکافته و از عدم بوجود آورده آسمانها و زمین را
حَنِيفًا مسلمان در حالتی که مایل از باطل بحق وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ و نیستم از کافران انباز کنندگان
را بحق در عبادت إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي بدرستی که نماز من و عبادت من وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي و زندگانی
من و مردن من لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ مر خدا راست که پروردگار جهانیان است لَا شَرِيكَ لَهُ نیست انباز
مر او را در ربوبیت و استحقاق عبادت وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ و بتوحید و اخلاص در روی و رو آوردن
بسوی حق امر کرده شده ام وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ و من از جملهٔ اسلام آرندگان و امتثال و تسلیم نمایندگان
و اطاعت و انقیاد کنندگانم امر حق را چه امر تشریعی و چه امر ارادی و در روایتی چنانکه در فصل ثالث
بیاید وانا اول المسلمین من اول مسلمانانم و گفته اند که این مخصوص جناب نبوت است صلی الله علیه وسلم
اول و سابق است در اسلام بر هر که غیر او ست چه هر پیغمبر سابق است در اسلام بر امت خود و در قرآن
مجید با آنحضرت امر واقع شده که اینچنین بگوید و از حضرت وی این سخن درست باید دروغ بود پس بعضی گفته
اند که نماز بوی فاسد گردد و صحیح آنست که اگر قصد تلاوت آیت قرآنی کند نه اخبار از حالت خود فاسد نگردد

گفت بنده ضعیف عفی الله عنه که اگر این جمله را خبر ندارند ومقصود از انشا تجدید ایمان واسلام
واظهار غایت اطاعت وانقیاد دارند وجهی دارد چنانکه خدام ملوک نزد ورود امر حکم ایشان میگویند
هرچه فرمان شود نخست کسی که امتثال امر نماید وگردن با طاعت وانقیاد نهد من باشم مقصود اظهار رو[ی] انقیاد در
رغبت واطاعت است والله اعلم اللهم انت الملک خداوندا توئی پادشاه علی الاطلاق متصرف در
ملک وملکوت لا اله الا انت نیست هیچ معبودی بحق مگر تو انت ربی وانا عبدک توئی پروردگار من
ومن بنده توام ظلمت نفسی ستم کردم بر ذات خود بتقصیر در بندگی واعترفت بذنبی واقرار کردم
بگناهان خود وتو فرموده که هر بنده که بگناه خود معترف آید بدرگاه من می آمرزم او را فاغفر لی ذنوبی
پس بیامرز مرا گناهان مرا جمیعا همه انه لا یغفر الذنوب الا انت زیرا که نمی آمرزد گناهان را هیچکس مگر تو
واهدنی لاحسن الاخلاق وراه نما مرا به نیکوترین خوها وخصلتها لا یهدی لاحسنها الا انت
راه نمی نماید به نیکوترین اخلاق مگر تو واصرف عنی سیئها لا یصرف سیئها الا انت وبرگردان از
من خلقهای بد را نمیگرداند خلقهای بد را مگر تو لبیک استادگی دارم برای خدمت تو ومقیم وایم بر
وسعدیک ونصرت ویاری میدهم دین ترا دایم والخیر کله فی یدیک ونیکی همه در دو دست
قدرت تست والشر لیس الیک وبدی نیست منسوب ومضاف بتو تادبا وتعظیما اگرچه همه بامر
وبخلق تست شر نیست که حق سبحانه را در رسید اگر چه در هر چیز حکمتها است شر اگر هست در مخلوقات است چنانکه گفت
من شر ما خلق وبعضی گویند معنی الشر لیس الیک آنست که شر نیست نزدیک گردانده بسوی تو که بدرگاه تو
تقرب توان جست یا نیست شر صعود کننده بسوی تو ورسنده بدرگاه قبول تو چنانکه فرمود الیه یصعد الکلم
الطیب انا بک والیک من توثق کننده واستواری کننده ام بتو والتجا آرنده ام بسوی تو یا منم قیام
بتو وبقدرت تو وباز میگردم وبر میگردم بسوی تو یا من قایمم بتو ورغبت کننده ام بسوی تو وشیخ رحمه الله علیه
میفرمود این حروف را جز بدین معنی بر فعلی که مناسب باشد تقدیر کنند تبارکت وتعالیت بزرگی وبرتر
وبلندی تو از رسیدن ادراک بکنه ذات وصفات تو استغفرک واتوب الیک آمرزش میخواهم
از تو وباز میگردم از گناهان بسوی تو واذا رکع قال وچون رکوع میکرد میگفت اللهم لک رکعت
خداوندا برای تو وطاعت تو ورضای تو رکوع کردم ورکوع در لغت پشت خم دادن وبک آمنت
وبتو ایمان آوردم بوجود تو وصفات کمال تو ولک اسلمت ومر ترا اسلام آوردم وکار خود بتو سپردم
خشع لک سمعی وبصری فروتنی کرد مر ترا شنوائی من وبینائی من ومخی وعظمی وعصبی ومغز استخوان من
واستخوان من وپی من تقدیم مغز استخوان شاید که بجهت آن باشد که خشوع از باطن بظاهر می آید وهمین نکته تقدیم

هیچکس

در آفرینش

بر عصب میتواند بود فاذا رفع رأسه قال پس چون بر میداشت سر خود را سمع الله لمن حمده اللهم ربنا لک الحمد
ای بار خدای پروردگار ما مر تراست ستودن ملء السموات والارض وما بینهما پری آسمانها وزمین
وچیزی که میان آسمان وزمین است وملء ما شئت من شیء بعد وپری چیزی که خواهی بوجود آورد
پس از آسمان وزمین وآنچه میان آسمان وزمین است از ممکنات معدومه چون کمال قدرت وی
سبحانه آسمان وزمین ومیان آسمان وزمین وتمامه مقدورات وممکنات را در گرفته است همه
بسپاس وستایش وی پر خواهد بود واذا سجد قال وچون سجده میکرد میگفت اللهم لک سجدت
وبک آمنت ولک اسلمت خداوندا ترا سجده کرده ام نه غیر ترا اشارت است باخلاص عمل وبتو ایمان
آورده ام ومر ترا اسلام آورده ام وسپرده ام بتو کار خود را سجد وجهی للذی خلقه سجده کرد روی من یا ذات من
مر کسی را که پیدا کرد او را وصوره وگشت صورت داد او را یعنی وجه مرا فی الصراح تصویر صورت کردن
آفریدن وشق سمعه وبصره وشکافت شنوائی او را وبینائی او را ومراد آلت شنوائی وبینائی است که
مراد پیدا کردن گوش وچشم است وچون بصورت شکاف اند تعبیر بشق کرد تبارک الله
احسن الخالقین بزرگ است خدائی که نیکوترین پیدا کنندگان است بلکه پیدا کننده اوست تنها
وجز وی پیدا کننده نیست وجمع خالقین باعتبار ظاهر است چنانکه مصوران میسازند ثم یکون
من آخر ما یقول بین التشهد والتسلیم پس میبود از آخر آنچه میگفت آنحضرت میان التحیات وسلام
این دعا که اللهم اغفر لی ما قدمت وما اخرت خداوندا بیامرز مرا گناهانی که پیش کرده ام وپس
کرده ام وما اسررت وما اعلنت وگناهانی که پنهانی کرده ام وآنچه آشکارا کرده ام وما اسرفت
وآنچه اسراف کرده ام وفزونی کرده ام واز حد اعتدال درگذشته در اعمال ومال وجاه وامثال آن
وما انت اعلم به منی وگناهانی که تو داناتری بآن از من انت المقدم وانت المؤخر
توئی که پیش کننده هر کرا خواهی از بندگان خود در قدر وعزت در دنیا وآخرت وپس افکننده هر کرا
خواهی لا اله الا انت رواه مسلم روایت کرد این حدیث را مسلم وفی روایة للشافعی ودر روایتی
که مر شافعی راست اینچنین آمده است که بعد از قول وی والشر لیس الیک این کلمات گفته که
والمهدی من هدیت وهدایت کرده شده وراه یافته شده کسی است که تو هدایت کردی
وبمقصد رسانیده او را انا بک والیک شرح این معلوم شد لا منجا منک نیست نجات ورستگاری
از عذاب قهر تو ولا ملجأ الا الیک ونیست پناه وتکیه گاه مگر بسوی جناب رحمت تو منجا بالف است
وگاهی این را نیز بالف خوانند موافقت منجا تبارکت بزرگی وعظیمی تو وعن انس رضی الله عنه

وملجا بهمزه

ان رجلا جاء فدخل الصف روایت است از انس که مردی آمد پس درآمد در صف نماز وقد حفزه
النفس و حال آنکه بتحقیق در تعب و مشقت انداخته بود او را دم بجهت سخت دویدن وی برای نماز و اصل
حفز بحای مهمله و فا و زای معجمه سختی دفع کردن و در شتاب آوردن و برکندن از جای فقال پس گفت آن مرد الله اکبر
الحمد لله حمدا کثیرا طیبا حمد مر خدای را حمد بسیار پاک و لطیف مبارکا فیه برکت کرده شده است در وی
فلما قضی رسول الله پس هرگاه که گزارد و تمام کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم صلوته نماز خود را
قال گفت ایکم المتکلم بالکلمات کدام یکی از شما گوینده بود این سخنان را فارم القوم پس خاموش
ماندند این گروه که نماز میکردند و حاضر بودند از ملاحظهٔ آنکه شاید خطائی از ایشان بوجود آمده که موجب
خطاب و عتاب گردید ارم بفتح همزه و را و تشدید میم بمعنی سکت و در بعضی روایات ازم بزا و تخفیف میم
نیز آمده و ازم بمعنی امساک از کلام آید فقال باز فرمود آنحضرت ایکم المتکلم بالکلمات فارم
القوم این بار نیز سکوت ورزیدند از ترس عتاب فقال ایکم المتکلم بها باز فرمود کدام یکی از
شما متکلم بود باین کلمات این بار فرمود فانه لم یقل باسا نترسید و اندیشه مکنید زیرا که آن گوینده
نگفته است سخنی را که موجب اثم و بزه گردد فقال رجل پس گفت مردی جئت وقد حفزنی النفس
آمدم و بتحقیق تنگ گرفته بود مرا نفس فقلتها پس گفتم این کلمات را ذکر تنگی نفس بیان واقع است والا در گفتن این
کلمات احتیاج از آن خالی ندارد قال لقد رایت اثنی عشر ملکا یبتدرونها گفت آنحضرت بتحقیق
دیدم دوازده فرشته را که سبقت میکردند و شتابی مینمودند این کلمات را ایهم یرفعها تا کدام یکی
از ایشان بالا برد این کلمات را بمصعد قبول در جناب الٰهی عز اسمه تعین عدد دوازده مفوض بعلم شارع است
و بعضی محققین گفته اند که هر یکی از جواهر و اعراض را روح مجردیست که مقوم و بر پا دارندهٔ اوست
پس گویا ظاهر شد ارواح این حروف مذکوره که دوازده اند باسقاط مکررات و عدم اعتبار الف و همزه است
که اول صورت او در خط ظاهر است نه در لفظ و ثانی در لفظ نه در خط چنانکه بیان کرده شد در جای خود و در جای
دیگر وارد شده که دیدم سی و چند فرشته را باعتبار مکررات و الفات والله اعلم

الفصل الثانی

عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله گفت عایشه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
اذا افتتح الصلوة قال چون آغاز میکرد نماز را میگفت سبحانک اللهم تنزیه میکنیم ترا و پاکی ات
میکنیم تنزیهی که لایق باشد بجناب قدس تو ای خدای وبحمدک و تسبیح میکنیم متلبس و مختلط بحمد و ستایش تو
پاکی تو پس این جمله در معنی سبحان الله والحمد لله باشد وتبارک اسمک و بزرگ است نام تو وتعالی جدک
و بلند است عظمت و سلطنت و غنای تو و جد بمعنی بخت و بزرگ شدن در چشم مردم آید ولا اله غیرک

و نیست آن بجز او رواه الترمذی وابو داود روایت کرد این حدیث را ترمذی و ابو داود از عایشه
ورواه ابن ماجه عن ابی سعید و روایت کرد آنرا ابن ماجه از ابی سعید خدری وقال الترمذی هذا
حدیث لا نعرفه الا من حارثة و گفت ترمذی این حدیثی است که نمیشناسیم ما آنرا مگر از روایت حارثه
وقد تکلم فیه من قبل حفظه و بتحقیق سخن کرده شده است و طعن کرده شده است در حارثه از جانب حفظ
و ضبط وی یعنی حارثه مردیست که ضبط و حفظ وی حدیث را قوی نیست بدانکه استفتاح بسبحانک
اللهم ثابت است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و از خلفای راشدین و قایل اند بدان اجلهٔ علمای
حدیث مثل سفیان ثوری و احمد حنبل و اسحاق بن راهویه و روایت کرده اند آنرا اعلام ائمهٔ حدیث
و رفته اند بآن بسیاری از علمای تابعین و اختیار کرده اند آنرا امام اعظم ابو حنیفه و جز وی از مجتهدین
و ترمذی نیز در جامع خود گفته که درین باب حدیث آمده از علی و عایشه و عبد الله بن مسعود و جابر و جبیر
بن مطعم و ابن عمر و عمل برین است نزد اهل علم از تابعین غایت آنکه ترمذی در حدیثی که از ابی سعید
آمده از طرق حارثه تکلم کرده و این ضرر ندارد بصحت حدیث از دیگر طرق و تحقیق آنست که استفتاح
بسبحانک اللهم صحیح و ثابت و مستمر است و با دعیهٔ دیگر زیاده نیز بوده و کلام درین مقام در شرح زیاده
برین واقع شده فلتنظر ثمه وعن جبیر بن مطعم انه رای رسول الله روایت است از جبیر بن مطعم که
قریشی نوفلی است از اولاد عبد مناف و احوال او در مواضع نوشته شده است که وی دید پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم یصلی صلوة میگزارد نمازی را از نمازهای فرض یا نفل قال گفت بعد از تکبیر
احرام الله اکبر کبیرا الله اکبر کبیرا الله اکبر کبیرا سه بار والحمد لله کثیرا والحمد لله
کثیرا والحمد لله کثیرا نیز سه بار وسبحان الله بکرة واصیلا تنزیه میکنیم خدا را بامداد و
شبانگاه و تخصیص این دو وقت بذکر بجهت فضیلت اینهاست که زمان اجتماع ملائکهٔ لیل و نهار اند
ثلثا قید اخیر است یعنی این نیز سه بار است چنانچه آن دو که مکرر مذکور شد اعوذ بالله من الشیطان
پناه میجویم بخدا از شیطان من نفخه ونفثه وهمزه از نفخ شیطان و نفث وی و همز وی مراد بنفخ
شیطان تکبر و خود بینیست که آدمی را در وی می اندازد و این معنی را بروی می آراید و او را در نظر
وی بزرگ مینماید گویا که در وی میدمد و بر باد میکند و مراد بنفث که بمعنی دم کردن است سحر داشته
اند که شیطان آدمی را میکند تا باعث بر کردن آن میشود و این معنی مناسب است بقول حق سبحانه تعالی
ومن شر النفاثات فی العقد که مراد بآن زنان ساحره اند و بعضی گویند مراد بنفث شعر است که میدمد
وی می اندازد در نفس آدمی و میبرآرد از دهان وی مانند افسون و مراد شعر مذموم خواهد بود که متضمن کفر و فسوق

متضمن

و نحو مسلمانان است و مراد بهمز غیبت کردن و طعنه زدن بمردم بعیب گوئی و طعن است و بعضی گفته اند که همز شیطان وسوسه مراد است که در دلهای مردم می اندازد چنانکه در قول حق تعالی اعوذ بک من همزات الشیاطین وساوس و خطرات مراد داشته اند رواه ابو داود و ابن ماجة الا انه لم یذکر والحمد لله کثیرا و ذکر فی آخره من الشیطان الرجیم روایت کرده اند این حدیث را ابو داود و ابن ماجة لیکن ابن ماجة ذکر نکرده لفظ والحمد لله کثیرا را و ذکر کرده در آخر حدیث لفظ من الشیطان الرجیم را و راوی از عمر رضی الله عنه در تفسیر این سه چیز نقل میکند و میگوید که وقال عمر رضی الله عنه نفخه الکبر و نفثه الشعر و همزه الموتة نفخ شیطان کبر است و نفث وی شعر و همز وی موته بضم میم و سکون واو و تای فوقانیه نوعی از جنون است مثل صرع که عارض میشود آدمی را و می اندازد او را مانند مست اگر روایت این تفسیر از عمر رضی الله عنه بصحت رسید متعین گردد که مراد همین است وعن سمرة بفتح سین وضم میم بن جندب بضم جیم و فتح دال و ضم آن روایت است از سمره که صحابی مشهور است کثیر الحدیث در بصره بود و حسن بصری و غیر وی از وی شنیده و در مواضع متعدده احوال او نوشته شده است انه حفظ عن رسول الله اینکه وی یاد گرفت از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم سکتتین دو سکته یعنی دو خاموشی که در نماز میکرد سکتة اذا کبر یک سکته چون تکبیر میاورد و بعد از وی دعای استفتاح میخواند و سکته اینجا بمعنی عدم جهر است نه سکوت مطلق و در بعضی روایات آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعای استفتاح بجهر میخواند و گفته اند که آن از برای مقتدیان بود تا بدانند که میخواند و باید خواند و سکتة اذا فرغ من قراءة غیر المغضوب علیهم ولا الضالین و سکته دیگر چون فارغ میشد از خواندن غیر المغضوب علیهم ولا الضالین فصدقه ابی بن کعب پس تصدیق کرد او را و قبول کرد ابی بن کعب سمرة بن جندب را ابی بن کعب که از عظمای صحابه است رواه ابو داود وروی الترمذی وابن ماجة والدارمی نحوه بدانکه سکته اولی بعد از تکبیر متفق علیه است میان ائمه اربعه و غیر ایشان برای خواندن دعای استفتاح و سکته دوم سنت است نزد شافعی و از احمد نیز آمده چنانکه طیبی گفته تا مقتدیان قراءت فاتحه کنند و منازع امام در قراءت نشوند که نهی واقع شده است از آن و سکته دیگر گفته اند میان ولا الضالین و آمین برای دفع توهم آنکه آمین از فاتحه است و چهارم بعد از فراغ از سوره فصل میکرد بدان میان قراءت و تکبیر رکوع و در مذهب حنفیه و مالکیه نیست مگر سکته استفتاح و آن در حقیقت سکته نیست چنانکه گفته شد وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا نهض من الرکعة الثانیة بود آنحضرت چون برمیخاست از رکعت دوم استفتح القراءة آغاز میکرد قراءت را بالحمد لله رب العالمین ولم یسکت و سکوت نمیکرد در برخاستن

خواندن دعای استفتاح ظاهر این حدیث آن است که ابتدا به بسمله نمیکرد و شافعیه که قائل اند بجزئیت بسمله مر فاتحه را تأویل میکنند که مراد بالحمد تمام سوره است با بسمله چنانکه گذشت یا مراد آنست که جهر به بسمله نمیکرد و حکم برخاستن از رکعت اولی نیز همین است ولیکن تخصیص بیان حکم برخاستن از رکعت ثانیه واقع شده است زیرا که در آنجا چون شفعی از نماز تمام شد جای توهم هست که آنجا نیز سکته برای خواندن دعای استفتاح باشد هکذا فی صحیح مسلم همچنین است حدیث در صحیح مسلم وذکره الحمیدی فی افراده و ذکر کرده است این حدیث را حمیدی که جمع بین الصحیحین کرده در افراد مسلم وکذا صاحب الجامع عن مسلم وحده و همچنین ذکر کرده است صاحب جامع الاصول که جمع میان صحاح سته کرده از مسلم تنها این کلام اعتراض است از مؤلف بر صاحب مصابیح که این حدیث را در حسان آورده نه در صحاح

الفصل الثالث عن جابر قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا استفتح الصلوة کبر ثم قال ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا اول المسلمین اللهم اهدنی لاحسن الاعمال واحسن الاخلاق لا یهدی لاحسنها الا انت وقنی سیئ الاعمال وسیئ الاخلاق لا یقی سیئها الا انت رواه النسائی شرح این حدیث در فصل اول معلوم شد و در آنجا و انا من المسلمین بود و اینجا و انا اول المسلمین و نکته درین سخن نیز مبین گشت و در اینجا اعمال و اخلاق هر دو مذکور است و در آنجا ذکر اعمال نبود و در آنجا اصرف عنی بود و اینجا وقنی و لا یقی است و معنی هر دو عبارت یکی است و تفنن در عبارت است وعن محمد بن مسلمة بفتح میم و لام و سکون سین انصاری اشهلی است حاضر شد تمام مشاهد را الا تبوک که آنحضرت او را بمدینه گذاشته بود از فضلای صحابه بود در اسلام آورد بر دست مصعب بن عمیر بمدینه و گوشه گرفت در ایام فتنه بامر نبوی رضی الله عنه مات سنة ست واربعین قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا قام یصلی تطوعا قال چون میگزارد آنحضرت نماز نفل را می گفت الله اکبر وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا وما انا من المشرکین کذکر شرح این گذشت وذکر الحدیث مثل حدیث جابر و ذکر کرد حدیث را چنانکه جابر ذکر کرد الا انه قال مگر آنکه محمد بن مسلمه گفت وانا من المسلمین و جابر و انا اول المسلمین ثم قال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اللهم انت الملک لا اله الا انت سبحانک وبحمدک شرح این حدیث نیز گذشته است ثم یقرأ پس میخواند قرآن را آنحضرت ظاهر آنست که قراءت بعد از استعاذه و بسمله خواهد بود چنانکه در احادیث دیگر آمده و مقصود راوی اینجا بیان این است که پیش از قراءت دعای استفتاح میخواند رواه النسائی

باب القراءة فی الصلوة

قراءت در نماز نزد جمهور ائمه و علما فرض است نزد شافعی در تمام نماز

و نزد اکثر در سه رکعت باعتبار اقامت اکثر مقام کل و نزد او در دو رکعت و مذهب امام احمد در
قول مشهور موافق مذهب شافعی است و در روایتی موافق ما و نزد حسن بصری و زفر در یک رکعت و مروی از
ابوبکر اصم و سفیان بن عتبه قراءت سنت است مبنای صلوة بر افعال است نه اقوال و لهذا اسقاط میکنند
نماز بجهة عدم قدرت افعال با وجود قدرت بر اقوال نه بر عکس کذا فی شروح الهدایه الفصل الاول عن
عبادة بضم عین و تخفیف موحده بن الصامت از نقبای انصار و عظمای صحابه در مواضع احوال وی نوشته
شده است قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا صلوة لمن لم یقرأ بفاتحة الکتاب
نیست نماز مر کسی را که نخواند فاتحة الکتاب را متفق علیه و فی روایة لمسلم و در روایتی مر مسلم را
لمن لم یقرأ بام القرآن نیست نماز مر کسی که نخواند ام القرآن را این نیز نام سوره فاتحه است بجهة اشتمال وی
بر مقاصد قرآن که ثنا بر خدا تعالی است و تعبد بر امر و نهی و بیان وعد و وعید او نیست یا چون مبدا و مفتتح قراءت
گویا اصل و مبنای وست فصاعداً پس بخواند فوق فاتحه و زیاده بر آن یعنی فاتحه البته باید خواند و
فاتحه هم نیست و اگر چیزی زیاده کند نیز درست است تمسک کرده باین حدیث شافعی و احمد در روایتی بر فرضیت
قراءت فاتحه در نماز زیرا که نفی کرد نماز را از کسی که فاتحه نخواند و نزد ما مراد نفی کمال است بدلیل قوله سبحانه
فاقرءوا ما تیسر من القرآن و نیز فرمود آنحضرت باعرابی اقرأ ما تیسر معک من القرآن پس فرض که نمازی و
روا نبود خواندن چیزی از قرآن باشد هر چه باشد فاتحه یا جز آن و خواندن فاتحه واجب باشد که نمازی و
ناقص بود و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من صلی صلوة لم یقرأ
فیها بام القرآن فهی خداج کسی که بگزارد نمازی را که نخواند در وی فاتحه را پس آن نماز ناقص است خداج بکسر خاء
انداختن ناقه بچه را پیش از مدت و بمعنی مطلق نقصان نیز آید ثلثاً سه بار فرمود این کلمه و تاکید کرد از آن بقول
خود غیر تام و در بعضی نسخ غیر تمام فقیل لابی هریرة انا نکون وراء الامام پس گفته شد مر ابی هریره
که ما می باشیم در پس امام آنجا هم بخوانیم قال گفت ابو هریره اقرأ بها فی نفسک بخوان فاتحه را پس امام نه
امانهسته چنانچه بشنوانی خود را فانی سمعت رسول الله زیرا که من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله
علیه و سلم یقول قال الله تعالی میگفت که گفته است خدا تعالی قسمت الصلوة بینی و بین عبدی
نصفین بخش کرده ام نماز را میان خود و میان بنده خود دو نیم یعنی نیمی برای بنده و نیمی برای من حمد و ثنا
برای من است و دعا و سوال برای بنده و لعبدی ما سأل و مر بنده مراست چیزی که سوال کرده و درخواسته
از من مراد بصلوة درینجا فاتحه است همین است وجه استدلال ابی هریره باین حدیث بر فرضیت قراءت
فاتحه بر مقتدی یعنی پس چون شان فاتحه این باشد لابد بود از قراءة فاتحه در نماز لزوماً و حتماً یا گوییم بلکه

دلالت دارد که فاتحه عین نماز و کل اوست مبالغة چنانچه در الحج عرفة پس اقل جزء نماز و داخل
وی باشد نه خارج از حقیقت آن فلیفهم بعد از آن بیان کرد مناصفه فاتحه را میان خدا و میان بنده
بقول خود فاذا قال العبد پس چون میگوید بنده الحمد لله رب العالمین قال الله میگوید خدای
تعالی حمدنی عبدی ستود مرا بنده من و اذا قال و چون میگوید بنده الرحمن الرحیم قال الله
میگوید الله تعالی اثنی علی عبدی ثنا گفت بر من بنده من و اذا قال و چون میگوید بنده
مالک یوم الدین قال میگوید خدا تعالی مجدنی عبدی بزرگ داشت و تعظیم کرد مرا بنده من
و مجد شرف و کرم واسع و گفته اند مجید آنست که شرف ذات را با حسن افعال مقارن گردانید این
خالص مر خدا راست جل جلاله و اذا قال و چون میگوید بنده ایاک نعبد و ایاک نستعین ترا
میپرستیم و از تو یاری میجوییم در تمام مهمات خصوصاً در پرستیدن قال میگوید خدا تعالی هذا بینی
و بین عبدی این مشترک است میان من و بنده چه عبادت برای خدا و استعانت برای بنده
و لعبدی ما سأل و مر بنده مراست چیزی که سوال کرد و درخواست نمود از استعانت و استمداد
فاذا قال پس چون میگوید اهدنا الصراط المستقیم بنما ما را راه راست صراط الذین انعمت علیهم
راه آنکسانیکه نعمت داده بر ایشان غیر المغضوب علیهم و لا الضالین نه آنانکه خشم گرفته شده است
بر ایشان و نه گمراهان قال میگوید خدا تعالی هذا لعبدی این سه جزء مر بنده مراست و لعبدی
ما سأل و مر بنده مراست آنچه سوال کرد حاصل آنکه فاتحه هفت آیت است سه خاص بحق و ثنای او
و سه مخصوص به بنده و سوال و دعای او و یکی مشترک است پس دو نصف شد میان خدا و بنده و این حدیث دلالت
میکند بر آنکه بسمله داخل فاتحه و جزو او نیست چنانکه مذهب ماست و یکی از هفت آیت صراط الذین انعمت علیهم
است رواه مسلم و عن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم و ابا بکر و عمر کانوا
یفتتحون الصلوة روایت است از انس که آنحضرت صلی الله علیه و سلم و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما ابتدا میکردند
نماز را بالحمد لله رب العالمین رواه مسلم سابقاً معلوم شد که ظاهر حدیث آنست که بسم الله الرحمن الرحیم
نمیخواندند و لیکن قراءت آن مجمع علیه است و هیچکس را در آن خلاف نیست و از فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم
با حادیث دیگر ثابت شده خواه بسمله را جزو فاتحه دارند چنانکه شافعیه میگویند یا ندارند چنانکه مذهب
حنفیه است و لیکن در اول صلوة فقط نزد امام ابی حنیفه که او در افتتاح الصلوة میدارد مثل تعوذ و در روایتی
از وی و بمذهب صاحبین نیز در اولی هر رکعت زیرا که تسمیه مفتاح قراءت است و هر رکعت مستقل است و از جهة احتیاط
واختلاف علما در جزئیت تسمیه فاتحه را نه در میان فاتحه و سوره مگر نزد امام محمد در صلوة سریه پس شافعی

تاویل میکند بحذف ... را که مراد بحمد لله رب العالمین تمام سوره است چنانچه گذشت و تمام میکنیم
مراد نفی جهر است به بسمله نه نفی قرآت آن و بتحقیق ثابت شده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و از خلفای
راشدین و صحابهٔ دیگر رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که جهر نمیکردند بسمله را اگرچه نماز جهریه میبود و شیخ ابن الهمام از بعضی
حفاظ نقل کرده که هیچ حدیثی ثابت نشده که صریح باشد در جهر تسمیه مگر آنکه در اسناد وی سخن است و هیچیکی از ارباب
مسانید اربعه مشهوره اخراج نکرد حدیثی در آن با وجود آنکه کتب ایشان مشتمل است بر احادیث
ضعیف نیز و از چندین صحابه و تابعین و تبع تابعین و غیرهم از ائمه لایعد و لایحصی ذکر کرده اند که جهر
نمیکردند و احیاناً اگر از بعضی جهر روایت کرده اند از برای تعلیم بود یا بجهة کمال قرب بعضی از مقتدیان
آنرا شنیده و ترمذی دو باب عقد کرده یکی از برای جهر به تسمیه و دیگری در ترک جهر و ترجیح کرده احادیث
ترک جهر را و گفت که درین جانب اند اکثر از اهل علم از ابی بکر و عمر و عثمان و علی و غیرهم و تابعین و من بعدهم
و کلام درین مقام در شرح زیاده برین کرده شده است چنانکه ظاهر شده که مذهب امام اعظم ابوحنیفه اصح و
ارجح است و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا امن الامام
فامنوا. چون آمین گوید امام آمین گوئید شما ظاهر معنی حدیث آنست که امام بعد از قرآت فاتحه آمین میگوید
و چون وی آمین بگوید شما نیز آمین بگوئید و بعضی گفته اند که معنی آنست که چون امام دعا میکند و اهدنا الصراط
المستقیم تا آخر سوره میخواند و این محل تأمین امام است شما نیز منتهی تأمین باشید تا با وی آمین بگوئید چنانچه میگویند
چون پادشاه کوچ میکند شما نیز کوچ کنید یعنی ساخته و آماده کوچ باشید تا چون وقت کوچ وی برسد شما نیز
با وی کوچ کنید و حاصل هر دو معنی یکیست غایت آنکه از ظاهر معنی اول تقدم امام در تأمین مفهوم میگردد و اگر همچنین هم
باشد دور نیست چنانکه در سایر افعال حال ماموم با امام است مگر اینجا مبادرت بتأمین و موافقت با امام
و معیت مستحب باشد فافهم بعد از آن تعلیل کرد تأمین امام و ماموم را هر دو بقول خود فانه من وافق تأمینه
تأمین الملائکة یعنی ملائکه نیز آمین میگویند پس شما نیز گوئید زیرا که هر که موافق افتد آمین گفتن وی با آمین
گفتن فرشتگان غفر له ما تقدم من ذنبه آمرزیده میشود مر او را هر چه پیش رفته است از گناهان وی
پوشیده نماند که ظاهر او آنچنان مینماید که فرمایند که هر که موافق آید تأمین او و تأمین ملائکه را آنجا
کرده میشود مر او را قبول کرده میشود دعای وی مغفرت ذنوب از کجا آمد مگر آنکه گویند حق جل و علا
مغفرت ذنوب را از خصایص این موافقت و لوازم وی گردانیده است با حصول اجابت نیز و شاید که
ملائکه درین وقت استغفار نیز میکرده باشند مر آمین گویندگان را چنانچه نشینندهٔ در مسجد بانتظار نماز را
دعا میکنند برحمت و مغفرت و خود کار فرشتگان همیشه دعا و استغفار است مر مومنان را

از اصحاب آنهاند

چنانکه در قرآن مجید فرموده ... یسبحون بحمد ربهم و یستغفرون لمن فی الارض ...
امر خیر پس حاصل معنی آن باشد که هر که موافق افتاد تأمین او و تأمین ملائکه را مغفور است و هر که مغفور است
مستجاب است دعای او فافهم متفق علیه و فی روایة قال اذا قال الامام و در روایتی اینچنین آمده است که گفت
آنحضرت چون بگوید امام غیر المغضوب علیهم و لا الضالین که وقت تأمین است فقولوا پس بگوئید
آمین فانه من وافق قوله قول الملائکة غفر له ما تقدم من ذنبه هذا لفظ البخاری این لفظ بخاری است
و للمسلم نحوه و مر مسلم را مانند این است یعنی در معنی موافق و در لفظ مخالف و فی اخری للبخاری و در روایت
دیگر مر بخاری را اینچنین آمده است قال اذا امن القاری چون آمین گوید قاری که عبارت از امام است
یا مطلق قاری مراد باشد اگرچه در غیر نماز باشد فامنوا پس آمین بگوئید فان الملائکة تؤمن زیرا که ملائکه
آمین میگویند فمن وافق تأمینه تأمین الملائکة غفر له ما تقدم من ذنبه و آمین بمعنی استجب است
و معنی وی چنین باد و بعضی گفته اند اسم الهی است و مراد طلب اجابت است از وی تعالی و بعضی گفته اند
درجه ایست در بهشت که قائل آن مستحق آن درجه میگردد و بمد الف و قصر وی با تخفیف میم هر دو آمده
روایت بمد الف است اما بمد و تشدید میم بعضی گفته اند خطا است و تحقیق آنست که آن نیز لغتی است در آن
و لیکن قلیل است فتدبر و عن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلیتم
چون بگزارید نماز بجماعت و قید نکرد بجماعت بجهة فهم آن از سیاق حدیث که فرمود فاقیموا صفوفکم
پس راست گردانید صفهای خود را و صف در لغت رسته و مراد باقامت صفوف تسویه آنهاست و برابر
و هموار ساختن چنانکه اعوجاج و فرجه در آن نباشد و اتمام صف اول نیز داخل آن داشته اند ثم لیؤمکم
احدکم پس باید که امامت کند یکی از شما هر که کند جایز است و آنکه در حدیث دیگر آمده که اعلم و اقرأ
و اکبر باید برای بیان اولی و افضل است فاذا کبر فکبروا پس چون تکبیر برآرد امام تکبیر برآرید شما و اذا
قال و چون بگوید غیر المغضوب علیهم و لا الضالین فقولوا پس بگوئید آمین یجبکم الله پاسخ دهد
شما را خدای تعالی و قبول کند دعای شما را فاذا کبر و رکع فکبروا و ارکعوا پس چون تکبیر گوید امام و رکوع
کند پس تکبیر گوئید شما و رکوع کنید و مدلول کلمهٔ فا آنست که مقتدیان تکبیر و رکوع و هر فعل که کنند
عقب فعل امام و متصل وی کنند چنانکه میفرماید فان الامام یرکع قبلکم و یرفع قبلکم زیرا که امام
رکوع میکند پیش از شما و سر برمیدارد پیش از شما چه شان امام تقدم و سبقت است و چون باید که
مقدار زمان امام و ماموم برابر باشد فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت آنحضرت فتلک
بتلک یعنی آن لحظه که سبقت کرد شما را امام در تقدم رکوع منجبر میگردد بآن لحظه که تأخیر کردید از وی

در رکوع بعد از بر داشتن سر از رکوع پس قدر رکوع شما منتقل شد در رکوع امام باشد و برابر شد زمان
هر دو. قَالَ گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم وَإِذَا قَالَ و چون بگوید امام سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهُ می‌شنود
خدای تعالی ثنای آنکه حمد میگوید او را و قبول میکند سخن او را. فَقُولُوا پس بگوئید اللّٰهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ
پروردگار امر تراست حمد. يَسْمَعِ اللّٰهُ لَكُمْ. می‌شنود وی تعالی حمد شما را و ربنا و لک الحمد بواو نیز آمده است
و بزیادت اللهم نیز روایت است بلی واو و جمع میان اللهم و واو و بعضی گفته اند صحیح نیست روایت
آن و سیوطی گفته که روایت از عبد الرزاق آمده است و در صحیح بخاری نیز بروایت ثبت آمده است انتهی
و درین حدیث دلیل است مر امام ابی حنیفه را که میگوید که امام تسمیع کند و ماموم تحمید و مذهب امام
مالک و امام احمد نیز همین است و مذهب امام شافعی جمع میان هر دو است مر امام را و همچنین ماموم و منفرد و نزد ابی یوسف
و محمد امام جمع کند و مختار طحاوی نیز همین است و در روایتی از ابی حنیفه نیز آمده است ولیکن تحمید
در نفس خود گوید اما جمع مر منفرد را نزد همه است و اکتفا بیکی نیز جایز است و ظاهر اکتفا بتحمید است انتهی
و در صورت جمع میان هر دو تسمیع در حالت رفع راس و تحمید در حالت قیام همچنین گفته است تمرتاشی
از ابی حنیفه و گفته اگر تسمیع در حالت رفع راس نگفته در حالت استوا بگوید و بعضی گفته اند هر دو گویند
رَوَاهُ مُسْلِمٌ. وَفِي رِوَايَةٍ لَهُ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَقَتَادَةَ. و در روایتی مر مسلم را از ابی هریره و قتاده این کلمه زیاده
کرده که وَإِذَا قَرَأَ فَأَنْصِتُوا. و چون بخواند امام پس خاموش باشید و گوش دارید این دلیل است مر ابو حنیفه را
در منع قراءت مر مقتدی را و عدم وجوب قراءت بروی خواه نماز جهری باشد یا سری و در آخر
فصل ثانی کلام درین مسئله تفصیل باید. وَعَنْ أَبِي قَتَادَةَ. رضی الله عنه انصاری سلمی بدری است حاضر شده
همه مشاهد را از مشاهیر صحابه است احوال وی در جای دیگر نوشته شده است. قَالَ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقْرَأُ فِي الظُّهْرِ فِي الْأُولَيَيْنِ بِأُمِّ الْكِتَابِ وَسُورَتَيْنِ. روایت است از ابی قتاده که بود آنحضرت
که میخواند در نماز پیشین در دو رکعت نخستین فاتحه و دو سوره یعنی در هر رکعت فاتحه و یک سوره. وَفِي الرَّكْعَتَيْنِ
الْأُخْرَيَيْنِ بِأُمِّ الْكِتَابِ. و میخواند در دو رکعت پسین فاتحه. وَيُسْمِعُنَا الْآيَةَ أَحْيَانًا. و می‌شنوانید
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما را آیتی از آیات سوره که میخواند گاه گاه ظاهر آنست که شنوانیدن
بقصد بود تا بدانند که بعد از فاتحه سوره میخواند یا فلان سوره میخواند یا برای بیان جواز آنکه اگر در صلوة
سریه یکان آیتی را جهرا بخواند مفسد نیست و بعضی گویند که این محمول است بر غلبه استغراق در تدبر
که بی اختیار جهر حاصل میشد و ظاهر مفهوم اسماع در قصد و اختیار است و تخصیص بظهر اتفاقی است
وَيُطَوِّلُ فِي الرَّكْعَةِ الْأُولَى مَا لَا يُطِيلُ فِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ. و درازی میکرد در قراءت رکعت نخستین القدر که

درازی نمیکرد

درازی نمیکرد در رکعت پسین. وَهٰكَذَا فِي الْعَصْرِ. و همچنین درازی در نماز دیگر. وَهٰكَذَا فِي الصُّبْحِ. و همچنین در نماز
بامداد یعنی دراز میکرد رکعت اولی را بر ثانیه. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ. بدانکه تطویل رکعت اولی مذهب
ائمه ثلثه است در همه نمازها و مذهب امام محمد نیز همین است بنص در ظهر و عصر و صبح و بقیاس در مغرب
و عشا بر آنها و عبد الرزاق از معمر در آخر این حدیث آورده که ما گمان میکردیم که مقصود آنحضرت
ازین تطویل آن بود که مردم رکعت اولی را دریابند و ابو داود و ابن خزیمه همچنین روایت کرده اند
کذا فی بعض الشروح و نزد امام ابی حنیفه و ابی یوسف این مخصوص بنماز فجر است که وقت نوم و غفلت
است و الا هر دو رکعت در استحقاق قراءت برابر اند پس در مقدار نیز برابر باشند چنانکه در حدیث
بیان آمده که فی کل رکعة قدر ثلثین و اطالت در حدیث محمول است بر دعای استفتاح و تعوذ و تسمیه و به کمتر
از سه آیت و در خلاصه گفته که قول محمد احب است کذا فی شرح ابن الهمام والله اعلم. وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ
الْخُدْرِيِّ قَالَ كُنَّا نَحْزُرُ قِيَامَ رَسُولِ اللّٰهِ. بودیم ما که اندازه میکردیم ایستادن پیغمبر خدا را صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ. در نماز پیشین و نماز دیگر حزر بحای مهمله و زای اندازه کردن کشت و میوه بر درخت
فَحَزَرْنَا قِيَامَهُ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الْأُولَيَيْنِ مِنَ الظُّهْرِ قَدْرَ قِرَاءَةِ الم تَنْزِيلُ السَّجْدَةِ. پس اندازه کردیم
قیام آنحضرت را در دو رکعت نخستین از نماز ظهر مقدار خواندن سوره الم تنزیل السجده پس مراد خواندن
این سوره است در هر دو رکعت یا در هر رکعت و موافق این معنی است قول وی وَفِي كُلِّ رَكْعَةٍ قَدْرَ ثَلَاثِينَ مقدار
آيَةً. و در روایتی اینچنین آمده که میخواند در هر رکعت بمقدار سی آیت چه سوره مذکور سی آیت است
و بر تقدیر معنی اول این روایت مخالف روایت اولی میشود. وَحَزَرْنَا قِيَامَهُ فِي الْأُخْرَيَيْنِ قَدْرَ النِّصْفِ
مِنْ ذٰلِكَ. و اندازه کردیم قیام آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در دو رکعت پسین مقدار نیمی از آن انتها
معلوم میشود که در رکعتین اخرین ظهر نیز سوره میخواند مختصر تر از آنچه در اولیین میخواند. وَحَزَرْنَا فِي
الرَّكْعَتَيْنِ الْأُولَيَيْنِ مِنَ الْعَصْرِ عَلَى قَدْرِ قِيَامِهِ فِي الْأُخْرَيَيْنِ مِنَ الظُّهْرِ. و اندازه کردیم قیام او را در دو رکعت
اولی از عصر بر قدر قیام او در دو رکعت اخری از ظهر. وَفِي الْأُخْرَيَيْنِ مِنَ الْعَصْرِ عَلَى النِّصْفِ مِنْ ذٰلِكَ.
و اندازه کردیم قیام او را در دو رکعت اخری از عصر بر قدر نصف از آن. رَوَاهُ مُسْلِمٌ. بدانکه ائمه
همه قایل اند که در دو رکعت اخیر اقتصار بر فاتحه جایز است و نزد ما اگر تسبیح گوید یا سکوت کند
نیز جایز است و قراءت افضل است و نخعی و ثوری و تمامه علمای کوفه برین اند و در محیط گفته است
که اگر عمدا سکوت کند بد کرده باشد از جهت مخالفت سنت و در روایت حسن بن زیاد از ابو حنیفه آمده
که قراءت در بعد اولیین واجب است و ابن ابی شیبه از علی و ابن مسعود روایت آورده که فرموده اند قراءت

روایة فی ص

کن اولیین و تسبیح کو در اخرین کذا ذکر الشمنی و غیر گفت که اگر فاتحه و سوره در اخرین خواند
سجدهٔ سهو واجب نگردد و هو الاصح زیرا که قرائت فاتحه تنها در اخرین سنت است و ترک سوره
واجب نیست و اصح نزد احمد آن است که قرائت سوره در اخرین مکروه نیست زیرا که بتحقیق آمده است از حضرت
صلی الله علیه و سلم که گاهی زیاده کرده بر فاتحه در اخرین لیکن مستحب ترک سوره است وعن جابر بن سمرة
بفتح سین و ضم میم وی و پدر وی صحابی اند خواهرزادهٔ سعد بن ابی وقاص است روایت است از وی از آنحضرت
و از عمر و علی رضی الله عنهما قال کان النبی صلی الله علیه و سلم یقرأ فی الظهر باللیل اذا یغشی
میخواند آنحضرت گاهی در نماز ظهر سورهٔ واللیل اذا یغشی وفی روایة بسبح اسم ربک الاعلی و در روایتی
آمده است که میخواند بسبح اسم ربک الاعلی و دانستن اینکه این سورها میخواند یا بقول آنحضرت باشد یا بآنکه
می شنوانید آیتی را احیانا چنانکه گذشت وفی العصر نحو ذلک و میخواند در عصر مانند این سورها را در قصر
و طول وفی الصبح اطول من ذلک و میخواند در نماز بامداد دراز تر از آن رواه مسلم بدانکه در بعضی احادیث
واقع شده است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم میخواند در فلان نماز فلان سوره را بی بیان آنکه
در رکعت اولی میخواند یا در رکعت ثانیه یا در هر دو رکعت یا در یک رکعت لا علی التعیین اولی یا ثانیه عبارت
این همه احتمالات را شامل است اما حمل بر هر دو رکعت مستلزم تکرار یا تبعیض سوره است و هر دو بعید است
اگرچه جایز است اما وقوع آن از آنحضرت صلی الله علیه و سلم نادر است و فقها گفته اند که خواندن تمام سوره
اگرچه قصیر بود افضل است از خواندن بعض سوره اگرچه طویل باشد و حمل بر قرائت در رکعتی خواه اولی یا اخری
ظاهر ترین احتمالات است بحسب عبارت و در جامع الاصول از حدیث نسائی آمده است از قطبة بن
مالک که گفت گزاردم با پیغمبر صلی الله علیه و سلم نماز صبح پس خواند در یکی از دو رکعت والنخل باسقات
اگرچه در حدیث ترمذی فی الرکعة الاولی واقع شده است و احتمال دارد که مراد بیان رکعت اولی باشد
زیرا که در اکثر احادیث بیان رکعت اولی واقع است و شنیدم از بعضی از ثقات فقهای حنفیه که از ایمه
که آنچه فقها گفته اند از تعیین طوال مفصل و اوساط و قصار آن معتبر در رکعت اولی است این بیان و تفصیل که
کرده شده از هیچ یکی از شراح در نظر نیامده فتدبر والله اعلم وعن جبیر بن مطعم بضم میم و سکون
طای مهمله و کسر عین صحابی قرشی است از اشراف سید حلیم قال گفت سمعت رسول الله شنیدم
پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم یقرأ فی المغرب بالطور میخواند در نماز مغرب سورهٔ والطور
متفق علیه وعن ام الفضل بنت الحارث قالت سمعت رسول الله ام الفضل کنیه وی است زوجه عباس
و مادر عبدالله بن عباس و فضل بن عباس است گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم یقرأ فی المغرب بالمرسلات

عرفا که میخواند در نماز مغرب سورهٔ والمرسلات را متفق علیه بدانکه درین حدیث و حدیث
که واقع شده است که میخواند در نماز مغرب سورهٔ اعراف را و انفال و دخان را و همچنین احادیث که
در نمازهای دیگر واقع شده دلالت دارد بر عدم تعیین قرائت چنانکه ایمهٔ فقها رحمة الله علیهم قرار
داده اند از طوال مفصل در فجر و ظهر و اوساط در عصر و عشا و قصار در مغرب و در آخر فصل ثالث آید از حدیث
عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده بیاید که گفت هیچ سوره از مفصل نیست نه صغیر و نه کبیر که نشنیدم از
پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که امامت میکرد بدان مردم را در نماز فرض و اصل و دلیل در تعیین فقها این سورها را
کتاب امیر المؤمنین عمر است بجانب ابی موسی اشعری رضی الله عنهما که والی کوفه بود از جانب وی که
نوشت این تفصیل را در آن کتاب و قرار یافت امر قرائت بر آن و بالجمله امر قرائت در زمان حضرت رسول
صلی الله علیه و سلم در طول و قصر مختلف بود باختلاف احوال و اوقات و حکم و مصالح و تعلیم جواز و رخصت
و بعد از آن مقرر شد امر بر کتاب عمر و لابد او را رضی الله عنه دلیلی و سماعی از حضرت نبوت
صلی الله علیه و سلم درین باب خواهد بود و شاید که غالب احوال حضرت صلی الله علیه و سلم همچنین و برین نهج
خواهد بود و احیانا بر خلاف آن و بس است از روی حجت و دلیل قول عمر رضی الله عنه وعن جابر
قال کان معاذ بن جبل یصلی مع النبی روایت است از جابر که بود معاذ بن جبل که میگزارد
نماز با پیغمبر صلی الله علیه و سلم ثم یأتی فیؤم قومه پس میآمد پس امامت میکرد قوم خود را فصلی
لیلة مع رسول الله صلی الله علیه و سلم العشاء پس گزارد معاذ یک شبی با آنحضرت نماز عشا را
ثم اتی قومه فأمهم پس آمد قوم خود را پس امامت کرد ایشان را فافتتح بسورة البقرة
پس شروع کرد بسورهٔ بقره فانحرف رجل فسلم پس برگشت از نماز مردی پس سلام داد آن مرد
قطع کرد نماز را و بر آمد از آن و این خود محل سلام نبود که محل آن آخر نماز است و لیکن این مرد خواست
که بسلام بر آید از جهة تشبه بتمام صلوة ثم صلی وحده وانصرف پس گزارد آن مرد نماز را تنها و بر گشت
از نماز فقالوا له انافقت یا فلان پس گفتند مردم آیا منافق شدی ای فلان که از جماعت بر آمدی
و کسل کردی از نماز چنانکه در شان منافقان است واذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی قال لا والله
گفت منافق نشده ام بخدا سوگند و از جهة کسل بر آمده ام و لیکن از جهة عجز زیرا که من طاقت ندارم
تحمل این تطویل را و میتوانم استاد ولآتین رسول الله و هر آینه بتحقیق می آیم پیغمبر خدا را صلی الله
علیه و سلم فلاخبرنه پس بتحقیق خبر میکنم آنحضرت را ازین فعل معاذ فاتی رسول الله پس آمد آن مرد
پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم فقال پس گفت یا رسول الله انا اصحاب نواضح ما خداوندان

شتر انیم که آب میکشیم یعنی ناضح جمع ناضح بضاد معجمه و ناضح شتر آبکش ناضحه مونث نعمل بالنهار
کار میکنیم در روز یعنی در زراعت و شب که وقت آسایش است و ان معاذا صلی معک العشاء ثم اتی قومه
و بدرستی که معاذ نماز گزارد با تو عشا را پس آمد قوم خود را فافتتح بسورة البقرة پس افتتاح کرد بسوره
بقره و خواندن گرفت آن را فاقبل رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال پس روی آورد آنحضرت بر معاذ
پس گفت یا معاذ افتان انت آیا در فتنه اندازنده تو مردم را و گریزاننده از ملازمت جماعت
و افگننده در فساد با اختلاف و باز ایستادن از دین اقرأ بخوان والشمس وضحیها والضحی واللیل اذا
یغشی و سبح اسم ربک الاعلی و اذا السماء انفطرت و سوره انشقاق و بروج و الطارق نیز آمده
متفق علیه بدانکه شافعیه باین حدیث استدلال کرده اند بر جواز اقتدای مفترض بمتنفل زیرا که
معاذ چون یکبار همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز گزارد فرض از وی ساقط شد پس نماز وی که
با قوم میگزارد نفل باشد و نماز قوم خود فرض بود و آنحضرت این معنی را از معاذ تقریر فرمود و مسلم داشت
اعتراضی که بر معاذ کرده همین بود که چرا قرآت دراز میخوانی و نفرمود که امامت تو مر این جماعت را درست نیست
زیرا که تو نفل میگزاری و ایشان فرض و جواب ازین استدلال آنست که این بر تقدیری تمام شود که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم دانسته باشد که معاذ با آنحضرت اقتدا میکند پس از آن میرود و قوم را امامت میکند
شاید که معلوم نشده باشد و دلالت میکند برین معنی حدیثی که امام احمد روایت کرده که آنحضرت با معاذ
گفت مباش فتان یا نماز مگزار با من یا تخفیف کن بر قوم پس حضرت تردید کرد در احد الامرین و مشروع
گردانید مر او را یکی ازین دو چیز یا نماز گزاردن همراه حضرت و نگزاردن با قوم از جهت لزوم اقتدای
مفترض بمتنفل یا گزاردن بتخفیف چون همراه آنحضرت نگزارد و مفترض باشد اقتدای مفترض بمفترض
خواهد بود کذا ذکر الشیخ ابن الهمام و احتمال دارد که معاذ همراه آنحضرت به نیت نفل میگزارده باشد
از جهت ادراک فضیلت جماعت با وی و فرض را تاخیر میکرده باشد برای امامت بقوم وعن البراء
قال سمعت النبی گفت براء بن عازب که صحابی مشهور است و اول مشاهد وی خندق است و با امیر
المومنین علی بود در حرب جمل و صفین و نهروان و مات بالکوفة فی ایام مصعب بن الزبیر و عازب صحابی
اما مشهور نیست صحبت وی شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقرأ فی العشاء میخواند در نماز
عشا والتین والزیتون و ما سمعت احدا احسن صوتا منه و نشنیدم هیچکس را خوشتر آواز
از آنحضرت متفق علیه و در حدیث بخاری از براء بن عازب آمده که آنحضرت در سفر بود پس خواند
یکی از دو رکعت والتین والزیتون و ازینجا معلوم میشود که مراد قرآت در احدی الرکعتین است لا علی التعیین

چنانکه در حدیث جابر بن سمره گفتیم و آخر اظهر احتمالات داشتیم عن جابر بن سمرة قال کان النبی
گفت جابر بن سمره بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الفجر بق والقرآن المجید و نحوها میخواند
در نماز بامداد سوره ق را و مانند سوره ق را و کانت صلوته بعد تخفیفا رواه مسلم طیبی در
شرح این کلام گفت که بود نماز آنحضرت بعد از صلوة فجر یعنی در باقی نمازهای چهارگانه سبک و اینمعنی در حدیث
جدا نیز آمده است که در نماز بامداد قرآت طویل کردی و گفته اند که سبب در تطویل قرآت صلوة فجر آن
بود که نزول رحمت ربانی و ورود فیض رحمانی که در ثلث اخیر شب میباشد تا انقضای صلوة صبح دیر وا
تا طلوع فجر میماند پس تطویل قرآت و ذکر و تسبیح در آنوقت اولی و افضل باشد یا سبب در تطویل صلوة
صبح آن بود که بعد از استراحت و خواب شب واقع است و تقصیری در خدمت واقع شده و کدورتی
و زنگی بر آئینه دل نشسته پس تطویل آن موجب تلافی و عذر این تقصیر و ازاله این زنگ و کلفت و رنج بود و نیز
هنوز اشتغال با مور معاش و اسباب دنیوی نشده و این وقتی است که دل با زبان و گوش موافق و مواطی
بود و فهم و تدبر در قرآن عظیم آسان تر و روشن تر باشد و در سفر السعادت در شرح وی نکتهای دیگر نیز
گفته شده است و این مذکور نیز از آنجا است و شیخ مشایخ حدیث ما ابن حجر مکی در شرح این عبارت
گفته اند که احتمال دارد که مراد آن باشد که بود نماز آنحضرت بعد از آن سبک یعنی در اول هجرت چون صحابه
کم بودند و منحصر بودند تطویل میکرد و چون بسیار شدند و در میان ایشان اهل اعمال بودند از تجارت و زراعت
و ضعیف و بیمار تخفیف نمود و ممکن است که گفته شود که معنی عبارت آن باشد که آنحضرت تطویل میکرد
و بود هنوز که شمار کرده میشد نماز وی سبک یعنی سبک مینمود نزد مقتدیان از جهت ذوقی و لذتی
و حضوری که دست میداد ایشان را از استماع قراءت وی صلی الله علیه وسلم و از جهت نظم و سیر خفی
که در قرآت آنحضرت نهاده بودند و باین معنی تصریح کرده اند در حدیث انس که گفت کان رسول الله صلی
الله علیه وسلم اخف صلوة فی تمام صاحب سفر السعادة میگوید که مراد ازین حدیث آنست که تطویل
صلوة وی صلی الله علیه وسلم نسبت با صلوة دیگران بغایت اندک نمودی بسببی که گفته شد و تخفیف امری
نسبی است فافهم وعن عمرو بن حریث بضم حای مهمله و فتح را و ثای مثلثه کنیت او ابو سعید است
قرشی مخزومی آنحضرت را دیده و آنحضرت دست مبارک بر روی برآورده و برکت و خیر دعا کرده
و در وقت رحلت آنحضرت دوازده ساله بود و روایت میکند از ابو بکر و ابن مسعود و روایت میکند
ازوی عطاء بن سایب و غیره انه سمع النبی روایت میکند که وی شنید پیغمبر را صلی الله علیه
وسلم یقرأ فی الفجر میخواند در نماز فجر واللیل اذا عسعس مراد سوره اذا الشمس کورت است که

این کلمه در آنجا ... واقع است ... رواه مسلم وعن عبد الله بن السائب قال صلی لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم الصبح بمکة فاستفتح بسورة المؤمنین گفت عبد الله بن السایب که صحابیست مخزومی از اهل مکه قرآت او را گرفته اند و روایت کرده است از وی مجاهد و عطا و عبد الله بن السایب تابعی دیگر است این روایت از عبد الله بن السایب صحابیست گفته که گزارد آنحضرت برای ما یعنی امامت کرد ما را نماز صبح را بمکه و در روایتی از نسائی در فتح مکه پس شروع کرد در خواندن سوره قد افلح المؤمنون حتی جاء ذکر موسی وهارون او ذکر عیسی تا رسید آنحضرت بذکر موسی وهارون را یا ذکر عیسی را که درین سوره واقع است اخذت النبی گرفت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم سعلة بفتح سین وضم آن وسکون عین سرفه و گفته اند که گرفتن سرفه بجهت گریه بود فرکع پس رکوع رفت آنحضرت یعنی ترک قرات نمود رواه مسلم وعن ابی هریرة قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الفجر یوم الجمعة الم تنزیل فی الرکعة الاولی بود آنحضرت که میخواند در نماز فجر روز جمعه سوره الم السجده را در رکعت نخستین وفی الثانیة ومیخواند در رکعت دوم هل اتی علی الانسان متفق علیه خواندن این دو سوره در فجر جمعه متعارف و موکد و مستمر است نزد شافعی و برین است عمل ایشان در حرمین شریفین و در کتب ما مذکور است که متعین نکرداند چیزی از قرآن را بنمازی معین و همین را مثال می زنند و میگویند چنانکه تعیین این دو سوره بفجر جمعه و منافقون برای نماز جمعه اما این سخن بعد از صحت حدیث و ورود عمل رسول خدا صلی الله علیه وسلم خالی از غرابتی نیست و محقق حنفیه شیخ ابن الهمام از طحاوی و اسبیجابی نقل کرده که این تقدیریست که آنرا لازم و متحتم دارند و جز آنرا مکروه پندارند اما اگر از جهت تیسیر و تبرک بقرات حضرت صلی الله علیه وسلم بخوانند باکی ندارد بشرط آنکه احیاناً جز آنرا میخوانده باشد تا جاهل گمان نبرد که جز آن جایز نیست و تحقیق وارد شده است در احادیث صحیحه تعیین قرآت بعضی صلوة چنانکه خواندن قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در سنت نماز فجر و خواندن سبح اسم ربک الاعلی و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در نماز وتر و امثال آن نیز شیخ بن الهمام گفت که مقتضای دلیل عدم مداومت است نه مداومت عدم چنانکه حنفیه عمل میکنند بلکه مستحب است که خوانده شود گاه گاهی تبرکا بالماثور انتهی و گفت بنده ضعیف عفی الله عنه شک نیست که بعد از صحت حدیث مجال اعتذار بابهام وجوب و عدم صحت غیر آن تنگ است پس ظاهر آنست که نزد حنفیه دوام این عمل از حضرت صلی الله علیه وسلم ثابت نشده است بلکه گاهی بقصد انداز و بیشتر میخوانده باشد چنانکه از آنچه در وجه خواندن این دو سوره گفته اند که اینها مشتمل اند بر ذکر مبدا و معاد و دخول جنت و نار و این معنی در روز جمعه است و قیامت هم روز جمعه قایم

واو از ابی کعب گرفته

میشود ظاهر میگردد و چنانکه در محافل و مجامع عظیمه سوره ق و اقتربت پس اگر احیانا بخوانند فاضله و بهتر باشد والله اعلم وعن عبید الله بن ابی رافع مدنیست از مشاهیر تابعین شنید از امیر المؤمنین علی و بود کاتب وی رضی الله عنه و ابو رافع مولی آنحضرت است رضی الله عنه قال استخلف مروان ابا هریرة علی المدینة وخرج الی مکة گفت خلیفه و جانشین خود کرد و نشاند مروان بن الحکم در وقت امارت خود ابو هریره را بر مدینه مطهره و بیرون آمد خود و رفت بمکه برای حج و جز آن فصلی لنا ابو هریرة الجمعة پس گزارد ابو هریره برای ما یعنی امامت کرد جمعه را فقرأ سورة الجمعة فی السجدة الاولی وفی الآخرة اذا جاءک المنافقون پس خواند ابو هریره در رکعت اولی سوره جمعه را و خواند در رکعت دوم سوره اذا جاءک المنافقون را فقال سمعت رسول الله پس گفت ابو هریره شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقرأ بهما یوم الجمعة میخواند این دو سوره را در روز جمعه یعنی در نماز جمعه رواه مسلم وعن النعمان بن بشیر بفتح با و کسر شین صحابی است اول مولودی که در انصار آمد بعد از هجرت و در زمان وفات آنحضرت هشت ساله بود و احوال او در جای دیگر نوشته شده است قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقرأ فی العیدین وفی الجمعة میخواند آنحضرت در نماز عید فطر و اضحی و در نماز جمعه بسبح اسم ربک الاعلی وهل اتیک حدیث الغاشیة قال گفت نعمان بن بشیر واذا اجتمع العید والجمعة فی یوم واحد و چون جمع و اتفاق می افتاد عید و جمعه در یک روز قرأ بهما فی الصلوتین میخواند همین دو سوره را در نماز عید و نماز جمعه از ینجا تاکد استحباب قرآت این دو سوره در نماز عید و جمعه مفهوم میشود و از ینجا معلوم میشود که خواندن سوره جمعه و منافقون در جمعه دایمی نبود رواه مسلم وعن عبید الله ان عمر بن الخطاب سأل ابا واقد اللیثی عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود پسر برادر زاده عبد الله بن مسعود است که تابعی است و از فقهای سبعه مدینه است روایت میکند که عمر بن الخطاب رضی الله عنه پرسید ابا واقد لیثی را که از صحابه است رضی الله عنه ما کان یقرأ به رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الاضحی والفطر چه چیز بود یعنی کدام سوره بود که میخواند آنحضرت در عید قربان و در عید رمضان فقال یقرأ فیهما بق والقرآن المجید واقتربت الساعة پس گفت ابو واقد میخواند در هر دو عید سوره ق و سوره قمر را گفته اند که مقصود امیر المؤمنین از پرسیدن ابی واقد تقریر و تمکین در ذهن حاضران بود تا بدانند و الا عدم علم وی رضی الله عنه با وجود ملازمت و قرب که داشت در آنحضرت بدان بعید است والله اعلم رواه مسلم وعن ابی هریرة رضی الله

قَالَ اِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ گفت ابو هریره که پیغمبر خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَرَأَ فِي رَكْعَتَيِ الْفَجْرِ خواند
در رکعتین سنت نماز فجر قُلْ يَا اَيُّهَا الْكَافِرُوْنَ وَقُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ باید دانست که چون رکعتین فجر
گویند یا رکعتین مغرب مراد سنت آنهاست و فرض را صلوة فجر و صلوة مغرب میگویند رَوَاهُ
مُسْلِمٌ وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا قَالَ كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ گفت ابن عباس که بود پیغمبر خدا صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقْرَأُ فِي رَكْعَتَيِ الْفَجْرِ میخواند در رکعتین فجر این دو آیت را یکی قُوْلُوْا آمَنَّا بِاللّٰهِ
وَمَا اُنْزِلَ اِلَيْنَا الآية که در سوره بقره است در رکعت اولی وَالَّتِي فِي آلِ عِمْرَانَ دوم آیتی که در سوره آل
عمران است قُلْ يَا اَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا اِلٰى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الآية در رکعت دوم رَوَاهُ مُسْلِمٌ
خواندن این دو آیت ظاهر احیانا بود و غالب احوال خواندن قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد بود
و ازینجا معلوم میشود که خواندن بعض سوره خصوصا از اوساط سوره مکروه نیست و اگر باشد در
فرایض خواهد بود و حق آنست که در آنچه صحیح و ثابت شده روایت آن قول بکراهیت مجال ندارد و اگر سخن
باشد در ثبوت و صحت آن خواهد بود والله اعلم

الفصل الثاني

عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ كَانَ رَسُولُ
اللّٰهِ گفت ابن عباس رضی الله عنهما که بود پیغمبر خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَفْتَتِحُ صَلٰوتَهُ شروع میکرد نماز
خود را یعنی قرائت را بِبِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَقَالَ هٰذَا حَدِيْثٌ لَيْسَ اِسْنَادُهُ
بِذٰلِكَ روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیثی است که نیست اسناد او قوی ظاهر آنست که
مراد جهر بتسمیه خواهد بود و الا در افتتاح به تسمیه خلافی نیست و در بعضی روایات صریح نیز آمده که
بجهر بسم الله الرحمن الرحیم و احادیث ترک جهر اصح و ارجح است چنانکه در فصل اول گذشت
وَعَنْ وَائِلِ بْنِ حُجْرٍ بتقدیم حا بر جیم و گاهی مشتبه میگردد بتقدیم جیم بر حا شیخ ما از شیخ خود نقل
میکرد که میگفت ما از برای حفظ این لفظ در دل خود نگاه میداریم که این را حجره باید گفت
قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ گفت شنیدم پیغمبر خدا را صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَرَأَ خواند غَيْرِ الْمَغْضُوْبِ عَلَيْهِمْ
وَلَا الضَّالِّيْنَ فَقَالَ پس گفت آمِيْنَ مَدَّ بِهَا صَوْتَهُ دراز کرد با مین آواز را احتمال دارد که مراد جهر
بدان باشد و احتمال دارد که مراد مد الف باشد که افصح است و ظاهر معنی اول است بقرینه روایات دیگر که در
بعضی جا آمده که رفع بها صوته برمیداشت بآمین آواز خود را و این صریح است در جهر و در بعضی بلند میشد
آواز تا آنکه میشنوانید صف اول را پس میلرزید بوی مسجد و در روایتی چنانکه میشنید کسی که
می بود در صف اول و در بعضی روایات خفض صوت بآمین نیز آمده است و وجه تطبیق میان این
دو روایت آن کرده اند که مراد بخفض عدم قرع عنیف است یعنی عدم مبالغه در جهر و بجهر اسماع کسی که

قریب میبود در صف اول چنانکه در روایت آمده است رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَاَبُوْ دَاوُدَ
الدَّارِمِيُّ وَابْنُ مَاجَةَ بدانکه آمین بعد از خواندن فاتحه سنت است باتفاق خواه منفرد باشد
یا امام یا ماموم اگر چه آمین نگوید امام وی و در آمین مقتدی در صلوة سریه بر تقدیر سماع خلاف است
نزد بعضی بگوید از جهة ظاهر حدیث و نزد بعضی نگوید از جهة عدم اعتبار این جهر و سماع کذا فی شرح الهدایة
لابن الهمام و وارد شده است در جهر با مین احادیث و مذهب شافعی و احمد این است و در مذهب
مالک خلاف است و در مذهب ابو حنیفه جهر نکنند مطلقا و احادیث در جانب جهر نیز صحیح
آمده و بعضی علما در عدم جهر نیز تصحیح حدیث نموده اند و از ابن عمر بن الخطاب رضی الله عنه
روایت کرده اند که چهار چیز است که امام در وی اخفا کند تعوذ و بسمله و آمین و سبحانک اللهم
و بحمدک و از ابن مسعود نیز مثل این آمده و تواند که جهر و اخفا هر دو بوده باشد تارة فتارة والله اعلم
وَعَنْ اَبِيْ زُهَيْرٍ بضم زا و فتح ها النُّمَيْرِيِّ بضم نون و فتح میم نام وی یحیی بن نقیر است بقاف
معدود است در اهل شام حدیث او در آمین است ذکر کرده است او را عبد البر در صحابه و گفته که
اسناد این حدیث قایم است والله اعلم قَالَ خَرَجْنَا مَعَ رَسُوْلِ اللّٰهِ گفت بیرون آمدیم ما با پیغمبر خدا
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ لَيْلَةٍ یک شبی فَاَتَيْنَا عَلٰى رَجُلٍ قَدْ اَلَحَّ فِي الْمَسْأَلَةِ پس آمدیم بر مردی که تحقیق
ستهیده است در دعا و سوال و طلب بدن مراد از جناب حق و مبالغه کرده است در آن فَقَالَ النَّبِيُّ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَوْجَبَ اِنْ خَتَمَ پس گفت آنحضرت واجب و لازم گردانید قبول و اجابت دعا
و حصول مراد را اگر مهر کرد یا تمام و کمال کرد دعا را و معنی اول مناسب بحدیث آمین خاتم رب العالمین
یعنی آمین مهر پروردگار است تعالی شانه که آفات و بلاها دفع کرده میشود بوی چنانچه خاتم که نگاه داشته
می شود بوی کتاب یا هر چه مهر کرده میشود بر آن از فساد و اظهار اسرار فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ بِاَيِّ
شَيْءٍ يَخْتِمُ پس گفت مردی از قوم که حاضر بودند بچه چیز ختم کند فَقَالَ بِآمِيْنَ پس گفت آنحضرت بآمین
ختم کند که بمنزله مهر است و تمام و کامل میکرد دعا بوی رَوَاهُ اَبُوْ دَاوُدَ وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا
قَالَتْ اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ گفت عایشه که پیغمبر خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلَّى الْمَغْرِبَ بِسُوْرَةِ الْاَعْرَافِ
گزارد نماز مغرب را بسوره اعراف فَرَّقَهَا فِي الرَّكْعَتَيْنِ جدا جدا کرد آن سوره را در دو رکعت
یعنی پاره از آن در رکعت اولی خواند و پاره دیگر در رکعت دوم رَوَاهُ النَّسَائِيُّ و شک نیست که
وقت مغرب گنجایش آن دارد خصوصا اگر شفق نام بیاض باشد یا آنچه بود در قرائت آنحضرت صلی
الله علیه وسلم از سرعت و طی و مزید شوق و بعضی از شافعیه گفته اند که اگر نیز وقت بر آمده باشد

پاکی نیست و شروع در وقت بس است در صحت نماز و بعضی ازیشان گفته اند که مراد بسوره بعضی
سوره است و در روایت بخاری و ابو داود و نسائی از زید بن ثابت قرآءت بسوره اعراف آمده بی
ذکر تفریق و در روایتی قرآءت سوره مایده و اعراف نیز آمده وعن عقبة بن عامر صحابی مشهور
روایت کرده اند ازوی بعضی صحابه مثل جابر و ابن عباس و از تابعین خلق کثیر و بود والی مصر از جانب
معاویه بعد از برادر وی عتبة بن ابی سفیان قال کنت اقود لرسول الله صلی الله علیه وسلم
ناقته فی السفر گفت عقبة بن عامر بودم من که میکشیدم مر آنحضرت را ناقه اورا در سفر فقال لی
پس گفت آنحضرت مرا یا عقبة الا اعلمک خیر سورتین قرئتا آگاه باش که بدانانم ترا بهترین
دو سوره که خوانده شوند فعلمنی پس دانانید مرا قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس قال
فلم یرنی سررت بهما جدا گفت عقبه پس ندید و نیافت آنحضرت مرا که خوشحالی کرده باشم یعنی خوش شده باشم
باین دو سوره در بودن آنها بهترین سور خوش شدن بسیار یا اصلا از جهة عدم اشتمال این دو سوره بر معالم توحید
و تنزیه و صفات کمال مثل بعضی سورتهای دیگر با ورود افضلیت و اعظمیت بعضی سور چنانکه سوره فاتحه
و سوره بقره مثلا فلما نزل لصلوة الصبح صلی بهما للناس پس هرگاه که فرود آمد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم برای نماز صبح بگزارد نماز صبح را باین دو سوره برای مردم فلما فرغ التفت الی پس چون
فارغ شد از نماز برگشته نگریست و دید بجانب من فقال یا عقبة کیف رأیت پس گفت ای عقبه چگونه
دیدی و فهمیدی فضل این دو سوره که چه مقدار است چون آنحضرت در نفس عقبه استبعادی در خیریت
این دو سوره دریافت خواند آنها را در نماز صبح که بوجوه فاضلترین نمازهاست و مستحب است تطویل در وی
قرآءت تا بدانند خیریت آنها را و گفته اند که مراد خیریت و افضلیت آنهاست در باب تعوذ نه مطلق
و لهذا آنها را در نماز سفر خواند که محل و معرض آفات است و لفظ قرئتا اشارتی باین معنی دارد
رواه احمد و ابو داود و النسائی وعن جابر بن سمرة قال کان النبی صلی الله علیه وسلم
یقرأ فی صلوة المغرب لیلة الجمعة میخواند آنحضرت در نماز مغرب شب جمعه قل یا ایها
الکافرون و قل هو الله احد رواه فی شرح السنة و رواه ابن ماجة عن ابن عمر الا انه لم یذکر
لیلة الجمعة این حدیث را در شرح السنة از جابر بن سمره روایت کرده و ابن ماجه از ابن عمر و لکن ابن
ماجه ذکر نکرده شب جمعه را و تقیید بدان نکرده مطلق روایت کرد که میخواند در نماز مغرب این دو
سوره را و حدیث بذکر لیلة الجمعة صحیح است کذا فی شرح الشیخ وعن عبد الله بن مسعود قال
ما احصی ما سمعت رسول الله عبد الله بن مسعود گفت که شمار نمیتوانم کرد از بس کثرت که

بچه مقدار شنیدم

چه مقدار شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الرکعتین بعد المغرب و فی
الرکعتین قبل صلوة الفجر میخواند در دو رکعت سنت که بعد از مغرب است و در دو رکعت
که پیش از نماز فجر است بقل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد رواه الترمذی و رواه ابن
ماجة عن ابی هریرة الا انه لم یذکر بعد المغرب لیکن ابن ماجه از ابو هریره ذکر نکرده است
رکعتین بعد المغرب را اگرچه از ابن عمر در حدیث سابق روایت کرده وعن سلیمان بن
یسار عن ابی هریرة قال سلیمان بن یسار که از کبار تابعین است و از فقهای سبعه مدینه
از ابی هریره روایت کرد که گفت ابو هریره ما صلیت وراء احد اشبه صلوة برسول الله صلی
الله علیه وسلم من فلان نگزاردم پس هیچکی که مانند تر باشد نماز وی بنماز آنحضرت از فلان
گویند که مراد از فلان شخصی بود که والی مدینه بود از جانب مروان بن عبد الملک و بعضی گفته اند
که آن عمر بن عبد العزیز است و این قول خطا است زیرا که ولادت عمر بن عبد العزیز بعد از فوت
ابی هریره است بیک دو سال نعم مثل این قول انس در شان عمر بن عبد العزیز گفته است چنانکه در
باب الرکوع بیاید و این صحیح است زیرا که انس زمان عمر بن عبد العزیز را دریافته است و بعضی گویند
که مراد از فلان علی مرتضی است رضی الله عنه و کرم الله وجهه و بعضی گویند که عمر بن سلمه بن نقیع است که
امام قوم خود بود در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بالجملة قال سلیمان صلیت خلفه
گفت سلیمان بن یسار گزاردم من نماز پس آنمرد که ابو هریره اورا اشبه صلوة برسول الله صلی الله
علیه وسلم گفته بود فکان یطیل الرکعتین الاولیین من الظهر پس بود آنمرد که دراز میکرد دو رکعت
نخستین را از ظهر ویخفف الاخریین و سبک میکرد دو رکعت پسین را از ظهر باین که نمیخواند در
اخریین ظهر چیزی جز فاتحه یا میخواند سوره قصیر مقصود تطویل قرآءت ظهر است و یخفف
العصر و سبک میکرد قرآءت عصر را و یقرأ فی المغرب بقصار المفصل و میخواند در مغرب
سورتهای کوتاه از مفصل و یقرأ فی العشاء بوسط المفصل و میخواند در نماز عشا سورتهای
میانه از مفصل در درازی و کوتاهی و یقرأ فی الصبح بطوال المفصل و میخواند در نماز صبح سورتهای
دراز از مفصل و در نماز ظهر طوال مفصل نگفت بلکه مجمل گفت که تطویل میکرد و در عصر نیز تخفیف ذکر کرد
و از قصار و اوساط هیچ نگفت و معمول و مقرر الآن در ظهر قرآءت از طوال مفصل است چنانکه در صبح
و عصر از اوساط چنانکه در عشا و بدانکه مراد بمفصل بر قول مشهور از سوره حجرات تا آخر قرآن است و مفصل
از آنجهة گویند که در وی فصول یعنی فصل به بسمله بسیار است و بعضی گفته اند از جهة قلت منسوخ در وی

و سُوَر در وی سه قسم است طوال و اوساط و قصار طوال از اول وی تا سورهٔ بروج و اوساط از بروج تا
والضحی و باقی قصار اند و در فصل اول کلامی متعلق باین باب گذشت فتذکر. رواه النسائی و رواه
ابن ماجه الی و یخفف العصر. وعن عبادة بن الصامت قال کنا خلف النبی صلی الله علیه وسلم فی
صلوة الفجر فقرأ. گفت بودیم ما پس آنحضرت در نماز بامداد پس قرآت کرد آنحضرت. فثقلت علیه
القراءة. پس گرانی کرد بر وی قرآت و دشوار شد. فلما فرغ قال لعلکم تقرؤن خلف امامکم. پس چون که
که فارغ شد آنحضرت از نماز فرمود شاید که میخوانید شما پس امام خود. فرمود که میخوانید پس من اشارت
بآنکه امامت مقتضی خاموش بودن و گوش داشتن است مر قرآت امام را و اهر که باشد من باشم یا غیر من
و سبب ثقل و عسرت قرآت بظاهر آن مینماید که سماع اصوات قاریین باشد که موجب تشویش و فوت التفات خاطر
شریف شده باشد والله اعلم و لیکن قول وی صلی الله علیه وسلم لعلکم تقرؤن منافی این معنی است زیرا که این
نزد جهر است و آن متیقن است پس لعلکم چرا فرماید و گفته اند که تواند که سبب ثقل کراهیت این قول ناخوش داشتن
آنحضرت این فعل را از ایشان باشد و گفته اند که سبب ثقل تأثر آنحضرت باشد صلی الله علیه وسلم از نقص که
ناشی میشد مر ایشانرا از عدم انصات و استماع قرآت آنحضرت و کامل گاهی متأثر میشود بنقص ناقص
چنانکه در کتاب الطهارة گذشت که روزی آنحضرت در نماز صبح افتتاح قرآت کرد و بسته و بیان
کرد که سبب این بستگی آنست که قومی پس من می ایستند که وضو را خوب نمیکنند و بآداب نمیسازند و چون
آنحضرت فرمود که شاید شما میخوانید قلنا نعم. گفتیم آری میخوانیم یا رسول الله قال لا تفعلوا. گفت
نکنید این کار را و نخوانید خلف امام الا بفاتحة الکتاب. مگر فاتحة الکتاب را که میخوانده باشید
فانه لا صلوة لمن لم یقرأ بها. زیرا که نیست نماز مر کسی را که نخواند فاتحة الکتاب را ظاهر این حدیث در
فرضیت قرآت فاتحه است و جوابش سابقا معلوم شد. رواه ابو داود والترمذی و للنسائی
معناه. و مر نسائی را معنی این حدیث است و در لفظ مخالف است و فی روایة لابی داود. و در روایت
مر ابی داود را این عبارت نیز آمده است که قال. گفت آنحضرت و انا اقول. و من میگویم در دل خود
وقتی که ثقیل شد قرآت بر من مالی ینازعنی القرآن. چه شد که نزاع میکند و کشاکش میکند
قرآن و نمی آید و آسان نمیگردد بر من قرآت پس دانستم که سبب آن خواندن شماست قرآن را از پس من
فلا تقرؤا بشیء من القرآن اذا جهرت الا بام القرآن. پس نخوانید چیزی را از قرآن وقتی که جهر میکنم من بقرآت
مگر فاتحة الکتاب را و از قول وی صلی الله علیه وسلم اذا جهرت مفهوم میگردد که اگر در نماز سری بخوانند روا است و تفصیل
این در شرح احادیث آینده باید. وعن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله. روایت است از ابی هریره

که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم انصرف من صلوة جهر فیها بالقراءة. برگشت از نمازی که جهر کرد
در وی بقرآت. فقال هل قرأ معی احد منکم آنفا. پس پرسید آیا خواند همراه من یکی از شما اکنون
فقال رجل نعم. پس گفت مردی آری خواندم یا رسول الله قال انی اقول مالی انازع القرآن. فرمود
من میگفتم در دل خود چه شده است مرا که کشاکش کرده میشوم من یا کشاکش میکنم قرآنرا انازع بفتح زا و کسر
آن هر دو روایت است و قول وی ینازعنی القرآن در حدیث سابق مؤید معنی اول است. قال
فانتهی الناس عن القراءة مع رسول الله. گفت ابو هریره پس باز آمدند مردم از خواندن با پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم فیما جهر فیه بالقراءة من الصلوة. در چیزی که جهر میکرد آنحضرت در آن از نمازها
حین سمعوا ذلک من رسول الله صلی الله علیه وسلم. هنگامی که شنیدند آن سخن را از آنحضرت که دلالت
دارد بر نهی از خواندن ایشان. رواه مالک و احمد و ابو داود والترمذی والنسائی و روی ابن ماجه
نحوه. وعن ابن عمر والبیاضی. روایت است از ابن عمر و بیاضی بفتح موحده و تخفیف تحتانیه
و بضاد معجمه منسوب به بیاضة بن عامر بن زریق نام او عبد الله بن جابر الانصاری الخزرجی البیاضی
مشهور گشته به بیاضی و مذکور میگردد بهمین نسبت بی ذکر نام قالا قال رسول الله. گفت ابن عمر و بیاضی
که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان المصلی یناجی ربه. بدرستی که مصلی راز میگوید با پروردگار خود
و مناجات سخن پنهانی گفتن دو کس که دیگری بران مطلع نگردد فلینظر ما یناجیه به. پس باید که نظر
کند و ببیند مصلی چیزی را که مناجات میکند پروردگار خود را بدان چیز از ذکر و قرآن پس بیارد
آنرا در غایت حضور قلب و تأمل و تدبر در آن و خضوع و خشوع و لا یجهر بعضکم علی بعض بالقرآن.
و آواز بلند نکند بعضی از شما بر بعضی بقرآن چه در نماز و چه در غیر آن از مصلی و نایم و قاری و ذاکر تا موجب
ایذا و تشویش نگردد و اجماع است بر آنکه مکروه است ماموم را جهر اگر چه قرآت امام را نمی شنود
رواه احمد. وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم. گفت ابو هریره
که گفت آنحضرت انما جعل الامام لیؤتم به. گردانیده نشده است امام مگر برای آنکه اقتدا کرده شود
بوی و پس روی کرده شود مر او را پس باید موافقت کرد با وی و متابعت نمود مر او را. فاذا کبر
فکبروا و اذا قرأ فانصتوا. چون تکبیر گوید پس تکبیر گوئید شما و چون قرآت کند امام خاموش
شوید شما و گوش نهید قرآت او را که متابعت در قرآت نیست و خواندن با وی مخالفت و نزاع کردن با وی
و تشویش دادن است مر او را. رواه ابو داود والنسائی و ابن ماجه. بدانکه مذهب امام ما نفی وجوب قرآت
فاتحه است بر ماموم در صلوة سریه و جهریه و جایز است قرآت ما ورای فاتحه نیز و مذهب امام احمد

ومالک و شافعی نیز در قولی وجوب قرآت در سریه است فقط و در جهریه استماع قرآت امام کافیست قلت
و نزد بعضی از اصحاب احمد بخواند فاتحه را در سکتات امام و بیان سکتات در باب ما یقرا بعد التکبیر
گذشت و نزد بعضی از اصحاب وی اگر نشنود بجهت کری یا دوری بخواند در جهریه و اگر نخواند هم تمام است نماز
وی برا که هر کرا امام است قرآت امام قرآت اوست و واجب نیست بروی قرآت و منصوص و معروف
نزد این امام جلیل همین است و مذهب امام ابی حنیفه آنست که نخوانند در جهریه و نه در سریه لیکن در روایتی
از محمد استحباب قرائت است و نزد شیخین مکروه است و شیخ ابن الهمام گفته که تحریمی است از جهة ورود وعید
و حق آنست که قول محمد مثل قول شیخین است و عبارات محمد در کتب او مصرح است بدان و در آثار گفته صحابه
است و بنا خذ و باین آمده است عامه اخبار و آثار و گفته است که فاسد میگردد نماز در قول جمعی از صحابه
و مخفی نماند که احتیاط در عمل کردن است باقوی الدلیلین انتهی و کلام امام محمد در موطای او مملوست باخبار و
آثار درین باب والله اعلم ائمه میگویند که قرائت رکن نماز است پس شریک باشد امام و ماموم در آن با غنیمت فی
که امام مالک و احمد در سریه و جهریه اعتبار کرده اند و ما را دلیل اینحدیث است که من کان له امام
فقراءة الامام قراءة له و این حدیث صحیح است و جز بخاری و مسلم همه او را روایت کرده اند و در
هدایه گفته که و علیه اجماع الصحابه و در شرح زیاده برین سخن کرده شده است فلیتدبر وعن
عبد الله بن ابی اوفی قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال انی لا استطیع ان آخذ
من القرآن شیئا آمد مردی بحضرت رسالت پس گفت من نمیتوانم که بگیرم از قرآن چیزی و یاد دارم
فعلمنی ما یجزئنی پس تعلیم کن مرا چیزی که بسندگی کند یعنی بجای قرآن نشیند قال قل گفت آنحضرت
بگو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله متبادر بافهام
بقرینه ایراد اینحدیث در باب قرائت در نماز میکند که مراد عدم استطاعت آنمرد است برای اخذ چیزی
از قرآن مقداری که صحیح گردد بدان نماز و این بعید است جدا زیرا که مستبعد است که عاجز آید عربی متکلم بمثل
این کلام از تعلیم مقدار آنچه صحیح باشد بدان نماز اگر همین مقدار که این کلمات است آیتی یا زیاده بران از قرآن
می آموخت کفایت میکرد و میگویند که این مردیست که همین ساعت اسلام آورده و وقت نماز در رسید و گنجایش استعداد
حفظ چیزی از قرآن نداشته پس بیاموخت او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم این کلمات و با وجود آن
بر طرف نمیکرد و پس ظاهر آنست که مراد حفظ جزئی قرآن است که او را ورد خود بسازد و بدان اوقات خود را
معمور دارد و لابد چیز بسیار از قرآن یاد باید کرد که در خور آن بود و بعضی مردم هستند که حفظ آن مقدار بر ایشان
آسان نمیکرد پس آموخت او را آنحضرت این کلمات را که هر یک گنجینه ایست از گنجهای الهی نامتناهی مدد او

کند بر آن ورد خود سازد آنرا شب و روز گذا قالوا والله اعلم قال گفت آنمرد یا رسول الله هذا
لله مضمون این کلمات همه برای خداست حمد و ثنا و تکبیر و تحمید اوست فما ذا لی پس چیست برای
من یعنی دعا و سوالی که از حضرت حق مدعا و مراد من بدان بر آید قال قل گفت آنحضرت بگو این دعا را
اللهم ارحمنی وعافنی واهدنی وارزقنی این سوال و جواب نزد انصاف ناظر در همان است که آنمرد
طلب وردی و دعائی نموده نه طلب قرآن برای صحت نماز و همچنین قول او فقال پس اشارت کرد آنمرد بگذا
بیدیه همچنین بهر دو دست خود وقبضهما و بربست هر دو دست را یعنی اشارت کرد که یاد گرفتم
و نگاه داشتم آنچه فرمودید چنانچه چیزی نفیس بدست افتد و آنرا نگاه دارند باین وجه اشارت کننده
بهر دو دست و قبض کننده همان مرد باشد و ظاهر سیاق کلام همین است و مؤید این است قول الراوی
که گفت فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اما هذا فقد ملأ یدیه من الخیر اما این مرد
پس بتحقیق پر کرد هر دو دست خود را از نیکی و تواند که اشارت کننده آنحضرت باشد صلی الله علیه وسلم

از آنمرد صا

برای تنبیه و ترغیب آنمرد بر حفظ آن و امتثال آنچه امر کرده شد بدان و چون آنحضرت فهمید و دانست که
حفظ میکند و امتثال می آرد فرمود اما هذا فقد ملأ یدیه من الخیر رواه ابو داود روایت کرد اینحدیث را
تا آخر ابو داود و انتهت روایة النسائی عند قوله الا بالله و منتهی شده است روایت نسائی
نزد قول آنحضرت که لا حول ولا قوة الا بالله و قال یا رسول الله الی آخره در روایت نسائی نیست
وعن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا قرأ روایت است از
ابن عباس که آنحضرت بود که چون میخواند این آیت را سبح اسم ربک الاعلی قال می گفت
سبحان ربی الاعلی بقصد امتثال این امر که سبح اسم است رواه احمد و ابو داود وعن
ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ منکم بالتین والزیتون
گفت ابو هریره گفت آنحضرت کسی که بخواند از شما سوره والتین والزیتون را فانتهی الی پس منتهی
گردد و برسد باین قول که الیس الله باحکم الحاکمین آیا نیست خدایتعالی حاکمترین حاکمان فلیقل
پس باید که بگوید که بلی آری هست خدایتعالی حاکمترین حاکمان وانا علی ذلک من الشاهدین
و من بر بودن او احکم الحاکمین از گواهی دهندگانم و ایمان آرندگانم ومن قرأ و کسی که بخواند سوره
لا اقسم بیوم القیمة فانتهی الی پس برسد بدین آیت که الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی آیا
نیست آن خدا که پیدا کرد از نطفه مرد و زن را توانا بر زنده گردانیدن مردها فلیقل بلی پس باید که
بگوید آری هست قادر بر زنده گردانیدن مردها ومن قرأ و کسی که بخواند سوره والمرسلات عرفا فبلغ

پس پرسید این بیت را دیایی حدیث بعده یؤمنون پس بکدام سخن بعد از قرآن ایمان می آرند
میگرویند به پیغمبر صلی الله علیه وسلم فلیقل پس باید که بگوید آمنا بالله ایمان آوردیم بخدا رواه
ابو داود روایت کرد این حدیث را تا اینجا ابو داود والترمذی الی قوله و روایت ترمذی را
تا قول اوست وانا علی ذلک من الشاهدین که در جواب الیس الله باحکم الحاکمین است در سوره والتین و ذکر
لا اقسم بیوم القیمة والمرسلات عرفا در روایت ترمذی نیست بدانکه امثال این جوابها نزد
قرائت آیات قرآنی بسیار است و نزد شافعیه در نماز و غیر نماز برابر است و در نماز نیز جایز میدانند
و لهذا در باب القراءة فی الصلوة آورده اند و الا می بایست در باب تلاوت قرآن و آداب آن
می آوردند و نزد مالکیه محمول بر غیر حالت نماز است تا توهم نشود که از قرآن است توربشتی میگوید که اگر
کسی گمان برد که در نماز بود نظر بظاهر اطلاق حدیث گوئیم که در نماز نفل خواهد بود نه فرض چنانکه در حدیث
حذیفه آمده که چون میگزارد آنحضرت نماز شب را نمیرسید بآیت رحمت مگر آنکه می استاد و طلب
رحمت میکرد و نمیرسید بآیت عذاب مگر آنکه می استاد و پناه از عذاب میجست و هیچ یکی مثل این در انچه جهر
میکرد از نمازهای فرایض روایت نکرده انتهی وعن جابر قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم
علی اصحابه فقرأ علیهم بسورة الرحمن گفت جابر بیرون آمد آنحضرت بر اصحاب خود پس خواند بر ایشان
سوره الرحمن علم القرآن را من اولها الی آخرها از اول سوره تا آخرش فسکتوا پس خاموش ماندند اصحاب
فقال لقد قرأتها علی الجن لیلة الجن پس گفت آنحضرت بتحقیق خواندم این سوره را بر جنیان در
شبی که آمده بودند و جمع شده بودند بر من برای ایمان آوردن و قرآن شنیدن فکانوا احسن مردودا منکم
پس بودند جن نیکوتر در جواب باز دادن و اجابت نمودن از شما و رد اینجا بآن معنی است که جواب سلام را
رد سلام میگویند و رد بمعنی باز گردانیدن و مردود نیز بمعنی رد می آید یقال رده ردا و مردودا آن بیان
کرد حسن رد جنیان را کنت کلما اتیت علی قوله بودم هرگاه که می آمدم بر قول وی تعالی که فبای
آلاء ربکما تکذبان پس بکدام نعمتی از نعمتهای پروردگار خود تکذیب و انکار میکنید خطاب بجن و انس
است قالوا میگفتند جن در جواب این کلام را که لا بشیء من نعمک ربنا نکذب نه بهیچ چیزی
از نعمتهای تو ای پروردگار ما انکار میکنیم فلک الحمد پس تراست حمد رواه الترمذی وقال
هذا حدیث غریب

الفصل الثالث

عن معاذ بن عبد الله الجهنی بضم جیم و فتح ها تابعی
مدنی ثقه است ذکر کرده است او را ابن سعد در طبقه ثالثه از اهل مدینه مات سنة ثمان عشرة و مائة
قال ان رجلا من جهینة اخبره انه سمع رسول الله گفت بدرستی که مردی از قبیله جهینه خبر داد

اورا که وی شنید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم قرأ فی الصبح خواند در نماز صبح اذا زلزلت
فی الرکعتین کلتیهما در هر دو رکعت فلا ادری انسی ام قرأ ذلک عمدا پس نمی دانم که آیا
فراموش کرد و بفراموشی خواند یا خواند آنرا دیده و دانسته شیخ ابن حجر در شرح خود گفته که ظاهر آنست که
عمدا خواند برای بیان جواز و اعلام آنکه اصل سنت بتکرر سوره واحده در هر دو رکعت حاصل میگردد انتهی
و میتوان گفت که شاید مقام اقتضای تکریر آن کرده باشد باستماع قول حق سبحانه فمن یعمل مثقال
ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره مرحاضران را که جامع انواع وعد و وعید است در غایت تأکید و
ایجاز چنانکه فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم در شان مردی که شنید آنرا و گفت بس است مرا همین دو
کلمه فقه الرجل گویا تمام علم دین درین دو کلمه مندرج است والله اعلم رواه ابو داود وعن عروة مراد عروة بن
الزبیر بن اسماء بنت ابی بکر است رضی الله عنهم قرشی اسدی است از کبار تابعین و ثقات ایشان و یکی از فقهای
سبعه مدینه فقیه عالم کبیر کثیر الحدیث ثبت ثقه مأمون صایم الدهر ولد سنة اثنین و عشرین و مات سنة
اربع و تسعین قال ان ابا بکر الصدیق رضی الله عنه صلی الصبح فقرأ فیهما بسورة البقرة فی
الرکعتین کلتیهما عروة بن الزبیر گفت که ابو بکر رضی الله عنه گزارد نماز صبح را پس خواند وی سوره
بقره را در هر دو رکعت ظاهر در اینجا این است که تفریق کرد سوره را پاره در رکعت اولی خواند و پاره در رکعت
اخری چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوره اعراف خواند در نماز مغرب بهمین طریق رواه مالک
وعن الفرافصة بفتح فای اولی و کسر فای ثانیه و نزد بعضی بضم فای اولی بن عمیر بلفظ تصغیر عمر
الحنفی قبیله لیست از تابعی مشهور است قال ما اخذت سورة یوسف الا من قراءة
عثمان بن عفان ایاها فی الصبح گفت فرافصه یاد نگرفتم من سوره یوسف مگر از خواندن عثمان رضی الله عنه این
سوره را در نماز صبح من کثرة ما کان یرددها از بسیاری تکرار کردن عثمان آن سوره را از اینجا معلوم میشود
مواظبت بر تکرار یک سوره باکی ندارد رواه مالک وعن عامر بن ربیعة حلیف آل خطاب یعنی قسم خورنده صحابیست
باین روش که مدد خواهیم کرد ایمان آورد پیش از عمر بن الخطاب و حاضر شد بدر را و تمامه مشاهد را مات سنة اثنین
و ثلثین و قیل خمس و ثلثین قال صلینا وراء عمر بن الخطاب رضی الله عنه الصبح گفت عامر بن
ربیعه گزاردیم ما پس عمر بن الخطاب نماز صبح را فقرأ فیهما پس خواند در دو رکعت وی و در بعضی نسخ فیها
یعنی در نماز صبح بسورة یوسف وسورة الحج سوره یوسف و سوره حج را قراءة بطیئة قراءت
آهسته بدرنگ قیل له اذا لقد کان یقوم حین یطلع الفجر گفته شد مر عامر را آنگاه هر آینه بتحقیق
بود عمر که برمیخاست برای نماز فجر هنگام بر آمدن فجر یعنی صبح صادق یعنی بگاه برمیخاست در اول وقت

ايشانكه انجا ايشان بن قرآنست از مصلي بود. قَالَ اَجَلْ گفت عامر آري ميخوانست هنكامي كه طلوع ميكرد
فجر اجل بفتح همزه وجيم حرف تصديق است بمعني آري همچون نعم رَوَاهُ مَالِكٌ وَعَنْ عَمْرِو بْنِ
شُعَيْبٍ عَنْ اَبِيْهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ مَا مِنَ الْمُفَصَّلِ سُوْرَةٌ صَغِيْرَةٌ وَلَا كَبِيْرَةٌ اِلَّا قَدْ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت نيست از مفصل هيچ سورتي نه خرد ونه بزرگ مگر آنكه بتحقيق شنيدم پيغمبر خدا را
يَؤُمُّ بِهَا النَّاسَ فِي الصَّلٰوةِ الْمَكْتُوْبَةِ امامت ميكرد بدان مردم را در نماز فرض رَوَاهُ مَالِكٌ وَعَنْ عُبَيْدِ اللّٰهِ
بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُوْدٍ برادرزاده عبد الله بن مسعود است مدني الاصل ساكن شده كوفه را دريافت زمان نبوت را ذكر كرد
عقيل او را در صحابه غلط كرده وي تابعي است واز كبار تابعين قَالَ قَرَاَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
فِيْ صَلٰوةِ الْمَغْرِبِ بِحٰمٓ الدُّخَانِ گفت ميخواند آنحضرت در نماز مغرب حم الدخان را رَوَاهُ
النَّسَائِيُّ مُرْسَلًا روايت كرد اين حديث را نسائي بطريق ارسال زيراكه عبد الله بن عتبه تابعي است

بَابُ الرُّكُوْعِ

ركوع در لغت بمعني پشت خم دادن ركع الشيخ پشت خم شد بجهة پيري
ودر ركوع نماز هم ازينجاست وركوع بمعني صلوة نيز آمده ركع المصلي اي صلى

اَلْفَصْلُ الْاَوَّلُ

عَنْ اَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَقِيْمُوا الرُّكُوْعَ وَالسُّجُوْدَ راست ودرست وبرابر كنيد
ركوع را وسجود را چنانكه درست آمده ودر باب صفة الصلوة گذشت فَوَاللّٰهِ اِنِّيْ لَاَرَاكُمْ مِنْ بَعْدِيْ
پس بخدا سوگند بدرستي كه من هر آينه ميبينم شما را از پس خود يعني پوشيده نيست بر من احوال شما
شرح اين در آخر فصل ثالث از باب صفة الصلوة در حديث ابي هريره گذشت مُتَّفَقٌ
عَلَيْهِ وَعَنِ الْبَرَاءِ قَالَ كَانَ رُكُوْعُ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَسُجُوْدُهٗ وَبَيْنَ السَّجْدَتَيْنِ وَاِذَا
رَفَعَ مِنَ الرُّكُوْعِ مَا خَلَا الْقِيَامَ وَالْقُعُوْدَ قَرِيْبًا مِنَ السَّوَاءِ روايت است از براء بن عازب كه صحابي است واحوال
وي مكرر نوشته شده است رضي الله عنه گفت بود ركوع آنحضرت وسجود وي ونشستن ميان دو سجده
واستادن چون بر ميداشت سر از ركوع غير قيام كه براي قرآت ميكرد وغير قعود كه براي تشهد مي نشست
نزديك برابري يعني قيام كه دروي قرائت ميكرد بي شك دراز ميبود وقعود كه در وي التحيات ميخواند نيز
دراز ميبود اما باقي اركان از ركوع وقومه وسجود وجلسه همه برابر ونزديك بيكديگر در مقدار ميبود
مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ واز بعضي احاديث مفهوم ميگردد كه قيام وقعود نيز با ركوع وسجود وقومه وجلسه برابر ميبود
تاويلش آنست كه چون قيام دراز ميكرد آن اركان را نيز دراز ميكرد از آنچه معهود است در آن ولايق
است بحال آن وچون در قيام تخفيف ميفرمود در آن اركان نيز تخفيف ميكرد وتمام اركان نماز متناسب ومتشابه
واقع ميشد نه آنكه ركوع وسجود با قيام وقعود برابر ميبود نعم در نماز كسوف واقع شده است كه

ركوع وسجود

ركوع وسجود بر مقدار قيام ميبود وشارحان قرآن نيز همين نوع تاويل كرده اند وتتمه اين كلام در
اول فصل ثالث در حديث عوف بن مالك بيايد ان شاء الله تعالى وَعَنْ اَنَسٍ قَالَ كَانَ النَّبِيُّ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِذَا قَالَ گفت بود آنحضرت چون ميگفت سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهٗ قَامَ حَتّٰى نَقُوْلَ
قَدْ اَوْهَمَ بفتح همزه وها وسكون واو يعني مي استاد وبسيار مي استاد تا آنكه ميگفتيم ما بتحقيق ترك كرد
آن ركعت را وقيام از سر گرفت وبعضي تفسير نسيان نيز كرده اند ودر وي حيثيت لغت سخن است
ثُمَّ يَسْجُدُ وَيَقْعُدُ بَيْنَ السَّجْدَتَيْنِ حَتّٰى نَقُوْلَ قَدْ اَوْهَمَ پس سجده ميكرد ومي نشست ميان دو سجده
تا آنكه ميگفتيم ما بتحقيق وهم كرد رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا قَالَتْ كَانَ النَّبِيُّ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُكْثِرُ اَنْ يَقُوْلَ فِيْ رُكُوْعِهٖ وَسُجُوْدِهٖ بود آنحضرت كه بسيار ميگفت در ركوع خود
وسجود خود سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ رَبَّنَا وَبِحَمْدِكَ اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ يَتَاَوَّلُ الْقُرْاٰنَ يعني ميكرد آنحضرت باين
تسبيح واستغفار بيان مراد قرآن كه فرمود فسبح بحمد ربك واستغفره امر كرده است كه تسبيح گوي بحمد
خود وامرزش خواه از وي ودر ركوع وسجود ميگفت زيراكه افضل احوال خضوع وخشوع اند واز احاديث
ديگر معلوم ميشود كه در غير ركوع وسجود نيز ميگفت آورده اند كه اغلب ذكر آنحضرت در آخر عمر بعد از نزول
سورة اذا جاء نصر الله همين بود مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَعَنْهَا اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ
يَقُوْلُ فِيْ رُكُوْعِهٖ وَسُجُوْدِهٖ وهم از عائشه روايت است كه بود آنحضرت ميگفت در ركوع خود وسجود خود
سُبُّوْحٌ قُدُّوْسٌ رَبُّ الْمَلٰٓئِكَةِ وَالرُّوْحِ سبوح وقدوس هر دو صيغه مبالغه اند در تنزيه وطهارت
بضم وفتح وبضم اكثر است ومراد بروح جبرئيل است كه او را روح الامين گويند وبعضي گويند نام ملكي است
بر ارواح يا مراد جنس ارواح انسانيست وبعضي گويند روح خلقي ديگر است جز ملائكه وبشر عظيم تر از ملايكه
رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَلَا اِنِّيْ نُهِيْتُ
اَنْ اَقْرَاَ الْقُرْاٰنَ رَاكِعًا اَوْ سَاجِدًا گفت ابن عباس كه گفت آنحضرت آگاه باشيد بدرستي كه من نهي كرده
شده ام از خواندن قرآن در ركوع وسجود يعني حق عز اسمه تعيين كرده هر هيئتي از هيئات نماز را نوعي
از انواع ذكر ومخصوص كرده قيام را كه اول هيئات واعظم آنست وادخل در خدمت بقرآن كه اعلى
واقدم واعظم وافضل اذكار است وبعد از تعيين وتخصيص وي تعالى وتقدس گنجايش ندارد
كه خلاف آن كنند واگر بكنند حرام بود يا مكروه واين امر تعبديست كه عقل ما را بدرك آن راه نيست
وبعضي از مردم حكمتي وعلتي در آن نيز برانگيزند وگويند كه ركوع وسجود دو هيئات خضوع وتذلل وخواري
پس نهي كرده شد كه كتاب كريم كه عالي وعظيم الشان است درين هيئات خوانده شود وطيبي گفته

نقل کرده که گفت گویا مکروه است که جمع کرده شود میان کلام مخلوق و کلام خالق در یکجا پس برابر
داشته شود میان هر دو ولیکن هر دو نکته خالی از چیزی نیست حقیقت همان است که بندگی در امتثال
امر و تعبد بحکم شارع است نظم زبان تازه کردن باقرار تو ناگفتنی علت از کار تو نظم هرچه نماید که انست
بکن آن بکن و آنچه بگوید که مگو آن مگو مانند آنکه قرآن در رکوع و سجود اگر بخواند نماز فاسد گردد یا نه صحیح
که نگردد چون منع کرد از خواندن قرآن در رکوع و سجود و تعیین فرمود آنچه وظیفه عبادت است الی
در آن و فرمود فاما الرکوع فعظموا فیه الرب اما رکوع پس تعظیم کنید و بزرگی یاد کنید پروردگار دروی
را مشاهده عظمت حق را که مناسب حال قرب و تذلل است و از ینجاست قول سبحان ربی العظیم
واما السجود فاجتهدوا فی الدعاء اما سجود پس کوشش کنید در دعا فقمن ان یستجاب لکم
پس سزاوار است دعا در سجده که قبول کرده شود مر شما را از جهة حصول قرب موجب قول وی سبحانه
و تعالی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان رواه مسلم بدانکه دعا بر دو نوع است دعای ثنا و
تحمید و تکبیر و تقدیس که بخواند بنده پروردگار تعالی و تقدس بحمد و ثنا و ستایش کند درگاه عزت و جلال
او را و دعای طلب و سوال است که بخواند او را بطلب حوایج و مقاصد از درگاه رحمت و نوال و گفته اند که مدح و
ثنا در حضرت کریم و باب حقیقت طلب و سوال است و دعا که امر فرمود بتکثیر آن در سجود متناول هر دو
نوع است و از ینجا ظاهر شد که حنفیه که اقتصار بر ذکر کنند و از صریح دعا منع نمایند نیز از امتثال امر دعا
فارغ نباشند ولیکن میگویند بنده باید که درین حالت مخلص باشد در تعظیم و ذکر حق تا بحکم من شغله ذکری
عن مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین فرموده کسی که باز دارد او را ذکر من از درخواست نمودن از من
میدهم او را زیاده تر از آنچه بدهم سوال کنندگان را با فضل و اعظم از آنچه خواهش کند فایز گردد و حقیقت جمع
و تطبیق آنست که در نوافل بصریح دعا نیز ممتثل گردد و در فرایض اقتصار بر تسبیحات کند چنانکه بعضی از محققان
حنفیه گفته اند وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قال الامام
چون گوید امام سمع الله لمن حمده فقولوا پس بگوئید شما اللهم ربنا لک الحمد فانه من وافق
قوله قول الملائکة غفر له ما تقدم من ذنبه زیرا که هرکه موافق افتد قول او قول ملائکه آمرزیده شود
مر او را چیزی که پیش رفته است از گناهان وی و قبول کرده شود دعای او و در فصل اول از باب القراءة
کلام متعلق باین مقام گذشته است متفق علیه وعن عبد الله بن ابی اوفی وی و پدر وی صحابی است
حاضر شد حدیبیه را و خیبر را و هو آخر من مات من الصحابة بکوفة سنة ست او سبع وثمانین قال کان رسول
الله صلی الله علیه وسلم اذا رفع ظهره من الرکوع قال بود آنحضرت چون برمیداشت پشت خود را از رکوع

میگفت سمع الله

میگفت سمع الله لمن حمده اللهم ربنا لک الحمد ملء السموات وملء الارض پری آسمانها
و پری زمین و ملء ما شئت من شیء بعد و پری آنچه تو خواهی بعد از آن چیزی را بعد ازین از ممکنات
معدود و این حدیث دلالت دارد بر جمع امام میان تسمیع و تحمید چنانکه مذهب شافعی است و قد مر الکلام فیه
رواه مسلم وعن ابی سعید الخدری قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رفع راسه من
الرکوع قال بود آنحضرت چون برمیداشت سر خود را از رکوع میگفت اللهم ربنا لک الحمد ملء
السموات وملء الارض وملء ما شئت من شیء بعد اهل الثناء والمجد ای سزاوار ستایش
و بزرگی احق ما قال العبد وکلنا لک عبد سزاوارترین و راست ترین چیزی که بگوید بنده و حال آنکه
همه ما ترا بنده ایم این کلام است که اللهم لا مانع لما اعطیت خداوندا نیست هیچکس باز دارنده چیزی
را که تو دهی ولا معطی لما منعت و نیست هیچکس دهنده چیزی را که تو باز داری و در بعضی روایات
لا راد لما قضیت نیز آمده و نیست باز دارنده مر چیزی را که تو قضا کرده ولا ینفع ذا الجد منک الجد
و سود نمیکند خداوند بخت و مال و دولت را از قهر و عذاب تو و جد بفتح جیم بهره و بخت و توانگری
و بی نیازی و بعضی جد بمعنی پدر پدر نیز مراد دارند یعنی نسب فایده ندارد نزد تو عمل میباید و فضل تو
و در روایتی بکسر جیم نیز آمده بمعنی کوشش در حرص دنیا و جمع اموال یا در گریختن از عذاب تو رواه مسلم
وعن رفاعة بکسر را بن رافع قال گفت رفاعه صحابی انصاری بدری است و پدر او از نقبای انصار است
مات سنة احدی واربعین کنا نصلی وراء النبی بودیم ما که نماز میگذاردیم پس پیغمبر صلی الله علیه
وسلم فلما رفع راسه من الرکعة قال پس هرگاه که برمیداشت سر خود را از رکوع گفت سمع الله
لمن حمده فقال رجل وراءه پس گفت مردی که در پس آنحضرت بود ربنا ولک الحمد حمدا کثیرا طیبا مبارکا
فیه ای پروردگار ما و مر تراست حمد حمدی بسیار پاک از شایبه شرک و ریا افزونی کرده شده در آن
حمد بکثرت اخلاص و حضور فلما انصرف قال من المتکلم آنفا پس هرگاه که برگشت آنحضرت از نماز و فارغ
شد گفت که بود گوینده این سخن اکنون قال انا گفت آن مرد من بودم گوینده این سخن قال رأیت
بضعة وثلثین ملکا گفت آنحضرت دیدم سی و چند فرشته را یبتدرونها ایهم یکتبها اول
می شتافتند بسوی این کلمه و شتابی میکردند که کدام یکی بنویسد نخست بجهة فضل و کرامت و قبول این سخن
رواه البخاری الفصل الثانی عن ابی مسعود الانصاری نام او عقبة بن عمرو بن ثعلبه است
حاضر شد عقبه ثانیه را و او را بدری گفته اند و جمهور بر آنند که نسبت او ببدر بجهة سکونت او
ببدر نه بسبب حضور او غزوه بدر را ساکن شد کوفه را و وفات یافت در خلافت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب

رضی الله عنه و بعضی گویند که در سنه احدی او اثنتین واربعین. قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم لا تجزئ صلوة الرجل حتی یقیم ظهره فی الرکوع والسجود. کفایت نمیکند و قبول نمی افتد
نماز مرد تا آنکه راست و برابر گرداند پشت خود را در رکوع و سجود و این حکم محمول است بر ظاهر نزد
شافعی که قومه و جلسه فرض است نزد وی و نزد ابو حنیفه که نزد وی سنت است محمول است بر تشدید
و مبالغه. رواه ابو داود والترمذی والنسائی وابن ماجة والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث حسن
صحیح. وعن عقبة بن عامر قال لما نزلت گفت عقبه هرگاه که فرود آمد این آیت که فسبح باسم ربک العظیم
قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اجعلوها فی رکوعکم. بگردانید این کلمه را این تسبیح را
در رکوع شما. فلما نزلت پس هرگاه فرود آمد سبح اسم ربک الاعلی قال اجعلوها فی سجودکم. گفت
بگردانید این را در سجود شما و مراد خبر نیست که مطلوب باین امر یعنی سبحان ربی العظیم و سبحان ربی الاعلی
رواه ابو داود وابن ماجة والدارمی. وعن عون بن عبد الله عن ابن مسعود. عون بن عبد الله بن
عتبة بن مسعود هذلی زاهد فقیه ثقه کوفی پسر برادرزاده عبد الله بن مسعود و برادر عبید الله بن عبد الله
بن عتبه تابعی است شنید ابو هریره را و ابو موسی را و شنید از وی مسعودی و مسعر و قتاده و ابو حنیفه
و گاهی ورا عون بن عتبه نیز میگویند نسبت بجد و غالب روایات وی از صحابه مرسل است. قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رکع احدکم فقال فی رکوعه. چون رکوع کند یکی از شما پس بگوید در رکوع خود
سبحان ربی العظیم ثلث مرات. سه بار. فقد تم رکوعه. پس بتحقیق تمام شد رکوع او بر وجه سنت
وذلک ادناه. و این سه بار گفتن فروتر پایه تسبیح رکوع است و گفته اند که مراد ادنی کمال است لا اصل تمام
یکبار گفتن است و سه بار گفتن داخل کمال است و اعلی پنج بار یا هفت بار. و غایت کمال را حدی نیست
و بعضی تا ده گفته اند و بعضی تا آنکه نرساند بسهو و بعضی تا قریب مقدار قیام چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در بعضی احیان کرده و امام را رعایت حال مقتدیان لازم است و همچنین است کلام در سجود. واذا
سجد فقال فی سجوده. و چون سجده کند یکی از شما پس بگوید در سجود خود سبحان ربی الاعلی ثلث
مرات فقد تم سجوده وذلک ادناه. رواه الترمذی وابو داود وابن ماجة وقال الترمذی
لیس اسناده بمتصل. و گفته است ترمذی اسناد این حدیث متصل نیست لان العون لم یلق ابن مسعود
زیرا که عون عبد الله ملاقات نکرده است ابن مسعود را پس البته راوی میان او و میان ابن مسعود است
که ذکر کرده نشده است پس این حدیث منقطع باشد و معنی حدیث منقطع در مقدمه معلوم شد. وعن حذیفة
از کبار صحابه است صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم و عنده علم المنافقین رضی الله عنه انه صلی مع النبی

روایت است از حذیفه که وی نماز گزارد با پیغمبر صلی الله علیه وسلم وکان یقول فی رکوعه و بود
آنحضرت که میگفت در رکوع سبحان ربی العظیم وفی سجوده. و میگفت در سجود خود سبحان ربی الاعلی
وما اتی علی آیة رحمة الا وقف وسأل. و نمی آمد آنحضرت بر هیچ آیت رحمت مگر آنکه می ایستاد و سؤال
میکرد و می طلبید رحمت را. وما اتی علی آیة عذاب الا وقف وتعوذ. و نمی آمد آنحضرت بر هیچ آیت عذاب
مگر آنکه توقف میکرد و پناه میجست از عذاب. رواه الترمذی وابو داود والدارمی وروی النسائی
وابن ماجة الی قوله الاعلی. و روایت کرد نسائی وابن ماجه تا قول وی سبحان ربی الاعلی وما اتی علی آیة رحمة
تا آخر ذکر نکرده. وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح. و در بعضی روایات این حدیث در صلوة اللیل
آمده کذا ذکره التوربشتی. **الفصل الثالث** عن عوف بن مالک صحابی اشجعی است منسوب
باشجع نام مردی اول مشاهد وی خیبر است و بود با وی رایت اشجع روز فتح ساکن شد شام را و مرد در
سنه ثلث وسبعین روایت کرد از آنحضرت و از عبد الله بن سلام و روایت کرده اند از وی صحابه
جابر و ابو هریره و مقدام بن معدی کرب و بسیاری از تابعین. قال قمت. گفت ایستادم و نماز شب کردم
مع رسول الله. با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم. پس مراد بقمت قیام لیل است و بعضی گفته اند مراد
بقمت صلیت است و آن در نماز کسوف بود. فلما رکع مکث قدر سورة البقرة. پس هرگاه که رکوع کرد
آنحضرت درنگ کرد در رکوع مقدار آنچه سورة بقره خوانده شود. از این حدیث ظاهر میگردد که رکوع مقدار
قیام بود که در وی سورهٔ بقره خوانده بود چنانکه در نماز کسوف آمده است بر خلاف تأویلی که برای
تسویه رکوع بقیام کنند چنانکه در فصل اول در حدیث براء گذشت. ویقول فی رکوعه سبحان
ذی الجبروت والملکوت والکبریاء والعظمة. رواه النسائی. وعن ابن جبیر. بضم جیم و فتح با مراد سعید
بن جبیر است که از تابعین است و احوال شریف وی در موضع دیگر نوشته شده است و قصه او با حجاج ظالم
مشهور است. قال سمعت انس بن مالک یقول. گفت شنیدم انس را که میگفت ما صلیت وراء احد
بعد رسول الله. نگزاردم نماز پس هیچ کس بعد از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اشبه صلوة بصلوة
رسول الله صلی الله علیه وسلم من هذا الفتی. که نماز وی مشابه تر بود بنماز آنحضرت از این جوان یعنی
عمر بن عبد العزیز. قال قال. گفت ابن جبیر گفت انس بن مالک فحزرنا رکوعه عشر تسبیحات وسجوده
عشر تسبیحات. پس اندازه کردیم رکوع آن جوان را ده تسبیح و سجود آن را ده تسبیح یعنی در آن مقدار از زمان
که وی رکوع و سجود میکرد ما ده تسبیح میگفتیم وی هم ده تسبیح میگفته باشد یا کم یا زیاده و همچنین بود حال
آنحضرت صلی الله علیه وسلم. رواه ابو داود والنسائی. وعن شقیق قال ان حذیفة رأی

رَجُلًا لَا يُتِمُّ رُكُوعَهُ وَلَا سُجُودَهُ روايت است از شقيق بن سلمه تابعي مشهور است كه گفت ديد
كه حذيفه كه از كبار صحابه واز اصحاب ستر رسول الله صلى الله عليه وسلم كويند وعلم منافقان نزد وي بود ديد مردي را
كه تمام نميكرد ركوع خود را ونه سجود خود را ظاهر در ترك طمانينه است واكر شامل اعتدال دارند بهتر باشد
فَلَمَّا قَضَى صَلَاتَهُ دَعَاهُ فَقَالَ لَهُ حُذَيْفَةُ مَا صَلَّيْتَ پس هنكامي كه ادا كرد وفارغ شد آن مرد از نماز خود خواند
حذيفه آن مرد را نزد خود پس كفت حذيفه مر اورا كه نماز نكزارده تو يعني صحيح نيست اين نماز كه تو كزاردي
قَالَ كفت شقيق وَأَحْسِبُهُ قَالَ وكمان ميبرم حذيفه را كه با آن مرد اين كلمه نيز كفت كه وَلَوْ مُتَّ مُتَّ عَلَى
غَيْرِ الْفِطْرَةِ الَّتِي فَطَرَ اللهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اكر بميري تو توبه نا كرده ازين چنين نماز بميري
بر غير سنت ودين اسلام كه پيدا كرده است خدايتعالى محمد را بر آن دين ودرين كمال مبالغه وتشديد است بر
ترك اتمام ركوع وسجود. رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وَعَنْ أَبِي قَتَادَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ كفت ابو قتاده كفت پيغمبر خدا
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَسْوَأُ النَّاسِ سَرِقَةً الَّذِي يَسْرِقُ مِنْ صَلَاتِهِ بدترين مردم از روي دزدي كردن كسي است
كه مي دزدد از نماز خود. قَالُوا كفتند صحابه يَا رَسُولَ اللهِ وَكَيْفَ يَسْرِقُ مِنْ صَلَاتِهِ چكونه مي دزدد از نماز
خود ودزديدن از نماز چه معني دارد. قَالَ لَا يُتِمُّ رُكُوعَهَا وَلَا سُجُودَهَا كفت دزديدن از نماز اين معني دارد
كه تمام نكند ركوع نماز را ونه سجود نماز را چنانكه شخصي مي دزدد مال كسي را. رَوَاهُ أَحْمَدُ وَعَنِ النُّعْمَانِ بضم نون
وسكون عين بْنِ مُرَّةَ بضم ميم وتشديد راي مفتوحه تابعي ثقه انصاري است وبعضي اورا در ذكر صحابه آورده اند
وآن وهم است وحق آنست كه تابعي است واحاديث او مرسل است أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
قَالَ مَا تَرَوْنَ فِي الشَّارِبِ وَالزَّانِي وَالسَّارِقِ كفت آنحضرت وپرسيد از صحابه چه ميكوييد وچه راي
ميزنيد در شان خمر نوشنده وزنا كننده ودزدي كننده كه عقوبت ومعصيت آن چه مقدار است
ودر چه مرتبه است. وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ تُنْزَلَ فِيهِمُ الْحُدُودُ وآن پرسيدن حضرت حال شارب وزاني
وسارق را پيش از آن بود كه فرود آيد درين كارها آيات حدود وظاهر افاده اين قول از راوي آنست كه
وجه سوال است بقولش ما ترون با آنكه بعد از نزول حدود شك نيست كه اقبح واشنع ورسوا اند والله اعلم
قَالُوا كفتند صحابه اللهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ خدا ورسول خدا دانا تر است بدان. قَالَ كفت آنحضرت
هُنَّ فَوَاحِشُ اين كناهان بد اند وفواحش از ذنوب آنچه سخت باشد قبح وي واز حد كذرد بدي وي
وَفِيهِنَّ عُقُوبَةٌ ودرين كناهان كرفتني سخت است. وَأَسْوَأُ السَّرِقَةِ الَّذِي يَسْرِقُ مِنْ صَلَاتِهِ
وبدترين دزدي دزدي كسي است كه مي دزدد از نماز خود. قَالُوا وَكَيْفَ يَسْرِقُ مِنْ صَلَاتِهِ كفتند
چكونه مي دزدد از نماز خود يا رسول الله. قَالَ لَا يُتِمُّ رُكُوعَهَا وَلَا سُجُودَهَا فرمود تمام نميكند

ركوع را ونه سجود را. رَوَاهُ مَالِكٌ وَأَحْمَدُ وَرَوَى الدَّارِمِيُّ نَحْوَهُ.

بَابُ السُّجُودِ وَفَضْلِهِ

باب در بيان كيفيت سجده كردن وفضيلت آن وسجود در لغت سر بر زمين نهادن وفروتني كردن است
وفرود آوردن ودر شرع روي بر زمين نهادن بر وجه مخصوص.

الْفَصْلُ الْأَوَّلُ

عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ روايت است از ابن عباس كه كفت پيغمبر خدا
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أُمِرْتُ أَنْ أَسْجُدَ عَلَى سَبْعَةِ أَعْظُمٍ امر كرده شده ام كه سجده كنم بر هفت استخوان
عَلَى الْجَبْهَةِ وَالْيَدَيْنِ وَالرُّكْبَتَيْنِ وَأَطْرَافِ الْقَدَمَيْنِ بر پيشاني ودو دست ودو زانو وكرانهاي
هر دو پاي كه بنهد آنهارا در سجده بر زمين بايد نهاد ودر روايتي بجاي جبهه وجه واقع شده ودر روايت
ديكر جبهه والف آمده واز اينجاست كه اكثر ائمه بر آن رفته اند كه بيني وپيشاني هر دو بايد نهاد وبي آن
سجده روا نباشد ودر مذهب حنفيه سجده بجبهه والف هر دو افضل است واكر يكي ازين دو كنند
كفايت است پس اكر بجبهه تنها كنند نزد امام ابو حنيفه وصاحبيه در روايتي با كراهت است واكر بالف
تنها كنند نزد صاحبيه وشافعيه جايز نيست ودر روايتي از امام نيز جايز نبود ودر روايتي ديكر جايز با
كراهيت واما نهادن دستها وزانوها سنت است نزد حنفيه وشافعيه وفقيه ابو الليث كويد
اكر زانوها بر زمين نهد جايز نبود كذا في شرح ابن الهمام واما وضع قدمين اكر هر دو پاي بردارد نماز فاسد
است واكر يك پا بردارد مكروه است. وَلَا نَكْفِتَ الثِّيَابَ وَالشَّعْرَ وامر كرده شده ايم ما كه
كرد نياريم وفراهم نياريم جامها را ونه موها را در نماز يا آنكه كرد آوردن جامه چنانكه در هنكام سجده
رفتن جامها را كرد آرند تا خاك آلوده نشود يا باين غرض همين طور كرد آرند يا دامن بر زنند وبعضي
كمر بستن وعذبه در دستار خلانيدن داخل آن دارند وكمر بستن در نماز بعضي مستحب دارند وبعضي
مكروه وفراهم آوردن موي جمع كردن آنهاست در زير دستار وبعضي كويند كه مكروه آنست كه
ببافند يا بچيزي بربندند وكره زنند اما اكر بي آن جمع باشد مكروه نيست. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَعَنْ أَنَسٍ قَالَ
قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اعْتَدِلُوا فِي السُّجُودِ اعتدال كنيد در سجده كردن ظاهر
كه مراد باعتدال طمانينه است چنانكه در ركوع وطيبي كفت مراد باعتدال در سجود آنست كه هموار دارد
پشت را وبر زمين نهد هر دو دست را وبردارد از زمين هر دو آرنج را ودور دارد شكم را از رانها
وَلَا يَبْسُطْ أَحَدُكُمْ ذِرَاعَيْهِ انْبِسَاطَ الْكَلْبِ وبايد كه نكستراند يكي از شما هر دو دست خود را چنانكه كسترانيدن
سك. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَعَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا سَجَدْتَ
فَضَعْ كَفَّيْكَ چون سجده كني بنه هر دو كف دست خود را يعني بر زمين وَارْفَعْ مِرْفَقَيْكَ وبردار هر دو

آرنج خود را و این حکم مردانست [illegible] بچسپانند بازوها بپهلوها و بچسپانند پهلوهای خود را که در ستر
ادخل و اقرب است. رواه مسلم. وعن میمونة رضی الله عنها قالت کان النبی. میمونه
که یکی از امهات المؤمنین است گفت بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا سجد جافی بین
یدیه. چون سجده میکرد دور میداشت و یکسو میداشت هر دو بازوی خود را از پهلوها و شکم را از رانها
حتی لو ان بهمة ارادت ان تمر تحت یدیه مرت. اینمقدار دور میداشت و فرجه میکذاشت
که اگر بزغاله میخواست که بگذرد از زیر دستهای مبارک وی میکذشت. بهمة بفتح با و سکون ها بچه
بز یا میش که در اول زائیدن آنرا سخله گویند بفتح ثای مثلثه و سکون خای معجمه و چون بقدری کلانتر شود
در راه رود آنرا بهمه خوانند. هذا لفظ ابی داود کما صرح به فی شرح السنة باسناده. و اینجا
باین عبارت که مذکور شد لفظ ابی داود است چنانچه صاحب مصابیح خود تصریح کرده است
با آنکه این لفظ ابی داود است در شرح سنت باسنادش. ولمسلم بمعناه. و روایت مسلم را معنی است
ولفظ وی دیگر است و آن لفظ اینست که قالت گفت میمونه کان النبی بود پیغمبر
صلی الله علیه وسلم اذا سجد لو شاءت بهمة ان تمر بین یدیه لمرت. و درین روایت
جافی بین یدیه مذکور نیست و بجای ارادت شاءت و بجای مرت لمرت است. مقصود مولف
اعتراض است بر صاحب مصابیح که لفظ ابی داود را در فصل اول آوردن که موضوع برای حدیث
شیخین است مناسب نیست. وعن عبد الله بن مالک ابن بحینة. بضم موحده و فتح
مهمله نام مادر عبد الله است و مالک نام پدر اوست و لهذا مالک را منون میخوانند
والف را بر سر ابن اثبات میکنند تا ندانند که مالک ابن بحینه است بلکه عبد الله را دو صفت است
ابن مالک و ابن بحینه و وی بابن بحینه مشهور است و وی صحابی است حلیف بنی المطلب
بن عبد مناف از سابقان است مات فی امارة معاویة ما بین سنة اربع وخمسین و ثمان وخمسین
قال کان النبی. گفت عبد الله بن مالک بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا سجد فرج بین
یدیه. چون سجده میکرد گشاده میداشت و فرجه میکذاشت میان دو دست خود. حتی
یبدو بیاض ابطیه. تا آنکه ظاهر میشد سفیدی هر دو بغل آنحضرت. ظاهرا درین نماز که وی دیدی
جامه در بدن مبارک نبوده یا مراد ظهور موضع اوست و بیاض ابطیه بجهت آن گفت که بغلها
آنحضرت سفید بود چنانچه تمام بدن نه مکدر و نه سیاه چنانکه در مردم دیگر میباشد. متفق علیه
وعن ابی هریرة قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقول فی سجوده. گفت ابوهریره که

میگفت آنحضرت در سجده خود این دعا را اللهم اغفر لی ذنبی کله. [illegible] گناه
مرا همه. دقه وجله. گناه باریک و بزرگ یعنی قلیل و کثیر یا صغیره و کبیره. دق بکسر دال و جل بکسر جیم
این هر دو بهمه یکر مستعمل میشوند میگویند ماله دق ولا جل ای دقیق ولا جلیل. واوله وآخره. و گناه
اول و آخر. وعلانیته وسره. و گناه آشکارا و پنهانی. و در بعضی نسخ سره بر علانیته مقدم است
رواه مسلم. وعن عائشة رضی الله عنها قالت فقدت رسول الله صلی الله علیه وسلم لیلة
من الفراش. گفت عائشه که گم کردم آنحضرت را شبی از جامه خواب و نیافتم او را نزد خود. فالتمسته
پس جستم آنحضرت را. فوقعت یدی علی بطن قدمیه. پس افتاد دست من بر کف پایهای
آنحضرت. و ازینجا معلوم میشود که مس مرأت ناقض وضو نیست چنانچه مذهب ماست. وهو
فی السجدة. و حال آنکه وی در سجده است. و در بعضی نسخ فی المسجد بفتح جیم بمعنی سجده گاه. وهما
منصوبتان. و هر دو پای آنحضرت استاده بود چنانکه در حالت سجده میباشند. وهو یقول. و آنحضرت
میگفت و میخواند این دعا را. اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک. خدایا بدرستی که من پناه میجویم
بخشنودی تو از خشم تو. و سخط بفتح سین و خا خلاف رضا. وبمعافاتک من عقوبتک. و بعافیت
دادن تو و سلامت داشتن تو از آفات و مکروهات از عذاب تو و سزا دادن تو بر گناهان
واعوذ بک منک. و پناه میجویم بتو از تو یعنی بصفات جمالیه لطفیه تو از صفات جلالیه
قهریه تو. خلاصه معنی در فقره اولی هم همین است چون هیچکس جز تو مالک و قادر نیست پناه از تو
جز بتو صورت ندارد. لا احصی ثناء علیک. شمار نمیتوانم کرد هیچ ستایش بر تو و نمیتوانم
ثنا گفت ترا. انت کما اثنیت علی نفسک. چنانکه ثنا میگوئی تو بر تو چه هیچکس ترا چنانکه توئی نشناسد
و چون نشناسد ثنا چگونه گوید چه ثنا بر اندازه شناخت است. رواه مسلم. وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرب ما یکون العبد من ربه وهو ساجد. نزدیک
ترین بودن بنده از پروردگار خود حاصل است در حالی که سجده کننده است. فاکثروا الدعاء
پس بسیار کنید دعا را در حالت سجده. رواه مسلم. وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا قرأ ابن آدم السجدة فسجد. چون میخواند آدمی آیت سجده را پس سجده میکند. اعتزل
الشیطان یبکی. گوشه میگیرد و دور میرود شیطان در حالی که میگرید. یقول یا ویلی امر ابن آدم بالسجود
فسجد فله الجنة. میگوید ای هلاک و اندوه و فضیحت من امر کرده شد آدمی پس سجده کرد پس
او را بهشت شد. وامرت بالسجود فابیت فلی النار. و امر کرده شدم من بسجده پس باز

زدم و سجده نکردم پس شد مرا التقی رواه مسلم وعن ربیعه بفتح را و کسر با بن کعب اسلمی است
معدود در اهل مدینه و از اصحاب صفه است و بود وی رضی الله عنه خادم رسول الله صلی الله
علیه وسلم و ملازم درگاه در سفر و حضر و بود از قدمای صحابه قال کنت ابیت مع رسول الله گفت بودم
من که شب میکردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فآتیه بوضوئه پس می آوردم آنحضرت را آب وضو
او را و طیار میداشتم آنرا وحاجته و میکردم حاجتها و خدمتهای دیگر آنحضرت را مانند جامه و مسواک
و شانه و جز آن فقال لی سل پس گفت آنحضرت مرا بطلب هر چه میخواهی از خیر دنیا و آخرت فقلت
اسئلک مرافقتک فی الجنة پس گفتم من سوال میکنم و میخواهم از تو همراهی ترا و با تو بودن در بهشت
قال گفت آنحضرت او غیر ذلک این کلمه بفتح واو و سکون آن و رفع غیر و نصب آن خوانده اند و بقاعده
نحو آنرا تحقیقی در محلش مذکور حاصل معنی آنکه آنحضرت فرمود چیزی دیگر بخواه که این مرتبه که میخواهی
بس عظیم است قلت هو ذلک گفتم مدعا و مقصود من همان است که عرض کردم دیگر نمیشود نظم
من از تو هیچ مرادی جز این نمیخواهم همین قدر بکنی کز خود دم جدا نکنی قال فاعنی علی نفسک بکثرة السجود
گفت آنحضرت پس چون بجدی تو در حصول این مطلب یاری ده مرا و مدد کن بر نفس خود در حصول مطلب خود
به بسیار کردن سجده یعنی بنماز گزاردن و دعا کردن در سجدات و قابل و مستعد این مرتبه شدن یعنی من
سعی میکنم در حصول مطلب تو اما ترا هم باید که کوشش کنی و کار کنی و از پا ننشینی چنانکه طبیب به بیمار
گوید که من علاج میکنم و در حصول شفای تو میکوشم بشرطی که آنچه بفرمایم ترا بدان باید کار کنی و بر فرموده
من بروی که طریق تحصیل شفا و تدبیر کار این است مثنوی فتح قفل ار چه از کلید است ای عزیز جنبشی میخواهد
از دست تو نیز رواه مسلم و از فواید این حدیث آنست که خدمت بزرگان و راضی ساختن
ایشان موجب سعادت و حصول موهبت و کرامت است و چه بزرگ کدام بزرگ که سید
کائنات و اجود اکرم اهل عالم و خلاصه موجودات است صلی الله علیه وسلم و از اطلاق
سوال که فرمود صلی الله علیه وسلم سل بخواه تخصیص نکرد بمطلوبی خاص معلوم میشود که کار همه بدست همت
و کرامت اوست صلی الله علیه وسلم هر چه خواهد و هر کرا خواهد باذن پروردگار خود بدهد شعر
فان من جودک الدنیا وضرتها ومن علومک علم اللوح والقلم نظم اگر خیریت دنیا و عقبی آرزو داری
بدرگاهش بیا و هر چه میخواهی تمنا کن و تنبیه است بر آنکه طالب صادق را باید که مطلوب جز نعیم
آخرت که باقی و دایم است نخواهد و بحظوظ دنیویه فانیه التفات نکند لا سیما انعم نعم و افضل کمالات
یعنی مرافقت و معیت حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات و لیکن باید که در

سلوک طریق و تحصیل آن تقصیر از خود راضی نباشد و بمجرد تمنی و آرزو اکتفا نکند که بیکار نشستن
و آرزو داشتن آهن سرد کوفتن است نظم کار کن کار بگذر از گفتار کاندرین راه کار دارد کار مصرع
مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد خصوصا نماز که بهترین کارها و جامعترین و تمامترین عبادتهاست
چنانکه حقیقت جامعیت محمدیه و بالله التوفیق وعن معدان بفتح میم و سکون عین بن طلحه
تابعی است شنید عمر بن الخطاب و ابو الدردا و ثوبان را و بعضی ابن ابی طلحه گفته اند شامی رضی الله عنه
قال لقیت ثوبان مولی رسول الله گفت معدان پیش آمدم ثوبان را که آزاد کرده پیغمبر خدا بود
صلی الله علیه وسلم فقلت پس گفتم ثوبان را اخبرنی بعمل اعمله یدخلنی الله به الجنة
خبر ده مرا و بیاموز کاری که بکنم آن کار را تا در آرد مرا خدا تعالی بسبب آن کار به بهشت فسکت پس
خاموش ماند ثوبان و هیچ جواب نگفت ثم سألته فسکت باز پرسیدم باز خاموش ماند و جواب
نگفت گویا سکوت ثوبان بجهت تحیر و تفکر بود در آنکه چه گوید یا برای طلب مزید شوق و رغبت سایل
تا قدر آنرا بشناسد ثم سألته الثالثة پس پرسیدم او را بار سیوم فقال سألت عن
ذلک رسول الله در مرتبه جواب داد و گفت پرسیدم من از این عمل که تو میپرسی پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم فقال علیک بکثرة السجود لله پس گفت آنحضرت در جواب که بر تو باد که
سجده بسیار کنی و نماز بسیار گزاری برای خدای فانک لا تسجد لله سجدة الا رفعک الله
بها درجة زیرا که بدرستی که تو نمیکنی مر خدا را سجده مگر آنکه بر میدارد و بلند میگرداند ترا بسبب
آن سجده درجه عظیم و پایه بزرگ در درگاه عزت و قرب وحط عنک بها خطیئة عظیمه
و فرو می آرد و کم میکند وی تعالی از تو بآن سجده گناهی را یعنی سجده هم سبب کفارت سیئات
میگردد و هم موجب رفع درجات و زیادت حسنات و بهر دو طریق دفع ضرر و جلب نفع
موجب نجاح و فلاح است قال معدان ثم لقیت ابا الدرداء فسألته فقال لی مثل
ما قال لی ثوبان گفت معدان بعد از آن ملاقات کردم ابو الدردا را که از کبار صحابه است
پس پرسیدم او را نیز پس گفت ابو الدردا مرا مانند آنچه گفته بود مرا ثوبان از سوال کردن
از آنحضرت از عملی که در بهشت در آرد و جواب دادن آنحضرت که عمل کثرت سجود است
رواه مسلم **الفصل الثانی** عن وایل بن حجر بضم حا و سکون جیم قال رأیت رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا سجد وضع رکبتیه قبل یدیه گفت دیدم آنحضرت را که چون سجده
میرفت مینهاد بر زمین هر دو زانوی خود را پیش از نهادن هر دو دست خود و اذا نهض رفع

يديه قبل ركبتيه و چون برمیخیزد از سجده برمیدارد نخست هر دو دست خود را پیش از
برداشتن هر دو زانو گفته‌اند نهادن اعضای سجده بر نسبت قربست بر زمین هرچه بزمین
نزدیکتر نهادن او بیشتر و برداشتن برعکس آن و در نهادن پیشانی و بینی ترتیبی نیست که هر دو
در حکم یک عضواند و نزد بعضی بینی بیشتر نهد که نزدیکتر است بزمین و شمنی گفته که اگر دشوار
افتد نهادن زانو پیش از دستها بجهت عذری مانند موزه وجز آن بنهد دستها را بیشتر رواه
ابو داود والترمذي والنسائي وابن ماجة والدارمي وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سجد احدكم فلا يبرك كما يبرك البعير گفت ابو هریره
که گفت آنحضرت چون بسجده رود یکی از شما پس باید که نه نشیند چنانکه می نشیند شتر و می نهد زانو
را بیشتر وليضع يديه قبل ركبتيه و باید که بنهد هر دو دست را پیش از دو زانوی خود رواه
والنسائي والدارمي اینحدیث بظاهر مخالف حدیث اول است که دلالت دارد بر نهادن
دستها پیش از زانوها و حدیث اول دلالت دارد بر نهادن زانوها پیش از دستها و در میان ائمه نیز
اختلافست جمهور ائمه و ابو حنیفه و شافعی و احمد بن حنبل در آنچه مشهور است از مذهب وی
عمل بحدیث وایل بن حجر کرده‌اند و زانوها را پیش از دستها می نهند و مالک و اوزاعی و احمد
در روایتی از وی و طایفه از ائمه حدیث عمل بحدیث ابی هریره میکنند و دستها را پیش از
زانوها می نهند و گفته‌اند که حدیث وایل بن حجر اصح و اثبت است از حدیث ابی هریره
و جماعه از حفاظ آنرا تصحیح نموده و ترجیح کرده‌اند و چون دو حدیث مختلف آمد سبیل آنست که عمل
باقوی و اصح کنند و بعضی گفته‌اند که حدیث وایل بن حجر ناسخ حدیث ابی هریره است و در
صحیح ابن خزیمه آمده است که آنحضرت صلى الله عليه وسلم بسجده میرفت ابتدا میکرد برکبتین
و در حدیث سعد بن ابی وقاص و حدیث ابی سعید خدری آمده که می نهادیم ما دستها را پیش از
زانوها پس امر کرده شدیم بنهادن زانوها پیش از دستها و باین هر دو وجه اشارت کرده مولف
بقول خود قال ابو سليمان الخطابي حديث وائل بن حجر اثبت من هذا گفت خطابی که از علمای
حدیث و شراح آنست که حدیث وایل بن حجر ثابت تر و قوی تر است ازین یعنی از حدیث ابی هریره
وقيل هذا منسوخ و بعضی گفته‌اند که این یعنی حدیث ابی هریره منسوخ است بحدیث وایل بن
حجر چنانچه بیان کردیم و شیخ ابن حجر مکی از امام نووی نقل کرده که گفت ظاهر نشده است بر من
ترجیح یکی ازین دو مذهب بر دیگری از وجه سنت والله اعلم وعن ابن عباس رضي الله عنه قال كان النبي

صلى الله عليه وسلم

صلى الله عليه وسلم يقول بين السجدتين بود آنحضرت که میگفت در میان دو سجده یعنی وقتی که
سر از سجده نخستین برداشته می نشست این دعا را اللهم اغفر لي وارحمني واهدني وعافني
وارزقني رواه ابو داود والترمذي وعن حذيفة ان النبي صلى الله عليه وسلم
كان يقول بين السجدتين روایت است از حذیفه که آنحضرت میگفت میان دو سجده این کلمه را
رب اغفر لي رواه النسائي والدارمي درین حدیث زیاده برین کلمه نیامده است شاید که
گاهی اقتصار مینموده‌اند بر طلب مغفرت که اصل و عمده مطالبست حذیفه همین را شنیده و روایت کرده
و در اوقات دیگر زیاده برین نیز میگفته‌اند ابن عباس آنرا روایت کرده

الفصل الثالث

عن عبد الرحمن بن شبل بکسر شین معجمه و سکون بای موحده صحابی انصاری است معدود در اهل
مدینه نزول کرد و حمص را مات في امارة معاوية بن ابي سفيان قال نهى رسول الله گفت نهی کرده است
پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم عن نقرة الغراب از دانه چیدن زاغ کنایت است از
مبالغه کردن در تخفیف سجود و عدم رعایت اعتدال و در بعضی احادیث نقر دیک واقع شده یعنی
دانه چیدن خروس و مبالغه درین بیشتر است وافتراش السبع و نهی کرد از گسترانیدن درنده مانند
سگ و شیر وجز آن دستها را چنانکه در فصل اول از حدیث انس گذشت و در بعضی روایات
افتراس بسین مهمله نیز آمده بمعنی شکار کردن و دریدن و این افتراش بشین معجمه مقدمه افتراس بسین مهمله است
که چون درنده خواهد بر شکار حمله کند باچهار را بگسترانید و بدود وان يوطن الرجل المكان في المسجد
كما يوطن البعير و نهی کرد از وطن گرفتن مرد مکانی مخصوص را از مسجد و قرار گرفتن در آن و باز داشتن
دیگران از آن مکان چنانچه شتر را میباشد که جای مخصوص برای خود میگیرد و جز وی را آنجا نمی نشیند
و چون مسجد جای عامه و حق تمامه مسلمانانست تخصیص مکانی بخود و حجر مردم از آن مکروه و ممنوع باشد
و اثر این نهی در مسجد شریف نبوی صلى الله عليه وسلم ظاهر میگردد که بعضی مردم اماکنه معهوده متبرکه را
چنانکه قرب منبر شریف و بعضی اسطوانات منیفه بنفس خود مخصوص میگیرند و مردم را از ان نعمت
محروم میدارند رواه ابو داود والنسائي والدارمي وعن علي رضي الله عنه قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم يا علي اني احب لك ما احب لنفسي ای علی دوست میدارم ترا آنچه
دوست میدارم ذات خود را واكره لك ما اكره لنفسي و ناپسند میدارم مر ترا آنچه ناپسند میدارم
خود را لا تقع بين السجدتين اقعا مکن میان دو سجده و اقعا نهادن سرینها بر زمین و استاده
داشتن زانوها را اینچنین تفسیر کرده در هدایه و گفت هو الصحيح و در شرح ابن همام گفته که این

اخيرا اينست از قول آنكه كفت اقعا استادن وداشتن پايها چنانكه در حالت سجده مي باشد
ونهادن سرين بر پاشنها وصحيح قول اول است زيرا كه اقعا را صفت كلب داشته اند واين مناسب
معني اول است وثاني نيز مكروه است وليكن معني اقعا نيست وبعضي علما اكر اينست اينمعني خلاف
است وازابن عباس آمده است كه كفت اقعا سنت پيغمبر شما است صلى الله عليه وسلم وآنرا برين معني
حمل كرده اند كذا في شرح ابن الهمام رواه الترمذي وعن طلق بن علي الحنفي منسوب است به بني حنيفه كه
قبيله ايست از يمامه صحابيست والد قيس راوي حديث عدم انتقاض وضو بمس ذكر چنانكه در كتاب الوضو
كذشت قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا ينظر الله عز وجل الى صلوة عبد لا يقيم فيها
صلبه بين خشوعها وسجودها قبول نميكند خدايتعالى نماز بنده را كه استاده نميكند وراست نميدارد
استخوان پشت خود را در ركوع نماز وسجود آن رواه احمد وعن نافع ان ابن عمر كان يقول
روايت است از نافع كه مولى ابن عمر است كه عبد الله بن عمر ميكفت من وضع جبهته بالارض
كسيكه بنهد پيشاني خود را بر زمين يعني سجده كند فليضع كفيه على الذي وضع عليه جبهته پس
بايد كه بنهد هر دو كف دست خود را بر آن مكان كه نهاده است بر آن مكان پيشاني خود را يعني بايد
كه در سجده دستها را نيز بر زمين نهد يا مراد آنست كه دستها قريب بجاي نهد كه جبهه مي نهد
ودورتر وپس وپيش ننهد وكفته اند كه اكر در جاي بلند سجده ميكند دستها نيز بدانجا نهد و يا آن تر
آن يا معني عبارت آنست كه دستها را نيز بروجهي بر زمين نهد كه جبهه را نهاده است يعني مستقبل قبله
نهد ثم اذا رفع فليرفعهما پس تر چون بردارد جبهه را بايد كه بردارد هر دو دست را فان اليدين
تسجدان كما يسجد الوجه زيرا كه بدرستي كه هر دو دست سجده ميكنند چنانكه سجده ميكند روي
پس بايد دستها را بر زمين نهاد و برداشت چنانكه روي را مي نهد و برميدارد واين قول مرجح معني اخيرا است كه
عبارت سابق را بر آن حمل كرده شد رواه مالك

باب التشهد

تشهد خبر راست دادن كه در وي دل با زبان يكي باشد وكواهي دادن وبمعني علم يقيني نيز آيد
وتشهد كواه كشتن واظهار علمي كه در دل است ودر شرع اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله
وذكري كه در قعده صلوة خوانند بجهة اشتمال او بر شهادتين

الفصل الاول

عن ابن عمر رضي الله
عنهما قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قعد في التشهد بود آنحضرت كه چون
در تشهد اول يا ثاني وضع يده اليسرى على ركبته اليسرى مي نهاد دست چپ خود را بر زانوي چپ
ووضع يده اليمنى على ركبته اليمنى ومي نهاد دست راست خود را بر زانوي راست خود وعقد ثلثة وخمسين

وعقد ميكرد پنجاه وسه را واشار بالسبابة واشارت ميكرد آنحضرت بانكشت سبابه
كه نام انكشتي است كه همسايه انكشت نر است وسبابه از سب است بمعني دشنام كردن وعادت
عرب است كه بآن در مقام دشنام اشارت كنند ودر زبان شرع نام وي مسبحه است وانكشت شهادت
نيز كويند پس آنحضرت اشارت ميكرد باين انكشت بوحدانيت حق تعالى وصورت اشارت آنست كه
بردارد آنرا نزد تلفظ بكلمه الا الله يا نزد تكلم بالله ومشهور آنست كه بردارد اين انكشت را نزد نفي
وبنهد نزد اثبات واز بعضي ائمه شافعيه منقول است كه برداشته دارد آنرا تا آخر شهادت وبايد كه
بجانب فوق اشارت نكند تا موهم جهت نكردد وفي رواية ودر روايتي چنين آمده است كه كان
اذا جلس في الصلوة وضع يديه على ركبتيه بود آنحضرت كه چون مي نشست در نماز براي تشهد
مي نهاد هر دو دست خود را بر هر دو زانوي خود ورفع اصبعه اليمنى التي تلي الابهام يدعو بها
وبر ميداشت انكشت دست خود را كه نزديك است بانكشت نر در حالتي كه دعا ميكرد بآن
انكشت ومراد بدعا همان اشارت است بوحدانيت حق نزد تهليل چنانكه مذكور شد وذكر را
دعا نيز كويند زيرا كه مستجلب انعام واكرام است ويده اليسرى على ركبته ودست چپ آنحضرت
بر زانوي وي بود باسطها عليها در حالتي كه كسترانيده آن بود بر زانو يعني عقدي واشارتي كه ميكرد
بانكشت دست راست مي بود ودست چپ همچنان بر زانوي چپ بر حال خود ميماند ثابت
رواه مسلم اكر كوئي كه شرح حديث كردي ومضمون آن معلوم كشت وليكن معني عقد ثلث وخمسين
معلوم نشد كه چيست بدانكه اهل حساب عقدها دارند كه در انكشتان مي بندند وهر يكي را از آنها براي
عددي معين وضع كرده اند از احاد وعشرات ومآت والوف چنانكه ارقام مثلا همين عقد پنجاه
وسه كه در حديث مذكور است صورتش آنست كه قبض كند خنصر وبنصر ووسطى را وبسط كند مسبحه را كه آنرا
سبابه نيز كويند وبنهد طرف انكشت نر را كه آنرا ابهام خوانند در بيخ مسبحه وشافعي واحمد بروايتي
اخذ كرده اند عملا بهذا الحديث ديكر عقد تسعين وصورت او آنست كه قبض كند خنصر وبنصر را وبسط
كند مسبحه را وبنهد سر ابهام را بر سر وسطى وحلقه بندد ونزد حنفيه ومختار مذهب احمد هم اين است
وشافعي در قول قديم نيز باين قايل واين در حديث مسلم از عبد الله بن الزبير در حديث آينده بيايد
ودر حديث احمد وابي داود از وايل بن حجر آمده است ونزد مالك قبض كند همه انكشتان دست را
وبسط كند سبابه را وشافعيه را در كيفيت تحليق وجهي ديكر نيز آمده است وآن نهادن سر انكشت
وسطي است ميان وعقد ابهام ودر روايت ثالث آنست كه بسط كند همه انكشتان را تا مستقبل قبله

نمونه چنانکه در ... [illegible] ... بعضی احادیث ... [illegible] ... انعقد نیز آمده و مختار بعضی
این است غالباً عمل آنحضرت نیز مختلف بود گاهی چنین و گاهی چنان و وجه تطبیق در اکثر مواضع که
روایات مختلف آمده همین است اما بدانکه حنفیهٔ ماوراء النهر و هندوستان این عمل عقد و اشارت را
ترک یافته و مختار نزد متقدمین همان اول بوده و در متاخرین ایشان خلافی ظاهر شده و مختار نزد علمای
حرمین و غیر آن از بلاد عرب عمل بر آنست و محقق حنفیه شیخ ابن الهمام گفته که در اول تشهد تا شهادتین
بسط کند و در وقت تهلیل عقد و اشارت کند تا عمل بهر دو طریق جمع کرده و گفته است قول بمنع اشارت خلاف
روایت و درایت است و حضرت شیخ علی متقی رحمه الله رساله درین باب نوشته جانب عمل را ارجح
ساخته اند و در شرح سفر السعاده از آن نقل کرده ایم و در محیط گفته است رفع سبابه بمعنی نزد ابو حنیفه
و محمد از سنن است و همچنین مروی از ابی یوسف و علامه نجم الدین زاهدی گفته که متفق اند روایات
از اصحاب ما همه در بودن وی سنت و چون مذهب ائمه از محدثین و فقها و بسیاری از صحابه و تابعین
و علمای کوفه و مدینه برین است و بسیار است اخبار و آثار در آن عمل بدان اولی و ارجح باشد و عن عبد الله
بن الزبیر قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا قعد یدعو بود آنحضرت که چون می نشست
در نماز که دعا کند و مراد بدعا تشهد است وضع یده الیمنی علی فخذه الیمنی و یده الیسری علی فخذه
الیسری می نهاد دست راست خود را بر ران راست خود و دست چپ خود را بر ران چپ خود و اشار باصبعه السبابة
و اشارت میکرد بانگشت سبابه چنانکه معلوم شد و وضع ابهامه علی اصبعه الوسطی و می نهاد انگشت نر
خود را بر سر انگشت میانه خود چنانکه مذهب ماست از عقد تسعین و یلقم کفه الیسری رکبته و میگردانید
زانوی چپ خود را در دست چپ مانند لقمه در دهن رواه مسلم و عن عبد الله بن مسعود قال کنا اذا صلینا
مع النبی عبد الله بن مسعود گفت بودیم ما چون نماز میکردیم با پیغمبر صلی الله علیه و سلم قلنا السلام
علی الله قبل عباده میگفتیم بلفظ السلام علی الله پیش از سلام فرستادن بر بندگان وی سبحانه
السلام علی جبرئیل السلام علی میکائیل السلام علی فلان و نیز میگفتیم سلام بر جبرئیل و سلام بر میکائیل
سلام بر فلان مراد بفلان ملایکه دیگر باشند غیر جبرئیل و میکائیل که سلام بر ایشان میفرستادند و تواند
که بعضی از انبیا و مرسلین را ذکر میکرده باشند مثل آدم و ابراهیم و نوح و غیر ایشان علیهم السلام والله اعلم
فلما انصرف النبی صلی الله علیه و سلم اقبل علینا بوجهه پس هرگاه که برگشت آنحضرت از نماز پیش
آمد بر ما و روی آورد بما قال لا تقولوا گفت مگوئید السلام علی الله فان الله هو السلام زیرا که خدای
تعالی خود سلام است یعنی سالم است از جمیع نقایص و آفات و سلامت بخش است هر کرا خواهد از بندگان

از آفات ظاهره و باطنه ... [illegible] ... سلامت ... او ... است و از ... [illegible]
سزاوار است که او را احتیاجی باشد و خوفی و سلام اسم باری تعالی است یعنی سالم ...
فاذا جلس احدکم فی الصلوة فلیقل پس چون بنشیند یکی از شما در نماز پس باید که بگوید التحیات
لله و الصلوات و الطیبات مراد بتحیات عبادات قولیه میدارند و بصلوات عبادات
بدنیه و بطیبات عبادات مالیه قاعده است که چون کسی بحضرت ملوک در آید اول سلام فرستد
و ثنا گوید پس از آن خدمت کند و تذلل نماید بعد از آن تحفهٔ لایق درگاه بگذراند تا لایق و مستحق لطف
و عنایت ایشان گردد و شیخ محی الدین نووی گفت تحیت بمعنی سلام و ملک و بقا و عظمت و حیات آید
و لفظ جمع آورد برای آنکه هر ملوک را از عرب و عجم تحیات بود مخصوص که تعظیم و تکریم میکردند آنرا اصحاب ایشان
بدان پس فرمود تحیات همه مر خدا راست و بر دیگران عاریتی بیش نیست نظم خدای راست بزرگی و
ملک بی انباز دگر همه که بینی بعاریت داد است و نیز مراد بتحیات اقسام تعظیم دارند و بصلوات
نمازهای فرض و نفل و بطیبات کلمات طیبه و تمامهٔ اعمال طیبه السلام علیک ایها النبی و
رحمة الله و برکاته دعا بخیر و سلامت بر تو ای پیغمبر و مهربانی خدا و افزونیهای خیر و کرم وی
و وجه خطاب بآنحضرت بجهت ابقای این کلام است بر آنچه در اصل بود که در شب معراج
از جانب پروردگار تعالی و تقدس بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم خطاب بسلام آمد پس آنحضرت
در حین تعلیم امت نیز بر همان لفظ اصل گذاشت تا ... [illegible] ... احتمال کرده و نیز آنحضرت همیشه
نصب العین مومنان و قرة العین عابدان است در جمیع احوال و اوقات خصوصاً در حالت عبادت
و آخر آنکه وجود نورانیت و انکشاف درین محل بیشتر و قوی تر است و بعضی عرفا گفته اند که این خطاب
بجهت سریان حقیقت محمدیه است در ذرایر موجودات و افراد ممکنات پس آنحضرت در ذوات مصلیان
موجود و حاضر است پس مصلی باید که ازین معنی آگاه باشد و ازین شهود غافل نبود تا با نوار قرب و اسرار معرفت
متنور و فایز گردد السلام علینا سلام بر ما که گروه حاضر اند مصلی و هر که با اوست از ملایکه و مومنان
انس و جن همه در اینجا داخل اند و علی عباد الله الصالحین و بر تمامهٔ بندگان خدا که نیکوکار اند حاضر و غایب
و دور و نزدیک در زمین و در آسمان و صلاح ضد فساد است بنده صالح آن بود که ادای حق عبودیت
بر وجهی که فرموده اند چنانکه باید بجا آرد و استقامت بدان ورزد و بهیچ وجه خللی و فسادی در کارخانه
حال ظاهر و باطن وی راه نیابد و صلاح اعلای مناصب و ارفع مقامات است و لهذا وصف کرده است بدان
حق جل و علا انبیا و رسل را و صواب آنست که صلاح را مراتب بسیار است بعضها فوق بعض و همه را بر قدر صلاح

[illegible] است تمام کمالات و اقصی درجات و اعلی مراتب صلاح آنست که شیخ ما شیخ الشیوخ
جان غوث الثقلین محی الدین عبد القادر جیلانی قدس الله سره العزیز در کتاب خود مسمی بفتوح
الغیب ذکر کرده است که صلاح حالت زوال ارادت و فنای مطلق است و بودن بنده قائم
بمراد حق و فعل او و صالح بحقیقت کسی است که باین مقام رسیده باشد و لطف حق متولی امر وی
شده قوله تعالی ان ولیی الله الذی نزل الکتاب و هو یتولی الصالحین و آن بنده ایست که دست
تدبیر از جلب منافع و مصالح و دفع مضار و مفاسد خود باز داشته و ید تقدیر متولی تربیت وی گشته
آنکه او را اختیاری و تدبیری از نفس خود باشد مثل طفل رضیع با دایه و میت با غاسل و گوی پیش چوگان
انتهی و چون بنده باین حال رسد لاجرم از جمیع آفات نفسی و آفاقی سلامت خواهد بود چون خود را تسلیم
کرد سلامت ماند معنی اسلم تسلیما این خواهد بود اللهم اجعلنا من الصالحین و چون آنحضرت
صلی الله علیه و سلم از ذکر بعضی عباد و اشخاص علی التعیین حرز ذات کریم خود که منبع تمامه برکات
و خیرات است منع کرد اشارت کرد بوجه آن و فرمود فانه اذا قال ذلک اصاب کل عبد
صالح فی السماء و الارض پس درستی که وقتی که بگوید بنده این دعا را بر سبیل عموم میرسد اثر آن
هر بنده صالح را که در زمین و آسمان است حاجت بتخصیص نیست بعد از آن ختم بر شهادتین کرد که خلاصه
کار و اصل تمامه اعمال است و فرمود اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
بعد از آنکه بحقیقت اسلام متصف شد و در مقام قرب و قبول متمکن گشت اشارت کرد بدعا و سوال
هر چه خواهد فرمود ثم لیتخیر من الدعاء اعجبه الیه فیدعو پس باید که اختیار کند و برگزیند
از دعا هر چه خوش آینده تر است بسوی وی پس دعا کند و بخواهد از خدا متفق علیه و عن عبد الله
بن عباس رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یعلمنا التشهد کما یعلمنا السورة
من القرآن گفت ابن عباس بود آنحضرت می آموخت ما را التشهد را چنانکه می آموخت ما را سوره
از قرآن بتاکید و مبالغه در ضبط و حفظ آن فکان یقول التحیات المبارکات الصلوات
الطیبات لله السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله رواه مسلم این تشهد ابن
عباس است و عمل اکثر شافعیه باین است و در مذهب ما بتشهد ابن مسعود است و آنچه در حدیث
سابق گذشت تشهد ابن مسعود بود و میان این دو تشهد تفاوتی در لفظ و معنی موجود است و گفته اند
که تشهد ابن مسعود اصح است و شیخ ابن حجر گفت که صحیح ترین حدیثی که روایت کرده شده است در

حدیث ابن مسعود است [illegible] مذهب امام احمد [illegible] است و اکثر اهل علم از صحابه و تابعین
بر آنند و بتحقیق وارد شده است امر بدان و بتعلیم آن و در مسند امام احمد گفته که امر کرد آنحضرت
صلی الله علیه و سلم ابن مسعود را که تعلیم کند آن را بمردم و در روایتی آمده است که گفت ابن مسعود که گرفت آنحضرت
دست مرا در دست خود و تعلیم کرد مرا التشهد چنانکه تعلیم میکرد مرا قرآن و حدیث ابن مسعود متفق علیه است
و حدیث ابن عباس از افراد مسلم و روایت کرده است از اصحاب کتب ستة الا البخاری و تشهد امام مالک
تشهد عمر است رضی الله عنه التحیات لله الزاکیات لله الصلوات لله السلام علیک ایها النبی الخ
اینچنین است در رساله ابی زید که در مذهب مالک است و گفته اند نماز جایز است بهر وجه که خواند سخن در اولی
و افضل است و بدانکه در تشهد ابن عباس صاحب مصابیح سلام علیک و سلام علینا بی الف و لام ذکر کرده
و مؤلف گفته و لم اجد فی الصحیحین و لا فی الجامع بین الصحیحین و نیافتم من در متن صحیح بخاری و صحیح مسلم
و نه در جمع بین الصحیحین که کتاب حمیدی است سلام علیک و سلام علینا بغیر الف و لام و لکن رواه
صاحب الجامع عن الترمذی و لیکن روایت کرده است آن را صاحب جامع الاصول که کتب سته را جمع کرده
از ترمذی پس آوردن صاحب مصابیح آن را در فصل اول درست نباشد و الله اعلم بالصواب

الفصل الثانی

عن وائل بن حجر عن رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت است از وائل بن حجر از آنحضرت
در کیفیت جلسه تشهد قال گفت وائل ثم جلس پس نشست آنحضرت یعنی بعد از برداشتن سر از
سجده دوم رکعت دوم فافترش رجله الیسری پس بگسترانید پای چپ خود را و وضع یده علی فخذه الیسری
و نهاد دست چپ خود را بر ران چپ خود و حد مرفقه الیمنی علی فخذه الیمنی و کرد نهاد طرف آرنج راست
خود را بر ران راست خود و این موافق است بحدیثی که تصحیح کرده است آن را بیهقی جعل مرفقه الیمنی علی
فخذه الیمنی و این لفظ را بوجوه دیگر نیز خوانده اند و در شرح آن را ذکر کرده ایم و قبض ثنتین و قبض
کرد دو انگشت را از انگشتان دست راست که خنصر و بنصر باشند و حلق حلقة و بست حلقه یعنی از
وسطی و ابهام چنانکه عقد تسعین است و مذهب حنفی است و قول قدیم شافعی ثم رفع اصبعه
پس برداشت انگشت خود را یعنی سبابه را فرأیته یحرکها یدعو بها پس دیدم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم
که می جنبانید آن انگشت را در حالتی که دعا میکند و این مراد اشارت است بتوحید نزد تهلیل چنانکه گذشت
رواه ابو داود و الدارمی و عن عبد الله بن الزبیر قال کان النبی صلی الله علیه و سلم یشیر باصبعه
اذا دعا و لا یحرکها بود آنحضرت که اشارت میکرد بانگشت خود چون دعا میکرد و نمی جنبانید آن را در حدیث
اول فرمود که می جنبانید انگشت را و در این حدیث میفرماید نمی جنبانید آنجا که فرمود می جنبانید مراد برداشتن

ا ... اشارت ... [illegible] ... جنبانيدن ... اينجا كه فرموده اند ...
مراد نفي تكرير تحريك است و درين نفي مذهب مالك است كه نزد ايشان اين انگشت را متحرك ميدارند
تا آخر تشهد و ميگويند كه اين انگشت اتصال برگها دل دارد و جنبانيدن او سبب ايقاظ دل و حضور او ست
والله اعلم رواه ابو داود والنسائي وزاد ابو داود وزياده كرده است ابو داود اين لفظ را كه ولا يجاوز بصره
اشارته و در نميگذشت بيناي او از اشارت وي يعني از ان انگشت كه بر ميداشت آنرا و اشارت
ميكرد بوي يعني نظر در وقت برداشتن و اشارت كردن بر انگشت ميداشت و بجاي
ديگر نميديد از جهت شهود معني توحيد كه اشارت ميكرد بآن وعن ابي هريرة قال ان رجلا كان يدعو
باصبعيه گفت ابو هريره كه مردي بود كه دعا ميكرد يعني اشارت ميكرد بدو انگشت يعني سبابه هر دو دست
گفته اند كه آن مرد سعد بن ابي وقاص بود چنانكه ابو داود و نسائي روايت كرده اند فقال رسول الله
پس گفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم احد احد توحيد كن توحيد كن يعني اشارت كن بيك انگشت كه خدا
يكيست رواه الترمذي والنسائي والبيهقي في الدعوات الكبير وعن ابن عمر رضي الله عنهما
قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يجلس الرجل في الصلوة وهو معتمد على يده گفت ابن عمر نهي
كرد آنحضرت از نشستن مرد در نماز و حال آنكه وي تكيه كننده است بر دست خود يعني بنهد هر دو دست
خود را در تشهد بر زمين و تكيه كند بر آنها يا اعتماد كند بر دو دست خود وقت برخاستن رواه احمد
وابو داود و معني اخير مناسب تر است بروايت ديگر كه گفت وفي رواية له و در روايتي ديگر مر ابو داود
را اينچنين آمده است كه نهى ان يعتمد الرجل على يديه اذا نهض في الصلوة نهي كرد آنحضرت از اعتماد
و تكيه كردن مرد بر دو دست وقتي كه بر خيزد و اين روايت موافق مذهب حنفيه است و منافات دارد بمذهب
شافعيه كه قايل اند بجلسه استراحت كه مستلزم اعتماد است بر دو دست وقت برخاستن و ايشان
ميگويند كه اين روايت ضعيف است والله اعلم وعن عبد الله بن مسعود قال كان النبي
صلى الله عليه وسلم في الركعتين الاوليين كانه على الرضف حتى يقوم بود آنحضرت در
دو ركعت اولي يعني در جلسه اولي كه براي تشهد مي نشست خواه نماز ثلاثي باشد يا رباعي گويا كه بر سنگ
گرم كرده شده بر آتش نشسته است تا آنكه بر ميخاست و مي ايستاد و كنايت است از زود برخاستن
از قعده اولي و شتابي كردن در آن و رضف بفتح را و سكون ضاد معجمه و فتح نيز آمده سنگ گرم كرده شده
باتش كه در شير مي اندازند تا گرم گردد رواه الترمذي وابو داود والنسائي

الفصل الثالث

عن جابر رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعلمنا التشهد كما يعلمنا

السورة من القرآن

السورة من القرآن بود آنحضرت كه تعليم ميكرد ما را تشهد را چنانكه تعليم ميكرد ما را سورة از قرآن را
باين طريق كه بسم الله وبالله بنام خدا و بتوفيق و اعانت وي التحيات لله والصلوات
والطيبات السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام علينا وعلى عباد الله
الصالحين اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله اسأل الله الجنة
واعوذ بالله من النار سوال ميكنم خدا را بهشت را و پناه ميجويم بخدا از آتش دوزخ رواه
النسائي اين نيز وجهي است از وجوه تشهد و گويا كه ابتدا به بسم الله نيز داخل است و وجه
تشبيه تعليم اوست بتعليم قرآن و نووي در اذكار گفته است كه بخاري و نسائي گفته اند كه زيادت
تسميه صحيح نيست از حضرت رسول صلى الله عليه وسلم وعن نافع قال كان عبد الله بن عمر اذا
جلس في الصلوة وضع يديه على ركبتيه واشار باصبعه واتبعها بصره روايت است از نافع
گفت بود ابن عمر چون مي نشست در نماز مي نهاد هر دو دست خود را بر هر دو زانوي خود و اشارت
ميكرد بانگشت خود و در پي ميفرستاد آن انگشت را بصر خود را يعني در وقت اشارت نظر بر انگشت
ميداشت چنانكه گذشت ثم قال قال رسول الله پس ميگفت ابن عمر گفت است پيغمبر خدا
صلى الله عليه وسلم لهي اشد على الشيطان من الحديد هر آينه اين اشارت بانگشت سبابه
سخت تر است بر شيطان از آهن كه بوي كشند مثل تير و شمشير يعني السبابة ميخواهد باين انگشت
سبابه را يعني اشارت كردن وي بتوحيد و ثبات بر ايمان و قطع طمع شيطان از وقوع مصلي در شرك
و كفر رواه احمد وعن ابن مسعود قال من السنة اخفاء التشهد روايت است از عبد الله
بن مسعود كه ميگفت از سنت است پنهان و پست خواندن التحيات يعني سنت آنست كه
التحيات را بلند نخوانند و جهر نكنند رواه ابو داود والترمذي وقال و گفته است ترمذي
هذا حديث حسن غريب

باب الصلوة على النبي صلى الله عليه وسلم وفضلها

صلوة بمعني دعا و رحمت و استغفار آمده و درود بر رسول الله صلى الله عليه وسلم از بندگان
طلب افاضه رحمت شامله خير دنيا و آخرت است از جناب حق بر حبيب وي صلى الله عليه وسلم
و وي سبحانه امر كرده است مومنان را بفرستادن صلوة و سلام بر وي صلى الله عليه وسلم و اجماع كرده
اند بر آنكه اين امر براي وجوب است پس بعضي گفته اند واجب است هر بار كه ذكر شريف وي بگذرد و بعضي گويند فرض است
يكبار در عمر چنانكه شهادت بنبوت وي صلى الله عليه وسلم و زياده بر آن مستحب و مسنون است از اوكد سنن
و شعار آن قاضي ابو بكر گفت فرض كرد انيد حق جل و علا بر مومنان كه صلوة و سلام فرستند بر پيغمبر و

و دیگر دانید آنرا وقتی معین نیست و واجب نیست که بسیار گفته شود مثل صلوة و بغفلت ورزیده نشود و در آن بعضی از علما قول اول صحیح داشته اند و شافعی فرض کرده است آنرا در تشهد و گفته اند که این قول از شافعی شاذ است موافقت نکرده است او را در آن هیچکس از علما و نزد امام ابو حنیفه واجب است صلوة فی الجمله و سنت است در تشهد و فضایل صلوة بر آنحضرت لا یعد و لا یحصی است و بنده از آن در کتاب جذب القلوب ذکر کرده و در رساله جدا نیز انتخاب نموده و اختلاف کرده اند که آیا جایز است صلوة و سلام بر غیر انبیا باستقلال یا نی و مختار نزد جمهور آنست که مخصوص است بانبیا و مشارکت نیست با ایشان جز ایشانرا در آن بلکه ذکر کرده شود بمغفرت و رحمت و رضوان و نقل کرده است طیبی که آن خلاف اولی است و بعضی گفته اند حرام است یا مکروه کراهت تحریمی یا تنزیهی و متعارف در متقدمین تسلیم بود بر اهل بیت رسول از ذریت و ازواج مطهره و در کتب قدما از مشایخ اهل سنت جماعت کتابت آن یافته میشود و در متاخرین ترک آن متعارف شده است والله اعلم

الفصل الاول

عن عبد الرحمن بن ابی لیلی بفتح اللامین قال لقینی کعب بن عجرة بضم عین و سکون جیم و فتح را روایت است از عبد الرحمن بن ابی لیلی انصاری مدنی که از ثقات تابعین است و دریافت صد و بیست صحابی را که همه از انصار بودند عبد الله بن الحارث گفت گمان نمیبرم که زنان مانند وی زائید باشند ولادت یافت در شش سال که باقی مانده بود از خلافت عمر و پدر او صحابی است از اهل غزوه احد گفت ملاقات کردم کعب بن عجره را که صحابیست از اصحاب شجره فقال پس گفت الا اهدی لک هدیة سمعتها من النبی آیا نفرستم برای تو هدیه و کلامی که شنیده ام از پیغمبر صلی الله علیه و سلم و هدیه بفتح ها و کسر دال و تشدید یا تحفه که بکسی بفرستند بطریق احترام و اکرام و آنچه بفقرا میدهند بطریق ترحم و تعطف آنرا صدقه نام است فقلت عبد الرحمن میگوید پس گفتم بکعب بن عجره بلی بفرست و بگو فاهدها لی پس چون هدیتی دست داده است ترا بفرست آن هدیه را برای من و این تاکید است بر چیزیکه مفهوم شده است از بلی فقال پس گفت کعب بن عجره سالنا رسول الله پرسیدیم ما یعنی صحابه پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم فقلنا پس گفتیم یا رسول الله کیف الصلوة علیکم اهل البیت چیست کیفیت درود فرستادن بر شما ای اهل بیت نبوت و مقصود سوال از کیفیت درود فرستادن بر حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم و ذکر اهل بیت بتبعیت و استطراد است و گویند اهل بیت کنایت از ذات شریف اوست و اهل بمعنی آل است آل فلان میگویند و مراد ذات فلان است میدارند چنانکه در آل داود و نحو آن گفته اند و اهل بیت گفتن تلمیح است بقول حق سبحانه و تعالی رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت و قرینه بر اراده این معنی قول اوست که فان الله قد علمنا کیف نسلم علیک

زیرا که خدا تعالی بتحقیق دانانید ما را کیفیت سلام فرستادن بر تو در التحیات تعلیم کردی و این تعلیم الهی گفتند زیرا که تعلیم آنحضرت تعلیم الهی است زیرا که نطق نمیکند در احکام مگر بوحی قال گفت آنحضرت ترا تعلیم کیفیت صلوة قولوا بگوئید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم خداوندا درود بفرست بر محمد و آل محمد چنانکه درود فرستاده بر ابراهیم و بر آل ابراهیم انک حمید مجید بدرستی که تو ستوده شده بر صفات کمال و بزرگی و گرامی پس صلوة بفرست باندازه کمال و بزرگی خود اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم خداوندا برکت ده و افزون گردان خیر و نعمت خود را بر محمد و بر آل محمد چنانکه برکت داده بر ابراهیم و بر آل ابراهیم انک حمید مجید متفق علیه این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند الا ان مسلما لم یذکر علی ابراهیم فی الموضعین مگر آنست که مسلم ذکر نکرده است لفظ علی ابراهیم را در هر دو جا یعنی نه در صلوة و نه در برکت و لفظ او این است که کما صلیت علی آل ابراهیم و کما بارکت علی آل ابراهیم

چون آنحضرت از آل ابراهیم است تشبیه بهمان آل ابراهیم کردند و آل رجل اهل و عیال او را گویند و بمعنی اتباع نیز آمده و باین معنی واقع شده است که آل کل مومن و در روایتی کل مومن تقی و ظاهر آنست که مراد در حدیث معنی اتباع باشد و بعضی آل را تفسیر باهل بیت کنند بمعنی کسی که صدقه حرام است بروی و مراد بنو هاشم اند و امام فخر رازی گفت که اولی آنست که گفته شود اهل بیت ازواج و اولاد آنحضرت اند و علی نیز از ایشان است بجهة اختلاط و معاشرت وی با فاطمه رضی الله عنهما و گاهی مخصوص بفاطمه و علی و حسن و حسین اهل البیت گفته چنانکه قصه مباهله و حدیث کسا که دال است بر آن و خطاب انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا را مخصوص ایشان دارند و حق آنست که ازواج مطهرات نیز داخل آن خطاب اند زیرا که سوق آیت قرآنی متنادی بدخول است و وجه تطبیق درین اقوال آنست که بیت بیت نسبت است چنانکه اولاد جد قریب را بیت فلان میگویند باین معنی بنو هاشم اهل بیت آنحضرت اند صلی الله علیه و سلم و بیت سکنی و باین معنی ازواج داخل اند و بیت ولادت و اولاد آنحضرت اهل بیت ولادت اند و کلام درین مقام در خاتمه رساله که در ذکر مبشرین بجنت مسمی بتحقیق الاشارة الی تعمیم البشارة تالیف یافته است مشرح تر کرده شده است ماند آنکه درین حدیث اشکال کرده شده است که بقضیه تشبیه لازم می آید که صلوة و برکت بر ابراهیم و بر آل ابراهیم کامل تر و قوی تر باشد و جواب داده شده است که شهرت و ظهور کافیست در تشبیه بی اشتراط کمال و قوت و جوابهای دیگر داده اند که تا این معنی که گفتیم اعتبار نکنند تمام نمیکردد و تمامه ... فیها در رساله جدا نوشته ایم

آل ابراهیم صح

اینجا باید نگریست و عن ابی حمید بضم حا و فتح میم الساعدی بکسر عین قال گفت قالوا گفتند صحابه
یا رسول الله کیف نصلی علیک چگونه درود بفرستیم بر تو فقال رسول الله پس گفت آنحضرت صلی
الله علیه وسلم قولوا بگوئید اللهم صل علی محمد و ازواجه و ذریته کما صلیت علی ابراهیم در بعضی نسخ علی
آل ابراهیم و بارک علی محمد و ازواجه و ذریته کما بارکت علی ابراهیم اینجا نیز در بعضی نسخ علی آل ابراهیم
است گفته اند که در روایت احمد ذکر ابراهیم در صلوة و آل ابراهیم در برکت است انک حمید
مجید متفق علیه و شیخ ابن حجر گفته که حق آنست که ذکر محمد و ابراهیم و ذکر آل محمد و آل ابراهیم
در اصل حدیث ثابت است و بعضی روات آنرا حفظ کرده اند و بعضی نکرده و بالجمله این صیغه صلوة با الفاظ
مختلف آمده است و خواندن آنچه در حدیث اول مذکور شد کافیست کذا سمعنا من المشایخ و آنکه در بعضی
روایات وارحم محمدا و ترحم واقع شده است بصحت نرسیده است کذا قالوا و عن ابی هریرة
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی علی واحدة صلی الله علیه عشرا فرمود
هر که درود فرستد بر من یکبار درود فرستد خدای تعالی بروی ده بار رواه مسلم اینجا میپرسند که چگونه
روا باشد که بر آنحضرت درود یکبار بود و بر مصلی ده بار جوابش آنست که یکبار بر صفت فعل مصلی است که
بحکم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها جزای آن ده درود از درگاه حق برحمت بروی میرسد از اینجا لازم نمی آید که
آنحضرت از جناب حق یک درود میرسد و اگر فرضا یکی هم باشد شاید که آن یک در شرف و لطافت برابر
صد هزار درود باشد چنانکه یک جوهر در قیمت برابر صد هزار فلس میباشد

الفصل الثانی

عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی علی صلوة واحدة صلی
الله علیه عشر صلوات و حطت عنه عشر خطیات و رفعت له عشر درجات و برداشته
و بلند کرده میشود مر او را ده پایه در قرب حق رواه النسائی و عن ابن مسعود قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان اولی الناس بی یوم القیمة اکثرهم علی صلوة نزدیکترین و بهترین
مردم بمن روز قیامت بیشترین ایشان است درود گوینده بر من و آنچه در حدیث دیگر واقع شده است که
کثرت صلوة موجب شفاعت آنحضرت میگردد صلی الله علیه وسلم سببش همین است که بجهت حصول قرب
حضرت نور رحمت حق که فایز میگردد بر جوهر شریف وی با آنکس نیز میرسد که حقیقت معنی شفاعت است رواه
الترمذی و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لله ملائکة سیاحین
فی الارض یبلغونی من امتی السلام بدرستی که مر خدای تعالی را فرشتگانند روندگان در زمین
که میرسانند مرا از امت من سلام و صلوة که میگویند بر من رواه النسائی والدارمی و در حدیث دیگر

در نسخه یبلغونی

آمده است که میبرند نام هر زائر و میگویند یا رسول الله فلان بن فلان چنانکه میگویند [illegible]
مسکین عبد الحق بن سیف الدین یقرئک السلام شعر لک البشارة فاخلع ما علیک فقد ذکرت
ثم ما فیک من عوج نظم جان میدهم در آرزوی قاصد آخر باز گو در مجلس آن نازنین حرفی
کز ما میرود و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من
احد یسلم علی نیست هیچ یکی که سلام میفرستد بر من الا رد الله علی روحی مگر آنکه باز میفرستد
خدای تعالی بر من روح مرا حتی ارد علیه السلام تا آنکه رد میکنم بروی سلام را یعنی جواب سلام
وی میگویم رواه ابو داود والبیهقی فی الدعوات الکبیر در اینجا اشکال می آرند که مضمون این حدیث
مخالف حدیث حیات آنحضرت است در برزخ زیرا که رد روح بر آنحضرت در وقت سلام دلالت دارد
بر مفارقت روح از بدن شریف وی بعضی اوقات و جواب میدهند که مراد بعود روح توجه
اوست ببدن بعد از مفارقت بلکه افاقت و توجه اوست باین عالم و سماع صلوة و سلام امت
و آنحضرت مشغول است در برزخ باحوال ملکوت و مستغرق است در مشاهده رب العزت
همچنانکه در حالت وحی میبود پس تعبیر کرده شد از افاقت وی از مشاهده و استغراق برد روح
چنانکه در حدیث معراج واقع شده که فاستیقظت و انا بالمسجد الحرام پس بیدار شدم و حال آنکه من در
مسجد حرام بودم و معراج در خواب نبود بر مذهب حق پس مراد افاقت و برآمدن اوست از مشاهده
آن عالم و نیز حیات انبیا صلوات الله وسلامه علیه و علیهم در رد روح ببدن ایشان بعد از
موت است یکبار بجریان سنت الهی و بعد از آن هیچ زمانی خالی نیست از سلام و صلوة امت و مفارقت
و رد روح مرة بعد اخری مگر داخل تعذیب است که واجب است تنزیه ساحت عزت و کرامت وی صلی
الله علیه وسلم از آن پس باید که دایم در حیات باشد فافهم و بالله التوفیق سخن در آن
ماند که این فضیلت رد سلام از آنحضرت بر زائران قبر شریف اوست مثل داخل در مجلس که سلام گوید
یا عام است مر هر کسی را که سلام فرستد چنانکه در تشهد و غیر آن و ظاهر همین است الا آنکه
سلام زائران را بنفس شریف بی واسطه استماع کند و رد سلام کند و بر دیگران بوساطت ملائکه
بتبلیغ حین بود چنانکه از حدیث ابی هریره در فصل ثالث ظاهر میگردد و عنه قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول و نیز روایت است از ابی هریره که گفت شنیدم آنحضرت را
که میفرمود لا تجعلوا بیوتکم قبورا مگردانید خانهای خود را مانند قبرها که مثل مردها در آن افتاده
و خفته باشید و هیچ عبادتی و نمازی در وی نمیکرده باشید و همچنانکه در مساجد عبادت میکنند

و الکتاب انوار وی نماید چه نماز آن در خانها نیز میکرده باشید تا انوار و برکات آن شامل خانه
و اهل خانه نیز گردد فرایض در مساجد بگزارید و نوافل در خانها کنید و گزاردن نوافل در خانها افضل است
از کردن آن در مساجد یا مراد آنست که در خانها مردها را دفن نکنید و دفن آنحضرت در خانه از خواص
اوست صلی الله علیه و سلم وَلَا تَجْعَلُوا قَبْرِي عِيدًا و نگردانید قبر مرا عید گاه که اجتماع کنند بران
بزینت و سرور و لهو و لعب که موجب غفلت است چنانکه یهود و نصاری بر قبور انبیای خود میکنند و بعضی
گویند که مراد آنست که زیارت مرا مثل عید نسازید که در سالی جز یکدو بار حاضر نباید پس این ترغیب
و تنبیه است بر کثرت زیارت و حاضر آمدن بان درگاه عالم پناه رزقنا الله وَصَلُّوا عَلَيَّ فَإِنَّ صَلَاتَكُمْ
تَبْلُغُنِي حَيْثُ كُنْتُمْ و درود فرستید بر من و اندیشه نکنید از بعد مسافت زیراکه درود شما میرسد مرا هر جا
که باشید نظم در راه عشق مرحلهٔ قرب و بعد نیست ❊ می بینمت عیان و دعا میفرستمت و درینجا تسلیه
و تبشیر است بعضی مشتاقان را که بسبب دوری ضروری از سعادت قرب صوری محروم باشند باید که از
توجه و حضور قلبی غافل نباشند و خود را از ساحت حضور دوران خیال نکنند که بوسیله صلوة و سلام
و وصول آن بحضرت نزدیک اند مصرع قرب جانی چو بود بعد مکانی سهل است ❊ رَوَاهُ النَّسَائِيُّ وَعَنْهُ
قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ و هم از ابی هریره روایت است که گفت گفت پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ رَغِمَ أَنْفُ رَجُلٍ ذُكِرْتُ عِنْدَهُ فَلَمْ يُصَلِّ عَلَيَّ خاک آلوده شده باد بینی مردی یعنی خوار
باد و هلاک باد مردی که ذکر کرده شوم یعنی برده شود نام من نزد آن و درود نفرستد بر من ظاهر اینحدیث
آنست که هر بار که در مجلس نام آنحضرت برده شود صلی الله علیه و سلم درود فرستادن واجب گردد
از جهت ورود وعید بزرگ آن مگر آنکه گویند آنچه دلیل وجوب است لحوق وعید بعذاب آخرت
و این رغم الف ازان قبیل است و غایت آن دلالت دارد بر استحباب و افضلیت یا آنکه گویند
در امثال این عبارت حقیقت دعا مراد نیست بلکه مراد نوعی از تقبیح و توبیخ است وَرَغِمَ أَنْفُ رَجُلٍ
دَخَلَ عَلَيْهِ رَمَضَانُ ثُمَّ انْسَلَخَ قَبْلَ أَنْ يُغْفَرَ لَهُ و خاک آلوده شده باد بینی مردی که در آید بر وی
ماه رمضان پس بگذرد این ماه پیش ازانکه آمرزیده شود آن مرد یعنی عبادت نکند و قیام بحق این ماه ننماید
که سبب آمرزش وی گردد وَرَغِمَ أَنْفُ رَجُلٍ أَدْرَكَ عِنْدَهُ أَبَوَاهُ الْكِبَرَ أَوْ أَحَدُهُمَا فَلَمْ يُدْخِلَاهُ الْجَنَّةَ
و خوار باد مردی که دریابند نزد وی مادر و پدر وی بزرگسالی را یا دریابد یکی از مادر و پدر پس نیارند پدر و مادر
او را در بهشت یعنی نیکی نکند با ایشان و بجای نیارد حق ایشان را و حاصل نکند رضای ایشان را تا سبب
در آمدن او بهشت را نشوند رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَعَنْ أَبِي طَلْحَةَ روایت است از ابی طلحه انصاری که

صحابی مشهور است

صحابی مشهور است زوج ا[illegible] نام او زید بن سهل و آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم
آواز ابی طلحه در لشکر بهتر از صد مرد است أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَاءَ ذَاتَ يَوْمٍ
وَالْبِشْرُ فِي وَجْهِهِ آمد آنحضرت روزی یعنی پیش یاران خود و حال آنکه اثر خوشحالی و تازگی و گشاد
در روی مبارک وی بود فَقَالَ پس گفت آنحضرت إِنَّهُ جَاءَنِي جِبْرِيلُ بدرستیکه شان اینست که
آمد مرا جبرئیل فَقَالَ پس گفت جبرئیل إِنَّ رَبَّكَ يَقُولُ بدرستیکه پروردگار تو میگوید أَمَا يُرْضِيكَ
آیا راضی نمیسازد ترا يَا مُحَمَّدُ أَنْ لَا يُصَلِّيَ عَلَيْكَ أَحَدٌ مِنْ أُمَّتِكَ إِلَّا صَلَّيْتُ عَلَيْهِ عَشْرًا اینکه
صلوة نفرستد بر تو هیچ یکی از امت تو مگر که صلوة فرستم بروی ده بار وَلَا يُسَلِّمُ عَلَيْكَ أَحَدٌ مِنْ أُمَّتِكَ
إِلَّا سَلَّمْتُ عَلَيْهِ عَشْرًا و سلام نفرستد بر تو هیچ یکی از امت تو مگر که سلام بفرستم بروی ده بار رضا و خوشحالی
آنحضرت صلی الله علیه و سلم ازین بشارت یا بجهة حصول شکر از قدر و بزرگی اوست نزد خداوند سبحانه
یا بجهة حصول ثواب مر امت است که غایت غرض و خواهش آنحضرت طلب خیر است برای ایشان
رَوَاهُ النَّسَائِيُّ وَالدَّارِمِيُّ وَعَنْ أُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ قَالَ قُلْتُ روایت است از ابی بن کعب که از عظمای صحابه
و احوال شریف وی در موضع دیگر نوشته شده است گفت گفتم يَا رَسُولَ اللهِ إِنِّي أُكْثِرُ الصَّلَاةَ عَلَيْكَ
بدرستیکه من بسیار میفرستم درود را بر تو یعنی میخواهم که بسیار فرستم فَكَمْ أَجْعَلُ لَكَ مِنْ صَلَاتِي پس چند
مقدار از زمان بگردانم و معین سازم برای تو یعنی درود فرستادن بر تو از صلوة خود یا مراد آنست که درود
بسیار میفرستم و لیکن میخواهم آنرا عددی معین و وقتی معین سازم و شیخ ابن حجر در شرح گفته که مراد
از صلوة دعا است یعنی من زمانی معین دارم که در آن برای نفس خود دعا میکنم میخواهم که درود بر تو فرستم
و بسیار فرستم چه مقدار از آن زمان برای درود فرستادن بر تو صرف کنم پس حضرت صلی الله علیه و سلم
باختیار او گذاشت و فرمود هرچند بیشتر کنی بهتر فَقَالَ پس فرمود مَا شِئْتَ هر مقدار که میخواهی
از زمان صلوة خود بر درود صرف کن قُلْتُ الرُّبُعَ ابی بن کعب میگوید گفتم منکه چهار یک از زمان صلوة خود صرف کنم
بر درود قَالَ مَا شِئْتَ گفت آنحضرت هرچه میخواهی بکن اگر ربع میخواهی بکن فَإِنْ زِدْتَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ
پس اگر زیاده کنی از ربع بهتر است مر ترا قُلْتُ النِّصْفَ گفتم نصف زمان را بگردانم برای درود قَالَ مَا شِئْتَ
گفت آنحضرت هرچه میخواهی نصف کن اگر نصف میخواهی فَإِنْ زِدْتَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ پس اگر
زیاده کنی بهتر است مر ترا قُلْتُ فَالثُّلُثَيْنِ گفتم پس دو ثلث کنم قَالَ مَا شِئْتَ فَإِنْ زِدْتَ فَهُوَ
خَيْرٌ لَكَ قُلْتُ أَجْعَلُ لَكَ صَلَاتِي كُلَّهَا گفتم میگردانم برای تو زمان دعای خود را همه قَالَ إِذًا تُكْفَى
هَمَّكَ وَيُكَفَّرُ لَكَ ذَنْبُكَ گفت آنحضرت آنگاه که همه زمان خود را برای صلوة من میگردانی کفایت

کرد همیشه به مقصود دنیاوی و پوشیده میشود برای همه کسی نهان تو ظاهر و باطن او را احوال
رواه الترمذی و سبب انجاح مرام در صلوة بر حضرت سید انام علیه الصلوة و السلام آنست که چون
بنده سوال و طلب و رغبت خود در محاب مرضی خدا و رسول صرف کرد و بصدق و اخلاص ایثار محاب و مطالب
نفس خود ایثار نمود لاجرم مستحق جزای کامل و قابل فیض خاص و مستوجب کفایت جمیع مهمات گشت من کان لله
کان الله له من شغله ذکری عن مسئلتی الحدیث و من یتق الله یجعل له مخرجا الآیة نیز دلیل آنست چون
شیخ اجل اکرم عبد الوهاب متقی رحمة الله علیه این مسکین را وداع میکرد بزیارت مدینه مطهره مطیبه فرمود
بدانید و آگاه باشید که درین راه هیچ عبادتی بعد از ادای فرایض چون صلوة بر سید کاینات صلی الله علیه و سلم
نیست باید که تمامه اوقات خود را صرف این کنید و بچیز دیگر نپردازید عرض کرده شد که از اعداد معین هم باشد
فرمود اینجا تعیین عدد شرط نیست چندان بخوانید که بدان رطب اللسان شوید و برنگ او رنگین شوید و در آن
مستغرق گردید وعن فضالة بفتح فا بن عبید بضم عین و فتح با کنیت او ابو محمد انصاری اوسی صحابی است
اول مشاهد وی احد است و بیعت کرد تحت الشجرة و حاضر شد خیبر را انتقال کرد بشام ساکن شد دمشق را
و والی شد قضای دمشق را برای معاویه در زمان خروج او بصفین و مات بها سنه ثلث و خمسین بر قول اصح
قال بینما رسول الله گفت فضاله در اثنای آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قاعد نشسته بود اذ دخل
رجل فصلی ناگاه درآمد مردی پس نماز بگزارد آن مرد فقال پس گفت بعد از نماز اللهم اغفر لی وارحمنی
فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم عجلت ایها المصلی شتابی کردی ای مصلی
دعا کردی پیش از حمد خدا و صلوة بر من اذا صلیت فقعدت چون نماز گزاری پس بنشینی بعد از نماز احتمال
دارد که مراد قعده نماز باشد یا نشستن بعد از فراغ نماز برای دعا و این اظهر و اوفق است بسیاق حدیث
فاحمد الله بما هو اهله پس ثنا گوی بر خدای بچیزی که وی تعالی اهل آنست از صفات کمال وصل علی و درود
بفرست بر من ثم ادعه پس دعا کن خدا را و درخواست کن از وی هرچه میخواهی تعلیم کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
آن مرد را آداب دعا که پیش از دعا حمد و صلوة باید گفت بعد از آن دعا کند و از احادیث دیگر معلوم شده است که
بعد از دعا نیز حمد باید گفت و درود باید فرستاد بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال گفت فضالة بن عبید که راوی حدیث
است ثم صلی رجل آخر بعد ذلک پس نماز بگزارد مردی دیگر بعد از مرد نخستین فحمد الله و صلی علی
النبی پس حمد گفت این مرد خدا را عز و جل و درود فرستاد بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم فقال له النبی
پس گفت آن مرد را پیغمبر صلی الله علیه و سلم ایها المصلی ادع تجب ای مصلی دعا کن هرچه خواهی اجابت کرده شود
و قبول کرده میشود دعای تو رواه الترمذی و روی ابو داود و النسائی نحوه وعن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه

موجود نیست ص

قال کنت اصلی والنبی گفت ابن مسعود بودم که نماز میکردم و پیغمبر صلی الله علیه و سلم حاضر
حاضر بود و در بعضی نسخ مصححه لفظ حاضر موجود است و در بعضی نسخ که مقدر و مراد است و ابو بکر و عمر
معه ابو بکر و عمر نیز با آن حضرت حاضر بودند فلما جلست بدأت بالثناء علی الله پس هرگاه که نشستم
بعد از گزاردن نماز آغاز کردم بحمد و ثنا بر خدا عز و جل ثم الصلوة علی النبی پس ابتدا کردم به درود بر
پیغمبر صلی الله علیه و سلم ثم دعوت لنفسی پس دعا کردم برای خود فقال النبی پس گفت
آنحضرت صلی الله علیه و سلم سل تعطه سل تعطه سوال کن داده میشوی سوال کن داده میشوی
هرچه میخواهی و میطلبی این کلمه را مکرر فرمود بقصد تاکید و طلب مزید رواه الترمذی الفصل الثالث
عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من سره ان یکتال بالمکیال الاوفی
بفتح یا و ضم آن هر دو تصحیح کرده اند بر وجه اول معنی این میشود که کسی شاد میکرداند او را که پیمانه بدو ثواب
و بر وجه ثانی پیموده شود برای او ثواب به پیمانه تمامتر و آسانتر یعنی کسی میخواهد که حاصل کند و مراد او
بر وجه اتم و اکمل اذا صلی علینا اهل البیت فلیقل چون صلوة بفرستد بر ما که اهل بیت نبوت و کرام متیم
پس باید که بگوید و اینچنین درود بفرستد که اللهم صل علی محمد النبی الامی و ازواجه امهات
المؤمنین و ذریته و اهل بیته کما صلیت علی آل ابراهیم انک حمید مجید امی لقب خاص
آنحضرت است که مذکور است در توریت و انجیل و سایر کتب سماویه و امی در لغت کسی را گویند که
خواندن و نوشتن نداند و در مکتب نرفته و از کسی نیاموخته منسوب بام یعنی همچنانکه از شکم
مادر برآمده است نظم نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد
نظم یتیمی که ناکرده قرآن درست کتب خانه چند ملت بشست نظم بتعلیم آداب او را چه حاجت
که او خود ز آغاز آمد مودب و آنحضرت را با وجود صحت اینمعنی امی نسبت بام القری که نام مکه معظمه است
نیز گویند و نسبت بام الکتاب که نام لوح محفوظ است در کتب ملکوت سبق ادبنی ربی میخواند نیز خوانده اند
صلی الله علیه و سلم علی النبی الامی و آله رواه ابو داود وعن علی رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم البخیل الذی من ذکرت عنده فلم یصل علی بخیل بخت و تمام بخیل است
بخل کسی است که ذکر کرده شود نام من و برده شود نام من نزد وی پس درود نفرستد بر من یعنی آن بخیل است
که مال خود را با وجود میل طبیعت و حکم جبلت از خود جدا نتواند کرد بخل از بن میکند که بحکم کسل و غفلت یک
کلمه بنام آن سرور نمیتواند از نفس خود بیرون آورد و ادای حق و شکر نعمت گزارد و داد محبت داد
جای آنست که جانها فدای او کنند چه جای یک کلمه که بنام وی بر زبان آرند نظم مرحبا ای پیک مشتاقان بده

پیغام دوست. تا کنم جان از سر رغبت فدای نام دوست. رواه الترمذی ورواه احمد عن الحسین بن علی رضی الله عنهما وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح غریب. معانی این الفاظ و توجیه اجتماع این صفات در حدیث واحد در مقدمه معلوم شد فتذکر. وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی علی عند قبری سمعته. کسی که درود بفرستد بر من نزد قبر من میشنوم من صلوة او را. ومن صلی علی نائیا ابلغته. وکسی که درود بفرستد از دور به من حضور قبر رسانیده میشود صلوة او مر او را ملائکه سیاحین میرسانند و بر تقدیر رد سلام میکنیم وجواب سلام وی میگوییم ازینجا توان دانست که سلام بر آنحضرت چه فضیلت دارد و سلام گوینده بر آنحضرت را خصوص صاحب یار گوینده را چه شرف است اگر سلام تمام عمر را یک جواب آید سعادت است چه جای آنکه هر سلام جواب شنود. نظم: بهر سلام مکن رنجه در جواب آن لب. که صد سلام مرا بس یکی جواب از تو.

رواه البیهقی فی شعب الایمان. وعن عبد الله بن عمرو قال من صلی علی النبی صلی الله علیه وسلم واحدة صلی الله علیه وملائکته سبعین صلوة. عبد الله بن عمرو گفت کسی که درود بفرستد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم یک درود درود فرستد خدای تعالی بر وی و فرشتگان وی هفتاد درود و این قول عبد الله بن عمرو است اما از حضرت نبوت شنیده گفته است چه ثواب اعمال و کمیت و کیفیت آن جز بشنیدن از حضرت نتوان گفت پس حدیث موقوف اینجا حکم مرفوع دارد چنانکه در مقدمه گذشت. رواه احمد. وعن رویفع بضم را و فتح واو و سکون یا و فتح فا صحابی است ابن ثابت انصاری معدود است در بصریین امیر گردانید او را معاویه بر طرابلس پس غزا کرد افریقیه را سنه سبع و اربعین و مات فیها و قیل بشام سنه ست و خمسین از اهل مصر روایت میکند ان رسول الله که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفت من صلی علی محمد. کسی که درود فرستد بر محمد. وقال و بگوید اللهم انزله المقعد المقرب عندک یوم القیمة. خداوندا فرود آر محمد را در جای نشستگاه که نزدیک گردانیده شده است نزد تو روز قیامت. وجبت له شفاعتی. واجب میگردد مر او را شفاعت من اگرچه شفاعت آنحضرت ثابت است مر تمامه مسلمانان را اما گوینده درود را باین صیغه واجب و متحتم است و شفاعتی خاص و درجنی مخصوص است در آن چنانکه در زیارت قبر شریف وارد شده است. رواه احمد. وعن عبد الرحمن بن عوف قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی دخل نخلا. گفت بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تا آنکه آمد درختان خرما را. فسجد. پس سجده کرد آنحضرت. فاطال السجود. پس دراز کرد سجده را. حتی خشیت ان یکون الله تعالی قد توفاه. تا آنکه ترسیدم من که باشد خدای تعالی که بتحقیق میرانیده است آنحضرت را. قال فجئت انظر. گفت عبد الرحمن

باب صلوة

بن عوف پس آمدم در حالتی که نگاه میکنم. فرفع راسه. پس برداشت سر خود را. فقال. پس گفت مالک. چه شده است ترا و چه میکنی. فذکرت ذلک. پس ذکر کردم من و گفتم حالت خشیت خود را که مگر میرانیده است او را خدای تعالی. فقال ان جبرئیل علیه السلام قال لی. پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم که جبرئیل گفت مرا. الا ابشرک. آیا بشارت ندهم ترا. ان الله عز وجل یقول لک. که بتحقیق خدای عز وجل میگوید ترا. من صلی علیک صلیت علیه. هر که درود فرستد بر تو صلوة فرستم بر وی. ومن سلم علیک سلمت علیه. وکسی سلام فرستد بر تو سلام فرستم بر وی. رواه احمد. وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال گفت عمر ان الدعاء موقوف بین السماء والارض. بدرستی که دعا ایستاده گردانیده میشود میان آسمان و زمین. لا یصعد منها شیء. بالا نمیرود و یا بالا برده نمیشود از آن دعا چیزی. حتی تصلی علی نبیک. تا آنکه درود میفرستی بر پیغمبر خود یعنی اجابت و قبول دعا موقوف بر درود فرستادن است و درود خود مستجاب و مقبول و متصل قبول و اصل و موصول است بطفیل و توسل وی دعا نیز بمحل قبول میرسد. نظم: مور مسکین هوسی داشت که در کعبه رسد. دست در پای کبوتر زد و ناگاه رسید. رواه الترمذی.

باب الدعاء فی التشهد

در کتب فقه مذکور است که بعد از خواندن التحیات و درود دعا کند بهرچه خوش آید او را بعد از آنکه مشابه بکلام ناس نباشد و سؤال و طلب از ایشان ممکن نبود و سابقا در باب تشهد از حدیث ابن مسعود گذشت ثم لیتخیر من الدعاء اعجبه الیه و ادعیه مخصوصه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز آمده اما که مراد از همین ادعیه ماثوره خواهد بود و بالجمله توسل و تمسک باین ادعیه اولی و افضل و اکمل است از جهة بودن آنها اتم و جامع تر مقاصد دنیا و آخرت را و بالله التوفیق.

الفصل الاول

عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یدعو فی الصلوة. بود آنحضرت که دعا میکرد در نماز یعنی بعد از تشهد. یقول. میگفت. اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر. خداوندا پناه میطلبم بتو از عذابی که در گور بود و بیان آن بتفصیل در اول کتاب در باب اثبات عذاب القبر گذشت. واعوذ بک من فتنة المسیح الدجال. و پناه میجویم بتو از ابتلا و آزمایش مسیح دجال که در آخر زمان بر آید و دعوی خدایی کند و باستدراج خوارق عادات بر دست وی ظاهر گردد و مردم را گمراه گرداند و تفصیل احوال او در آخر کتاب در باب علامات الساعة بیاید و مسیح اسم مشترک است اطلاق کرده میشود بر دجال علیه اللعنة و بر عیسی علیه السلام ولیکن چون مطلق واقع شود مراد عیسی باشد و نزد اراده آن ملعون مقید کرده اند بدجال چنانچه در حدیث واقع شده است و وجه تسمیه وی و حضرت عیسی باین نام آنچه متعلق

بآن فتنه محشر نباید ترسید تعالی وأعوذ بك من فتنة المحيا وفتنة الممات یعنی پناه میجویم بتو از
ابتلای حالت زندگانی و مردن مراد بفتنه محیا آنچه موجب زیغ و زلل و میل و انحراف گردد
از راه راست و ثبات بر دین اسلام و تحصیل مرضیات حق از انواع بلا و محن و اسباب ضلالت و بطالت
و بفتنه ممات وسوسه شیطان در حالت نزع و سؤال منکر و نکیر و اگر وسوسه شیطان را داخل فتنه محیا دانند
و فتنه ممات مخصوص بفتنه قبر نیز وجهی دارد اللهم إني أعوذ بك من المأثم خداوندا من پناه میجویم
بتو از گناه و از چیزی که سبب وقوع در اثم گردد والمغرم و از وام که برگردن نشیند و ادای آن دشوار افتد
یا در معصیت کند اما اگر در طاعت و کار خیر کند و از وفای آن عاجز نباید آن محل استعاذه نیست و با وجود
دین بی صعوبتی نیست شاید که بمیرد و ورثه وفا بدان نکنند و گرفتار ماند و چون آنحضرت استعاذه میکرد
از وام و در نظر ظاهر کار آن آسان مینماید فقال له قائل پس گفت مر آنحضرت را گوینده از اصحاب که
ما أكثر ما تستعيذ من المغرم عجب بسیار است استعاذه تو از وام فقال پس بیان کرد آنحضرت قباحت وام
و شناعت آنرا و گفت إن الرجل إذا غرم حدث بدرستی که مرد چون وام دار میشود سخن میکند یاد مرام
از احوال و معاملت خود و اظهار فقر و فاقه تا دین بدهند یا در تمهید عذر خواهی خود در تقصیر ادای آن در ماضی
فكذب پس دروغ میگوید و معنی اخیر مناسب تر است بقول وی ووعد فأخلف و وعده میکند
بوفای آن در مستقبل پس خلاف وعده میکند متفق علیه وعن أبي هريرة رضي الله عنه قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا فرغ أحدكم من التشهد الآخر گفت آنحضرت چون فارغ شود یکی از شما
از تشهد پسین فليتعوذ بالله من أربع پس باید که پناه جوید بخدا از چهار چیز من عذاب جهنم ومن عذاب القبر
ومن فتنة المحيا والممات ومن شر المسيح الدجال رواه مسلم وعن ابن عباس رضي الله عنهما
أن النبي صلى الله عليه وسلم كان يعلمهم هذا الدعاء كما يعلمهم السورة من القرآن روایت از
ابن عباس که آنحضرت می‌آموزانید صحابه را این دعا را چنانکه می‌آموزانید سوره از قرآن را بتاکید و اهتمام امر بخواندن
و تعهد بحفظ آن يقول قولوا میگفت بگوئید اللهم إني أعوذ بك من عذاب جهنم وأعوذ بك من
عذاب القبر وأعوذ بك من فتنة المسيح الدجال وأعوذ بك من فتنة المحيا والممات رواه مسلم
وعن أبي بكر الصديق رضي الله عنه قال قلت يا رسول الله علمني دعاء أدعو به في صلاتي ابوبکر صدیق
با آنحضرت عرضداشت کرد که بیاموزان مرا ای پیغمبر خدا دعائی که دعا کنم بآن در نماز خود یعنی بعد از تشهد
اخیر و افهم این قید بجهت آنکه دعائی که متعارف بوده و مقرر خواندن آن در نماز درین محل بود قال قل گفت آنحضرت
بصدیق اکبر بگو و بخوان این دعا را که اللهم إني ظلمت نفسي ظلما كثيرا خداوندا من تحقیق ستم کرده ام

بر نفس خود ستم کردنی بسیار و در اکثر روایات کثیرا بثای مثلثه است و در بعضی روایات مسلم کبیرا
بموحده آمده و امام نووی در اذکار خود گفته که اگر در خواندن هر دو را جمع کند بهتر باشد ولا يغفر
الذنوب إلا أنت و نمی آمرزد همه گناهان بندگان را هیچ کس مگر تو فاغفر لي مغفرة من عندك
پس بیامرز مرا آمرزیدنی خاص از نزد تو وارحمني و رحمت و مهربانی کن مرا إنك أنت الغفور الرحيم
بدرستی که تویی آمرزنده گناهان و مهربانی کننده بر بندگان متفق علیه وعن عامر بن سعد
عن أبيه عامر بن سعد بن ابی وقاص که تابعی ثقه است شنید پدر خود را و عثمان و عایشه را و شنید
وی نیز از وی و غیره روایت میکند از پدر خود قال گفت سعد كنت أرى رسول الله بودم من که میدیدم
پیغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم يسلم عن يمينه وعن يساره سلام میداد از جانب راست خود و از جانب چپ خود
حتى أرى بياض خده رواه مسلم تا آنکه میدیدم من سفیدی رخسار مبارک او را یعنی این
مقدار روی در سلام میگردانید که رخسار روشن او دیده میشد زهی سعادت که دیدنی پهلوی او میبود
نظم کاشکی اندر نمازم جا شود پهلوی تو تا بتقریب سلام افتد نظر بر روی تو وعن سمرة بفتح سین
و ضم میم بن جندب بضم جیم و دال و بفتح دال نیز آمده صحابی مشهور که احوال او در مواضع گذشته
قال كان رسول الله گفت سمره بود پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم إذا صلى صلوة چون میگزارد نماز را
أقبل علينا بوجهه توجه میکرد بر ما بروی مبارک خود یعنی در حال سلام دادن یکی از دو جانب روی
راست یا چپ و اقرب آنست که مراد بعد از سلام باشد چه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از سلام و فراغ
از نماز گاهی برمیگشت بجانب دست راست و گاهی بدست چپ چنانکه در احادیث بیاید و گاهی روی بجانب
قوم و پشت بسوی قبله نیز می نشست رواه البخاري وعن أنس رضي الله عنه قال كان النبي
صلى الله عليه وسلم ينصرف عن يمينه بود آنحضرت که برمیگشت از نماز بجانب راست خود رواه
مسلم وعن عبد الله بن مسعود قال گفت ابن مسعود لا يجعل أحدكم للشيطان شيئا من صلوته
باید که نگرداند یکی از شما مر شیطان را نصیبی از نماز خود و بیان کرد آنرا بقول خود يرى أن حقا عليه
أن لا ينصرف إلا عن يمينه بداند و اعتقاد کند یا گمان برد که حق است و لازم است بر وی
که نگردد از نماز مگر از جانب راست خود در یری بفتح یا و ضم آن هر دو روایت بفتح بمعنی علم و بضم بمعنی
ظن لقد رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم كثيرا ينصرف عن يساره هر آینه بتحقیق دیدم
آنحضرت را بسیار که برمیگشت از جانب چپ خود متفق علیه حاصل آنکه آنحضرت بعد از
سلام دادن گاهی برمیگشت از جانب یمین و می نشست بجانب یسار و در بیشتر احوال اینچنین بود که

میداد و دعا [illegible] که هر جانب یسار [illegible] میرفت و گاهی بر عکس آن
میکرد از جانب یسار میگشت و بجانب یمین می‌نشست و اول را بر عزیمت حمل کرده اند که در وی
تیامن است و فعل آنحضرت در اکثر احوال اینچنین بود و لیکن ابن مسعود رضی الله عنه میگوید که ثانی
اگرچه رخصت است و کم بود اما در سنت اعتقاد وجوب نباید گرفت و از ترخیص شارع اعراض نباید
نمود که در حدیث آمده است که حق تعالی دوست میدارد که عمل کرده شود برخصتهای او چنانکه
دوست میدارد که عمل کرده شود بعزیمتهای او و شافعیه ازین دو حدیث اخذ کرده اند که مصلی
باید که برگردد بصوب حاجت خود و اگر حاجت او بجانب یمین است چنانچه منزل او در آن جانب است
یا کاری دارد با نجانب بجانب یمین برگردد و اگر بجانب یسار است بجانب چپ برگردد و از امیر المومنین علی کرم
الله وجهه همچنین مرویست و باز گاهی آنحضرت صلی الله علیه و سلم مستقبل قوم می‌نشست و روی
بجانب ایشان میکرد و پشت بسوی قبله اگر کاری میداشت با ایشان و خطابی میکرد و سخنی می‌گفت
چنانکه در حدیث سابق گذشت که اذا صلی صلوة اقبل علینا بوجهه و در حدیث بخاری و مسلم آمده است
که چون پیغمبر خدا فارغ میشد از نماز بامداد استقبال میکرد بوجه شریف خود اصحاب را و میگفت آیا
دیده است هیچکی از شما خوابی طلب میکرد خوابی را که در وی بشارت بفتح مکه میبود و غیر این احادیث
دیگر ظاهر درین معنی است فتدبر وعن البراء قال کنا اذا صلینا خلف رسول الله گفت براء
بن عازب رضی الله عنه بودیم ما چون نماز میکردیم در پس پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم احببنا
ان یکون عن یمینه دوست میداشتیم که باشیم در جانب راست آنحضرت یقبل علینا بوجهه که
اقبال و توجه آرد بر ما بروی مبارک خود در وقت سلام دادن یعنی در سلام اول یعنی پیشتر از آنکه روی بجانب چپ
کند نظر شریف بجانب ما افتد و اول بمشاهده جمال وی مستعد شویم و بخطاب شریف کریم وی مشرف گردیم و از
و اقتباس انوار و استمداد اسرار از مواجهه شریف او بنمائیم خصوصا در وقت توجه وی از جانب حق و انصراف
صلوة که قرة العین و محل نهایت شهود و وقت غایت قرب اوست صلی الله علیه و سلم و این یکی از وجوه فضیلت
استادن است در جانب یمین امام و سر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم امر میکرد بزرگان صحابه را که
نزدیک بوی بایستند قال فسمعته گفت براء بن عازب پس شنیدم آنحضرت را یقول میگفت
بعد از سلام در دعای که میکرد رب قنی عذابک خداوندا نگاهدار مرا از عذاب خود یوم تبعث و
او تجمع عبادک روز قیامت که می برانگیزی یا جمع میکنی بندگان خود را و تجمع شک راویست یعنی بگفته
یا تجمع ازینجا معلوم میشود که بندگان خاص و مقربان درگاه از عذاب وی میترسند و برحمت وی پناه می‌جویند

واین برای تعلیم

واین برای تعلیم امت است [illegible] که از لطف در کاه [illegible] و عن ام سلمة
رضی الله عنها قالت ان النساء فی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم کن اذا سلمن من
المکتوبة قمن گفت ام سلمه که زنان در زمان آنحضرت بودند که چون سلام میدادند از نماز فرض برمیخاستند
و میرفتند پیش از مردان وثبت رسول الله صلی الله علیه و سلم ومن صلی من الرجال ما شاء
الله و بر جای خود میبود آنحضرت و هرکه نماز گزارده بود از مردان تا زمانی که خواسته بود خدا
پس گاهی همین قدر می‌نشست که میگفت اللهم انت السلام ومنک السلام الی آخره و گاهی بقدری می‌نشست
دعا میکرد و قرآن میخواند و تبلیغ احکام میکرد و گاهی می‌نشست در مصلای خود تا برآمدن آفتاب
بنابر اختلاف احوال و مقتضیات آن فاذا قام رسول الله پس چون می ایستاد پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم قام الرجال می ایستادند مردان رواه البخاری و سنذکر حدیث جابر بن سمرة
فی باب الضحک ان شاء الله تعالی و سر انجام است که ذکر کنیم حدیث جابر بن سمره را که در وی
ذکر نشستن آنحضرت است بعد از نماز بامداد تا برآمدن آفتاب در باب ضحک که ضحک آنحضرت نیز
در وی واقع است و مؤلف ذکر آن حدیث را در آن باب مناسب تر دیده الفصل الثانی عن
معاذ بن جبل قال اخذ بیدی رسول الله گفت معاذ بن جبل گرفت دست مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
فقال انی لاحبک یا معاذ پس گفت آنحضرت بدرستی که من هر آینه دوست میدارم ترا ای معاذ
فقلت وانا احبک پس گفتم من دوست میدارم ترا یا رسول الله قال فلا تدع ان تقول
فی دبر کل صلوة گفت آنحضرت پس ترک مکن آنرا که گوئی در پس هر نماز این دعا را ظاهر آنست
اینحدیث در باب الدعا فی التشهد خواندن اوست بعد از التحیات پیش از سلام و از کتاب
سفر السعاده معلوم میشود که خواندن او بعد از نماز بود رب اعنی علی ذکرک وشکرک وحسن
عبادتک ای پروردگار من یاری ده مرا بر یاد کردن تو و سپاس داشتن تو و نیک کردن عبادت تو
و بجای آوردن آن بصفت شهود و مراقبه که الاحسان ان تعبد ربک کانک تراه الحدیث رواه احمد
وابو داود والنسائی الا ان ابا داود لم یذکر لیکن ابو داود ذکر نکرده است این کلمه را که قال معاذ
وانا احبک واینحدیث مسلسل است باین فعل اخذ بیدی و بقول انا احبک و بکتابت و فت نیز
از قبل بعضی از علمای یمن رسیده است والحمد لله علی ذلک وعن عبد الله بن مسعود ان رسول الله
صلی الله علیه و سلم کان یسلم عن یمینه بود آنحضرت که سلام میداد از راست خود و میگفت
السلام علیکم ورحمة الله حتی یری بیاض خده الایمن تا آنکه دیده میشد سفیدی رخساره راست وی

قال النحو

وعن ... وسلام میداد از جانب چپ خود و میگفت السلام علیکم ورحمة الله حتی یری
بیاض خده الایسر تا آنکه دیده میشد سفیدی رخسار چپ وی. رواه ابو داود والترمذی والنسائی
ولم یذکر الترمذی و ذکر نکرده است ترمذی این کلمه را که حتی یری بیاض خده. نه در ایمن نه در یسار
مقدار آورده که کان یسلم عن یمینه السلام علیکم ورحمة الله و همچنین در جانب دیگر و ابن ماجه این حدیث را از
عبد الله بن مسعود روایت کرده. ورواه ابن ماجه عن عمار بن یاسر. و روایت کرده است اورا
ابن ماجه از عمار یاسر و معلوم نشد که ابن ماجه موافق ابو داود و نسائی است در ذکر حتی یری بیاض خده
یا با ترمذیست در عدم ذکر آن و هو الظاهر. وعن عبد الله بن مسعود قال کان اکثر انصراف النبی
گفت ابن مسعود بود بیشتر برگشتن پیغمبر صلی الله علیه وسلم من صلوته از نماز خود الی شقه الایسر الی
حجرته بسوی پهلوی چپ خود بجانب حجرهٔ خود که در جانب ایسر مسجد بود. رواه فی شرح السنة. وعن
عطاء الخراسانی عن المغیرة قال قال رسول الله روایت است از عطای خراسانی که از مشاهیر
تابعین است و بلخی است ولادت یافته سنهٔ خمسین و وفات یافت سنه خمس وثلثین ومایه ابو حاتم
گفت ثقه است و نسائی گفت لا باس به روایت کرد ازوی مالک و معمر از مغیرة بن شعبه که گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا یصلی الامام فی الموضع الذی صلی فیه حتی یتحول. نگذارد امام
در جای که گذارده است وی تا آنکه بر گردد و انتقال کند از جای خود بجای دیگر و گفته اند که این حکم
مخصوص بامام نیست بلکه شامل است مقتدیان را نیز و وجه تحول در امام آنست که توهم نکند کسی که در این
اینکه هنوز در نماز فرض است و بعضی گویند وجه تحول آنست که تا گواهی دهند هر دو موضع بعبادت و بعضی
گویند اظهار تکثیر عبادت و بعضی گویند تاخیر رتبهٔ نفل از رتبهٔ فرض و این وجوه شامل امام و مقتدیان
و تمامهٔ مصلیان است که باید نفل در جای فرض نگذارند. رواه ابو داود وقال عطاء الخراسانی لم یدرک
المغیرة. و گفت ابو داود عطای خراسانی در نیافته است مغیره را پس این حدیث متصل نباشد زیرا که
فوت مغیرة بن شعبه سنه خمسین است و ولادت عطا در خمس و خمسین پس حدیث منقطع است
وعن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم حضهم علی الصلوة و نهاهم ان ینصرفوا قبل
انصرافه من الصلوة. روایت است از انس که آنحضرت برانگیخت و برغلانید صحابه را بر نماز یعنی تاکید
و ترغیب کرد بر محافظت و ادامت آن یا مراد مبادرت و مسارعت بجماعت و ادراک تکبیرهٔ اولی
باشد با آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نهی کرد از آنکه برگردند پیش از برگشتن وی صلی الله علیه وسلم از نماز خود
چنانکه پیشتر از آنحضرت سلام بدهند و از نماز برآیند یا بعد از سلام دادن پیشتر از آنکه آنحضرت برخیزد برخیزند

و بروند ... نهی بر معنی اول بحرمت و بر ثانی بتنزیه. رواه ابو داود

الفصل الثالث عن شداد بفتح شین و تشدید دال بن اوس بفتح همزه و سکون واو کنیت او
ابو یعلی است برادر زادهٔ حسان بن ثابت او و پدر او را صحبت است نزول کرد بیت المقدس را و معدود
در اهل شام ابو الدرداء گفت که شداد داده شده است علم را و حلم را. قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول فی صلوته گفت شداد بود آنحضرت که میگفت در نماز خود یعنی در آخر نماز در تشهد یا بعد
از سلام عقب صلوة و در روایت احمد آمده فیها او فی دبرها یعنی میگفت در نماز یا بعد از نماز و مؤلف
این را در باب دعای بعد از تشهد آورده. اللهم انی اسألک الثبات فی الامر. خداوندا من سوال میکنم
ترا میخواهم از تو استقامت و پای برجای بودن در کار دین. والعزیمة علی الرشد. و همت و
آهنگ بر رشد و اهتدا و رشد و رشاد بره شدن خلاف غی. واسألک شکر نعمتک. و سوال
میکنم ترا توفیق شکر نعمت ترا که سبب مزید نعمت و حفظ اوست از هلاک و زوال. وحسن عبادتک
و خوبی و نیکویی عبادت ترا. واسألک قلبا سلیما. و میخواهم از تو دلی بی گزند و بی عیب یعنی
تهی از عقاید فاسده و میل شهوات و التفات بماسوی تو. ولسانا صادقا. و زبان راست
گوی. واسألک من خیر ما تعلم. و سوال میکنم ترا از نیکی آنچه میدانی تو که آن خیر است
نه آنچه من خیر پندارم چه بنده چیزی را خیر پندارد و دوست دارد و در نفس الامر شر باشد و در آورد
کلمهٔ من که مفید تبعیض است بجهت آنست که تمامهٔ خیر کسی را حاصل نیست مگر آنکه قسمت او است
یا من زایده و سوال کل خیر و تمامهٔ آن در ادعیهٔ ماثوره بسیار است. واعوذ بک من شر ما
تعلم. و پناه میجویم بتو از بدی آنچه میدانی تو. واستغفرک لما تعلم. و طلب آمرزش میکنم از تو
مر گناهانی که میدانی. اینهمه تعلیم امت است که اینچنین خواهند والا آنحضرت را حاصل است
خیر کل و شر را گرد سرا پردهٔ حال وی مجال نیست و آمرزیده شده است اورا ما تقدم وما تاخر و
اکثر حال ادعیهٔ ماثوره پیمبر این است با اینهمه تواضع و تذلل و اظهار بندگی است و شهود کبریای
حق که لا ابالی درگاه است. رواه النسائی وروی احمد نحوه. وعن جابر رضی الله عنه قال کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فی صلوته بعد التشهد. میگفت آنحضرت در نماز خود بعد از تشهد
احسن الکلام کلام الله واحسن الهدی هدی محمد. صلی الله علیه وسلم بهترین کلامها کلام
خداست و بهترین سیرتها سیرت محمد است و هدی بفتح ها و سکون دال سیرت نیک و این کلام از
آنحضرت در خطبها ماثور هست که بعد از حمد و ثنای حق آنرا میگفت و در تشهد نیز آمده است و مضمون

اسألک

آن تأکید و تقریب همان است رواه النسائی وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم یسلم فی الصلوة تسلیمة تلقاء وجهه گفت عائشه که بود آنحضرت
که سلام میداد یک سلام بجانب روی مبارک خود ثم یمیل الی الشق الایمن شیئا پس میل میکرد و میخمید
بسوی پهلوی راست اندکی یعنی ابتدای سلام مستقبل قبله میکرد و پس میل میکرد اندکی در اثنای سلام
و تمام میکرد سلام چنانکه نموده میشد بیاض خد او چنانکه در روایت سابقه گذشت و مذهب امام مالک یک
سلام است بظاهر این حدیث و ائمه ثلثه و دیگر علما بر دو سلام اند از جهت کثرت احادیث وارده در آن
و تأویل حدیث عائشه آنست که جهر میکرد یک سلام و سلام دیگر خفیه میگفت رواه الترمذی وعن سمرة
قال أمرنا رسول الله روایت است از سمرة بن جندب گفت امر کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم أن
نرد علی الامام که رد کنیم سلام را بر امام یعنی مقتدیان که سلام میدهند نیت جواب سلام امام کنند و از ینجا
معلوم میشود که امام نیت سلام بر مقتدیان میکند و نتحاب وأن یسلم بعضنا علی بعض و امر کرد
بیکدیگر را که دوست گیریم و سلام دادن بعض ما بر بعض یعنی در سلام دادن در نماز نیت سلام بر یکدیگر
کنیم که آن باعث محبت و مودت است و در سلام نماز نیت ملائکه مقربین نیز باید چنانکه در احادیث
آمده است و در فقه نیز مذکور است رواه ابو داود

باب الذکر بعد الصلوة

بدانکه جهر بذکر مطلق و بعد از نماز مشروع است و وارد شده است در وی احادیث چنانکه بیاید و
اختلاف است در آنکه مصلی بعد از نماز ها که بعد وی نماز سنت است برخیزد یا نشسته ماند و بعد از ان خواندن
در مکان فرض سنت بگذارد یا انتقال کند در مکان دیگر نزد اکثر مختار آنست که بایستد و در جای دیگر سنت
بگذارد و مستحب است که قوم نقض کنند صفوف را و امام نیز پس و پیش رود تا مشتبه نگردد بر مردم که در آیند
که هنوز در جماعت اند و بنا گاه یکی از آیندگان بنابرین توهم اقتدا کند و فاسد گردد اقتدای او
و بعضی گویند اگر بعضی ادعیه مختصر که بصحت رسیده است خواندن آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
مثل اللهم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام و آیة الکرسی اگر بصحت رسید حدیث خواندن
آن بعد از فرض چنانکه اکثر برآنند نشسته بخواند درست است و نیز اختلاف است که افضل انحراف و انتقال بجانب
یمین است یا یسار و صحیح آنست که مخیر است هر جانب که انتقال کند و اکثر برآنند که جانب یسار انتقال
کند تا یسار او یمین گردد و در مسجد شریف نبوی بجانب یسار که حجره شریف در آنجانب است افضل است
باتفاق و از آنچه باید دانست آنست که تقدیم رواتب منافی نیست بعدیتی را که در باب بعضی
ادعیه و اذکار در احادیث واقع شده است صرح به الشیخ ابن الهمام و تعجیل قیام بسنت مغرب منافی سنت

مرخواندن آیة الکرسی

مرخواندن آیة الکرسی و امثال آنرا یعنی چنانکه در حدیث صحیح وارد شده که بعد از فرض مغرب ده بار
لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر و آنکه بعضی مردم تعجیل کنند چنانکه
آیة الکرسی در سنت مغرب بخوانند چیزی نیست و مخالف سنت است که در خواندن قل یا ایها الکافرون
و قل هو الله احد در سنت مغرب وارد شده است

الفصل الاول

عن ابن عباس رضی الله عنهما
قال کنت اعرف انقضاء صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم بالتکبیر متفق علیه گفت ابن
عباس که بودم من که می شناختم تمام شدن نماز آنحضرت را بتکبیر و اختلاف کرده اند شراح در
مراد بتکبیر بعضی گفته که مراد بتکبیر اینجا ذکر است چنانکه در صحیحین از ابن عباس آمده است که رفع صوت
بذکر وقت انصراف مردم از نماز فرض در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم معهود بود و گفت ابن
عباس میشناختم من انقضای صلوة را بدان بسبب آورده است بخاری این حدیث را پس معلوم شد که
مراد بتکبیر مطلق ذکر است و بعضی گفته اند که مراد بتکبیر تکبیر است که در تسبیح و تحمید و تکبیر که بعد از نماز
ده بار یا سی و سه بار میگویند واقع است و بعضی میگویند که در زمان آنحضرت صلی الله
علیه وسلم تکبیر میگفتند بعد از نماز یکبار یا سه بار و بعضی میگویند که این در ایام منا بود که تکبیرات
تشریق میگفتند و طیبی گفته است که مراد بتکبیر آنست که در نماز نزد سر بر آوردن و فرو بردن
در رکوع و سجود میگویند و مراد آنست که من میشناختم انقضای هر هیئت را که انتقال میکرد نماز از وی
بدیگری بتکبیر و این وجه بعید است از عبارت و بر هر تقدیر مشکل میشود که این قول ابن عباس چه معنی دارد مگر
وی رضی الله عنه حاضر نمیشد در نماز قاضی عیاض گفته است که وی صغیر بود و شاید در حضور جماعت
مواظبت نمینمود و احتمال دارد که حاضر میشد و در آخر صفوف می ایستاد پس میشناخت انقضای نماز را
بتسلیم والله اعلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا سلم لم یقعد الا مقدار ما یقول گفت عائشه بود آنحضرت که چون سلام میداد نمی‌نشست مگر
بقدر آنچه میگفت این کلمات را که اللهم انت السلام ومنک السلام خداوندا توئی سالم و منزه
از جمیع نقایص و متصف بتمام کمالات و از تست سلامت بندگان از همه آفات و مخافات
تبارکت یا ذا الجلال والاکرام بزرگ و متعالی ای خداوند صفات سلبیه و ثبوتیه رواه
مسلم و این ذکر همین مقدار در احادیث واقع شده است و بصحت رسیده و بعضی والیک یرجع السلام
زیاده کرده اند و گفته اند که در روایات نیامده است و در اوراد بعضی مشایخ زیاده برین نیز میخوانند و
معلوم نمیشود که این زیادت از ایشان است یا روایتی بهم رسیده والله اعلم وعن ثوبان قال

كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا انصرف من صلوته استغفر ثلثا گفت ثوبان که بود مولی
حضرت رسالت پناه و حاضر گاه و بیگاه درگاه بود که چون برمی گشت آنحضرت از نماز خود یعنی تمام
میکرد و سلام میداد استغفار میکرد سه بار و میگفت استغفر الله استغفر الله استغفر الله
همچنین آمده است تفسیر آن از بعضی سلف و در بعضی روایات آمده است که میگفت سه بار استغفر الله
الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه وقال و میگفت نیز بعد از استغفار اللهم انت السلام ومنک
السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام رواه مسلم وعن المغیرة بن شعبة صحابی مشهور است احوال وی در
موضعی نوشته شده است ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول فی دبر کل صلوة مکتوبة
بود آنحضرت که میگفت پس هر نماز فرض لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد
وهو علی کل شیء قدیر اللهم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک
الجد شرح این سابقا در باب الرکوع گذشته است متفق علیه بدانکه آنحضرت این کلمات و اذکار
دیگر که در احادیث آمده است میگفت و گفته اند که در بعضی احیان سلام میداد و برمیخاست بی
آنکه هیچ چیزی بگوید و بخواند و در بعضی اوقات این اذکار کل یا بعض از آن میخواند و بعضی در ترتیب خواندن آن گفته اند
که اول استغفار باید کرد و بعد از وی اللهم انت السلام بعد از آن لا اله الا الله وحده الی آخره و اذکار و دعوات
دیگر بسیار است که در کتب احادیث مذکور است و روایت آمده که آنها را بعد از نماز میخوانده اند و معنی بعد
همان است که گفته شد و لازم نیست که بعد از فرض و متصل خوانده شود وعن عبد الله بن الزبیر قال کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سلم من صلوته یقول بصوته الاعلی بود آنحضرت چون سلام
میداد از نماز خود میگفت باواز بلند لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد
وهو علی کل شیء قدیر لا حول ولا قوة الا بالله لا اله الا الله ولا نعبد الا ایاه له النعمة
وله الفضل وله الثناء الحسن لا اله الا الله مخلصین له الدین ولو کره الکافرون رواه مسلم
این حدیث صریح است در جهر بذکر که آنحضرت باواز بلند میخواند اما بعضی علما گفته اند که بلند خواندن
آنحضرت برای تعلیم اصحاب بود و نووی در مهذب گفته که افضل اخفاست درین دعا و جز آن خواه
امام بود و یا منفرد مگر آنکه حاجت بود بتعلیم آن و همبرین حمل کرده شده است جهر رسول خدا صلی
الله علیه وسلم بآن و بعد از آن که محفوظ گشت اخفا افضل است و حق آنست که اوقات مختلف است
گاهی ذوق و حضور در اخفا دست دهد و گاهی در جهر شوق و گرمی افزاید و جهر بذکر مشروع است بلا شبهه
وعن سعد انه کان یعلم بنیه هؤلاء الکلمات روایت است از سعد بن ابی وقاص که وی بود که می

آموزانید پسران خود را این کلمات را و میگفت ان رسول الله و میگفت که بدرستی که پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم کان یتعوذ بهن دبر الصلوة بود که پناه می جست بخدا بگفتن این کلمات
در پس هر نماز کلمات اینست که اللهم انی اعوذ بک من الجبن خداوندا پناه میجویم بتو از بددلی
و ترسندگی جان و اعوذ بک من البخل و پناه میجویم بتو از بخل و اعوذ بک من ارذل العمر و پناه میجویم
بتو از فرومایه تر و ناکس تر عمر مراد آخر عمر است که بحد خرافت کشد و قوی سست و بیکار گردد و از علم
و معرفت و عبادت باز دارد و اعوذ بک من فتنة الدنیا و عذاب القبر و پناه میجویم بتو از ابتلاء و
آزمایش دنیا و عذاب گور رواه البخاری وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال ان فقراء المهاجرین
اتوا رسول الله روایت است از ابی هریره که فقرای مهاجرین آمدند پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
فقالوا پس گفتند قد ذهب اهل الدثور بالدرجات العلی والنعیم المقیم بردند خداوندان اموال بسیار پایه‌های
بلند را از اجر و ثواب و قرب و رضای حق و نعمت پاینده که نعمت بهشت است فقال وما ذاک
پس گفت آنحضرت و چیست این سخن و چیست سبب بردن ایشان درجات علی و نعیم مقیم را قالوا
گفتند صحابه سبب آن اینست که یصلون کما نصلی نماز میگزارند ایشان چنانکه نماز میگزاریم ما
ویصومون کما نصوم و روزه میدارند چنانچه روزه میداریم ما ویتصدقون ولا نتصدق
و صدقه میدهند ایشان و صدقه نمیدهیم ما ویعتقون ولا نعتق و برده آزاد می کنند ایشان و آزاد
نمیکنیم ما یعنی ایشان در عبادت بدنیه شریک ما اند و بعبادت مالیه ممتاز اند فقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم افلا اعلمکم شیئا تدرکون به من سبقکم آیا پس نیاموزانم شما را عملی که دریابید
بسبب آن عمل فضل کسانی را که پیشی کرده اند شما را از متقدمین این امت یا امم سابقه نیز وتسبقون به
من بعدکم و پیشی کنید بسبب آن عمل کسانی را که بعد از شما ایمان بیارند یا بعد از شما پیدا شوند
و درینجا بیان فضلی عظیم است مر ایشان را ورای آنچه شکایت کرده بودند از آن از انحطاط درجه ایشان
از اغنیا و مقصود درینجا همین بود ولا یکون احد افضل منکم و نباشد هیچ یکی از اغنیا فاضلتر و زیاده تر
در اجر و ثواب از شما الا من صنع مثل ما صنعتم مگر کسی که بکند از ایشان مانند آن عملی که شما کنید فقالوا
بلی گفتند آری تعلیم کن یا رسول الله قال تسبحون وتکبرون وتحمدون دبر کل صلوة ثلثا وثلثین
مرة فرمود تسبیح کنید و تکبیر گوئید و حمد خوانید پس هر نماز سی و سه بار ظاهر عبارت و اکثر روایات
آنست که هر کدام سی و سه بار باشد و در روایتی مجموع سی و سه بار هر کدام یازده بار نیز آمده است
و در بعضی تقدیم و تأخیر هم در ذکر تسبیح و تحمید و تکبیر واقع شده است و در حدیث دیگر صریح آمده است

کو زبان می‌گفتند ما هر کدام تنها کما ینبغی لکن قال ابو صالح گفت ابو صالح که یکی از رواة این حدیث است
از ابی هریرة تابعی است فرجع فقراء المهاجرین الی رسول الله پس باز گشته آمدند فقرای مهاجرین
بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقالوا پس گفتند سمع اخواننا اهل الاموال بما فعلنا ففعلوا
مثله شنیدند برادران ما که مال دارند آنچه کردیم ما از تسبیح و تحمید و تکبیر پس کردند مانند آن پس باز
افضلیت ایشان از ما لازم آمد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء یعنی از زیادتی اغنیا بر شما فضل خداست که میدهد وی تعالی فضل خود را هر کرا میخواهد
توان کرد صبر کنید و بر قضای الهی و قسمت وی تعالی راضی باشید که وی سبحانه فضل نهاده است بعضی
از بندگان خود را بر بعضی متفق علیه این حدیث بخاری و مسلم است ولیس قول ابی صالح الی آخره الا عند مسلم
و لیکن نیست قول ابی صالح که گفت فرجع فقراء المهاجرین الخ مگر نزد مسلم و منفرد است بدان بخاری و در بعضی روایات
آمده است که فقرا در آیند در بهشت پیش از اغنیا نیم روز که پانصد سال است یعنی اگر چه اغنیا را فضل بر فقرا
ثابت شد و لیکن لطف حق سبحانه تلافی کرد آن را بسبقت دخول فقرا بر اغنیا در بهشت دیگر بدانکه
حدیث مخصوص است بفقرای مهاجرین نه عام مر جمیع فقرا را یا رب قیاس کنند حال سایر فقرا را بر حال فقرای مهاجرین
والله اعلم و فی روایة للبخاری و در روایتی مر بخاری را اینچنین آمده است که تسبحون فی دبر کل صلوة
عشرا و تحمدون عشرا و تکبرون عشرا بدل ثلثا و ثلثین پس هر یکی ده ده بار بود و مجموع ثلثین گردد
و در روایتی هر یکی یازده بار نیز آمده است تا مجموع ثلثا و ثلثین شود چنانکه گفتیم و درین حدیث دلیل است
بر فضل غنی بر فقیر وقتی که برابر باشند اعمال هر دو و در جانب فضل فقیر بر غنی نیز دلایل است و علما را
اختلاف است در آنکه غنی شاکر افضل است یا فقیر صابر و دلایل جانبین در محل خود مذکور است و سبقت
دخول فقرا در بهشت از اغنیا منافی فضل اغنیا و علو درجات ایشان نیست چه آن بجهة خفت اثقال و حساب
ایشان است والله اعلم وعن کعب بن عجرة بضم عین و سکون جیم و برا صحابی است از اهل بیعت شجره قصه
اسلام او در موضعی نوشته شده است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم معقبات بضم میم
و فتح عین و کسر قاف مشدده و بای موحده یعنی بعضی عقب بعض آینده در تلفظ کلمات است چنانکه در صفت ملائکه
که برای محافظت آدمیان می‌آیند نیز در قرآن مجید واقع شده که معقبات من بین یدیه و من خلفه یحفظونه
و صفت این کلمات اینست لا یخیب قائلهن او فاعلهن نومید گردانیده نمیشود از یافت مطلوب
گوینده آنها یا کننده آنها شک راوی است دبر کل صلوة مکتوبة در پس هر نماز فرض ثلث و ثلثون تسبیحة
سه و سه بار سبحان الله گفتن ثلث و ثلثون تحمیدة و سه و سه بار الحمد لله گفتن و اربع

وثلثون تکبیرة

و ثلثون تکبیرة و سی و چهار بار الله اکبر تا مجموع صد بار گردد رواه مسلم و عن ابی هریرة رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سبح الله فی دبر کل صلوة ثلثا و ثلثین هر که تسبیح کند
خدا را و بپاکی یاد کند او را در پس هر نماز بگوید سبحان الله سی و سه بار و حمد الله ثلثا و ثلثین
و ثنا گوید خدا را و بگوید الحمد لله الحمد لله سی و سه بار و کبر الله ثلثا و ثلثین و بزرگی یاد کند خدا را و بگوید
الله اکبر الله اکبر سی و سه بار فتلک تسعة و تسعون پس این مجموع نود و نه کرت میشود وقال تمام المائة
و بگوید برای تمام کردن عدد صد این کلمه را که لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی
کل شیء قدیر و در بعضی روایات بعد از و له الحمد یحیی و یمیت و در بعضی و هو حی لا یموت و در بعضی
بیده الخیر نیز آمده است غفرت خطایاه آمرزیده شود گناهان او وان کانت مثل زبد البحر
اگر چه باشد گناهان او مانند کف دریا در کثرت رواه مسلم درین روایت تمامی صد باین کلمه است که مذکور شد
و در حدیث سابق سی و چهار بار گفتن تکبیر بهر وجه که خواند کفایت کند و فایز گردد بمقصود در وقت و این
نوم نیز آمده است و در آنجا همین سی و چهار بار تکبیر گفتن است چنانکه در محل خود بیاید انشاء الله تعالی
الفصل الثانی عن ابی امامة قال قیل روایت است از ابی امامه باهلی که صحابی مشهور است ساکن شام
مصر بود پس انتقال کرد بحمص و وفات یافت در آن و از مکثرین است در روایت و اکثر روایت وی نزد شامیین
است و از بقایای صحابه بود و بحمص روایت دارد از حضرت رسول الله و از بسیاری صحابه در وقت وفات
آنحضرت سی ساله بود و بعضی گفته اند سی و سه ساله مات سنة ست و ثمانین و له احد و تسعون سنة و گفته شده

وقیل احدی و ثمانین

با آنحضرت یعنی پرسیدند صحابه یا رسول الله ای الدعاء اسمع کدام دعا مسموع تر است یعنی قریب تر
و زود تر است اجابت و قبول او قال جوف اللیل الآخر فرمود دعا در درون شب یا معنی آنست که در میان
وقت از اوقات دعا مستجاب و مقبول است و وی دعا و قول وی الآخر صفت جوف است یعنی میان شب که در
جانب آخر باشد که مراد بدان وقت سحر است چنانکه تفصیل آن در باب قیام اللیل بیاید و لفظ جوف
الآخر برفع و نصب هر دو روایت است و جر نیز جایز است و همچنین قول وی و دبر الصلوات المکتوبات
عقب نمازهای فرض ظاهر عبارت متصل فرض است و اگر بعد از رواتب باشد امید است که همین حکم
داشته باشد چنانکه سابقا اشارتی بدان کرده شد رواه الترمذی و عن عقبة بن عامر قال

بضم عین و سکون قاف

امرنی رسول الله گفت فرمود مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان اقرأ بالمعوذات فی
دبر کل صلوة که بخوانم معوذات را در پس هر نماز و معوذات بکسر واو و تشدید سورتهای که در
اول آن استعاذه است میگویند که آن خود دو سوره بیش نیست قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس

وجواب میگویند که گاهی لفظ جمع را بر دو نیز اطلاق میکنند وبعضی میگویند که مراد اینجا سوره اخلاص است
یا با سوره کافرون نیز داخل معوذات داشته اند بطریق تغلیب یا باعتبار آنچه درین دو سوره از توحید وبرائت
از شرک که در معنی استعاذه است از شرک وبعضی گویند مراد بمعوذات آیاتیست که متضمن استعاذه است
لفظا او معنی واین دو سوره نیز داخل است یا مراد کلمات معوذه است ودر روایتی بالمعوذتین آمده بلفظ تثنیه
فلا اشکال رواه احمد وابو داود والبیهقی فی دعوات الکبیر وعن انس رضی الله عنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم لان اقعد مع قوم یذکرون الله من صلوة الغداة حتی تطلع الشمس گفت
آنحضرت هر آینه نشستن من با گروهی است که ذکر میکنند خدا را بعد از نماز بامداد تا بر آمدن آفتاب
احب الی من ان اعتق اربعة من ولد اسمعیل دوست داشته شده تر است بسوی من از آزاد
کردن من چهار مرد از اولاد اسمعیل ولان اقعد مع قوم یذکرون الله من صلوة العصر الی ان تغرب
الشمس احب الی من ان اعتق اربعة ظاهر آنست که این اربعه را نیز از اولاد اسمعیل داشته اند واحتمال
دارد که ندارند یا دعای افضلیت ذکر در اول روز نسبت بآخر وبدانکه ظاهر از نشستن با ذاکران شریک بودنست
با ایشان در ذکر واگر مجرد قعود ومجالست ایشان مراد باشد نیز صورت دارد چنانکه حدیث هم القوم لا یشقی جلیسهم که
کتاب دعوات بدان ناظر است ونیز بدانکه حقیقت سر عدد اربعه موکول بعلم شارع است وهمچنین هر جا که
عدد است وبعضی علما مناسبات قریب بفهم بظن وتخمین ذکر کنند چنانکه ابن عمل که ابن حجر از آن موجودات منقسمه
بچهار است ذکر الله وقعود واجتماع بر آن وصبر تا بر آمدن آفتاب وفرو رفتن آن والله اعلم وتخصیص باولاد اسمعیل
از جهت شرف وفضل ایشان است رواه ابو داود وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من صلی الفجر فی جماعة کسی که بگزارد نماز بامداد را بجماعت ثم قعد یذکر الله حتی تطلع الشمس پس بنشیند
در حالی که یاد میکند خدای تعالی را تا آنکه بر آید آفتاب ثم صلی رکعتین پس بگزارد دو رکعت نماز
اقل اینست وتا دوازده رکعت نیز آمده است واول وقت وی بحکم ظاهر این حدیث طلوع آفتاب است
وبعضی هم برین اند ونزد جمهور تا بلند شدن آفتاب مقدار یک نیزه ودر روایات نیز آمده است ومشهور در
مردم این است که این نماز اشراق گویند ودر بعضی روایات نیز باین اسم موسوم شده است واکثر در احادیث
این را صلوة ضحی نام شده است وظاهر آنست که این هر دو نماز یکیست اول وقت وی نزد ارتفاع
شمس است وآخر وی قبیل زوال ودر باب صلوة ضحی کلام متعلق باین مقام بیاید ان شاء الله تعالی
وبالجمله هر که دو رکعت درین وقت بگزارد کانت له کاجر حجة وعمرة باشد مر او را مثل اجر حج
بادای فرض در جماعت واجر عمره بگزاردن دو رکعت چنانکه حج فرض است وعمره نفل قال قال رسول الله

گفت النبی

گفت پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم برای تاکید ومبالغه در زیادت اجر بر حج وعمره
تامة تامة تامة صفت عمره است یا هر کدام واین اگرچه بتحقیق مثل آن نباشد زیرا که اجر بقدر تعب است
ولیکن مشابه باوست وچندان ثوابست که گویا عین اوست واین از باب الحاق ناقص بکامل دارند
رواه الترمذی

الفصل الثالث

عن الازرق بفتح همزه وتقدیم زا بر را در آخر قاف
بن قیس از تابعین است حارثی بصری معدود است در کوفیین ثقه است مات سنه
احدی وعشرین ومائة قال گفت صلی بنا امام لنا یکنی ابا رمثة گزارد نماز با ما بجماعت امامی
که ما را بود که کنیت کرده میشود ابا رمثة بکسر را وسکون میم وثای مثلثه صحابیست قال گفت ابو رمثه
صلیت هذه الصلوة او مثل هذه الصلوة مع النبی گزاردم این نماز را با پیغمبر صلی الله علیه وسلم

مع رسول الله ص

واین نماز اشارتست بنمازی که گزارده چنانکه ظهر یا عصر باشد مثلا واو مثل هذه الصلوة شک راویست
او مثل باین ملاحظه گفت که این نمازی که با ایشان گزارده است بعینه وشخصه آن نماز نیست که
با آنحضرت گزارده اگرچه بنوع یکیست واحتمال دارد که مثل باعتبار آن گفته باشد که این نماز
با ایشان گزارده غیر آن نمازی باشد که با آنحضرت گزارده چنانکه آن ظهر بوده باشد واین عصر مثلا
فافهم قال وکان ابو بکر وعمر یقومان فی الصف المقدم عن یمینه گفت ابو رمثه که بودند ابو بکر وعمر که

رضی الله عنهما ص

می ایستادند در صف اول از جانب راست آنحضرت وکان رجل قد شهد التکبیرة الاولی من الصلوة
وبود مردی که حاضر شده بود ودریافته بود تکبیره اولی را از نماز یعنی در رکعت اولی در آمده بود
مسبوق نبود فصلی نبی الله پس نماز بگزارد وتمام کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثم سلم
عن یمینه وعن یساره پس سلام داد از جانب راست خود واز جانب چپ خود حتی رأینا
بیاض خدیه تا آنکه دیدیم ما مقتدیان سفیدی هر دو رخسار آنحضرت را آنکه در جانب یمین بود رخسار ایمن دید
وکسی که در جانب یسار بود یسر دید ثم انفتل کانفتال ابی رمثة پس برگشت آنحضرت بعد از
سلام مانند برگشتن ابی رمثه یعنی نفسه میخواهد ابو رمثه نفس خود را یعنی برگشت آنحضرت مانند برگشتن
من بلفظ غایب یاد کرد واین تفنن است در عبارت واین برگشتن او بجانب راست است چنانکه از فعل آن

چپ بود یا بجانب ص

حضرت مرویست فقام الرجل الذی ادرک معه التکبیرة الاولی من الصلوة پس برخاست آن مرد که
یافته بود با حضرت تکبیره اولی را از نماز وفایده آنکه دریافت تکبیر اولی را آنست که وی مسبوق نبود
که برای اتمام برخاسته باشد بلکه برای گزاردن سنت راتبه برخاست چنانکه فرمود یشفع در حالی
که جفت میکند نماز را با نماز یعنی برخاست تا راتبه بگزارد فوثب پس بجهید عمر فاخذ بمنکبه

پس گرفت عمر [illegible] بنشین [illegible] یعنی بر دو [illegible] سخن [illegible] باشد او اثم

فقال اجلس پس گفت عمر بنشین فانه لم یهلک اهل الکتاب الا انه لم یکن بین صلوتهم فصل پس
که هلاک نگردانیده است اهل کتاب را مگر بهمین که نبود در میان نماز ایشان فصل مراد بفصل اینجا تحول
است و نقل از مکان نماز بمکان دیگر چنانکه در حدیث ابی هریره آمده است که آیا عاجز می آید یکی از شما چون
نماز گزارد که پیش رود یا پس رود یا راست یا چپ یا مراد تکلم یا خروج است چنانکه در روایت مسلم آمده است
از سایب که گفت امر کرد ما را رسول خدا که وصل نکنیم نماز را تا آنکه سخن کنیم یا بیرون آییم و آوردن این حدیث در
باب الذکر بعد الصلوة دلالت دارد بدانکه مراد بعدم فصل ترک ذکر بعد از نماز باشد یعنی بعد از نماز فرض باید
که ذکری بکند از آنچه وارد شده است در احادیث بعد از آن برخیزد چنانکه مذهب بعضی است پس این حدیث
دلالت کند بر عدم وصل تطوع بفریضه چنانکه مذهب بعضی دیگر است کما مر والله اعلم فرفع النبی
پس برداشت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بصره چشم مبارک خود را فقال پس گفت اصاب الله
بک یا ابن الخطاب برساند ترا خدای تعالی ای پسر خطاب حق را یعنی همیشه ترا براه صواب برد و الهام
صواب کند و مقصود تصویب عمر است رضی الله عنه درین فعل رواه ابو داود وعن زید بن ثابت
صحابی مشهور است کاتب وحی و یکی از فقهای صحابه و اجله ایشان قایم بفرایض و در وقت هجرت
یازده ساله بود و جامع قرآن در زمان ابوبکر و ناقل آن در مصحف در زمان عثمان رضی الله تعالی عنهم
قال امرنا ان نسبح فی دبر کل صلوة ثلثا وثلثین ونحمد ثلثا وثلثین ونکبر اربعا وثلثین
امر کرده شدیم ما از حضرت رسول که تسبیح کنیم در پس هر نماز سی و سه بار و حمد گوییم سی و سه بار و تکبیر
سی و چهار بار فاتی رجل فی المنام من الانصار پس آمده شد مردی در خواب از قبیله انصار یعنی آمد مرد را
فرشته در خواب در حدیث آمده رویای صالح از ملک الرؤیا است که مینماید مرد را و رویای غیر صالح از شیطان است
فقیل له امرکم رسول الله پس گفته شد آن انصاری را یعنی گفت او را آن فرشته در خواب آیا امر کرده
شما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان تسبحوا فی دبر کل صلوة کذا وکذا که تسبیح کنید در پس هر نماز
چندین و چندین بار اکتفا کرد بذکر تسبیح از جهت اختصار یا همه را تسبیح نام کرد که مفید تنزیه و تقدیس الهی اند
تعالی قال الانصاری نعم فی منامه گفت انصاری در خواب خود آری امر کرده است قال گفت آن فرشته در خواب
فاجعلوها خمسا وعشرین خمسا وعشرین پس بگردانید آن کلمات را بیست و پنج بار و بیست و پنج بار
یعنی در هر سه واجعلوا فیها التهلیل و بگردانید در آن کلمات لا اله الا الله را یعنی بیست و پنج بار تا عدد صد
تمام شود فلما اصبح غدا علی النبی پس هرگاه که صبح کرد آن انصاری آمد وقت بامداد بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم

فاخبره پس خبر داد او آنحضرت را [illegible] فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فافعلوا پس چون رویای صالح است بکنید چنانکه آن مرد گفته است و این تقریر آنحضرت یکی از وجوه
این ذکر شد و اگر آنحضرت تقریر نمیکرد حجت نمیشد فافهم رواه احمد والنسائی والدارمی وعن علی رضی
الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول علی اعواد هذا المنبر روایت است از علی رضی الله عنه
که گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت بر چوبهای این منبر من قرا آیة الکرسی فی دبر کل صلوة
کسی که بخواند آیة الکرسی را در پس هر نماز لم یمنعه من دخول الجنة الا الموت باز نمیدارد او را از
بهشت مگر موت این عبارت را مشکل میدارند زیرا که موت مانع از دخول جنت نیست بلکه موصل
است بآن و ظاهر آن مینماید که گویند الا الحیوة چه حیات مانع دخول جنت است که درین عالم باقی است
و جواب میگویند که مانع از دخول جنت معجلا وجود موت است و بودن او شرط دخول جنت که موقوف
اگر وجود موت و شرطیت وی نمیبود بالفعل در بهشت میدر آمد یا مراد آنست که اگر وجوب موت
و لزوم او مر هر نفس را بحکم کل نفس ذائقة الموت نمیبود میدر آمد در بهشت الآن معجلا و لیکن بتقدیر
لازم می آید وجود موت در بهشت و بهشت جای موت نبود بدین جهت در دخول جنت تاخیر
راه یافت و طیبی گفته که موت حاجز است میان تالی آیة الکرسی و دخول جنت چون متحقق گردد
و منقضی شود حاصل گردد دخول جنت و بعضی گویند مراد از موت بودن بنده است در قبر تا بعث
و چون مبعوث شود در آید در بهشت بی توقف ومن قراها حین یاخذ مضجعه و هر که بخواند آیة الکرسی
هنگامی که میگیرد خوابگاه خود را آمنه الله علی داره ودار جاره واهل دویرات حوله ایمن گرداند او را
خدای تعالی بر سرای او و سرای همسایه او و اهل چند سرایها که گرد او بند رواه البیهقی فی شعب الایمان
وقال اسناده ضعیف بدانکه صاحب سفر السعاده جزو اول این حدیث را که من قرا آیة الکرسی لم یمنعه
من دخول الجنة الا الموت از نسائی آورده و در روایتی قل هو الله احد را نیز بآن ضم کرده و گفته این حدیث
را جماعتی دیگر غیر نسائی نیز روایت کرده اند مثل طبرانی و رویانی و دارقطنی و ابن حبان و غیر ایشان
و بعضی از حفاظ میگویند صحیح است و ابن جوزی در موضوعات ذکر کرده و حفاظ بر ابن جوزی ازین جهت طعن
کرده اند و جزو ثانی را باین لفظ آورده که من قرا آیة الکرسی فی دبر الصلوة المکتوبة کان فی ذمة الله
الی الصلوة الاخری و گفته اند این حدیث را جماعتی از صحابه روایت کرده اند از آنجمله امیرالمومنین علی
و جابر بن عبدالله و عبدالله بن عمرو انس بن مالک و مغیرة بن شعبه و ابو امامه و اختلاف طرق و تعدد مخارج
حدیث دال است بر آنکه این حدیث را اصلی صحیح است و موضوع نیست انتهی و فضیلت آیة الکرسی چه بوجه

بعد از نماز خواندن و جز آن بسیار است والله اعلم وعن عبد الرحمن بن غنم بفتح غین
معجمه و سکون نون اشعری شامی در یافت جاهلیت و اسلام را و اسلام آورد در زمان آنحضرت
اما بملازمت شریف وی نرسید و التزام کرد صحبت معاذ بن جبل را در یمن تا وقت وفات معاذ
بخاری گفته که او را صحبت است و قول اول صحیح تر است روایت میکند از قدمای صحابه و بود افقه اهل شام
که تابعین در شام تفقه کردند و بود او را جلالت و قدر توفی سنة ثمان و سبعین عن النبی روایت
میکند عبد الرحمن بن غنم از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال من قال قبل ان ینصرف و یثنی
رجلیه یعنی کسی بگوید پیش از آنکه بگردد از نماز و دو تا کرداند پایهای خود را یعنی از وضع باشد که در تشهد می نشیند
من صلوة المغرب و الصبح از نماز شام و بامداد لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد
بیده الخیر یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر عشر مرات و در بعضی روایات بیده الخیر
نیست و یمیت ده بار کتب له بکل واحدة عشر حسنات نوشته میشود مر آنکس را بهر یکی ازین کلمات ده نیکی
و محیت عنه عشر سیئات و محو کرده میشود مراد از وی بدی و رفع له عشر درجات و بلند
گردانیده میشود مر او را ده درجه و کانت له حرزا من کل مکروه و باشد هر یکی ازین کلمات امان
پناه از امر ناخوش و حرزا من الشیطان الرجیم و پناه از شیطان سنگسار کرده شده و لم یحل
للذنب و در روایتی لم ینبغ لذنب و در روایتی لم یبلغ ان یدرکه روا نیست و نمی سزد هیچ گناهی را که دریابد و احاطه او را کند
در وی یعنی بتوفیق توبه و استغفار یا عفو و مغفرت کردگار الا الشرک مگر کفر که بجریان سنت الهی
عفو و مغفرت بدان تعلق نمیگیرد و کان من افضل الناس عملا و باشد گوینده این کلمات از فاضلترین
مردم از روی عمل الا رجلا یفضله مگر مردی که زیاده و غالب شود او را یقول افضل مما قال بگوید افضلتر
و زیاده تر از آنچه گفته است این الحسن رواه احمد روایت کرد این حدیث را احمد و روی الترمذی نحوه
عن ابی ذر الی قوله الا الشرک روایت کرد ترمذی مانند این یعنی در معنی متحد و در لفظ مغایر تا قول وی
الا الشرک و لم یذکر صلوة المغرب و لا بیده الخیر و ذکر نکرد ترمذی نماز مغرب را و نه لفظ بیده الخیر را
و قال و گفت ترمذی هذا حدیث حسن صحیح غریب وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه ان النبی
صلی الله علیه وسلم بعث بعثا قبل نجد آنحضرت فرستاد لشکری را بجانب نجد که بلاد مشهور است
از تهامه و حجاز و نجد در اصل زمین بلند را گویند فغنموا غنائم کثیرة پس آوردند مالهای بسیار را
و اسرعوا الرجعة و شتاب کردند باز گشتن را از آن حرب فقال رجل ممن لم یخرج پس گفت
مردی از ما که برون نیامده بود همراه ما بجنگ ما رأینا بعثا اسرع رجعة و لا افضل غنیمة من هذا البعث

ندیدیم جماعت لشکری را که شتابنده تر باشد در برگشتن وی از جنگ و نه فاضلتر و زیاده تر در غنیمت ازین لشکر که
زود برگشت و بسیار آورد غنیمت فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم الا ادلکم
علی قوم افضل غنیمة و اسرع رجعة آیا راه نمایم شما را بر گروهی که افضل اند از روی غنیمت و اسرع اند از روی
رجعت قوما شهدوا صلوة الصبح ثم جلسوا یذکرون الله حتی طلعت الشمس منجوا ایشم
با این قوم قومی را که حاضر شدند بامداد را پس نشستند در حالتی که ذکر میکنند خدا را تا آنکه بر آید آفتاب
فاولئک اسرع رجعة و افضل غنیمة پس آن جماعت اسرع اند از روی رجعت و افضل اند از روی
غنیمت که در یک ساعت چندان ثواب حاصل کردند که از حد و عد و حصر بیرون است رواه الترمذی و قال
هذا حدیث غریب و حماد بن ابی حمید الراوی هو ضعیف فی الحدیث بخاری گفته که وی
منکر الحدیث است و ابن معین گفته که حدیث وی چیزی نیست و نسائی گفته که وی ثقه نیست

باب ما لا یجوز من العمل فی الصلوة و ما یباح منه

باب در ذکر احادیث وارده در عملها
که جایز نیست کردن آن در نماز بدانکه بعضی اعمال است که فاسد میکرداند نماز را و بعضی مکروه است
و بعضی مباح و تفصیل آن مذکور است در کتب فقه و عمل کثیر مفسد است باتفاق و لیکن اختلاف است
در عمل کثیر و بعضی گویند آنچه بیکدست توان کرد قلیل است و آنچه در آن احتیاج بدو دست افتد کثیر
و مراد آنست که شان آن عمل و جریان عادت در آن استعمال دو دست است چنانکه دستار بستن
و پیراهن در بر کشیدن و ازار پوشیدن و تیر از کمان انداختن اگر این عملها را فرضا بیکدست کنند
مفسد است و هر عملی که جریان عادت در آن بیکدست است مثل ازار کشادن و کلاه بر نهادن اگر چه
بدو دست کنند مفسد نباشد و اختیار عامه علما آنست که اگر بحالتی باشد که هر که از دور نگرد یقین کند
که وی در نماز نیست آن کثیر است و اگر در شک افتد با شک نیز بکند آن قلیل است و مختار نزد بعضی آنست که
سه فعل متوالی کثیر است و ما دون وی قلیل کذا ذکر الشمنی و نیز از خلاصه نقل کرده است که اگر مردی امامت میکند
یککس را و درین میان ثانی در آمد و اقتدا کرد و پیشتر رفت امام اگر مقدار آنچه میان صف اول و امام است
رفت فاسد نمیگردد و نیز اگر در نماز مشی کند اگر مقدار صف واحد رود فاسد نمیگردد و اگر مقدار دو صف
رود بدفعه واحده فاسد میگردد و اگر مقدار یک صف مشی کرد بایستاد و باز تا صف دیگر باز بایستاد فاسد نمیشود
و از فتاوی ظهیریه آورده است که مختار آنست که اگر بسیار گردد فاسد است و در حاشیه شمنی بعلامت ظهیریه
نوشته است اگر در نماز آفتاب در آمد و گرمی ایذا میکند اگر بجانب سایه رود بقدر دو گام فاسد نگردد

الفصل الاول

عن معاویة بن الحکم بفتحتین صحابی سلمی است معدود در اهل حجاز ساکن مدینه در بنی سلیم

قال بینا انا اصلی مع رسول الله گفت در اثنای آنکه من نماز میکردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذ عطس
رجل من القوم ناگاه عطسه زد مردی از قوم فقلت پس گفتم من یرحمک الله فرمانی القوم بابصارهم
پس انداختند مرا قوم نظرهای خود را و در لفظ رمانی که از رمی است یعنی تیر انداختن اشارتست بشدت و حدت
نظرهای ایشان یعنی تیز تیز نگاه کردند بجانب من که در نماز بی جواب عطسه میدهی فقلت واثکل امیاه پس گفتم من
یعنی در دل خود وای پسر مرده مادر من و ثکل بضم مثلثه و سکون کاف و ضم و بفتحتین نیز آمده مردن پسر یا دختر
پسر با غیر وی و این لفظیست که در عرب وقت تعجب و استبعاد امری استعمال کنند و گفتم در دل خود
ما شانکم تنظرون الی چه شده است شما را که اینهمه نگاه میکنید بسوی من فجعلوا یضربون بایدیهم
علی افخاذهم پس در ایستادند که میزنند دستهای خود را بر رانهای خود از جهت زیادت و تعجب و انکار
و اظهار اعتراض بر من فلما رأیتهم یصمتوننی پس هرگاه دیدم من ایشان را که خاموش میکردند
مرا و فهمیدم که اشارت میکنند مرا انجا موشی انکار میکنند بر من متغیر شدم و در خشم آمدم بجهت جهل من
بقبح آنچه ارتکاب کردم و مبالغه ایشان در انکار بر من و خواستم که چیزی بگویم و انتقام کشم از ایشان
لکنی سکت لیکن من سکوت کردم و عمل نکردم بمقتضای غضب فلما صلی رسول الله پس هرگاه که گزارد
نماز و فارغ شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فبابی هو و امی پس پدر و مادر من فدای او باد ما رأیت
معلما قبله و لا بعده احسن تعلیما منه ندیدم و ندانستم هیچ تعلیم کننده را نه پیش از وی و نه بعد
از وی نیکوتر از وی بعلم و مهربان تر از وی فوالله ما کهرنی و لا ضربنی و لا شتمنی پس بخدا سوگند که قهر نکرد
مرا و نزد مرا و دشنام نکرد مرا و کهر بانگ زدن و قهر کردن و ترش روی پیش آمدن کسی را بجهت خواری وی
و در قرآن مجید آیت و اما الیتیم فلا تقهر نیز قرائت و قال و فرمود ان هذه الصلوة لا یصلح
فیها شیء من کلام الناس این نماز که ما را امر کرده اند بگزاردن آن نیکو نیست و روا نیست در وی چیزی
از سخن مردم و مراد بسخن مردم سخنی است که خطاب توان کرد ایشان را بآن و توان طلبید از ایشان و در مسایل
آورده اند که اگر کسی که در نماز است بپرسند که از چه جنس است مال او و بگوید الخیل و البغال و الحمیر که کلمات قرآنیست
با تخصیص است که پیش او کتابی نهاده اند و مردی یحیی نام ایستاده پس بگوید یا یحیی خذ الکتاب اگر مراد او افاده معنی
است فاسد میگردد نماز او و اگر اراده قرائت کند فاسد نمیشود انما هی التسبیح و التکبیر و قراءة القرآن
نیست نماز مگر تسبیح و تکبیر و خواندن قرآن که اینها از جنس کلام آدمیان نیست و اگر کسی سوگند خورد که سخن
نکند و تسبیح و تکبیر گوید و قرآن خواند حانث نمیگردد او کما قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یعنی لفظ حضرت
این است که گفته شد یا لفظی دیگر گفت که این معنی را افاده میکند و ازینجا معلوم شد که تشمیت عاطس یعنی یرحمک الله

گفتن حرام

گفتن حرام است در نماز زیرا که نهی است ابتدا و آنحضرت او را امر نکرد باعاده نماز بجهت آنکه وی جاهل بود
و نشنیده بود که اباحت تکلم منسوخ شده است چنانکه اعتذار کردن آنحضرت که من نو عهدم بجاهلیت دلالت
دارد بر آن یعنی مگیر بر من سخن کردن من در نماز که من ندانستم که آن حرام است و مفسد نماز است مگر الان
و نزد شافعی و ابی یوسف تشمیت در نماز اگر چه حرام است اما باطل نمیکرداند نماز را زیرا که آن دعاست بمغفرت
و رحمت از جهت آنکه آنحضرت امر نکرد او را باعاده و شیخ ابن الهمام گفت که اگر مصلی برای نفس خود خطاب
کند و بگوید یرحمک الله فاسد نمیگردد نماز چنانکه بگوید یرحمنی و اگر عاطس حمد گوید در نفس خود فاسد نمیگردد در ظاهر
روایت و در روایتی از ابی حنیفه آمده است که آن بر تقدیریست که حمد بگوید در نفس خود و لبها بجنباند فاسد
میگردد و باز معاویه بن الحکم میگوید که قلت گفتم یا رسول الله انی حدیث عهد بجاهلیة من نو عهدم بجاهلیت
و نزدیکم بآن و قد جاءنا الله بالاسلام و بتحقیق آورده است خدای تعالی ما را بدین اسلام و ان منا
رجالا یأتون الکهان و بتحقیق از ما مردانی اند که می آیند کاهنان را و کاهنان در عرب جماعه بودند که با جن
و شیاطین و ارواح خبیثه مناسبتی و قربی داشتند و شیاطین خبرهای راست و دروغ آورده بر ایشان القا
میکردند و ایشان با دعای علم غیب مردم بدان نیز خبر میدادند و بیان آن بتفصیل در باب الکهانه بیاید ان شاء الله
قال فلا تأتهم گفت آنحضرت پس چون اعتقاد بدین اسلام کرده میا کاهنان را قلت و منا رجال یتطیرون
گفتم از ما مردانی اند که فال و شگون میگیرند و می پرانند جانوران را اگر بجانب راست برید آن را نیک
میدانند و بکاری که پیش آمده میروند و اگر بدست چپ بپرد آن را بد میدانند و بآن کار نمیروند و اصل در تطیر
این است بعد از آن هر نوع و هر قسم که فال بد گیرند ممنوع است و بیان این نیز در باب الفال و الطیره بیاید
قال فرمود آنحضرت ذاک شیء یجدونه فی صدورهم فلا یصدنهم آن تطیر چیزیست که می یابند
آن را در سینه های خود از وهم و شوم پس باید که باز ندارد ایشان را از کاری که پیش کرده اند که همه بتقدیر
خداست و موثر نیست مگر وی و هیچ اگر خلجانی در دل بگذرد و توکل بر خدا کرده باید گذشت و دعائی که ماثور است
باید خواند چنانکه در باب خود بیاید قال قلت و منا رجال یخطون گفتم از ما مردانی اند که خطها می کشند
اشارت بعلم رمل میکنند خطها میکشند و تعرف احکام و احوال مغیبات از آن قال کان نبی من
الانبیاء یخط فرمود آنحضرت که بود پیغمبری از پیغمبران که این خطها میکشید که مراد دانیال پیغمبر است یا
دانیال علیهما السلام فمن وافق خطه فذاک پس کسی که موافق افتد خط او خط آن پیغمبر را آن کس مصیب است
درینجا تصحیح نفرمود نهی از اشتغال آن بجهت انتساب بعضی انبیا و نگاه داشت ادب نبوت با وجود اختلاف
شرایع و منسوخیت آن و ازینجاست که بعضی بدین حدیث تمسک در اباحت وی میکنند و اکثر علما گفته اند که

باید پیشه [illegible] آن [illegible] موافقت خط آن مخبر در اینجا نیست
بعلم آن بچه توان دانست که موافق است واز آنحضرت صلی الله علیه وسلم واصحاب وی رضوان الله علیهم
اجمعین واز علمای سلف رحمهم الله نفیی وروایتی در اشتغال باشکال رمل نتوان یافت ودر حقیقت قول آنحضرت که
فمن وافق خطه زجر وتعجیز است از ادراک موافقت پس واضح گشت منع از آن والله اعلم بالصواب واشکال تکسیر وعلمهای
دیگر که ازین عالم است نزد علمای متقین ومشایخ محققین همین حکم دارد یکی از مشایخ گفته است که با بن البونی
واشکاله ووافق النساج وامثاله شیخ ابو العباس بونی مردیست از اهل دعوت اسما وعلم تکسیر وخواص حروف میگوید
که جدا گن ودور باش از بونی وشکلهای که او میکشد وموافقت کن بنساج واقران وی ظاهرا شیخ ابوبکر نساج
معاصر این شیخ ابو العباس بونی بوده است رحمهم الله تعالی. رواه مسلم. قوله لکنی سکت هکذا وجدت
فی صحیح مسلم وکتاب الحمیدی. در اول حدیث که لفظ لکنی سکت گذشت اورا میگوید مؤلف که همچنین یافتم
من در متن صحیح مسلم ودر کتاب حمیدی که جمع بین الصحیحین کرده است ومیگوید وصحح فی جامع الاصول بلفظه کذا
فوق لکنی. وصحیح گردانیده شده است این لفظ لکنی سمعت در جامع الاصول که جمع صحاح است ذکر
کرده است بنوشتن لفظ کذا علامت تصحیح است چون میخواهند که بر لفظی که مظنه عدم صحت است از دفع
صحت نهند لفظ کذا بر بالای وی مینویسند چنانکه صا ویا صح بنویسند یعنی این لفظ همچنین واقع شده
در کتب اصول وصحیح است گمان عدم صحت وی نمیباید کرد واین لفظ لکنی سمعت بظاهر مستدرک مینماید
پس است که بگوید فلما رأیتهم تسیمتونی سکت ودر مصابیح هم نیست وبرای توجیه وی تقدیر باید کرد کلام
چنانچه در ترجمه اشارت بدان کرده شده است فافهم. وعن عبد الله بن مسعود قال کنا نسلم
علی النبی صلی الله علیه وسلم وهو فی الصلوة. عبد الله بن مسعود میگوید بودیم که سلام میگفتیم بر آنحضرت
وحال آنکه آنحضرت در نماز میبود فیرد علینا. پس رد میکرد بر ما سلام را وجواب سلام ما میگفت فلما
رجعنا من عند النجاشی. پس هنگامی که باز آمدیم ما از نزد نجاشی که پادشاه حبشه بود وصحابه از
کفار مکه هجرت کرده بودند بجانب حبشه وقدوم آورده بودند بر نجاشی وی سابقه علمی که ببعثت آنحضرت صلی
الله علیه وسلم از توریت وانجیل داشت وبر دین نصاری بود ایمان آورده بآنحضرت وقدوم صحابه را غنیمت
دانسته خدمتها کرده وحق دوستی اسلام بجا آورد وبحضرت تحف وهدایا فرستاد ونجاشی بفتح نون
وبعضی بکسر نون نیز نقل کرده اند وصاحب قاموس کسر نون را افصح داشته وتخفیف جیم وآن افصح است
وتشدید یا وگفته اند که صواب تخفیف یا است ابن تین گفته که یا ساکن است زیرا که اصلی است نه یای نسبت
وصاحب قاموس بتشدید یا گفته ولیکن تخفیف را افصح داشته ونجاشی در سنه تسع از عالم رفته وآنحضرت با اصحاب

در مدینه بر وی نماز غایبانه گزارده [illegible] آمدیم کلمنا فلم یرد
سلام گفتیم بر آنحضرت در نماز بر عادت قدیم که داشتیم فلم یرد علینا. پس جواب نداد آنحضرت این بار
وجواب سلام ما نگفت فقلنا یا رسول الله کنا نسلم علیک فی الصلوة فترد علینا. پس گفتیم یا رسول الله
بودیم که سلام میگفتیم بر تو در نماز پس جواب میگفتی والان که سلام کردیم جواب نگفتی سبب چیست فقال ان
فی الصلوة لشغلا. پس فرمود آنحضرت بدرستی که در نماز هر آینه کار روائی عظیم است که محل مناجات
با حق واستغراق در عبودیت است مقصود آنکه تکلم کردن که جواب سلام از آن جمله است مباح بود
در نماز منسوخ گشت. متفق علیه. وعن معیقیب بضم میم وفتح عین وسکون یا وکسر قاف وسکون یای
ثانیه در آخرش موحده صحابی است اسلام آورد بمکه وهجرت کرد بحبشه واقامت کرد در آن تا آنکه قدوم
آورد بر آنحضرت بمدینه وخاتم آنحضرت حواله او بود واستعمال کردند او را ابوبکر وعمر بر بیت المال ودر کار
گفته اند او بدریست مبتلا شده بجذام ودر خدمت امیر المومنین عثمان میبود ووفاتش نیز در زمان وی
بود وبعضی گفته اند در زمان امیر المومنین علی بود ومعیقب دیگر نیست تابعی ثقه روایت میکند از ابن عمر
وروایت کرده است از وی اعمش عن النبی صلی الله علیه وسلم فی الرجل یسوی التراب
حیث یسجد. روایت میکند از آنحضرت در شان مردی که برابر وهموار میکند خاک را آنجا که سجده
میکند. قال. گفت آنحضرت ان کنت فاعلا فواحدة. یعنی مکن واگر میکنی یکبار کن وزیاده بر آن
مکن معلوم میشود که منع از زیادت بر یکبار بجهت آنست که مفسد صلوة است یا مکروه است واین مبنی
است بر تفسیر فعل کثیر که گذشت متفق علیه. وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال نهی رسول الله
صلی الله علیه وسلم عن الخصر فی الصلوة. نهی کرد آنحضرت از خصر بفتح خای معجمه وسکون صاد
مهمله در نماز. متفق علیه. ودر اکثر روایات نهی عن الاختصار ودر روایتی نهی ان یصلی مختصرا ودر روایتی
مختصرا وخصر در لغت میان مردم خاصره تهیگاه وتفسیر کرده اند خصر واختصار را بنهادن دست بر تهیگاه
ودر حدیث آمده است که اختصار راحت اهل نار است واشکال میکنند که اهل نار را راحت نمیباشد
وجواب میدهند که مراد آنست که چون از طول قیام در موقف تعب کشند استراحت کنند
باختصار وبعضی گویند که این فعل یهود است ومراد باهل نار ایشان اند ودر روایات آمده است که ابلیس نهاد
دست خود را بر خاصره در وقتی که افتاد بر زمین رسید او را مصیبت لعن وبعضی تفسیر کرده اند اختصار را بگرفتن
مخصره یعنی عصا در دست که در نماز بر آن تکیه کرده بر آن بایستند وبعضی تفسیر کنند اختصار را باختصار
سوره که تمام نخوانند وآن مکروه است یا اقتصار بر آیات سجده تا سجده کنند یا ترک آیت سجده

... [illegible] ... تا سجده نکند یا التحیات نماز ... رکوع و سجود و این معنی ...
لفظ است و در روایتی که لفظ اختصار واقع شده است و تفسیری که مشهور است از نخعی ... سلف
اول است. وعن عائشة رضي الله عنها قالت سألت رسول الله. گفت عائشه پرسیدم پیغمبر خدا را
صلى الله عليه وسلم عن الالتفات في الصلوة. از نگریستن بچپ و راست در نماز. فقال پس گفت
آنحضرت. هو اختلاس يختلسه الشيطان من صلوة العبد. التفات ربودنی است که میکند
آنرا شیطان از نماز بنده. یعنی میگیرد و میرباید شیطان از نماز بنده کمال آنرا. متفق علیه. و باید دانست
که التفات که مکروه است آنست که بگرداند گردن خود را تا بیرون آید از مواجهه قبله و اگر سینه
بگرداند تا بتمام از مواجهه قبله بر آید فاسد میگردد نماز اما بگوشه چشم نگریستن که آنرا ملاحظه گویند
نه مفسد است نه مکروه اما باید که آنرا بسیار نکند و عادت نگرداند و از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
حدیثی روایت کرده اند که گاهی ملاحظه میکرد بگوشه چشم باحوال مقتدیان می نگریست و لیکن در صحت
این حدیث سخن است. کسی از امام احمد پرسید و گفت بعضی از اهل حدیث روایت میکنند باسناد
که پیغمبر صلی الله علیه و سلم ملاحظه و التفات میکرد امام احمد بروی انکار عظیم کرد و رنگ او متغیر شد
و بدن او در ارتعاش و ارتعاد افتاد و گفت این حدیث را اسناد صحیح نیست. وعن ابي هريرة
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لينتهين اقوام عن رفعهم ابصارهم
عند الدعاء في الصلوة الى السماء. باید که باز آیند گروههای مردم از برداشتن ایشان نظرهای خود
نزد دعا در نماز بسوی آسمان. او لتخطفن ابصارهم. یا آنکه برداشته شود بیناییهای ایشان یعنی باید
باز آیند از برداشتن بصرها و اگر باز نیایند ربوده میشود بصرها. و روایت کرده شده است که آنحضرت
صلی الله علیه و سلم برمیداشت در نماز بصر خود را بسوی آسمان چون نازل شد قول حق سبحانه و تعالی
والذين هم في صلوتهم خاشعون پست کرد سر خود را. رواه مسلم. وعن ابي قتادة قال رأيت النبي
صلى الله عليه وسلم يؤم الناس وامامة بنت ابي العاص على عاتقه. گفت ابو قتاده دیدم آنحضرت را
که امامت میکرد مردم را و حال آنکه امامه دختر ابی العاص بر کتف آنحضرت بود و ابو العاص داماد آنحضرت
بود زوج زینب که یکی از بنات مطهره آنحضرت بود و این امامه دختر زینب بود که در بعضی اوقات بنماز آنحضرت
آمده متعلق شده بود و آنحضرت او را بر کتف خود نشانده نماز میکرد. فاذا ركع وضعها. پس چون
رکوع میکرد آنحضرت می نهاد او را بر زمین تا رکوع کردن و سجده کردن آن طفل بر زمین افتاده میبود
واذا رفع من السجود اعادها. و چون برمیداشت سر از سجود باز برمیداشت برکتف. اینجا کسی را توهم میشود

متفق علیه صح

که این برداشتن آنحضرت صلی الله علیه و سلم امامه را و نهادن بر زمین و باز برداشتن فعل کثیر بود
و اگر قلیل هم باشد لابد مکروه بود پس خطابی میگوید که برداشتن امامه مقصود و تعمد از آنحضرت صلی الله
علیه و سلم نبود بلکه وی بجهت غایت الفت که با آنحضرت در غیر حالت نماز داشت در نماز آمده میچسپید
و متعلق میشد و در وقت رکوع از کتف شریف بر زمین می افتاد و آنحضرت او را از خود دور
نمیکرد پس برداشتن و نهادن از آنحضرت نباشد و نسبت آنها با آنحضرت در صورت فعل مجاز است
پس حاجت نیست که گویند این فعل کثیر نبود و فعل کثیر آنست که متوالی باشد و این چنین نبود زیراکه
طمانینه در ارکان نماز از آنحضرت بسیار بود یا گویند که اینحالت پیش از تحریم فعل کثیر بود یا مخصوص بآنحضرت
باشد و گفته اند که این از غایت رعایت خشوع آنحضرت بود که اگر بر نمیداشت گریه میکرد و موجب شغل سر
میشد بیشتر از شغل رفع و اختلاف کرده اند که این در نماز فرض بود یا نماز نفل و ظاهر از قول او یؤم الناس
آنست که در نماز فرض بود و نیز در روایتی آمده است که در نماز ظهر یا عصر بود و بعضی گویند در نماز نفل بود
احیانا نماز نفل بجماعت میگزاردند و الظاهر هو الاول والله اعلم. متفق علیه. وعن ابي سعيد
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا تثاءب احدكم في الصلوة فليكظم ما استطاع. تثاؤب
بهمزه است و تثاوب بواو خطاست و اسم از وی ثؤبا می آید بضم مثلثه و فتح همزه و بمد بمعنی
فازه و آن تنفسی است که میگشاید از وی دهن و سبب وی امتلای معده و کدورت حواس و ثقل بدن
و سستی او و میل بکسل و نوم است و لهذا نسبت کرده اند آنرا بشیطان و فرموده التثاؤب من
الشیطان میفرماید چون فازه کند یکی از شما در نماز باید که رد کند و باز دارد آنرا تا تواند و طریق رد کردن
آنست که فراهم آرد لبها را و بگیرد لب زیرین خود را بدندان یا بنهد پشت دست چپ بر دهان و در روایت
فليكظم فاه بزیادة لفظ فاه پس گو به بندد دهان خود را. فان الشيطان يدخل. زیراکه شیطان میدرآید
یعنی در دهن. رواه مسلم. و في رواية البخاري عن ابي هريرة قال اذا تثاءب احدكم في الصلوة
فليكظم ما استطاع ولا يقل ها. و نگوید ها و این لفظی است که در وقت فازه نزد عدم ضبط حال از دهان
می آید و در بعضی نسخها مکرر آمده پس میفرماید این لفظ را. فانما ذلكم من الشيطان يضحك منه. زیراکه
نیست گفتن این لفظ مگر از شیطان که میخندد از آن و مراد بخنده شیطان رضا و خوشحالی او
از اینحالت از جهة بودن آن باعث بر کسل از عبادت و موجب تشویه و تقبیح شکل و صورت. وعن
ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله. روایت است از ابی هریره که گفت پیغمبر خدا صلی الله
عليه وسلم ان عفريتا من الجن تفلت البارحة. بدرستیکه جنی از جنیان بناگاه برآمد دیشب

الخدري

وفی نسخة یعنی از میان بهمیان که بند کرده است البتّه از سلیمان پیغمبر علیه السلام لیقطع علیّ صلوتی
تا ببرد بر من نماز مرا و عفریت بکسر عین و سکون فا و بکسر فا و تشدید را نیز آمده شیطان قوی سرکش ظالم
و عفاره خبث و شیطنت و بعضی گویند که از عفر و تخفیف است غلطیدن و غلطانیدن در خاک یعنی
شیطان قوی که می غلطاند قرین خود را در خاک فامکننی الله منه پس قادر گردانید مرا خدای تعالی
بر وی فاخذته پس گرفتم من او را فاردت ان اربطه علی ساریة من سواری المسجد پس خواستم
که بر بندم او را بر ستونی از ستونهای مسجد حتی تنظروا الیه کلکم تا آنکه نگاه کنید بوی همه شما
فذکرت دعوة اخی سلیمان پس یاد کردم من دعای برادر خود را که سلیمان است علیه السلام ربّ هب
لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی پروردگارا ببخش مرا ملکی و سلطنتی که نشاید و نباید مر هیچ یکی را بعد از من
مراد باین ملک تسخیر جن و شیاطین و تصرف کردن در ایشان است و چون سلیمان علیه السلام این دعا
کرد و این ملک را مخصوص بخود خواست کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نخواست که اظهار تصرف کند در و
و شکستی در کارخانه سلیمان افکند و الّا بقوّت تصرّف و قدرت سلطنت وی صلی الله علیه وسلم
زیاده بر آن بود و ملک و ملکوت جن و انس و تمامه عوالم بعد بر و تصرّف آلهی عزّ و علا در حیطه قدرت و تصرف
وی بود فرددته خاسئا پس براندم او را خرد و خوار دارنده و نا یابنده مقصود خود را از من و اصل خسا
بمعنی راندن سگ است متفق علیه وعن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نابه
شیء فی الصلوة کسی که نازل شود و حادث گردد او را چیزی در نماز چنانکه بخواند او را کسی یا افتد طلب در آن یا در آمد
و نمیداند آنکس که وی در نماز است فلیسبّح پس باید که تسبیح کند مصلّی و گوید سبحان الله تا بداند آنکس که
وی در نماز است و دست بر هم زند که آواز بر آید فانّما التصفیق للنساء زیرا که نیست دست بر هم زدن
مگر برای زنان و لایق نیست بوقار و گرانباری مردان و تصفیق مر زنان راست و طریق تصفیق آنست
که بطن کف ایمن بر ظهر کف ایسر زنند و بطن کف بر بطن کف نزنند بطریق لعب و اگر بزنند نماز فاسد گردد کذا فی
شرح مسلم متفق علیه

الفصل الثانی

عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال کنّا نسلّم
علی النبی گفت ابن مسعود بودیم ما که سلام میگفتیم بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم و هو فی الصلوة و حالی
که آنحضرت در نماز میبود قبل ان نأتی ارض الحبشة پیش از آنکه بیائیم ما از زمین حبشه را و هجرت کنیم
بسوی وی فیردّ علینا پس رد میکرد آنحضرت بر ما سلام را و میگفت جواب سلام ما را فلمّا رجعنا
من ارض الحبشة پس چون برگشتیم ما از زمین حبشه اتیته آمدم من آنحضرت را فوجدته یصلّی
پس یافتم من او را که نماز میگزارد فسلّمت علیه پس سلام گفتم بر وی فلم یردّ علیّ پس رد نکرد بر من سلام را

نسخة: فی صلوته

وفی روایة و در روایتی اینچنین آمده است که قال التسبیح للرجال والتصفیق للنساء تسبیح برای مردان صح

و نگفت جواب سلام مرا حتی اذا قضی صلوته تا وقتی که نماز کرد قال انّ الله یحدث
من امره ما یشاء پدید می آرد هر چه خواهد انّ الله تعالی نو پیدا میکند از امر خود وان ممّا احدث
ان لا تکلّموا فی الصلوة و تحقیق از جمله آنچه پدید آورده است از امر خود اینست که سخن نکنید در نماز
فردّ علیّ السلام پس رد کرد بعد از این سخن بر من سلام را و قال انّما الصلوة لقراءة القرآن وذکر الله
و گفت نیست نماز مگر برای خواندن قرآن و ذکر خدا فاذا کنت فیها فلیکن ذلک شانک
پس چون باشی تو در نماز پس میباید که باشد کار تو همین خواندن قرآن و ذکر خدا رواه ابوداود
وعن ابن عمر قال قلت لبلال کیف کان النبیّ روایت است از ابن عمر که گفت گفتم مر بلال را چگونه بود
صلی الله علیه وسلم یردّ علیهم رد میکرد سلام را بر ایشان حین کانوا یسلّمون علیه
سلام میدادند ایشان بروی و هو فی الصلوة در حالی که وی نماز میکرد قال کان یشیر بیده گفت بلال که
بیده بود آنحضرت که اشارت میکرد بدست خود با این طریق که بسط میکرد کف و میگردانید بطن
کف را اسفل و ظهر او را فوق چنانکه در حدیث ابی داود و ترمذی و نسائی از ابن عمر آمده و گاهی اشارت
میکرد باشارت انگشت چنانچه همین سه کس روایت کرده اند از صهیب صاحب سفر السعادة گفته است
که گاهی ایما میکرد بسر مبارک خود و ما این را صریح در حدیث نیافتیم و بعضی شراح نوشته اند که
جایز است رد سلام باشارت بچشم و سر بی ذکر حدیث والله اعلم ماند آنکه رد سلام باین طریق
پیش از نسخ بود یا بعد از نسخ و آنچه منسوخ شد رد سلام بکلام بود و هو الظاهر رواه الترمذی
وفی روایة النسائی نحوه وعوض بلال صهیب و در روایت نسائی بدل بلال صهیب واقع شده یعنی
در روایت ترمذی اینچنین آمده است که ابن عمر از بلال سوال کرد و در روایت نسائی آمده که ابن عمر از
صهیب پرسید پس احتمال دارد که از هر دو پرسیده باشد کذا فی شرح الشیخ و آنچه در روایت ترمذی
و ابی داود و نسائی است آنست که صهیب گفته که گذشتم برسول خدا صلی الله علیه وسلم و حال آنکه
وی نماز میکرد پس سلام کردم بروی پس رد کرد سلام را باشارت اصبع و ذکر سوال ابن عمر
را در حدیث بلال ذکر کرده اند وعن رفاعة بکسر را بن رافع قال صلّیت خلف رسول الله
صلی الله علیه وسلم گفت نماز گزاردم پس آنحضرت فعطست پس عطسه کردم فقلت الحمد لله
حمدا کثیرا طیّبا مبارکا فیه مبارکا علیه ثنا مر خدا را ثنای بسیار پاک برکت کرده شده
در ذات آن برکت کرده شده مر ثنا گوینده را بر آن ثنا و در جزای آن کما یحبّ ربّنا و یرضی چنانکه دوست
میدارد پروردگار ما حمد را و خشنود است از آن حمد و از گوینده آن فلمّا صلّی رسول الله صلی الله علیه وسلم

انصرف. یعنی چون نماز گزارد آنحضرت برگشت. فقال من المتکلم فی الصلوة. پس گفت کیست و بعد
چه کس بود سخن کننده در نماز. فلم یتکلم احد. پس جواب نداد هیچ یکی از ترس آنکه موجب خطاب
نکرده. ثم قالها الثانیة. پس گفت آنحضرت همین کلمه را که چه کس بود سخن کننده در نماز دوم بار.
فلم یتکلم احد. پس جواب نداد هیچ یکی. ثم قالها الثالثة. پس گفت این را آنحضرت سوم بار.
فقال رفاعة. پس چون ضرورت شد که جواب آنحضرت باید گفت رفاعة گفت. انا. منم متکلم. یا رسول الله.
فقال رسول الله. پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم. والذی نفسی بیده. سوگند بآن خدای
که بقای ذات من در دست قدرت اوست. لقد ابتدرها بضعة وثلثون ملکا. هر آینه بتحقیق
شتابی کردند در پیش آمدن باین کلمات و برداشتن آنها را بمصعد قبول سی و چند فرشته. ایهم یصعد
بها. که کدام یکی از آنها بر دارد آن کلمات را. رواه الترمذی وابوداود والنسائی. و این حدیث دلالت دارد
بر آنکه عاطس در صلوة اگر حمد گوید اگر چه بلند گوید نماز فاسد نمیگردد و شیخ ابن الهمام گفت که اگر در نفس خود
بگوید و لب نجنباند فاسد نمیگردد و اگر لب بجنباند فاسد گردد انتهی مگر آنکه این حدیث در وقتی وارد شده باشد
که مباح بود تکلم در صلوة والله اعلم. وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم التثاؤب فی الصلوة من الشیطان. فاژه کردن خصوصا در نماز از شیطان است زیرا که
آن مستجلب کسل و نوم و ثقل بدن و سستی و بی شوقی است و شیطان بدان راضی است و در حدیث آمده است که
ان الله یحب العطاس ویکره التثاؤب. و محبت عطسه بجهت آنکه وی علامت قوت دماغ و فرح و نشاط است
بر عکس تثاؤب و با وجود آن وارد شده که عطسه شدیده از شیطان است چنانکه تثاؤب مفرط و آنحضرت
پست میکرد آواز عطسه را و می بست دهان بتثاؤب و تمامه فی باب العطاس والتثاؤب. فاذا تثاءب
احدکم فلیکظم ما استطاع. ترجمه این گذشت. رواه الترمذی. روایت کرد این حدیث را ترمذی
وفی اخری له ولابن ماجة. و در روایت دیگر مر ترمذی را و در روایت ابن ماجه بجای فلیکظم ما استطاع
فلیضع یده علی فیه. پس باید که بنهد دست خود را بر دهن خود. کظم لبها فراهم آوردن و لب بر بستن است
نیز میشود چنانکه گذشت ولیکن چون در حدیث نهادن دست بر دهان آمده باید که همین متعین باشد مگر آنکه
در اخبار و آثار آن نیز آمده باشد. وعن کعب بن عجرة. بضم عین مهمله و سکون جیم صحابی است از اصحاب
شجره. قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ احدکم فاحسن وضوءه. وقتی که وضو کند
یکی از شما پس نیک کند وضوی خود را بشرائط و آداب و توجه و حضور و گفته اند که بمقدار توجه و حضور که
در وضو دست دهد همان مقدار در نماز روی مینماید. ثم خرج عامدا الی المسجد. پس بر آید بسوی مسجد قاصد

ونادی امتثال الامر

و نادی امتثال الامر و نحو بهت و تعرض لطف مناجات. فلا یشبکن بین اصابعه فانه فی الصلوة.
پس باید که تشبیک نکند میان اصابع خود یعنی در نیارد انگشتان را در یکدیگر زیرا که چون بنیت نماز میرود
گویا در نماز است و تشبیک در نماز منهی عنه است از جهت منافات وی بخشوع و خضوع و بر همین
قیاس هرچه بحالت صلوة منافات دارد و درین تنبیه است که بنده را باید که در طریق صلوة حاضر
و متخشع رود و با ادب و وقار باشد. رواه احمد والترمذی وابوداود والنسائی. بدانکه از تشبیک اصابع
نهی واقع شده است طیبی گفت شاید که نهی از جهت بودن اوست علامت خصومت و فتنه و در هم
افتادن و در وقتی که ذکر کرد آنحضرت فتن را تشبیک کرد میان اصابع پوشیده نماند که تشبیک برای اتفاق
والتیام نیز کرده اند چنانکه در باب اعطای خمس بذوی القربی از برای اتفاق بنی هاشم و بنی المطلب ذکر کرده شده
و ظاهر آنست که سبب نهی بجهت بودن اوست برخلاف حال خشوع و خضوع و لهذا تخصیص کرده اند نهی
را بحالت نماز یا رفتن بنماز و بخاری در صحیح خود از برای تشبیک الاصابع فی المسجد بابی عقد کرده و باز
دو حدیث آورده که دلالت بر جواز آن دارند و گفته اند که نهی بر تقدیریست که بطریق عبث باشد
و جواز بطریق تمثیل و غرض افاده معنی چنانکه در ذکر فتن کرده اند. وعن ابی ذر قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا یزال الله عز وجل مقبلا علی العبد وهو فی صلوته. همیشه است خدای
تعالی اقبال آرنده و بنظر لطف و عنایت و محبت نگرنده بر بنده در حالی که بنده در نماز است ما لم
یلتفت. مادام که چپ و راست نگرد بنده. فاذا التفت انصرف عنه. پس چون چپ و راست نگرد بنده
بر میگردد خدای تعالی از اقبال و باز میگرداند نظر عنایت و لطف را از بنده فی الحال. رواه احمد
وابوداود والنسائی والدارمی. و ترمذی از حدیث انس آورده و تصحیح نموده است که چون بایستد
مرد در نماز اقبال کند بسوی وی پروردگار تعالی بوجه کریم خود و چون التفات کند و بجانب غیر نگرد بنده گوید
پروردگار تعالی ای ابن آدم بجانب که مینگری ترا کسی هست بهتر از من که بسوی او مینگری روی خود
بمن آر بار دوم التفات کند باز حق جل و علا همچنین گوید چون بار سیوم نگرد بگرداند حق تبارک و تعالی
وجه کریم خود را از وی و این معنی را شاعر در لباس مجاز ادا نموده میگوید رباعی آمد بحران دلبر خونین جگران
گفت ای ز تو بر خاطر من بار گران. شرمت بادا که من بسویت نگران. باشم و تو نهی چشم بسوی دگران.
وعن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال یا انس اجعل بصرک حیث تسجد
ای انس بگردان بینائی خود را آنجا که سجده میکنی ظاهر این حدیث دلالت دارد بر استحباب نظر
بسوی موضع سجود در تمام نماز و همین است عمل شافعیه چنانکه کلام بیضاوی در تفسیر کریمه هم فی صلوتهم

خاشعون [illegible] آن ولکن طیبی گفته که مستحب است که نظر کند در قیام بموضع سجود [illegible]
یا در سجود به بینی و در تشهد بکنار و این موافق است بانچه علمای حنفیه گفته اند [illegible] که نظر کند
نزد سلام بدوشهای خود کذا فی النهایة شرح الهدایة و بعضی علما گفته اند که در حرم شریف نظر بکعبه دارد
و اینجا در ذکر راوی در اصل کتاب بیاض است و در حاشیه نوشته اند که رواه البیهقی فی سننه الکبیر
من طریق الحسن عن انس رفعه وعنه قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم یا بنی ای
پسرک من تشریف کرد انس را باین خطاب بجهت صغر سن وی و صدق او در خدمت و محبت وی صلی الله علیه وسلم
مر او را و وی هشت ساله بود که آنحضرت هجرت آورد بخدمت شریف در آمد ایاک والالتفات
فی الصلوة دور دار خود را از التفات کردن در نماز فان الالتفات فی الصلوة هلکة زیرا که بدرستی که
التفات در نماز سبب هلاک شدن است در آخرت از جهة بودن او طاعت شیطان و روی گردانیدن از توجه
بحضرت رحمان و هلکه بفتح ها و لام هلاک بمعنی نیست شدن فان کان لا بد ففی التطوع لا فی الفریضة
پس اگر هست که چاره نیست ترا از التفات کردن و راضی میشوی بنقصان نماز و فوت کمال پس باری
در نماز نفل کن که کار آن نسبت بفرض سهل است نه در نماز فرض که اهتمام بتمام و کمال آن ضرور است
و در حقیقت نقصان در نفل موجب تطرق نقصان است بفرض زیرا که نوافل مکملات فرایض اند رواه
الترمذی وعن ابن عباس رضی الله عنه قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یلحظ فی
الصلوة یمینا وشمالا بود آنحضرت که بگوشه چشم می نگریست در نماز بجهة تعلیم انکه آن مبطل نیست
یا بجهة نگاه باحوال بعضی مقتدیان و طیبی گفته که شاید که آن نیز در نماز نفل باشد بجهة حدیثی که گذشت
و گفته اند که شارع اگر فعل مکروه کند بجهت تعلیم اصل جواز مکروه نباشد ولا یلوی عنقه خلف ظهره
و نمی پیچید و نمیگردانید گردن و سر خود را بجانب پشت و یمین و شمال هم میلی بان طرف دارد فهم
پس معلوم شد که آنچه مکروه است لی عنق است نه لحظه عین رواه الترمذی والنسائی وسابقا
گذشت که اسناد این حدیث صحیح نیست والله اعلم وعن عدی بن ثابت تابعی انصاری کوفی است
و ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده و ابو حاتم گفته صدوق است و گفته اند که شیعی مفرط است
و بعضی گفته اند که رافضی غالیست و لیکن ثقه است و بود امام مسجد شیعه و عالم و قاضی ایشان [illegible]
عشرة ومائة و نام جد او دینار است عن ابیه عن جده روایت میکند عدی از پدرش از جدش [illegible] است
جدش حدیث را با آنحضرت قال گفت آنحضرت العطاس بضم عین و تخفیف طا عطسه زدن
والنعاس بضم نون و تخفیف عین خواب شدن یا ثقل خواب یا اول آن والتثاؤب [illegible]

کردن

گریستن [illegible] والقیء [illegible] بضم زا و نون
از بینی رفتن من الشیطان این همه چیزها که واقع شوند از شیطان اند بسبب رضا و خوشحالی او
که سبب بطلان نماز و نقصان آن میشوند و عطسه اگرچه محبوب الهی تعالی است اما کثرت و شدت وی گاهی مانع
قرآءت و حضور در حضرت حق و استغراق در مناجات او میگردد و نعاس و تثاوب خود ظاهر است و حیض
و قی و رعاف نیز مفید اند بوجود آنها در نماز و لیکن تخصیص ذکر فی الصلوة در پهلوی سه چیز اول
بجهة آن کرد که اینها جمع میشوند بنماز و مبطل آن نیستند بخلاف سه چیز اخیر که مبطل صلوة اند و اگرچه این
اشیا همه امور طبعیه اند که وارد میشوند بر آدمی بی اختیار وی و قادر نیست بر دفع آن ولیکن موجب او اقتضا
و استحسان شیطان میشوند بجهتی که ذکر کرده شد رواه الترمذی وعن مطرف بضم میم و فتح طا
و تشدید رای مکسوره و فا در آخر بن عبد الله بن الشخیر بکسر شین معجمه و کسر خای معجمه مشدده
و سکون تحتانیه و را در آخر عن ابیه روایت میکند مطرف که از تابعین است از پدر خود
عبد الله بن الشخیر که از صحابه است قال اتیت النبی گفت آمدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم وهو
یصلی ولجوفه ازیز کازیز المرجل و حال آنکه آنحضرت نماز میگزارد و مر درون آنحضرت را آواز
جوشی بود مانند جوش دیگ سنگین یا مسین ازیز بفتح همزه و کسر زای اولی و سکون تحتانیه سخت جوشیدن
دیگ با آواز یعنی مبتدا از آن مرجل بکسر میم و سکون را و فتح جیم دیگ از سنگ یا آهن و مس و در مشارق
گفته مرجل دیگ و بعضی گویند از مس یعنی من البکاء میخواهد راوی ازین عبارت آنکه میگریست آنحضرت
با جوش درون و فی روایة قال رأیت یصلی وفی صدره ازیز کازیز الرحی من البکاء و در روایت دیگر
اینچنین آمده که گفت دیدم که نماز میگزارد آنحضرت و در سینه مبارک وی آواز بود از گریه مانند آواز آسیا
که میگردد رواه احمد روایت کرد این حدیث را امام احمد بهر دو روایت و روی النسائی الروایة
الاولی و ابو داود الثانیة و روایت کرد نسائی روایت نخستین را و روایت کرد دوم را ابو داود
و از این حدیث معلوم شد که گریه باطل نمیگرداند نماز را و در هدایه گفته که اگر بنالد یا آه کشد یا بگرید و آواز
بلند کرد اگر از یاد کردن بهشت و دوزخ است قطع نمیکند نماز را و اگر از وجع و مصیبت است قطع میکند
وعن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام احدکم الی الصلوة
فلا یمسح الحصی چون بایستد یکی از شما بنماز پس باید که هموار نکند زمین را از سنگ ریزه و در روایتی
فلا یسوی الحصی از تسویه بمعنی برابر کردن آمده فان الرحمة تواجهه زیرا که بدرستی که رحمت مواجه میکند
مصلی را و اقبال میکند و نازل میگردد بر وی پس لایق نیست که درین مقام سوء ادب و لعب بحصی کنند تا او

دریافت انوار رحمت الهی محروم کردد و بعضی گویند که مراد آنست که رحمت نازل میشود بر چیزی می افتد که مواجهه مصلی است که زمین باشد یا حصی باشد پس باید که هم بر حصی سجده کند و تغییر ندهد. رواه احمد والترمذی وابو داود والنسائی وابن ماجة وعن ام سلمة قالت رأى النبی صلی الله علیه وسلم غلاما لنا یقال له افلح. گفت ام سلمه که دید آنحضرت غلامی را که مار ابود گفته میشد مر او را افلح که نام او افلح بود و در روایتی رباح آمده اذا سجد نفخ. چون سجده میکرد میدمید زمین را تا گرد آلود نگردد روی وی فقال. پس گفت آنحضرت یا افلح ترب وجهك. خاک آلوده کن روی خود را و دم مکن تذلل و تمسکن درینصورت بیشتر است. رواه الترمذی وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الاختصار فی الصلوة راحة اهل النار. نهادن دست بر تهیگاه در نماز آسایش اهل دوزخ است آسایش در دوزخ نمیباشد لیکن کافران توهم آنکه شاید آسایشی یابند میکنند و کلام درین حدیث در فصل اول در حدیث ابو هریره گذشت. رواه فی شرح السنة وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقتلوا الاسودین فی الصلوة الحیة والعقرب. بکشید دو سیاه را در نماز که مار و کژدم است و گفته اند که بزند بیک زدن یا دو زدن و اگر سه بار زند پی هم نماز فاسد گردد. رواه احمد وابو داود والترمذی وللنسائی معناه. و مر نسائی را معنی اینحدیث است یعنی اینمعنی را بلفظی دیگر روایت کرده وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی تطوعا والباب علیه مغلق. گفت عائشه بود آنحضرت که میگزارد نماز نفل را و حال آنکه در بر آنحضرت بسته بود یعنی در بسته نماز میگزارد فجئت فاستفتحت. پس آمدم من پس طلب کردم گشادن در را فمشی ففتح. پس راه رفت آنحضرت پس بگشاد در را برای من یعنی از آنجا که استاده بود برای نماز قدمی چند زد و بگشاد در را ثم رجع الی مصلاه. بستر باز برگشت بجائی که نماز میگزارد. و ذکرت ان الباب کان فی القبلة. و ذکر کرد عائشه که در خانه بود در جانب قبله یعنی نزد آمدن آنحضرت بگشادن در تحول از قبله لازم نیامد و برگشتن مصلا بطریق باز پس رفتن بود پس آمدن و برگشتن استقبال قبله بحال خود بود و نیز گفته اند که خانه تنگ بود گنجایش گشت. رواه احمد وابو داود والترمذی وروی النسائی نحوه. وعن طلق بن علی رضی الله عنه صحابی است روایت میکند ازوی پسر وی قیس بن طلق بن علی. قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا فسا احدکم فی الصلوة. چون گند کند یکی از شما یعنی بادی بر آید بی آواز در نماز فلینصرف فلیتوضأ. پس باید که برگردد از نماز پس وضو کند و در روایتی ولیعد ضا د بواو. ولیعد الصلوة. و باید که باز گرداند نماز را و این بر

افضلیت مجهول او رحمت استاده اگر بیک ... الطی که در فقه مذکور است نیز جایز است. رواه ابو داود وروی الترمذی مع زیادة ونقصان وعن عائشة رضی الله عنها قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا احدث احدکم فی صلوته. چون بشکند وضوی یکی از شما در نمازش فلیأخذ بانفه ثم لینصرف. پس باید که بگیرد بینی خود را پس برگردد از نماز تا در خیال مردم افتد که رعاف حادث شده و خون بینی میرود و پرده حیا از نقض وضو در نماز برنیفتد که در عادت آنرا داخل نقص میدارند و در غیبت می افتد و حیا و بیم عیب گردن مردم و بی آبروئی در نماز کردن بحدث نیفکند و از مجتهد گفته اند که هر که در نفس الامر محق بود و در ظاهر محل اعتراض باید که بر نفس خود ستره و کتمان کند تا مردم آبروی وی نفکنند و بعیبی که ندارد منسوب نگردانند و این از باب کذب نیست بلکه از جمله معاریض بفعل است و از و ادی بانی نیست بلکه از تجمل و تستر است و در وی رخصت است کذا قالوا. رواه ابو داود. و حکایت آورده اند که در عهد امیر المؤمنین عمر در جماعه که در نماز استاده بودند از شخصی حدثی واقع شد و آن شخص بواسطه شرم بوضو بر آمدیم بحدث نو است که نماز کند عمر رضی الله عنه فرمود بیائید تا همه وضو کنیم که فقط ندارد و وضو بر وضو نور علی نور است تا آن شخص موسوم بعیب نگردد و در ورطه بی وضو نماز کزاردن نیفتند وعن عبد الله بن عمرو رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا احدث احدکم وقد جلس فی آخر صلوته. چون بشکند وضوی یکی از شما و حال آنکه بتحقیق نشسته است در آخر نماز خود یعنی بمقدار تشهد نشسته قبل ان یسلم. پیش از آنکه سلام گوید فقد جازت صلوته. پس بتحقیق روا شد و تمام گشت نماز وی و این موافق مذهب ابی حنیفه است که سلام دادن نزد وی فرض نیست و نزد شافعی فرض است ولیکن خروج نزد ابی حنیفه بفعل فرض است پس حدیث را بر تعمد آن حمل کنند تا فعل حاصل شود پس ظاهر اینحدیث مؤید مذهب امامین باشد که خروج بفعل مصلی را فرض نمیدارند. رواه الترمذی وقال هذا حدیث اسناده لیس بالقوی. روایت کرد اینحدیث را ترمذی و گفت اینحدیثی است که اسناد وی قوی نیست وقد اضطربوا فی اسناده. و بتحقیق اضطراب کرده اند راویان در اسناد وی و در مقدمه معلوم شد که حدیث مضطرب آنست که روایت کرده شود بر وجوه مختلف و این علامت ضعف است از جهة دلالت بر عدم ضبط روات آن

الفصل الثالث

عن ابی هریرة رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم خرج الی الصلوة. روایت میکند ابو هریره که آنحضرت بیرون آمد برای نماز فلما کبر انصرف. پس هرگاه که تکبیر آورد برای احرام برگشت داومی الیهم ان کما کنتم. و اشارت کرد بسوی صحابه که بحال خود باشید چنانکه هستید

نسخه از بجدیث

زیاده بریکدیگر خطوه

اوما کما

کما انتم کر

ثُمَّ خَرَجَ إِلَيْنَا ... بیرون آمد از مسجد فَاغْتَسَلَ پس غسل کرد ثُمَّ جَاءَ وَرَأْسُهُ يَقْطُرُ پس آمد آنحضرت
و حال آنکه می چکید آب از سر مبارک فَصَلَّى بِهِمْ پس نماز گزارد باصحاب فَلَمَّا صَلَّى قَالَ إِنِّي كُنْتُ
جُنُبًا پس هرگاه تمام کرد نماز گفت بدرستی که من بودم جنب فَنَسِيتُ أَنْ أَغْتَسِلَ پس فراموش
کردم که غسل کنم و بفراموشی بنماز درآمدم رَوَاهُ أَحْمَدُ وَرَوَاهُ مَالِكٌ عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ مُرْسَلًا
روایت کرد اینحدیث را امام احمد از ابی هریرة و روایت کرد آنرا امام مالک از عطاء ابن یسار که از
تابعین است بطریق ارسال و معنی ارسال در مقدمه معلوم شده و استدلال کرده اند شافعیه باینحدیث بر آنکه
نماز مقتدیان باطل نمیشود بظهور بطلان نماز امام چه آنحضرت بنماز درآمد و قوم نیز درآمدند بعد از آن ظاهر
گشت جنابت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و باطل شد نماز وی و مقتدیان هم بر آن تحریمه باقی و مستقیم
ماندند و حکم ببطلان نماز ایشان نکردند و امر باعادت تکبیر احرام واقع نشد و مذهب حنفیه آنست که
که فساد نماز امام متضمن فساد نماز قوم است زیرا که امام ضامن نماز مأموم است و در حدیث آمده
الامام ضامن و جواب میگویند اصحاب ما که از اینحدیث این معلوم نشد که قوم نیز تکبیر احرام برآورده
بودند و در نماز داخل شده شاید که استفسار آنحضرت بجنابت بعد از تکبیر خود پیش از تکبیر ایشان باشد
و حال آنکه در صحیح مسلم آمده است که استاد آنحضرت در مصلای خود پیش از آنکه تکبیر برآرد پس برگشت
و بغسل برآمد پس اگر قصه حدیث کتاب و حدیث مسلم یکیست بر آن حمل باید کرد که خواست تکبیر گوید
و در نماز درآید و اگر دو قصه است جواب همانست که گفته شد که برآمدن آنحضرت صلی الله علیه و سلم
پیش از تکبیر قوم بود و شیخ ابن الهمام از امام احمد در کتاب الآثار می آرد که امیر المؤمنین علی گفت در باب
مردی که امامت کرد قومی را جنب یا بی وضو اعادت کند امام نماز را و اعادت کنند قوم نیز و
می آرد که یکبار امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نیز امامت کرد قومی را جنب یا بی وضو پس اعاده کرد نماز را
و امر کرد ایشانرا که اعادت کنند وَعَنْ جَابِرٍ قَالَ كُنْتُ أُصَلِّي الظُّهْرَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
گفت جابر بودم من که میگزاردم نماز پیشین را با آنحضرت فَآخُذُ قَبْضَةً مِنَ الْحَصَى پس میگرفتم
مشتی از سنگریزه لِتَبْرُدَ فِي كَفِّي تا سرد گردد در کف دست من أَضَعُهَا لِجَبْهَتِي أَسْجُدُ عَلَيْهَا می نهادم
پیشانی خود در حالتی که سجده میکنم بر آن لِشِدَّةِ الْحَرِّ میکردم این فعل را از جهت سختی گرما ازینجا
معلوم میشود که این مقدار فعل عفو است در نماز و کثیر هم نیست زیرا که میگرفت از آن یک گرفتن بدست
رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَرَوَى النَّسَائِيُّ نَحْوَهُ وَعَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ قَالَ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
يُصَلِّي گفت ابو درداء ایستاد آنحضرت در حالی که نماز میکند فَسَمِعْنَاهُ يَقُولُ پس شنیدیم آنحضرت را

که میگفت أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ پناه میگیرم بخدا از تو ثُمَّ قَالَ أَلْعَنُكَ بِلَعْنَةِ اللَّهِ پس گفت
آنحضرت لعنت میکنم ترا بلعنت خدا ثَلَاثًا سه بار گفت این قول را وَبَسَطَ يَدَهُ كَأَنَّهُ يَتَنَاوَلُ
شَيْئًا و فراخ کرد آنحضرت دست خود را گویا که میگیرد چیزی را فَلَمَّا فَرَغَ مِنَ الصَّلَاةِ قُلْنَا پس هرگاه که
فارغ شد آنحضرت از نماز گفتیم ما يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ سَمِعْنَاكَ تَقُولُ فِي الصَّلَاةِ شَيْئًا لَمْ نَسْمَعْكَ
تَقُولُهُ قَبْلَ ذَلِكَ بتحقیق شنیدیم ترا که میگفتی در نماز چیزی را که نشنیدیم ترا که میگفتی آنرا پیش از آن
وَرَأَيْنَاكَ بَسَطْتَ يَدَكَ و دیدیم ترا که فراخ کردی دست خود را قَالَ إِنَّ عَدُوَّ اللَّهِ إِبْلِيسَ جَاءَ
بِشِهَابٍ مِنْ نَارٍ گفت آنحضرت که دشمن خدا که ابلیس است آورد شعله را از آتش درخشان فی الصحاح
شهاب درخش آتش لِيَجْعَلَهُ فِي وَجْهِي تا بگرداند آنرا و بزند در روی من فَقُلْتُ پس گفتم أَعُوذُ بِاللَّهِ
مِنْكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ سه بار ثُمَّ قُلْتُ پس گفتم أَلْعَنُكَ بِلَعْنَةِ اللَّهِ التَّامَّةِ لعنت میکنم
ترا بلعنت خدا که تام و کامل است فَلَمْ يَسْتَأْخِرْ پس پس نرفت و دور نشد ثَلَاثَ مَرَّاتٍ سه بار
این کلمه را گفتم و لعنت کردم ثُمَّ أَرَدْتُ أَنْ آخُذَهُ پس خواستم بگیرم او را و در بعضی نسخ آن أَخَذَهُ
وَاللَّهِ لَوْلَا دَعْوَةُ أَخِينَا سُلَيْمَانَ لَأَصْبَحَ مُوثَقًا يَلْعَبُ بِهِ وِلْدَانُ أَهْلِ الْمَدِينَةِ بخدا سوگند
اگر نمیبود دعای برادر ما سلیمان است که بتسخیر جن و اختصاص او بتصرف در ایشان کرده هر آینه صبح میکرد
آن شیطان بسته شده که بازی میکردند بوی خردان اهل مدینه شرح اینحدیث در آخر فصل اول
در حدیث ابی سعید گذشت و لیکن در آن حدیث عفریت من الجن واقع شده و در اینجا
ابلیس و میگویند که تصرف و تسخیر ملک سلیمان علیه السلام را بود بر جن بود نه بر ابلیس جواب میگویند
که چون ابلیس بصورت جن متمثل گشت و ظاهر شد سلیمان را نیز روی تصرف باشد چنانکه بر جن و میتوان گفت که
مراد با بلیس اینجا شیطان آدم نیست بلکه جن است و ابلیس محمول بر معنی لغوی است از ابلاس بمعنی نومیدی
از رحمت حق رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَعَنْ نَافِعٍ قَالَ إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ مَرَّ عَلَى رَجُلٍ وَهُوَ يُصَلِّي روایت
از نافع مولی ابن عمر گفت که ابن عمر گذشت بر مردی و حال آنکه آن مرد نماز میگزارد فَسَلَّمَ عَلَيْهِ
پس سلام کرد ابن عمر بر آن مرد فَرَدَّ الرَّجُلُ كَلَامًا پس جواب داد آن مرد سلام ابن عمر را بکلام چنانکه
متعارف است فَرَجَعَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ فَقَالَ لَهُ پس برگشت ابن عمر بسوی آن مرد پس گفت مر او را
إِذَا سُلِّمَ عَلَى أَحَدِكُمْ وَهُوَ يُصَلِّي فَلَا يَتَكَلَّمْ وَلْيُشِرْ بِيَدِهِ وقتی که سلام کرده شود بر یکی از شما و او در
نماز میگزارد پس باید که جواب سلام بکلام ندهد و باید که اشارت کند بدست چنانکه سابقا گذشت
رَوَاهُ مَالِكٌ

بَابُ السَّهْوِ

و در بعضی نسخ باب سجود السهو و سهو نسیان و غفلت و [illegible]

آدمی و امثال آن یکی سهو نیست و رغبتی دل بجانب دیگر و باید دانست که سهو و نسیان در رسول خدا
صلی الله علیه و سلم در اقوال در آنچه متعلق باخبار و بابلاغ باشد جایز نیست و در افعال اختلاف است
و مختار نزد اهل حق جواز است زیرا که احادیث صحیحه درین باب وارد شده پس چاره نیست از
قایل شدن بدان و محذوری هم لازم نمی آید بلکه متضمن حکمت است و بحقیقت از جمله اتمام نعمت بر امت و
اکمال دین برایشان است تا بشرف اقتدا و اتباع سنت مشرف شوند چنانکه فرموده است که
انما انسی لاسن و اگرچه وجود سنت بقول و امر نیز میشد چنانکه میفرمود هرکه سهو کند در نماز واجب است
بروی سجده اما وقوع سهو از آنحضرت و شرعیت فعل سجده مستلزم و متضمن حصول شرف اقتدا است
فافهم و باید فهمید که وقوع سهو و نسیان از آنحضرت از کدام مقام است لابد از مرتبه اشتغال و استغراق
در مقامی خواهد بود که دست عقول از دامن ادراک آن قاصر است

الفصل الاول

عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان احدکم اذا قام یصلی
جاءه الشیطان بدرستی که یکی از شما چون استد که نماز بگزارد می آید او را شیطان فلبس علیه
الشیطان کار بروی و خلط میکند و در شک و شبهه می افکند او را و لبس بفتح لام و سکون با پوشیدن
کار بر کسی و آمیختن تاریکی با روشنائی و لبس بتخفیف و تشدید هر دو روایت است و تشدید مفید مبالغه
فلا یدری کم صلی تا آنکه در نمی یابد که چند رکعت گزارده است فاذا وجد ذلک احدکم فلیسجد
سجدتین و هو جالس پس چون بیابد آن لبس و شک را یکی از شما پس باید که سجده کند دو سجده و حال آنکه
نشسته است متفق علیه بدانکه این صورت شک است و فرق میان شک و سهو آنست که در سهو جزم
میکند بیک جانب و در شک تردد که این است یا آن و گویند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم هرگز در شک نیفتاد
از جهه بودن آن از تلبیس شیطان اما در سهو و نسیان افتاده بغلبه استغراق و توجه بعالم دیگر و حکم شک مانند
حکم سهو است در وجوب سجدتین و حکم تفصیل در حدیث آینده بیاید و عن عطاء بن یسار تابعی
مشهور است و از کبار علمای مدینه مولی میمونه رضی الله عنها عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی
الله علیه و سلم اذا شک احدکم فی صلوته چون شک کند یکی از شما در نماز خود فلم یدر کم صلی
پس نیابد که چند رکعت گزارده است ثلثا او اربعا سه یا چهار فلیطرح الشک پس باید که بیفکند ازاله
شک را یعنی آن رکعت را که در شک است و لیبن علی ما استیقن و باید که بنا نهد بر چیزی که یقین دارد
و متیقن است وجود وی یعنی اقل چنانکه در صورت شک سه یا چهار سه را بنا نهد و قرار دهد ثم
یسجد سجدتین پس باید که سجده کند دو سجده چنانکه سجده سهو میباشد قبل ان یسلم

حتی لا یدری

پیش از آنکه سلام دهد و در روایتی بخاری این نیست و از اینجا است اختلاف در بودن
سجده سهو پیش از سلام یا بعد از سلام چنانکه بتفصیل در شرح حدیث دیگر بیان کنیم بعد ازان
فایده سجدتین بیان میفرماید بقول خود فان کان صلی خمسا پس اگر هست مصلی که گزارده است پنج
رکعت را یعنی شک کرد در سه یا چهار و بنا نهاد بر سه و در واقع چهار رکعت بود و چون رکعت دیگر
گزارد پنج رکعت شد شفعن له صلوته شفع میسازند این پنج رکعت بسبب این دو سجده که در حکم
یک رکعت اند مر مصلی را نماز او را یعنی پنج رکعت با این دو سجده سهو در حکم شش رکعت میشوند و ان
کان صلی اتماما لاربع و اگر گزارده است رکعت دیگر را بعد از بنا نهادن بر سه از برای تمام کردن مر چهار را
چنانکه در واقع هم سه رکعت بود پس باین رکعت چهار رکعت تمام شد کانتا ترغیما للشیطان
میباشند این دو سجده خوار گردانیدن و بینی بر خاک مالیدن شیطان را یعنی اگرچه برین تقدیر احتیاج
بسجدتین نیست که شفع گرداند مصلی را چنانکه بر تقدیر اول بود و لیکن فایده سجدتین رغم شیطان است
که میخواست در شک انداختن و از عبادت باز دارد مصلی برغم او سجده کرد و در عبادت افزود
رواه مسلم روایت کرد این حدیث را مسلم از عطاء بن یسار و رواه مالک عن عطاء مرسلا

از ابی سعید خدری رض

و روایت کرد آنرا مالک از عطاء بن یسار بطریق ارسال بی ذکر ابی سعید و معنی ارسال در مقدمه معلوم شد
و فی روایة شفعها بهاتین السجدتین و در روایت مالک بجای شفعن له صلوته که در روایت مسلم
مذکور شد همچنین واقع شده که شفعها بهاتین السجدتین یعنی شفع میگرداند مصلی آن پنج رکعت را
باین دو سجده چنانکه وجهش معلوم شد پیشتر بدانکه ظاهر این حدیث در آنست که در صورت شک بنا
بر اقل نهد که یقین است و عمل بتحری یعنی غالب ظن نکند و مذهب جمهور ائمه همین است و ترمذی میگوید
که نزد بعضی از اهل علم در صورت شک اعاده کند نماز را و امام ابو حنیفه گوید که اگر شک در اول بار
بود یعنی شک کردن عادت او نشده است تحری کند و بعد از تحری اگر غلبه ظن بر جانب احد واقع شود بهمان
عمل کند و اگر غلبه ظن حاصل نشود بنا بر اقل نهد و سجده سهو کند زیرا که بنا نهادن بر ظن غالب اصلی مقرر است
در شرع چنانکه در قبله و مانند آن و در صحیحین از ابن مسعود آمده که قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
اذا شک احدکم فلیتحر الصواب و لیتم علیه آورد این حدیث را شمنی در شرح نقایه و در جامع الاصول
از حدیث نسائی نیز در تحری صواب آورده و امام محمد در موطای خود گفته که آثار در باب تحری غالب ظن
بسیار واقع شده است و گفت اگر همچنین کرده نشود پس نجات از سهو و شک متعذر گردد و در صورت عادت
کثرت شک و اعتیاد حرجی عظیم است انتهی گفت بنده ضعیف اصلحه الله تعالی شانه که حاصل مقام اینست

که درین باب حدیث آمده [illegible] فی صلوته
فلیتحرّ الصواب سیوم حدیث که درین باب مذکور است که حاکم است به بنا نهادن بر یقین
جمع کرد ابو حنیفه میان هر سه حدیث بحمل اول بر عروض شک در اول بار و ثانی بر صورت وقوع
تحرّی بر یک جانب و ثالث بر عدم وقوع تحرّی این بکمال جامعیّت و نهایت تحقیق است در مذهب
امام اعظم اکرم رضی الله عنه والله اعلم وعن عبد الله بن مسعود ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
صلّی الظهر خمساً روایت است از ابن مسعود که آنحضرت گزارد نماز ظهر را پنج رکعت فقیل له
پس گفته شد مر آنحضرت را أزید فی الصلوة آیا زیادت کرده شد در نماز چهار رکعت بود که پنج گزارده
فقال وما ذاک پس گفت آنحضرت چیست این پرسیدن شما و برای چه میپرسید مگر زیاده از چهار رکعت گزارده ام
قالوا صلّیت خمساً گفتند گزارده پنج رکعت فسجد سجدتین بعد ما سلّم پس سجده کرد دو سجده
بعد از سلام دادن وفی روایة قال و در روایتی آمده است که فرمود انّما انا بشر مثلکم این است و
جز این نیست که نیستم من مگر آدمی مانند شما انسی کما تنسون فراموش میکنم چنانکه فراموش میکنید شما
فاذا نسیت فذکّرونی پس چون شک کند یکی از شما در نماز خود پس باید که تحرّی کند و طلب صواب از غالب ظن
فلیتمّ علیه پس باید که تمام کند بنا بر غالب ظن ثمّ لیسلّم پس باید که سلام گوید ثمّ یسجد
سجدتین پس باید که سجده کند دو سجده متّفق علیه در حدیث ذکر بنا بر اقل نیست و مراد
یعنی اگر تحرّی فائده نکند بنا بر اقل نهد و شافعیه چون قائل نیستند تحرّی مراد از تحرّی صواب اخذ باقل
دارند و نزد حنفیه در صورت گزاردن خمس تفصیل است اگر سهو کرد از قعدهٔ اخیره و برخاست برای
رکعت خامسه رجوع کند بقعده ما دام که سجده نکرده است برای رکعت خامسه و اگر سجده کرد باطل گردد
فرض او و لغو کند خامسه را و اگر کرده است قعدهٔ اخیره را و برخاست پیش از سلام رجوع کند بقعده
ما دام که سجده نکرده است برای خامسه و اگر سجده کرد تمام گشت فرض او و ضم کند بوی سادسه را و مستحب است
که سجده کند برای سهو از سلام و ظاهر حدیث دلالت دارد بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ضم
نکرد سادسه را و اکتفا کرد بسجده برای سهو چنانکه مذهب شافعی است و جواب ازین در شرح گفته
شده است فتدبّر وعن ابن سیرین عن ابی هریرة قال صلّی بنا رسول الله ابن سیرین که از مشاهیر
تابعین است و احوال او در موضع دیگر نوشته شده است روایت میکند از ابو هریره که گفت گزارد
بما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی امامت کرد احدی صلوتی العشیّ یکی از دو نماز شبانگاه را
که ظهر باشد یا عصر و عشی از زوال آفتاب تا غروب را گویند قال ابن سیرین قد سمّاها ابو هریرة ولکن نسیت انا

گفت ابن سیرین نام برده بود آن را ابو هریره معیّن ولیکن فراموش کردم من
قال فصلّی بنا رکعتین گفت پس گزارد آنحضرت با ما دو رکعت ثمّ سلّم پس سلام داد او یعنی سهو
کرد و برخاست برای رکعت سیوم فقام الی خشبة معروضة فی المسجد پس استاد آنحضرت بسوی چوبی
که بر عرض نهاده شده بود در مسجد و در بعضی نسخ مشکات لفظ فی المسجد نیست و در بخاری هست
فاتّکأ علیها پس تکیه کرد بر آن چوب کانّه غضبان با این صفت که گویا آنحضرت خشمگین است ووضع
یده الیمنی علی الیسری و نهاد دست راست خود را بر دست چپ وشبّک بین اصابعه
و در یکدیگر درآورد انگشتان خود را ووضع خدّه الایمن علی ظهر کفّه الیسری و نهاد رخساره راست خود را
بر پشت کف دست چپ خود وخرجت سرعان الناس من ابواب المسجد و بیرون آمدند بیشتر و زودتر
برآیندگان مردم از درهای مسجد و سرعان بفتح سین و را اوایل ناس که شتابی کنند برفتن و بسکون
را نیز آمده و بضم و سکون نیز ضبط کرده اند و مراد گروهی اند که بعد از گزاردن نماز برای ذکر و دعا توقف
نکنند و شتابان از همه بیشتر برآیند و جماعه را که از معرکهٔ جنگ از همه بیشتر برآیند و بی صبر نمایند نیز
میگویند فقالوا پس گفتند صحابه بمشاهدهٔ این حالت از آنحضرت که هم بر دو رکعت سلام داده برآمد
قصرت الصلوة کوتاه شده یا کوتاه کرده شد نماز قصرت بفتح قاف وضم صاد و بضم قاف و کسر صاد
هر دو روایت است یعنی از چهار رکعت بدو رکعت آمد وفی القوم ابو بکر و عمر و در میان صحابه
که حاضر بودند ابو بکر و عمر رضی الله عنهما نیز بودند فهابا ان یکلّماه پس ترسیدند و بزرگ داشتند ابو بکر
و عمر آنحضرت را از آنکه بپرسند او را حقیقت حال از هیبت ترس یا بزرگی داشتن چنانکه از پادشاه
هیبت میباشد از درد خوف وفی القوم رجل فی یدیه طول و در میان صحابه مردی بود که در هر دو دست
وی درازی بود و ازین جهت یقال له گفته شد مر او را ذو الیدین خداوند دو دست و بعضی گویند از آنجهت
ذو الیدین میگفتند که بهر دو دست کار میکرد و بعضی گویند از آنجهت که دو پسر داشت و مضمون حدیث صحیح
است که وجه تسمیه بدان دراز بودن دستها است و نام او عمیر بن عبد عمرو و کنیت او ابو محمد و بعضی گویند
نامش خرباق بود بکسر خای معجمه و بعضی گویند خرباق نام مرد دیگر است که او را ذو الشمالین گویند و بعضی
گویند که خرباق ذو الیدین و ذو الشمالین است و قیل غیر ذلک والله اعلم قال گفت این مرد که ذو الیدین است
یا رسول الله أنسیت آیا فراموش کردی و سهو شد ترا ام قصرت الصلوة یا کوتاه کرده شد نماز
فقال لم انس ولم تقصر پس گفت نه فراموش کرده ام و نه کوتاه کرده شد نماز فقال اکما یقول
ذو الیدین پس گفت و پرسید آنحضرت از صحابه آیا واقع اینچنین است که میگوید ذو الیدین فقالوا نعم

پس گفتند آیا تو همین است که وی میگوید فتقدم و صلی ما ترک پس پیش رفت آنحضرت و بگزارد
آن دو رکعت را که مانده بود و نگزارده ثم سلم پس سلام داد ثم کبر پس تکبیر بگفت و سجده کرد مثل
سجوده او اطول و سجده کرد مانند سجود خود که در نماز کرده بود یا درازتر از آن جهت اعتذار از وقوع نقصیه
و مشاهده عظمت حق و نفاذ حکم و تقدیر وی سبحانه ثم رفع رأسه و کبر پس برداشت سر از سجده و تکبیر
گفت ثم کبر و سجد مثل سجوده او اطول پس تکبیر گفت و سجده کرد مانند سجود معتاد یا درازتر از آن
ثم رفع رأسه و کبر پس برداشت سر خود را و تکبیر گفت حاصل آنکه دو سجده کرد چنانکه در سهو مشروع است
فربما سألوه پس بعد از روایت کردن ابن سیرین حدیث را بنحوی که مذکور شد بسا که پرسیدند ابن سیرین
را بطریق استفهام و گفتند ثم سلم یعنی آیا گفت ابو هریره ثم سلم یعنی سجدتین سهو را بعد از سلام کرد
یا پیش از سلام فیقول پس میگفت ابن سیرین در جواب سؤال ایشان نبئت ان عمران بن حصین قال
ثم سلم آگاهانیده شده و خبر داده شده ام که عمران بن حصین که وی نیز روایت کرده است این حدیث
خود ثم سلم گفته است و آنکه من در حدیث ابی هریره ثم سلم ذکر کرده ام از روایت عمران بن حصین است
که در اینجا آورده ام و در روایتی آمده است که از ابن سیرین پرسیدند که در سجدتین سهو تشهد هست پس گفت
نیست تشهد ولیکن دوست میدارم که خوانده شود تشهد و در فصل ثانی از حدیث عمران بن حصین
ذکر تشهد بیاید متفق علیه و لفظه للبخاری و فی اخری لهما فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم
و در روایت دیگر مر بخاری و مسلم را بدل بجای لفظ لم انس و لم تقصر این لفظ آمده است که کل ذلک
لم یکن هیچ چیز از نسیان و قصر نبود و دیگر این عبارت آمده است که فقال پس گفت ذو الیدین
قد کان بعض ذلک بتحقیق بود یکی از دو چیز نسیان یا قصر یا رسول الله بدانکه شراح حدیث را در
این حدیث کلام طویل است و شیخ در فتح الباری آنرا استیفا کرده اگر تمام آنرا نقل کنیم کلام از
بیان علوم مطلب بیرون رود و لیکن درینجا دو کلام است که باید آورد اول در قول وی صلی الله علیه و سلم کل ذلک لم یکن یعنی نه قصر بود
و نه نسیان و این اخبار است بر خلاف واقع و اجماع کرده اند بر عدم جواز سهو در اخبار و خلاف در افعال
است و ثانی در اتمام صلوة و عدم استیناف آن با وجود وقوع تکلم و افعال دیگر از آنحضرت صلی الله
علیه و سلم پس بعضی گفته اند در جواب از اشکال اول که عدم جواز نسیان در اقوال و اخبار است که
متعلق باشد بتبلیغ شرایع و احکام وحی نه در جمله اخبار و این جواب ضعیف است زیرا که اخبار بر خلاف واقع
کذب و منقصت است اگرچه نه عمدا بود و واجب است تنزیه ساحت عزت و کرامت آنحضرت صلی الله علیه
و سلم از آن و همین است مذهب جمهور و ایشان میگویند که مراد بقول وی هیچ نبود نه نسیان و نه قصر

آنکه گویا اعتقاد

آنست که گویا اعتقاد من نیست در نفس الامر و این خبر صادق است یعنی باین قول کنایت
از عدم شعور کرد گویا گفت من شعور بدان ندارم و این صادق است و جواب اشکال ثانی میگویند که
تکلم و فعل که مفسد نماز است بر تقدیریست که عمدا باشد نه بسهو و نسیان چنانکه مذهب شافعی است
و این جواب تمام نیست در تکلم از ذی الیدین و صحابه دیگر چه تکلم ایشان نه بسهو بود مگر آنکه گویند
ایشان تابع رسول الله صلی الله علیه و سلم بودند و ایشان را حکمی نیست مستقل و این جواب خالی از
ضعفی نیست و جواب مذکور جاری نیست بر مذهب حنفیه چه نزد ایشان کلام عمدا و سهوا مطلقا
مفسد نماز است پس ایشان میگویند که وقوع این قضیه پیش از نسخ جواز کلام و افعال است در نماز
و در اینجا کلام است مذکور در شرح و مذهب امام احمد آنست که کلام در نماز عامدا و ساهیا مفسد نماز
است مگر آنکه برای مصلحت نماز باشد از امام و یا از ماموم چنانکه در قضیه ذی الیدین است و الله اعلم و عن
عبد الله بن بحینة بضم موحده و فتح حای مهمله و سکون تحتانیه نام مادر عبد الله است چنانکه
مشهور است و نام پدر او مالک است و در بعضی اسانید عبد الله بن مالک ابن بحینة بثبوت
الف ابن ما بین مالک و ابن بحینة واقع شده و انما ثبت الف نا صفت مالک نگردد صحابی است حلیف بنی عبد المطلب بن عبد مناف از سابقین
مات فی امارة معاویة ان النبی صلی الله علیه و سلم صلی بهم الظهر روایت است که آنحضرت
گزارد با صحابه نماز را فقام فی رکعتین الاولیین لم یجلس پس ایستاد آنحضرت در دو رکعت اولی
و نه نشست و نکرد قعده اولی فقام الناس معه پس ایستادند مردم با آنحضرت حتی اذا قضی
الصلوة و انتظر الناس تسلیمه تا آنکه چون تمام کرد نماز را و چشم داشتند مردم که سلام گوید کبر
و هو جالس تکبیر گفت حال آنکه وی نشسته فسجد سجدتین قبل ان یسلم پس سجده کرد دو سجده
پیش از آنکه سلام گوید ثم سلم پس تر سلام داد و از نماز برآمد متفق علیه الفصل الثانی
عن عمران بن حصین ان رسول الله صلی الله علیه و سلم صلی بهم فسهی روایت است از عمران بن حصین
صحابی مشهور و احوال وی در مواضع نوشته شده است که آنحضرت نماز گزارد با اصحاب پس
سهو کرد فسجد سجدتین پس سجده کرد دو سجده برای سهو ثم تشهد ثم سلم پس تر تشهد خواند
پس تر سلام داد درین حدیث تعیین موضع سهو نکرد و ذکر تشهد کرد و در احادیث دیگر ذکر تشهد نیست
و این حدیث موافق مذهب ماست و مذهب امام احمد نیز همین است و بعضی مالکیه و شافعیه نیز همین
اند و اختلاف است که صلوة و دعا که در تشهد آمده است در تشهدی که پیش از سجده است بخواند یا در
آنکه بعد از وست اختیار کرخی که از حنفیه است بر ثانی است و در هدایه گفته است که صحیح همین است

و در بعضی ... بخواند شیخ
ابن الهمام گفت ... الطحاوی ... است کذا فی فتوی قاضی خان رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن
غریب از جهت تفرد راوی وی بزیادت تشهد یا مخالفت روایت دیگر با وجود کثرت ایشان و حفظ
ایشان و حاکم گفت است که این حدیث صحیح است بر شرط شیخین و بیهقی و ابن عبد البر وغیر ایشان تضعیف
کرده آنرا وعن المغيرة بن شعبة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قام الامام في الركعتين
یعنی چون ایستاد امام در دو رکعت و قعده نکرد فان ذكر قبل ان يستوي قائما فليجلس پس اگر یاد آورد که
قعده نکرده است پیش از برابر شدن و تمام ایستادن پس باید که بنشیند و تشهد بخواند ظاهر حدیث آنست
که سجده سهو نکند و در هدایه گفته است که بعضی گفته اند که سجده کند از جهت تاخیر و اصح آنست که نکند وان
استوى قائما و اگر تمام ایستاد فلا يجلس ويسجد سجدتي السهو پس باید که نه بنشیند و سجده کند سجده سهو را
رواه ابو داود وابن ماجة و این حدیث دلالت دارد که معتبر تمام قیام و عدم آنست و ظاهر مذهب ما آنست
که اگر بقعود اقرب بود برگردد و بنشیند و تشهد بخواند و اگر بقیام اقرب باشد برنگردد و نه بنشیند و اختلاف کرده اند
در تفسیر اقرب بعضی گفته اند که اگر نصف اسفل راست ایستاد بقیام نزدیک است و اگر نه بقعود اقرب است و بعضی
گفته اند که اگر سرینها و زانوها برداشت بقیام اقرب است و بعضی گفته اند معتبر برداشتن زانوها است شیخ
ابن الهمام گفت اعتبار اقرب روایتی است از ابی یوسف که اختیار کرده اند آنرا مشایخ بخارا اما ظاهر مذهب نزد عدم
استوای قیام عود است و هو الاصح الفصل الثالث عن عمران بن حصين ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم صلى العصر وسلم في ثلاث ركعات گزارد آنحضرت نماز دیگر را و سلام
داد در سه رکعت ثم دخل منزله پس در آمد منزل خود را فقام اليه رجل يقال له الخرباق پس ایستاد و
رفت بسوی آنحضرت مردی که گفته میشد او را خرباق وكان في يديه طول و بود در هر دو دست وی
درازی تحقیق آنست که این مرد همان ذو الیدین است که سابقا ذکر او رفت کذا فی شرح الشیخ فقال
پس گفت یا رسول الله فذكر له صنيعه پس یاد داد آن مرد آنحضرت را کار آنحضرت را که گویا یعنی
سلام دادن در سه رکعت فخرج غضبان يجر رداءه پس بیرون آمد آنحضرت خشمگین در حالی که می کشید
ردای مبارک خود را هیچ معلوم نمیشود که سبب سهو چه بود و باعث این خشم و اضطراب چه والله اعلم بالمراد
حتى انتهى الى الناس فقال تا آنکه رسید آنحضرت بسوی مردم که حاضر بودند پس فرمود اصدق هذا
آیا راست میگوید این مرد قالوا نعم گفتند آری راست میگوید فصلى ركعة پس گزارد آنحضرت
یکرکعت را که مانده بود از نماز و سهو کرده بود ثم سلم پس تر سلام داد ثم سجد سجدتين ثم

واگر نه بقعود

بسجده

بسجده ... در مسجد ... ثم سلم ...
... مخالفت میان این حدیث عمران بن حصین و حدیث ابی هریره که گذشت الخ دو وجه است یکی آنکه
آنجا سلام بر دو رکعت بود و اینجا بر سه و آنجا گفت که اعتماد کرد بر خشبه که در مسجد بود و اینجا میگوید
در آمد در منزل و وجه ثانی خود ممکن است که هر دو امر باشد ابو هریره یکی را ذکر کرد و عمران بن حصین دیگری را
اما مخالفت وجه اول صورت اجتماع ندارد از ینجهة حکم کرده اند که واقع متعدد است و در هر دو
واقع متکلم ذو الیدین باشد والله اعلم وعن عبد الرحمن بن عوف قال سمعت رسول الله صلى
الله عليه وسلم يقول شنیدم آنحضرت را که میگفت من صلى صلوة يشك في النقصان
کسی که گزارد نماز را که شک میکند در نقصان چنانکه شک کرد در رباعی که سه گزارده یا چهار فليصل حتى
يشك في الزيادة پس باید که بگزارد تا آنکه شک کند در زیادت یعنی بنا کند بر اقل چنانکه در صورت
مذکوره سه رکعت قرار دهد پس رکعت دیگر بگزارد تا شک افتد که چهار رکعت شد یا پنج باحتمال آنکه در نفس الامر
شاید که چهار رکعت باشد و این رکعت پنجم باشد اینمعنی دارد که فرمود بگزارد تا شک کند در زیادت
رواه احمد بدانکه سهو از آنحضرت صلى الله عليه وسلم در پنج موضع واقع شده اول از قعده اولی
چنانکه در حدیث عبد الله بن بحینه وارد شده دوم از دو رکعت اخیر چنانکه در حدیث ذی الیدین
واقع شده سیوم از رکعت اخیر چنانکه در حدیث خرباق آمده چهارم در زیادت خامسه چنانکه
در حدیث عبد الله بن مسعود پس مجتهدان بر آن قیاس کردند و گفتند که هرکه فراموش کند واجبی را
از واجبات نماز سجده سهو بروی واجب گردد و اصحاب ظواهر همبرین مواضع که آنحضرت صلى الله عليه وسلم
سجده کرد اقتصار کنند و در غیر این مواضع سجده نکنند دیگر بدانکه از احادیث که وارد شده اند
درین باب معلوم شد که آنحضرت در بعضی مواضع سهو سجده پیش از سلام کرده و در بعضی بعد از سلام
و ظاهر آنست که فعل آنحضرت گاهی چنان بوده گاهی چنین و هر دو جایز باشد و لیکن مذهب ائمه
متعین افتاده امام شافعی در سجده قبل السلام گوید و احادیث که وارد شده اند در وی ترجیح نماید
بلکه دعوی کند که احادیث وارده در سجده بعد السلام منسوخ اند و گوید آخر فعل آنحضرت صلى الله
علیه وسلم آن بود که قبل از سلام میکرد اما این دعوی ثابت نشده والله اعلم و امام اعظم در سجده بعد از
سلام گوید از جهت کثرت احادیث وارده در وی و قوت آنها و در کتب ستة از عبد الله بن مسعود
آمده است که رسول خدا صلى الله عليه وسلم سجده کرد بعد از سلام اگرچه عبد الله بن بحینه قبل از
سلام نیز آورده کذا ذکر الشیخ ابن الهمام و نیز ابو داود و ابن ماجة و احمد و عبد الرزاق از ثوبان آورده اند

که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت [illegible] سجده [illegible] بعد از سلام [illegible] فعل و قول [illegible] تمسک
بقول کردیم و قول القوی [illegible] افضل نزد امام ابو حنیفه چنانکه در اصول فقه ثابت شده و تمیمی گفته
که این قول جمعی از صحابه است که سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن مسعود و عمار بن یاسر و ابن عباس و ابن الزبیر
از ایشانند رضی الله تعالی عنهم اجمعین و امام مالک گوید هر جا که سهو بنقصان است سجده قبل السلام
کند و هر جا که بزیادت است بعد از سلام و اگر جمع گردد هر دو سهو سجده کند هر دو را قبل السلام و مزنی و ابو
ثور از ائمه شافعیه همین قول لند و ابن عبد البر گفت که قول مالک موافق نظر عقل است زیرا که در
صورت نقص جبر نقصان است پس باید داخل اصل صلوة باشد و در زیادت ترغیم شیطان و درین سخن نظر
است و مذهب امام احمد آنست که در هر موضع که رسول خدا صلی الله علیه وسلم قبل از سلام کرده قبل از سلام
باید کرد و در موضعی که بعد از سلام کرده بعد از سلام باید کرد و گفته اند که این قول اقوی و اقرب بصواب است
و نقل کرده شده است از احمد که گفت اگر نمی بود درین باب چیزی مروی از رسول الله صلی الله علیه وسلم
حکم میکردم که سجده قبل از سلام باید کرد و باید دانست که اختلاف مذکور در سجود که بعد از سلام باید یا
قبل از سلام در افضلیت و اولویت است و در اصل جواز اختلاف نیست صرح به فی کتب الائمة الاربعة و اما
بودن سلام یکی یا دو و اول قول محمد است و مختار فخر الاسلام و گفته است که مقابل روی دهد و قیل
بجانب یمین و در هدایه گفت که اصح آنست که دو سلام دهد و اختیار شمس الائمه این است بعد از آن
اختلاف است در تشهد بعد از سجود سهو و آن مذکور است در بعضی احادیث و مذهب ما اینست چنانکه گذشت

باب سجود القرآن اختلاف کرده اند در سجدهٔ تلاوت ائمهٔ ما برآنند که واجب است و امام شافعی
و امام مالک و امام احمد برآنند که سنت است و فعل آن افضل از ترک است و در روایتی از امام احمد نیز واجب است
اگر در نماز باشد و حجت وجوب آیات و احادیث است که در ذم ترک آن واقع شده و تاکید
و مبالغه که در ادای آن ورود یافته و گویند که جزو سجده و صلوة است که بجهت تخفیف اقتصار بر آن کرده شده پس
فرض باشد چنانکه قیام در نماز جنازه و لیکن چون دلائل آن قطعی نبود بوجوب قائل شدیم نه فرضیت و تمسک
ائمهٔ دیگر بحدیث زید بن ثابت است که گفت خواندم سورهٔ و النجم را در حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
و سجده نکرد جوابش آنست که وجوب سجدهٔ تلاوت علی الفور نیست شاید که در وقت دیگر کرده باشد
و نیز تواند که قرائت در وقت مکروه واقع شده باشد یا سجده نکردند بجهت بیان جواز تاخیر یا مخصوص
بسجدهٔ و النجم باشد که در وی اختلاف است والله اعلم و طهارت شرط است در سجدهٔ تلاوت و از هیچ کس
خلاف در آن منقول نشده الا در روایتی که از ابن عمر آمده که وی رضی الله عنه بی وضو نیز میکرد و بخاری

از [illegible] گفته اند که گاهی شعبی نیز [illegible] [illegible]
و انشا [illegible] سجده میکرد بغیر جهت قبله بی وضو و میکرد و نشست الشیخ ابن [illegible] و بعضی از سلف برین
رفته اند که سجدهٔ تلاوت بر مستمع است نه بر سامع اگر اتفاقا بی قصد آیت سجده بگوشش رسیده واجب
نگردد و بعضی گویند اگر قاری سجده نکرده بر سامع نیز واجب نگردد و بعضی گفته اند که وجوب بتقدیر است
که قاری قصد قرائت کند نه بقصد قصه و حکایت بخواند چنانکه قصه خوانان میخوانند و مذهب ما و جمهور
ائمه بر آنند که واجب است بر قاری و بر سامع مطلقا بشرائط صلوة و هو المختار

الفصل الاول

عن ابن عباس رضی الله عنهما قال سجد النبی صلی الله علیه وسلم بالنجم سجده کرد آنحضرت
بسورهٔ نجم که در آخر آیت سجده دارد و سجد معه المسلمون و المشرکون و سجده کردند همراه آنحضرت
مسلمانان و کافران و الجن و الانس و جنیان و آدمیان مراد همین جن و انس که درین مجلس حاضر بوده باشند
بطریق تکریر و تاکید یا هر که بر روی زمین از آدمیان و پریان بود و علم آن از جانب رسول خدا ثابت شده باشد
رواه البخاری و گفته اند سجدهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجهت امتثال امر الهی تعالی بود و بسجود شکر
گزاری نعم عظیمهٔ وی سبحانه که معدود اند در اول سوره و سجدهٔ مسلمانان بجهت متابعت آنحضرت در امتثال
امر و اتیان شکر و سجدهٔ مشرکان بجهت سماع اسمای آلههٔ ایشان بود از لات و عزی و منات یا از جهت
ظهور سطوت و سلطان عزت و جبروت و سطوع انوار عظمت و کبریای توحید الهی عز و جل چنانکه
تاب و طاقت اختیار باطل و اثر جحود و انکار و استکبار محو و مضمحل گشت مگر از آن کسی که اشقی و اطغی قوم
بود که کفی از خاک برگرفت و بر جبههٔ زشت خود زد و گفت این قدر بس است چنانکه در فصل ثالث بیاید
و درینجا قصه ایست از وضع زنادقه و مفتریات ایشان خذلهم الله که بعضی از ارباب سیر و تواریخ که
مولف اند بذکر غرایب و اعاجیب آورده اند و علمای محدثین حکم بوضع آن کرده و ابطال آن نموده اند
و آن اینست که آنحضرت نزد ذکر اسمای لات و عزی و منات مدح ایشان کرد و گفت تلک الغرانیق
العلی و ان شفاعتهن لترتجی یا بسهو بر زبان آنحضرت صلی الله علیه وسلم رفت یا شیطان باواز بلند
مشابه صوت شریف آن را از پیش خود خوانده مشرکان شنوانده و سجدهٔ مشرکان ازینجهت بود که گفتند
اکنون محمد مدح آلههٔ ما کرد و ما را با وی نزاعی نماند ما میدانیم که خالق محیی و ممیت علیم قدیم رازق یکی است
اینها بتان شفعای ما اند و محمد خود اثبات شفاعت ایشان کرد و این قصه عقلا و نقلا بوجوه باطل
و موضوع است و کلام در وی بسیار است پاره از آن در شرح بیان کرده ایم و الله یقول الحق و هو
یهدی السبیل و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال سجدنا مع النبی گفت ابو هریره سجده کردیم ما با پیغمبر

صلی الله علیه وسلم [illegible]
سجده هست و مردود گشت قول کسی که گفت در مفصل سجده نیست و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد
آمدن بمدینه در وی سجده نکرد چنانکه در فصل ثانی از حدیث ابن عباس بیاید رواه مسلم وعن
ابن عمر قال رسول الله روایت است از ابن عمر که گفت بود بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یقرأ
السجدة ونحن عنده میخواند آیت سجده را و حال آنکه ما نزد وی میبودیم فیسجد ونسجد معه
پس سجده میکرد آنحضرت و سجده میکردیم ما با وی فنزدحم پس انبوهی میکردیم ما حتی ما یجد
احدنا لجبهته موضعا یسجد علیه تا آنکه نمی یافت یکی از ما مر پیشانی خود را جائی که سجده کند بران
متفق علیه پوشیده نماند که این همه مبالغه و تاکید اجتماع و ازدحام بظاهر علامت وجوب سجده است
اگر واجب نبودی این همه ازدحام برای چه کردندی والله اعلم وعن زید بن ثابت قال قرأت علی
رسول الله صلی الله علیه وسلم والنجم فلم یسجد فیها گفت زید بن ثابت که خواندم بر آنحضرت سورة
والنجم پس سجده نکرد در وی این بعد از تحویل بمدینه بود و این همان حدیث است که قایلان بعدم وجوب سجده
تلاوت بدان تمسک کرده اند و جواب آن معلوم شد متفق علیه وعن ابن عباس قال سجدة ص لیس من
عزائم السجود ابن عباس گفت سجده سوره ص نیست از سجدهائی که امر کرده شده باشد بدان و عزیمت
در اصل قصد قلب بشی فی الصراح عزم بالفتح وبضم و عزیمت آهنگ کردن و دل نهادن بر چیزی پس آن
استعمال کرده شد در امر واجب محتم و در اصطلاح فقها حکم ثابت باصالت وقد رأیت
النبی صلی الله علیه وسلم یسجد فیها و بتحقیق دیدم آنحضرت را که سجده میکرد در آن گفته اند
که سجده کردن آنحضرت در آن بجهة موافقت داود علیه السلام و شکر قبول توبه وی و در حدیث نیز
آمده است که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم سجده کرد برادرم داود بجهة قبول توبه وی و ما نیز سجده
میکنیم بشکر گذاری آن وفی روایة قال مجاهد قلت لابن عباس أأسجد فی ص مجاهد که از تابعین است
و از فقهای مکه و قراء اوست و از اعلام علما و مشاهیر ایشان است و سی بار قرآن بر ابن عباس
عرض کرده بود مات سنه اربع ومائة گفت گفتم من ابن عباس را آیا سجده کنم در سوره ص فقرأ پس خواند
ابن عباس این آیت را که ومن ذریته داود وسلیمان حتی اتی تا آنکه آمد و رسید باینجا فرموده است
حق تعالی و امر کرده است حبیب خود را صلی الله علیه وسلم فبهداهم اقتده پس بهدایت این پیغمبران که مذکور شدند
اقتدا کن و پیروی کن فقال پس گفت ابن عباس نبیکم پیغمبر شما صلی الله علیه وسلم ممن امر ان
یقتدی بهم از جمله آن کسانیست که امر کرده شده اند که اقتدا کنند بایشان یعنی پس تو سزاوارتر

[illegible] اگر بی با ایشان یعنی چون داود علیه السلام سجده کرد آنحضرت هم موافقت وی سجده کرد
[illegible] ببرد رواه البخاری اگر گویی نسبت اقتدا و تبعیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چگونه باشد
و حال آنکه وی مقتدی و متبوع و افضل و اکمل از همه است گوییم که آن باعتبار ظاهر و تأخیر وجود عنصری
اوست از انبیا علیهم السلام چنانکه او را تابع ملت ابراهیم علیه السلام گفته اند بلکه همین را دلیل افضلیت و اکملیت
وی صلی الله علیه وسلم ساخته اند که چون تابع و عامل بهدای همه آنها باشد لاجرم جامع و شامل کمالات
همه بود و افضل و اکمل همه گردد نظم خوبی و ناز و کرشمه حرکات و سکنات آنچه خوبان همه دارند تو تنها
داری صلی الله علیه وسلم افضل الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها و این حدیث متمسک شافعیه
است در عدم وجوب سجده ص و آن نزد ما و نزد مالک و نیز نزد احمد در روایتی واجب است چنانکه در سایر
سجدات قرآنی و این حدیث نیز دلالت ندارد بر عدم وجوب غایت آنکه بیان کرد سبب سجده داود را
که از جهة قبول توبه بود و سبب سجده خود را که از جهة قبول توبه داود و موافقت وی بود و سجده ما
بمتابعت آنحضرت و اقتدا بانبیا علیهم السلام که مأمور است آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدان
و در حقیقت همه عبادات از فرایض و واجبات بجهة شکر نعمت امتثال امر و اتباع پیغمبر است
صلی الله علیه وسلم و قول ابن عباس که این سجده از عزایم نیست باین معنی باشد که وجوب وی از آن
قبیل نیست که از ابتدا بطریق تعبد بدان امر کرده شده باشد بلکه واجب شده باین سبب مذکور
والله اعلم و امام احمد از ابوبکر بن عبدالله مزنی آورده که گفت در خواب دیدم که سوره ص مینوشتم
و چون بآیت سجده رسیدم دوات و قلم و هرچه حاضر بود همه را دیدم که بسجده در افتاد پس
این قصه را بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عرض کردم بعد از آن سجده میکرد آنحضرت در این
سوره پس معلوم شد که امر مواظبت بر آن مثل سایر سجدات شد و استقرار یافت بر آن اگرچه در اوایل
نه از عزایم بود و ظاهر شد که این حدیث ابن عباس بعد از تسلیم دلالت آن بر عدم وجوب پیش از این
نسخ بود کذا ذکر الشیخ ابن الهمام

الفصل الثانی

عن عمرو بن العاص قال اقرأه و در بعضی نسخ
اقرأنی رسول الله گفت خوانانید و دانانید مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خمس عشرة
سجدة فی القرآن پانزده آیت سجده در قرآن منها ثلث فی المفصل از آن جمله سه سجده در مفصل
که از سوره حجرات تا آخر قرآن و بیان مفصل و اختلاف در مبدا آن در کتاب الصلوة گذشت
سجده در مفصل یکی در آخر سوره والنجم و دوم در اذا السماء انشقت و سیوم در سوره اقرأ وفی
سورة الحج سجدتین و خوانانید در سوره حج دو سجده یکی در آیت الم تر ان الله یسجد له من فی السموات

زید بن ثابت رضی الله عنه ... [illegible] ... قال كان رسول
الله صلی الله علیه وسلم یقرأ علینا القرآن گفت ابن عمر بود آنحضرت که میخواند بر ما قرآن را
فاذا مرّ بالسجدة کبّر وسجد وسجدنا معه پس چون میگذشت بآیت سجده تکبیر میگفت و سجده
میکرد و سجده میکردیم ما با وی پس معلوم شد که سجده بر قاری و سامع هر دو میباشد رواه ابو داود
وعنه انه قال ان رسول الله وهم از ابن عمر است که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
قرأ عام الفتح سجدة خواند در سال فتح آیت سجده را فسجد الناس کلهم پس سجده کردند مردم همه
منهم الراکب والساجد علی الارض بعضی از سجده کنندگان سوار بودند و بعضی سجده کننده بر زمین
حتی ان الراکب لیسجد علی یده تا آنکه سوار بتحقیق سجده میکرد بر دست خود و شاید بعضی سواران
فرود آمده بر زمین نیز سجده میکرده باشند و لفظ حدیث نص نیست در آنکه سواران همه سواره
بر دست سجده میکردند فافهم رواه ابو داود و این واقعه بجز آن واقعه است که آنحضرت سوره
والنجم را خواند و مسلمانان و کافران همه با وی سجده کردند چنانکه گذشت زیراکه درمیان مشرکان یکی
بود که کفی از خاک و سنگریزه گرفت و بر جبهه خود زد و گفت بس است مرا اینقدر و در عام فتح
مشرکان موجود نبودند آن قصه در مکه است پیش از فتح فتدبر وعن ابن عباس رضی الله عنهما
ان النبی صلی الله علیه وسلم لم یسجد فی شیء من المفصل منذ تحول الی المدینة روایت است
از ابن عباس که آنحضرت سجده نکرد در چیزی از مفصل از آن باز که انتقال کرد بمدینه اگرچه پیش از آن
بکه سجده کرده و تمام آدمیان از مسلمان و کافر و جن و انس با وی سجده کردند رواه ابو داود
و این حدیث مخالف حدیث ابی هریره است که گفت سجده کردیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در اذا
السماء انشقت و اقرأ باسم ربک و اسلام ابی هریره بعد از تحویل بمدینه است در سال هفتم از هجرت
و گفته اند که حدیث ابی هریره اصح و ارجح است و بسیاری از صحابه روایت کرده اند سجده را در مفصل
و مثبت مقدم است بر نافی وعن عائشة رضی الله عنها قالت كان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول فی سجود القرآن باللیل گفت عائشه بود آنحضرت که میگفت و میخواند در سجده تلاوت
در شب این دعا را سجد وجهی للذی خلقه وشق سمعه وبصره سجده کرد روی من یا ذات من مر کسی را
که بیافرید او را و شکافت شنوائی وی و مراد بینائی او را یعنی گوش و چشم را که شکافها اند قوت سمع و بصر
در آنجا نهاده بحوله وقوته سجده کرد بقدرت و توانائی و توفیق او و تخصیص بلیل اتفاقی است
که عائشه این دعا را از آنحضرت در شب شنیده و گفتن این قول از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مطلق

ویرفی الارض الآیة دوم یا ایها الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا رواه ابو داود و ابن ماجه بدانکه
ائمه اتفاق دارند که مجموع سجدات قرآنی چهارده است الا آنکه امام مالک در روایتی و در قول قدیم از
شافعی در مفصل سجده نیست و امام ابو حنیفه قایل بسجده ص و قایل نیست بسجده دوم حج و میگوید مراد
بآن سجده نماز است بقرینه ذکر رکوع و امام شافعی و امام احمد بر عکس و در روایتی از امام احمد پانزده است
باثبات سجده ص و دوم حج چنانکه این حدیث مثبت آنست و گفته اند که حدیث عمرو بن عاص ضعیف است
و صلاحیت احتجاج ندارد و بعضی از روات آن مجهول اند وعن عقبة بن عامر قال قلت گفت عقبه
بن عامر گفتم بطریق استفهام یا رسول الله فضلت سورة الحج بان فیها سجدتین فضیلت داده شد سوره
حج بآنکه در وی دو سجده اند قال نعم گفت آنحضرت آری ومن لم یسجدهما فلا یقرأهما و کسی که
نکرد هر دو سجده را پس گو باید نخواند هر دو آیت را خواندنی کامل معتبر رواه ابو داود والترمذی و این
حدیث نیز ضعیف است چنانکه گفت وقال هذا حدیث لیس اسناده بالقوی و گفت ترمذی این حدیث
است که نیست اسناد وی قوی زیراکه یکی از راویان وی ابن لهیعه است و وی ضعیف است اگرچه از ائمه
و لیکن در آخر عمر خللی و خلطی بحفظ وی راه یافت که موجب عدم اعتماد بر حدیث وی گشت وفی المصابیح
فلا یقرأها کما فی شرح السنة و واقع شده است در مصابیح بجای فلم یقرأهما بضمیر تثنیه که با آیتین
سجده راجع است فلا یقرأها بوحدت ضمیر که عاید بسوره است و در شرح السنه نیز همچنین است و در اینجا
مبالغه بیشتر است که دلالت میکند بر آنکه هر که سجده نکرد گویا تمام سوره را نخوانده و ترک سجده مفوت
ثواب قرائت تمام سوره است وعن ابن عمر رضی الله عنهما ان النبی روایت است از ابن عمر که پیغمبر
صلی الله علیه وسلم سجد فی صلوة الظهر سجده کرد در اثنای رکعت نماز پیشین سجده تلاوت ثم
قام فرکع پس برخاست و ایستاد از سجده پس رکوع کرد فرأوا انه قرأ تنزیل السجدة پس دانستند و اعتقاد کردند
صحابه که آنحضرت خواند سوره الم تنزیل الکتاب را که در وی آیت سجده است این اعتقاد نه از مجرد سجده کردن
و ایستادن و برکوع رفتن حاصل شد بلکه آیتی از سوره شنیدند که بدان دانستند که این سوره خواند و آنحضرت
گاهی آیتی را از سوره میشنوانید تا بدانند که فلان سوره خواند یا بی اختیار از غایت شوق و حضور ظاهر میشد چنانکه در باب القراءة گذشت رواه ابو داود و ظاهر حدیث دلالت دارد که بعد از سجده
کردن برخاستن باقی سوره را ناخوانده برکوع رفت و این نیز جایز است که باقی سوره بخواند بعد از آن
برکوع رود غایت آنکه بر تقدیر اول قرائت بعض سوره لازم می آید و آن فی الجمله جایز است لازم
نمی آید که قیام رکوع مقام سجود و قرائت جایز نباشد چنانکه مذهب امام ابو حنیفه تجویز میکنند زیراکه

فلا یقرأهما صح

سجدهٔ تلاوت [illegible] آمده و خواندن این تسبیح [illegible]
فاغفرلی خواندن این تسبیح آمده است سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا و ظاهر [illegible]
آنست که تسبیح مسنون در سجدهٔ صلوتیه کفایت میکند در سجدهٔ تلاوت چه سجدهٔ صلوتیه افضل است
و چون در انجا کفایت کند در اینجا بطریق اولی کند و با وجود آن شک نیست که آنچه صحیح شده
روایت آن از ادعیه خصوص در سجدهٔ تلاوت خواندن آن در وی اولی و انسب خواهد بود رَوَاهُ
ابو داود والترمذی والنسائی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وعن ابن عباس رضی الله عنهما
قال جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال گفت ابن عباس آمد مردی بحضرت رسالت و گفت
یا رسول الله رأیتنی اللیلة وانا نائم کأنی اصلی خلف شجرة دیدم من خود را امشب و حال آنکه من در خواب
که گویا نماز میکنم در پس درختی فسجدت پس سجده کردم یعنی سجدهٔ تلاوت فسجدت الشجرة
لسجودی پس سجده کرد آن درخت در وقت سجده کردن من یا بجهة سجده کردن من فسمعتها تقول
پس شنیدم آن درخت را که میخواند در سجده این دعا را که اللهم اکتب لی بها اجرا خداوندا بنویس برای من
باین سجده پاداش را وضع عنی بها وزرا و بنه از من بسبب وی گرانی بزه را واجعلها لی عندک ذخرا
و بگردان این سجده را برای من نزد خود ذخیره وتقبلها منی کما تقبلتها من عبدک داود و بپذیر
آنرا از من چنانچه پذیرفتی سجده را از بندهٔ خود که داود است علیه السلام قال ابن عباس فقرأ النبی
صلی الله علیه وسلم سجدة گفت ابن عباس خواند آنحضرت بعد از شنیدن خبر این خواب از آن مرد آیت
سجده را در همین مجلس بقصد خواندن این دعا یا وقتی دیگر که خواندن آیت سجده اتفاق افتاد ثم سجد
پس سجده کرد فسمعته وهو یقول مثل ما اخبره الرجل عن قول الشجرة شنیدم آنحضرت را و حال
آنکه وی میگوید مانند آنچه خبر داده بود آن مرد از گفتار درخت و دعای او رواه الترمذی وابن ماجه
الا انه لم یذکر روایت کرده این حدیث را ترمذی و ابن ماجه مگر آنکه ابن ماجه ذکر نکرد این لفظ را که وتقبلها
منی کما تقبلتها من عبدک داود معلوم میشود که آنمرد سورهٔ ص خواند یا سورهٔ دیگر ظاهر از روایت
ذکر این لفظ چنان در ذهن می افتد که سورهٔ ص خوانده باشد و از عدم ذکر آن اطلاق و ما ناکه مبنی روایتین
این هر دو احتمال است اما از قرائت آنحضرت که در روایت اولی مطلق آورد قرائت آیتی از آیات سجده
است مطلق والله اعلم وقال الترمذی هذا حدیث غریب و ترمذی گفته است که این حدیث بر این وجه
روایت غریب است

الفصل الثالث

عن ابن مسعود ان النبی صلی الله علیه وسلم قرأ
والنجم فسجد فیها وسجد من کان معه روایت است از عبدالله بن مسعود که آنحضرت خواند سورهٔ

والنجم [illegible] سجده کرد و کسانیکه بودند با وی غیر ان شیخا [illegible] اخذ کفا من حصی
او تراب فرفعه الی جبهته وقال یکفینی هذا جز آنکه مردی از قریش [illegible] گرفت کفی از سنگریزه یا از
خاک پس برداشت آنرا بسوی پیشانی خود و گفت بس است مرا همین مقدار از سجده تکبر کرده تمرد
ورزید با وجود آنکه همه مشرکان که با وی بودند سجده کردند قال عبد الله فلقد رأیته بعد
قتل کافرا گفت ابن مسعود پس بتحقیق دیدم آن پیر کافر را بعد از این واقعه کشته شده در حالت کفر
و گفته اند که این مقتول امیة بن خلف بود بفتح لام کشته شد روز بدر و وی برادر ابی بن خلف بود که کشت او را پیغمبر
صلی الله علیه وسلم بدست شریف مبارک خود در روز احد بعضی گفته اند که عتبة بن ربیعه بود و بعضی گفته
ولید بن مغیره و بعضی گفته سعید بن العاص و قول اول اصح است و ازینجا معلوم شد که این قضیه پیش از
قضیهٔ فتح مکه است از جهة عدم وجود کافر هنگام فتح متفق علیه وزاد البخاری فی روایة وهو
امیة بن خلف اینحدیث متفق علیه است و زیاده کرده است بخاری در روایتی که آن پیر که سجده نکرد
و کفی از حصیات یا تراب برداشت و بجبهه خود زد امیة بن خلف بود پس معلوم شد که معتمد و مختار همین است چنانکه
گفته ایم وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال ان النبی صلی الله علیه وسلم سجد فی ص
و روایت است از ابن عباس که آنحضرت سجده کرد در سورهٔ ص وقال سجدها داود توبة و گفت آنحضرت
که سجده سورهٔ ص را داود یعنی در قضیه که در سورهٔ ص از وی مذکور است از افتتان پروردگار تعالی او را
بجهة توبه و استغفار از تقصیری که از وی واقع شده بود ونسجدها شکرا و میکنیم ما این سجده
را از جهة شکرگزاری قبول توبهٔ داود زیرا که انبیا صلوات الله وسلامه علیهم حکم شخص واحد دارند و
نعمت از حق تعالی بریکی افاضه بر همه است و پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم حکم پدر مشفق دارد نسبت با ایشان
پس حاصل میگردد مراورا از تذکیر نعمت بر ایشان اجل فرح و اعظم سرور رواه النسائی

باب اوقات النهی

باب در بیان اوقاتیکه نهی کرده شده است از نماز گزاردن در آن و این شامل
است اوقات ثلثه را که حرام است نماز در آن که وقت طلوع و غروب و استوا است و دو وقت دیگر را که
مکروه است در آن که ما بعد فجر و عصر است و در مذهب ما نهی شامل فرض و نفل هر دو است پس در آن
سه وقت جایز نیست نماز نه ادا و نه قضا مگر عصر یومه و نه نماز جنازه و نه سجدهٔ تلاوت و در نماز
جنازه وقتیکه حاضر گردد درین اوقات و در سجدهٔ تلاوت چون خوانده شود در اینها قولی هست جایز است
در وقت دیگر و شروع در نفل جایز است ولیکن قطع کند و قضا کند در وقت غیر مکروه
و اگر تمام کند از عهده میبر آید و قطع افضل است کذا فی شرح ابن الهمام عن المبسوط و نزد شافعی و احمد

جایز نیست وقت [illegible] است یعنی [illegible] وصلوة جنازه
چنانکه حاضر گردد و تحیة المسجد اگر اتفاق افتد دخول در مسجد ولیکن اگر بقصد تحیه درین اوقات در آید
و تاخیر کنند قضا را تا درین اوقات بگزارد جایز نبود زیرا که این داخل تحری این اوقات است و این بحکم حدیث
ممنوع است چنانکه بیاید و همچنین جایز است صلوة کسوف از جهة خوف فوات بانجلا و رکعتین وضو
و رکعتین احرام و طواف و سجود تلاوت چون خوانده شود درین اوقات و نیز کراهیت نزد ما شامل است
تمام ازمنه و امکنه را و نزد شافعی و هر که موافق اوست در روز جمعه وقت استوا جایز است و در مکه معظمه
نیز جایز است در همه اوقات و نزد امام احمد جایز است رکعتین طواف بعد از فجر و عصر و در وقت استوا
و طلوع از وی دو روایت است و امام مالک گفت در نیافتم من اهل فضل را مگر آنکه اجتهاد و کوشش میکنند
نماز در نصف النهار و مذهب حنفیه احوط است زیرا که چون مبیح و محرم جمع گردد ترجیح محرم راست والله اعلم

الفصل الاول عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا
یتحری احدکم فیصلی عند طلوع الشمس ولا عند غروبها باید که طلب نکند یکی از شما پس بگزارد نماز نزد
برآمدن آفتاب و باید که نگزارد نزد فرو نشستن آفتاب و تحری در اصل بمعنی طلب و احری بمعنی انجه لایق تر
و سزاوارتر بود و مراد اینجا بمعنی طلب و قصد است و بمعنی اجتهاد و منظور نیز معتبر است چه هر که قصد وقتی میکند برای
نماز آنرا سزاوارتر پنداشته میکند و ازینجا گفت امام شافعی که تحیت مسجد و قضای نماز بقصد درین اوقات جایز
نبود و اگر اتفاقی بود جایز است و ما میگوییم مقصود از حدیث نهی از صلوة است درین اوقات مطلقا
وفی روایة قال و در روایتی اینچنین آمده است و بعبارت باین آمده که گفت آنحضرت اذا طلع حاجب
الشمس چون برآید ابروی آفتاب مراد وقت طلوع است که چون گوشه از آفتاب میبرآید مشابه ابرو
میباشد و در قاموس گفته که حاجب الشمس ناحیه و طرف آن و در صراح گفته حواجب شمس کرانهای وی
فدعوا الصلوة پس ترک نمائید نماز را و نگزارید آنرا حتی تبرز تا آنکه پیدا گردد و بیرون آید تمام قرص
آفتاب و اگر تا بلند گشتن آفتاب مقدار یک نیزه صبر کنند بهتر باشد چنانکه در حدیث دیگر بیاید و اذا
غاب حاجب الشمس و چون فرو نشیند و ناپدید گردد کرانه آفتاب فدعوا الصلوة حتی تغیب
پس ترک نمائید نماز را تا آنکه فرو نشیند تمام قرص وی ولا تحینوا بصلوتکم طلوع الشمس ولا غروبها
و نگردانید نماز خود را وقت طلوع آفتاب را و نه غروب او را یا قریب نشوید من حان ای قرب یا منتظر
نگردید بنماز خود طلوع و غروب را مقصود آنست که نگزارید نماز در وقت طلوع و غروب فانها تطلع
بین قرنی الشیطان زیرا که آفتاب طلوع میکند میان دو قرن شیطان شرح این عبارت در باب مواقیت

گذشت

گذشت [illegible] متفق علیه وعن عقبة بن عامر قال
ثلث ساعات کان رسول الله صلی الله علیه وسلم ینهانا ان نصلی فیهن سه ساعت [illegible]
بود که آنحضرت باز میداشت ما را که نماز کنیم در آن سه ساعت او نقبر فیهن موتانا یا دفن
کنیم درین سه ساعت مردهای خود را مراد از قبر کردن نماز جنازه است و الا دفن کردن مردها را
و نهادن ایشان را در قبر درین اوقات منهی عنه نیست باجماع کذا قالوا آن سه ساعت کدام است
حین تطلع الشمس بازغة یکی هنگام اول برآمدن آفتاب بزغ بمعنی تابش آفتاب و ابتدای برآمدن وی
آید حتی ترتفع تا آنکه بلند گردد مقدار یک نیزه و حین یقوم قائم الظهیرة دوم هنگام استاده شوند
نیمروز که مراد بدان سایه است یا آفتاب حتی تمیل الشمس تا آنکه کج گردد و خم شود آفتاب یعنی وقت
زوال و حین تضیف الشمس للغروب حتی تغرب سوم هنگام میل آفتاب برای غروب تا بتمام غروب
کند و فرو رود رواه مسلم وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا صلوة بعد الصبح
حتی ترتفع الشمس نیست نماز بعد از نماز بامداد تا آنکه بلند شود آفتاب ولا صلوة بعد العصر حتی
تغیب الشمس و نیست نماز بعد از نماز دیگر تا آنکه فرو رود آفتاب مراد نفی صلوة کامل خواهد بود زیرا که نماز درین
دو وقت مکروه است نه حرام متفق علیه وعن عمرو بن عبسة بفتحات صحابی مشهور است احوال
وی قصه ابتدای اسلام وی در مواضع نوشته شده است قال قدم النبی صلی الله علیه وسلم
المدینة قدوم آورد آنحضرت مدینه را فقدمت المدینة فدخلت علیه فقلت اخبرنی عن الصلوة
پس قدوم آوردم من نیز پس در آمدم بر آنحضرت پس گفتم خبر ده مرا از نماز یعنی از وقت آن بدلیل جواب
فقال پس گفت آنحضرت صل صلوة الصبح بگزار نماز بامداد را ثم اقصر عن الصلوة حین تطلع
الشمس حتی ترتفع پس باز آی از نماز هنگامیکه طلوع کند آفتاب تا آنکه بلند گردد و اقصر بفتح همزه امر است
از اقصار چون شخصی باز آید از چیزی با وجود قدرت بر آن میگویند اقصرت بهمزه و اگر عاجز آید
از آن میگویند قصرت بی همزه اینچنین است استعمال عرب فانها تطلع حین تطلع بین قرنی
شیطان زیرا که آفتاب طلوع میکند در وقتی که طلوع میکند میان دو قرن شیطان و حینئذ
یسجد لها الکفار و درین هنگام سجده میکنند آفتاب را کافران ثم صل بعد از آن بگزار نماز نفل هر چه خواهی
فان الصلوة مشهودة زیرا که نماز درین وقت یا مطلق حاضر میشوند او را ملایکه تا گواهی دهند
بدان برای مصلی قوله محضورة بضاد معجمه بمعنی اول تاکید و تکریر است و در روایتی مشهودة مکتوبة
آمده یعنی حاضر میشوند او را ملایکه و می نویسند در نامه اعمال بنده اجر و شهود ملایکه هم از بهر کتابت است

الشیطان

حتى يستقل الظل بالرمح تا آنكه كم ميشد سايه [illegible] ميرسيد خوابت
قلت را چنانكه در وقت استوا مي باشد و استقلال بمعني ارتفاع نيز آمده يعني بلند ميشد بر رمح
نمي افتاد و در بعضي روايات حتى يستقل الرمح بالظل نيز آمده و مآل معني هر دو عبارت يكي است
بر قلت است ثم اقصر عن الصلوة پس تر باز آي از نماز فان حينئذ تسجر جهنم پس بدرستي كه درين
هنگام يعني در وقت استوا افروخته ميشود دوزخ و تافته ميشود و تسجر بتخفيف و تشديد هر دو روايت
فاذا اقبل الفيء فصل پس چون پيش آيد سايه زوال پس بگذار نماز و هر چه خواهي از نوافل فان
الصلوة مشهودة محضورة حتى تصلي العصر تا آنكه بگذاري نماز ديگر را ثم اقصر عن الصلوة
حتى تغرب الشمس پس تر باز آي از نماز تا آنكه فرو رود آفتاب فانها تغرب بين قرني شيطان
زيرا كه بدرستي كه آفتاب مي رود ميان دو قرن شيطان و حينئذ يسجد لها الكفار و درين هنگام سجده
ميكنند مر او را كافران قال قلت گفت عمرو بن عبسه گفتم يا نبي الله فالوضوء حدثني عنه پس باكن
وضوء او خبر ده مرا از فضيلت آن قال گفت آنحضرت ما منكم رجل يقرب وضوءه بفتح واو
هيچ مردي كه نزديك گرداند آب وضوي خود را اشارت است باهتمام او در امر طهارت تا بنفس خود متعهد احضار
و تهيه آن ميگردد و مشقت ميكشد و غير را شريك در عبادت مولى نميگرداند فيتمضمض و يستنشق پس آب در
دهن و بيني ميكند فينتثر پس بيفشاند بيني در استنشاق براي مبالغه در تطهير و تنظيف انف
كه محل بيتوتت شيطان است چنانكه در باب فضل وضو گذشت الا خرت خطايا وجهه و فيه و خياشيمه
مگر آنكه ساقط ميگردد گناهان روي او و دهان و بهناي بيني او و خرت بخاي معجمه و تشديد را از خرور
بمعني افتادن از جانب بالا و بجيم و تخفيف را از جريان نيز روايت است ثم اذا غسل وجهه كما امره
الله پس تر چون بشست روي خود را بر آن وجهي كه امر كرده است خداي تعالى الا خرت خطايا وجهه من
اطراف لحيته مع الماء مگر آنكه مي افتد گناهان روي وي از كرانهاي ريش وي همراه آب ثم يغسل
يديه الى المرفقين پس تر ميشويد هر دو دست تا هر دو آرنج الا خرت خطايا يديه من انامله مع الماء
مگر آنكه مي افتد گناهان هر دو دست وي از سر انگشتان وي همراه آب ثم يمسح رأسه پس مسح
ميكند سر خود را الا خرت خطايا رأسه من اطراف شعره مع الماء مگر آنكه مي افتد گناهان
وي از كرانهاي موي وي همراه آب ثم يغسل قدميه الى الكعبين الا خرت خطايا رجليه من
اناملها مع الماء پس تر ميشويد هر دو پاي خود را تا هر دو پاشنه مگر آنكه مي افتد گناهان هر دو پاي وي از
انگشتان وي همراه آب فان هو قام فصلى پس اگر آن مرد ايستاد پس نماز گزارد فحمد الله واثنى

عليه ومجده

عليه ومجده بالذي هو له اهل پس ستود خدا را و ستايش كرد بر وي و بزرگي ياد كرد او را بصفاتي كه وي تعالى
سزاوار آنست و فرغ قلبه لله و خالي گردانيد دل خود را براي ياد خدا و گويا كه درين قول اشارتست
بتطهير از ذنوب باطن چنانكه در وضو طهارت از ذنوب جوارح حاصل شد پس درست آيد ترتيب
يوم ولدته امه بر آن الا انصرف من خطيئته كهيئته يوم ولدته امه مگر آنكه باز ميگردد از نماز
از گناهان خود مانند هيئت و نهاد خود در روز زائيدن مادر او را رواه مسلم وعن كريب بضم كاف و فتح
ان ابن عباس والمسور بكسر ميم و سكون سين مهمله بن مخرمة بفتح ميم و سكون خاي معجمه و فتح را
ابن اخت عبد الرحمن بن عوف وعبد الرحمن بن الازهر صحابي صغير است و ولادت وي بعد از هجرت بمكه بود
و قدوم بمدينه سنه ثمان و وفات يافت آنحضرت صلى الله عليه وسلم و وي هشت ساله بود و شنيد از آنحضرت
و ياد داشت و تحديث كرد بمكه تا قتل عثمان رضي الله عنه پس انتقال كرد بمكه و بود در وي تا مرد معاويه و مكروه
داشت بيعت يزيد را تا آنكه فرستادند لشكر بمكه و محاصره كردند آنرا پس رسيد مسور را حجري از احجار
منجنيق و وي نماز ميگزارد و كشته شد رضي الله عنه و عبد الرحمن بن الازهر بفتح همزه و سكون زا
برادرزاده عبد الرحمن بن عوف حاضر شد حنين را و بود از اقران ابن عباس روايت از كريب كه مولى ابن
عباس است و ثقه است كه اين سه صحابي ارسلوه الى عائشة فرستادند او را بسوي عائشه رضي الله
عنها فقالوا پس گفتند اين سه كس كريب را اقرأ عليها السلام بخوان بر عائشه سلام را وسلها عن
الركعتين بعد العصر و بپرس عائشه را از حال دو ركعت بعد از نماز عصر كه جايز است گزاردن آنها يا نه
آنحضرت گزارده است يا نه گويا ايشان شنيده بودند گزاردن آنحضرت را اين دو ركعت
قال گفت كريب فدخلت على عائشة پس در آمدم بر عائشه رضي الله عنها فبلغتها ما ارسلوني به
پس رسانيدم عائشه را پيامي كه فرستاده بودند ايشان مرا بدان پيش عائشه كه سوال كنم از حكم ركعتين
بعد العصر است فقالت سل ام سلمة گفت عائشه بپرس ام سلمه را كه او عالم است بدان كريب ميگويد
فخرجت اليهم فردوني الى ام سلمة پس بيرون آمدم از پيش عائشه و رفتم بسوي ابن عباس و غيره پس باز
فرستادند مرا ايشان بسوي ام سلمه تا از وي بپرسم و اين از غايت ادب و هشياري كريب بود كه از پيش خود
عائشه نزد ام سلمه نرفت زيرا كه ايشان او را نزد عائشه فرستاده بودند نه نزد ام سلمه نخست پيش ايشان
باز رفت باز چون پيش ام سلمه فرستادند نزد ام سلمه رفت فقالت ام سلمة پس گفت ام سلمه
سمعت النبي شنيدم پيغمبر را صلى الله عليه وسلم ينهى عنهما نهي ميكرد از گزاردن دو ركعت
بلكه مطلق نماز بعد از نماز عصر ثم رأيته يصليهما پس تر ديدم آنحضرت را كه ميگزارد اين دو ركعت را

نمّ دخل بیتی در آمد آنحضرت بعد از گزاردن آن در مسجد بود پس از آن در آمد در خانهٔ ام سلمه و در آن روز نوبت او بود پس در آمد در درون خانه • فَأَرْسَلْتُ إِلَيْهِ الْجَارِيَةَ • پس فرستادم بسوی آنحضرت دختری را فَقُلْتُ قُولِي لَهُ • پس گفتم جاریه را بگو مر آنحضرت را • تَقُولُ أُمُّ سَلَمَةَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ سَمِعْتُكَ تَنْهَى عَنْ هَاتَيْنِ • میگوید ام سلمه شنیدم ترا که نهی میکردی از گزاردن این دو رکعت • وَأَرَاكَ تُصَلِّيهِمَا • و الآن می بینم ترا که میگزاری آنها • قَالَ • گفت آنحضرت در جواب این سوال • يَا ابْنَةَ أَبِي أُمَيَّةَ • ای دختر ابی امیه نام پدر ام سلمه سهل بن مغیرهٔ مخزومی است و کنیت او ابو امیه بود • سَأَلْتِ عَنِ الرَّكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ • پرسیدی از گزاردن این دو رکعت بعد از نماز عصر • وَإِنَّهُ أَتَانِي نَاسٌ مِنْ عَبْدِ الْقَيْسِ • سببش اینست که بدرستی شان اینست که آمدند مرا مردم از قبیلهٔ عبد القیس برای تعلیم احکام دین • فَشَغَلُونِي عَنِ الرَّكْعَتَيْنِ بَعْدَ الظُّهْرِ • پس باز داشتند مرا از گزاردن دو رکعت که بعد از پیشین است • فَهُمَا هَاتَانِ • پس این دو رکعت که گزاردم بعد از عصر دو رکعت است که نگزارده ام بعد از پیشین متفق علیه • و این حدیث دلالت دارد بر آنکه تعلیم علم دین و احکام شریعت و هدایت خلق اهم و اقدم بر گزاردن نماز نافله است اگر چه سنن رواتب بود و نیز دلالت دارد بر آنکه نوافل موقته اگر فایت گردد در وقتش قضا کرده شود بعد از وقت چنانکه شافعیه بر آنند و نزد حنفیه در وقت میتوان گزارد نه در غیر وقت و شاید که آنحضرت صلی اللّٰه علیه و سلم شروع کرده باشد در آن و بجهت ضرورت تعلیم و هدایت نقض کرده از بجهت قضا کرد و اللّٰه اعلم اگر گفته شود که این حدیث دلالت ندارد مگر بر آنکه آنحضرت صلی اللّٰه علیه و سلم دو رکعت بعد از عصر که گزارد بجهت شغل وفد عبد القیس بود از رکعتین بعد از ظهر اما با حادیث دیگر که از عایشه در صحیح بخاری آمده است دلالت دارد بر مواظبت آنحضرت صلی اللّٰه علیه و سلم بر آن چه کار میکنند چنانکه گفته عایشه رضی اللّٰه عنها سوگند بآن خدائی که برد آنحضرت را از عالم ترک نکرد دو رکعت را بعد از عصر تا آنکه ملاقات کرد پروردگار خود را و در روایتی گفت که ترک نمیکرد این دو رکعت را آشکارا و پنهان و گفت نیامدی آنحضرت صلی اللّٰه علیه و سلم نزد من روزی بعد از عصر مگر آنکه گزارد دو رکعت را جوابش آنکه باحادیث صحیحه ثابت شده است که نماز بعد از صبح و عصر مکروه است و جمهور علما بر اینند و عمر رضی اللّٰه عنه نهی میکرد از آن و میزد بر آن و لیکن گزاردن رکعتین بعد العصر از آنحضرت ثابت شده سخن درین باب بسیار است پاره از آن در شرح گفته شده است و صواب آنست که گزاردن رکعتین بعد العصر و مداومت بر آن از خصایص آنحضرت بود صلی اللّٰه علیه و سلم با وجود آنکه امت را نهی کرد از آن چنانکه صوم وصال مدام داشت و دیگران را نهی میکرد از آن و بعضی گویند نهی از صلوة بعد العصر بجهت

گذاشتن آنست و اگر واقع نشود در وقت غروب قوی آنکه مکروه نیست و از عمر رضی اللّٰه عنه مروی که مردم را می زد و بعضی میگویند که مکروه نیست نماز بعد از صبح و نه بعد از عصر مگر در حق کسی که قصد کند بنماز طلوع شمس و غروب آنرا چنانکه در حدیث آمده است که لَا تَحَرَّوْا بِصَلَاتِكُمْ طُلُوعَ الشَّمْسِ وَلَا غُرُوبَهَا چنانکه در اول باب گذشت و جمهور بر کراهیت صلوة اند بعد از هر دو وقت مطلقا نقل است که امام احمد را دیدند که در درون خانه پنهان از مردم دو رکعت میگزارد گفتند چرا در نمی گزارید فرمود از ترس مردم ظاهر مذهب این امام جلیل بر خلاف مذهب مردم بود و چون جمهور ناس برین بودند نخواستند مخالفت کردن و اللّٰه اعلم

الفصل الثاني

عن محمد بن ابراهيم عن قيس بن عمرو • روایت است از محمد بن ابراهیم که از صغار تابعین است از قیس بن عمرو که صحابی انصاری است • قَالَ رَأَى النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجُلًا يُصَلِّي بَعْدَ صَلَوةِ الصُّبْحِ رَكْعَتَيْنِ • گفت دید آنحضرت مردی را که میگزارد بعد از نماز کردن نماز صبح دو رکعت • فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ • پس گفت پیغمبر خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلَوةُ الصُّبْحِ رَكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ • آیا میگزاری نماز صبح را دو رکعت دو رکعت باین طریق که میگزاری فرض را دو رکعت و میگزاری بعد از وی دو رکعت دیگر نفل و حال آنکه میدانی که بعد از وی نماز نیست • فَقَالَ الرَّجُلُ إِنِّي لَمْ أَكُنْ صَلَّيْتُ الرَّكْعَتَيْنِ اللَّتَيْنِ قَبْلَهُمَا • پس گفت آن مرد بدرستی که من نگزارده بودم آن دو رکعت که پیش از دو رکعت فرض اند • فَصَلَّيْتُهُمَا الْآنَ • پس گزاردم آن دو رکعت را اکنون • فَسَكَتَ رَسُولُ اللّٰهِ • پس خاموش ماند پیغمبر خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ • و انکار نکرد و تقریر فرمود پس معلوم شد که اگر سنت فجر پیش از فرض گزارده نشود بعد از وی باید قضا کرد و همین است مذهب شافعی و محمد و نزد ابی حنیفه و ابی یوسف قضا نیست مر سنت فجر را نه پیش از طلوع شمس و نه بعد از آن مگر آنکه با فرض قضا شود چنانکه در لیلة التعریس کردند و امام محمد گفته که دوست میدارم که قضا کرده شود تا وقت زوال و شیخین گویند که اصل در سنن عدم قضا است و قضا مخصوص است بواجب و حدیث وارد شده است مگر در قضای آن به تبعیت فرض پس باقی ماند ما ورای آن بر اصل که عدم قضا است و حدیث محمد بن ابراهیم ضعیف است احتجاج بآن نتوان کرد اما سایر سنن قضا کرده نشوند بعد از وقت تنها و در قضای آن به تبعیت فرض اختلاف است کذا فی الهدایه و ترمذی گفته که قومی از علمای مکه قایل شده اند بحدیث قیس گفته اند که باکی نیست که بگزارد مرد دو رکعت بعد از مکتوبه پیش از طلوع آفتاب و حدیثی دیگر نیز آورده اند از ابی هریره که مَنْ لَمْ يُصَلِّ رَكْعَتَيِ الْفَجْرِ فَلْيُصَلِّهِمَا بَعْدَ مَا تَطْلُعُ

کتابی ادا

الشمس بخاری سیده است از ابن عمر قائل اند سفیان ثوری و ابن المبارک و شافعی و احمد و اسحاق
انتهی رواه ابوداود و روی الترمذی نحوه و قال اسناد هذا الحدیث لیس بمتصل و گفته است
ترمذی اسناد این حدیث نیست متصل لان محمد بن ابراهیم لم یسمع من قیس بن عمرو زیرا که محمد بن
ابراهیم که روایت میکند این حدیث را از قیس بن عمرو وی سماع ندارد از وی و فی شرح
السنة و نسخ المصابیح عن قیس بن فهد نحوه و در شرح السنة و در نسخهای مصابیح از محمد بن
ابراهیم از قیس بن فهد بفتح فا و سکون ها مانند این حدیث روایت کرده شده و ترمذی روایت
از قیس بن فهد و قیس بن عمرو هر دو آورده و گفته که صحیح نزد حفاظ قیس بن عمرو است و در بعض
و کاشف ذهبی قیس بن عمرو را ذکر کرده نه قیس بن فهد را و در بعضی کتب قیس بن عمرو و قیس بن فهد
هر دو مذکور اند و گفته اند که هر دو از بنی نجار اند و گفته اند که محمد بن ابراهیم التیمی حدیث
الفجر از وی روایت کرده قیس بن فهد است و بعضی گفته قیس بن عمرو و الله اعلم وعن جبیر
بن مطعم ان النبی صلی الله علیه وسلم قال روایت است از جبیر بن مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد
مناف قرشی نوفلی و اسلام آورد پیش از فتح بعد از عام خیبر از اشراف قریش بود که آنحضرت فرمود
یا بنی عبد مناف لا تمنعوا احدا طاف بهذا البیت ای پسران عبد مناف و در روایتی یا بنی عبد المطلب
باز ندارید هیچ یکی را که طواف کند باین خانه یعنی کعبه وصلی ایة ساعة شاء من لیل او نهار و نماز
گزارد هر ساعت که خواهد از شب و روز رواه الترمذی و ابوداود و النسائی در طواف کردن هر ساعت
که خواهد خواه در وقت طلوع و غروب و استوا و بعد از نماز فجر و نماز عصر و خواه جز آن باشد خلافی نیست
خلاف در نماز است و نزد شافعی جایز است هر نماز که باشد خواه رکعتین طواف یا جز آن بظاهر این حدیث
و نزد احمد جایز است رکعتین طواف خاصه به تبعیت طواف و نزد ما جایز نیست هیچ نماز و حکم مکه حکم
سایر بلاد است در حرمت و کراهیت از جهة عموم حدیث نهی و از جهة آنکه محرم راجح است و بعضی گویند نهی
ناسخ است والله اعلم وعن ابی هریرة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم نهی عن
الصلوة نصف النهار حتی تزول الشمس الا یوم الجمعة روایت است از ابی هریره که آنحضرت نهی
کرد از نماز گزاردن نیم روز تا بر گردد آفتاب مگر روز جمعه رواه الشافعی و این نیز مذهب شافعی است
چنانکه گذشت باین حدیث و گفته اند که احادیث وارده در اطلاق نهی مشاهیر اند و این حدیث ضعیف
است صلاحیت معارضت آن احادیث ندارد با آنکه محرم راجح است بر مبیح نزد تعارض وعن
ابی الخلیل عن ابی قتادة قال کان النبی صلی الله علیه وسلم کره الصلوة نصف النهار حتی

تزول الشمس

تزول الشمس ابو الخلیل بخا کانی معجمه باز ثقات تابعین است و روایت میکند از ابی قتاده که از اکابر
صحابه است که گفت بود آنحضرت که مکروه میداشت نماز را در نیم روز تا بر گردد آفتاب الا یوم
الجمعة مگر روز جمعه وقال ان جهنم تسجر الا یوم الجمعة و گفت که دوزخ گرم کرده میشود و تابانیده میشود
یعنی در نیم روز مگر روز جمعه و تسجر بتخفیف و تشدید هر دو روایت است رواه ابوداود وقال
ابو الخلیل لم یلق ابا قتادة روایت کرد این حدیث را ابوداود و گفت ابو الخلیل ملاقات نکرده است
ابوقتاده را پس اسناد این حدیث متصل نباشد والله اعلم

الفصل الثالث

عن عبد الله الصنابحی بضم صاد مهمله و کسر با و حای مهمله منسوب بصنابح بطنی است از مراد
صحابی است و بعضی ابو عبد الله صنابحی گفته و صواب آنست که ابو عبد الله تابعی است و عبد الله
صنابحی صحابی است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشمس تطلع ومعها قرن
الشیطان بدرستی که آفتاب طلوع میکند و حال آنکه با وی قرن شیطان است معنی قرن شیطان
در باب مواقیت الصلوة گذشت فاذا ارتفعت فارقها پس چون بلند میگردد آفتاب
جدائی میکند آفتاب از شیطان ثم اذا استوت قارنها باز چون وقت استوا میشود نزدیک
میگردد او را فاذا زالت فارقها پس چون زایل شود آفتاب جدائی میکند شیطان او را
فاذا غربت فارقها پس چون غروب میکند جدا میگردد ونهی رسول الله ونهی کرده است پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم عن الصلوة فی تلک الساعات از نماز گزاردن در این ساعتها رواه مالک
واحمد والنسائی روایت کرده است این حدیث را مالک و احمد و نسائی و مالک با وجود آنکه روایت
کرده است این حدیث را قایل نیست بحرمت صلوة وقت استوا و گفته که دریافتیم ما اهل فضل را
که آنکه کوشش میکردند و میگزاردند نماز در نیم روز وعن ابی بصرة بفتح موحده و سکون صاد مهمله
الغفاری بکسر غین معجمه صحابی است نام او حمیل بضم حای مهمله و فتح میم و بعضی بفتح حا و کسر میم
و جمعی بفتح جیم نیز گفته اند و این وهم است والله اعلم قال صلی بنا رسول الله گفت گزارد با ما
صلی الله علیه وسلم بالمخمص بضم میم و فتح خای معجمه و تشدید میم مفتوحه در آخر ش صاد مهمله جای
است صلوة العصر گزارد نماز دیگر را فقال ان هذه صلوة عرضت علی من کان قبلکم پس گفت که
این نماز نیست که عرض کرده و ظاهر کرده شد بر کسانی که پیش از شما بودند از امم سابقه فضیعوها پس ضایع
کردند او را و بجا نیاوردند حق او را و مواظبت نکردند بر آن فمن حافظ علیها کان له اجره مرتین
پس کسی که محافظت کند و مداومت نماید بر آن باشد مر او را مزد دو بار و دو چندی بجهة آنکه عمل است

بعد از علی الظهر است و دیگر بجهت محافظت بر آن نمی خواهد فت شیان ولا صلوة بعدها حتی یطلع الشاهد
و نیست نماز بعد از صلوة عصر تا آنکه طلوع کند شاهد والشاهد النجم و شاهد ستاره است بجهت ظهور او
در شب یا گواهی دادن او بوجود شب مقصود غروب آفتاب است رواه مسلم وعن معاویة قال روایت است از
معاویة بن ابی سفیان که گفت انکم لتصلون صلوة لقد صحبنا رسول الله بدرستی که شما میگزارید
دو رکعت نماز را که بتحقیق صحبت داشتیم ما پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فما رأیناه یصلیهما یعنی ندیدیم
ما آنحضرت را که میگزارد آنرا ولقد نهی عنهما و هر آینه بتحقیق نهی کرده است از آن یعنی الرکعتین
بعد العصر مراد میدارد باین نماز دو رکعت بعد از عصر را و گزاردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا در
خانه بود و تاویل آن در حدیث کریب گذشت رواه البخاری وعن ابی ذر قال وقد صعد علی درجة الکعبة
گفت ابوذر و حال آنکه بتحقیق برآمده بود وی بر بالای زینه کعبه که نوعی در کعبه بجهت بلندی در میدرامدند وی
الآن از چوب است بر شکل منبر که زینها دارد و در مقابل در کعبه نزدیک بزمزم نهاده اند و هر دو طرف
پایها مثل پایهای عرابه ساخته و چون خواهند که مردم در کعبه در آیند او را کشیده متصل بباب
سازند پس بروی برآیند و درون در آیند و چون فارغ شوند باز بجای خودش کشیده بیارند و احتمال
دارد که در آن زمان نیز اینچنین بود یا طور دیگر والله اعلم پس ابوذر رضی الله عنه برین درجه برآمد و گفت
من عرفنی فقد عرفنی کسی که میشناسد مرا پس میشناسد مرا است گوئی و صدق لهجه چنانکه در حدیث
آمده است که سایه نکرده آسمان و بر نداشت زمین راست گوتر از ابوذر ومن لم یعرفنی فانا جندب
و کسیکه نمیشناسد مرا باید که بداند که من جندب ام تا اقرار کیرد و اطمینان یابد بدل وی بصدق آنچه روایت
میکنم از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و جندب بضم جیم و سکون نون و ضم دال و فتح آن نام ابوذر است
پس روایت کرد وی رضی الله عنه و گفت سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
یقول میگفت لا صلوة بعد الصبح حتی تطلع الشمس نیست نماز بعد نماز صبح تا بر آمدن آفتاب ولا بعد العصر
حتی تغرب الشمس و نیست نماز بعد از نماز عصر تا فرو شدن آفتاب الا بمکة الا بمکة سه بار مگر بمکه
مکرر فرموده و در بعضی نسخ جز دو بار نیست رواه احمد و رزین

باب الجماعة وفضلها

اختلاف کرده اند که جماعت سنت است یا واجب یا فرض عین یا فرض کفایت بعضی گفته اند که فرض
عین است مگر بعذر و این قول امام احمد و داود و عطا و ابی ثور است و ایشان میگویند که شنود بانگ نماز
و حاضر نیاید درست نیست نماز او و بعضی گویند فرض کفایت است و اکثر صحابه بر انند و نزد بعضی سنت موکده
در حکم واجب مذهب امام ابوحنیفه و اصحاب او این است شیخ ابن الهمام نقل کرده که اکثر مشایخ ما بر آن اند

که جماعت واجب است و تسمیه او بسنت بجهت آنست که ثبوت وجوب آن بسنت است
و در بدایع گفته که واجب است بر هر عاقل بالغ که معذور نیست حاضر شدن مسجد برای جماعت و اگر
در نیابد جماعت را واجب نیست گشتن در مسجدهای دیگر باتفاق و اگر برود نیکوست و اگر در مسجد
حی تنها بگزارد هم نیکوست و قدوری گفته که اهل و عیال خود را جمع کند و در خانه بجماعت بگزارد
و نیز اختلاف کرده اند که جماعت در مسجد حی افضل است یا در مسجد جامع و اگر دو مسجد باشند
اختیار کند اقدم را و اگر هر دو برابر باشند اختیار کند اقرب را و اگر در اقرب گزارده اند
و شنید تکبیر مسجد ابعد را اگر در اقرب در آمده است نرود و اگر نه در آمده برود و اتفاق دارند که
جماعت بعذر ساقط میگردد و از جمله اعذار مرض است و بریدگی دست و پای از دو جانب و فالج
و اختفا از سلطان و ضعف که نتواند راه رفت و کوری نزد ابو حنیفه و بعضی گفته اند باتفاق و باران
و گل و لای و سختی سرما در قول صحیح و روایت است از ابی یوسف که گفت پرسیدم ابو حنیفه را
از حضور جماعت در گل و لای فرمود بهتر آنست که ترک نکند و امام محمد حدیثی روایت کرده که اذا
ابتلت النعال فالصلوة فی الرحال

الفصل الاول

عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة الجماعة تفضل علی صلوة الفذ نمازی که با جماعت بگزارند
زیادتی میکند در ثواب بر نمازی که تنها بگزارند بسبع وعشرین درجة به بیست و هفت پایه و فذ
بفتح فا و تشدید ذال معجمه یعنی فرد و تنها و در روایتی بخمس وعشرین آمده یعنی بیست و پنج و گفته اند که
در اکثر روایات بیست و پنج آمده است مگر در حدیث ابن عمر که بیست و هفت آمده و شاید که نخست بیست
و پنج وحی شده پس از آن زیاده کرده شده تفضلا و انعاما و نیز اختلاف تبعا وقت حال مصلی صلوة
است یا بیست و هفت در جهریه است و بیست و پنج در سریه و بعضی گفته اند که در ذکر قلیل و کثیر
منافی نیست از جهة وجود قلیل در ضمن کثیر و اختلاف است در آنکه این افضلیت مخصوص بجماعت در مسجد است یا
عام است بعضی گفته اند که مخصوص بجماعت در مسجد است و بر هر تقدیر علم بتخصیص عدد موکول بعلم شارع
است که جز او را بحقیقت بر آن اطلاع نیست و بعضی علما مناسبات در آن ذکر کرده اند والله اعلم
متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است
از ابی هریره که گفت آنحضرت والذی نفسی بیده سوگند بآن کسی که بقای نفس من در دست قدرت اوست
لقد هممت ان آمر بحطب فیحطب بتحقیق آهنگ کردم که امر کنم بجمع کردن هیزم پس جمع کرده شود
هیزم ثم آمر بالصلوة فیؤذن لها باز امر کنم باذان گفتن برای نماز پس اذان گفته شود مراد از

ثُمَّ آمُرَ رَجُلًا فَيَؤُمَّ النَّاسَ پس امر کنم مردی را تا امامت کند مر ایشان را ثُمَّ أُخَالِفَ
إِلَى رِجَالٍ پس بیایم بسوی مردانیکه حاضر نشده اند برای نماز تا بگیرم ایشان را یا معنی آنست که
مخالفت کنم چیزی را که ظاهر کرده ام در اقامت صلوة با مصلیان یا تخلف کنم از نماز و رجوع کنم بسوی این مردان
برای معاقبت و تعذیب ایشان وَفِي رِوَايَةٍ لَا يَشْهَدُونَ الصَّلٰوةَ و در روایتی این زیادت مذکور است
که إِلَى رِجَالٍ لَا يَشْهَدُونَ الصَّلٰوةَ مخالفت کنم بسوی مردانیکه حاضر نمیشوند نماز را و اگر مذکور نیست هم مراد است
چنانکه در ترجمه ظاهر کردیم و در تعیین این نماز احادیث مختلف آمده که جمعه است یا عشا یا فجر و ظاهر آنست
حدیث عام است فَأُحَرِّقَ عَلَيْهِمْ بُيُوتَهُمْ پس بسوزم بر ایشان بمبالغه خانهای ایشان را تا سوخته شوند
ایشان در آن و در حدیث مبالغه است در اهتمام بتعذیب جماعتی که حاضر نمیشوند بجماعت که آنحضرت
بنفس شریف خود مقید بامامت نمیشود و دیگری را خلیفه میکرد و خود بتحریق آن جماعت مقید میشود وَالَّذِي
نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ يَعْلَمُ أَحَدُهُمْ أَنَّهُ يَجِدُ عَرْقًا سَمِينًا و بخدا سوگند که اگر بداند یکی از ایشان که وی میابد
استخوان فربه را و عرق بفتح عین و سکون را استخوانیکه گرفته شده است از وی گوشت و بعضی گفته اند
عرق استخوان با گوشت و اگر گرفته شود از وی گوشت آنرا عراق گویند بضم عین أَوْ مِرْمَاتَيْنِ بکسر میم
و فتح آن حَسَنَتَيْنِ یا میابد دو سم گاو یا گوسفند را که نیکو آید در نظر حرص و طمع و دناءت همت وی
و بعضی مرماتین را تفسیر بدو گوشت پاره کرده اند لَشَهِدَ الْعِشَاءَ هر آینه حاضر میگردد نماز عشا را بیان
دناءت همت وی میکند که برای چنین امر خسیس حقیر دنیاوی حاضر می آید و برای ثواب و حصول قربت درگاه
حق نمی آید زهی بی تمیزی و بیخردی رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وَلِمُسْلِمٍ نَحْوُهُ وَعَنْهُ قَالَ أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجُلٌ أَعْمٰى و هم از ابی هریره روایت است که آمد آنحضرت را مردی نابینا بعضی گفته اند مراد
ابن ام مکتوم است که از مشاهیر صحابه است چنانکه در بعضی روایات تصریح بدان واقع شده و بعضی
گویند غیر اوست فَقَالَ پس گفت آنمرد يَا رَسُولَ اللّٰهِ إِنَّهُ لَيْسَ لِي قَائِدٌ يَقُودُنِي إِلَى الْمَسْجِدِ بدرستی که
شأن اینست که نیست مرا کشنده یعنی شخصی که دست مرا بگیرد و بکشد مرا بسوی مسجد و قود کشیدن
ستور و جز آن از پیش چنانکه سوق راندن از پس فَسَأَلَ رَسُولَ اللّٰهِ پس طلب کرد آنمرد از پیغمبر خدا صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يُرَخِّصَ لَهُ که رخصت دهد مر او را و تکلیف نکند حضور مسجد را فَيُصَلِّيَ فِي بَيْتِهِ پس بگزارد
نماز در خانه خود و در مسجد نیاید فَرَخَّصَ لَهُ پس رخصت کرد آنحضرت مر او را فَلَمَّا وَلّٰى دَعَاهُ پس هرگاه پشت
داد آنمرد خواند آنحضرت او را فَقَالَ هَلْ تَسْمَعُ النِّدَاءَ بِالصَّلٰوةِ پس فرمود آیا میشنوی آواز اذان را
برای نماز یعنی میشنوی اذان را قَالَ نَعَمْ گفت آری میشنوم اذان را قَالَ فَأَجِبْ فرمود پس اجابت کن و بیا بمسجد

[illegible] میشنیدند اذان را رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ
أَنَّهُ أَذَّنَ بِالصَّلٰوةِ بضم همزه و کسر ذال مشدده و بفتح همزه و فتح ذال هر دو روایت آمده است
بر وجه اول معنی آن شود که آمده است از ابن عمر که اذان گفته شد در مسجد وی یا نزد وی برای نماز و بر وجه
ثانی اذان گفت ابن عمر و ظاهر سیاق حدیث همین است و از عبارت بخاری همین معنی ظاهر میشود
که ابن عمر خود اذان گفته باشد بر هر تقدیر اذانی واقع شد برای نماز فِي لَيْلَةٍ ذَاتِ
بَرْدٍ وَرِيحٍ در شبی که خداوند سرما و باد بود ثُمَّ قَالَ پس گفت موذن یا ابن عمر در اذان أَلَا
صَلُّوا فِي الرِّحَالِ آگاه باشید و بدانید بگزارید نماز در مسکنها و منزلها و رحل مسکن مرد و آنچه با او است
از رخت و اکثر اطلاق کرده میشود بر آنچه با اوست در سفر و دور نیست که وقوع این قضیه در سفر باشد
ثُمَّ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ پس گفت ابن عمر که پیغمبر خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَأْمُرُ الْمُؤَذِّنَ إِذَا
كَانَتْ لَيْلَةٌ ذَاتُ بَرْدٍ وَمَطَرٍ يَقُولُ بود آنحضرت که امر میکرد موذن را وقتی که میبود شبی
خداوند سرما و باران که بگوید أَلَا صَلُّوا فِي الرِّحَالِ از اینجا معلوم شد که باد و باران و سرما از اعذار
ترک حضور جماعت است و ظاهر آنست که امر صلوا برای اباحت باشد که رخصت است و تواند که
محمول بر ندب بود از جهت غایت شفقت و تیسیر بر امت مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَعَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا وُضِعَ عَشَاءُ أَحَدِكُمْ وَأُقِيمَتِ الصَّلٰوةُ چون نهاده شد طعام یکی از شما و بر پا
کرده شد نماز و تکبیر آورده شد فَابْدَؤُوا بِالْعَشَاءِ پس آغاز کنید بطعام وَلَا يَعْجَلْ بفتح یا و
سکون عین و فتح جیم یعنی شتابی نکند آنکس برای نماز حَتّٰى يَفْرُغَ مِنْهُ تا آنکه فارغ گردد از
طعام خوردن و عشا بفتح عین طعام شبانگاهی خوردن و تخصیص بدان بجهت آنست که عادت عرب در
طعام خوردن تغدی و تعشی است که در چاشتگاه و شبانگاه بخورند و وقت نماز جز در صورت
دوم نبود و ظاهر آنست که امر ابتدا بطعام در صورت احتیاج و ضیاع طعام است یا غلبه گرسنگی
تا باعث بر شغل باطن نگردد وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يُوضَعُ لَهُ الطَّعَامُ وَتُقَامُ الصَّلٰوةُ و بود ابن عمر
رضی الله عنهما که نهاده میشد برای وی طعام و تکبیر گفته میشد برای نماز فَلَا يَأْتِيهَا
حَتّٰى يَفْرُغَ مِنْهُ پس نمی آمد ابن عمر نماز را تا آنکه فارغ میشد از طعام وَإِنَّهُ لَيَسْمَعُ قِرَاءَةَ
الْإِمَامِ و بدرستی که ابن عمر هر آینه میشنید قراءة امام را از جهت قرب منزل ایشان از مسجد
شریف و ابن عمر موصوف است بکمال سنت و اتباع و وجود این فعل از وی ناشی از کمال استقامت
و تمکین است مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا قَالَتْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ روا

في الرحال

از عایشه که گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم میگفت لا صلوة بحضرة
الطعام ولا هو یدافعه الاخبثان نیست نماز در حضور طعام و در بعضی نسخ الطعام ولا هو یدافعه الاخبثان
و نه در حالی که وی یعنی مصلی مدافعت میکند و زور می آرند او را بول و غایط که موجب نقصان وضو
و شغل خاطر است و اگر تنگ گردد وقت چنانکه اگر مشغول گردد بدان وقت بیرون میرود بگزارد
همچنانکه هست ذکره الطیبی رواه مسلم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم اذا اقیمت الصلوة فلا صلوة الا المکتوبة چون اقامت کرده شد نماز
جایز نیست مگر نماز فرض خواه شروع در نفل کنند یا نشسته مانند رواه مسلم واز اینجا
معلوم میگردد که بسنت فجر نیز چون تکبیر برآورده شد مقید نشود بلکه موافقت امام کند و جماعت
در آید و نزد ما اگر بداند که اگر یکرکعت با امام خواهد یافت سنت بگزارد پس از آن در آید اما در مسجد
بگزارد نه در صف جماعت از جهه امکان جمع میان هر دو فضیلت اما اگر ترس فوت هر دو رکعت
بجماعت در آید که ثواب جماعت عظیم تر است و شیخ ابن الهمام گفته است که اگر امید دریافت امام
تشهد دارد بعضی گفته اند که حکم ادراک رکعت دارد نزد ابی حنیفه و ابی یوسف و بر قول محمد اعتبار
چنانکه در جمعه و گفته که آنچه منقول است از فقیه اسماعیل زاهدی که میباید شروع کند در سنت فجر
پس از آن قطع کند تا از این لازم گردد بشروع و واجب گردد قضا بعد از اتمام کردن نماز دفع کرده است
از امام سرخسی که این شروع است در عبادت بقصد افساد و ابطال عمل قصدا منهی عنه است
اگرچه بقصد ادای بار دیگر باشد و دفع مفسده مقدم است بر جلب مصلحت بدانکه در حرم شریف
ابتلا باین امر لازم آمده است بر حنفیه در چهار نماز و بر شافعیه در نماز مغرب که شافعیه بنماز
برخیزند و ایشان بسنت مشغول شوند یا نشسته مانند و بعضی از ایشان نماز قضا اگر داشته باشند
همراه امام کنند و بعضی نماز نفل بگزارند با جماعت و بعضی همراه شافعیه گزارند و در اقتدای حنفی با
شافعی سخنی هست و کاتب حروف نیز در ابتدای اقامت آن مقام شریف متردد و متذبذب
بود تارة فتارة عمل بیکی از طرق میکرد و شکایت حال بحضرت شیخ برد فرمودند بدت
نداشته باشید و بمذهب خود مستقیم باشید و از شیخ بزرگ نقل کردند که ایشان میفرمودند علمای
ما چیزی قرار داده اند و ترتیبی نهاده و بر همان باشید و وحدت و جهت از دست ندهید
و اینکه قرار داده اند پس نفرموده شیخ بر همین طریق یقین درست داد و از تذبذب بر آمد
وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا استاذنت امرأة

احدکم الی المسجد فلا یمنعها چون طلب اذن کند و اجازت خواهد زن یکی از شما بسوی مسجد
پس باید که منع نکند آن زن را و باز ندارد او را از رفتن بسوی مسجد برای دریافت فضیلت جماعت
و گفته اند که این حکم در هر زنی است که مشتهاة نیست و نمی برآید بطیب و زینت و در این زمان
مکروه است برآمدن زنان برای جماعت از جهة فساد زمان و نیز برآمدن زنان در آن زمان بقصد تعلیم شرایع
بود و احتیاج نیست بدان در این زمان از جهة شیوع و اشتهار احکام شریعت و ستر زنان بحال
اولی است متفق علیه وعن زینب امرأة عبد الله بن مسعود قالت قال لنا رسول الله
صلی الله علیه وسلم روایت است از زینب که زن عبد الله بن مسعود و صحابیه است و روایت
کرده است از زوج او و ابو سعید خدری و ابو هریره و عایشه گفت که گفت مارا آنحضرت
اذا شهدت احدکن المسجد فلا تمس طیبا چون حاضر شود یکی از شما مسجد را پس باید
که مساس نکند چیزی خوشبو را رواه مسلم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم ایما امرأة اصابت بخورا فلا تشهد معنا العشاء الآخرة هر زنی
که رسید بخور را این باید که حاضر نشود با ما نماز عشا را و بخور بضم با و فتح خا گرفتن دود طیب
سوخته و بفتح با آن چیزی که او را بسوزند و دود او را بگیرند مثل عود و عنبر آن و مراد بعشاء آخره نماز
عشا است و قید آخره برای آنست که گاهی بر نماز مغرب نیز اطلاق کنند و تخصیص ذکر عشای
آخره بجهة آنست که وقت تاریکی است و وقوع فتنه در وی بیشتر است و نیز دیگر نه برای
تخصیص حکم و حصر آن در وی رواه مسلم

الفصل الثانی

عن ابن عمر رضی الله عنهما قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تمنعوا نساءکم المساجد و بیوتهن خیر لهن منع مکنید
زنان خود را مسجد یا را یعنی زنان بمسجد بیایند منع نکنید و لیکن اگر در خانها بگزارند بهتر و خانهای ایشان
بهتر است مر ایشان را رواه ابو داود وعن ابن مسعود قال قال النبی صلی الله علیه وسلم

رسول الله

صلوة المرأة فی بیتها افضل من صلوتها فی حجرتها نماز زن درون خانه اش فاضلتر است
از نماز وی در حجره اش حجره در اصل بمعنی ناحیه و بمعنی خانه خرد آید و اینجا تفسیر کرده اند بصحن بیت
و از ابن العرب منقول است که مراد بحجره چیزیست که در های خانها بسوی اوست مصدق
این معنی همان صحن خانه است و صلوتها فی مخدعها افضل من صلوتها فی بیتها و نماز زن در
مخدعش افضل است از نماز وی در خانه اش و مخدع بکسر میم و فتح آن و گاهی ضم نیز دهند و فتح
دال خانه درون خانه که نهاده میشود در وی امتعه نفیسه از خدع بمعنی اخفا یعنی زن هر چند پنهان تر و درون تر

بجا آوردن بهتر و مناسبتر بود رواه ابو داود وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال انی سمعت
حبّی ابا القاسم گفت ابو هریره که من شنیدم محبوب خود را که ابو القاسم است و حِبّ بکسر حا
و تشدید با معنی محبوب صلی الله علیه وسلم یقول میگفت لا تقبل صلوة امرأة تطیّبت للمسجد
پذیرفته نمیشود نماز زنی که خوشبوئی کرده است برای آمدن بمسجد حتی تغتسل غسلها من الجنابة
تا آنکه غسل کند همچو غسل او که برای جنابت میکند مقصود شستن بدن است از طیب و تعبیر بغسل جنابت
اشارت است بآنکه طیب برای درآمدن مسجد هرگاه که مهیّج و مهیّج شهوت است در حکم جماع است و لهذا تفسیر
کرده آنرا بزنا طیبی گفته که این بر تقدیر یست که طیب تمامه بدن را مالیده اما اگر موضع معین را مالیده همان
موضع را بشوید رواه ابو داود وروی احمد والنسائی نحوه وعن ابی موسی قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم کل عین زانیة هر چشم که بنظر بد نگرد و بشهوت در زن بیگانه نگاه بکند زنا کننده
است بزنای چشم وان المرأة اذا استعطرت فمرّت بالمجلس وبدرستی که زن چون خوشبوئی بمالد
پس بگذرد بمجلسی که در وی مردانند و خواهد که خود را بایشان نماید بنظر شهوت فهی کذا وکذا از این
چنین و چنین است یعنی زانیة رواه الترمذی ولابی داود والنسائی نحوه وعن ابی بن کعب
رضی الله عنه قال صلی بنا رسول الله نماز گزارد با ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یوما
روزی الصبح نماز بامداد را فلما سلم قال اشاهد فلان پس هرگاه که سلام داد گفت آیا حاضر است
فلانکس نام شخصی را برد قالوا لا گفتند حاضر نیست قال باز گفت اشاهد فلان نام کسی دیگر را برد
قالوا لا این بار نیز گفتند حاضر نیست قال ان هاتین الصلوتین اثقل الصلوات علی المنافقین
فرمود این دو نماز یعنی صبح و عشا گرانترین نمازهاست بر منافقین و ضم عشا با صبح بقرینه حال بود
یا بعلم سابق که بدان دانسته و از اینجا مفهوم میگردد که آن دو شخص که حاضر نشدند موسوم بودند بنفاق
والله اعلم ولو تعلمون ما فیهما لاتیتموهما ولو حبوا علی الرکب واگر میدانستید ثوابی که در گزاردن
این دو نماز است هر آینه می آمدید این دو نماز را بر زانو رونده یعنی افتان و خیزان و حبو در اصل بر دستها
و زانوها راه رفتن و بعضی گفته‌اند بر دستها و شکم رفتن وفی الصراح حبو غیژیدن کودک وان
الصف الاول علی مثل صف الملائکة وبدرستی که صف اول از نماز مانند صف فرشتگان است
در فضل و شرف که بر درگاه کبریای الهی استاده میباشند ولو علمتم ما فضیلته لابتدرتموه
و اگر میدانستید که چیست فضیلت صف اول هر آینه شتابی میکردید و میشتافتید در یافتن
آن از او سبقت نمودن بدان وان صلوة الرجل مع الرجل ازکی من صلوته وحده وبدرستی که نماز گزارد

مرد با یکمرد پاکیزه‌تر و کوارنده‌تر و فاضلتر است از گزاردن وی تنها وصلوته مع الرجلین ازکی
من صلوته مع الرجل و نماز وی با دو مرد فاضلتر است از نماز وی با یکمرد وما کثر فهو
احبّ الی الله و هر چه بسیار است از جماعت پس آن دوست داشته شده تر است
بسوی خدا و بیشتر از روی ثواب رواه ابو داود والنسائی وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما من ثلثة فی قریة ولا بدو ولا تقام فیهم الصلوة نیست سه مرد
در دهی یا در بادیه که برپا کرده نمیشود در میان ایشان نماز یعنی بجماعت الا قد استحوذ علیهم
الشیطان مگر آنکه چیره میگردد و غالب می آید بر ایشان شیطان فعلیک بالجماعة
پس بر تو باد که لازم گیری جماعت را فانما یأکل الذئب القاصیة زیرا که میخورد گرگ گوسفندی
را که جدا و دور افتاده است از رمه و تنها گشته و بعضی گفته‌اند که این حدیث دلالت دارد بر بودن
جماعت فرض کفایت فافهم رواه احمد وابو داود والنسائی وعن ابن عباس رضی الله عنهما
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سمع المنادی فلم یمنعه من اتباعه عذر کسی که بشنود
بانگ نماز را پس باید که باز ندارد او را از پیروی کردن آن و بمسجد حاضر آمدن هیچ عذری و بهانه
قالوا گفتند صحابه و پرسیدند در میان کلام آنحضرت که وما العذر چیست عذری که بوجود آن
در حاضر نیامدن معذور میتوان داشت قال خوف فرمود ترس هلاک یا زیان از دشمن یا درنده و امثال
آن او مرض یا بیماری و ضعف که بوجود آن نمیتواند آمد لم تقبل منه الصلوة التی صلی
قبول کرده نمیشود از وی نمازیکه گزارده است بی جماعت اگرچه در مسجد بود این حدیث بظاهر خود
دلالت دارد بر فرضیت جماعت یا این تأکید و مبالغه است در اهتمام بدان والله اعلم رواه
ابو داود والدار قطنی وعن عبد الله بن ارقم صحابی است اسلام آورد سال فتح و کاتب وحی
و کاتب ابو بکر و عمر بود و تولیت بیت المال میکرد برای عثمان بعد ازان استعفا نمود ازان
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت اذا
اقیمت الصلوة ووجد احدکم الخلاء وقتی که برپا کرده شود نماز و تکبیر برآورده شود و بیابد یکی از شما
حاجت برفتن در متوضا برای بول و غایط بطریق فلیبدأ بالخلاء پس باید که آغاز کند

مدافعه

بسوی رفتن خلا یعنی اگرچه فوت گردد جماعت چه امر طهارت و تکمیل آن اهم و اقدم است از
جماعت رواه الترمذی وروی مالک وابو داود والنسائی نحوه وعن ثوبان قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم لا یحل لاحد ان یفعلهن ثلث خصلت است که حلال نیست مر هیچ یکی را که بکند آنها

لا یؤمّنّ رجل قوماً فیخصّ نفسه بالدعاء دونهم. امامت نکند مردی گروهی را پس مخصوص کرداند
نفس خود را بدعا یعنی بصیغهٔ واحد کند که مخصوص وی گردد و بلفظ جمع نکند تا شامل قوم گردد. فان فعل
ذلک فقد خانهم. پس اگر بکند آنرا پس تحقیق بی امانتی و بی دیانتی کرد ایشانرا. ولا ینظر فی قعر بیت
قبل ان یستأذن. و نگاه نکند در درون خانه پیش از آنکه طلب اذن کند برای درآمدن. فان فعل ذلک
فقد خانهم. پس اگر بکند آنرا پس تحقیق بی امانتی کرد مر ایشانرا. ولا یصلّ وهو حقن حتی یتخفّف.
و باید که نگزارد و حال آنکه وی بازدارنده است بول را. حقن بنون بازداشتن بول و در حکم اوست باز
دارندهٔ غایط و اورا حقب گویند بباء موحده تا آنکه سبک شود. رواه ابوداود وللترمذی نحوه.
وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تؤخروا الصلوة لطعام ولا لغیره. تأخیر نکنید
نماز را از جهت طعام و نه از جهت غیر طعام. گفته اند که این محمول است بر اخراج نماز از وقت یا بر عدم حضور
طعام و قرب حضور و آنکه در حدیث سابق است بر تقدیر حضور طعام است و بعضی گفته اند که نهی
در حقیقت راجع بعدم احضار طعام است یعنی در وقت حضور نماز حاضر نمی باید آورد طعام را
تا موجب تاخیر نماز گردد. رواه فی شرح السنة.

الفصل الثالث

عن عبد الله بن مسعود قال لقد رأیتنا وما یتخلف عن الصلوة الا منافق قد علم نفاقه. گفت ابن مسعود هر آینه بتحقیق
دانستیم ما خود را و صحابهٔ دیگر را که حکم میکردیم باینکه وا پس نمی ماند از نماز بجماعت مگر منافقی که بتحقیق
معلوم بود و ظاهر بود نفاق وی. و آنکه پنهان بود نفاق وی آن نیز تخلف نمیکرد. او مریض. یا بیماری که
اصلا طاقت نداشت که بمسجد بیاید. ان کان المریض لیمشی بین رجلین. بتحقیق بود بیمار که راه میرفت
میان دو مرد و تکیه کرده بر ایشان. حتی یأتی الصلوة. تا آنکه می آمد در مسجد برای نماز. و ظاهر این
کلام دلالت دارد بر وجوب جماعت. وقال ان رسول الله. و گفت ابن مسعود که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
علّمنا سنن الهدی. تعلیم کرد ما را سنتهائی که اخذ آن و عمل کردن بدان موجب هدایت و رسیدن بدرگاه
قرب رضای الهی تعالی است. و اکثر اطلاق این لفظ بر سنن موکده آید و غیر موکده را سنن زوائد گویند.
وان من سنن الهدی الصلوة فی المسجد الذی یؤذن فیه. و بدرستی که از جملهٔ سنن هدی است
نماز گزاردن در مسجدی که اذان گفته شده است در وی. این قول دلالت دارد بر آنکه جماعت سنت است
نه واجب. مگر بسنّت در اینجا طریقهٔ مسلوکه در دین مراد دارند یا آنکه ثبوت وجوب او بسنت است.
وفی روایة قال من سرّه ان یلقی الله غداً مسلماً. و در روایتی آمده است که ابن مسعود گفت هر کس که
خوشحال میکرد اندازه او را و میخواهد که ملاقات کند خدا را و پیش آید مر او را مسلمان کامل. فلیحافظ علی هؤلاء

وقدرت

الصلوات

الصلوات الخمس حیث ینادی بهنّ. پس باید که نگاهبانی کند برای نمازهای پنجگانه ظاهر سیاق حدیث در این است
که مراد گزاردن آنها باشد بجماعت چنانکه دلالت دارد بر وی قول او. حیث ینادی بهنّ.
یعنی بگزارد آنها را در جائی که آواز داده میشود و خوانده میشود برای آنها یعنی در مسجد. فان
الله شرع لنبیکم سنن الهدی. پس بدرستی که خدای تعالی مشروع کرده و راه نهاده است برای
پیغمبر شما طریقهای هدایت را. وانّهنّ من سنن الهدی. و بدرستی که گزاردن این نمازهای پنجگانه
از جملهٔ آن طریقهاست. ولو انکم صلّیتم فی بیوتکم کما یصلّی هذا المتخلّف فی بیته.
و اگر ثابت شود که شما گزارید نماز را در خانهای خود چنانکه میگزارد این شخص وا پس مانده دور
افتاده از محل قرب و خیر ظاهر شخصی بود که بجماعت حاضر نمیشد و در حاشیه نوشته اند که حاکمی
بود در مدینه منافق نشان والله اعلم. لترکتم سنّة نبیّکم. هر آینه ترک کردید شما سنت پیغمبر
خود را. ولو ترکتم سنّة نبیّکم لضللتم. و اگر ترک کردید شما سنت پیغمبر خود را هر آینه گمراه شدید.
وما من رجل یتطهّر فیحسن الطهور. و نیست هیچ مردی که طهارت کند از وضو یا غسل پس نیک کند
بشرایط و آداب طهارت را. ثم یعمد الی مسجد من هذه المساجد. پس تر قصد کند و برود
بسوی مسجدی از مساجد. الا کتب الله له بکل خطوة یخطوها حسنة. مگر آنکه بنویسد خدای تعالی
مر او را بهر گامی که می زند نیکی عظیم و ثواب جزیل. ورفعه بها درجة. و بلند گرداند او را بهر گام پایهٔ ارجمند
در درگاه قرب و کرامت. ویحطّ عنه بها سیئة. و فرو دو کم گرداند بوی بدی را و مکفر گرداند ازو بدان.
ولقد رأیتنا وما یتخلف عنها الا منافق معلوم النفاق. و بتحقیق دانستیم خود را و صحابه را که
تخلف نمیکرد از آن مگر منافقی که معلوم بود نفاق وی. ولقد کان الرجل یؤتی به یهادی بین الرجلین حتی
یقام فی الصف. و بتحقیق بود مرد بیمار که آورده میشد در حالتی که تکیه میکرد از غایت ضعف
میان دو مرد تا آنکه استاده کرده میشد در صف نماز. تهادی کسی را بدو تن آوردن چنانکه یکی بر یک
جانب باشد و دیگری بر جانب دیگر. رواه مسلم. وعن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی
صلی الله علیه وسلم قال لولا ما فی البیوت من النساء والذریة. گفت آنحضرت اگر نمیبود
چیزی که در خانهاست از زنان و خردان اقمت صلوة العشاء وامرت فتیانی یحرقون
ما فی البیوت بالنار. بر پا میکردم نماز عشا را و امر میکردم خادمان خود را که بمبالغه میسوختند
چیزی را که در خانهاست از متاع بآتش بلکه آن مردانرا که مکلف اند و بجماعت حاضر نمی آیند بآتش.
از اینجا معلوم میشود که عقوبت تارک جماعت تحریق است و این عقوبت در هیچ جا واقع نشده

سنن

المسجد

مگر در بیجا بود و جای بیت است از غیبت و بعضی گویند اینجا امر است تهدید و تشدید است و حقیقت کلام

حرام و غیبت والله اعلم. رواه احمد وعن ... قال امرنا رسول الله ... هم از ابی هریره است که گفت امر

کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا کنتم فی المسجد فنودی بالصلوة وقتی که باشید شما در مسجد

پس اذان گفته شود برای نماز فلا یخرج احدکم حتی یصلی پس باید که بیرون نیاید یکی از شما تا آنکه بگزارد

نماز را. رواه احمد. بدانکه درین باب احادیث متعدده آمده چنانکه دو حدیث آینده و ابو داود از سعید

بن المسیب نیز آورده که بیرون نیاید از مسجد هیچ یکی بعد از ندا مگر منافق و مگر آنکه بیرون آرد او را حاجت و وی

میخواهد رجوع را و این نهی در مذهب ما مقید است بآنکه منتظم نباشد بوجود وی امر جماعت مسجد دیگر

الا مکروه نیست زیرا که این در معنی تکمیل است اگرچه در صورت ترک است و اگر پیش از آن گزارده است

در عصر و مغرب و فجر برآید اما در عصر و فجر از جهت عدم تنفل بعد از ایشان و اما مغرب از جهت عدم

مشروعیت نفل سه رکعت و در ظهر و عشا هم اگر برآید باکی نبود زیرا که وی اجابت کرده است داعی

حق را یکبار مگر آنکه موذن آغاز در تکبیر کند برین تقدیر بر نیاید تا متهم بترک جماعت نگردد و نزد امام دیگر

اعاده کند البته و نزد امام احمد اگرچه بجماعت گزارده باشد و نزد ما حدیث نهی مقدم و راجح است

از جهت زیادت قوت و صحت آن و از جهت آنکه محرم مقدم است بر مبیح و یا محمول است بر ما قبل

النهی از جهت جمع بین الادله و در بعضی احادیث استثنای مذکور نیز ورود یافت والله اعلم. وعن

ابی الشعثاء بفتح شین معجمه و سکون عین و ثای مثلثه و بمد قال خرج رجل من المسجد بعد

ما اذن فیه ابو الشعثا که از ثقات تابعین است گفت بیرون آمد مردی از مسجد بعد از آن

که اذان گفته شد در مسجد فقال ابو هریرة اما هذا فقد عصی ابا القاسم پس گفت ابو هریره اما این مرد پس

بتحقیق گناه کرد ابو القاسم را صلی الله علیه وسلم رواه مسلم وعن عثمان بن عفان رضی

الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ادرکه الاذان فی المسجد کسی که دریابد او را اذان

در مسجد ثم خرج لم یخرج لحاجة پس تر بیرون آید در حالتی که بیرون نیامده برای کار ضروری وهو لا

یرید الرجعة و وی نمیخواهد باز آمدن را در مسجد فهو منافق پس وی منافق است و رجعت

بفتح را و کسر آن هر دو روایت است. رواه ابن ماجة وعن ابن عباس رضی الله عنهما عن النبی صلی الله

علیه وسلم قال من سمع النداء فلم یجبه فلا صلوة له کسی که بشنود اذان را پس اجابت نکند و در مسجد

بنماز نیاید پس نیست نماز مر او را الا من عذر مگر از جهت عذری از اعذار که سابقا شمرده شد. رواه

الدار قطنی وعن ابن ام مکتوم صحابی مشهور است که اعمی بود قال گفت یا رسول الله ان المدینة

کثیر الهوام والسباع

کثیرة الهوام والسباع مدینه بسیار است ... گزندگان و درندگان ... و انا ضریر البصر

و من یا بینا ام فهل تجد لی من رخصة پس آیا می یابی برای من رخصتی و آسانی و روا داری برای

من عدم حضور جماعت قال هل تسمع حی علی الصلوة حی علی الفلاح فرمود آنحضرت آیا

میشنوی این کلمات را که میخوانند بنماز و بشارت میدهند برستگاری و دریافت مقصود

غرض شنیدن اذان است و تخصیص حیعلتین بآنجهت است که گفته شد قال نعم گفت عبد الله آری میشنوم

قال گفت آنحضرت فحی هلا پس اجابت کن و بیا و لم یرخص و رخصت نکرد و گفته اند که حی

هلا بمعنی بیا و بشتاب و این لفظی است مرکب از حی و هلا و هر دو کلمه تعجیل اند و چون وقف کنی حی هلا گو

در وا بود که در حال وصل تنوین در آری و گوئی حی هلا و تحقیق این لفظ در باب اذان نیز گذشته است

رواه ابو داود و النسائی وعن ام الدرداء قالت گفت ام الدردا که زوجه ابو الدردا است

دخل علی ابو الدرداء وهو مغضب و حال آنکه وی در غضب آورده شده است و خشمگین است

فقلت ما اغضبک پس گفتم من چه چیز در غضب آورده است ترا و باعث خشم تو چیست

قال گفت ابو الدرداء والله ما اعرف من امر امة محمد بخدا سوگند نمیشناسم من از

کار امت محمد صلی الله علیه وسلم شیئا چیزی را الا انهم یصلون جمیعا مگر آنکه ایشان نماز

میگزارند بجماعت یعنی اکنون آن نیز ترک میکنند. رواه البخاری وعن ابی بکر بن سلیمان بن ابی

حثمة بفتح حای مهمله و سکون مثلثه قال ان عمر بن الخطاب رضی الله عنه فقد

سلیمان بن ابی حثمة فی صلوة الصبح گفت که عمر رضی الله عنه گم کرد پدر مرا که سلیمان بن ابی حثمه است

و از کبار تابعین است و قریشی عدوی است در نماز صبح یعنی نیافت و ندید او را در جماعت و حاضر

نشد وی برای جماعت نماز بامداد و ان عمر غدا الی السوق و بدرستیکه عمر رفته بود بامداد بجانب بازار

و مسکن سلیمان بین المسجد والسوق و جای سکونت و خانه سلیمان در میان مسجد و بازار بود

فمر علی الشفاء ام سلیمان پس بگذشت بر شفا بکسر شین و فتح فا که نام مادر سلیمان است

و از مهاجرات اول بود و از عقلای نسا و فضلای ایشان بود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم

نزد وی می آمد و قیلوله میکرد و گویند که نام او لیلی بود و شفا لقب بود که بر وی غالب آمده فقال لها

ما ار سلیمان فی الصبح پس گفت عمر شفا را ندیدم سلیمان را در نماز صبح سبب چه باشد فقالت

انه بات یصلی فغلبته عیناه پس گفت شفا که وی یعنی سلیمان شب نماز گزاردن غالب آمد

او را دو چشم او یعنی غلبه کرد خواب بر وی فقال پس گفت عمر لان اشهد صلوة الصبح

بلا کلمه ایست که در مقام حث و استعجال استعمال کنند نهاده شده بجای اجب و عد حاشیه نوشته حی صح

فی جماعت [illegible] للعشاء [illegible] آنکه جماعت شدن [illegible] جماعت صبح
داشته تر است بسوی من از قیام من در نصف شب که گزاردن نماز در شب [illegible] دلیل است که صبح را بجماعت
گزاردن فاضلتر است از نماز شب و تهجد و لهذا گفته اند که اگر قیام لیل موجب فوت نماز فجر گردد ترک آن
اولی است. رواه مالک. وعن ابی موسى الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اثنان
فما فوقهما جماعة. دو کس و آنچه بالای آنها و بیشتر از آنها است جماعت است یعنی اگر دو کس باشند یکی
امام شود و دیگری مقتدی جماعت حاصل میشود. رواه ابن ماجة. وعن بلال بن عبد الله بن عمر عن ابیه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم. بلال گفت که یکی از پسران عبد الله بن عمر بن الخطاب است و تابعی
صالح الحدیث رضی الله عنهم روایت میکند از پدرش که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا تمنعوا
النساء حظوظهن من المساجد. منع نکنید زنان را از نصیبهای ایشان از مسجدها. اذا استأذنکم
وقتی که طلب اذن کنند زنان شما را برای رفتن مسجد. فقال بلال والله لنمنعهن. پس گفت بلال بخدا سوگند
هر آینه منع میکنیم زنان را از رفتن مسجد. فقال له. پس گفت او را عبد الله بطریق زجر و توبیخ
اقول قال رسول الله. میگویم من که گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم. وتقول انت
لنمنعهن. و میگویی تو در برابر امر آنحضرت البته منع میکنیم ما. وفی روایة سالم عن ابیه قال. و در
روایت سالم بن عبد الله بن عمر از پدرش آمده که گفت. فاقبل علیه عبد الله فسبه سبا ما سمعته
سبه مثله قط. پس پیش آمد عبد الله بن عمر پس دشنام کرد او را دشنامی که نشنیده بودم او را که دشنام

بر بلال

کرده بود او را مانند آن. وقال اخبرک عن رسول الله. گفت خبر میدهم ترا از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
وتقول والله لنمنعهن. و میگویی تو والله البته منع میکنیم ما زنان را. و در بعضی روایات
آمده است که دیگر هرگز عبد الله بن عمر با آن پسر سخن نگفت و راضی نشد و درین حدیث دلیل است که
رای معارض نمیگردد نص را. رواه مسلم. وعن مجاهد عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ان النبی
صلی الله علیه وسلم قال لا یمنعن رجل اهله ان یأتوا المساجد. روایت میکند مجاهد که از علمای
تابعین و قرای ایشان و اعلام دین است از ابن عمر که آنحضرت گفت باید که منع نکند هیچ مردی کسان خود را
از زنان مثل زوجه و ام و اخت و غیر ایشان را از آمدن ایشان بمسجد. فقال ابن لعبد الله بن عمر
پس گفت پسری که مر عبد الله بن عمر بود که همان بلال باشد لیکن درین حدیث مبهم آورد و تعیین اسم نکرد
والله اعلم. فانا نمنعهن. پس ما البته منع میکنیم و نمیگذاریم زنان را که بمسجد روند. فقال عبد الله
احدثک عن رسول الله. حدیث میکنم من ترا از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وتقول هذا ومثله

ابن عمر. قال فما کلمه عبد الله [illegible] حتی مات [illegible] الخطاب [illegible] انکار بر [illegible] عبد الله
ابن عمر نسبت باین حدیث هجران مر لله است از جهت ترک سنت. رواه احمد. **باب تسویة الصف**
مراد به تسویه صف آنست که متصل باشند و در میان فرجه نگذارند و پس و پیش نباشند
و هموار باشند و اگر صفوف متعدد باشند بر سمت واحد قیام نمایند در رنگ خطوط متوازی
که بعد در میان ایشان برابر باشد و رعایت ترتیب نمایند و این از آداب ظاهر است که ترک
آن موجب اختلال احوال باطنه است کما قالوا الظاهر عنوان الباطن چنانکه در حدیث بیاید
برابر باستید و اختلاف نکنید تا مختلف نگردد دلهای شما چنانچه شرح آن کرده شود. **الفصل**
الاول عن النعمان بن بشیر. بضم نون بن بشیر بفتح با و کسر شین از صغار صحابه است تولد او بر سر چهارده ماه
از هجرت است و وی اول مولودیست در انصار بعد از هجرت چنانکه عبد الله بن الزبیر اول
مولود است از مهاجرین و در وفات آنحضرت هشت ساله و هفت ماهه بود و اهل مدینه میگویند که
او از آنحضرت سماع نیست و اهل عراق صحیح میدارند سماع او را. قال کان رسول الله صلی
الله علیه وسلم یسوی صفوفنا. بود آنحضرت که برابر میکرد صفهای ما را یعنی در نماز. حتی کانما
یسوی بها القداح. تا آنکه گویا برابر میکرد بآن صفوف قداح را جمع قدح بکسر قاف چوب تیر پیش از آنکه
بر وی پیکان نشانند و بعد از آنکه بر وی پیکان نشانند سهم خوانند و آن مثل است در راستی و هموار
که وی چیزها را راست و هموار کرده اند و درینجا مبالغه است که صفها را بمثابه راستی میکرد
که تیرها را بوی راست و هموار توان کرد و بعضی شارحان گویند که اینجا عبارت محمول است بر قلب
و معنی آنست که گویا برابر میکند آنها را القداح. حتی رای انا قد عقلنا عنه. تا آنکه دیده و دانست
آنحضرت که بتحقیق فهمیدیم و آموخته شدیم از قول و فعل وی این سنت و این آداب را در نماز. ثم
خرج یوما فقام. پس بیرون آمد آنحضرت روزی از خانه پس باستاد. حتی کاد ان یکبر. تا آنکه نزدیک
بود که تکبیر برارد برای احرام. فرای رجلا بادیا صدره من الصف. پس دید مردی را که ظاهر و بیرون آمده است
سینه اش از صف. فقال عباد الله لتسون صفوفکم. پس گفت ای بندگان خدا هر آینه باید که
برابر و هموار کنید شما صفهای خود را. او لیخالفن الله بین وجوهکم. یا آنکه بتحقیق مخالفت می اندازد
خدا تعالی در میان ذاتهای شما چنانکه در حدیث ابی مسعود بیاید که اختلاف مکنید که مختلف گردد دلهای
شما و آن بنسبت که در اختلاف تقدم و تاخر و تفوق بعضی بر بعضی تنافر قلوب و حدوث کینه و وحشت
و اثارت عداوت است و شاید که آن منجر گردد باختلاف کلمه دین و انحلال شوکت اسلام یا در [illegible]

[illegible] بیت کند [illegible]
ایشان باید در روی [illegible] خاصیتی باشد در حدوث اختلاف چنانکه از سیاق احادیث [illegible]
و بعضی گویند مراد بمخالفت وجوه آنست که بگرداند خدای تعالی بجانب پشتها یا مسخ کند بر صورت بعضی
حیوانات چنانکه در مخالفت امام واقع شده است که نمی ترسد آنکه برمیدارد سر پیش از امام که
بگرداند سر او را مانند سر حمار. رواه مسلم. وعن انس قال اقیمت الصلوة فاقبل علینا رسول
الله. روایت است از انس که گفت تکبیر گفته شد برای نماز پس روی آورد بر ما پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم بوجهه والتفات کرد بجانب ما بروی مبارک خود. فقال پس گفت اقیموا صفوفکم وتراصوا
راست گردانید صفهای خود را و متصل بایستید تا در میان فرجه نماند چنانکه سنگها و خشتهای
بنا یکدیگر متصل می نشیند و تمام نماز همبرین حال باشید و از آن غافل نشوید. فانی اراکم من وراء
ظهری پس بدرستی که من می بینم شما را از پس پشت خود بدلها ببصر بطریق اعجاز و در نماز نور انبیا
خاص حاصل میشد که بدان منکشف میگردید و تحقیق این معنی سابقا گذشته است. رواه
البخاری. روایت کرد این را بخاری. وفی المتفق علیه. و در حدیث متفق علیه اینچنین آمده است که
قال گفت آنحضرت اتموا الصفوف. تمام کنید صفها را. فانی اراکم من وراء ظهری. و اتمام
صفوف یا بمعنی تسویه آنهاست یا بمعنی آنکه تا صف اول تمام نشود صف دوم نسازند و بهتر آنست
که شامل هر دو معنی اراده نمایند. وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سووا صفوفکم فان
تسویة الصفوف من اقامة الصلوة. برابر سازید صفهای خود را زیرا که تسویه صفوف از جمله اقامت نماز
است که امر کرده شده است بدان و مدح کرده شده است در آیات کثیره مثل اقیموا الصلوة
ویقیمون الصلوة والمقیمین الصلوة وجز آن و گفته اند که در هر موضع که مدح کرده شده است صلوة
و فاعل آن را باقامت است و اما اصل صلوة گاهی ذم بر آن نیز آمده مثل فویل للمصلین الذین هم عن صلوتهم
ساهون. متفق علیه. این حدیث در بخاری و مسلم هر دو است. الا ان عند مسلم. مگر آنست که
نزد مسلم بجای لفظ من اقامة الصلوة من تمام الصلوة واقع شده و مآل معنی هر دو عبارت یکیست
وعن ابی مسعود الانصاری قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یمسح مناکبنا فی الصلوة
روایت است از ابی مسعود انصاری که از مشاهیر صحابه است سوای ابن مسعود رضی الله عنهما گفت بود آنحضرت
که مسح میکرد کتفهای ما را در نماز به دست برابر و هموار میساخت آنها را و تسویه میکرد صف نماز را. ویقول استووا
ولا تختلفوا فتختلف قلوبکم. و میگفت برابر شوید و موافق باشید و اختلاف مکنید پس مختلف گردد

دلهای شما

[illegible] نون [illegible]
[illegible] و بعضی روایت بثبوت یا و سکون نون نیز روایت کرده اند و گفته اند [illegible]
و صواب آنست که صحیح است ولیکن نادر است زیرا که رفع مضارع در مقام جزم عکس آن صحیح است
منکم اولوا الاحلام والنهی. بیان ترتیب صفوف میکنند و میفرماید باید که متصل شوند مرا و در صف اول
بایستند خداوندان بلوغ و عقل و احلام گاهی جمع حلم دارند که بمعنی تثبیت و وقار و حقیقت حلم حفظ
نفس است نزد هیجان غضب بعقل نیز تعبیر کنند باعتبار لزوم و گاهی جمع حلم دارند بضم بمعنی خواب
بالغ نهی بضم نون و فتح ها جمع نهیه بمعنی عقل زیرا که وی ناهی است مرد را از کار ناشایسته پس بر
اول از قبیل تاکید و تغیر بود و حکمت در ایلای اهل عقل و فضل آنست که تا یاد گیرند کیفیت صلوة
و احکام آنرا و برسانند بامت. ثم الذین یلونهم. پس آن کسانیکه قریب اند بایشان
در رتبه چنانکه صبیان و آنها که قریب بلوغ اند که ایشان را مراهق خوانند. ثم الذین یلونهم
پس آنکسانی که نزدیک و متصل اند بایشان خناثی که علامت مردی و زنی هر دو دارند و متعین است
بعد از وی صف نسا خواهد بود. قال ابو مسعود فانتم الیوم اشد اختلافا. گفت ابو
مسعود پس شما امروز سخت ترید از روی اختلاف در کلمه و وقوع فتن و این بسبب ترک تسویه صفوف
و عدم امتثال امر شارع است. رواه مسلم. وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لیلینی منکم اولوا الاحلام والنهی ثم الذین یلونهم ثلثا.
در این حدیث ثم الذین یلونهم را سه بار ذکر کرده پس مراتب صفوف چهار خواهد بود و در حدیث
سابق مرتبه نسا ذکر نکرد از جهت تعیین آن و ذکر کرده است در هدایه که صف اول برای مردان
است بعد از آن صبیان بعد از وی نسا و ذکر نکرده است صاحب هدایه خنثی را و شیخ ابن الهمام
گفته است که صف خناثی میان صبیان و نسا است و همچنین است در وقایه و در مذهب شافعیه
نیز همین است چنانکه در شرح شیخ مذکور است. وایاکم وهیشات الاسواق. و دور دارید خود را
از بلند کردن آوازها در مساجد چنانکه در بازارها میکنند یا مراد اختلاط بالغان با صبیان
و ذکور با اناث است چنانکه مختلط میشوند در اسواق یا مراد آنست که دور باشید از بازارها
و اشتغال بکارهای آن تا مانع آید از سبقت کردن بجماعت و اتصال با من در صف اول و بعضی
گفته اند معنی حدیث آنست که حذر کنید از نماز گزاردن در بازارها و در مواضعی که مانع آید از حضور
قلب و کثرت اصوات کذا اسمعت و هیشات جمع هیشه و هوشه بمعنی فتنه و تهیج

واحفظ ... وعن ابی سعید الخدری قال رأی
رسول الله صلی الله علیه وسلم فی اصحابه تأخرا گفت دید آنحضرت در یاران خود پس ماندنی
یعنی در صفوف صلوة یا در اخذ علم و طلب مزید و بروجه اول معنی قول وی فقال لهم تقدموا پس گفت
مر ایشان را پیش آیید و در صف سابق باشید وائتموا بی واقتدا کنید بمن یعنی باستید پس من
متصل تا افعال مرا دیده بکنید ولیأتم بکم من بعدکم و باید که اقتدا کنند بشما و متابعت نمایند
شما را کسی که پس شما استاده است زیرا که صف پسین متابعت پیشین میکند و افعال او را دیده میکنند
و آنهایی که سابق اند اسبق اند در علم باحوال امام و حرکات و سکنات وی و اسرع اند در اتباع وی
لا یزال قوم یتأخرون حتی یؤخرهم الله همیشه اند قومی که پس می هستند در صفوف تا آنکه پس می افکند
ایشان را خدا از عظیم ثواب فضل و رحمت خود و بر وجه ثانی بیشتر نهید قدم و مبادرت نمایید در طلب علم و مغفرت
و اکتساب فضایل و کمالات و اقتدا کنید درین باب بمن که با وجود مرتبه رسالت و غفران ذنوب ما تقدم و ما تاخر
چگونه مبالغه میکنم در عمل و ریاضت و طلب باین بیان تقدیم و مزید طلبات یعنی تقدم و تبادر مزید
که اتباع من کنید قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و چون شما کامل شوید در دین و تکمیل دیگران
میکنید و دیگران که پس از شما بیایند متابعت شما کنند باین امر دیگران است که ایشان نیز در طلب
و تعطش متابعت شما کنند و هر که دور افتاد از طلب و سعی کرد در آن دور افتاد از مرتبه قرب و وصول

نظم: تو راه نرفته از آن معذوری ورنه که زد این در که بر و نگشودند هر قدر که توانید تقصیر نکنید

نظم: اندرین ره گر آنجان نگسل دست و پایی بزن زبان مگسل و ظاهر عبارت حدیث

ولیکن بعضی محدثان آنرا در باب تسویه صفوف آورده اند و آن نیز فرد طلب قرب و کمال است ولیکن
مخصوص نیست بآن والله اعلم رواه مسلم وعن جابر بن سمرة قال خرج علینا رسول
الله گفت جابر بن سمره که صحابی عامری و ابن اخت سعد بن ابی وقاص است بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم فرآنا حلقا پس دید ما را حلقه حلقه نشسته هر چند کسی با یاران مخصوص
خود نشسته و حلق بکسر حا جمع حلقه بفتح حا و سکون لام مثل بدره و بدر و قصعه و قصع
مشهور اینست و بعضی گفته اند بفتح حا است مثل تمر و تمره و حلقه بفتح لام نیز آمده و جمع وی
حلق بفتحتین و بعضی از علمای لغت آنرا منکرند فقال ما لی اراکم عزین چیست مرا که می بینم
شما را حلقه حلقه نشسته انکار است بر ایشان در نشستن برین حالت که علامت تفرق قلوب
و اختلاف و مباینت انهاست و موجب و موثر در آن است و عزین جمع عزه بکسر و تخفیف گروه و جمع

... بسبب الجمعه ... که این تحلیق ... خطبه ... از نماز
ثم خرج علینا بیرون آمد آنحضرت بر ما بار دیگر فقال الا تصفون کما تصف الملائکة
عند ربها پس گفت آیا صف نمی بندید چنانکه صف می بندند فرشتگان نزد پروردگار
خود در قیام برای طاعت و این در نماز خواهد بود فقلنا پس گفتیم ما یا رسول الله وکیف
تصف الملائکة عند ربها و چگونه صف می بندند فرشتگان نزد پروردگار خود قال
یتمون الصفوف الاولی و یتراصون فی الصف گفت تمام میکنند صفهای نخستین را
و پیوسته بیکدیگر می ایستند در صف اگر گوئی صف نخستین یکی خواهد بود جمع آوردن بجه ملاحظه است
آنکه ملائکه هر جا در آسمان و در هر بقعه زمین صفها می بندند و در هر جا صف نخستین را تمام میکنند
رواه مسلم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر صفوف
الرجال اولها و شرها آخرها بهترین صفهای مردان نخستین آنهاست و بدترین صفهای مردان پسین آنها
و خیر صفوف النساء آخرها و شرها اولها و بهترین صفهای زنان پسین آنهاست و بدترین صفهای
زنان پیشین آنهاست یعنی مردان باید که در پیش صف بندند و متقدم باشند بر صف زنان
و زنان پس و متاخر از مردان چنانکه در ترتیب صفوف گذشت رواه مسلم

الفصل الثانی

عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رصوا صفوفکم پیوسته
و استوار کنید صفهای خود را در رنگ استوار کردن بنا و پیوسته نهادن سنگ و خشت آن
وقاربوا بینها و نزدیکی کنید میان صفها و نزدیک بهم باستید نهی است از فرجه
وحاذوا بالاعناق و برابر کنید گردنها را نهی است از پس و پیش استادن فوالذی نفسی
بیده انی لاری الشیطان یدخل من خلل الصف بدرستی که من هر آینه می بینم شیطان را که میدرآید
از گشادگی و رخنه صف کأنه الحذف گویا آن شیاطین حذف اند بجای مهمله و ذال معجمه
مفتوحتین و فا گوسفندان سیاه ریزه از گوسفندان حجاز و یمن کذا فی شرح الشیخ و تفسیر کرده
آنرا راوی در حدیث ابی امامه بچهای میش که خرد باشند و در روایتی کانها بنات حذف گویا که
آنها دختران حذف اند رواه ابو داود وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اتموا الصف المقدم تمام کنید صف پیش را ثم الذی یلیه پس تمام کنید صفی را که متصل
آنرا او بعد از وست مراد جز صف اول است و ثانی و پس فما کان من نقص فلیکن فی الصف المؤخر
پس اگر باشد از کمی و ناتمامی باید که باشد در صف پسین رواه ابو داود وعن البراء بن عازب

قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله وملائكته يصلون على الذين يلون
الصفوف الاولى بود [illegible] بدرستى كه خداى تعالى وفرشتگان وى درود ميفرستند
بر آنانكه متصل اند بصفهاى پيشين را چون فضيلت صف اول بسيار كرد اشارت كرد بفضيلت صف دوم
كه متصل اوست كه بعد از صف اول او را نيز فضل است بر صفهاى ديگر كه بيشتر از وست يا مراد به الذين
يلون الصفوف الاولى كسانى اند كه استاده اند در آن وليكن اين معنى خلاف ظاهر لفظ است والله اعلم
وما من خطوة احب الى الله من خطوة يمشيها يصل بها صفا ونيست هيچ گامى دوست داشته
شده تر بسوى خدا از گامى كه برود بوى تا به پيوند بوى صف را يعنى اگر در صف فرجه باشد برود
در آنجا وباستد وصف را پيوسته گرداند ويمشيها وتصل بتاى خطاب نيز روايت كرده اند
رواه ابو داود وعن عائشة رضى الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ان الله وملائكته يصلون على ميامن الصفوف بدرستى كه خدا وفرشتگان وى درود ميفرستند
بر جانبهاى دست راست صفوف يعنى بر كسانيكه جانب يمين استاده اند وگفته كه استادن
بر يمين امام اگرچه دور باشد از وى فاضلتر است از استادن بر يسار امام اگرچه نزديك بود به وى
وبعضى از علماى شافعيه گفته اند كه اين در غير مسجد شريف است ودر وى استادن بجانب يسار امام
فاضلتر است كه قبر شريف در آنجانب است رحمه الله قايله رواه ابو داود وعن النعمان
بن بشير قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يسوى صفوفنا بود آنحضرت كه برابر ميكرد
ودرست ميساخت صفهاى ما را اذا قمنا الى الصلوة وقتى كه مى استاديم در نماز بامر بابد
چنانكه گذشت فاذا استوينا كبر پس چون برابر ميشديم وخوب مى استاديم تكبير مى برآورد براى
احرام رواه ابو داود وعن انس قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول عن يمينه
اعتدلوا سووا صفوفكم بود آنحضرت كه ميگفت از جانب دست راست خود راست باستيد صفهاى
خود را وعن يساره اعتدلوا سووا صفوفكم واز جانب دست چپ نيز ميگفت از جهة غايت اهتمام
واحتياط در آن رواه ابو داود وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
خياركم الينكم مناكب فى الصلوة بهترين شما كسانى اند كه نرم تر است كتفهاى ايشان در نماز
اين را بچند وجه معنى گفته اند يكى آنكه منقادتر است مر آنكسى را كه كتف او را كه بيرون برآمده است از صف
وپس كشد تا برابر گردد صف وبعضى گفته اند كه اگر يكى خواهد كه در صف در آيد منع نكند وبگذارد كه در آيد
خصوصا كه براى سد خلل صف وفرجه آن در آيد وگفته اند كه لين منكب كنايت است از سكون وخشوع

وعن انس رضى الله عنه قال كان
[illegible] بود پيغمبر صلى الله عليه وسلم [illegible] استووا [illegible]
ميگفت راست ودرست باستيد در صف نماز فو الذى نفسى بيده انى لاراكم من خلفى كما اراكم
من بين يدى پس سوگند بخدائى كه بقاى ذات من در دست قدرت اوست بدرستى كه من مى بينم
شما را از پس خود چنانكه مى بينم شما را از پيش خود رواه ابو داود وعن ابى امامة بضم همزه قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله وملائكته يصلون على الصف الاول بدرستى كه خدا
وفرشتگان وى درود ميفرستند بر صف اول قالوا گفتند صحابه يا رسول الله وعلى الثانى
وبر ثانى نيز يعنى بفرما بر صف اول وبر صف ثانى واين را عطف تلقينى ميگويند كه مخاطب تلقين ميكنند
متكلم را كه عطف كند واين را نيز ذكر كند قال گفت آنحضرت در برابر ايشان ان الله وملائكته
يصلون على الصف الاول باز دعا براى صف اول كرد وثانى را ذكر نكرد قالوا باز گفتند صحابه
يا رسول الله وعلى الثانى قال باز گفت آنحضرت ان الله وملائكته يصلون على الصف
الاول قالوا يا رسول الله وعلى الثانى قال وعلى الثانى بار سيوم گفت وعلى الثانى ما ناكه بالتماس
آنحضرت درين مرتبه وحى شد باشتراك صف ثانى بصف اول درين فضيلت ومعلوم گشت انحطاط
درجه از صف اول وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم وگفت آنحضرت سووا صفوفكم
برابر سازيد صفهاى خود را وحاذوا بين مناكبكم وراستى وبرابرى كنيد ميان مناكب
خود ولينوا فى ايدى اخوانكم ونرمى كنيد در پيش دستهاى برادران خود واين عبارت بمعنى اول
كه در حديث ابن عباس گفته شد مناسبت ولينوا بتخفيف وتشديد هر دو روايت كرده وسدوا
وسدوا الخلل وبه بنديد فرجهاى صف را فان الشيطان يدخل فيما بينكم بمنزلة الحذف
زيرا كه بدرستى كه شيطان ميدر آيد در ميان شما در رنگ حذف يعنى اولاد الضأن الصغار
ميخواهد بحذف بچهاى ميش را كه خرد اند رواه احمد وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم اقيموا الصفوف وحاذوا بين المناكب وسدوا الخلل ولينوا بايدى اخوانكم
ولا تذروا فرجات الشيطان بر نگذاريد فرجهاى شيطان را ومن وصل صفا وصله الله
وكسيكه پيوند صف را ومتصل دارد به پيوندد او را خداى تعالى بفضل ورحمت خود ومن قطعه قطعه
الله وكسيكه ببرد ورخنه كند در آن ببرد او را خداى تعالى دور اندازد از مقام قرب وكرامت
رواه ابو داود روايت كرد اين حديث را ابو داود وروى النسائى منه قوله وروا

[illegible]

تا ابن قول ذکر کرده **وعن** عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله روایت است از عایشه

که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا یزال قوم یتأخرون عن الصف الاول همیشه بوند گروه

که پس می افتادند از صف نخستین وطلب نمیکنند پیشی را در مقام فضل وثواب حتی یؤخرهم الله

فی النار تا آنکه پس اندازد خدا ایشانرا ومنحط گرداند مرتبه ایشانرا واندازد در آتش

دوزخ رواه ابو داود **وعن** وابصة بکسر موحده وبصاد مهمله بن معبد بفتح میم وسکون عین مراورا

صحبت قدوم آورد در سنه تسع صالح وگریان بود نزول کرد کوفه را بعد از آن آمد بجزیره ومرد برقه قبر او در آنجاست

قال رأی رسول الله صلی الله علیه وسلم رجلا یصلی خلف الصف وحده دید آنحضرت مردی را که میگزارد

نماز پس صف نخستین تنها فأمره ان یعید الصلوة پس فرمود او را که باز گرداند نماز را جهة تغلیظ

وتشدید بر تقصیر از تقدیم نه از جهة بطلان وفساد نماز، نزد امام احمد وبعضی ائمه دیگر باطل میگردد نماز

تنها گزار پس صف با وجود امکان دخول در صف از جهة این حدیث واحادیث دیگر باطل میگردد نماز وبعضی

از اهل مذهب ایشان استثنا کرده اند نماز جنازه را وقتی که پنج کس باشند از برای تحصیل سه صف که

مستحب است در آن وبخلاف زن که پس مردان بگزارد ونیز فساد صلوة نزد ایشان بر تقدیری است که تمام نماز

خلف صف تنها بگزارد اما اگر خلف صف ببندد احرام وبعد از آن بصف در آید فاسد نگردد چنانکه در باب الموقف

از حدیث ابی بکره معلوم گردد ونیز در مذهب امام احمد حکم نمازگزار در پهلوی امام بر دست چپ با وجود سمت یمین

رواه احمد والترمذی وابو داود وقال الترمذی هذا حدیث حسن وابن حبان وحاکم از التصحیح نموده وحدیث

دیگر صحیح روایت میکنند لاصلوة للذی خلف الصف ونزد ائمه دیگر محمول بر نفی بر کمال است ٥

باب الموقف

باب در بیان جای استادن امام ومأموم در نماز که پس تر باستند یا در پهلو جانب راست

الفصل الاول عن عبد الله بن عباس رضی الله عنهما قال بت فی بیت خالتی میمونة

گفت ابن عباس شب کردم در خانه خاله خود میمونه که یکی از ازواج مطهره است فقام رسول الله

صلی الله علیه وسلم یصلی پس برخاست آنحضرت که نماز شب کند پس من نیز برخاستم ووضو کردم

وآب وضوی آنحضرت را مهیا ساختم پس آنحضرت وضو کرد وبنماز استاد ومن نیز استادم فقمت

عن یساره پس باستادم من جانب دست چپ آنحضرت وحدیث اینجا مختصر است وتمام آن در

باب قیام اللیل بیاید ان شاء الله تعالی فأخذ بیدی من وراء ظهره پس گرفت آنحضرت دست مرا از

پشت خود فعدلنی کذلک من وراء ظهره الی الشق الایمن پس بگردانید مرا همچنین یعنی دست من

وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وسطوا الامام وسدوا الخلل رواه ابو داود

[illegible] رواه ابو داود

گرفت [illegible]

تصور کرده باشد ومعهود باشد [illegible] بوده چنانچه

عادت است در امثال این حکایات خصوصا عرب را که لفظ با تبار رتبه جمع کنند فافهم

متفق علیه **وعن** جابر قال قام رسول الله روایت است از جابر که گفت استاد پیغمبر خدا

صلی الله علیه وسلم لیصلی تا بگزارد نماز را ظاهر در نماز شب است چنانکه در حدیث ابن

عباس بود واحتمال نافله دیگر هم دارد که گاهی بجماعت واقع میشد فجئت حتی قمت عن

یساره پس آمدم من تا استادم از جانب چپ آنحضرت فأخذ بیدی فأدارنی حتی اقامنی

عن یمینه پس گرفت آنحضرت دست مرا پس بگردانید مرا تا آنکه استاده کرد مرا از جانب راست

خود ثم جاء جبار بن صخر پس آمد جبار بتشدید با بن صخر بفتح صاد مهمله وسکون خای معجمه

از انصار بود از جمله هفتاد تن که در لیلة العقبه حاضر بودند فقام عن یسار رسول الله

پس باستاد جانب چپ پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فأخذ بأیدینا جمیعا پس گرفت آنحضرت

دست هر دوی ما را همه فدفعنا پس دور کرد ودور راند هر دوی ما را هم مرا از جانب راست وهم

جبار را از جانب چپ حتی اقامنا خلفه تا آنکه استاده گردانید ما را پس خود از اینجا معلوم شد

که مقتدی اگر یکی بود جانب راست امام باستد واگر زیاده اند خلف امام باستند رواه مسلم

وعن انس قال صلیت انا ویتیم فی بیتنا خلف النبی گفت انس نماز گزاردم من ویتیمی که

در خانه ما بود پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم وام سلیم خلفنا که نام مادر انس است وام سلیم پس ما بود

از این حدیث معلوم شد استادن صبی با رجل در صف چه یتیم جز صبی را نگویند وبعضی گویند که

یتیم نام برادر انس است که نه صبی بود پس دلالت نیست این حدیث را بر استادن صغیر با مرد ومیتوان

گفت که چون نماز نفل بود مسابله رفته باشد وآن احکام سابق در نماز فرض است والله اعلم

رواه مسلم **وعنه** ان النبی وهم از انس است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم صلی به و

بأمه او خالته نماز گزارد با وی وبا مادر وی که ام سلمه است یا بخاله وی شک راوی است

قال گفت انس فأقامنی عن یمینه واقام المرأة خلفنا پس استاده گردانید مرا جانب راست

خود واستاده گردانید زن را که مادر وی یا خاله وی باشد پس ما در این حدیث ذکر یتیم نیست

رواه مسلم **وعن** ابی بکرة انه انتهی الی النبی روایت است از ابی بکره که صحابی مشهور است

که وی رسید بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم وهو راکع وحال آنکه آنحضرت در رکوع بود پس

كرد او ... بيست بيش از آنكه بصف برسد آنحضرت را در ركوع يافت و داخل نماز گردد
و مشغول نكرده او را بايد فركع قبل ان يصل الى الصف پس ركوع كرد بيش از آنكه برسد بصف ثم
مشى الى الصف پس رفت در ركوع بسوى صف فذكر ذلك للنبي پس ذكر كرده شد اين فعل
بكره مر پيغمبر را صلى الله عليه وسلم فقال زادك الله حرصا زياده كرداند ترا خدا حرص
از براى طلب خير و وصول بمقام قرب ولا تعد و باز نكرد باين فعل كه اقتدا منفرد باشد خلف صف
با ركوع پيش از وصول بصف يا مشى بسوى صف در نماز پس اين امر است بايستادن در صف
كه احرام بسته پس اين حديث دلالت دارد كه انفراد خلف صف بر ركوع مبطل صلوة نيست زيرا كه امر باعادت
صلوة نكرد و بعضى روايت ولا تعد بسكون عين و ضم دال نيز ضبط كرده اند از عدو بمعنى دويدن يعنى
چندان شتابى در مشى مكن كه بدويدن رسد و اول صحيح تر است رواية و دراية رواه البخاري

الفصل الثاني عن سمرة بن جندب قال امرنا رسول الله امر كرد ما را پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم
اذا كنا ثلثة ان يتقدم منا احدنا وقتى كه باشيم ما سه كس در نماز كه پيش شود ما را يعنى امام شود كه
ما اقتدا كنند بوى دو كس رواه الترمذي وعن عمار انه ام الناس بالمدائن روايت است از
عمار بن ياسر رضي الله عنه كه از صحابى مشهور است و در صحبت امير المومنين على بود در صفين كشته شد
و آنحضرت او را فرموده بود تقتلك الفئة الباغية كه وى امامت كرد مردم را بمداين كه نام شهر است
وقام على دكان يصلى والناس اسفل منه و بايستاد عمار بن ياسر بر دوكان در حالى كه نماز ميكند
و بايستادند مردم كه اقتدا كردند بوى با پايان تر از آن فتقدم حذيفة فاخذ على يديه پس پيش
رفت حذيفه پس گرفت هر دو دست عمار را و كشيد او را از پس پشت وى و بنهاد دست خود را بر وى
فاتبعه عمار پس متابعت كرد و انقياد نمود عمار حذيفه را حتى انزله حذيفة تا آنكه فرود آورد عمار را
حذيفه از دوكان فلما فرغ عمار من صلوته پس هر گاه كه برداخت عمار از نماز خود قال له حذيفة گفت مر او را
حذيفه الم تسمع رسول الله آيا نشنيده تو پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم يقول كه ميگفت اذا
ام الرجل القوم فلا يقم في مقام ارفع من مقامهم چون امامت كند مردى قومى را پس بايد كه
نايستد آن مرد در جاى بلندتر از جاى ايستادن اين قوم او نحو ذلك يا مانند اين ميگفت
آنحضرت لفظ حضرت مشخص معلوم حذيفه نبود از آنجهة اين شك كرد كه باين لفظ گفت يا مانند
اين گفت فقال عمار لذلك اتبعتك حين اخذت على يدي پس گفت عمار از آنجهة متابعت
كردم من ترا هنگامى كه گرفتى تو هر دو دست مرا و فرود آوردى رواه ابو داود و ازينجا معلوم شد كه منسوخ عمار

مينمود ... اين ... شنيده بود از آنحضرت صلى الله عليه وسلم گرچه خود كه چون
مينمود ... از اول ارتكاب اين فعل كرد ... بايد كه فراموش كرده بود و چون تعرض
او را حذيفه ياد آمد با فعل عمار خلاف اولى بود و اصل جواز داشت پس از آن گفته حذيفه اختيار كرد
اولى و افضل را بدانكه مذهب نزد ما آنست كه مكروه است كه امام تنها بر دوكان باشد زيرا كه درين تشبه است
باهل كتاب كه ايشان مخصوص ميگردانند امام خود را بمكان مرتفع اما اگر بعضى از قوم نيز با امام باشند
مكروه نباشد و همچنين اگر قوم بر دوكانى باشند و امام تنها پايان مكروه نبود در ظاهر روايت از جهة
عدم تشبه و بعضى گويند مكروه است بجهة آنكه در وى خوار داشتن امام است و تقصير كردن در حق وى
و اختلاف است در مقدار دوكان و ارتفاع وى كه متعلق است بوى كراهت بعضى گفته اند كه مقدار قامت
ميانه است و بعضى گفته مقدار آنچه واقع گردد بوى امتياز و گفته اند مثل ذراع چنانچه
و اين قول مختار است و شيخ ابن الهمام گفته كه وجه ثانى اوجه است زيرا كه موجب شبهه كه در خوار
داشتن امام است متحقق ميگردد در وى و مقتصر نيست بر قدر ذراع و معلوم نشده است مقدار
دوكانى كه عمار رضي الله عنه بروى نماز ميكرد و اگر مقدار آن معلوم بودى حجت ميشد بر آنكه مخالف
اوست و بتحقيق معلوم شده است ارتفاع آنحضرت صلى الله عليه وسلم بر منبر پس بايد كه تخصيص كرده
ارتفاع مكروه زياده بر آنست يا گفته شود كه كراهت بر تقديريست كه براى غرض صحيح نباشد يا از
از خصايص آنحضرت بايد داشت والله اعلم انتهى وعن سهل بن سعد الساعدي انه
سئل من اي شيء المنبر سهل بن سعد الساعدي كه از انصار است و آخر كسى است كه وفات يافت
از صحابه در مدينه پرسيده شد كه از چه چيز بود منبر آنحضرت صلى الله عليه وسلم يعنى از كدام قسم چوب
بود و او سائل را معلوم بود و الا تواند كه مراد آن باشد كه از چه چيز بود از سنگ بود يا از چوب
و ظاهر از عبارت جواب كه گفت فقال هو من اثل الغابة پس گفت سهل آن يعنى منبر
از اثل غابه بود و اثل است بفتح همزه و سكون مثلثه طرفاست ... بسكون را و مد كه آنرا درخت
گز گويند و بعضى گفته اند اثل درختى است مشابه طرفا عظيم تر از وى و غابه بتخفيف با بمعنى
بيشه است و غالب آمده بر موضعى بحجاز كه درختان بسيار دارد و در شرح شيخ گفته بر مسافت
نه ميل است از مدينه عمله فلان مولى فلانة لرسول الله صلى الله عليه وسلم ساخت آن
منبر را فلان كه غلام فلان زن بود براى آنحضرت و نام آن غلام باقوم رومى بود و بعضى گفته اند
ميمون و قول اول مشهورتر است و در نام وى اقوال ديگر نيز هست كه اعتبار ندارد و اما نام زن

[illegible]
بعد بعضی گفته اند مهاجر است و این غلام نجار بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
که اگر غلام نجار تو برای ما منبری سازد پس ساخته شد سه پایه ارتفاع هر پایه شبری و دراز
ذراع پس نهاده شد در مسجد وقام علیه رسول الله و استاد بروی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حین
عُمِل ووُضِعَ در هنگامی که ساخته شد و نهاده شد فاستقبل القبلة پس روی کرد آنحضرت
بقبله وکبّر و تکبیر گفت برای احرام وقام الناس خلفه و استادند مردم پس آنحضرت فقرأ
ورکع ورکع الناس خلفه پس قرآءت کرد آنحضرت و رکوع کرد و رکوع کردند مردم که پس او بودند
ثم رفع رأسه پس بر داشت سر مبارک خود را از رکوع ثم رجع القهقری پس باز گشت بجانب
پس فسجد علی الارض پس سجده کرد بر زمین نزد منبر ثم عاد الی المنبر پس بعد از سجده باز بر منبر رفت
و استاد ثم قرأ ثم رکع پس قرآءت کرد پس رکوع کرد و در بعضی نسخ ورکع بواو ثم رفع رأسه
پس بر داشت سر خود را از رکوع ثم رجع القهقری پس برگشت بجانب پس حتی سجد بالارض
تا آنکه سجده کرد بر زمین هذا لفظ البخاری اینکه مذکور شد لفظ بخاریست وفی المتفق علیه نحوه و در
حدیث متفق علیه که بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند مانند این لفظ است وقال فی آخره
و گفته است بخاری در آخر حدیث فلما فرغ اقبل علی الناس پس هرگاه که فارغ شد آنحضرت
از نماز روی آورد بر مردم فقال پس گفت ایها الناس آگاه باشید ای مردمان انما صنعت هذا
لتأتموا بی نکردم من این را که بر منبر برآمدم و بلندتر نماز گزاردم مگر برای آنکه اقتدا کنید بمن و متابعت
کنید مرا ولتعلموا صلوتی و تا بدانید نماز مرا و در بعضی روایات تعلّموا بتشدید لام یعنی تا بیاموزید
نماز مرا که بچه صفت و بچه کیفیت میکنم و این از مواضعی است که از حدیث کراهت ارتفاع امام بر ماموم
مستثنی است چنانچه در حدیث سابق اشارتی بآن کرده شد و ائمه شافعیه گفته اند که محل کراهت
ارتفاع امام است وقتی که برای غرضی و حاجتی نبود و غرض آنحضرت تبلیغ و تعلیم قوم بود کیفیت نماز را مانند
آنکه توهم نکنند که این فعل کثیر بود که مفسد صلوة است زیرا که منبر سه پایه داشت و متقارب که نزول
و خروج بیک خطوه یا دو خطوه میسر بود خصوصا اگر استادن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر پایهٔ پایان بود
والله اعلم وعن عایشة رضی الله عنها قالت صلّی رسول الله صلی الله علیه وسلم
فی حجرته والناس یأتمّون به من وراء الحجرة گفت عایشه نماز گزارد آنحضرت در حجرهٔ خود و مردم
اقتدا میکردند بوی از پس حجره رواه ابو داود و گفته اند که مراد بحجره اینجا محلی است که گرفته بود

[illegible]
که چند شب از رمضان گزارد و مردم اقتدا کردند [illegible]
گردد چنانکه این حدیث در محل خود بیاید و مراد بحجره عایشه یا بعضی دیگر از امهات المومنین است
که در آنجا گزارده و مردم در مسجد اقتدا کرده باشند زیرا که معقول نمی افتد در مثل این صورت رؤیت
ماموم امام را چنانکه نزد بعضی علماست یا اطلاع بر احوال وی که نزد بعضی دیگر شرط است و این
معفو است بظاهر درین صورت و اگر این را میسر کرد در مرض موت میکرد که معذور بود کذا قالوا والله اعلم
الفصل الثالث عن ابی مالک الاشعری قال الا احدثکم بصلوة رسول الله گفت ابو مالک
اشعری که از مشاهیر صحابه است او را ابو مالک اشجعی نیز گویند و در اسم او اختلاف است آیا خبر دهم
شما را بنماز پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و موقف او در نماز و ترتیب صفوف و کیفیت صلوة
قال گفت ابو مالک در بیان آن ان اقام الصلوة برپا کرد آنحضرت نماز را وصف الرجال وصف بست
آنحضرت مردان را یعنی استاده گردانید ایشان را از پس خود وصف خلفهم الغلمان و استاده کرد
پس مردان خردان را ذکر زنان نکرد شاید که در آنجا حاضر نبودند ثم صلی بهم پس نماز گزارد با ایشان
فذکر صلوته پس ذکر کرد ابو مالک کیفیت نماز آنحضرت را ثم قال پس گفت آنحضرت یا گفت ابو مالک
از جانب آنحضرت هکذا صلوة همچنین است نماز قال گفت عبد الاعلی که راوی حدیث است
از ابی مالک لا احسبه الا قال گمان نمیبرم ابو مالک را مگر آنکه گفت امّتی یعنی روایت کرد از آنحضرت
گفت هکذا صلوة امتی رواه ابو داود وعن قیس بن عباد بضم عین و تخفیف موحده از طبقه اولی
از تابعین بصره است و ثقه است قلیل الحدیث از خیار صالحین شنیده بود متانه و مستعد روایت میکند از
علی و عمر و ابی بن کعب و عبد الله بن سلام روایت کرده است از وی حسن بصری قتله الحجاج قال بینا
انا فی المسجد فی الصف المقدم گفت در اثنای آنکه من در مسجد بودم استاده در صف اول فجبذنی
رجل من خلفی جبذة پس کشید مرا مردی از پس من کشیدنی سخت فنحانی وقام مقامی پس
یک سو کرد مرا و استاد بجای استادن من فوالله ما عقلت صلوتی پس بخدا سوگند در نیافتم نماز
خود را و فراموش کردم که چگونه میگزارم و چند رکعت گزاردم بجهة آنکه حاصل شد مرا از غضب
بسبب کشیدن و تأخیر کردن مرا از مکان فاضل باوجود سبقت من بوی فلما انصرف فاذا هو ابی بن کعب
پس هنگامی که برگشت آن مرد از نماز و تمام کرد ناگاه دید که آن مرد ابی بن کعب است که از عظمای صحابه بود فقال
یا فتی لا یسوءک الله پس گفت ای جوان اندوهناک نگرداند ترا خدا اینجا بسبب آنچه کردم با تو

[illegible]
با کا خداوندان اصلاح و نهی اهل فضل و علم ایشان الیه که پیوسته باشیم با او در صف اول پس مخالفین
بعد از وی صلی الله علیه وسلم با ما همی ایستیم ثم استقبل القبلة پس رو به قبله آورد ابی بن کعب
فقال پس گفت هلک اهل العقد ورب الکعبة هلاک شدند اهل عقد یعنی امرا که رعایت امور مردم و
همه احکام دنیا و دین حتی رعایت صفوف در نماز و استادن در آن بدست ایشان است ثلثا سه بار گفت
این عبارت را ثم قال والله ما علیهم آسی پس گفت نه بر ایشان اندوه و حسرت میخورم ولکن
آسی علی من اضلوا ولیکن اندوه میخورم بر کسانیکه گمراه میکنند امرا ایشان را که رعایا باشند
متابعت میکنند امرا را و میتوان گفت که معنی عبارت این است که اندوه میخورم بر کسانیکه
گمراه کرد اند امرا را و آنها علما اند که مداهنه کنند در امور شریعت و بسبب آن گمراه میشوند امرا چنانچه
گفته اند فساد رعیت بفساد ملوک است و فساد ملوک بفساد علما و ظاهر آنست که حزن ابی بر کسانی
باشد که می آیند بعد از آن زمان از امرای بنی امیه وغیرهم و طیبی گفته شاید که ابی بن کعب تعریض
کرده بامرای عهد خود انتهی مخفی نماند که موت ابی بن کعب در خلافت امیر المومنین عثمان است و بعضی
گفته اند در خلافت امیر المومنین عمر رضی الله عنهما و قول اول صحیح تر است و مانا که شکایت از بعضی امرا و حکام
ایشان خصوصا امرای امیر المومنین عثمان رضی الله عنه والله اعلم قلت قیس بن عباد میگوید گفتم
مر ابی بن کعب را یا ابا یعقوب کنیت ابی بن کعب است ما تعنی باهل العقد و چه میخواهی تو باهل عقد
و که را میخواهی قال الامراء رواه النسائی

باب الامامة

امامت پیشوا شدن و امام پیشوا
و مراد در اینجا پیشوائی در نماز است که آنرا امامت صغری خوانند و امامت کبری پیشوائی در کار و بار عالم و تصرف
در امور اهل عالم است و درین باب بیان میکند که مستحق امامت و اولی و احری بآن کیست

الفصل الاول

عن ابی مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از ابی مسعود انصاری که گفت
آنحضرت یؤم القوم اقرأهم لکتاب الله امامت میکند قوم خود را خواناتر مر کتاب خدای را یعنی نیکوتر
تجوید کننده تر قرآن را و رعایت کننده تر مخارج حروف و صفات و قواعد و قوانین آنرا بعد از آنکه
عالم باشد باحکام و ارکان نماز اگرچه عالم نباشد بتفاصیل مسایل و احکام حوادث و نوایب که جاری گردد
در نماز فان کانوا فی القراءة سواء فاعلمهم بالسنة پس اگر باشند قوم برابر در قراءة پس امامت کند
داناترین قوم بسنت یعنی باحکام نماز و مسایل و حوادث بعد از آنکه خوب میتواند خواند قراءت مسنون را
و این مذهب امام احمد است نزد اکثر اصحاب وی و امام ابو یوسف بهمین جانب است از جهة این حدیث

... امام ابو حنیفه و محمد و مالک و شافعی و احمد در روایتی ...
آنست که اعلم و افقه مقدم است بر اقرا زیرا که احتیاج بقراءت در یک رکن است و بعلم در
تمامه ارکان و گویند احادیثی که دلالت کننده اند بر تقدیم اقرا بجهة آنست که اقرا در آن
زمان اعلم بوده اند زیرا که ایشان تلقی میکردند قرآنرا باحکام آن ازینجهة تقدیم کرده شده است
اقرا در حدیث و در زمان ما نه اینچنین است پس تقدیم کردیم اعلم را کذا فی الهدایة اگر گفته شود پس حقیقت
معنی قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم فان کانوا فی القراءة سواء فاعلمهم بالسنة و برین تاویل که شما گفتید
مساوات در قراءت مستلزم مساوات در علم است جوابش آنکه این قول بحسب ظاهر و غالب امر است
نه قطعی و کلی زیرا که مقرر است که ابی بن کعب اقرا بود و ابن مسعود اعلم بود پس متصور است مساوات در قراءت
با تفاوت در علم پس شارع بیان کرد حکم این متصور ممکن بر تقدیر اتفاق وقوع آن یا گوییم که این را از حسب زمان ما
کذا فی بعض شروح الهدایة و شیخ ابن الهمام گفته است که اقرا عالم بکتاب بود چنانکه دعوی کرده اند
آنچه حدیث دلالت دارد بر آن آنست که اگر در قراءت و علم احکام کتاب برابر بود پس امامت کند
آنکه اعلم بسنت است و نیز گفته اند که بهترین آنچه استدلال کرده شود بدان بر تقدیم اعلم بر اقرا
حدیث تقدیم ابی بکر است در ایام مرض با وجود آنکه در صحابه اقرا از وی بودند نه اعلم و دلیل
اول قول آنحضرت است صلی الله علیه وسلم که اقرأکم ابی و دلیل ثانی قول ابی سعید که کان
ابو بکر اعلمنا و این در آخر امر بود از آنحضرت صلی الله علیه وسلم کذا قال الشیخ فان کانوا فی السنة
سواء فاقدمهم هجرة پس اگر باشند در علم بسنت و در قراءت برابر پس امامت کند دیرینه ترین
مردم در هجرت یعنی هر که هجرت بمدینه پیشتر آورده و درین فضیلت سبقت دارد و متقدم شده با امامت در نماز اولی
و احق باشد و در فقه بعد از مساوات در علم و قراءت اورع و اتقی را مقدم داشته اند زیرا که
چون وجوب هجرت از وطن منسوخ گشت بجای وی هجرت از ذنوب و خطایا که متوطن طبیعت است اعتبار کردند
و در حدیث آمده است که المهاجر من هجر الخطایا والذنوب فان کانوا فی الهجرة سواء فاقدمهم
سنا پس اگر باشند در علم و قراءت و هجرت که بمعنی ورع شد برابر پس امامت کند کلان ترین
قوم در سن و سال و درین حدیث همین مقدار از مراتب مذکور شده و گفته اند که اگر در سن هم برابر باشند
هر که خوش روی تر و جمیل شکل تر بود امامت کند و اگر در صورت و شکل نیز برابر باشند هر که شریف
النسب تر بود مقدم بود و اگر در تمامه این امور برابر باشند قرعه بیندازند یا اختیار بدست قوم است
کذا ذکر الشیخ ابن الهمام و گفته اند که نزد بعضی مسافر و مقیم برابر اند و نزد بعضی مقیم اولی است

برای متقیان [illegible] که در [illegible] صحبت [illegible] و [illegible]
النوب [illegible] از نوی حسن الصوت و لا یؤمن [illegible] بفتح یای تحتانیه و ضم همزه و فتح میم و تشدید نون الرجل
الرجلَ فی سلطانه و باید که امامت نکند مرد مرد را در محل ولایت و مقام حکم و سلطنت وی در جائی که
مالک است چنانکه در روایت دیگر آمده است که فی اهله پس تقدیم نکند بر والی با ترتیبی که در روایت آمده است
مثل امام اعظم و خلفا و حکام خصوصاً در اعیاد و جمعات و نه بر امام حی و صاحب خانه مگر باذن ایشان
زیرا که این مفضی میگردد به پست گردانیدن امر سلطنت و عزت و مؤدی میشود به تباغض و تقاطع
و ظهور خلاف که شرعیت جماعت برای رفع و دفع آنست مرویست که ابن عمر با آن فضل و ورع
که وی داشت در پس حجاج نماز میگزارد که بی شبهه ظالم و فاسق بود و لا یقعد بجزم دال و رفع آن
فی بیته علی تکرمته و نه نشیند مرد در خانه مرد دیگر بر تکرمه وی که مراد بدان فراشی و سجاده و مانند آن است
که برای وی انداخته و نهاده و اصلش از تکریم و اکرام است و بعضی از تکرمه مایده مراد داشته اند و اول
صواب تر است الا باذنه مگر باذن وی متعلق بهر دو حکم است که و لا یؤمن و لا یقعد ای
رواه مسلم و فی روایة له و لا یؤمن الرجلُ الرجلَ فی اهله و امامت نکند مرد مرد را در اهل خانه وی
و درین روایت بجای فی سلطانه فی اهله آمد و بانجهت تفسیر کرده اند سلطان را بانچه در ملک وی و حکم او است
چنانکه گفته شد وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا کانوا ثلثة فلیؤمهم احدهم
وقتی که باشند قوم سه کس پس باید که امامت کنند ایشان را یکی از ایشان قید ثلثة اتفاقی است که اگر کمتر یا
بیشتر باشند نیز حکم همین است و احقهم بالامامة اقرأهم و سزاوارترین ایشان بامامت خواننده ترین
ایشان است رواه مسلم و ذکر حدیث مالک بن الحویرث بضم حای مهمله و فتح واو و کسر را
فی باب بعد باب فضل الاذان و در وی امر است که اگر دو کس باشند یکی اذان گوید و دیگری امامت
کند پس مؤلف ذکر این حدیث در آنجا مناسب دیده و در مصابیح اینجا ذکر کرده است

[illegible]

الفصل الثانی

عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیؤذن لکم خیارکم باید که اذان گویند برای شما
نیکان و متدینان و دیانت داران شما که امر حفظ اوقات برای نماز و روزه بدست ایشان است پس باید که امین
باشند و نیز اذان بر جاهای بلند میگویند و بر درون خانهای مردم مطلع میشوند پس باید که از نظر محارم
ایشان پرهیز کنند و لیؤمکم قراءکم و باید که امامت کنند شما را قاریان شما که قرآن را خوب میخوانند
و رعایت تجوید میکنند رواه ابو داود وعن ابی عطیة العقیلی قال ابو عطیه عقیلی بضم عین
و فتح قاف که از طبقه ثالثه تابعین است گفت کان بود مالک بن الحویرث که از صحابه است

و در [illegible] صحبت [illegible] آمده یأتینا
الی مصلانا تا می آمد مالک بن الحویرث به نماز جای ما که مسجد بود یا جایی دیگر متعین ساخته بودند
برای نماز یتحدث در حالتی که سخن میکرد مالک با یاران و صحبت میداشت فحضرت الصلوة یوما
پس رسید وقت نماز روزی قال ابو عطیة فقلنا له تقدم فصله پس گفتیم مالک را پیش رو و امام
شو پس نماز کن قال لنا قدموا رجلا منکم یصلی بکم گفت مالک بن الحویرث ما را پیش کنید و امام
سازید مردی را از میان خود که بگزارد نماز با شما و امامت کند و سأحدثکم لم لا اصلی بکم و بسرانجام
که حدیث کنم شما را و خبر دهم که چرا نماز نمیگزارم با شما و امامت نمیکنم شما را سمعت رسول الله
شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم یقول میگفت من زار قوما فلا یؤمهم کسی که زیارت کند
قومی را و بیاید بدیدن ایشان پس باید که امامت نکند ایشان را و لیؤمهم رجل منهم و باید که امامت کند
ایشان را مردی از ایشان اگرچه ایشان اذن کرده بودند و نهی مقید بعدم اذن است اما مالک او را
بر اطلاق حمل کرد و مصلحت در ترک امامت خود دید رواه ابو داود و الترمذی و النسائی الا
انه اقتصر علی لفظ النبی صلی الله علیه و سلم مگر آنست که ترمذی کوتاهی کرد بر لفظ آنحضرت که
من زار قوما الی آخره و قصه آمدن مالک در مصلای بنی عقیل و تکلیف کردن ایشان او را بامامت و ابای او را
ذکر نکرد وعن انس قال گفت انس استخلف رسول الله صلی الله علیه و سلم ابن ام مکتوم
یؤم الناس و هو اعمی خلیفه گرفت آنحضرت ابن ام مکتوم را که از مشاهیر صحابه است و قدیم الاسلام
و از مهاجرین اولین است و سبب نزول سوره عبس و تولی است خلیفه گرفت آنحضرت او را که امامت
کند مردم را و حال آنکه ابن ام مکتوم نابینا بود و گفته اند که آن سیزده بار بود و یکبار از آن وقتی که بغزوه تبوک
رفت با آنکه امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه در مدینه بود و خلیفه بود بر اهل و عیال و باعث بر
استخلاف ابن ام مکتوم برای امامت همین بود تا علی رضی الله عنه اشتغال بامر امامت مانع از قیام
بحفظ اهل و عیال نباید رواه ابو داود و درین حدیث دلیل است بر جواز امامت اعمی بی کراهت و در
روایات فقه در مذهب ما نیز آمده است که اگر اعمی مقتدای قومی باشد جایز است امامت وی
و بعضی گفته اند که اگر اعلم باشد پس وی اولی است کذا فی شرح الکنز نقلا عن المبسوط و همچنین است در کتاب
اشباه النظایر و دیدم من شیخ اجل اکرم اعلم عبد الوهاب متقی مکی را که رفته بود بصر وی در آخر عمر
و امامت میکرد اصحاب خود را و بود در نفس من چیزی از آن و میسر نمیشد مرا سوال بجهت تادب و اعتماد
بآنکه هرچه ایشان کنند خلاف سنت و روایت نخواهد بود پس یافتم در فقه چیزی که حکم میکند بجواز آن

آن بنیز [illegible] رسول را و چه [illegible] اقتدا کرده [illegible] ام
مکتوم را امامت فرمود بجهت عذری که مذکور شد. وعن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ثلثة لا تجاوز صلوتهم آذانهم. سه کس اند که در نمیگذرد نماز ایشان گوشهای ایشان را و نمیرسد بمصعد
قبول و نمیگردد متعلق بسمع رضای حق. العبد الآبق حتی یرجع. یکی بنده گریخته تا آنکه باز گردد یعنی بسوی
مالک. وامرأة باتت وزوجها علیها ساخط. دوم زنی که شب گذرد در حالتی که شوهر وی بروی غضب کننده
و ناراضی است بحق. و اگر غضب بناحق باشد امر برعکس خواهد بود. وامام قوم وهم له کارهون. سیوم
امام گروهی حال آنکه اکثر ایشان مر او را ناپسند دارنده اند و ناخوش اند از جهت امر مذموم شرعی که در وی است
رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب. وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة
لا تقبل منهم صلوتهم. سه کس اند که پذیرفته نمیشود از ایشان نماز ایشان. من تقدم قوما وهم له کارهون
کسی که امامت کند قومی را و حال آنکه ایشان مر او را ناخوش دارنده اند. ورجل اتی الصلوة دبارا. دیگر مردی
که بیاید نماز را آخر وقت. والدبار ان یأتیها بعد ان تفوته. دبار بکسر دال آمدن مرد است نماز را بعد از گذشتن
وقت آن یعنی وقت کامل مستحب. ورجل اعتبد محررة. دیگر مردی که بنده گرفت نفس آزاد کرده شده را
چنانکه آزاد کرد بنده را و مستمر شد بر استخدام وی باکراه یا با خفای اعتاق از وی یا دعوی عبودیت کند حر را
و مالک گردد او را و تصرف کند مالکانه. رواه ابو داود وابن ماجة. وعن سلامة بفتح سین و تخفیف لام بنت
الحر بضم حای مهمله از دیه و بعضی گفته اند که صحابیه است حدیث او نزد اهل کوفه است. قالت قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم. روایت است از سلامه که گفت گفت آنحضرت. ان من
اشراط الساعة ان یتدافع اهل المسجد. بدرستی که از علامتهای قیامت است که تدافع کنند امامت را از
نفس خود اهل مسجد و بیندازند بر دیگری. لا یجدون اماما یصلی بهم. نیابند امامی را که بگزارد نماز با ایشان
بجهت جهل و نااهلیت ایشان امامت را کنایت است از شیوع جهل و فسق در آخر زمان. رواه احمد
وابو داود وابن ماجة. وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الجهاد واجب علیکم
مع کل امیر برا کان او فاجرا. کارزار کردن با کافران فرض است بر شما همراه هر امیر که باشد نیکوکار
باشد یا تبه کار. وان عمل الکبائر. و اگر چه بکند گناهان کبیره را. والصلوة واجبة علیکم خلف
کل مسلم برا کان او فاجرا. و نماز واجب است بر شما بجماعت پس هر مسلمان بر با فاجر. وان عمل الکبائر
یعنی جایز است که بوی اقتدا کنند اگر چه مکروه است یا واجب است اعتقاد جواز آن و بعضی
استدلال کرده اند باین بوجوب جماعت و این بر تقدیر یست که فسق وی بحد کفر نکشد و مرد صالح حاضر نباشد

والقتال واجب [illegible] مع کل امیر برا کان او فاجرا وان عمل
الکبائر. و آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز نگزارد بر مدیون که چیزی [illegible] است که بدان دین ادا
کرده شود مقصود زجر و تشدید بود و همچنین بر محدود بحد زنا و غیره و الآن اتفاق است علما را بر جواز
آن و امام احمد گوید خلیفه نگزارد و دیگران بگزارند. رواه ابو داود.

الفصل الثالث

عن عمرو بن سلمة بکسر لام صحابی صغیر است که اختلاف است در صحبت آن والله اعلم و سلمه همه جا
بفتح لام است مگر عمرو بن سلمه و بنو سلمه که نام قبیله از انصار است. قال کنا بماء ممر الناس
بودیم ما ساکن بر لب آبی که گذرگاه مردم بود. وکان یمر بنا الرکبان. و میگذشتند بما سواران و پیادها
میگذشته باشند لیکن ذکر نکرد. فنسألهم ما للناس ما للناس. می پرسیدیم سواران را چه چیز پیدا شده است
مردم را و چه کار میکنند کنایت است از ظهور دین اسلام و تکرار از غایت تعجب است. ما هذا
الرجل. چیست صفت و شان این مرد کنایت است از ذات شریف حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
فیقولون. پس میگفتند مردم. یزعم. گمان میبرد و میگوید این مرد. ان الله ارسله. که خدا فرستاده
است او را. اوحی الیه او اوحی الیه کذا. وحی فرستاده است خدا بسوی وی وحی کرده است
بسوی وی چنین کنایت از قرآن عظیم است که میخواندند سوران و وحی در لغت اشارت و پیغام و چیز
در دل افکندن. فکنت احفظ ذلک الکلام. پس بودم من که یاد میگرفتم آن کلام را یعنی از قرآن
آنچه میخواندند و آنچه میگفتند از احوال و صفات آنحضرت. فکانما یغری فی صدری. پس گویا
که می چسبید آن کلام در سینه من. و غرا بفتح غین معجمه و کسر آن بمد و قصر. وکانت العرب تلوم
باسلامهم الفتح. و بودند قبایل عرب که توقف میکردند و انتظار میبردند در اسلام خود فتح مکه را
یعنی میگفتند که اگر فتح شد مکه همه درمی آییم در اسلام. فیقولون اترکوه وقومه. پس میگفتند عرب
بگذارید آن مرد را با قوم خود که قریش اند و بزرگتر و رئیس ترین عرب اند و ساکنان مکه اند که عظیم ترین
جاهای عرب بلکه عالم است. فانه ان ظهر علیهم فهو نبی صادق. پس بدرستی که اگر غالب آمد بر قوم
خود و فتح کرد مکه را پس وی پیغمبر راست گوست. فلما کانت وقعة الفتح. پس هر گاه که واقع شد
فتح مکه در سال هشتم از هجرت. بادر کل قوم باسلامهم. شتابی کردند هر قومی باسلام خود چنانچه مضمون
سورة اذا جاء نصر الله والفتح مخبر است بدان. وبدر ابی قومی باسلامهم. و شتابی کرد پدر من
قوم مرا و سبقت کرد ایشان را باسلام ایشان. و اختلاف کرده اند که ابن عمرو بن سلمه هم همراه پدر آمده
بود یا نه و هم ازینجاست اختلاف در صحبت وی که صحابی است یا نه و ظاهر سیاق حدیث در قول اول است والله اعلم

فلما قدم پس هرگاه که باز آمد پدر من از سفر نزد قوم خود قال جئتكم والله من عند النبي حقا
گفت بتحقیق آمدم شما را از نزد پیغمبر بر حق فقال پس گفت پیغمبر صلوا صلوة كذا في
حين كذا بگذارید نماز چنین در وقت چنین و نماز چنین در وقت چنین یعنی کیفیت نمازها و تعیین اوقات
آن همه بیان نمود فاذا حضرت الصلوة فليؤذن احدكم وليؤمكم اكثركم قرآنا پس چون حاضر شود
وقت نماز پس باید که اذان گوید یکی از شما پس امامت کند شما را آنکه بیشتر یاد دارد از شما قرآن را
فنظروا فلم يكن احد اكثر قرآنا مني پس نگاه کردند پس نبود هیچ یکی که بیشتر باشد قرآن او از من
بیشتر یاد داشتم لما كنت اتلقى من الركبان از جهت آنکه بودم من که پیش آمدمی قرآن را و یاد میگرفتم از
از سواران فقدموني بين ايديهم پس پیش کردند و امام ساختند مرا در میان خود وانا ابن ست
او سبع سنين و حال آنکه من شش ساله بودم یا هفت ساله وكانت علي بردة كنت اذا سجدت
تقلصت عني و بود بر بدن چادری که چون سجده میکردم گرد می آمد و بالا بر می آمد بر بدن تا آنکه کشف میشد
عورت من فقالت امرأة من الحي پس گفت زنی از محله الا تغطون عنا است قارئكم آیا نمیپوشید
از ما دبر قرآن خواننده خود را فاشتروا فقطعوا لي قميصا پس خریدند جامه پس بریدند برای من
پیراهنی را فما فرحت بشيء فرحي بذلك القميص پس شادمان نشدم من بچیزی همچو شادمان شدن من بآن
پیراهن عجیب غریب که هرگز نپوشیده بودم از جهت خردیها و اقتضای طبیعت و از جهت حصول فضل و کرامت
الهی که باین مرتبه رسانید رواه البخاري و باین حدیث استدلال کرده اند شافعیه بر صحت امامت صبی ممیز لیکن
بالغ اولی است اگر چه صبی مخصوص باشد بفقه و قرآءت از جهت اختلاف علما در وی این خلاف راجع
بخلاف در اقتدای مفترض بمتنفل و در بالا در باب القرآءت کلام در آن گذشت و در باب من صلی مرتین
نیز بیاید ان شاء الله تعالی وعن ابن عمر رضي الله عنهما قال لما قدم المهاجرون الاولون المدينة گفت ابن عمر
هنگامی که قدوم آوردند مهاجران که پیش از مقدم شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم هجرت کردند بمدینه
آنحضرت و امیر المؤمنین عمر از ایشان بود كان يؤمهم بود که امامت میکرد ایشان را سالم
مولى حذيفة که فارسی بود از فضلای موالی و خیار صحابه معدود بود از قراء و آنحضرت امر فرموده
بگیرید قرآن را از چهار کس و یکی از این چهار کس سالم را شمرده وفيهم عمر وابو سلمة و حال آنکه بود در میان
ایشان عمر بن الخطاب وابو سلمة بن عبد الاسد که از کبار صحابه اند و امامت کردن وی با ایشان از جهت آن
بود که اقرا بود یا برای مصلحتی دیگر والله اعلم رواه البخاري وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم ثلاثة لا ترفع لهم صلاتهم فوق رؤوسهم شبرا سه کسانند که بر داشته نمیشود

رجل ام قوما وهم له كارهون مردی [illegible]
امامت میکند قومی را و حال آنکه ایشان ناخوش دارند او را وامرأة باتت وزوجها عليها ساخط
و زنی که شب کند و شوهر وی از وی ناراضی باشد واخوان متصارمان و دو مسلمان که قطع کرده باشند
حقوق اسلام را از سلام و کلام و جز آن یعنی زیاده بر سه روز و این مسئله را تفصیلی است مذکور در موضع
خود رواه ابن ماجة

باب ما على الامام

باب در بیان حقوقی که بر امام است مر مقتدیان را
و اهم آنچه بر امام است تخفیف است در نماز بجهت رعایت حال مقتدیان از مریض و کبیر و حاجتمند
و عدم تطویل چنانکه مردم بگریزند از حضور جماعت و باید دانست که مراد بتخفیف ترک تطویل است نه آن
که سنت قرآءت و تسبیحات را تهاون کند و در رعایت سنن و آداب چه جای واجبات بلکه مراد
که اقتصار کند بر قدر کفایت چنانکه بخواند مفصل باقسامی که مبین است در فقه و اکتفا کند بر
سه بار گفتن تسبیح بادا و رعایت کند قومه و جلسه را و اکثر آنچه مراد می افتد بتخفیف در نماز که وارد است
در احادیث تخفیف قرآءت است

الفصل الاول

عن انس رضي الله عنه قال ما صليت
وراء امام قط اخف صلوة ولا اتم صلوة من النبي روایت است از انس که گفت نگزاردم
نماز پس هیچ امامی هرگز سبکتر بود نماز وی و تمامتر بود از پیغمبر صلى الله عليه وسلم یعنی نماز آنحضرت
سبک میبود و با وجود آن تام و کامل میبود چنانکه در حدیث دیگر آمده است كان رسول الله اخف
الناس صلوة في تمام بعضی گفته اند که معنیش آنست که تخفیف میکرد در قرآءت و تمام میکرد در رکوع
و سجود و تعدیل و بعضی گویند مراد آنست که تطویل آنحضرت در نماز بنسبت در نماز دیگران عاید
قلت و خفت مینمود یعنی اگر دیگری همچنین قرآءت تطویل میخواند گران مینمود و ملال می آورد بخلاف از
آنحضرت صلى الله عليه وسلم که استماع آن مورث ذوق و نشاط و لذت و حضور میگشت بجهة
حسن صوت و جودت ادا و بروز انوار و ظهور اسرار و نیز در قرآءت آنحضرت سرعتی و طی لسانی
بود که در زمان لطیف کثیری از قرآءت را تمام میکرد و لهذا در نماز مغرب سوره اعراف و بروایتی
زیاده بر آن خوانده و بعضی گویند تخفیف امر نسبی است بسا طویل که قصیر باشد بنسبت با طول خود و قصیر
طویل بود بنسبت با قصر پس جمع میکرد تخفیف و تطویل با هم گفت بنده حقیر کاتب این سطور عبد الحق
بن سیف الدین عفی عنهما که تواند که این مراد باشد که گاهی تطویل مینمود نزد احساس شوق و ایثار تطویل از جماعت
و زمانی تخفیف میکرد نزد وجود عذری و باعثی بر آن و اینمعنی انسب است بسیاق حدیث که در بیان تخفیف
میگویند ان كان ليسمع بكاء الصبي فيخفف مخافة ان تفتن امه و بتحقیق بود آنحضرت

[illegible] که وی [illegible] از جهت ترس آنکه در رفت [illegible]
صلوة باز وال خشوع و [illegible] متفق علیه و عن ابی قتادة صحابی مشهور است و از فضلای صحابه بدر
عقبی بدری است حاضر شد تمامه مشاهد را و در غزوه احد یا در بدر چشم وی از خانه خود بیرون شد
بر دست او افتاد و آنحضرت آنرا باز بجای وی نشانده بهتر از چشم دیگر شد رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم انی لادخل فی الصلوة وانا ارید اطالتها گفت آنحضرت که
بدرستی که من میدرایم در نماز و حال آنکه من میخواهم دراز کردن نماز را فاسمع بکاء الصبی پس میشنوم گریه
صبی را فاتجوز فی صلوتی پس آسانی و مسابله و تخفیف میکنم در نماز بترک تطویل در قراءت
و اذکار و اسرار در آن مما اعلم من شدة وجد امه من بکائه از جهة آنچه میدانم و میدریابم از سختی
حزن و تاثیر مادر وی از گریه این از غایت رحم و شفقت وی است بر امت ضعفا که در چنان مقام عالی یاد
میکند و رعایت مینماید صلی الله علیه وسلم وجزاه عنا خیر الجزاء نظم خواجه را بین که در نشیمن راز بنده را یاد میکند
بنیاز نظم قاصدا از برآمد از چرخ بلند تا شکسته پایگان در وی تن زنند رواه البخاری و عن
ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم للناس چون نماز گزارد
یکی از شما برای مردم یعنی امامت کند ایشانرا فلیخفف پس باید که تخفیف کند و رعایت جانب ایشان
نماید فان فیهم السقیم والضعیف والکبیر زیرا که در میان ایشان بیمار است و ناتوان است بحسب خلقت
و پیر است و اذا صلی احدکم لنفسه فلیطول ما شاء و چون نماز میگزارد یکی از شما برای خود یعنی تنها
پس باید که تطویل کند هر مقدار که خواهد متفق علیه و عن قیس بن ابی حازم بحای مهمله و زا
از کبار تابعین است که جاهلیت و اسلام را هر دو را دریافته قال اخبرنی ابو مسعود ان رجلا قال
گفت خبر داد مرا ابو مسعود انصاری که مردی گفت والله یا رسول الله لاتأخر عن صلوة الغداة
من اجل فلان بدرستی که هر آینه من پس میمانم از نماز بامداد و بجماعت نمی آیم از جهة فلان نام
شخصی را بردو گفته اند که مراد ابی بن کعب است و بعضی گفته اند معاذ بن جبل و قول اول صحیح است
مما یطیل بنا از جهة دراز کردن وی قراءت را با ما فما رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم
فی موعظة اشد غضبا منه یومئذ پس ندیدم من آنحضرت را در هیچ پند دادنی سخت تر
از روی غضب از خود که در آن روز بود ثم قال ان منکم منفرین گفت آنحضرت بدرستی که بعضی از شما گریزاننده اند
مردم اند از جماعت نماز و حضور مراسم خیرات فایکم ما صلی بالناس فلیتجوز پس هر کدام از شما که
نماز بگزارد بمردم پس باید که تخفیف کند و آنچنان تطویل نکند که ملالت آرد و از حضور جماعت باز دارد

فان فیهم الضعیف والکبیر وذا الحاجة پس بدرستی که در میان ایشان ناتوان و پیر است که بسبب
ضعف پیری نمیتوانند ایستاد و خداوند حاجت است که کار ضروری دارند متفق علیه
و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلون لکم فان اصابوا فلکم
نماز میکنند امامان برای شما پس اگر راست و درست میگزارند برای فایده شماست و فایده ایشان هم هست
ولیکن ذکرش نکرد بجهة فهم آن بقرینه مقام و در بعضی نسخ مصابیح ولهم موجود است و ان اخطأوا فلکم
و اگر نا راست و نادرست میگزارند پس شما راست اجر که راست و درست گزارده اید و نیت و قصد جماعت
کرده اید و علیهم و بر ایشان است وبال بجهة نقص و تقصیر که نموده اند و این وصیت است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
که در وقت ابتلا و افتتان ملوک و امرا که بعد از من پیدا شوند و امامت نماز کنند و در ادای آن و رعایت احکام
و آداب تنقیص و تقصیر نمایند فرمود که شما نماز خود را راست و درست بگزارید اگر ایشان نیز بر منهج صواب
روند بهتر و الا شما را از آن ضرری نیست و شافعیه باین حدیث تمسک مینمایند که فساد نماز امام متضمن فساد
نماز مقتدی نیست و ظاهر این سخن در ترک سنن و آداب است نه فوت شرایط و ارکان والله اعلم رواه
البخاری وهذا الباب خال عن الفصل الثانی این باب خالیست از فصل ثانی که در وی صاحب مصابیح
احادیث حسان می آرد و مولف فصل ثالث آورد و گفت الفصل الثالث عن عثمان
بن ابی العاص ثقفی صحابی است و عامل طایف بود در زمان آنحضرت و ابو بکر و دو سال از خلافت
عمر و چون آنحضرت وفات یافت خواستند ثقیف که مرتد شوند وی گفت که ای گروه ثقیف شما پسترین
مردم اید در اسلام پس پیشترین مردم نباشید در ارتداد و وی خردترین قوم خود بود قال آخر ما عهد
الی رسول الله گفت عثمان آخر آنچه عهد کرد بمن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این بود اذا اممت
قوما فاخف بهم الصلوة چون امامت کنی گروهی را پس سبک بگزار بایشان نماز را رواه مسلم و فی
روایة له ان رسول الله و در روایتی مر مسلم را اینچنین آمده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال له
گفت عثمان بن ابی العاص را ام قومک امامت کن قوم خود را قال قلت گفت عثمان گفتم یا
رسول الله انی اجد فی نفسی شیئا بدرستی که من می یابم در نفس خود چیزی را از عجب و کبر در امام شدن
یا عجز از ادای حقوق امامت و شرایط آن یا وسوسه قال ادنه گفت آنحضرت نزدیک بیا
فاجلسنی بین یدیه پس نزدیک آمدم پس بنشاند مرا پیش خود ثم وضع کفه فی صدری بین ثدیی پستان
نهاد کف دست خود را در میان دو پستان من ثم قال تحول فوضعها فی ظهری بین کتفی پس گفت بگرد
یعنی پشت بجانب من کن پس نهاد کف دست خود را در میان پشت من میان دو شانه من یعنی بر طرف شد

آن علت که مانع بود از امامت [illegible] برکت دست مبارک آنحضرت [illegible]

وی ثم قال أُمَّ قومك پس گفت امامت کن قوم خود را فمن أمّ قوما فليخفف پس کسی که امامت کند

قومی را پس باید که تخفیف کند فإن فيهم الكبير وإن فيهم الضعيف وإن فيهم المريض وإن فيهم ذا الحاجة

فإذا صلى أحدكم وحده فليصل كيف شاء ترجمه این لفظ در شرح احادیث سابق معلوم شد وعن ابن

عمر رضي الله عنهما قال كان رسول الله بود پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم يأمرنا بالتخفيف امر میکرد ما را

بسبکی کردن در نماز ويؤمنا بالصافات و امامت میکرد ما را بسوره والصافات و مانند آن یعنی تطویل

آنحضرت حکم تخفیف داشت بوجهی که گفته شد رواه النسائي

باب ما على المأموم من المتابعة وحكم المسبوق

باب در بیان چیزی که بر مقتدی است از متابعت امام در رفع و خفض و بیان حکم مسبوق که اول نماز را با امام در نیافت

الفصل الأول

عن البراء بن عازب بفتح عین مهمله و زا از صحابه مشهور است اول مشاهد وی خندق است و پیش از آن بروی اصغیر داشتند و حاضر نشد و حاضر شد با امیر المؤمنین علی در جمل و صفین و نهروان قال كنا نصلي خلف النبي گفت بودیم ما که نماز میکردیم پس پیغمبر صلى الله عليه وسلم فإذا قال پس چون میگفت آنحضرت سمع الله لمن حمده لم يحن منا ظهره خم نمیکرد هیچ یکی از ما پشت خود را بسجده نمی افتاد و لم یحن بفتح یا و سکون حا و ضم نون وکسر آن از نصر ینصر و ضرب یضرب حتى يضع النبي تا آنکه می نهاد پیغمبر صلى الله عليه وسلم جبهته على الأرض پیشانی خود را بر زمین چنانکه همراه آنحضرت بسجده می افتادیم بلکه بعد از سر برداشتن از رکوع ایستاده میماندیم و چون آنحضرت پیشانی شریف بر زمین می نهاد آنگاه می افتادیم متفق عليه وعن انس رضي الله عنه قال صلى بنا رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات يوم نماز کرد با ما آنحضرت روزی فلما قضى صلاته أقبل علينا بوجهه پس هر گاه تمام کرد آنحضرت نماز خود را بر ما بروی مبارک خود یعنی روی بجانب ما کرده نشست فقال أيها الناس إني إمامكم پس گفت آگاه باشید ای مردم که من امام و پیشوای شمایم فلا تسبقوني بالركوع ولا بالسجود ولا بالقيام ولا بالانصراف پس پیشی نکنید مرا برکوع و نه بسجود و نه ایستادن از رکوع و نه باز برگشتن از نماز یعنی پیشتر از من برکوع و سجود نروید و سر از رکوع بر ندارید و از سجود بر نخیزید و مراد بانصراف یا سلام یا برخاستن از نماز و برآمدن از مسجد و اول ظاهر تر است و ندانید که من خبر دار نیستم از احوال شما فإني أراكم أمامي ومن خلفي زیرا که بدرستی که من می بینم شما را از پیش خود و از پس خود رواه مسلم وعن أبي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تبادروا الإمام

[illegible] إذا كبر فكبروا و وقتی که تکبیر گوید امام [illegible] پس شما متصل تکبیر بگویید وإذا قال ولا الضالين فقولوا آمين و چون بگوید امام ولا الضالين متصل او بگویید آمین وإذا ركع فاركعوا و چون رکوع کند از پس وی متصل برکوع روید وإذا قال و چون بگوید امام سمع الله لمن حمده فقولوا پس بگویید شما اللهم ربنا لك الحمد از اینجا معلوم شد که منصب امام تسمیع است و منصب مأموم تحمید و هر دو مقسوم است میان ایشان و تحقیق این کلام سابقا گذشت متفق عليه إلا أن البخاري لم يذكر وإذا قال ولا الضالين این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند مگر آنست که بخاری ذکر نکرده این کلام را که وإذا قال ولا الضالين فقولوا آمين وعن أنس رضي الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم ركب فرسا فصرع عنه روایت است از انس که آنحضرت سوار شد اسپی را پس افکنده شد از پشت اسپ بر زمین و افعال طبیعی از آنحضرت واقع میشد بحکم بشریت نه بطریق اعجاز فجحش شقه الأيمن پس خراشیده شد جانب راست وی چنانکه قوت قیام نماند (در نماز) و جحش تقدیم جیم بر حا فصلى صلاة من الصلوات وهو قاعد پس گزارد آنحضرت نمازی را از نمازها و حال آنکه وی نشسته است فصلينا وراءه قعودا پس گزاردیم ما نیز پس آنحضرت نشسته فلما انصرف قال پس هر گاه که برگشت آنحضرت از نماز گفت إنما جعل الإمام ليؤتم به گردانیده نشده است امام مگر برای آنکه اقتدا و اتباع کرده شود بوی فإذا صلى قائما فصلوا قياما پس چون بگزارد امام ایستاده بگزارید شما نیز ایستاده وإذا ركع فاركعوا و چون برکوع رود امام پس برکوع روید وإذا رفع فارفعوا و چون سر بردارد پس سر بردارید شما وإذا قال و چون بگوید سمع الله لمن حمده فقولوا پس بگویید شما ربنا لك الحمد و در بعضی نسخهای مشکوة این هم هست که وإذا سجد فاسجدوا و چون بسجده رود پس بسجده روید شما و نوشته اند که در لفظ بخاری نیست وإذا صلى جالسا و چون بگزارد امام نشسته فصلوا جلوسا أجمعون پس بگزارید شما نیز نشسته همه قال الحميدي حمیدی گفته است حمیدی که از شیوخ بخاری است نه حمیدی صاحب الجمع بين الصحيحين و این نیز عبارت بخاریست که نقل از حمیدی میکند گفت قوله قول آنحضرت که فرمود وإذا صلى جالسا فصلوا جلوسا هو في مرضه القديم این قول در بیماری قدیم آنحضرت بود که عارض شده بود بجهت سقوط از پشت اسپ یا جز آن ثم صلى بعد ذلك النبي بعد از آن گزارد پیغمبر صلى الله عليه وسلم جالسا نشسته والناس خلفه قيام و مردم در پس وی ایستاده بودند لم يأمرهم بالقعود امر نکرد ایشان را به نشستن إنما يؤخذ بالآخر فالآخر من فعل النبي و گرفته نمیشود و عمل کرده نمیشود مگر بآخر پس آخر از فعل پیغمبر

صلی الله علیه وسلم ... این لفظ بخاری است ... متفق
اجمعین واتفاق کرده است مسلم ... در روایت تا قول وفی جمعون حال ... الی آخره روایت کرده
وزاد فی روایة وزیاده کرده است مسلم در روایتی این عبارت را که فلا تختلفوا علیه پس اختلاف مکنید
برامام واذا سجد فاسجدوا وچون سجده کند پس سجده کنید از این عبارت معلوم میشود که آن لفظ در
بخاری نیست چنانچه گفتم فتدبر وعن عائشة قالت لما ثقل رسول الله روایت است از عائشه
رضی الله عنها که گفت هنگامی که گران شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی سخت شد بیماری وی بنهایت
رسید ضعف وی جاء بلال یؤذنه بالصلوة آمد بلال در حالی که آگاهانید آنحضرت را بنماز وخبر داد که وقت
نماز شده ومردم همه در مسجد گرد آمده اند عادت بود که بعد از اذان چون در برآمدن آنحضرت تاخیر راه می یافت
بلال بر درآمده خبر میکرد ودرین حالت نیز آمده که خبر کند واستکشاف نماید که بوجود شریف مسجد را منور میکردانند
وامامت میکنند یا کسی را از اصحاب امر میفرمایند که امامت کند فقال مروا ابا بکر ان یصلی بالناس
پس گفت آنحضرت امر کنید از جانب من ابوبکر را وبگویید که نماز کند بمردم وامامت کند ایشان را
فصلی ابوبکر تلک الایام پس نماز گزارد ابوبکر رضی الله عنه با مردم در آن روزها ثم ان النبی
صلی الله علیه وسلم وجد فی نفسه خفة پس آنحضرت یافت در ذات خود فی الجمله سبکی وتندرستی
فقام یهادی بین رجلین پس برخاست آنحضرت در حالی که میرود وتکیه کرده میان دو مرد دستها بر دوش این دو
مرد نهاده آهسته ومایل ورجلاه تخطان فی الارض وهر دو پای مبارک وی خط میکشید در زمین
بجهة بی قوتی بر پای برداشتن تمام سابقا اشارت کرده شده است که انبیا صلوات الله وسلامه
علیهم در عوارض بدنی وصفات جسمانی واقف بر حد بشر گذاشته اند تا مشاهده صفات جلالی نموده
حق بندگی بجا آرند مگر در وقت اعجاز که قدرت الٰهی ظهور نموده خرق عادت مینماید وفی الجمله کمال ملکی را
کمال بشری است که مرتبه جامع ناسوت وملکوت وکمال جسمانی وروحانی است مصرع یار ما این دارد وآن نیز هم
یار بی مکر در وقت اظهار معجزه قدرت کامله ظهور نموده خرق عادت مینماید آن دیگر است حتی دخل
المسجد تا آنکه در آمد آنحضرت باین روش مسجد را فلما سمع ابوبکر حسه ذهب یتاخر پس هرگاه
ابوبکر شنید آواز در آمدن آنحضرت باینجانب رفت وخواست که پس رود تا آنحضرت پیش آید وامامت کند وفی الصحاح
حس آواز نرم فاومی الیه رسول الله پس اشارت کرد بسوی ابوبکر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
وایما اشارت باعضا مثل سر وچشم وابرو ان لا یتاخر که پس نرود بجای خود ایستاده ماند فجاء
پس آمد آنحضرت حتی جلس عن یسار ابی بکر تا آنکه نشست بجانب دست چپ ابی بکر فکان ابوبکر یصلی قائما

ابوبکر که میگزارد نماز ایستاده بود ...
میگزارد نشسته یقتدی ابوبکر بصلوة رسول الله اقتدا میکرد ابوبکر بنماز پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم والناس یقتدون بصلوة ابی بکر یعنی افعال ابی بکر را دیده نماز میکردند والا امام در آن نماز
آنحضرت بود وهمه اقتدا بآنحضرت صلی الله علیه وسلم داشتند چون مردم که دور بودند وافعال آنحضرت
را نمی دیدند وتکبیرات نمی شنیدند افعال ابوبکر وتکبیر او را دیده وشنیده نماز میکردند متفق علیه وفی
روایة لهما ودر روایتی مر بخاری ومسلم را آمده یسمع ابوبکر الناس التکبیر میشنوانید ابوبکر مردم را تکبیر
اگر گویند که چون ابوبکر امام نبود اهل سنت وجماعت را دلیلی بر استخلاف ابوبکر نماند جواب آنکه دلیل در
امر کردن آنحضرت است ابوبکر را بامامت وچندین ایام گذشت که ابوبکر امامت میکرد وهمه بوی
اقتدا میکردند اما امروز که آنحضرت بنفس شریف خود حاضر شد خود امامت کرد واگر این ناسخ سابق بود
چنانکه شیعه توهم میکنند بقول نسخ میکرد وکس دیگر را امیفرمود وامامت ابوبکر نزد عدم آنحضرت
صلی الله علیه وسلم متعین بود یکبار دیگر آنحضرت باصلاح میان بنی عمرو بنی عوف که ساکنان قبا بودند
رفته بودند چون وقت نماز بآخر رسیدن گرفت بلال اذان گفت وصحابه همه ابوبکر را امام ساختند
درین میان آنحضرت رسید ابوبکر خواست که از نماز برگردد تا آنحضرت امامت کنند پس آنحضرت اشارت
کرد که بجای خود باشد وامام باشد پس اقتدا کرد در پس ابوبکر ونماز گزارد کذا فی صحیح البخاری وعن
ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اما یخشی الذی یرفع راسه
قبل الامام ان یحول الله راسه راس حمار آیا نمیترسد آنکسی که برمیدارد سر خود را پیش از امام
ازینکه بگرداند خدا سر او را همچو سر خر ودر روایتی آمده است که بگرداند صورت او را مانند صورت خر
امام غزالی گفته که این کنایت است از بلاهت وبی فهمی آنکسی که نفهمید معنی امامت را که اتمام
واتباع واتفاق است یعنی از خر نیست که امام میسازند واتباع نکنند وگفته که متعین است این تاویل
والا می بینیم بحس که نگشته است روی وی وصورت وی بروی وصورت حمار پوشیده نماند که ثابت
تحویل است نه وقوع آن وطیبی گفته که مراد گردانیدن اوست بر صفت حمار در بلادت والا مسخ
غیر جایز است درین امت وممکن است که گفته شود مراد تحویل اوست در آخرت نه در دنیا یا آنکه
اختلافی هم هست در عدم وقوع مسخ درین امت والله اعلم متفق علیه

الفصل الثانی

عن علی ومعاذ بن جبل رضی الله عنهما قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اتی احدکم الصلوة
والامام علی حال وقتی که بیاید یکی از شما نماز را وامام بر حالیست از احوال چنانچه قیام ورکوع وسجود

[illegible] جمعه [illegible] فلیقم [illegible] چنانکه [illegible] امام [illegible] فعل و سکن

رکعت حساب کرده میشود و بعد [illegible] در رکوع [illegible] از آن رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب

وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جئتم الی الصلوة ونحن سجود

فاسجدوا چون بیائید شما بسوی نماز و حال آنکه ما سجده کننده ایم پس سجده کنید ولا تعدوه شیئا

و شمار نکنید آنرا چیزی از نماز و رکعتی از آن چنانکه بدر آمدن در رکوع میکنید ومن ادرک رکعة فقد ادرک

الصلوة وکسی که دریابد رکعت را پس بتحقیق دریافت نماز را این را دو معنی گفته اند یکی آنکه مراد برکعت رکوع

است وبالصلوة رکعت یعنی کسی که امام را در رکوع دریافت آن رکعت را دریافت و رکعت محسوب شد

چنانکه گفتیم دوم آنکه مراد آنست که کسی که دریافت رکعتی را پس بتحقیق دریافت نماز را با امام و حاصل شد

او را ثواب نماز بجماعت و فضیلت آن و در هدایه گفته است کسی که دریافت از ظهر رکعتی و در

نیافت سه رکعت را نگزارد ظهر را بجماعت یعنی نمیتوان اطلاق کرد که وی بجماعت گزارده و لهذا حانث

نمیگردد در یمین خود که لا اصلی الظهر بجماعة بلکه دریافت ثواب جماعت را و این در غیر جمعه است و اما

در جمعه مذهب ما آنست که هر که امام را دریافت در نماز جمعه دریافت جمعه را پس نزد امام محمد اگر

دریابد اکثر رکعت ثانیه را چنانکه دریابد در رکوع و اگر دریابد اقل آنرا بنا کند بروی ظهر و نزد شیخین بنا

کند بروی جمعه را و اگرچه در تشهد و سجود سهو دریافت رواه ابوداود وعن انس رضی الله عنه قال قال

رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی لله اربعین یوما فی جماعة یدرک التکبیرة الاولی کسی که نماز گزارد

نماز خالص لوجه الله بی شایبه غرض و عوض چهل روز در جماعت در حالی که تکبیرة الاولی را ظاهرش در

آنست که در حین تحریمه حاضر باشد و گفته اند که ادراک در دعای استفتاح نیز در حکم آنست و نزد بعضی در یابد

ادراک در رکعت اولی کافی است کتب له براءتان براءة من النار و براءة من النفاق نوشته میشود

برای وی دو خط بیزاری یکی خط بیزاری از آتش دوزخ دوم از نفاق و ظاهر آنست که مراد ببراءت از نفاق در

دنیا باشد بعصمت از ریا و کسل در نماز که در قرآن مجید ثنا و آن بمنافقان کرده اند و سایر صفات نفاق از دروغ

گفتن و خلف در وعده کردن که در احادیث از علامات نفاق داشته و محتمل که در آخرت بود بخلاصی

از عذاب مخصوص بمنافقان رواه الترمذی روایت کرده است این حدیث را ترمذی ولیکن سخن

کرده است در آن وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ

فاحسن وضوءه کسی که وضو کند پس نیک کند وضوی خود را یعنی تر و تازه و سیراب با رعایت شرایط

و آداب و حضور دل ثم راح فوجد الناس قد صلوا پس رفت یعنی بمسجد پس یافت مردم را که بتحقیق بنماز

گزارده اند

گزارده اند [illegible] اعطاه الله [illegible] مثل اجر من صلاها و حضرها [illegible]

خدایتعالی مانند اجر کسی که گزارده است نماز را و حاضر شده است آنرا و این [illegible]

که تاخیر بتقصیر وی نبود پس بحکم نیت صدق خود اجر آن بیابد لا ینقص ذلک من اجورهم شیئا کم

نمیکند عطای اجر مر او را از اجرهای این کسان که گزارده اند و حاضر شده چیزی را زیرا که آنها اجر فعل خود

یافته اند و وی اجر نیت خود رواه ابوداود والنسائی وعن ابی سعید الخدری قال جاء رجل

وقد صلی رسول الله آمد مردی و حال آنکه گزارده بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال الا رجل

یتصدق علی هذا پس گفت آنحضرت آیا نیست مردی که تصدق کند و احسان نماید برین مرد که

میخواهد تنها بگزارد نماز را فیصلی معه پس بگزارد نماز با وی تا وی ثواب جماعت و درجات آنرا دریابد

این احسانی است که این مرد باوی میکند فقام رجل فصلی معه پس برخاست مردی پس بگزارد با وی

و گویند که در سنن بیهقی آمده که آنمرد ابوبکر صدیق بود رضی الله تعالی عنه رواه الترمذی و ابوداود

الفصل الثالث

عن عبید الله بن عبد الله عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود الهذلی

پسر برادرزاده عبد الله بن مسعود و فقیه اعمی یکی از اعلام تابعین و فقهای سبعه مدینه است خلق

کثیر از صحابه را دریافته ثقه امام مأمون بود وی رضی الله عنه معلم عمر بن عبد العزیز مر او را است

شعر چند مات سنة اثنین وتسعین وقیل سنة ثمان وتسعین و عبد الله بن عتبة نیز از کبار تابعین و

بعضی او را در صحابه ذکر کرده و اثبات روایت نموده اند و تحقیق آنست که تابعی است کثیر الفتاوی

والحدیث است مات سنة اربع وسبعین قال دخلت علی عائشة فقلت گفت عبید الله در آمدم بر

عایشه پس گفتم الا تحدثینی عن مرض رسول الله آیا حدیث نمیکنی مرا از حال بیماری پیغمبر خدا صلی الله علیه

وسلم که بنماز بر آمد و چگونه بر آمد قالت بلی گفت عایشه آری حدیث میکنم ترا از بیماری آنحضرت پس

شروع کرد در این حدیث بقول خود ثقل النبی صلی الله علیه وسلم گران شد آنحضرت فقال پس گفت

اصلی الناس آیا نماز گزارده اند مردم فقلنا لا پس گفتیم ما نگزارده اند یا رسول الله وهم ینتظرونک و

ایشان چشم دارند آمدن ترا فقال ضعوا لی ماء فی المخضب گفت آنحضرت بنهید برای من آبی در مخضب

بکسر میم و سکون خا و فتح ضاد معجمتین نام نوعی از ظروف است قالت گفت عائشه ففعلنا پس کردیم

ما آنچه فرمود آنحضرت و نهادیم برای او آب در مخضب فاغتسل پس غسل کرد فذهب لینوء پس رفت

و خواست که برخیزد فاغمی علیه پس بیهوش شد و برگماشته شد بیهوشی بروی و اغما چون از جنس مرض

است جایز است طریان آن بر انبیا بخلاف جنون که وی نقص است و مقید ساخته اند آنرا جمعی از شافعیه بغیر

[illegible] ثم ذهب لينوء [illegible] يا رسول الله [illegible]
لا هم ينتظرونك گفتیم نه ایشان انتظار میبرند ترا یا رسول الله قال ضعوا لي ماء في المخضب
گفت بنهید برای من آبی در مخضب قالت ففعلنا فاغتسل گفت عایشه پس نشست آنحضرت پس غسل کرد
ثم ذهب لينوء فأغمي عليه ثم أفاق فقال أصلى الناس قلنا لا هم ينتظرونك يا رسول الله قال
ضعوا لي ماء في المخضب فقعد فاغتسل ثم ذهب لينوء فأغمي عليه ثم أفاق فقال أصلى الناس قلنا لا
هم ينتظرونك يا رسول الله والناس عكوف في المسجد ينتظرون النبي و مردم مقیم اند که انتظار
میبرند پیغمبر را صلى الله عليه وسلم لصلوة العشاء الآخرة برای نماز عشای پسین احتراز است از نماز مغرب
که اورا نیز عشا میگویند فأرسل النبي صلى الله عليه وسلم إلى أبي بكر بأن يصلي بالناس پس فرستاد آنحضرت
کسی را بسوی ابی بکر که نماز بگزارد با مردم و امامت کند فأتاه الرسول پس آمد ابو بکر را فرستادهٔ آنحضرت
فقال إن رسول الله پس گفت بدرستی که پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم يأمرك أن تصلي بالناس
میفرماید ترا که نماز بگزاری با مردم فقال أبو بكر وكان رجلا رقيقا پس گفت ابو بکر و بود وی مردی نرم دل
يا عمر صل بالناس ای عمر بگزار نماز با مردم فقال له عمر أنت أحق بذلك پس گفت عمر مر او را تو سزاوارتری
بآن گویا که ایشان در اول امر ندانستند که تعیین ابی بکر برای امامت بطریق التزام و امر برای وجوب
است در آخر معلوم شد که امر برای وجوب است چنانکه از احادیث دیگر معلوم میگردد فصلى أبو بكر تلك الأيام
پس نماز بگزارد ابو بکر در آن روزها که هفده روز بود ثم إن النبي صلى الله عليه وسلم وجد من نفسه
خفة پس آنحضرت یافت از ذات خود و در بعض نسخ في نفسه در ذات خود سبکی وخرج بين
رجلين أحدهما العباس و بیرون آمد تکیه کرده میان دو مرد که یکی از آن دو مرد عباس بود لصلوة الظهر
برای نماز پیشین وأبو بكر يصلي بالناس و حال آنکه ابو بکر نماز میگزارد بمردم فلما رآه أبو بكر ذهب
ليتأخر پس هرگاه دید آنحضرت را ابو بکر خواست تا بس‌تر رود فأومأ إليه النبي پس اشارت
کرد بسوی وی پیغمبر صلى الله عليه وسلم بأن لا يتأخر باینکه پس نرود و بجای خود باشد قال گفت آنحضرت
بآن دو مرد که تکیه کرده بر آنها آمده بود أجلساني إلى جنبه بنشانید مرا در پهلوی ابی بکر فأجلساه
إلى جنب أبي بكر پس بنشاندند آن دو کس آنحضرت را در پهلوی ابی بکر والنبي صلى الله عليه وسلم قاعد
و حال آنکه آنحضرت نشسته است و ثابت و مستمر است بر آن وقال و گفت عبيد الله که راوی
حدیث است از عایشه رضی الله عنها فدخلت على عبد الله بن عباس پس درآمدم بر عبد الله بن عباس
فقلت له ألا أعرض عليك ما حدثتني عائشة عن مرض رسول الله پس گفتم مر ابن عباس را آیا ظاهر نکنم بر تو

حدیثی را که حدیث کرد مرا عایشه [illegible] بیماری پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم قال هات پس گفت
ابن عباس بیار و بده آن حدیث را فعرضت عليه حديثها پس عرض کردم بروی حدیث عایشه را
فما أنكر منه شيئا پس انکار نکرد ابن عباس از آن حدیث چیزی را غير أنه قال جز آنکه گفت أسمت
لك الرجل الذي كان مع العباس آیا نام برد برای تو عایشه آن مرد را که بود با عباس تکیه دهنده آنحضرت را
در آمدن مسجد قلت لا گفتم نام نبرد آن مرد را قال هو علي گفت ابن عباس آن مرد که نام نبرد او را عایشه علی
است رضی الله عنه سخن در آنست که چه بود سبب نام نبردن عایشه علی را با عباس رضی الله عنهم
بعضی گفته اند عایشه را با علی نزاکتی و ملالتی بود از هنگام قضیه افک عایشه که علی در آنجا مبالغه نکرد
در تبرئهٔ عایشه از آن تهمت چنانکه صحابهٔ دیگر کردند چنانکه از سیاق قضیه ظاهر میگردد و این سخن
ضعیف است زیرا که عایشه بتحقیق نام برده است علی را در مواضع کثیره و مدح کرده او را بعد از آن
قضیه حاشا که سبب آن باشد و نزاکت بحدی رسد که نام بردن بر زبان گران آید بلکه گفته اند بعضی که سبب نام
نبردن بجهت آنست که در جانب دیگر مردی متعین نبود چنانکه عباس در جانبی بلکه نوبت بنوبت بودند
گاهی علی بود و گاهی اسامه با فضل بن عباس و لهذا در روایت دیگر آمده است که گفت عایشه در جانب
دیگر مردی بود از اهل بیت وی تا شامل باشد همه را بطریق احتمال والله أعلم متفق عليه وعن
أبي هريرة رضي الله عنه كان يقول من أدرك الركعة فقد أدرك السجدة کسی که دریافت رکعت را
یعنی رکوع را پس بتحقیق دریافت سجده را یعنی رکعت را تعبیر کرد از رکعت بسجده از جهت تمامی
رکعت بوی ومن فاتته قراءة أم القرآن و کسی که فوت شد او را فاتحة الكتاب یعنی خواندن
فقد فاته خير كثير پس بتحقیق فوت شد او را نیکی بسیار ظاهر این حدیث در عدم فرضیت قرائة
فاتحه است و شیخ در شرح خود میگوید که مراد آنست که کسی را که فوت شود فاتحه خلف امام
از جهت مسبوقیت وی و این حدیث در باب مسبوق است که خلف نموده و فاتحه نخوانده و مقصود
ترغیب و تأکید است بر ادراک جماعت از اول تا این خیر کثیر فوت نگردد یعنی اگرچه با دراک رکوع
رکعت دریافت لیکن فوت شد از وی ثواب کثیر بفوت قرائت ام القرآن رواه مالك
وعنه أنه قال الذي يرفع رأسه ويخفضه قبل الإمام فإنما ناصيته بيد الشيطان کسی که
بردارد سر خود را و پست کند سر اپیش از امام پس نیست موی پیشانی او مگر بدست شیطان که میکشد
او را بر خلاف شریعت و سنت رواه مالك

باب من صلى صلوة مرتين

باب در بیان حال کسی که نماز گزارد دو بار و این شامل صورتهای مختلف است و مقصود از آن اینجا چنانچه

در اعادهٔ [illegible] است که چون گزارده شود [illegible] بعد از آن [illegible]
بتفصیلی که مذکور است در فقه و اختلافی که واقع است میان ائمه چنانچه پاره‌ای از آن در باب [illegible] گذشت
و اگر گزارده با امام یکبار بعد از آن امامت کند مردم را چنانکه در حدیث معاذ بیاید و این صورت
نزد شافعیه تکرار فرض و در حقیقت نه تکرار فرض است بلکه دوم نفل است غایت آنکه نیت کند فرض را بر قول
مشهور نزد ایشان و لازم می‌آید بر ایشان اقتدای مفترض بمتنفل و این جایز است نزد ایشان **الفصل الاول** عن
جابر قال کان معاذ بن جبل یصلی مع النبی گفت جابر بود معاذ بن جبل که نماز میگزارد
با پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثم یأتی قومه فیصلی بهم پستر می‌آمد قوم خود را پس میگزارد نماز با ایشان
و در لفظ مسلم تلک الصلوة یعنی میگزارد همان نماز را که همراه آنحضرت گزارده بود و لفظ بخاری
الصلوة المکتوبة یعنی میگزارد نماز فرض را که گزارده بود متفق علیه وعنه قال کان معاذ یصلی مع النبی
وهم از جابر است که گفت بود معاذ که میگزارد نماز با پیغمبر صلی الله علیه وسلم العشاء نماز عشا را
ثم یرجع الی قومه فیصلی بهم العشاء پستر باز برمی‌گشت معاذ بسوی قوم خود پس میگزارد با ایشان
عشا را وهی له نافلة آن نماز که معاذ با قوم میگزارد برای وی نفل بود و ایشان فرض میگزاردند پس اقتدای
مفترض بمتنفل درست باشد رواه البیهقی والدارقطنی و گفته‌اند که وهی له نافلة در صحیحین نیست
و در شرح شیخ گفته که عبد الرزاق و شافعی و طحاوی این زیادت را روایت کرده‌اند و بعضی گفته که این زیادت از
کلام شافعیست بنا بر اجتهاد وی و لهذا از غیر جهة شافعی این زیادت یافته نشده و در کتاب مشکوة
اینجا بیاض است پس مولف نیافته در طریقی از سنن و توربشتی گفته که علمای حدیث گفته‌اند که قول
وهی له نافلة غیر محفوظ است در حدیث جابر و در حدیث امام احمد آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بمعاذ گفت ای معاذ یا نماز بگزار با ما یا تخفیف کن بر قوم خود و ازینجا معلوم میشود که اگر با حضرت یکبار گزاردی با قوم خود
امامت نکند زیرا که برین تقدیر نماز وی نافله خواهد بود و امامت متنفل بمفترض جایز نه و این حدیث منافی
زیادت است و قصه نماز معاذ در باب قراءت بتفصیل گذشته است فلینظر ثمة **الفصل الثانی** عن
یزید بن الاسود مر او را صحبت است و عداد او از اهل طائف است و حدیث او
در کوفیین است و بعضی یزید بن ابی الاسود گفته‌اند قال شهدت مع النبی صلی الله علیه
وسلم حجته گفت حاضر شدم با آنحضرت حج آنحضرت را که آنرا حجة الوداع گویند و گزاردم با وی
فصلیت معه صلوة الصبح فی مسجد الخیف پس گزاردم با آنحضرت نماز صبح را در مسجد خیف که در منی است
و خیف پستی که در پیچ کوه باشد و این مسجد در آنجا است فلما قضی صلوته وانحرف پس هنگامی که تمام کرد

آنحضرت نماز خود را و برگشت فاذا هو برجلین فی آخر القوم پس ناگاه [illegible]
با دو مرد که نشسته بوده‌اند در پایان قوم لم یصلیا معه نگزارده‌اند نماز با آنحضرت قال علی بهما
گفت آنحضرت بر من بیارید این دو کس را فجئ بهما ترعد فرائصهما پس آورده شد بر آنحضرت این
دو کس را در حالی که میلرزد گوشتهای شانه ایشان از خوف و هیبت رسول خدا که نزد غضب و جلال
وی که بجای خود می‌ایستاد و فرائص جمع فریصه بفتح فا و صاد مهمله گوشت پاره‌ایست میان پهلو
و شانه که میلرزد در خوف و گاهی مشاهده می‌افتد اینحال از گاو نزد اراده ذبح فقال ما منعکما
ان تصلیا معنا پس گفت آنحضرت چه باز داشت شما را از نماز گزاردن شما با ما فقالا پس گفتند
آن دو مرد یا رسول الله انا کنا قد صلینا فی رحالنا بدرستی که ما بودیم که گزارده‌ایم در منزلها
و جاهای رخت خود قال فلا تفعلا گفت آنحضرت پس نکنید اینچنین یعنی که در وقت حضور جماعت
در آن داخل نگردید اذا صلیتما فی رحالکما چون بگزارید نماز در منزلهای خود ثم اتیتما مسجد جماعة
پستر بیائید مسجد را که در وی جماعت میکنند فصلیا معهم پس بگزارید با ایشان که جماعت میکنند
فانها لکما نافلة پس بدرستی که این نماز که با جماعت میگزارید مر شما را نفل است خواه سابقا نماز جماعت
گزارده باشید یا بی جماعت رواه الترمذی وابو داود والنسائی **الفصل الثالث** عن
بسر بضم موحده و سکون مهمله بن محجن بکسر میم و سکون حای مهمله و فتح جیم تابعی است بر قول
اصح و پدر او محجن صحابی است عن ابیه روایت میکند از پدر خود انه کان فی مجلس مع رسول
الله که پدر او بود در مجلسی با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاذن بالصلوة پس اذان گفته شد
برای نماز فقام رسول الله پس بایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فصلی ورجع پس نماز گزارد
و برگشت ومحجن فی مجلسه و حال آنکه محجن در جای نشست خود ثابت ماند و نگزارد نماز با آنحضرت
تعبیر کرد از خود بلفظ غایب و نگفت من نشسته ماندم در جای خود از جهة تحاشی نسبت این منقصت
بخود صریحا و دور انداختن نفس خود را از مقام حضور فقال له رسول الله پس گفت مر محجن را پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم ما منعک ان تصلی مع الناس چه باز داشت ترا از نماز گزاردن با مردم
الست برجل مسلم آیا نیستی تو مردی مسلمان فقال بلی پس گفت محجن آری مسلمانم یا رسول الله
ولکنی کنت قد صلیت فی اهلی ولیکن هستم من که بتحقیق گزارده‌ام من نماز در اهل خانه خود فقال له
رسول الله پس گفت مر او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا جئت المسجد وکنت قد صلیت
فاقیمت الصلوة چون بیائی تو مسجد را و باشی تو که گزارده‌ای نماز یعنی در خانه خود پس برپا کرده شد نماز

... باشد نمازی که دو مرتبه ... [illegible] ... که نخست گزارده فرض
و اینمعنی موافق است بظاهر احادیث که دلالت دارد بر بودن نماز دوم نفل از جهت سقوط فرض بادای
اولی و طیبی گفته که ضمیر در یجعل راجع است بنمازی که گزارده است نخست و اشارت بهنده بنمازی
است که گزارده است با جماعت و گفته که گردانیده شد نمازی که واقع است در وقت و مسقط
مر قضا را نافله و نمازی که با جماعت است و غیر مسقط است مر قضا را فریضه از جهت دلالت بر آنکه اصل
در نماز آنست که گزارده شود با جماعت و آنچه نه بجماعت گزارده شده است اعتبار و اعتداد بدان نیست
فتدبر رواه ابو داود وعن ابن عمر ان رجلا سأله فقال له انی اصلی فی بیتی مردی سوال کرد ابن عمر را
پس گفت آنمرد مر ابن عمر را که من نماز میگزارم در خانه خود ثم ادرک الصلوة فی المسجد مع الامام
پستر در می یابم من نماز را در مسجد با امام افاصلی معه آیا بگزارم با امام قال له نعم گفت ابن عمر مر آن
سایل را آری بگزار نماز با امام قال الرجل ایتهما اجعل صلوتی گفت آنمرد کدام یکی را ازین دو نماز نخست یا
دوم بگردانم نماز خود یعنی نماز فرض کدام یکی ازین دو نماز است قال ابن عمر و ذلک الیک گفت
ابن عمر بطریق استفهام انکار و این گردانیدن یکی ازین دو نماز فرض مفوض بسوی تست و در بعضی نسخ
و ما ذلک الیک بکلمه نفی انما ذلک الی الله نیست آن مگر بسوی خدا عز و جل یجعل ایتهما شاء
میگرداند هر کدام ازین دو نماز را که میخواهد نماز تو درین تا رسیده است مر چیز را که رفته اند بعضی و اختیار کرده اند بدان
آنرا اخر الی که فرض یکی از آن دو نماز است لا بعینها و لیکن اکثر احادیث مصرانند که ثانی نافله
و فرض اولی و اینمعنی موافق قیاس است زیرا که ذمه بتحقیق بری شد باداء اولی پس فرض همان باشد والله اعلم
رواه مالک وعن سلیمان مولی میمونة قال اتینا ابن عمر علی البلاط گفت سلیمان که آزاد کرده
ام المؤمنین میمونه است و از کبار تابعین است ثقه فاضل ثقه عابد ورع حجت و یکی از فقهای
سبعه و سلیمان بن یسار نیز همرا ور اگویند و بعضی گفته اند سلیمان مولی میمونه سلیمان بن یسار نیست
و فیه نظر گفت آمدیم ما ابن عمر را بر بلاط بفتح موحده و تخفیف لام که نام موضعی است بمدینه مطهره
که امیر المومنین آنرا بیرون مسجد ساخته بود برای مردم تا اگر خواهند بیکدیگر حرف و حکایت گویند
آنجا بروند و بنشینند و در مسجد ازین باب سخن نکنند بعضی گویند که بلاط نوعی است از سنگ کذا
فی بعض الشروح و فی الصراح بلاط سنگها که در صحن سرای گسترده باشند و هم یصلون آمدیم ما درین
موضع و حال آنکه میگزارند یعنی در مسجد فقلت الا تصلی معهم پس گفتم با ابن عمر آیا نماز نمیگزاری با ایشان
قال قد صلیت گفت ابن عمر بتحقیق نماز گزارده ام من و انی سمعت رسول الله و بدرستی که

نسخ
شافعیه

و تکبیر ... [illegible] ... بفضل ... [illegible] ... با مردم ... گفت ... [illegible]
همی تو بتحقیق که گزارده نماز رواه مالک والنسائی وعن رجل من اسد بن خزیمة روایت است از
مردی از قبیله اسد بن خزیمه بلفظ خزیمه آن مشهور و اسد نام پدر قبیله ایست از مضر و وی
بن خزیمه بن مدرکة بن الیاس بن مضر انه سال ابا ایوب الانصاری که آن مرد سوال کرد ابو ایوب انصاری را
که از مشاهیر صحابه است و آنحضرت در ابتدای هجرت خانه اش را بقدوم مسرت لزوم مشرف
ساخت و نزول فرمود فقال گفت آنمرد سایل یصلی احدنا فی منزله الصلوة ثم یاتی المسجد نماز
میگزارد یکی از ما در منزل خود پستر می آید در مسجد کنایت از نفس خود میکند یعنی من میگزارم و می آیم و تقام
الصلوة و برپا کرده میشود در مسجد نماز فاصلی معهم پس میگزارم نماز با ایشان فاجد فی نفسی شیئا
پس می یابم در نفس خود چیزی از خدشه و کراهیت من ذلک از جهت مکرر گزاردن من نماز را و از جهت مخالفت
با امام در صفت نفل و فرض و بعضی از شراح گفته اند که مراد چیزی از روح و راحت انس و حضور است
فقال پس گفت ابو ایوب سألنا عن ذلک النبی پرسیده ایم ما ازین حال که تو می یابی پیغمبر را صلی الله
علیه و سلم که این چیست و از کجاست فقال پس گفت آنحضرت در جواب سوال ما که فذلک له سهم
جمع پس آن مر او را نصیب جماعت است و ثواب آن یعنی باید که هیچ خدشه و کراهت نیابد با حضور فضل جماعت
و ثواب آن و معنی عبارت بر تقدیر ثانی ظاهرتر است یعنی آنچه تو می یابی از روح و حضور از محل جماعت
و نورانیت آنست رواه مالک و ابو داود وعن یزید بتحتانیه و زای معجمه بن عامر قال جئت
رسول الله صلی الله علیه و سلم و هو فی الصلوة روایت است از یزید بن عامر که صحابی است و حاضر شد
حنین را با مشرکان بعد از آن اسلام آورد گفت آمدم آنحضرت را و حال آنکه وی در نماز بود با مردم فجلست
و لم ادخل معهم فی الصلوة پس نشستم من و در نیامدم با ایشان در نماز فلما انصرف رسول الله صلی
الله علیه و سلم رآنی جالسا پس هرگاه که برگشت آنحضرت از نماز دید مرا نشسته فقال الم تسلم یا یزید پس گفت
آیا اسلام نیاورده و مسلمان نیستی یا یزید که نماز نمی کنی قلت بلی قد اسلمت گفتم بلی بتحقیق اسلام آورده ام
یا رسول الله قال و ما منعک ان تدخل مع الناس فی صلوتهم گفت آنحضرت و چه باز داشت ترا
از در آمدن تو با مردم در نماز ایشان قلت انی کنت قد صلیت فی منزلی گفتم بدرستی که من بوده ام
بتحقیق نماز گزارده من در منزل خود احسب ان قد صلیتم در حالی که گمان میبردم که بتحقیق گزارده اید شما
فقال اذا جئت الصلوة فوجدت الناس فصل معهم پس گفت آنحضرت وقتی که بیایی تو نماز را و بیابی
تو مردم را که گزارده اند نماز را پس بگزار نماز با ایشان و ان کنت قد صلیت و اگر چه باشی تو که بتحقیق نماز گزارده

من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول لا تصلوا صلوة فی یوم مرتین نگزارید

یک نماز در یک روز دو بار رواه احمد وابو داود والنسائی و این حدیث بظاهر مخالف است احادیث سابقه را

و آنچه گذشت از اثر ابن عمر و تطبیق میان احادیث با آنست که این حدیث در باب کسی است

که گزارده است نخست بجماعت و احادیث دیگر در حق آنکه تنها گزارده چنانکه مذهب حنفیه است یا

محمول است بر کسی که میخواهد تنها کند و مذهب شافعیه آنست که نماز وی تنها منعقد نمیگردد و صحیح نمی‌شود

چنانکه در شرح شیخ مذکور است زیرا که اصل عدم اعاده است مگر در آنچه وارد شده است اعاده که

ادا بجماعت باشد پس اقتصار کرده شود بر آن کذا قال الشیخ و این تأویل منافیست بقول لا تصلی معهم

زیرا که وی ظاهر است در جماعت و گفته اند که سخن در صحت این حدیث و حسن اوست و احادیث وارده برخلاف

آن صحیح اند یا اصح اند از آن و توربشتی گفته که حمل کرده میشود حدیث ابن عمر بر اقامت صلوة در مسجد

دو بار بنا بر اختیار یا بر اعاده صلوة بعد از آنکه گزارده شده است بجماعت و بتحقیق زعم

کرده اند بعضی از اهل حدیث که حدیث یزید بن الاسود ناسخ است حدیث ابن عمر را زیرا که وی

شنیده است در حجة الوداع و آن آخر ایام رسول الله صلی الله علیه وسلم بود و گفته اند که این قول غیر سدید

است زیرا که ابن عمر صحبت داشته است آنحضرت را بعد از حجه وداع تا وقت وفات آنحضرت

پس شاید که شنیده باشد بعد از یزید بن اسود و پس جزم بنسخ نتوان کرد والله اعلم تنبیه اکثر احادیث

عام اند در همه نماز ها ولیکن مجتهدان نظر با حادیث دیگر که در کراهیت نماز در بعضی اوقات واقع

شده آنها را تخصیص نموده اند چنانکه این حدیث آینده تخصیص کرده وعن نافع قال ان عبد الله بن عمر

کان یقول روایت است از نافع مولی ابن عمر که فقیه بود و از کبار تابعین گفت که ابن عمر می گفت

من صلی المغرب او الصبح ثم ادرکهما مع الامام فلا یعد لهما کسی که گزارد نماز مغرب را یا نماز صبح را پس

دریافت آنها را با امام پس باز نگرداند مر آنها را و نگزارد با امام و یعد بفتح تحتانیه و ضم عین و این حدیث

بظاهر موقوف است بر ابن عمر و اگر مراد آنست که می گفت بطریق روایت مرفوع میشود و این مؤید مذهب

مالک است که گوید درین دو نماز اعاده نیست و نزد ما عصر نیز همین حکم دارد و نزد شافعی جایز است مطلقا

و نیز درین حدیث ایمائی هست بآنکه سابقا بجماعت نگزارده است رواه مالک باب

السنن وفضائلها مراد نماز هائی است که ادا کرده میشود با فرایض در روز و شب و آنحضرت بر آن

مواظبت میفرمود بتاکید یا بی تاکید چنانکه سنت عصر و قسم اول را رواتب خوانند ماخوذ از رتوب بمعنی دوام

و ثبوت و ترتیب مشتق از آن و ممکن است که رواتب اعم از مؤکده باشد الفصل الاول عن ام حبیبة

رضی الله عنها

رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از ام حبیبه که از امهات

المؤمنین است خواهر معاویة بن ابی سفیان رضی گفت که گفت آنحضرت من صلی فی یوم ولیلة ثنتی

عشرة رکعة بنی له بیت فی الجنة کسی که بگزارد در روز و شب دوازده رکعت بر آورده میشود برای

وی خانه در بهشت اربعا قبل الظهر چهار رکعت پیش از نماز پیشین و رکعتین بعدها و دو رکعت پس از

وی و رکعتین بعد المغرب و دو رکعت پس از نماز شام و رکعتین بعد العشاء و دو رکعت بعد از خفتن

و رکعتین قبل صلوة الفجر و دو رکعت پیش از نماز بامداد و ذکر صلوة ظهر را مقدم آورد بجهة آنکه وی اول نمازی

که جبرئیل برای تعلیم اوقات صلوة آمده با آنحضرت گزارد و لهذا او را صلوة الاولی نام کنند و ترجمه

بفارسی نماز پیشین است رواه الترمذی روایت کرد این حدیث را ترمذی و در مصابیح این را در فصل

اول آورده که موضع برای احادیث شیخین است وفی روایة لمسلم و در روایتی مر مسلم را اینچنین آمده که

انها قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول که میمونه گفت شنیدم آنحضرت را که

میگفت ما من عبد مسلم یصلی لله کل یوم ثنتی عشرة رکعة تطوعا غیر فریضة هیچ بنده مسلمان

که بگزارد برای خدا هر روز دوازده رکعت نفل جز فرض مراد بیوم اینجا شامل روز و شب است و غیر فریضة

تاکید تطوع است الا بنی الله له بیتا فی الجنة مگر آنکه بنا کند خدا تعالی برای آن بنده خانه در بهشت

او یا با این لفظ فرمود که الا بنی له بیت فی الجنة بنا کرده شود برای وی خانه در بهشت وعن

ابن عمر قال صلیت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم رکعتین قبل الظهر ورکعتین بعدها

گفت ابن عمر گزاردم با آنحضرت دو رکعت پیش از ظهر و دو رکعت بعد از ظهر و این حدیث متمسک شافعی

است که سنت نزد ایشان پیش از پیشین دو رکعت است و این حدیث ابن عمر در کتب آمده باختلاف

الفاظ و نزد ما چهار رکعت است و در وی نیز احادیث آمده از علی و عایشه و ام حبیبه و ترمذی

گفته که برین است عمل نزد اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و من بعدهم و همین است

قول سفیان و ابن المبارک و اسحاق و از شافعی و احمد نیز چهار رکعت آمده ولیکن بدو سلام و ماناکه

آنحضرت صلی الله علیه وسلم گاهی چهار میگزارد و گاهی دو و هر کس آنچه دید روایت کرد و نیز باید که

در خانها چهار میگزارد و از ازواج مطهره آنرا روایت کردند و چون در مسجد می آمد دو رکعت تحیة المسجد

میگزارد و ابن عمر از آن سنت ظهر گمان برد یا اعتقاد ابن عمر آن بود که سنت ظهر همین دو رکعت بود و چهار

میگزارد صلوة فی الزوال بود چنانکه بیاید ورکعتین بعد المغرب فی بیته و میگوید ابن عمر گزاردم با آنحضرت

صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد از مغرب در خانه آنحضرت مر حجره که از حفصه است که خواهر ابن عمر است

و رکعتین بعد ... میکرد ... آنحضرت دو رکعت بعد از ... و عن
حفصة ان رسول الله ... خبر داد حفصه که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یصلی رکعتین خفیفتین
حین یطلع الفجر. بود که میگزارد دو رکعت سبک را هنگامی که بر می‌آمد صبح صادق و چون ابن عمر درین
هنگام در خانه حضرت حاضر نمیبود از حفصه شنیده روایت کرد و در صحیح بخاری آمده است
گفت ابن عمر و بود این ساعت که در نمی‌آمدم بر آنحضرت و ازینجا معلوم میشود که دو رکعت نیز در خانه
میبود و بصریح نیز در احادیث آمده چنانکه در باب صلوة اللیل بیاید متفق علیه. و عنه قال کان
النبی صلی الله علیه وسلم لا یصلی بعد الجمعة حتی ینصرف. بود آنحضرت که نماز نمیکرد بعد از فرض نماز جمعه تا
آنکه بر میگشت از نماز و مسجد و آمد در خانه فیصلی رکعتین فی بیته پس میگزارد دو رکعت در خانه خود متفق
علیه. و عن عبد الله بن شقیق سألت عائشة عن صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم. روایت
از عبد الله بن شقیق که از مشاهیر تابعین است و ثقات ایشان و شنید از عمر و علی و عثمان و عائشه و ابی ذر
و دیگر صحابه کبار مات سنه ثمان و مائه گفت پرسیدم عائشه را از نماز آنحضرت عن تطوعه از نماز
نفل آنحضرت فقالت کان یصلی فی بیتی قبل الظهر اربعا. پس گفت عائشه بود آنحضرت که میگزارد
در خانه من پیش از ظهر چهار رکعت. ثم یخرج فیصلی بالناس پس بیرون می‌آمد پس نماز میگزارد با مردم
یعنی فرض ظهر را. ثم یدخل فیصلی رکعتین پس در می‌آمد یعنی در خانه پس میگزارد دو رکعت را و کان
یصلی بالناس المغرب. و بود که میگزارد با مردم مغرب را. ثم یدخل فیصلی رکعتین پس در می‌آمد
پس میگزارد دو رکعت. ثم یصلی بالناس العشاء و یدخل بیتی فیصلی رکعتین پس میگزارد
نماز عشا را و در می‌آمد در خانه مرا پس میگزارد دو رکعت. و کان یصلی من اللیل تسع رکعات فیهن
الوتر. و بود که میگزارد از شب نه رکعت که در آنها وتر داخل بود دیگر یک یا سه رکعت و در نماز
آنحضرت روایات مختلف آمده است شش و هشت و نه و یازده و سیزده که در اوقات مختلفه
بهر کدام عمل مینمودند و تحقیق آن در بابش بیاید. و کان یصلی لیلا طویلا قائما و لیلا طویلا قاعدا
و بود که میگزارد آنحضرت زمانی دراز از شب ایستاده و زمانی دراز از شب نشسته. و کان اذا قرأ
و هو قائم رکع و سجد و هو قائم. و بود چون قراءت میکرد ایستاده رکوع و سجود هم میکرد ایستاده یعنی
انتقال میکرد بآنها از قیام نه که می‌نشست و برکوع و سجود میرفت. و کان اذا قرأ قاعدا رکع و سجد
و هو قاعد. و بود چون میخواند نشسته میکرد رکوع و سجود نشسته و درین صورت رکوع و سجود ایستاده
نیز آمده است چنانکه قراءت میکرد نشسته پس بر می‌استاد و برکوع و سجود میرفت بعد از خو

... آن ... در صورت ... نشسته ... مستحب ... و بود نماز
آنحضرت بر سه وجه یا ایستاده تمام یا نشسته تمام یا میکرد قراءت نشسته پس نزدیک آن می‌استاد و رکوع
و سجود میکرد و آنچنان نبود که قراءت ایستاده کند پس از آن بنشیند و رکوع و سجود رود. و کان اذا
طلع الفجر صلی رکعتین. و بود آنحضرت چون طلوع میکرد صبح صادق میگزارد دو رکعت که سنت
فجر باشند. رواه مسلم و زاد ابو داود و زیاده کرده است ابو داود این عبارت را که ثم یخرج فیصلی
بالناس صلوة الفجر. پس بیرون می‌آمد پس میگزارد با مردم نماز فرض فجر را. و عن عائشة قالت
لم یکن النبی صلی الله علیه وسلم علی شیء من النوافل اشد تعاهدا منه علی رکعتی
الفجر. گفت عائشه نبود آنحضرت بر شیء از نوافل سخت تر از روی محافظت و مداومت چنانکه
محافظت و مداومت مینمود بر دو رکعت فجر که مراد بدان سنت فجر است یعنی سنت فجر از همه
موکد تر بود چنانکه در سفر و حضر آنرا ترک نکردی و در کتب فقه مذکور است که درست نیست گزاردن
آن نشسته بی عذر. و عنها قالت قال رسول الله. و هم از عائشه روایت است که گفت گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم رکعتا الفجر خیر من الدنیا و ما فیها. دو رکعت سنت فجر بهتر است از این عالم
و هر چه در وی است از متاع اگر چه در راه خدا صرف کنند چنانکه در فضیلت آن ذکر کرده که بهتر است شمار از انفاق
زر و نقره و برین توجیه معنی بهتری راست و درست می‌آید که انفاق در راه خدا است و لیکن سنت فجر
بهتر از آنست و اما متاع دنیا که بدان بخل کنند و در راه دین صرف نمایند اصلا بهتری ندارد تا این را
از آن گویند و توجیهش آن میکنند که بنا بر زعم و اعتقاد اهل دنیا است که متاع دنیا را به میدانند پس فرمود
بر تقدیری که آن به باشد چنانکه شما گمان میکنید این عبادت بهتر از آنست فافهم. رواه مسلم. و گفته اند
که اقوی و اوکد سنن سنت فجر است پس از آن سنت مغرب و بعد از آن سنت بعد از ظهر و بعد از
سنت عشا و بعد از همه سنت پیش از ظهر و بعد از ظهر برابر اند در رتبه کذا ذکره الشمنی. و عن عبد الله
بن مغفل. بضم میم و فتح فای مشدده بعد از غین معجمه صحابی است از اصحاب شجره سکونت کرد
را پس از آن بصره و حسن بصری و غیر وی شنید ند از وی حدیث. قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
صلوا قبل صلوة المغرب رکعتین. نماز بگزارید پیش از نماز مغرب یعنی دو رکعت این را سه بار مکرر فرمود
قال فی الثالثة. گفت در بار سیوم لمن شاء. یعنی امر کرده و گفته ام برای کسی که بخواهد کراهیة
ان یتخذها الناس سنة. معلق بمشیت ساختم این را از جهة مکروه پنداشتن آنکه بگیرند مردم این نماز را
سنت موکده و شریعت لازمه مستمره غایت آنکه مستحب گردانیده ام آنرا تا هر که خواهد از نوا

در باید بگزارد و اگر خواهد ... بعینه ... و بنا بر این ... اعتبار ...
باب فضل اذان گذشت ... شرح حدیث ... از این صلوة و در ... آن احادیث ...
متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کان منکم مصلیا بعد الجمعة
فلیصل اربعا کسیکه هست از شما نماز گزارنده بعد از جمعه پس باید که بگزارد چهار رکعت رواه مسلم
وفی اخری له و در روایت دیگر مر مسلم را اینچنین آمده که قال اذا صلی احدکم الجمعة فلیصل بعدها اربعا
چون بگزارد یکی از شما نماز جمعه را پس باید که بگزارد بعد از وی چهار رکعت را و در حدیث ابن عمر گذشت
که میگزارد آنحضرت بعد از جمعه دو رکعت و در فصل ثالث از عطا از ابن عمر بیاید که شش رکعت میگزارد
و تحقیق این مقام در باب الجمعة بیاید ان شاء الله تعالی **الفصل الثانی** عن ام حبیبة قالت سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من حافظ علی اربع رکعات قبل الظهر واربع بعدها کسیکه
محافظت و مداومت نماید بر چهار رکعت پیش از ظهر و چهار بعد از وی حرمه الله علی النار حرام
گرداند او را خدای تعالی بر آتش دوزخ رواه احمد والترمذی وابو داود والنسائی وابن ماجة
و در بعضی روایات آمده است که بگزارد آنرا به دو سلام و سخن در آنست که اینها با رکعتین سنت اند یا دو رای
آن دو الثانی وعن ابی ایوب الانصاری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اربع قبل الظهر لیس
فیهن تسلیم تفتح لهن ابواب السماء فرمود چهار رکعت پیش از نماز پیشین که نیست در آنها سلام
وا کرده میشود برای آنها درهای آسمان و میرسند بمصعد قبول و نازل میگردد از آسمان بسبب آنها انوار
و وصول رواه ابو داود وابن ماجة در اینجا نیز اختلاف است که مراد باین چهار رکعت سنت ظهر است یا
نماز دیگر است مستقل که گزارده میشود در این وقت و نامیده میشود آنرا صلوة فی الزوال پس آنها که قایل اند بانکه
راتبه قبل از ظهر دو رکعت است جزم دارند باین و آنها که قایل اند باربع متردد اند در آن و ثبوت فضیلت این
منافات ندارد ببودن از رواتب و مختار آنست که غیر رواتب اند وعن عبد الله بن السائب صحابی
خوانده قرآن را بر ابی بن کعب و گرفت از وی مجاهد و اهل مکه و عبد الله بن السائب تابعی نیز هست و
ظاهر آنست که مراد اینجا صحابی است قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی اربعا بعد ان
تزول الشمس قبل الظهر بود آنحضرت که میگزارد چهار رکعت بعد از برگشتن آفتاب پیش از ظهر و قال
انها ساعة تفتح فیها ابواب السماء فاحب ان یصعد لی فیها عمل صالح و گفت آنحضرت این
ساعتی است که گشاده میشود در وی درهای آسمان پس دوست میدارم که بالا رود برای من در این ساعت
کار نیک رواه الترمذی از این حدیث معلوم میشود که این ساعت اجابت و قبول است هر عمل نیک که

الظاهر

در آن ... هست ... وجه ... نماز است ... از آن ... و افضل ...
حدیث اول که فرمود گشاده میشود برای این رکعات درهای آسمان ... محمول بر این معنی است
وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابن عمر گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
رحم الله امرأ صلی قبل العصر اربعا رحمت کند خدای تعالی مردی را که بگزارد پیش از نماز دیگر چهار
رکعت و در عبارت رحم الله اشارت است باستحباب آن رواه احمد والترمذی وابو داود و گفته ترمذی
این حدیث حسن غریب و ابن خزیمه و ابن حبان در صحیحین خود آنرا روایت کرده و ابن حبان تصحیح نموده است
وعن علی رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی قبل العصر اربع رکعات
روایت است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که گفت بود آنحضرت که میگزارد پیش از نماز عصر
چهار رکعت یفصل بینهن بالتسلیم علی الملائکة المقربین ومن تبعهم من المسلمین والمؤمنین
جدائی میکرد میان چهار رکعت بسلام دادن بر فرشتگان نزدیک و آنها که تابع ایشانند در وجود
و در ذکر از مسلمانان و مومنان یعنی سلام که در نماز میدهند بنیت فرشتگان و حاضران جماعت میکنند
رواه الترمذی و از اینجا معلوم میشود که تسلیم در چهار رکعت که پیش از عصر بگزارند مستحب است و بعضی اربع
قبل الظهر را نیز بر آن قیاس کنند و بغوی گفت که مراد بتسلیم اینجا تشهد است که نام کرد آنرا تسلیم
بجهة اشتمال وی بر آن وعنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی قبل العصر رکعتین
و هم از علی رضی الله عنه روایت است که آنحضرت میگزارد پیش از عصر دو رکعت و در سنت عصر هر دو
روایت آمده چهار و دو و مصلی مخیر است در آن و چهار افضل است رواه ابو داود وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی بعد المغرب ست رکعات لم یتکلم فیما بینهن بسوء
کسیکه بگزارد بعد مغرب شش رکعت که سخن نکند در میان آنها ببدی یعنی سخن بد که در آن اثمی باشد و نگوید
و بذکر و تسبیح مشغول باشد عدلن له بعبادة ثنتی عشرة سنة برابر کرده میشود این رکعت برای مصلی
بعبادت دوازده سال هر رکعت را ثواب دو سال رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب
لا نعرفه الا من حدیث عمر بن خثعم و گفت ترمذی این حدیث غریب است نمی شناسیم آنرا مگر از حدیث
عمر بن خثعم بفتح خای معجمه و سکون مثلثه وسمعت محمد بن اسمعیل یقول هو منکر الحدیث
و گفت ترمذی شنیدم بخاری را که میگفت عمر بن خثعم منکر الحدیث است و معنی حدیث منکر در مقدمه معلوم شد
وضعفه جدا و ضعیف گردانیده است بخاری او را البته و در میزان الاعتدال گفته است که
عمر بن عبد الله بن خثعم روایت میکند موضوعات را روا نیست ذکر وی مگر بر سبیل قدح و انکار روایت

اگر دو بهشت و نبی از ... من صلی بعد المغرب ... و مردم این شش رکعت را
صلوة الاوابین میگویند و در حدیث این نام یافته نشده و اگر یافته شده است در باب صلوة
الضحی است چنانکه در کتاب شمایل آمده وعن عائشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من صلی بعد المغرب عشرین رکعة بنی الله له بیتا فی الجنة کسی که بگزارد
بعد مغرب بیست رکعت برآرد خدا تعالی برای او خانه در بهشت رواه الترمذي اما بطریق تعلیق کرده و در بعضی
شروح گفته اند روایت کرده است او را ابن ماجه از مسند و محدثان آنرا تضعیف کرده اند و گفته اند که
در اسناد او یعقوب بن الولید است و وی کذاب و وضاع است چنانکه امام احمد و غیر ایشان گفته اند والله اعلم
وعنها قالت ما صلی رسول الله وهم از عایشه است که گفت نگزارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
العشاء قط نماز عشا را هرگز فدخل علی پس در آمد بر من الا صلی اربع رکعات او ست رکعات
مگر آنکه گزارد چهار رکعت یا شش رکعت آنچه در مشهور از روایات آمده بعد از عشا دو رکعت آمده
و در بعضی روایات چهار نیز آمده اما شش رکعت جز در این حدیث نیامده والله اعلم و در بعضی حواشی
نوشته که مراد بعشا اینجا مغرب است و گویا باعث برین قول حدیث ترمذی است که در باب شش رکعت
بعد مغرب آمده یا ترود در آنکه آنها با رکعتین سنت اند یا ورای آن فافهم اما در استحباب چهار رکعت یا شش از
عشا چنانکه در کتب فقه مذکور است حدیثی بنظر نیامده و اهل حرمین منکر آن اند بلکه نمی شناسند آنرا
کذا فی سفر الهدی رواه ابو داود وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ادبار النجوم رکعتان قبل الفجر وادبار السجود رکعتان بعد المغرب گفت ابن عباس
مراد بتسبیح ادبار النجوم بکسر همزه که در قرآن مجید در آخر سوره طور واقع شده دو رکعت سنت فجر است که در وقت
غیبوبت کواکب میگزارند و بتسبیح ادبار السجود بفتح همزه که در سوره ق آمده است سنت مغرب مراد
است که بعد از سجود فریضه مغرب رواه الترمذي و در تفسیر قاضی بیضاوی گفته که مراد با دبار السجود نوافل
بعد از مکتوبات گزارده میشود و بعضی گفته اند وتر بعد از عشا و گفته که ادبار در سوره ق جمع دبر است و نافع
و ابن کثیر و خلف و حمزه بکسر خوانده اند و ادبار در آخر سوره طور بکسر است و بفتح همزه نیز خوانده
شده است قرائت شاذ

الفصل الثالث

عن عمر رضي الله عنه قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول اربع قبل الظهر بعد الزوال روایت است از امیر المومنین عمر که گفت
شنیدم آنحضرت را که میگفت چهار رکعت پیش از نماز ظهر بعد از زوال احتمال دارد سنت ظهر را و احتمال دارد نوافل زوال
تحسب بمثلهن فی صلوة السحر حساب کرده میشوند برابر داشته میشوند در فضل و ثواب بچهار رکعت در صلوة

سحر گزارده شوند

روایت کرده است ابن حبان ... ترمذی

سحر گزارده شوند که وقت مشهور بفضل عظیم است یعنی نماز گزاردن در وقت تهجد مثل نماز گزاردن
در وقت سحر است و طیبی صلوة سحر را بر سنت و فرض فجر حمل کرده و ظاهر است که حمل بر نماز تهجد اظهر
و انسب است بلفظ سحر و همانا که باعث بر حمل نماز فجر اربع رکعات و صلوة تهجد بنابر آنست و در سفر
السعادت آورده که عبد الله بن مسعود میگزارد هشت رکعت بعد از زوال و میگفت که این رکعات برابری
میکنند مانند خود را از قیام لیل و این در حکم مرفوع است چه مقادیر رکعات و ثواب جز بسماع از
شارع نتوان دانست کما تقرر فی موضعه و باین حدیث ابن مسعود حمل صلوة سحر بر قیام لیل استینا
میتوان یافت و ظاهر آنست که مراد باین هشت رکعت مجموع فی زوال و سنت ظهر باشد و بعضی
مشایخ گفته اند که شاید سر درین آن باشد که این هر دو وقت زمان نزول رحمت و حصول قربت اند
زیرا که گشاده میشود ابواب رحمت و قبول بعد از انتصاف نهار و نزول میکند رحمت الهی در نصف اخیر
شب چنانکه در احادیث آمده است و چون این دو وقت متناسب بودند نماز در آنها نیز متعادل میتوانند
باشند و چون نزول رحمت در آخر شب اظهر و اشهر بود نماز وقت زوال را عدیل و شبیه بدان ساخت
بعد از آن اشارت فرمود بفضیلت وقت زوال بقول خود وما من شیء الا وهو یسبح الله تلک الساعة
و نیست هیچ چیزی مگر آنکه وی بپاکی یاد میکند خدا را در آن ساعت ثم قرأ پس خواند آنحضرت آیت
برای ترغیب نماز در وقت این آیت را که یتفیؤ ظلاله عن الیمین والشمائل میل میکند و میگردد
سایهای او از جانب راست و چپ سجدا لله وهم داخرون در حالتی که سجده کنندگانند مر خدای را
و حال آنکه ایشان خرد و خوارانند و اول این آیت این است که اولم یروا الی ما خلق الله من شیء
آیا نمی بینند و نظر نمیکنند آدمیان که تسلیم و انقیاد نمی نمایند امر پروردگار را و عبادت نمیکنند
مر او را بسوی مخلوقات که مر آنرا سایهاست میل کننده و برگردنده از ایمان و شمائل آن
سجده کننده و خرد و خوار شونده مراد بسجده انقیاد و استسلام است خواه بطبع بود خواه باختیار
و همه منقاد امر ارادی ویند در آنچه خلق کرده و تدبیر نموده است تعالی شأنه رواه الترمذي
والبیهقی فی شعب الایمان وعن عائشة رضي الله عنها قالت ما ترک رسول الله صلی الله
علیه وسلم رکعتین بعد العصر عندی قط گفت عایشه ترک نکرد آنحضرت دو رکعت بعد از نماز عصر
نزد من یعنی در خانه من هرگز متفق علیه وفی روایة للبخاري قالت والذی ذهب به ما
ترکهما حتی لقی الله و در روایتی مر بخاری را این چنین آمده که گفت عایشه سوگند بآن خدایی که برد آنحضرت
را ازین عالم ترک نکرد این دو رکعت را تا آنکه ملاقات کرد خدا را و رفت بآن عالم در باب اوقات منهی سخن

در این [illegible] میگویند که این دو رکعت سنت ظهر [illegible] بجهة اشتغال [illegible]
فوت شده بود که الآن قضا کرد و عادت شریف چنان بود که چون عملی کردی بر آن مداومت نمودی
و این سخن خالی از بعدی نیست و بعضی میگویند که این دو رکعت پیش از نماز مغرب بود بعد از اذان و
و این نیز بعید است زیرا که ظاهر حدیث آنست که گزاردن آنها بعد از عصر است پیش از مغرب و نیز گزاردن
دو رکعت بعد از مغرب از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم مروی نیست بعضی از اصحاب میگزاردند و آنحضرت
پس نه امر کرد ایشان را بدان و نه نهی کرد از آن چنانچه در احادیث آینده نیز بیاید و گفته اند که در احادیث
بطریق متعدد آمده که این دو رکعت راتبهٔ عصر بود و سببی عارض نبود و بالجمله اخبار و آثار در نهی از صلوة
بعد از عصر بسیار است و جمهور هم بر آنند پس احسن آنست که گفته شود گزاردن دو رکعت بعد از عصر از خصائص
آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم کذا ذکره بعض المتأخرین والله اعلم وعن المختار بن فلفل بضم فاء
و سکون لام اولی مخزومی کوفی تابعی ثقه شنید از انس و شنید از وی ثوری و غیره قال سألت انس
بن مالک عن التطوع بعد العصر گفت مختار پرسیدم انس را از نفل گزاردن بعد از عصر فقال کان عمر
یضرب الأیدی علی صلوة بعد العصر پس گفت انس بود عمر که میزد دستهای کسی را که عقد می‌بست نماز را
و بر میداشت دستها بتکبیر یعنی منع میکرد از آن وکنا نصلی علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم رکعتین
بعد غروب الشمس قبل صلوة المغرب و بودیم ما که میگزاردیم در زمان آنحضرت دو رکعت بعد از فرو شدن
آفتاب پیش از گزاردن نماز مغرب فقلت له أکان رسول الله مختار میگوید پس گفتم مر انس را آیا بود
صلی الله علیه وسلم یصلیهما که میگزارد این دو رکعت را بعد از غروب آفتاب پیش از نماز مغرب
قال کان یرانا نصلیهما فلم یأمرنا ولم ینهنا گفت انس بود آنحضرت که میدید ما را که میگزاردیم
این دو رکعت را پس نه امر میکرد ما را بآن و نه نهی میکرد ما را از آن پس بتقریر آنحضرت مشروعیت نماز بعد از
عصر ثابت شد رواه مسلم و اینجا گفته اند که مگر امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه از قول عائشه رضی الله عنها
که گفت ما ترک رسول الله صلی الله علیه وسلم واقف نبوده و نه از قول انس که کنا نصلی علی عهد رسول الله و بعضی
گفته اند که سبب ضرب عمر مردم را از صلوة بعد از عصر خوف وقوع نماز است وقت غروب و پیش از آن
مکروه نیست و این مذهب عمر است و مذهب غیر وی کراهیت است مطلقا و بالجمله مسئله کراهیت نماز بعد از
عصر و حدیث آن خالی از اختلافی و اضطرابی نیست والله اعلم وعن انس قال کنا بالمدینة گفت انس بودیم
بمدینه فاذا اذن المؤذن لصلوة المغرب پس چون اذان میداد مؤذن نماز مغرب را ابتدروا
السواری میشتافتند و میرفتند صحابه بسوی ستونهای مسجد و می‌استادند پس ستونها فرکعوا رکعتین

پس میگزاردند دو رکعت [illegible] حتی ان الرجل الغریب لیدخل المسجد تا آنکه مرد غریب مسافر
هر آینه میدر آمد مسجد را فیحسب ان الصلوة قد صلیت پس گمان میبرد آن مرد غریب که نماز فرض
بتحقیق گزارده شده است و این مردم نماز سنت بعد از مغرب میگزارند من کثرة من یصلیهما
از بسیاری کسانیکه میگزاردند این نماز را گویا ایشان نهی از صلوة قبل الغروب فهمیده اند بعد از آن رواه
مسلم وعن مرثد بفتح میم و سکون را و فتح مثلثه بن عبد الله تابعی مفتی اهل مصر بود و عبد العزیز
بن مروان را و عبد الملک بن مروان او را حاضر میکرد و برای فتوی پیش خود می‌نشاند ابن حبان او را در ثقات
ذکر کرده است قال اتیت عقبة الجهنی گفت که آمدم عقبه بضم عین و سکون قاف بن عامر جهنی را
بضم جیم و فتح ها که از صحابه است فقلت الا اعجبک من ابی تمیم پس گفتم آیا تعجب نکنم و در تعجب نیندازم
ترا از ابی تمیم که تابعی کبیر بود و در زمان آنحضرت اسلام آورده یرکع رکعتین قبل صلوة المغرب
میگزارد دو رکعت را پیش از نماز مغرب فقال عقبة انا کنا نفعله علی عهد رسول الله
گفت عقبه بدرستی که بودیم ما که میکردیم این فعل را در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قلت فما
یمنعک الآن گفتم پس چه باز میدارد ترا اکنون و چه منع میکند قال الشغل بضم شین گفت باز میدارد
کارهای دیگر و نیز سنت مؤکده نیست و نووی گفته است که مختار استحباب آنهاست از جهت احادیث
صحیحه صریحه در آن رواه البخاری وعن کعب بن عجرة بضم عین و فتح جیم صحابی است از اصحاب شجره
و احوال وی در مواضع دیگر نوشته شده قال ان النبی صلی الله علیه وسلم اتی مسجد بنی عبد
الاشهل فصلی فیه المغرب گفت آنحضرت آمد بمسجد بنی عبد الاشهل که نام قبیله ایست پس بگزارد در
وی نماز مغرب را فلما قضوا صلوتهم رآهم یسبحون بعدها پس چون که تمام کردند مردم نماز فرض
دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایشان را که نماز نفل میگزارند که مراد بوی سنت مغرب است بعد از فرض
یعنی در مسجد فقال هذه صلوة البیوت پس گفت آنحضرت این سنت مغرب یا مطلق نماز نفل نمازیست
که در خانها باید گزارند نه در مسجد رواه ابو داود وفی روایة الترمذی والنسائی قام ناس یتنفلون فقال
النبی ایستادند مردم در حالتی که نفل میگزاردند پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم علیکم بهذه الصلوة
فی البیوت لازم گیرید بر خود بر گزاردن این نماز را در خانها بدانکه افضل آنست که نماز نفل غیر فرض در خانه
بگزارند و همچنین بود عمل آنحضرت صلی الله علیه وسلم مگر بسببی یا عذری خصوصا سنت مغرب که هرگز
در مسجد نگزارده و بعضی از علما گفته که اگر سنت مغرب را در مسجد بگزارند از سنت واقع نمیشود و بعضی گفته اند که
عاصی میشود از جهت مخالفت امر که ظاهرش وجوب است و جمهور بر آنند که امر برای استحباب است و اولی آنست که

نسخه بصلیهما

نسخه فقلت

در خانه باشد و در بحار شیئیه یا از ظالم صحیح نوشته که اگر نماز مغرب را در مسجد بگزارد اگر میترسد
که بعد از خروج به بیت شغلی پیش خواهد آمد که مانع خواهد شد از سنت گزاردن پس در مسجد بگزارد
و اگر این ترس نیست افضل آنست که در خانه برود و بگزارد و اگر رفتن خانه میسر نباید در مسجد بگزارد
و اگر اینهم میسر نگردد در مسجد بیرونی بگزارد و اگر امام در مسجد خارج گزارده است در داخل بگزارد و اگر
مسجد بیست که داخل و خارج ندارد بپهلوی ستونی یا در گوشه بگزارد وعن ابن عباس رضی الله عنهما
قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یطیل القراءة فی الرکعتین بعد المغرب گفت ابن عباس
بود آنحضرت که دراز میکرد قرآت را در سنت مغرب حتی یتفرق اهل المسجد تا آنکه جدا میشدند
مردم که در مسجد بودند از یکدیگر یعنی بیرون میرفتند رواه ابو داود این حدیث نوع اشعاری
دارد بآنکه آنرا در مسجد میگزارد پس محمول بر عذر و سببی خواهد بود که مانع آمده باشد از دخول بیت
و احتمال دارد که در خانه گزارده باشد و ابن عباس آنرا دریافته زیرا که خانه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
متصل بمسجد بود و در میان جز دیواری نبود و در دیوار دری بود بجانب مسجد کذا قالوا و نیز ظاهر آنست
که این تطویل قرأت در سنت مغرب در بعضی احیان بوده باشد زیرا که ثابت شده است که آنحضرت
درین دو رکعت قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد خوانده وعن مکحول یبلغ به ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال من صلی بعد المغرب قبل ان یتکلم رکعتین روایت است از مکحول شامی
که از مشاهیر تابعین و کبار و ثقات ایشان است میرساند حدیث را بآنحضرت و رفع میکند آنرا که
آنحضرت گفت کسی که بگزارد بعد از نماز مغرب پیش از آنکه تکلم کند دو رکعت وفی روایة اربع
رکعات و در روایتی آمده که بگزارد چهار رکعت رفعت صلوته فی علیین برداشته شود نماز
او در علیین که مقامی است بالای هفتم آسمان و بعضی گویند نام آسمان هفتم است و گفته اند که نام دیوان
ملائکه است که برداشته میشود بآن اعمال صالحان و بعضی گویند مراد اعلی امکنه و اشرف و اقرب مراتب است
بجناب عزت حق جل و علا مرسلا روایت کرده است مکحول بطریق ارسال و بود وی رضی الله عنه کثیر الارسال
وعن حذیفة نحوه و روایت کرده شده است از حذیفه رضی الله عنه که از اصحاب است مانند
این حدیث وزاد و زیاده کرده است حذیفه این عبارت را که فکان یقول عجلوا الرکعتین بعد المغرب
پس بود که میگفت آنحضرت شتابی کنید این دو رکعت را که بعد از مغرب است متصل بفرض بگزارید فانهما
ترفعان مع المکتوبة زیرا که این دو رکعت برداشته میشود با فرض پس زودتر بگزارید بی فاصله تا ملائکه
که بردارنده اعمالند منتظر نباشند و ظاهر آنست که قرآت و دعائی یا ذکری که بصحت رسیده است و در آن

... آید بعد از رکعتین منافی بعدیت که اینجا مراد است
نیست و سابقا در باب الذکر بعد الصلوة مثل این سخن گذشته است لیکن در دل میخلد که افضلیت
ادای این دو رکعت در خانه ثابت شده پس اگر خانه دور باشد مخل باستعجال است چه کار کنند
و در اینجا دو وجه است ظاهر آنست که بیت اختیار کنند که در وی تاکید بسیار است والله اعلم
رواهما رزین روایت کرد این هر دو حدیث را رزین وروی البیهقی الزیادة عنه نحوها
و روایت کرد بیهقی همین زیادت را از حذیفه مانند آن فی شعب الایمان وعن عمرو بن عطاء
قال ان نافع بن جبیر ارسله الی السائب روایت است از عمرو بن عطا که از تابعین است
گفت که نافع بن جبیر بن مطعم که وی نیز از تابعین است فرستاد او را بسوی سایب که صحابی است
یساله عن شیء رآه منه معاویة فی الصلوة در حالتی که سوال میکند عمرو با نافع سایب
را از چیزی که دید آنرا از سایب معاویه و نهی کرد از آن در نماز فقال نعم پس گفت سایب آری
صلیت معه الجمعة فی المقصورة گزاردم با معاویه جمعه را در جامع مقصوره مکانی که بنا کرده
میشود مر تکبیر گویندگان را و مراد از قصر یعنی کوشک فلما سلم الامام قمت فی مقامی پس آنگاه
اسلام داد امام ایستادم من در جائی که ایستاده بودم در نماز فصلیت پس نماز گزاردم فلما
دخل ارسل الی پس هرگاه که درآمد معاویه خانه خود در اکس فرستاد بسوی من فقال لا تعد لما فعلت
پس گفت باز مگرد مر این فعلی را که کردی تو یعنی نماز نفل کردن در جای فرض اذا صلیت الجمعة فلا تصلها
بصلوة چون بگزاری نماز جمعه را پس وصل مکن آنرا بنماز حتی تتکلم او تخرج تا آنکه سخن کنی یا بیرون
آئی فان رسول الله زیرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم امرنا بذلک امر کرده است ما را
بآن ان لا نوصل صلوة بصلوة حتی نتکلم او نخرج آن چیز این است که وصل نکنیم نمازی را بنمازی دیگر تا
آنکه سخن کنیم یا بیرون آئیم و در بعضی نسخ صلوة نیست پس ظاهر عبارت این باشد که وصل نکنیم
جمعه را بنمازی تا آنکه سخن کنیم یا بیرون آئیم رواه مسلم وعن عطاء نام چند کس است از تابعین
قال کان ابن عمر اذا صلی الجمعة بمکة تقدم بود ابن عمر چون میگزارد نماز را بمکه پیش میرفت
از جائی که نماز میگزارد در وی جمعه را پس همین رفتن از مکانی بمکانی موجب فصل بود بمنزله تکلم یا
خروج مذکور در قول معاویه فصلی رکعتین پس میگزارد ابن عمر پیش رفته دو رکعت ثم
یتقدم پس بیشتر پیش میرفت ازین مکان نیز فیصلی اربعا پس میگزارد چهار رکعت دیگر پس مجموع شش
رکعت میشد که بعد از نماز جمعه میگزارد در مکه همچنین میکرد و اذا کان بالمدینة صلی الجمعة ثم رجع

الی بیته [illegible] رکعتین
پس میگزارد دو رکعت و لم یصل فی المسجد [illegible] شد مر ابن عمر را که چرا
نماز گزارده در مسجد فقال کان رسول الله [illegible] پس گفت ابن عمر بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که
میکرد آنرا رواه ابو داود و گفته اند که شاید فرق میان مکه و مدینه آن باشد که خانه ابن عمر رضی الله عنه
در مدینه نزدیک مسجد بود و متصل بود بدان و در مکه مسافر بود و منزل از حرم دور بود پس تقدیم را قائم مقام
رجوع بیت ساخت و اما زیادت صلوة در مکه تا شش رکعت از جهت مضاعف ثواب در اوست و ترمذی
از امیر المومنین علی رضی الله عنه آورده که وی امر میکرد بدو رکعت بعد از جمعه و پس ازوی چهار و مولف
نیز از روایت ترمذی آورده و گفته که وفی روایة الترمذی قال رأیت ابن عمر صلی بعد الجمعة
رکعتین ثم صلی بعد ذلک اربعا گفت عطا دیدم ابن عمر را که گزارد بعد از جمعه دو رکعت پس گزارد
بعد از وی چهار رکعت چنانکه از امیر المومنین علی آورده و سنت نزد ابی حنیفه بعد از جمعه چهار است
و نزد امامین شش اول چهار بعد از وی دو و این حکم نماز بعد از جمعه است اما سنت قبل الجمعة پس
و بعضی از محدثین آنرا انکار کرده و مبالغه نموده اند و بعضی گفته اند که هر که اثبات سنت مثل آن
جمعه نموده است بقیاس بر ظهر نموده و اثبات سنت بقیاس جائز نباشد کذا قیل و حق آنست که سنت
قبل الجمعة ثابت است و کلام دروی طویل است و در شرح سفر السعادة آنرا ذکر کرده ایم فانظر ثمة

باب صلوة اللیل

بدانکه در نماز شب از آنحضرت صلی الله علیه وسلم روایات مختلف آمده
و در هر وقتی بنوعی گزارده متعبد مخیر است در آن بهر نوعی که تمسک کند شرف اتباع دریابد و اگر در
اوقات متعدده بهر نوعی از آن دست زند اوفق و انسب باشد سیزده و یازده و نه و هفت آمده
و بعضی از علما پنج گفته و از سیزده اکثر نبود پس بعضی با سنت فجر گفته و بعضی بی آن و این اصح و اصوب
است و گاهی وتر یک رکعت کرده و گاهی به سه رکعت و در بعضی روایات عدد وتر داخل آن
شمرده و در بعضی خارج و در بعضی اطلاق کرده وتر را یک رکعت و در بعضی بر سه تا پنج و هفت در
بعضی روایات تمام نماز شب را وتر گفت چنانکه در روایت ام سلمه آمده است که بود آنحضرت که
ایتار میکرد به سیزده رکعت و چون ضعیف پیری شد ایتار کرد به هفت و در حدیث آمده که وتر کنید
ای اهل قرآن و مراد بدان نماز شب داشته و وجهش آنست که نماز شب بضم وتر بدان وتر میگردد چنانکه نماز
روز بضم نماز مغرب وتر میگردد و وارد شده است که مغرب وتر روز است و کلام در آنکه نماز تهجد بر
آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرض بود یا بر همه امت بعد از آن منسوخ شد مشهور است و محتاج [illegible]

[illegible] فی موضع [illegible]

الفصل الاول

عن عائشة رضي الله عنها قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يصلي فيما بين ان يفرغ
من صلوة العشاء الى صلوة الفجر احدى عشرة ركعة. روایت است از عائشه که بود آنحضرت
که میگزارد در میان فارغ شدن آنحضرت از نماز عشا تا نماز فجر یازده رکعت را يسلم من كل
ركعتين سلام میداد بعد از هر دو رکعت ويوتر بواحدة و وتر میکرد بیک رکعت فيسجد السجدة
من ذلك قدر ما يقرأ احدكم خمسين آية پس سجده میکرد از آن وتر مقدار آنچه بخواند یکی از شما
پنجاه آیت قبل ان يرفع رأسه پیش از آنکه بردارد آنحضرت سر خود را در شرح این عبارت
توجیهها اند ظاهر آنست که سجده که مراد آنست که سجده میکرد سجده از سجدات وتر را باهمه
سجدهای او را طویل القدر که پنجاه آیت توان خواند و بعضی از شافعیه حمل بر آن کرده اند که سجده میکرد
بعد از وتر تعبد و تقرب مستحبت بدان یا مراد سجده شکر است که میکرد بشکرانه توفیق این
فعل از وی و توفیق صدور عبادت و در جواز سجده منفرده خارج صلوة خلاف است چنانکه در باب
سجود شکر بیاید اما آنچه واقع شده است عمل بر آن در بعضی بلاد که بعد از وتر دو سجده کنند بکیفیت
معروفه و واقع شده است فضل آن در بعضی روایات فقهیه ضعیفه مرجوحه اصلی ندارد و از اخبار
و آثار وارد نشده است بآن روایت فقهیه مختار و عمل نیست بر آن در حرمین شریفین بلکه در سایر
دیار عرب و حدیثی درین باب روایت کرده شده است که حکم کرده اند بر آن بوضع و آثار وضع بر آن لائح
و زننده است هیچ یکی از ائمه مذاهب اربعه نه بسنیت و نه باستحباب آن و اکثر حنفیه دیار عرب آنرا نمی شناسند
و بعضی نقل میکنند کراهیت آنرا فاذا سكت المؤذن من صلوة الفجر و در اکثر روایات بتای
فوقانیه است از سکوت یعنی چون خاموش میشد موذن از نماز فجر و بعضی سکب بیای موحده نیز روایت
کرده اند از سکب بمعنی ریختن و این نیز راجع بمعنی سکوت است یعنی چون میریخت موذن اذان را در گوشها
وتبين له الفجر و ظاهر میشد مر آنحضرت را فجر اشارت است بآنکه آنحضرت اکتفا میکرد در
ادای سنت فجر باذان موذن شاید که خطا کرده باشد و در شب گفته باشد بلکه تحقیق میکرد وقت را
قام فركع ركعتين خفيفتين می ایستاد آنحضرت پس میگزارد دو رکعت سبک چنانکه در سنت
آمده است که قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در آن میخواند ثم اضطجع على شقه الايمن بر پهلوی
[illegible] است شرح این در حدیث ثالث بکنیم حتى يأتيه المؤذن للاقامة تا آنکه می آمد او را موذن
بجهة اقامة نماز و اعلام میکرد بحضور جماعت فيخرج پس بیرون می آمد آنحضرت متفق عليه و عنها

[illegible] کان النبی [illegible]
فجر را اگر من بیدار بودمی بامن سخن میکرد والا اضطجاع میکرد
رواه مسلم و بخاری نیز در باب الحدیث بعد رکعتی الفجر و در باب من تحدث بعد الرکعتین ولم یضطجع روایت کرده
و از این حدیث جواز تکلم بعد سنت فجر معلوم شده و ترمذی برای تکلم بعد سنت الفجر بابی عقد کرده و حدیث
عایشه درین باب آورده بلفظ اذا صلی رکعتی الفجر فان کانت لی الی حاجة کلمنی والا خرج الی الصلوة و گفت این
حدیث حسن صحیح و گفته شده است که مکروه داشته اند بعضی از علما از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم
و غیرهم کلام بعد طلوع الفجر تا گزاردن نماز فجر را الا آنچه باشد از ذکر حق سبحانه یا سخنی که چاره نیست از آن
و همین است قول احمد و اسحاق انتهی و تکلم آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازین قبیل بود چنانکه قول عایشه
فان کانت لی الی حاجة کلمنی مشعر است بدان و فرضا اگر نه ازین قبیل باشد نیز مبطل سنت و موجب اعاده نیست
بارے مگر بجهت شدت کراهت تکلم درین وقت احتیاطا و تکمیلا اعاده توان کرد. وعنها قالت کان النبی و پیغمبر بود
صلی الله علیه وسلم اذا صلی رکعتی الفجر چون میگزارد دو رکعت سنت فجر را اضطجع علی شقه الایمن
خواب میکرد بر پهلوی راست خود. متفق علیه. بدانکه کلام درین حدیث از دو وجه است یکی اضطجاع
بعد سنت فجر دوم اضطجاع بر شق ایمن اما اول بعضی از ظاهریه بوجوب اضطجاع رفته اند بلکه بعضی شرط صحت
فرض داشته اند که اگر نکند باطل گردد فرض وی و جماعتی بکراهت آن رفته و آن را بدعت شمرده اند
پوشیده نماند که قول بودن او بدعت بعید است از جهت ورود احادیث صحیحه در آن پس گویند بود بعد از آن
منسوخ گشت یا از خصایص آنحضرت دارند صلی الله علیه وسلم یا حمل کنند بر بودن آن بقصد استراحت نه
بر وجه تعبد و همچنین قول بوجوب نیز بعید است از جهت اختلاف روایات در وی و در بعضی روایات ذکر
اضطجاع نیامده و همین قدر آمده که گزارده و برآمده پس قول مختار آن باشد که مستحب است نه مکروه و نه واجب
و امام ابو حنیفه گفته که اگر برای استراحت باشد و دفع ثقل و تعب که حاصل شده است از نماز شب
نیکوست و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز ازین قبیل بود و امام مالک هم برین است و اما ثانی
عادت کریمه اضطجاع بر شق ایمن بود در جمیع احوال و گفته اند که حکمت در آن آنست که تا استغراق در نوم
حاصل نگردد زیرا که قلب که مضغه صنوبریست در جانب یسار است و اگر بر شق ایسر بخسپد قرار میگیرد
قلب و غالب می آید استراحت و مستغرق میگردد در نوم و بر تقدیر اضطجاع بر شق ایمن قلب معلق میماند پس غالب
نمیشود استراحت و مستغرق نمیشود در نوم و میسر میگردد انتباه و استیقاظ و لهذا اطبا نوم بر شق ایسر
قرار داده اند از برای طلب راحت قلب و هضم طعام از جهت توجه حرارت غریزیه بداخل بدن در حالت نوم

[illegible]
ایمن از برای خفت نوم و تیسیر قیام لیل اولی و لازم است این تقلیل طعام بعد از آن بدانکه در احادیث صحیحه
آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نوم میکرد درین اضطجاع که بعد از رکعتی فجر میکرد تا آنکه شنیده میشد
آواز خواب بعد از آن بر میخاست و میرفت بی آنکه وضوی تازه کند و عدم نقض وضو بنوم از خصایص
آنحضرت است بحکم تنام عینای ولا ینام قلبی و بعضی گویند از خصایص انبیا صلوات الله تعالی
علیهم اجمعین و در باب اذان در قصه لیلة التعریس کلامی متعلق باین مقام گذشت فتذکر. وعنها
قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی من اللیل ثلث عشرة رکعة. گفت عایشه که بود آنحضرت
که میگزارد از شب سیزده رکعت منها الوتر از جمله آن سیزده رکعت وتر بود یک رکعت یا سه رکعت
و رکعتا الفجر و از آنجمله دو رکعت سنت فجر بود یعنی سیزده رکعت که در نماز شب گفته اند دو رکعت فجر را نیز
در آن شمرده اند از جهت قرب و اتصال و انتهای بدان و اصل نماز شب آنحضرت یازده رکعت بود چنانکه
در روایات دیگر آمده است و صاحب سفر السعادت گفته است که صواب آنست که سیزده رکعت
ورای رکعتین فجر بود اما وتر داخل است در آن. رواه مسلم. وعن مسروق قال سألت عائشة عن
صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم باللیل. روایت است از مسروق که از مشاهیر تابعین است
او را در خردی دزدیده بودند از آنجهة مسروق نام او شد گفت پرسیدم عائشه را از نماز آنحضرت
در شب فقالت پس گفت عائشه سبع وتسع واحدی عشرة رکعة. بود نماز آنحضرت در شب گاهی
هفت و گاهی نه و گاهی یازده سوی رکعتی الفجر. ورای دو رکعت سنت فجر ظاهر این است که این متعلق
باحدی عشره است و در وی اشارت است بانکه سیزده رکعت با رکعتی فجر است. رواه البخاری
وعن عائشة قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا قام من اللیل لیصلی. بود آنحضرت چون
بر میخاست از شب برای آنکه نماز کند افتتح صلوته برکعتین خفیفتین. آغاز میکرد نماز خود را بدو
رکعت سبک که مراد بدان دو رکعتی است که بعد از وضو میگزارند و تخفیف در وی مستحب است و در روایات
تخفیف آن وارد شده قولا و فعلا. رواه مسلم. وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا قام احدکم من اللیل فلیفتتح الصلوة برکعتین خفیفتین. گفت آنحضرت چون برخیزد یکی از شما از شب
پس باید که شروع کند بدو رکعت سبک. رواه مسلم. وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال بت
عند خالتی میمونة لیلة. گفت ابن عباس شب کردم نزد خاله خود ام المومنین میمونه رضی الله عنها و بود وی
در آن زمان خرد سال والنبی صلی الله علیه وسلم عندها. و بود آنحضرت نزد میمونه

در نوبت [illegible]

با اهل خود که میمونه است [illegible] در انجا دلیل است بر اباحت کلام بعد از [illegible] باشد در آن

چنانکه در باب الصلوة نیز گذشت ثم رقد پس بخواب کرد آنحضرت فلما کان ثلث اللیل

الآخر پس هنگامیکه باقی ماند ثلث اخیر از شب او بعضه یا باقی ماند بعضی از ثلث اخیر که سدس اخیر

باشد قعد بیدار شد و نشست فنظر الی السماء فقرأ پس نگاه کرد بسوی آسمان پس خواند این آیات را

ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب حتی ختم السورة

تا آنکه ختم کرد سوره را یعنی تا آخر سوره مایده خواند و بعضی روایات پنج آیت تا آنک لا تخلف المیعاد

نیز آمده و نیز خواند این آیات را بعد از استادن و نظر کردن بآسمان و در بعضی روایات از مسواک کردن

نیز آمده است ثم قام الی القربة پس ایستاد آنحضرت و رفت بسوی مشک آبی که در آنجا بود و قربه

بکسر قاف و سکون را مشک فاطلق شناقها پس بگشاد بند مشک را و شناق بکسر شین و تخفیف نون

قاف در آخر رشته یا دوالی که بدان دهن مشک ببندند ثم صب فی الجفنة پس بریخت آب از مشک در

کاسه و جفنه بفتح جیم و سکون فا و نون کاسه بزرگ ثم توضأ وضوءًا حسنا بین الوضوئین

پس وضو کرد آنحضرت وضوی نیک میان دو وضو یعنی متوسط میان اسراف و تقتیر نه بسیار آب ریخت

که بحد اسراف کشد و نه چندان کم که اعضا تازه و سیراب نگردد چنانکه گفت لم یکثر وقد ابلغ بسیار

نکرد در ریختن آب و بتحقیق رسانید آب بهر وجه که باید رسانید و نیکو رسانید فقام فصلی پس شروع کرد در نماز

و ایستاد بنماز فقمت وتوضأت فقمت عن یساره پس برخاستم من نیز از خواب و وضو کردم پس ایستادم

در نماز جانب دست چپ آنحضرت فاخذ باذنی فادارنی عن یمینه پس گرفت گوش مرا پس بگردانید مرا

و ایستاده کرد بجانب راست خود فتتامت صلوته ثلث عشرة رکعة پس تمام شد و کامل شد نماز

آنحضرت سیزده رکعت و این سیزده با وتر خواهد بود ولیکن دو رکعت سنت فجر خارج از آن است

پس این مخالف است بحدیث عایشه که گفت رکعتان فجر داخل آن سیزده بود و چون مقرر شده

که آنحضرت در شب مختلف بود کاهی چنان خواهد بود و کاهی چنین و مدار و قطب احادیث نماز شب

حدیث عایشه و ابن عباس است ثم اضطجع بعد از گزاردن سیزده رکعت نماز شب خفت بر پهلو

فنام پس خواب کرد حتی نفخ تا آنکه دم کرد چنانکه در خواب میباشد وکان اذا نام نفخ

و بود آنحضرت چون بخواب میرفت دم میکرد و آواز هم میکرد چنانکه آواز شنیده میشد و این

علامت گشاد مجری نفس و سلامت وی از سده و صفای قوی جسمانیست فآذنه بلال بالصلوة

[illegible]
فتوضأت

[illegible]

دیگر [illegible] پس بر خاست آنحضرت

از خواب و نماز گزارد سنت را و لم یتوضأ و وضو نکرد بجهت خواب از جهت عدم نقض نوم و خصوصی آنحضرت

چنانکه معلوم شد وکان فی دعائه و بود در دعای آنحضرت که میان سنت فجر و فرض وی میخواند و عمل اکثر

برین است و خواندن آن دعا بعد از تهجد نیز آمده است و در حدیث نیز ممکن است حمل بر آن

و آن از دعای طویل میگویند شیخ امام شهاب الدین سهروردی در عوارف گفته است که ندیدم ما

کسی را که مواظبت نموده باشد برین دعا مگر آنکه نزد وی برکتی و نورانیتی هست و این دعا دراز است و در

آخر وی این کلمات است اللهم اجعل فی قلبی نورا خداوندا بگردان و پیدا کن در دل من نور وفی بصری نورا

و بگردان در بینائی من نور وفی سمعی نورا و بگردان در شنوائی من نور وعن یمینی نورا و بگردان از راست من

نور وامامی نورا و بگردان پیش من نور وخلفی نورا و بگردان پس من نور تا از هر شش جهت نور ایمان و یقین

و شهود در گیرد بتمامه وجود مرا و نورانی بلکه فانی گرداند واجعل لی نورا و پیدا کن برای من نور بیرون از دایره

حواس و جهات وزاد بعضهم وفی لسانی نورا و زیاده کرده اند بعضی از رواة آن این را که وفی لسانی

نورا و پیدا کن در زبان من نور تا دیگران که اراده اقتباس انوار شهود و استفاضه اسرار وجود نمایند بیان

نورانی سالم از اختلاط ظلمت ایهام تعبیر نمایم و بتایید نور وحی و الهام بی شوب شبهه ایشانرا ذهن و وهم

براه راست هدایت کنم وذکر بعضهم و ذکر کرده اند آن بعض وعصبی ولحمی ودمی وشعری وبشری در

و گوشت و خون و موی و روی پوست را یعنی گفت واجعل فی عصبی نورا ولحمی نورا ودمی نورا وشعری

نورا وبشری نورا متفق علیه وفی روایة لهما و در روایتی مر بخاری و مسلم را این نیز زیاده آمده که واجعل فی نفسی

نورا و بگردان در نفس من که عبارت است از روح حیوانی و برزخ است در میان روح و جسم متوسط

در نور و لطافت و ظلمت و کثافت تا بنور احکام روحانیت متصف گردد و جهت نورانیت غالب آید

و همه خیر و طاعت زاید چنانکه گفت واعظم لی نورا و عظیم و بزرگ گردان برای من نور وفی اخری لمسلم

و در روایتی مر مسلم را این نیز آمده که اللهم اعطنی نورا خداوندا بده مرا نور و این محمل تمامه تفصیلا مذکوره

یعنی نورانیت خود آنچنان نصیب من کن که ظاهر و باطن و جسم و روح و زیر و زبر و پیش و پس و چپ و راست

مرا در گیرد تا چنان شوم که گفته است نظم از درون نمیروی بیرون چون درگرفتی درون و بیرون را

نور اسم خاص الهی و مصدوق ذات مقدس اوست درویشی حاصل این دعا را این مصراع خوانده است که

ع سرتا پایم فدای سرتا پایت انه بکل شیء محیط وعنه انه رقد عند رسول الله صلی الله علیه وسلم وهم

[illegible]

ابن عباس [illegible] آنست که [illegible] واتخضرت
نیز خواب کرد [illegible] بیدار شد [illegible] مسواک کرد و وضو ساخت
و هو یقول و حال آنکه وی میگوید و میخواند این آیات را که إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ حَتّٰى خَتَمَ السُّورَةَ
تا آنکه ختم کرد سوره را ثُمَّ قَامَ پس برخاست برای نماز فَصَلّٰى رَكْعَتَيْنِ پس گزارد دو رکعت أَطَالَ فِيهِمَا
الْقِيَامَ وَالرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ دراز کرد درین دو رکعت قیام را و رکوع را و سجود را ثُمَّ انْصَرَفَ فَنَامَ
حَتّٰى نَفَخَ پس برگشت از نماز پس خواب کرد تا آنکه دم کرد ثُمَّ فَعَلَ ذٰلِكَ ثَلٰثَ مَرَّاتٍ پس کرد مجموع
سه بار ست رکعات تا مجموع آن شش رکعت شد كُلُّ ذٰلِكَ يَسْتَاكُ وَيَتَوَضَّأُ وَيَقْرَأُ هٰؤُلَاءِ
الْآيَاتِ در هر بار از آن مسواک میکرد و وضو میساخت و میخواند این آیتها را ثُمَّ أَوْتَرَ بِثَلٰثٍ بعد از آن
وتر کرد به سه رکعت رَوَاهُ مُسْلِمٌ این حدیث دلیل است بر شرعیت وتر به سه رکعت و در بسیاری از روایات
وتر بیک رکعت آمده و شافعیه مبالغه کرده اند در تزییف قول ثلاث و حال آنکه احادیث و آثار صحیحه در آن
آمده و حق آنست که ایتار به سه رکعت و رکعت واحده مختلف فیه است میان علما از صحابه و من بعدهم
و هر دو مشروع است چنانچه در باب وتر بیاید و این اختلاف در اولی و افضل است الا اختلاف نیست که
در ایتار بثلث وَعَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ الْجُهَنِيِّ بضم جیم و فتح ها أَنَّهُ قَالَ لَأَرْمُقَنَّ صَلٰوةَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اللَّيْلَةَ روایت است از زید بن خالد که از مشاهیر صحابه است و روایت کرد از آنحضرت
و از عائشه و ابی طلحه و روایت کرد از وی ابو سلمه و عطاء بن یسار و غیر ایشان مات بالکوفة سنة
ثمان و سبعین که وی گفت هر آینه نگاه کنم و تأمل در نگرم نماز شب آنحضرت را که امشب چگونه
میگزارد فَصَلّٰى رَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ پس رفت با بن قصد پس دیدم که گزارد آنحضرت دو رکعت سبک را ثُمَّ
صَلّٰى رَكْعَتَيْنِ طَوِيلَتَيْنِ طَوِيلَتَيْنِ طَوِيلَتَيْنِ بعد از آن بگزارد دو رکعت دراز دراز دراز یعنی در غایت درازی
ثُمَّ صَلّٰى رَكْعَتَيْنِ وَهُمَا دُوْنَ اللَّتَيْنِ قَبْلَهُمَا پس گزارد دو رکعت و حال آنکه این دو رکعت دون دو رکعتی بود که
پیش بودند ثُمَّ صَلّٰى رَكْعَتَيْنِ وَهُمَا دُوْنَ اللَّتَيْنِ قَبْلَهُمَا ثُمَّ صَلّٰى رَكْعَتَيْنِ وَهُمَا دُوْنَ اللَّتَيْنِ قَبْلَهُمَا این دو گانه
شد باین ترتیب که هر دو گانه متأخر کوتاه تر از دوگانه متقدم بود ثُمَّ أَوْتَرَ بعد از آن وتر گزارد فَذٰلِكَ
ثَلٰثَ عَشْرَةَ رَكْعَةً پس این سیزده رکعت است اگر دو رکعت خفیف را داخل این نماز ندارند پس
بر ایتار به سه رکعت و اگر داخل دارند ایتار بر رکعت باشد و اول اظهر است زیرا که برای وضو است آن نماز
رَوَاهُ مُسْلِمٌ و گفت مؤلف که قوله ثُمَّ صَلّٰى رَكْعَتَيْنِ وَهُمَا دُوْنَ اللَّتَيْنِ قَبْلَهُمَا أَرْبَعَ مَرَّاتٍ
یعنی این قول چهار بار است تا مجموع آن هشت رکعت باشد و با آن دو رکعت نخستین که در غایت طول گزارده بود

[illegible] صحیح مسلم [illegible] همچنین است [illegible] در افراد مسلم
از کتاب حمیدی که جمع بین الصحیحین [illegible] قسم احادیث [illegible] بخاری و مسلم
هر دو روایت کرده اند دوم افراد بخاری که مخصوص است بخاری و منفرد است وی بروایت آن سوم
افراد مسلم که منفرد است مسلم بروایت آن و بخاری آنرا روایت نکرده پس این عبارت در متن صحیح مسلم
چهار بار واقع شده است و در کتاب حمیدی نیز همچنین است و موطاء مالک و سنن ابی داود و جامع الاصول
همچنین است در موطا که کتاب امام مالک است و در سنن ابی داود و در جامع الاصول که جمع میان صحاح سته
کرده است و این کلام باین مبالغه رد است از مؤلف صاحب مصابیح که این قول را سه بار ذکر کرده است
تا مجموع یازده رکعت گردد و بعضی شراح توجیه کرده اند که طویلتین طویلتین طویلتین سه بار محمول است
بر شش رکعت بحذف حرف عطف و رکعتین خفیفتین خارج اند و وتر یک رکعت پس مجموع باین توجیه
سیزده رکعت باشد و این توجیه تکلف است و ظاهر آنست که تکرار طویلتین برای تاکید و مبالغه است
در تطویل چنانچه گفتیم وَعَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ لَمَّا بَدَّنَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَثَقُلَ هر گاه که
مسن و معمر و تن دار شد آنحضرت و گران شد بدن مبارک وی بجهت ضعف پیری كَانَ أَكْثَرُ صَلٰوتِهِ
جَالِسًا بود بیشتر نماز شب وی یا مطلق نوافل نشسته مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ بدانکه بدن در حدیث بتخفیف
دال و ضم آن روایت کرده اند از بدانت بمعنی فربهی و تن داری و بفتح دال و تشدید آن نیز
روایت است از تبدین بمعنی کبر سن و بعضی علما این روایت را مرضی تر داشته اند زیرا که در حلیه
شریف آنحضرت معتدل الخلق متماسک البدن نوشته اند و تسمن و فربهی منافی آنست و بعضی
ترجیح روایت اولی نموده اند بحدیث عائشه که در روایت دیگر آمده است فلما اسن واخذه اللحم
واخذ لحم بر وجه اعتدال خلق و تماسک بدن نیست والله اعلم وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ قَالَ لَقَدْ عَرَفْتُ
النَّظَائِرَ الَّتِيْ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقْرِنُ بَيْنَهُنَّ گفت ابن مسعود بتحقیق شناخته ام من
سورتهایی که نظیر و مثل یکدیگر اند در قدر و منزلت و طول و قصر که نزدیکی میکرد آنحضرت میان این
سور فَذَكَرَ عِشْرِيْنَ سُوْرَةً مِنْ أَوَّلِ الْمُفَصَّلِ عَلٰى تَأْلِيْفِ ابْنِ مَسْعُوْدٍ پس ذکر کرد ابن مسعود بیست سوره
را از اول مفصل و معنی مفصل در باب القراءت معلوم شد که بر قول مشهور ابتدای آن از سوره حجرات است
تا آخر اما این سور که نظایر یکدیگر اند بر تالیف ابن مسعود اند که مصحف را گرده بود و بعضی صحابه قرآن را موافق
بعضی مصالح ترتیب داده بودند چنانچه ابی بن کعب و عبد الله بن مسعود و میگویند که امیر المومنین علی
رضی الله عنه نیز ترتیب داده بود بر وفق نزول که ناسخ و منسوخ از آن معلوم میشد اما بعد از آنکه ثابت

شد ... که ترتیب قرآن بوحی ... و آن نیز منزل است ...
را بعد از فلان بنهید ... نهاد و این آیت را ... در فلان سوره و در فلان ... اجماع نیز بران
انعقاد پذیرفت و مصاحف عثمانی باتفاق صحابه نوشته شد دیگر محل خلاف و جای اشتباه نماند و در
قران که آنحضرت میان نظایر میکرد اینچنین میکرد که قرائت میکرد سورتين في ركعة دو سوره را
بیک رکعت آخرهن. آخر آن بیست سوره این دو سوره بود. حم الدخان وعم يتساءلون. و طیبی آن بیست
سوره را ذکر کرده بترتیبی مخالف آنچه سیوطی در اتقان ذکر کرده والله اعلم

الفصل الثاني

عن حذيفة انه رأى النبي صلى الله عليه وسلم يصلي من الليل روایت است از حذیفه که وی آنحضرت
را که نماز میگزارد در زمانی از شب فكان يقول پس بود آنحضرت که میگفت الله اكبر ثلثا. سه بار و میگفت
ذو الملكوت والجبروت والكبرياء والعظمة. ملکوت مبالغه ملک است و جبروت مبالغه جبر است
یعنی قهر و غلبه و این صیغه بمعنی مبالغه بسیار می آید مثل رحموت و رغبوت و کبریا و عظمت در معنی نزدیک
بهم اند و اگر یکی را بر ذات حمل کنند و دیگری را بر صفات وجهی دارد. ثم استفتح پستر میخواند دعای استفتاح
را و ادعیه استفتاح سابقا گذشت در باب ما يقرأ بعد التكبير فقرأ البقرة پس خواند سوره بقره
یعنی بعد از فاتحه ثم ركع پستر رکوع کرد فكان ركوعه نحوا من قيامه پس بود رکوع وی مانندی از قیام وی
در تطویل یعنی چنانچه قیام را از قدر معتاد دراز کرد بتطویل قرائت رکوع را نیز از مقدار معهود تطویل داد بتکثیر
ذکر و تسبیح نه آنکه حقیقة مقدار قیام و رکوع برابر بود و نزدیک یکدیگر بودند کذا قالوا و گاهی هر دو برابر میبودند
چنانچه نسائی از حدیث عوف بن مالک روایت کرده و آنرا در شرح ذکر کرده ایم والله اعلم. وكان
يقول في ركوعه و بود آنحضرت که میگفت در رکوع خود سبحان ربي العظيم و در روایات اذکار و ادعیه
دیگر آمده. ثم رفع رأسه من الركوع پستر برداشت سر خود را از رکوع فكان قيامه نحوا من ركوعه
پس بود قیام وی بعد از رکوع مانندی از رکوع وی در تطویل بوجهی که معلوم شد يقول میگفت در قومه لربي
الحمد پروردگار مراست سپاس و ستایش همین را مکرر میگفت و اذکار دیگر نیز وارد شده است
ثم سجد فكان سجوده نحوا من قيامه پستر سجده کرد پس بود سجده وی مانندی از قومه او فكان
يقول في سجوده پس میگفت در سجده خود سبحان ربي الأعلى و اذکار و ادعیه دیگر نیز آمده ثم رفع
رأسه من السجود وكان يقعد فيما بين السجدتين نحوا من سجوده بود که می نشست در میان دو
سجده مانندی از سجده خود وكان يقول رب اغفر لي رب اغفر لي مکرر و در بعضی روایات زیاده بران
کلمات دیگر نیز میگفت چنانکه در باب سجود گذشت فصلى اربع ركعات پس بگزارد چهار رکعت قرأ فيهن

وکان سجده

... چهار سوره البقرة وآل عمران والنساء والمائدة او الانعام شک
شعبه شک کرده است ... راوی حدیث است که در رکعت چهارم سوره مائده خواند یا سوره انعام
رواه ابو داود وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قام بعشر
آيات لم يكتب من الغافلين کسی که قیام لیل کند یعنی نماز شب بگزارد بده آیت که بخواند آنرا در دو رکعت
یا زیاده نوشته نشود آنکس از جمله غافلان یعنی همین مقدار شب خاستن و قرآن خواندن افاده این
کند که بار نام غفلت از فاعل آن بردارند و او را بغفلت موسوم ندارند و از حضیض غفلت بر آرند این
ادنی درجات است ومن قام بمائة آية كتب من القانتين و کسی قیام نماید بصد آیت نوشته میشود از جمله
قانتان و مطیعان و بامر الهی قیام کنندگان و نماز دراز گزارندگان و این اوسط مراتب است و قنوت بمعنی
طاعت و طول قیام و خشوع و خضوع آید ومن قام بالف آية كتب من المقنطرين و کسی قیام کند بهزار آیت
نوشته شود از بسیار گرد کنندگان ثواب و مانند آنهایی که اموال کثیره گرد آرند و قنطار مال کثیر را
گویند که اول آن هفتاد هزار دینار است و این اعلی مقامات است و فوق آن مراتب و مقامات ...
رزقنا الله. رواه ابو داود وعن ابي هريرة قال كانت قراءة النبي صلى الله عليه وسلم
بالليل گفت ابو هریره بود قرائت آنحضرت در نماز شب با علامات مختلف يرفع طورا بلند میخواند گاهی
ويخفض طورا و پست میخواند گاهی هر طور که وقت اقتضا میکرد و گفته اند که اگر تنها میبود بلند میخواند
و اگر در آنجا خواب کننده بود پست میخواند. رواه ابو داود وعن ابن عباس قال كانت
قراءة النبي صلى الله عليه وسلم على قدر ما يسمعه من في الحجرة وهو في البيت گفت ابن عباس
بود قرائت آنحضرت بر اندازه آنکه میشنید آنرا کسی که در صحن خانه میبود و حال آنکه آنحضرت در
درون خانه میبود و حجره را تفسیر بصحن خانه و ایوان خانه کرده اند و بعضی از شارحان گفته اند که مراد
بیت و حجره یکی است یعنی چون در خانه میخواند آنکه در خانه بود میشنید و در بعضی روایات آمده است
که چون آنحضرت در نماز مسجد میخواند میشنید آنکه بیرون مسجد میبود. رواه ابو داود وعن ابي قتادة
ان رسول الله روایت است از ابی قتاده که گفت بدرستی که پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم
خرج ليلة فاذا هو بابي بكر يصلي بیرون آمد آنحضرت شبی پس ناگاه وی ملابس و ملاقی شد
با ابوبکر که نماز میگزارد وهو يخفض من صوته و حال آنکه ابوبکر پست میکرد چیزی از آواز خود را ومر
بعمر وهو يصلي رافعا صوته و گذشت آنحضرت بعمر و حال آنکه عمر نماز میگزارد و بلند کننده آواز خود بود
قال گفت ابو قتاده فلما اجتمعا عند النبي پس هنگامی که جمع شدند ابو بکر و عمر نزد پیغمبر صلى الله عليه وسلم

قال گفت آنحضرت یا ابا بکر مررت بک وانت تصلی تخفض صوتک [illegible]
نماز میکنی یعنی در حالتی که پست میکردی آواز خود را سبب پست کردن چه بود قال گفت ابو بکر
قد اسمعت من ناجیت یعنی شنوانیدم کسی را که مناجات میکردم او را و آواز میگفتم ای رسول
الله یعنی باری تبارک وتعالی وقال لعمر مررت بک وانت تصلی رافعا صوتک وگفت آنحضرت
مر عمر را گذشتم بتو و تو نماز میکردی بلند کننده آواز خود را سبب بلند کردن چه بود فقال
پس گفت عمر یا رسول الله اوقظ الوسنان بیدار میکنیم خوابناکان را وغافلان را که در وقت عبادت بیدار
نمیشوند و میخواهند که بیدار باشند ولیکن گرانی نمیگذارد که بیدار شوند واطرد الشیطان و میرانم
شیطان را تا بشنیدن قرآن بگریزد و گرد دایره وسواس نگردد و خود شیطان از سایه عمر میگریخت
و چون قرآن بشنود گرد آن نگردد هر یکی ازین دو بزرگ نیت خود را بیان کردند و هر دو صحیح است تا نمانند
آنکه میگویند که در جایی که کسی در خواب باشد ذکر بلند نباید گفت و قرآن بلند نباید خواند پس
قول عمر که اوقظ الوسنان چه باشد و در تقریر جد اشارتی بجواب ازین سخن کرده شد و نیز
آنجا عمر نماز میکرد و بلند میخواند کسی که خفته بود بلکه مقصود تنبیه غافلان است واز بعضی مشایخ
شنیدم که هر که نماز میکند و تهجد است او را بیدار باید کرد و هر که اینچنین نباشد نباید کرد تا در ان
بجماعت مکلف نباشد و خود اهل آن زمان همه نماز گزار و تهجد در کار بودند فقال النبی صلی الله
علیه وسلم یا ابا بکر ارفع من صوتک شیئا بلند کن آواز خود چیزی وا نیست تخوان وقال
لعمر اخفض من صوتک شیئا وگفت مر عمر را پست کن آواز خود چیزی را این هدایت آنست
بطریق وسط و اعتدال و تصرف است بتغیر آنچه ایشان بر آن بوده اند چنانکه عادت مرشدان و تصرفات
ایشان است رواه ابو داود وروی الترمذی نحوه وعن ابی ذر قال قام رسول الله صلی الله علیه وسلم
حتی اصبح بآیة قیام لیل کرد آنحضرت تا وقت صبح بیک آیت یعنی همین آیت را در نماز تکرار میکرد و تفکر در معنی
مینمود و بعضی از شافعیه گفته اند که درین دلالت است که تکرار فاتحه در قیام واحد مبطل صلوة نیست
و تکرار سوره ضرر ندارد بلکه مستحب است نزد نشاط از حضرت شیخ پرسیدم رحمة الله علیه که گاهی تکرار اهدنا
الصراط المستقیم تا آخر سوره خوش می آید و ذوق می بخشد چکار باید کرد فرمود در نماز فرض خود نباید کرد
و در نماز نفل مختارند والآیة وآیتی که آنحضرت تمام شب تا صبح میخواند این آیت است ان تعذبهم
فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم واین آیت قول عیسی است علیه السلام
در حق قوم خود که بدرگاه حق گفت اگر عذاب میکنی ایشان بندگان تواند چه چاره دارند وبنقصانات خود

[illegible] پس تو غالبی حکیمی
مجال نیست که گوید چرا کردی و حکیمی لا بد در آن حکمتی و مصلحتی بوده باشد گویا آنحضرت صلی الله علیه وسلم
حالت امت خود را عرض کرد و آمرزش خواست رواه النسائی وابن ماجة وعن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم رکعتی الفجر فلیضطجع علی یمینه چون بگزارد
از شما دو رکعت سنت فجر را پس باید که بخسپد بر جانب دست راست خود و شرح این گذشت و در تهجد
امر واقع شد بفعل آن واز اینجاست که بعض اهل ظواهر حکم بوجوب آن کرده اند رواه الترمذی وابو داود

الفصل الثالث عن مسروق قال سألت عائشة ای العمل کان احب الی رسول الله گفت
مسروق پرسیدم عائشه را که کدام عمل بود دوست داشته تر بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قالت
الدائم گفت عائشه محبوبترین عملها نزد آنحضرت عملی بود که مواظبت کنند و استمرار نماید عامل بر آن
در بعضی روایات آمده است که اگرچه عمل قلیل بود قلت فای حین کان یقوم من اللیل گفتم
من در کدام حین بر میخاست از شب قالت گفت عائشه کان یقوم اذا سمع الصارخ بود آنحضرت
بر میخاست وقتی که میشنید آواز کننده را مراد مرغ سحر است که آواز میکند در اوقات
وگفته اند که عادت بر آنست که آواز مرغ بعد از نیم شب میباشد یا نزدیک آن و این مگر
باختلاف عادات در بلاد باشد و در بلاد ما غالب فریاد وی در ثلث آخر بلکه سدس آخر میباشد
متفق علیه وعن انس قال ما کنا نشاء ان نری رسول الله صلی الله علیه وسلم فی اللیل مصلیا
الا رأیناه گفت انس نبودیم ما که میخواستیم که به بینیم آنحضرت را در شب نماز گزارنده مگر آنکه میدیدیم
او را نماز کننده ولا نشاء ان نراه نائما الا رأیناه ونبودیم ما که میخواستیم که به بینیم او را خوابیده
کنند یعنی در شب منام میکرد و قیام هم مینمود نه تمام شب بیدار میبود و نه تمام شب خواب میکرد پس هم
در خواب میدیدیم او را و هم بیدار میدیدیم رواه النسائی وعن حمید بن عبد الرحمن
بن عوف از کبار تابعین است قال گفت ان رجلا من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم
قال قلت وانا فی سفر مع رسول الله یک مردی از اصحاب آنحضرت گفت که گفتم و با خود
قرار دادم و حال آنکه بودم من در سفری با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم والله لارقبن رسول
الله صلی الله علیه وسلم للصلوة بخدا سوگند هر آینه نظر کنم و تامل نمایم و نگاه دارم آنحضرت را
برای نماز یعنی میخواهم که نماز آنحضرت را به بینم و تامل نمایم و محفوظ دارم حتی اری فعله تا به بینم فعل او را
که چطور میکند فلما صلی صلوة العشاء پس هرگاه که گزارد آنحضرت نماز خفتن را وهی العتمة وان

پس گفت آنحضرت ابا بکر را

کننده مگر آنکه دیدیم او را خوابیده

نماز عشا که ... [illegible] ... است ... [illegible] ... میکنند ...
نماز مغرب را عشا میگفتند و عشا را عتمه یعنی تاریکی بعد از آن نهی از آن واقع شد و تحقیق معنی
سابقا در اوقات الصلوة گذشته است اضطجع هويا من الليل پهلو نهاد و بخفت آنحضرت زمانی دراز
از شب و هوی بفتح ها و کسر واو و تشدید یا زمان طویل و بعضی گفته اند که مخصوص است بشب ثم استيقظ
از بستر بیدار شد فنظر في الافق پس نگاه کرد در کرانه آسمان یعنی در آسمان و در اکثر روایات في السماء
واقع شد گویا ذکر افق درین روایت بجهة آنست که ستارها در افق و نزدیک آن روشن تر و تابان تر
میباشند فقال پس خواند این آیت را ربنا ما خلقت هذا باطلا حتى بلغ الى انك لا تخلف الميعاد
تا این آیت و در روایات دیگر ابتدا از ان في خلق السموات والارض تا انك لا تخلف الميعاد ثم
اهوى رسول الله صلى الله عليه وسلم الى فراشه فاستل منه سواكا پس میل کرد آنحضرت
بسوی جامه خواب خود پس بکشید از جامه خواب مسواک را و سل کشیدن چیزی نرم چنانچه شمشیر
از نیام ثم افرغ في قدح من اداوة عنده ماء پس بریخت در قدحی از مطهره که نزد وی بود آب را
فاستن پس مسواک کرد ثم قام فصلى پس استاد پس نماز بگزارد حتى قلت قد صلى قدر ما نام
تا آنکه گفتم من تحقیق نماز گزارد مقدار آنچه خواب کرد ثم استيقظ ففعل كما فعل اول مرة پس بیدار شد
پس کرد چنانچه کرد اول بار وقال مثل ما قال و گفت چنانچه گفت اول بار از ادعیه و اذکار ففعل رسول الله
پس کرد پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ثلث مرات قبل الفجر سه بار پیش از فجر رواه النسائي
وعن يعلى بفتح تحتانیه و سکون عین مهمله و فتح لام بن مملك بفتح میم اولی و سکون ثانیه و
فتح لام از طبقه ثالثه است از تابعین روایت میکند انه سأل ام سلمة زوج النبي که
پرسید ام سلمه را که جفت پیغمبر است صلى الله عليه وسلم عن قراءة النبي از قرائت پیغمبر
صلى الله عليه وسلم وصلوته و از نماز وی که بچه کیفیت میخواند قرآن را و بچه طریق میگزارد نماز را
فقالت پس گفت ام سلمه وما لكم وصلوته و چکار میکنید شما با نماز وی چه میرسید از آن و کجا میتوانید
کرد مانند آن و بعضی شارحان گفته اند که مراد ام سلمه تحسر و تلهف است از تذکر آنحضرت بحرمان
ذکر وی صلى الله عليه وسلم پس نخست ذکر صلوة و بیان آن نمود که اهم و اصل است پس گفت
كان يصلي ثم ينام قدر ما صلى بود آنحضرت که بر میخاست و نماز میگزارد و بستر خواب میکرد
اندازه آنچه نماز میگزارد ثم يصلي قدر ما نام باز بر میخاست و نماز میگزارد اندازه آنچه خواب میکرد
ثم ينام قدر ما صلى باز خواب میکرد اندازه آنچه نماز میگزارد حتى يصبح تا آنکه صبح میکرد

تا آخر سوره

و نعت

ثم نعتت قراءته ... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]
نعتت قراءة مفسرة حرفا حرفا تبیین کاه ام سلمه نعت میکند قرائت را که ... [illegible] ... یعنی بیان
کرده شده حرف بعد حرف جدا جدا رواه ابو داود والترمذي والنسائي

باب ما يقول اذا قام من الليل

ذکر و دعا از حضرت رسول صلى الله عليه وسلم دایم و مستمر بود در جمیع اوقات و احوال خصوصا در قیام لیل که افضل اوقات
و احوال و محل نزول رحمت ربانی و سطوع انوار رحمانی و ظهور آثار قربت و اجابت و بروز نور و حضور است

الفصل الاول عن ابن عباس قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا قام من الليل يتهجد
قال گفت ابن عباس بود آنحضرت چون بر میخاست برای نماز تهجد بر میخاست میخواند این دعا را اللهم لك
الحمد انت قيم السموات والارض خداوندا تراست حمد تویی بر پا دارنده آسمانها و زمین ومن
فيهن و بر پا دارنده کسانیکه در آسمان و زمین اند از ملائکه و جن و انس یعنی تویی قایم بحفظ خلق و مدبر
امور ایشان على الدوام که اگر یکدم حصول این فیض انقطاع پذیرد همه عالم از پا در افتد نظم گر نه
قافله بر قافله فیض تو برهم فتد این سلسله و تخصیص قيوميت بعقلا که کلمه من مفید آن است بجهة
اهتمام بذکر قيوميت است مر ایشان را چه وجود عقل موهم قیام بنفس و استبداد بتدبیر امور است
و قيم و قيوم و قيام همه صیغه مبالغه اند و در روایت بجای قیم لفظ قيام آمده و مناسبت ذکر آن در مقام
بل باز میفرماید و لك الحمد و مر تراست حمد انت نور السموات والارض ومن فيهن تو
روشن کننده و موجود گرداننده آسمانها و زمین و هر که در آسمان و زمین است کنایت است از
تربیه خلق و نور در اصطلاح قوم ظاهر بذات خود و ظاهر گرداننده غیر خود و تحقیق این معنی از تفسیر آیه الله
نور السموات والارض باید جست و کاتب حروف نیز بذکر آن در رساله مفرده توفیق یافته است و وجه
ذکر نور در بنجا روشن است و لك الحمد انت ملك السموات والارض ومن فيهن تویی پادشاه
آسمانها و زمین و هر که در آسمانها و زمین است ذکر ملك نیز در اینجا مناسب است که یاد از ملك نیم شب
مید هر که پادشاه پادشاهان بحکم تؤتي الملك من تشاء بگدایان کوی خود عطا مینماید چنانکه ان
ناظم اولیا ملکی گفته نظم زانکه که یافتم خبر از ملك نیم شب صد ملك نیمروز بیک جو نمیخرم
ولك الحمد انت الحق و مر تراست ستایش بجمیع کمالات تویی موجود ثابت و محقق بی توهم
عدم و بطلان و هر چه غیر تست در حد ذات خود باطل و معدوم است و حلیه ثبوت
و وجود عاریت است بروی ووعدك الحق و وعده تو که به بندگان خاص نصرت و عون در دنیا
و اجر و ثواب در آخرت خصوصا دولت دیدار کرده حق است و نامرادان دل بدان بسته شاد مانند

ولکن نمی‌توان احبار بحقیقت این مراتب چنانکه هست آن این مسکین از بسیاری بخط مراتب بر من دلایل بر زنده
و کرده رسید بر هم از تحرفت بیم بلاک ولقاؤک حق و برگشتن بدار آخرت و پیش آمدن بدرگاه
عزت و کبریای تو و دیدار تو حق است وقولک حق و کلام تو صادق و هرچه بدان خبر داده حق
این مجمل است و تفصیلش آنست که فرموده والجنة حق والنار حق والنبیون حق ومحمد حق
والساعة حق اللهم لک اسلمت خداوندا مر ترا انقیاد مینمایم و فروتنی میکنم و احکام تشریعی
و ارادی ترا امتثال و تسلیم میکنم وبک آمنت و بتو ایمان می آرم وعلیک توکلت و بر تو همه
کارها را باز میگذارم والیک انبت و بسوی تو در ظاهر و باطن بازگشت میکنم و توبه و انابت
بمعنی رجوع اند و مقام انابت اعلی و ارفع است وبک خاصمت و بحجت تو و قوت و نصرت تو
پیکار میکنم با عدای دین والیک حاکمت و بسوی تو میدارم خود را که مر تراست حکم نه غیر ترا و ترا میگردانم
ترا قاضی و حکم میان خود و میان کسی که مخالفت میکند مرا در دین و دنیا و محاکمه رفع امر بسوی قاضی
فاغفر لی ما قدمت وما اخرت پس بیامرز مرا گناهانی که پیش فرستاده ام و پس خواهم کرد
وما اسررت وما اعلنت و چیزی که پنهان کرده ام و چیزی که آشکارا کرده ام از گناهان وما انت اعلم
به منی و گناهانی که تو داناتری بدان از من انت المقدم وانت المؤخر توئی که پیش کننده
و پس افکننده هر کرا خواهی لا اله الا انت نیست هیچ معبود بحق مگر تو ولا اله غیرک و نیست
جز تو این تاکید و تصریح است بنفی الوهیت غیر بعد از علم بدان بحصر الوهیت در وی سبحانه تعالی
متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا قام
من اللیل افتتح صلوته فقال گفت عائشه بود آنحضرت چون بر میخاست بشب شروع میکرد در نماز
پس میگفت اللهم رب ای خدای پروردگار جبرئیل ومیکائیل واسرافیل فاطر السموات والارض
ای پیدا کننده و از عدم بوجود آرنده آسمانها و زمین عالم الغیب والشهادة ای دانای آنچه
ناپید است بر خلق و آنچه پیدا است بر ایشان انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون
تو حکم میکنی میان بندگان خود در چیزی که هستند ایشان که اختلاف میکنند در آن اهدنی لما اختلف
فیه من الحق راه نما مرا بچیزی که اختلاف کرده شده است از حق و ثابت دار بر آن و زیاده کن در آن
چه انوار تجلی بی حد و بی نهایت است ولهذا امر کرده شد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
بگفتن رب زدنی علما باذنک بدستوری تو و توفیق تو انک تهدی من تشاء الی
صراط مستقیم بدرستی که راه مینمائی هر کرا میخواهی بسوی راه راست رواه مسلم وعن

مقامات قرب

عباده

عبادة بضم عین و تخفیف موحده بن الصامت صحابی مشهورست از نقبای انصار حاضر
عقبه اولی و ثانیه را و حاضر شد بدر را و همه مشاهد را و بود رضی الله عنه طویل جسیم جمیل
قال گفت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تعار من اللیل کسی که بیدار شود و از پهلو
بپهلو گردد و غالب در انتباه استعمال میابد که با وی آوازی است چنانچه عادت است در
وقت بیدار شدن مشتق است از تعار که نام آواز شتر مرغ است فقال پس بگوید لا اله
الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر وسبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله ثم قال پس بگوید رب
اغفر لی او قال ثم دعا شک راویست که آنحضرت خصوص این دعا که اللهم اغفر لی است فرموده
یا مطلق دعا فرموده هر کس هرچه خواهد استجیب له قبول کرده شود از آنکس این دعا و بعضی از علما گفته
اند که این دعا را که درین وقت بکند در هم الکیس نام است چنانچه در کیسه خود در هم دارد
وقت که میخواهد طیار است همچنین این دعا اجابت وی مهیا و قریب است فان توضأ فصلی
قبلت صلوته این دعا خود بالفعل باستجابت رسید پس از آن اگر وضو سازد و نماز کند
قبول کرده میشود نماز وی رواه البخاری الفصل الثانی عن عائشة رضی الله عنها
قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا استیقظ من اللیل قال گفت عائشه بود
آنحضرت چون بیدار میشد از شب میگفت لا اله الا انت سبحانک اللهم وبحمدک
بپاکی یاد میکنم ترا و تنزیه میکنم ترا تنزیهی که لایق است بجناب قدس تو ای خداوند و تنزیه
میکنم ترا ملابس بحمد و ثنای تو استغفرک لذنبی و طلب آمرزش میکنم ترا مر گناهان
خود را واسئلک رحمتک و سوال میکنم ترا رحمت خاص ترا اللهم زدنی علما خداوندا
زیادت کن مرا علم را که مراتب آنرا نهایت نیست و خود چون صفات و افعال الهی را نهایتی نیست
و تجلیات وی بمعانی غیر متناهی علم بنده که دایم در ترقیات است همیشه در زیادتی خواهد بود
ولا تزغ قلبی بعد اذ هدیتنی و مایل مگردان دل مرا از اسلام بکفر و از طاعت بمعصیت و از حق
بباطل پس از آنکه راه نمودی مرا بدان وهب لی من لدنک رحمة و ببخش مرا از نزد خود
رحمت و مقام قرب خاص رحمتی عظیم انک انت الوهاب بدرستی که تو بخشنده کاملی که
مواهب ترا پایان نیست و از حد و عد بیرون است رواه ابو داود وعن معاذ بن
جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یبیت علی ذکر نیست هیچ مسلمانی

کرد شب کذرانند یعنی چیزی کفت ... از ... حالتی که یافت یعنی بوضو آب
کند قالوا فتعار من اللیل پس بیدار کرد در جزوی از شب فیسئل الله خیرا پس سؤال کند خدارا
نیکی را الا اعطاه الله ایاه مگر آنکه بدهد اورا خدا تعالی آن نیکی رواه احمد وابو داود وعن
شریق بفتح شین معجمه وکسر را وبقاف الهوزنی بفتح ها وسکون واو وفتح زا از تابعین است
روایت میکند از عایشه قال دخلت علی عایشة گفت در آمدم بر عایشه فسألتها بم کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم یفتتح اذا هب من اللیل پس پرسیدم اورا که بچه چیز بود
آنحضرت که آغاز میکرد وقتی که بیدار میشد از شب فقالت سألتنی عن شیء ما سألنی
عنه احد قبلک پس گفت عایشه پرسیدی تو مرا از چیزی که
نپرسید مرا از آن چیز هیچ یکی پیش از تو کان اذا هب من اللیل کبر عشرا بود آنحضرت
چون بیدار میشد از شب الله اکبر میگفت ده بار وحمد الله عشرا والحمد لله میگفت ده بار
وقال ومیگفت سبحان الله وبحمده عشرا وقال سبحان الملک القدوس عشرا واستغفر
ومیگفت استغفر الله عشرا وهلل الله ومیگفت لا اله الا الله عشرا ثم قال پس میگفت اللهم
انی اعوذ بک من ضیق الدنیا وضیق یوم القیمة خداوندا من پناه میجویم بتو از تنگی دنیا وتنگی
روز قیامت عشرا ده بار ثم یفتتح الصلوة پس آغاز میکرد نماز را واین ورد را مسبعات عشر
گویند بر طبق مسبعات عشر که نام وردی مشهور است آنجا ده چیز است که هر یک را هفت بار میخوانند
واینجا هفت چیز است که هر یک را ده بار میگویند رواه ابو داود الفصل الثالث عن
ابی سعید قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام من اللیل کبر ثم یقول بود آنحضرت
وقتی که برمیخاست از شب تکبیر میگفت پس میگفت سبحانک اللهم وبحمدک وتبارک
اسمک وبزرگ است نام تو وتعالی جدک وبلند است بخت وغنا وعظمت وبزرگی تو ولا اله
غیرک ونیست خدائی جز تو ثم یقول اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم من
همزه از وسوسه وی ونفخه وکبر وی که می اندازد آدمی را در آن وبرباد میسازد ونفثه
ودمیدن وی مراد بدان شعر مذموم است یا سحر رواه الترمذی وابو داود والنسائی و
زاد ابو داود بعد قوله غیرک وزیاده کرده است ابو داود بعد از قول وی لا اله غیرک این را که
ثم یقول پس میگفت لا اله الا الله ثلثا سه بار وفی آخر الحدیث وزیاده کرده است در آخر
حدیث این کلمه را که ثم یقرأ پس میخواند وشروع میکرد در قراءت وعن ربیعة بن کعب الاسلمی

روایت

روایت است ... اسلمی ... از اصحاب صفه ... از خادمان صحابه وملازم آنحضرت بود در سفر
وحضر قال کنت ابیت عند حجرة النبی گفت شب بود میکردم من نزد حجره پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فکنت اسمعه اذا قام من اللیل یقول پس بودم من که میشنیدم آنحضرت را چون قیام لیل میکرد
میگفت سبحان رب العالمین پاکی پروردگار جهانیان الهوی میگفت این کلمه را زمان طویل با هوی
بفتح ها وکسر واو وتشدید یا ثم یقول پس میگفت سبحان الله وبحمده الهوی زمان طویل
رواه النسائی وللترمذی نحوه وقال حدیث حسن صحیح باب التحریض علی قیام اللیل
تحریض در لغت برغلانیدن وگرم کردن کسی را بر چیزی ومعنی تحریض بر قیام لیل ترغیب وترهیب کردن
وبیان کردن فضایل عمل بدان ونقایص ترک آنست وفضایل قیام لیل بسیار است وعمده آن نزول
رحمت حق بر عباد وتقریب ایشان بفضل وکرم واجابت دعا واعطای مسئول ومغفرت ذنوب است
بتحقیق وعده کرده است وی جل وعلا حبیب خود را بر تهجد بر انگیختن وی صلی الله علیه وسلم در مقام
محمود لابد تابعان اورا نیز پرتوی از آن مقام ونورانیت نصیب باشد مشایخ گفته اند که در این
دنیا نمونه لذات بهشت لذتی وآرامی است که در وقت سحر بجهة تملق در مناجات حاصل میگردد
نظم رو بر در دل نشین کان دلبر خرگاهی در وقت سحری آید یا نیم شبی باشد الفصل الاول عن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یعقد الشیطان علی قافیة رأس احدکم اذا هو
نام ثلث عقد می بندد شیطان بر قفای سر یکی از شما وقتی که خواب میکند سه گره چنانکه
ساحران می بندند کسی را که سحر میکنند وگفته اند که این محمول بر حقیقت است یا مجاز است وتمثیل وتصویر
است مر آنکه هر که میخواهد که کسی را محکم بربندد سه بند می بندد تا بجنبد ونگریزد مگر بعد از گشادن
آن بندها مقصود دوست گردانیدن شیطان است خواب را نزد نایم وآراستن وی آرام
وراحت را بروی وتنگ گردانیدن مجال حرکت بروی یضرب علی کل عقدة میزند بر هر گره
یعنی می اندازد در دل نایم علیک لیل طویل بر تو شب دراز است یا لازم گیر خواب را که شب دراز است
فارقد پس خواب کن فان استیقظ فذکر الله انحلت عقدة پس اگر بیدار شود پس ذکر گوید
خدا را میکشاید یک گره فان توضأ انحلت عقدة پس اگر وضو کند میکشاید گره دیگر
فان صلی انحلت عقدة پس اگر نماز بگزارد میکشاید گره دیگر ودر بعضی روایات عقده در اینجا بلفظ جمع
است یعنی میکشاید همه گرههای وی فاصبح نشیطا طیب النفس پس صبح میکند شادمان
پاک نفس والا اصبح خبیث النفس کسلان واگر نه بیدار شود ونه ذکر کند ونه وضو کند ونه نماز صبح

میکند بلید نفس کاهل متفق علیه وعن المغیرة قال قام النبی صلی الله علیه وسلم حتی تورمت
قدماه روایت میکند مغیرة بن شعبه که صحابی مشهور است گفت ایستاد آنحضرت در نماز شب تا آنکه
آماسید هردو قدم مبارک وی فقیل له لم تصنع هذا وقد غفر لک ما تقدم من ذنبک وما تأخر
پس گفته شد مر آنحضرت را که برای چه میکنی این همه ریاضت و میکشی اینهمه تعب و عنا و حال
آنکه آمرزیده شده است برای تو همه گناهان تو آنچه پیش رفته و آنچه پس آمده قال افلا اکون عبدا
شکورا گفت اگر گناهان همه بخشیده باشد آیا پس من نباشم بندهٔ شکرگوینده بر نعمتهای حق خصوصا
این نعمت عظیم که مغفرت ذنوبست و تحقیق اینمعنی در موضع دیگر کرده شده است متفق علیه

وعن ابن مسعود قال ذکر عند النبی صلی الله علیه وسلم گفت ابن مسعود ذکر کرده شد نزد آنحضرت
رجل مردی فقیل له ما زال نائما حتی اصبح پس گفته شد مستمر ماند آن مرد خواب کننده تا آنکه صبح کرد ما قام
الی الصلوة نایستاد برای نماز شب قال ذلک رجل بال الشیطان فی اذنیه گفت آنحضرت آن مرد یست که
شاشه کرده شیطان در گوش او او قال فی اذنه شک راویست که فی اذنیه گفت یا فی اذنه
یعنی در هر دو گوش وی یا در یک گوش وی متفق علیه بدانکه علم بحقیقت آن موکول است بعلم شارع و ممکن است حمل آن
بر ظاهر زیرا که نسبت کرده شده است اکل و شرب و ضراط و مانند آن بشیطان پس ممتنع نباشد
نسبت بول نیز و گاهی تأویل میکنند تأویلات مناسبه پس بعضی میگویند که آن مثلی است که زده است
آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای غفلت آنمرد از نماز و ناشنیدن وی آواز موذن را و تشبیه داده
بحال کسی که افتاده است بول در گوش او پس گران شده بسبب آن شنوائی او و تباه گشته حس او و بعضی
گفته اند که مراد آنست که پر کرده است شیطان گوش او را بکلام باطل و باحادیث لغو و حادث شده
بسبب آن گرانی در سمع وی از استماع دعوت حق و این دو وجه ناظر در آنست که برای نماز صبح نیز برنخاست
و اذان آن نشنید و ظاهر آنست که مراد نماز شب باشد والله اعلم پس این کنایت است از استخفاف
و اهانت زیرا که عادت است که هر که استخفاف کند خبر برا بول کند بروی و بعضی گفته اند که
کنایت است از ضرب نوم در وجود وی و تخصیص اذن بجهة بودن اوست حاسهٔ انتباه والله اعلم

وعن ام سلمة قالت استیقظ رسول الله گفت ام سلمه بیدار شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
لیلة فزعا یکشبی ترسان یقول در حالتی که میگوید بطریق تعجب از عظمت قدر حق و کبریای او
سبحان الله ماذا انزل اللیلة من الخزائن پاکی خدا را چه چیزها فرو فرستاده شده امشب از خزاین رحمت
وماذا انزل من الفتن و چه چیزها فرو فرستاده شد از فتنها و عذابها من یوقظ صواحب الحجرات

کیست که بیدار کند زنان یعنی که صاحب حجرها اند یرید ازواجه میخواهد و میداند آنحضرت بصواحب
حجرات ازواج مطهره خود را لکی یصلین تا نماز بگزارند رب کاسیة فی الدنیا عاریة فی الآخرة
بسا زن یا نفس صاحب کسوت پوشیده یا پوشانیده انواع حلی و حلل را برهنه در آخرت کسوت پوشانیدن
کسی را جامه پس کاسیه اینجا بمعنی لابسه باشد بقرینه عاریه یا محمول بر معنی خود بقصد مبالغه یعنی زن دنیا
دیگر ازرا میپوشانید و در آخرت خود برهنه است رواه البخاری وعن ابی هریرة رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ینزل ربنا تبارک وتعالی کل لیلة الی السماء الدنیا
فرود می آید پروردگار ما یعنی رحمت خاص و فضل مخصوص او هر شب باسمانی که فرودتر و پایان تر از
آسمانها است و نزد محققین نزول صفتی است از صفات الهی مثل ید و استوا و جز آن از متشابهات
که ایمان بدان باید آورد و از کیفیت آن باید ایستاد یعنی تجلی میکند وی تعالی باین صفت در وقت سحر
حین یبقی ثلث اللیل الآخر هنگامی که باقی میماند سیوم حصهٔ شب که آخر است یعنی وقت سحر
یقول میگوید او سبحانه من یدعونی فاستجیب له کیست که دعا کند مرا تا قبول کنم دعای او را
من یسألنی فاعطیه کیست که درخواست کند و بطلبد از من تا بدهم آنچه میخواهد و مطلبد
وی بدانکه دعا خواندن است چنانچه بنده گوید یا رب و در برابر وی اجابت و قبول است چنانکه
گوید پروردگار تعالی لبیک عبدی و سوال طلبیدن است و در برابر آن اعطای مطلوب است چنانکه
در وصف اسم اعظم واقع شده است که چون دعا کرده شود بوی اجابت کرده میشود و چون
سوال کرده شود داده میشود و گاهی دعا و سوال بجای یکدیگر نیز واقع میشوند من یستغفرنی فاغفر له
کیست که آمرزش خواهد از من پس بیامرزم او را متفق علیه وفی روایة لمسلم و در روایتی مر مسلم را
این زیاده آمده است که ثم یبسط یدیه پس فراخ میکند پروردگار تعالی هر دو دست خود را
یقول من یقرض غیر عدوم ولا ظلوم میگوید وی تعالی کیست که قرض دهد کسی را که نه فقیر است که مال
ندارد تا از آن قرض ادا کند و نه ظلم کننده که با وجود غنا و مال ظلم کند و حق کسی را ادا نکند هر مانع از
ادای قرض همین دو چیز است یا فقر یا ظلم و وی تعالی از آن منزه است حتی ینفجر الفجر حق تعالی
اینها را بزبان لطف و کرم میگوید تا میکشاید فجر و میدراید وقت صبح وعن جابر قال سمعت
النبی صلی الله علیه وسلم یقول ان فی اللیل لساعة لا یوافقها رجل مسلم یسأل الله فیها خیرا من الدنیا والآخرة الا
اعطاه ایاه گفت جابر بن عبد الله شنیدم آنحضرت را که میگفت بدرستی که در شب هر آینه
زمانی لطیف است که موافق نیفتد و در نیابد آن را مردی مسلمان در حالی که سوال میکند خدا را چیزی

کان ... و آخرست که ... میبود ... تعالی آن ... آن ... نیست کل لیلة و این ساعت و زمان در هر شب است نه شب مخصوص مثل شب جمعه و مانند آن بیان آنکه آن ساعت متعین است یا مبهم بعضی میگویند که مبهم است مثل شب قدر و ساعت جمعه و در بعضی روایات آمده است که آن ساعت میانه شب است رواه مسلم وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احب الصلوة الی الله تعالی صلوة داود دوست داشته شده ترین نماز نماز ها بسوی خدا نماز داود است علیه السلام واحب الصیام الی الله تعالی صیام داود و دوست داشته شده ترین روزه بسوی خدا روزه داود است وکان ینام نصف اللیل و بود داود که خواب میکرد نصف شب ویقوم ثلثه و برمیخاست و نماز میکرد دو دانک شب وینام سدسه باز خواب میکرد یکدانگ تمام شب وی علیه السلام مقسوم بود باین قسمت که اول شب تا نیم شب خواب میکرد و ثلث شب نماز میکرد و بعد از آن باز خواب میکرد پس دو حصه شب خواب میکرد و یک حصه نماز ویصوم یوما و روزه میداشت داود یکروز ویفطر یوما و روزه میکشاد روز دیگر متفق علیه مشکل در اینجا آنست که عمل سید انبیا صلی الله علیه وسلم دایم نه برین وجه بود پس احب الی الله چون باشد و آنحضرت ترک احب چون کند جوابش آنکه احبیت فعل مذکور از بعضی از وجوه است نه بجمیع وجوه از جهة بودن او اقرب باعتدال و حفظ صحت مزاج و بجهة آنچه در نوم سدس اخیر است از دفع کلفت و ملال و عدم ظهور اثر عبادت از صفرت لون و کسل آن واین در نماز است و وجه احبیت صوم داود علیه السلام در باب صیام بیاید انشاء الله تعالی و فعل سید انبیا علیه من الصلوة افضلها و اکملها بر مقتضیات اوقات و احوال بر اطوار مختلفه بود و متضمن حکم و مصالح لا یعد و لا یحصی که راجع بنفس کریم وی و امت مرحومه وی بود از اقویا و ضعفا فافهم وبالله التوفیق وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان گفت عائشه بود یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم ینام اول اللیل ویحیی آخره خواب میکرد اول شب و زنده میداشت آخر شب را یعنی بیدار میبود در وی و از بیداری تعبیر بزندگانی شب میکنند زیرا که حیات زمان بعبادت کردن است در وی و زمانیکه در وی عبادت واقع نشود گویا مرده است یا مراد زنده گردانیدن نفس است در شب بیداری و عبادت چه خواب در حکم مرگ است چنانکه گفته اند النوم اخ الموت و هر دو معنی در لفظ احیاء اللیل گفته و معنی اول ظاهر است و لفظ حدیث نیز ظاهر در آن است و در آن است ماندانکه بیان نکرد که چه مقدار از اول شب خواب میکرد و از آخر شب بیدار میبود و ظاهر در مناصفه است وگفته اند که نیم شب آنحضرت را بخواب میگذشت و نیم شب بنماز اگرچه خواب و بیداری نا و قات ... میبود

والله اعلم

والله اعلم ثم ان کانت ... بسوی ... آنحضرت را حاجتی بسوی زنان ... حاجت خود را ثم ینام میخفت خواب میکرد بی آنکه غسل کند لیکن وضو میکرد که آن طهارت نوم است فان کان عند النداء الاول جنبا پس اگر میبود نزد بانگ نخستین جنب بر تقدیر اشتغال بقضای حاجت وثب فافاض علیه الماء برمیجست پس میریخت بر بدن مبارک خود آب و مراد بندای اول اذان است و اولیت یا بنسبت اقامت است یا بنسبت اذان و اعلام که موذن بر در حضرت آمده میکرد وان لم یکن جنبا توضأ للصلوة ثم صلی رکعتین و اگر نمیبود جنب وضو میکرد برای نماز پس میگزارد دو رکعت سنت فجر متفق علیه

الفصل الثانی عن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علیکم بقیام اللیل بر شما باد بر خاستن شب برای نماز فانه داب الصالحین قبلکم بدرستیکه قیام لیل عادت و کار نیکوکاران است که پیش از شما بوده اند وهو قربة لکم الی ربکم وقیام لیل سبب نزدیکی است مر شما را بسوی پروردگار شما ومکفرة للسیئات وسبب پوشیدن است مر بدیها را مکفرة بفتح میم و سکون کاف و فتح فا بمعنی کفارت گناهان که میگویند هم باین معنی است ومنهاة بفتح میم و سکون نون عن الاثم باز دارنده است از گناهان و حسنات همه کفارت و مذهب سیئات اند و صلوة مطلق ناهی از فحشا و منکر و صلوة لیل بجهة زیادت فضلی که دارد اتم و اکمل است در آن رواه الترمذی وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة یضحک الله الیهم سه کس اند که میخندد خدای تعالی برای ایشان کنایت است از رضا و لطف و اقبال بروح و رحمت و اطلاق ضحک و اسناد آن بحضرت رب العزت در احادیث آمده و از جمله متشابهات الرجل اذا قام باللیل یکی از آن سه کس مردیست که برخیزد برای نماز شب والقوم اذا صفوا فی الصلوة دوم قوم چون صف بندند در نماز و متوجه شوند و روی آرند بجناب قرب وی تعالی والقوم اذا صفوا فی قتال العدو سیوم قوم چون صف بندند در کشتن دشمنان دین و همت بندند بر نثار کردن جان بمحبت مولی تعالی و اعلای دین وی رواه فی شرح السنة وعن عمرو بن عبسة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرب ما یکون الرب من العبد فی جوف اللیل الآخر نزدیک تر بودن پروردگار تعالی از بنده در میان شب است در جانب آخر که بعد از نیم شب است و این اقرب و اتم و اکمل است از قربیکه اشارت کرده است بوی قول وی صلی الله علیه وسلم اقرب ما یکون العبد من ربه وهو ساجد نزدیک تر بود بنده از پروردگار تعالی

الی اهله قضی حاجته ثم

من اللیل

دفعی است که بنده ساجد است آنجا بنده اقرب است بخدا بسجده و اینجا پروردگار تعالی اقرب
نزول میکند برحمت و قرب بسوی بنده و صلوة لیل جامع قربتین است فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَكُونَ
مِمَّنْ يَذْكُرُ اللَّهَ فِي تِلْكَ السَّاعَةِ فَكُنْ فرمود آنحضرت پس اگر میتوانی که باشی تو ای عمرو بن عبسه
از آن کسانیکه یاد میکنند خدا را در آن ساعت و مشاهد اند حضور مولی و نزول و قرب او را پس باش
تو از آن کسان و عمرو بن عبسه از مقربان حضرت و مجذوبان درگاه است در مبدا ظهور نبوت آنحضرت
در مکه بود و وی در وطن خود بود و در دل وی بکلی نفی توحید و کراهت بت پرستی و شرک انداخته بود پس
شنید که در مکه مردی پیدا شده است که مردم را بتوحید میخواند و از عبادت اصنام منع میکند بمکه آمد
و خبر آنحضرت پرسید آنحضرت در آنوقت بحکم الهی تعالی از نظر اعدای دین مخفی بود پرسید که در میان شما
کسی پیدا شده است که از راه و روش شما بر آمده بدین دیگر میخواند گفتند بلی دیوانه ایست که
طریقه آبا و اجداد گذاشته رسمی نو در میان آورده است **نظم** دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی دیوانه
تو هر دو جهان را چه کند گفت او را کجا توان یافت گفتند نیمشبی باشد که برآید و گرد این خانه بگردد
عمرو بن عبسه نیمشبی آمد و در استار کعبه پنهان شد ناگاه مردی را دید که پیدا شد مردی و چه مردی که
همه مردان خاک آستانه او اند که لا اله الا الله میگوید و گرد خانه میگردد عمرو بن عبسه برآمد و سلام کرد
و پرسید که چه کسی تو و دین تو چیست آنحضرت گفت من رسول خدایم و دین من لا اله الا الله است عمرو
بن عبسه گفت من نیز این را دوست میدارم پس ایمان آورد و وی سیوم یا چهارم است در دین پس آنحضرت
او را وداع کرد و گفت که پروردگار من با من وعده کرده است چون آن وعده را بسر برد نزد ما بیا عمرو
بن عبسه بمدینه آمد و صحبت داشت و بکمال رسید و ورود این حدیث در این وقت است رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ
وَقَالَ هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ غَرِيبٌ إِسْنَادًا وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
رَحِمَ اللَّهُ رَجُلًا قَامَ مِنَ اللَّيْلِ فَصَلَّى وَأَيْقَظَ امْرَأَتَهُ رحمت کند خدایتعالی بنده را که برخاست بنماز شب
پس گزارد نماز را و بیدار کرد زن خود را فَصَلَّتْ پس نماز بگزارد آن زن نیز فَإِنْ أَبَتْ نَضَحَ فِي وَجْهِهَا الْمَاءَ
پس اگر کاهلی کند و سر باز زند از برخاستن بپاشد در روی وی آب رَحِمَ اللَّهُ امْرَأَةً قَامَتْ مِنَ اللَّيْلِ
فَصَلَّتْ وَأَيْقَظَتْ زَوْجَهَا فَصَلَّى فَإِنْ أَبَى نَضَحَتْ فِي وَجْهِهِ الْمَاءَ رحمت کند خدایتعالی زنی را که برخاست
بنماز شب پس بگزارد و بیدار کرد مرد خود را پس گزارد آن مرد نماز پس اگر ابا آرد مرد بپاشد آن زن در روی وی
آب یعنی مرد و زن باید که ممد و معاون یکدیگر باشند بر طاعت همچنین هر جا که یاران و رفقا باشند
رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَالنَّسَائِيُّ وَعَنْ أَبِي أُمَامَةَ قَالَ قِيلَ گفت گفته شد یا رسول الله أَيُّ الدُّعَاءِ أَسْمَعُ

کدام دعا مسموع

کدام دعا مسموع تر است بسمع اجابت و قبول قَالَ جَوْفُ اللَّيْلِ الْآخِرِ فرمود آنحضرت دعائیکه در درون
شب کنند جانب آخر یا تقدیر کلام آنست که پرسیده شد کدام وقت مستجاب تر است دعا در وی گفت وقت
درون شب و آخر آن وَدُبُرَ الصَّلَوَاتِ الْمَكْتُوبَاتِ و پس نمازها فرض شامل است دعا را در آخر تشهد و آخر نمازها
متصل یا بعد از ذکر دعائی که ماثور است و این حدیث در باب الذکر بعد از صلوة گذشته است رَوَاهُ
التِّرْمِذِيُّ وَعَنْ أَبِي مَالِكٍ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ فِي الْجَنَّةِ غُرَفًا
يُرَى ظَاهِرُهَا مِنْ بَاطِنِهَا وَبَاطِنُهَا مِنْ ظَاهِرِهَا بدرستیکه در بهشت غرفهائی است که دیده میشود آنچه
بیرون آنهاست از درون آنها و دیده میشود آنچه درون آنهاست از بیرون آنها از غایت صفا و لطافت
و غرف بضم غین معجمه و فتح را جمع غرفه بضم غین و سکون رای مهمله منزل رفیع و خانه بالای خانه أَعَدَّهَا اللَّهُ
لِمَنْ أَلَانَ الْكَلَامَ مهیا و آماده ساخته است آنها را خدایتعالی برای کسی که نرم گوید سخن را و درشتی نکند
و با مردم بخوی نیک زندگانی کند وَأَطْعَمَ الطَّعَامَ و بخوراند طعام را و غمخواری کند گرسنگان را
و صالحان را وَتَابَعَ الصِّيَامَ و بیابی دارد روزه را مراد کثرت صیام است نه دوام آن وَصَلَّى
بِاللَّيْلِ وَالنَّاسُ نِيَامٌ و نماز گزارد در شب در حال آنکه مردم در خواب باشند که این وقت اقرب است بصفت
عبودیت و اخلاص عمل اشارت است باجتماع صفت تواضع و وجود عبادت **نظم** شرف مرد بجود و کرامت
بسجود هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود رَوَاهُ الْبَيْهَقِيُّ فِي شُعَبِ الْإِيمَانِ وَرَوَى التِّرْمِذِيُّ عَنْ عَلِيٍّ
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ نَحْوَهُ وَفِي رِوَايَتِهِ و در روایت ترمذی بجای لمن الان الکلام لِمَنْ أَطَابَ الْكَلَامَ
آمده و مراد از طیب کلام و لین کلام یکی است **الْفَصْلُ الثَّالِثُ** عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ
قَالَ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت است از عبد الله بن عمرو که گفت مرا
آنحضرت يَا عَبْدَ اللَّهِ لَا تَكُنْ مِثْلَ فُلَانٍ مباش مانند فلان نام شخص را نبرده باشند و شیخ در مقدمه
فتح الباری میگوید که واقف نشدم بر نام آن شخص در هیچ یکی از طرق این حدیث كَانَ يَقُومُ مِنَ اللَّيْلِ
فَتَرَكَ قِيَامَ اللَّيْلِ بود که بر میخاست آن فلان بنماز شب پس بگذاشت برخاستن شب را
مقصود تنبیه عبد الله بن عمرو است بر منع وی از کثرت قیام لیل و افراط در آن که مورث ملالت
و سآمت گشته منجر بترک آن گردد چنانچه از قصه وی رضی الله عنه معلوم شده است که تمام شب
قیام مینمود و قطعاً خواب نمیکرد و پدرش از آن منع میکرد پس پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم
آورد پس حضرت او را منع کرد چنانکه در احادیث آمده است فافهم مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَعَنْ عُثْمَانَ بْنِ أَبِي
الْعَاصِ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ كَانَ لِدَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ اللَّيْلِ سَاعَةٌ يُوقِظُ

نها ابا ... گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت ... از شب ساعتی که بیدار میکرد در آن ساعت
اهل و عیال خود را یقول میگفت داود علیه السلام یا آل داود قوموا فصلوا برخیزید پس نماز کنید فان
هذه ساعة یستجیب الله عز و جل فیها الدعاء زیرا که بدرستی که این ساعتی است که قبول میکند خدای
تعالی در وی دعا را الا لساحر او عشار مگر مر ساحر را و عشر ستاننده را از اموال ناس و این عشاران
مودی میباشند که بناحق اموال و اشیای مردم را میربایند و در حدیث شب نیمه شعبان نیز واقع
شده است که همه را درین شب می آمرزند الا عشار و مدمن خمر و عاق والدین و مسبل ازار را. رواه احمد

وعن ابی هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول گفت ابو هریره شنیدم آنحضرت را
که میگفت افضل الصلوة بعد المفروضة صلوة فی جوف اللیل افزون ترین نماز در ثواب نماز شب است
و در درون شب و این باعتبار زمان است و نماز در خانه افضل است باعتبار مکان سید الطایفه جنید
بغدادی را رضی الله عنه بعد از رفتن وی ازین عالم در خواب دیدند و پرسیدند چه کرد پروردگار تعالی
با تو گفت ذهبت العبارات و فنیت الاشارات و ما نفعنا الا رکیعات صلیناها فی جوف اللیل
رفت و سرگردان شد آنهمه عبارتها و سخنان که در معارف و حقایق میگفتیم و فانی شد آن اشارتها
که میکردیم و سود نکرد ما را جز آن رکعت چند که در میان شب میگزاردیم ترغیب کرد مر طالبان را باهتمام و جد
بر عبادت و ریاضت و عدم اعتداد و اعتبار طامات و ترهات صوفیه را نظم کار کن کار بگذر از گفتار
کاندرین راه کار دارد کار. رواه احمد

وعنه قال جاء رجل الی النبی و هم از ابی هریره است که گفت
آمد مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم فقال ان فلانا یصلی باللیل فاذا اصبح سرق پس گفت آن مرد که
فلان شخص نماز میکند شب پس چون صبح میکند دزدی میکند فقال پس گفت آنحضرت انه سینهاه
ما تقول بدرستی که زود باشد که باز دارد او را از دزدی آنچه میگویی تو از نماز کردن وی در شب بتوفیق
نور و برکت نورانیت نماز و برکت وی چنانکه در قرآن مجید میفرماید ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر
رواه احمد و البیهقی فی شعب الایمان

وعن ابی سعید و ابی هریرة قالا قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم اذا ایقظ الرجل اهله من اللیل فصلیا او صلی رکعتین جمیعا ابو هریره و ابو سعید هر دو روایت
میکنند که گفت آنحضرت چون بیدار گرداند مرد زن خود را پاره از شب پس بگزارند دو رکعت هر دو
او صلی شک راوی است که فصلیا گفت بلفظ تثنیه یا فصلی گفت بلفظ افراد و مراد هر دو واحد است
کتبا فی الذاکرین و الذاکرات نوشته میشوند هر دو در ذکر گویندگان مرد در مردان ذکر گوینده و زن در
زنان ذکر گوینده که مداومت دارند و مبالغه مینمایند در ذکر از جهت خصوصیت فضیلت قیام و ایقاظ

رواه ابوداود

رواه ابو داود و ابن ماجه وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اشراف امتی
حملة القرآن بزرگان امت من بردارندگان قرآن اند یعنی حافظان آن و عمل کنندگان بدان
و بشب خوانندگان آن در نماز کردن و غیر نماز چنانکه فرموده و اصحاب اللیل و آنها که ملازم و مداوم اند
بیداری شب و نماز کردن و قرآن خواندن در وی. رواه البیهقی فی شعب الایمان

وعن ابن عمر ان اباه عمر
بن الخطاب رضی الله عنهما کان یصلی من اللیل ما شاء الله روایت است از ابن عمر که پدر وی عمر بن
الخطاب میگزارد نماز شب آنچه خواسته بود خدا از مقدار شب و عدد رکعات حتی اذا کان من آخر اللیل
ایقظ اهله للصلوة یقول لهم الصلوة الصلوة تا آنکه چون میشد آخر شب بیدار میکرد اهل خود را برای نماز شب که
وقت نماز است بگزارید نماز را ثم یتلو هذه الآیة پس میخواند عمر این آیت را که وامر اهلک
بالصلوة و اصطبر علیها امر کن اهل خود را بنماز و مبالغه کن در صبر کردن بر نماز لا نسئلک رزقا
طلب نمیکنیم ما که پروردگار عالمیانیم از تو رزق را برای خود تعالی شانه یا سوال نمیکنیم که در طلب رزق
و وجه معیشت سعی کنی و تعب نمایی چنانکه باز دارد ترا از نماز نحن نرزقک و العاقبة للتقوی
ما روزی میرسانیم و عاقبت کار و خوبی آن مر متقیان راست. رواه مالک

باب القصد فی العمل

قصد و اقتصاد توسط میان طرفین افراط و تفریط و فی الصراح قصد و اقتصاد
میانه رفتن در هر چیزی فلان قصد و اقتصاد میکند در انفاق یعنی نه اسراف مینماید و نه تقتیر
و قصد در عمل محمود است بجهة آنکه موجب دوام اوست و اسلم است از عروض ملال که مفضی
گردد و ادخل است در ادای حق نفس و اهل و عیال چنانکه در احادیث آمده است

الفصل الاول

عن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یفطر من الشهر حتی یظن ان لا یصوم منه
شیئا بود آنحضرت که گاهی افطار میکرد و روزه نمیداشت از ماه تا آنکه گمان برده میشد که

و یصوم حتی یظن ان لا یفطر منه شیئا و روزه میداشت تا آنکه گمان برده میشد که

وی افطار نخواهد کرد از ماه چیزی را از بس که روزه میداشت یعنی نبود که همیشه روزه دار باشد
و افراط کند و نه آنکه دایم افطار کند تا تفریط لازم آید از هر ماه گاهی روزه میداشت
و گاهی افطار میکرد و یظن بضم مثناة تحتانیه و فتح ظا است چنانچه ترجمه کردیم و در اکثر
روایات بفتح نون و ضم ظا نیز روایت است یعنی گمان میبردیم و کان لا تشاء ان
تراه من اللیل مصلیا الا رأیته و بود آنحضرت بانحال که نمیخواستی تو که ببینی تو
او را از شب نماز گزارنده مگر آنکه میدیدی نماز گزارنده و لا نائما الا رأیته و نمیخواستی
تو که ببینی او را خواب کننده مگر آنکه میدیدی خواب کننده یعنی در شب نماز هم میکرد و خواب هم میکرد

شد تمام شب نماز میکزارد و تمام شب خواب میکرد و همین بود عمل آنحضرت قصد نه افراط و نه تفریط
چنانکه در باب قیام اللیل کذشت وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم احب الاعمال الی الله ادومها وان قل فرمود دوست داشته ترین عملها بسوی خدا
همیشه ترین آنها بود و اکرچه کم بود چه قلیل که دایم باشد موثرتر و کارکرتر افتد از عمل کثیر که کاه کاه بود
بر مثال قطره قطره از آب که دایم چکد رخنه کند بخلاف آب بسیار که کاه کاه بریزد متفق علیه
وعنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خذوا من الاعمال ما تطیقون وهم از عایشه
روایت است که کفت کفت آنحضرت بکیرید از عملها چیزی را که طاقت دارید و ایشان باشد
بر شما دایم کردن و دایم باشد بدوام آن ثواب آن فان الله لا یمل حتی تملوا زیرا که خدا تعالی
ملول نمیکردد از ثواب دادن و قطع نمیکند ثواب را تا آنکه شما ملول کردید از عمل و قطع کنید عمل را
و ملال استثقال شیء و نفور نفس از وی بعد از محبت و میل بدان و بفارسی ستوه آمدن و یمل بفتح
تحتانیه و تملوا بفتح فوقانیه و میم در هر دو مفتوح است متفق علیه وعن انس قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لیصل احدکم نشاطه باید که نماز بکزارد یکی از شما تا مدت خوش داشتن آن
و ذوق کرفتن بدان و نشاط بفتح نون شادمانی نمودن واذا فتر بفتح تا فلیقعد و چون سست کردد
و مانده شود پس باید که بنشیند و ترک دهد نماز را و در امر بقعود نه اضطجاع اباحت است که باید منتظر نشیند
تا باید که شوق و نشاط باز حادث کردد و باعث عمل شود آید و بتمام فارغ شده بخسپد بدانکه در تنشیط
و ترفیه نفس بعمل و ترک آن نزد کسل و ملال احادیث بسیار واقع شده و کرانی عمل بر نفس باعث سبب
ترک عمل و نقصان آن کردد و لیکن طالب را باید که کوشش کند و نفس را بر کثرت عمل معتاد کرداند
و بمشقت و ریاضت خوی کیرد و مانند ارباب کسل و استراحت نباشد که باندک عمل فی الحال مانده
شوند و بکذارند و بسا باشد که باعتیاد صد رکعت نماز و ده جزو از قرآن در زمان قلیل آسان
شود و نشاط افزا کردد بعد از آنکه ده رکعت کزاردن و یک جزو خواندن کران مینمود و ملالت
می افزود و بالله التوفیق متفق علیه وعن عائشة قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا نعس احدکم وهو یصلی فلیرقد چون خواب کند و پینکی زند یکی از شما در حالیکه نماز میکند پس
باید که بخواب رود یعنی سبک کند نماز را و تمام کرداند حتی یذهب عنه النوم تا آنکه برود خواب
و نعاس بضم نون کرانی خواب و اول آن و آنرا وسن بتحریک و سنه بکسر نیز کویند قوله تعالی لا تاخذه
سنة ولا نوم و آن باد لطیفی است که از جانب دماغ می آید و چشم را میپوشاند و بدل نمیرسد

رواه البخاری

وچون بدل

وچون بدل میرسد آنرا نوم کویند و رقود بمعنی نوم است و اکر برخیزد و کاری کند که
دفع خواب کند نیز مستحب است مکر آنکه نوم غالب باشد و دفع آن بدماغ و زبان کنند موجب
تقلیل آن کردد و این باختلاف اوقات و احوال معلوم میکردد فان احدکم اذا صلی وهو ناعس لا یدری
که یکی از شما چون بکزارد نماز و حال آنکه وی نعاس کننده است لا یدری لعله یستغفر فیسب نفسه
نمی داند که چه میکند و چه میکوید از افعال و اقوال نماز شاید که وی استغفار و دعا کند پس غلط کند
و بغلط دشنام کند نفس خود را و بجای اللهم اغفرلی یا اللهم ارحمنی اللهم عذبنی و العنی مثلا بر زبان آورد
متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الدین یسر بدرستی که
دین مسلمانی مبنی بر آسانی است پس سخت نکیرید آنرا بر نفوس خود و بر طریقه رهبانیه ولن یشاد
بضم یا و تشدید دال الدین احد الا غلبه و سخت نکیرد دین را هیچ یکی و قصد غلبه نکند بر وی مکر آنکه
چیره کردد دین بر وی و عاجز آید از وی عمل بدان و ایفای حق آن چنانکه در حق رهبان فرمود قال الله
تعالی فما رعوها حق رعایتها فسددوا پس چون دانستید که با دین مغالبت نمیتوانید کرد و تمام حق
آن نمیتوانید بجا آورد و آن موجب فترت عمل است لازم کیرید طریقه مستقیمه را و اقتصاد در
عمل و اختیار ای افراط و تفریط وقاربوا تاکید سددوا است و مقاربت بمعنی سداد و اقتصاد
آید فی الصراح سداد بالفتح درستی کردار و کفتار و بتشدید توفیق سداد یافتن و بعضی کویند معنی
آنست که اکر سداد نتوانید کرد پس قریب بسداد کنید و کویند قاربوا بمعنی طلب کنید قربت
خدا را و قربوا بتشدید نیز روایت است یعنی نزدیک کردانید دیکران را بدرکاه حق وابشروا
و شاد شوید و مژدکانی دهید نفسهای خود را بخیر و خوبی واستعینوا بالغدوة والروحة و یاری
جوئید در سیر و سلوک طریق حق بسیر در اول روز و در آخر روز وشیء من الدلجة و بسیر در پاره از
تاریکی اکرچه اندک باشد و غدوة روایت کرده شده است بضم بمعنی بامداد یا میان نماز بامداد تا
بر آمدن آفتاب و غداة نیز کویند بفتح بمعنی سیر در اول روز و این روایت اظهر است در معنی و روحة
بفتح سیر بعد از زوال و دلجه بفتح دال و ضم آن اسم است یا از ادلاج بتشدید دال بمعنی سیر در آخر شب
یا از ادلاج بسکون دال بمعنی سیر در اول شب و حمل بر معنی اول مناسب تر است تا اشارت بقیام
لیل و نماز تهجد کردد و این سه وقت خوشترین اوقات مسافر است و مراد آنست که بسیار مبالغه
و افراط نکنید در عمل چنانکه جمیع اوقات را استیعاب نمائید بلکه غنیمت شمارید اوقات نشاط و خوشی
را که اول روز است و آخر اوست و بعضی از شب و در میان اینها رفق و نرمی کنید بنفس تا منقطع

نکرده ... شود و بر آخرت ... ساعتی ... تا بفضل او رود
و باند ... و از وصول بمقصود عاجز آید و منقطع گردد و غبابتی دیگر آنکه حکیم مطلق بنگر که عبادات و طاعات
را متنوع ساخته تا موجب ملال نگردد و بهر ساعت بنده خود را بعملی کار فرماید و در هر عمل نورانیتی خاص و بهره و
تجلی مخصوص کند که غذای روح سالک گردد تعالی شانه وتمت نعمته رواه البخاری وعن عمر رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نام عن حزبه او عن شیء منه یعنی کسی که بخسپد و غافل گردد
از ورد شب خود و حزب بکسر حا و سکون زای در اصل نوبت ورود آب است چنانچه ورد نیز بمعنی نوبت
آید نامیده شد بآنچه بر نفس خود گرفته است بنده از نماز یا قراءت یا ذکر که هر وقت بر آن
می آید چنانچه برای خوردن آب بر حوضی یا نهری میرسد و حزب بمعنی طایفه و جماعت از آدمیان
نیز آید و مناسبت این معنی نیز ظاهر است غرض که شخصی مثلا وردی داشت که بشب بجا می آورد و فوت شد
فقراه فیما بین صلوة الفجر وصلوة الظهر پس بخواند آن ورد یعنی بجا آورد در وقتی که میان نماز
بامداد و نماز پیشین است یعنی پیش از زوال است و تخصیص بقراءت بجهة آنست که ورد اکثر از قبیل
مقروست از قرآن یا دعا یا ذکر کتب له کانما قراه من اللیل نوشته میشود برای وی
آن حزب شب که در روز میخواند گویا که خوانده است آنرا در شب و حکم ورد روز که فوت شود و در شب
خواند نیز همین است و روز و شب خلیفه یکدیگر اند و تخصیص حزب شب بذکر بحکم غالب است و اشارت
بقیام لیل و نماز شب و انه بجهة این حدیث را درین باب آورد رواه مسلم وعن عمران بن حصین قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم صل قائما بگزار نماز ایستاده فان لم تستطع فقاعدا پس اگر نمیتوانی
گزارد ایستاده بگزار نشسته فان لم تستطع فعلی جنب پس اگر نمیتوانی گزارد پس بر پهلو
این را اگر بر نماز فرض حمل کنند ظاهر است و اگر مراد نماز نافله دارند بیان افضل و اکمل است چنانچه
در حدیث آینده بیاید و قول او علی جنب دلالت دارد بر قول مختار از فقها و قول دیگر استلقا است
متوجه قبله رواه البخاری وعنه انه سال النبی صلی الله علیه وسلم عن صلوة الرجل
قاعدا و هم از عمران بن حصین است که وی پرسید آنحضرت را از نماز گزاردن مرد نشسته
قال ان صلی قائما فهو افضل گفت اگر بگزارد ایستاده پس آن افزون تر است از روی ثواب
ومن صلی قاعدا فله نصف اجر القائم و کسی که بگزارد نماز نشسته پس مر او راست نصف اجر ایستاده
نماز گزارنده ومن صلی نائما فله نصف اجر القاعد و کسی که بگزارد بر پهلو افتاده پس مر او راست
اجر نصف قاعد این حدیث محمول بر نماز نفل است زیرا که صلوة فرض نشسته اگر بی عذر باشد

بر حسب تحقیق پس حکم ... افضل ... قاعد ...
ساقط است پس افضل از قعود نبود و قاعد را نصف اجر قایم ثابت نشد و این حدیث دلالت دارد
بر جواز صلوة نایما با قدرت بر قیام یا قعود و قومی از علما بآن رفته اند و امام حسن بصری رحمة الله علیه
هم با ایشان است کذا نقل الطیبی رواه البخاری الفصل الثانی عن ابی امامة قال سمعت
النبی صلی الله علیه وسلم یقول من اوی الی فراشه طاهرا کسی که پناه آرد و شب باشی کند بسوی
جامه خواب خود در حالتی که پاک است و با وضو است و اوی بمد و بی مد هر دو آمده است و بی مد اشهر است
و فراش بالکسر و فرش بالفتح بساط افکنده وذکر الله و یاد کند خدا را حتی یدرکه النعاس
تا آنکه دریابد او را خواب لم یتقلب ساعة من اللیل بر نگردد از پهلو به پهلو در هیچ ساعتی از شب
یسال الله فیها خیرا من خیر الدنیا والآخرة در حالتی که میخواهد از خدا در آن ساعت
نیکی از نیکی دنیا و آخرت الا اعطاه ایاه مگر آنکه بدهد خدایتعالی آنکس را آن نیکی ذکره النووی
فی کتاب الاذکار بروایة ابن السنی وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
عجب ربنا من رجلین عجب دارد پروردگار ما از دو مرد یعنی عظیم و کبیر اند آن دو مرد نزد وی و بعضی
گفته اند مرضی و مثاب اند رجل ثار عن وطائه ولحافه یکی از آن دو مرد مردیست که بجست و شتاب
برخاست از فراش نرم خود که بروی خفته است و از لحاف خود که خود را بدان پوشیده است
و وطا بکسر واو و فتح آن و لحاف بکسر لام است من بین حبه واهله برجست از میان محبوب خود
و اهل خود الی صلوته بسوی نماز خود حب بکسر حا بمعنی محبوب فیقول الله لملائکته پس میگوید
خدایتعالی مر فرشتگان خود را انظروا الی عبدی ثار من فراشه ووطائه من بین حبه واهله
الی صلوته نگاه کنید بسوی بنده من که برجست از فراش خود و وطای خود از میان محبوب خود و اهل
خود بسوی نماز خود رغبة فیما عندی وشفقا مما عندی از جهة میل و خواهش نمودن در چیزیکه نزد منست
از عقاب شفق بفتحتین خوف ورجل غزا فی سبیل الله و دوم از آن دو مرد مردیست که
جنگ کرد با کافران در راه خدا فانهزم مع اصحابه پس شکست خورد با یاران خود که در جنگ باقی
بودند فعلم ما علیه فی الانهزام وما له فی الرجوع پس دانست آن مرد اثمی و ضرری که بر وی است در شکست
خوردن و گریختن و فضلی و نفعی که مر او راست در باز گشتن بجنگ فرجع حتی هریق دمه پس بر گشت
بجنگ کرد تا آنکه ریخته شد خون وی فیقول الله لملائکته انظروا الی عبدی رجع رغبة
فیما عندی وشفقا مما عندی حتی هریق دمه پس میگوید خدا بفرشتگان خود نظر کنید بسوی

بنده می‌کرد که گفت بجهت رغبت در ثواب آن که بنده من است و از جهت شوق شنیدن و نقل بیکرد
تا آنکه ریخته شد خون وی رواه فی شرح السنة الفصل الثالث عن عبد الله بن
عمرو قال حدثت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال روایت است از عبد الله بن عمرو
بن العاص گفت حدیث کرده شدم من که آنحضرت گفت صلوة الرجل قاعدا نصف الصلوة
نماز مرد نشسته ثواب وی نصف ثواب صلوة است یعنی اگر استاده گزارد قال فأتیته
فوجدته یصلی جالسا پس آمدم آنحضرت را پس یافتم او را که میگزارد نشسته فوضعت یدی
علی رأسه پس نهادم دست خود را بسر مبارک آنحضرت و گفته اند که این بر عادت عجم بوده است
در جایکه اعتبار دارند با استغراب و تعجب نمایند و نظیر آنست که بعض اعراب لحیه شریف او را می‌گرفتند
و شیخ در شرح خود گوید با وجود آن خلاف ادب و هنجار است بعض گفته اند شاید که این فعل از عبد الله
بن عمرو بیکبارگی بی قصد واقع شد از جهت تعجب و استغراب گفته اند که ظاهر آنست که این از بعد فراغ آنحضرت
از نماز کرده باشد نه در عین نماز والله اعلم فقال پس گفت آنحضرت مالک چه شده است
ترا چه میکنی تو یا عبد الله بن عمرو و گویا که آنحضرت را نیز غریب نمود این فعل و تعجب کرد
قلت حدثت گفت عبد الله بن عمرو خبر داده شدم من یا رسول الله انک قلت صلوة الرجل
قاعدا علی نصف الصلوة که تو گفته که نماز مرد نشسته واقع است بر نصف صلوة مرد و انت
تصلی قاعدا و حال آنکه تو میگزاری نشسته ترک افضل و اکمل از تو که افضل و اکمل فاضلانی و کاملانی
چون واقع شود محل تعجب است قال گفت آنحضرت اجل آری همچنین است که نماز قاعد نصف قائم است
ولکنی لست کاحد منکم ولیکن من نیستم مانند یکی از شما یعنی اینکه گفتم حکم غیر من است از امت
و من خارجم ازین حکم قبول میکند پروردگار من نماز مرا نشسته مثل نماز من استاده از جهت فضل و لطف
و کرم که بمن دارد با این مخصوص من است از جهت غایت توجه و حضور و معرفت و قرب که من دارم
بر دیگران قیاس نکنید و نه دیگران را بر من رواه مسلم وعن سالم بن ابی الجعد بفتح جیم و
سکون عین مهمله از مشاهیر تابعین و ثقات ایشان است در عهد عمر بن عبد العزیز وفات یافت
قال قال رجل من خزاعة لیتنی صلیت فاسترحت گفت سالم که گفت مردی از اصحاب که از
قبیله خزاعه بود کاشکی نماز میکردم پس راحت می‌یافتم فکأنهم عابوا ذلک علیه پس گویا که مردم دیگر
از صحابه و غیرهم که حاضر بودند عیب کردند این سخن را بر آن مرد گران آمد بر فهم ایشان فقال سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول پس گفت آن مرد چرا عیب میگیرید بر من باین سخن که از

من شنیده

من شنیده ام آنحضرت شنیدم که میگفت اقم الصلوة یا بلال ارحنا بها ای بلال راحت ده ما را بنماز
و تکبیر بر آر تا نماز بگزاریم و راحت یابیم رواه ابو داود بدانکه در معنی قول آنحضرت صلی الله علیه
وسلم ارحنا یا بلال دو وجه ذکر کرده اند یکی آنکه تکبیر بر آر ای بلال تا نماز کنیم و با دای آن از شغل قلب بدان
استراحت یابیم دوم آنکه اشتغال آنحضرت بنماز موجب راحت بوده با دای آن و مناجات
حق از تعب اعمال دنیویه و مباشرت خلق خلاصی می یافت و لهذا فرمود جعلت قرة عینی فی الصلوة
و میان این دو معنی فرق است با آنکه راحت در اول برای فقد و وجود طاعت و امتثال امر و خلاص
از تعب شغل و تعلق قلب بوی است و در ثانی بوجود صلوة و ذوق مناجات و شهودی که حاصل میشد
در آن و شک نیست که حمل بر معنی ثانی انسب و الیق است بمقام آنحضرت صلی الله علیه وسلم و قول
رجل خزاعی ناظر در معنی اول است و لهذا عیب گرفتند بر وی و ممکن است که مراد وی همان معنی ثانی باشد
یعنی نماز بکنیم و استراحت یابیم بوی از اشتغال بما سوی الله فافهم و بالله التوفیق باب الوتر ٥
اختلاف در وتر میان علما از دو وجه است اول آنکه سنت است یا واجب اکثر ائمه و ابو یوسف
و محمد و اصحاب ما بر آنند که سنت است و نزد امام ابو حنیفه واجب است نه بمعنی فرض و بروایتی
از وی فرض و بروایتی سنت نیز آمده و صحیح قول اول است و گفته اند که با وجود سنیت وی قضا او
واجب است اختلاف ثانی آنکه وتر یکرکعت است یا سه رکعت و پنج و هفت رکعت نیز آمده است نزد اکثر
ائمه یکرکعت و نزد ما سه رکعت و احادیث در هر دو جانب وارد و آنها که یکرکعت گویند دو رکعت
پیش از وی می گزارند و سلام دهند و اگر نگزارند مکروه است از امام احمد پرسیدند که
در وتر چه گوئی گفت اکثر احادیث در یکرکعت است و من هم باین قائلم و در وقت دیگر پرسیدند
گفت سلام دهید در دو رکعت و اگر نه دهید بزبان بنیت ندارد و بعضی از شافعیه مبالغه کرده اند
در تزییف قول به سه رکعت و حق آنست که احادیث کثیره و آثار صحیحه در وی آمده است و
کلام در باب وتر بسیار است و دلایل وجوب آن و بودن آن یکرکعت یا سه رکعت در شرح
کتاب شرح سفر السعاده بتفصیل مذکور است الفصل الاول عن ابن عمر
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة اللیل مثنی مثنی نماز شب دوگان دوگان
است فاذا خشی احدکم الصبح پس چون بترسد یکی از شما طلوع صبح را صلی رکعة واحدة
توتر له ما قد صلی بگزارد یک رکعت را که وتر گرداند این یکرکعت برای وی چیزی را که گزارده
است از نماز شب و وتر بمعنی طاق است مقابل جفت است از عدد چون دو دو گزارده است

بیهقی و اوقع معتبر بیک رکعت که با وی ضم کنند وتر میگردد و در حدیث آمده است که ان الله
وتر یحب الوتر سبب شد و غیت وتر این است و گاهی تمام نماز شب را نیز وتر میگویند و ظاهر
مفهوم این حدیث همین است و قول او فاذا خشی احدکم الصبح گویا اشارتست بتطویل نماز شب
تا نزدیک وقت صبح و الا ادای وتر موقوف بخوف طلوع صبح نیست فافهم متفق علیه وعنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم الوتر رکعة من آخر اللیل وتر یکرکعت است از آخر شب بهمان
طریق که دو رکعت پیش از وی بگزارد و سلام دهد بعد از وی یکرکعت بگزارد و این حدیث دلیل بودن
وتر است یکرکعت و احادیث دیگر که دلالت بر سه رکعت دارد نیز باید و قول وی من آخر اللیل اشارتست
بانکه وتر باید که آخر نماز شب باشد و کلام درین نیز باید رواه مسلم وعن عائشة قالت کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم یصلی من اللیل ثلث عشرة رکعة بود آنحضرت که میگزارد از شب
سیزده رکعت یوتر من ذلک بخمس وتر میکرد از میان سیزده رکعت به پنج رکعت متصل
لا یجلس فی شیء الا فی آخرها نمی نشست در هیچ رکعتی برای تشهد از ان پنج رکعت مگر در آخر آن
بتحقیق معلوم شده است که نماز آنحضرت در شب بر وجوه متعدده بوده است یکی از آن وجوه
اینست که هشت رکعت میگزارد دوگان دوگان بچهار سلام و پنج رکعت میگزارد متصل
وتر بیک تشهد و بیک سلام و این حدیث صریح است در وصل پنج رکعت بیک جلوس و اختلاف است فیه
میان فقها و آنها که قایل نیستند بدان تاویل عدم جلوس بعدم سلام میکنند و میگویند مراد بجلوس
اینجا سلام است یعنی سلام نمیداد مگر در آخر و در بعضی روایات آمده است لا یسلم الا فی آخرهن
و وصل اکثر از چهار رکعت بیک سلام جایز است باتفاق و نزد ما جایز است تا هشت رکعت
متفق علیه وعن سعد بن هشام انصاریست تابعی جلیل القدر حسن بصری از وی روایت دارد
و حدیث وی نزد اهل بصره است و بود مشهور میان ایشان بیرون آمد بهند و غزا کرد و شهید شد
بمکران و وی ابن عم انس بن مالک است قال انطلقت الی عائشة فقلت گفت رفتم بسوی عائشه
پس گفتم یا ام المؤمنین انبئینی عن خلق رسول الله ای مادر مومنان بیاگاهان مرا از خوی
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قالت الست تقرأ القرآن گفت عائشه آیا نیستی تو که میخوانی
قرآن را قلت بلی من گفتم آری میخوانم قرآن را قالت فان خلق نبی الله گفت عائشه پس بتحقیق
که خوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان القرآن بود قرآن یعنی آنچه در قرآن از اخلاق عظیمه و صفات
حمیده مبین و مذکور است آنحضرت بدان متخلق و متصف بود و بعضی گویند که مراد آنست که خلق او

مذکور است

مذکور است در قرآن در قول وی سبحانه و انک لعلی خلق عظیم قلت گفتم یا ام المؤمنین
انبئینی عن وتر رسول الله بیاگاهان مرا از وتر یعنی از نماز شب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
و کیفیت آن و عدد آن فقالت پس گفت عائشه رضی الله عنها کنا نعد له سواکه و طهوره
بودیم ما که اهل خانه آنحضرتیم مهیا و آماده میداشتیم برای وی مسواک او را و آب وضوی او را طهور
بفتح طا است فیبعثه الله ما شاء ان یبعثه من اللیل پس میبر انگیخت و بیدار میکرد
آنحضرت را خدای تعالی آنقدر که میخواست که بیدار کند او را از شب فیتسوک و یتوضأ
و یصلی تسع رکعات پس مسواک میکرد و وضو میساخت و میگزارد نه رکعت را لا یجلس
فیها الا فی الثامنة نمی نشست درین نه رکعت مگر در رکعت هشتم فیذکر الله و یحمده و یدعوه
پس ذکر میکرد خدا را و حمد میگفت او را و دعا میکرد او را یعنی تشهد میخواند و در تشهد ذکر و حمد و دعا است
ثم ینهض و لا یسلم پس بر میخاست و سلام نمیداد فیصلی التاسعة پس میگزارد رکعت نهم
ثم یقعد پس می نشست برای تشهد فیذکر الله و یحمده و یدعوه این طریق دیگر است از طریق
تهجد آنحضرت و درین طریق متعین است که لا یجلس محمول بر ظاهر است و از جلوس سلام مراد نیست
و الا بحکم استثنا لازم آید که در ثامنه سلام میداد و بتحقیق تصریح کرده که در وی می نشست و
سلام نمیداد ثم یسلم تسلیما یسمعنا پس سلام میداد سلام دادنی که میشنوانید ما را ثم یصلی
رکعتین بعد ما یسلم و هو قاعد پس میگزارد دو رکعت بعد از سلام دادن در حالتی که وی
نشسته است فتلک احدی عشرة رکعة یا بنی پس آن یازده رکعت است ای پسرک من
فلما اسن پس هرگاه که بزرگسال شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اخذ اللحم و گرفت
گوشت را و تن دار شد و ضعیف شد در آخر عمر و شیخ ابن حجر گفت که پیش از رحلت بیکسال
اوتر بسبع وتر کرد بهفت رکعت و صنع فی الرکعتین مثل صنیعه فی الاولی و کرد در دو رکعت
مانند فعل او در صورت نخستین فتلک تسع یا بنی پس مجموع نه رکعت بود ای پسرک من چنانکه
در صورت اولی یازده بود و کان نبی الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی صلوة احب
ان یداوم علیها و بود آنحضرت چون میگزارد نمازی را دوست میداشت که همیشگی
کند بر آن و اکثر میگزارد آنرا از جهت محبتی که بفعل صلوة داشت و این منافات ندارد با آنکه
گفته اند که فعل نوافل آنحضرت تارة فتارة بود و لازم نمیگرفت تا بر امت واجب نگردد
و کان اذا غلبه نوم او وجع عن قیام اللیل صلی من النهار ثنتی عشرة رکعة و بود آنحضرت

بچیزی غلبه میکرد او را خواب شب یا دردی یا بیماری مانع می آمد از نماز شب بنماز شب میگزارد
در روز دوازده رکعت در روز و آن تفصیل بود که گاهی سیزده میگزارد و گاهی یازده
یا نه یا هفت. ولا اعلم نبي الله ونمیدانم پیغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم قرأ القرآن كله في ليلة
که خوانده باشد قرآن را تمام در یک شب. ولا صلى ليلة الى الصبح ونمیدانم که نماز گزارده باشد
تمام شب تا وقت صبح. ولا صام شهرا كاملا غير رمضان. ونمیدانم که روزه داشته باشد ماه تمام
جز رمضان. عائشه صدیقه اسناد بعلم خود کرده احتیاطا و گفت من نمیدانم وشاید که در غیر نوبت
او یا در بعضی احیان مانند سفر وغیر میکرده باشد والله اعلم. رواه مسلم. تنبیه بدانکه گزاردن
دو رکعت بعد از وتر در احادیث بسیار آمده است ولیکن این با حدیث اجعلوا آخر صلوتکم بالليل وترا
بظاهر معارض می افتد وتحقیق مشکل شده است این بر بسیاری از علما پس امام مالک منکر شده
حدیث رکعتین بعد الوتر را وگفته صحیح نشده است این حدیث وامام احمد گفت من نمیگزارم این دو رکعت را
ومنع نیز نمیکنم کسی را از آن وجماهیر علما قایل اند بدان از جهت ورود آن در احادیث صحیحه ومیگویند که
آنحضرت بهمین جهت گزارد تا بدانند که تنفل بعد از وتر جایز است پس حدیث اجعلوا آخر صلوتکم وترا
محمول بر استحباب بود نه بر وجوب باز اختلاف است که آیا گزاردن دو رکعت بعد از وتر اول الليل بود یا آخر
پس حدیث ابو امامه مطلق واقع شده وبهمین مقدار گفته که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد از
وتر میگزارد ونگفته که اول شب یا آخر وحدیث ثوبان دلالت میکند که آن بر تقدیر گزاردن وتر است
در اول الليل واین هر دو حدیث در آخر باب بیاید وحدیث بخاری ومسلم وموطا دلالت دارند که
بر تقدیر قیام لیل بود وهو الصحیح وبعضی علما گفته اند که این دو رکعت ملحق بوتر بود وجار مجرای سنت
راتبه وتر اند خصوصا بر قول کسی که قایل است بوجوب آن چنانکه وتر نهار که نماز مغرب است
مشفوع است بدو رکعت وتر شب نیز بدان مشفوع شد بعد از آن بدانکه نیت تشفیع وتر بر تقدیر
ایثار اول الليل چنانکه بعضی مردم میکنند بگزاردن دو رکعت نشسته در حکم یک رکعت چیزی نیست
وناقض ومبطل وتر است بی ضرورت با وجود ثبوت جواز صلوة بعد الوتر وبر تقدیر اگر وتر
اول شب بگزارند بعد از آن بقیام لیل توفیق یابند نماز تهجد بگزارند حاجت باعادت وتر نبود
وقول مختار همین است صرح به الشیخ ابن الهمام وبتحقیق وارد شده است لا وتران في ليلة واحدة
وعن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اجعلوا آخر صلوتكم بالليل وترا بگردانید
آخر نماز خود در شب وتر بشرح این در ضمن بیان حدیث حاصل شد. رواه مسلم. وگفته اند که بجا

نیز در باب وتر این وصیت کرده است. وعن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم
قال بادروا الصبح بالوتر شتابی کنید ودریابید صبح را مسبوق بوتر یعنی بگزارید وتر را پیش از
طلوع صبح ودر حدیث ترمذی آمده است وتر کنید پیش از آنکه صبح کنید ودر حدیث دیگر
آمده است که چون طلوع کند فجر رفت نماز شب پس بگزارید وتر پیش از فجر ودر روایتی آمده که
نیست وتر بعد صلوة صبح ومراد ادای آن خواهد بود والا قضا جایز است در وقت صبح چنانکه
در فصل ثانی از حدیث زید بن اسلم بیاید وخود قضا جایز است در هر وقت که باشد با رعایت
ترتیب. رواه مسلم. وعن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من خاف ان
لا يقوم من آخر الليل فليوتر اوله. کسی که میترسد که نمیتواند برخاست از آخر شب پس باید که
بگزارد وتر را اول شب وبخسپد. ومن طمع ان يقوم آخره فليوتر آخر الليل. وکسی که امید دارد
که میتواند برخاست آخر شب واعتماد دارد بر بیدار شدن پس باید که وتر کند آخر شب
فان صلوة آخر الليل مشهودة. زیرا که بدرستی که نماز آخر شب گواهی داده شده است بفضیل و
کرامت وی حاضر میشوند در وی ملائکه رحمت ودر روایتی مشهودة محضورة. وذلک
افضل. ووتر در آخر شب فاضله است از وتر اول شب ازین حیثیت که مذکور شد وتواند
اگر چیزی عارض گردد در حق خصوص شخصی وتر اول اولی واحوط والیق بحال باشد ودر حدیث ابی داود
از ابی قتاده آمده است که رسول خدا گفت مر ابی بکر صدیق را تو چه وقت وتر میکنی گفت
اول شب وگفت مر عمر را تو کی میکنی گفت آخر شب پس گفت مر ابو بکر را که اخذ کرد این بحذر وگفت مر
عمر را گرفت این بقوت ومیفرمود آنحضرت مر ابو هریره را که وتر اول شب بگزار پیش از خسپیدن
زیرا که اول شب بیدار میبود واحادیث که از حضرت میشنید یاد میگرفت. رواه مسلم.
وعن عائشة رضي الله عنها. قالت من كل الليل اوتر رسول الله. گفت عائشه از همه شب
وتر کرده است پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم من اوله واوسطه وآخره. اول شب ومیانه شب و
آخر شب. وانتهى وتره الى السحر. ومنتهی شد وثابت ومقرر گشت وتر وی در آخر عمر تا وقت سحر
وآخر شب. متفق عليه. وعن ابي هريرة قال اوصاني خليلي گفت ابو هریره اندرز کرد مرا
دوست جانی من که محبت وی در درون دل من جا گرفته است صلی الله علیه وسلم بثلث
بسه خصلت. صيام ثلاثة ايام من كل شهر یکی روزه داشتن سه روز از هر ماه هر سه روز که باشد
ودر اکثر روایات از میانه شهر واقع شده که آن را ایام بیض خوانند چنانکه در کتاب الصوم بیاید

در کعتي الضحى دوم دو رکعت بعد از برآمدن آفتاب و بلند شدن آن و بر طلب صلوة الضحى
این قبل صلوة ضحى است و اکثرش تا دوازده است و گویا که این مخصوص بحال ابی هریره بود و ان اوتر
قبل ان انام سیوم آنکه بگزارم وتر پیش از آنکه خواب کنم و گفته اند که سببش آنست که وی
رضی الله عنه مشغول بود اول شب بحفظ احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم و استحضار
محفوظات خود که بشنیده از صحابه دیگر داشت و جزو کثیر از شب وی میگذشت که قیام آخر شب
بآن متعسر بود و همین است سبب در اقتصار نیز بر دو رکعت ضحی نه زیاده و ازینجا معلوم میشود که اشتغال بعلم
دین افضل است از عبادت حکایت یاد دارم از بعضی اساتذه خود که میفرمود در بعضی از روایات
فقهیه آمده است که مستحب است مر طالب علم را دو رکعت بعد از وتر که بگزارد اول شب و ظاهر شد در آن وقت
وجه تخصیص این حکم بطالب علم اکنون که بر حدیث اطلاع افتاد ظاهر شد وجه آن نیز بآنکه طالب علم
در اول شب مشغول است بتکرار علم و حفظ آن چنانکه حال ابو هریره بود و این دو رکعت قائم مقام
نماز شب میگردد چنانکه در آخر فصل ثالث بیاید مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ

الفصل الثاني

عن غضیف بضم غین و فتح ضاد معجمتین و فا بن الحارث زمان آنحضرت را صلی الله علیه وسلم دریافته و در صحبت
وی اختلاف است و وی گفته که بودم در عهد آنحضرت و بیعت کردم با وی و مصافحه کرد آنحضرت مرا
و روایت کرد از عمر و ابی ذر و عایشه قَالَ قُلْتُ لِعَائِشَةَ أَرَأَيْتِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
كَانَ يَغْتَسِلُ مِنَ الْجَنَابَةِ فِي أَوَّلِ اللَّيْلِ أَمْ فِي آخِرِهِ آیا دیدی تو مر آنحضرت را که بود که غسل میکرد از جنابت
در اول شب یعنی از جماع متصل یا در آخر شب که جماع میکرد و می خسپید و چون برای نماز تهجد بر میخاست
غسل میکرد قَالَتْ عَائِشَةُ رُبَّمَا اغْتَسَلَ فِي أَوَّلِ اللَّيْلِ وَرُبَّمَا اغْتَسَلَ فِي آخِرِهِ گفت عائشه بسا بود
که غسل میکرد آنحضرت در اول شب و بسا که غسل میکرد در آخر شب قُلْتُ غضیف میگوید
گفتم من اللَّهُ أَكْبَرُ خدا بزرگتر است از آنکه گران سازد بار بندگی بر بندگان خود الْحَمْدُ لِلَّهِ
الَّذِي جَعَلَ فِي الْأَمْرِ سَعَةً سپاس و ستایش مر خدای را که گردانید در کار دین گشادگی و فراخی
قُلْتُ كَانَ يُوتِرُ أَوَّلَ اللَّيْلِ أَمْ فِي آخِرِهِ گفتم وتر میکرد آنحضرت اول شب یا آخر شب
قَالَتْ رُبَّمَا أَوْتَرَ فِي أَوَّلِ اللَّيْلِ وَرُبَّمَا أَوْتَرَ فِي آخِرِهِ گفت عائشه بسا که وتر میکرد در اول
شب و بسا که وتر میکرد در آخر شب قُلْتُ اللَّهُ أَكْبَرُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِي الْأَمْرِ سَعَةً قُلْتُ
كَانَ يَجْهَرُ بِالْقِرَاءَةِ أَمْ يَخْفِتُ گفتم بود آنحضرت که بلند میخواند یا پست میخواند قرآن را در
نماز شب یا مطلق قَالَتْ رُبَّمَا جَهَرَ بِهِ وَرُبَّمَا خَفَتَ گفت عائشه بسا که بلند میخواند و بسا که

میخواند

و خفت آنگاه پست میخواند آواز را پنهان کرد قُلْتُ اللَّهُ أَكْبَرُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِي الْأَمْرِ
سَعَةً تنبیه کرد بر آنکه وسعت امر در تکالیف نعمتی عظیم و رحمتی واسع است که واجب است بندگان
شکر آن گفتن و چنانکه امر فرمود اختلاف امتی رحمة و اختلاف اکثر از تعدد و تنوع افعال پیغمبر آمده است
صلی الله علیه وسلم و متضمن وی شفقت بر امت و توسع امر بر ایشان و از اختلاف مجتهدین در استنباط
احکام و همه خیر محض و موجب زیادت و کمال در دین و سبب مزید انوار و تخفیف اوزار
رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَرَوَى ابْنُ مَاجَةَ الْفَصْلَ الْأَخِيرَ روایت کرد تمام این حدیث را ابو داود
و روایت کرد ابن ماجه فصل اخیر را یعنی آنچه متعلق است بقراءت وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
أَبِي قَيْسٍ نام ابو موسی اشعریست غالب آمده بر وی کنیت قَالَ سَأَلْتُ عَائِشَةَ بِكَمْ كَانَ رَسُولُ
اللَّهِ گفت پرسیدم عایشه را بچند رکعت بود که پیغمبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُوتِرُ وتر میکرد
قَالَتْ گفت عایشه كَانَ يُوتِرُ بود آنحضرت که وتر میکرد بچهار و سه یعنی چهار رکعت
میگزارد و بعد از وی سه رکعت وتر پس مجموع هفت رکعت باشد وَسِتٍّ وَثَلَاثٍ و وتر میکرد
بشش و سه که مجموع نه باشد وَثَمَانٍ وَثَلَاثٍ و بهشت و سه که یازده باشد وَعَشْرٍ وَثَلَاثٍ
که سیزده باشد وَلَمْ يَكُنْ يُوتِرُ بِأَنْقَصَ مِنْ سَبْعٍ و نبود که وتر کند بکمتر از هفت که چهار و سه است
وَلَا بِأَكْثَرَ مِنْ ثَلَاثَ عَشْرَةَ و نمیگزارد به بیشتر از سیزده که ده و سه است و این حدیث ظاهر
صریح است در وتر به سه رکعت و احادیث دیگر نیز درین باب آمده است که در شرح مذکور است
رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَعَنْ أَبِي أَيُّوبَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْوِتْرُ حَقٌّ عَلَى
كُلِّ مُسْلِمٍ وتر ثابت و لازم است بر هر مسلمان فَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يُوتِرَ بِخَمْسٍ فَلْيَفْعَلْ
پس کسی که دوست دارد که وتر کند به پنج رکعت پس باید که بکند و باین رفته است سفیان
ثوری و بعضی ائمه دیگر وَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يُوتِرَ بِثَلَاثٍ فَلْيَفْعَلْ و کسی که دوست دارد که وتر کند به سه
رکعت پس باید که بکند و این مذهب امام ابو حنیفه و اصحاب اوست وَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يُوتِرَ بِوَاحِدَةٍ
فَلْيَفْعَلْ و کسی که دوست دارد که وتر کند بیک رکعت پس باید که بکند و این مذهب امام شافعی و دیگر
ائمه است رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَالنَّسَائِيُّ وَابْنُ مَاجَةَ وَعَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ وِتْرٌ يُحِبُّ الْوِتْرَ خدا وتر است و دوست میدارد وتر را
فَأَوْتِرُوا يَا أَهْلَ الْقُرْآنِ پس وتر کنید یعنی بگردانید نماز خود را در شب تر بضم یک رکعت یا سه
رکعت بدان ای اهل قرآن یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید بقرآن و تصدیق کرده اید بدان

بأربع وثلث ص

ومتولی حفظ و تلاوت او نیز تنبیه است بر ملازمت قیام لیل و آداب قرآن خواندن چنانچه امر فرمود حق سبحانه حبیب خود را بقول خود ورتل القرآن ترتیلا بدانکه وتر بکسر واو و فتح آن عدد فرد را گویند و اطلاق کرده میشود بر حق سبحانه بمعنی فرد در ذات خود که قبول نمیکند انقسام را و در صفات بمعنی بی مثل و مانند و در افعال بمعنی آنکه شریک و معین ندارد پس وی سبحانه وتر است بمعنی فردانیت و باین مناسبت دوست میدارد وتر را و ثواب میدهد بر آن اگر از قبیل افعال باشد و آنحضرت رعایت میکرد آنرا و این را امثله بسیار است در شرع کما لا یخفی علی المتتبع رواه الترمذی و ابو داود والنسائی وعن خارجة بخای معجمه و جیم بن حذافه صحابی قرشی عدوی است معدود است در فرسان قریش و او را با هزار سوار برابر میداشتند بیاری عمرو بن العاص از امیر المؤمنین عمر سه هزار سوار کمک طلبیده بود عمر سه کس فرستاد خارجه بن حذافه را و زبیر بن عوام را و مقداد بن اسود را قال خرج علینا رسول الله گفت بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وقال و گفت ان الله امدکم بصلوة بدرستی که خدای تعالی مدد کرده است شما را بنمازی یعنی زیاده کرده است بر نماز پنجگانه نمازی دیگر را و امداد در پی فرستادن یکی را بر دیگری برای تقویه و برای تاکید و در روایتی زادکم آمده و در بعضی آن امرکم بهی خیر لکم من حمر النعم این چنین نمازی که بهتر است شما را از چارپایهای سرخ مراد از آن سرخ است که اعز و انفس اموال است نزد عرب یعنی بهتر است از متاع دنیا و زینت آن که محبوب است نزد شما و حمر بضم حا و سکون میم جمع احمر است و بضم میم جمع حمار است الوتر آن نماز کدام است وتر است جعله الله لکم فیما بین صلوة العشاء الی ان یطلع الفجر گردانیده است و مشروع ساخته است آنرا خدای تعالی برای شما در وقتی که میان نماز عشا است تا آنکه طلوع کند فجر باین حدیث استدلال کرده اند بوجوب وتر رواه الترمذی و ابو داود وعن زید بن اسلم از اکابر تابعین است مولی عمر بن الخطاب ثقه عالم فقیه عابد می نشستند در مجلس وی زیاده بر چهل کس از فقها امام مالک و سفیان ثوری و ابن عیینه و ایوب سجستانی از وی روایت کرده و امام علی زین العابدین بن الحسین پیش او میرفت و حدیث میشنید گفتند یا ابن رسول الله تو که بهترین مردم و فاضلترین اهل بیت باشی نزد زید بن اسلم که از موالی است میروی فرمود علم باید طلبید هر جا که باشد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نام عن وتره فلیصل اذا اصبح کسی که خواب کرد و غافل ماند از وتر خود پس باید که بگزارد وتر را و قضا کند آنرا وقتی که صبح کند رواه الترمذی مرسلا وعن عبد العزیز

بن جریج بضم جیم اول و فتح را و سکون یا قال سألنا عائشة بای شیء کان یوتر رسول الله گفت پرسیدیم عائشه را که کدام سوره بود که وتر میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قالت کان یقرأ فی الاولی گفت عائشه که بود آنحضرت که میخواند در رکعت نخستین بسبح اسم ربک الاعلی وفی الثانیة و میخواند در رکعت دوم بقل یا ایها الکافرون وفی الثالثة و در رکعت سیوم بقل هو الله احد والمعوذتین بکسر واو مشدده نام قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس است رواه الترمذی و ابو داود ورواه النسائی عن عبد الرحمن بن ابزی بفتح همزه و سکون موحده و ابزی صحابی صغیر است و والی خراسان بود از جانب امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه ورواه احمد عن ابی بن کعب والدارمی عن ابن عباس ولم یذکرا والمعوذتین و ذکر نکرده اند احمد و دارمی معوذتین را بلکه تنها قل هو الله احد و ترمذی گفته عمل اکثر علما از صحابه و من بعدهم همین است که تنها قل هو الله احد بخوانند و شیخ بن الهمام گفته اصحاب ما همین را اخذ کرده اند انتهی اما آنچه بعضی مردم از اهل دیار ما در رکعت اول سورهٔ انا انزلنا میخوانند آنرا روایتی در اخبار و آثار یافته نشده است و میگویند که در بعضی روایات فعهب آمده است وعن الحسن بن علی روایت است از امام حسن بن علی رضی الله عنهما قال گفت حسن علمنی رسول الله تعلیم کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کلمات اقولهن فی قنوت الوتر دعای مشتمل بر چند کلمه که میگویم و میخوانم آنرا در قنوت وتر احتمال دارد که تعلیم آنحضرت آن بود که آنرا در وتر خوانند و احتمال دارد که آنحضرت این دعا را بوی تعلیم کرده و وی رضی الله عنه خوش داشت که در قنوت بخواند ظاهر عبارت ناظر در همین معنی است ولیکن میگویند که در بعضی روایات آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود اجعلها فی وترک این روایت غریب است و قنوت شافعیه همین است در وتر و فجر و نزد ما اللهم انا نستعینک است و گفته اند افضل آنست که هر دو بخوانند و در باب قنوت بتفصیل بیاید اللهم اهدنی فیمن هدیت خدایا راه راست نما مرا در میان کسانیکه راه راست نموده وعافنی فیمن عافیت و عافیت ده مرا در ضمن آنکسانیکه عافیت داده ایشان را و مراد بعافیت سلامت است از جمیع آفات دنیا و آخرت وتولنی فیمن تولیت و دوست دار مرا و متولی امر من باش و برزند لطف و کرم خود در گیرها مرا وبارک لی فیما اعطیت و برکت و زیادتی ده مرا در چیزی که داده از نعمتها وقنی شر ما قضیت و نگاهدار مرا از بدی آنچه قضا کرده و تقدیر نموده طلب وقایت ازین باعتبار ظاهر اسباب و آلات است که در لایزال محو و اثبات در آن جاری است

فإنك تقضي ولا يقضى عليك بدرستی که تو حکم میکنی بهرچه میخواهی و حکم کرده نمیشود بر تو إنه لا يذل من واليت بدرستی که شان اینست که خوار نمیشود کسی که دوست میداری تو او را ولا يعز من عاديت و گرامی و غالب نمیشود کسی که دشمن داری تو او را تباركت ربنا وتعاليت بزرگی تو ای پروردگار ما و بلندی و تمنی این کلمات را نیز زیاده کرده فلك الحمد على ما قضيت نستغفرك اللهم ونتوب إليك رب اغفر لي وارحم وأنت خير الراحمين و در روایات وی ختم بدرود نیز آمده بصیغه وصلى الله على النبي محمد وآله وسلم رواه الترمذي وأبو داود والنسائي وابن ماجة والدارمي وعن أبي بن كعب قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا سلم في الوتر قال بود آنحضرت چون سلام میداد در وتر میگفت سبحان الملك القدوس رواه أبو داود والنسائي وزاد و زیاده کرده است نسائی این لفظ را که ثلاث مرات يطيل یعنی میگفت سبحان الملك القدوس را سه بار در حالتی که دراز میکرد آواز خود را یعنی در بار سیوم چنانکه بیان میکند آنرا روایت دیگر که میگوید و في رواية للنسائي عن عبد الرحمن بن أبزى عن أبيه قال كان يقول إذا سلم سبحان الملك القدوس ثلاثا ويرفع صوته بالثالثة سه بار میگفت و بلند میکرد آواز خود را در مرهٔ ثالثه یا بکلمهٔ ثالثه و در این حدیث دلیل است بر مشروعیت جهر بذکر و آن ثابت است بی شبهه لیکن اخفا افضل است در غیر آنچه وارد است در وی جهر وعن علي رضي الله عنه أن النبي صلى الله عليه وسلم كان يقول في آخر وتره روایت است از امیر المومنین علی که آنحضرت میگفت در آخر وتر خود یعنی در اعتدال بعد از رکوع و امام احمد باین قایل است و بعضی گفته اند مراد بعد از سلام است و بعضی گفته اند پیش از سلام است در تشهد و بعضی گفته اند در سجود اللهم إني أعوذ برضاك من سخطك وبمعافاتك من عقوبتك وأعوذ بك منك لا أحصي ثناء عليك أنت كما أثنيت على نفسك ترجمه این در باب السجود بوضوح پیوسته است رواه أبو داود والترمذي والنسائي وابن ماجة

الفصل الثالث عن ابن عباس قيل له گفته شد مر ابن عباس را هل لك في أمير المؤمنين معاوية آیا هست ترا میل و رغبت و محبت در معاویه با وجود صدور این فعل نامشروع از وی که ما أوتر إلا بواحدة وتر نکرد مگر بیک رکعت ظاهر این قایل نمیداشت که وتر بیک رکعت مشروع است قال گفت ابن عباس أصاب صواب کرده است معاویه و درست رفته است إنه فقيه بدرستی که وی فقیه و عالم است بشریعت وفي رواية و در روایتی اینچنین آمده است که قال ابن أبي مليكة بضم میم و فتح لام و سکون تحتانیه که تابعی ثقه است أوتر معاوية بعد العشاء بركعة وتر گزارد معاویه

بعد از نماز عشا بیک رکعت وعنده مولى لابن عباس و نزد وی معاویه مولائی بود مر ابن عباس را فأتى ابن عباس پس آمد آن مولی ابن عباس فأخبره پس خبر داد ابن عباس را بآنچه دیده بود از معاویه از گزاردن وی بیک رکعت فقال دعه فإنه قد صحب النبي پس گفت ابن عباس بگذار معاویه را و تخطیه و اعتراض مکن زیرا که وی صحبت داشته است با پیغمبر صلى الله عليه وسلم رواه البخاري بدانکه این یک رکعت واحده یا مستقل بود بی تقدیم شفع بر وی پس بی شک محل انکار است و آنرا ابتیرا میگویند که منهی عنه است باتفاق یا با تقدیم شفع است چنانکه عامهٔ ائمه بدان قایل اند و ظاهر احتمال ثانی است چنانکه از تصویب ابن عباس معاویه را بجهة صحبت وی مر حضرت را صلى الله عليه وسلم ظاهر میگردد زیرا که آنچه موافق سنت است همین است و احتمال دارد که اول باشد چنانکه تصویب بجهة فقاهت ناظر در آنست یعنی ممکن است که رای وی بآن رفته باشد و از سنت آنرا استنباط کرده و ابن عباس از تلمیذ امیر المومنین علی است و اخذ علم از وی کرده و با وجود مراعات جانب معاویه مینمود و مدارات میکرد و بارها در وقت نزاع وی با علی گفتی که شتابی مکن اگر از آنحضرت صلى الله عليه وسلم وعدی و بشارتی داری صبر کن و منتظر باش و اگر نه نزاع و خلاف حق لایق نیست چنانکه بشارت داده اند ما را بخلافت در اعقاب او منتظر وعده نشسته ایم تا وقت در رسد والله أعلم و از این حدیث مفهوم میشود که متعارف در آن زمان در مردم وتر به سه رکعت بود وعن بريدة قال سمعت رسول الله گفت بریده اسلمی شنیدم پیغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم يقول میگفت الوتر حق فمن لم يوتر فليس منا وتر حق و ثابت است پس کسی که نکند پس نیست از ما یعنی از تابعان ما بر طریقهٔ ما الوتر حق فمن لم يوتر فليس منا الوتر حق فمن لم يوتر فليس منا سه بار مکرر فرمود باین وعید و این دلیل است بر وجوب وی رواه أبو داود وعن أبي سعيد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت ابو سعید خدری که گفت آنحضرت من نام عن الوتر أو نسيه کسی که خواب کرد از وتر یا فراموش کرد آنرا فليصل إذا ذكر وإذا استيقظ پس باید که بگزارد و قضا کند آنرا وقتی که یاد آرد و یا بیدار گردد رواه الترمذي وأبو داود وابن ماجة این حدیث ظاهر دلالت دارد بر وجوب اگرچه احتمال عدم وجوب نیز داشته باشد و اینقدر کافیست در ثبوت وجوب بمعنی مقابل فرض وعن مالك بلغه أن رجلا سأل ابن عمر عن الوتر أواجب هو روایت است از امام مالک که رسیده است او را که مردی سوال کرد ابن عمر را از وتر که آیا واجب است آن فقال عبد الله قد أوتر رسول الله پس گفت عبد الله بن عمر بتحقیق وتر کرده است پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم

و او تر المسلمون و وتر کردند مسلمانان یعنی اصحاب بنجم فی مجعل الرجل یرید علیه بین در میشاد کرد
تکرار میکند ابن سوال را ابن عمر و عبد الله یقول و در استاد عبد الله که میگوید پس که او تر رسول الله
صلی الله علیه و سلم و اوتر المسلمون رواه فی الموطا روایت کرده است مالک اینحدیث را در
موطا و ظاهر اینحدیث تردد است درو میان وجوب و عدم وجوب یعنی آنچه ثابت شده است فعل است
و آن احتمال وجوب و سنت هر دو دارد و احتمال دارد که اشارت باشد ببودن او فرض علی که دلیل
قطعی نیست و معنی وجوب درینجا همین است و الله اعلم وعن علی رضی الله عنه قال کان رسول
الله صلی الله علیه و سلم یوتر بثلث گفت امیر المومنین علی رضی الله عنه بود آنحضرت که وتر
میکرد به سه رکعت یقرأ فیهن بتسع سور من المفصل میخواند در آن سه رکعت نه سوره از مفصل
یقرأ فی کل رکعة بثلث سور آخرهن قل هو الله احد میخواند در هر رکعت سه سوره و آخر آنها سوره
قل هو الله احد میبود و در بعضی روایات تفسیر این مجمل باین طریق آمده که میخواند در رکعت اولی الهکم
و القدر و زلزلت و در ثانیه و العصر و النصر و الکوثر و در ثالثه الکافرون و تبت و اخلاص رواه الترمذی
وعن نافع قال کنت مع ابن عمر بمکة و السماء مغیمة گفت نافع بودم من با ابن عمر بمکه و حال آنکه
در آسمان ابر بود و این لفظ را بوجوه متعدده روایت کرده اند مغماة بضم میم و فتح غین و تشدید میم
و مغیمة بضم میم و فتح غین و تشدید یا و مغیمة بضم میم و کسر غین و سکون یا فخشی الصبح پس ترسید
از طلوع صبح بجهت اشتباه فاوتر بواحدة پس وتر کرد ابن عمر بسبب ترس صبح بیک رکعت ثم انکشف
فرأی ان علیه لیلا پس آنکه گشاده شد ابر پس دید ابن عمر که باقیست بروی شب فشفع بواحدة پس
جفت ساخت آن رکعت را بیک رکعت دیگر و از وتر بر آورد ثم صلی رکعتین رکعتین پس نماز گزارد دو
دو رکعت فلما خشی الصبح اوتر بواحدة پس هرگاه ترسید صبح را وتر کرد بیک رکعت رواه مالک
وعن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یصلی جالسا فیقرأ و هو
جالس روایت است از عائشه که آنحضرت بود که نماز میگزارد نشسته پس قرائت میکرد و حال آنکه
وی نشسته است فاذا بقی من قرائته قدر ما یکون ثلثین او اربعین آیة پس چون باقی میماند از قرائت
او اندازه آنکه میبود سی یا چهل آیت قام و قرأ و هو قائم می استاد آنحضرت و میخواند و حال
آنکه وی استاده است ثم رکع ثم سجد پس برکوع میرفت و سجود میکرد ثم یفعل فی الرکعة
الثانیة مثل ذلک پس میکرد در رکعت دوم مانند آن و عکس اینحال مروی نیست که استاده نماز میکرده
بعد از آن نشسته و قرائت کند پس نشسته برکوع رود و شبهه نیست در اصل جواز آن اگرچه خالی از کراهتی نبود

ثلثون او اربعون

اگر بی عذر رکعت ... این باب القادر باب السنن از حدیث عبد الله بن شقیق گذشته است رواه مسلم
وعن ام سلمة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یصلی بعد الوتر رکعتین
روایت است از ام سلمه که آنحضرت میگزارد بعد از وتر دو رکعت رواه الترمذی روایت کرده است
این حدیث را ترمذی و زاد ابن ماجة و زیاده کرده است ابن ماجه این لفظ را که خفیفتین و هو جالس
یعنی میگزارد دو رکعت سبک و حال آنکه وی نشسته است شرح این در اول باب در حدیث سعد بن
هشام گذشت وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یوتر
بواحدة ثم یرکع رکعتین یقرأ فیهما و هو جالس گفت عائشه بود آنحضرت که وتر میکرد بیک رکعت
بستر میگزارد دو رکعت میخواند درین دو رکعت و حال آنکه وی نشسته است فاذا اراد ان یرکع
قام فرکع پس چون میخواست که رکوع کند می استاد پس برکوع میرفت شرح این نیز گذشت رواه
ابن ماجة وعن ثوبان عن النبی صلی الله علیه و سلم ان هذا السهر جهد و ثقل فرمود این
بیخوابی مشقت و گرانی است سهر بفتحتین بیداری و بیخوابی و جهد بفتح جیم و سکون ها مشقت و بضم
جیم نیز آمده است فاذا اوتر احدکم فلیرکع رکعتین پس چون وتر کند یکی از شما پس باید که بگزارد
دو رکعت فان قام من اللیل و الا کانتا له پس اگر برخاست یکی از شما بنماز شب پس آن افضل و
اکمل است و اگر برنخاست میباشند این دو رکعت مر او را بسنده از نماز شب در حصول اصل ثواب
آن رواه الدارمی وعن ابی امامة ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یصلیهما بعد الوتر و هو
جالس روایت است از ابی امامه که آنحضرت میگزارد این دو رکعت را بعد از وتر و حال آنکه
وی نشسته است یقرأ فیهما میخواند درین دو رکعت اذا زلزلت و قل یا ایها الکافرون
رواه احمد

باب القنوت

قنوت بمعنی طاعت و سکوت و دعا و قیام در صلوة
آید و مراد اینجا دعای مخصوص است و از بعضی مشایخ و از امام محمد نیز روایت کرده اند که دعای
قنوت و حج و غیر آن معین نیست و گویند که تعیین دعا مزیل رقت قلب و مورث سامت است
و اکثر بر توقیت و تعیین اند که مبادا بر زبان چیزی رود که مشابه کلام ناس بود و نماز بدان فاسد گردد و این
خلاف در جایی منقول است که تعیین و توقیت در شرع وارد نشده است نه در جائیکه وارد شده است
خواه بطریق وجوب خواه باستحباب و در محیط و ذخیره از آن اللهم انا نستعینک و اللهم اهدنا را استثنا
نموده است و در مذهب حنفیه موقت در قنوت اللهم انا نستعینک است و گویند که صحابه اتفاق
دارند بر آن و اولی آنست که اللهم اهدنا فیمن هدیت نیز با وی بخواند و ثمنی از ابی اللیث اللهم اغفر لی

سه بار ذکر آورده و بعضی گفته اند ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار نیز آمده
و گفته اند که خبر که دعای قنوت نداند اللهم اغفر لی و ربنا آتنا بخواند کذا فی شرح ابن الهمام و نزد شافعی
اکتفا کنند باللهم اهدنا و اللهم انا نستعینک قنوت شافعی خوانند و گویند که روایت آن در صحیحین و سنن معروف
نیست و لیکن علمای ما اثبات کرده اند آن را بطریق صحیحه از طبرانی و غیره و شیخ ابن الهمام از ابی داود آورده
که در اثنای آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم دعا میکرد بر مضر آمد او را جبرئیل و اشارت بسکوت کرد و گفت
یا محمد خدای تعالی ترا سباب و لعان نیافریده ترا رحمة للعالمین فرستاده ترا در اینجا کاری نیست الخ
وی تعالی لعنت کرده و اراده او بهلاک وی رفته خواهد کرد و بعد از آن تعلیم کرد جبرئیل آنحضرت را
اللهم انا نستعینک الخ شیخ جلال الدین سیوطی از شافعیه در عمل الیوم و اللیله این را آورده باختلاف الفاظ
فی الجمله که در روایات آمده است و اختلافات علما را در قنوت است که خواندن آن پیش از رکوع
یا بعد از رکوع و خواندن قنوت مخصوص است بوتر یا در نماز فجر و جز آن نیز آمده و خواندن قنوت در وتر
دایم است یا مخصوص است بنصف اخیر رمضان با دلایل آن در شرح کتاب و شرح سفر السعادة مذکور است
و مذهب ما شق اول ازین تردیدات است

الفصل الاول

عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اراد ان یدعو علی احد او یدعو لاحد پیغمبر خدا بود که چون میخواست دعا
کند بر کسی یعنی دعا کند بر ضرر کسی یا دعا کند مر کسی را یعنی دعا کند برای نفع کسی قنت بعد الرکوع دعا
میکرد بعد از رکوع فربما قال اذا قال پس بسا بود که میکفت و دعا میکرد سمع الله لمن حمده ربنا لک
الحمد برای نجات بعضی از اصحاب خود که گرفتار عذاب و نکال کفار بودند و دعا میکرد برای هلاک و لعن
قبایل و احیای عرب اللهم انج الولید بن الولید خداوندا نجات ده و خلاصی ده ولید بن ولید قرشی مخزومی
را که برادر خالد بن ولید بود اسیر کرده بودا و را عبد الله بن جحش روز بدر کافر بود پس قدوم آوردند برادران
خالد و هشام فدیه دادند چهار هزار درهم و چون فدیه دادند و او را بمکه بردند اسلام آورد گفتند چرا
پیش از فدیه اسلام نیاوردی تو در میان مسلمانان بودی تا ترا هم مال میبود و هم اسلام گفت خوش
نیامد که مرا مردم گویند که بر اسیری صبر نکرد و اسلام از بی صبری آورد پس برادران او را در مکه حبس کردند
و ایذا مینمودند پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم دعا میکرد او را در قنوت بنجات و خلاصی از دست
آن ظالمان پس بگریخت وی از دست ایشان و ملحق شد برسول خدا صلی الله علیه و سلم و سلمة بن هشام
دیگر دعا میکرد آنحضرت در قنوت و میگفت که خداوندا نجات ده سلمة بن هشام بن مغیره مخزومی را که برادر
ابو جهل بود و قدیم الاسلام بود از خیار صحابه و فضلای ایشان بود او را کافران در مکه حبس کرده بودند

وعذاب

چون میگفت ص

بعذاب میکردند و بگریخت نیز از دست ایشان بعد از وفات رسول خدا شهید شد در زمان امیر المؤمنین عمر
رضی الله عنه در جهاد روم شهید شد و عیاش بن ابی ربیعه و نجات ده خداوندا عیاش بن ابی ربیعه را که ثابت بود
این عیاش بن ابی ربیعه را این نیز برادر ابو جهل بود و لیکن از مادر و قدیم الاسلام بود و پیش از دخول آنحضرت
بدار ارقم ایمان آورده و هجرت کرده بود بحبشه پس از آن هجرت آورد بمدینه در وقت هجرت آوردن عمر
رضی الله عنه پس ابو جهل که برادر وی بود بمدینه آمد و گفت مادر تو سوگند خورده است که در سایه نه نشیند
تا ترا نه بیند پس بیمهر مادر همراه ایشان بمکه آمد پس ابو جهل او را بربست و بند کرد پس بگریخت و بمدینه آمد
در تبوک شهید شد این مثال آن بود که آنحضرت در قنوت برای مومنان دعا میکرد و در دعا بر کافران
میفرمود اللهم اشدد وطأتک علی مضر خداوندا سخت گردان پامال کردن و هلاک گردانیدن تراب
مضر بن نزار که نام قبیله است واجعلها سنین کسنی یوسف و بگردان عطار را و ایامی را که بود
در وی کفر میکنند و عناد میورزند قحطی مانند قحطی هفت ساله اهل مصر در زمان یوسف علیه السلام
و سنین جمع سنه است در اصل بمعنی سال و غالب آمده بر قحط سال و اهل مکه نیز بدعای آنحضرت صلی الله علیه و سلم
و قهر الهی تعالی هفت سال گرفتار عذاب قحط بودند و در آن مدت استخوانهای مردارها میخوردند نعوذ بالله
من غضب الله و غضب رسوله یجهر بذلک جهر میکرد و بلند میخواند آنحضرت این دعا را در قنوت
و کان یقول فی بعض صلوته و بود آنحضرت که میگفت در بعضی حیان در نماز خود اللهم العن فلانا و فلانا
خداوندا لعنت کن و رانده گردان از درگاه رحمت خود فلان و فلان قبیله را لاحیاء من العرب میگفت
این برای قبیلها از عرب که کافر و معاند حق بودند حتی انزل الله تا آنکه فرو فرستاد خدای تعالی
این آیت را که لیس لک من الامر شیء الآیة تا آخر آیت که او یتوب علیهم او یعذبهم فانهم ظالمون
میفرماید نیست مر ترا ای محمد تصرفی در کارخانه خداوندی و اعتراض بر کار وی جل و علا تصرف و اختیار
همه بدست قدرت اوست و اوست مالک مر ایشان را که هلاک گرداند طایفه را از ایشان و گرفتار
گرداند بقهر و غضب خود یا توبه کند بر ایشان و رجوع کند بفضل و رحمت خود اگر مسلمان شوند یا
عذاب کند ایشان را اگر هم بکفر و ظلم خود بمانند نیستی تو مگر بنده مامور بانذار و جهاد و تو آنچه مامور
و حکم کرده ایم بکن باقی هر چه ما دانیم بکنیم در روایت آمده است که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم
این دعا میخواند و لعنت میکرد جبرئیل آمد و اشارت بسکون کرد و گفت یا محمد ما ترا سباب و لعان نفرستاده
ترا رحمة للعالمین فرستاده ایم چنانکه در شرح ترجمه گذشت و اکثر بر آنند که نزول این آیت روز احد بود
در هنگامی که سر مبارک آنحضرت مجروح شد و میخ مغفر در رخساره شریف فرو رفت و گوشه از دندان

شریف لشکست و آنحضرت خون از روی مبارک پاک میکرد و میگفت کیف یفلح قوم خضبوا
نبیهم چگونه رستگار باشند گروهی که روی پیغمبر خود را بخون رنگ کنند بحکم حصه از بشریت و طبیعت که در
حکم و مصالح دین و دنیا در جوهر شریف وی ابداع نموده بودند غضبی از وی ظهور نموده پس نازل شد
آیت و این در حقیقت تادیب و تهذیب خلق شریف وی بود که پروردگار تعالی او را بوی میکرد ادب
و در جمیع احوال و مهذب اخلاق او بود صلی الله علیه و سلم و قول عائشه را که فرمود کان خلقه القرآن باین معنی
آورده یعنی قرآن مهذب اخلاق او بود صلی الله علیه و سلم و این معنی را در شرح فتوح الغیب بهتر
ازین شرح کرده شده است والله اعلم متفق علیه وعن عاصم الاحول قال سألت انس بن
مالک عن القنوت فی الصلوة روایت است از عاصم احول که از ثقات تابعین است گفت پرسیدم
انس را رضی الله از خواندن قنوت در نماز کان قبل الرکوع او بعده پیش از رکوع بود یا بعد از
رکوع و سر برداشتن از آن قال گفت انس قبله پیش از رکوع بود انما قنت رسول الله صلی الله
علیه و سلم بعد الرکوع شهرا قنوت نخواند آنحضرت بعد از رکوع مگر یکماه انه کان بعث
اناسا یقال لهم القراء بدرستی که شان اینست که فرستاده بود آنحضرت مردمانی را که خوانده
و نام کرده میشد ایشان را قرا یعنی خوانندگان قرآن که تلاوت قرآن بسیار میکردند و بعبادت
مولی تعالی مشغول میبودند قتاده در روایت خود آورده که روز هیزم کشی میکردند و شب قرآن میخواندند
و در روایت ثابت بنانی آمده است که هیزم میکشیدند و طعامی برای اهل خود میخریدند و در شب
مدارسه قرآن میکردند رضی الله تعالی عنهم سبعون رجلا هفتاد تن بودند این قرا و بروایتی چهل
تن و بروایتی سی فاصیبوا پس رسیده شدند ببلا و کشته شدند و کشته شدن ایشان از غرائب وقعات
و اعاجیب قصص است و در شرح مذکور است و در شان ایشان نازل است که ولا تحسبن الذین
قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین الآیه فقنت رسول الله پس قنوت
خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بعد الرکوع شهرا بعد از سر برداشتن از رکوع یکماه یدعو علیهم
در حالتی که دعا میکرد بر کشندگان قرا و در روایتی ثلثین صباحا یا اربعین صباحا و از اینجا معلوم
که خواندن این قنوت در نماز صبح بود و در نماز صبح که قنوت خوانده اند در همین قضیه بود و فقط نه که دائما
بود چنانکه شافعیه میکنند متفق علیه الفصل الثانی عن ابن عباس قال قنت رسول الله
قنوت خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم شهرا متتابعا یکماه پی در پی یعنی هر روز فی الظهر
والعصر والمغرب والعشاء وصلوة الصبح در هر پنج وقت اذا قال وقتی که میگفت سمع الله

لمن حمده من الرکعة الاخیرة از نماز قیاس در بعضی نسخ الآخرة یدعو علی احیاء من بنی سلیم
دعا میکرد بر ضرر چند قبیله از بنی سلیم علی رعل بکسر را و سکون عین و ذکوان بفتح ذال معجمه و سکون
کاف و عصیة بضم عین و فتح صاد و تشدید یا و اینها همه قبایل بنی سلیم اند که بر اینها دعا میکرد
آنحضرت و یؤمن من خلفه و آمین میگفتند کسانیکه پس او بودند از مقتدیان رواه ابوداود
وعن انس ان النبی روایت است از انس که پیغمبر صلی الله علیه و سلم قنت شهرا ثم ترکه
قنوت خواند یکماه بعد از آن بگذاشت قنوت را و نخواند چنانکه گذشت و اکثر اهل علم برآنند
که نیست قنوت نه در نماز صبح و نه در غیر آن جز در وتر و مالک و شافعی میگویند که قنوت کند در
نماز صبح دائما و در همه نماز اگر واقع شود واقعه رواه ابوداود والنسائی وعن ابی مالک الاشجعی
قال قلت لابی یا ابت انک قد صلیت خلف رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابی بکر و عمر و عثمان و علی
رضی الله عنهم گفت گفتم مر پدر خود را ای پدر من بدرستی که تو بتحقیق نماز کرده پس آنحضرت و پس
خلفای اربعه ههنا بالکوفة اینجا یعنی بکوفه و این متعلق بعلی است رضی الله عنه زیرا که نماز بکوفه پس
علی بود نه خلفای ثلثه نحوا من خمس سنین یعنی نزدیک بپنج سال اکانوا یقنتون آیا بودند ایشان
یعنی آنحضرت و خلفای اربعه که قنوت در نماز میخواندند یعنی در نماز صبح و جز آن در نمازها
بیگانه چنانچه حالا میخوانند بعضی مردم قال ای بنی محدث گفت پدر من ای پسرک من
اینکه میخوانند و مواظبت بر آن مینمایند بدعت است نو پیدا آمده در دین و در خواندن آنحضرت
نبود جز یکماه که در وقت صبح خواند بعد از آن ترک کرد چنانکه گذشت رواه الترمذی
والنسائی و ابن ماجة و اینحدیث اول دلیل است بر مذهب حنفیه و شیخ ابن حجر در شرح خود
میگوید که جواب داده اند ازین ائمه ما که آنکسانیکه احادیث قنوت در وقت صبح آورده اند و
اثبات آن کرده اند علما اند و بسیار اند و واجب است تقدیم ایشان بر خبر کسانیکه نفی
کرده اند و میگوید که حدیثی که از ابن مسعود روایت کرده اند که قنوت نخواند آنحضرت در هیچ
نمازی ضعیف است و همچنین روایت کرده شده است از ابن عباس که گفت بدعت است و همچنین انچه
روایت کرده شده است از ام سلمه که آنحضرت نهی کرد از قنوت این احادیث همه
ضعیف اند و این کلام خالی از تکلف نیست والله اعلم الفصل الثالث عن الحسن ان
عمر بن الخطاب رضی الله عنه جمع الناس علی ابی بن کعب روایت است از حسن بصری که عمر
رضی الله عنه گرد آورد مردم را بر ابی بن کعب که یکی از آنها بود که حفظ کرده بودند تمام قرآن را

در زمان آنحضرت و ابتدا از صحابه بوده او را سید القراء میگفتند یعنی فرمود که او امام شود و مردم اقتدا کنند و این در قیام رمضان بود فکان یصلی لهم عشرین لیلة یعنی بود ابی بن کعب که نماز میگزارد
برای مردم و امامت کرد ایشان را بیست شب ولا یقنت لهم الا فی النصف الباقی و قنوت نمیخواند
برای ایشان مگر در نصف آخر از رمضان فاذا کانت العشر الاواخر پس هرگاه که شد ده شب آخر
عشره اخیره تخلف فصلی فی بیته تخلف نمود ابی از آمدن مسجد و نماز گزاردن با مردم و گزارد در خانه
خود تخلف پس آمدن از کسی فکانوا یقولون ابق ابی پس بودند مردم که میگفتند بطریق تعجب و تشکی گریخت
ابی رواه ابو داود و سئل انس بن مالک عن القنوت و پرسیده شد انس رضی الله عنه از قنوت
خواندن که بعد از رکوع بود یا پیش از رکوع فقال قنت رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد الرکوع
پس گفت انس قنوت خوانده است آنحضرت بعد از رکوع و فی روایة قبل الرکوع و بعده
و در روایتی گفت خوانده است پیش از رکوع و بعد از رکوع رواه ابن ماجة این هر دو حدیث از
حسن بصری دلیل است مر شافعیه را اما اول بر تخصیص نصف اخیر رمضان و مشایخ ما میگویند که احادیث
در قنوت وتر مطلق آمده و بی تخصیص رمضان بسیار آمده و وتر خود دایمی است مخصوص برمضان نیست پس
قنوت نیز دایم باشد و چون احادیث بسیار آمده است عمل بدان اولی و ارجح باشد و اما ثانی بر بودن
وتر بعد از رکوع و ما اینجا هم میگوییم که احادیث در قنوت قبل الرکوع بسیار است و عمل صحابه
موافق همین نقل کرده اند و آنچه بعد از رکوع واقع شده مخصوص بیک شهر است نه دایم والله اعلم

باب قیام شهر رمضان

مراد بدان تراویح است و سبب تسمیه آن تراویح آنست که
مردم که باجتماع میگزاردند می نشستند بعد از هر دو سلام و راحت میگرفتند ازینجهة تراویح
نام افتاد و کلام در تراویح بسیار است و جمله آنها در رساله مسمی بما ثبت من السنة فی ایام السنة ذکر کرده ایم
و آنحضرت مواظبت نکرده بر آن شبی چند بگزارد و چون مردم بسیار اجتماع و ازدحام نمودند ترک کرد
از جهة شفقت بر امت که مبادا فرض گردد و صحیح آنست که آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
گزارده همان نماز تهجد وی بود که یازده رکعت است و ابن ابی شیبه از ابن عباس روایت آورده که
آنچه آنحضرت گزارد بیست رکعت بود و وتر بعد از آن بیست رکعت تا خلافت امیر المومنین عمر
رضی الله عنه حال هم بر آن نهج بود که هر کسی برای خود در خانه یا در مسجد میگزارد چون صدری از خلافت
امیر المومنین عمر گذشت مردم را جمع کرد چنانکه در احادیث بیاید و اهل مدینه مطهره بر بیست رکعت
شانزده رکعت دیگر میگزاردند و سببش آن بود که اهل مکه میان هر دو ترویحه طوافی میکردند و دو رکعت

طواف میکردند

طواف میگزاردند و اهل مدینه چون ازین فضیلت دور افتادند در بدل آن چهار رکعت افزودند و الآن
نیز در آن مقام شریف متعارف است و آنرا ست عشریه میگویند و در آخر شب بعد از
گزاردن تراویح که در اول شب میگزاردند از خانها می آمدند و میگزاردند

الفصل الاول

عن
زید بن ثابت ان النبی صلی الله علیه وسلم اتخذ حجرة فی المسجد من حصیر روایت است
از زید بن ثابت که از فقهای صحابه است و قایم بود بفرایض و کاتب وحی بود که ساخت آنحضرت
حجره را در مسجد از شاخ خرما چنانکه عادت شریف بود برای اعتکاف و حجر بمعنی منع است و از آن
منع میکند و باز میدارد مردم را از در آمدن و در روایتی حجره نیز آمده برای محمد و حجر نیز بمعنی باز
داشتن است فصلی فیها لیالی پس نماز بگزارد آنحضرت در آن حجره چند شب حتی
اجتمع علیه ناس تا آنکه گرد آمدند بر آنحضرت مردم بسیار ثم فقدوا صوته لیلة پس
گم کردند مردم یعنی نشنیدند آواز آنحضرت را شبی و ظنوا انه قد نام و گمان بردند که آنحضرت
تحقیق خواب کرد فجعل بعضهم یتنحنح لیخرج الیهم پس گشتند بعضی که بگلو آواز کردند تا بیرون آید
بسوی ایشان فقال ما زال بکم الذی رأیت من صنیعکم پس گفت آنحضرت همیشه بود
با شما آنچه دیدم از کار شما که شدت حرص شماست بر اقامت نماز شب بجماعت حتی
خشیت ان یکتب علیکم تا آنکه ترسیدم که نوشته شود و فرض کرده شود بر شما گویا حق جل
وعلا وحی فرستاده بود بسوی آنحضرت که اگر تو مواظبت کردی برین نماز فرض میکردانیم آنرا
بر ایشان یا افتاده در دل آنحضرت اتفاقا چنانکه در بعضی عبادتها که مداومت کرد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم پس فرض کرده شد و بعضی میگویند که عادة الله جاری بود بر آن که هر چه
آنحضرت بر آن مداومت نماید فرض گردد و این مشکل میشود که بسیاری از سنن رواتب بود که آنحضرت
بر آن مواظبت نمود و فرض نشد ولو کتب علیکم ما قمتم به و اگر نوشته میشد بر شما بر پا نمیتوانستید
کرد آنرا فصلوا ایها الناس فی بیوتکم پس بگزارید ای مردمان در خانهای خود فان افضل صلوة
المرء فی بیته الا الصلوة المکتوبة زیرا که فاضلترین نماز مرد نماز اوست در خانه اش متفق
علیه وعن ابی هریرة قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یرغب فی قیام رمضان بود آنحضرت
که ترغیب مینمود صحابه را در گزاردن نماز شب در رمضان من غیر ان یأمرهم فیه بعزیمة بی آنکه امر کند
ایشانرا در قیام رمضان بجد و تاکید و ایجاب فیقول من قام رمضان ایمانا و احتسابا پس میگفت کسیکه
قیام کند رمضانرا از جهة ایمان و تصدیق بثواب و طلب اجر آخرت نه ریا و سمعة غفر له ما تقدم

من ذنبه آمرزیده شود او را هر چه [illegible] گناهان وی
پس قبض کرده شد روح پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم والامر علی ذلک وحال آنکه شان و کار
قیام رمضان همبرین بود که هر که میخواست آنرا بطلب اجر و ثواب بطور خود میگزارد و جماعت در وی
معهود و مقرر نبود ثم کان الامر علی ذلک فی خلافة ابی بکر پس بود امر بهمین روش در زمان خلافت
ابی بکر وصدرا من خلافة عمر علی ذلک و بود امر برین روش اول از خلافت عمر نیز بعد از آن
اهتمام کرد عمر رضی الله عنه بشان آن و امر کرد مردم را باجتماع و گزاردن آن بجماعت چنانکه در جای خود
بیاید رواه مسلم وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قضی احدکم الصلوة
فی المسجد چون بگزارد یکی از شما نماز را در مسجد فلیجعل لبیته نصیبا من صلوته پس باید که بگرداند
مر خانه خود را بهره از نماز خود و بگزارد نماز نفل در آن فان الله جاعل فی بیته من صلوته خیرا
پس بدرستی که خدای تعالی گرداننده است در خانه وی از نماز وی نیکی را آوردن این حدیث درین
باب گویا اشارت است بآنکه در رمضان نیز چیزی از نماز در خانه باید گزارد رواه مسلم

الفصل الثانی

عن ابی ذر قال صمنا مع رسول الله گفت ابوذر روزه داشتیم ما با پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم فلم یقم بنا شیئا من الشهر پس قیام ننمود با ما چیزی از ماه رمضان یعنی
نگزارد بجماعت از نماز نفل چیزی جز فرض نماز حتی بقی سبع تا آنکه باقی ماند هفت شب فقام بنا
پس قیام نمود با ما حتی ذهب ثلث اللیل تا آنکه رفت سیوم حصه از شب فلما کانت السادسة
پس هرگاه که شد شب ششم یعنی باقی ماند شش شب لم یقم بنا قیام ننمود با ما فلما کانت الخامسة پس چون
گشت شب پنجم یعنی باقی ماند پنج شب قام بنا قیام نمود با ما حتی ذهب شطر اللیل تا آنکه رفت
نصف شب فقلت ابوذر میگوید پس گفتم من یا رسول الله لو نفلتنا قیام هذه اللیلة
کاشکی زیاده میکردی ما را قیام این شب را فقال ان الرجل اذا صلی مع الامام پس گفت آنحضرت
بدرستی که مرد چون گزارد نماز را با امام حتی ینصرف تا آنکه برگردد از نماز حسب له قیام لیلة
حساب کرده میشود مر او را برخاستن شب تمام در ثواب فلما کانت الرابعة لم یقم بنا
پس هرگاه که شد شب چهارم قیام نکرد با ما حتی بقی ثلث اللیل تا آنکه باقی ماند سیوم حصه شب
فلما کانت الثالثة جمع اهله ونساءه والناس پس هرگاه که شد شب سیوم جمع کرد آنحضرت
اهل بیت خود را و زنان خود را و مردم را فقام بنا حتی خشینا ان یفوتنا الفلاح پس قیام نمود با ما
تا آنکه ترسیدیم ما که فوت کرده شود ما را فلاح راوی ابوذر میگوید قلت وما الفلاح گفتم من بابی ذر

الفلاح قال السحور گفت ابوذر مراد از فلاح طعام سحر است زیرا که معین است بر تمام
صوم که سبب فلاح است و در وی تقاضای سنت و تمام فلاح در آنست ثم لم یقم بنا بقیة الشهر
پس قیام ننمود با ما باقی شهر رواه ابوداود والترمذی والنسائی وروی ابن ماجة نحوه الا ان
الترمذی لم یذکر لیکن اینست که ترمذی ذکر نکرد این عبارت که ثم لم یقم بنا بقیة الشهر
وعن عائشة رضی الله عنها قالت فقدت رسول الله صلی الله علیه وسلم لیلة گفت عائشه
گم کردم و نیافتم نزد خود در روز نوبت خود آنحضرت را در شبی فاذا هو بالبقیع پس ناگاه دیدم
آنحضرت ببقیع است که مقبره مدینه مطهره است فقال اکنت تخافین ان یحیف الله
علیک ورسوله پس گفت آنحضرت آیا بودی تو که میترسیدی که جور و ستم میکند خدای تعالی بر تو
و پیغمبر وی و گمان بردی که نوبت ترا بغیر تو بدهیم قلت عائشه میگوید گفتم یا رسول الله انی
ظننت انک اتیت بعض نسائک من گمان بردم که تو آمدی بعضی از زنان خود را این سخن را
عائشه پیش از قول آنحضرت که اکنت تخافین الخ گفته باشد یا آنحضرت بقرینه حال از وی فهمیده
و شاید که بعد ازین نیز گفته بجهت اعتذار و اظهار ما فی الضمیر فقال پس گفت آنحضرت برای
بیان موجب بیرون آمدن آنحضرت از نزد عائشه ان الله تعالی ینزل لیلة النصف من
شعبان الی السماء الدنیا بدرستی که خدای تعالی نزول میکند بفضل و رحمت در شب نصف از
شعبان بسوی آسمانیکه فروتر از آسمانها است فیغفر لاکثر من عدد شعر غنم کلب پس
می آمرزد بیشتر از شمار مویهای گوسپندان قبیله کلب که بیشترین عرب بود در داشتن غنم
پس خواستم که قیام این شب کنم و ببقیع روم و مرده ها را استغفار کنم و این محل است قصه از آن مفصل
در شرح ذکر کرده شده است و ذکر این حدیث درین باب مناسب قیام رمضان است رواه
الترمذی وابن ماجة وزاد رزین وزیاده کرده است رزین که از اکابر محدثین است این
لفظ را که ممن استحق النار یعنی می آمرزد مردم را از آنهائیکه مستحق نار و عذاب شده اند
وقال الترمذی سمعت محمدا یعنی البخاری وگفت ترمذی شنیدم محمد را یعنی بخاری را
یضعف هذا الحدیث ضعیف میگفت این حدیث را وعن زید بن ثابت قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم صلوة المرء فی بیته افضل من صلوته فی مسجدی هذا نماز مرد در خانه
خود افضل است از نماز وی در مسجد من که این مسجد عظیم الشان است که نماز در وی برابر
است بهزار نماز در غیر وی الا المکتوبة مگر نماز فرض که وی در مسجد افضل است این را در آنجا فرموده

کرد قیام پس با مردم چند شب در مسجد کرد بعد از آن ترک کرد و چند بار نمود و پیش مردم کذر بودند
در خانهای خود مشغول باشید و نماز کنید و تمسک کردند مالک و ابو یوسف و بعضی شافعیه
و غیر ایشان که افضل در صلوة تراویح آنست که در خانها بکزارند تنها و آنحضرت که در مسجد
برای بیان جواز بود از جهة آنکه معتکف بود و ابو حنیفه و شافعی و جمهور اصحاب وی و بعض مالکیه
و غیر ایشان بر آنند که افضل صلوة اوست بجماعت در مسجد چنانکه امیر المومنین عمر بن الخطاب و صحابه
بعد از وی کردند و مستمر است بر آن عمل مسلمانان زیرا که وی شعار دین است و مشابه نماز عید
باین مناسبت ظاهر شد مناسبت ذکر این حدیث درین باب اشارت بجواز تراویح در بیت و مختار
آنست که اگر مردی باشد مقتدا که وجود وی سبب تکثیر جماعت گردد باید که در مسجد بگزارد و اگر
نیست روا است که در خانه بگزارد کذا ذکر فی کتب الفقه. رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَالتِّرْمِذِيُّ **الْفَصْلُ**
الثَّالِثُ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ عَبْدٍ الْقَارِيِّ. نسبت بقاریست که نام قبیله است و این یا
مشدده است و قاری بمعنی قرآن خوان بهمزه است ولادت وی در زمان رسالت است ولیکن
سماعی و روایتی نیست و واقدی ورا در صحابه ذکر کرده و مشهور آنست که وی تابعی است عامل عمر
بن الخطاب بود بر بیت المال قَالَ خَرَجْتُ مَعَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ لَيْلَةً إِلَى الْمَسْجِدِ گفت بیرون آمدم با عمر
رضی الله عنه یک شبی یعنی از رمضان بسوی مسجد فَإِذَا النَّاسُ أَوْزَاعٌ مُتَفَرِّقُونَ پس ناگاه مردم
پریشان و جدا جدا نشسته اند يُصَلِّي الرَّجُلُ لِنَفْسِهِ نماز میگزارد مردی برای خود یعنی تنها وَيُصَلِّي الرَّجُلُ
فَيُصَلِّي بِصَلَاتِهِ الرَّهْطُ و نماز میگزارد مردی و میگزارند بنماز وی قومی یعنی بجماعت و در رهط
نام جماعت کم از ده. فَقَالَ عُمَرُ إِنِّي لَوْ جَمَعْتُ هٰؤُلَاءِ عَلٰى قَارِئٍ وَاحِدٍ لَكَانَ أَمْثَلَ چون دید عمر
این تفرقه را گفت بدرستی که من اگر جمع کنم این مردم را بر یک امام هر آینه باشد افضل و قاری
اینجا بهمزه است. ثُمَّ عَزَمَ چون عمر را این رأی و این نیت دست داد قصد بجد کرد فَجَمَعَهُمْ
عَلٰى أُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ پس جمع کرد مردم را بر ابی بن کعب و او را امام قوم ساخت قَالَ گفت عبد الرحمن بن عبد القاری
ثُمَّ خَرَجْتُ مَعَهُ لَيْلَةً أُخْرٰى باز بیرون آمدم با عمر بمسجد شب دیگر وَالنَّاسُ يُصَلُّونَ
بِصَلَاةِ قَارِئِهِمْ و حال آنکه مردم نماز میگزارند بنماز امام خود که ابی بن کعب است قَالَ عُمَرُ نِعْمَتِ
الْبِدْعَةُ هٰذِهِ گفت عمر نیکو بدعتی است این بدعت و بدعت گفتن آنرا باعتبار حدوث این هیئت
و اجتماع است و اما اصل جماعت در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
چند بار بجماعت گزارده چنانکه گذشت و حق آنست که آنچه خلفای راشدین کنند سنت است

و دو داخل است

و دو داخل است در عموم من سن سنة حسنة الحديث وَالَّتِي تَنَامُونَ عَنْهَا أَفْضَلُ مِنَ الَّتِي
تَقُومُونَ يُرِيدُ آخِرَ اللَّيْلِ و آن صلوتیکه خواب میکنید و غفلت میورزید شما از آن فاضلتر است
از آنچه قیام میکنید میخواهد عمر رضی الله عنه آخر شب را یعنی گزاردن آخر شب فاضلتر است
از آن نماز که قیام میکنید در اول اللیل اشارت است بافضلیت قیام بتراویح در آخر شب از جهة
فضل وقت و زیادت مشقت کذا قال الطیبی و اینمعنی اظهر و اوفق است بقول وی که یرید آخر اللیل
و اما قول طیبی که بتحقیق اخذ کرده اند بدان اهل مکه زیرا که ایشان میگزارند تراویح را بعد از نوم این
مگر عادت ایشان باشد در قدیم اما الآن خود در اول شب میگزارند و تمام شب زنده میدارند و در
آخر شب برای تسحر بخانه میروند و بعضی گفته اند که عبارت اینست که آن نماز که فارغ میشوید از آن
و خواب میکنید بعد از آن بهتر است از آنچه برخیزید برای آن بعد از خواب یعنی گزاردن در اول
شب افضل است و آن باعتبار احتیاط تا فوت نگردد بر نمعنی آخر اللیل متعلق بیقومون خواهد بود و بعضی
فرق کرده اند میان کسی که وثوق دارد بانتباه و استیقاظ و کسی که ندارد چنانکه در افضلیت ایتار
اول اللیل تا آخر آن گفته اند کذا قال الکرمانی وَكَانَ النَّاسُ يَقُومُونَ أَوَّلَهُ و بودند مردم که قیام میکردند
در اول شب رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ **وَعَنِ** السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ أَمَرَ عُمَرُ أُبَيَّ بْنَ كَعْبٍ وَتَمِيمًا الدَّارِيَّ أَنْ يَقُومَا
لِلنَّاسِ فِي رَمَضَانَ بِإِحْدٰى عَشْرَةَ رَكْعَةً امر کرد عمر ابی بن کعب و تمیم داری را که وی نیز از مشاهیر
صحابه است اول نصرانی بود و مسلمان شد که قیام نمایند این هر دو صحابی برای مردم در رمضان
یازده رکعت چنانچه آنحضرت نیز یازده رکعت که عادت وی بود در تهجد قیام نموده اند و گفته اند
که این روایت وهم است زیرا که بصحت رسیده است که قیام میکردند در عهد عمر به بیست رکعت
و جواب داده اند که سند این حدیث صحیح است و تواند که در بعضی اوقات گاهی بیست میکرده باشند
و گاهی یازده و بعضی گفته اند که تواند در بعضی لیالی قصد تشبه بآنحضرت صلی الله علیه وسلم
میکرده باشند و بعد از آن قرار بر عشرین یافته باشد چنانکه از آنحضرت هم روایتی بیست
در روایت بیست و سه رکعت که آمده است باعتبار سه رکعت وتر است وَكَانَ الْقَارِئُ
يَقْرَأُ بِالْمِئِينَ و بود امام که میخواند سورتها را که هر یکی از آنها زیاده بر صد آیت اند حَتّٰى
كُنَّا نَعْتَمِدُ عَلَى الْعَصَا مِنْ طُولِ الْقِيَامِ تا آنکه بودیم ما که تکیه میکردیم بر عصا از جهة درازی
و اتکا در نماز نفل درست است خصوصا از ضعف و عدم طاقت فَمَا كُنَّا نَنْصَرِفُ إِلَّا فِي
فُرُوعِ الْفَجْرِ پس نبودیم ما که میگشتیم از نماز مگر در اوایل فجر و اعالی آن و فروع هر چیز اعلای آنچیز را گویند

چنانکه قرع شجر بید حدیث آمده است که آنحضرت شب خواب ختم تهجد تا قرب فجر ازین
بعضی اعلای کوشتها رَوَاهُ مَالِكٌ وعن قال لا نخرج ما ادركنا الناس الا وهم يلعنون الكفرة في رمضان
روایت است از عبد الرحمن اعرج که از مشاهیر تابعین است و ثقات ایشان که گفت دریافتیم ما مردم را
مگر آنکه لعنت میکردند کافران را در رمضان یعنی در قنوت وتر وی از جهة تعظیم ناکردن ایشان خبر را که تعظیم
کرده است از احق سبحانه و عدم اهتدا بخیری که فرستاده است یعنی قرآن قال وكان
القارئ يقرأ سورة البقرة في ثماني ركعات و بود قاری که امام بود میخواند سوره بقره را
هشت رکعت فاذا قام بها في ثنتي عشرة ركعة پس چون میخواند آنرا در دوازده رکعت
رأى الناس انه قد خفف اعتقاد میکردند مردم که وی تخفیف کرده در قرآت رَوَاهُ مَالِكٌ وعن
عبد الله بن ابي بكر از اکبر اولاد صدیق است و قدیم الاسلام است قال سمعت ابيا يقول كنا
ننصرف في رمضان من القيام گفت شنیدم ابی بن کعب را که میگفت بودیم ما که بر می گشتیم در رمضان
از قیام شب فنستعجل الخدم بالطعام پس شتابی میکردیم خادمان را بحاضر آوردن طعام مخافة فوت السحور
وفي اخرى از جهة ترس در گذشتن وقت طعام سحر بسبب طلوع فجر و در روایت دیگر بجای مخافة فوت
السحور این لفظ واقع شده که مخافة الفجر از جهة ترس طلوع فجر و مآل هر دو یکی است رَوَاهُ مَالِكٌ
وعن عائشة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال روایت است از عائشه که روایت کرد از آنحضرت
که گفت هل تدرين ما في هذه الليلة يعني ليلة النصف من شعبان بیان هذه الليلة است
قالت ما فيها گفت عائشه چه چیز است درین شب یا رسول الله فقال فيها ان يكتب كل مولود
من بني آدم في هذه السنة پس گفت آنحضرت درین شب یکی آنست که نوشته میشود هر که
زائیده میشود از اولاد آدم درین سال وفيها ان يكتب كل هالك من بني آدم في هذه السنة
و دیگر درین شب آنست که نوشته میشود هر که هلاک کرده میشود و میرانیده میشود از اولاد آدم درین
سال وفيها ترفع اعمالهم و دیگر درین شب این است که برداشته میشود کردارهای اولاد آدم هر عملی که
شایسته قبول درگاه الهی خواهند کرد بیشتر از آن درین شب سعادت قبول می یابد طیبی گفته یعنی
نوشته میشود اعمال بنی آدم که برداشته میشود در سال روز بروز چنانکه نوشته میشود که خواهد مولود
و که خواهد مرد پس نوشتن درین شب و برداشتن در ایام تمام سال و این معنی از عبارت دور است زیراکه
گفته رفع کرده میشود در وی اعمال نه آنکه نوشته میشود و تواند که اعمال تمام سال که روز بروز برداشته و نوشته
شده است درین شب یکبارگی تمام دفتر اعمال رفع میکرده باشند از برای مقابله چنانکه اهل حساب میکنند و ملاحظه

نالن

که حکم این شب حکم الهی بدان و الله اعلم وفيها تنزل ارزاقهم در وی فرود فرستاده میشود
رزقهای بنی آدم مراد بانزال ارزاق کتابت ارزاق است چنانکه کتابت اعمال میکنند چنانکه
در احادیث آمده است نوشته میشود در روی اجلها و رزقها و نوشته میشوند حاجیان
که درین سال حج خواهند کرد و توفیق آن خواهند یافت و چون عائشه ذکر رفع اعمال صالحه که موصل اند
بجنت شنید که نوشته میشوند پیش از عمل که بندگان آنرا میکنند فهمید که پس در آمدن جنت بتقدیر
الهی است و بفضل وی نه بعمل فقالت پس گفت عائشه يا رسول الله ما من احد يدخل الجنة
الا برحمة الله تعالى نیست هیچ یکی که در آید بهشت را مگر برحمت خدای تعالی فقال ما من احد يدخل
الجنة الا برحمة الله تعالى ثلثا پس گفت آنحضرت این سخن را سه بار یا سؤال عائشه و جواب آنحضرت
هر دو سه بار بود و در بعضی نسخ لفظ ثلثا نیست قلت ولا انت عائشه میگوید که گفتم من و نه تو که
پیغمبر خدا و محبوب اویی یا رسول الله نیز در نمی آیی بهشت را مگر برحمت وی تعالی فوضع يده
على هامته پس نهاد آنحضرت دست مبارک خود را بر سر مبارک خود فقال ولا انا پس گفت آنحضرت
و نه من میدرایم الا ان يتغمدني الله منه برحمته مگر آنکه بپوشد مرا خدای تعالی برحمت خود که
صادر است از جناب لطف و فضل وی و خود وجود شریف وی سراسر رحمت است برای عالمیان
هر جای خود ش يقولها ثلث مرات در حالی که میگوید آنحضرت این کلمه را سه بار و معنی دست
بر سر نهادن اظهار ذلت و افتقار است در پیش درگاه حق جل و علا و بشارت بشمول رحمت وی
تعالی مر او را از فرق تا قدم و تعظیم نعمت رحمت مغفرت و هامه بتخفیف میم بمعنی سر رَوَاهُ
البيهقي في الدعوات الكبير وعن ابي موسى الاشعري عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
ان الله تعالى ليطلع في ليلة النصف من شعبان فرمود بدرستی که خدای تعالی هر آینه مطلع
و واقف میشود یعنی بر احوال بندگان بصفت فضل و رحمت و بر یمعنی يطلع بتشدید طا و کسر لام
و يطلع بسکون طا و فتح لام نیز روایت است از طلوع و مراد بدان نزول است که در حدیث تهجد
واقع شده که ينزل ربنا در ینحدیث نیز در روایت بیهقی ينزل واقع شده چنانکه در حدیث تهجد
با زیادت آنکه نزول درین شب از وقت غروب است چنانکه در حدیث آینده بیاید و حاصل آنکه تجلی
بصفت رحمت و مغفرت است فيغفر لجميع خلقه پس می آمرزد تمام خلق خود را الا لمشرك او مشاحن مگر
کافر او دشمن دارنده و کینه ورزنده مسلمان را بی جهة شرعی و نه برای خدا رَوَاهُ ابْنُ مَاجَه ورواه
احمد عن عبد الله بن عمرو بن العاص في روايته و در روایت احمد ابن حنبل واقع شده که

الا اثنین مشاحن و قاتل نفس می بخشد همه را مگر مشاحن را و کشنده نفس و خون ناحق را و در بعضی روایات
و در بعضی احادیث زیاده کرده قاطع رحم را و در بعضی مسبل ازار و عاق و مدمن خمر نیز زیاده کرده
و در بعضی عشار و ساحر و کاهن و عریف و جابی و صاحب کوبه یا عرطبه نیز آمده و کوبه و عرطبه بمعنی
طنبور است وعن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كانت ليلة النصف من
شعبان فقوموا ليلها وصوموا يومها چون باشد نصف از شعبان پس قیام کنید و بیدار باشید شب
آنرا و روزه دارید روز آنرا فان الله تعالى ينزل فيها لغروب الشمس الى السماء الدنيا زیرا که خدای
نزول میکند برحمت درین شب از وقت غروب بسوی آسمان پایان فيقول الا من مستغفر فاغفر له
پس میگوید آیا نیست هیچ طلب آمرزش کننده پس بیامرزم او را الا من مسترزق فارزقه آیا
طلب روزی کننده پس روزی دهم او را الا مبتلى فاعافيه آیا نیست بلا رسیده پس نگاه دارم
او را از بلا الا كذا الا كذا کنایت است از انواع ارباب حاجات و مطالب خواهنده آیا نیست گناهکار
پس بخشم او را آیا نیست محزونی که شاد کنم او را آیا نیست کذا و کذا حتى يطلع الفجر میگوید
حق تعالی آنها را تا طلوع میکند فجر رواه ابن ماجة

باب صلوة الضحى

ضحوة بلند شدن روز و ضحی بضم و قصر فوق آن بمعنی چاشت و بمعنی شعاع آفتاب نیز آید چنانکه قول حق سبحانه
والشمس وضحاها و متعارف میان مردم در اول روز دو نماز است یکی پس از برآمدن آفتاب یک دو نیزه
و آنرا نماز اشراق خوانند دوم هنگام برآمدن آفتاب تا ربع آسمان تا نزدیک نیمروز و آنرا نماز ضحی
گویند و در بسیاری از احادیث اسم صلوة ضحی شامل نماز هر دو وقت آمده و در بعضی اطلاق صلوة
اشراق نیز آمده چنانکه سیوطی از حدیث طبرانی آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت یا ام هانی
هذه صلوة الاشراق و حال آنکه نمازیکه در بیت ام هانی گزارد وقت چاشت بود و بیضاوی در تفسیر
قول حق سبحانه بالعشي والاشراق گفته که وقت اشراق در وقتی که روشن گردد آفتاب و صاف گردد
شعاع وی و آنوقت ضحی است و بالجمله بر نماز اول روز اطلاق صلوة ضحی آمده و بر نماز در ربع
نهار اطلاق اشراق آمده پس هر دو را هم نماز ضحی میتوان گفت و هم نماز اشراق و متعارف آنست که
گفته شد و تحقیق یکوقت است و یک نماز اول وقت آن برآمدن آفتاب است و آخر آن تا نیم روز
و چون در بعضی احیان در هر دو وقت گزارده شد گمان برده شد که اینجا دو وقت است و دو نماز
و بعضی ضحوه صغری و ضحوه کبری نیز میگویند و احادیث و آثار در نماز چاشت بسیار آمده و اکثر
علما بر استحباب آنند و مختار همین قول است و در مواهب لدنیه میگوید که شیخ ولی الدین بن العراقی

گفته که احادیث صحیحه مشهوره در باب صلوة ضحی بسیار آمده تا آنکه گفته است محمد بن جریر
الطبری که اخبار درین باب و اصل بدرجه تواتر معنوی است و رسیده است بحد یقین
و قاضی ابو بکر بن العربی مالکی گفته است که این صلوة سابقین است از انبیا و مرسلین و سیوطی
از دیلمی از حدیث ابی هریره آورده که صلوة ضحی اکثر صلوة داود علیه السلام است و ابن
النجار از حدیث ثوبان آورده که صلوة ضحی صلوتیست که محافظت میکرد بر آن آدم و نوح و ابراهیم
و موسی و عیسی صلوات الله علیهم اجمعین و در بعضی احادیث نفی آن نیز آمده و بعضی صحابه بر آن
اطلاق بدعت کرده و جمعی از علما بکراهیت آن رفته و گفته که این بدعتیست که بعد از زمان
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در زمان خلفای راشدین پیدا شده و صواب آنست که اطلاق بدعت و کراهت
بجهة مواظبت بر آن در مساجد است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا گاه گاه گزارده و در
خانه گزارده و سلف را نیز همبرین عمل بوده و اختلاف در نمازی است که بعد از ربع نهار گزارند
اما آنکه بعد از نماز فجر مستقبل قبله بنشینند و بعد از بلند شدن آفتاب بگزارند آنرا بعضی از
مؤکد گفته اند والله اعلم و روایات در عدد رکعات صلوة ضحی از دو تا دوازده آمده
و مختار نزد اکثر علما چهار است زیرا که احادیث آن اصح و اخبار و آثار در آن اکثر است

الفصل الاول

عن ام هانئ ان النبي صلى الله عليه وسلم دخل بيتها يوم فتح مكة روایت است
از ام هانی بنت ابی طالب همشیره امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنهما و نام او فاخته بود و بعضی گویند
عاتکه گفت که آنحضرت در آمد خانه او را روز فتح مکه فاغتسل وصلى ثماني ركعات پس غسل کرد آنحضرت
و بگزارد هشت رکعت فلم ار صلوة قط اخف منها غير انها يتم الركوع والسجود پس ندیدم من
هیچ نمازی را سبکتر از آن هرگز و هیچ یکی از ارکان آنرا بر وفق معهود و معتاد نکرد جز آنکه وی تمام میکرد
رکوع و سجود را وقالت في رواية اخرى و گفت ام هانی در روایت دیگر این لفظ را که وذلك ضحى
و آن نماز در وقت چاشت بود متفق علیه با آنکه عمده و مشهور در باب صلوة ضحی حدیث ام هانیست
امام احمد گفت که صحیح ترین حدیثی که در صلوة ضحی آمده حدیث ام هانی است و بعضی گفته اند که این
نماز در خانه وی بجهة شکرانه فتح بود و بعد از آن حضرت صلی الله علیه وسلم آنرا نماز فتح میخواندند
و بعد از فتوح میگزاردند و بعضی گویند که آن قضای حزبی بود که از آنحضرت در آن شب
بجهة اهتمام مهمات فتح فوت شده بود و تحقیق آنست که بجهة وقت ضحی بود زیرا که ابو داود
و مسلم آنرا بلفظ سبحة الضحى روایت کرده اند و اضافت بوقت دلالت بر سببیت آن دارد

از آنحضرت م

چنانکه صلوة الظهر وصلوة العصر ودر مواهب لدنیه ابن عبد البر آورده که ام هانی گفت بر
دیدن آن آنحضرت صلی الله علیه وسلم که این چه نماز بود فرمود که این نماز ضحی بود وعن معاذة بضم
میم عدویه بصریه تابعی وثقه است از طبقه ثالثه قالت سألت عائشة کم کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم یصلی صلوة الضحی گفت پرسیدم عائشه را که چند رکعت میگزارد آنحضرت
نماز چاشت را قالت اربع رکعات ویزید ما شاء الله گفت عائشه میگزارد چهار رکعت را
وزیاده میکرد چیزی را که خواسته بود خدا ودر روایات زیاده بر دوازده نیامده رواه مسلم
وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یصبح علی کل سلامی من احدکم صدقة ثابت
میکرد بر هر بنده وهر استخوان اندام یکی از شما صدقه وسلامی بضم سین وتخفیف لام وفتح میم عضو
وبعضی گفته سر انگشتان وبعضی گفته هر استخوان که بند دارد وهر استخوان که تکیه بکند بر آن آدمی
از حرکت ومختار آنست که سلامی نام بند استخوان است چنانکه در حدیث بریده آمده است
لازم است بر آدمی تصدق کند بر هر مفصل از روی صدقه یعنی هر عضو وهر استخوان وبند استخوان
وصحت وسلامت آن در آدمی نعمتی است که شکر آن بروی لازم است وچون وجود شکر که حقیقت آن
صرف عبد است هر چیزی را که داده شده است بوی بسوی چیزی که پیدا کرده شده است برای وی دشوار
است گردانید وی سبحانه آنچه صادر میشود از بنده از ذکر خدا وثنای وی از خیرات امر معروف
ونهی منکر از جمله صدقات که واجب است بروی در مقابله هر سلامی فرمود فکل تسبیحة صدقة
وکل تحمیدة صدقة وکل تکبیرة صدقة یعنی یکبار سبحان الله گفتن والحمد لله گفتن ولا اله الا الله
گفتن والله اکبر گفتن هر کدام صدقه است که شکرانه آن نعمت میکرد وامر بالمعروف صدقة
وامر کردن کسی را بکار مشروع صدقه است ونهی عن المنکر صدقة وباز داشتن کسی را از نامشروع صدقه است
ویجزی من ذلک رکعتان یرکعهما من الضحی وبسندگی میکند یا جزا میدهد از شکرانه تمام سلامی
وصدقه بر آن دو رکعت که بگزارد آن دو رکعت را از ضحی وفی الحقیقة نماز شکر تمام نعمتهای ظاهر وباطن
است زیرا که هر عضو وهر جزو از آدمی در بدن همه مشغول اند بذکر وخدمت مولی تعالی است ومخصوص
گردانیده شد باین فضیلت صلوة ضحی از جهت وقوع آن در اول نهار که مبدأ ومفتح نعم است ویجزی بضم
تحتانیه بهمزه وبفتح آن بی همزه هر دو روایت است اول از اجزا است بکسر همزه بمعنی کفایت
وثانی از جزا بمعنی پاداش رواه مسلم وعن زید بن ارقم انه رأی قوما یصلون من الضحی
روایت است از زید بن ارقم که از مشاهیر صحابه است وهفده غزوه با آنحضرت حاضر شد

وکل تهلیلة صدقة صح

وازخواص

وازخواص علی مرتضی رضی الله عنهما که دید گروهی را که میگزارند نماز ضحی را فقال
پس گفت لقد علموا ان الصلوة فی غیر هذه الساعة افضل هر آینه بتحقیق دانسته اند ایشان
باخبار واحادیث که نماز چاشت درین ساعت زیاده تر است از روی ثواب ان رسول الله
بدرستی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفته است که صلوة الاوابین حین ترمض الفصال نماز
آنجماعت که رجوع کنندگان اند بتوبه وتوجه آرندگان بدرگاه حق سبحانه در هنگامی که گرم میشوند
بچهای گاو وشتر بگرمی آفتاب ورمض محرک سخت افتادن آفتاب بر ریگ وماندن آن وسخت گرم
شدن روز وسوختن پای از زمین گرم وافضلیت نماز درین وقت بجهت آنست که این وقت میل
کردن نفوس است بفراغ واستراحت پس نماز نمیکند در وی مگر کسی که رجوع دارد بدرگاه حق والنس
میگیرد بذکر وی جل وعلا چنانکه در میانه شب رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی الدرداء
وابی ذر قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الله تبارک وتعالی انه قال گفتند ابو
الدرداء وابو ذر رضی الله عنهما که از عظمای صحابه اند که آنحضرت روایت کننده از حضرت حق
سبحانه که وی تعالی گفت یا ابن آدم ارکع لی اربع رکعات من اول النهار اکفک آخره ای آدمی
بگزار برای من وطلب رضای من باخلاص چهار رکعت در اول روز بسنده میشوم وکارگزاری میکنم ترا
در آخر روز از قضای حوایج تو ودفع مکروهات از تو یعنی دل خود را فارغ دار بعبادت من فارغ میدارم
من دل ترا از حوایج تو چنانکه وعده کرده است متقیان را ومتوکلان را رواه الترمذی روایت
کرده است اینحدیث را ترمذی از ابی الدرداء وابی ذر ورواه ابو داود والدارمی عن نعیم بضم نون
ابن همار بفتح ها وتشدید میم وبزای معجمه ودر اکثر نسخ مشکوة بر است صحابی شامی است ودر اسم وی
اختلاف بسیار است ودر شرح ذکر کرده اسم الغطفانی بضم غین معجمه وفتح طای مهمله وفا نسبت است
بغطفان نام پدر قبیله واحمد عنهم وروایت کرده است امام احمد از هر سه وعن بریدة
بضم با وفتح را صحابی است اسلام آورده در وقتی که آنحضرت بهجرت میرفت در راه بر قول مشهور
واو را مساعی جمیله است در حضرت نبی صلی الله علیه وسلم وخلفای راشدین وقبر او در مرو است
که بغزا آمده بود زیارت وتبرک قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
یقول میگفت فی الانسان ثلثمائة وستون مفصلا در آدمی سیصد وشصت بند است فعلیه ان
یتصدق عن کل مفصل منه بصدقة پس بر آدمی باید که تصدق کند از هر بندی از وجود بصدقه
قالوا ومن یطیق ذلک گفتند صحابه که که طاقت دارد که از هر بند صدقه دهد وخبر کنند

وروایت کرده است آنرا ابو داود ودارمی از نعیم ۴

... قال النخاعة في المسجد تدفنها گفت آنحضرت آب دهن و خیو که در مسجد افتاده
گور کنی آنرا والشيء تنحيه عن الطريق و چیزی از جنس موذیات مانند نجاست و سنگ و خار
که یک سو کنی و دور کنی آن را از راه مردم فان لم تجد فركعتا الضحى پس اگر نیابی و نکنی آنرا پس دو رکعت ضحی
تجزئك بسنده کی میکند ترا ازین سه چیز از صدقه و شکرانه از سیصد و شصت بند که کار
آنها را در خبر یکی در وی تعظیم شعایر اسلام است و دفع ایذا از انام است اگر چه ادنی چیزی باشد
و در حدیث دلالت است که دفن و تنحیه مذکور درین باب افضل از رکعتین است که متضمن تعظیم
مسجد و دفع اذی از خلق خداست زیرا که نماز گزاردن بر نفس آسان است ازین کارها چنانکه تجربه
بدان شاهد است رواه ابو داود وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى
الضحى ثنتي عشرة ركعة بنى الله له قصرا من ذهب في الجنة کسی که گزارد نماز ضحی را
دوازده رکعت بنا کند خدای تعالی برای وی کوشکی از طلا در بهشت و این اکثر عدد است که در صلوة
ضحی آمده رواه الترمذي وابن ماجة وقال الترمذي هذا حديث غريب لا نعرفه الا من هذا الوجه
گفت ترمذی این حدیث غریب است نمی‌شناسیم ما او را مگر ازین وجه یعنی اسنادی که ذکر کرده است
آنرا ترمذی در کتاب خود وعن معاذ بن انس الجهني بضم جیم و فتح ها نسبت بجهینه که نام قبیله
صحابی انصاری معدود است در اهل مصر و حدیث وی نزد ایشان است قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم من قعد في مصلاه حين ينصرف من صلوة الصبح کسی که بنشیند یعنی باز ماند
آفتاب بلند شدن وی در جایی که نماز کرده است چون برگردد و فارغ شود از نماز بامداد حتى يسبح
ركعتي الضحى تا آنکه بگزارد دو رکعت ضحی را لا يقول الا خيرا نگوید مگر سخن نیک و چیزی که در آن ثواب
آخرت است از ذکر و تلاوت و مانند آن و اگر سخنی گوید که در آن نفع مسلمانی است نیز حکم ذکر دارد
غفر له خطاياه آمرزیده شود گناهان او وان كانت اكثر من زبد البحر اگر چه باشد گناهان بیشتر
از کف دریا رواه ابو داود و اینجا مراد بصلوة ضحی نماز اشراق است و در احادیث دیگر احتمال
و چاشت هر دو دارد مانند آنکه ظاهر حدیث در آنست که این ثواب مترتب بر نشستن در جای نماز
و اگر بر خیزد و در خلوت رود و مشغول گردد این ثواب بر آن مترتب نگردد و در حدیث دیگر نیز آمده
که هر که بعد از نماز در جای خود نشسته بماند و ذکر کند دعا می‌کنند او را فرشتگان برحمت و مغفرت
و در وصایای مشایخ مذکور است که اگر ترس تفرقه و پریشانی بار باشد در خلوت خود برود مشغول
گردد و بعضی میگویند که ثواب ذکر و مشغولی بجای خود است هر جا که بنشیند اما جزای صبر و تحمل نفس بر آن

دیگر

دیگر است و گفته اند که استقبال قبله درین وقت از دست ندهد و اگر خواب آید ... دفع
کند شیخ الاسلام شهاب الدین سهروردی قدس سره گفته که علی جزای آن همه در دنیا فی الحال نقد
در نورانیت باطن یافته میشود و این عمل است کاتب حروف گوید عفی الله عنه که همچنانکه آفتاب آفاق از اول
صبح طلوع کرده می‌آید و بسیط زمین را روشن میگرداند همچنین آفتاب ذکر و حضور در نفس بلند شده مساحت
سینه را روشن میگرداند و این معنی نزد دریافت محسوس و مشهود است

الفصل الثالث

عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من حافظ على شفعة الضحى کسی که محافظت کند بر دو رکعت
ضحی غفرت له ذنوبه وان كانت مثل زبد البحر آمرزیده میشود مر او را گناهان او اگر چه مثل کف دریا
شفعه بضم شین و فتح نیز آمده و هر دو روایت است از شفع بمعنی زوج مقابل وتر رواه احمد والترمذي
وابن ماجة وعن عائشة انها كانت تصلي الضحى ثماني ركعات روایت است از عائشه
که وی میگزارد نماز ضحی را هشت رکعت ثم تقول پس میگفت لو نشر لي ابواي ما تركتها
اگر زنده گردانیده شوند برای من مادر و پدر من ترک نمیکنم من آنرا این تعلیق بمحال عادیست بقصد مبالغه
یعنی این لذت را بآن لذت از دست نمیدهم رواه مالك وعن ابي سعيد قال كان رسول
الله صلى الله عليه وسلم يصلي الضحى حتى نقول لا يدعها ويدعها حتى نقول لا يصليها بود آنحضرت
میگزارد چندگاه نماز ضحی را تا آنکه میگفتیم ما که هرگز ترک نخواهد کرد آنرا و ترک میکرد گاهی تا آنکه میگفتیم
که هرگز نخواهد گزارد آنرا چنانکه عادت شریف در نوافل بود که همیشه نمیکرد از جهت شفقت امت
بر ایشان لازم نگردد و در مشقت نیفتند و حکم بفرضیت آن نازل نگردد و این حکم فعل آنحضرت است
و کرامت الآن التزام نمایند مستحب است و بعضی علما میگویند که سنت در نماز چاشت گاه گاه
گزاردن است رواه الترمذي وعن مورق بضم میم و فتح واو و کسر رای مشدده در آخر قاف
العجلي بکسر عین و سکون جیم منسوب بعجل بن لجیم تابعی بصری و ثقه و عابد است قال قلت لابن عمر
تصلي الضحى گفت گفتم مر ابن عمر را که تو میگزاری نماز چاشت را قال لا گفت ابن عمر نمیگزارم من
قلت فعمر گفتم پس پدر بزرگوار تو عمر بن الخطاب میگزارد قال لا گفت ابن عمر نمیگزارد عمر قلت
فابو بكر قال لا گفتم پس ابو بکر میگزارد گفت نمیگزارد قلت فالنبي گفتم پس پیغمبر میگزارد صلى الله
عليه وسلم قال لا اخاله گفت گمان ندارم که میگزارد اینجا بطریق ظن نفی کرد باحتمال آنکه میگزارده
باشد اما در ابو بکر و عمر جزم کرد و تاویل نفی معلوم شد که دوام و مواظبت و در مسجد گزاردن است
والا اصل گزاردن صحیح و ثابت است بی شبهه و لا اخاله بکسر همزه و فتح آن هر دو صحیح است رواه البخاري

باب التطوع از طوع و طاعت است بمعنی انقیاد و فرمان برداری کردن و عبادت نافله را تطوع
گویند و هر که مشتغل بخیر است مطوع خوانند و اکثر اطلاق او بر غیر رواتب آید و صیغه تفعل برای تکلف است یا برای مبالغه
است که بنده بی تکلیف شارع آنرا بجا می آرد و مبالغه در طاعت و فرمان برداری مینماید الفصل الاول عن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لبلال عند صلوة الفجر روایت است از ابی هریره که
گفت آنحضرت مر بلال را نزد بامداد یا بلال حدثنی بارجی عمل عملته فی الاسلام ای بلال خبر ده مرا
بعملی که امید داشته شده تر است ثواب او و صعود او بدرگاه حق که کرده تو آن عمل را در دین مسلمانی
یعنی بگو بمن که کدام عمل است نزد تو که امید بر آن بیشتر داری فانی سمعت دف نعلیک بین
یدی فی الجنة زیرا که می شنیدم آواز جنبیدن نعلین ترا بر زمین پیش خود در بهشت و دف بدال اهمال
و فا مشدده در اصل رفتار نرم شتر و راه رفتن سبک و رفتن پرنده بالا زمین و جنبانیدن
بازوها در حالی که پایها او بر زمین باشد و دیدی بتشدید یا بلفظ تثنیه و این امریست که کشف شده بر
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خواب یا در بیداری و احتمال دارد که در شب معراج دیده باشد یا در بعضی
معاریج دیگر که مر آنحضرت را بود والله اعلم قال ما عملت عملا ارجی عندی انی لم اتطهر طهورا
فی ساعة من لیل او نهار گفت بلال رضی الله عنه عمل نکرده ام من هیچ عملی را که امید داشته شده تر است
نزد من ازین عمل که من طهارت نکرده ام هیچ طهارتی از غسل و وضو و تیمم در هیچ ساعتی از شب یا روز
الا صلیت بذلک الطهور ما کتب لی ان اصلی مگر آنکه نماز گزاردم بآن طهارت چیزی که نوشته شده
و تقدیر کرده شده و واجب گردانیده شده بر من نه واجب گردانیدن من آنرا بر نفس خود بمواظبت
و التزام بر خود که بگزاردم آنرا در تحدیث فضیلت نماز بعد از وضوست که مردم آنرا تحیة الوضو و شکر
وضو گویند و تحقیق آنست که نیت مطلق نفل کند که تحیة الوضو و شکر الوضو گفتن چیزی نیست متفق
علیه وعن جابر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعلمنا الاستخارة فی الامور کما یعلمنا
السورة من القرآن گفت جابر بود آنحضرت که تعلیم میکرد ما را دعای استخاره را و نماز آنرا چنانکه
تعلیم میکرد ما را سوره از قرآن را یقول اذا هم احدکم بالامر میگفت آنحضرت چون قصد کند یکی از شما
بکاری یعنی بکاری که نادر باشد وجود آن و اعتنائی باشد بحصول آن مثل سفر و عمارت و تجارت و
مانند آن نه مانند اکل و شرب معتاد بعد از آنکه از قبیل مباح باشد و ترددی باشد در خیریت آن
و اگر خیر محض باشد استخاره در وی باعتبار تعیین وقت خاص یا حالتی مخصوص خواهد بود فلیرکع رکعتین
من غیر الفریضة پس باید که بگزارد دو رکعت نماز غیر فرض یعنی دو رکعت نماز فرض چنانکه نماز بامداد و جز آن

در حضر کفایت نمیکند و اگر سنت راتبه باشد کفایت است و اگر دو رکعت علیحده بنیت استخاره
بگزارد بهتر و در حدیث دیگر آمده که بخواند از قرآن آنچه میسر شود و در بعضی روایات تخصیص بقل
یا ایها الکافرون و قل هو الله احد نیز آمده و ماثور از سلف نیز همین است ثم لیقل پس بخواند
این دعا را که اللهم انی استخیرک بعلمک خداوندا من طلب خیر میکنم از تو باستعانت علم تو
واستقدرک بقدرتک و طلب قدرت میکنم بر دریافت خیر و تحصیل آن بوسیله قدرت تو
واسئلک من فضلک العظیم و سوال میکنم از تو چیزی از فضل تو که بزرگ است و بنهایت
آن نتوان رسید فانک تقدر ولا اقدر پس بدرستی که تو قادری و من قدرت ندارم
وتعلم ولا اعلم و تو میدانی و من نمیدانم و انت علام الغیوب و تو داننده غیبهائی اللهم
ان کنت تعلم ان هذا الامر خداوندا اگر هستی تو که میدانی که این کار که من قصد آن دارم خیر لی
فی دینی و معاشی و عاقبة امری بهتر است مرا در دین و ایمان من و در زندگانی و زیست من و در پایان
کار من او قال شک راویست یعنی یا گفت آنحضرت بجای تمام این الفاظ یا بجای فی معاشی
و عاقبة امری فی عاجل امری و آجله در این جهان و در آن جهان فاقدره لی و یسره لی پس تقدیر کن
آنرا برای من و توفیق ده مرا بدان کار فاقدره بضم دال و کسر آن هر دو روایت است مشتق از قدر
ثم بارک لی فیه پس برکت ده و افزونی ده مرا در آن کار و ان کنت و در بعضی نسخ اللهم ان
کنت تعلم ان هذا الامر شر لی و اگر میدانی که این کار بد است مرا فی دینی و معاشی و عاقبة
امری او قال فی عاجل امری و آجله فاصرفه عنی و اصرفنی عنه پس بگردان آنرا از من و برگردان مرا
از وی واقدر لی الخیر حیث کان و تقدیر کن برای من نیکی را هر جا که باشد ثم ارضنی به پس
راضی گردان مرا بهر چه واقع شود و ارضنی بفتح همزه و سکون را از ارضا و بفتح را و تشدید
ضاد بی همزه نیز روایت است قال و یسمی حاجته گفت آنحضرت یا راوی و نام برد حاجت
خود را نزد قول وی هذا الامر و ظاهر آنست که ان هذا الامر که در حدیث واقع شده است عنوان
حاجات است بطریق عموم و در عبادت مستخیر خصوصا همان امر خاص خواهد بود مثل هذا السفر او هذه الاقامة
و نحو ذلک و روا است که ان هذا الامر گوید و بیان کند آنرا بذکر حاجت خود والله اعلم رواه البخاری
الفصل الثانی عن علی رضی الله عنه قال حدثنی ابو بکر و صدق ابو بکر روایت است از علی
که گفت حدیث کرد مرا ابو بکر و راست گفت ابو بکر گفت ابو بکر رضی الله عنه قال سمعت رسول الله
گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول ما من رجل یذنب ذنبا میگفت نیست هیچ مردی

بکنند گناهی را ثمّ یقوم فیتطهّر ثمّ یصلّی ثمّ یستغفر پس برخیزد پس طهارت بکند پس نماز بگزارد
پس آمرزش خواهد از خدا آن گناه را الّا غفر اللّه له مگر بیامرزد خدای تعالی مر او را و این را صلوة الاستغفار
گویند ثمّ قرأ پس خواند آنحضرت این آیت را والّذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا
اللّه فاستغفروا لذنوبهم رواه الترمذی و ابن ماجة الّا انّ ابن ماجة لم یذکر الآیة ترمذی و ابن
ماجه هر دو روایت کرده اند این حدیث را و لیکن ابن ماجه ذکر نکرد خواندن آنحضرت این آیت را
وعن حذیفة قال کان النبیّ صلّی اللّه علیه و سلّم اذا حزبه امر صلّی گفت حذیفه بود آنحضرت
چون می رسید او را مصیبتی و سخت میشد و تنگ می گشت بروی کاری نماز میکرد و استعانت میجست
بدان در گشاد کار و خلاصی از هم و غم از جهة امتثال امر وی سبحانه واستعینوا بالصبر والصلوة
رواه ابو داود و گفته اند که چون مشغول شود آدمی بعبادت منکشف میگردد بروی عالم ربوبیت
و چون منکشف شد عالم ربوبیت دنیا بکلیت خود حقیر نمود پس آسان گشت بر دل فقدان آن و وجدان آن
پس متوحش نمیگردد بنایافت آن و شاد نمیشود بیافت آن چنانکه گفته اند اگر هست غم نیست و اگر
نیست غم نیست و بعضی گفته اند که چون فرود آید بر بنده مصیبتی و مکروهی میگریزد بسوی طاعت
گویا میگوید پروردگار تعالی محبوب گردان بر من عبادت خود را مراد مرا بده یا مده و شاد دار یا در محنت انداز
و میتوان گفت که بنور طاعت و مناجات و حضور و شهود مولی تعالی نوری در باطن پیدا میگردد که ظلمت
غم و هم را میزداید و تنگی را میبرد و سینه را می گشاید چنانکه آمده است که اذا دخل النور انفتح القلب
وعن بریدة قال اصبح رسول اللّه صبح کرد پیغمبر خدا صلّی اللّه علیه و سلّم فدعا بلالا پس خواند بلال را
فقال بما سبقتنی الی الجنّة پس گفت بلال را بچه چیز و کدام عمل پیشی کردی بر من بسوی بهشت یعنی
از من پیشی در آن موطن ما دخلت الجنّة قطّ الّا سمعت خشخشتک امامی در نیامدم من بهشت را هرگز
مگر آنکه می شنیدم آواز ترا یا آواز نعلین ترا بقرینه حدیث سابق و خشخشه آواز سلاح و مانند آن
قال گفت بلال یا رسول اللّه ما اذّنت قطّ الّا صلّیت رکعتین اذان نگفتم من هرگز مگر آنکه گزاردم
دو رکعت بعد از اذان وما اصابنی حدث قطّ الّا توضّأت عنده و نرسید مرا بی وضوی
هرگز مگر آنکه وضو ساختم نزد آن ورأیت انّ للّه علیّ رکعتین و دانستم و اعتقاد کردم که مر خدای راست
بر من دو رکعت کنایت است از التزام و ادامت و مواظبت وی بر آن فقال رسول اللّه صلّی
اللّه علیه و سلّم بهما پس گفت آنحضرت لازم گیر این دو رکعت را باین دو رکعت سبقت کردی و یافتی
این درجه را رواه الترمذی وعن عبد اللّه بن ابی اوفی صحابی است او و پدر او صحبت حاصل

حدیث را و خبر او را بما بعد آن بواسطه بیشتر یا بعد از آن بکوید آمد و بما انجا رغبت باز عالم و بهی آخرت
کرد بکوفه از صحابه قال قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و سلّم من کانت له حاجة الی اللّه او الی احد
من بنی آدم کسی که باشد مر او را حاجتی بسوی خدا یا بسوی یکی از آدمیان فلیتوضّأ پس باید که وضو کند
فلیحسن الوضوء پس باید که خوب بسازد وضو را ثمّ لیصلّ رکعتین پس باید که بگزارد دو رکعت را
ثمّ لیثن علی اللّه تعالی پس باید که ثنا گوید بر خدای تعالی و لیصلّ علی النبیّ و باید که درود
بفرستد بر پیغمبر صلّی اللّه علیه و سلّم ثمّ لیقل پس بگوید لا اله الّا اللّه الحلیم الکریم سبحان اللّه
ربّ العرش العظیم والحمد للّه ربّ العالمین اسألک موجبات رحمتک سؤال میکنیم
ترا عملها را که موجب رحمت و سبب نزول آن شوند و عزائم مغفرتک و سؤال میکنیم ترا خصلتها
را که حاصل گردد و متأکد شود بآن آمرزش تو و عزم قصد بر فعل و عقد قلب بر آن والغنیمة من کلّ برّ
و سؤال میکنیم ترا حاصل از هر نیکی و غنیمت در اصل مالیکه از حرب کفار حاصل شود والسلامة
من کلّ اثم و سؤال میکنیم بی گزندی از هر بدی لا تدع لی ذنبا الّا غفرته و مگذار برای من هیچ گناه
را مگر آنکه بیامرزی آن را ولا همّا الّا فرّجته و مگذار هیچ اندوهی را مگر آنکه بگشائی و بر داری آن را
ولا حاجة هی لک رضا الّا قضیتها و مگذار هیچ حاجتی را که آن حاجت مر ترا مرضی است مگر آنکه
بر آری آن حاجت و بدهی آن را یا ارحم الرّاحمین ای مهربانترین مهربانان و این نماز را صلوة الحاجة خوانند
رواه الترمذی و ابن ماجة و قال الترمذی هذا حدیث غریب و گفته اند که در اسناد وی سخن است
واللّه اعلم صلوة التسبیح عن ابن عبّاس انّ النبیّ صلّی اللّه علیه و سلّم قال للعبّاس روایت است
از ابن عباس که آنحضرت گفت مر عباس بن عبد المطلب را که یا عبّاس یا عمّاه الا اعطیک
الا امنحک الا اخبرک ای عباس ای عم من آیا ندهم ترا آیا عطا نکنم ترا آیا خبر ندهم ترا الا افعل
بک عشر خصال آیا بکنم بتو ده خصلت یعنی چیزی که مکفّر ده خصلت است یعنی بیاموزم ترا چیزی
که کفارت ده نوع از ذنوب گردد که اوّله و آخره بیان آن میکند پس مراد بعشر خصال بر این وجه
انواع ذنوب باشد که معدود اند و بعضی گفته اند که مراد بعشر خصال تسبیحات است و آن در غیر
قیام ده ده بار است اذا انت فعلت ذلک غفر اللّه لک ذنبک وقتی که تو بکنی آن را
بیامرزد خدا ترا اوّله و آخره گناهان را که پیش از این کرده و گناهان که پس از این خواهی کرد یا همه
گناهان که پیش و پس از یکدیگر کرده قدیمه و حدیثه گناهان کهنه و نو خطأه و عمده و گناهان که
بی قصد و نادیده و نادانسته کرده و گناهان که بقصد کرده صغیره و کبیره گناهان خرد و کلان

بیامرزد ترا گناهان ... [illegible] ... آن این است که بگزاری
چهار رکعت را تقرأ فی کل رکعة فاتحة الکتاب وسورة میخوانی در هر رکعت فاتحه وسوره
از قرآن هر سوره که باشد و شیخ جلال الدین سیوطی در عمل الیوم واللیلة گفته که بخواند در وی الهکم التکاثر
والعصر والکافرون والاخلاص فاذا فرغت من القراءة فی اول رکعة وانت قائم قلت پس
چون فارغ شوی از قراءت در رکعت اول وحال آنکه تو استاده میگوئی سبحان الله والحمد لله ولا
اله الا الله والله اکبر خمس عشرة مرة پانزده بار و در روایتی لا حول ولا قوة الا بالله زیاده آمده
ثم ترکع پس رکوع میکنی فتقولها وانت راکع عشرا پس میگوئی این کلمات مذکوره را وحال
آنکه تو رکوع کننده ده بار بعد از تسبیح رکوع ثم ترفع رأسك من الرکوع فتقولها عشرا پس
برمیداری سر خود را از رکوع پس میگوئی این کلمات را ده بار بعد از سمع الله لمن حمده ربنا لك الحمد ثم تهوی
ساجدا پس بپایان می افتی برای سجده فتقولها وانت ساجد عشرا پس میگوئی این کلمات را در سجده
ده بار بعد از تسبیح سجود ثم ترفع رأسك من السجود فتقولها عشرا پس برمیداری سر خود را
از سجده پس میگوئی آنرا ده بار ثم تسجد فتقولها عشرا پس سجده میکنی و میگوئی آنرا ده بار
ثم ترفع رأسك فتقولها عشرا پس برمیداری سر خود را پس میگوئی آنرا ده بار بعد از هر دو سجده
فذلك خمس وسبعون فی کل رکعة پس مجموع آن هفتاد و پنج بار میشود در هر رکعتی تفعل ذلك
فی اربع رکعات میکنی آنرا در چهار رکعت و در تشهد این نماز بعد از التحیات پیش از سلام
این دعا آمده که اللهم انی اسألك توفیق اهل الهدی واعمال اهل الیقین ومناصحة اهل التوبة وعزم
اهل الصبر وجد اهل الخشیة وطلب اهل الرغبة وتعبد اهل الورع وعرفان اهل العلم حتی اخافك
اللهم انی اسألك مخافة تحجزنی عن معاصیك حتی اعمل بطاعتك عملا استحق به رضاك وحتی
اناصحك بالتوبة خوفا منك وحتی اخلص لك النصیحة حیاء منك وحتی اتوکل علیك فی الامور
وحسن ظن بك سبحان خالق النور ان استطعت ان تصلیها فی کل یوم مرة فافعل اگر میتوانی
که بگزاری این نماز را در هر روز یکبار پس بکن آنرا فان لم تفعل ففی کل جمعة مرة پس اگر نکنی تو در هر
روز پس بکن در هر هفته یکبار فان لم تفعل ففی کل شهر مرة پس اگر نکنی در هر جمعه پس بکن در هر ماه
یکبار فان لم تفعل ففی کل سنة مرة پس اگر نکنی در هر ماه پس بکن هر سال یکبار فان لم تفعل ففی
عمرك مرة پس اگر نکنی در هر سال پس بکن در عمر خود یکبار رواه ابو داود وابن ماجة والبیهقی فی
الدعوات الکبیر وروی الترمذی عن ابی رافع نحوه بدانکه مشهور و معمول در صلوة تسبیح بطریق

یکبار گزارده شد و در روایت ترمذی از عبد الله بن مبارك پانزده بار بعد از ثنا پیش از تعوذ و تسمیه
و ده بار بعد از قراءة تا آخر ارکان و بعد از سجده ثانی تسبیح نیست و مخیر است که بیک سلام بگزارد
یا بدو سلام و موافق مذهب امام اعظم بیک سلام است بدانکه حدیث صلوة تسبیح را در جامع الاصول
از حدیث ابی داود و ترمذی آورده و در روایتی نهایت در هر سال یکبار داشته و در تمام عمر خود یکبار
ذکر نکرده و مؤلف از حدیث ابن ماجة و بیهقی نیز آورده و در حصن حصین رمز ابی داود و ابن ماجة
و مستدرك حاکم گفته و صحیح ابن حبان ذکر کرده و بعضی محدثان را در این حدیث سخن است و ابن
جوزی که در نسبت وضع او مستعجل است آنرا در موضوعات آورده و نزد اهل تحقیق سخن ابن جوزی
مردود است و بسیاری از علمای محدثین آنرا تصحیح نموده اند و از زمان سلف از تابعین و من بعدهم
الی یومنا هذا معمول و مشهور شده و مشایخ طریقت بدان وصیت کرده اند و شیخ ابن حجر در تقویه و
اثبات آن مبالغه نموده و جمله آن در شرح مذکور است اینجا اینقدر اکتفا رفت والله الموفق
وعن ابی هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان اول ما یحاسب به العبد
یوم القیمة من عمله صلوته فرمود نخستین عملی که حساب کرده میشود بنده بدان بنده روز قیامت
از اعمال وی نماز اوست فان صلحت فقد افلح وانجح پس اگر نیک بود نماز وی پس تحقیق رستگار
و بهروز شد بنده و برآمد حاجت وی وان فسدت فقد خاب وخسر واگر تباه باشد نماز وی پس
تحقیق ناامید و زیان زده شد آن بنده فان انتقص من فریضته شیء پس اگر کمی یافت
از نماز فرض او چیزی از سنن و آداب قال الرب تبارك وتعالی انظروا هل لعبدی من
تطوع میگوید پروردگار تعالی نظر کنید آیا هست مر بنده مرا نماز نفل فیکمل بها ما انتقص من
الفریضة پس تکمیل و تتمیم کرده میشود بآن چیزیکه کم شده است از فرض او ثم یکون سائر عمله علی
ذلك پس میباشد باقی عملهای بنده از زکوة و صیام و جز آن برینوجه که اگر چیزی از مکملات فرایض
کم شده تمام کرده میشود بنوافل وفی روایة و در روایتی همچنین آمده که ثم الزکوة مثل ذلك پس زکوة
مانند نماز است در تکمیل بنوافل ثم تؤخذ الاعمال علی حسب ذلك پس گرفته میشوند تمامه عملها
اندازه آن و درین روایت ذکر زکوة بعد از صلوة صریح آمده بعد از وی ذکر باقی اعمال علی العموم
کرده رواه ابو داود روایت کرد این حدیث را از ابی هریره ابو داود ورواه احمد عن رجل
و روایت کرد آنرا امام احمد از مردی غیر معین از اصحاب و خصوص از ابی هریره نکرده وعن
ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما اذن الله لعبد فی شیء افضل من رکعتین یصلیهما

کوشش نماید همه خدای تعالی بوی اقبال میکند برأفت و رحمت مرینده در عمل فاضلتر از دو رکعت که میگزارد
آنهارا یعنی نماز فاضلتر از عملهاست و لطف و عنایت و رحمت وی تعالی بر بنده در وی بیشتر از
عملهای دیگر است و ذکر استماع و کوش نهادن و اصغا بجهة آنست که عمده در نماز و فاضلترین ارکان
و اذکار وی قرآن است اگرچه افعال و اذکار دیگر هم دارد وَإِنَّ الْبِرَّ لَيُذَرُّ عَلَى رَأْسِ الْعَبْدِ مَا دَامَ
فِي صَلَوتِهِ بدرستی که نیکی و رحمت نثار کرده میشود بر سر بنده مادام که بنده در نماز خود است و بعضی
رواة لیذر بدال مهمله خوانده‌اند در معنی ریختن آب است و شیر و مانند آن اگرچه معنی دارد اما چون مخصوص
بمایعات است یعنی چیزهای که سیلان میکنند مثل اشیای مذکوره از مناسب مقام دور است و گفته‌اند
که آن تصحیف است و صحیح بذال معجمه است وَمَا تَقَرَّبَ الْعِبَادُ إِلَى اللهِ بِمِثْلِ مَا خَرَجَ مِنْهُ يَعْنِي الْقُرْآنَ
و نزدیکی نجسته بنده بسوی خدای بمانند چیزی که بیرون آمده از وی سبحانه که قرآن است و بیرون
آمدن از حق باعتبار علم است یا از لوح محفوظ و تواند که مراد بیرون آمدن از بنده باشد که بزبان
وی میرود و بقراءة و بر دست وی نوشته میشود در مصاحف اشارت است بوجه افضلیت نماز از اعمال دیگر
رَوَاهُ أَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ

بَابُ صَلوةِ السَّفَرِ

بدانکه خلاف نیست مر هیچیکی از ائمه و علمای امت را
در جواز قصر مر مسافر را ولیکن نزد ما قصر واجبست و فرض وقت بر مسافر دو رکعت و قصر عزیمت است
اگرچه اطلاق رخصت بر آن نیز میکنند مجازا و اگر مسافر چهار رکعت بگزارد درست است بشرط آنکه
در قعدهٔ اولی بنشیند زیراکه آن در حقیقت قعدهٔ اخیره است اگرچه آثم گردد بتاخیر سلام و مذهب مالک
چنانکه مفهوم میگردد از رساله ابن ابی زید که در مذهب او است موافق مذهب ما است و از بعضی شروح
مفهوم میشود که مذهب وی موافق مذهب شافعی و احمد است که قصر رخصت است و مصلی مخیر است
میان قصر و اتمام و اصل فرض اربع است و هرگز مروی نشده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در سفر چهار
رکعت گزارده باشد و نه خلفای راشدین الا عثمان رضی الله عنه و عنهم که بعد از گذشتن چند سال از دور خلافت
وی در منا چهار رکعت گزارده و آنرا تاویلات و محامل است و سخن درین باب و دلایل طرفین طویل است
در شرح آنرا ذکر کرده‌ایم

الْفَصْلُ الْأَوَّلُ

عَنْ أَنَسٍ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
صَلَّى الظُّهْرَ بِالْمَدِينَةِ أَرْبَعًا روایت است از انس که آنحضرت گزارد نماز ظهر را در مدینه چهار رکعت
وَصَلَّى الْعَصْرَ بِذِي الْحُلَيْفَةِ رَكْعَتَيْنِ و گزارد نماز عصر را در ذی الحلیفه دو رکعت و ذو الحلیفه بضم حای
مهمله و فتح لام و سکون تحتانیه و فا موضعی است بر پنج یا شش میل از مدینه و این در وقت قصد
آنحضرت است صلی الله علیه و سلم بحج پس نماز ظهر بمدینه گزارد و برآمد و چون درین موضع رسید که

اهل مدینه است مسافر شد و نماز عصر دو رکعت گزارد و احرام بست و بمکه متوجه گشت مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ
وَعَنْ حَارِثَةَ بحای مهمله و ثای مثلثه بْنِ وَهْبٍ بفتح واو و سکون ها الْخُزَاعِيِّ بضم خای
معجمه و زای برادر عبد الله بن عمر از مادر او صحابی است روایت میکند از آنحضرت و از حفصه
ام المؤمنین قَالَ صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَنَحْنُ أَكْثَرُ مَا كُنَّا قَطُّ وَآمَنُهُ بِمِنًى رَكْعَتَيْنِ
گفت گزارد با ما آنحضرت و حال آنکه ما بیشتر بودیم از روی عدد و هرگز باین جمعیت نبودیم و ایمن‌تر
بودیم از فتنه و فساد کافران بمنا دو رکعت وآمنه بفتحات جمع آمن بر وزن طلبه جمع طالب
روایت است و این در حجة الوداع بود و جمعیت صحابه در آن از حد حصر و احصا خارج بود و این را برای
این گفت که شرعیت قصر موقوف بر خوف از فتنه کفار چنانکه ظاهر قرآن دلالت دارد نیست چنانکه
در حدیث آینده بصریح واقع شده است مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَعَنْ يَعْلَى بفتح مثناة و سکون عین
بْنِ أُمَيَّةَ بضم همزه و فتح میم و تشدید تحتانیه صحابی است اسلام آورد روز فتح و حاضر شد حنین
و طایف و تبوک را و عامل عمر بن الخطاب بود بر بحران و کشته شد بصفین همراه امیر المؤمنین علی
قَالَ قُلْتُ لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ إِنَّمَا قَالَ اللهُ تَعَالَى أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلوةِ
روایت است از یعلی بن امیه که گفت گفتم مر عمر بن الخطاب را که این است و جز این نیست که گفته است
خدای تعالی گناهی نیست بر شما در قصر کردن شما نماز را إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا قصر
کنید اگر میترسید شما که در فتنه و فساد می‌اندازند شما را آنکسانیکه کافرند فَقَدْ أَمِنَ النَّاسُ پس
بتحقیق ایمن اند مردم درین سفر که ماییم پس چگونه قصر کنیم قَالَ عُمَرُ عَجِبْتُ مِمَّا عَجِبْتَ مِنْهُ گفت عمر
عجب کردم من یعنی در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم از آنچه عجب کردی تو فَسَأَلْتُ رَسُولَ
اللهِ پس پرسیدم پیغمبر خدا را صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که با وجود عدم خوف قصر چون کنیم فَقَالَ صَدَقَةٌ
تَصَدَّقَ اللهُ بِهَا عَلَيْكُمْ این قصر کردن صدقه و احسانیست که تصدق کرده است خدای تعالی
آن بر شما فَاقْبَلُوا صَدَقَتَهُ پس بپذیرید صدقه و احسان خدا او چون پروردگار تعالی
تخفیف و آسانی کرد بر شما سخت گرفتن شما کار را بر خود موجب جرأت و گستاخی است
که مناسب مقام عبودیت نیست و این حدیث دلیل حنفیه است بر وجوب قصر اگر گفته شود که وی سبحانه
روزه را در سفر اسقاط نموده و بافطار تخفیف فرموده است آنجا چرا صوم را جایز میدارید و عزیمت
میشمارید و افطار را محض رخصت می انگارید و چنانکه اینجا چهار رکعت گزاردن جرأت و سخت
گرفتن است بر خود آنجا نیز روزه داشتن همین حال دارد پس چه فرق است میان نماز مسافر

در مدینه یعنی جواب آنکه همچنانکه در قصر آن حالت نیست ... در رمضان و موقوف مسلمانان بر
آنان نیست در وقت دیگر بیرون رمضان بیمار روزه داشتن بجهت تتوار جی افتد و اما در نماز آسانی
در جانب قصر متعین است فافهم و اما تقیید در آیت بقول وی سبحانه ان خفتم ان یفتنکم الذین
کفروا باعتبار عادت و اغلب است که غالب حال مسافران خوف است خصوصا در آن زمان که کفار
در صدد ایذا و اهلاک مسلمانان بوده اند رواه مسلم وعن انس قال خرجنا مع رسول الله صلی الله
علیه وسلم من المدینة الی مکة گفت انس بیرون آمدیم ما با آنحضرت از مدینه بمکه و این در حجة الوداع بود
فکان یصلی رکعتین رکعتین پس بود آنحضرت که میگزارد دو رکعت دو رکعت بجهت مسافرت
حتی رجعنا الی المدینة تا آنکه باز گشتیم ما بمدینه قیل له اقمتم بمکة شیئا گفته شد مر انس را آیا اقامت
کردید شما بمکه چیزی یعنی مدتی قال اقمنا بها عشرا گفت انس اقامت کردیم بمکه ده روز زیرا که رسیدن
بمکه در صبح چهارم ذی حجه بود و برگشتن بمدینه در صبح چهاردهم پس معلوم شد که با قامت ده روز مقیم
نمیشوند و نماز چهار گانی نمیگزارند متفق علیه وعن ابن عباس قال سافر النبی صلی الله علیه وسلم
سفرا فاقام تسعة عشر یوما یصلی رکعتین رکعتین گفت ابن عباس سفر کرد آنحضرت سفری
پس اقامت کرد نوزده روز میگزارد دو رکعت دو رکعت قال ابن عباس فنحن نصلی فیما بیننا
وبین مکة تسعة عشر یوما رکعتین رکعتین گفت ابن عباس پس ما میگزاردیم در مانند منزلی که میان ما و مکه
نوزده روز دو رکعت دو رکعت یعنی چون اقامت میکردیم در منزلی که میانه مکه و مدینه بود نوزده روز
میگزاردیم دو رکعت و این در غزوه فتح بود یا مراد آنست که چون سفری میکردیم در از جای
میان ما و مکه است و مراد وقوع سفر در مکه و مدینه نیست فاذا اقمنا اکثر من ذلک صلینا اربعا
پس چون اقامت میکردیم بیشتر از آن میگزاردیم چهار رکعت رواه البخاری بدانکه مذهب نزد ما
آنست که اگر نیت اقامت کند پانزده روز یا بیشتر تمام کند نماز را و اگر در کمتر از پانزده کند قصر
کند و اگر بی نیت ماه و سال بایستد قصر کند و این تقدیر مرویست از ابن عباس و ابن عمر و طحاوی
آنرا روایت کرده و امام محمد در کتاب الآثار آورده و از ابن عمر آمده است که وی در آذربیجان
شش ماه ایستاده که امروز و فردا بر آید مسافرانه میگزارد و صحابه دیگر نیز با وی بودند و انس
با عبد الملک بن مروان در شام دو ماه ایستاده بود و دو رکعت میگزارد و مذهب شافعی آنست که اگر
نیت اقامت چهار روز یا بیشتر کند مقیم میگردد و چهار رکعت میگزارد و اگر بی نیت بقصد بر آمدن
امروز یا فردا زیاده از پانزده و هژده روز بایستد تمام میکند نماز را و ایشان تقدیر بار بعد را

رفتن آنحضرت صلی الله علیه وسلم از مدینه منوره بمکه معظمه جهت ... بود ... اقامت در آنجا از سه روز بیشتر نبود ... دو سوم برای فتح مکه ... در آنجا ده روز بود ... نوزده روز ...

از عثمان رضي الله

از عثمان رضي الله عنه روایت میکنند و ما نزد صحیح گرفته ایم تقدیر پانزده روز را قیاس بر مدت
طهر که پانزده است و نیز ثابت است از آنحضرت قصر در مکه ده روز با وجود قصر مستلزم نفی این تقدیر است
و ظاهر آنست که این اقامت به نیت نبود زیرا که ایشان برای حج آمده بودند و آن تا تاریخ سیزدهم
میکشد و باعتبار نوزده روز منافی است با آنچه از ابن عمر و انس نقل کرده شد و در حدیث ابن عباس
که در کتاب مذکور است نیز منافی تقدیر هژده روز است و گفته اند شاید که روز نزول و رحیل را راوی
داخل داشته تسعة عشر گفته باشد و این بعید است والله اعلم و در بعضی روایات
ثمانیة عشر نیز آمده است و در روایتی سبعة عشر و خمسة عشر نیز آمده و وجه تطبیق در شرح
مذکور است والله اعلم وعن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب قرشی عدوی از اجله تابعین
و ثقه و مجمع علیه و کثیر الحدیث است قال صحبت ابن عمر فی طریق مکة فصلی لنا الظهر رکعتین
گفت صحبت داشتم ابن عمر را در راه مکه پس گزارد برای ما ابن عمر نماز ظهر را دو رکعت ثم جاء رحله
وجلس پس آمد ابن عمر رخت و جای باش خود را و نشست فرای الناس قیاما پس دید مردم را ایستاده
فقال ما یصنع هؤلاء پس گفت ابن عمر چه میکنند ایشان قلت یسبحون گفتم نماز نافله
نفل میگزارند و این احتمال سنن رواتب و جز آن هر دو دارد قال لو کنت مسبحا گفت ابن عمر اگر میبودم
گزارنده نماز نفل میکردم اتممت صلوتی تمام میگزاردم نماز فرض را یعنی اگر محل گزاردن نوافل میبود
اتمام فریضه اهم و اولی میبود پس چون که فرایض قصر کرده شد ترک نوافل اولی باشد
زیرا که تکمیل فرض اولی است از نفل صحبت رسول الله صحبت داشتم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم
فکان لا یزید فی السفر علی رکعتین پس بود آنحضرت که زیادت نمیکرد در سفر بر دو رکعت یعنی
نمیگزارد نوافل را و ابا بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم کذلک و صحبت داشتم ابو بکر و عمر و عثمان را همچنین
زیادت نمیکردند در سفر بر دو رکعت متفق علیه بدانکه این حدیث دلالت دارد بر انکار و منع
ابن عمر نوافل را در سفر و عدم منع و انکار نیز از وی منقول است چنانکه در آخر فصل ثالث بیاید که
وی رضی الله عنه پسر خود را میدید که نفل میگزارد و انکار نمیکرد و جمهور صحابه و من بعدهم
رضی الله عنهم بر جواز اند و بعضی گفته اند که اتفاق است بر استحباب نوافل مطلقه و اختلاف در
رواتب است و آنها که تجویز کرده اند قیاس کرده اند آنها را بنوافل مطلقه و بعضی فرق کرده اند
در حالت سیر و نزول و بعضی فرق کرده اند در نوافل پیش از نماز و بعد از نماز باینکه آنچه پیش از
نماز است مفصول است از وی پس گمان برده نمیشود که آن از فرایض است پس گویا خارج است

از جمله رواتب بخلاف آنچه بعد از نماز است متصل است بوی و بتحقیق ثابت شده که آنحضرت
رواتب گزارده و نماز چاشت را روز فتح مکه گزارده طیبی گفته است که شاید که آنحضرت
میگزارده رواتب را در جای خود و جای باشی خود و ابن عمر آنرا نمیدید و شاید که در بعضی احیان ترک هم
میکرد از برای تعلیم جواز والله اعلم پس گویا مراد بقول ابن عمر لایزید فی السفر عدم زیادت در
غالب احوال است و مروی از حنفیه در سنن سه قول است اتمام و قصر و ترک مختار قول اول است
وعن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یجمع بین صلوة الظهر والعصر اذا کان
علی ظهر سیر ویجمع بین المغرب والعشاء گفت ابن عباس بود آنحضرت که جمع میکرد میان نماز پیشین
و نماز دیگر وقتی که میبود در پشت سیر یعنی در سفر یا مراد حالت سیر است نه حالت نزول و جمع میکرد
میان مغرب و عشا و این شامل جمع تقدیم و تاخیر هر دو است جمع تقدیم آنکه نماز عصر را در وقت نماز ظهر
بگزارد و عشا را در وقت مغرب و جمع تاخیر آنکه نماز ظهر را در وقت عصر و مغرب را در وقت عشا
بگزارد چنانکه در احادیث آینده بیاید رواه البخاری وعن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم یصلی فی السفر علی راحلته حیث توجهت به بود آنحضرت که میگزارد در سفر بر شتر خود
بهر سو که روی می‌آورد شتر ولیکن روی می‌آورد بقبله وقت تحریمه چنانکه در حدیث انس آمده یومی ایماء
اشارت میکرد آنحضرت اشارت کردنی برای رکوع و سجود و اشارت بسجود پست تر از رکوع میکرد
صلوة اللیل میگزارد نماز شب را الا الفرائض میگزارد نماز را مگر نمازهای فرض را ویوتر
علی راحلته و میگزارد وتر را بر راحله خود متفق علیه در این حدیث دو حکم مذکور شد یکی آنکه جواز صلوة لیل
بر دابه مخصوص بنوافل است و مراد بدان شامل رواتب و تهجد است و در این حدیث تخصیص بذکر صلوة
واقع شده و در احادیث دیگر عام آمده و در ترجمه اشارتی بتعمیم کرده شد و مروی از امام ابو حنیفه
آنست که مستحب است نزول برای سنت فجر و در روایتی واجب و لهذا جایز نیست گزاردن آن
بی عذر اما گزاردن فرایض بر دابه درست نیست مگر بعذر چنانکه در بادیه باشد که غالب در وی خوف
هلاکت است بر نفس یا مال از دزد یا درنده یا دور افتادن از قافله یا گم کردن راه یا دابه سرکش باشد که
میسر نگردد بر وی سواری بعد از فرود آمدن یا مصلی پیر و ضعیف باشد که سوار نتواند شد و کسی را نیابد
که بردارد و سوار دهد یا گل و لای چنان باشد که نماز بر آن ممکن نباشد و بعذر مطر نیز جایز است و فرود آمدن
مستثنی اند از قواعد شرع کذا فی شرح الهدایه و آورده است امام محمد در موطای خود آثار کثیره از
صحابه و تابعین که ایشان نزول میکردند برای وتر و مروی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز همچنین است

وتمیمی گفت

وتمیمی گفت که نماز جنازه و منذور و سجده تلاوت که بر زمین خوانده نیز جایز نیست و حکم
دیگر آنکه جواز صلوة بر دابه بشرط سفر است و جمهور ائمه برین اند و در روایتی از ابی حنیفه و ابی یوسف
نیز همچنین است و صحیح از مذهب ابی حنیفه شرط بودن مصلی است خارج مصر مسافر باشد یا نه
و مسافر اگر داخل مصر باشد جایز نیست مر او را نفل بر دابه نزد ابی حنیفه و نزد محمد جایز اما مکروه
و ابو یوسف گفته لا باس به بعد از آن اختلاف کرده اند در بعد مسافت خارج مصر تا جایز باشد
بعضی گفته اند دو فرسخ و بعضی سه فرسخ و نزد بعضی یک میل پس است و صحیح آنست که جایز است
بعد از مفارقت بیوت مصر چنانکه در جواز قصر است

الفصل الثانی

عن عائشة قالت کل ذلک قد فعل رسول الله همه آنرا کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قصر الصلوة
واتم قصر کرده است نماز را و تمام نیز کرده است یعنی هر دو فعل از آنحضرت بوجود آمده است
هم قصر هم اتمام رواه فی شرح السنة صاحب سفر السعاده گفته است که این حدیث بصحت نرسیده
و از آنحضرت اتمام بوجود نیامده است و دارقطنی صحت این حدیث را ادعا کرده است و حدیث
دیگر آورده از ابن عمر و حکم بتحسین آن کرده والله اعلم وعن عمران بن حصین قال غزوت
مع النبی گفت غزا کردم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم وشهدت معه الفتح و حاضر شدم با وی
فتح مکه را فاقام بمکة ثمانی عشرة لیلة پس اقامت کرد در مکه هژده شب لا یصلی الا رکعتین
نمیگزارد مگر دو رکعت یقول یا اهل البلد صلوا اربعا میگفت ای اهل مکه بگزارید چهار رکعت فانا سفر
زیرا که ما مسافرانیم دلالت کرد این حدیث بر آنکه چون مقیم اقتدا بمسافر کند چهار رکعت کند و دو رکعت
نکند و متابعت نکند او را اما مسافر چون اقتدا بمقیم کند متابعت کند و چهار رکعت بگزارد و سفر
بفتح سین و سکون فا جمع سافر مثل رکب و راکب اصل سافر است و مسافر بلفظ مفاعل بجهة آن
اطلاق میکنند که سفر اکثر با یکدیگر میباشد رواه ابو داود وعن ابن عمر قال صلیت مع النبی
صلی الله علیه وسلم الظهر فی السفر رکعتین وبعدها رکعتین گفت ابن عمر گزاردم با
آنحضرت نماز پیشین را در سفر دو رکعت فرض و بعد از وی دو رکعت سنت وفی روایة قال
صلیت مع النبی گزاردم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی الحضر والسفر فصلیت معه فی
الحضر الظهر اربعا وبعدها رکعتین پس گزاردم با وی در حضر ظهر را چهار رکعت و پس از وی دو رکعت
وصلیت معه فی السفر الظهر رکعتین وبعدها رکعتین و گزاردم با وی در سفر ظهر را دو رکعت
و پس از وی دو رکعت والعصر رکعتین ولم یصل بعدها شیئا و گزاردم در سفر عصر را دو رکعت

وذکر اداء آنحضرت بیش از یکی چیزی بیان قصر حضر نکرده فکتب الصلوة والمغرب فی الحضر والسفر سواء ثلث

رکعات وذکر نماز مغرب در حضر وسفر سه رکعت ولا ینقص فی حضر ولا سفر

وکم نمیشود نماز مغرب نه در سفر ونه در حضر ولا ینقص بفتح تحتانیه وضم قاف تصحیح کرده اند

فتدبر پس قصر مخصوص برباعی است وهی وتر النهار ونماز مغرب وتر روز است چنانکه نماز

وتر شب است پس وتر ثابت است در شب وروز بحکم ان الله وتر یحب الوتر وبعدها رکعتین وگزاردن

بعد مغرب دو رکعت وذکر نماز عشا نیز نکرد بر مقابله گذشته رواه الترمذی واینحدیث

ابن عمر معلوم میشود که گزاردن سنن رواتب در سفر آمده است واز حدیث حفص بن عاصم

از ابن عمر که گذشت خلاف آن معلوم شد ظاهر اغلب احوال آن بود که نمیگزاردند وگاهی میگزاردند

وابن عمر از آن مردم جدی واجتهادی در گزاردن دید پس انکار کرد ودر شرح سفر السعادة کلام

بیشتر ازین واقع شده است والله اعلم وعن معاذ بن جبل قال کان رسول الله صلی الله

علیه وسلم فی غزوة تبوک اذا زاغت الشمس قبل ان یرتحل جمع بین الظهر والعصر

بود آنحضرت در غزوه تبوک که آخرین غزوات آنحضرت است چون میل میکرد آفتاب

پیش از کوچ کردن جمع میکرد میان ظهر وعصر وعصر را در وقت ظهر میگزارد واین جمع تقدیم است

وان ارتحل قبل ان تزیغ الشمس واگر کوچ میکرد پیش از میل کردن آفتاب وبرگشتن وی

اخر الظهر حتی ینزل للعصر تاخیر میکرد ظهر را تا آنکه فرود می آمد برای عصر وهر دو را در وقت عصر

میگزارد واین جمع تاخیر است وفی المغرب مثل ذلک ومیکرد در مغرب مانند آن اذا غابت

الشمس قبل ان یرتحل جمع بین المغرب والعشاء چون ناپدید میشد وغروب میکرد آفتاب

پیش از آنکه کوچ کند جمع میکرد میان مغرب وعشا وعشا را با مغرب میگزارد وان ارتحل قبل

ان تغیب الشمس اخر المغرب حتی ینزل للعشاء ثم جمع بینهما واگر کوچ میکرد پیش از

غایب شدن آفتاب تاخیر میکرد مغرب را تا آنکه فرود می آمد برای عشا پس جمع میکرد میان مغرب

وعشا بدانکه وارد شده است احادیث صحیحه در جمع بین الصلوتین در سفر بعضی احادیث مطلق

وبعضی مقید بحالت سیر وبعضی بحالت جد در سیر وبعضی بتعجیل سیر واز اینجا اختلاف کرده اند علما

پس بعضی قایل شده اند بجواز جمع علی الاطلاق وامام شافعی از ایشان است وبعضی تخصیص کرده اند

بحالت سیر نه نزول وبعضی مخصوص گردانیده اند بصورت جد در سیر وتعجیل در آن ودر فتح الباری گفته که مشهور

از مذهب مالک اینست وصاحب سفر السعادة گفته که جمع در سفر عادت دایمی آنحضرت صلی الله علیه وسلم

نبود بلکه چون تعجیل میکرد در سیر جمع میکرد واما جمع در حالت نزول در قرار اصلا مروی نیست وتخصیص

کرده اند بعضی بحالت عذر زاید بر سفر ونزد بعضی جایز است جمع تاخیر نه تقدیم واین مروی است از

امام احمد ونیز نزد وی مقید است بحالت سیر ومشهور از مذهب وی جواز است مطلقا ونزد امام ابو حنیفه

جایز نیست مطلقا ومیگوییم ما در اثبات مذهب وی رضی الله عنه وبخدا توفیق که تعیین اوقات

صلوة قطعی وثابت است بتواتر که شک وشبهه را بدان راه نیست تا آنکه شمرده اند تاخیر صلوة را

از وقت از جمله کبایر وامام محمد در موطای خود گفته که بتحقیق رسیده است بما که عمر بن الخطاب

بجانب حکام خود در آفاق مینوشت ونهی میکرد ایشان را از جمع بین الصلوتین که جمع بین الصلوتین

در وقت واحد کبیره است از کبایر وچون تعیین اوقات صلوة قطعی ومتواتر باشد معارض نگردد

بدان خبر احاد بخلاف افطار وقصر در سفر که هر دو ثابت اند بنص قرآن وروایت کرد بخاری

ومسلم از عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما گفت ندیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم که گزارده

باشد نمازی را در غیر وقت خود مگر مغرب وعشا را که جمع میکرد بمزدلفه وبتحقیق آمده است جمع میان

ظهر وعصر در عرفات وآن از جهة مناسک حج بود نه بسبب سفر وجمع آنحضرت صلی الله علیه وسلم دایمی نبود

بلکه آنچه روایت کرده اند از آن واقع شده است تصریح بدان در احادیث نیست جز در غزوه

تبوک وثابت نشده در آن غزوه نیز دوام وتحقیق آنست که کلمه کان بر دوام واستمرار دلالت

ندارد چنانکه پوشیده نیست بر متدبر ودر جامع الاصول از حدیث ابی داود واز ابن عمر آورده که

گفت جمع نکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم هرگز میان مغرب وعشا در هیچ سفری مگر یکبار ونیز از

ابن عمر آورده که وی رضی الله عنه جمع نکرد مگر یکبار هنگامی که شنید خبر فوت زوجه خود صفیه بنت ابی

عبید پس بیرون آمد بسوی وی وجمع کرد ودر روایتی جمع نکرد مگر یکبار یا دوبار واز حدیث ترمذی

آورده که پرسیده شد سالم بن عبد الله بن عمر آیا جمع میکرد عبد الله در یکشب دو نماز در سفر گفت نمیکرد مگر

بمزدلفه واحادیث در جمع تقدیم اقل قلیل است در صحاح ومختلف آمده روایات بخاری در آن

ولهذا رفته اند بسیاری از ائمه بعدم جواز جمع تقدیم وقایل شده اند مگر بجمع تاخیر در بعضی احیان

وتاویل نزد ما آنست که مراد بجمع بین الصلوتین آنست که تاخیر کرده شود صلوة اولی را واداکرده

شود در آخر وقتش وتعجیل کرده شود صلوة ثانی را واداکرده شود در اول وقت وتسمیه کرده اند

بعضی این را بجمع صوری واین جمع است در صورت ودر ظاهر است نه در معنی وحقیقت واطلاق جمع

بر مثل این صورت که حمل کرده اند بر آن حنفیه جمع را در سفر آمده است در باب استحاضه در حدیث

تمیمة بنت جحش چنانکه گذشت و لفظ حدیث اگرچه در بعضی روایات اینچنین آمده که جمع کرد
ظهر و عصر را در وقت عصر بر تقدیر صحت این روایت محمول است بر همین صورت از جهت دلایل که
ذکر کرده شد و در جامع الاصول از حدیث ابی داود و از علی رضی الله عنه آورده که چون سفر میکرد
وی رضی الله عنه سیر میکرد وی رضی الله عنه بعد از غروب شمس یا قریب غیبوبت شفق پس فرود
می آمد و میگزارد مغرب را بعد از آن طعام میطلبید و میخورد پس میگزارد عشا را و کوچ میکرد
و گفت همچنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و امام محمد در موطای خود گفته که رسیده است ما را از ابن
عمر که وی میگزارد مغرب را در آخر وقتش تا قبیل غروب شفق بر خلاف روایت مالک که
گفته است حتی غاب الشفق و در جامع الاصول از حدیث ابی داود از نافع و عبید بن واقد آورده که
گفت موذن ابن عمر الصلوة پس گفت ابن عمر سیر کن و برو تا نزدیک غروب شفق پس فرود آمد
و گزارد مغرب را پس منتظر نشست تا غایب شد شفق پس گزارد عشا را و گفت اینچنین میکرد
رسول خدا صلی الله علیه و سلم هنگامی که در شتابی می آورد ویرا کاری چنانچه من کردم و در روایت
نسائی آمده که چون شد آخر شفق این روایتیست که ناظر است بسوی جمع بر طریقه که امام ابو حنیفه
اعتبار کرده و ظاهر آنست که روایات در عدم جمع و جمع در وقت واحد و جمع بمعنی تاخیر
تا آخر وقت همه وارد شده است و اختیار کرد امام عدم جمع یا جمع بمعنی اخیر را احتیاطا بجهت
محافظت بر وقت نه بجهت رد و انکار روایات احادیث جمع شیخ ابن حجر در فتح الباری گفت که
نزد شافعیه نیز ترک جمع افضل است و در روایتی از مالک آمده جمع مکروه است و فعل آنحضرت
صلی الله علیه و سلم برای بیان جواز بود این است که میسر شده ما را از کلام درین مقام بتوفیق ملک علام
و نیافتیم هیچ یکی از شارحین را که تکلم کرده باشد اینقدر حتی شیخ ابن الهمام و الله اعلم این کلام در جمع بین صلوتین
بود مر مسافر را اما جمع مر مقیم را پس ترمذی گفته که بعضی از تابعین جمع بین الصلوتین مر مریض را رفته اند
و احمد و اسحاق قایل بدان شده و بعضی جمع از جهت مطر نیز رفته اند و باین قایل شده شافعی و احمد و اسحاق
و قایل نشده شافعی بجمع بجهت مرض ابن عباس گفت کسی که جمع کند بین الصلوتین فی عذر پس بتحقیق
در آمد بابی از ابواب کبایر را و عمل برین است نزد اهل علم که جمع کرده نشود میان دو نماز
مگر در سفر یا بعرفه این عبارت ترمذی است و نزد ما جایز نیست جمع بهیچ جه اگرچه حدیثی ثابت
و صحیح شود تاویلش همان است که گفته شد والله اعلم وعن انس قال کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا سافر واراد ان یتطوع بود آنحضرت چون مسافرت میکرد و میخواست که نماز

نفل بگزارد استقبل القبلة بناقته فکبر روی می آورد بقبله با شتر ماده خود پس تکبیر میگفت
ثم صلی حیث وجهه رکابه پس نماز میگزارد بهر سو که متوجه میگردانید او را مرکوب وی
در کار بگزار اشتر رواه ابو داود وعن جابر قال بعثنی رسول الله صلی الله علیه وسلم
فی حاجة گفت جابر فرستاد مرا آنحضرت در کاری فجئت وهو یصلی علی راحلته نحو المشرق
پس آمدم من و حال آنکه آنحضرت میگزارد نماز بر شتر خود بجانب مشرق ویجعل السجود اخفض
من الرکوع میگردانید سجده را پست تر از رکوع رواه ابو داود الفصل الثالث عن
ابن عمر قال صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم بمنی رکعتین گفت عمر گزارد آنحضرت بمنا دو رکعت را
و ابو بکر و عمر بعد ابی بکر و گزارد ابو بکر بعد از حضرت و گزارد عمر بعد از ابی بکر دو رکعت
یعنی در وقتی که آنحضرت و ابو بکر و عمر بحج آمدند و بمنا رسیدند چون مسافر بودند نماز مسافران
گزاردند وعثمان صدرا من خلافته و بگزارد عثمان نیز در اوایل خلافت خود تا شش یا هفت
سال بمنا دو رکعت ثم ان عثمان صلی بعد اربعا پس تر بدرستی که عثمان بگزارد بعد از آن بمنا
چهار رکعت فکان ابن عمر اذا صلی مع الامام صلی اربعا پس بود ابن عمر چون میگزارد با امام یعنی
با عثمان رضی الله عنه میگزارد چهار رکعت واذا صلی وحده صلی رکعتین و چون میگزارد
تنها یعنی نه همراه عثمان میگزارد دو رکعت متفق علیه و در سبب گزاردن عثمان رضی الله عنه
چهار رکعت وجوه بسیار گفته اند و در شرح آنرا ذکر کرده ایم اقرب وجوه آنست که در موسم
حج مردم بسیار از اهل بدو و غیرهم که عالم بتفاصیل احکام نبودند جمع میشدند پس با ایشان مینمود که
فرض صلوة چهار رکعت است و اگر دو میگزارد شاید که همین دو رکعت شریعت خیال میکردند اعراب
و نمیدانستند که آن بسبب سفر است و بعضی گفته اند که شاید مذهب عثمان آن بود که اگر مسافر در مقام
امن باشد قصر نکند و قصر مقید بحال خوف است چنانچه ظاهر قرآن است یا آنکه عثمان آخر موافق
عایشه شد که قصر و اتمام هر دو جایز است و قصر رخصت است و آنحضرت اختیار رخصت میکرد
برای تیسیر امت وعن عائشة رضی الله عنها قالت فرضت الصلوة رکعتین گفت عایشه
فرض کرده شد نماز در اول زمان نبوت دو رکعت در سفر و حضر ثم هاجر رسول الله صلی الله علیه
وسلم ففرضت اربعا پس هجرت کرد آنحضرت پس فرض کرده شد چهار رکعت وترکت صلوة السفر
علی الفریضة الاولی و گذاشته شد نماز سفر بر فریضه اولی که دو رکعت است و زیادت کرده شد
در حضر و در روایت مسلم آمده که وزید فی الحضر و زیاده کرده شد دو رکعت دیگر در نماز حضر والحمد

معلوم میکردید بود رکعت در سفر رخصت نیست بعد از شرعیت چهار رکعت بلکه اصل شرع
دو رکعت است پس عزیمت باشد نه رخصت این موید مذهب حنفی است قَالَ الزُّهْرِیُّ
قُلْتُ لِعُرْوَةَ. گفت زهری گفتم مر عروه را مَا بَالُ عَائِشَةَ تُتِمُّ. چیست حال عائشه که تمام میکرد و چهار
رکعت میگزارد در سفر. قَالَ تَأَوَّلَتْ كَمَا تَأَوَّلَ عُثْمَانُ. گفت تاویل کرد عائشه چنانکه تاویل کرد عثمان در
گزاردن چهار رکعت و در تاویل عثمان وجوه متعدده است و صحیح در تاویل عائشه و عثمان آنست که
ایشان قصر را و اتمام را هر دو جایز داشته اند چنانکه گفته شد. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ. وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ
فَرَضَ اللّٰهُ الصَّلٰوةَ عَلٰى لِسَانِ نَبِيِّكُمْ فِي الْحَضَرِ أَرْبَعًا. گفت ابن عباس فرض کرد خدای تعالی نماز را
بر زبان پیغمبر شما در حضر چهار رکعت. وَفِي السَّفَرِ رَكْعَتَيْنِ. و فرض کردانید در سفر دو رکعت. وَفِي الْخَوْفِ
رَكْعَةً. و در حالت خوف یک رکعت اخذ کرده اند بظاهر این طایفه از سلف و حمل کرده اند آنرا جمهور بر آنکه
چون با امام یک رکعت گزارده میشود همان را اعتبار کرده فرمود فرض در وی یک رکعت است و ثمره اینجا
در آنجا ظاهر خواهد شد که اگر از یک صلوة خوف فوت شد یک رکعت قضا کند یا دو بظاهر قول جمهور را است
زیرا که اگر فرض یک رکعت است چرا رکعت دیگر میگزارند و تفصیل این در باب صلوة خوف بیاید
رَوَاهُ مُسْلِمٌ. وَعَنْهُ وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ. روایت است از ابن عباس و ابن عمر. قَالَا. گفتند سَنَّ
رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلٰوةَ السَّفَرِ رَكْعَتَيْنِ. سنت کرد و شریعت نهاد آنحضرت نماز سفر را
دو رکعت. وَهُمَا تَمَامٌ غَيْرُ قَصْرٍ. و آن دو رکعت تمام است بی قصر یعنی در ثواب یا مراد آنست که
مشروع در سفر همین دو رکعت است نه آنکه چهار بود دو رکعت کوتاه کردند چنانکه حدیث عائشه
ناطق است بدان اگرچه در قرآن لفظ قصر بظاهر بران اطلاق یافته. وَالْوِتْرُ فِي السَّفَرِ
سُنَّةٌ. و وتر در سفر سنت است یعنی طریقه مسلوکه در دین است ترک کرده نمیشود در سفر
چنانکه ترک کرده میشود نوافل را والا وتر اگر واجب است ثابت است در سفر و حضر و اگر سنت است سنت است در سفر و حضر
تخصیص بسفر چیست. رَوَاهُ ابْنُ مَاجَةَ. وَعَنْ مَالِكٍ بَلَغَهُ أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ كَانَ يَقْصُرُ الصَّلٰوةَ
فِي مِثْلِ مَا يَكُونُ بَيْنَ مَكَّةَ وَالطَّائِفِ. روایت کرد مالک که رسیده است او را که ابن عباس
قصر میکرد نماز را در مانند مسافتی که میان مکه و طایف است مراد طریق قری است که
سیر میکنند در وی ابل واما طریق وادی همان که راه کوه است قریب است. وَفِي مِثْلِ مَا بَيْنَ مَكَّةَ
وَعُسْفَانَ. و قصر میکرد در مانند مسافتی که میان مکه و عسفان است و عسفان بضم عین و سکون
سین مهمله موضعی است در راه مکه و مدینه قریب مکه. وَفِي مِثْلِ مَا بَيْنَ مَكَّةَ وَجُدَّةَ. بضم جیم و مشهور

میان عوام بکسر جیم شده است. قَالَ مَالِكٌ وَذٰلِكَ أَرْبَعَةُ بُرُدٍ. بضمتین گفته است مالک و این
مسافت چهار برد است که شانزده فرسخ باشد و فرسخ سه میل و میل تا آنجا که نظر کار کند
و بعضی گفته اند تا آنجا که بر زمین هموار نظر بر شخصی افکنند و در نیابد که مرد است یا زن و میرود
یا می آید و بعضی شش هزار ذراع گفته و بعضی چهار هزار ذراع یا سه هزار ذراع و ذراع بیست و چهار
انگشت بر پهن و بعضی گفته اند دوازده هزار قدم آدمی کذا فی فتح الباری و ظاهر این حدیث
در آن است که این سه مسافت که در حدیث مذکور شد برابر باشند اما واقع آنست
که مسافت میان مکه و طایف درازتر است از همه مگر آنکه اشارت باخر باشد که مسافت میان
مکه و جده است. رَوَاهُ فِي الْمُوَطَّأِ. بعد از آن بدانکه بعضی از علما گفته اند که ثابت نشده در کتاب
و سنت مسافت در صحت سفر بلکه آنچه ثابت شده است مطلق سفر است و مسافرت است و سفرها
که واقع شده است در وی قصر متفاوت است بعضی قریب و بعضی بعید چنانچه ظاهر میشود از
احادیث وارده در باب صحابه و تابعین و من بعدهم در تعیین آن اجتهادها نموده و استنباطها
کرده مختلف شده اند امام شافعی تعیین یکروز کرده و در روایتی بدو روز نموده چنانکه در هدایه گفته
است و در حاوی که در مذهب ایشان است تعیین شانزده فرسنگ کرده و مذهب امام
مالک و امام احمد اینست زیرا که در احادیث اربعة برد واقع شده و آن شانزده فرسخ است
ولیکن در صحت این احادیث سخن است و امام ابو حنیفه بمسافت سه شبانه روز بسیر ابل
و مشی اقدام تعیین نموده و امام ابو یوسف دو روز و اکثر روز سیوم اعتبار کرده زیرا که اکثر حکم
کل دارد و مذهب ایشان احوط است و اصحاب ظواهر مطلق سفر معتبر داشته دراز باشد یا
کوتاه و در شرح تحقیق آن کرده شده والله اعلم. وَعَنِ الْبَرَاءِ قَالَ صَحِبْتُ رَسُولَ
اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ سَفَرًا. براء بن عازب گفت صحبت داشتم با آنحضرت
در هژده سفر. فَمَا رَأَيْتُهُ تَرَكَ رَكْعَتَيْنِ إِذَا زَاغَتِ الشَّمْسُ قَبْلَ الظُّهْرِ. پس ندیدم من آنحضرت را
که ترک کرده باشد دو رکعت را وقتی که میگشت آفتاب پیش از ظهر ظاهر آنست که این دو
رکعت سنت پیش از ظهر باشد و انکار ابن عمر گزاردن رواتب را معتبر نیست از جهت اختلاف
روایات و اضطراب آن از وی و تواند که آنحضرت گاهی میگزارد و گاهی نه پس از براء بن
عازب دیدن گزاردن اتفاق افتاد و از ابن عمر ناگزاردن و بعضی فرق کرده اند در قبلیت
و بعدیت چنانکه گذشت و بعضی گفته اند که این دو رکعت از مطلق نوافل بود نه رواتب و این

قول الغنیمه است و بالجمله ... در خبر خود نقل در تحقیق آمده و ابن عبد البر روایت کرده ابو داود
والترمذی وقال هذا حدیث غریب ۞ وعن نافع قال کان ابن عمر یری
ابنه عبید الله یتنفل فی السفر ولا ینکر علیه گفت نافع که ابن عمر میدید پسر خود را
که عبید الله نام داشت که نماز نفل میکرد در سفر و انکار نمیکرد بروی سابقا گذشت که ابن عمر
گروهی را دید که نفل میگزاردند در سفر پس انکار کرد بر ایشان ظاهر آنست که هر دو نزد وی رضی الله عنه
جایز بود در مقامی انکار مصلحت دید و در مقامی تسلیم یا فرق میکرد در نوافل و رواتب والله اعلم
رواه مالک ۞ باب الجمعة ۞ مشهور در جمعه ضم جیم و میم است و بسکون میم نیز آمده و آن قرائت
اعمش است و از فرا فتح میم و از زجاج کسر آن نیز آمده و این روز را در زمان قدیم عروبه میخواندند
بفتح عین و تسمیه بجمعه گفته اند بجهت آنست که اجتماع آفرینش عالم و تمامی وی درین روز بود ابتدای آن
روز یکشنبه و این وجه دلالت دارد بر تعیین ایام و اسامی آن پیش از پیدا کردن آسمانها و نقل آن
خالی از اشکالی نیست فافهم و بعضی گفته اند که بجهت اجتماع خلق آدم و تمامی وی درین روز یا بجهت اجتماع
امور عظام در وی از پیدا شدن آدم و افتادن او بر زمین و قیام قیامت چنانکه از احادیث معلوم
خواهد شد و بعضی گفته اند که کعب بن لوی جمع میکرد درین روز مردم را و تذکیر میکرد ایشان را و امر
میکرد بتعظیم حرم خدا و خبر میداد بیرون آمدن نبی آخر الزمان از حرم و بعضی گفته اند که قصی جمع میکرد
و بعضی گفته اند که تسمیه وی بجمعه از جهت اجتماع ناس است در وی برای نماز و این اسم اسلامی است
و نام او در جاهلیت عروبه بود و تحقیق آنست که عروبه اسم قدیمی جاهلی است و هم در جاهلیت کعب بن لوی
وی را جمعه نام نهادند چنانکه باقی نامهای هفته را و نام ایام هفته در جاهلیت اول اهون جبار دبار
مونس عروبه شیار و این روز را در جاهلیت نیز شرفی و امتیازی و اعتباری بود و در دور
اسلام بزیادت شرف و فضایل و خواص و کرامات مخصوص شد ۞ الفصل الاول ۞ عن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نحن الآخرون ما پسینیانیم در دنیا باعتبار زمان
و نحن السابقون یوم القیامة پیشینیانیم در آخرت در شرف و منزلت و سبقت در جنت و
حساب و حکم و در آمدن بهشت یا در احراز فضیلت روز جمعه بید انهم اوتوا الکتاب من قبلنا
جز آنکه ایشان یعنی اهل کتاب داده شده اند یعنی انبیای ایشان کتاب پیش از ما و اوتیناه من بعدهم
و داده شده است ما را کتاب پس از ایشان و بحقیقت این نیز موجب فضل ماست چه کتاب
متأخر ناسخ متقدم است و با این ظاهر شد که قول او نحن الآخرون نیز برای بیان فضل است نه مجرد توطئه

ذکر فضل این امت بید انهم ... ثم هذا
یومهم الذی فرض علیهم پس این روز یهود و نصاری است که فرض کرده شد بر ایشان
یعنی یوم الجمعة مراد باین روز روز جمعه است فاختلفوا فیه پس اختلاف کرده اند ایشان
در وی بدانکه شراح اختلاف کرده اند در بیان مراد بفرض کردانیدن پروردگار تعالی روز جمعه را
بر یهود و نصاری و اختلاف کردن ایشان در آن بعضی گفته اند که وی تعالی فرض کردانید بر ایشان عبادت
را در روز جمعه بعینه و امر کرد ایشان را باجتماع در وی برای عبادت چنانکه ظاهر لفظ حدیث است
پس مخالفت کردند ایشان امر الهی را و تمرد ورزیدند در آن چنانکه عادت ایشان بود در تمرد و عصیان
و اختیار کردند یهود یوم السبت را و تعلل کردند بانکه این روز انتهای آفرینش عالم است و نصاری
یوم الاحد را که روز ابتدای آفرینش عالم است و اکثر بر آنند که مراد بفرض کردانیدن امر کردن ایشان است
باستخراج آن روز بافکار خود و تعیین دریافت آن برای اجتهاد و گفته شد مر ایشان را که فرض کرده شده
است بر شما در علم خود روزی را که فارغ شوید در وی برای فکر و ذکر و عبادت دریابید آنرا باجتهاد
خود و این ابتلائی است از حق سبحانه مر ایشان را که حق را در می یابند یا نه پس تعیین نمودند یهود
یوم السبت را و گفتند که این روزیست که پروردگار تعالی فارغ شد از شغل خلق و قطع عمل کرد پس
ما را نیز باید که فارغ شویم برای عبادت از شواغل و صنایع و ترک کنیم اعمال دنیا را و مشغول شویم
بعبادت پروردگار تعالی و تعیین کردند نصاری یوم الاحد را زیرا که پروردگار تعالی ابتدا کرد
در وی آفرینش را پس این روز مبدأ کمالات و نعم است و روزیست که وی سبحانه اقبال
کرد بر خلق بافاضه و انعام پس وی احق است بتعظیم و عبادت و شکرگزاری نعمت و هر دو طایفه
خطا کردند و نیافتند آنچه در علم الهی بود و آن روز جمعه است و گمراه شدند در طریق اصابت فهدانا
الله له پس راه نمود و دانانید ما را الله تعالی مر آن روز را در بخاری نیز هر دو وجه بیان کرده اند و اول
ظاهرتر است که حق سبحانه تعالی امر کرد این امت را بعبادت در روز جمعه بقول خود یا ایها
الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و هدایت کرد ایشان را بامتثال
امر و گمراه نکردانید بابا و تمرد و تعلل چنانکه عادت این خیر الامم است و بعضی گفته اند که
جمع کردند اهل مدینه مردم را و گفتند که چون یهود را روزی است که جمع میشوند در وی برای عبادت
و نصاری را نیز روزی است برای عبادت ما نیز روزی تعیین کنیم که جمع شویم در آن برای
عبادت پس مقرر کردانیدند یوم عروبه را پس نازل شد بدان قرآن این مضمون حدیثی است که تخریج ابن حجر

... اسلام ... مصطفی صلی الله علیه وسلم ... روز جمعه ...

از ابن سیرین نیز ذکر کرده شده وجه تعطیل نیز ذکر کرده اند که خلق کرد حق تعالی آدم را برای آن است
و خلق آدم روز جمعه بود پس عبادت در وی اولی باشد و از جهة آنکه پروردگار تعالی بیافرید
در سایر ایام چیزهایی که منتفع گردد بدان انسان و در روز جمعه ایجاد کرد ذات انسان را و شکر نعمت
وجود که اصل نعمتهاست اهم و احری است از شکر بر نعم خارج از ذات والله اعلم والناس لنا
فیه تبع که مردم یعنی یهود و نصاری ما را در روز جمعه تابع اند الیهود غدا والنصاری بعد غد
یهود فردای جمعه که شنبه است و نصاری پس فردا که یکشنبه است و تبعیت اینجا باعتبار فضل و قبول
طاعت است که محروم شدند از آن مردم و بعضی گفته که این حدیث دلالت دارد بر آنکه جمعه اول
هفته باشد شرعا ولیکن زبان زد عرف برخلاف آن شده است و دلالت میکند بر آن تسمیه
اسبوع بجمعه چنانکه یهود نام میکنند هفته را بسبت و سیوطی گفت که اگر چه جمعه مسبوق بسبت واحد
میباشد ولیکن متصور نیست اجتماع این سه روز بر سبیل توالی مگر آنکه جمعه سابق باشد فافهم
متفق علیه وفی روایة لمسلم و در روایتی مر مسلم را از ابی هریره اینچنین آمده که قال نحن
الآخرون الاولون یوم القیمة بجای السابقون الاولون ذکر کرده دیگر این زیادت است که
ونحن اول من یدخل الجنة و ما اول کسانیم که میدر آیند بهشت را بید انهم جز آنکه ایشان
یعنی یهود و نصاری داده شده است ایشان را کتاب پیش از ما وذکر نحوه الی آخره و ذکر کرده در
روایت مانند آنچه مذکور شد در حدیث متفق علیه با اختلاف در بعض الفاظ تا آخر آن وفی
اخری له عنه و عن حذیفة و در روایتی دیگر مر مسلم را از ابی هریره و از حذیفه اینچنین آمده که
قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی آخر الحدیث گفت آنحضرت در آخر حدیثی که مذکور است
نحن الآخرون من اهل الدنیا والاولون یوم القیمة المقضی لهم قبل الخلائق ما کسانیم
حکم کرده شده است آن کسان را بتقدیم حساب و دخول جنت پیش از خلقان دیگران درین روایت
معنی سبقت در روز قیامت مبین شده وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
خیر یوم طلعت علیه الشمس یوم الجمعة بهترین روزی که بر آمده بروی آفتاب یعنی ظاهر شده
بظهور آفتاب یا طلوع کرد آفتاب بر اهل آن روز جمعه است مقصود از ذکر این صفت تعمیم است
هیچ روزی نیست که آفتاب بر آن نتافته فیه خلق آدم علیه السلام درین روز پیدا کرده شده
آدم یعنی تمام شد خلقت وی وفیه ادخل الجنة و در روز جمعه در آورده شد آدم در بهشت وفیه
اخرج منها و در روز جمعه برآورده شد آدم از آن در روایات آمده است که آدم صباح جمعه بدا

و نحت پیشین در بهشت در آورده شد و بعد زوال بر آورده شد از آن ولا تقوم الساعة
الا فی یوم الجمعة و بر پا نمیشود قیامت مگر در روز جمعه مراد نفخه اولی است که برای صعق و هلاکت است
یا نفخه ثانیه که برای بعث و نشور است و هر دو در روز جمعه است چنانچه بیاید رواه مسلم و پوشیده
نماند که بیان فضیلت روز جمعه بپیدا کردن آدم در وی و در آمدن در بهشت ظاهر است اما بیرون آوردن
وی از بهشت از جهة بودن آن سبب وجود انبیا و اولیا است و تضمن وی حکمتها و برکتها
که از شمار بیرون است و همچنین موت آدم در روز جمعه که سبب وصول بجوار رب العالمین است و لهذا
ابراهیم خلیل علیه من الصلوة والسلام در مقام امتنان از نعم الهی سبحانه و تعالی فرمود والذی یمیتنی
ثم یحیین و همچنین قیام ساعت سبب دخول جنت و ظهور مواعید حق است مر متقیان را یا آنکه مقصود بیان
امور عظام است که واقع میشوند درین روز و درین حدیث دلیل است بر افضلیت جمعه از روز عرفه
و بعضی گویند عرفه افضل است و در فصل ثانی از حدیث اوس بیاید که جمعه از جمله افضل ایام است و بدین
تقدیر احتمال دارد که عرفه افضل باشد از جمعه یا مساوی یا ادنی والله اعلم وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان فی الجمعة لساعة لا یوافقها عبد مسلم یسأل الله فیها خیرا
بدرستی که در روز جمعه ساعتی است که موافق نیفتد او را یعنی در نیابد او را بنده مسلمان
در حالتی که سوال میکند خدا را در آن ساعت نیکی را و چیزی را که حرام و نامرضی نباشد الا اعطاه
ایاه مگر آنکه بدهد خدای تعالی آن بنده را آن نیکی را یعنی دعا در آن ساعت البتة مستجاب است
متفق علیه وزاد مسلم و زیاد کرده است مسلم این عبارت را که قال گفت آنحضرت وهی
ساعة خفیفة و آن ساعت سبک است یعنی کوتاه است دراز نیست وفی روایة لهما
و در روایتی مر بخاری و مسلم را آمده است که قال گفت ان فی الجمعة لساعة لا یوافقها
مسلم قائم یصلی در جمعه ساعتی است که در نیابد او را مسلمانیکه ایستاده میگزارد نماز یا دعا
میکند و مواظبت و ملازمت مینماید بر دعا پس مراد بصلوة نماز است یا دعا یسأل الله خیرا
سوال میکند خدا را نیکی را الا اعطاه ایاه مگر آنکه میدهد خدا او را آن خیر را وعن ابی بردة
بضم با و سکون را بن ابی موسی قال سمعت ابی یقول سمعت رسول الله گفت ابو
موسی شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول فی شأن ساعة الجمعة هی ما بین ان یجلس
الامام الی ان تقضی الصلوة میگفت آنحضرت در شان ساعت جمعه که آن ساعت میان
نشستن امام است بر منبر تا گزاردن نماز طیبی از جلوس نشستن میان دو خطبه مراد داشته و احتمال

دارد که [illegible] بر منبر [illegible] والله اعلم [illegible]
این ساعت بسیار است تا قریب بچهل میرسد در شرح سفر السعادة آنرا نقل کرده ایم و راجح ترو و
ترین اقوال دو قول است یکی میان نشستن خطیب تا گزاردن نماز دوم آخر ساعت از روز در فتح الباری گفته که
هر قولی که جز این دو قول است یا راجع بیکی ازین دو قول است یا ضعیف الاسناد است یا مستند باجتهاد
قایل است بی استماع و توقیف و اکثر علما بر ترجیح قول آخرند امام احمد گفت اکثر احادیث در اینجا اند
عبد البر گفت ثابت ترین احادیث درین باب حدیث عبد الله بن سلام است و ترجیح کرده
اند اکثر ائمه حدیث ابی موسی اگرچه در صحیح مسلم مذکور است ولیکن در اسناد وی سخن است و از آن
جمله آنست که در بعضی احادیث مسلم واقع شده است گفت بنده ضعیف عفی الله عنه
بتحقیق بصحت رسیده است از حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و علی سایر اهل بیت النبوة
که وی میگماشت خادمه جاریه خود را تا نگاهبانی نماید آخر ساعت را از روز و خبر دهد تا ذکر و دعا (انتظار کنند صح)
در وی والله اعلم و بعضی گفته اند که این ساعت در زمان حضرت بود صلی الله علیه و سلم پس از آن
برداشته شد یعنی برطرف کرده شد خاصیت وی نقل کرده است این قول را از قومی و تزییف
کرده و صحیح آنست که باقی است ولیکن مبهم است مثل لیلة القدر

الفصل الثانی عن ابی هریرة قال خرجت الی الطور گفت ابو هریره بیرون آمدم من بسوی کوه طور فلقیت کعب
الاحبار پس دریافتم کعب احبار را که از دانشمندان یهود بود و تابعی بود بر دست عمر بن الخطاب ایمان
آورده و در زمان عثمان بن عفان از عالم درگذشته و احبار جمع حبر بفتح حای مهمله و آن دانشمند یهود
فجلست معه پس نشستم و صحبت داشتم با وی فحدثنی عن التورية پس حدیث کرد مرا
کعب احبار از توریت وحدثته عن رسول الله و حدیث کردم من او را از پیغمبر خدا صلی
الله علیه و سلم فکان فیما حدثته پس بود از جمله آنچه حدیث کردم من او را ان قلت قال رسول
الله آنکه گفتم گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم خیر یوم طلعت علیه الشمس یوم الجمعة
فیه خلق آدم بهترین روزی که تافت بروی آفتاب روز جمعه است و در روز جمعه پیدا کرده شد آدم
وفیه اهبط و درین روز فرو آورده شد آدم از بهشت ذکر دخول جنت نکردند از جهة شهرت
و استلزام هبوط مر آنرا وفیه تیب علیه و درین روز توبه و رجوع برحمت کرده شد بروی در
آخر همان روز هبوط شد یا در جمعه دیگر و روایت موافق اول است وفیه مات و در روز جمعه
مرد آدم این خود متعین است که در روز هبوط نیست و اگر روز آن عالم گیرند که وان [illegible]

[illegible] اشارت باو بسته ام در دیگر [illegible] والله اعلم
وفیه تقوم الساعة و درین روز برپا میشود قیامت وما من دابة الا وهی مصیخة یوم
الجمعة من حین تصبح حتی تطلع الشمس و نیست هیچ جنبنده بر زمین مگر آنکه وی گوش نهنده
و انتظار برنده است در روز جمعه از آن هنگام که صبح میکنند تا آنکه برآید آفتاب مصیخة بضم میم
و کسر صاد و سکون یا و خای معجمه از اصاخه بمعنی استماع و اصغا و مسیخة بسین نیز روایت آمده است
و هر دو بیک معنی است شفقا من الساعة گوش می نهند دواب از جهة ترسیدن از قیامت
که در روز جمعه قایم میشود میان صبح و طلوع آفتاب پس هر روز جمعه انتظار آن میبرند باحتمال آنکه
شاید در همین جمعه قایم گردد و گویا حق تعالی الهام کرده است دواب را بقیام ساعت درین روز
در آنوقت و عظمت و شدت هول آن و این معنی در باطن ایشان نشسته و منضم شده است یا وی تعالی
احداث میکند روز جمعه در زمین از عظایم امور و جلایل آن که بسبب آن زمین میلغزد و میگردد
دواب آنرا مید ربایند و مدهوش میگردند الا الجن والانس مگر پریان و آدمیان
که ایشان از آن غافل و ذاهل ساخته اند و بر ایشان مکشوف نمیگردانند تا قاعده تکلیف و ابتلا بر ایشان
منعقد و ایمان بغیب باشد وفیه ساعة لا یصادفها مسلم وهو یصلی یسأل الله شیئا
الا اعطاه ایاه ترجمه این ظاهر شده است ولا یصادفها بجای لا یوافقها است و شیئا
بجای خیرا و مصادفه بمعنی یافتن وقال کعب ذلک فی کل سنة یوم و گفت کعب احبار آن ساعت
در هر سالی در روزی از روزهای جمعه است فقلت بل فی کل جمعة ابو هریره میگوید پس گفتم من
در رد کعب که اینچنین نیست که آن ساعت در سالی باشد بلکه در هر جمعه است فقرأ کعب
التورية پس خواند کعب توریت را که ناطق است ببودن آن ساعت در روز جمعه فقال
پس گفت کعب صدق رسول الله راست گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که آن
ساعت در هر روز جمعه است قال ابو هریرة لقیت عبد الله بن سلام گفت ابو هریره ملاقات
کردم عبد الله بن سلام را که صحابه و وی نیز از علمای یهود بود فحدثته بمجلسی مع کعب الاحبار
پس خبر دادم او را بمجلسی که مرا با کعب الاحبار واقع شده بود وما حدثته فی یوم الجمعة و خبر دادم بحدیثی
که حدیث کردم کعب الاحبار را در روز جمعه فقلت له ثم قرأ کعب التورية فقال بل هی فی
کل جمعة پس گفتم مر عبد الله سلام را که البته خواند کعب احبار توریت را پس گفت بلکه آن ساعت
در روز جمعه است فقال عبد الله بن سلام صدق کعب پس گفت عبد الله بن سلام راست گفت کعب

ثم قال عبد الله بن سلام قد علمت اية ساعة هي بتحقيق دانستم [illegible]
اند توبيت وظاهر اول است كه كدام ساعت است آن ساعت قال ابو هريرة فقلت اخبرني
بها ولا تضن علي پس گفتم من بعبد الله خبر ده مرا بآن ساعت و بخل مكن بر من فقال عبد الله بن سلام
هي آخر ساعة في يوم الجمعة آن ساعت آخر ساعت است در روز جمعه قال ابو هريرة فقلت وكيف
تكون آخر ساعة في يوم الجمعة وقد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يصادفها عبد مسلم
وهو يصلي فيها گفت ابو هريره پس گفتم بعبد الله بن سلام چگونه باشد آخر ساعت در روز جمعه
وحال آنكه بتحقيق گفته است آنحضرت كه در نيابد او را بنده مسلمان وحال آنكه وي نماز ميكند در وي ونماز
خود در آخر روز نميباشد زيرا كه نماز بعد از نماز ديگر ممنوع است و مكروه است فقال عبد الله بن سلام
الم يقل رسول الله آيا نگفته است پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم من جلس مجلسا ينتظر الصلوة
فهو في صلوة حتى يصلي هر كه بنشيند نشستني يا در نشستگاهي كه انتظار ميبرد نماز را پس آنكس در نماز است
تا وقتي كه بگزارد نماز را كه منتظر نشسته بود براي وي قال ابو هريرة فقلت بلى پس گفتم من آري گفته است
اين را آنحضرت قال فهو ذلك گفت عبد الله بن سلام پس آنچه گفته است آنحضرت وهو يصلي
بهمان معني است كه نشسته است منتظر نماز و اين در آخر روز ميباشد پس اگر درين وقت دعا كند مستجاب
است و بعضي گفته اند كه مراد بصلوة دعا است رواه مالك وابو داود والترمذي والنسائي
وروى احمد الى قوله صدق كعب و روايت كرده است احمد تا قول وي صدق كعب و قول وي ثم
قال عبد الله بن سلام قد علمت تا آخر ذكر نكرده وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم التمسوا
الساعة التي ترجى في يوم الجمعة طلب كنيد ساعتي را كه اميد داشته ميشود اجابت دعا در وي
در روز جمعه بعد العصر الى غيبوبة الشمس بعد از ديگر تا غايب شدن آفتاب و غروب وي از ظاهر
اين حديث مفهوم ميشود كه نماز ديگر در آخر روز است نه چنانكه ائمه ديگر ميگويند بعد از بلوغ ظل مثلين
كه ربع نهار باقي ماند چه در حديث ديگر واقع شده است كه وي آخر ساعتي است از روز جمعه فافهم
رواه الترمذي وعن اوس بن اوس بفتح همزه و سكون واو صحابي است كه در دمشق سكونت
داشت و هم در آنجا از عالم رفت قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان من افضل ايامكم
يوم الجمعة بدرستي كه از فاضلترين روزهاي شما روز جمعه است فيه خلق آدم وفيه قبض
در وي پيدا كرده شد آدم و در وي قبض كرده شد روح وي وفيه النفخة وفيه الصعقة
و درين روز است نفخه و درين روز است صعقه و صعقه بمعني هلاك است و اشارت است بقول وي سبحانه

[illegible] من في الارض پس [illegible] نفخه [illegible] در مقابل اين مذكور است نفخه
ثانيه باشد كه براي احيا و بيرون آوردن مردگان است از قبور چنانكه فرمود ونفخ في الصور فاذا هم قيام
ينظرون و نفخه ديگر است كه بسبب فزع و هول و ترس است چنانكه فرمود يوم ينفخ في الصور ففزع من
في السموات ومن في الارض و اين مقدم از نفخه صعق است پس سه نفخه باشد و بعضي قايل بسه نفخه
شده اند ولكن مشهور دو نفخه است يكي براي هلاك و ديگري براي احيا فاكثروا علي من الصلوة فيه
پس چون روز جمعه روزي فاضل و عظيم الشان است بسيار بگوييد بر من درود و درين روز فان
صلوتكم معروضة علي زيرا كه بدرستي كه درود شما عرض كرده ميشود بر من از دست ملائكه سياحين
چنانكه در حديث آمده است قالوا گفتند صحابه يا رسول الله وكيف تعرض صلوتنا عليك
وقد ارمت و چگونه عرض كرده شود درود ما بر تو و حال آنكه بتحقيق استخوان پوسيده شده تو كنايت
است از موت و زوال ادراك قال يقولون بليت اين قول را و بليت يعني ميگويند صحابه
ميخواهند بقول خود ارمت بليت بفتح با و كسر لام و فتح تا يعني كهنه شدي و پوسيده شدي و در تحقيق
لفظ ارمت و ضبط آن اختلاف بسيار است و آنچه در اكثر نسخ مصححه مشكوة ضبط كرده اند دو وجه
است يكي ارمت بفتح همزه و كسر را و اسكان ميم و فتح تاي مخففه بلفظ معلوم ديگر ارمت بضم همزه
و كسر را و فتح تا بلفظ مجهول يعني پوسيده گردانيده شدي و تفسير به بليت موافق وجه اول
است مگر آنكه بليت بلفظ مجهول با سكون يا خوانند قال ان الله حرم على الارض اجساد الانبياء
گفت آنحضرت بدرستي كه خدا حرام گردانيده است بر زمين تنهاي پيغمبران را كنايت است
از حيات چنانچه صريح در فصل ثالث از حديث ابي الدرداء بيايد و حيات انبيا متفق عليه است
هيچ كس را در وي خلافي نيست حيات جسماني دنياوي حقيقي است نه معنوي روحاني چنانكه
شهدا راست و در حديث كه فرمود ان الله حرم اجساد الانبياء على الارض اشارت است
بدانكه اگرچه درين باب كه عرض صلوة و حصول علم و ادراك است حيات روحاني نيز كافي است ولكن
مذهب همان است كه گفته شد و تحقيق اين مسئله در تاريخ مدينه كه مسمى است بجذب القلوب
الى ديار المحبوب كرده شده است از آنجا بايد جست رواه ابو داود والنسائي وابن ماجة
والدارمي والبيهقي في الدعوات الكبير وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
اليوم الموعود يوم القيمة واليوم المشهود يوم العرفة والشاهد يوم الجمعة در قرآن مجيد
ميفرمايد واليوم الموعود وشاهد ومشهود آنحضرت ميفرمايد كه مراد به يوم موعود روز قيامت است

که حق سبحانه [illegible] است
بتمهانی ست و مراد بیوم مشهود عرفه است زیرا که مومنان حاضر میشوند او را از آفاق و حاضر
میشوند ملایکه و شهود بمعنی حضور است و مراد بشاهد روز جمعه است که حاضر میشود بر خلق وی
آید گویا که تسمیهٔ روز عرفه بمشهود و تسمیهٔ روز جمعه بشاهد بجهت آنست که خلایق میروند بسوی
عرفه و حاضر میشوند در مکانی که نسبت بآن روز دارد پس وی مشهود باشد و در روز جمعه ایشان
بر جای خود اند و یوم حاضر می آید بر ایشان پس وی شاهد باشد و مفسران شاهد را بخلق نیز تفسیر
میکنند که حاضر می آیند روز قیامت و مشهود را بچیزی که مشاهده کرده میشود در وی از عجایب
امور یا مراد بشاهد پیغمبر است و بمشهود امت خصوصا او عموما یا شاهد این امت است و مشهود
امم دیگر یا خالق و خلق یا عکس زیرا که خالق مطلع است بر احوال مخلوقات و مخلوقات شاهد اند بر وجود
وی و صفات وی یا روز عرفه و حجاج یا روز جمعه و اهل آن یا هر یوم و اهل وی کذا فی تفسیر البیضاوی
و ظاهر آنست که این تاویلات از محتملات لفظ اند که ممکن است حمل آن بر آن و تفسیر همان است که
مسند است بآنحضرت صلی الله علیه و سلم اگر صحیح باشد اسناد آن والله اعلم وما طلعت الشمس
ولا غربت علی یوم افضل منه و طلوع نکرد آفتاب و نه غروب کرد بر روزی که فاضل تر از
روز جمعه باشد فیه ساعة لا یوافقها عبد مومن یدعو الله بخیر الا استجاب الله له و در وی
ساعتی است که موافق نیفتد و در نیابد آن ساعت را بنده که دعا کند بامر خیر مگر آنکه قبول کند خدا
تعالی دعای او را ولا یستعیذ من شیء الا اعاذه منه و پناه نجوید از چیزی از شر مگر آنکه پناه دهد
خدای تعالی و نگاه دارد او را از آن شر رواه احمد والترمذی وقال و گفت ترمذی هذا حدیث
غریب لا یعرف الا من حدیث موسی بن عبیدة شناخته نمیشود این حدیث مگر از حدیث موسی
بن عبیده بضم عین و فتح با وهو یضعف و این موسی بن عبیده ضعیف گردانیده میشود و نسبت بضعف
کرده میشود او را و حدیث او را اما تحقیق آنست که در وی اختلاف است نسائی و غیر او گفته اند وی
ضعیف است و ابن سعد گفته است که وی ثقه است اما حدیث او حجت نیست بجهت بعضی روایات
وی و حدیث او را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده اند و وفات وی سنه اثنین و خمسین و مائه
و گفته اند که از قبر وی بوی مشک و عنبر فایح بود و در ربذه بفتح را و ذال معجمه که بلدی [illegible]
اصلا مشک و عنبر نبود **الفصل الثالث** عن ابی لبابة بضم لام و تخفیف بای
موحده اولی نام او رفاعه بکسر را بن عبد المنذر صحابی مشهور است احوال او در آخر ذکر

[illegible] الله تعالی عنه قال قال النبی صلی الله علیه وسلم ان یوم الجمعة
سید الایام و اعظمها عند الله بدرستی که روز جمعه مهتر روزها و بزرگتر آنهاست نزد خدا
وهو اعظم عند الله من یوم الاضحی و یوم الفطر و روز جمعه بزرگتر است نزد خدا از روز عید
قربان و عید رمضان این حدیث صریح است در فضیلت یوم الجمعه بر سایر ایام و لیکن تصریح بیوم
عرفه نکرده اند گویا ذکر یوم اضحی متضمن ذکر اوست یا یوم اضحی افضل از روز عرفه داریم فیه خمس خلال
در روز جمعه پنج خصلت است خلق الله فیه آدم و اهبط الله فیه آدم الی الارض و فیه توفی الله آدم
در روز جمعه پیدا کرد خدا آدم را و فرود افکند در وی آدم را و در وی بمیرانید خدای تعالی آدم را و فیه
ساعة لا یسأل العبد فیها شیئا الا اعطاه و در روز جمعه ساعتی است که نطلبد بنده در آن ساعت
چیزی را مگر آنکه بدهد او را ما لم یسأل حراما مادام که نطلبد چیزی را که حرام است و نامرضی حق است و فیه
تقوم الساعة و در روز جمعه برپا میشود قیامت ما من ملک مقرب نیست هیچ فرشته نزدیک
گردانیده شده بجانب حق ولا سماء ولا ارض و نیست هیچ آسمانی و نه هیچ زمینی ولا ریاح
ولا جبال ولا بحر و نه بادها و نه کوهها و نه دریا الا هو مشفق من یوم الجمعة مگر آنکه ترسنده است
از روز جمعه یعنی از ناگهانی برپا شدن قیامت درین روز و ازینجا معلوم میشود که باد و دریا و کوه
و زمین و آسمان همه را علم بوجود قیامت و آمدن وی در روز جمعه داده اند و همه علم و ادراک دارند
نظم خاک و آب و باد و آتش بنده اند با من و تو مرده با حق زنده اند رواه ابن ماجه و روی احمد عن سعد
بن معاذ روایت کرد این حدیث را از ابی لبابه ابن ماجه و روایت کرده است احمد از سعد بن
معاذ این چنین که ان رجلا من الانصار اتی النبی که مردی از انصار آمد پیغمبر را صلی الله علیه و سلم
فقال ص
اخبرنا عن یوم الجمعة ماذا فیه من الخیر پس گفت آن مرد خبر ده ما را از روز جمعه که چه خیر است در وی از
خوبی قال فیه خمس خلال و ساق آخر الحدیث گفت آنحضرت در وی پنج خصلت است و راند کلام
را تا آخر حدیث که مذکور شد و عن ابی هریرة قال قیل للنبی لای شیء سمی یوم الجمعة
گفت ابو هریره گفته شد مر آنحضرت را از چه چیز و بچه جهت نامیده شد روز جمعه قال لان
فیها طبعت طینة آدم ابیک گفت آنحضرت از جهت این نامیده شد جمعه که در وی
ساخته شد گل پدر تو که آدم است و سرشت وی یعنی خلقت وی و گفته اند که مراد بطبع
طینت آدم راست کردن وی و او گردانیدن وی بر صورت مخصوصه مبدعه و فیها الصعقة
والبعثة و در روز جمعه هلاک شدن و مردن جانوران است و بر انگیختن ایشان بعد از مردن ازینجا

معلوم میشود که مراد بنفخه که در حدیث اول مذکور شد بعث و احیا است و فیها البطشة
و در روز جمعه است بطشه و گفته اند که مراد بآن روز قیامت است چنانکه فرموده یوم نبطش البطشة
الکبری و ذکر این بعد از صعقه و بعث برای تاکید است و بطش بمعنی اخذ قوی است و اگر مراد
بآن اخذ و بطش الهی تعالی مرید کافر بعد از بعث و حشر مراد دارند دور نباشد و بعضی گفته اند
که مراد اخذ و بطش مشرکان مکه است روز بدر که آن نیز روز جمعه بود و فی آخر ثلاث ساعات
منها ساعة و در آخر سه ساعت از جمعه ساعتی است که من دعا الله فیها استجیب له اگر کسی دعا
کند خدای تعالی او را در آن ساعت قبول کرده میشود دعا برای وی و بسبب جمع این امور عظام درین روز جمعه شده
آنرا جمعه خوانند رواه احمد وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اکثروا
الصلوة علی یوم الجمعة بسیار گوئید درود بر من روز جمعه فانه مشهود تشهده الملائکة
زیرا که بدرستی که روز جمعه حاضر کرده شده است حاضر میشوند او را فرشتگان برحمت و برکت
وان احدا لم یصل علی الا عرضت علی صلوته و بدرستی که هیچ یکی درود نمیفرستد بر من مگر آنکه
عرض کرده میشود و ظاهر گردانیده میشود بر من درود آنکس همیشه پس درین روز که افضل و اشرف ایام است
بطریق اولی و احتمال دارد که در روز جمعه عرض واجب و لازم باشد و بر وجه کمال بود و این مخصوص بهمین
روز باشد والله اعلم حتی یفرغ منها تا فارغ شود از صلوة یعنی از آنزمان که درود میفرستند و چندان
که میفرستند عرض میکنند تا خود از آن فارغ شود و ترک کند قال گفت ابو درداء قلت و بعد الموت
گفتم بطریق استفهام و استبعاد که و پس از موت عرض میکنند قال گفت آنحضرت ان الله
تعالی حرم علی الارض ان تاکل اجساد الانبیاء بدرستی که خدایتعالی حرام گردانیده است بر زمین
خوردن وی تنهای پیغمبران را فنبی الله حی یرزق پس پیغمبر خدا زنده است بتحقیق حیات دنیاوی
تا آنکه روزی داده میشود روزی حسی این تتمه کلام آنحضرت است یا قول ابی الدرداست بعد از روایت
حدیث برای تاکید اثبات حقیقت حیات و برای ترغیب صلوة بر آنحضرت و اکثار آن
رواه ابن ماجة وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من مسلم یموت
یوم الجمعة او لیلة الجمعة شک راویست یا برای تنویع است و این اظهر است میفرماید نیست
هیچ مسلمانی که بمیرد در روز جمعه یا شب جمعه الا وقاه الله فتنة القبر مگر آنکه نگاه دارد او را خدای
تعالی از عذاب قبر رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث غریب ولیس اسناده بمتصل
و این حدیث را سیوطی در جمع الجوامع از احمد و بیهقی و از شیرازی در القاب از ابن عمرو و از ابی نعیم در حلیه

از جا آورده

از جا آورده یا بن لفظ که کسی که بمیرد روز جمعه خلاص کرده میشود از عذاب قبر و بیاید روز قیامت
و حال آنکه بروی است مهر شهیدان وعن ابن عباس انه قرأ روایت است از ابن عباس که وی خواند این
آیت را که الیوم اکملت لکم دینکم الآیة که در روز عرفه در حجة الوداع نازل شد امروز کامل گردانیدم
برشما دین شما را و تمام کردم برشما نعمت خود را و راضی شدم برای شما دین اسلام را این آیت را
ابن عباس خواند وعنده یهودی و نزد ابن عباس یهودی بود فقال لو نزلت هذه الآیة
علینا لاتخذناها عیدا پس گفت یهودی اگر فرود می آمد این آیت بر ما هر آینه میگرفتیم آن روز را که این آیت در آن
فرود آمد در وی عید از جهة غایت سرور و شکرانه نعمت یعنی عجب که شما عید نگرفته اید
آنرا فقال ابن عباس فانها نزلت فی یوم عیدین پس گفت ابن عباس گرفته ایم ما آنرا عید زیرا که
این آیت فرود آمده است در روز دو عید یعنی در روزی که در وی دو عید است فی یوم جمعة
و یوم عرفة در روز جمعه و در روز عرفه زیرا که حجة الوداع در روز جمعه بود پس یک عید چه باشد
دو عید گرفته ایم یا مراد آنست که بگرفتن عید حاجت نداریم بی آنکه بگیریم دو روز عید بود که جمعه
و عرفه است فافهم رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب وعن انس قال کان
رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا دخل رجب قال بود آنحضرت چون در می آمد ماه رجب میگفت
اللهم بارک لنا فی رجب و شعبان و بلغنا رمضان خداوندا افزونی ده ما را در خیر و رحمت
در ماه رجب و شعبان و برسان ما را برمضان قال گفت انس و کان یقول لیلة الجمعة لیلة اغر
و یوم الجمعة یوم ازهر بود آنحضرت که میگفت شب جمعه شبی است سفید و روز جمعه روزیست
سفید و روشن از امام احمد منقول است گفت شب جمعه فاضلتر است از شب قدر که در وی علوق آنحضرت
در رحم آمنه در آمده و موجب چندین خیرات و برکات در دنیا و آخرت که از حد عد و حصر خارج
است گشته رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر **باب وجوبها** جمعه فریضه محکم است بکتاب
و سنت و اجماع کافر میشود منکر وی مراد بذکر در قول حق سبحانه فاسعوا الی ذکر الله صلوة جمعه است
یا خطبه و وجوب خطبه مستلزم وجوب جمعه است کذا قالوا و مذکور در تفاسیر آنست که مراد خطبه
و صلوة هر دو است چه ذکر هر دو را شامل است و بر هر دو صادق و جمعه خلف ظهر است و آنحضرت
چون مصعب بن عمیر را بمدینه فرستاد حکم فرمود که اذا مالت الشمس فصل بالناس الجمعة **الفصل
الاول** عن ابن عمر وابی هریرة انهما قالا سمعنا رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول علی اعواد منبره
روایت است از ابن عمر و ابی هریره که ایشان گفتند شنیدیم آنحضرت را که میگفت بر چوبهای منبر خود

امیر خود یعنی بر منبر ... ظاهر الجمعة آنست که در اول ... ایشان متعین و متعارف نبود در ایشان چز چوبی چنین بر هم نهاده و ترکیب داده یا تصریح بدان که منبر شریف از چوب بود نه سنگ و خشت لَيَنْتَهِيَنَّ أَقْوَامٌ عَنْ وَدْعِهِمُ الْجُمُعَاتِ باید که البته باز آیند گروههای مسلمانان از ترک کردن ایشان جمعها را و عادت گرفتن بترک آنها و لهذا بلفظ جمع آورد و اکثر آن سه جمعه است چنانکه در احادیث بیاید أَوْ لَيَخْتِمَنَّ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ یا بتحقیق مهر میکند خدای تعالی بر دلهای ایشان ثُمَّ لَيَكُونُنَّ مِنَ الْغَافِلِينَ بعد از آن هر آینه میباشند ایشان از غافلان و معدود در ایشان و مشهود و محکوم بدان و دایم بر آن یعنی یکی ازین دو امر ثابت و واقع است باز آمدن از ترک جمعه یا مهر کردن بر دلها و اگر باز آیند مهر کرده نمیشود اگر باز نیایند مهر کرده میشود بر دلهای ایشان و مهر کردن بر دل کنایت است از نهایت غفلت و انسداد باب تذکر و قبول موعظت و نصیحت رَوَاهُ مُسْلِمٌ

الفصل الثانی عن أَبِي الْجَعْدِ بفتح جیم و سکون عین مهمله الضُّمَيْرِيِّ بضم ضاد معجمه و فتح میم و سکون یا اینچنین است در نسخ مشکوة و صواب ضمری است بفتح ضاد و سکون میم نسبت بضمرة بن بکر بن عبد مناف له صحبة کذا فی جامع الاصول قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ تَرَكَ ثَلَاثَ جُمَعٍ تَهَاوُنًا بِهَا کسی که ترک کند سه جمعه را از جهة آسان و سبک و خرد و حقیر بنداشتن آن را و ظاهر اینست که مراد بتهاون اینجا تکاسل و عدم جد در ادای اوست نه اهانت و استخفاف چه آن کفر است بی شک و مراد اینجا بیان بودن او معصیت عظیم که مفضی بطبع و رین و کفر است طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قَلْبِهِ مهر کند خدای تعالی بر دل وی و در روایت رزین آمده که بری الله تعالی منه بیزار میشود خدای تعالی از وی و از ابن عباس آمده که هر که ترک کند جمعها پیاپی بتحقیق انداخت اسلام را پس پشت خود رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَالتِّرْمِذِيُّ وَالنَّسَائِيُّ وَابْنُ مَاجَهْ وَالدَّارِمِيُّ وَرَوَاهُ مَالِكٌ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ سُلَيْمٍ بضم سین صحابی مشهور است و احمد عن ابی قَتَادَةَ که تابعی جلیل القدر است از اهل مدینه مشهور بعبادت از خیار بندگان صالح امام و مقتدا کسی که استشفا کرده شود بذکر وی و گویند که در جبهه و پیشانی وی سوراخ افتاده بود از کثرت سجود و قانع بود قبول نمیکرد جایزهٔ سلطان را و گویند وی که سوگند خورده بود که تا پهلو بر زمین ننهد چون سی سال گذشت بیمار شد و بحالت نزع رسید دخترش گفت که ای پدر پهلو بر زمین بنه که وقت نازک است نهاد و هم نشسته جان داد و میگویند قایل بود بقدر والله اعلم وَعَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدُبٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ تَرَكَ الْجُمُعَةَ مِنْ غَيْرِ عُذْرٍ

فلیتصدق

فَلْيَتَصَدَّقْ بِدِينَارٍ فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَبِنِصْفِ دِينَارٍ گفته اند ... جمعه ... ظاهر از جمعه ... و تصدق کفارت ارتکاب این فعل حرام است و تقصیر در ادای مأمور با وجود ادای فرض ... فافهم وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ الْجُمُعَةُ عَلَى مَنْ سَمِعَ النِّدَاءَ جمعه فرض است بر کسی که شنود بانگ نماز جمعه را یعنی سعی بسوی جمعه واجب است در وقت سماع ندا و اختلاف دارند که مراد بندا اذان اول است یا اذان خطبه مختار اول است و بعضی گویند ثانی زیرا که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم همین اذان بود ... تفصیل این کلام در باب الخطبة والصلوة بیاید رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ الْجُمُعَةُ عَلَى مَنْ آوَاهُ اللَّيْلُ إِلَى أَهْلِهِ جمعه فرض است بر کسی که جای دهد و راجع کرداند او را شب بسوی اهل خانه وی یعنی جمعه واجب است بر کسی که باشد میان وطن او و میان جایی که گزارده میشود جمعه اینقدر مسافت که بعد از ادای جمعه بوطن خود پیش از شب رجوع تواند کرد و میتواند باز آمد و شب در خانه خود کرد و این را مسافت عدوی میگویند بر خلاف مسافت قصر که بوی مسافر میگردد و طیبی گفته که باین قایل است امام ابو حنیفه و اصحاب وی بشرط آنکه وطن او داخل دیوان مصری بود که گزارده میشود در وی جمعه و اگر وطن او در دیوان دیگر باشد غیر دیوان این مصر واجب نگردد آمدن رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَقَالَ هَذَا حَدِيثٌ إِسْنَادُهُ ضَعِيفٌ و گفته است ترمذی که این حدیثی است که اسناد وی ضعیف است وَعَنْ طَارِقِ بْنِ شِهَابٍ احمسی کوفی است دریافت جاهلیت را و دید آنحضرت را و نشنید از وی صلی الله علیه وسلم مگر نادر و غزا کرد در خلافت ابوبکر و عمر سی و سه یا سی و چهار غزوه و سریه روایت دارد از ابوبکر و عمر مات سنه اثنين وثمانين وقيل ثلث وثمانين قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْجُمُعَةُ حَقٌّ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ فِي جَمَاعَةٍ یعنی جمعه حق و واجب است بر هر مسلمان در جماعت یعنی جماعت در جمعه فرض است و جمعه بی جماعت درست نیست إِلَّا عَلَى أَرْبَعَةٍ مگر بر چهار گروه واجب نیست عَبْدٍ مَمْلُوكٍ یکی بنده که در ملک کسی است و در تصرف دیگری باین علت فرضیت جمعه را از وی ساقط کردند أَوِ امْرَأَةٍ دوم زن بجهة حق زوج و وجود نامحرم اگرچه زنان در زمان آنحضرت برای نماز جماعت حاضر می آمدند ولیکن فرضیت جمعه از ایشان ساقط کردند از جهة کثرت ازدحام مردم أَوْ صَبِيٍّ سیوم کودک نابالغ از جهة عدم تکلیف وی أَوْ مَرِيضٍ چهارم بیمار از جهة ضعف و ناتوانی و دفع ضرر و بر مسافر و اعمی و اعرج نیز جمعه فرض نیست چنانکه در احادیث دیگر واقع شده است ظاهر اسقاط فرضیت ازین طوایف بتدریج و ترتیب واقع شده رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَفِي شَرْحِ السُّنَّةِ

نظر از آن که عذر از آن اعذار که ساقط میکرد بدان فرضیت جمعه را باید که تصدق کنند یک دینار پس اگر نیابد دینار در تصدق کنند نصف دینار ... گفته ... شود که این علامت عدم فرضیت جمعه است زیرا که فرض ... نمیشود ... در تصدق جواب اینکه جمعه فرض است اما اصل فرض ظهر است لیکن مأموریم باسقاط وی از ذمه بادای جمعه بر تقدیر ... شرایط معتبره درین باب والله اعلم صح

بلفظ المصابیح عن رجل من بنی وائل روایت کرد اینحدیث را بلفظ مذکور ابوداود و در نسخه
بلفظی دیگر که در مصابیح بان لفظ مذکور است از مردی از بنی وائل که بخصوص نام او ذکر نکرده

الفصل الثالث عن ابن مسعود ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لقوم یتخلفون عن الجمعة روایت
است از عبدالله بن مسعود که آنحضرت گفت مر گروهی را که پس میمانند از نماز جمعه و حاضر نمیشوند
لقد هممت ان آمر رجلا یصلی بالناس هر آینه بتحقیق قصد کردم که من بفرمایم مردی را که بگزارد نماز جمعه
را بمردم و امامت کند ایشان را ثم احرق علی رجال یتخلفون عن الجمعة بیوتهم پس من بآن
کار مشغول شوم که بسوزم بر سر مردانی که حاضر نمیشوند نماز جمعه را خانهای ایشان را و مثل اینحدیث
در شان متخلفین از نماز جماعت نیز در بابش گذشت و احرق بتشدید و تخفیف از تحریق و احراق
هر دو روایت است رواه مسلم و در ینحدیث دلیل است بر آنکه امام را میرسد که اگر مهم
ضروری باشد یکی را خلیفه سازد و خود بآن مهم مشغول گردد چنانچه در ج در سال اول فرضیت
آن کردند **وعن** ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من ترک الجمعة من غیر
ضرورة کتب منافقا هر که ترک کند نماز جمعه را بی ضرورت نوشته شود از جمله منافقان و داخل
شود در حکم ایشان فی کتاب لا یمحی ولا یبدل نوشته میشود در کتابی که سوده نمیشود و تغیر داده
نمیشود یعنی حکم بنفاق وی همیشه و ثابت و دایم است تا جزای آن دهد یا بیامرزد وی سبحانه
وفی بعض الروایات ثلاثا و در بعضی روایات ثلاثا واقع شده یعنی کسی که ترک کند جمعه را سه کرت
رواه الشافعی **وعن** جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من کان یؤمن بالله
والیوم الآخر فعلیه الجمعة یوم الجمعة کسی که ایمان آرد بخدا و روز آخر از روزهای دنیا که مراد بدان قیامت است
پس فرض است بر وی نماز جمعه در روز جمعه یا بروی باید که لازم گیرد در روز جمعه و ترک نکند آنرا الا مریض
او مسافر او امراة او صبی او مملوک فمن استغنی بلهو او تجارة استغنی الله عنه
پس کسی که بی نیاز شود از نماز جمعه و عبادت مولی تعالی ببازی کردن و بازرگانی کردن بی نیاز میگردد
از وی خدای تعالی و عنایت نمیکند و نمیخواهد او را والله غنی حمید و خدای تعالی بی نیاز است از بندگان
و طاعت ایشان باز نمیگردد بسوی وی سودی از آن ستایش کرده شده است وی تعالی هر کسی را که
بندگی میکند و شکر میگوید او را رواه الدارقطنی

باب التنظیف والتبکیر

نظافت پاکیزگی و تنظیف پاک کردن و مراد اینجا پاک کردن بدن است بغسل و قص شارب یعنی
بریدن سبلت و قلم اظفار یعنی چیدن ناخنان و حلق عانه یعنی ستردن موی زهار و نتف ابط یعنی برکندن

میجبل و پاک کردن جامهها و بکار بردن بوی خوش و مانند آن که ایشان بروز جمعه سنت است و تفصیل آن
در اول کتاب در بیان فطرت گذشته است و تبکیر بتقدیم بای بر کاف در اصل بمعنی وقت بامداد
آمدن و بمعنی شتافتن بسوی چیزی و آمدن بوی در اول وقت وی هر وقت که باشد چه بامداد و چه
جز آن نیز آید و مراد اینجا بمعنی است که در اول وقت نماز جمعه بروند از سهل بن سعد رضی
الله عنه منقول است که میگفت طعام چاشت نمیخوردیم و قیلوله نمیکردیم مگر بعد از نماز جمعه
گزاردن از جهت فوت شدن تبکیر بجمعه و اول هر چیز را باکوره گویند چنانکه نوباوه را باکوره گویند و در حدیث
است نسبت تبکیر بنماز مغرب و بهر نماز آمده پس حقیقت تبکیر جمعه مبادرت و مسارعت
است بحضور در اول وقت و این را مراتب متفاوت است چنانکه در حدیث بیاید و اگر در اول
نهار بیاید اکمل و افضل خواهد بود چنانکه غزالی در احیا از بعضی سلف نقل کرده که ایشان وقت بامداد
می آمدند از جهت آنست که تبکیر بر معنی بامداد حمل کرده اند بلکه مقصود مبادرت و مسارعت
است و ایشان مبالغه در آن مینمودند و در وقت بامداد می آمدند فافهم و عادت در مسجد
شریف نبوی صلی الله علیه وسلم الآن آنست که می آیند و احراز امکنه شریفه میکنند و سجادها
میگسترانند و میروند و مینشینند و بعضی علما درین فعل تکلم کرده اند و گفته که این تنگ کردانیدن جا
بر مردم است و نعم اگر بنشینند و بذکر مشغول شوند خوب والا مجرد احراز مکان که مستلزم تضییق است مستحسن نیست

الفصل الاول عن سلمان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یغتسل رجل یوم الجمعة
غسل نکند مردی روز جمعه برای نماز جمعه ویتطهر ما استطاع من طهر و مبالغه نکند در پاکی آنقدر که
تواند از پاکی بی آنکه بدرجه وسواس و اسراف برسد ویدهن من دهنه بتشدید دال من دهنه یعنی بمالد از
روغن خود یعنی از آنچه میسر گردد در خانه بی تکلف و دهن بفتح دال و سکون ها و اداهان بتشدید دال
طلا کردن روغن بر خود درین اشارت است باآنکه باید که خانه از دهن و طیب خالی نباشد و یا آنکه مستحب است
استعمال آن برای جمعه و جز آن از مجالس و مجامع خیر او یمس من طیب بیته و اگر روغن نباشد بمالد
بوی خوش هر چه در خانه وی باشد یا کلمه او بمعنی واو است یا شک راویست و مراد روغن
خوشبوی داشته اند و نزد امام ابوحنیفه روغن کنجد داخل طیب است حتی که جایز نیست مس آن
محرم را ثم یخرج بعد از آن بیرون آید بسوی مسجد فلا یفرق بین اثنین و چون در آید در مسجد باید
جدائی نیفکند میان دو کس که بهم نشسته باشند بی آنکه در میان ایشان جای باشد و ایذا نشسته
را و تفریق بگام زدن و درگذشتن از آنجا و رفتن بالاست بلکه هر جا که برسد بنشیند و اگر

تا تفریق نکند و تخطی بالای رقاب [illegible] در صف اول و نزدیک [illegible]
این اشارت است بتکبیر و برآمدن را اول وقت تا تفریق [illegible] نفعت شد ثُمَّ یُصَلِّی مَا کُتِبَ لَهُ
پس نماز بگزارد آنچه تقدیر کرده شده است برای وی از [illegible] این را بر سنت جمعه حمل کرده‌اند
و علما را در سنت قبل الجمعة سخن است و قومی آنرا منکر شده‌اند [illegible] که آنرا ثابت کرده است
بقیاس کرده است و سنت بقیاس ثابت نمیگردد و در باب السنن [illegible] آن گذشت و ما در شرح
سفر السعادة آنرا اثبات کرده‌ایم و اطالت کلام در وی نموده‌ایم و عبارت حدیث نوعی اشعار
بقول آن قوم دارد چه در اغلب این عبارت در تطوع از غیر رواتب استعمال کنند چنانکه در حدیث بلال
در اول باب التطوع گذشت ثُمَّ یُنْصِتُ إِذَا تَکَلَّمَ الْإِمَامُ پس خاموش نشیند و گوش دارد وقتی
که تکلم کند امام یعنی خطبه خواند و ینصت بضم یا از انصات بمعنی سکوت با استماع و فتح یا نیز جائز است
و انصات در وقت خطبه واجب است نزد ما و اکثر علما و تفصیل آن در شرح حدیث دیگر بیاید غُفِرَ لَهُ
مَا بَیْنَهُ وَبَیْنَ الْجُمُعَةِ الْأُخْرَى این کار را هیچ مردی نکند مگر آنکه آمرزیده شود مر او را از گناهان که
میان اوست و میان جمعه دیگر که گذشت چنانکه احادیث دیگر بر آن دلالت دارد رَوَاهُ الْبُخَارِیُّ
وعن أَبِی هُرَیْرَةَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنِ اغْتَسَلَ ثُمَّ أَتَى الْجُمُعَةَ فَصَلَّى مَا قُدِّرَ لَهُ
ثُمَّ أَنْصَتَ حَتَّى یَفْرُغَ الْإِمَامُ مِنْ خُطْبَتِهِ ثُمَّ یُصَلِّی مَعَهُ هر که غسل کند پس بیاید جمعه را پس بگزارد نماز
که تقدیر کرده شده است برای وی پس انصات کند تا آنکه فارغ گردد امام از خطبه پس نماز جمعه
بگزارد با امام غُفِرَ لَهُ مَا بَیْنَهُ وَبَیْنَ الْجُمُعَةِ الْأُخْرَى آمرزیده شود برای او چیزی که میان او و میان
جمعه دیگر است از گناهان وَفَضْلُ ثَلَاثَةِ أَیَّامٍ با زیادت سه روز دیگر و این زیادتی بجهت آنست
که هر حسنه بده مانند اوست و از جمعه تا جمعه هفت روز است سه روز دیگر که افزاینده میشود
و فضل برفع و نصب هر دو روایت است رَوَاهُ مُسْلِمٌ وعنه قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ
مَنْ تَوَضَّأَ فَأَحْسَنَ الْوُضُوءَ هر که وضو کند پس نیک کند وضو را ثُمَّ أَتَى الْجُمُعَةَ فَاسْتَمَعَ وَأَنْصَتَ
پس بیاید جمعه را پس بشنود و خاموش نشیند غُفِرَ لَهُ مَا بَیْنَهُ وَبَیْنَ الْجُمُعَةِ الْأُخْرَى وَزِیَادَةُ ثَلَاثَةِ أَیَّامٍ
آمرزیده شود آنچه گذشته میان او و میان جمعه و زیاده سه روز وَمَنْ مَسَّ الْحَصَى فَقَدْ لَغَا و کسی که
مساس کند و بساید سنگریزه پس بتحقیق لغو کرد و لغو سخن لایعنی کردن کلام باطل و کلام در وقت خطبه ممنوع
و مس حصی را در حکم لغو داشت بجهت شاغل شدن آن از استماع خطبه چنانکه کلام شاغل است از آن و مراد
بمس حصی بازی کردن است بدان بعبث و یا برابر و هموار گردانیدن آنها است بر زمین بی ضرورت تا سجده کنند

بران و بعضی

بر آن و بعضی گفته‌اند [illegible] سنگریزها و شمار کردن تسبیح است و این حدیث
بنهی از تکلم نزد خطبه رَوَاهُ مُسْلِمٌ وعنه قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ إِذَا کَانَ یَوْمُ
الْجُمُعَةِ وَقَفَتِ الْمَلَائِکَةُ عَلَى بَابِ الْمَسْجِدِ یَکْتُبُونَ الْأَوَّلَ فَالْأَوَّلَ چون باشد روز جمعه می‌ایستند فرشتگان
بر در مسجد جمعه می‌نویسند نام هر که می‌آید بترتیب وَمَثَلُ الْمُهَجِّرِ کَمَثَلِ الَّذِی یُهْدِی بَدَنَةً و قصه حال
حال کسی که پیشتر میشتابد برای نماز مانند کسی است که قربانی کند که از همه فاضله است و مهجر بضم میم و فتح ها و کسر جیم مشدد آنکه
نیمروز در گرمای سخت یعنی در اول وقت و بکه برانیده است و بدنه بفتحات نام آنچه میفرستند بمکه
و جمع وی بدن بضمتین ثُمَّ کَالَّذِی یُهْدِی بَقَرَةً پس حال آنکس که پس از وی می‌آید همچو حال کسی است که
میفرستد گاوی را و بدنه نزد جماعه از علما و شافعی از ایشان است نام شتر است و اینحدیث
موید آنست که بقره مقابل بدنه ذکر کرده و نزد جمهور اهل لغت و بعضی از فقها و ابوحنیفه از ایشانست
شامل است شتر و گاو را جوهری گفت که بدنه نام ناقه یا بقره است که ذبح کرده میشود بمکه و بدنه
بجهت آن میگویند که فربه میسازند و تن دار میشود و مراد در حدیث شتر است بقرینه مقابل
بقره ثُمَّ کَبْشًا بعد از آن هر که پس از آن می‌آید حال او همچو حال کسی است که میفرستد
قچقار را یعنی شاه نر را و ذکر کبش بجهت آن باشد که وی افضل است از اقسام شاة ثُمَّ دَجَاجَةً
پس آنکه تصدق میکند ماکیان را دجاجه بفتح دال و کسر آن و بعضی بضم نیز گویند و فتح افصح است
ثُمَّ بَیْضَةً پس آنکه تصدق میکند بیضه را فَإِذَا خَرَجَ الْإِمَامُ پس چون بیرون می‌آید امام برای
خطبه طَوَوْا صُحُفَهُمْ وَیَسْتَمِعُونَ الذِّکْرَ می‌پیچند فرشتگان نامه خود را که مردم را نام نویس کرده‌اند
و استماع میکنند ذکر را یعنی خطبه را و در روایتی مر مسلم را فَإِذَا جَلَسَ الْإِمَامُ چون می‌نشیند
امام بر منبر تا آنکه ابتدای طی نزد خروج است و انتهای او نزد جلوس و در اینحدیث سخن از روی سؤال
و جواب بسیار است در شرح مذکور است مُتَّفَقٌ عَلَیْهِ وعنه قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ
إِذَا قُلْتَ لِصَاحِبِکَ یَوْمَ الْجُمُعَةِ أَنْصِتْ وَالْإِمَامُ یَخْطُبُ فَقَدْ لَغَوْتَ وقتی که بگوئی
مر یار خود را که با تو نشسته است روز جمعه خاموش باش و سخن مکن و حال آنکه امام خطبه میخواند پس
بتحقیق لغو گفتی تو زیرا که سخن کردی تو در خطبه و این نیز که بدیگری امر کند و خود نکند شناعتی
دارد که داخل لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ است و از اینجا معلوم میشود که تکلم ممنوع است اگر چه بطریق امر معروف
و نهی منکر باشد زیرا که اشارت در مقصود کافیست و تکلم عبث است مُتَّفَقٌ عَلَیْهِ و از اینجا
معلوم میشود که انصات واجب است و تفصیل کلام درین مقام آنست که انصات واجب است نزد اکثر علما

و امام ابو حنیفه از ایشان است و نزد بعضی مستحب است و امام شافعی از ایشان است و در مو
لدنیه گفته که شافعی را درین مسئله دو قول است و همچنین از امام احمد دو قول آمده است و ابن عبد البر
نقل کرده اجماع بر وجوب انصات مگر قلیلی از تابعین ... است انتهی و ترمذی
گفته مکروه داشته اند اهل علم تکلم در وقت خطبه و اختلاف کرده اند در رد سلام و تشمیت عاطس
بعضی بر کراهت اند و بعضی رخصت داده اند در آن انتهی و مذهب ما آنست که ... وقت خروج امام
خطبه تا شروع در نماز صلوة و کلام هر دو حرام است و اگر کسی در نماز باشد ... شروع کرد در خطبه
قطع کند نماز را بر سر دو رکعت و نزد صاحبین باک نیست بکلام بعد از خروج امام پیش از شروع
در خطبه و بعد از نزول از منبر پیش از آنکه تکبیر احرام بردارد زیرا که کراهت از جهت منع استماع بود
و نیست محل حرمت درین دو وقت و ترمذی حدیثی آورده در تکلم بعد از نزول امام بخلاف صلوة
که او را امتدادی است و شاید که میسر نگردد قطع وی تا وقت شروع در خطبه و امام ابو حنیفه را
دلیل بر حرمت هر دو حدیثی است که وارد شده است در شان هر دو کلام نیز گاهی میسر نمیگردد
قطع وی بحکم طبیعت و امام مالک در موطا روایت کرده است که اذا خرج الامام فلا صلوة و لا کلام
و اقوال صحابه نیز برین است و قول صحابی حجت است نزد ما و واجب است تقلید آن و گفته اند که مراد نماز نفل است
و قضای فائته مکروه نیست و اختلاف کرده اند در کسی که دور نشسته است چنانکه خطبه نمی‌شنود
مختار وجوب سکوت است و بعضی گفته اند که احسن آنست که مشغول گردد بتکبیر و تسبیح و تهلیل و حرام
است اکل و شرب و کتابت و مکروه است تشمیت عاطس و رد سلام و در روایتی از ابی یوسف مکروه
نبود زیرا که آنها فرض اند جواب میگویند که آنها فرض اند در هر وقت مگر در وقت سماع خطبه از جهت
عدم اذن در آنها و در ورود در نفع حرج نفرستد تا شاغل از سماع خطبه نگردد و هو الصواب و همچنین حمد
نزد عطسه و رد منکر باشارت چشم و دست مکروه نیست و هو الصحیح و در نظر بکتاب و اصلاح آن
بقلم روایتی آمده است از ابی یوسف کذا قال الشیخ ابن الهمام و کلام در تحیة المسجد در آخر باب خطبه
بیاید ان شاء الله تعالی و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یقیمن احدکم اخاه
یوم الجمعة ثم یخالف الی مقعده فیقعد فیه باید که بر نخیزاند یکی از شما برادر خود را روز جمعه
قصد کند و باید بسوی نشستگاه وی پس بنشیند در وی و لکن یقول افسحوا و لیکن بگوید گشاده کنید
جای را چنانکه در قرآن مجید امر بدان واقع شده است رواه مسلم

الفصل الثانی

عن ابی سعید و ابی هریرة قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اغتسل یوم الجمعة کسی که غسل کند روز جمعه

و در بعض طرق

و در بعضی طرق آمده غسل الجنابة یعنی ... اکثر آنست که غسل کند غسلی کامل مستجمع جمیع
ارکان و شرائط و سنن و آداب چنانکه برای جنابت غسل میکنند و بعضی گفته اند که این اشارت
است باستحباب جماع درین روز از برای تخلیهٔ باطن و تسکین نفس از خواطر ردیه و سد باب نظر
حرام و موید این است روایت غسل بتشدید در حدیث آینده و لبس من احسن ثیابه و بپوشد
نیکترین جامهای خود را ظاهر آنست که مراد نفیس تر و آراسته تر و دوست تر نزد وی بعد از آنکه باشرع
باشد و بعضی گویند که مراد جامهٔ سفید است که محبوبتر جامها بود نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم
و مس من طیب ان کان عنده و مساس کند از بوی خوش اگر باشد نزد وی ثم اتی الجمعة فلم
یتخط اعناق الناس پس بیاید جمعه را پس نگذرد گردنهای مردم را و پایمال نکند آنرا ثم صلی
ما کتب الله له پس نماز بگزارد آنچه نوشته و تقدیر کرده است خدای تعالی برای وی از نماز
نفل و سنت ثم انصت اذا خرج امامه حتی یفرغ من صلوته پس خاموش شود و گوش دارد
وقتی که بیرون آید امام وی برای خطبه تا آنکه فارغ شود از نماز خود کانت کفارة لما بینها و
بین جمعته التی قبلها باشند این اعمال پوشنده مر گناهان را که میان این جمعه اند و میان جمعه که
پیش ازین جمعه بود رواه ابو داود و عن اوس بن اوس صحابی ثقفی است نزول کرد در شام
و مردودی روایت کرد از آنحضرت در فضل جمعه و اغتسال آن حدیثی قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من غسل یوم الجمعة بتشدید و تخفیف هر دو روایت است و بتشدید
احتمال دارد مبالغه را و احتمال دارد حمل وی بعث مراة را بر غسل بجماع و تخفیف با وجود قول او و اغتسل
برای تاکید است یا مراد بغسل شستن سر است بخطمی و جز آن زیرا که عرب را موی سر بسیار بود
و در شستن آن کلفتی است و باغتسال شستن تمام بدن دیگر بتشدید و ابتکر و باید نماز را در اول وقت
و ادراک کند اول خطبه را یا تکرار است برای تاکید و بعضی گفته اند بکر یعنی تصدق کند پیش از برآمدن
بجمعه گفته اند بکر یعنی رفت در ساعت اولی و ابتکر یعنی کرد فعل مبکران از اشتغال صلوة
و ذکر و بعضی گفته اند بکر یعنی دیگر را حامل و باعث شد بر بامداد بیرون آمدن و مشی و لم یرکب
و بپای رفت و سوار نشد و دنا من الامام و نزدیک شد از امام فی تخطی قاب فاستمع پس شنید
خطبه را و لم یلغ و لغو نکرد و سخن لایعنی نگفت یعنی انصات کرد کان له بکل خطوة عمل سنة
باشد او را بهر گام ثواب عبادت یکسال اجر صیامها و قیامها یا داشتن روزه یکسال و نماز
بکمال یعنی اینچنین عمل که صیام دهر و قیام لیل است و این خاصیت مخصوص بروز جمعه است باین

[illegible] واسطه آنکه بود [illegible] در [illegible] من مسجد [illegible] پنجگانه [illegible] وجوب سعی است
الی الجمعه در هر گام ثواب یکساله قیام لیل وصیام نهار [illegible] در کتاب [illegible] السعاده خاصیتهای روز جمعه
کرده است باز زیادتیهای دیگر که در شرح ذکر یافته آنجا باید [illegible] رواه الترمذی وابو داود والنسائی
وابن ماجه وعن عبد الله بن سلام قال قال رسول الله صلی الله [illegible] ان وجد ان یتخذ
ثوبین لیوم الجمعة [illegible] نیست بر یکی از شما باکی ونقصی اگر بیابد ومیسر گردد [illegible] از دو جامه برای
روز جمعه سوی ثوبی مهنته ورای دو جامه خدمت خود مهنه بفتح [illegible] آن وسکون ها
بمعنی خدمت وابتذال مراد جامهاست که میباشد بروی همیشه در خانه که بان خدمت خانه کار
وبار آن میکند ودرین دلیل است بر آنکه اگر کسی چیزی بی اید بر حاجت کیرد برای غرضی که راجع بجمال زینت
کرد ومنافی وتجمل زهد نبود وآورده اند که آنحضرت را نیز دو جامه بود که مخصوص برای جمعه پوشیدی رواه
ابو داود وابن ماجه ورواه مالک عن یحیی بن سعید روایت کرد اینحدیث را امام مالک از
یحیی بن سعید انصاری تابعی وعن سمرة بن جندب بفتح سین وضم میم وجندب بضم جیم وسکون نون
وضم دال وفتح آن صحابی مشهور است وکثیر الحدیث است روایت میکند از وی حسن وابن سیرین
مات بالبصرة سنه تسع وخمسین وقیل سنه ستین والی بود بر آن از جانب معاویه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم احضروا الذکر حاضر شوید ذکر را یعنی خطبه را وادنوا من الامام ونزدیک شوید از
امام وبایستید در صف اول نزدیک بآن فان الرجل لا یزال یتباعد حتی یؤخر فی الجنة وان دخلها
زیرا که مرد همیشه دور وپس می افتد از مواضع فضایل ومواقع خیرات تا آنکه پس افکنده میشود در بهشت
از اعالی درجات اگر چه میدر آید بهشت را رواه ابو داود ودرین ترغیب است بر اعالی امور وزجر است
از سکون وآرام با دانی آن نظم همت بلند دار که نزد خدا وخلق باشد بقدر همت تو اعتبار تو
نظم ترا ز کنگره عرش میزنند صفیر ندانمت که درین دامکه چه افتاده است وعن معاذ بن انس
الجهنی عن ابیه اینچنین واقع شده است در نسخ مشکوة وصواب آنست که کوید عن سهل بن معاذ
بن انس الجهنی زیرا که معاذ صحابی است وپدر وی صحابی نیست پس معاذ عن ابیه درست نباشد واما سهل
بن معاذ تابعی است روایت از پدر خود دارد وگفته اند سهل بن معاذ لین الحدیث است واحادیث
او حسان اند در فضایل ورغایب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تخطی رقاب الناس
یوم الجمعة اتخذ جسرا الی جهنم کسی که میکذرد وبرکردنهای مردم روز جمعه کرفته میشود آنکس پل بسوی دوزخ
ودرین مجاز است چنانکه وی مردم را کذرگاه خود کرفت او را کذرگاه مردم ساختند واتخذ

بلفظ معلوم

بلفظ معلوم ومجهول [illegible] ومعجم [illegible] بمجهول ظاهرتر است اگرچه [illegible] بجانب معلوم قوی
تر است رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن معاذ بن انس ان النبی صلی
الله علیه وسلم نهی عن الحبوة یوم الجمعة والامام یخطب نهی کرد آنحضرت از احتبای روز جمعه
وحال آنکه امام خطبه میخواند حبوة بضم حا وکسر آن اسم است از احتبا وآن جمع کردن پشت وساقها است بسبب
بستن بدو دست یا بجامه یعنی متکا زده نشستن چنانچه عادت عرب است والآن در اهل حرمین
متعارف است وحبوه بکسر حا وضم وکسر نیز آمده اسم است از آن وآنحضرت نیز باین جلسه در حرم
پیش کعبه نشسته است ولیکن در وقت خطبه از آن نهی فرموده زیرا که خواب می آرد واز استماع
خطبه باز میدارد یا نقض وضو میکند رواه الترمذی وابو داود وعن ابن عمر قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم اذا نعس احدکم یوم الجمعة فلیتحول من مجلسه ذلک چون پینکی زند
از شما روز جمعه پس باید که بگردد وبرخیزد از نشستگاه خود که در آنجا نشسته است وبنشیند بجای دیگر
تا دفع غلبه خواب رواه الترمذی

الفصل الثالث

عن نافع قال سمعت ابن عمر
یقول روایت است از نافع مولی ابن عمر که گفت شنیدم ابن عمر را که میگفت نهی رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان یقیم الرجل الرجل من مقعده ویجلس فیه نهی کرد آنحضرت از برخیزانیدن
مردی مردی دیگری را از جای نشست وی ونشستن در جای وی قیل لنافع فی الجمعة گفته شد مر نافع را این نهی
در روز جمعه است چنانکه در احادیث دیگر آمده است قال فی الجمعة وغیرها گفت نافع نهی کرده است
از آن در جمعه وغیر جمعه که موجب نهی ایذا است تخصیص بروز جمعه ندارد متفق علیه وعن عبد الله
بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یحضر الجمعة ثلثة نفر حاضر میشود جمعه را سه مرد
فرجل حضرها بلغو پس مردی است که حاضر شود جمعه را بلغو یعنی بسخن لا یعنی وکلام باطل وآنچه
در حکم آنست فذلک حظه منها پس آن لغو نصیب اوست از جمعه واز ثواب جمعه وادراک
آن محروم است ورجل حضرها بدعاء ومردی دیگر است که حاضر میشود جمعه را بدعا وسوال مطالب
ومقاصد از درگاه حق فهو رجل دعا الله ان شاء اعطاه وان شاء منعه پس این مرد
که دعا کرده است خدا را سبحانه اگر خواهد خدا تعالی میدهد او را مطلوب او را واگر خواهد منع
میکند ونمیدهد پس امر او مردد است در رد وقبول ورجل حضرها بانصات وسکوت ومردی است
که حاضر شده جمعه را باستماع وخاموشی فلم یتخط رقبة مسلم ولگد مالی نکرده است گردن
مسلمانی را ولم یؤذ احدا وایذا نکرده است هیچ یکی را بتخطی واقامت وجز آن فهی کفارة الی الجمعة

وعن نسخه

النبی ... ثلثة ایام پس این جمعه با این خصال کفارت جمعه از ین جمعه تا جمعه که متصل است
با زیادت سه روز چنانکه در احادیث متعدده گذشت که کفارت از ین جمعه تا جمعه گذشته است و جمعه
گذشته را متصل این جمعه گفتن درست است اگرچه ظاهر مفهوم [illegible] فافهم وذلک
بان الله یقول و این کفارت تا جمعه دیگر با زیادت سه روز است بسبب [illegible] گوید من جاء
بالحسنة فله عشر امثالها کسی بیارد و بکند نیکی را پس مر او راست ده [illegible] پوشیده نماند که
لغو و دعا و انصات هر سه در وقت خطبه است و دعا در وی یا بدل یا [illegible] ند با زبان و آن
خود مکروه است یا حرام پس منع در وی غالب است پس مرد اول بیکار است جز ما دوم متردد است در نیکی و بدی
سیوم طالب رضای حق است و منقطع است از ما سوی الله هم از خلق و هم از نفس و مقبول درگاه است
یقینا و احتمال دارد که دعا در غیر وقت خطبه مراد دارند فافهم رواه ابو داود وعن ابن عباس قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من تکلم یوم الجمعة والامام یخطب فهو کمثل الحمار یحمل اسفارا کسی که سخن کند
و حال آنکه امام خطبه میخواند پس حال آن مرد همچو حال خر است که بر میدارد کتابها را بر پشت خود کنایت
است از علم بی عمل و عدم نفع علم با وجود تعب و مشقت در تحصیل آن والذی یقول له انصت لیس له جمعة
و آنکس که میگوید مر او را انصت و امر میکند بخاموشی نیست مر او را ثواب جمعه از جهت وجود لغو و ارتکاب
منهی عنه چنانکه در حدیث ابی هریره گذشت رواه احمد وعن عبید بن السباق بفتح سین و تشدید
موحده مرسلا روایت است از عبید بن سباق که از تابعین حجاز است بطریق ارسال قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم فی جمعة من الجمع گفت آنحضرت در جمعه از جمعها یا معشر المسلمین ان هذا یوم جعله الله
عیدا ای گروه مسلمانان این روزیست که گردانیده است او را خدای تعالی روز جشن و اجتماع و سرور
فاغتسلوا پس غسل بر آرید ومن کان عنده طیب فلا یضره ان یمس منه و کسی که باشد نزد وی
بوی خوش پس زیان ندارد او را که مساس کند از آن و عبارت زیان ندارد بجهة آن گفت که توهم نکنند
که طیب عادت زنان است پس مر او را نشاید که استعمال آن کند کذا قیل وعلیکم بالسواک
و بر شما باد که مسواک کنید درین روز رواه مالک ورواه ابن ماجة عنه وهو عن ابن عباس متصلا
روایت کرد این حدیث را مالک از عبید بن السباق مرسل و ابن ماجه از وی و وی از ابن عباس متصل
با آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس این مرسلیست که معتضد شده است بمسند و آن مقبول است قطعا وعن
البراء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حقا علی المسلمین ان یغتسلوا یوم الجمعة ثابت و حق
است بر مسلمانان که غسل کنند روز جمعه ولیمس احدهم من طیب اهله و باید که مساس کند نیکی از

از بوی خوش

از بوی خوش و وجه تخصیص آنحضرت آنکه گفته که آن آنکس که طیب ندارد [illegible]
اگر خود ندارد از اندرون خانه [illegible] خواهد رسید و تواند که نام اهل بیت مراد باشد
فان لم یجد فالماء له طیب پس آب برای وی طیب است که سبب نظافت
و سبب دوری بدبو است رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث حسن باب الخطبة والصلوة
خطبه بضم معروف [illegible] اطلاق کرده میشود بر کلامی که مشتمل باشد بر خطاب و در عرف شرع عبارت
از کلامی مشتمل بر ذکر و ستایش و صلوة و وعظ و خطبه شرط است در نماز جمعه و فرض است در وی و ادنی
مقدار وی پیش امام ابی حنیفه ادنی چیزی که مشتمل است بر ذکر خدا از تسبیح و تحمید و تهلیل
حق تعالی فاسعوا الی ذکر الله که ذکر مطلق آورده و هیچ فرق نکرده میان طویل و قصیر از خطبه میگویند
و قصیر آنکه از خطبه بمثابه منبر پس شرط که مطلق باشد لیکن با فور از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ذکر مسمی بخطبه است و مواظبت بر آن سنت پس آنچه واجب باشد نه شرط که چیزی
کفایت نکند و صاحبین میگویند که لابد است از ذکر طویل که آنرا خطبه میگویند در عرف و تسبیح و تحمید
خطبه نمیگویند و شافعی گفته که جایز نیست تا نخواند دو خطبه و از امیر المؤمنین عثمان آورده اند
که چون بخطبه ایستاد گفت الحمد لله و دیگر بسته شد پس فرود آمد و نماز گزارد و هیچکس بر وی انکار نکرد
پس اجماع شد بر جواز آن و قصه وی رضی الله عنه آنست که چون اول خطبه بعد از خلافت خود
برخاست و بر منبر برآمد گفت الحمد لله و بسته شد گفت ابو بکر و عمر درین مقام مقالی مهیا
میساختند و شما با امام فعال محتاجترید از امام قوال نزدیک است که بیاید شما را خطبها بعد
خطبها و بیامرزد خدای تعالی مرا و شما را و شیخ ابن الهمام گفته که قصه عثمان شناخته نشده است در
کتب فقه والله اعلم الفصل الاول عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم کان
یصلی الجمعة حین تمیل الشمس بود آنحضرت که میگزارد نماز جمعه را هنگام میل کردن آفتاب بجانب
مغرب یعنی وقت زوال و این بر تقدیر عدم اشتداد حر و بر تقدیر اشتداد حر تبرید میکرد چنانکه
در حدیث دیگر از انس بیاید مقصود آنست که پیش از زوال نمیگزارد و در روایتی از امام احمد آمده است
که وی تجویز کرده است نماز جمعه را پیش از زوال چنانچه نماز عید و هیچکس از علما موافقت نکرده
اورا درین قول رواه البخاری وعن سهل بن سعد قال ما کنا نقیل ولا نتغدی الا بعد الجمعة
روایت است از سهل بن سعد ساعدی انصاری که از مشاهیر صحابه و آخر کسی است که وفات
یافته است از صحابه بر قول مشهور در مدینه او است سنه احدی و تسعین در وقت رحلت آنحضرت

پانزده ساله گفت نبود [illegible] از نماز جمعه و قایله نصف
نهار را گویند و قیلوله خواب نصف نهار را گویند کذا فی القاموس و زهری گفته که قیلوله و مقیل استراحت
در نصف نهار خواب باشد یا نه و معتبر در اقامت سنت نیز همین است و این حدیث فی الجمله تایید مذهب
امام احمد میکند ولیکن مقصود بیان اهتمام بشان جمعه است و تبکیر بدان تا اول وقت بدان برسند
متفق علیه وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اشتد البرد بکر بالصلوة واذا
اشتد الحر ابرد بالصلوة بود آنحضرت چون سخت میشد سردی یعنی چون سخت نبود گرمی شتابی میکرد
برای نماز و در اول وقت میگزارد و چون سخت میشد گرمی سردی میکرد بنماز و پس از اول وقت میگزارد
یعنی الجمعة میخواهد نماز جمعه را گویا این حدیث در نماز جمعه وارد شده است والا حکم ظهر نیز همین است چنانکه
در باب اوقات الصلوة گذشت رواه البخاری وعن السائب بن یزید صحابی صغیر است حلیف
بنی امیه یا بنی عبد الشمس حاضر شد حجة الوداع را همراه پدرش و وی هفت ساله بود و روایت میکند
از پدرش قلیل الحدیث است گردانید او را عمر رضی الله عنه عامل بر سوق مدینه مات سنة ثمانین
وقیل ست وثمانین وهو آخر من مات من الصحابة بالمدینة علی قول قال کان النداء یوم الجمعة اوله
اذا جلس الامام علی المنبر علی عهد رسول الله گفت بود اذان روز جمعه اول وی وقتی که می نشست امام
بر سر منبر در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وابی بکر وعمر فلما کان عثمان وکثر الناس
پس هرگاه که موجود شد زمان خلافت عثمان و بسیار شدند مردم زاد النداء الثالث علی الزوراء
فثبت الامر علی ذلک زیاده کرد اذان سیوم را بر زوراء که نام جایی بلند است در بازار مدینه نزد
مسجد شریف رواه البخاری بدانکه در زمان شریف نبوت سنت آن بود که وقتی که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم می آمد و بر سر منبر می نشست اذان میگفتند و پیش از وی در اول در آمدن وقت اذانی نبود و همچنین بود
در زمان شیخین ابی بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما چون امیر المومنین عثمان کثرت مردم مشاهده کرده تا اعلام
و تفرق و اشتغال ایشان بکارها ملاحظه نموده و در زمان آنحضرت همه در مسجد در ملازمت شریف حاضر
میبودند استحباب نمود که پیش از وقت خطبه نیز اذانی گفته شود تا مردم از دور بشنوند و در وقت خطبه
حاضر آیند و اختلاف است فقها را که معتبر در وجوب سعی و حرمت بیع اذان وقت خطبه است زیرا که
اوست اصل در شرع یا این اذان مستحدث اگر در وقتش گفتن باشند اصح آنست که همین معتبر است زیرا که
مقصود که اعلام است بوی حاصل شد کذا فی الهدایة بدانکه نداء اول عثمانی را در بعضی احادیث
ثانی گفته اند باعتبار حدوث اگرچه اول است باعتبار فعل و بعضی از فضلا استغراب نموده در عبارات

گفته اند

گفته اند که اول آنرا [illegible] ثانی [illegible] و در بعضی احادیث ثالث نیز گفته اند چنانچه درین حدیث
کتاب و آن باعتبار تسمیه [illegible] با اذان باعتبار اعلام که معنی لغوی اذان است و باین
اعتبار واقع شده است که در زمان آنحضرت صلی الله علیه دو اذان بود و در بعضی روایات
آمده است که اذ[illegible] امیر المومنین عمر حادث شده و تا زمان امیر المومنین عثمان استمرار یافته
ولیکن در زمان [illegible] اعلام بود و عثمان امر کرد بلفظ اذان گویند و بر هر تقدیر آنچه خلفای راشدین
کرده باشند آنرا بدعت نباید گفت و اطلاق سنت بر آن آمده است چنانکه سنت ابی بکر و عمر
وسنة الشیخین واقع شده است و در کلام بعضی اطلاق بدعت بر آن واقع شده باعتبار آنکه امری
مستحدث است که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود و مقصود تقبیح و مذمت آن فعل نیست و اگر
بدعت گویند بدعت حسنه خواهد بود کذا قالوا بعد از آن بدانکه حادث در زمان عثمان رضی الله عنه
همان اذانیست که ذکر کرده شد اما اذان دیگر بعد از وی که در وقت سنت میگویند در زمان
نبوت بوده نه در زمن صحابه و نه بعد از ایشان و عمل نیست بر آن در اکثر دیار اسلام و معلوم نیست که
از کی باز حادث شده و که کرده پس بهتر آنست که سنت هم باذان اولی ادا کنند و اگر بقصد
اعلام الصلوة سنة رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند کافیست وعن جابر بن
سمرة قال کانت للنبی صلی الله علیه وسلم خطبتان یجلس بینهما بود مر آنحضرت را دو خطبه که
می نشست میان هر دو خطبه آن مقدار که قرار می یافت هر عضوی بجای خود و بصحت رسیده است
در وی دعائی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و این جلسه سنت است نه واجب و از امیر المومنین
علی روایتی آمده که خطبه خواند و نه نشست یقرء القرآن ویذکر الناس میخواند قرآن را در خطبهها
و پند میداد مردم را و یاد میداد آخرت را و احوال آنجهان را از ثواب و عقاب فکانت صلوته
قصدا وخطبته قصدا بود نماز آنحضرت میانه و بود خطبه او میانه یعنی نه بسی دراز و نه کوتاه و این
منافات ندارد کوتاهی خطبه را نسبت بنماز چنانکه در حدیث آینده بیاید رواه مسلم وعن
عمار روایت است از عمار بن یاسر که از اکابر صحابه است و احوال او در آخر کتاب در باب
جامع المناقب بیاید قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان طول صلوة
الرجل وقصر خطبته مئنة من فقهه میگفت آنحضرت که درازی نماز مرد و کوتاهی خطبه وی علامت
و دلیل فقه و فهم اوست و ناشی است از آن و بعضی تفسیر مئنه بمظنه کرده اند و تحقیق این در شرح
کرده شده است فاطیلوا الصلوة واقصروا الخطبة پس دراز کنید نماز را و کوتاه بخوانید خطبه را

و در وجه بودن آن مَئِنَّة علم طیبی گفت که نماز اصل است و خطبه فرع است و از جمله فقه آنست
فقیه آنست که اصل را بر فرع ایثار کنند و اهتمام بشأن آن بیشتر نمایند و گفت بنده ضعیف عفا الله عنه
که شاید وجه در قصر خطبه آنست که کفایت است در الفاظ یک کلمه خصوصا از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
که مصدر جوامع کلم و مظهر غرایب حکم بود مصرع در خانه اگر کس است یک حرف بس است پس امر بدان تنبیه است
از حضرت وی مر امت را بدانکه سعی کنند در تکثیر طاعت و عبادت نمایند و مشغول شوند بتهذیب
نفوس خود و در وعظ و تذکیر مردم مظنه عجب و عدم موافقت قول بفعل است و محل آنکه گفته شود
لِمَ تَقُوْلُوْنَ مَا لَا تَفْعَلُوْنَ پس اشارت کرد امت را بآن قولا و فعلا و در روایتی وَاِنَّ مِنَ الْبَیَانِ سِحْرًا
زیراکه بدرستی که از جمله بیان سحر است و این قول مناسب تر است باین معنی که گفتیم گویا این دلیل است
بر قصر خطبه یعنی خطبه باید که بالفاظ وجیزه قلیله دالّه بر معانی جزیله باشد چنانکه میگویند خیر
الکلام ما قلّ ودلّ و از زیادت اطالت نکنند شاید که موهم الفاظ معانی لاطایل که مذموم است گردد و این
قول هم متضمن مدح بیان است و هم مفید ذم زیرا که بیان را تاثیر عظیم است در دلها بصرف و امالت
بجانبی چنانکه سحر را تاثیر است پس اگر صرف بجانب حق کند ممدوح باشد و اگر بسوی باطل کند
مذموم بود بیان سخن پیدا و کشاده گفتن و تفصیل کلام در وی در باب بیان و شعر بیاید ان شاء الله تعالی
رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَعَنْ جَابِرٍ قَالَ کَانَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اِذَا خَطَبَ احْمَرَّتْ عَیْنَاهُ بود
آنحضرت چون خطبه میخواندند سرخ میشد هر دو چشم وی وَعَلَا صَوْتُهُ بلند میشد آواز وی
وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ و سخت میگشت خشم وی بسبب آنچه تجلی میکرد بر وی از بوارق انوار عظمت و جلال
و لوامع اضوای ابلاغ و انذار حَتّٰی کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ و حال آنکه در خطبه آنحضرت چنان میشد گویا که وی خبر
دهنده است از آمدن لشکر بر قومی و ترساننده است ایشان را بنزول آن بر ایشان یَقُوْلُ
صَبَّحَکُمْ وَمَسَّاکُمْ میگوید آن منذر جیش مر آن قوم را صبح کرد شما را و شام کرد شما را آن جیش یعنی نزدیک
است که در وقت صبح و در وقت شام بر شما در آید و غارت کند و مار از روزگار شما برآرد وَیَقُوْلُ و می
گفت آنحضرت بقصد انذار و بیان قرب قیام ساعت بُعِثْتُ اَنَا وَالسَّاعَةُ کَهَاتَیْنِ برانگیخته
شده ام و فرستاده شده ام من با قیامت همچو این دو انگشت وَیَقْرُنُ بَیْنَ اِصْبَعَیْهِ السَّبَّابَةِ
وَالْوُسْطٰی و می پیوست آنحضرت برای تبیان دو انگشت خود که انگشت شهادت است و انگشت میانه
و معنی سبابه در کتاب الصلوة در باب التشهد دانسته شده است و اختلاف کرده اند در تأویل این بعضی گفته اند
مراد اقتران سبابه است بوسطی از جهة اشارت باقتران ساعت ببعثت وی صلی الله علیه و سلم

و بعضی میگویند که مراد آنست که دوری که میان بعثت و ساعت است مقدار دوری است که
میان سبابه و وسطی است یعنی سبابه از وسطی اندکی بیشتر رفته است و سبابه عقب اوست
اندکی بیشتر همچنین بیشتر از قیامت آمده ام و قیامت از عقب من رسیده می آید و میگویند لفظ
یقرن ناظر است [illegible] که بعد میان سبابه و وسطی ثابت است بپیوسته کنند یا نکنند جواب
آنکه پیوستن ظاهر [illegible] در وجود بعد و در کشاده داشتن ظاهر نیست فافهم رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَعَنْ
یَعْلَی بْنِ اُمَیَّةَ [illegible] و فتح میم و تشدید تحتانیه ابن منیه نیز میگویند بضم میم و سکون نون
و فتح تحتانیه مخفف از قریش صحابی است اسلام آورده روز فتح حاضر شد حنین و طائف
و تبوک را و بود وی رضی الله عنه عامل عمر رضی الله عنه بر نجران معدود است در اهل حجاز قَالَ
سَمِعْتُ النَّبِیَّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ یَقْرَأُ عَلَی الْمِنْبَرِ میخواند آنحضرت بر منبر این آیت را که
وَنَادَوْا یَا مَالِکُ لِیَقْضِ عَلَیْنَا رَبُّکَ و فریاد میکنند و بانگ میزنند دوزخیان که ای مالک نام خازن
دوزخ است کو حکم کند بر ما پروردگار تو بمیرانیدن یعنی درخواه از پروردگار خود که بمیراند ما را تا
از عذاب خلاص شویم و در قرآن مجید میگوید که جواب میدهد مالک اِنَّکُمْ مَاکِثُوْنَ از روی شماتت
است شما درنگ کنندگانید در آتش و همیشه خواهید بود در وی پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم
این آیت را برای انذار میخواندند مُتَّفَقٌ عَلَیْهِ وَعَنْ اُمِّ هِشَامٍ بِنْتِ حَارِثَةَ بْنِ النُّعْمَانِ قَالَتْ مَا اَخَذْتُ
قٓ وَالْقُرْاٰنِ الْمَجِیْدِ اِلَّا عَنْ لِسَانِ رَسُوْلِ اللهِ روایت است از ام هشام که صحابیه انصاریه است
یاد نگرفتیم من سوره ق را مگر از زبان مبارک پیغمبر خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ یَقْرَؤُهَا کُلَّ جُمُعَةٍ
عَلَی الْمِنْبَرِ اِذَا خَطَبَ النَّاسَ میخواند آنحضرت این سوره را هر جمعه بر منبر چون خطبه میخواند برای
مردم ظاهر آنست که مراد از خواندن در هر جمعه چند گاه خواهد بود که این امراة حاضر شده و شنیده
نه آنکه همیشه در مدت عمر در خطبه میخوانده اند و گفته اند که مراد اول این سوره است زیرا که تمام این سوره
را در خطبه نخوانده است پس برین تقدیر یاد گرفتن ام هشام را نیز اول سوره خواهد بود والله اعلم
رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَعَنْ عَمْرِو بْنِ حُرَیْثٍ بضم حای مهمله و فتح را اَنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ
خَطَبَ وَعَلَیْهِ عِمَامَةٌ سَوْدَاءُ روایت است از عمرو بن حریث که صحابی قرشی است که آنحضرت
را در خردی دیده حدیث شنیده و آنحضرت دست مبارک خود بر سر وی مالیده و دعا برکت کرده
و در وقت وفات آنحضرت دوازده ساله بود روایت میکند که آنحضرت خطبه خوانده و بر سر وی
دستار سیاه بود قَدْ اَرْخٰی طَرَفَیْهَا بَیْنَ کَتِفَیْهِ در حالی که بتحقیق فرو هشته بود هر دو طرف عمامه را

میان دو سجده باشد خود و تحقیق این مسئله در باب اللباس بیاید ان شاء الله تعالی و گفته بلفظ تشهد است
در نسخ مسلم و همچنین است در جمع بین الصحیحین حمیدی و گفته بلفظ افراد نیز آمده است و اول اظهر است
روایةً و درایةً یوم الجمعة اینحال در روز جمعه بود رواه مسلم وعن جابر قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم و هو یخطب گفت جابر که گفت آنحضرت و حال آنکه وی خطبه میخواند اذا جاء
احدکم یوم الجمعة والامام یخطب چون بیاید یکی از شما یعنی در مسجد روز جمعه و حال آنکه امام خطبه میخواند
فلیرکع رکعتین پس باید که بگزارد دو رکعت ولیتجوّز فیهما و باید که تخفیف کند درین دو رکعت
شافعیه این را حمل کرده اند بر تحیة المسجد که نزد ایشان واجب است اگرچه نزد خطبه باشد و همچنین نزد
امام احمد و باین حدیث استدلال میکنند بر تاکید وجوب آن که در وقت خطبه نیز بآن امر فرموده و نزد حنفیه
هر گاه که تحیة المسجد در غیر وقت خطبه واجب نیست در وقت خطبه بطریق اولی نخواهد بود و همین است مذهب
مالک و سفیان ثوری و بر این اند جمهور صحابه و تابعین کذا قال النووی تاویل اینحدیث نزد ایشان آنست که
مراد بخطب اراده خطبه است یعنی میخواهد امام که خطبه بخواند نه آنکه بالفعل میخواند بقرینه احادیث صحیحه که
دال اند بر حرمت صلوة در وقت خطبه و در صحیحین از حدیث جابر بطریق متعدد آمده که مردی بمسجد
درآمد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم خطبه میخواند پس گفت آنحضرت آیا نماز کرده یا فلان گفت نکرده ام
فرمود بگزار دو رکعت و تخفیف کن در آنها و تاویل کرده اند این را که ورود این واقعه پیش از منع صلوة در وقت
خطبه بود یا این مخصوص بآن مرد داخل بود و بعضی گویند این قصه پیش از آن بود که آنحضرت شروع در خطبه
کند و گفته اند که این نه در خطبه جمعه بود والله اعلم و شیخ ابن الهمام گفته معارضه اینحدیث احادیث
دیگر را لازم نمی آید شاید که آنحضرت قطع کرده باشد خطبه را تا آنکه فارغ شده آن مرد از نماز و واقع
همچنین است چنانکه دارقطنی در سنن خود روایت کرده که گفت مر او را یعنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بگزار دو رکعت پس آنحضرت امساک کرد از خطبه تا آن مرد فارغ گشت از نماز و سخن درینجا بسیار است
جمله از آن در فتح الباری است فلینظر ثمة رواه مسلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم من ادرک رکعة من الصلوة مع الامام فقد ادرک الصلوة کسی که دریافت یک رکعت را از نماز
با امام پس بتحقیق دریافت نماز را این حکم عام است شامل جمیع صلوة تخصیص بجمعه ندارد لیکن آن
نقل کرده آنرا الجمعة بقرینه حدیث آینده در آخر باب متفق علیه و در هدایه گفته است کسی که
دریافت امام را روز جمعه بگزارد با وی آنچه دریافته است و بنا کند بروی جمعه را بدلیل قول وی صلی الله علیه وسلم
ما ادرکتم فصلوا و ما فاتکم فاقضوا هرچه دریابید یعنی با امام بگزارید و آنچه فوت شد قضا کنید آنرا و اگر

در شرح ذکر کرده ام و استیفای آن صح

یافت امام را

یافت امام را در تشهد یا در سجود سهو بنا کند بروی جمعه را نزد ابی حنیفه و ابی یوسف و امام محمد
گفت اگر دریافت با امام اکثر رکعت ثانیه را بنا کند بروی جمعه را و اگر دریافت قلیل از آن بنا کند
بروی ظهر را انتهی مراد باکثر رکعت ثانیه ادراک اوست در رکوع نه بعد از برداشتن سر از آن
و شیخ ابن الهمام گفته [illegible] اطلاق حدیث مذکور است و آنچه روایت کرده شده است
که کسی که دریافت [illegible] بعد اضافه کند رکعت را و الا بگزارد چهار رکعت را ثابت نشده است

الفصل الثانی عن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یخطب خطبتین
کان یجلس اذا صعد المنبر حتی یفرغ بود آنحضرت که خطبه میخواند دو خطبه و بود که می نشست
چون بر آمد منبر را تا آنکه فارغ میشد اُراه المؤذن این قول راوی ابن عمر است که گفت گمان میبرم
که گفت ابن عمر حتی یفرغ المؤذن و چون این لفظ یاد ندارد گفت اُراه بضم همزه بمعنی اظن ثم یقوم
فیخطب ثم یجلس پس بر میخاست پس خطبه میخواند پس می نشست ولا یتکلم و تکلم نمیکرد
بعد آن ثم یقوم فیخطب پس بر می ایستاد پس خطبه میخواند خطبه دوم رواه ابو داود وعن
عبد الله بن مسعود قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا استوی علی المنبر استقبلناه
بوجوهنا بود آنحضرت که چون می نشست بر منبر پیش می آمدیم ما او را بروهای خود یعنی
که مردم متوجه بجانب امام نشینند و خطبه را استماع نمایند و ازینجا لازم می آید که خطبه نشسته
میخوانده اگر مقصود بیان اینمعنی دارند نیز درست است و لیکن آنچه ذکر کردیم نیز مطابق صحیح
رواه الترمذی وقال هذا حدیث لا نعرفه الا من حدیث محمد بن الفضل روایت کرد اینحدیث
را ترمذی و گفت که اینحدیثی است که نمیشناسیم آنرا مگر از حدیث محمد بن الفضل و هو ضعیف ذاهب
الحدیث و وی ضعیف است و رونده است حدیث وی کنایت است از سوء حفظ وی

الفصل الثالث عن جابر بن سمرة وی و پدر وی هر دو صحابی اند و خواهرزاده سعد بن ابی
وقاص است مادر وی خالده بنت ابی وقاص روایت میکند از آنحضرت و از پدر خود و از عم خود و علی
رضی الله تعالی عنهم قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یخطب قائما ثم یجلس ثم
یقوم فیخطب قائما بود آنحضرت که خطبه میخواند ایستاده پس می نشست پس خطبه میخواند ایستاده
فمن نبأک انه کان یخطب جالسا فقد کذب پس کسی که خبر دهد ترا که وی خطبه میخواند نشسته
پس بتحقیق دروغ میگوید فقد والله صلیت معه اکثر من الفی صلوة پس بتحقیق بخدا سوگند
گزارده ام با آنحضرت بیشتر از دو هزار نماز آنچه زود بفهم می آید آنست که مراد نماز جمعه باشد و این

درست نیست زیرا که آنحضرت نگزارده مگر یک بیست ونه جمعه چه اول جمعه که گزارد بعد از قدوم مدینه بود
بود ومدت اقامت بمدینه ده سال است پس مراد نمازهای پنجگانه است ومقصود جابر بیان کثرت صحبت
با آنحضرت رواه مسلم وعن کعب بن عجرة بضم عین وسکون جیم از مشاهیر صحابه حلیف انصار
واز اصحاب شجره است آورده اند که او را بتی بود که در خانه نگاه میداشت ومیپرستید عبادة بن
الصامت یار او بود روزی درون خانه او در آمد وبت را بشکست وی بغضب در آمد نزدیک بود که دشنام
کند عباده را پس تفکر در رفت وبا خود گفت اگر این بت فایده وقدرتی داشت باز میداشت خود را از
شکستن پس باز گشت از بت پرستیدن ومسلمان شد رضی الله عنه انه دخل المسجد روایت میکند
کعب که وی در آمد مسجد را وعبد الرحمن بن ام الحکم که از بنی امیه واتباع ایشان است یخطب قاعدا
خطبه میخواند نشسته وقد قال الله تعالی در حالیکه بتحقیق گفته است خدای تعالی واذا راوا تجارة
او لهوا انفضوا الیها وترکوک قائما وچون می بینند ایشان بازرگانی را یا بازی را میروند ومیکشند
بسوی آن ومیگذارند ترا ایستاده قصه آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خطبه میخواند ناگاه قافله
از شام آمد وایام قحط بود پس صحابه بی طاقت شدند وبرای دیدن قافله بدر رفتند مگر نزدیک دوازده کس
پس این آیت نازل شد پس ازینجا معلوم میشود که آنحضرت ایستاده خطبه میخوانده وقیام در خطبه نزد
ابی حنیفه ومالک واحمد سنت است ونزد شافعی ودر روایتی از مالک واجب ونزد باقی ایمه قیام در خطبه شرط است
مر کسی را که قدرت دارد چنانکه مازری از شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته اول کسی که نشسته خطبه خواند معاویه بود
هنگامی که بسیار فربه شکم وی و آنحضرت صلی الله علیه وسلم وابوبکر وعمر وعثمان همه ایستاده خطبه
میخواندند وعثمان چون شاق شد بروی ایستاده میخواند وچون مانده میشد می نشست وخاموش میبود
باز بر میخاست ومیخواند ومعاویه خطبه اولی نشسته میخواند وخطبه دوم ایستاده وآن بحکم ضرورت بود پس
عجب نباشد مر کسی را که تجویز میکند نشسته خطبه خواندن کذا ذکره الشیخ رواه مسلم در این حدیث دلیل است
بر جواز تغلیظ وتشدید بر کسی که ارتکاب میکند حرام را یا مکروه را زیرا که ارتکاب خلاف چیزی که مداومت
کرده بر آن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بی ضرورت مبنی از خبث باطن است وعن عمارة بضم عین
وتخفیف میم بن رویبة بضم را وفتح واو وسکون یا انه رای بشر بن مروان علی المنبر رافعا
یدیه روایت است از عماره که از صحابه است که وی دید بشر بن مروان را بر منبر بردارنده هر دو دست را
نزد خطبه خواندن چنانکه عادت بعضی جهله وغلاظ خطبا است فقال پس گفت عماره قبح الله هاتین
الیدین زشت کرداند خدای تعالی این دو دست را لقد رایت رسول الله هر آینه دیده ام پیغمبر خدا را

صلی الله علیه وسلم ما یزید علی ان یقول بیده هکذا زیاده نمیکرد آنحضرت بر آنکه اشارت میکرد
بدست خود همچنین واشار باصبعه المسبحة واشارت کرد عماره بانگشت خود که مسبحه است برای
نمودن صورت اشارت کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم یعنی آنحضرت یک انگشت شهادت
خود را میکرد وگویا که خطاب میکرد مردم را وتنبیه میکرد ایشانرا بر استماع وتامل در آنچه ذکر میکرد رواه مسلم
وعن جابر قال لما استوی رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم الجمعة علی المنبر قال اجلسوا روایت است
از جابر گفت هنگامی که نشست آنحضرت روز جمعه بر منبر گفت یعنی مردم را که بنشینید گویا که مردم ایستاده بودند
آنحضرت بالستاده فانم فسمع ذلک ابن مسعود فجلس علی باب المسجد پس شنید ابن مسعود این
امر حضرت را که بر در مسجد ایستاده بود همانجا نشست از جهت تبادر ومسارعت بامتثال امر شارع فرآه
رسول الله پس دید او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال تعال پس گفت آنحضرت بیا
یا عبد الله بن مسعود از غایت شفقت ومرحمت بجهة مبادرت بامتثال وتحقیق هر که
امر کند محل کرم وعنایت گردد محبوب محب ومطلوب طالب گردد نظم هر که او در عشق صادق آمده
بر سرش معشوق عاشق آمده است رواه ابو داود ودر این حدیث دلیل است بر جواز تکلم
بر منبر یا این قبل از شروع در خطبه بود یا آنحضرت اشارت کرد وراوی تعبیر از آن کرد بقول ودر
شرح ابن الهمام گفته که مکروه است مر خطیب را که تکلم کند در حال خطبه مگر آنکه امر معروف باشد
چنانکه قصه عمر با عثمان رضی الله عنهما در وضو آمده است وآن مشهور است ودر باب الغسل
مذکور شده است ودر سفر السعاده گفته است که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مسجد میامد
سلام میداد بر قوم باز چون بر منبر می نشست بار دیگر سلام میداد وعن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من ادرک من الجمعة رکعة فلیصل الیها اخری کسی که دریافت با امام
از جمعه یک رکعت را پس باید که ضم کند باوی رکعت دیگر را وجمعه را تمام کند ومن فاتته الرکعتان
فلیصل اربعا وکسی که فوت کرد او را دو رکعت پس باید که بگزارد چهار رکعت را او قال الظهر
یا گفت بجای اربعا فلیصل الظهر یعنی چون جمعه نیافت نماز ظهر بگزارد چهار رکعت ودر فصل اول هم در حدیث
ابی هریره کلام در همین گذشت رواه الدارقطنی

باب صلوة الخوف

صلوة خوف
ثابت است بکتاب وسنت وبروایتی از ابی یوسف وحسن بن زیاد از حنیفه ومزنی از شافعیه
مخصوص بود بزمان نبوت از جهت قصد احراز فضیلت صلوة با رسول الله صلی الله علیه وسلم وبعد از
وی مشروع نیست وظاهر مفهوم آیت کریمه فاذا کنت فیهم نیز همین است ومختار نزد جمهور جواز او است

امتثال

بعد از زمان نبوت است و گزاردن مقتضی از صحابه مثل علی مرتضی و ابی موسی اشعری و حذیفة بن الیمان رضی الله تعالی عنهم اجمعین بعد زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم تحت ایشان است و بعضی گفته اند که صلوة خوف بر صفت مذکوره بر تقدیری لازم است که نزاع کنند قوم در گزاردن خلف امام و اگر نزاع نکنند بگزارد امام بیک طایفه تمام نماز را و بگزارد بطایفه دیگر امام دیگر و نزد بعضی ائمه مثل امام مالک مخصوص است بحالت سفر و نزد ما جایز است در سفر و حضر و صلوة خوف روایت کرده شده است بر وجوه متعدده بحسب اختلاف زمان و مکان و آنچه [illegible] امام در حراست و پرهیز از عدو و هر یکی از ائمه وجهی را اختیار کرده و امام ابو حنیفه روایت ابن عمر را گرفته که ثابت است در کتب ستة و شمنی گفت که صلوة خوف از آنحضرت در چهار موضع بوده ذات الرقاع و بطن نخل و عسفان و ذی قرد و از ینجا ظاهر میشود که در سفر بوده پس تجویز فقها در حضر بقیاس بوده باشد والله اعلم

الفصل الاول

عن سالم بن عبد الله بن عمر عن ابیه سالم بن عبد الله بن عمر از فقهای مدینه است از سادات تابعین و علما و ثقات ایشان امام مالک گفته نبود در زمان سالم هیچ کسی مشابه تر بگذشتگان در فضل و زهد و زندگانی و منشیت از وی سلیمان بن عبد الملک او را در کعبه دید گفت بطلب از من هر چه خواهی گفت هرگز نطلبم در خانه خدا از غیر خدا و سالم بن عبد الله بر حجاج درشت گفتی و مردم میگفتند رحمت بر مادر او که او را سالم نام کرد قال گفت ابن عمر غزوت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل نجد گفت ابن عمر غزا کردم من با آنحضرت بجانب نجد بفتح نون و سکون جیم نام شهریست اعلای آن تهامه و یمن و اسفل آن تا عراق و شام و نجد در اصل بمعنی زمین بلند و راه درشت که بلند آید و این بلاد نیز مرتفع اند و مراد اینجا نجد عراق است نه نجد یمن فوازینا العدو پس مقابل و مواجه شدیم ما دشمنان را فصاففنا لهم پس صف بستیم ما برای جنگ دشمنان فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی لنا پس ایستاد آنحضرت در حالی که نماز میگزارد برای ما یعنی امامت کند ما را فقامت طائفة معه واقبلت طائفة علی العدو پس ایستادند گروهی با آنحضرت و اقتدا کردند و روی آوردند گروهی دیگر بر دشمنان و ایستادند در مقابل ایشان فرکع رسول الله وگزارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بمن معه با گروهی که با وی بودند وسجد سجدتین و سجده کرد آنحضرت دو سجده یعنی گزارد یک رکعت ثم انصرفوا مکان الطائفة التی لم تصل پس برگشتند و رفتند این گروه که یک رکعت با آنحضرت گزاردند بجای آن گروه که نگزاردند نماز و ایستاده بودند مقابل عدو فجاؤا پس آمدند آن گروه فرکع رسول الله صلی الله علیه وسلم بهم رکعة پس رکوع کرد با ایشان آنحضرت یک رکوع وسجد سجدتین

وسجده کرد دو سجده ثم سلم پس سلام داد آنحضرت فقام کل واحد منهم پس ایستادند هر یکی از قوم فرکع لنفسه رکعة وسجد سجدتین پس رکوع کرد برای خود یک رکوع و سجده کرد دو سجده پس تمام کرد حدیث بر آنکه هر طایفه اقتدا کردند برسول خدا صلی الله علیه وسلم در یک رکعت و گزاردند برای خود رکعت دیگر تنها و این مذهب ابی حنیفه است و گفته اند که این طریق اوفق است بنص قرآن فیند که پوشیده نماند که سبیل نیست با آنکه هر دو طایفه یکبار کی بگزارند رکعت باقیه را چه در روی امر حرب و تفویت مصلحت است و از حدیث معلوم نشد که کدام یکی پیشتر بگزارد پس گفت اشهب که صاحب مالک است طایفه دوم پیشتر بگزارد که اسلم است از کثرت تخالف و حدیث آینده بر آن دلالت دارد و امام ابو حنیفه گفت طایفه اولی پیشتر گزارد کذا فی بعض الشروح و این روایت سالم است از ابن عمر وروی نافع نحوه و روایت کرد نافع از ابن عمر مانند آن و زیاده کرده است نافع این را که فان کان خوف هو اشد من ذلک پس اگر باشد ترس از دشمنان که سخت تر است از آن که با وی نماز بجماعت توان کرد بر وجوه مذکوره صلوا رجالا قیاما علی اقدامهم بگزارند پیاده بر پای خود اگر توانند پیاده ایستاده او رکبانا یا بگزارند سواره اگر نتوانند پیاده ایستاده شد مستقبلی القبلة روی آرند بجانب قبله اگر ممکن باشد استقبال او غیر مستقبلیها یا بگزارند نه استقبال کننده قبله را اگر ممکن نباشد استقبال بر هر تقدیر تا ممکن است نماز از دست ندهند نظم برون رفتم از خود پیر کند کی بنغمه برون با قواز بند که

نظم لنک و لوک و خفته شکل و بی ادب سوی او میغیژ و او را میطلب

قال نافع لا اری ابن عمر ذکر ذلک الا عن رسول الله گفت نافع گمان ندارم ابن عمر را که ذکر کرده باشد این خوف و این تفصیل را مگر از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رواه البخاری وعن یزید بن رومان بضم را و سکون واو تابعی است و ثقه کثیر الحدیث عن صالح بن خوات بفتح خای معجمه و تشدید واو و بفوقانیه نیز تابعی ثقه عزیز الحدیث و خوات صحابی جلیل اول مشاهد او احد است عمن صلی مع رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم ذات الرقاع صلوة الخوف صالح روایت میکند از کسی که نماز گزارده است با آنحضرت در روز ذات الرقاع نماز خوف و ذات الرقاع بکسر را نام غزوه است که در سنه خامسه از هجرت بود که ملاقی شد آنحضرت کفار را و گزاردن این نماز راوی آنکه جنگی واقع شود برگشت و ذات الرقاع از جهت آن گویند که مسلمانان را پایهای برهنه بودند پایها سوده شد و ناخنهای پا افتاده پس جامهای پاره بر پایها پیچیده بودند مشهور این وجه است

و بعضی گفته‌اند که در آنجا کوهی بود که پاره‌ای از او سرخ بود و پاره‌ای سفید و پاره‌ای سیاه و پاره‌ای زرد بود در رنگ‌ها گویا رقعه‌ها است بر هم دوخته بعد از آن صلوة آنحضرت که در روز ذات الرقاع کرد میکند بقول خود اِنَّ طَائِفَةً صَفَّتْ مَعَهُ وَطَائِفَةٌ وِجَاهَ الْعَدُوِّ که گروهی صف بستند و ایستادند در مقابله دشمنان وجاه بضم واو و کسر آن در روایتی تجاه العدو با تا فَصَلَّى بِالَّتِي مَعَهُ رَكْعَةً پس گزارد با آن طایفه که با او بودند یک رکعت ثُمَّ ثَبَتَ قَائِمًا پس ایستاد برجای خود ماند آنحضرت ایستاده وَأَتَمُّوا لِأَنْفُسِهِمْ و تمام کردند ایشان نماز را برای خود ثُمَّ انْصَرَفُوا ابتدا نماز کرده برگشتند و بر فَصَفُّوا وِجَاهَ الْعَدُوِّ پس صف بستند در مقابله دشمنان وَجَاءَتِ الطَّائِفَةُ الْأُخْرَى و آمدند طایفه دیگر که نرفته در مقابله دشمنان صف بسته ایستاده بودند فَصَلَّى بِهِمُ الرَّكْعَةَ الْأُخْرَى الَّتِي بَقِيَتْ مِنْ صَلَوتِهِ پس گزارد آنحضرت با ایشان رکعتی را که باقی مانده از نماز وی ثُمَّ ثَبَتَ جَالِسًا پس جای خود ماند آنحضرت نشسته وَأَتَمُّوا لِأَنْفُسِهِمْ و تمام کردند این طایفه نماز را برای خود ثُمَّ سَلَّمَ بِهِمْ پس سلام داد آنحضرت با ایشان مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَأَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ بِطَرِيقٍ آخَرَ عَنِ الْقَاسِمِ و بیرون آورده روایت کرده بخاری باسناد دیگر از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق رضی الله عنه عَنْ صَالِحِ بْنِ خَوَّاتٍ عَنْ سَهْلِ بفتح سین و سکون ها ابْنِ حَثْمَةَ بفتح حای مهمله و سکون مثلثه صحابی صغیر در سال سیوم از هجرت ولادت یافته و او مراد است در روایت یزید بن رومان که گفته عمن صلی مع رسول الله صلی الله علیه وسلم و بعضی گفته اند اینجا پدرش را مراد داشته که خوات است و وی صحابی است عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این وجه دیگر است از وجوه صلوة الخوف آنحضرت و درین وجه هر طایفه یک رکعت با آنحضرت صلی الله علیه وسلم گزاردند و رکعت دیگر تنها و لیکن در وقت صلوة آنحضرت نه قضای آن بعد اتمام صلوة وی صلی الله علیه وسلم و باین اخذ کرده اند مالک و شافعی

وَعَنْ جَابِرٍ قَالَ أَقْبَلْنَا مَعَ رَسُولِ اللهِ پیش آمدیم ما با پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى إِذَا كُنَّا بِذَاتِ الرِّقَاعِ تا آنکه بودیم ما بذات الرقاع قَالَ كُنَّا إِذَا أَتَيْنَا عَلَى شَجَرَةٍ ظَلِيلَةٍ گفت جابر بودیم ما چون می‌آمدیم بر درخت سایه‌دار که خوب می‌بود سایه او تَرَكْنَاهَا لِرَسُولِ اللهِ میگذاشتیم آن درخت سایه‌دار را برای پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تا استراحت کند و آفتاب نخورد قَالَ فَجَاءَ رَجُلٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَسَيْفُ رَسُولِ اللهِ پس آمد مردی از مشرکان و حال آنکه شمشیر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مُعَلَّقٌ بِشَجَرَةٍ آویزان بود بدرختی فَأَخَذَ سَيْفَ نَبِيِّ اللهِ پس گرفت آن مرد شمشیر پیغمبر خدا را صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاخْتَرَطَهُ پس برکشید آن مرد شمشیر را از نیام فَقَالَ لِرَسُولِ اللهِ پس گفت مر پیغمبر خدا را

والبسنا دند با آنحضرت و گروهی صف بستند

صلی الله

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَتَخَافُنِي آیا میترسی از من قَالَ لَا گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمی‌ترسم قَالَ فَمَنْ يَمْنَعُكَ مِنِّي گفت آن مرد پس کیست که باز میدارد ترا از من قَالَ اللهُ يَمْنَعُنِي مِنْكَ گفت آنحضرت خدا باز میدارد مرا از تو قَالَ گفت جابر فَتَهَدَّدَهُ أَصْحَابُ رَسُولِ اللهِ پس ترسانیدند آن مرد را یاران پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَغَمَدَ السَّيْفَ وَعَلَّقَهُ پس گردانید شمشیر را در نیام و آویخت او را بر آن درخت چنانچه بود فَنُودِيَ بِالصَّلَوةِ گفت جابر پس آواز داده شد و اذان گفته شد برای نماز فَصَلَّى بِطَائِفَةٍ رَكْعَتَيْنِ پس گزارد بیک طایفه دو رکعت ثُمَّ تَأَخَّرُوا پس رفتند این طایفه وَصَلَّى بِالطَّائِفَةِ الْأُخْرَى رَكْعَتَيْنِ و گزارد آنحضرت با طایفه دیگر دو رکعت قَالَ فَكَانَتْ لِرَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَرْبَعُ رَكَعَاتٍ وَلِلْقَوْمِ رَكْعَتَانِ گفت جابر پس بود آنحضرت را چهار رکعت و مر قوم هر کدام را دو رکعت مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ و اختلاف کرده اند در توجیه گزاردن آنحضرت چهار رکعت را پس بعضی گفته اند که قصر رخصت است چنانکه مذهب بعضی ائمه است و در اینجا چهار گزارد و لیکن این سخن مخالف است با آنچه ذکر کرده اند محققین که آنحضرت صلی الله علیه وسلم هرگز در سفر چهار رکعت نگزارده والله اعلم و بعضی گفته اند که این از خصایص صلوة الخوف است تا هر طایفه پس آنحضرت تمام نماز بگزارند و تا نزاعی واقع شده باشد در این وقت نه در اوقات دیگر و بعضی گفته اند این از جهت تکرار صلوة است چنانکه شافعیه بدان قایلند و صحیح است اقتدای مفترض بمتنفل نزد ایشان و بعضی گفته اند که این صلوة در حالت حضر بود و اختصار قوم بر دو رکعت از خصایص صلوة خوف بود و در روایتی مر ابی داود و در او نسائی را آمده است که آنحضرت در بعضی حیان با هر طایفه یک رکعت میگزارد و قوم اکتفا بیک رکعت میکردند و قضا میکردند رکعت دیگر را پس معلوم شد که حالت خوف خواص دارد که در غیر آن نیست والله اعلم

وَعَنْهُ قَالَ صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللهِ صَلَوةَ الْخَوْفِ فَصَفَفْنَا خَلْفَهُ صَفَّيْنِ و هم از جابر روایت است که گفت گزارد با ما آنحضرت نماز خوف را پس صف بستیم پس وی دو صف پس پشت وَالْعَدُوُّ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقِبْلَةِ و دشمنان میان ما و میان قبله بودند فایده این قید معلوم خواهد شد فَكَبَّرَ النَّبِيُّ پس تکبیر برآورد پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكَبَّرْنَا و تکبیر برآوردیم ما نیز جَمِيعًا همه یعنی هر دو صف ثُمَّ رَكَعَ وَرَكَعْنَا جَمِيعًا پس رکوع کرد آنحضرت و رکوع کردیم ما همه ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ وَرَفَعْنَا جَمِيعًا پس برداشت آنحضرت سر خود را و برداشتیم ما نیز همه تا اینجا ما و آنحضرت همه موافق بودیم ثُمَّ انْحَدَرَ بِالسُّجُودِ وَالصَّفُّ الَّذِي يَلِيهِ پس فرو رفت به نشیب آنحضرت برای سجده و صف نزدیک

متصل بود او را وقام الصف المؤخر فی نحر العدو و ایستاده ماند صف پایان در مقابل دشمنان
و در برابر ایشان فلما قضی النبی صلی الله علیه وسلم السجود وقام الصف الذی یلیه پس هرگاه
که تمام کرد آنحضرت سجده را و بایستاد صفی که متصل بود با آنحضرت یعنی سر برداشتند از سجده
انحدر الصف المؤخر بالسجود پایان افتادند صف پسین برای سجده ثم قاموا پس برخاستند
از سجده ثم تقدم الصف المؤخر وتأخر المقدم پس پیش رفت صف پسین و پس رفت صف پیش
ثم رکع النبی صلی الله علیه وسلم ورکعنا جمیعا پس رکوع کرد آنحضرت برای رکعت دوم و رکوع کردیم ما
همه ثم رفع رأسه من الرکوع ورفعنا جمیعا پس برداشت آنحضرت سر خود را از رکوع رکعت دوم
و سر برداشتیم ما همه نیز ثم انحدر بالسجود والصف الذی یلیه الذی کان مؤخرا فی الرکعة الاولی
پس انحدار کرد آنحضرت برای سجود و صفی که متصل بود آنحضرت را از صفی که مؤخر بود در رکعت اولی
وقام الصف المؤخر فی نحر العدو و ایستاده ماند صف پسین در مقابله دشمنان فلما قضی النبی
صلی الله علیه وسلم السجود والصف الذی یلیه انحدر الصف المؤخر بالسجود فسجدوا ثم سلم
النبی صلی الله علیه وسلم وسلمنا جمیعا پس سلام داد آنحضرت و سلام دادیم ما همه رواه مسلم و
این طریق دیگر است مبنی بر اختلاف زمان و صلاح دید حراست و نگاهداشت از عدو و چون اینجا عدو
در مقابل بود بجانب قبله همه یکجا در مقابل ایستادند و تا رکوع همه اتفاق نمودند و در وقت سجده یک طایفه بنگهبانی
ایستاده ماند و دیگری بسجده رفت چنانکه تقریر یافت و چون اعدا بجانب دیگر غیر قبله نبود احتیاج
جماعه بانظرف نشد **الفصل الثانی** عن جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلی
بالناس صلوة الظهر فی الخوف ببطن نخل فصلی بطائفة رکعتین ثم سلم ثم جاء طائفة اخری
فصلی بهم رکعتین ثم سلم گفت جابر بود آنحضرت که میگزارد نماز ظهر در حالت خوف ببطن نخل که
نام موضعی است میان مکه و طایف پس بگزارد با ایشان دو رکعت پس سلام داد پس آمد طایفه دیگر
بگزارد با ایشان دو رکعت پس سلام داد رواه فی شرح السنة درین صورت سلام با هر دو طایفه جدا
جدا داد و در ینجا نیز مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم چهار رکعت بود و قوم را دو دو رکعت چنانکه در حدیث سابق
از جابر گذشت لیکن آنجا ساکت بود از ذکر تکرار سلام آنحضرت چنانکه مؤلف آورده و در سفر السعادة
میگوید که آنحضرت توقف کرد در تشهد تا آنکه گزارد طایفه دوم پس سلام داد آنحضرت و قوم باتفاق
الفصل الثالث عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نزل بین ضجنان بفتح ضاد
معجمه و سکون جیم و نون نام موضعی یا کوهی است قریب مکه وعسفان بضم عین مهمله و سکون سین نام

جایی است

جایی است مشهور بر دو مرحله از مکه باتفاق فقال المشرکون ان لهؤلاء صلوة هی احب الیهم من
آبائهم وابنائهم پس گفتند مشرکان مر ایشان را یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه او را نمازی است
که محبوب تر است بسوی ایشان از پدران ایشان و پسران ایشان و در روایتی من ابنائهم واموالهم
وهی العصر و آن نمازیکه محبوب است نزد ایشان نماز عصر است فاجمعوا بفتح همزه و سکون جیم
و کسر میم امرکم پس اجماع کنید رای خود را و اتفاق کنید و عزم جزم نمایید فتمیلوا علیهم میلة
واحدة پس حمله کنید بر ایشان یکحمله کردن و یکبارگی بر ایشان بریزید و هلاک کنید مشرکان با خود این قرار
دادند وان جبرئیل اتی النبی صلی الله علیه وسلم فامره ان یقسم اصحابه شطرین و بدرستی که
جبرئیل آمد نزد آنحضرت پس بیاموخت تدبیر برای دفع شر مشرکان و امر کرد آنحضرت را که قسمت کند
یاران خود را دو طائفه فیصلی بهم پس نماز بگزارد بیک طائفه وتقوم طائفة اخری وراءهم و بایستد
طائفه دیگر پس ایشان جدا یعنی در مکانی مقابل دشمنان و ورا بمعنی پیش و پس هر دو آید ولیأخذوا حذرهم
واسلحتهم و باید که بگیرند پرهیز خود را یعنی چیزی که بدان پرهیز کنند و احتراز نمایند و سلاحهای
خود را و حذر بکسر حای مهمله و سکون ذال پرهیز کردن و سلاح بکسر سین یار از حرب فتکون لهم رکعة
پس باشد مر قوم را یک رکعت ولرسول الله صلی الله علیه وسلم رکعتان و مر آنحضرت را دو رکعت و مراد
ببودن یک رکعت قوم را بودن آن با امام و رکعت دیگر را تنها خواهند کرد و بعضی بر ظاهر حمل کنند و آن را
از خصایص صلوة خوف دارند چنانکه گذشت والله اعلم رواه الترمذی والنسائی

باب صلوة العیدین

گفته اند که عید را بجهة آن عید خوانند که عود میکند
هر سال و مکرر می آید در اوقات خود و این معنی صادق است بر همه مواسم که عود میکنند و مکرر مشوند
پس زیاده کردند بعضی قید دیگر را و گفتند عود میکند بفرح و سرور و باعث فرح و سرور در عید
فطر شکر نعمت تمامی صیام است و در اضحی تمامی نعمت حج بوقوف عرفات که عمده ارکان حج است
و چنانچه وارد شده است الحج عرفة و جمعه عید هر هفته و شکر نعمت صلوة هفته است پس وضع
کردند شکر نعمت هر طاعت را عیدی از جنس وی تا سبب مزید آن گردد بحکم لئن شکرتم لازیدنکم
و اما زکوة هر گاه که ادای آن را وقتی معین نبود و اجتماعی برای آن اتفاق نیفتاد واقع نشد شکر تمام از اعیاد
مناسب آن کذا قالوا و بعضی گفته اند عید از جهة آن گفتند که تفاول شود برای عود او چنانکه
قافله را در ابتدای خروج آن قافله گفتند که از قفول بمعنی رجوع است یعنی بازگردد و بباید و صلوة
عیدین فرض است بر قول امام ابوحنیفه مثل جمعه و در روایتی واجب است و تسمیه او سنت از جهة

ثبوت او [illegible] کتاب و نزد صاحب هدایه سنت است و نزد شافعی نقل است که
اجر الفضل فل و در قولی سنت موکده است و مالک گفته است که سنت واجبه است و شاید که وجوب بمعنی
تاکد است و احتمال دارد که مراد خیری باشد که در مذهب ابو حنیفه است و صحیح نزد وی فرض کفایت است

در مذهب ابو حنیفه گفته شد و مشهور نزد امام احمد فرض عین است چنانکه

مثل صلوة جنازه و جهاد و در روایتی از ابو حنیفه نیز همچنین آمده والله اعلم

الفصل الاول

عن ابی سعید الخدری قال کان النبی صلی الله علیه و سلم یخرج یوم الفطر و الاضحی الی المصلی
بود آنحضرت که بیرون می آمد روز عید قربان و روز عید فطر بسوی مصلی که جائی مشهور است در حد
بیرون شهر که آنجا نماز عید میگزارد و الآن چهار دیوار بگرد آن کشیده اند و میگویند مسافت از
حجره شریف تا آنجا هزار قدم است و نماز عید در مسجد شریف نمیگزارند مگر از عذر فاول شیء یبدأ به
الصلوة پس نخست چیزی که آغاز میکرد آنحضرت بعد از رسیدن بآنجا نماز بود یعنی نماز را بر خطبه تقدیم
میکرد ثم ینصرف فیقوم مقابل الناس پس بر میگشت از نماز پس می ایستاد در برابر روی مردم نی
بر منبر بایستد و در زمان شریف منبر در مصلی نبود والناس جلوس علی صفوفهم و حال آنکه مردم نشسته بودند
بر صفهای خود فیعظهم و یوصیهم و یأمرهم پس پند میکرد مردم را و اندرز میکرد ایشان را و
امر میکرد ایشان را این هر سه معانی نزدیک هم اند بطریق تاکید و تفسیر کرده شده و طیبی گفته است
یعظهم یعنی انذار میکرد و تخویف مینمود و یوصیهم یعنی در حق غیر تا ناصح و خیر خواه مردم باشند و
یأمرهم یعنی امر میکرد ایشان را بحلال و حرام فان کان یرید ان یقطع بعثا قطعه و اگر میخواست
جدا کند و بفرستد لشکری را جدا میکرد و میفرستاد آنرا او یأمر بشیء امر به یا اگر میخواست که بفرماید
کاری را میفرمود آنرا این تعمیم بعد تخصیص است شامل قطع بعث و غیر آن ثم ینصرف پس بر میگشت از
وعظ و توصیت و جز آن بسوی خانه متفق علیه وعن جابر بن سمرة قال صلیت مع رسول الله
صلی الله علیه و سلم العیدین غیر مرة و لا مرتین بغیر اذان و لا اقامة گفت جابر گزاردم با آنحضرت
هر دو عید را نه یکبار و نه دو بار بلکه بارهای بسیار بی اذان و بی اقامت یعنی برائی اذان و اقامت نماز عید
نبود چنانکه برای نمازهای پنجگانه میباشد رواه مسلم و زیاده کرده است در روایتی و لا الصلوة جامعة
یعنی و این هم نبود که گویند الصلوة جامعة وعن ابن عمر قال کان رسول الله بود پیغمبر خدا
صلی الله علیه و ابوبکر و عمر یصلون العیدین قبل الخطبة میگزاردند نماز هر دو عید را پیش از خطبه
تخصیص ابوبکر و عمر از برای تاکید سنت است زیرا که آنحضرت فرموده است اقتدوا بالذین بعدی ابوبکر و عمر
اقتدا و اتباع کنید با آن دو کس که بعد از من باشند که ابوبکر و عمر است رضی الله تعالی عنهما و میگویند که

عثمان رضی الله عنه [illegible] خطبه پیش از نماز خواند بجهت [illegible] تا در یابند نماز را
و برسند بآن و تمام کلام درین باب باید متفق علیه وسئل ابن عباس اشهدت العید مع رسول الله
صلی الله علیه و سلم العید و پرسیده شد ابن عباس را آیا حاضر شده تو با آنحضرت نماز عید را
قال نعم گفت ابن عباس آری حاضر شده ام خرج رسول الله بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
فصلی ثم خطب پس گزارد نماز عید را پس خطبه خواند و لم یذکر اذانا و لا اقامة و ذکر نکرد
ابن عباس اذان را و نه اقامت را ثم اتی النساء فوعظهن و ذکرهن بعد از آن آمد آنحضرت
زنان را که بحکم آنحضرت نماز عید را حاضر میشدند پس پند کرد ایشان را و یاد داد ایشان را احکام دین و احوال
آخرت از ثواب و عقاب و امرهن بالصدقة و امر کرد زنان را بصدقه کردن فرأیتهن یهوین الی آذانهن
و حلوقهن پس دیدم زنان را که دراز میکردند دستهای خود را بسوی گوشهای خود و گلوهای خود تا آنچه در
گوش و گلو بود از زیور یدفعن الی بلال می انداختند بسوی بلال و می سپردند بوی [illegible] باو فتح آن
هر دو روایت است ثم ارتفع هو و بلال الی بیته پس برفت و شتابی کرد آنحضرت و بلال
بسوی خانه آنحضرت فی الصراح رفع شتابی و متابعت کردن ستور در رفتن متفق علیه وعن
ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و سلم صلی یوم الفطر رکعتین روایت میکند ابن عباس که
آنحضرت گزارد در روز عید فطر دو رکعت لم یصل قبلهما و لا بعدهما نگزارد آنحضرت پیش
از آن دو رکعت و نه بعد از آن متفق علیه این حدیث دلالت دارد که پیش از نماز عید و نه
بعد از وی نمازی نیست ترمذی گفته که درین باب حدیث از عبد الله بن عمر و عبد الله بن عمرو
و ابی سعید نیز آمده است و حدیث ابن عباس حدیث حسن صحیح است و عمل برین است نزد بعض
از اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و غیر هم و تحقیق گفته اند بعضی از اهل علم بنماز بعد از نماز
و پیش از آن و قول اول اصح است انتهی و زهری گفته است که نشنیدم هیچ یکی از علمای ما که
ذکر کرده باشد از سلف این امت که گزارده باشد پیش از نماز عید و نه بعد از وی و در هدایه
گفته است که تنفل نکند در مصلی پیش از صلوة عید زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نکرد از وی
با کمال حرص وی بر نماز پس بعضی گفته که کراهت در مصلی است خاصة و بعضی گفته اند در
مصلی و غیر آن زیرا که آنحضرت نگزارده انتهی و در بعضی شروح هدایه گفته که اگر بگزارد
اشراق و ضحی پیش از خروج مصلی مکروه نیست و در فتح الباری گفت که کوفیان میگویند
که بگزارد بعد از آن نه پیش از آن و بصریان میگویند بگزارد پیش از آن نه بعد از آن و مدنیان

میگویند پیش و بعد آن و بدین قایل است اوزاعی و ثوری و ابو حنیفه و شیبانی قایل است حسن بصری و جماعه
و بمالک و زهری و ابن جریج و احمد و شافعی و جماعه از سلف گفته اند که کراهیت در نماز نفل قبل و بعد
بعد از آن اختلاف کرده اند که چون فوت شود نماز عید قضا کرده شود یا نه و ظاهر مذهب حنفیه آنست که
چون فوت شود نماز عید با امام قضا نکند زیرا که نماز بدین صفت شناخته نشده است بودن او عبادت مگر بشرایط
مخصوص که تمام نمیشود آن شرایط بمنفرد کذا فی الهدایه و در بعضی شروح مذکور است که اگر خواهد دو
رکعت بگزارد یا چهار مثل صلوة ضحی که در سایر ایام گزارده میشود نقل کرده از محیط و قاضیخان
که هر که مصلی نیاید و نماز با امام در نیابد وی مخیر است اگر خواهد باز گردد بخانه بی آنکه بگزارد نماز را
و اگر خواهد بگزارد دو و افضل آنست که چهار رکعت بگزارد تا حاصل گردد او را نماز ضحی و همچنین
است مذهب احمد وعن ام عطية قالت أُمرنا ان نخرج الحيض يوم العيدين ام عطیه که از کبار
صحابیات و عاقلات نساست و همراه آنحضرت غزا میکرد و در غزا بیمارداری میکرد و مجروحان را
مداوی میکرد گفت امر کرده شدیم ما طایفه زنان که بیرون آریم زنان حایض را روز هر دو عید
وذوات الخدور و بیرون آریم زنان پرده نشین را حیض بضم حا و فتح یای مشدده جمع حایض و خدور
جمع خدر بکسر خای معجمه پرده که کشیده میشود مر زن بکر را در گوشه خانه که می نشیند در وی مقصود آنکه امر
کرد آنحضرت که زنان همه در روز عید بر آیند فيشهدن جماعة المسلمين ودعوتهم پس حاضر شوند جماعت
مسلمانان را و دعای ایشان را ويعتزل الحيض عن مصلاهن و گوشه گیرند و یکسو نشینند زنان
حایضان از جای نماز خود قالت امرأة گفت زنی يا رسول الله احدانا ليس لها جلباب یکی را از ما نیست
مر او را چادری که بپوشد و بر آید قال لتلبسها صاحبتها من جلبابها گفت باید که بپوشاند
آن زن را آنکه چادر ندارد زنی که یار و مصاحب اوست از چادر خود یعنی زنی که قدرت دارد و چادرهای متعدد دارد
چادری ازان بزنی که عاجز است بعاریت دهد یا مراد آنست که گوشه از چادر خود بپوشانند و دو زن
در یک چادر بنشینند و اگر عاجزه از قادره استعاره نماید و سوال کند نیز جایز است که وسیله
امر خیر است متفق عليه وعن عائشة رضي الله عنها قالت ان ابا بكر دخل عليها وعندها
جاريتان في ايام منى گفت عایشه که ابو بکر در آمد بر وی و نزد او دو دخترک بودند از دخترکان انصار
در روزهای منا که روز عید اضحی و ایام تشریق اند تدففان وتضربان یعنی سرود میکردند و دف
میزدند تضربان گویا تاکید تدففان است و بعضی گفته که تضربان بمعنی ترقصان است یعنی رقص
میکردند از ضرب ارض بمعنی پای بر زمین زدن و دف بضم دال و فتح نیز آمده و در زدن وی سنتی قوال

بعضی مباح دارند مطلقا و بعضی حرام على الاطلاق و صحیح آنست که در خوانندگی و لایم و آنچه در حکم آنست
مباح است و باز فرق کرده اند در آنکه جلاجل دارد و آنکه ندارد و درین خلاف است وفي رواية قينتان
بما تقاولت الانصار يوم بعاث و در روایتی آمده است که سرود میکردند آن دو جاریه
باشعاری که گفته و گویی کرده بودند میان یکدیگر و تفاخر میکردند بدان از اشعار حرب و شجاعت انصار
چنانکه عادت شجاعان است روز بعاث بضم موحده و عین مهمله مخففه که نام موضعی است قریب مدینه
بر مسافت دو شب یا نام قلعه ایست که میان اوس و خزرج است که نام دو قبیله انصار است در آنجا
جنگ بوده و دو صد و بیست سال میان یکدیگر معادات و محاربت میکردند و بدور اسلام آن جنگ و دشمنی
برطرف شد و بدوستی مبدل شد و کریمه يا ايها الذين امنوا اذكروا نعمة الله عليكم اذ كنتم اعداء فالف
بين قلوبكم الآية اشارت بآن میکند پس این زنان اشعار میخواندند و آنهم در وصف حرب و شجاعت
بود و در ذکر آن معونت است در امر دین و تحریض است مر مومنان را بر جهاد و قتال کفار نه ذکر فواحش
و منکرات که حرام است ذکر آنها و حاشا که در حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم ذکر آن رود
و در روایتی از صحیح بخاری بعد از تغنيان گفته اند وليستا بمغنيتين یعنی غنا میکردند و آن دو
آنها مغنی نبود که غنا حرفت آنها باشد و غنا را خوب توانند گفت و مشهور و معروف بدان باشند
و منسوب بفاحشه و تعریض بهوا کنند که داعی بفتنه و فساد بود بلکه دخترکان بودند از اهل خانه
چنانکه در خانها چیزی میگویند والنبي صلى الله عليه وسلم متغش بثوبه و آنحضرت پوشیده
و بجیده بود خود را بجامه خود و در روایتی از صحیح بخاری آمده که پهلو زد آنحضرت و بگردانید روی
خود را فانتهرهما ابو بكر پس منع کرد و زجر نمود آن دو جاریه را ابو بکر از غنا کردن و دف زدن در
حضرت رسول صلى الله عليه وسلم و در صحیح بخاری آمده است که گفت ابو بکر آیا مزمار شیطان
میزنند نزد پیغمبر مزمار آلتی که میزنند آنرا اهل غنا مثل نی و رباب و دف و مانند آن و اضافت شیطان
بجهت آن کرد که وی مشغول میگرداند دل را بلهو و لعب و باز میدارد از یاد خدا فكشف النبي صلى
الله عليه وسلم عن وجهه پس بکشاد آنحضرت پرده را از روی مبارک خود فقال دعهما يا ابا بكر
پس گفت بمان و بگذار ایشان را ای ابو بکر فانها ايام عيد زیرا که این روزهای مناست که ایام
عید اکل و شرب و ایام ضیافت الله است و فرح و سرور در آن روز اگرچه بتدفیف و تغنی باشد مباح است
وفي رواية و در روایتی چنین آمده است که گفت آنحضرت يا ابا بكر ان لكل قوم عيدا ای ابا بکر
بدرستی که هر قومی را عیدی است وهذا عيدنا و این روز عید ماست و در روایتی از مسلم آمده است

گر چون غافل شد آنحضرت اشارت کرد عائشه آن دختر کان را بدر رفتن و تحقیق که علتست
بدانکه این حدیثی است که تمسک میکنند بدان اهل سماع در اباحت غنا و شنیدن آن بالات و آنچه
ازین حدیث بنظر انصاف نه بشوب تعصب و اعتساف متبادر میگردد آنست که ابوبکر صدیق
انکار کرد تغنی و تدفیف را و منع و زجر کرد از آن بجهة آنچه مقرر بود نزد وی از حرمت و کراهت آن
و گمان برد که منع نکردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم از آن از جهة عدم علم بود بدان بجهة نوم و یا
غفلت و یا میخواست که منع کند و فرصت آن نشد و ندانست که آنحضرت آنرا تقریر نموده
و روا داشته است درین چیزی از آن را و لهذا فرمود فانها ایام عید و ابوبکر را باین فرق و تفصیل
علم نبود پس دلالت کرد حدیث بر اباحت مقداری از آن در روز عید و غیر آن از مواضعی که
مباح است در وی فرح و سرور و شک نیست که این ماده مخصوص بر وجه مخصوص است و از اینجا اباحت
علی الاطلاق لازم نیاید مگر بقیاس بر آن و آن جایز نیست مگر بر تقدیر علم تنقیح نص در فرع و آن محل نزاع
است و انصاف آنست که نصی قطعی بر حرمت آن علی الاطلاق چنانچه بر حرمت زنا و خمر
ثابت نشده است و بتحقیق تصریح کرده اند بعضی از متأخرین محدثین که حدیثی در حرمت غنا
صحیح نشده و بعضی از علما گفته اند یافته نشده است دلیل قطعی بر حرمت آن و نه بر اباحت آن
و اصل در اشیا اباحت است و با وجود آن شک نیست که دوام اعتیاد بدان و استدامت اشتغال بلهو و بطالت
ابتداع است و فقها را درین باب تشدید و تعصب بسیار است مگر مقصود ایشان حسم ماده و سد ذرایع
و صحیح آنست که قول امام اعظم کراهت است و تکلم درین باب در مواضع متعدده کرده شده است و بی
تعصب و تعسف در جانبین والله اعلم وعن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یغدو
یوم الفطر حتی یأکل تمرات بود آنحضرت که نمیرفت بمصلی روز عید فطر تا آنکه میخورد چند خرما
و میخورد تمرات را طاق رواه البخاری و در روایت حاکم از عتبة بن حمید آمده است که میخورد
خرما سه یا پنج یا هفت یا کمتر از آن یا زیاده بر آن و رعایت وتر محمود است در همه امور ان الله وتر یحب الوتر
و اختیار اکل تمرات از جهة آن بود که در آنوقت حاضر بودند و بعضی گفته اند که حکمت در استحباب
اکل تمر حلاوت آن بود و حلاوت نافع است در تقویه بصر که صوم مضعف آنست و حلاوت موافق
مزاج ایمان است و گفته اند که هر که در خواب بیند که چیزی شیرین میخورد تأویلش آنست که حلاوت ایمان
نصیب وی شود و حلاوت نرم میگرداند دل را و لهذا افطار بشیرینی از همه افضل است وعن جابر
قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا کان یوم عید خالف الطریق بود آنحضرت که چون میبود

و یأکلهن وترا

روز عید مخالفت میکرد در راه یعنی بیرون میآمد از راهی و بر میگشت از راه دیگر رواه البخاری
بدانکه اقوال در بیان حکمت وجود این فعل از آنحضرت بسیار است بعضی گفته اند که حکمت درین آن بود
که تا گواهی دهند مرا و را بقاع و مواضع متکثره مختلفه و گواهی دهند هر دو راه و ساکنان آن از جن و انس
و بعضی گفته اند که حکمت اظهار شعایر اسلام بود در هر دو طریق یا اظهار ذکر خدا و اشاعت
آن در هر دو یا در غصه و غم انداختن و ترهیب کافران باظهار شوکت اسلام و رفعت اعلام دین و عزت
و کثرت اهل آن یا شامل گردانیدن مسلمانان هر دو راه را و تعمیم ایشان ببرکت و دیدن جمال شریف
وی صلی الله علیه و سلم و قضای حوایج ایشان در استفتا و تعلم و استرشاد و صدقه و سلام
بر ایشان و بعضی گفته اند میکرد این را از برای تخفیف هجوم و ازدحام خلق و بعضی گفته اند که در وقت
رفتن راه دور را اختیار میکرد و در برگشتن راه نزدیک را بقصد تکثیر اجر بتکثیر خطوات در ذهاب
و درین سخن نظر است زیرا که اجر خطوات نوشته میشود در رجوع نیز چنانکه در حج که تا رسیدن بخانه
اجر ثابت است و تصریح کرده اند بعضی از علما اختصاص آن بحج و مشهور در مردم آنست که
آن از جهة حذر از کید اعدای دین بود تا در کمین نباشند و پوشیده نماند که اگر قصد این میبود مکرر
نمیکرد آنرا زیرا که برین تقدیر مترصد میشوند در طریق برجوع بر تقدیر علم بعادت شریف در اختلاف
طریق خروج و عود و حق آنست که این همه احتمالات است که هر کس بفهم خود استنباط نموده و حق سبحانه
داناتر است باسرار و مصالح افعال رسول خود و عقول خلق قاصر است از ادراک آن و احاطه بدان
وعن البراء قال خطبنا النبی صلی الله علیه و سلم یوم النحر فقال ان اول ما نبدأ به فی یومنا
هذا ان نصلی ثم نرجع فننحر روایت است از براء بن عازب که از مشاهیر صحابه است گفت
خطبه خواند آن سرور در روز نحر پس گفت بدرستی که اول چیزی که آغاز کنیم بوی در روز ما که این
روز است این است که نماز کنیم پستر باز گردیم پس نحر کنیم فمن فعل ذلک فقد اصاب سنتنا پس کسی که کرد
این را بتحقیق در یافت سنت ما را ومن ذبح قبل ان نصلی فانما هو شاة لحم عجله لاهله و کسی که ذبح
کرد پیش از آنکه نماز بگزاریم مانیست این مگر گوسپند گوشتی که شتاب کرده است از برای اهل
خانه خود لیس من النسک فی شیء نیست از عبادت در هیچ مرتبه نسک بضم نون و سکون سین
عبادت کردن ناسک عابد نسک قربانی نسک بضمتین جمع منسک بفتح سین جای قربانی متفق علیه
وعن جندب بن عبد الله البجلی بفتح موحده و جیم صحابی است و او را جندب بن سفیان نیز
میگویند نسبت بجد روایت کرده اند از وی حسن بصری و ابن سیرین قال قال رسول الله صلی الله

صحابی مشهور است ... گفت بود آنحضرت که بیرون
نمی‌آمد روز عید فطر یعنی برای نماز تا آنکه میخورد چیزی وَلَا یَطْعَمُ یَوْمَ الْاَضْحٰی حَتّٰی یُصَلِّیَ و نمیخورد روز
اضحی تا نماز میگزارد گفته اند که حکمت در اکل پیش از نماز عید فطر آنست که چون وجوب فطر بعد از وجوب
صوم است دوست داشت آنحضرت تعجیل فطر را بقصد مبادرت بامتثال امر پروردگار در هر چه فرماید
و حکم کند و اگر نه قصد مجرد امتثال امر بودی سیر میخوردی و حال آنکه اکتفا بچند خرما میکرد و بعضی گفته
اند که اکل آنحضرت صلی الله علیه وسلم در هر دو عید بعد از اخراج صدقه بود که مخصوص است بهر یک
و چون اخراج صدقهٔ فطر پیش از برآمدن بنماز بود خورد و برآمد و اخراج صدقهٔ اضحی بعد از نماز بود که
ذبح است نماز گزارد و ذبح کرد و تصدق نمود و بخورد رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَةَ وَالدَّارِمِيُّ
وَعَنْ كَثِيرِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ روایت است از کثیر بن عبد الله از پدر وی
از جد وی که عمرو بن عوف مزنی باشد که صحابی است و کثیر ضعیف الحدیث است و بعضی لیس بشیء
گفته اند و منکر الحدیث و اکثر ائمه طعن او کرده اند اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَبَّرَ فِي
الْعِيدَيْنِ فِي الْأُولٰى سَبْعًا قَبْلَ الْقِرَاءَةِ وَفِي الْآخِرَةِ خَمْسًا قَبْلَ الْقِرَاءَةِ که آنحضرت تکبیر گفت در نماز
عیدین در رکعت نخستین هفت تکبیر پیش از قراءت و در رکعت دوم پنج تکبیر پیش از قراءت رَوَاهُ
التِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَةَ وَالدَّارِمِيُّ وَعَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ مُرْسَلًا روایت است از امام جعفر صادق
بن محمد باقر رضی الله عنهما بطریق ارسال اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَاَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا
كَبَّرُوا فِي الْعِيدَيْنِ وَالْاِسْتِسْقَاءِ سَبْعًا وَخَمْسًا که آنحضرت و ابوبکر و عمر تکبیر گفتند در نماز هر دو عید
و در نماز استسقا هفت تکبیر در رکعت اولی و پنج تکبیر در رکعت ثانیه وَصَلَّوْا قَبْلَ الْخُطْبَةِ و نماز گزاردند
پیش از خطبه وَجَهَرُوا بِالْقِرَاءَةِ و بلند خواندند قراءت را رَوَاهُ الشَّافِعِيُّ وَعَنْ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ
روایت است از سعید بن العاص اموی که یکی از اشراف قریش بود جامع میان سخاوت و فصاحت و یکی از آنها که
نوشتند مصحف را برای عثمان و گفته اند که اشبه الناس بود در لهجه به پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
و عکة العسل لقب اوست ولادت او در سال هجرت است و بعضی گویند بعد از وی پیش از بدر
قَالَ سَاَلْتُ اَبَا مُوسٰى وَحُذَيْفَةَ كَيْفَ كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُكَبِّرُ فِي الْاَضْحٰى وَ
الْفِطْرِ گفت پرسیدم ابوموسی اشعری و حذیفه بن الیمان را چگونه بود آنحضرت که تکبیر میگفت در نماز
عید اضحی و فطر فَقَالَ اَبُو مُوسٰى پس گفت ابوموسی كَانَ يُكَبِّرُ اَرْبَعًا بود آنحضرت که میگفت چهار
تکبیر تَكْبِيرَهُ عَلَى الْجَنَائِزِ مانند تکبیر گفتن او بر جنازها فَقَالَ حُذَيْفَةُ صَدَقَ پس گفت حذیفه راست گفت ابوموسی

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ ذَبَحَ قَبْلَ الصَّلٰوةِ فَلْيَذْبَحْ مَكَانَهَا اُخْرٰى کسیکه ذبح کند پیش از نماز پس باید که ذبح
بجای وی ماده دیگر را وَمَنْ لَمْ يَذْبَحْ حَتّٰى صَلَّيْنَا فَلْيَذْبَحْ عَلَى اسْمِ اللّٰهِ و کسیکه ذبح نکند تا
آنکه نماز گزاریم ما پس گو ذبح کند بر نام خدا یعنی درست است ذبح وی و واقع است از عبادت
مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَعَنِ الْبَرَاءِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ ذَبَحَ قَبْلَ الصَّلٰوةِ فَاِنَّمَا
يَذْبَحُ لِنَفْسِهِ کسی که ذبح میکند پیش از نماز پس ذبح میکند مگر برای نفس خود یعنی گوشتی است که برای خود
حاصل کرد و برای خدا نیست و داخل عبادت نه وَمَنْ ذَبَحَ بَعْدَ الصَّلٰوةِ و کسی که ذبح کرد بعد از
نماز فَقَدْ تَمَّ نُسُكُهُ وَاَصَابَ سُنَّةَ الْمُسْلِمِينَ پس بتحقیق تمام شد عبادت وی و یافت سنت و طریق
مسلمانان را مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَذْبَحُ
وَيَنْحَرُ بِالْمُصَلّٰى بود آنحضرت که ذبح میکرد و نحر میکرد در مصلی ذبح در گاو و گوسپند است و صورت
آن معلوم است و نحر مخصوص بشتر است و صورت وی آنست که شتر را ایستاده میکنند و نیزه
در میان هر دو پای پیش او میزنند تا خون از وی میرود و بر زمین می‌افتد و ذبح در شتر نیز جایز است
اما نحر افضل است و اطلاق ذبح بر نحر نیز آمده است چنانکه در احادیث واقع شده رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ

الْفَصْلُ الثَّانِي

عَنْ اَنَسٍ قَالَ قَدِمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمَدِينَةَ وَلَهُمْ يَوْمَانِ
يَلْعَبُونَ فِيهِمَا قدوم آورد آنحضرت مدینه را و هجرت کرد بسوی وی و حال آنکه مر اهل مدینه را دو روز بود
که بازی میکردند در آن دو روز معلوم نشد که آن کدام دو روز بود و بعضی گفته اند که این دو روز نیروز
و مهرجان بود و استبعاد کرده شده است ازین قول با آنکه نیروز و مهرجان از عادات فرس و خصائص
ایشان است و الله اعلم فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ پس گفت پیغمبر خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ اَبْدَلَكُمُ اللّٰهُ بِهِمَا خَيْرًا
مِنْهُمَا يَوْمَ الْاَضْحٰى وَيَوْمَ الْفِطْرِ بتحقیق بدل کردانیده است شما را خدای تعالی بآن دو روز که شما
داشتید در جاهلیت دو روز دیگر بهتر از آن دو روز آن دو روز که بدل کردانید کدام است روز عید
قربان و روز عید فطر مفهوم باید که عید حقیقی و فرح و سرور مر مومن را باید که در عبادت باشد پس در حدیث
نهی است از لهو و لعب با اشارت خفی بجواز چیزی از آن دو روز عیدین از آنچه در وی فاحش
و خروج از طریق و شعار دین نباشد و نهی است از تعظیم اعیاد مشرکین و مراسم ایشان
و سرور بدان و حضور در آن تا آنکه بعضی از علما براه مبالغه رفته اند و حکم بکفر کرده اند بقصد زجر
و تشدید و سد ذرایع و اتقا از مظان کفر کذا فی فتح الباری فافهم رَوَاهُ اَبُو دَاوُدَ وَعَنْ بُرَيْدَةَ
قَالَ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَخْرُجُ يَوْمَ الْفِطْرِ حَتّٰى يَطْعَمَ روایت است از بریده اسلمی که

رواه ابو داود. و بدانکه احادیث در تکبیرات مختلف آمده و ازینجهة مختلف شده
اقوال ائمه مذاهب پس نزد ائمه ثلثه هفت تکبیر است در رکعت اولی و پنج در ثانیه و لیکن
نزد مالک و احمد شمار کرده میشود با هفت تکبیر احرام و شمار کرده نمیشود با پنج تکبیر قیام و نزد شافعی
با هیچ چیزی از آن نه با تکبیر احرام و نه با تکبیر قیام و نزد امام ابو حنیفه سه در اولی و سه در ثانیه زاید بر تکبیر
افتتاح و قیام و این مذهب ابن مسعود است و آنچه رفته است بآن شافعی مذهب ابن عباس
و کلام در اسانید این احادیث و تصحیح و تحسین و تقویت و تضعیف آنها بسیار است جمله از آن
در شرح مذکور است و مشایخ ما میگویند که چون احادیث مختلفه آمده ما اخذ باقل کردیم زیرا که تکبیر
و رفع ایدی خلاف معهود است پس اخذ باقل اولی باشد کذا فی الهدایه بعد از آن بدانکه متعارف
در بلاد اسلام از عمل عامه مذهب ابن عباس است و سببش آنست که چون منتقل شد دولت بنی
عباس نوشتند بحکام و ولاة روی زمین که عمل کنند بمذهب جد ایشان که ابن عباس است و نه [illegible]
که بغیر مذهب وی عمل نکنند بعد از آن مستمر و مستقر شد عمل بدان در سایر بلاد و همچنین در بلده
حضرت دهلی عمرها الله و عصمها و اهلها عن الآفات بر مذهب ابن مسعود است و در نواحی آن
و سایر بلاد باقی مانده است عمل بقول ابن عباس والله اعلم وعن البراء ان النبي صلى الله عليه وسلم
نوول يوم العيد قوسا فخطب عليه. روایت است از براء بن عازب که آنحضرت داده شد
بدست شریف وی در روز عید کمانی پس خطبه خواند تکیه زده بر آن کمان رواه ابو داود. در بعضی کتب
فقهیه مذکور است که اتکا بر قوس و عصا مکروه است و صحیح آنست که مکروه نیست از جهة ورود
آن و از روضة العلما نقل کرده اند که هر بلده که فتح کرده شده است بقهر و غلبه و محاربه تکیه کرده شود در آن
بلده بسلاح و آنکه فتح کرده شده بی آن تکیه کرده شود در آن بعصا و لهذا اتکا میکنند شافعیه در مکه بر شمشیر
زیرا که فتح مکه نزد ایشان بمحاربه است و نزد حنفیه بعصا زیرا که فتح وی نزد ایشان بصلح است
و اما در مدینه مطهره اعتماد نیست بسلاح باتفاق زیرا که فتح وی بمحاربه نیست وعن عطاء مرسلا
ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا خطب يعتمد على عنزته اعتمادا. روایت است از
عطا که از کبار تابعین است بطریق ارسال که آنحضرت بود چون خطبه میخواند تکیه میکرد بر عنزه بفتح عین
و نون و زای معجمه نیزه خرد که مر آنحضرت را بود که خادمان میبرداشتند و بدان ستره میکرد چنانکه
در احادیث آمده است رواه الشافعي وعن جابر قال شهدت الصلوة مع النبي
صلى الله عليه وسلم في يوم عيد فبدأ بالصلوة قبل الخطبة بغير اذان ولا اقامة گفت جابر

حاضر شدم

حاضر شدم با آنحضرت در روز عید پس آغاز کرد بنماز پیش از خطبه بی اذان و اقامت فلما
قضى الصلوة قام متكئا على بلال پس هرگاه که تمام کرد نماز را ایستاد آنحضرت یعنی برای خطبه
تکیه زده بر بلال فحمد الله واثنى عليه پس حمد گفت خدا را و ستایش کرد بر وی تعالی و تقدس ووعظ
الناس و پند کرد مردم را وعظ منع و زجر و تخویف وذكرهم و تذکیر کرد ایشان را و یاد دهانید
ثواب و عقاب را وحثهم على طاعته و برانگیخت ایشان را بر فرمان برداری وی سبحانه ومضى الى
النساء ومعه بلال و گذشت و رفت بجانب زنان که در یک گوشه نشسته بودند و حال
آنکه بود با وی بلال فامرهن بتقوى الله ووعظهن وذكرهن پس امر کرد زنان را بخیرات و پند گفت
و تذکیر کرد رواه النسائي وعن ابي هريرة قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا خرج
يوم العيد في طريق رجع في غيره بود آنحضرت که چون بیرون می آمد روز عید در یک راهی باز میگشت در
راهی دیگر چنانکه گذشت بیان اسرار و حکم در آن در فصل اول رواه الترمذي والدارمي وعنه
انه اصابهم مطر في يوم عيد فصلى بهم النبي صلى الله عليه وسلم صلوة العيد
في المسجد و هم از ابی هریره روایت است که شان این است که رسید مردم را باران روز عید پس گزارد آنحضرت
نماز عید را در مسجد ظاهر ازین عبارت آنست که نماز در جبانه افضل است از نماز در مسجد مگر
بعذری و الآن جاری شده است عادت اهل مدینه مطهره و همچنین مکه معظمه بنماز گزاردن در مسجد
شریف و حرم منیف رواه ابو داود و ابن ماجه وعن ابي الحويرث بضم حا و فتح واو و سکون
تحتانیه و کسر را و در آخر مثلثه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كتب الى عمرو بن حزم
بنجران ابو الحویرث که از تابعین است روایت کرده است که آنحضرت نوشت بجانب
عمرو بن حزم بفتح حای مهمله و سکون زای معجمه که صحابی انصاری است و اول مشاهد وی خندق است
و وی در آن زمان پانزده ساله بود و عامل گردانید او را آنحضرت در نجران بفتح نون و سکون
جیم نام شهریست بیمن و بود وی در آن زمان هفده ساله و کتابی نوشت و نوشت بوی که در وی فرایض
و سنن و دیانت بود و نوشت که عجل الاضحى واخر الفطر شتابی کن نماز عید اضحی را و دیر کن فطر را
وذكر الناس و تذکیر کن مردم را و گفته اند که شاید که حکمت در تعجیل اضحی و تاخیر فطر آنست که هرگاه که
ادا کرده شد صدقه فطر و خورده شد طعامی و باقی نماند هیچ مهمی تاخیر موجب کثرت جماعت خواهد باشد
با آنکه ضعفی و فتوری بصوم راه یافته است که مانع میشود از اسراع و استعجال بخلاف اضحی که
بعد از صلوة تصدق و اکل هست پس استعجال مناسب آن باشد رواه الشافعي وعن

شمار کرده نمیشود صح

وهو صح

نماز عید صح

بر عنزه و خود تکیه ... صح

ابي عمير بضم عين ابن انس عن عمومة له من اصحاب النبي روايت است از ابی عمیر بن انس

از اعمام که مراو را اند از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم ان رکبا جاؤا الی النبی صلی الله علیه وسلم

یشهدون انهم راوا الهلال بالامس بدرستی که سواری چند آمدند نزد آنحضرت در حالی که

گواهی میدهند آن سواران که ایشان دیده اند هلال عید را دیروز فامرهم ان یفطروا پس امر کرد آنحضرت

اصحاب را که افطار کنند واذا اصبحوا ان یغدوا الی مصلاهم و امر کرد که چون صبح کنند بروند بسوی

مصلای خود زیرا که آمدن این سواران بعد از زوال بود که وقت نماز گذشته بود و در روایت ابن ماجه

و دارقطنی صریح آمده است که قدوم آوردند سواران آخر روز و لفظ حدیث دارقطنی اینچنین آمده

که صحابه گفتند پوشیده شد بر ما هلال شوال پس برخاستیم ما روزه دار پس آمدند سواران در آخر نهار

پس گواهی دادند نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم که ما دیدیم هلال را دی شب و در روایتی بعد از زوال

آفتاب و مذهب نزد ما همین است چنانچه در هدایه گفته است رواه ابو داود والنسائی

الفصل الثالث

عن ابن جریج بضم جیم اولی و فتح را و سکون تحتانیه و در روایتی جریج بجیم و حای

مهمله بفتح جیم و نه بضم آن اصلا نیست و ابن جریج نام او عبد الملک بن عبد العزیز بن جریج فقیه است مکی

قرشی مولای قریش و در اصل رومی است یکی از اعلام ائمه مشهور و معدود و وی اول کسی است که تصنیف کرد

در اسلام از ثوری گفته اند که وی ثابت تر و قوی تر است از امام مالک روایت کرده اند از وی

و جرح وی گویند که متعه را مباح میدانست و میکرد از نود زن متعه کرد در مکه خمسین و مایه و بدرش عبد العزیز نا

مشهور است اما وی افقه و اوثق از پدر است قال اخبرنی عطاء عن ابن عباس و جابر بن عبد الله قالا

لم یکن یؤذن یوم الفطر ولا یوم الاضحی گفت ابن جریج خبر داد مرا عطا از ابن عباس و از جابر گفتند

این دو صحابی نبود که اذان گفته شود در روز عید فطر و نه روز عید اضحی ثم سالته یعنی عطاء بعد

حین عن ذلک جریج میگوید بعد از آن سوال کردم او را یعنی عطا را بعد از زمانی از آن مسئله مذکور

فاخبرنی پس خبر داد مرا عطا قال گفت عطا اخبرنی جابر بن عبد الله ان لا اذان للصلوة

یوم الفطر خبر داد مرا جابر که نیست اذان مر نماز را روز عید فطر درین بار عطا تخصیص کرد بروایت از

جابر بن عبد الله و همین نماز عید فطر را بیان کرد و خبرهای دیگر را نیز ذکر کرد و گفت حین یخرج الامام

ولا بعد ما یخرج نیست اذان روز عید فطر هنگامی که بیرون آید امام برای نماز و نه بعد از بیرون آمدن

برای خطبه ولا اقامة ولا نداء ولا شیء و نبود اقامت و نه آواز دادن چنانکه گویند الصلوة

الصلوة و مانند آن و نبود چیزی تاکید است برای نفی مطلق باز تاکید کرده میگوید لا نداء یومئذ

ولا اقامة نبود آواز دادن در آن روز و نه اقامت رواه مسلم وعن ابی سعید الخدری

ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یخرج یوم الاضحی و یوم الفطر بود آنحضرت که بیرون

آمد روز عید اضحی و روز عید فطر فیبدأ بالصلوة پس آغاز میکرد بنماز فاذا صلی صلوته پس چون

میگزارد آنحضرت نماز خود را و فارغ میشد از آن قام فاقبل علی الناس وهم جلوس فی مصلاهم

می ایستاد پس روی می آورد بر مردم و حال آنکه مردم نشسته بودند در جای نماز خود فان کان له حاجة

ببعث ذکره للناس پس اگر میبود مر آنحضرت را حاجت بفرستادن لشکر بجائی ذکر میکرد آنرا برای

و بفرستاد او وکانت له حاجة بغیر ذلک امرهم بها یا میبود مر آنحضرت را حاجتی بکار دیگر غیر

فرستادن لشکر بجائی امر میکرد مردم را بدان کار وکان یقول و بود آنحضرت که میگفت تصدقوا

تصدقوا تصدقوا صدقه کنید صدقه کنید صدقه کنید مکرر سه بار وکان اکثر من

یتصدق النساء و بودند بیشترین کسی که تصدق میکردند بفرموده آنحضرت و تاکید وی صلی الله

علیه وسلم زنان ثم ینصرف پس بر میگشت آنحضرت بمنزل خود فلم یزل کذلک پس همیشه

بود بتقدیم صلوة بر خطبه در زمان خلفای اربعه و بعد از ایشان حتی کان مروان بن الحکم تا آنکه

شد امارة مروان بن الحکم بر مدینه از جانب معاویة بن ابی سفیان فخرجت مخاصرا مروان میگوید

ابو سعید خدری پس بیرون آمدم من دست در دست گرفته مروان را مخاصره بجای محجه

دستهای یکدیگر گرفتن از خاصره بمعنی تهیگاه زیرا که در بحالت دست یکی بر خاصره دیگر

میباشد حتی اتینا المصلی تا آنکه آمدم من و مروان هر دو مصلا را فاذا کثیر بن الصلت

قد بنی منبرا من طین و لبن پس ناگاه کثیر بن الصلت کندی تحقیق منبر را بنا کرد در مصلی از گل

و خشت خام و خانه او هم در آنجا بود و لبن بفتح لام و کسر با بر وزن کتف و لبن بوزن ابل نیز

آمده و این کثیر بن الصلت در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم متولد شده و آنحضرت او را کثیر

نام کرده بود نام او قلیل و صاحب جامع الاصول او را در صحابه باین بیان ذکر کرده و ذهبی

در کاشف گفته که قیل له صحبة و بعضی گفته اند وی تابعی است و کثیر نام وی عمر بن الخطاب

نهاده و ظاهر این حدیث آنست که اول کسی که منبر در مصلی ساخته مروان بود و از مدونه مالک

نقل کرده اند که اول کسی که خطبه در مصلی بر منبر خواند عثمان بن عفان بود رضی الله تعالی عنه

و ابو سعید میگوید پس ناگاه مروان کشاکش میکند مرا دست خود را یعنی میکشد مرا بدست خود

کانه یجرنی نحو المنبر وانا اجره نحو الصلوة گویا که وی میکشد مرا بجانب منبر تا خطبه پیش از نماز

فاذا مروان ینازعنی یده ص

بخواند و من میگفتم و در نجانب نماز تا نماز پیش از خطبه گزارد و چنانکه سنت است فلما اراد ذلک منه قلت این الابتداء بالصلوة پس هرگاه که دیدم من آن قصد و اراده را از وی گفتم کجا شد ابتدا کردن بنماز و گزاردن آن پیش از خطبه که فعل پیغمبر صلی الله علیه وسلم و خلفای او بود فقال لا یا ابا سعید پس گفت مروان نزاع مکن در این باب ای ابو سعید قد ترک ما تعلم بتحقیق مانده شد و گذاشته شد چیزی که تو میدانی از ابتدای بخطبه یعنی ترک کردم من آنرا از جهة مصلحتی که دیدم و آن اینست که اگر تقدیم صلوة میکردم مردم برای استماع خطبه انتظار نمی‌کشیدند قلت کلا والذی نفسی بیده لا تأتون بخیر مما اعلم ابو سعید میگوید گفتم من نه چنین است سوگند بخدائی که بقای ذات من در دست قدرت اوست نمی آرید شما بهتر از آنچه میدانم من ثلث مرار گفتم این کلمه را سه بار ثم انصرف پس برگشت ابو سعید و حاضر نشد جماعت را کذا قال الطیبی و یحتمل که معنی آن باشد که برگشت مروان از جانب منبر بجانب نماز و نیز احتمال دارد که معنی این که برگشت مروان بجانب منبر تا خطبه بخواند و نشنید سخن ابی سعید را که نماز پیشتر از خطبه باید که و این معنی از روی عبارت ظاهر تر است رواه مسلم بدانکه سنت در عیدین گزاردن نماز است پیش از خطبه خواندن و اتفاق کرده اند اصحاب کتب سته بروایت آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم گزارد نماز پیش از خطبه و عمل کرد ابو بکر و عمر بعد از وی همچنین و ترمذی گفته که برین است عمل نزد اهل علم از صحابه و غیرهم و گفته اند اول کسی که خطبه پیش از نماز خواند مروان بن الحکم بود در وقتی که امیر مدینه بود از قبل معاویه و در فتح الباری میگوید که بعضی گفته اند که اول کسی که خطبه پیش از نماز خواند عثمان بن عفان بود بعد از زمانی از خلافت خود چون دید جماعه از مردم که نماز میگزارند چنانکه ابن المنذر باسناد صحیح تا حسن بصری روایت کرده است و این علت غیر علتی است که مروان قصد کرده چه مصلحت عثمان رضی الله عنه رسیدن مردم بود بجماعت و قصد مروان استماع خطبه بود و مردم ترک داده بودند در زمن مروان استماع خطبه را از جهة سب و شتم وی کسانی را که مستحق نبودند آنرا و افراط در بعضی مردم و احتمال دارد که عثمان رضی الله عنه احیانا از جهة مصلحت صحیح که دید کرده باشد که مروان بجهة غرض فاسد خود بر آن مواظبت نموده و بعضی گفته اند که اول کسی که تغیر داد معاویه بود و مروان در مدینه و زیاد در بصره که عمال او بودند متابعت و مطاوعت او کردند والله اعلم انتهی کلام الشیخ و بر تقدیر ثبوت این روایت قول مروان قد ترکت محمول بر ظاهر خواهد بود فافهم

باب فی الاضحیة اضحیة بضم همزه و کسر آن و تشدید یا و تخفیف آن جمع اضاحی بتشدید یا و تخفیف آن نام چیزی است که ذبح کرده میشود بروز چاشت قربت از شتر و گاو و گوسفند در وقت مخصوص که آنرا قربانی گویند و تضحیه بمعنی ذبح کردن و قربانی کردن و یوم نحر را یوم الاضحی از اینجا نام شد یا از ضحیت بمعنی ارتفاع نهار بلکه اصل همین است و اضحیه هم از وست که اول او تضحیه است و بدانکه تضحیه واجب است در مذهب امام ابو حنیفه و اصحاب وی بر هر حر مسلم مقیم موسر و نزد شافعی و در روایتی از ابی یوسف سنت موکده است و مشهور و مختار در مذهب امام احمد همین است و در روایتی از وی واجب است بر غنی و سنت است بر فقیر و در رساله ابن ابی زید که در مذهب امام مالک است گفته که وی سنت واجبه است بر کسی که استطاعت دارد آنرا این یا مراد بسنت طریقه مسلوکه در دین است یا مراد بوجوب تاکد است و معنی اول قریب تر است و دلیل وجوب حدیثی است که روایت کرده است آنرا ترمذی و ابو داود و النسائی که روایت کرده اند از محبق بضم میم و فتح حای مهمله و تشدید بای موحده و قاف در آخر بن سلیم گفت بودیم ما با رسول الله صلی الله علیه وسلم بعرفات پس شنیدیم که میگفت بر اهل بیت در هر سال اضحیه است و این صیغه وجوب است و فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسی که یابد سعت و تضحیه نکند باید که قریب نگردد مصلای ما را و مثل این وعید لاحق نمیگردد مگر بترک واجب کذا فی الهدایة

الفصل الاول عن انس قال ضحی رسول الله قربانی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بکبشین بدو کبش بفتح کاف و سکون با گوسفند نر که سرون دارد بفارسی قچقار گویند املحین اطح آنکه سیاهی وی آمیخته بسفیدی باشد و بعضی گفته اند که بیاض او بیشتر از سواد او باشد و ملحه بضم میم و سکون لام از الوان بیاض مخلوط بسواد اقرنین شاخ دار یعنی دراز شاخ والاکبش شاخ دار است یا مراد سالم القرون ذبحهما بیده ذبح کرد آنحضرت آن دو کبش را بدست مبارک خود وسمی و کبر و نام خدا برد و تکبیر گفت در وقت ذبح کردن چنانکه شرط ذبح است قال رأیته واضعا قدمه علی صفاحهما گفت دیدم آنحضرت را نهنده پای مبارک خود را بر پهلوی وی و صفاح بکسر صاد جمع صفح بفتح و سکون فا بمعنی پهلو و جانب روی و پهنای روی و یقول و میگفت بسم الله والله اکبر متفق علیه

وعن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امر بکبش اقرن روایت است از عایشه که آنحضرت فرمود باوردن قچقار شاخ دار یطأ فی سواد که پی سپر میکند زمین را در سیاهی یعنی پا بهای او سیاه باشد و یبرک فی سواد و می خسپد در سیاهی یعنی

والله اعلم صح

یا بر روی صح

سینه وشکم وی سیاه باشد و بروک خسیدن و سینه بر زمین نهادن و اصل وی در شتر است
ینظر فی سواد و نگاه میکند در سیاهی یعنی سیاه چشم باشد کذا قال الطیبی و بعضی گفته اند
که حوالی چشم او سیاه بود فاتی به لیضحی بہ پس آورده شد انچنین کبشی را تا ذبح کند و قربانی کند
بدان قال یا عائشة هلمی المدیة گفت انحضرت ای عائشه بیار و بده مرا کارد را و مدیه بضم المیم
ثم قال اشحذیها بحجر پس گفت بعائشه تیز کن کارد را بسنگی شحذ بشین وحای مهمله و ذال معجمه تیز
کردن کارد و مانند آن مشحذ فسان ففعلت عائشه میگوید پس تیز کردم ثم اخذها پس گرفت انحضرت
کارد را واخذ الکبش فاضجعه ثم ذبحه و گرفت انحضرت کبش را و بر پهلو خوابانید آنرا پس
ذبح کرد ثم قال بسم الله اللهم تقبل من محمد وآل محمد خداوندا بپذیر از محمد
واز آل محمد ومن امة محمد واز سایر امت محمد و از ینجا بعضی استدلال کرده اند که قربانی بر فقرا
نیز میباشد چه انحضرت از جانب تمام امت قربانی کرد فقرا و اغنیا و این سخن ضعیف است زیرا که
مراد اشتراک در ثواب است و این فضل و کرم انحضرت است بامت که شریک میکرد ایشانرا
ایشانرا در ثواب عبادت خود جزاه الله عنا افضل ما جزی نبیا عن امته ثم ضحی به
پس طعام چاشت خورانید مردم را بدان تضحیه چنانکه بمعنی ذبح کردن است بمعنی خورانیدن
طعام در وقت ضحی نیز آمده اینجا باین معنی است رواه مسلم وعن جابر قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم لا تذبحوا الا مسنة بضم میم و کسر سین و نون مشدده فرمود ذبح مکنید
مگر مسنه را الا ان یعسر علیکم فتذبحوا جذعة من الضأن مگر آنکه دشوار شود بهم رسانیدن
مسنه بر شما پس ذبح کنید جذعه را از میش بفتح جیم و ذال رواه مسلم شرح این حدیث تفصیلی
دارد آنرا موافق مذهب حنفی بیان کنیم و در شرح موافق مذاهب اربعه کرده شده است
بدانکه اضحیه جایز نیست مگر از ابل و بقر و غنم روایت کرده نشده است از انحضرت صلی الله
علیه وسلم و نه از صحابه وی رضی الله عنهم جز اصناف ثلثه از ذبایح و غنم
که آنرا بز گویند و ضأن که آنرا میش خوانند و جاموس بسین مهمله که معرب گاومیش است
از بقر است و جایز است از جمیع این اقسام ثنی بثای مثلثه و همین
حدیث مذکور است و آن از ابل آنچه تمام کرده پنج سال کامل را و پا نهاده
گفته آنچه تمام شده بروی چهار سال و از بقر آنچه استکمال کرده دو سال را
یا معز یکساله کذا فی الهدایه و مذهب امام احمد نیز موافق مذهب ماست و وجه تسمیه

یعنی خواست که ذبح کند

وی محلی نداز دو دندان پیش را که افتاده باشد گویند در بز غنم و مسنه از سن است بمعنی دندان
یا بمعنی سال پس در جمیع این اقسام ثنی شرط است مگر از ضأن که جذعه هم درست است و در نهایه
گفته است که جذعه از ضأن در مذهب فقها آنچه تمام شده باشد بروی شش ماه و در تحفه
گفته هفت ماه و این تقدیری که عظیم الجسم باشد چنانکه اگر خلط شود با ثنی مشتبه گردد
دور و اگر صغیر و حقیر باشد جایز نیست مگر آنکه تمام شده سنه و درست نیست
وعن عقبة بن عامر ان النبی صلی الله علیه وسلم اعطاه غنما یقسمها علی صحابته ضحایا
روایت است از عقبة بن عامر که از مشاهیر صحابه است که انحضرت داد او را گوسفندان
که قسمت کند آنها را بر صحابه انحضرت بطریق قربانی پس قسمت کرد فبقی عتود پس باقی ماند بعد از
قسمت عتود بفتح عین بعد از وی تای مثناه یکساله از اولاد معز و بعضی گفته اند آنچه گذشته باشد
بروی اکثر حول و در خلاصه گفته که عتود از معز مثل جذع از ضأن آنچه گذشته بروی اکثر سال
فذکره لرسول الله پس ذکر کرد عقبه این عتود را که باقی مانده بود مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه
وسلم گفت غنم همه قسمت یافت عتودی باقی مانده است چه حکم میشود فقال پس گفت
انحضرت ضح به انت تضحیه کن بدان عتود تو وفی روایة و در روایتی اینچنین آمده است که
قلت یا رسول الله اصابنی جذع رسید مرا جذعی یعنی از معز قال ضح به گفت انحضرت
تضحیه کن تو بدان اگر عتود نام بز یکساله است خود درست است نزد ما مطلق و اگر کمتر از آن است
میگویند که کفایت آن مخصوص بعقبة بن عامر است چنانکه در حدیث ابی برده در جذع
معز است آمده است که ذبح کن تو آنرا و کفایت نمیکند از هیچ یکی مگر از تو و انحضرت را
میرسد که تخصیص کند بعضی احکام را به بعضی و احکام مفوض بود بوی بر قول صحیح
متفق علیه وعن ابن عمر قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یذبح وینحر بالمصلی
بود انحضرت که ذبح میکرد و نحر میکرد در مصلی از جهة اول وقت و سابقا معلوم شده که
نحر مخصوص است با بل و ذبح عام و نحر ابل افضل است از ذبح وی رواه البخاری و این
حدیث در باب صلوة العیدین در آخر فصل اول گذشت از ابن عمر بروایت بخاری
و ظاهر نیست که همینجا ذکر میکردند آنجا وعن جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال البقرة عن سبعة گاو واقع میشود در قربانی از هفت کس که شریک شوند در آن
والجزور عن سبعة و شتر نیز واقع میشود از هفت کس رواه مسلم وابو داود واللفظ له

و این لفظ حدیث مر ابی داود است این اعتراض است بر صاحب مصابیح که چون لفظ حدیث
مر ابی داود است می بایست که آنرا در فصل ثانی ذکر میکرد وعن ام سلمة قالت قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل العشر واراد بعضکم ان یضحی چون در آید ماه ذی الحجه
وخواهد بعضی از شما که قربانی کند فلا یمس من شعره وبشره شیئا پس باید که مساس نکند
ونگیرد آنکس از موی خود وروی پوست خود چیزی را وفی روایة فلا یاخذن شعرا ولا یقلمن ظفرا
پس باید که نگیرد موی را ونچیند ناخن را ویقلمن بتشدید وتخفیف هر دو روایت است از
تقلیم وقلم هر دو بیک معنی است وفی روایة من رای هلال ذی الحجة واراد ان یضحی فلا یاخذ
من شعره ولا من اظفاره کسیکه ببیند هلال ذی الحجه را وخواهد که تضحیه کند پس باید که نگیرد از موی خود و
از ناخنان خود رواه مسلم اگر گوئی گرفتن موی و ناخنان معقول و متصور است ولیکن گرفتن از بشره
که بمعنی پوست است که زیر موی باشد چه معنی دارد جوابش آنکه متصور است که قطع جلد خود
بسببی از اسباب یا تعیین آن کند پس نهی میکند که نباید کرد و شیخ در شرح میگوید که تصریح کرده اند
ائمه باین معنی و میگوید که شارح مطلع نگشت برین پس گفت که مراد ببشره اینجا ظفر است بقرینه
روایت اخری و گفته که حکمت در نهی از گرفتن موی و ناخن یا تشبه است بحجاج بیت الله که
محرم اند در رنگ تعریف که نزد بعضی مستحب است یا بجهة آنکه تا تضحیه از هر جزو واقع شود
ولهذا ذبح قبل حلق است در روز نحر بمنا و موید این معنی است که اگر مقصود تشبه بحجاج بودی
شامل و عام بودی تمام محظورات احرام مثل لبس مخیط و مس طیب و غیر آن و نهی برای تنزیه است
نزد جماعه و در جامع الاصول از حدیث مسلم از عمرو بن مسلم بن عمار لیثی می آرد که گفت بودیم
ما در حمام نزدیک یوم اضحی پس نوره کردند جمعی از اهل حمام و بعضی گفتند که منع میکنند علما
ازین باز چون ملاقات کردم سعید بن المسیب را ذکر کردم این را نزد وی گفت یا ابن اخی این حدیث
است که فراموش کرده اند آنرا مردم و ترک کرده اند آنرا حدیث کرده است ام سلمه
زوج نبی قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رأیتم هلال ذی الحجه [illegible] وعن ابن
عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من ایام العمل الصالح فیهن احب الی الله
من هذه الایام العشر نیست هیچ روزها که کار نیک در وی دوست [illegible] نزد خدا
تعالی ازین ده روز که دهه ذی حجه است قالوا گفتند صحابه یا رسول الله ولا الجهاد فی سبیل الله
ونه کارزار کردن در راه خدا با کافران که در غیر این ایام واقع شود قال گفت آنحضرت ولا الجهاد فی سبیل الله

حتی موی و ناخن صح

برای تحریم است نزد قومی صح

و نه کارزار کردن در راه خدا الا آنکس نیز برابر عملهای نیک نیست که درین روزها کنند اگر چه عملهای
قلیل آسان باشد الا رجل خرج بنفسه وماله فلم یرجع من ذلک بشیء مگر جهاد مردیکه
بیرون آید بنفس خود و مال خود پس باز نگشت از نفس و نه از مال خود بچیزی که اگر باین سر حد برسد آن جهاد دیگر است
و این فضل شهادت است رواه البخاری الفصل الثانی عن جابر قال ذبح النبی
صلی الله علیه وسلم یوم الذبح کبشین اقرنین املحین ذبح کرد آنحضرت روز ذبح یعنی روز
نحر دو کبش اقرن املح معنی این دو لفظ معلوم شد موجوئین کوفته شده رگهای خصیتین آنها
یعنی خصی اگر چه خصی در لغت بیرون کشیدن خصیتین است اما مراد اینجا کلی است اگر گفته شود که
نقصان است بکمی بعضی اجزا و هرگاه گوش و شاخ شکسته درست نباشد بجهة نقصان خصی چون درست باشد
جوابش آنکه خصا در حیوان نقصان است در صورت لیکن کمال است در معنی که لحم خصی اطیب
و الذ است و قیمت وی اعلا و اغلا است فلما وجههما قال پس هرگاه که روی بقبله گردانید
آن دو کبش را برای ذبح گفت انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض علی ملة
ابراهیم حنیفا بدرستی که من متوجه گردانیدم روی خود را بسوی آنکسی که شکافته و از عدم بوجود
آورده آسمانها و زمین را در حالتی که بر کیش ابراهیم مائل از باطل بحق و قربانی کردن نیز سنت ابراهیم
و کیش اوست وما انا من المشرکین ونیستم من از مشرکان که در عبادت و در ذبح کردن غیر خدا را شریک
گردانند و بنام بتان ذبح کنند ان صلاتی ونسکی بدرستی که نماز من و همه عبادات من و بالخصوص
اطلاق نسک برین عبادت مخصوص آید که قربانی کردن است ومحیای ومماتی و زندگی من و مردن
من لله رب العالمین مر خدا راست که پروردگار عالمیان جهانیان است لا شریک له نیست هیچ
انباز مر او را وبذلک امرت و بهمین یعنی بتوحید و ترک شرک امر کرده شده ام من وانا
من المسلمین و من از جمله اسلام آرندگان امر او و تسلیم کنندگان قضا و قدر اویم و گاهی میگفت وانا
اول المسلمین و من اول مسلمانانم این من چه هر پیغمبری اول مسلمانان است نسبت با امت خود
بلکه [illegible] مسلمانانم علی الاطلاق بحسب ذات و رتبه و این دعا در کتاب الصلوة در باب ما
یقول بعد التکبیر گذشته است اللهم منک خداوندا این قربانی از عطای تو و فضل تست
ولک و مر تراست و برای ثواب تو و رضای تو میکنم عن محمد وامته قبول کن از محمد
و امت وی اینجا ذکر آل نکرد زیرا که آل نیز داخل امت اند و گفت بسم الله والله اکبر ثم ذبح
پس ذبح کرد بیمین و کلمه در ذبح کافیست باقی فضیلت است رواه احمد وابو داود وابن ماجه

والدارمي وفي رواية لاحمد وابي داود والترمذي ذبح بيده آمده بر يادت لفظ بيده واين جز
وقال پس گفت آنحضرت بسم الله والله اكبر اللهم هذا عني وعمن لم يضح من امتي خداوندا
اين قرباني از من است واز كسي كه قرباني نكرده است از ميان امت من وعن حنش بحاي مهمله ونون
مفتوحتين وبشين معجمه كوفي تابعي است روايت ميكند از امير المومنين علي ودر احاديث وي
سخن است وابو داود ميگويد ثقه است قال رأيت عليا يضحي بكبشين گفت ديدم علي را
رضي الله عنه كه قرباني ميكرد بدو كبش فقلت له ما هذا پس گفتم مر اورا چيست اينكه بدو كبش
قرباني ميكني وتنها يك كبش كفايت است فقال پس گفت علي رضي الله عنه ان رسول الله بدرستي
كه پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم اوصاني ان اضحي عنه وصيت كرد مرا كه تضحيه كنم از جانب وي
فانا اضحي عنه پس من تضحيه ميكنم از جانب وي صلى الله عليه وسلم آيا چيست كه آنحضرت
فرموده بود كه يكباري از من تضحيه كن پس علي رضي الله عنه تضحيه كرد ووصيت آنحضرت را بجا آورد
يا وصيت كرده بود كه هميشه از جانب من تضحيه ميكرده باشي پس وي رضي الله عنه دايم از جانب
ايشان تضحيه ميكرد وظاهر لفظ حديث ناظر در معني است والله اعلم واز اينجا معلوم ميشود كه تضحيه
از ميت جايز است وبعضي علما جايز نميدارند تضحيه از ميت از ابن مبارك نقل ميكنند كه
گفت محبوبتر نزد من آنست كه تصدق كند به تضحيه واگر تضحيه كند خود از وي چيزي نخورد وهمه تصدق كند
رواه ابو داود وروى الترمذي نحوه وعن علي رضي الله عنه قال امرنا رسول الله صلى
الله عليه وسلم ان نستشرف العين والاذن امر كرد مارا آنحضرت كه تامل كنيم ونيك در
نگريم از اضحيه چشم را وگوش را كه در آن نقصاني نباشد كه بدان تضحيه نتوان كرد وان
لا نضحي بمقابلة وامر كرد مارا بآن كه تضحيه نكنيم بمقابله بفتح با آنكه بريده شده است از بالاي
گوش وي ولا مدابرة ونه تضحيه كنيم بمدابره نيز بفتح با آنكه بريده شده است از پايان گوش وي
ولا شرقاء بفتح شين وسكون را بروزن حمرا آنكه شكاف دارد گوش او دراز ولا خرقاء آنكه
شكاف دارد گوش وي گرد رواه الترمذي وابو داود والنسائي والدارمي وابن ماجه وانتهت روايته
ومنتهي شده است روايت ابن ماجه الى قوله والاذن تا قول وي والاذن وان لا نضحي تا آخر در حديث
نيست وعنه قال وهم از علي است رضي الله عنه كه گفت نهى رسول الله صلى الله عليه
ان نضحي باعضب القرن والاذن نهي كرد آنحضرت كه تضحيه كنيم بشكسته شده شاخ وبشكسته شده
گوش وعضب بعين مهمله وضاد معجمه مفتوحه شكسته شدن شاخ وعضباء گوسپند شاخ شكسته

والكثر استعمال

والكثر استعمال عضب در شاخ است وگاهي در گوش نيز اطلاق يابد چنانكه آمده در اين حديث
ومراد بدين قطع اذن است رواه ابن ماجه وعن البراء بن عازب ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم ماذا يتقى من الضحايا پرسيده شد آنحضرت را كه چه چيز است كه پرهيز كرده شود
از ضحايا يعني كدام است كه بآن تضحيه نتوان كرد فاشار بيده فقال اربعا پس اشارت كرد بدست
پس گفت پرهيز كنند چهار را العرجاء البين ظلعها لنگ كه پيداست لنگي او
والعوراء البين عورها ويك چشم كور كه پيداست كوري او وكل يا اكثر والمريضة البين مرضها
وبيمار كه پيداست بيماري او وچنانكه اميد صحت او نماند والعجفاء التي لا تنقي ولاغر كه مغز در
استخوان ندارد تنقي بضم تا وسكون نون وكسر قاف رواه مالك واحمد والترمذي وابو داود والنسائي
وابن ماجه والدارمي وعن ابي سعيد قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يضحي بكبش
اقرن فحيل گفت ابو سعيد خدري بود آنحضرت كه قرباني ميكرد بقچقار شاخ دار قوي هيكل
فحيل بروزن كريم اينجا باين معني واصل معني وي نر است قوي برجهنده بر ماده وگفته اند كه اولي نر
نريست كه بسيار مي جهد بر ماده ومراد اينجا قوي وبزرگ است ينظر في سواد سياه چشم ويأكل
في سواد وسياه دهان ويمشي في سواد سياه پا رواه الترمذي وابو داود والنسائي وابن ماجه
وعن مجاشع بضم ميم وبجيم وشين معجمه مكسوره من بني سليم بضم سين وفتح لام ان رسول
الله صلى الله عليه وسلم كان يقول ان الجذع يوفي مما يوفي منه الثني روايت است
از مجاشع كه صحابي است واز قبيله بني سليم است واز مهاجرين است كه بود آنحضرت
كه ميگفت كه جذع بفتح جيم وذال تمام ميكند حق را از چيزي كه تمام ميكند از آن ثني ومراد جذع از
چنانكه در اول باب گذشت واگر جذع را لفيه كنند بآنچه تمام شده مر اورا يكسال جذع از
معز نيز درست باشد چه ثني از معز يك ساله را گويند ويوفي بتشديد است از توفيه رواه ابو
داود والنسائي وابن ماجه وعن ابي هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول نعمت الاضحية الجذع من الضان ميگفت آنحضرت نيكو اضحيه است جذع از ضان
يعني جايز است بر خلاف جذع از معز رواه الترمذي وعن ابن عباس قال كنا مع رسول الله
صلى الله عليه وسلم في سفر فحضر الاضحى گفت ابن عباس بوديم ما با آنحضرت در سفري پس
حاضر شد روز عيد اضحى فاشتركنا في البقرة سبعة وفي البعير عشرة پس شريك شديم ما
در گاو هفت كس ودر شتر ده كس اشتراك ده كس در شتر عمل بعضي از علما است وجمهور برآنند كه اين منسوخ

و گاو و شتر یک حکم دارند رواه الترمذی و النسائی و ابن ماجة و قال الترمذی هذا حدیث حسن
غریب و در کفایت یک شاة از اهل بیت نیز ترمذی حدیثی روایت کرده است و حکم او نزد جمهور
نه همین است که گفته شود وعن عائشة قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما عمل ابن آدم
من عمل یوم النحر احب الی الله من اهراق الدم نکرد آدمی هیچ کاری روز نحر دوست شده تر از
ریختن خون یعنی تضحیه و اگر چه ثمن اضحیه را تصدق کند ثواب وی با ضحیه رسد اما درین روز تضحیه
افضل است از تصدق هر چند گوشت آنرا تصدق نکند اگر چه تصدق ثلث مستحب است و این
آنچنان است که آفاقی را در مکه طواف افضل است از نماز وانه لیأتی یوم القیمة بقرونها واشعارها
واظلافها و بدرستی که آن جانور خون ریخته شده می آید با شاخهای خود و موبهای خود و سمهای خود
وظلف سم شکافته را گویند چنانکه سم گاو و گوسفند و امثال آن یعنی می آید در میزان اعمال و گران
میگرداند میزان را وان الدم لیقع من الله تعالی بمکان قبل ان یقع بالارض و بدرستی که خون
هر آینه می افتد نزد خدا در مرتبه قبول پیش از آنکه افتد بر زمین فطیبوا بها نفسا پس خوشحال
گردانید بدان نفس را یا خوش شوید بدان از روی نفس و طیبوا بتشدید و تخفیف از تطییب و طیب هر دو روا
است معنی اول بر وجه اول و ثانی بر ثانی رواه الترمذی و ابن ماجة وعن ابی هریرة قال قال رسول
صلی الله علیه وسلم ما من ایام احب الی الله ان یتعبد له فیها من عشر ذی الحجة نیست هیچ
روزهای که دوست داشته تر باشد نزد خدا عبادت کردن مر خدا را در آن روزها از دهه ذی الحجه
یعنی عبادت کردن درین دهه محبوب تر است از عبادت در روزهای دیگر هر عمل که باشد خصوصا
تضحیه که فاضلتر و محبوب تر از عملهای دیگر است یعدل صیام کل یوم منها بصیام سنة برابر است
روزه هر روز در آن روزها بروزه یکسال وقیام کل لیلة منها بقیام لیلة القدر و برابر است شب زنده داشتن
و گذاردن هر شب از شبهای آن روزها بنماز شب قدر و علما را اختلاف است در افضلیت عشر ذی حجه
و عشر رمضان مختار آنست که روزهای عشر ذی حجه افضل است از جهت وجود روز عرفه و روی شبهای
عشره رمضان افضل است بسبب وجود شب قدر در آن فتدبر رواه الترمذی و ابن ماجة
و قال الترمذی اسناده ضعیف و گفته است ترمذی که اسناد این حدیث ضعیف است

الفصل الثالث

عن جندب بن عبد الله صحابی است کنیت او ابو عبد الله و گاهی
جندب بن سفیان نیز گویند نسبت بجد او را بجلی و علقی و اسلمی گویند نخست در کوفه بود پس به بصره رفت
و از آنجا نیز آمد و در فتنه ابن الزبیر بعد از چهار سال از آن از عالم رفت روایت میکنند از

حسن بصری و محمد بن سیرین و غیرهما قال شهدت الاضحی یوم النحر مع رسول الله صلی الله علیه
وسلم گفت جندب بن عبد الله حاضر شدم روز اضحی که روز نحر است با آنحضرت فلم یعد
ان صلی وفرغ من صلوته وسلم پس تجاوز نکرد و یا باز نگشت آنحضرت از نماز کردن و فارغ شدن
از آن و سلام دادن فاذا هو یری لحم اضاحی قد ذبحت قبل ان یفرغ من صلوته پس ناگاه
آنحضرت می بیند گوشت قربانیها را که بتحقیق ذبح کرده شده اند پیش از آنکه فارغ گردد از
نماز خود فقال من کان ذبح قبل ان یصلی او نصلی پس گفت آنحضرت کسی که ذبح کرده است
پیش از آنکه نماز بگذارد آنحضرت یا پیش از آنکه نماز کرده شود یا پیش از آنکه نماز بگزاریم ما شک
راوی است که یصلی بیاست مجهولا و معلوما یا نصلی بنون فلیذبح مکانها اخری پس باید که ذبح کند
بجای اضحیه دیگر را وفی روایة و در روایتی اینچنین آمده است که قال گفت جندب صلی النبی
صلی الله علیه وسلم یوم النحر ثم خطب ثم ذبح نماز گزارد آنحضرت روز نحر پس خطبه
خواند پس ذبح کرد و قال من کان ذبح قبل ان یصلی او نصلی فلیذبح مکانها اخری ومن
لم یذبح فلیذبح باسم الله کسی که ذبح نکرده است پیش از نماز پس باید که ذبح کند بنام خدا
یعنی درست است ذبح وی بکنند متفق علیه وعن نافع ان ابن عمر قال الاضحی یومان بعد
یوم الاضحی قربانیها دو روز است بعد از روز اضحی جمع اضحاة است که لغت است در اضحیه
پس تضحیه جایز است در سه روز روز عید و دو روز دیگر بعد از وی یازده و دوازده و این مذهب ماست
و مذهب مالک و احمد و نزد شافعی سه روز است بعد از روز عید در هدایه گفته است که
دلیل ما را آنچه روایت کرده شده است از عمر و علی و ابن عباس رضی الله عنهم ایشان گفته اند که ایام
نحر سه است افضل آن روز نخستین است و بی شک آنرا از حضرت شنیده و گفته اند
زیرا که رای و اجتهاد را در مقادیر دخلی نیست و اگر در اخبار تعارضی و تخالفی باشد ما اختیار اقل کردیم
از جهت احتیاط رواه مالک وقال بلغنی عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه مثله روایت کرده است
آنرا مالک و گفته است که رسیده است مرا از علی بن ابی طالب مانند آن وعن ابن عمر قال اقام
رسول الله صلی الله علیه وسلم بالمدینة عشر سنین یضحی اقامت کرد آنحضرت در مدینه
ده سال که تضحیه میکرد و ظاهر از این عبارت آنست که تضحیه در مدت ده سال بود اما ارباب سیر ذکر
کرده اند که شریعت اضحیه در سنه ثانیه است فتدبر رواه الترمذی وعن زید بن ارقم قال قال
اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت زید بن ارقم که از مشاهیر صحابه است که گفتند

اصحاب آنحضرت یا رسول الله ما هذه الاضاحی چیست این قربانیها و چیست اصل آن قال گفت آنحضرت
سنة ابیکم ابراهیم صلی الله علیه وسلم این اضاحی سنت پدر شماست که ابراهیم است
(نسخه: علیه السلام)
قالوا فما لنا فیها گفتند صحابه پس چیست ما را در آن از اجر و ثواب یا رسول الله قال بکل
شعرة حسنة گفت در مقابلهٔ هر موئی نیکی است و این در معز و بقره است که موی دارند قالوا
فالصوف گفتند پس ثواب در آنچه پشم دارد چنانکه ضأن و ابل چیست یا رسول الله قال بکل
شعرة من الصوف حسنة در مقابلهٔ موی از پشم حسنه است ازینجا معلوم میشود که شعر در صوف
نیز استعمال میکنند رواه احمد و ابن ماجة

باب العتیرة

عتر بکسر عین و عتیره بروزن
ذبیحه گوسفند قربانی جاهلیت که در ماه رجب برای بتان ذبح کردندی و در ابتدای اسلام نیز
میکردند بعد از آن منسوخ شد توربشتی گفته که بسیاری از علما عتیره را مکروه داشته اند و نفی
مشروعیت آن میکنند از جهة حدیث ابی هریره که بیاید و بعضی مباح میدارند و بوده است این
که ذبح میکردند عتیره در ماه رجب و آنها که تجویز میکنند میگویند که نهی مخصوص است بصنع جاهلیت
که برای بتان میکردند اما مسلمانان که برای خدا ذبح کنند تنگی نیست بروی کار و دلالت میکنند بر تجدید
نبشیة که روایت کرده است آنرا ابو داود و گفت مردی یا رسول الله ما عتیره میکردیم در جاهلیت
در ماه رجب اکنون چه میفرمائی ما را فرمود ذبح کنید برای خدا در هر ماه که باشد انتهی

الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لا فرع نیست فرع بفتح
فا و را و لا عتیرة و نیست عتیره قال گفت راوی و الفرع اول نتاج کان ینتجونه فرع اول
ولدی که زائیده میشد از ناقه یا غنم برای ایشان کانوا یذبحونه لطواغیتهم بودند ایشان
که ذبح میکردند آنرا برای بتان خود و العتیرة فی رجب و عتیره آنچه ذبح میکردند در رجب
متفق علیه این حدیث دلیل نفی و حرمت عتیره است

الفصل الثانی عن مخنف بکسر میم و سکون
خای معجمه و بنون و فا بن سلیم بضم سین و فتح لام صحابی است و الی گردانیده بود او را امیر المومنین
علی رضی الله عنه بر اصفهان روایت کرده است از آنحضرت در اضحیه و عتیره قال کنا وقوفا
مع رسول الله صلی الله علیه وسلم بعرفة فسمعته یقول بودیم ما وقوف کننده با آنحضرت
در روز عرفه پس شنیدم من آنحضرت را که میگوید یا ایها الناس ان علی کل اهل بیت فی کل عام اضحیة
و عتیرة ای مردمان بدرستی که بر هر اهل خانه در هر سال اضحیه و عتیره است اتدرون ما العتیرة
آیا در می یابید که چیست عتیره هی التی تسمونها الرجبیة عتیره آنست که مینامید شما آنرا رجبیه بجهة

ذبح او در ماه

ذبح او در ماه رجب رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجة و قال الترمذی هذا
حدیث غریب ضعیف الاسناد و قال ابو داود و العتیرة منسوخة و گفته است ابو داود
و عتیره منسوخ است و توربشتی در نسخ وی سخن کرده است که خطبه آنحضرت بعرفه در حجة الوداع
بود و آن پیش از فوت آنحضرت بدو سه ماه بود که ثابت کرد نهی را بعد از آن والله اعلم

الفصل الثالث عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم امرت
بیوم الاضحی عیدا جعله الله لهذه الامة گفت آنحضرت امر کرده شده ام بروز اضحی
حالی که آن عیدیست که گردانیده است آنرا خدا تعالی برای این امت قال له رجل گفت
مر آنحضرت را مردی یا رسول الله ارأیت ان لم اجد الا منیحة انثی خبر ده مرا اگر نیابم
من مگر منیحه که انثی است افاضحی بها آیا پس قربانی کنم بوی و منیحه بجای مهمله بروزن
کریمه از منح است بمعنی عطا و عرب را عادت بود که ناقه شیردار یا غنم شیردار بمحتاجان
میدادند که بشیر وی بلکه به پشم وی و ولد وی تا مدتی که احتیاج باشد منتفع شوند و بعد از قضای
حاجت باز گردانیده بدهند و از تقیید بانثی معلوم میشود که ذکر را نیز منیحه میگویند و تا
او مثل تای حامد خواهد بود که بر نر نیز اطلاق میکنند یا این قید اتفاقیست برای تاکید
آورده یعنی که انتفاع در وی بیشتر است پس گفت اگر جز منیحه نداشته باشم آیا او را هم تضحیه کنم
قال لا فرمود آنحضرت که مکن و لکن خذ من شعرک و اظفارک و لیکن بگیر از موی خود
و ناخنان خود و تقص شاربک و ببر و کوتاه میکنی بروتهای خود را و تحلق عانتک
و میستری موی زهار خود را فذلک تمام اضحیتک عند الله پس آن افعال تمام قربانی و در حکم
قربانی است در اجر و ثواب نزد خدا رواه ابو داود و النسائی

باب صلوة الخسوف

مشهور در لغت استعمال خسوف در قمر و کسوف در شمس است و در روایة حدیث بعضی بکاف
روایت کرده در هر دو و بعضی بخا در هر دو و جماعة بخا در قمر و بکاف در شمس و در احادیث که
مذکور است در باب و مخبر است از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم همه در کسوف شمس است
جز حدیث ثانی که محتمل است و شیخ در شرح خود آنرا بر خسوف قمر حمل کرده و خبر امری که در حدیث
ابن عباس واقع شده که ان الشمس و القمر آیتان من آیات الله فاذا رأیتم ذلک فاذکروا الله
و در حدیث عائشة فادعوا الله و کبروا و صلوا و تصدقوا اما فعل آنحضرت درین دو حدیث
معلوم نشده و شیخ ابن الهمام از دارقطنی از حدیث ابن عباس آورده که آنحضرت در کسوف شمس و قمر

گزارد ده رکعات در چهار سجدات بجا رجه خشب شد نیز آورده که آنحضرت میگزارد
در کسوف شمس و قمر چهار رکعات ولیکن در اسناد این هر دو حدیث مقال است والله اعلم
و بدانکه نزد ما صلوة کسوف شمس دو رکعت است بجماعت در صورت نفل در هر رکعت یک رکوع
چنانکه معتاد است در نماز بی خطبه و در خسوف قمر جماعت نیست هر یکی بشخص خود تنها میگزارد و نزد
شافعی برای هر دو بجماعت و خطبه و دو رکوع در هر رکعت بر وجه مذکور در حدیث ابن عباس
و همچنین نزد امام احمد در مشهور از مذهب وی و جایز است نزد اکثر اصحاب وی تنها
و برکوع واحد و بی خطبه و دلیل برای ما حدیث ابن عمر است که ناطق است بآنچه مذهب ماست
و حال الکشف است مر رجال را که در صف پیش ایستاده اند از زنان و صبیان که موقف ایشان
صف پسین است پس روایت ایشان راجح تر باشد کذا فی الهدایه و شیخ ابن الهمام احادیث
آورده بروایات صحیحه و حسنه که مثبت مذهب حنفیه اند و تکلم کرده بر احادیث تعدد
رکوع که در آنها اضطراب کرده اند روات آن بعضی دو رکوع روایت کرده و بعضی سه
و بعضی چهار و بعضی پنج پس واجب شد که گزارده شود بر وجهی که معهود است و موافق است مر روایات
اطلاق را مثل قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم فاذا کان ذلک فصلوا و بجهت همین اضطراب
گفته اند بعضی از مشایخ ما که سبب آن اشتباه است که بجهت کثرت از دحام اهل صفوف پسین
را افتاده و ظاهر آنست که کسوف در زمان آنحضرت جز یکبار واقع نشده و هیچکس تعدد وقوع
آن را روایت نکرده و وقوع آن متعدد در مدت ده سال بعید و خلاف عادت است ولیکن
قول صاحب هدایه که حال الکشف است مر رجال را بر تقدیری تمام است که غیر عائشه از رجال کسی موافق
وی روایت نکرده باشد والله اعلم بحقیقة الحال

الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها

قالت ان الشمس خسفت علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عائشه که آفتاب گرفت در
زمان آنحضرت یعنی بعد از هجرت در مدینه فبعث منادیا پس برانگیخت ندا کننده و آواز دهنده
را که فریاد کرد الصلوة جامعة پس جمع شدند مردم فتقدم پس پیش رفت آنحضرت برای امامت
فصلی اربع رکعات فی رکعتین پس گزارد آنحضرت چهار رکوع در دو رکعت در هر رکعت دو رکوع
چنانکه صورت آن بیاید بر خلاف معهود که در هر رکعت یک رکوع میباشد واربع سجدات
چنانکه معهود است قالت عائشة ما رکعت رکوعا قط ولا سجدت سجودا قط کان اطول
منه گفت عائشه رکوع نکرده ام من هیچ رکوعی را هرگز و سجده نکرده ام هیچ سجودی هرگز که دراز تر

باشد از این رکوع و سجود که در نماز کسوف کردم که این از همه دراز تر بود متفق علیه وعنها قالت
جهر النبی صلی الله علیه وسلم فی صلوة الخسوف بقرائته گفت عائشه بلند خواند آنحضرت
در نماز خسوف قرائت خود را یعنی خسوف قمر کذا قال الشیخ فی شرحه و گویا که ثابت شده
روایت او والاستعمال خسوف در شمس نیز آمده است چنانکه معلوم شده والله اعلم متفق علیه
وعن عبدالله بن عباس قال انخسفت الشمس علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم والناس معه
گفت ابن عباس گرفت آفتاب در زمان آنحضرت و در روایت بخاری انکسفت و در مسلم خسفت
پس نماز گزارد آنحضرت و نماز گزاردند مردم با وی یعنی آنحضرت امامت کرد و ایشان
اقتدا کردند بوی فقام قیاما طویلا نحوا من قراءة سورة البقرة پس قیام کرد آنحضرت
قیام دراز نزدیک به قرائت سوره بقره یعنی بمقدار از زمان که در وی سوره بقره بخوانند و از اینجا
معلوم نمیشود که سوره بقره خوانده باشند والله اعلم ثم رکع رکوعا طویلا پستر رکوع کرد
رکوعی دراز و در بعضی روایات آمده که مانندی از قیام ثم رفع پستر برداشت سر از رکوع
فقام قیاما طویلا وهو دون القیام الاول پس ایستاد ایستادنی دراز و این ایستادن فرود قیام
اول بود و دون بمعنی قریب نیز می آید از این حدیث معلوم نشد که در قیام دوم قرائت کرد یا تسبیح
خواند ظاهر ثانی است والله اعلم ثم رکع رکوعا طویلا بعد از آن باز رکوع کرد دوم بار
رکوعی دراز وهو دون الرکوع الاول و این رکوع دوم فرود یا قریب رکوع نخستین بود ثم رفع
رأسه پستر برداشت سر از رکوع دوم ثم سجد پستر سجده کرد یعنی دو سجده چنانکه معهود
در سجده و جلسه اینجا بیان طول نکرد ثم قام قیاما طویلا وهو دون القیام الاول پستر قیام کرد
قیام طویل برای رکعت دوم و این قیام فرود یا قریب قیام اول بود که در رکعت اولی کرده بود
ثم رکع رکوعا طویلا وهو دون الرکوع الاول پستر رکوع کرد در رکعت دوم رکوعی دراز و این رکوع
دون رکوع اول بود که در رکعت اولی کرده بود ثم رفع فقام قیاما طویلا وهو دون القیام الاول
پستر ایستاد ایستادنی دراز و این ایستادن دون ایستادنی بود که درین رکعت ثانیه کرده بود ثم رکع رکوعا
طویلا وهو دون الرکوع الاول پستر رکوع کرد رکوعی طویل و این دون رکوع اول بود که درین رکعت کرده بود
ثم رفع ثم سجد پستر برداشت سر پس دو سجده کرد ثم انصرف پستر برگشت از نماز یعنی بعد از
تشهد و تسلیم و ذکر نکرد این را از جهت ظهور وقد تجلت الشمس و حال آنکه تحقیق آشکار او روشن شده آفتاب
فقال ان الشمس والقمر آیتان من آیات الله پس گفت آنحضرت که آفتاب و ماهتاب دو نشانند از نشانهای

فصلی رسول الله صلی الله علیه وسلم
صح

که دلالت میکنند بوجود خدا و خسوف و کسوف خود بر کمال قدرت و سلطنت باریتعالی و موجب
عبرت اند مر اهل دانش را که در یک ساعت با آن نورانیت و ابهت مظلم و مکسوف شدند همچنین
قدرت وی تعالی و العیاذ بالله که نور علم و ایمان از آدمیان کسف کند و تاریک گرداند لا ینخسفان
لموت احد و لا لحیوته نمیگیرند از جهة حیات کسی و نه از جهة ممات کسی این دفع است مر اعتقاد اهل جاهلیت
را که خسوف و کسوف بسبب حادثی عظیم مانند موت شخصی بزرگ و ضرری عام باشد و در آن روز ممات
ابراهیم پسر رسول الله صلی الله علیه و سلم نیز اتفاق افتاده و میگفتند مردم که مگر بجهة آن باشد
و ازینجا معلوم شد که اهل جاهلیت در موت عظیم و ضرر عام بود پس ذکر حیات با وی بجهة
استتباع و استطراد موت باشد و الله اعلم فاذا رأیتم ذلک فاذکروا الله پس چون ببینند
شما خسوف را پس ذکر کنید خدا را قالوا گفتند اصحاب یا رسول الله رأیناک تناولت
شیئا فی مقامک هذا دیدیم ترا که گرفتی تو چیزی را یا قصد گرفتن کردی در جای ایستادن تو که اینست
در اینجا که نماز میگزاردی یا در اینجا که پند و نصیحت میکردی ما را زیرا که آنحضرت بعد از نماز خطبه نیز خواند
چنانکه در احادیث آمده است ثم رأیناک تکعکعت پستر دیدیم ترا که باز ایستادی و پس آمدی
فقال انی رأیت الجنة فتناولت منها عنقودا پس گفت آنحضرت بدرستی که من دیدم بهشت را
پس گرفتم از بهشت خوشه را در صراح گفته عنقود خوشه انگور و ظاهر آنست که مراد آنست که قصد
گرفتن آن کردم بقرینه قول وی صلی الله علیه و سلم و لو اخذته لاکلتم منه ما بقیت الدنیا و اگر میگرفتم
هر آینه میخوردید شما از وی تا مدت بقای دنیا یا مراد آنست که گرفتم برای خود و اگر میگرفتم
برای شما و میدادم شما را میخوردید شما از آن همیشه باینطور که هر دانه که از آن میخوردید دانه دیگر
بجای آن پیدا میشد چنانکه خاصیت میوهای بهشت است مانند زیادت طعام و تمر و روغن بمعجزه
آنحضرت صلی الله علیه و سلم و رأیت النار فلم ار کالیوم منظرا قط افظع و دیدم آتش را پس
ندیدم هیچ منظری که امروز دیدم هرگز شنیع تر و رسواتر و رأیت اکثر اهلها النساء و دیدم
بیشترین اهل آتش زنان را فقالوا بم پس گفتند صحابه بسبب چه زنان بیشترین اهل آتش اند یا رسول الله
قال بکفرهن گفت آنحضرت بسبب کفر ایشان قیل یکفرن بالله گفته شد آیا بسبب آنکه کفر میورزند بخدا
قال گفت یکفرن العشیر کفران نعمت میکنند زوج را و یکفرن الاحسان و کفران میکنند نیکی
از هر که باشد لو احسنت الی احدهن الدهر اگر نیکی کنی تو بسوی یکی از زنان تمام روزگار ثم رأت
منک شیئا پس ببیند یکی از ایشان از تو اندک چیزی را از بدی قالت ما رأیت منک خیرا قط

منظر بر اسم ص

کفر ایشان ص

هیچگونه ندیدم از تو هیچ نیکی هرگز متفق علیه و نحوه مانند نحو حدیث ابن عباس روایت است
از عائشه مانند همین حدیث ابن عباس و قالت و گفته است عائشه ثم سجد پس سجده کرد آنحضرت
و زیاده کرده است عائشه بر آن این عبارت را که فاطال السجود پس دراز کرد سجود را و نیز زیاده
کرده است خطبه و دعا و تکبیر و صلوة و تصدق و زیادات دیگر را که بیاید ثم انصرف
و قد انجلت الشمس پس برگشت آنحضرت از نماز و حال آنکه بتحقیق آشکارا شد آفتاب فخطب الناس
پس خطبه خواند آنحضرت مردم را فحمد الله و اثنی علیه پس ستایش گفت خدا را و ستایش کرد بروی
ثم قال پستر گفت ان الشمس و القمر آیتان من آیات الله لا ینخسفان لموت احد و لا لحیوته
فاذا رأیتم ذلک فادعوا الله و کبروا پس چون ببینید آن را دعا کنید خدا را و بزرگی یاد کنید
و صلوا و تصدقوا و نماز بگزارید و تصدق کنید ثم قال پستر گفت یا امة محمد و الله ما من احد
اغیر من الله ان یزنی عبده او تزنی امته ای امت محمد بخدا سوگند که نیست هیچ یکی
غیرت ناکتر از خدا درین که زنا کند غلام وی یا زنا کند داه وی معنی غیرت کراهت شخص است
از آنکه غیر وی را در چیزی که حق اوست و مراد بغیرت خدا مخالفت امر و نهی وی و غیرت وی
تعالی در همه معاصی است و ذکر زنا بطریق تمثیل است و تخصیص ذکر وی بجهة زیادت قبح است
در وی یا امة محمد و الله لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلا و لبکیتم کثیرا ای امت محمد
بخدا سوگند اگر میدانستید شما آنچه میدانم من از احوال آخرت و اهوال قیامت و صفات
جلالیه حق و احکام قهریه وی تعالی و تقدس هر آینه کم میخندیدید و بسیار میگریستید
متفق علیه و عن ابی موسی قال خسفت الشمس فقام النبی صلی الله علیه و سلم فزعا
گفت ابو موسی اشعری گرفت آفتاب پس برخاست آنحضرت ترسان یخشی ان تکون
الساعة در حالتی که میترسید از پیدا شدن قیامت یعنی چنان ترسید که گویا قیامت برپا خواهد شد
و این از تخیل راوی است و تمثیل است و الا آنحضرت عالم است بآنکه تا وی در میان مردم است
قیامت قایم شدنی نیست و هنوز آن مواعید که حق سبحانه و تعالی و تقدس با وی کرده تمام نشده
فاتی المسجد پس آمد آنحضرت در مسجد فصلی باطول قیام و رکوع و سجود ما رأیته قط یفعله
پس نماز گزارد بدرازترین قیام و رکوع و سجود که ندیدم من آنحضرت را هرگز که میکرد آن را و قال
هذه الآیات التی یرسل الله لا تکون لموت احد و لا لحیوته و لکن یخوف الله بها عباده
و گفت این نشانها که میفرستد الله تعالی نمیباشد از جهة موت هیچکی و نه از جهة حیات وی

لیکن متنبه سازد خدا تعالی بدان بندگان خود را بقدرت بر تغیر حالت و سلب نعمت و حلول نقمت و بلیت
انتقام الله چنانکه سابقا تقریر کردیم فاذا رأیتم شیئا من ذلک فافزعوا الی ذکره و دعائه و استغفاره
پس چون ببینید شما چیزی از آن پس بترسید از خدا و پناه جوئید بسوی ذکر وی و دعاء و استغفار وی وفی الصراح
فزع بالکسر یکی ترس و پناه جستن متفق علیه وعن جابر قال انکسفت الشمس فی عهد رسول الله صلی الله
علیه وسلم یوم مات ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت جابر که گرفت آفتاب در
زمان آنحضرت روز موت ابراهیم پسر وی صلی الله علیه وسلم که از ماریه قبطیه بود که در مدینه سنه ثمان
تولد شده و در سنه عشر در مدت رضاع از عالم رفت و مردم میگفتند که گرفتن آفتاب بسبب موت اوست
فصلی بالناس ست رکعات پس گزارد با مردم شش رکوع یعنی در هر رکعت سه رکوع باربع سجدات
بچهار رکعت دو سجده چنانکه معهود است رواه مسلم و در روایات آمده است که موت ابراهیم
روز عاشورا یا دهم ربیع الاول بود و درین رد است مر قول منجمین را که میگویند گرفتن آفتاب نمیباشد
مگر در سه روز آخر ماه نعم عادت چنین است و این برخلاف عادت بود و اگر گویند در غیر این
روز محال است این سخن باطل است ان الله علی کل شیء قدیر وعن ابن عباس قال صلی رسول الله
صلی الله علیه وسلم حین کسفت الشمس ثمان رکعات گزارد آنحضرت هنگام گرفتن آفتاب
هشت رکوع یعنی در هر رکعت چهار رکوع فی اربع سجدات در چهار سجده وعن علی رضی الله عنه
مثل ذلک و از امیر المومنین علی نیز مانند این مرویست که ایشان نیز روایت کرده اند که آنحضرت
اینچنین گزارده یا از ایشان نیز آمده که اینچنین گزارند رواه مسلم وعن عبد الرحمن بن سمرة
از اولاد عبد شمس بن عبد مناف است و کنیت او ابو سعید عبشمی است نسبت بعبد شمس بن
عبد مناف و نام اصل او عبد الکعبه بود آنحضرت عبد الرحمن نام کرد اسلام آورده در روز فتح و بود
از طلقا و فتح کرد سجستان و کابل را برای عثمان رضی الله عنه قال کنت ارتمی باسهم لی بالمدینة
فی حیوة رسول الله گفت بودم من که تیر اندازی میکردم به تیرهای که بود مرا بمدینه در حیات
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذ کسفت الشمس ناگاه گرفت آفتاب فنبذتها پس انداختم
تیرها را از دست فقلت والله لانظرن الی ما حدث لرسول الله پس گفتم بخدا سوگند
هر آینه نظر کنم و ببینم حالی که نو پیدا شد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فی کسوف الشمس در گرفتن
آفتاب یعنی ببینم که آنحضرت چه حال دارد و چگونه است درین وقت قال گفت عبد الرحمن بن
سمره فاتیته وهو قائم فی الصلوة پس آمدم آنحضرت را و حال آنکه وی ایستاده ا

سجده در هر رص

در نماز

در نماز رافع یدیه برداشته هر دو دست خود را فجعل یسبح و یهلل و یکبر و یحمد و یدعو
پس شروع کرد در تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید و دعا حتی حسر عنها تا آنکه دور کرده شد و برداشته شد
از آفتاب کسوف فلما حسر عنها پس هنگامی که دور کرده شد از آفتاب کسوف قرأ سورتین
خواند آنحضرت دو سوره را وصلی رکعتین و گزارد دو رکعت و تمام کرد آنرا صورتش چنانکه
طیبی ذکر کرده است آنست که در آمد آنحضرت در صلوة و ایستاد در قیام اول و تطویل کرد در تسبیح
و تهلیل و تکبیر و تحمید و دعا تا آنکه رفت خسوف بعد از آن خواند قرآن و رکوع و سجود کرد و
بایستاد در رکعت ثانیه و خواند در وی قرآن و رکوع و سجود کرد و تشهد خواند و سلام داد رواه مسلم
فی صحیحه عن عبد الرحمن بن سمرة وکذا فی شرح السنة عنه وفی نسخ المصابیح عن جابر بن سمرة
اگرچه صاحب مصابیح ذکر صحابی عادت ندارد اما اینجا ذکر جابر بن سمره کرده است و مولف از
عبد الرحمن بن سمره آورده و تائید کرده آنرا بروایت مسلم و شرح السنه که آن نیز از صاحب مصابیح است
و هم از جهة تاکید و تائید خود رواه مسلم فی صحیحه گفت و اگر نه ذکر فی صحیحه حاجت نیست کما لا یخفی
وعن اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهما قالت لقد امر النبی صلی الله علیه وسلم بالعتاقة
فی کسوف الشمس بتحقیق امر کرد آنحضرت بآزاد کردن بنده در گرفتن آفتاب و عتاقة بفتح عین بمعنی
اعتاق رواه البخاری

الفصل الثانی

عن سمرة بن جندب قال صلی بنا رسول الله
صلی الله علیه وسلم فی کسوف لا نسمع له صوتا گفت سمرة بن جندب نماز گزارد با ما آنحضرت
در گرفتن آفتاب در حالی که نمی‌شنویم ما مر آنحضرت را آواز یعنی قرآءت پست خواند و شیخ
در شرح خود گفته که مذهب شافعیه اخفای قرآءت است در صلوة کسوف شمس از جهة بودن وی نهاریه
انتهی و از جهة حمل کرد شیخ در حدیث عائشه که دوم حدیث باب است خسوف را بر گرفتن قمر که گفت جهر
کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم در صلوة خسوف قرآءت را و همین است قول ابی حنیفه و نزد صاحبین
جهر است و بروایتی قول محمد مثل قول ابی حنیفه است زیرا که آنرا بر هیئت نوافل میگزارند چنانکه
گذشت رواه الترمذی وابو داود والنسائی وابن ماجة وعن عکرمة قال قیل لابن عباس ماتت
فلانة بعض ازواج النبی صلی الله علیه وسلم عکرمه که مولی ابن عباس است و یکی از فقهای مکه
و تابعین است شمنی گفته که ندیدم هیچکس که اعلم بود بکتاب الله از عکرمه اصل او از بربر است گفته که
گفته شد مر ابن عباس را که مرد فلان زن که بعضی از ازواج مطهره آنحضرت است و مراد بآن فلانه
صفیه است رضی الله تعالی عنها فخر ساجدا پس بر روی افتاد ابن عباس سجده کنان فقیل له

یسجد فی بیته الساعة پس گفته شد مر ابن عباس را آیا سجده میکنی درین ساعت یعنی با وجود ممنوع بودن سجده
سجده وی موجب ممنوع است کذا فی شرح الشیخ و تواند که وقت کراهت نماز باشد و قیاس کرده باشد
سجده را بر نماز و تواند که مراد بسجده نماز باشد چنانکه بعضی علما در سجده شکر بدان تاویل کرده اند فافهم
فقال پس گفت ابن عباس قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا رأیتم آیة فاسجدوا
وقتی که به بینید شما نشانی از نشانهای نزول بلایا و محن که میترساند خدای تعالی بندگان را بدان پس سجده
کنید از برای تضرع و استغفار و استظهار و ای آیة اعظم من ذهاب ازواج النبی و کدام آیت
بزرگتر و شدیدتر و ترساننده تر از رفتن ازواج پیغمبر صلی الله علیه و سلم از عالم زیرا که ایشان از اهل فضل
صحبت با فضلی خاص و جهت و اختلاط و ارتباط که مجلس زنان اصحاب را بدان نیست پس رفتن ایشان از دنیا
برکت و خیر کثیر باشد با آنکه رفتن ایشان رفتن علمی است که منفرد بودند ایشان بدان از علم باحوال درونی آنحضرت
صلی الله علیه و سلم رواه ابو داود و الترمذی الفصل الثالث عن ابی بن کعب قال
انکسفت الشمس علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم فصلی بهم فقرأ بسورة من الطول
گرفت آفتاب در زمان آنحضرت پس نماز گزارد با صحابه پس خواند سوره را از سورهای دراز طول بضم طا
و فتح واو مخففه جمع طولی بر وزن طوبی مونث اطول کذا فی القاموس و در بعضی نسخ بکسر طا نوشته و وجه
آن ظاهر نیست و رکع خمس رکعات و رکوع کرد پنج رکوع درین رکعت و سجد سجدتین و سجده کرد دو سجده
چنانچه معهود است ثم قام الی الثانیة پس بر ایستاد بسوی ثانیه فقرأ بسورة من الطول پس خواند
سوره از سورهای دراز ثم رکع خمس رکعات پس رکوع کرد پنج رکوع درین رکعت نیز و سجد سجدتین
و سجده کرد دو سجده ثم جلس کما هو مستقبل القبلة یدعو پس نشسته ماند بعد از نماز چنانکه بود
مستقبل قبله در حالی که دعا میکند حتی انجلی کسوفها تا آنکه آشکارا شد و روشن شد و زایل گشت
گرفتن آفتاب رواه ابو داود و عن النعمان بن بشیر قال کسفت الشمس علی عهد رسول الله صلی الله علیه
و سلم فجعل یصلی رکعتین رکعتین پس شروع کرد در گزاردن نماز دو دو رکعت احتمال دارد که دو رکعت
گزارد چون منجلی نشد آفتاب دو رکعت دیگر گزارد و یسأل عنها و سوال میکند از آفتاب و کسوف
وی از مردم یا دعا و سوال میکند از پروردگار تعالی حتی انجلت الشمس تا آنکه روشن شد آفتاب
رواه ابو داود و فی روایة النسائی ان النبی صلی الله علیه و سلم صلی حین انکسفت الشمس
مثل صلوتنا یرکع و یسجد آنحضرت گزارد هنگامی که گرفت آفتاب مانند نماز ما که رکوع و سجود
میکند یعنی بی تکرار رکوع و این حدیث دلیل حنفیه است و امثال این حدیث بسیار است که شیخ ابن الهمام

ذکر کرده

ذکر کرده است و فی اخری ان النبی صلی الله علیه و سلم خرج یوما مستعجلا الی المسجد
و قد انکسفت الشمس و مر نسائی را در روایتی دیگر است که آنحضرت بیرون آمد یعنی از خانه
شتابان بسوی مسجد و حال آنکه بتحقیق گرفته بود آفتاب فصلی حتی انجلت پس گزارد نماز تا آنکه
بگشاده و روشن شد آفتاب در حدیث مطلق صلوة واقع شده بی خصوصیات دیگر از طول
رکوع و تکرار آن ثم قال ان اهل الجاهلیة کانوا یقولون ان الشمس و القمر لا ینخسفان الا
لموت عظیم من عظماء اهل الارض پس گفت آنحضرت بودند اهل جاهلیت که میگفتند که آفتاب
و ماه نمیگیرند الا بسبب مردن بزرگی از بزرگان زمین و ان الشمس و القمر لا ینخسفان لموت احد
و لا لحیوته و اینچنین نیست که اهل جاهلیت میگویند و لکنهما خلیقتان من خلقه بلکه آفتاب و ماه دو
مخلوق اند از جمله مخلوقات خدای تعالی یحدث الله فی خلقه ما یشاء نو پدید می آرد خدای تعالی در مخلوقات
خود هر چه میخواهد فایهما انخسف فصلوا پس هر کدام از آفتاب و ماه که بگیرد پس نماز گزارید حتی
ینجلی او یحدث الله امرا تا آنکه روشن گردد هر کدام یا نو پدید آرد خدای تعالی امری یعنی غدا آید
با قیامت را باب فی سجود الشکر و هذا الباب خال عن الفصل الاول و الثالث اختلاف
کرده اند علما در سجده تنها بیرون نماز که آیا جایز و مسنون و موجب تقرب بدرگاه الهی هست یا نه
بعضی گفته که آن بدعت است و حرام و در شرح آنرا اصلی نیست و برین بنا میکنند حرمت
سجدتین بعد الوتر را و نزد بعضی جایز و مشروع با کراهیت و تفصیل کلام آنست که سجده خارج صلوة
چند قسم است یکی سجده سهو و آن در حکم صلوة است دوم سجده تلاوة و درینجا خلافی نیست
سیوم سجده مناجات بعد از نماز و ظاهر کلام اکثر علما آنست که مکروه است چهارم سجده شکر است
بر حصول نعمت و دفع بلیت و درینجا اختلاف است نزد امام شافعی و نزد امام احمد سنت است
و قول محمد نیز همین است و ورود احادیث و آثار درین بسیار است و نزد ابی حنیفه و مالک مکروه است
و ایشان میگویند که نعم الهی تعالی لا یعد و لا یحصی است بنده عاجز است از ادای شکر آن پس
تکلیف بدان اگرچه بطریق سنت و استحباب باشد مودی بتکلیف ما لا یطاق است و لیکن آنها
که قایل اند میگویند که مراد نعمتهای متجدده حادثه اند که احیانا واقع میشوند نه دایمه ثابته مثل
وجود و توابع و لوازم آن و از آنحضرت مروی است که نزد وصول خبر قتل ابو جهل سجده کرد و ابو بکر
صدیق رضی الله عنه بقتل مسیلمه کذاب و علی مرتضی کرم الله وجهه بقتل ذی الثدیه خارجی
و کعب بن مالک ببشارت قبول توبه او از تخلف غزوه تبوک و قصه وی از احسن قصص در شرح

سفر السعادة ... از ذکر گذشتیم و اینجا قسمی دیگر ... از سجده که آنرا سجده تحیت گویند خصوصی
آن در بعضی روایات فقهیه آمده است والله اعلم **الفصل الثانی** **عن** ابی بکرة قال
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جاءه امر سرور ... گفت ابو بکره بتا در آخر که صحابی مشهور
و احوال وی و وجه تسمیه وی باین اسم در مواضع نوشته شده است بود آنحضرت چون می آمد او را امری
از امور که موجب سرور و شادی است او یُسَرُّ بِهِ تنک راویست که بجای سرور یسره بلفظ
مجهول گفت یعنی امری که خوشحال و شاد کرد انیده میشد آنحضرت بآن امر خَرَّ ساجدًا شاکرًا
لله تعالی بر روی می افتاد سجده کنان بجهت شکر کردن مر خدایتعالی را عز وجل رواه ابو داود
والترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب **وعن** ابی جعفر ان النبی صلی الله علیه وسلم رأی
رجلا من النغاشین آنحضرت دید مردی را از نغاشیان فخر ساجدا پس بر روی افتاد سجده کنان
و نغاش و نغاشی بضم نون و تخفیف غین معجمه مرد بغایت کوتاه قامت ضعیف حرکت و ناقص خلقت
پس اگر بی یاست یا و نون جمع است در آخر وی و اگر بیاست یا محذوف شده و در بعضی نسخ نغاشین
بتشدید غین معجمه و تشدید یای اولی نوشته و آنچه از قاموس مفهوم میشود تخفیف غین بیا و
یاست و از سنت است که چون مبتلا را ببیند از خدا عافیت خواهد و گوید الحمد لله الذی عافانی
مما ابتلاک لیکن اگر مبتلا ببلای ظاهر را ببیند که نقص در خلقت ... زشت روی آهسته بگوید چنانکه نشنود تا
ایذا نکشد و شکسته دل نگردد و اگر فاسقی را ببیند آشکارا گوید تا بشنود و توبه کند و باز آید رواه
الدارقطنی مرسلا وفی شرح السنة بلفظ المصابیح و در شرح السنة بلفظ مصابیح است یعنی بحدیث
بلفظی که در مصابیح مذکور است روایت کرده است و مغایرتی بلفظی که مذکور شد ندارد **وعن**
سعد بن ابی وقاص قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم من مکة نرید المدینة گفت سعد بن ابی
وقاص که از عشره مبشره است بیرون آمدیم ما با آنحضرت از مکه در حالیکه میخواستیم مدینه را و میرویم
آن فلما کنا قریبا من عزوزاء نزل ثم رفع یدیه فدعا الله ساعة پس هرگاه که بودیم نزدیک
بعزوزاء بفتح عین مهمله و سکون زای اولی و فتح واو و زای ثانیه ممدوده یا مقصوره نام موضعی است میان
مکه و مدینه فرود آمد آنحضرت یعنی از ناقه بعد بر داشت هر دو دست خود را پس دعا کرد خدا را ساعتی
ثم خر ساجدا فمکث طویلا بعد بر روی در افتاد سجده کنان پس درنگ کرد در سجده دراز ثم قام
بعد برخاست فرفع یدیه ساعة پس برداشت هر دو دست خود را ساعتی ثم خر ساجدا پس بر روی
افتاد سجده کنان فمکث طویلا ثم قام فرفع یدیه ساعة ثم خر ساجدا سه بار سجده کرد و درخ

النغاشین نسخه

و بر ... و پنجم ... باشند که این جمعه ... بر سیدن
ایشان قال گفت انی سألت ربی فشفعت لامتی بدرستی که من سوال کردم پروردگار خود را
فاعطانی ثلث امتی پس داد مرا سه یک امت مرا و بخشید ایشان را بمن فخررت ساجدا لربی
شکرا پس بر روی افتادم سجده کننده مر پروردگار خود را بجهت شکر گزاری این نعمت ثم
رفعت رأسی فسألت ربی لامتی فاعطانی ثلث امتی بعد برداشتم سر خود را پس سوال کردم
پروردگار خود را از برای آمرزیدن امت من پس داد مرا سه یک دیگر از امت من فخررت
ساجدا لربی شکرا ثم رفعت رأسی فسألت ربی لامتی فاعطانی الثلث الآخر
بعد برداشتم سر خود را پس سوال کردم پروردگار خود را از برای آمرزیدن امت من پس داد
یک دیگر را یا ثلث آخر الآخر بفتح خا و کسر آن هر دو خوانده اند فخررت ساجدا لربی شکرا
این بود هر سه بار دست بدعا برداشتن و بسجده رفتن **نظم** چه غم دیوار امت را که باشد
چون تو پشتیبان چه باک از موج بحر آنرا که باشد نوح کشتیبان **ف** اینجا اشکال می آرند که چندین
آیات و احادیث در وعید بکبایر وارد شده است که فردا عاصیان را عذابی خواهد بود و بوقوع
خواهد آمد و جواب میگویند که مراد باین دعا و شفاعت و اعطا امن از خسف و مسخ و مانند آنست
از عذابهای دنیا که بر امتان دیگر واقع شده نه عذاب آخرت و بعضی گفته اند که مراد امن از خلود عذاب
است و وصول اثر شفاعت آنحضرت بایشان و خروج از نار رواه احمد و ابو داود **ف**

باب صلوة الاستسقاء استسقا در لغت آب خواستن و در شرع نماز یا دعا و سوال
باران نزد قحط سال با کیفیت مخصوصه و نزد اکثر ائمه صلوة در استسقا سنت است و نزد امام ابو حنیفه
استسقا دعا و استغفار و سوال و تضرع از جناب کریم رزاق و باب استغفار بحکم نص قرآن سبب
ادرار امطار است و ایشان میگویند که آنچه واقع شده است از وجوه استسقا در اکثر احادیث
صلوة در آن مذکور نیست مگر در وجه واحد و آن نیز بجمیع خصوصیاتش بصحت نرسیده است و آنچه
مذکور است همین دعا است و بتحقیق بصحت رسید که امیر المومنین عمر رضی الله عنه
استسقا کرده و اقتصار نمود بر دعا و استغفار و نگزارد نماز و اگر نماز مسنون بودی ترک نکردی
و عدم علم بآن با عموم بلوی و قرب عهد بزمان نبوت بعید است در غایت بعد و ترک وی با وجود
علم بدان ابعد است با وجود آنکه این در حضور صحابه بود و تنبیه ناکردن ایشان بر آن نیز گنجایش ندارد
و گفته اند مراد بقول امام ابو حنیفه لا صلوة فی الاستسقاء آنست که جماعت و خطبه و خصوصیات

ودرخواستم آمرزیدن امت خود را

عمر رضی الله عنه

دیگر در روی سنت نیست و شرط اند و اگر کسی از ان یکی نیند تا و تضرع و سوال نماید و استغفار کنند نیز
و احادیث مرویه در باب استسقا خالی از اضطراب نیست و بسیاری از طرق که خصوصیات و کیفیات
در آن مذکور است خالی از ضعف نیست پس امام ابو حنیفه خلاصه و مقصود اصلی آن اخذ کرده
بالمتیقن و ابو یوسف و محمد نیز موافق ائمه دیگر اند درین باب و بعضی گویند که محمد با ابی حنیفه است و فتوی الان
نزد حنفیه بر مذهب صاحبیه است از جهة ثبوت فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم و عدم دلیل بر اختصاص
آن با آنحضرت و الله اعلم **الفصل الاول** عن عبد الله بن زید قال خرج رسول الله صلی
الله علیه و سلم بالناس یستسقی روایت است از عبد الله بن زید انصاری که از مشاهیر صحابه است
و وی و مادر و پدر او هر دو از صحابی اند گفت بیرون آمد آنحضرت با مردم بسوی مصلی در حالیکه قصد استسقا
دارد فصلی بهم رکعتین جهر فیهما بالقراءة پس گزارد با ایشان دو رکعت جهر کرد در آن دو رکعت بقراءة
و استقبل القبلة یدعو و روی آورد بقبله در حالیکه دعا میکند و رفع یدیه و برداشت هر دو دست خود را
بمبالغه چنانکه در حدیث آینده بیاید و حول رداءه حین استقبل القبلة و گردانید ردای خود را
پوشیده بود هنگام استقبال قبله تا آنکه بگردانید طرف راست او بر جانب چپ و طرف چپ بر جانب راست
و گردانید ظاهر او را باطن و باطن او را ظاهر و کیفیت آن آنست که بگیرد بدست راست خود گوشهٔ پایان ردا
از جانب چپ و بدست چپ گوشهٔ پایان را از جانب راست و بگرداند هر دو دست خود را بر پشت خود تا آنکه
باشد طرفی که گرفته شده است بدست راست بر کتف اعلا از جانب یمین و باشد طرفی که گرفته شده بدست
چپ بر کتف اعلا از جانب یسار و گفته اند که این تحویل و تقلیب از برای تفاؤل و تبدل حال امساک بامطار
و تنگی بفراخی اوست و بعضی گفته اند که این امتثال امر پروردگار است که امر کرد آنحضرت را که
بکند تا متبدل گردد حال یا آنحضرت باجتهاد خود بقصد تبدل حال نه مجرد تفاؤل زیرا که تفاؤل بقصد و اختیار
نمیباشد بلکه چیزی بدید میشود در خارج نه باین قصد پس تفاؤل گرفته میشود بدان و ظاهر آنست که مراد قایل
بتفاؤل اینجا این معنی است که آنحضرت این فعل کرد تا دلالت کند بر ظاهر بر تغیر حال و علامت باشد
بر آن با آنکه بودن تفاؤل البته بی اختیار غیر مسلم است و الله اعلم. متفق علیه. و عن انس قال کان
النبی صلی الله علیه و سلم لا یرفع یدیه فی شیء من دعائه الا فی الاستسقاء. گفت انس نبود آنحضرت
که برمیداشت هر دو دست خود را در هیچ چیزی از دعای خود مگر در استسقا یعنی برداشتن بلیغ بالا تر از
مقابل سینه و روی فانه یرفع حتی یری بیاض ابطیه پس بدرستی که برمیداشت یعنی در استسقا
تا آنکه دیده میشد سفیدی هر دو بغل آنحضرت یا بجهة آنکه در آنحال جامه بر بدن شریف نمیبود یا ردای

نیز تا آن موضع یا مراد از وی شیء موضع ... ابطیه است اگر چه ابطی ... بفتح و الف ...
همزه و سکون با و کسر با نیز آمده باطن دوشها و گفته اند که واقعه هر چند صعب و مطلب قوی تر برداشتن
دستها بلند تر و بالا تر. متفق علیه. و عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم استسقی فاشار
بظهر کفیه الی السماء و هم از انس است که آنحضرت استسقا کرد پس اشارت کرد به پشت هر دو کف
خود بسوی آسمان بر عکس آنچه متعارف است در دعا که باطن کف دستها بسوی آسمان کنند و گفته اند
چون دعا برای طلب و سوال چیزی از جنس نعما بود مستحب است که گردانیده شود بطن کفهای دست بجانب
آسمان و هر گاه که برای دفع و منع فتنه و بلا باشد پشتهای دست بجانب آسمان کنند از برای اطفای
نایرهٔ فتنه و بلا و پست کردن قوت حادثه و غلبهٔ آن و طیبی گفته که این نیز برای تفاؤل است بتقلب
و تبدل حال مثل صنع وی در تحویل ردا و اشارت است بمطلوب که بطون سحاب بجانب زمین گردد و بریزد
آنچه در وست از امطار و الله اعلم. و عن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلی الله
علیه و سلم کان اذا رای المطر قال گفت عائشه بود آنحضرت چون میدید باران را یعنی بعد از استسقا
میگفت اللهم صیبا نافعا خداوندا بفرست باران ریزان بسیار سودمند و صیب بفتح صاد و تشدید
یای تحتانیه و بعضی صبا بموحده مشدده روایت کرده اند بمعنی ریختن. رواه البخاری. و عن انس قال
اصابنا و نحن مع رسول الله صلی الله علیه و سلم مطر. گفت انس رسید ما را و حال آنکه ما با آنحضرت
بودیم بارانی قال گفت انس فحسر رسول الله پس بکشاد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ثوبه جامه خود را
از بدن مبارک و حسر بفتح حا و سکون سین مهملتین دور کردن و برداشتن جامه از بدن بعض. حتی اصابه
من المطر تا آنکه رسید او را چیزی از باران فقلنا پس گفتیم ما یا رسول الله لم صنعت هذا برای چه
کردی این را که در برداشتن جامه و رسانیدن باران ببدن حکمت است قال لانه حدیث عهد بربه
فرمود زیرا که باران نو رسیده است از پروردگار خود و آمده است از عالم قدس و طهارت آلوده نشده است
با جزای این عالم کثیف. **نظم** ای نفس خرم باد صبا، از بر یار آمده مرحبا. و حکمت در دوست داشتن
و خوش کردن نو باو تا همین بود که قریب العهد است از درگاه عزت جل جلاله. رواه مسلم.
الفصل الثانی عن عبد الله بن زید قال خرج رسول الله صلی الله علیه و سلم الی المصلی
فاستسقی بیرون آمد آنحضرت بسوی مصلی پس استسقا کرد و حول رداءه حین استقبل القبلة
و گردانید ردای خود را هنگام استقبال قبله فجعل عطافه الایمن علی عاتقه الایسر و جعل عطافه
الایسر علی عاتقه الایمن پس گردانید جانب راست ردای خود را بر کتف راست خود عطاف بکسر عین

رواه مسلم ۴

یعنی از دهشت و انتجا جانب ... تا دعا کند بجهت آن ... و اظهار عجز ... تعالی را. رواه
ابو داود. وعنه قال استسقى رسول الله صلى الله عليه وسلم وعليه خميصة له سوداء. استسقا کرد
آنحضرت و بر وی خمیصه بود مر او را سیاه. خمیصه بفتح خای معجمه و کسر میم کسایی مربع از صوف یا خز آن
مر او را است دو علم از دو طرف و بعضی گفته اند جامه از خز یا صوف. فاراد ان یاخذ اسفلها
فیجعله اعلاها. پس خواست آنحضرت که بگیرد پایان وی را پس بگرداند آنرا بالای آن چنانکه معهود بود در تحویل ردا
فلما ثقلت قلبها على عاتقيه. پس هرگاه که گران شد خمیصه یعنی دشوار شد گردانیدن اسفل آن باعلی
آن بگردانید آنرا بر دوشهای خود و قلبها بتخفیف لام و تشدید آن هر دو روایت است. رواه
احمد و ابو داود. وعن عمير مولى ابي اللحم. مردیست از قدمای صحابه که حاضر شد بدر را و شهید شد روز حنین و از
خوردن گوشت اباکرد و مسمی بابی اللحم گشت و بعضی گفته اند که در جاهلیت از خوردن لحم آنچه ذبح میکرد
بر اصنام اباکرد. و عمیر بضم عین و فتح میم مولی وی نیز صحابی است و هر دو در فتح خیبر حاضر بودند پس این
عمیر مولی ابی اللحم روایت میکند که انه رای النبي صلى الله عليه وسلم يستسقي عند احجار الزيت. یعنی
وی دید آنحضرت را که استسقا میکرد نزد موضعی که نام او احجار الزیت است و آنموضع را باحجار الزیت
بجهة آن نام کردند که در آنجا سنگهاست سیاه گویا که بزیت که روغن زیتون است طلا کرده اند
قريبا من الزوراء. نزدیک از زوراء بفتح زای معجمه و سکون واو که آن نیز نام موضعیست در میان بازار مدینه
و ذکر اینموضع در اذان جمعه گذشته است قائما يدعو يستسقي. ایستاده دعا میکرد در حالی که استسقا
مینمود رافعا يديه قبل وجهه. بردارنده هر دو دست خود را مقابل روی خود لا يجاوز بهما راسه.
در نمیگذرانید دستهارا از سر مبارک خود چنانکه متعارف است در دعا و گاهی در برداشتن دستها ازین
مبالغه میکرد و از بالای سر میگذرانید چنانکه گذشت و اگر مراد آن باشد که تا سر برداشت و بالاتر
برنداشت هنوز متضمن نوعی از مبالغه میباشد چه معتاد در دعا برداشتن دستهاست تا سینه و دوش
رواه ابو داود وروى الترمذي والنسائي نحوه. وعن ابن عباس قال خرج رسول الله. بیرون آمد
پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم يعني في الاستسقاء. چون خروج در حدیث مطلق بود تفسیر کرد
راوی که مراد خروج از برای استسقاست متبذلا. ترک کننده زینت را در جامه و ثیاب
بذله بکسر با میگویند آنجامها را که سایر ایام در خدمت خانه میپوشند و زیب و زینت در کار
نمیکنند و آنرا ثوب مهنه بفتح میم و کسر آن نیز میگویند چنانکه در باب جمعه گذشت و این تبذل
بقصد تواضع و اظهار غربت و مسکنت بود چنانکه گفت. متواضعا متخشعا. فروتنی و نرم کرده

کننده دو

کننده و فروتنی کننده در چشم ... بنده و تواضع و تخشع قریب اند در معنی اول از اظهار
حال باید گردد و ثانی را بر باطن متضرعا. زاری کننده. رواه ابو داود والنسائي وابن ماجة. وعن
عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا استسقى قال
بود آنحضرت وقتی که استسقا میکرد میگفت اللهم اسق عبادك. خداوندا آب ده بندگان خود را
وبهيمتك. و چارپایهای خود را وانشر رحمتك. و پراکنده کن رحمت خود را بر ابر و تازه ... میان
نباتات و رویانیدن کشت زار و سبز کردن برزق جانوران واحي بلدك الميت. و زنده گردان
زمین مرده خود را و بلد بمعنی شهر و زمین آید. رواه مالك وابو داود. وعن جابر قال رأيت رسول
الله صلى الله عليه وسلم يواكي. بهمزه یعنی بر میداشت دستها را و دراز میکرد مأخوذ است از توکا
برعصا. فقال اللهم اسقنا غيثا مغيثا. خداوندا آب ده مارا و بنوشان مارا باران سیر گرداننده
رهائی دهنده از شدت و مغیث در حقیقت باریتعالی است و باران سبب آنست مريئا. بفتح
میم و کسر را ممدود گوارا یعنی زیان نکننده مريعا. نیز بفتح میم حاصل زمین را بسیار کننده و فراخی
سال پیدا آرنده نافعا غير ضار. سودمند زیان نکننده عاجلا غير آجل. زود آینده دیر
نکننده. قال. گفت راوی فاطبقت عليهم السماء. پس عام شد و در گرفت ایشان را باران
و طبق بتحریک باران عام را گویند و مراد بسما سحاب است و اطبقت بلفظ مجهول. رواه ابو داود

الفصل الثالث عن عائشة رضي الله عنها قالت شكا الناس الى رسول الله صلى الله
عليه وسلم قحوط المطر. گفت عائشه گله کردند مردم بسوی آنحضرت باز ایستادن باران را. فامر
بمنبر فوضع له في المصلى. پس امر کرد آنحضرت بنهادن منبر پس نهاده شد منبر برای وی در مصلی
که بیرون مدینه است ووعد الناس يوما يخرجون فيه. و نوید داد مردم را بروزی که بیرون آیند
در آن روز قالت عائشة فخرج رسول الله. گفت عائشه پس بیرون آمد پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم
حين بدا حاجب الشمس. وقتی که ظاهر شد یا آغاز کرد در آمدن کرانه آفتاب و بدا بالف و همزه دو
روایت است و اول ظاهر است فقعد على المنبر. پس نشست آنحضرت بر منبر فكبر وحمد الله
پس تکبیر آورد و ستایش کرد خدا را ثم قال انكم شكوتم جدب دياركم. بدرستی که
شما گله کردید قحط دیار خود را و دیار جمع دار است بمعنی سرای واستئخار المطر عن ابان زمانه عنكم
و گله کردید پس ماندن باران از وقت معین و معهود که برای اوست از شما و ابان بکسر همزه و تشدید
موحده بمعنی وقت معین مر هر چیز را چنانکه گفته اند و سحاب الخير له مطر فاذا جاء الابان تجي. وقد امركم

الله ان يدعوه فقد تحقيق فرموده خداي تعالى شما را که بخوانيد او را و در خواهيد [illegible] وعده کرده است ان
يستجيب لکم و نويد داده است شما را که قبول کند دعا و سوال براي شما ثم قال پس گفت آنحضرت
الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم مالک يوم الدين جميع سپاس و ستايش ثابت است خدا را
که پروردگار جهانيان است و مهربان است در دنيا و آخرت مالک همه چيز است در روز جزا لا اله الا الله
يفعل ما يريد نيست معبود برحق مگر خدا ميکند آنچه ميخواهد اللهم انت الله لا اله الا انت
خداوندا توئي معبود برحق نيست اله بحق مگر تو الغني تو بي نيازي و نحن الفقراء و ما نيازمند انيم
و محتاجيم انزل علينا الغيث فرود فرست بر ما باران را واجعل لنا قوة وبلاغا الى حين و بگردان
چيزي که فرود فرستاده از باران سبب قوت و انائي و رسيدن تا زماني طويل يعني برسيم بمطالب خود و بکمال
و تمام شود انتفاع ما بوي و بلاغ بفتح با چيزي که بوي مطلوب برسند ثم رفع يديه پس برداشت آنحضرت
هر دو دست خود را فلم يترک الرفع حتى بدا بياض ابطيه پس نماند و نگذاشت برداشتن را
و برداشته ميبرد هر دو دست تا آنکه ظاهر شد سفيدي هر دو بغل آنحضرت ثم حول الى الناس ظهره
پس بگردانيد بجانب مردم پشت خود را وقلب او حول رداءه و گردانيد رداي خود را و قول او حول
روايت در لفظ که قلب گفت يا حول و معني هر دو يکيست وهو رافع يديه در حالي که آنحضرت بر دارنده بود هر دو
دست خود را ثم اقبل على الناس ونزل پس روي آورد بر مردم و فرود آمد فصلى رکعتين پس گزارد
دو رکعت فانشاء الله سحابة پس پيدا کرد خداوند تعالى يک ابري را فرعدت پس غريد آن ابر
وبرقت و درخشيد بفتح را و کسر آن هر دو آمده است ثم امطرت باذن الله پس باريد آن ابر بدستور
خدا و امر وي فلم يات مسجده حتى سالت السيول پس نيامد آنحضرت از مصلي مسجد خود را تا آنکه روان شد
سيلها و سيل رفتن آب و خون و جز آن فلما راى سرعتهم الى الكن پس هرگاه که ديد آنحضرت شتاب رفتن
مردم بسوي خانها و بناها ضحک حتى بدت نواجذه خنديد آنحضرت تا آنکه نمايان شد دندانهاي
درون و کن بکسر کاف و تشديد نون پوشش و خانه و آنچه دفع کند گرمي و سردي را از ابنيه و مساکن
و نواجذ جمع ناجذه دندانهاي پسين و آن نام چهار دندان است که منتهاي دندانها است که آنرا
اضراس عقل و اضراس الحلم گويند که در زمان بلوغ و کمال عقل ميرويند و ظهور اين دندانها در خنده بغايت
بعيد است و لهذا اين را بر مبالغه حمل کرده اند و بعضي حمل بر مطلق اسنان کرده اند و گويند که نواجذ
بر انياب نيز اطلاق ميکنند والله اعلم فقال پس گفت آنحضرت چون مشاهده ظهور اثر اين دعا کرد
بطريق معجزه اشهد ان الله على کل شيء قدير واني عبد الله و رسوله گواهي ميدهم که خدا بر

ما انزلت

فادرست

قادر است و گواهي ميدهم که من بنده خدا و فرستاده اويم رواه ابو داود وعن انس ان
عمر بن الخطاب رضي الله عنه كان اذا قحطوا استسقى بالعباس بن عبد المطلب بود عمر بن
الخطاب چون قحط کرده ميشدند مردم که امساک باران ميشد استسقا ميکرد بوسيله عباس عم رسول
الله صلى الله عليه وسلم فقال پس ميگفت عمر اللهم انا كنا نتوسل اليک بنبينا فتسقينا خداوندا
بوديم ما که وسيله ميکرديم بسوي تو بپيغمبر ما پس آب ميدادي تو ما را و تسقينا بضم تا و فتح آن هر دو روايت
و معني يکيست و سقي و اسقي هر دو لغت است وانا نتوسل اليک بعم نبينا فاسقنا و بدرستي که ما اکنون
وسيله ميجوئيم بعم پيغمبر ما پس آب ده ما را قال گفت انس فيسقون پس آب داده ميشدند مردم و آورده اند
که چون عمر رضي الله عنه و صحابه که با وي بودند دست تمسک و توسل بعباس ميزدند عباس ميگفت
خداوندا اين قوم بنسبت پيغمبر تو صلى الله عليه وسلم بمن توسل کرده خداوندا اين پيري مرا رسوا مساز و
از روي ايشان شرمنده مکن پس باران مي آمد رواه البخاري وعن ابي هريرة قال سمعت رسول
الله صلى الله عليه وسلم يقول گفت ابو هريره شنيدم آنحضرت را که ميگفت خرج نبي من
الانبياء بالناس يستسقي بيرون آمد پيغمبري از پيغمبران با مردم بقصد آنکه استسقا کند و گفته اند که مراد
سليمان پيغمبر است عليه السلام فاذا هو بنملة رافعة بعض قوائمها الى السماء پس ناگاه آن پيغمبر ديد
مورچه که برداشته است پايهاي خود را بسوي آسمان و ظاهر اينست مراد قوائم پيش باشد که بمنزله دستهاي
فقال ارجعوا فقد استجيب لكم پس گفت آن پيغمبر مردم را باز گرديد پس بتحقيق قبول کرده شد دعا براي شما
من اجل هذه النملة از بهر اين مورچه رواه الدارقطني باب اينچنين واقع شده در بعض
نسخ مطلق بي تقييد ترجمه بر عادت مولف که عقد ميکند بابي را در لواحق و متممات باب سابق
و در بعضي باب الريح است باب در بيان بادي که بوزد و در بعضي نسخ باب في الرياح باب در بيان بادها
و در بعضي السحاب و ابرها الفصل الاول عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
نصرت بالصبا ياري داده شده ام من بباد صبا واهلكت عاد بالدبور و هلاک کرده شدند عاد که
نام قوم هود است بدبور بفتح دال صبا بادي است که بيايد از جانب مشرق و چون روي از قبله
و دبور مقابل آن و بعبارت ديگر چون شخص روي بمطلع آفتاب ايستد بادي از مقابل روي آيد صبا است
و آنچه از پس پشت آيد دبور و آنچه از جانب دست راست آيد جنوب و آنچه از جانب دست چپ رسد شمال
مشهور اينست و در قاموس گفته است که صبا ريحي که مهب وي مطلع ثريا يا بنات النعش است و دبور
مقابل صبا است و فرق است ميان هر دو تفسير زيرا که تفسير اول شامل مشرق و مغرب است تمام و ثاني

بسو متوجه

درنا حیهٔ البیت ... و نصرت آنحضرت بصبا در روز خندق بود که آن را غزوهٔ احزاب گویند
چنانکه در کتب سیر مذکور است و قرآن مجید بدان ناطق است و قصهٔ اهلاک عاد بریح صرصر
مشهور است و مقصود یا ترجیح و تفضیل صبا است بر دبور یا بیان آنکه ریح مامور امر الهی است
گاهی برای نصرت قومی است و گاهی برای هلاک گروهی. متفق علیه. وعن عائشة رضی الله عنها
قالت ما رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم ضاحکا حتی اری منه لهواته. گفت عائشه
ندیدم من آنحضرت را خندان تا آنکه ببینم من لهوات او را بفتح لام و ها جمع لهاة نام گوشت زاید
که در سقف نهایت فم است و بعضی گفته اند که ما بین آخر بیخ زبان تا آخر حلق از اعلای فم و بعضی گفته
قعر دهان و در صراح گفت لهاة کام. انما کان یتبسم. نبود آنحضرت مگر آنکه تبسم میکرد و در قاموس گفته
که تبسم اقل ضحک است مشهور آنست که تبسم دندان سفید کردن و در صراح گفت دندان شیرین کردن
اذا رأی غیما او ریحا عرف ذلک فی وجهه. پس بود چون میدید آنحضرت ابر را یا باد را اندوهگین میشد
و شناخته میشد اثر آن در روی مبارک وی از جهة خوف آن که مبادا از آن بلائی و زیانی بمردم
برسد مقصود آنست که آنحضرت در شهود جلال حق دایم خایف و اندوهگین بوده و هرگز بی غم
و فارغ نبوده و چون باد و باران میدید اندوهگین تر میشد. متفق علیه. وعنها قالت
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا عصفت الریح قال. بود آنحضرت چون سخت و تند میوزید
باد میگفت اللهم انی اسألک خیرها وخیر ما فیها. خداوندا من سوال میکنم ترا نیکی این باد که در ذات
اوست و نیکی آنچه در وست از آثار و منافع. وخیر ما ارسلت به. و نیکی چیزی که فرستاده شده است
این باد برای آن چیز. واعوذ بک من شرها وشر ما فیها وشر ما ارسلت به. و پناه میجویم بتو از
بدی این باد و بدی چیزی که در وست و بدی چیزی که فرستاده شده است این باد برای آن چیز. و ارسلت
بصیغهٔ مجهول غایب است و بلفظ معلوم مخاطب نیز روایت است. واذا تخیلت السماء تغیر لونه
و چون ظاهر میشد در آسمان ابر و آماده میشد برای باران متغیر میشد رنگ آنحضرت. و مخیله ابر باران دار را گویند
زیرا که محل تخیل و مظنه است. وخرج ودخل واقبل وادبر. و بیرون می آمد آنحضرت و درون میرفت
و پیش می آمد و پس میرفت. فاذا مطرت سری عنه. پس چون میبارید و بخیر میگذشت کشاده کرده
میشد و دور کرده میشد از وی خوف. و سری بلفظ مجهول و تخفیف و تشدید هر دو روایت است و تشدید
برای مبالغه است. فعرفت ذلک عائشة. پس شناخت آن حالت را عائشه و دانست که بدیدن ابر و باد
تغیری در آنحضرت پیدا می آید و چون بخیر میگذرد خوشحال میگردد. فسألته. پس پرسید عائشه آنحضرت

از علت آن. قال لعله یا عائشة کما قال قوم عاد. گفت آنحضرت شاید که این ابر و باد یا عائشه
مثل آن باشد که گفته است جماعت عاد در آنچه حکایت کرده است پروردگار تعالی از حال ایشان که
فلما رأوه عارضا مستقبل اودیتهم قالوا هذا عارض ممطرنا. پس هرگاه که دیدند ایشان یعنی
قوم هود که عاد نام ایشان است ابری را که ظاهر شد در کنارهٔ آسمان گفتند که این ابریست که باران
آرنده است برای ما و آخر این آیت این است که بل هو ما استعجلتم به ریح فیها عذاب الیم. این ابر
بارنده نیست بلکه عذابیست که شتابی میکردید شما در طلب آن بادیست که در وی عذاب دردناک
وفی روایة. و در روایتی بجای فاذا مطرت سری عنه این چنین آمده که ویقول اذا رأی المطر رحمة.
و عادت شریف آن بود که میگفت آنحضرت وقتی که میدید باران را خداوندا بگردان او را رحمت
و برین وجه رحمت منصوب است یا معنی آنست که چون ابر میدید میترسید و چون بعد از وی باران
آمد میگفت این رحمت است از خدای تعالی و برین وجه رحمت مرفوع است. متفق علیه. وعن
ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مفاتیح الغیب خمس. خزاین غیب پنج
علم است که نمیدانند آن را جز خدا. گفته اند که مفاتیح جمع مفتح است بفتح میم بمعنی مخزن و مفاتیح نیز
جمع مفتاح بمعنی کلید یعنی علومی که رسیده میشود بآن بسوی مغیبات. و طیبی گفته که مفاتیح
هر دو جمع مفتح و مفتاح می آید. ثم قرأ. باز خواند آنحضرت برای بیان آن پنج علم این آیت را
ان الله عنده علم الساعة وینزل الغیث الآیة. رواه البخاری. وعن ابی هریرة قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم لیست السنة بان لا تمطروا. نیست قحط با آنکه باران داده نشوید شما
ولکن السنة ان تمطروا وتمطروا ولا تنبت الارض شیئا. ولیکن قحط با این است که باران
داده شوید یعنی بسیار ببارد و نرویاند زمین چیزی را یعنی گمان نبرد که رزق و برکت و روییدن
از باران است بلکه از جناب حق است و بقدرت اوست تعالی و تواند که باران بسیار ببارد و چیزی
نروید و قحط بوجود آید. نظم: نبارد هوا تا نگویی ببار / زمین نا ورد تا نگویی بیار. و سنه بمعنی سال
غالب آمده در قحط سال و مراد در حدیث همین معنی است. رواه مسلم.

الفصل الثانی

عن ابی هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الریح من روح الله. گفت آنحضرت باد
از رحمت الهی است یعنی غالب آنست که رحمت است. عذاب کافر نیز رحمت است بر مومنان یا مراد آنست که
رحمت است نسبت بقومی و عذاب است نسبت بقومی دیگر و در کلام حذف و اختصار است ای من روح الله ومن عذابه
چنانکه گفت تأتی بالرحمة وتأتی بالعذاب. می آرد گاهی رحمت را و گاهی عذاب را چون آمدن باد بقدرت و اراده اوست

قال ... [illegible] ... تسلم نگنید آنرا وَسْئَلُوا اللّٰهَ مِنْ خَيْرِهَا وَتَعَوَّذُوا بِهِ مِنْ شَرِّهَا و سوال کنید خدا را
نیکی باد و پناه جوئید از بدی وی یعنی بنده باید که راضی باشد بقضا و قدر الٰهی اگرچه نسبت بوی
بد باشد ولیکن از خدا نیکی خواهد باقی او حاکم است هرچه میخواهد میکند و میدهد رَوَاهُ الشَّافِعِيُّ
وَأَبُو دَاوُدَ وَابْنُ مَاجَةَ وَالْبَيْهَقِيُّ فِي الدَّعَوَاتِ الْكَبِيرِ وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ رَجُلًا لَعَنَ الرِّيحَ
عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مردی لعنت و نفرین کرد و بد گفت و دشنام داد باد را و اظهار
کراهت کرد از وی فَقَالَ لَا تَلْعَنُوا الرِّيحَ پس گفت آنحضرت لعنت نکنید باد را فَإِنَّهَا مَأْمُورَةٌ
زیراکه بدرستی که باد امر کرده شده است و مستحق لعن نیست وَإِنَّهُ مَنْ لَعَنَ شَيْئًا لَيْسَ لَهُ بِأَهْلٍ
رَجَعَتِ اللَّعْنَةُ عَلَيْهِ و بدرستی که کسی که لعنت کند چیزیراکه نیست آنچیز مر لعنت را سزاوار باز میگردد
لعنت بر آنکس رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَقَالَ هٰذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ وَعَنْ أُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا تَسُبُّوا الرِّيحَ دشنام نکنید باد را فَإِذَا رَأَيْتُمْ مَا تَكْرَهُونَ فَقُولُوا پس چون
ببینید بادی را که ناخوش میدارید شما بگوئید اَللّٰهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ هٰذِهِ الرِّيحِ خداوندا ما سوال
میکنیم ترا از نیکی این باد وَخَيْرِ مَا فِيهَا و نیکی چیزیکه در وست وَخَيْرِ مَا أُمِرَتْ بِهِ و نیکی چیزیکه
امر کرده شده است این باد بدان چیز وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ هٰذِهِ الرِّيحِ وَشَرِّ مَا فِيهَا وَشَرِّ مَا أُمِرَتْ
بِهِ رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ مَا هَبَّتْ رِيحٌ قَطُّ إِلَّا جَثَا النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
عَلَىٰ رُكْبَتَيْهِ گفت ابن عباس نوزید بادی هرگز مگر آنکه نشست آنحضرت بر دو زانو بجهة خوف وَقَالَ
وگفت اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهَا رَحْمَةً وَلَا تَجْعَلْهَا عَذَابًا خداوندا بگردان این باد را موجب رحمت و مگردان او را ماده
عذاب اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهَا رِيَاحًا وَلَا تَجْعَلْهَا رِيحًا خداوندا بگردان او را ریاح و مگردان او را ریح قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ
فِي كِتَابِ اللّٰهِ تَعَالَىٰ گفت ابن عباس که در کتاب خدا واقع شده است إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ
رِيحًا صَرْصَرًا بدرستی که فرستادیم بر عاد ریح صرصر یعنی باد سخت وَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ
و فرستادیم بر ایشان باد نازاینده که بارور نمیکرداند درختانرا وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ
و فرستادیم بادهای آبستنی که درختان بوی بارور میشوند وَأَنْ يُرْسِلَ الرِّيَاحَ مُبَشِّرَاتٍ و از آیات
الٰهی است که میفرستد بادها را بشارت دهنده بباران رَوَاهُ الشَّافِعِيُّ وَالْبَيْهَقِيُّ فِي الدَّعَوَاتِ
الْكَبِيرِ بدانکه مشهور آنست که ریح بلفظ مفرد در عذاب استعمال میاید چنانکه در دو آیت نخستین و
ریاح بلفظ جمع در رحمت و دعای مذکور که در روایت ابن عباس آمده مبنی بر آنست و قول ابن عباس
را که مذکور شد نیز موید آن ساخته اند و خطابی توجیه آن کرده که ریاح چون متکثر گردد سحابها

بید آرد و امطار بسیار آید ... [illegible] ... بید گردد چون یکبار بوزد ... [illegible] ...
اعتقاد عرب و ابو جعفر طحاوی این را منکر شده و استشهاد آورده بقول حق سبحانه وجرین
بریح طیبة و بآنچه در بعض احادیث آمده از استعمال مفرد در خیر و شر چنانکه در احادیث
ابی هریره گذشت الرِّيحُ مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ تَعَالَىٰ تَأْتِي بِالرَّحْمَةِ وَالْعَذَابِ و قول آنحضرت اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ
خَيْرِ هٰذِهِ الرِّيحِ وَخَيْرِ مَا فِيهَا و حدیث عائشه که مذکور شد و گفته اند که این حدیث که از ابن عباس مذکور
شد ضعیف است مقاومت با احادیث صحاح نتواند کرد و طیبی گفت غالباً ریح و ریاح چون مطلق واقع
شود این حکم دارد بخلاف آنکه مقید بوصف کرده شود و در اینجا سخن بسیار است و در شرح مذکور
است وَعَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَبْصَرَ نَاشِئًا مِنَ السَّمَاءِ
بود آنحضرت چون میدید ابری راکه پیدا میشد از آسمان تَعْنِي السَّحَابَ میخواهد عائشه از ناشئی ابر را
و ابر را ناشئی ازان گویند که پیدا میگردد از میان زمین و آسمان و در صحاح گفت که ناشئی نخست ابریکه پیدا
میشود از ابر تَرَكَ عَمَلَهُ و میگذاشت آنحضرت کار را که میکرد بجهة عروض خوف و خشیت و استقبال
در وحی آورد بآن ابر و گفت اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا فِيهِ خداوندا پناه میجویم بتو از شر چیزیکه
درین ابر است فَإِنْ كَشَفَهُ اللّٰهُ حَمِدَ اللّٰهَ پس اگر کشاده خدای تعالی آن ابر را حمد میگفت خدا را و ان
مَطَرَتْ و اگر میبارید قَالَ اَللّٰهُمَّ سَقْيًا نَافِعًا خداوندا بده آب سود دهنده را و سقیا بفتح سین
و سکون قاف بتنوین بمعنی آب نوشانیدن و بضم سین بی تنوین نیز روایت است و آن اسم است
از استقا بمعنی آب نوشید رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَالنَّسَائِيُّ وَابْنُ مَاجَةَ وَالشَّافِعِيُّ وَاللَّفْظُ لَهُ
وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ إِذَا سَمِعَ صَوْتَ الرَّعْدِ وَالصَّوَاعِقِ
قَالَ بود آنحضرت چون میشنید آواز غریدن ابر را و آواز آتش که از آسمان میبارد میگفت
اَللّٰهُمَّ لَا تَقْتُلْنَا بِغَضَبِكَ وَلَا تُهْلِكْنَا بِعَذَابِكَ وَعَافِنَا قَبْلَ ذٰلِكَ خداوندا مکش
ما را بخشم خود و هلاک مگردان ما را بعذاب خود و عافیت و سلامت بخش ما را پیش ازان
رَوَاهُ أَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ وَقَالَ هٰذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ الْفَصْلُ الثَّالِثُ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ
بْنِ الزُّبَيْرِ أَنَّهُ كَانَ إِذَا سَمِعَ الرَّعْدَ تَرَكَ الْحَدِيثَ از عبد الله بن زبیر آمده است که بود
وی که چون میشنید رعد را میماند سخن را و خاموش میشد از جهة ترس و هیبت وَقَالَ و گفت
سُبْحَانَ الَّذِي يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ پاکی آن خدا را که پاکی یاد میکند
رعد به ثنای وی و فرشتگان از ترس وی و رعد اگر بمعنی آواز است اسناد تسبیح بوی مجاز است

نسخه رکبتیه
اجعلها صا
وارسلنا نسخه

زیرا که چون قلیب ... تشنیع کرده میشود و بکم تشنیع میکنند و کرنام فرشته است تحقیق آنست والله اعلم

کتاب الجنائز

جمع جنازه بفتح و کسر آنکه مرده را بروی بردارند
و آنچه مرده بروی نباشد آنرا نعش و سریر خوانند کذا فی الصراح و در نهایه گفته جنازه بکسر و فتح میت بر سریر
و بعضی گویند بکسر سریر و بفتح میت و قیل بالعکس مشتق از جنز بمعنی ستر

باب عیادة المریض و ثواب المرض

عیادت و عیاد بکسر عین بیمار پرسی کردن و عواده بضم و طول نیز آمده مشتق از عود است بمعنی
رجوع چه عاید رجوع میکند بسوی بیمار و گاه گاه عود نیز بمعنی عیادت آمده است

الفصل الاول

عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اطعموا الجائع طعام دهید گرسنه را و طعام
دادن گرسنه سنت است اگر بحد اضطرار نرسیده است و فرض است اگر باضطرار رسیده فرض
کفایت است اگر متعین نگردد یکی و فرض عین است اگر متعین گردد و عودوا المریض و عیادت کنید بیمار را
این نیز سنت است اگر کسی باشد که متعهد بیمار گردد و واجب است اگر متعهدی نبود و عودوا بضم عین و سکون واو
و فکوا العانی و خلاص کنید اسیر را اگر بناحق بند کرده باشند یا حکم کرده باشد امیر بعد از آن بی
بهای او و فکوا بضم فا و تشدید کاف فک جدا کردن و چیز مبهم در شده از یکدیگر رواه البخاری
و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حق المسلم علی المسلم خمس
حق مسلمان بر مسلمان پنج است رد السلام جواب سلام دادن و سلام دادن نیز از حقوق اسلام است
چنانکه در احادیث آمده و تخصیص رد بذکر بجهة اهتمام است که فرض است بر وجه کفایت
و عیادة المریض و بیمار پرسی کردن از اینجا معلوم میشود که عیادت حق اسلام است نه حق صحبت
و از بعضی کتب مفهوم میگردد که حق صحبت است و لهذا در جامع الاصول باب العیادة در حقوق صحبت آورده
و امام حجة الاسلام آنرا در حقوق اسلام ذکر کرده و اول مسامحه است بگردانید اسلام در حکم صحبت
زیرا که مسلمانان همه در عهد نبوت اصحاب یکدیگر بودند و اتباع الجنائز و پس روی کردن جنازه ها
و دنبال جنازه رفتن و نماز جنازه کردن نیز داخل این است و فرض کفایت است و فی ذکر اتباع
بجهة اهتمام است و اشارت بآنکه میباید که توقف کند بعد از نماز و بر نمی گردد هر قدر
که تواند توقف تا دفن افضل است و اجابة الدعوة و قبول کردن خواندن بطعام اگر بدعتی از ملاهی
و مناهی در آنجا نباشد و امام غزالی گفته است که طعامی که بجهة مفاخرت و مباهات پزند
و برای نام و آوازه بسازند نیز مانع اجابت دعوت است و سلف مکروه میداشتند آنرا
و تشمیت العاطس پنجم از حق مسلم بر مسلم دعا کردن عطسه زننده را بیرحمک الله بشرط آنکه

بگوید وی الحمد لله و تشمیت بشین معجمه و مهمله هر دو لغت فصیح تر است و ... از شوامت
بمعنی قوایم دابه گویا دعاست مر عاطس را به ثبات قدم بر خیر و صحت یا از شماتت بمعنی شاد
شدن ببلای دشمن گویا دعاست بازالهٔ شماتت اعدا از عاطس و ثانی از سمت بمعنی
هدی و سیرت نیک و تشمیت سنت عین است بر واحد و سنت کفایت است بر جمیع
و کلام بروی در باب عطاس و تثاوب از کتاب الآداب بیاید ان شاء الله تعالی
متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حق المسلم علی المسلم ست
حق مسلمان بر مسلمان شش است قیل ما هن گفته شد چه چیز است و کدام است آن شش
یا رسول الله قال اذا لقیته فسلم علیه گفت چون پیش آئی مسلمان را پس سلام کن بروی
و رد سلام لازم آنست و در حدیث اول رد سلام گفت و اکتفا کرد بوی از ذکر سلام و اذا
دعاک فاجبه و چون بخواند ترا بطعام اجابت کن او را و اذا استنصحک فانصح له و چون
طلب نصیحت کند از تو نصیحت کن مر او را و نصیحت در لغت خلوص است عسل ناصح یعنی
خالص از شوب موم و مراد اینجا خیر خواهی و حق گزاری مسلمانان است و این سنت است
و نزد استنصاح واجب و اذا عطس فحمد الله فشمته و چون عطسه زند مسلمان پس حمد گوید خدا را
پس تشمیت کن مر او را و بگو یرحمک الله و اذا مرض فعده و چون بیمار شود پس عیادت کن او را
و اذا مات فاتبعه و چون بمیرد برو پس جنازهٔ او را بعد از نماز گزاردن روی و نصیحت در حدیث
زیاده کرده و مراد حصر نیست و حقوق مسلمانی بسیار است در هر مقام چیزی از آن بیان کرده
و تواند که نزول وحی آن بتدریج باشد رواه مسلم و عن البراء بن عازب قال امرنا النبی
صلی الله علیه وسلم بسبع و نهانا عن سبع امر کرد آنحضرت ما را بهفت چیز و نهی کرد ما را
از هفت چیز امرنا بعیادة المریض و اتباع الجنائز و تشمیت العاطس و رد السلام و اجابة الداعی
معانی این پنج لفظ معلوم شد و ابرار المقسم و امر کرد ما را براست گردانیدن سوگند خورنده را
و مقسم بضم میم و سکون قاف و کسر سین مخففه و ابرار القسم بفتح قاف و سین بمعنی سوگند نیز روایت است
یعنی شخصی سوگند خورد بر فعل تو که این کار البته خواهی کرد پس باید بکنی تو آن را تا سوگند او
راست گردد و حانث نشود یا سوگند خورد بر فعل خود که البته این بکنم پس باید که سعی کنی در تیسیر و تحصیل
آن کار و بهم رسانیدن آلات آن و بعضی گفته اند که معنی آنست که هیچ اگر دیگر را سوگند دهد و بگوید
بخدا سوگند بر تو این کار بکن مستحب است بروی که بکند بجهة تعظیم اسم پروردگار تعالی اگر چه لازم

ونیز دو صورت ... بجهت برآوردن ... مسلمان ... از مستحبات که حسنت است و نصر مظلوم
فرمان کرد ما را آنحضرت بیاری دادن کسی که بروی ستمی رفته است مسلمان باشد یا کافر ذمی یا مستامن
ونهانا عن خاتم الذهب ونهی کرد ما را از انگشتری طلا وعن الحریر واز پوشیدن جامه ابریشمی
والاستبرق والدیباج بکسر دال واز پوشیدن استبرق ودیبا در صراح گفته استبرق دیبای سطبر
ودیباج فارسی معرب دیبا واینهم اقسام حریر است والمیثرة الحمراء ونهی کرد ما را از میثره سرخ
ومیثره بکسر میم وسکون یا وفتح مثلثه فراش صغیر پر کرده شده به پنبه که بر زین نهند و بر وی
بنشینند وآنرا نمدزین گویند واین از عادات عجم است که بسبب تکبر ورعونت از حریر ودیبا
وجز آن سازند وقید بحمرا ناظر در آن است که اگر سرخ نباشد حرام نیست واگر نه قصد رعونت و
بجهت ضعف وآسودگی بود نیز حرام نیست والقسی ونهی کرد از قسی بفتح قاف وتشدید سین مهمله نام
جامه منسوب بقس که قریه ایست از مصر از کتان مخلوط بحریر وبعضی گفته اند قسی بمعنی قزی بزای معجمه
نسبت بقز بمعنی ابریشم وزا را بسین بدل میکنند وذکر این ثیاب واحکام آن در کتاب اللباس
بتفصیل بیاید وآنیة الفضة ونهی کرد از آوندهای نقره وفی روایة عن الشرب فی الفضة
ودر روایتی آمده که نهی کرد از نوشیدن در آوند نقره وخوردن نیز همین حکم دارد فانه
من شرب فیها فی الدنیا لم یشرب فیها فی الآخرة پس بدرستی که شان اینست که کسی که بنوشد
در آنیه فضه در دنیا ننوشد در آخرت ومحروم گردانیده شود از آن همیشه یا مدتی طویل بجهت
معاقبه برین خطیئه وآنیه ذهب نیز همین حکم دارد وتخصیص بفضه بجهت جریان عادات بشر
در آن یا این جهت ادنی است حرمت ذهب بطریق اولی خواهد بود واین منهیات مذکوره
مخصوص بمردان است الا آنیه فضه که حرام است بر مردان وبر زنان متفق علیه وعن ثوبان
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان المسلم اذا عاد [اخاه المسلم] لم یزل فی خرفة الجنة حتی
یرجع بدرستی که مسلمان چون عیادت میکند برادر مسلمان خود را همیشه میباشد در چیدن میوه بهشت
تا آن وقت که باز میگردد از عیادت فی خرفة بضم خا وسکون را آنچه چیده میشود از میوه ومخرف
بفتح میم وکسر را وفتح آن بستان وگاهی از خرفه نیز بستان اراده نمایند وگاهی بمعنی کوچه میان دو
رسته نخیل آید وطیبی گفته که مناسب اینجا حمل بر معنی است بدلیل روایت دیگر که گفته مخارف
الجنة یعنی در بستان بهشت ودر طریقی که موصل است بدان فافهم رواه مسلم وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم [ان الله تعالی] یقول یوم القیمة یا ابن آدم مرضت فلم تعدنی بدرستی که پروردگار

تعالی میگوید در روز قیامت ای پسر آدم بیمار شدم پس نپرسیدی مرا قال یا رب کیف
اعودک وانت رب العالمین گوید آدمی ای پروردگار من چگونه عیادت کنم ترا وتو پروردگار
جهانیانی ومنزهی از بیماری قال اما علمت ان عبدی فلانا مرض فلم تعده گوید پروردگار تعالی
آیا ندانستی تو که بنده خاص من فلانی بیمار شد پس نپرسیدی او را اما علمت انک لو عدته
لوجدتنی عنده آیا ندانستی تو که اگر عیادت میکردی آن بنده را می یافتی مرا نزد وی یعنی رحمت
ورضای مرا نزد وی یا ابن آدم استطعمتک فلم تطعمنی میگوید پروردگار روز قیامت ای
پسر آدم طلب طعام کردم از تو پس طعام ندادی مرا قال یا رب کیف اطعمک وانت رب العالمین
گوید آدمی ای پروردگار من چگونه طعام دهم ترا وتو پروردگار عالمیانی وپاک ومنزهی از گرسنگی
واز خوردن قال اما علمت انه استطعمک عبدی فلان فلم تطعمه گوید پروردگار تعالی آیا ندانستی
که طعام طلبید از تو بنده من فلان پس طعام ندادی او را اما علمت انک لو اطعمته لوجدت
ذلک عندی آیا ندانستی تو که اگر طعام میدادی آن بنده را می یافتی ثواب وجزای آن
طعام را نزد من قال یا ابن آدم استسقیتک فلم تسقنی میگوید پروردگار تعالی روز قیامت ای
ابن آدم آب طلبیدم از تو پس آب ندادی تو مرا قال یا رب کیف اسقیک وانت رب العالمین
گوید چگونه آب دهم ترا وتو رب العالمین ومنزهی ومبرائی از تشنگی واحتیاج بآب قال
استسقاک عبدی فلان فلم تسقه میگوید حق تعالی آب طلبید از تو بنده من فلان پس آب ندادی
تو او را اما علمت انک لو سقیته وجدت ذلک عندی آیا ندانستی تو که اگر آب میدادی تو
او را می یافتی جزای آنرا نزد من ودر بعضی نسخ اما علمت انک چنانکه در قرائن دیگر است
بر تقدیر عدم علمت اما حرف تنبیه است پوشیده نماند که در عیادت مریض گفت که اگر
عیادت میکردی می یافتی مرا نزد وی ودر طعام وشراب گفت می یافتی جزای آن نزد من ودر
این عبارت مبالغه است در افضلیت عیادت از طعام وسقی کما لا یخفی وهمین جزو را عارف
رومی نظم کرده وگفته است **مثنوی** آمد از حق سوی موسی این عتاب کای طلوع نور تو کرده ز جیب
مشرقت کردم منور ایزدی من حقم رنجور گشتم نامدی گفت سبحانا که پاکی از زیان این چه رمز است
این بکن یا رب عیان گفت ما را بنده خاص گزین گشت رنجور او منم نیکو ببین هست رنجوریش
رنجوری من هست معذوریش معذوری من هر که خواهد همنشینی با خدا گو نشیند در حضور اولیا
رواه مسلم وعن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل علی اعرابی یعوده ...

آدمی ای پروردگار من ص

از ابن عباس که آمد [...] آمد بر اعرابی در جایی که عیادت میکند او را و کان اذا دخل علی مریض
یعوده [...] و بود عادت شریف آنحضرت که چون میآمد بر مریض که عیادت میکرد او را قال له
آنحضرت مر آن مریض را لا بأس طهور ان شاء الله تعالی نیست باک یعنی غم مخور و اندوه مکن
مباش با آنچه می یابی از درد و سختی بیماری زیرا که این پاک کننده است از گناهان و دور کننده است
مر بدن را نیز از اخلاط ردیه و اجزای کثیفه فقال له لا بأس طهور ان شاء الله تعالی پس باز گفت
آنحضرت مر آن اعرابی را همین کلمه را قال گفت اعرابی کلا نه اینچنین است بل حمی تفور بلکه تبی است
که میجوشد چنانکه دیگ میجوشد فور و فوران جوشیدن دیگ است علی شیخ کبیر بر پیر بزرگسال تزیره
القبور زیارت میکناند این تب آن پیر را گورها را فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
فنعم اذن پس آری همچنین باشد اکنون که تو همچو میگویی غضب کرد آنحضرت بر وی که با وجود اشارت
بر طریق صبر و شکر از قبول آن ابا آورد و سلوک نکرد طریق ادب را و بیرون رفت از حد اعتدال
و براه کفران نعمت رفت و احتمال دارد که آن بیمار کافر بود اما گفته اند که ظاهر آنست که از جفات
اعراب و اجلاف ایشان بود که از شدت وجع بیطاقتی کرد و بی تابی نمود و با وجود آن تخلف کرد [...]
که مقام آن بود [...] در غضب آمد آنحضرت و الزام کرد او را بفال بد و شوم که بر نفس خود کرد رواه
البخاری و عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اشتکی
منا انسان مسحه بیمینه بود آنحضرت که چون بیمار میشد از ما آدمی مسح میکرد آنحضرت آن
آدمی را بدست راست خود و میبود او را بدست مبارک خود و شکایت بمعنی مرض و درد میآید و شاکی
و مشتکی میگویند دردناک را که درد او بسیار باشد و اصل معنی راجع بشکایت است بمعنی گله کردن ثم قال
پس میگفت آنحضرت و میخواند این دعا را که اذهب البأس رب الناس ببر درد را ای پروردگار آدمیان
و بأس در اصل بمعنی عذاب و سختی و حرب سخت شدن آید و اشف انت الشافی و تندرستی ده و تویی
تندرستی دهنده لا شفاء الا شفاؤک نیست شفا مگر شفای تو لا یغادر سقما شفایی که نمیگذارد
هیچ بیمار را و سقم بفتحتین و بضم و سکون هر دو لغت است مثل حزن و حزن و روایت اکثر بفتحتین است
متفق علیه و عنها قالت کان اذا اشتکی الانسان الشیء منه بود وقتی که شکایت
میکرد آدمی چیزی را یا عضوی را و جزوی را از خود او کانت به قرحة او جرح یا بود با آدمی ریشی یا
کذا فی الصراح و گفته اند که قرح بفتح قاف و سکون را چیزی که بیرون می آید بر اعضا همچو دمل و مانند
آن و بجرح آنچه میرسد از زخم شمشیر و مانند آن و قرحه بضم قاف و فتح هر دو آید قال النبی صلی

انهار الملک ینقبه و توضیح کننده است ص

إذا

شفاء ص

الله علیه و سلم باصبعه گفت آنحضرت در جایی که میکند را نهید انگشت را بر جایی درد و گفته اند
نووی که میکرد آنحضرت آب دهن مبارک خود بر اصبع خود و مینهاد آن بر خاک بعد از آن
مینهاد انگشت خاک آلوده را بر جای درد و مسح میکرد آن را بدان و میگفت بسم الله
تربة ارضنا بریقة بعضنا خاک زمین ما آمیخته با آب دهن بعضی از ما لیشفی سقیمنا کردیم ما
این فعل را تا تندرستی داده شود بیمار ما باذن ربنا بدستوری پروردگار ما و امر وی و این
سری است از اسرار در علاج قروح و جروح در نمی یابد آن را عقول و افهام و در رقیها و افسونها
آثار عجیبه است که ظاهر میکرد و اسرار آن مر آنحضرت را اسرار غامضه است که موکول بعلم
اوست و افهام و عقول قاصره ما را بدرک آن راه نیست و گرفتاران تنگنای طبیعت و تفلسف
نخواهند که طلب حقایق آن کنند و پای بر نهند و بدان راه نیابند و آنچه درین مقام گفته اند
یکی آنست که قاضی بیضاوی که از آن گرفتاران این بند است گفته که بتحقیق گواهی داده است
مباحث طبیه که آب دهن را تاثیر است در نضج و تبدیل مزاج و تراب وطن را نیز تاثیر است
در حفظ مزاج حتی گفته اند که مسافر را باید که خاکی از جای وطن خود با خود بردارد بار از آن
طرف آب بیند از دوا زان آب میخورده باشد تا ایمن شود از تغیر مزاج و توربشتی گفته که
آنچه [...] میکند بفهم در تاویل این حدیث که تربت ارض اشارت است بفطرت آدم و ریقة
بعضنا بنطفه که بدا میکرد بوی آدمی پس گویا که تضرع و زاری میکند بزبان حال و قال که
پروردگارا تویی که ابداع کردی اصل اول را از خاک بعد از آن پیدا کردی اولاد او را از
آب حقیر خوار پس آسان است بر تو شفا دادن کسی که شاخ وی اینست انتهی و بعضی از شارحان
گفته اند که مراد از ارض ارض مدینه است که ثابت شده است مر آن را خاصیت در شفای مریض
و مراد به بعض ذات کریم اوست صلی الله علیه و سلم و این وجه اخیر توجیهی دارد و نزدیکست
و حقیقت حال همان است که گفته شد و الله اعلم متفق علیه و عنها قالت کان النبی
صلی الله علیه و سلم اذا اشتکی نفث علی نفسه بالمعوذات و مسح عنه بیده عائشه گفت
آنحضرت وقتی که بیمار میشد میدمید بر بدن مبارک خود بمعوذات بکسر واو مشدده که مراد
معوذتین است دو سوره آخیر قرآن یا با سوره قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون یا آیات
قرآنیه که متضمن معنی تعوذ و تفویض اند و دور میکرد از بدن علت را بدست خود یعنی
دست را بر تمام بدن تا آنجا که برسد میکشید و میسود فلما اشتکی وجعه الذی توفی فیه

[illegible] علیه

با معوذات [illegible] النبی کان ینفث بود دم من کرد میدمید [illegible] معوذات یکه میدمید بر خود و المسح

بیده الشریف و مسح میکردم و میمالیدم بدست پیغمبر صلی الله علیه و سلم باین طور که میخواندم

و دستهای آنحضرت را میگرفتم و در روی مبارک میدمیدم و بهر دو دست وی بدن او را مسح میکردم

متفق علیه و فی روایة لمسلم قالت کان اذا امرض احد من اهل بیته نفث علیه بالمعوذات

گفت عایشه بود آنحضرت چون بیمار میشد یکی از مردم خانه وی میدمید بر وی معوذات را وعن

عثمان بن ابی العاص صحابی است عامل کردانید او را آنحضرت بر طایف روایت کرده از وی

حسن بصری و ابن المسیب و جز ایشان انه شکی الی رسول الله صلی الله علیه و سلم وجعا یجده فی جسده

روایت است از عثمان که شکایت کرد نزد آنحضرت دردی را که می یافت آنرا در تن خود فقال له رسول

الله یعنی گفت مر او را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ضع یدک علی الذی تألم من جسدک

بنه دست خود را بر آن جا که درد میکند از تن تو وقل و بگو بسم الله ثلثا سه بار وقل سبع مرات

و بگو هفت بار اعوذ بعزة الله و قدرته من شر ما اجد و احاذر پناه میجویم بغلبه و بزرگی خدا

و توانائی وی از بدی چیزیکه مییابم از درد در حال و میترسم از زیادت و سرایت آن در مآل قال گفت

عثمان ففعلت فاذهب الله ما کان بی گفت عثمان پس کردم آنچه فرموده بود آنحضرت پس برد

خدایتعالی آنچه بود بمن از درد رواه مسلم وعن ابی سعید الخدری ان جبرئیل اتی النبی صلی الله

علیه و سلم فقال یا محمد اشتکیت روایت است از ابی سعید خدری که جبرئیل آمد آنحضرت را پس

گفت بطریق پرسش که ای محمد بیمار شدی فقال پس گفت آنحضرت نعم آری بیمار شدم و خواند این

دعا را برای علاج آنحضرت که بسم الله ارقیک بنام خدا افسون میکنم ترا من کل شیء یؤذیک

از هر چیزی که رنج دهد و آزار کند ترا من شر کل نفس از بدی هر ذات او عین حاسد و از بدی

چشم حاسد و کلمه او بمعنی و او است و احتمال دارد که برای شک راوی باشد الله یشفیک خدا

دهد ترا بسم الله ارقیک بنام خدا افسون میکنم ترا رواه مسلم وعن ابن عباس قال کان رسول الله

صلی الله علیه و سلم یعوذ الحسن و الحسین بود آنحضرت که در پناه خدا میکرد حسن و حسین را

رضی الله عنهما و عن سایر ائمة اهل البیت باین دعا که اعیذکما بکلمات الله التامة در پناه میکنم

شما را بکلمات خدا که تمام اند و نقصان را بذیل عز و اجلال آنها راه نیست و مراد بکلمات یا معلومات

الهی است یا اسمای حسنی او یا کتب منزله من کل شیطان از هر شیطان نام هر متمرد

قال گفت جبرئیل صح

و هر کیست [illegible] زهردار

زهردار کشنده چنانچه مار و آنچه نکشد آنرا سامه گویند مانند کژدم و زنبور و گاهی دوا

را که حمی جنبد بر زمین و قصد آدمیان کند مثل حشرات نیز هوام گویند و من کل عین لامة

و از هر چشم خداوند المی که فرود آید بر آدمی برسد او را مثل دیوانگی و فساد قوی و اعضا و سحر و جز آن

یعنی هر چشم بد که زیان رساند ویقول ان اباکما کان یعوذ بهما اسمعیل و اسحق و میگفت

آنحضرت خطاب با ما مین کرده که پدر شما که عبارت از ابراهیم خلیل الله است تعویذ میکرد

باین کلمات اسمعیل و اسحق را رواه البخاری و در وی کان یعوذ بهما است بضمیر مفرد و فی

اکثر نسخ المصابیح بهما بلفظ التثنیة و در اکثر نسخهای مصابیح یعوذ بهما است بضمیر تثنیه راجع

بدو کلمه که مدخول من اند یا بدو جمله مستعاذ و مستعاذ منه و این تکلف است و لهذا گفته اند

که ظاهر آنست که این سهو قلم است وعن ابی هریرة قال رسول الله صلی الله علیه و سلم

من یرد الله به خیرا یصب منه کسی که میخواهد خدایتعالی بآنکس نیکی را گرفته میشود یا میکند

حق تعالی از وی یعنی از نفس و مال و اولاد وی تا موجب اجر و ثواب و کفارت ذنوب و رفع درجات

گردد یعنی مصیبت همیشه کاهی متضمن لطف نیز میباشد اگر صبر ورزد و راضی گردد داخل لطفست

و اگر جزع و فزع و سخط کند علامت قهر است مصیبت امر مکروه و ناخوش بر طبیعت آدمی که برسد

و بکیرد و یصب بضم یا و فتح صاد و کسر آن بر صیغه مجهول و معلوم هر دو روایت است چنانکه در

ترجمه اشارت کرده شد رواه البخاری وعن ابی سعید ان النبی صلی الله علیه و سلم

قال ما یصیب المسلم من نصب نمیرسد مسلمانرا از هیچ رنج و تعب و مشقت و درماندگی ولا وصب

و نمیرسد درد و رنجوری و بعضی گویند درد و بیماری دایم ولا هم و نه اندوه که داختن بیماری تن را

ولا حزن و نه اندوه خلاف سرور ولا اذی و نه آزار و نه رنجش ولا غم و نه اندوه و اندوهگین

شدن اکثر این معانی نزدیک یکدیگر اند چنانکه از کتب لغت ظاهر میگردد و فرق در هم و غم

آنست که هم در مستقبل میباشد چنانکه کاری و محنتی در پیش دارد که بقصد کردن آن رنج میکشد

و غم در ماضی بود مکروهی و ناخوشی بر دل رسیده است که بجهت آن تیرگی و بی ذوقی بر دل نشسته است

که پوشیده است دل را و بالجمله هر چه بر مسلمانان از غم و محنت و آزار میرسد حتی الشوکة یشاکها

تا آنکه خاری که خلانیده میشود آدمی را الا کفر الله بها من خطایاه مگر آنکه می پوشد و میبخشد

خدایتعالی باین مذکورات از مصایب چیزی از گناهان مسلمان که صغایر باشند کذا قالوا متفق علیه

از قهر نیست صح

غنه

عن عبد الله بن مسعود قال دخلت علی النبی صلی الله علیه وسلم وهو یوعک گفت
ابن مسعود درآمدم بر آنحضرت و حال آنکه وی تب زده شده بود و وعک حرارت تب و تیزی و
فمسسته بیدی پس سودم آنحضرت را بدست خود فقلت پس گفتم یا رسول الله انک لتوعک
وعکاً شدیداً بدرستی که تو هرآینه تب زده میشوی تب زده شدن سخت فقال النبی
پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اجل انی اوعک کما یوعک رجلان منکم آری من تب زده
میشوم چنانکه تب زده میشوند دو مرد از شما قال فقلت ذلک لان لک اجرین ابن مسعود
میگوید گفتم من آن یعنی تب زده شدن تو مثل تب دو مرد بسبب آنست که مر ترا دو اجر است
بر هر عمل و مضاعف است اجر و ثواب تو فقال اجل پس گفت آنحضرت آری بسبب آنست ثم قال ما
من مسلم یصیبه اذی من مرض فما سواه پس گفت آنحضرت نیست هیچ مسلمانی که برسد اورا
آزاری از بیماری پس چیزی که جز بیماریست الا حط الله به سیئاته کما تحط الشجرة ورقها
مگر آنکه فرو می افکند خدایتعالی بدیهای اورا چنانکه فرو می افکند درخت برگهای خود را
متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها ما رأیت احدا الوجع علیه اشد من رسول الله
ندیدم من هیچ یکی را که درد بروی سخت تر بود از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از جهة صفای
جوهر و قوت حواس و می درین رفع درجات و مضاعفت اجر و حکمتهای دیگر است که جز علام الغیوب
آنرا ندانند متفق علیه وعنها قالت مات النبی صلی الله علیه وسلم بین حاقنتی وذاقنتی
گفت عائشه رحلت کرد آنحضرت سر بر سینه من و حاقنه مغاک در میان چنبر گردن و کتف و ذاقنه
طرف حلقوم که زیر ذقن است یعنی تکیه کرده بود بر من و مطلع بودم شدت موت وی را فلا اکره
شدة الموت لاحد ابدا بعد النبی پس مکروه نمیدانم سختی مرگ را برای هیچ یکی هرگز بعد از پیغمبر
صلی الله علیه وسلم پوشیده نماند که شدت موت که نسبت بآنحضرت صلی الله علیه وسلم
بود بعلو مقام اوست و مناسب در اذهان چنان میدر آید که آنحضرت را اصلا کلفتی نمیبود موت
و غایت شدت آن بود که حرارتی بود و آب بر روی مبارک میپاشید و میفرمود ان للموت
سکرات چنانکه در فصل ثانی بیاید رواه البخاری وعن کعب بن مالک قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم مثل المؤمن کمثل الخامة من الزرع تفیئها الریاح قصه و حال مسلمان
همچون قصه و حال شاخ تر و نرم از کشت است که مایل و راجع میگردانند آنرا بادها و خامه بجای معجمه و
تخفیف میم گیاه تازه و تر و تفیئها بضم تا و فتح فا و کسر یای مشدده و همزه تصرعها مرة وتعدلها اخری

می افکند و می افکند بباد ها آنرا یکباری و می ایستاند باز راست میکنند بار دیگر همچنین مسلمان را که
می اندازد اورا حادثه ضعف و بیماری گاهی راست میکند اند صحت و تندرستی حتی یأتیه
اجله تا آنکه می آید اورا وقت موت و تمام میگردد حیات او ومثل المنافق کمثل الارزة
المجذیة وحال منافق همچون حال درخت صنوبر است که محکم و ثابت و برپاست التی لا یصیبها
شیء آن درختی که نمیرسد آنرا چیزی از بادها و آفتها ارزه بفتح همزه و سکون را و برای اینچنین است
روایت ابو عبید گفته که وی آرزه است بمد و کسر را و فتح آن نیز آمده بمعنی درخت ثابت بیخ
در زمین و مجذیه بضم میم و سکون جیم و کسر ذال معجمه و جاذیه بکسر بیخ درخت را گویند حتی یکون
انجعافها مرة واحدة تا آنکه میباشد افتادن آن درخت بر زمین یکبارگی و منافق همیشه توانا و تندرست
است بی ضعف و بیماری ناگاه یکبارگی می افتد و میمیرد متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم مثل المؤمن کمثل الزرع لا تزال الریح تمیله حال مومن همچون
حال کشت است و همیشه باد مایل میگرداند و می جنباند آنرا ولا یزال المؤمن یصیبه البلاء
و همیشه است مومن که میرسد اورا ابلا ومثل المنافق کمثل شجرة الارزة لا تهتز حتی
تستحصد وحال منافق همچون حال درخت صنوبر است که نمی جنبد تا آنکه درروده شود و بریده گردد
متفق علیه وعن جابر دخل رسول الله گفت درآمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علی ام
السائب بر ام سایب که صحابیه است و آنحضرت بدیدن او می آمد و در خانه او میبود آمد فقال
ما لک تزفزفین پس گفت آنحضرت بام السائب که تب لرزه داشت چه شده است ترا
که میلرزی و می جنبانی جای خود است از زف الطائر وقتی که فراخ میکند هر دو بازوی خود را او میجنباند
تزفزفین بزای معجمه و راء مهمله دو آمده است قالت الحمی لا بارک الله فیها گفت ام السایب سبب لرزیدن من
تب است برکت نکند خدا در وی و حمی بضم حا و تشدید میم حرارت عارضه در بدن فقال پس گفت
آنحضرت لا تسبی الحمی فانها تذهب خطایا بنی آدم دشنام مکن تب را زیرا که بدرستی که
تب میبرد گناهان فرزندان آدم را کما یذهب الکیر خبث الحدید چنانکه میبرد دمه آهنگر
چرک و پلیدی آهن را رواه مسلم وعن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا مرض العبد او سافر کتب له بمثل ما کان یعمل مقیما صحیحا وقتی که بیمار میشود بنده
یا سفر میکند چیزی از عبادات و اوراد که در حال صحت و اقامت داشت فوت میگردد نوشته
میشود برای آن بنده آنچه بود که عمل میکرد در حالیکه مقیم و تندرست بود رواه البخاری وعن انس قال قال رسول الله

نسخه: بانی

نسخه: تمیله

نسخه: ورب ترفرفین

صلی الله علیه وسلم الطاعون شهادة لکل مسلم یعنی هر مسلمان
یعنی هر که در طاعون صبر کند و نگریزد و بمیرد شهید مرده باشد در حق اجر و ثواب متفق علیه
خلیل گفته است که طاعون وباست و ابن کثیر گفت طاعون مرض عام و وبائی که فاسد میگردد بوی
مزاجها و بدنها و قاضی ابوبکر بن العربی گفت که طاعون وجع غالب که اطفای روح میکند تسمیه کرده اند
بطاعون از جهت سرعت قتل وی و در قاموس طاعون و وبا را یکدیگر تفسیر کرده و اطبا تفسیر کرده
اند طاعون را بورم مولم سیاه سوزنده زهردار و آنچه میبر آید در بعضی اعضای بدن که نرم اند چنانکه
زیر بغل یا پس گوش یا ران و سیاه میگرداند گرد خود را و گاهی سبز و سرخ میباشد و فاسد میگرداند عضو
اما آنچه در احادیث مذکور شده بر گریختن از آن و بیرون رفتن از شهری که واقع شده در آن نهی
کرده و وعید نموده و تشبیه بفرار از زحف داده و بر صبر بر آن بشهادت حکم کرده مراد وبا و موت
عام و مرض عام است و مخصوص بآنچه اطبا تعیین نموده اند نیست و لهذا در احادیث بلفظ وبا و موت
عام مذکور شده و اگر چه بلفظ طاعون نیز واقع شده اما مراد معنی وبا است و غلط کرده هر که طاعون
بر مصطلح اطبا حمل کرده و در غیر آن فرار مباح داشته و اگر فرضا بر همین معنی محمول باشد فرد
از وبا خواهد بود مخصوص بآن و این قایل آن احادیث را که روی بلفظ وبا و موت عام واقع شده چه خواهد
گفت و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الشهداء خمسة شهیدان پنج
قسم اند المطعون یکی آنکه بعلت طاعون مرده و بصبر بر آن جان سپرده و المبطون دوم آنکه بعلت آماس
یا استسقا و انتفاخ بطن جان داده و بعضی مطلق علت بطن را از درد و خلله و غیر آن مراد داشته و بعضی
گفته اند که مراد مبطون کسی است که نگاه داشته بطن را از اکل حرام و شبهه و در تقوی و ورع هلاک شده
و احتمال دارد که مراد بوی گرسنه باشد که بعلت گرسنگی به تیغ فقر و مجاهده جان داده والله اعلم
والغریق سیوم آنکه در آب غرق شده بشکستن کشتی و جز آن بعد از آنکه عمدا بجهل القای نفس در
تهلکه نکرده و صاحب الهدم چهارم آنکه در زیر دیوار یا بنائی که افتاده مرده بشرط مذکور بهدم
بسکون دال ویران کردن و انداختن بنا و بفتح دال بنای افتاده و هدم بکسر دال میت بهدم والشهید
فی سبیل الله پنجم کشته شده در راه خدا در جنگ اعدای دین و آنکه بظلم کشته شده بی جنگ داخل
اوست و شهید کامل حقیقی همین است و اقسام دیگر در حکم اویند و شریکند در اجر و ثواب و لهذا
مطلق اسم شهید بر وی اطلاق کرد و گفت الشهید فی سبیل الله نه قتیل و مانند آن یعنی دیگر
آن قسم که مشهور و متعارف است باسم شهید فافهم متفق علیه و عن عائشة رضی الله عنها قالت

هوا بسبب فاسد میگردد بوی

سألت رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الطاعون گفت پرسیدم از آنحضرت از حقیقت
طاعون و حکم آن فاخبرنی انه عذاب یبعثه الله علی من یشاء پس خبر داد آنحضرت مرا که
طاعون عذابی است که میفرستد آنرا پروردگار تعالی بر هر که از امم سابقه و لاحقه و ان الله
جعله رحمة للمؤمنین و خبر داد که خدا تعالی گردانیده است طاعون را سبب مهربانی بر مسلمانان
را که صبر کنند و نگریزند و جان بحق تسلیم نمایند چنانکه فرمود لیس من احد یقع الطاعون
فیمکث فی بلده صابرا محتسبا نیست هیچکی که واقع شود طاعون پس درنگ کند در شهر خود و نبر آید
در حالی که صبر کنندۀ و چشم دارنده است بر اجر و ثواب یعلم انه لا یصیبه الا ما کتب الله له
در حالی که میداند و یقین دارد که نمیرسد او را از مصیبت مگر آنکه نوشته و تقدیر کرده است خدای
تعالی برای او الا کان له مثل اجر شهید مگر آنکه باشد مر او را مانند پاداش شهید رواه
البخاری و عن اسامة بن زید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الطاعون رجز ارسل
علی طائفة من بنی اسرائیل طاعون عذابیست که فرستاده شده است بر گروهی از بنی اسرائیل
رجز بکسر را و سکون جیم در اصل زبان محمد عذاب و گاهی زار البین گویند او علی من کان
قبلکم یا بر کسانی که بودند پیش از شما شک راوی است که علی طائفة من بنی اسرائیل فرمود یا علی
من کان قبلکم فاذا سمعتم به بارض فلا تقدموا علیه پس چون بشنوید شما خبر طاعون را
در زمینی و شهری که شما در آنجا نیستید پس قدوم نیارید بر آن زمین و نروید در آن و تقدموا
بفتح تا و سکون قاف و فتح دال از قدوم و در بعضی روایات فلا تقدموا بضم تا و کسر دال یعنی
اقدام نیارید و پیش نیائید آن زمین را تا القای نفس در تهلکه لازم نیاید و اذا وقع
بارض و انتم بها فلا تخرجوا فرارا منه و چون بیفتد و فرود آید طاعون بزمینی و حال
آنکه شما در آن زمین باشید پس بیرون نیائید بجهت گریختن از طاعون متفق علیه ضابطه در
همین است که در آنجا که هست نباید رفت و از آنجا که باشد نباید گریخت و اگر چه در گریختن
در بعضی مواضع مثل خانه که در وی زلزله شده یا آتش گرفته یا از نشستن در زیر دیوار که خم
شده نزد غلبه ظن هلاک آمده است اما در باب طاعون حکم صبر نیامده و گریختن نیامده بنا
و قیاس این بر آن مواد فاسد است که آنها از قبیل اسباب عادی اند و این از اسباب وهمی
و بر هر تقدیر گریختن از آن جایز نیست و هیچ جا وارد نشده است و هر که بگریزد عاصی و مرتکب
کبیره و مردود است نسأل الله العافیة و عن انس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم

جز شهری

بقول کفت انس شنیدم آنحضرت را که میگفت قال الله سبحانه اذا ابتلیت عبدی
بحبیبتیه ثم صبر میگوید حق سبحانه چون مبتلا کردانم بنده خود را بدو محبوب وی یعنی
بدو چشم وی یعنی نابینا کنم چشمان او را و کور سازم او را پس صبر کند آن بنده درین ابتلا و در ظاهر
و باطن ناسزا نیندیشد و نکوید و بداند که ابتلا بعمی از روی سخط و غضب الهی نیست بلکه از برای
دفع مکروهی است که ببصر واقع میشود و از برای تکفیر ذنوب و رفع درجات است و شیخ ما که در آخر
اعمی شده بودند میفرمودند که خلوتیکه در تمام عمر میخواستم الکنون حاصل شد عوضته منهما الجنة
عوض دهم آن بنده را از آن حبیبتین بهشت یرید عینیه میخواهد از حبیبتین بنده دو چشم
بنده را اگر این کلام آنحضرت است صلی الله علیه و سلم ضمیر یرید عاید بحضرت عزت است جل جلاله و اگر کلام
راویست ضمیر بحضرت رسول است صلی الله علیه و سلم رواه البخاری

الفصل الثانی

عن علی رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ما من مسلم
یعود مسلما غدوة کفت علی مرتضی رضی الله عنه شنیدم پیغمبر خدا را که میکفت نیست هیچ مسلمانی که
بیمار پرسی کند مسلمانی را در وقت بامداد مراد اینجا پیش از زوال است و غدوه بضم بامداد
و بفتح یکبار رفتن در وقت بامداد الا صلی علیه سبعون الف ملک حتی یمسی مگر آنکه
صلوة بفرستند و دعا برحمت کنند بروی هفتاد هزار فرشته تا آنکه شام کند و ان عاده عشیة
الا صلی علیه سبعون الف ملک حتی یصبح و عیادت نکند او را شبانگاه که مراد بدان
بعد زوال است مگر آنکه صلوة بفرستند بروی هفتاد هزار فرشته تا آنکه صبح کند و کان له خریف
و باشد مر او را بستانی در بهشت یا بمعنی مخروف است یعنی آنچه چیده شود از میوه های بهشت
فی الجنة رواه الترمذی و ابو داود و عن زید بن ارقم قال عادنی النبی صلی الله علیه و سلم من
وجع کان بعینی زید بن ارقم انصاری که از مشاهیر صحابه است و در هفده غزوه حاضر شده
و از خواص علی بن ابی طالب بود و در تصدیق وی نازل شد در سوره منافقون ان المنافقین لکاذبون
میکوید که عیادت کرد مرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم از جهة دردی که بود بدو چشم من و در روایتی
بعینی بلفظ افراد رواه احمد و ابو داود و ازینجا معلوم میشود که عیادت درد چشم سنت است
و قول انکسی که کوید هرکز آنرا عیادت نیست مردود است و اسناد این حدیث صحیح است و آنکه بیهقی
و طبرانی روایت کرده که سه چیز اند که در آنها عیادت نیست دمل و عین و ضرس صحیح آنست که موقوف
بر ابن کثیر چنانکه بیهقی تصحیح کرده است والله اعلم و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم

من توضأ فاحسن الوضوء و عاد اخاه المسلم محتسبا کسی که وضو کند پس نیک کند وضو را و عیادت
کند برادر مسلمان بقصد ثواب و امر آخرت بوعد من جهنم مسیرة ستین خریفا دور کرده
شود از دوزخ مقدار راه رفتن شصت سال خریف سال را کویند و از انس تفسیر خریف بسال در
حدیث آمده است که پرسیده شد با حمزه خریف کدام است کفت سال و وجه آنست که
عرب ابتدای سال از خریف اعتبار کنند که اول بریدن خرما و انکور و رسیدن غلات
در خریف است رواه ابو داود و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
ما من مسلم یعود مسلما فیقول سبع مرات نیست هیچ مسلمانی که عیادت کند مسلمانی را پس بکوید
هفت کرت اکثر عدد تکریر دعا تا سه است و در بعضی ادعیه هفت نیز آمده و تواند که تخصیص این عدد
درین مقام از برای دفع بلا از سبع اعضا باشد والله اعلم اسأل الله العظیم رب العرش
العظیم ان یشفیک سوال میکنم خدای بزرک را که پروردکار عرش بزرک است که تندرستی
دهد ترا الا شفی مکر آنکه تندرستی داده شود آن مسلمان الا ان یکون قد حضر اجله مکر آنکه
باشد بتحقیق حاضر شده وقت موت و تمام شده مدت حیات وی که آنرا علاجی نیست
رواه ابو داود و الترمذی و عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یعلمهم من
الحمی و من الاوجاع کلها ان یقولوا و هم از ابن عباس است که آنحضرت بود که تعلیم میکرد صحابه را
از جهة تب بلکه از جهة همه دردها اینکه بکویند بسم الله الکبیر بنام خدای بزرگ
اعوذ بالله العظیم پناه میجویم بخدای بزرک من شر کل عرق نعار و من شر حر النار
از بدی هر رک شده از خون یا ریزنده چون و از بدی کرمی آتش رواه الترمذی و قال هذا
حدیث غریب لا نعرف الا من حدیث ابراهیم بن اسمعیل و هو یضعف فی الحدیث
روایت کرد اینحدیث را ترمذی و کفت اینحدیث غریب است شناخته نمیشود مکر از حدیث
ابراهیم بن اسمعیل و وی نسبت بضعف کرده میشود در حدیث و عن ابی الدرداء قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول من اشتکی منکم شیئا میفرمود آنحضرت کسی که شکایت
کند از شما چیزیرا از بیماری او اشتکاه اخ له یا شکایت کند برادری مر او را یعنی مسلمانی
فلیقل باید که بکوید و بخواند این دعا را که ربنا الله الذی فی السماء پروردکار ما خدایی است
در آسمان است مقصود تبریست از خدایان زمین که بتان اند و لهذا حکم کرد آنحضرت بایمان
زنی که پرسیده شد از وی خدا کجاست کفت در آسمان و تأویل این همان است که در تأویل

قوله سبحانه وهو الله فی السموات وفی الارض • ربنا الله الذی فی السماء
گفته اند تقدس اسمک پاک است نام تو ای پروردگار از تهمت نقصان و عدم تاثیر • امرک فی السماء
والارض • امر تو در آسمان و زمین است که تدبیر کار کاینات آسمان و زمین بدان میکنی چنانکه فرموده و اوحی
فی کل سماء امرها و فرموده یتنزل الامر بینهن • کما رحمتک فی السماء • چنانکه رحمت تو در آسمان
عام و شامل است اهل آنرا همه محل رحمت اند بخلاف زمین و اهل وی که رحمت خاص مختص است ببعضی
دون بعض که مومنان اند نه کافران اگرچه رحمت عام که افاضه وجود و لوازم آنست شامل است همه را بقول
حق تعالی ورحمتی وسعت کل شیء • فاجعل رحمتک فی الارض • پس بگردان رحمت خاص را نیز در زمین
اغفر لنا حوبنا • بیامرز مارا بزه مارا و حوب بضم حا و فتح آن بمعنی اثم است و بعضی گفته اند فتح لغت
اهل حجاز است و ضم لغت بنی تمیم و بمعنی حزن و وحشت و جهد و وجع و هلاک و بلا نیز آمده و پوشیده
نماند که بهمه معانی صالح اراده اند و مراد موجب و اسباب آن باشد • وخطایانا • و بیامرز گناهان مارا
و خطایا گناهانیکه بطریق خطا بوجود آیند و گاهی بر مطلق گناهان نیز اطلاق یابد • انت رب
الطیبین • تو پروردگار پاکانی این علت مغفرت گناهان است یعنی بیامرز مارا تا از گناهان پاک شویم
انزل رحمة من رحمتک • فرود فرست رحمتی خاص عظیم را از جنس رحمتهای تو • وشفاء من شفائک
و بفرست شفائی از شفاهای تو • علی هذا الوجع • برین دردمندی و رنجوری • فیبرأ • پس به شود و دور گردد
این وجع • رواه ابو داود • وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جاء
الرجل یعود مریضا فلیقل • چون بیاید مرد در حالی که پرسش میکند بیمار را پس باید که بگوید • اللهم اشف
عبدک • خداوندا تندرستی بنده خود را • ینکأ لک عدوا • تا جراحت کند و قتل کند برای
تو و تقویت دین و اعلای کلمه تو دشمنان دین را و نکایت بمعنی جراحت کردن و قتل بسیار کردن و بمعنی
ایلام و ایجاع نیز آمده و بهمزه پوست باز کردن از ریش و جراحت بر جراحت کردن نیز آمده • او یمشی
لک الی جنازة • یا برپای برود برای رضای تو و ادای حق دین تو بسوی جنازه • و تخصیص ذکر نکایت
عدو و مشی جنازه بذکر از میان سایر افعال بمناسبت آنست که چون که جنس مریض بود و بر شرف موت
بود ذکر کرد آنچه متعلق بموت است از اماتت اعدا و دعا و امداد موتی و طیبی گفته جمع میان
نکایت و تشییع جنازه بجهت آنست که در اول انزال عقابست بر دشمنان خدا و در ثانی ایصال رحمتست
بر دوستان وی • رواه ابو داود • وعن علی بن زید • روایت است از علی بن زید بن عبد الرحمن بن جدعان
قرشی تیمی بصری که از تابعین بصره است • عن امیة • بضم همزه و فتح میم و تشدید تحتانیه

وقابل تربیت رحمت خاص تو شویم صح

بهمزه و بی همزه هر دو آمده است صح

[illegible] است روایت دارد از [illegible] • انها سألت عائشة عن قول الله عز وجل • که امیه
پرسید از عایشه از حقیقت معنی قول حق جل و علا که این آیتست • ان تبدوا ما
فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله • اگر پیدا کنید چیزی را که در ذاتهای شماست
یا پنهان دارید آنرا حساب میکند شمارا بآن الله تعالی • وعن قوله • و پرسید از قول وی تعالی
من یعمل سوءا یجز به • هرکه بکند بدی را بادافراه داده شود بوی باعث بر پرسیدن معنی این
دو آیت آنست که آیت نخستین دلالت دارد که بندگان حساب کرده میشوند بدانچه مضمر دارند
در نفس خود از خطرات ذنوب و اندیشهای بد و آیت دوم حکم میکند که آدمیان جزا داده میشوند
بهر عمل بر قلیل یا کثیر پس مشکل شد برایشان و متحیر شدند که چه کار کنند زیرا که ممکن نیست اجتناب
از آن • فقالت • پس گفت عایشه • ما سألنی عنها احد منذ سألت رسول الله • پس گفت عایشه
سوال نکرد مرا ازین محاسبه و مجازات هیچ یکی از آنگاه که پرسیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه
وسلم • از تفسیر این دو آیت • فقال • پس گفت آنحضرت • هذه معاتبة الله العبد • این مجازات
که مذکور است درین دو آیت عتاب کردن خداست بنده را • بما یصیبه من الحمی • بآنچه میرسد
بنده را از تب و بیماری • والنکبة • و از نکبت بفتح نون عتاب و خشم گرفتن و ملامت کردن و پیدا
کردن دوست بر دوست خشم را از جهت بی ادبی که از وی بوجود آمده با وجود محبت وی و لطف کرده
در دل و در صراح گفته که عتاب ناز کردن و خشمگینی پیدا کردن و نکبت آنچه برسد آدمی را از حوادث
و رنجها • حتی البضاعة • یضعها فی ید قمیصه • تا این مصیبت که پاره از مال می نهد بنده از دست در
بر آستین خود که عبارت از آستین است و عادت است بر نهادن پاره مال در آن • فیفقدها • تا
پس گم میکند آن بضاعت را • فیفزع لها • پس میترسد و متغیر میگردد و فریاد میکند و می طلبد
آن بضاعت گم شده را یعنی این محاسبه و جزا مواخذه خشم و عتابست در دنیا نه مواخذه
عذاب و عقاب در آخرت پس باید که بنده دل بد نکند و اندوهگین نگردد بلکه خوشحال و مسرور گردد
باشد که تکفیر ذنوب و رفع درجات است • مثنوی • من ترا غمگین و گریان زان کنم • تا کنت از
چشم بدان پنهان کنم • زان بجوشانم که مکروه منی • بلکه تا گیری تو ذوق چاشنی • زان جلی
تلخ میگویم ترا • تا ز تلخیها فرو شویم ترا • تو ز تلخی چون همه پر خون شوی • پس ز تلخیها همه بیرون شوی
حتی ان العبد لیخرج من ذنوبه کما یخرج التبر الاحمر من الکیر • تا آنکه بنده هر آینه بیرون می آید
از گناهان خود چنانکه بیرون می آید زر سرخ از بوته • در قاموس گفته تبر بکسر زر و نقره یا آنچه از کان

رو نسخه رسول الله

برای بیش از آنکه ... کامل شد در مجمع البحار گفته که ... سبب خالص ... آن که سکته زند شود
و چون سکته زند نام وی غبن است. رواه الترمذی وعن ابی موسی ان النبی صلی الله
علیه وسلم قال لا یصیب عبدا نکبة نمیرسد هیچ بنده را مصیبتی و رنجی قلیل حقیر فما فوقها
او دونها پس آنچه بالای اوست یا فرود اوست احتمال دارد فوق در عظم و دون در حقارت یا
عکس او اول ظاهرتر است الا بذنب مگر بسبب گناهی که کرده است و خطائی که از وی رفته
درویشی را بند نعلین موشی بریده بود مینالید و میگفت که آه چه گناه کرده ام که جزای آن این یافته ام
وما یعفو الله عنه اکثر و آنچه عفو و محو میکند و در میگذراند خدای تعالی از وی بیشتر است و قرائت
و خواند آنحضرت موافق اینحال این آیت که وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ویعفو
عن کثیر و هر چه میرسد شما را از مصیبت پس بسبب چیزی است که کرده است آنرا دستهای
شما یعنی از اتهامهای شما و عفو میکند خدای تعالی از بسیاری از آن. رواه الترمذی وعن عبد الله
بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد اذا کان علی طریقة حسنة
من العبادة ثم مرض بدرستی که بنده چون میباشد بر حالت نیک از عبادت پس بیمار میشود
قیل للملک الموکل به گفته میشود مر فرشته را که گماشته شده است بروی اکتب له مثل عمله اذا
کان طلیقا بنویس برای وی مانند عمل وی که بود آنرا و غیر مقید بان بیماری یعنی عملی که در حالت صحت میکرد
حتی اطلقه تا آنکه رها کنم او را و تندرست گردانم او را او اکفته الی یا ضم کنم و گرد آرم
او را بسوی خود یعنی بمیرانم وعن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ابتلی المسلم ببلاء
قیل للملک چون مبتلا گردانیده میشود مسلمان و آزموده میشود ببلائی در تن او گفته میشود مر فرشته را
اکتب له صالح عمله الذی کان یعمل بنویس برای وی عمل نیک او را که میکرد پیش از ابتلا فان
شفاه غسله وطهره پس اگر شفا میدهد میشوید او را خدای تعالی مبالغه و پاک میگرداند او را و ان
قبضه غفر له ورحمه و اگر قبض میکند او را و میمیراند می آمرزد مر او را و رحمت میکند او را
رواهما روایت کرده است این هر دو حدیث را فی شرح السنة وعن جابر بن عتیک بر وزن کریم
انصاری معاوی است منسوب بمعاویه که یکی از اجداد او بود حاضر شد بدر را و مشاهد را که بعد از آنست
و در تقریب گفته که صحابی جلیل است و خلاف کرده شد در شهود وی بدر را. قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم الشهادة سبع سوی القتل فی سبیل الله شهادت هفت چیز است جز کشته شدن
در راه خدا که فرد کامل متعارف است از آن المطعون شهید آنکه مرد بطاعون شهید است والغریق شهید

فائده

قسم ست

وصاحب ذات الجنب شهید و ذات الجنب که بیماری ... است و آن قرحه
که حادث میگردد در داخل پهلو نزدیک بالای سینه و نشان او تنگی نفس و تب است و او را
اقسام و احکام و اسباب و علامات است که در کتب طب مذکور است و در شرح سفر السعادة مجملی از آن
ذکر کرده شده است والمبطون شهید معنی مبطون معلوم شد وصاحب الحریق شهید و خداوند
آتش که ناگهان در آتش افتد و بسوزد والذی یموت تحت الهدم شهید و آنکه بمیرد در زیر بنای
افتاده که بیفتد بروی و سابقا فرق میان هدم بسکون دال و فتح آن معلوم شد و اینجا بفتح
مناسب تر است والمراة تموت بجمع شهید و زنیکه بمیرد بجمع بضم جیم و بعضی بکسر جیم گفته
اند و سکون میم بمعنی مجموع یعنی آن که بمیرد نزد ولادت و بیرون نیاید ولد وی و آنکه عقب
ولادت بمیرد نیز همین حکم دارد و بعضی تفسیر کرده اند ببکر زیرا که بکارت مجموع است در وی
مثل ولد و در حدیث دیگر آمده است و هر زنیکه بجمع بمیرد و برده نشد دختری و میداند بهشت را
رواه مالک و ابو داود والنسائی وعن سعد قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم
روایت است از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه که پرسیده شد آنحضرت ای الناس
اشد بلاء کدام از آدمیان سخت تر است از روی بلا و آزمایش قال الانبیاء ثم الامثل
فالامثل گفت سخت ترین آدمیان در بلا پیغمبرانند پس هر که فاضل تر مرتبه بمرتبه چنانکه
اولیا و علما و صلحا بر تفاوت مراتب و درجات یبتلی الرجل علی حسب دینه مبتلا کرده شده
میشود مرد باندازه دین وی فان کان فی دینه صلبا پس اگر باشد مرد در دین خود سخت و درست
اشتد بلاؤه سخت تر میشود بلای وی زیرا که وی صاحب یقین است پس صبر میکند بر آن
و میداند که مبتلی حق است و در اینجا الطاف خفیه است پس کامل میگردد ایمان وی و قوی
میگردد محبت وی و مکفر میگردد سیئات وی و بلند میگردد درجات وی وان کان فی دینه رقة
و اگر باشد در دین وی نرمی و تنکی هون علیه آسان و سبک کرده میشود بروی تا بی صبری
و بیرون نیاید از بعد دین از جهت عدم قوت ایمان و یقین پس تالیف قلب وی میکند بنعمت و قول وی
فما زال کذلک پس همیشه است مرد همچنین و همبرین حال حتی یمشی علی الارض وما له ذنب
تا آنکه میرود بر زمین و حال آنکه نیست مر او را گناهی بیان حال مردیست که صلب است در دین
رواه الترمذی وابن ماجة والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وعن عائشة
قالت ما اغبط احدا بهون موت بعد الذی رایت من شدة موت رسول الله صلی الله علیه وسلم

گفت عائشه رشک نمیبرم بهیچ یکی با آسانی جان کندن بعد آنچه دیدم از سختی مردن آنحضرت
یعنی پیش ازین رشک میبردم بر هر که بآسانی میمرد و بعد از انکه دیدم از سختی موت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
دیگر رشک بکسی که بآسانی موت بمیرد نبردم و اعتقاد کردم که خیریت در سختی موت است نه آسانی رواه
الترمذی والنسائی بیان سختی در حدیث آینده بیاید وعنها قالت رأیت النبی صلی الله علیه
وسلم وهو بالموت وعنده قدح فیه ماء گفت عائشه دیدم آنحضرت را و حال آنکه آنحضرت در حالت
موت بود و نزد وی قدحی بود که در وی آب بود وهو یدخل یده فی القدح و آنحضرت می در آورد
مبارک خود را در قدح ثم یمسح وجهه باز مسح میکرد روی مبارک خود را و می برآورد دست را
بر روی از جهت حرارتیکه می یافت ثم یقول باز میگفت اللهم اعنی علی منکرات الموت خداوندا یاری
ده مرا بر حالتهای سخت مرگ او علی سکرات الموت یا گفت یاری ده بر سکرات موت شک راویست
و سکرات جمع سکره است بسکون کاف و آن نیز بمعنی سختی و محنت و بیهوشی است و تسکیر بمعنی خفه کردن آید
رواه الترمذی وابن ماجه و شیخ اجل اکرم اوحد محمد البکری المصری رحمة الله علیه در سبب سکرات
موت مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم وجوه متعدده ابراز نموده یکی انکه مزاج شریف نبوی اعدل امزجه
بود پس احساس تألم اکثر و دریافت اثر آن اکبر بود چنانکه فرمود انی لاوعک کما یوعک رجلان منکم
چنانکه گذشت دیگر انکه تعلق روح بجسد لطیف وی متعشق وی بود اقوی و اوفی بود پس تألم وی بمفارقت
وی بیشتر و قوی تر باشد دیگر انکه در بیخبر خانه امت است که چون ببیند که نقل روح پاک وی باین
صورت است آسان گردد بر هر یکی حال نفس وی دیگر انکه حقیقت شریف وی جامع جمیع اکوان بود پس
فراق روح پاک وی از جسد شریف گویا فراق تمامه ارواح است از تمامه اجساد دیگر انکه آنحضرت متولی
امور مملکت الهیه و گماشته درگاه عزت بود که تمام امور و احکام کون و مکان بوی مفوض بود و کدام دایره سلطانی
مملکت اوسع تر از مملکت سلطنت وی بود و عادت مستمره گماشتگان است که چون رجوع بدرگاه
نمایند بجهت استعداد سوال و حساب همه و هر اسپی بحال شان را دیابد که چه طور بر آید شیخ ما شیخ عبد الوهاب
متقی از شیخ خود شیخ علی متقی رحمة الله علیهما نقل میکردند که در وقت وفات میفرمود که اگر شدت سکرات
را مشاهده کشیده اند و بیکن نشود که آن لازم مقام و منصب قطبیت است دیگر انکه نازل گردید ان شدیده
بر وی در آن وقت از تنزلات احدیت و تجلیات صمدیت اسرار و انوار عزت ربوبیت که در زمان
وحی نازل میشد و این آخر آن اوقات واتم واکمل آن حالات بود و این سکرات مشاهدات و افاضات
بود که بسبب ضیق نطاق جسمانیت از تحمل آن در صورت سکرات و مجاهدات مینمود و این وجه اوجه وجود است

اوفق بمقام شریف اوست والله اعلم دیگر ادراک و احساس بلیغ نفس مبارک آنچه
نزد وی بود از خوف و خشیت و هیبت و اجلال و معرفت جناب حق و استکانت و عبودیت
در حضرت قرب چنانچه فرموده اعرفکم بالله اخوفکم منه هر که عارف تر ترسان تر از انجهت
حاضر شد بر وی آنچه حاضر شد دیگر استطارت شوق بآن لقای وجه حامل بود بر اضطراب و انزعاج
گویا میخواست روح شریف وی که زود برآید و بپرد بسرعت و رغبت بآن قرب خاص
مندرج گردد پس ناشی میشد بقهر عالم طبیعت و ضغط حضیض مزاج بشریت حالتی که قوی
میشد بوی انفعال و ظاهر میشد بوی سلطان انجلال دیگر تعلق اهل این عالم بذات شریف وی صلی
الله علیه وسلم از آنجاکه علاقه محبتی بحضرت علیه وی میدارند و تمثیل صور این متعلقات در مرات
جوهر وی که ساطع تر و صافی تر از همه مرایاست پس ظاهر شد از آنجا قلقی و التفاتی پس حاصل
شد آنچه حاصل شد دیگر انکه بر روی کار حق جل و علا جاری کرده اند و باقی داشته رسول خود را صلی
الله علیه وسلم بر اوصاف عبودیت که اشرف اوصاف او اجل محامد اتصاف اوست و این کمالی است خاص
مر آنحضرت را و مقتضای مزاج مقام عبودیت منازله مکاره و مقاسات مشقات بود و لهذا گفت
نزد فوت ولد شریف وی ابراهیم که العین تدمع والقلب یحزن وانا علی فراقک لمحزونون یا ابراهیم
انتهی آنچه گفته اند و امثال این نیز میتوان گفت و در حقیقت حال شریف وی اجل و اعلی و ارفع
است از انکه عقول و افهام و علوم و معارف عقلا و علما و عرفا حاضر و ضابط و حاوی آن
بود مصرع او برتر از آنست که آید بخیال و هر چه گویند حکم تاویل متشابهات دارد و ما یعلم تاویله الا الله
والله اعلم وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اراد الله بعبده الخیر عجل له
العقوبة فی الدنیا چون خواهد خدای تعالی به بنده خود نیکی را شتاب میکند در فرا رسانیدن جزای گناهان
او را در دنیا زیرا که عذاب دنیا سهل است و مدت دنیا قصیر بهر نوع که باشد و اذا اراد الله بعبده
الشر امسک عنه بذنبه و چون خواهد به بنده خود بدی نگاه میدارد از وی عقوبت را و میکند
او را بگناه وی حتی یوافی به یوم القیمة تا آنکه تمام میدهد وی تعالی بنده را آنچه مستحق آنست
از عذاب بسبب آن گناه روز قیامت عرب میگوید اوفی فلانا حقه یعنی داد حق وی را تمام و وافی
رواه الترمذی وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان عظم الجزاء مع عظم البلاء
بدرستی که بزرگی پاداش با بزرگی بلاست هر چند بلا بیشتر و سخت تر جزا تمامتر و وافرتر و عظم بضم عین
و سکون ظا اسم است از تعظیم وان الله و بدرستی که خدا عز و جل اذا احب قوما ابتلاهم

چون دوست میدارد گروهی را مبتلا میکرداند و از ما بخشش میکند الثانی ابو بچنین حق و شیخ من المه
گروهی را مبتلا میکرداند الثالثه و این شق را ذکر نکرد از جهة فهم وی از سیاق که گفت فمن
رضی فله الرضا پس کسی که خوشنود بود از خداوند تعالی در بلا پس مر اوراست خوشنودی از وی تعالی
و من سخط فله السخط و کسی که خشم گیرد و راضی نگردد پس او را خشم وی رضایی است پس رضا و سخط
بنده سبب علامت رضا و سخط پروردگار و محبت و عداوت اوست صحابه رضی الله عنهم از یکدیگر
سوال میکردند که بچه معلوم میکردد رضا و سخط الهی از بنده و جواب میدادند که اگر بنده از خدا تعالی
راضی است خدا نیز از وی راضی است و اگر ساخط است ساخط رواه الترمذی و ابن ماجه
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال البلاء بالمؤمن او المؤمنة
همیشه میباشد بلا بمرد مسلمان یا بزن مسلمان فی نفسه در ذات هر یکی بالام و امراض و ذایا و ماله
و در مال هر یک بهلاک و نقصان و ولده و در اولاد بمرض و موت و اینها همه سبب کفارت ذنوب و محو خطایای
وی میشوند حتی یلقی الله وما علیه من خطیئة تا آنکه پیش می آید وی خدا را در روز جزا و حال آنکه
نیست بر وی هیچ گناهی رواه الترمذی وروی مالک نحوه وقال الترمذی هذا حدیث حسن
صحیح وعن محمد بن خالد السلمی بضم سین و تخفیف لام مفتوحه عن ابیه عن جده از پدر از جد
و جد او صحابی است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد اذا سبقت له من الله
منزلة لم یبلغها بعمله بدرستی که بنده چون در گذشته باشد برای وی از خدا مرتبه و درجه بلند
یعنی تقدیر کرده باشد الله تعالی برای وی منزلتی که نمیتواند رسید بنده بآن منزلت بعمل صالح خود ابتلاه
الله فی جسده او فی ماله او فی ولده مبتلا کرداند او را خدای تعالی در تن وی یا در مال وی یا در اولاد وی
ثم صبره علی ذلک پس شکیبا میکرداند او را بر آن بلا حتی یبلغه المنزلة التی سبقت له من الله
تا آنکه میرساند این بلا و صبر کردن بر آن بلا میرساند خدای تعالی بسبب این بلا و صبر آن بنده را بمرتبه که
در گذشته است مراو را از خدا رواه احمد و ابو داود و از اینجا معلوم میشود که بنده بصبر کردن
بلا بمرتبه و مقامی میرسد که بطاعت و عبادت نمیرسد شیخ امام اجل ابو عبد الله محمد بن علی حکیم ترمذی رحمة الله علیه
و قدس سره میگوید که بیمار شدم من در ایام گذشته بیماری سخت و چون شفا داد مرا الله تعالی تفکر کردم
و اندازه کردم در نفس خود آنچه تدبیر کرده مرا وی سبحانه از این علت در مقدار اینمدت و مبادت عبادت ثقلین
در این مدت پس گفتم با خود که اگر مخیر گردانیده میشدم من در وجود این علت در آنکه مرا عبادت ثقلین میبود
در این مدت بکدام از این دو میل میکردم و کدام یکی را اختیار میکردم پس صحیح شد عزم من و ثابت شد

یقین من و واقع شد بصیرت من بر آنکه آنچه اختیار کرد در دور کار من برای من اکثر است از روی شرف
و اعظم از روی اجر و انفع از روی عاقبت آن علتی و مرضی که تدبیر کرد لطف پروردگار تعالی
برای من و بندگی خالی از شایبه عجب و ریا بود و دانستم که این قوم که بلا را اختیار کرده اند بچه سبب است و این مسئله
در رساله تسلیة المصاب لنیل الاجر والثواب بتفصیل بیان کرده شده است وعن عبد الله بن
شخیر بکسر شین معجمه و خاء معجمه مکسوره در آخر را صحابی است در بصره نزول کرده قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم مثل بمیم مضموم و کسر مثلثه مکسوره مشدده یعنی تصویر کرده شد و پیدا کرده شد
ابن آدم آدمی و الی جنبه تسع و تسعون منیة و حال آنکه بجانب پهلوی وی است یعنی نزدیک
با وی و متصل با وی است نود و نه مرگ یعنی آفات و بلایا که اسباب مرگ و هلاکند ان اخطاته المنایا
وقع فی الهرم حتی یموت اگر خطا میکنند او را و نمیرسد بوی مرگها و اسباب آن می افتد در پیری تا
آنکه میمیرد یعنی آدمی مشمول و محاط است در بلایا و مصایب انداز که خلاصی ندارد از آنها و اگر
نادر اخلاص یافت از آن می افتد در پیری که بی دوا بلای بی منتهاست و در وی از مردن چاره نیست و
البته میباید رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم یود اهل العافیة یوم القیمة حین یعطی اهل البلاء الثواب دوست میدارند و آرزو
میبرند اهل عافیت که در دنیا از بلایا و مصایب سالم بودند روز قیامت در وقتی که داده شود اهل
بلا را عوض و ثواب آن را که لو ان جلودهم کانت قرضت فی الدنیا بالمقاریض کاشکی که پوستهای
ایشان بریده و پاره کرده میشد در دنیا بگازها رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب
وعن عامر الرام مخفف رامی یعنی تیرانداز و عامر بن الرام نیز میگویند و صحیح قول اول است صحابیست
که یکی حدیث دارد و این نیز بسند مجهول مرویست قال ذکر رسول الله گفت ذکر کرد پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم الاسقام بیماریها را فقال ان المؤمن اذا اصابه السقم ثم عافاه الله عز وجل منه
پس گفت که مسلمان چون میرسد او را بیماری پس صحت می بخشد او را خدای تعالی از آن بیماری کان کفارة
لما مضی من ذنوبه میباشد پوشنده مر چیزی را که گذشت از گناهان وی و موعظة له فیما یستقبل
و میباشد مر او را پند در آنچه پیش می آید از زمان و ان المنافق اذا مرض ثم اعفی و بدرستی که
منافق چون بیمار شود پس عافیت داده شود کان کالبعیر عقله اهله ثم ارسلوه میباشد
مانند شتر که ببستند او را کسان او پس رها کردند او را فلم یدر لم عقلوه ولم ارسلوه پس در نیافت
آن شتر بجهة عدم تمیز که چرا ببستند او را و چرا گشادند او را همچنین منافق بخلاف مومن که می یابد

جمار کرد بیرون می برد ... بتنذیب وی می بود و عافیت برای بنده بهتر است از شکیبائی آزمودن وقدر
نعمت شناختن است تعالی رجل پس گفت مردی یا رسول الله وما الاسقام وچه چیز است بیماری
وکجا است من نمیشناسم آنرا والله ما مرضت قط بیمار نشده ام من هرگز فقال قم عنا
پس گفت آنحضرت برخیز ودور شو از پیش ما فلست منا پس نیستی تو از ما ظاهر آنست که آن مرد منافق
بود کذا فی شرح الشیخ والا باین شدت درشتی نمیفرمود رواه ابو داود وعن ابی سعید قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم اذا دخلتم علی المریض فنفسوا له فی اجله چون در آیید شما بر بیمار
برای پرسش وی پس گشاده دهید او را در درازی مدت حیات وی چنانکه گویند غم مخور باکی نیست
شفا خواهی یافت ودراز خواهد بود عمر تو فی الصراح تنفیس آسایش دادن ورهایش دادن از غم
فان ذلک لا یرد شیئا ویطیب بنفسه زیرا که بدرستی که تنفیس باز نمیگرداند چیزیرا که مقدر است
وخوش میکند نفس وی را ویطیب بتخفیف است وباز آیده است ودر بعضی نسخ تطیب نفسه بتشدید
بدون با یعنی خوش میگرداند نفس او را رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث غریب
وعن سلیمان بن صرد بضم صاد وفتح را صحابی است خیر فاضل وعابد شریف عمر دراز یافته واز
کشندگان امام شهید حسین بن علی رضی الله عنهما کینه کشی کرده وشهید گشته وحرم وی نیز بوده
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قتله بطنه کسی که کشته است او را شکم
یعنی وی بتفسیر مبطون در فصل اول معلوم شد لم یعذب فی قبره عذاب کرده نشود او در گور
رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث غریب

الفصل الثالث

عن انس قال
کان غلام یهودی یخدم النبی بود پسری از قوم یهود که خدمت میکرد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
شیخ ابن حجر گفت که واقف نشدم بر اسم او وبعضی گفته اند که نام او عبد القدوس بود فمرض فاتاه
النبی پس بیمار شد آن غلام پس آمد او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعوده در حالتی که عیادت
میکند آنحضرت او را فقعد عند رأسه پس نشست آنحضرت نزد سر آن غلام فقال له اسلم
پس گفت مر او را مسلمان شو فنظر الی ابیه وهو عنده پس نگاه کرد آن غلام بجانب پدر خود وپدر وی نزد
وی بود فقال له پس گفت مر او را پدر اطع ابا القاسم فرمان برداری کن ابو القاسم را ابو القاسم کنیت
شریف آنحضرت است ویهود پیشتر آنحضرت را باین کنیت ذکر میکردند وباسم مبارک که محمد است
کمتر یاد میکردند تا ملزم نشوند بذکر این اسم شریف در توریت فاسلم پس مسلمان شد آن غلام
فخرج النبی صلی الله علیه وسلم وهو یقول الحمد لله الذی انقذه من النار پس بیرون آمد آنحضرت

بخدا اسکند

و ببرید غم او را ۱۲

وحال آنکه وی میگوید شکر مر خدای که برهانید او را از آتش دوزخ ... و در این حدیث
جواز استخدام کافر است وجواز عیادت وی باامیدواری اسلام وی وگفته اند که اگر خویشی
یا همسایگی داشته باشد نیز میتوان کرد وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من عاد مریضا نادی مناد من السماء کسی که آواز میدهد آواز دهنده از آسمان یعنی فرشته
طبت وطاب ممشاک خوشی باد ترا در دنیا وخوش باد بر پای رفتن تو یا جای مشی تو در آخرت
یا هر دو در دنیا یا هر دو آخرت ودر اینجا اشارت است با فضیلت عیادت پیاده وتبوأت
من الجنة منزلا وبگیری تو از بهشت منزل او تواند که این همه جمله خبر باشد از جانب وی دعا کنندگان
از حال عیادت کننده رواه ابن ماجه وعن ابن عباس قال ان علیا رضی الله عنهم خرج من
عند النبی صلی الله علیه وسلم فی وجعه الذی توفی فیه روایت است از ابن عباس
که گفت علی بر آمد از نزد آنحضرت از درد وبیماری که وفات یافت آنحضرت در آن درد فقال
الناس پس گفتند مردم یا ابا الحسن کیف اصبح رسول الله چگونه صبح کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم قال اصبح بحمد الله بارئا گفت صبح کرد بشکر خدا بهشونده از بیماری یعنی الحمد لله که بهتر است
امروز واد آنست که چون از حال بیماری پرسیده شود جواب بهی وخوبی گویند رواه البخاری
وعن عطاء بن ابی رباح بفتح را وتخفیف با تابعی یکی از اعلام علما واجله فقها امام ابو حنیفه گفت
ندیدم من از آنها که دیدم فاضل تر از وی وبود اسود واحول اشل اعرج بعد از آن اعمی شد روز
که فوت کرد اوزاعی گفت مات ارضی اهل الارض قال قال لی ابن عباس گفت عطا گفت مرا ابن عباس
الا اریک امرأة من اهل الجنة آیا بنمایم ترا زنی از اهل بهشت قلت بلی گفتم بلی بنما
قال هذه المرأة السوداء گفت این زنی سیاه ودر نام وی اختلاف است بعضی سعیره گفته بضم
سین وفتح عین وبعضی سقیره وسکیره بقاف وکاف بدل عین وبعضی ماشطه وبعضی خدیجه والله اعلم
اتت النبی آمد این زن پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقالت پس گفت یا رسول الله انی
اصرع بدرستی که من صرع زده میشوم نام بیماری مشهور وانی اتکشف وبنا بر فتح فانیه و بدرستی
که من برهنه میشوم با مبتر سم وملاحظه میکنم از کشف عورت پس تکشف بمعنی اجتناب از کشف
چنانکه تأثم بمعنی اجتناب وخوف از اثم فادع الله لی پس دعا کن خدا را برای من که عافیت دهد
ان شئت صبرت ولک الجنة پس گفت آنحضرت اگر میخواهی صبر کنی وباشد مر ترا بهشت
وان شئت دعوت الله ان یعافیک واگر میخواهی دعا کنم خدا را که عافیت دهد ترا فقالت اصبر پس گفت آن زن

عیادت میکند بیماری را ۱۲

فقال ۱۲

صبر میکنم بهشت ... انکشف فادع الله ان لا انکشف پس ... کرمن بر
میشوم ... پس دعا کن خدا را که برهنه نشوم فدعا لها پس دعا کرد مر آن زن را متفق علیه
و درین حدیث دلیل است بر جواز ترک تداوی و امید ثواب آخرت بر علاج امراض بدعا و التجا
بحق وعن یحیی بن سعید قال ان رجلا جاءه الموت فی زمن رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت
از یحیی بن سعید انصاری که از تابعین است روایت میکند از انس و غیر وی از صحابه و قد ما تابعین
گفت که مردی آمد او را موت در زمان آنحضرت فقال رجل هنیئا له مات ولم یبتل بمرض گوارا
باد مر او را که مرد و مبتلا کردانیده نشد به بیماری فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم ویحک تعجب از تو ما یدریک چه دانانید ترا لو ان الله ابتلاه بمرض فکفر عنه من
سیئاته اگر میبود این که خدا تعالی مبتلا کردانید او را به بیماری پس کفارت میکرد از وی از بدیهای وی
بهتر میبود او را رواه مالک مرسلا وعن شداد بن اوس صحابی است وی بدر روی عن الصنابحی
بضم صاد نسبت است بصنابح بن زاهر نام او عبد الله است اختلاف است که صحابی است یا تابعی
روایت ازین دو کس انهما که ایشان دخلا علی رجل مریض یعودانه در آمدند بر مردی در حالی که
عیادت میکنند آن مرد را فقالا له کیف اصبحت چگونه صبح کردی و چه حال داری قال اصبحت بنعمة
گفت آن مرد صبح کرده ام ملتبس و مصحوب بنعمت و حال خوش دارم قال شداد ابشر بکفارات
السیئات گفت خوش خبر و خوشحال باش بخصلتهایی که پوشنده بدیهاست وحط الخطایا
و فرو افکندن گناهان فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الله عز وجل
زیرا که شنیدم آنحضرت را که میگفت که خدا تعالی میگوید اذا انا ابتلیت عبدا من عبادی
مؤمنا وقتی که من مبتلا کردانم یعنی به بیماری بنده از بندگان خود را که مومن است فحمدنی علی
ما ابتلیته پس ثنا کند آن بنده مرا بر مبتلا کردانیدن من او را فانه یقوم من مضجعه ذلک
پس بدرستی که آن بنده بر میخیزد از آن خوابگاه خود که در آنجا بیمار است افتاده کیوم ولدته امه من
الخطایا همچو روز زائیدن مادر او یعنی پاک و منزه از گناهان ویقول الرب و میگوید پروردگار
تبارک وتعالی بملائکه که کاتب اعمال اند انا قیدت عبدی وابتلیته من بند کردم بنده خود را
به بند بیماری و مبتلا کردانیدم و آزمایش کردم او را فاجروا له ما کنتم تجرون له وهو صحیح
پس اجرا کنید و بنویسید و ثابت کردانید برای وی از اعمال خیری که مینوشتید و اجرا
میکردید برای وی در حالی که وی تندرست بود واجروا بفتح همزه و سکون جیم امر است از اجرا رواه احمد

فقالا له ابشر گفتند مران هر دو را صح

یقول ص

داندن فیجری الحزن ... وهم رواه احمد وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم اذا کثرت ذنوب العبد ولم یکن له ما یکفرها من العمل چون
بسیار میگردد گناهان بنده و نمی باشد مر او را عملهای نیک که پوشنده شد آن گناهان را و برد آنها را
ابتلاه الله بالحزن لیکفرها عنه مبتلا میکرداند آن بنده را خدا تعالی باندوه تا تکفیر کند
آنها را از آن بنده رواه احمد وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من عاد
مریضا لم یزل یخوض الرحمة کسی که بپرسد بیماری را همیشه میدر آید و شنا میکند در دریای رحمت
وغرق میگردد در آن یخوض از باب آمدن حتی یجلس تا آنکه بنشیند فاذا جلس اغتمس فیها پس چون
می نشیند فرو میرود در دریای رحمت رواه مالک واحمد وعن ثوبان مولی آنحضرت است و همیشه
در خدمت میبود در سفر و حضر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا اصاب احدکم الحمی
روایت میکند که آنحضرت گفت وقتی که برسد یکی از شما را تب فان الحمی قطعة من النار
پس بدرستی که تب پاره ایست از آتش فلیطفها عنه بالماء پس باید که بمیراند آن آتش را از خود
بآب گفته اند که این مخصوص است ببعضی انواع تب که حادث است از حرارت چنانکه معتاد اهل حجاز
است و چون بیان آنحضرت علاج جسمانی را بتبع و طفیل است و مقصود اصلی از منصب نبوت
بیان علاج روحانیست استقصا نکرد در تعمیم انواع امراض و اقتصار نمود بر بیان علاج آنچه اکثر
و اغلب است و وقوع آن در آن بلاد والله اعلم و تحقیق این در کتاب طب در قی بیاید در شرح قول آنحضرت
الحمی من فیح جهنم الحدیث و مناسب آن بود که مصنف این حدیث را در آن کتاب ذکر میکرد زیرا که در
این حدیث ذکر عیادت مریض و ثواب مرض نیست بعد از آن در بیان اطفای نار حمی فرمود فلیستنقع
فی نهر جار پس باید که بیفتد در جوی روان ولیستقبل جریته و باید که پیش آید روان شدن جو
را یعنی همان جانب بیفتد که آب میرود و جریه بفتح جیم و کسر آن فیقول پس بگوید بسم الله بنام خدا
افتادم درین جوی اللهم اشف عبدک خداوندا شفا بده بنده خود را وصدق رسولک و راست
گردان پیغمبر خود را که درین علاج فرموده است و خبر داده که هر که این علاج کند شفا می یابد بعد صلوة
الصبح قبل طلوع الشمس بکند این فعل را بعد از نماز بامداد پیش از بر آمدن آفتاب ولینغمس فیه
ثلث غمسات ثلثة ایام و باید که غوطه زند در وی سه غوطه سه روز این بیان فلیستنقع و ایضاح
اوست و این عبارت احتمال دارد که سه غوطه در سه روز باشد فان لم یبرأ فی ثلث فخمس را
پس اگر به نشود در سه روز پس پنج روز است علاج آن وان لم یبرأ فی خمس فسبع پس اگر به نشود در پنج

یقول خود ٢

والبغمس نسخه

هر روز یک غوطه احتمال دارد که هر روز سه غوطه باشد ٣

بعد از بیست هفت روز بیشتر اذا بلغ سبعا فتسع پس اگر بیشتر شود ده بعد بیست روز فانها لا
تجاوز تسعا فان اشتد پس درستی که آن حمی نزدیک است که بکند و دو روز ابد مستور حق عز وجل
رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن ابی هریرة قال ذکرت الحمی عند رسول الله
گفت ابو هریره ذکر کرده شد تب نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فسبها رجل پس دشنام کرد
آن را مردی فقال النبی صلی الله علیه وسلم لا تسبها فانها تنفی الذنوب دشنام مکن تب را زیرا که
وی دور میکند گناهان را کما تنفی النار خبث الحدید چنانکه دور میکند آتش چرک آهن را
و مقتضای این شکرگزاریست بر آن و لهذا مشایخ گفته اند که وظیفه در بلا شکر است چنانکه در نعمت از جهة
تضمن او الطاف خفیه را ولیکن چون بنده ضعیف است و ناتوان صبر را بدل شکر ساختند رواه
ابن ماجة وعنه قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم عاد مریضا فقال ابشر فان الله
یقول و هم از ابی هریره است که گفت آنحضرت عیادت کرد بیماری را که تب داشت پس گفت خوش باش
زیرا که بدرستی که خدای تعالی میگوید هی ناری اسلطها علی عبدی المؤمن فی الدنیا تب آتش من است
میگمارم آن را بر بنده من که مومن است در دنیا لتکون حظه من النار یوم القیامة تا باشد تب بخش
آن بنده از آتش دوزخ روز قیامت و عوض آن رواه احمد وابن ماجة والبیهقی فی شعب
الایمان وعن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان الرب سبحانه یقول روایت
از انس که آنحضرت گفت که پروردگار تعالی میگوید وعزتی وجلالی سوگند بعزت ذات من و جلال
صفات من لا اخرج احدا من الدنیا بیرون نمی آرم هیچکس را از دنیا ارید اغفر له که میخواهم
بیامرزم مر او را حتی استوفی کل خطیئة فی عنقه تا آنکه تمام میکنم جزای هر گناهی را که در گردن
اوست بسقم فی بدنه واقتار فی رزقه بسبب بیماری در تن وی و تنگی رزق وی سقم بضم سین و بفتحتین واقتار
بکسر همزه و سکون قاف یعنی گناهان که از وی بوجود آمده جزای آن را هم در دنیا به بیماری و فقر میدهم
پس مغفور میگردد و از عذاب آخرت نجات می یابد مقصود آنکه فقر و بیماری بلا مکفر ذنوب بنده است
رواه رزین وعن شقیق قال مرض عبد الله فعدناه شقیق که از کبار ثقات تابعین است
و از علمای عاملین و زمان شریف آنحضرت را دریافته اما بشرف رؤیت مشرف نشده و از
یاران مخصوص ابن مسعود است گفت بیمار شد عبد الله بن مسعود پس عیادت کردیم او را فجعل یبکی
پس گریستن گرفت ابن مسعود و شروع کرد در آن فعوتب پس ملامت کرده شد و خشم گرفتند
بروی حاضران بگمان آنکه از الم بیماری و محبت حیات دنیا میگرید فقال انی لا ابکی لاجل المرض پس گفت ابن

مسعود نمیگریم از بهر بیماری لانی زیرا که من بعضی سمعت ... بدرستی که من سمعت رسول
الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول المرض کفارة بیماری کفارت
گناهان است وانما ابکی انه اصابنی علی حال فترة و میگریم مگر از جهة آنکه رسید بیماری مرا بر حال فتور و
ضعف که حال پیری است و فترة بفتح فا و سکون تا سستی ولم یصبنی فی حال اجتهاد و نرسید مرا مرض
در حال قوت و کوشش که وقت جوانی بود لانه یکتب للعبد من الاجر اذا مرض زیرا که نوشته میشود
مر بنده را از مزد وقتی که بیمار شود ما کان یکتب له قبل ان یمرض چیزی که بود که نوشته میشد مر او را
پیش از آنکه بیمار گردد فمنعه منه المرض پس باز داشت بنده را از آن عمل بیماری پس چون در
جوانی و قوت در حال صحت عمل بسیار می نوشتند و در وقت پیری و ضعف کم است کم می نوشتند
کاشکی در جوانی بیمار میشدم که عمل بسیار می نوشتند اینجا میگویند که چون همان عمل می نویسند که در
صحت میکرد پس فضیلت در تمنی مرض در حال قوت و کثرت عمل چه باشد جوابش آنکه تمنی میکند
کتابت عمل و اثبات آن را بی تعب و مشقت در عمل پس اگر مرض در زمان کثرت عمل میبود نوشته میشد
عمل کثیر بی تعب در عمل یا از جهة آنکه عملی که در مرض نوشته میشود خالی است از شائبه ریا و سمعه
فافهم رواه رزین وعن انس قال کان النبی روایت است از انس گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم لا یعود مریضا الا بعد ثلث عیادت نمیکرد بیماری را مگر پس از سه شب رواه ابن ماجة والبیهقی
فی شعب الایمان بدانکه بعضی از محدثان گفته اند که این حدیث موضوع است و سنت نزد اکثر
عیادت است در اول مرض نه بعد از گذشتن سه روز کذا فی شرح الشیخ و جمهور علما بر آنند که عیادت
مقید بزمانی نیست زیرا که امر بوی مطلق است هر وقت که کند خواه اول یا آخر و گفته اند که این حدیث
ضعیف است جدا و راوی او که مسلمة بن علی است متروک است و ابو حاتم گفته که این حدیث باطل است
و در احیاء العلوم گفت که عیادت کرده نشود مریض را مگر بعد از سه روز با این حدیث و گفته اند که
استعجال شماتت است و فیه ما فیه وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا دخلت علی مریض فمره یدعو لک چون در آئی بر بیماری پس بفرما او را که
دعا کند ترا فان دعاءه کدعاء الملائکة زیرا که بدرستی که دعای بیمار مانند دعای فرشتگان است
و شاید که این جهة آنست که بنده در مرض قریب است از درگاه حق و مبراست از احکام بشریت از اکل و
شرب و حصول صفا و طهارت باطن بریاضت نفس و توجه بعالم غیب والله اعلم وعن ابن عباس قال
من السنة تخفیف الجلوس وقلة الصخب فی العیادة عند المریض گفت ابن عباس از سنت است

بود در مرض نیز بسیار ۱۲

در مرض ۱۲

رواه ابن ماجة ۱۲

سبکی کردن و برنشستن و کم کردن بانگ و فریاد در حجره است نزد بیمار صخب بفتح صاد مهمله و خای معجمه مفتوحتین
یعنی آواز و در نسخ بتحریک و تسکین هر دو ضبط کرده اند و بسین و صاد هر دو لغت است بمعنی فریاد کردن
و اضطراب اصوات قال گفت ابن عباس در استدلال بر قلت صخب و قال رسول الله و گفت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم لما کثر لغطهم و اختلافهم هر گاه که بسیار شد آواز صحابه و اختلاف ایشان قوموا
عنی برخیزید و دور شوید از پیش من پس معلوم شد که آواز و فریاد نزد بیمار مکروه است لغط بفتح لام
و غین معجمه و طای مهمله صوت یا اصوات مبهمه که مفهوم نگردد معنی آن و تحقیق این حدیث در باب
وفات النبی صلی الله علیه و سلم بیاید ان شاء الله تعالی رواه رزین وعن انس قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم العیادة فواق ناقة بیمار پرسی مقدار زمانی است که میان دو دوشیدن
شتر ماده است و مراد بدو دوشیدن آنست که چون یکبار دوشیده اند کمی صبر میکنند چنانچه
پستانهای ناقه را مساس میکنند و بدست میزنند یا بچه او را میگذارند تا شیر فرود آید و فواق
بضم فا و فتح نیز روایت آمده است وفی روایة سعید بن المسیب مرسلاً و در روایت سعید بن المسیب که از کبار
تابعین است بطریق ارسال آمده است افضل العیادة سرعة القیام فاضلترین عیادت
شتاب برخاستن است و سبب وی خوف ملال او کوفت بیمار است و اگر یکی دوست او ست و او را
خوش می آید نشستن و حکایت کردن آن دیگر است این در اجل عیادت نیست صحبتی است که با وی میدارد
حق عیادت علی العموم همانقدر است فافهم رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن ابن عباس ان النبی صلی الله
علیه و سلم عاد رجلا فقال له ما تشتهی روایت است از ابن عباس که آنحضرت عیادت کرد مردی را پس گفت آنحضرت
چه میل داری و چه میخواهد دل تو از جنس طعام قال اشتهی خبز بر گفت میخواهم نان گندم را قال النبی
گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم من کان عنده خبز بر فلیبعث الی اخیه کسی که باشد نزد وی نان گندم
پس باید که بفرستد بسوی برادر خود ثم قال النبی صلی الله علیه و سلم اذا اشتهی مریض احدکم شیئا
فلیطعمه وقتی که بخواهد و میل کند بیمار یکی از شما چیزی را پس باید که بخوراند او را مراد اشتهای صادق
است آن نشان صحت است و نیز گاهی زبان نمیکند بعضی بیمار از خوردن آنچه میل دارد
اگر اندکی باشد تقویت میکند طبیعت را و صحت می آرد و لیکن چیزی که ضرر او غالب باشد و بالجمله
این حکم که فرمودند کلی نیست بلکه جزئی است و طیبی گفته که این مبنی است بر توکل یا نومیدی از حیات
و در حدیث آمده است که بزور ندهید بیماران خود را طعام و شراب زیرا که خدای تعالی میخوراند و
نوشاند ایشان را رواه ابن ماجه وعن عبد الله بن عمرو قال توفی رجل بالمدینة ممن ولد بها

گفت مرد و مرده بود مردی از آن کسانی که زاییده شده بودند در مدینه یعنی در مدینه زاییده و هم در مدینه
مرده فصلی علیه النبی پس نماز گزارد بروی پیغمبر صلی الله علیه و سلم فقال پس گفت آنحضرت
یا لیته مات بغیر مولده ای کاش میمرد در غیر جای زاییدن خود یعنی در غربت میمرد قالوا
و لم ذلک گفتند صحابه و چراست این حکم و این چنین آرزو یا رسول الله قال گفت ان الرجل
اذا مات بغیر مولده قیس له من مولده الی منقطع اثره بدرستی که مرد چون میمیرد در غیر مولد
خود اندازه گرفته میشود مر او را از مولد وی تا بریده شدن نشان پای وی یعنی تا آنجا که منتهی شده
است سفر وی و مرده است و طیبی گفته که مراد باثر مدت حیات است یعنی تا موضع قطع اجل
وی و معنی اول که ما گفتیم ظاهر تر است و مآل این معنی هم بدان است فی الجنة اندازه کرده میشود این
مسافت در بهشت ظاهر الفهم این میدر آید که بقدر این مسافت او را در بهشت جای میدهند بلند
اما این مراد نخواهد بود چه اینمقدار از مکان در جنب سعت جنت اعتبار ندارد اگرچه در حدیث آمده است
که جای یک تازیانه در بهشت بهتر از دنیا است اما مراد اینجا مبالغه است در ثواب مگر آنکه گفته شود
مراد ثواب عملی است که کرده میشد در مقدار این مسافت و مخصوص نیست بعملی که در مولد کرده
و طیبی گفت که مراد آنست که گشاده میشود در قبر او مقدار ما بین قبر وی و مولد وی و گشاده میشود
در وی بسوی بهشت فافهم رواه النسائی و ابن ماجه وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم موت غربة شهادة مردن در غربت حکم شهادت دارد فی الصراح دوری از غیر
جای خود و اهل تحقیق گفته اند که غربت دو قسم است غربت بجسم و غربت بدل که مشار الیه است بقول
وی صلی الله علیه و سلم در حدیث دیگر که کن فی الدنیا کانک غریب او عابر سبیل و عد نفسک من
اصحاب القبور و اینجا حاصل میگردد بتحصیل موت ارادی و ترک تعلق بما سوی الله و تفصیل وی چنانکه
در رساله که حضرت شیخ عبد الوهاب متقی در فضل غربت و غربا نوشته مذکور است رواه ابن ماجه
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من مات مریضا مات شهیدا
اینچنین واقع شده در نسخ و تغیر داده اند آنرا بعضی من مات غریبا و بعضی گفته اند که الصواب
مرابطا و نوشته اند که در سنن ابن ماجه اینحدیث در باب ما جاء فیمن مات مرابطا آورده اند
و مرابط آنکه در سرحد اسلام بغزای کافران نشسته و اصل آن از رباط الخیل است یعنی اسبان
بستن و مستعد جنگ کافران نشستن و وقی فتنة القبر و نگاه داشته میشود از فتنه قبر
و عذاب وی و در بعضی نسخ او وقی و کلمه او بمعنی واو است یا برای شک و یا تنویع است

ويغدى عليه ويراح برزقه من الجنة وداده شود بامداد و شبانگاه یعنی شب و روز رزق وی
از بهشت و مراد دوام است یا کنایت از تنعم است چنانکه در قرآن مجید در باب بهشتیان فرموده
است ولهم رزقهم فيها بكرة وعشيا رواه ابن ماجة والبيهقي في شعب الإيمان وعن
العرباض بکسر عین و با موحده و ضاد معجمه بن سارية بسین مهمله و را و یا تحتانیه از اصحاب صفه است
از آن کسانیکه نازل شده است در شان ایشان ولا على الذين إذا ما أتوك لتحملهم الآية أن رسول الله
روایت میکند که پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم قال گفته است يختصم الشهداء والمتوفون على
فرشهم بیکار میکنند شهیدان و آنهاکه میرانیده شده اند بر افکندنیها و بساطهای خود یعنی
آنهاکه در خانه مرده اند و شهید نشده إلى ربنا خصومت میکنند بسوی پروردگار ما عز وجل في الذين
يتوفون من الطاعون در کسانیکه میرانیده شده اند از طاعون فيقول الشهداء إخواننا پس
میگویند شهیدان که این بطاعون مردگان از جمله برادران ما اند قتلوا كما قتلنا کشته شده اند چنانکه
کشته شدیم ما بجراحت که از دست جن خورده اند و میگویند که اصل طاعون کاهی زخمی باشد که کسیکه
ایشان را بنیزه زده است ولهذا طاعون نام کردند از طعن بمعنی نیزه زدن اینجا حمل طاعون بمعنی متعارف میان
اطبا مناسب نمینماید فافهم ويقول المتوفون إخواننا و میگویند میرانیده شدگان بر فرش ایشان
برادران ما اند ماتوا على فرشهم كما متنا مردند بر فراشهای خود چنانکه مردیم ما فيقول ربنا
پس میگوید پروردگار ما تبارک و تعالی انظروا إلى جراحتهم نگاه کنید بر زخمهای مرده شدگان از طاعون
فإن أشبهت جراحهم جراح المقتولين پس اگر مانند است ریشهای ایشان بریشهای کشتگان
فإنهم منهم ومعهم پس ایشان از کشته شدگان اند و با ایشان اند در مرتبه فإذا جراحهم قد
أشبهت جراحهم پس ناگاه جراحتهای بطاعون مردگان بتحقیق مانند است جراحتهای کشته شدگان را
از اینجا معلوم میشود که مرگ بطاعون مرد از شهیدان و با شهیدان است رواه أحمد والنسائي
وعن جابر أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الفار من الطاعون كالفار من الزحف روایت
است از جابر که آنحضرت فرمود که گریزنده از طاعون همچون گریزنده از جنگ کافران است و زحف در اصل
بمعنی غریدن کودک است و نام لشکر دونده بسوی دشمن بجنگ گویا ایشان نیز بجهت ازدحام و هجوم غریده میروند
والصابر فيه له أجر شهيد و صبر کننده در طاعون و نگریزنده از آن مر او را اجر شهید است
از اینحدیث معلوم میشود که گریختن از طاعون گناه کبیره است چنانکه فرار از زحف و اگر اعتقاد کند که
اگر نگریزد البته میمیرد و اگر بگریزد بسلامت ماند آن خود کفر است و ظاهر حدیث در آنست که صابر در طاعون

و از ما اند

اجر شهید است اگر چه نمیرد رواه أحمد باب تمني الموت وذكره باب در بیان
آرزوی مرگ و یاد کردن آن بدانکه آرزوی مرگ بجهت ضرر دنیا مانند مرض یا فقر و یا مانند آن
مکروه است زیرا که آن علامت بی صبری و بستوه آمدن از تقدیر الهی و ناراضی بودن از آن است
اما از جهت محبت و شوق بلقای الهی تعالی و خلاص از تنگنای این سرای فانی و محنت آن
و وصول بملک آخرت و نعیم آن نشان ایمان و کمال اوست و همچنین مکروه نیست از جهت خوف
ضرر دینی و ذکر موت کنایت است از خوف و خشیت حق جل و علا و عمل بمقتضای آن از
توبه و استغفار و تقدیم و ترجیح نفع در آخرت و الا ذکر موت و یاد داشتن آن بی عمل چیزی نیست
بلکه نتواند که سبب قساوت قلب گردد چنانکه ذکر حق سبحانه بغفلت نعوذ بالله العافية

الفصل الأول

عن أبي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يتمنى أحدكم الموت آرزو نکند یکی از شما مرگ را
إما محسنا یا آنکه میباشد آن یکی نیکوکار فلعله أن يزداد خيرا وإما مسيئا فلعله أن يستعتب
پس شاید که زیاده کند نیکی بزیادت حیات و یا آنکه میباشد بدکار پس شاید که وی طلب کند رضای
خدای تعالی بتوبه و تلافی این حاصل ترجمه عبارت است و تحقیق الفاظ آن در شرح کرده شده است رواه
البخاري وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يتمنى أحدكم الموت ولا يدع به من
قبل أن يأتيه آرزو نکند یکی از شما موت را و دعا نکند بموت پیش از آنکه بیاید موت او را
إنه إذا مات انقطع أمله بدرستی که وقتی که مرد بریده میشود امید و طمع وی از ثواب
و در بعضی روایات عمله و این ظاهر تر است و مآل هر دو یکی است زیرا که مراد با مل اینجا طمع ثواب
عمل است و امل مذموم آنست که باعث بر فتور و قصور در عمل صالح گردد وإنه لا يزيد المؤمن عمره
إلا خيرا و بدرستی که شان این است که زیادت نمیکند مسلمان را عمر وی مگر نیکی را رواه مسلم
وعن أنس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يتمنين أحدكم الموت من ضر أصابه
باید که آرزو نکند یکی از شما مرگ را از گزندی که برسد او را فإن كان لا بد فاعلا فليقل
پس اگر هست البته آرزو کننده موت را پس باید که بگوید اللهم أحيني ما كانت الحياة خيرا لي
خداوندا زنده دار مرا مادام که باشد زندگی بهتر مرا وتوفني إذا كانت الوفاة خيرا لي
و بمیران وقتی که باشد مردن بهتر مرا متفق عليه وعن عبادة بن الصامت بضم عین و فتح موحده
صحابی مشهور است از انصار است و احوال وی مکرر نوشته شده قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم من أحب لقاء الله أحب الله لقاءه کسی که دوست دارد لقای خدا را دوست دارد خدای تعالی لقای او را ومن كره

کره لقاء الله کره الله لقاءه و کنایت از خوشنودی از لقای خدا آنست یعنی ... اوست و اشتیاق
مراد بلقای خدا موت است و تحقیق آنست که مراد بلقای خدا باکرمت است بدار آخرت و طلب آن بجهت رضا و
تعالی و عدم رکون بدنیا و رضا بحیات دنیا و اطمینان بدان نه موت اگرچه قول عائشه رضی الله عنها و انا لنکره
الموت موهم آنست پس محبت لقای خدا استلزام محبت موت باشد که وسیله اوست فقالت
عائشة پس گفت عائشه أو بعض أزواجه یا گفت بعضی ازواج مطهره آنحضرت بشک راوی است إنا لنكره
الموت بدرستی که ما همه مکروه و ناخوش میداریم موت را بحکم طبیعت قال لیس ذلك
گفت آنحضرت نیست مراد آنچه تو فهمیدی که مراد بلقاء الله موت است و بحکم طبیعت محبوب باشد
و بالفعل تمنی وی باید کرد بلکه هر که طالب رضای حق و مشتاق لقای اوست تعالی شانه محبت موت همیشه
بلاحظه توسل و بوساطت محبت ارادی اختیاری بدان دارد و اثر آن در آخر وقت بحکم طبیعت نیز پیدا
میشود چنانکه فرمود و لکن المؤمن إذا حضره الموت بشر برضوان الله و کرامته و لیکن مسلمان
وقتی که نزدیک شود او را موت بشارت داده میشود او را براضی بودن خدا از وی و گرامی داشتن وی
تعالی او را چنانکه کریمه إن الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائكة الآیة ناظر در آنست فلیس
شیء أحب إلیه مما أمامه پس نیست هیچ چیز محبوبتر بسوی وی از چیزی که پیش اوست یعنی موت و رفتن
بآن عالم فأحب لقاء الله و أحب الله لقاءه پس دوست میدارد مومن لقای خدا را و دوست
میدارد خدا تعالی لقای وی را پس محب و محبوب و راضی و مرضی از عالم میرود و إن الكافر إذا حضر
بلفظ مجهول و بدرستی که کافر وقتی که حضور کرده شود یعنی حاضر میشود او را موت بشر بعذاب الله
و عقوبته خبر داده میشود بعذاب خدا و سزا دادن وی تعالی و را فلیس شیء أكره إلیه
مما أمامه پس نیست هیچ چیزی مکروه تر بسوی او از چیزی که پیش اوست فکره لقاء الله و کره الله
لقاءه پس ناخوش میدارد کافر لقای خدا تعالی را و ناخوش میدارد خدا تعالی لقای او را پس مکروه و
پس مکروه و ممقوت و منکوب و مبغوض و مغضوب از آنجهان میرود متفق علیه و فی روایة عائشة رضی الله عنها
والموت قبل لقاء الله و موت پیش از لقای خداست و وسیله و مقدمه اوست و ازین کلام
معلوم میشود که موت غیر لقاء الله است چنانکه گفتیم و عن أبی قتادة انصاری است از فضلای
صحابه و از اهل بدر است آورده اند که چشم او روز بدر یا احد از زخم جدا شد و در دست او افتاد و آنحضرت
باز بجایش نشاند بهتر از آن شد که بود أنه کان یحدث أن رسول الله روایت است از ابی قتادة
وی حدیث میکرد که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مر علیه بجنازة گذرانیده شد بروی جنازه

فقال مستریح أو مستراح منه پس گفت آنحضرت این میت یا راحت جوینده است یا راحت یافته ازو
فقالوا پس گفتند صحابه یا رسول الله ما المستریح و المستراح منه چیست معنی مستریح و مستراح
منه و کدام اند آنها فقال پس گفت آنحضرت العبد المؤمن یستریح من نصب الدنیا و أذاها إلی رحمة الله
بنده مومن صالح راحت می یابد بمرگ از تعب و رنج دنیا و آزار دنیا و اهل آن و میرود و میرسد بسوی
رحمت خدا و العبد الفاجر یستریح منه العباد و البلاد و الشجر و الدواب و بنده که فاسق
است راحت می یابند از وی بندگان و شهرها و درختان و بر زمین جنبندگان و خلاص میشوند از شر و
استراحت عباد خود ظاهر است که بایشان از وی آزار میرسید و اما استراحت بلاد و اشجار
و دواب بجهت آنست که بوجود وی فجور و ظلم حاصل میگردد فساد در عالم و اخلال در ارکان و اجزای آن
و فاجر مبغوض میدارد الله سبحانه او را پس ایذا می کشد بوجود وی زمین و هر که و هر چه بر زمین است
متفق علیه و عن عبد الله بن عمر قال أخذ رسول الله صلی الله علیه وسلم بمنکبی گفت ابن عمر
گرفت آنحضرت دوش مرا و در بعضی نسخ بمنکبیّ بتشدید بلفظ تثنیه یعنی گرفت هر دو دوش
فقال پس گفت کن فی الدنیا کأنك غریب باش در دنیا گویا که تو غریبی از جای خود دور افتاده
أو عابر سبیل بلکه راه گذری و مبالغه درین بیشتر است زیرا که غریب گاهی ساکن میشود در بلاد غربت
و مقیم میگردد در آن و کان ابن عمر یقول و بود ابن عمر که میگفت إذا أمسیت فلا تنتظر
الصباح چون شام کنی انتظار مبر صباح را که تا وقت صبح زنده خواهم بود و إذا أصبحت فلا
تنتظر المساء و چون صبح کنی پس منتظر مباش شام را که تا وقت شام زنده خواهم ماند نظم
غنیمتی شمر ای شمع وصل پروانه که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند و خذ من صحتك لمرضك و بگیر از تندرستی
خود توشه برای وقت بیماری خود یعنی غنیمت دان ایام تندرستی را و عمل کردن در آن نظم
غنیمت دان جوانا دولت حسن و جوانی را نه پنداری که ایام جوانی جاودان باشد و من حیاتك
لموتك و بگیر از زندگانی خود توشه برای مرگ خود رواه البخاری و عن جابر قال سمعت رسول
الله صلی الله علیه وسلم قبل موته بثلاثة أیام یقول گفت جابر شنیدم آنحضرت را پیش از
موت وی به سه روز که میگفت لا یموتن أحدکم إلا و هو یحسن الظن بالله می باید که نمیرد یکی
از شما مگر آنکه نیک دارد گمان خود را بخدا و امید کرم و مغفرت او را و اعتماد کند بر وعده کرم و
رواه مسلم گفته اند که نشان سعادت آنست که در مدت حیات خوف غالب بود و چون مرگ
در رسد فشار امید پیدا آید و گفته اند که مراد به نیک داشتن گمان نیک کردن اعمال است یعنی نیک

کنید اعمال خود را بدی پیش از آنکه گمان شما بخود از موت ... گیتی بد باشد عمل او پیش از موت بد گردد
گمان او بخیر و موت ... گفته اند که حقیقت رجا آنست که عمل کند و امید دارد و خدمت مولی کند و نظر به
عقبی اندازد اما امید دروغ که باز دارد صاحبش را از عمل و باعث گردد بر کشا ... آن امید نیست بلکه
آرزو و غرور است و حسن بصری گفت میگوید یکی از شما نیک میدارم گمان خود را بپروردگار خود و دروغ میگوید
که اگر نیک میداشت گمان خود را بپروردگار نیک میکرد عمل را و عمر بن منصور بعضی از برادران خود نوشت که تو
دراز داری امل خود را بدرازی عمر خود و آرزوها داری بدی فعل خود آهن سرد میکوبی کار نیک کن و
امیدوار باش **الفصل الثانی** عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان شئتم انبأتکم ما اول ما یقول الله للمؤمنین یوم القیمة اگر بخواهید شما خبر دهم شما را که چیست نخستین
چیزی که میگوید خدای تعالی مر مومنان را روز قیامت و ما یقولون له و چیست نخستین چیزی که میگویند
مومنان مر خدای تعالی را قلنا نعم گفتیم آری میخواهیم که خبر دهی ما را یا رسول الله قال گفت آنحضرت
ان الله یقول للمؤمنین بدرستی که خدا میگوید مر مومنان را هل احببتم لقائی آیا دوست
داشتید شما لقای مرا و پیش آمدن شما مرا فیقولون نعم یا ربنا پس میگویند مومنان آری دوست میداشتیم
ترا ای پروردگار ما فیقول لم پس میگوید پروردگار تعالی برای چه چیز دوست میداشتید لقای مرا و در بعضی
نسخ مصابیح لم احببتم یعنی میگوید چون دوست میداشتید لقای مرا پس چه اگناه کردید فیقولون
رجونا عفوک و مغفرتک پس میگویند مومنان امید داشتیم درگذشتن ترا از گناهان ما و پوشیدن
تو بدیهای ما را فیقول قد وجبت لکم مغفرتی پس میگوید پروردگار تعالی بتحقیق ثابت و لازم شد برای شما عفو و
مغفرت من چون حاصل معنی عفو و مغفرت یکی بود اکتفا بیکی کرد فافهم رواه فی شرح السنة
و ابو نعیم فی الحلیة وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثروا ذکر هادم اللذات
الموت بسیار کنید یاد ویران کننده و قطع کننده لذتها را که موت است مفهوم کلام طیبی آنست که
هادم از هدم است بدال مهمله بمعنی ویران کردن و انداختن و شکستن بنای خانه چنانکه مشهور است بر زبان مردم
ولیکن سنوی در مبهمات گفته که هادم بذال معجمه است بمعنی قاطع چنانکه جوهری گفت و بتحقیق تصریح کرده
است سهیلی که روایت بذال معجمه است و زعفرانی گفت که جایز است بذال معجمه کذا فی حاشیة الکتاب
رواه الترمذی و النسائی و ابن ماجة وعن ابن مسعود ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ذات
یوم لاصحابه روایت است از ابن مسعود که آنحضرت گفت روزی بیاران خود استحیوا من الله
تعالی حق الحیاء شرم دارید از خدا چنانکه واجب و سزاوار است که شرم باید داشت قالوا انا نستحیی

ماأول

من الله گفتند صحابه بتحقیق ما شرم میداریم از خدا یا نبی الله یعنی بحمد الله ... آن بر ما واقع
نواهی او را فی الجملة و الحمد لله و سپاس و ستایش است مر خدا را بر توفیق وی ما را برای
استحیا که طلب میکنی از ما و امر میکنی ما را بدان قال لیس ذلک گفت آنحضرت نیست حقیقت استحیا
اینکه شما گمان میبرید و میکنید بلکه مقام آن اعلی و ارفع است و آن اینست که تمام اعضا و حواس ظاهر
و باطن را از زنا فرموده نگاه دارید و بیان کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم این را بکلام مختصر جامع و فرمود
ولکن من استحیی من الله حق الحیاء فلیحفظ الرأس و ما وعی ولیکن کسی که شرم دارد از خدا
حق شرم داشتن پس باید که نگاه دارد سر را از خضوع و تواضع کردن مر غیر حق را و تکبر و سرکشی
بروی بر خلق وی تعالی و نگاه دارد چیزی را که حفظ کرده است آنرا از حواس و آلات مانند سمع و بصر
و لسان و فکر و جز آن و لیحفظ البطن و ما حوی و باید که نگاه دارد شکم را از اکل حرام و شبهه و نگاه دارد
چیز را که گرد آورده و جمع کرده است شکم آنرا که دل است بنگاه داشتن وی از جهل بدانچه گنجایش ندارد
بدان از معرفت حق و احکام دین و از یاد گرفتن ما سوی حق و بعضی گفته اند آنچه جمع کرده
او را بطن و متصل است بدان مثل فرج و دست و پا که مر را از نافرموده نگاه دارد و لیذکر
الموت و البلی و یاد دارد پوسیده شدن استخوان و خاک شدن آنرا و بلی بکسر کهنه شدن و هر که
بداند که دنیا فانی است زهد کند در وی و ترک دهد لذات و شهوات آنرا چنانکه فرمود
و من اراد الآخرة ترک زینة الدنیا و کسی که خواهد ثواب آخرت و نعیم آنرا ترک دهد آرایش دنیا را
فمن فعل ذلک فقد استحیی من الله حق الحیاء پس کسی که بکند این مذکور را پس بتحقیق شرم داشت از خدا
حق شرم داشتن و حاصل وی مضمون قول حق سبحانه است که و اتقوا الله حق تقاته رواه
احمد و الترمذی و قال هذا حدیث غریب شیخ امام عالم ربانی علی المتقی رحمة الله علیه در رساله
تبیین الطریق میفرماید که قرب الی الحق سبحانه تعالی بعد اوست از غیر وی سبحانه و وصل و قطع و
از غیر وی سبحانه و غیر منحصر است در محظور و مباح و مراد بمحظور اینجا جمیع اقسام منهیات است از حرام
و مکروه و شبهه و مراد بمباح اشتغال بمخلوقات از آسمان و زمین و کوه و درخت و اسباب معیشت و جز آن
پس بعد سالک از محظورات بی ذهول از مباحات قرب ناقص است و با ذهول از مباحات قرب تام
و هر مقدار که بعید است سالک از غیر قریب است بخدا و هر مقدار که منقطع است از غیر واصل
بوی فافهم و بالله التوفیق وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تحفة
المؤمن الموت تحفه مسلمان موت است و در صراح گفته تحفه هدیه و در قاموس گفته بسکون حا و فتح آن

وجه کرده

وباید که یاد دارد درگس راصل

بته و لطف و طرفه و هم فرقا موس غنته طرفه لطیم مال نو و غریب از ثمر و غیره و در صراح گفته که طرفه
شگفت و مراد آنست که موت لطفی است از خدا مومن را و نیکی و نعمت نو و شگفت و گوارا است از
وی تعالی بوی که موصل است بجنت و قرب او و رهاننده است او را از مشقت دنیا و شدت و محنت آن
رواه البيهقي في شعب الايمان وعن بريدة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المؤمن
يموت بعرق الجبين مسلمان میمیرد بخوی پیشانی بعضی گفته اند که این کنایت است از شدت
سکرات موت که موجب تکفیر و تمحیص ذنوب و رفع درجات است و بعضی میگویند که کنایت
از کد و مشقت اوست در طلب حلال و ریاضت در عبادت تا وقت موت و بعضی گفته که عرق جبین
علامتی است که ظاهر میشود از مومن نزد موت نقل کرده اند این را از محمد بن سیرین و بعضی گفته اند که مراد
آنست که مشقتی و شدتی نیست بر مومن از موت مگر عرق جبینی والله اعلم رواه الترمذي
والنسائي وابن ماجة وعن عبيد الله بن خالد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم موت
الفجاءة اخذة الاسف مرگ ناگهانی گرفتن خشم است فجاءه بضم فا بمد و قصر و بفتح فا بقصر بمعنی
بغته یعنی ناگهان و اخذه بفتح همزه و سکون خا بمعنی یکبار گرفتن و اسف بفتح همزه و سین مهمله بمعنی
غضب و بکسر سین بمعنی غضبان و مراد آنست که مرگ ناگهانی از آثار غضب الهی است تعالی
شانه بر بنده زیرا که نگذاشت او را که استعداد آخرت کند بتوبه و عمل صالح و گفته اند که این مر کافر را است
و کسی را که بر طریقه محموده و سیرت صالحه نیست چنانکه در روایت دیگر آمده و گفته اند که تحایک مردن
نیکان است و بد ان بدان رواه ابو داود وزاد البيهقي في شعب الايمان ورزين في كتابه
روایت ابو داود همان قدر است که مذکور شد و زیاده کرده است بیهقی در شعب الایمان و
رزین در کتاب خود این را که اخذة الاسف للكافر ورحمة للمؤمن گرفتن غضب است مر کافر را و مهربانی
حق سبحانه و تعالی مر مومن را ذکر فاسق نکرد ظاهر دخول او در مومن است اما دلیلی که گفته اند ناظر در
جانب خلاف آنست والله اعلم وعن انس قال دخل النبي صلى الله عليه وسلم على شاب وهو
في الموت در آمد آنحضرت بر جوانی و حال آنکه آن جوان در حال مردن بود فقال پس گفت آنحضرت
بآن جوان كيف تجدك چگونه می یابی و می دانی خود را فقال ارجو الله پس گفت آن جوان امید
میدارم خدا را یا رسول الله واني اخاف ذنوبي و بدرستی که من میترسم گناهان خود را فقال رسول الله
پس گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم لا يجتمعان في قلب عبد في مثل هذا الموطن جمع نشوند خوف
و رجا در دل هیچ بنده در مانند اینجا الا اعطاه الله ما يرجو وآمنه مما يخاف مگر آنکه بدهد

آن بنده را

آن بنده را خدای تعالی چیزی که امید میدارد که فضل و کرم اوست و ایمن گرداند او را از آنچه میترسد از مؤاخذه
و عقاب گناهان و فی خصوصا که از تعلیق رجا بخدا و تعلیق خوف بذنوب غلبه و قوت رجا مفهوم میشود
یا آنکه از آن جهت رعایت ادب کرد فافهم رواه الترمذي وابن ماجة وقال الترمذي هذا حديث غريب

الفصل الثالث

عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تمنوا الموت فان
هول المطلع شديد آرزو مکنید مرگ را زیرا که بدرستی که ترس مطلع سخت است و مطلع بضم میم
و تشدید طا و فتح لام جای اطلاع از مکان عالی و مطلع جبل میگویند موضعی را که از آنجا بر جبل برآید
و مراد اینجا چیزی است که مطلع خواهد شد بنده از اهوال آخرت و مواقف قیامت یا امور
که مطلع گردد بر آن از احوال برزخ یعنی فایده در آرزوی موت نیست مگر آرزوی شداید و آلام و ازان
عاقل آنست که تمنی نکند چیزی را که واقع شود بسبب آن در شدت و بلا که البته واقع شدنی است
و طیبی گفت که مراد بهول مطلع چیزی است که مشرف میگردد بنده بر آن از سکرات موت یعنی
تمنی که بنده میکند از جهت قلت صبر و اندوه و تنگدلی میکند و چون متمنای وی واقع شود اندوه و دلتنگی
بیشتر خواهد و مستحق مزید سخط و غضب خواهد گشت و از اینجا معلوم شد که نهی از تمنی موت بطریق
بی صبری و تنگدلی است و آنکه بجهت شوق لقای حق و محبت آن عالم باشد دیگر است وان
من السعادة ان يطول عمر العبد ويرزقه الله عز وجل الانابة و بدرستی که از نیکبختی است که
دراز شود عمر بنده و روزی گرداند او را خدای تعالی رجوع و توجه بجناب خود این علت دیگر است از
برای نهی از تمنی موت یعنی موت خود آمدنی است چند روزی در دنیا بودن و کار کردن و توشه
آخرت بدست آوردن غنیمت است که الدنيا مزرعة الآخرة رواه احمد وعن ابي امامة قال
جلسنا الى رسول الله گفت ابو امامه باهلی نشستیم روی آرنده بسوی پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فذكرنا
پس تذکیر کرد آنحضرت ما را و یاد دهانید احوال آخرت و هول قیامت را ورققنا و نرم و نازک گردانید
دلهای ما را فبكى سعد بن ابي وقاص فاكثر البكاء پس بسیار کرد گریه را فقال يا ليتني مت پس
گفت ای کاشکی بمیرم من و از محنت و شدت دنیا خلاص شوم فقال النبي پس گفت پیغمبر صلى الله عليه وسلم
يا سعد اعندي تتمنى الموت ای سعد آیا نزد من و در حضور من آرزو میکنی موت را فردد ذلك
ثلث مرات پس باز گردانید و تکرار کرد آنحضرت این سخن را سه بار یعنی تمنی موت منتهی و منافی
مرضی حق است پس در حضور من آن را چون یاد میکنی یا مراد آنست که در حضرت من و حیات من
آرزوی موت میکنی و حال آنکه مشاهده جمال من و شرف صحبت من بهتر است از هر نعمتی که تصور توان کرد

اگرچه حاصل کردن ذره از مغفرت نعیم ...جا که همه با نظر بود که مرجع من برابر شوا بیشد که این در دنیا
بهشت نقد است در وقتی بر سیده‌اند که مومن را حیات بهتر است یا ممات گفت در زمان نیوت
حیات خوشتر و بعد از وی ممات بهتر ثم قال پس گفت آنحضرت یا سعد ان کنت خلقت
للجنة اگر هستی تو که پیدا کرده شده برای بهشت فما طال عمرک وحسن من عملک فهو خیر لک
پس آنچه دراز شود عمر تو و نیک باشد عمل تو پس آن بهتر است مر ترا که استعداد و استحقاق مراتب
و درجات آنجهان حاصل میکنی اگر گفته شود که کلمه ان در عرف کلام عرب از برای شک و تردد است
و سعد بن ابی وقاص از عشره مبشره است پس وجه قول ان کنت خلقت للجنة چه باشد جوابش آنکه شاید
صدور این قول پیش از بشارت باشد یا دخول کلمه تردد از رای تعظیم شان این امر باشد که جزم بدان
نتوان کرد رواه احمد وعن حارثة بن مضرب بضم میم و فتح ضاد معجمه و کسر رای مشدده تابعی
است میگوید قال میگوید دخلت علی خباب در آمدم بر خباب بفتح خای معجمه و تشدید با موحده
اولی صحابی قدیم الاسلام و مهاجر و بدری است نزول کرد بکوفه و وفات یافت در وی سنه سبع و عشرین و نماز
گذارد بر وی علی بن ابی طالب وقد اکتوی سبعا و حال آنکه داغ ساخته بود خباب بدن را هفت جا از
خود فقال پس گفت خباب لولا انی سمعت رسول الله اگر نمی بود که من شنیده ام پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم یقول که میگفت لا یتمنین احدکم الموت باید که آرزو نکند یکی از شما مرگ را
لتمنیته هر آینه آرزو میکردم آنرا تا که وی رضی الله عنه مضطر گشت بآرزوی موت نه از سبب
ضرر دنیاوی که رسیده بود بلکه از جهت شدت این مرض که داغ بسبب آن کرده و در شرعیت کراهیت آن
اختلافی هست چنانکه تحقیق آن در باب الطب بیاید از جهت توانگری و مالداری که ترسید از سوء عاقبت آن
و لهذا گفت ولقد رأیتنی مع رسول الله و بتحقیق دیدم و دانستم من خود را با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
ما املک درهما مالک نبودم یک درم را وان فی جانب بیتی الآن لاربعین الف درهم و بدرستی که در
گوشه خانه من اکنون چهل هزار درم است قال گفت حارثه که راوی اینحدیث است ثم اتی بکفنه بعد از آن
آورده شد نزد خباب کفن او را که قماش نفیس بود فلما رآه بکی و قال پس هرگاه که دید کفن را گریست
و گفت اگرچه جایز است در شرع لکن حمزة لم یوجد له کفن الا لیکن حمزه بن عبد المطلب که سید الشهدا
و عم رسول الله صلی الله علیه وسلم بود رضی الله عنه یافته نشد برای او کفن الا بردة ملحاء مگر چادر نو
که در وی خطهای سیاه و سفید بود وآنهم کفن تمام و درست نبود بلکه اذا جعلت علی رأسه قلصت عن
قدمیه و اذا جعلت علی قدمیه قلصت عن رأسه چون کرده میشد آن برده که برای کفن حمزه

بید لیث بر سر وی کوتاه می آمد از پایهای وی و چون کرده میشد بر پایها کوتاهی می آمد از سر وی
حتی مدت علی رأسه و جعل علی قدمیه الاذخر تا آنکه کشیده شد آن برده بر سر حمزه و کرده شد
بر پایهای او اذخر بکسر همزه و سکون ذال معجمه گیاه مشهوریست که بوی سقف خانه سازند
و در قبرها بکار برند رواه احمد والترمذی الا انه لم یذکر ثم اتی بکفنه الی آخره روایت کردند
اینحدیث را احمد و ترمذی لیکن ترمذی ذکر نکرد این قول را که ثم اتی تا آخر حدیث

باب ما یقال عند من حضره الموت

باب در بیان چیزی که گفته میشود نزد کسی که حاضر شده او را موت و نزدیک
رسیده چنانچه بحکم عادت یقین کرده که میمیرد و گفته اند که علامت احتضار آنست که سست شدن
پایهاست اگر ایستاده کنند یا بیمار انرا ایستند و کج گشتن بینی و فرو رفتن صدغها یعنی میان
دو چشم و گوش و دراز گشتن پوست خصیتین بسبب منقبض شدن خصیتین و مراد بما یقال عام
است از تلقین لا اله الا الله و استرجاع بانا لله وانا الیه راجعون و دعا کردن بخیر و خواندن یٰس
و آنچه میگویند ملائکه برای مومن و کافر در وقت انزهاق روح و امثال آن چنانکه در احادیث بیاید

الفصل الاول

عن ابی سعید و ابی هریرة قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لقنوا موتاکم لا اله الا الله تلقین کنید مردهای خود را یعنی آنهاکه نزدیک بمردن رسیده اند
کلمه طیبه را و تلقین مشتق است از لقن بمعنی سرعت فهم و تلقین فهمانیدن و مراد بتلقین اینجا ذکر این کلمه است
در حضور کسی که حاضر شده است او را موت بی آنکه تکلیف کنند او را بخواندن آن رواه مسلم وعن
ام سلمة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا حضرتم المریض وقتی
که حاضر شوید شما بیمار را او المیت یا میت را یعنی آنکه نزدیک بموت رسیده و کلمه او برای شک راوی است
اگر مراد بمریض محتضر دارند و اگر مطلق مراد دارند برای تنویع بود فقولوا خیرا پس بگوئید خیر را یعنی دعا
کنید بخیر برای خود و برای مریض و میت بشفا و مغفرت فان الملائکة یؤمنون علی ما تقولون
زیراکه فرشتگان آمین میگویند برای آنچه میگوئید شما و دعا میکنید رواه مسلم وعنها قالت قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم و هم از ام سلمه است که گفت گفت آنحضرت ما من مسلم تصیبه مصیبة
نیست هیچ مسلمانی که برسد او را مصیبتی و مصیبت سختی و اندوه رسنده بکسی فیقول ما امره الله به
پس بگوید چیزی را که امر کرده است خدایتعالی بگفتن آن نزد رسیدن مصیبت و بیان فضیلت آن کرده
و آن کدام است انا لله وانا الیه راجعون بدرستی که وجود ما و اموال و اولاد ما و تمامه احوال ما از آن
خداست و ما بسوی خدا و سوال و ثواب و حساب و عقاب وی باز گشتگانیم اللهم اجرنی این کلمه

والبیهقی فی شعب الایمان
بخط ...

دو نوع روایت کرده اند بسکون همزه و ضم جیم و بفتح همزه و کسر جیم و معنی هر دو یکی باشد یعنی اجر
ده مرا فی مُصِیبَتِی در مصیبت من وَاَخْلِفْ لِی خَیْرًا مِنْهَا و خلیفه و بدل گردان برای من بهتر از ان مصیبت
یعنی از آنچه رفته از من درین مصیبت و اخلف بفتح همزه و سکون خا و کسر لام از اخلاف بمعنی گردانیدن
چیزی بجای چیزی که فوت شده و مراد ثواب است و یا بدل از جنس آنچه فوت شده چنانچه ظاهر سیاق
حدیث است میفرماید نگوید این را هیچ مسلمانی در مصیبت اِلَّا اَخْلَفَ اللّٰهُ لَهُ خَیْرًا مِنْهَا مگر آنکه خلیفه و بدل
میگرداند خدا تعالی برای وی بهتر از آنچه فوت شده فَلَمَّا مَاتَ اَبُو سَلَمَةَ قُلْتُ اَیُّ الْمُسْلِمِیْنَ خَیْرٌ مِنْ
اَبِی سَلَمَةَ ام سلمه میگوید که من این حدیث را از آنحضرت شنیده بودم چون ابو سلمه که زوج من بود
حضرت مرد بقصد امتثال امر و احراز این فضیلت خواستم که بگویم باز در دل اندیشیدم که کدام
یکی از مسلمانان بهتر است از ابو سلمه که خدا تعالی بدل وی بمن خواهد رسانید بعد از ان در فضیلت
ابی سلمه میگوید اَوَّلُ بَیْتٍ هَاجَرَ اِلٰی رَسُوْلِ اللّٰهِ اول صاحب خانه و اول کسی هجرت کرده بسوی پیغمبر خدا
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ و گفته اند که مراد هجرت ابو سلمه است از حبشه بمدینه زیرا که وی رضی الله عنه هجرت
کرد از مکه بحبشه پیشتر از ان از حبشه بمدینه و ام سلمه با وی بود درین هر دو هجرت و ابو سلمه پسر عمه
آنحضرت بود بره بنت عبد المطلب و برادر رضاعی آنحضرت بود ثُمَّ اِنِّیْ قُلْتُهَا پس من با وجود این
استبعاد و این خلجان گفتم آن کلمه را اللهم اجرنی الخ فَاَخْلَفَ اللّٰهُ لِیْ رَسُوْلَ اللّٰهِ پس خلیفه و بدل
گردانید خدا تعالی برای من از ابو سلمه پیغمبر خدا را صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ که در نکاح وی در آمدم
و داخل ازواج مطهره وی گشتم رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَعَنْهَا قَالَتْ دَخَلَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ عَلٰی اَبِیْ
سَلَمَةَ وَقَدْ شَقَّ بَصَرُهُ در آمد آنحضرت بر ابو سلمه و حال آنکه بتحقیق باز مانده بود چشم ابی سلمه
که بهم نمی آمد چنانکه در حالت احتضار میباشد شق بفتح شین و رفع بصره و ضم شین غیر مختار است
فَاَغْمَضَهُ پس فرو خوابانید آنحضرت بصر او را ثُمَّ قَالَ اِنَّ الرُّوْحَ اِذَا قُبِضَ تَبِعَهُ الْبَصَرُ پس
گفت آنحضرت که جان چون قبض کرده میشود پس روی میکند او را بصر و نگاه میکند بجانب وی از
بازمیماند چون این سخن را از حضرت شنیدند فهمیدند که وی فوت کرد فَضَجَّ نَاسٌ مِنْ اَهْلِهِ
پس بانگ و فریاد کردند مردمان از اهل خانه ابی سلمه فَقَالَ پس گفت آنحضرت لَا تَدْعُوْا عَلٰی اَنْفُسِکُمْ اِلَّا بِخَیْرٍ
دعا نکنید بر ذاتهای خود مگر به نیکی مگوئید وا ویلاه و مانند آن فَاِنَّ الْمَلَائِکَةَ یُؤَمِّنُوْنَ عَلٰی مَا تَقُوْلُوْنَ
زیرا که ملائکه آمین میگویند بر چیزی که میگوئید شما و دعا میکنید ثُمَّ قَالَ پس تر گفت آنحضرت اَللّٰهُمَّ
اغْفِرْ لِاَبِیْ سَلَمَةَ خداوندا بیامرز مر ابی سلمه را وَارْفَعْ دَرَجَتَهُ فِی الْمَهْدِیِّیْنَ و بلند گردان بالا

رواه مسلم

درجه او

درجه او را در میان گروه راه یافتگان و هدایت نمودگان وَاخْلُفْهُ فِیْ عَقِبِهِ فِی الْغَابِرِیْنَ و خلیفه شو در عاقبت
امور و حفظ مصالح در باقی ماندگان از اولاد وی او لاد وی و بر این تقدیر فی الغابرین بیان فی عقبه
است یا در باقی ماندگان از مردم یعنی اولاد که کائن و باقی اند در مردم باقی مانده و برین معنی فی الغابرین
صفت عقبه است و اخلفه بوصل همزه و ضم لام و عقبه بکسر قاف و در صحاح گفته عقب بسکون و کسر ولد
و ولد ولد وَاغْفِرْ لَنَا وَلَهُ یَا رَبَّ الْعَالَمِیْنَ و بیامرز ما را و مر او را ای پروردگار جهانیان
وَافْسَحْ لَهُ فِیْ قَبْرِهِ و فراخ کن مر او را در قبر او وَنَوِّرْ لَهُ فِیْهِ و روشن گردان مر او را در قبر ش
رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهَا قَالَتْ اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ
حِیْنَ تُوُفِّیَ سُجِّیَ بِبُرْدٍ حِبَرَةٍ گفت عائشه که آنحضرت وقتی که وفات یافت پوشیده شد بجامه حبره
بکسر حا و فتح موحده برد یمانی مخطط مُتَّفَقٌ عَلَیْهِ

الفصل الثانی

عَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ
قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مَنْ کَانَ آخِرُ کَلَامِهِ کسی که باشد آخر سخن وی لَا اِلٰهَ
اِلَّا اللّٰهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ میدر آید در بهشت و در حدیث رمزی بتلقین میت نیز هست که اثر آن
است فافهم رَوَاهُ اَبُوْ دَاوُدَ وَعَنْ مَعْقِلِ بفتح میم و سکون عین و کسر قاف بْنِ یَسَارٍ بتحتانیه
و سین مهمله صحابی است از اهل بیعت شجره سکونت کرد ببصره را و نهر معقل که در بصره است منسوب باوست
روایت میکنند از وی حسن بصری و غیر وی باقی ماند تا آخر دولت معاویه قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی
اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اِقْرَءُوْا سُوْرَةَ یٰسٓ عَلٰی مَوْتَاکُمْ بخوانید سوره یس را بر مردهای خود ظاهر
که مراد محتضر باشد و حمل نیز برهمین است و احتمال دارد که مراد بعد از موت در خانه یا بر سر قبر باشد
و سر در تخصیص این سوره موکول بعلم نبوت است و اشتمال بر اصول دین و طیبی گفته است مشترک است
بیان وی با سوره دیگر و ظاهر آنست و الله اعلم و آن سر مکنوم در فاتحه این سوره است که متضمن تصدیق
رسالت است با وکد وجوه و خاتمه وی که مشتمل است بر رجوع بدرگاه صمدیت حق که منات انوفت
و حال است که فرمود فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون ابن عباس گفت رضی الله عنه
که من میدانستم که ابهمه فضل این سوره که وارد شده بجیست آخر دریافتم که بجهة این آیت است
رَوَاهُ اَحْمَدُ وَاَبُوْ دَاوُدَ وَابْنُ مَاجَةَ وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهَا قَالَتْ اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ
عَلَیْهِ وَسَلَّمَ قَبَّلَ عُثْمَانَ بْنَ مَظْعُوْنٍ وَهُوَ مَیِّتٌ گفت عائشه رضی الله عنها که آنحضرت بوسه داد
عثمان بن مظعون را بطای معجمه و حال آنکه وی مرده بود وَهُوَ یَبْکِیْ و آنحضرت گریه میکرد حَتّٰی سَالَ دُمُوْعُ
النَّبِیِّ تا آنکه روان شد اشکهای پیغمبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ عَلٰی وَجْهِ عُثْمَانَ بر روی عثمان و عثمان

مظعون ... سیست از مهاجران که بمدینه فوت شده و اول کسی که در بقیع دفن کرده شد و بقیع
بعد از آن مقبره شد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم سنگی بنفس شریف خود برداشته بر قبر وی
نهاد تا علامت باشد بر آن آورده اند که مروان در وقت حکومت خود آن سنگ را برداشته بر قبر
عثمان بن عفان نهاده و درین حدیث دلیل است بر طهارت میت خلافاً للبعض و وی این را از خصایص میداند
و کلام درین در غسل میت بیاید رَوَاهُ التِّرْمِذِیُّ وَاَبُوْدَاوُدَ وَابْنُ مَاجَةَ وَعَنْهَا قَالَتْ اِنَّ اَبَابَکْرٍ قَبَّلَ
النَّبِیَّ و هم از عائشه است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه بوسه داد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
وَهُوَ مَیِّتٌ و حال آنکه آنحضرت رحلت کرده بود رَوَاهُ التِّرْمِذِیُّ وَابْنُ مَاجَةَ وَعَنْ حُصَیْنٍ
بضم حا و فتح صاد مهملتین بْنِ وَحْوَحٍ بضم واوین و بعضی بفتح هر دو گفته و این اشهر و اصوب است
و سکون حای مهمله اولی صحابی است و انصاریست معدود در اهل مدینه مر او را همین یک حدیث است
اَنَّ طَلْحَةَ بْنَ الْبَرَاءِ مَرِضَ روایت میکند که طلحة بن البراء که صحابی انصاری است معدود در اهل حجاز
بیمار شد فَاَتَاهُ النَّبِیُّ پس آمد او را پیغمبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ یَعُوْدُهُ در حالتی که عیادت میکند
او را فَقَالَ پس گفت آنحضرت اِنِّیْ لَا اُرٰی طَلْحَةَ اِلَّا قَدْ حَدَثَ بِهِ الْمَوْتُ بدرستی که من گمان نمیبرم طلحه را
مگر آنکه بتحقیق پیدا شده است بوی مرگ و اری بضم همزه بمعنی اظن می آید فَاٰذِنُوْنِیْ بِهٖ پس ندا نمائید
و خبر کنید مرا بموت وی تا حاضر شوم و نماز کنم بروی وَعَجِّلُوْا و شتابی کنید در تجهیز و تکفین و دفن
فَاِنَّهٗ لَا یَنْبَغِیْ لِجِیْفَةِ مُسْلِمٍ اَنْ تُحْبَسَ بَیْنَ ظَهْرَانَیْ اَهْلِهٖ پس بدرستی که شان اینست که نمی باید
و سزاوار نیست مر مرده مسلمان را که باز داشته شود میان اهل خانه وی از جهت ترس آنکه مبادا گندیده شود
و مکروه و پلید میشمارند او را مردم و مؤمن عزیز و مکرم است نزد خدا و لهذا تعبیر بجیفه کرد که بمعنی مردار است
یعنی تواند که جیفه گردد و گندیده شود و جیفه جثه میت را گویند بهمین ملاحظه و لفظ ظهرانی مقحم است
و تحقیق این در شرح کرده شده است و طلحة بن البراء انصاری که از کبار صحابه است و چون مرد وی گفت
آنحضرت اللهم الق طلحة وانت تضحک الیه خداوندا ملاقات کن طلحه را در حالتی که خنده میکنی تو بسوی وی
و در روایتی زیاده کرد وهو یضحک الیک و وی خنده میکند بسوی تو رَوَاهُ اَبُوْدَاوُدَ

اَلْفَصْلُ الثَّالِثُ

عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ جَعْفَرٍ بن ابی طالب قرشی هاشمی صحابی است جواد ظریف حلیم عفیف بود و او را بحر الجود
میگفتند و گفته اند که در اسلام از وی سخی تری نبود قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ
لَقِّنُوْا مَوْتَاکُمْ تلقین کنید و بفهمانید مردهای شمار این کلمه که لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْحَلِیْمُ الْکَرِیْمُ توصیف
باین دو صفت بشارت بعفو و کرم الهی است تا امیدوار جانب او باشد سُبْحَانَ اللّٰهِ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِیْمِ

عبدالله بن جعفر صح

بعظمت

بعظمت و کبریایی حق است تا شوق ... و در درگاه جنت عزت و عظمت ... اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ
تا رفتن ازین محنت آباد شاکر و راضی باشد و بتصور و حضور معنی ربوبیت مستعد فیض و فضل
حق گردد قَالُوْا گفتند صحابه یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ کَیْفَ لِلْاَحْیَاءِ چگونه است این اذکار مر زندگان را
اگر بیاموزانیم و تلقین کنیم قَالَ اَجْوَدُ وَاَجْوَدُ گفت بهتر و نیکوتر که ذکر حق سبحانه زنده و مرده را شفای
قلب و جلای روح است و احضار این صفات و معانی مورث ذوق و معانی مورث شوق و حیات جاودانی
است مصابیح مرده و زنده من درج قدمت خواهد بود وَعَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ
اَلْمَیِّتُ تَحْضُرُهُ الْمَلَائِکَةُ شخصی که میمیرد حاضر میشوند او را در وقت مردن فرشتگان فَاِذَا کَانَ
الرَّجُلُ صَالِحًا قَالُوْا پس چون میباشد مرد میرنده نیکوکار میگویند فرشتگان خطاب بروح میت کرده
اُخْرُجِیْ اَیَّتُهَا النَّفْسُ الطَّیِّبَةُ کَانَتْ فِی الْجَسَدِ الطَّیِّبِ بیرون آی ای جان پاک که بوده است در تن پاک
اُخْرُجِیْ حَمِیْدَةً بیرون آی ستوده نزد خدای خلق وَاَبْشِرِیْ بِرَوْحٍ وَرَیْحَانٍ وَرَبٍّ غَیْرِ
غَضْبَانَ و خوش شو بخیر و خوبی و راحت و رزق پاک در بهشت یا در برزخ نیز و پروردگار خشم نکننده
فَلَا تَزَالُ یُقَالُ لَهَا ذٰلِکَ حَتّٰی تَخْرُجَ پس همیشه است آن نفس که گفته میشود مر او را آن کلام مذکور
از مدح و بشارت تا آنکه بیرون می آید ثُمَّ یُعْرَجُ بِهَا اِلَی السَّمَاءِ پس برداشته میشود او بسوی آسمان
فَیُفْتَحُ لَهَا پس گشاده میشود برای وی در آسمان فَیُقَالُ مَنْ هٰذَا پس گفته میشود یعنی میگویند دربانان
آسمان کیست این فَیَقُوْلُوْنَ فُلَانٌ پس میگویند فرشتگان که برده اند او را فلان ابن فلان است یعنی ذکر
میکنند نام وی و نام پدر وی را چنانکه میشناسند او را فَیُقَالُ مَرْحَبًا بِالنَّفْسِ الطَّیِّبَةِ کَانَتْ فِی الْجَسَدِ
الطَّیِّبِ فراخی جای باد جان پاک را که بود در تن پاک اُدْخُلِیْ حَمِیْدَةً وَاَبْشِرِیْ بِرَوْحٍ وَرَیْحَانٍ وَرَبٍّ غَیْرِ غَضْبَانَ
در آی ستوده و خوش باش براحت و رزق و پروردگار خشم نکننده فَلَا تَزَالُ یُقَالُ لَهَا ذٰلِکَ پس همیشه
است آن نفس که گفته میشود مر او را آن کلام و برده میشود از آسمانی باسمان دیگر حَتّٰی تَنْتَهِیَ اِلَی السَّمَاءِ الَّتِیْ
فِیْهَا اللّٰهُ تا آنکه میرسد بآسمانی که در وی خداست یعنی قدرت و رحمت خاص وی فَاِذَا کَانَ الرَّجُلُ
السُّوْءُ پس چون میباشد مرد بد قَالَ میگوید یکی از فرشتگان حاضر اُخْرُجِیْ اَیَّتُهَا النَّفْسُ الْخَبِیْثَةُ کَانَتْ
فِی الْجَسَدِ الْخَبِیْثِ بیرون آی ای جان پلید که در تن پلید اُخْرُجِیْ ذَمِیْمَةً بیرون آی نکوهیده وَاَبْشِرِیْ
بِحَمِیْمٍ وَغَسَّاقٍ و خوش شو باب گرم و زرداب که میچکد از تن دوزخیان روان میگردد و غساق
بتشدید و تخفیف هر دو آمده است در صراح گفت غساق آب سرد گنده وَاٰخَرَ مِنْ شَکْلِهٖ اَزْوَاجٌ
و بعذاب دیگر مشابه عذاب مذکور چند جنس عذاب مذکور یا مذوقات دیگر از جنس غساق چند جنس فَمَا تَزَالُ

رَوَاهُ ابْنُ مَاجَةَ صح

يقال له ذلك حتى تخرج ثم يعرج بها الى السماء فيفتح لها فيقال من هذا فيقولون فلان
فيقال لا مرحبا بالنفس الخبيثة كانت في الجسد الخبيث ارجعي ذميمة برگرد نکوهیده فانها لا تفتح
لک ابواب السماء زیرا که گشاده نمیشود برای تو درهای آسمان فترسل من السماء پس فرستاده میشود و انداخته
میشود از آسمان بزمین ثم تصير الى القبر پس بازگردد بسوی قبر رواه ابن ماجة وعنه ان رسول
الله صلى الله عليه وسلم اذا خرجت روح المؤمن تلقاها ملكان يصعدانها چون بیرون می آید جان
مسلمان پیش می آیند او را دو فرشته که بالا میبرند آنرا قال گفت حماد که راوی حدیث است از ابو هریره
فذكر من طيب ريحها وذكر المسك پس ذکر کرد ابو هریره یا آنحضرت از خوشبوئی آن روح و ذکر کرد مشک
یعنی میگفت که می آمد از وی بوی مشک و این عبارت برای آنست که راوی خصوص لفظی که شنیده یاد ندارد
قال گفت ابو هریره یا آنحضرت ويقول اهل السماء ومیگویند آسمانیان روح طيبة جان
پاک است جاءت من قبل الارض که آمده است از جانب زمین بعد از آن بروح خطاب
کرده میگویند صلى الله عليك وعلى جسد كنت تعمرينه درود فرستد خدای تعالی بر تو و بر تنی که آباد
و زنده میداشتی تو آن تن را فينطلق به الى ربه پس برده میشود او را بسوی پروردگار وی ثم يقول
انطلقوا به الى آخر الاجل پس میگوید ببرید او را بسوی آخر مدت که مراد بآن قیامت است یعنی
که تا روز قیامت برای وی نهاده شده است و مراد بدان برزخ است یعنی ببرید او را بمکانی
که آماده کرده شده است برای او تا روز حشر و ازینجا معلوم میشود که هر کس را دو اجل است اول و آخر
اول اجل موت و آخر اجل قیامت و کریمه ثم قضى اجلا واجل مسمى عنده محتمل است هر دو را
قال گفت آنحضرت وان الكافر اذا خرجت روحه و بدرستی که کافر چون بیرون می آید روح او
قال حماد وذكر من نتنها و ذکر کرد ابو هریره یا آنحضرت از بوی ناخوش آن روح وذكر لعنا
و ذکر کرد لعنت را ويقول اهل السماء روح خبيثة جاءت من قبل الارض فيقال انطلقوا به
الى آخر الاجل قال ابو هريرة فرد رسول الله صلى الله عليه وسلم ريطة كانت عليه على انفه
گفت ابو هریره پس باز گردانید و نهاد آنحضرت چادری که بود بر وی بر بینی خود. في الصراح ريطة
بفتح را چادر یکلخت که زنان بر سر افکنند کذا همچنین اشارت است بفعلی که ابو هریره کرد و چادر خود
بر بینی نهاد برای نمودن صورت نهادن آنحضرت ریطه را بر انف رواه مسلم وعنه قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا حضر المؤمن وقتی که حضور کرده میشود مومن یعنی
حاضر میشود او را موت اتت ملائكة الرحمة بحريرة بيضاء می آیند فرشتگان رحمت با حریر

سفید فيقولون اخرجي راضية مرضيا عنك الى روح الله پس میگویند فرشتگان بروح بیرون آی
ای خوشنود از خدا خوشنودی کرده شده از تو بسوی راحت که از جانب خداست و ریحان
و بسوی رزق روحانی از رحمت و عنایت و تواند که مراد از عاقبت کار باشد که نعمتهای بهشت است
ورب غير غضبان و پروردگار خشم نکننده فيخرج كاطيب ريح المسك پس بیرون می آید روح
همچو بوی مشک یعنی می آید روح با بوی خوش حتى انه ليناوله بعضهم بعضا تا آنکه هر آینه
میدهند آن روح را بعضی از فرشتگان بعضی را یعنی دست بدست میبرند حتى ياتوا به ابواب السماء
تا آنکه می آرند او را نزد درهای آسمان فيقولون پس میگویند فرشتگان ما اطيب هذه الريح التي جاءتكم
من الارض چه عجب خوش است این بوی که آمده است شما را از زمین فياتون به ارواح المؤمنين
پس می آرند او را نزد ارواح مومنان فلهم اشد فرحا به پس هر آینه ارواح مومنان سخت تر اند از روی
شادمانی و خوشحالی بآمدن این روح من احدكم بغائبه يقدم عليه از یکی از شما که خوشحال میشود بغائب
خود که باز می آید از سفر بروی فيسالونه ماذا فعل فلان پس میپرسند او را چه کرد فلان چه کرد فلان
یعنی چه حال دارد و چگونه است فلان و فلان نامهای آشنایان که در دنیا گذاشته رفته اند و احوال
ایشان میپرسند فيقولون دعوه فانه كان في غم الدنيا پس میگویند بگذارید او را و مپرسید در تعب
جواب میپرسند از وی زیرا که وی بود در غم دنیا و از آنجا غمزده می آید تا راحت یابد و بحال خود بیاید آنگاه
بپرسید فيقول قد مات اما اتاكم پس میگوید بعد از آنکه بحال خود می آید بتحقیق مرده است آن فلان
که شما از احوال وی میپرسید آیا نیامده است پیش شما فيقولون پس چون خبر میدهد که وی مرده است
و میان خود او را نمی بینند میگویند ارواح مومنان بیکدیگر قد ذهب به الى امه الهاوية بتحقیق
برده شد او را بسوی مادر وی که آتش دوزخ است و آتش دوزخ را در قرآن نسبت بروز خی ام
خوانده است که فرموده فامه هاوية باعتبار احاطه و اشتمال و قرب و اتصال وان الكافر اذا احتضر
و بدرستی که کافر وقتی که احتضار کرده میشود و حاضر میشود او را موت اتته ملائكة العذاب
بمسح می آیند او را فرشتگان عذاب با پلاس درشت چنانکه برای مومن حریر سفید می آرند مسح بکسر میم
و سکون سین پلاس فيقولون اخرجي ساخطة مسخوطا عليك الى عذاب الله پس میگویند
فرشتگان بروح کافر بیرون آی ناخوشنود ناخوشنودی کرده شده بر تو بسوی عذاب خدای عز و جل
فيخرج كانتن ريح جيفة پس بیرون می آید روح ببوی ناخوش همچو گندیده ترین بوی مردار بوی که رفت
حتى ياتون به الى باب الارض تا آنکه می آرند او را نزد در زمین یعنی در آسمان زمین چنانکه در لا

ماذا فعل فلان ۳
آنجا میپرسند ۴

کو بر آن حدیث سابق و احتمال دارد که از آسمان نیز زمین با منقل نسا فلین می آورده باشند کذا قال الطیبی
فیقولون ما انتن هذه الریح پس میگویند چه عجب گنده است این بوی حتی یاتون به ارواح الکفار
تا آنکه می آرند او را نزد ارواح کافران رواه احمد والنسائی وعن البراء بن عازب قال خرجنا مع
رسول الله صلی الله علیه وسلم فی رجل من الانصار گفت بیرون آمدیم ما با آنحضرت در جنازه
مردی از انصار فانتهینا الی القبر ولما یلحد پس آخر رسیدیم تا قبر و هنوز در لحد کرده نشده یعنی دفن
کرده نشده فجلس رسول الله پس نشست پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وجلسنا حوله و نشستیم ما گرد آنحضرت
کان علی رؤسنا الطیر با این هیئات ادب و وقار سر فرو افکنده و ساکن که گویا بر سر ما پرنده ها نشسته اند
که اگر سر بجنبانیم و بجنبد و پرد است بنگریم آن پرنده ها میپرند و این هیئات در نشستن صحابه در حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم در احادیث بسیار مذکور است وفی یده عود ینکت به فی الارض و در دست
آنحضرت چوبی بود که میکاوید و خط میکشید بآن چوب در زمین چنانکه عادت متفکر غمگین میباشد
فرفع رأسه پس بر داشت سر مبارک خود را فقال استعیذوا بالله من عذاب القبر پس گفت
آنحضرت پناه جوئید بخدا از عذاب قبر مرتین دو بار گفت این سخن را او ثلثا یا سه بار
ثم قال پس گفت آنحضرت ان العبد المؤمن اذا کان فی انقطاع من الدنیا واقبال من الآخرة
بدرستی که بنده مسلمان وقتی که میباشد در بریدن از دنیا و میباشد در روی آوردن باخرت نزل
الیه ملائکة من السماء بیض الوجوه فرود می آیند بسوی وی فرشتگان از آسمان که رویهای ایشان
سفید است کان وجوههم الشمس گویا که رویهای ایشان آفتاب است معهم کفن من اکفان الجنة
و با ایشان کفنی است از کفنهای بهشت وحنوط من حنوط الجنة و حنوطی است از حنوط بهشت
و حنوط بفتح حا طیب میت که بکفن و تن او و ابدان خلط کنند حتی یجلسوا منه مد البصر تا آنکه
می نشینند این فرشتگان از میت دور تا درازی بصر ثم یجیء ملک الموت علیه السلام
بسر می آید فرشته موت که عزرائیل است بر آن میت حتی یجلس عند رأسه تا آنکه می نشیند نزد
سر میت فیقول ایتها النفس الطیبة اخرجی الی مغفرة من الله ورضوان پس میگوید ملک الموت
ای جان پاک بیرون آی بسوی آمرزش از خدا و رضای عظیم از وی قال گفت آنحضرت فتخرج و تسیل
کما تسیل القطرة من السقاء پس بیرون می آید روح در حالی که روان میشود چنانکه روان میشود
آب از مشک سقا بکسر سین مشک فیأخذها پس میگیرد ملک الموت آنرا فاذا اخذها لم یدعوها
فی یده طرفة عین پس چون میگیرد ملک الموت آنرا نمیگذارند آن فرشتگان آن روح را در دست

جنازه

ملک الموت یک چشم زدن یعنی [illegible] ملک الموت روح [illegible] که
در دست ایشان کفن بود میبارد حتی یأخذوها فیجعلوها فی ذلک الکفن وفی ذلک الحنوط
پس میگیرند فرشتگان روح را در آن کفن و در آن حنوط و تخرج منها کاطیب نفحة مسک وجدت
علی وجه الارض پس بیرون می آید از آن روح رایحه همچون خوشبوترین دمیدن بوی مشک که یافته شده است
بر روی زمین قال گفت آنحضرت فیصعدون بها پس بالا میبرند فرشتگان آنرا فلا یمرون
یعنی بها علی ملأ من الملائکة پس نمیگذرند فرشتگان یعنی با آن روح بر هیچ جماعتی از فرشتگان
الا قالوا ما هذا الروح الطیب مگر آنکه میگویند چیست این روح پاک و کیست صاحب او فیقولون
فلان بن فلان پس میگویند فلان بن فلان است باحسن اسمائه التی کانوا یسمونه بها فی الدنیا
میخوانند او را به نیکوترین نامهای وی که میخواندند او را بدان نامها در دنیا چنانچه لقبها که دلالت بر مدح دارد
حتی ینتهوا بها الی السماء الدنیا تا آنکه میرسند با وی تا آسمانی که فرودترین آسمانهاست
فیستفتحون له پس طلب در گشادن میکنند فرشتگان برای وی فیفتح لهم پس گشاده میشود در
ایشان فیشیعه من کل سماء مقربوها پس متابعت میکنند او را و در پی او میروند از هر آسمان
مقربان درگاه حق که در آن آسمان اند الی السماء التی تلیها تا آسمانیکه متصل است آن آسمان را
حتی ینتهی به الی السماء السابعة تا آخر رسیده میشود بآن روح تا آسمان هفتم فیقول الله
پس میگوید خدای عز وجل اکتبوا کتاب عبدی فی علیین بنویسید نامه بنده مرا در علیین که
نام موضعی است در آسمان هفتم واعیدوه الی الارض و باز گردانید او را بسوی زمین یعنی بسوی
بدن وی که مدفون است در زمین فانی منها خلقتهم زیرا که من از زمین پیدا کرده ام آدمیان را
وفیها اعیدهم و در زمین باز میگردانم ایشان را ومنها اخرجهم تارة اخری و از زمین بیرون
می آرم ایشان را بار دیگر چنانچه نخستین بار آورده بودم و پیدا کرده بودم از آن قال گفت آنحضرت
فتعاد روحه فی جسده پس باز گردانیده میشود روح وی در تن وی فیاتیه ملکان پس می آیند پیش وی
دو فرشته فیجلسانه فیقولان له پس مینشانند او را و پس میگویند او را من ربک کیست پروردگار تو
فیقول ربی الله پس میگوید وی پروردگار من خدا است فیقولان له ما دینک پس میگویند
مر او را چیست دین تو فیقول دینی الاسلام پس میگوید دین من اسلام است فیقولان له ما هذا
الرجل الذی بعث فیکم پس میگویند چیست حال این مرد که برانگیخته شده است در شما و فرستاده
شده است بسوی شما کنایت از ذات شریف آنحضرت است صلی الله علیه وسلم فیقول هو رسول الله

وبجه جحب میکوید

پس میگوید میت وی پیغمبر خداست و فرستادهٔ اوست بحق فیقولان له وما علمک پس میگویند
آن دو فرشته چیست دلیل دانستن تو رسالت وی را واز کجا میگویی فیقول قرأت کتاب الله
پس میگوید خواندم کتاب خدا که قرآن است و معجزه است فآمنت به وصدقت پس ایمان آوردم
بوی و راست گوی دانستم او را اینجا دو طریق است یکی اثبات نبوت بمعجزه و اثبات قرآنیت قرآن
بقول وی صلی الله علیه وسلم دیگر اثبات قرآن باعجاز و اثبات نبوت بقرآن و نفس حدیث ناظر در وجه ثانی است
فینادی مناد من السماء پس آواز میدهد آواز دهندهٔ از آسمان ان صدق عبدی که راست گفت
بندهٔ من فافرشوه پس فرش گردانید بندهٔ مرا و بپوشانید برای وی فرشی از بهشت وافرشوا
بفتح همزه و قطع اوست فرش الکلند فی والبسوه من الجنة و بپوشانید او را لباسی از بهشت
بفتح همزه و قطع اوست وافتحوا له بابا الی الجنة و بکشائید برای وی دری بسوی بهشت قال گفت آنحضرت
فیأتیه من روحها وطیبها پس می آید او را از راحت بهشت و خوشبوئی وی فیفسح له فی
قبره مد بصره پس گشاده میشود برای وی گور وی بدرازی بینائی وی یعنی تا آنجا که نظر کار میکند
قال گفت آنحضرت ویأتیه رجل حسن الوجه و می آید او را مردی نیکوروی حسن الثیاب نیکو
جامها طیب الریح خوشبوی فیقول پس میگوید آن مرد ابشر بالذی یسرک مژده باد ترا بآنچه
شادمان گرداند ترا هذا یومک الذی کنت توعد این روز تست که وعده کرده میشدی فیقول له
پس میگوید مر او را میت من انت کیستی تو فوجهک الوجه پس روی تو روی کامل در حسن و جمال است
یجیء بالخیر می آرد روی تو نیکی و بشارت میدهد بدان و میسزد اینچنین روی را که بیارد نیکی را و بشارت دهد
فیقول پس میگوید آن مرد انا عملک الصالح من عمل نیک توام که متمثل کرده شده ام باین صورت
فیقول رب اقم الساعة پس میگوید میت پروردگارا بپاکن قیامت را حتی ارجع الی اهلی و
مالی تا آنکه باز گردم بسوی اهل خانه خود و بسوی مال خود یعنی زنده گردان مرا تا باز گردم بسوی دنیا و زیاده
کنم عمل صالح را تا زیاده کند ثواب و درجه را و لیکن چون دانست که احیا بعد از موت نیست مگر بعث روز
قیامت طلب کرد قیام ساعت را کنایت از احیا کذا قالوا و احتمال دارد که قول او حتی ارجع الی اهلی
و مالی از فرط سرور و غایت خوشحالی باشد و آرزوی رجوع بسوی ایشان تا خبر دهد ایشانرا
بدان چنانکه میگوید و تمنی میکند مسافری که حاصل شده است او را تنعم در بلاد غربت فافهم
قال گفت آنحضرت وان العبد الکافر اذا کان فی انقطاع من الدنیا واقبال من الآخرة
و بدرستی که بندهٔ کافر وقتی که میباشد در بریدن از دنیا و در روی آوردن از آخرت نزل الیه من السماء

نسخه رب اقم الساعة

ملائکة سود الوجوه فرود می آیند بسوی وی فرشتگان سیاه رویها معهم المسوح با ایشان پلاسها است
فیجلسون منه مد البصر پس می نشینند از میت تا آنجا که نظر کار میکند ثم یجیء ملک الموت
حتی یجلس عند رأسه فیقول پس می آید فرشته مرگ تا آنکه می نشیند نزد سر وی پس میگوید ایتها
النفس الخبیثة اخرجی الی سخط من الله ای جان پلید بیرون آی بسوی خشم و ناخشنودی از خدا
قال گفت آنحضرت فتفرق فی جسده پس پراکنده میشود روح در تن کافر و پراکنده میگردد
در اعماق آن و ناخوش میدارد بر آمدن را و نمیخواهد که بر آید از جهت ترس آنچه می بیند از قهر بخلاف
روح مومن که میخواهد زود بر آید بانبساط و سرور و خوشی بمشاهده انوار و آثار لطف و کرم فینتزعها
پس میکشد ملک الموت آن روح را کما ینزع السفود من الصوف المبلول چنانکه کشیده میشود سیخ
از پشم ترکه نزد کشیدن چیزی از آن پشم بوی می چسپد همچنین روح کافر چون کشیده میشود از اقصی
عروق بشدت و قوت چنانکه بیرون می آید با وی چیزی از آن عروق چنانکه در روایت آمده بیاید
و درین غایت ایلام و ازعاج است و سفود بفتح سین مهمله و تشدید فا بر وزن تنور آهنی که
کباب کرده میشود بوی گوشت و باقی میماند با وی بقیه از گوشت سوخته و چون او را از پشم
تر شده بکشند لابد چیزی از آن خواهد چسپید فیأخذها پس میگیرد ملک الموت روح کافر را
فاذا اخذها لم یدعوها فی یده طرفة عین حتی یجعلوها فی تلک المسوح ویخرج منها
کانتن ریح جیفة وجدت علی وجه الارض فیصعدون بها فلا یمرون بها علی ملاء من الملائکة
الا قالوا ما هذا الروح الخبیث فیقولون فلان بن فلان باقبح اسمائه التی کان یسمی بها فی الدنیا
حتی ینتهی بها الی السماء الدنیا فیستفتح له فلا یفتح له ترجمه این عبارت از آنچه گذشت ظاهر شده
است مجملا آنکه حال کافر برعکس حال مومن است آنجا فیجعلوها فی ذلک الکفن بود اینجا حتی یجعلوها فی
تلک المسوح میگردانند او را در آن پلاسها آنجا کاطیب نفحة مسک بود اینجا کانتن ریح جیفة آنجا ما
هذا الروح الطیب بود اینجا ما هذا الروح الخبیث آنجا باحسن اسمائه بود اینجا باقبح اسمائه ثم قرأ
رسول الله پس بر خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این آیت را لا تفتح لهم ابواب السماء
گشاده نمیشود مر کافران را درهای آسمان ولا یدخلون الجنة و در نمی آیند بهشت را حتی یلج
الجمل فی سم الخیاط تا آنکه در آید شتر با آن ضخامت در سوراخ سوزن با آن تنگی فیقول الله پس میگوید
خدا عز و جل اکتبوا کتابه فی سجین فی الارض السفلی بنویسید نامه او را در سجین که نام جائیست
در تحت زمین هفتم که پایان ترین زمینها است برخلاف علیین که بر آسمان هفتم است

فتطرح روحه طرحا پس انداخته میشود روح وی انداختنی سخت ثم قرأ پس خواند آنحضرت این
آیت را ومن یشرک بالله وکسی شرک آرد بخدا فکانما خر من السماء پس گویا بروی افتاد
از آسمان یعنی از جای بلند در غایت بلندی که از اوج ایمان وتوحید در حضیض کفر وشرک افتاده
فتخطفه الطیر پس میربایند او را پرندگان وهلاک میکردانند تمثیل است مر اهوای مردیه را که
پریشان میکردانند افکار او را وهلاک میکردانند در وادی خذلان او تهوی به الریح یا می اندازد
او را باد فی مکان سحیق در جای دور اشارت است بانداختن شیطان او را در ضلالت ودور
افتادن از مقام قرب ووصول در تمثیل اول محض فنا وهلاک ودر تمثیل ثانی بعد وحرمان ومشرکان
دو قسم اند طایفه که اصلا خلاص ونجات در حق ایشان متوقع نیست وجماعه دیگر آنانند که ممکن است
خلاص ایشان بتوبه ولیکن بعید است کذا قال البیضاوی فتعاد روحه فی جسده ویاتیه ملکان
فیجلسانه فیقولان له من ربک فیقول هاه هاه لا ادری فیقولان له ما دینک فیقول هاه هاه لا ادری
فیقولان له ما هذا الرجل الذی بعث فیکم فیقول هاه هاه لا ادری فینادی مناد من السماء ان کذب
فافرشوه من النار وافتحوا له بابا الی النار فیاتیه من حرها وسمومها ویضیق علیه
قبره حتی تختلف فیه اضلاعه ویاتیه رجل قبیح الوجه قبیح الثیاب منتن الریح فیقول ابشر
بالذی یسوءک هذا یومک الذی کنت توعد فیقول من انت فوجهک الوجه یجیء بالشر
فیقول انا عملک الخبیث فیقول رب لا تقم الساعة ترجمه این عبارت بوجه مقابله از عبارات
سابقه که در بیان حال مومن مذکور شد ظاهر میکردد وهاه هاه کلمه تحسر وتحیر است ودر حال مومن ان صدق
عبدی بود واینجا ان کذب وذکر عبدی در آنجا من روحها وطیبها بود واینجا حرها وسمومها بفتح سین
گرم واضلاع استخوانهای پهلو وتنگ گردانیده میشود بر کافر گور وی تا آنکه درهم شکند اضلاع او را
وتوعد اینجا از وعید باشد چنانکه آنجا وعد بود وتواند که اینجا نیز از وعد باشد بر سبیل تهکم
وتهکم چنانچه والبشر وفی روایة نحوه ودر روایتی دیگر مانند آنچه مذکور شده چنانکه معنی یکی است
لفظ دیگر وزاد فیه وزیاده کرده است در وی در مومن این را که اذا خرج روحه صلی علیه
کل ملک بین السماء والارض وکل ملک فی السماء چون بیرون می آید روح مومن درود میفرستند بروی
هر فرشته که میان آسمان وزمین است وهر فرشته که در آسمان است وفتحت ابواب السماء
وگشاده میشود ودر بعض نسخ فتحت له یعنی گشاده میشود برای وی درهای آسمان لیس من اهل باب الا وهم
یدعون الله ان یعرج بروحه من قبلهم نیستند از هیچ جماعه از اهل هیچ دری از درهای آسمان بلکه آنکه

میخوانند خدا را ودعا میکنند که برداشته شود روح وی از جانب ایشان وتنزع یعنی الکافر
مع العروق وکشیده میشود جان وی یعنی جان کافر بارگهای او چنانکه در روایت سابق مذکور شد
فیلعنه پس لعنت میکند او را کل ملک بین السماء والارض وکل ملک فی السماء وتغلق
ابواب السماء وبسته میشود درهای آسمان لیس من اهل باب الا وهم یدعون الله ان لا
یعرج بروحه من قبلهم رواه احمد وعن عبد الرحمن بن کعب روایت است از عبد الرحمن بن
کعب که از کبار تابعین است ودر زمان آنحضرت ولادت یافته عن ابیه از پدرش که کعب بن
مالک است از مشاهیر صحابه وشعرای اسلام وقصه توبه او در تخلف از غزوه تبوک مشهور ودر نص
قرآن مذکور است قال گفت عبد الرحمن لما حضرت کعبا الوفاة هنگامی که حاضر شد کعب را وفات
اتته آمد او را ام بشر بنت البراء بن معرور فقالت پس گفت ام بشر دختر براء بن معرور بفتح میم
وسکون عین بضم رای ولی که از انصار است اول کسی بیعت کرده در لیلة العقبه پیش از قدوم آنحضرت
بمدینه فوت کرده ودر صحبت ام بشر خلاف است یا ابا عبد الرحمن کنیت کعب بن مالک است
ان لقیت فلانا فاقرأ علیه منی السلام اگر ملاقات کنی فلان را در آن عالم نام یکی از دوستان
خود را برد بینجا ان روی از من سلام فقال پس گفت کعب بن مالک غفر الله لک یا ام بشر
بیامرزد ترا خدا ای ام بشر این عبارت را در جایی میگویند که قابل چیزی گفته که نمی باید گفت
یعنی این چه سخن است که تو میگویی نحن اشغل من ذلک ما مشغول تریم ازین که آنجا بکسی
سلام وپیام برسانیم یعنی ما را کارها وشغلها از عجز ودرماندگی وگرفتاری بحال خویش خواهد
آمد که خبر از خود نخواهیم داشت چه جای دیگران واین تا ملی الاکسانیکه با ایشان سلام برسانند نیز
هست یعنی آنجا کسی کجا از خود خبر است که سلام برساند وبازوی جواب سلام بگوید فقالت
پس گفت ام بشر یا ابا عبد الرحمن اما سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول آیا نشنیده تو
آنحضرت را که میگفت ان ارواح المومنین فی طیر خضر تعلق بشجر الجنة بدرستی که
روحهای مسلمانان نهاده میشود در درون پرندگان سبز که میچرند در درختان بهشت وعلق بالقاف
چریدن مرغ را وتعلق بضم لام است قال بلی گفت کعب بن مالک آری شنیده ام از
این را قالت گفت ام بشر فهو ذاک پس این آن فضل وکرامتی است که امید داشته میشود ترا وتو
از کمل مومنانی که در غایت سرور وحبور خواهی بود نه مشغول ومبذول رواه ابن ماجه والبیهقی
فی کتاب البعث والنشور عن ابیه وهم از عبد الرحمن بن کعب آمده از پدرش انه کان یحدث ان رسول الله

صلی الله علیه وسلم قال انما نسمة المؤمن طیر تعلق فی شجر الجنة نسمت روح مومن طیر یعنی
جوف طیر که میچرد در درختان بهشت و نسمه نفحات انسان و گاهی اطلاق کرده میشود بر جسد و گاهی
بر روح و اینجا مراد روح است حتی یرجعه الله فی جسده تا آنکه باز میگرداند خدای تعالی او را در آن
روی یوم یبعثه روزی که برانگیزد او را از خاک رواه مالک والنسائی والبیهقی فی
کتاب البعث والنشور و بدانکه روایات درین حدیث مختلف آمده در روایتی فی طیر آمده و در روایتی فی حواصل
طیر و در روایتی فی جوف طیر خضر و در روایتی کطیر و در روایتی فی صورة طیر و این محمول بر یکی ازین تقدیرات
خواهد بود و در اکثر روایات طیر خضر است و در روایتی طیر ابیض آمده و بر هر تقدیر فهم این از قیاس عقل بعید
است و قدرت حق شامل است همه چیزها را و تعلق روح بطیر نه بطریق تعلق روح است ببدن و تدبیر
و تصرف در آن تا قلب حقیقت لازم آید و تنزل مرتبه ایشان که از حقیقت انسانی بصفت حیوانی گشتند
و عدم صلاحیت بدن حیوانی برای تعلق و تصرف روح انسانی در آن بلکه ایداع جوهر روح است در آن
مثل وضع جواهر در صنادیق و نگاهداشتن آن در آن و این نوع تکریم و تنعیم است مر ایشان را و نیز
بدانکه بعضی این تخصیص بشهدا کنند و بعضی عام دارند تمام مومنان را و ظاهر احادیث همین است
و درین احادیث دلیل است بر بقای ارواح و تنعیم و تعذیب آن والله اعلم وعن محمد بن المنکدر
قال دخلت علی جابر بن عبد الله وهو یموت محمد بن المنکدر بضم میم و سکون نون و کسر دال از تابعین
است گفت در آمدم بر جابر که از مشاهیر صحابه است در حالی که وی میمرد فقلت اقرأ علی رسول
الله صلی الله علیه وسلم السلام پس گفتم من بخوان بر آنحضرت یعنی از جانب من سلام رواه
ابن ماجة

باب غسل المیت وتکفینه

باب در بیان غسل میت و در کفن
آوردن وی بدانکه غسل میت فرض است باجماع و نیز اجماع است بر آنکه ایجاب غسل میت بجهت
ادای حق میت است و از جهت فرض کفایت شده که در ادای حق وی فعل بعض کافی است و اختلاف کرده اند
در سبب وجوب آن اکثر برآنند که غسل میت نه از جهت نجاست است که حلول میکند بموت بلکه
از جهت حدث است زیرا که موت سبب استرخای مفاصل و زوال عقل است زیرا که انسان نجس
نمیگردد از جهت کرامت وی ولیکن در حی اقتصار کرده شد بر اعضای اربعه از جهت حرج که سبب
حدث متکرر است از وی و هر بار شستن تمام بدن حرجی دارد و چون در میت حرج نبود عاید شد باصل
که شستن تمام بدن است و بعضی گفته اند سبب غسل نجاست میت است زیرا که آدمی حیوان دموی
است پس متنجس گردد بموت چنانکه سایر حیوانات و لهذا اگر یکی میت را بخود بردارد پیش از غسل صحیح

(حاشیه: و در روایتی طیر ٥)

نیست نماز وی اگر از جهت حدث بودی نیست بودی هیچ بر داشتن حدث غایت آنکه
آدمی مسلمان مخصوص گشت بزوال نجاست موئید بغسل بجهت تکریم بخلاف کافر که پاک نمیگردد
بغسل و صحیح نمیگردد نماز حامل وی بعد از غسل و در روایتی از ابی هریره آمده است که ان المومن لا
ینجس حیا ولا میتا اگر این زیادت درین حدیث بصحت رسید واجب گردد ترجیح قول بآنکه سبب غسل میت
حدث است و اختلاف است در غسل میت که نیت شرط است یا نه کذا قال الشیخ ابن الهمام
و مضمضه و استنشاق در غسل میت نیست نزد امام ابی حنیفه و همچنین نزد امام احمد بخلاف
امام شافعی و تکفین کفن ساختن مرده را و کفن در اصل صوف شستن و کفن بفتحتین جامه مرده

الفصل الاول

عن ام عطیة قالت دخل علینا رسول الله صلی الله علیه وسلم ونحن نغسل ابنته
روایت است از ام عطیه انصاریه که از کبار صحابیات است و با آنحضرت غزا میکرد و مجروحان را
تداوی میکرد و بیماران را تمریض میکرد گفت در آمد بر ما آنحضرت و ما غسل میدادیم دختر او را
که زینب باشد زوجه ابی العاص بن ربیع یا ام کلثوم زوجه عثمان رضی الله عنهما و قول اول اصح و اشهر است
فقال اغسلنها ثلاثا او خمسا او اکثر من ذلک پس گفت آنحضرت غسل دهید او را سه غسل یا پنج
غسل یا بیشتر از آن بعد از آنکه وتر باشد چنانکه در روایات آمده است ان رأیتن ذلک
اگر مصلحت بینید شما و نیک دانید و احتیاج باشد بدان و باسراف نکشد بماء وسدر بشوئید
باب و برگهای درخت کنار که در آب میجوشانند که آن ادخل است در تطهیر و تنظیف واجعلن
فی الآخرة کافورا و بگردانید در مره آخر کافور را او شیئا من کافور یا چیزی از کافور شک راوی است
در لفظ که کافورا گفته یا شیئا من کافور گفته شیخ گفته که مراد گردانیدن کافور است در آب جمهور قایلند
باین و کوفیان میگویند که کافور در حنوط کنند بعد از غسل و خشک کردن بدن بمالند و گفته اند که
اگر کافور نباشد مشک قایم مقام آن میگردد و ترمذی نیز حدیثی درین باب روایت کرده که آنحضرت
را از مشک پرسیدند که آیا جایز است استعمال آن پس گفت هو اطیب طیبکم و گفته اند که عمل برین است
نزد بعضی اهل علم و این قول احمد و اسحاق است و بعضی از اهل علم مکروه داشته اند مشک را
برای میت فاذا فرغتن فآذنني پس چون فارغ شوید شما از غسل پس خبر کنید مرا و اعلام نمائید
فلما فرغنا آذناه پس هرگاه که فارغ شدیم ما اعلام کردیم آنحضرت را فالقی الینا حقوه
پس انداخت آنحضرت بسوی ما ته بند خود را و حقو بفتح حای مهمله و کسر نیز آمده و سکون قاف
بمعنی ازار و بمعنی ازاربند هر دو آمده و مراد اینجا ازار است فقال اشعرنها ایاه پس گفت

(حاشیه: ظاهر آنست که شرط است ٥)

(حاشیه: نحن ٥)

آنحضرت شعار کردانید برای وی ای زار را یعنی زیر کفن او کنید تا برکت آن بوی رسد و شعار جامه که در درون جامها بپوشند از جهت اتصال وی بشعر یعنی موی و در اینجا استحباب تبرک است بلباس صالحین و آثار ایشان بعد از موت در قبر چنانکه قبل از موت نیز همچنین بوده وفی روایة و در اینچنین آمده که اِغْسِلْنَهَا وِتْرًا ثَلٰثًا اَوْ خَمْسًا اَوْ سَبْعًا بشوئید او را طاق سه بار یا پنج بار یا هفت بار زیاده نیامده اگر بکنند مکروه است و اسراف است وَابْدَأْنَ بِمَيَامِنِهَا و آغاز کنید در غسل از جانبهای راست وی وَمَوَاضِعِ الْوُضُوْءِ مِنْهَا و ابتدا کنید بجاهای وضو یعنی اعضای آن از وی وَقَالَتْ فَضَفَرْنَا شَعْرَهَا ثَلٰثَةَ قُرُوْنٍ و گفت ام عطیه پس بافتیم ما موی او را سه گیسو فَاَلْقَيْنَاهَا خَلْفَهَا پس انداختیم آن گیسوها را بر پشت وی شاید که این نیز بامر آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا باذن وی بوده باشد یا معلوم بود فعل وی در شرع والله اعلم مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وعن عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ اِنَّ رَسُوْلَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُفِّنَ فِيْ ثَلٰثَةِ اَثْوَابٍ گفت عائشه که آنحضرت کفن کرده شد در سه جامه که ازار و ردا و لفافه است يَمَانِيَةٍ بتخفیف یا منسوب بیمن بِيْضٍ جامهای سفید جمع ابیض سُحُوْلِيَّةٍ بفتح سین منسوب بسحول که نام قریه ایست از یمن و بعضی سحول قصار را گویند و سحل شستن است یعنی مغسول و مقصور بودند آن جامها و بضم سین گفته اند جمع سحل که جامه سفید پاک است از پنبه اما نسبت بجمع شاذ است و بعضی گفته که بضم نیز نام قریه ایست مِنْ كُرْسُفٍ از پنبه بودند آن جامها و کرسف بضم کاف و سکون را و ضم سین قطن یعنی پنبه لَيْسَ فِيْهَا قَمِيْصٌ وَلَا عِمَامَةٌ نبود در آن سه جامه پیراهن و نه دستار ظاهر این عبارت در نفی است که قمیص و عمامه در کفن آنحضرت نبود و بعضی تاویل میکنند باینکه مراد آنست که قمیص و عمامه در آن جامه نبود بلکه خارج از آن سه جامه بود پس مجموع اکفان آنحضرت پنج باشد و اول اصح است زیرا که بتحقیق ثابت شده است که نبود کفن آنحضرت مگر سه جامه و باین اخذ کرده شافعی و نزد ما نیز سنت کفن سه جامه است لیکن ذکر کرده از آن در هدایه قمیص نه عمامه و استحسان کرده اند آنرا بعض متاخرین برای اشراف و گفته اند که دم عمامه بجانب روی اندازند نه بر پشت چنانکه در حالت حیات و مراد بثلثه لفایف است و همچنین است نزد امام احمد و تحقیق آن در کتب فقه است مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وعن جَابِرٍ رضی الله عنه قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِذَا كَفَّنَ اَحَدُكُمْ اَخَاهُ فَلْيُحَسِّنْ كَفَنَهُ چون تکفین کند یکی از شما برادر خود را پس باید که نیک کند کفن او را مراد بتحسین کفن آنست که تمام باشد و لطیف و سفید بی اسراف و تبذیر و نو و شسته در آن برابر است

اما آنچه مسرفان کنند بنا و تکبر حرام است و تذکر ثابت است اندر طرف ثبت و کراهت رَوَاهُ مُسْلِمٌ وعن عُبَيْدِ اللهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ اِنَّ رَجُلًا كَانَ مَعَ النَّبِيِّ گفت ابن عباس که مردی بود با پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَوَقَصَتْهُ نَاقَتُهُ وَهُوَ مُحْرِمٌ پس انداخت او را ناقه او و شکست گردن او را و حال آنکه وی محرم بود فَمَاتَ پس مرد آن مرد فَقَالَ رَسُوْلُ اللهِ پس گفت پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اغْسِلُوْهُ بِمَاءٍ وَسِدْرٍ بشوئید او را باب و برگ کنار وَكَفِّنُوْهُ فِيْ ثَوْبَيْهِ و تکفین کنید او را در دو جامه او که در احرام پوشیده بود وَلَا تَمَسُّوْهُ بِطِيْبٍ و مس نکنید او را ببوی خوش وَلَا تُخَمِّرُوْا رَأْسَهُ و نپوشید سر او را چنانکه حکم محرم است فَاِنَّهُ يُبْعَثُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مُلَبِّيًا پس بدرستی که وی برانگیخته میشود از قبر لبیک گویان مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ و از این حدیث معلوم میشود که محرم را هم بر احوال احرام تکفین کنند و امام احمد و شافعی همبرین اند و نزد امام ابوحنیفه و مالک حکم محرم حکم سایر موتی است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم که آن محرم را در دو جامه تکفین کرد بجهة ضرورت بود که جز آن جامه نداشت و اما عدم مس طیب و تخمیر رأس مخصوص وی بود و آنرا امر کلی بطریق تشریع نکرد والله اعلم و سنذکر حدیث خباب و زود باشد که ذکر کنیم حدیث خباب بخای معجمه و تشدید موحده که در آن حدیث این است که قُتِلَ مُصْعَبُ بْنُ عُمَيْرٍ فِيْ بَابِ جَامِعِ الْمَنَاقِبِ که در آخر کتاب مناقب صحابه مذکور است ان شاء الله تعالی

الفصل الثانی

عن ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْبَسُوْا مِنْ ثِيَابِكُمُ الْبَيَاضَ بپوشید از جامهای خود سفید را فَاِنَّهَا مِنْ خَيْرِ ثِيَابِكُمْ زیرا که جامهای سفید از جمله بهترین جامهای شما اند وَكَفِّنُوْا فِيْهَا مَوْتَاكُمْ و تکفین کنید در آن مردهای خود را وَمِنْ خَيْرِ اَكْحَالِكُمُ الْاِثْمِدُ و از بهترین سرمهای شما اثمد است بکسر همزه و میم سنگ سرمه فَاِنَّهُ يُنْبِتُ الشَّعْرَ زیرا که وی میرویاند موهای مژگان را وَيَجْلُو الْبَصَرَ و روشن میکند بینائی را رَوَاهُ اَبُوْ دَاوُدَ وَالتِّرْمِذِيُّ وَرَوَى ابْنُ مَاجَةَ اِلٰى مَوْتَاكُمْ روایت کرده است ابن ماجه تا لفظ موتاکم و ذکر کحل و اثمد نکرده است وعن عَلِيٍّ رضی الله عنه قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا تَغَالَوْا بفتح تا و لام فِي الْكَفَنِ گران بهائی نکنید در کفن فَاِنَّهُ يُسْلَبُ سَلْبًا سَرِيْعًا پس بدرستی که کفن ربوده میشود یعنی کهنه میشود در گور ربوده شدنی یعنی زود کهنه و خراب میشود پس حاجت نفاست و گرانی بها در وی نیست مقصود نهی از تبذیر و اسراف است در کفن رَوَاهُ اَبُوْ دَاوُدَ و از ابوبکر صدیق آورده اند رضی الله عنه که وصیت کرد بتکفین وی در دو جامه که پوشیده بود و گفت بشوئید اینها را و تکفین کنید مرا در آن زیرا که زنده محتاج تر است

بحاجه بود که گفت انها برای بیم و زرد آب و تراب اند وعن ابی سعید الخدری انه لما حضره الموت
دعا بثیاب جدد فلبسها از ابی سعید خدری آمده که هنگامی که حاضر شد او را موت طلبید جامهای
نو را پس پوشید آنها را ثم قال سمعت رسول الله پس گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه
وسلم یقول المیت یبعث فی ثیابه التی یموت فیها مرده برانگیخته میشود در جامهائی که
میمیرد در آن رواه ابوداود وظاهر این حدیث آنست که ابوسعید که جامهای نو پوشید بجهة امتثال
امر این حدیث پوشید و مراد باین حدیث ظاهر اوست که بعث در جامه میباشد و این مشکل است زیراکه
در حدیث صحیح وارد شده است که حشر کرده میشوند مردم برهنه تن و برهنه پا و کلام درین باب بسیار
و جمله از آن در شرح مذکور است و غایت آنچه درینمقام توان گفت آنست که گفته اند مراد بثیاب در حدیث
اعمال است که میمیرد میت بر آن اعمال و عرب کنایت میکنند از اعمال بثیاب از جهة ملابسه مرد با عمل چنانچه
بثیاب و در تاویل قول حق سبحانه وثیابک فطهر گفته اند ای اعمالک فاصلح و ابوسعید رضی الله عنه
جامهای نو که پوشید از برای نظافت و طهارت پوشید و در بیمیان نا گهان این حدیث او را خطور کرد
که از آنحضرت صلی الله علیه وسلم شنیده بود و تاویل حدیث همان است که کرده اند که ثیاب
کنایت از اعمال است نه آنکه بجهة استشهاد لبس ثیاب جدید آورده و مقصود ابی سعید ابهام
حمل بر ظاهر نیز میتواند بود بجهة کمال حرص بر امتثال ظواهر اگرچه حقیقت مراد دیگر است فافهم والله اعلم
وعن عبادة بن الصامت عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال خیر الکفن الحلة بهتر
کفن حله است که عبارت از ازار و ازار است از برد یمن و ظاهر مراد آنست که نمیباید بر ثوب واحد
اقتصار کرد و دو جامه بهتر است و اگر سه جامه کنند آن سنت است و مرتبه کمال و تمام است
وخیر الاضحیة الکبش الاقرن و بهترین قربانی کبش شاخدار که آنرا قچقار گویند زیراکه جثه وی عظیم
میباشد و او اغلب فربه میباشد و در روایات آمده که فدای ولد ابراهیم علیه السلام کبش بود
و ظاهر سوال در مجلس در کفن و اضحیه بتقریب افتاده باشد ازینجهة جواب هر دو گفت و حاجت نیست که احد
مناسبتی درین دو فقره کنند چنانکه بعضی شراح تکلف کرده اند والله اعلم رواه ابوداود
ورواه الترمذی وابن ماجه عن ابی امامة وعن ابن عباس قال امر رسول الله گفت ابن عباس
امر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بقتلی احد ان ینزع عنهم الحدید والجلود بکشتگان
غزوه احد که کشیده شود از ایشان آهن و پوستها که از جنس پوست باشد وان یدفنوا
بدمائهم وثیابهم وامر کرد که دفن کرده شوند بخونهای ایشان و جامهای ایشان رواه ابوداود

وابن ماجه

وابن ماجه رواه شعیب بن ابراهیم عن ابیه ان عبد الرحمن بن عوف
اتی بطعام وکان صائما روایت است از سعید بن ابراهیم از پدرش که ابراهیم بن عوف است
که عبد الرحمن بن عوف آورده شد نزد وی طعامی و بود وی روزه دار فقال پس گفت عبد الرحمن قتل
مصعب بن عمیر وهو خیر منی کشته شد مصعب بن عمیر در غزوه احد و حال آنکه وی بهتر بود از من
کفن فی بردة تکفین کرده شد در یک چادری کوتاهی ان غطی رأسه بدت رجلاه اگر پوشیده
میشد سر وی پیدا میشد هر دو پای وی وان غطی رجلاه بدا رأسه و اگر پوشیده میشد هر دو پای
او پیدا میشد سر او واراه قال و گمان میبرم او را یعنی عبد الرحمن بن عوف را که گفت این را نیز
وقتل حمزة وهو خیر منی و کشته شد حمزه بن عبد المطلب و حال آنکه وی بهتر بود از من و کفن وی
نیز باینحالت بود تا آنکه بسته شد بر پای وی گیاه و پوشیده شد بدان چنانکه در فصل ثالث از باب
تمنی الموت از حدیث حارثه بن مضرب گذشت ثم بسط لنا من الدنیا ما بسط پس فراخ کرده
شد ما را از دنیا آنقدر که فراخ کرده شد چنانکه از حال عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه مشهور است
او قال اعطینا من الدنیا ما اعطینا یا گفت داده شد ما را از دنیا آنچه داده شد شک راوی است
در عبارت ولقد خشینا ان تکون حسناتنا عجلت لنا و بتحقیق ترسیدیم ما که باشد ثواب
نیکیهای ما که شتاب داده شده است درین جهان ما را و در آنجهان چیزی نباشد ثم جعل یبکی پس شروع کرد در گریستن
عبد الرحمن بن عوف که میگریید حتی ترک الطعام تا آنکه بماند طعام را و نخورد با آنکه روزه دار بود
رواه البخاری و درین حدیث دلیل است بر آنکه نزد ضرورت هرچه از کفن میسر گردد سنت همان است
و مصعب بن عمیر رضی الله عنه از اجله اصحاب بود و فضلای ایشان بود و از اهل بدر بود و از شهدای
احد است و در جاهلیت از متنعم ترین مردم بود در طعام و لباس و چون مسلمان شد بغایت زهد ورزید
و فقر اختیار کرد در روایت است که یکباری نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد پوستی گوسفند در کمر
بسته پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم با صحابه نظر کنید باین مرد که روشن گردانیده است
خدایتعالی دل او را بایمان دیدم او را میان پدر و مادر وی و پدر و مادر وی او را خوشترین طعام میخورانیدند و بر وی
حله دیدم که بدویست درم میارزید محبت خدا و رسول خدا او را باینحال گردانید و حمزه بن
عبد المطلب عم رسول الله صلی الله علیه وسلم رضی الله عنه که او را سید الشهدا خوانند نیز از اهل
بدر و شهدای احد است رضی الله عنه پس عبد الرحمن بن عوف هر دو را بهتر از خود خواند و گفت
که آنها باینحال از دنیا رفتند و ما باینچنین تنعم میکنیم و این ترحم است بر حال ایشان یا حسرت است بر حال

خود و فاقهم بود اینجا بحث میکنند که عبد الرحمن بن عوف از عشرهٔ مبشره است که افضل صحابه اند پس چون مصعب بن عمیر را بهتر از خود خواند و جواب میگویند که این تواضع است از عبد الرحمن بن عوف نسبت بالیشان با خیریت عام تر از افضلیت است چنانکه بعضی گفته اند و شیخ ابن حجر در شرح خود گفته که این قرار داد که عشرهٔ مبشره افضل اند نسبت بکسی باشد که شهید نشده در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم

احتمال دارد که

والله اعلم **وعن** جابر قال اتی رسول الله صلی الله علیه وسلم عبد الله بن ابی بعد ما ادخل حفرته روایت است از جابر گفت آمد آنحضرت عبد الله بن ابی را که ظاهر النفاق در پیش منافقین بود بعد از آنکه در آورده شد این منافق در کوری که برای وی کنده بودند عبارت از قبر است و قبر نگفت از برای رعایت ادب فامر به پس امر کرد آنحضرت به بیرون آوردن او از حفره فاخرج پس بیرون آورده شد فوضعه علی رکبتیه پس نهاد آنحضرت او را بر دو زانوی خود فنفث فیه من ریقه پس دمید آنحضرت در کفن وی و انداخت در روی او از آب دهن خود والبسه قمیصه و پوشانید او را پیراهن خود را قال وکان کسا عباسا قمیصا و بود عبد الله بن ابی که پوشانیده بود عباس را که عم رسول الله صلی الله علیه وسلم بود پیراهنی را از خود که عباس روز بدر بند کرده آوردند برهنه بود و پیراهن هیچ کس وی را است نمی آمد بجهت طول قامتی که داشت و عبد الله بن ابی نیز طویل القامت بود پس عباس را پیراهن خود پوشانید پس آنحضرت پیراهن خود را بوی پوشانید از برای مکافات تا منافق را نعمتی نماند مکافات نا کرده **متفق علیه** و در این حدیث نیز اشکال می آرند که چون آنحضرت گوران منافق آمد و دمید در کفن او و حال آنکه قرآن مجید میفرماید ولا تصل علی احد منهم مات ابدا ولا تقم علی قبره دعا مکن بر هیچ یکی از ایشان که مرده و مایست بر قبر وی جواب میگویند که شاید این واقعه پیش از نزول این آیت بود و بعضی میگویند که پیش از اعلام حق تعالی بود بکفر وی و فیه ما فیه و بعضی گفته اند که این از برای تالیف قلب پسر وی و اکرام وی کرد که از مومنان مخلص بود پس گویا آنحضرت فرمود که ما کردیم آنچه در وسع ما بود و لیکن حکم خدا نافذ و ماضی است و بعضی گفته اند که پسر وی التماس کرد از آنحضرت پس آنحضرت بالتماس وی بسر قبر پدر وی آمد پس عمر رضی الله عنه دست آنحضرت کشید و گفت آیا خدا نهی نکرده است ترا از آن پس گفت آنحضرت مرا مخیر ساخته اند در آن استغفر لهم او لا تستغفر لهم پس نازل شد قول وی تعالی ولا تصل علی احد منهم مات ابدا الآیه و گویا عمر فهمیده بود نهی از جای دیگر کذا فی بعض الشروح و در کتب سیر آمده است که چون آنحضرت ابن ابی را کرد ایمان آوردند از قوم ابی هزار کس و الله اعلم

در وقتی که

باب المشی بالجنازة والصلوة علیها

بدانکه پیاده رفتن

و سوار رفتن همراه جنازه هر دو جایز است و مشی افضل و سوار را باید که در پس جنازه رود و پیاده را پس و پیش رفتن هر دو روا است و پس رفتن افضل است و نماز جنازه فرض کفایت است نیز اگر غرض از نماز که ادای حق میت است حاصل میگردد بفعل بعض و شرط صحت نماز اسلام میت و طهارت موضوع اوست و نهادن جنازه به پیش مصلی پس با این قید جایز نیست بر غایب و نه بر حاضر محمول بر دابه نه بر خلف مصلی و چون دفن کرده شد بی غسل و ممکن نیست بیرون آوردن وی بی قبر کندن ساقط میگردد شرط طهارت و نماز گزارده شود بر قبر بی غسل و اگر بر آوردن بر آن ممکن است بر آرند و غسل نماز گزارند و اگر نادانسته بی غسل نماز کردند و بی قبر کندن بر آورده غسل دهند اعاده کنند و نماز بر غایب جایز است نزد شافعی و کلام در آن بیاید در گزاردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر نجاشی

الفصل الاول

عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اسرعوا بالجنازة شتابی کنید بجنازه یعنی برداشتن بسوی قبر و این مستلزم بوده رفتن نیست و بعضی گفته اند مراد شتابی بتجهیز و تکفین است و سیاق حدیث ناظر در اول است چنانکه فرمود فان تک صالحة فخیر تقدمونها الیه وان تک سوی ذلک فشر تضعونه عن رقابکم پس اگر باشد جنازه یعنی میت نیکو کار پس شتابی کردن و زود بقبر رسانیدن آن را نیکی است که پیش میفرستید جنازه را بسوی آن نیکی و اگر هست جنازه بغیر صالح پس زود بردن سبب دفع شر است که می نهید آن را از گردنهای خود **متفق علیه** **وعن** ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وضعت الجنازة فاحتملها الرجال علی اعناقهم وقتی که نهاده میشود جنازه یعنی میت بر نعش پس برمیدارند او را مردان بر گردنهای خود فان کانت صالحة قالت قدمونی پس اگر باشد میت صالح نیکو کار میگوید پیش فرستید مرا بثواب عمل که من کرده ام و اسناد قول بجنازه که میت است مجاز است و قایل روح است و تواند که روح را در آنحال بحث میفرستاده باشند والله اعلم وان کانت غیر صالحة قالت لاهلها یا ویلها این تذهبون بها و اگر باشد بدکار میگوید جنازه مر کسان خود را یعنی آنها که برمیدارند او را ای وای کجا میبرید او را ظاهر آن بود که گوید یا ویلی لیکن چون نفس خود را صالح ندید خود را از خود جدا کشید گویا که غیر اوست و تواند که این از تصرف راوی باشد بجهت کراهت نسبت ویل بخود و ویل بمعنی وای و سختی و نام وادی در جهنم آید یسمع صوتها کل شیء الا الانسان میشنود آواز او را هر چه از حیوانات است بلکه نباتات و جمادات نیز مگر آدمی که بمقتضی تکلیف ستر و کتمان آن راز و مرموز مطلوب است تا بغیب ایمان آرند و میز ...

صالح

ولو سَمِعَ الانسان لصعق. و اگر بشنید آدمی هر آینه هلاک میشد بجهة فضاعت ترسیدن بیت
رَوَاهُ البُخَارِیُّ وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رأیتم الجنازة. چون ببینید
جنازه را که بیرون می آرند از درون و احتمال دارد که مراد رویت جنازه باشد در وقتی که نشسته باشند و جنازه
در نظر افتد و ظاهر سیاق این حدیث در اول است فافهم. فقوموا. پس بایستید از برای تعظیم
و تکریم میت و تعظیم ایمان وی یا بجهة هول و دهشت شان وی چنانکه از حدیث آینده مفهوم
میگردد فمن تبعها فلا یقعد حتی توضع. پس کسی که بیروی میکند جنازه را و همراه وی میرود بنشیند
که نه نشیند تا آنکه نهاده شود جنازه یعنی بر زمین یا در لحد و اول اصح و اوفق است با احادیث.
متفق علیه. وعن جابر قال مرّت جنازة فقام لها رسول الله صلی الله علیه وسلم وقمنا معه
گفت جابر بن عبد الله گذشت جنازه پس ایستاد برای او آنحضرت و ایستادیم ما نیز با آنحضرت
فقلنا. پس گفتیم ما یا رسول الله انها یهودیة. این جنازه زن یهودیه است نه مسلمان که برای
تعظیم ایمان وی بایستند. فقال ان الموت فزع. بفتح زا پس گفت آنحضرت که مرگ جای ترس
و دهشت است فاذا رأیتم الجنازة فقوموا. پس چون ببینید شما جنازه را پس بایستید
اگر چه جنازه کافر باشد. متفق علیه. وعن علی رضی الله عنه قال رأینا رسول الله صلی الله
علیه وسلم قام فقمنا وقعد فقعدنا یعنی فی الجنازة. گفت امیر المومنین علی رضی الله عنه دیدیم ما
آنحضرت را که ایستاد یعنی در جنازه پس ایستادیم بمتابعت وی و دیدیم او را که نشست پس نشستیم
این را دو معنی است یکی آنکه ایستاد آنحضرت بدیدن جنازه ما نیز ایستادیم و چون گذشت و دور
رفت از نظر نشست ما نیز نشستیم دوم آنکه آنحضرت چندگاه بایستاد و بعد از آن نشست و
ایستاد بر ایستادن امری واجب نبوده است و یا واجب بود معلوم شد که منسوخ گشت بفعل آنحضرت
رواه مسلم وفی روایة مالک وابی داود قام فی الجنازة ثم قعد بعد. ایستاد آنحضرت بجهة
دیدن جنازه بعد از آن نشست این روایت نیز محتمل هر دو معنی است و ظاهر در ثانی است. وعن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اتّبع. بتشدید و در بعضی نسخ من تبع جنازة مسلم
ایمانًا واحتسابًا. کسی که پیروی کند جنازه مسلمانی را بجهة ایمان آوردن بفرموده شرع و طلب
کردن ثواب وکان معه حتی یصلی علیها. و باشد با وی تا آنکه بگذارد نماز وی بر وی بفتح لام
نیز روایت است یعنی تا آنکه گزارده شود نماز بر وی و اول اقوی و اظهر است ویفرغ من دفنها
و تا آنکه فارغ گردد یا فارغ گردد شود از دفن وی فانه یرجع من الاجر بقیراطین پس بدرستی که وی

بدو قیراط از اجر یعنی اجر او مضاعف است و قیراط دو از دهم حصه از دینار باشد بحساب
نصف دانق باشد که نام ششم حصه از دینار است و بعضی بیست و چهارم حصه از دینار گفته اند
پس ربع دانق باشد کل قیراط مثل احد هر قیراط آن مانند کوه احد است این تصویر و تمثیل
است برای عظمت فضیل و ثواب آن ومن صلی علیها ثم رجع قبل ان تدفن فانه یرجع
بقیراط و کسی که نماز گزارد و بعد بر گردد پیش از آنکه دفن کرده شود پس بدرستی که وی میگردد بیک قیراط
از اجر یعنی اجر وی نصف اول است متفق علیه. وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم
نعی للناس النجاشی وهم از ابی هریره است که آنحضرت خبر داد مردم را بمرگ نجاشی که بادشاه
حبشه است و نام این نجاشی اصحمه بود و مشهور در نجاشی بفتح نون و تخفیف یاست پس چون در
مرد آنحضرت خبر داد از مردن وی الیوم الذی مات فیه. همان روزی که مرد نجاشی در آن روز
وخرج بهم الی المصلی. و بیرون آمد آنحضرت با مردم بسوی مصلای عید فصفّ بهم. پس صف بست بمردم
وکبّر اربع تکبیرات. و تکبیر بر آورد چهار تکبیر. متفق علیه. و این حدیث متمسک شافعی است
در جواز صلوة جنازه بر غایب و ما میگوییم که نجاشی نسبت با آنحضرت صلی الله علیه وسلم غایب
نبود بلکه بر داشته شد سریر وی و آورده شد نزد آنحضرت یا کشف کرده و بر داشته شد
پرده از وی و رویت امام کافیست و از آنحضرت در غیر نجاشی مثل معاویه مزنی که در مدینه
مرد و آنحضرت به تبوک بود و بر زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب که در غزوه موته
شهید شدند نیز نماز غایبانه روایت کرده اند و در اسناد آن احادیث سخن است و بر تقدیر
صحت آن مخصوص بحضرت رسالت است صلی الله علیه وسلم والآن در حرمین شریفین
زادهما الله تعالی تعظیما و تشریفا متعارف است و بعضی حنفیه نیز میکنند. وعن
عبد الرحمن بن ابی لیلی از کبار تابعین صد و بیست از صحابه را دریافته روایت میکند از علی
بن ابی طالب و عثمان بن عفان و غیر ایشان و وی از تابعین کوفه است بی نظیر وقت بود قال
گفت کان زید بن ارقم یکبّر علی جنائزنا اربعا. بود زید بن ارقم که از مشاهیر صحابه است تکبیر
میگفت بر جنازهای ما چهار تکبیر وانه کبّر علی جنازة خمسا. و بدرستی که وی تکبیر گفت بر یک
جنازه پنج تکبیر فسألناه. پس پرسیدیم او را که تو همیشه چهار تکبیر میگفتی امروز چرا پنج گفتی
فقال کان رسول الله. پس گفت زید بن ارقم بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یکبّرها. میگفت پنج
تکبیر یعنی احیانا پنج هم میگفت و ائمه اربعه اتفاق دارند بر چهار تکبیر و از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم

واصحاب وی زیاده ازآن مروی و ماثور است وگفته اند که آنچه ثابت شده است از آنحضرت
آخر الامر چهار است و بر همین است قرار و در شرح زیاده ازین کلام کرده شده است رواه مسلم
وعن طلحة بن عبد الله بن عوف قال صليت خلف ابن عباس على جنازة فقرأ بفاتحة الكتاب
روایت است از طلحه بن عبد الله بن عوف که از مشاهیر تابعین است و برادرزاده عبد الرحمن بن عوف
است گفت نماز گزاردم پس ابن عباس بر جنازه پس خواند ابن عباس فاتحة الکتاب را فقال گفت ابن
ابن عباس لتعلموا انها سنة یعنی خواندم فاتحه را در نماز جنازه تا بدانید که آن سنت است رواه
البخاری بدانکه علمای حنفیه رحمهم الله گفته اند که در صلوة جنازه قرائت فاتحه نیست مگر آنکه بنیت ثنا
و دعا بخوانند و میگویند که ثابت نشده است از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خواندن آن و این مذهب ابی حنیفه
و مالک و ثوری است و عمل صحابه در آن مختلف آمده است و طحاوی گفته شاید که خواندن بعضی صحابه فاتحه در
صلوة جنازه بطریق ثنا و دعا بوده نه بر وجه قرائت و نزد شافعی بخوانند فاتحه و از کلام فتح الباری ظاهر
میشود که مراد وی باین مشروعیت قرائت است نه وجوب آن و کرمانی گفته است که واجب است
و مراد بسنت در کلام ابن عباس طریقه مسلوکه در دین است و طیبی نیز همچنین گفته والله اعلم
وعن عوف بن مالك قال صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم على جنازة گفت عوف بن مالک اشجعی
که صحابه است و اول مشاهد او خیبر است نماز گزارد آنحضرت بر جنازه فحفظت من دعائه یعنی یاد
گرفتم چیزی از دعای آنحضرت وهو يقول و آنحضرت میگفت و میخواند این دعا را که اللهم اغفر له
وارحمه خداوندا بیامرز و رحمت کن او را وعافه واعف عنه و عافیت ده و سلامت بخش او را
و عفو کن از وی واکرم نزله و کرامی دار مهمانی او را و نزل بضم نون و سکون زاء و بضم زاء نیز آمده آنچه
پیش مهمان فرود آرند و بنهند از طعام ووسع مدخله و فراخ گردان جای در آمد او را که قبر است
واغسله بالماء والثلج والبرد و بشوی او را باب و برف و ژاله یعنی بانواع مطهرات است کنایت
است از کمال مغفرت و تمام آن ونقه من الخطايا كما نقيت الثوب الابيض من الدنس و پاکیزه
گردان او را از گناهان چنانکه پاکیزه گردانیده تو جامه سفید را از چرک و ریمناکی وابدله دارا
خيرا من داره و بدل کن او را سرائی در آن عالم بهتر از سرای او در اینجهان واهلا خيرا من اهله
و اهل خانه بهتر از اهل خانه وی فی الصراح اهل کسان مرد و کسان سرای و جای وزوجا خيرا من زوجه
و جفتی بهتر از جفت وی و زوج بر مرد و زن هر دو اطلاق کنند وادخله الجنة واعذه من عذاب
القبر و در آر او را در بهشت و پناه ده او را از عذاب قبر او من عذاب النار و برای شک است یا بمعنی

و او دفن

وا و دفن روایة وقه فتنة القبر وعذاب النار و برهان او را از فتنه و ابتلای قبر و از عذاب
آتش این روایت دلالت دارد که کلمه او در روایت سابق بمعنی واو است قال حتى تمنيت ان
اكون انا ذلك الميت راوی حدیث که عوف بن مالک است میگوید که چون این دعا از آنحضرت
در حق آن میت شنیدم رشک بردم بروی تا آنکه آرزو کردم که کاشکی من میبودم آن میت که آنحضرت
این دعا در حق من میکرد رواه مسلم وعن ابی سلمة بن عبد الرحمن ان عائشة رضی الله عنها
لما توفي سعد بن ابي وقاص قالت ادخلوا به المسجد حتى اصلي عليه روایت است از ابی سلمه بن عبد الرحمن
بن عوف که هرگاه که مرد سعد بن ابی وقاص نزد عائشه رضی الله عنها برای نماز آوردند گفت عائشه
در آرید او را در مسجد تا آنکه نماز گزارم من بروی چون مسجد نزدیک بود بحجره عائشه گفت در مسجد در آرید تا من توانم
و نماز گزارد فانكر ذلك عليها پس انکار کرده شد آن سخن بر عائشه که گفت نماز جنازه در مسجد
میگزارم فقالت پس گفت عائشه در رد انکار ایشان والله لقد صلى رسول الله صلى
الله عليه وسلم على ابني بيضاء في المسجد بخدا سوگند هر آینه بتحقیق گزارد آنحضرت بر دو
زن که بیضا است نامش در مسجد سهيل واخيه آن دو پسر کدام اند سهیل و برادر وی که اسمش سهل است
هر دو صحابی اند مشهور به نسبت مادر شده و نام پدر ایشان وهب بن ربیعه است و در روایتی آمده
که گفت عائشه عجب است زود فراموشی مردم عمل آنحضرت را صلی الله علیه وسلم رواه مسلم
بدانکه علما را اختلاف است در گزاردن صلوة جنازه در مسجد پس نزد ما مکروه است خواه میت و قوم
در مسجد باشند یا میت خارج مسجد باشد یا بعضی قوم در مسجد یا میت در مسجد و امام و قوم خارج
مسجد و این اطلاق در کراهت بنا بر آن است که مسجد مبنی برای نماز فرض و توابع او است از
نوافل و ذکر و تدریس علم و بعضی گفته اند مکروه نیست وقتی که میت خارج مسجد باشد و این
بنا بر آن است که کراهت از جهت تلوث مسجد است و اول موافق تر است اطلاق حدیث را
باز اختلاف کرده اند که کراهت تنزیهی است یا تحریمی و اول ظاهر تر است و نزد شافعی
جایز است بی کراهت و مذهب مالک موافق ما است و از امام احمد نصی نیافتیم و ظاهر
که با شافعی است دلیل شافعی حدیث مذکوره در کتاب است و تمسک ابی حنیفه و مالک بحدیث
ابی هریره است که هر که نماز بگزارد بر میت در مسجد اجر نیست مر او را و اما حدیث عائشه روایت
واقعه مخصوص است نه عام و آنچه ثابت میشود همین مقدار است که آنحضرت این را یکبار
کرده و تواند که از جهت ضرورتی باشد که باعث بر آن شده باشد و ضرورتی آمده است که

بحجرهٔ وی رضی الله عنها

و قوم در مسجد باشند یا امام ... خارج مسجد باشند ... صح

آنحضرت صلی الله علیه وسلم معتکف بود از آنجهة در مسجد گزارد و نیز درین روایتی آمده است که جنازه خارج مسجد بوده و درین صورت اختلافست میان حنفیه و نیز گفته اند که مصلی جنازه مکانی متصل مسجد بود پس احتمال دارد که روایت صلوة در مسجد باعتبار قرب وی از مسجد باشد و آنچه در روایت مسلم آمده که نهاده شد جنازه سعد بن ابی وقاص نزد حجرهای ازواج مطهرات نیز ایضاً مبنی بر آن است و ظاهر میشود که این است مبنی آنچه روایت کرده شده است از ابی یوسف که اگر مسجدی شد معد برای آن جایز است در وی بی کراهت و نیز انکار صحابه و تابعین با کثرت ایشان دلیل است بر آنکه امر قرار یافته بود بعد از آن بر ترک و نسخ و از اینجا معلوم شد که نسبت عائشه مردم را به نسیان محل سخن است بلکه وی رضی الله عنها فراموش کرد نسخ فعل سابق را کذا قیل والله اعلم و در شرح درینجا سخن بسیار است فلینظر ثمه **وعن** سَمُرَةَ بْنِ جُنْدُبٍ قَالَ صَلَّيْتُ وَرَاءَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى امْرَأَةٍ مَاتَتْ فِي نِفَاسِهَا گفت سمره بن جندب نماز گزاردم پس آنحضرت بر جنازه زنیکه مرد در حالت نفاس فَقَامَ وَسَطَهَا پس ایستاد آنحضرت در وسط آن و روایت مشهور وسط بتحریک سین است و بسکون نیز روایت است و وسط بتحریک بمعنی میانه و بسکون میان چنانکه بعضی ظرفا گفته اند که متحرک ساکن است یعنی بجا است که نمی جنبد و از جای بجای نمیرود و ساکن متحرک است که می جنبد بمواضع متعدده و این متمسک شافعی است که میگوید که مستحب است وقوف امام نزد عجز امرأة و مذهب نزد ما آنست که بایستد مقابل سینه خواه مرد باشد یا زن شیخ ابن الهمام گفت که این حدیث منافی صدر نیست زیرا که صدر وسط است باعتبار توسط اعضا زیرا که فوق آن دست و سر است و تحت وی بطن و رانها و محتمل که آنحضرت صلی الله علیه وسلم محاذی صدر ایستاده باشد مایل بعجز و راوی گمان برد که مقابل عجز ایستاده از جهة تقارب هر دو محل و شمنی گفت که روایت است از ابی حنیفه و ابی یوسف که بایستد امام از زن مقابل عجز چنانچه مذهب جماعت است مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ **وعن** ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَرَّ بِقَبْرٍ دُفِنَ لَيْلًا روایت است از ابن عباس که آنحضرت گذشت بقبری که دفن کرده شده بود این مرده در وی در شب فَقَالَ مَتَى دُفِنَ هَذَا پس پرسید و گفت آنحضرت کی دفن کرده شد این مرده قَالُوا الْبَارِحَةَ گفتند دفن کرده شد وی امشب قَالَ أَفَلَا آذَنْتُمُونِي گفت آنحضرت آیا پس چرا اعلام نکردید مرا بمردن وی تا نماز میکردم بر جنازه وی قَالُوا دَفَنَّاهُ فِي ظُلْمَةِ اللَّيْلِ گفتند دفن کردیم او را در تاریکی شب فَكَرِهْنَا أَنْ نُوقِظَكَ

پس نماز خویش را نخواستیم که بیدار کنیم ترا فَقَامَ پس ایستاد آنحضرت فَصَفَفْنَا خَلْفَهُ فَصَلَّى عَلَيْهِ پس صف بستیم ما پس نماز بگزارد بر قبر بعد از آنکه مردم بر وی جنازه گزارده بودند مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ **وعن** أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ امْرَأَةً سَوْدَاءَ كَانَتْ تَقُمُّ الْمَسْجِدَ روایت است از ابی هریره که زنی بود سیاه که جاروب میداد مسجد را یعنی مسجد شریف آنحضرت را تقم بفتح تا و ضم قاف و تشدید میم و مقمه بکسر میم مکنسه یعنی جاروب و قمامه کناسه یعنی خاکروبه أَوْ شَابٌّ شک راوی است که زنی بود یا جوانی بود که جاروب میداد فَفَقَدَهَا و در بعضی نسخ او فقده رَسُولُ اللَّهِ پس گم کرد آن زن را یا آن جوان را پیغمبر خدا یعنی حاضر ندید در خدمت پیغمبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَسَأَلَ عَنْهَا أَوْ عَنْهُ پس پرسید آنحضرت مردم را از حال آن زن یا آن جوان که چه شد و کجا رفت فَقَالُوا مَاتَ پس گفتند مرد وی قَالَ أَفَلَا كُنْتُمْ آذَنْتُمُونِي گفت آیا چرا خبر نکردید مرا قَالَ فَكَأَنَّهُمْ صَغَّرُوا أَمْرَهَا أَوْ أَمْرَهُ این قول راوی است از ابی هریره یعنی گفت ابو هریره گویا که صحابه خرد ینداشتند شان آن زن را یا شان آن جوان را و حقیر پنداشتند او را و خیال کردند که لایق نیست که تکلیف کنیم بسبب وی آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و در حقیقت ملحوظ و منظور الیه آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم فَقَالَ دُلُّونِي عَلَى قَبْرِهِ پس گفت آنحضرت راه نمائید مرا و ببرید بر قبر آن میت یا آن شخص فَدَلُّوهُ پس راه نمودند آنحضرت را بر قبر وی فَصَلَّى عَلَيْهَا پس نماز گزارد بر قبر وی ثُمَّ قَالَ إِنَّ هَذِهِ الْقُبُورَ مَمْلُوءَةٌ ظُلْمَةً عَلَى أَهْلِهَا پس گفت آنحضرت که این قبرها پر کرده شده اند بتاریکی بر اهل خود که مردها اند وَإِنَّ اللَّهَ يُنَوِّرُهَا لَهُمْ بِصَلَاتِي عَلَيْهِمْ و بدرستی که خدای تعالی روشن میگرداند آن قبرها را بسبب نماز گزاردن من بر ایشان مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَلَفْظُهُ لِمُسْلِمٍ بدانکه اختلاف است در نماز گزاردن بر قبر جمهور علما بر آنند که مشروع است خواه گزارده باشند پیش از آن یا نه و ابراهیم نخعی و ابو حنیفه و مالک بر آنند که اگر پیش ازین نگزارده اند درست است و در روایتی از احمد نیز همچنین آمده است و بروایتی از مالک آمده است که آنکس که گزارده است یکبار نگزارد و آنها که نگزارده اند اگر بگزارند رواست و نیز نزد امام ابی حنیفه که درست است بر تقدیری که ریزه نشده است میت در قبر و تقدیر کرده اند آنرا بعضی به سه روز در سوال آنحضرت که فرمود متی دفن اشارتی بانمعنی میتوان یافت و امام ابو حنیفه و ابو یوسف میگویند که آنچه وارد شده است در احادیث بر وجه صلوة نیست بلکه بر وجه دعا و استغفار است و لهذا ذکر کرده نشده است در بعضی از روایات تکبیرات و آن روایات که ذکر کرده شده است در آن تکبیرات صحیح نیست

جنانکه روایت کرده شده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر شهدای احد بعد از
هشت سال و آن بطریق تودیع بود نه نماز یا آن از خصایص آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم تا آنکه
بعضی از علما بر آن رفته اند که نماز بر قبر مطلقا از خصایص حضرت نبوت است صلی الله علیه وسلم
چنانکه از حدیث ان الله ینورها لهم بصلوتی علیهم مفهوم میگردد وعن کریب مولی ابن عباس عن
عبد الله بن عباس انه مات له ابن بقدید او بعسفان روایت است از کریب بضم کاف
وفتح را و سکون تحتانیه از عبد الله بن عباس که مرد پسری مر ابن عباس را بقدید بضم قاف و فتح دال
مهمله و سکون یا نام موضعی است یا مرد بعسفان بضم عین و سکون سین مهمله و بفا نیز نام موضعی
از مکه نسبت بقدید فقال یا کریب انظر ما اجتمع له من الناس پس گفت ابن عباس ای کریب نگاه کن انچه
فراهم آمده اند برای نماز وی از مردم قال فخرجت فاذا ناس قد اجتمعوا له گفت کریب پس بیرون آمدم
من پس ناگاه مردمان بتحقیق جمع شده اند از جهة پسر ابن عباس که مرده بود فاخبرته پس خبر دادم
من ابن عباس را که مردم جمع آمده اند فقال تقول هم اربعون پس گفت ابن عباس میگویی تو که ایشان
چهل اند قال گفت کریب و ظاهر آن بود که گوید فقلت نعم آری چهل کس باشند قال اخرجوه
گفت ابن عباس بیرون آرید جنازه آن پسر را فانی سمعت رسول الله گفت ابن عباس
بدرستی که من شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول ما من رجل مسلم یموت فیقوم علی
جنازته اربعون رجلا نیست هیچ مردی مسلمان که بمیرد پس بایستند بر جنازه وی چهل مرد در این
اشارت است که مجرد ایستادن مسلمانان بر جنازه و دعای ایشان موثر است و اگر از قیام نماز باشد مراد
احتیاج باین قید نیست که فرمود لا یشرکون بالله شیئا که شریک نمیگردانند آن چهل مرد بخدا
چیزی را الا شفعهم الله فیه مگر آنکه قبول کند شفاعت ایشان را خدای تعالی در حق وی رواه
مسلم وعن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ما من میت تصلی علیه امة من المسلمین
یبلغون مائة نیست هیچ میتی که نماز بگزارند بر وی گروهی از مسلمانان که برسند عدد صد را
و در حدیث سابق اربعون فرمود گویا چهل اقل عددی است که امید شفاعت شان توان داشت
و صد اکثر و توربشتی گفته ظاهر آنست که عدد اقل متاخر باشد در ورود از جهة فضل و کرامت حق
بر بندگان خود کلهم یشفعون له همه ایشان شفاعت کنند و دعا کنند او را بمغفرت الا
شفعوا فیه مگر آنکه مقبول الشفاعه گردانیده شوند در حق وی رواه مسلم وعن
انس قال مروا بجنازة فاثنوا علیها خیرا گفت انس گذشتند جماعه از مردم بجنازه پس ثنا کردند

که مولی ابن عباس از تابعین است

رضی الله عنها عن

بروی بنیکی فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وجبت واجب شد ثم مروا
باخری فاثنوا علیها شرا پس گذشتند بجنازه دیگر پس ذکر کردند بروی بدی را فقال وجبت
پس گفت آنحضرت واجب شد فقال عمر پس گفت عمر رضی الله عنه ما وجبت چه چیز واجب شد
فقال هذا اثنیتم علیه خیرا فوجبت له الجنة پس گفت آنحضرت این میت که یاد کردید او را
بنیکی پس واجب شد برای او بهشت وهذا اثنیتم علیه شرا و این میت دیگر که یاد کردید ببدی
فوجبت له النار پس واجب شد مر او را آتش انتم شهداء الله فی الارض شما گواهان خدائید
در زمین برای هر که گواهی دهید به بهشت بهشتی است و بهر که گواهی دهید بدوزخ دوزخیست
متفق علیه وفی روایة المؤمنون شهداء الله فی الارض مسلمانان گواهان خدا اند در زمین
و باید دانست که مراد ثنای اهل خیر و صلاح و صدق و تقوی بی مداخلت غرض نفسانی است که
آن علامت بودن مرده است از اهل جنت و اگر بعضی از فساق و فجار بغرضی از اغراض یکی از اهل
فسق را بستایند یا صالحی را نکوهش کنند قطع بدان نتوان کرد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
که حکم بوجوب جنت و نار کرد بسبب اطلاع بر حقیقت حال باشد والله اعلم وعن عمر
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایما مسلم شهد له اربعة بخیر ادخله
الله الجنة هر مسلمانی که گواهی دهند مر او را چهار مرد به نیکی و مسلمانی در می آرد او را خدای
تعالی بهشت را قلنا وثلثة گفتیم ما و اگر سه کس هم گواهی دهند قال وثلثة گفت آنحضرت
و اگر سه کس هم گواهی دهند بخیر میدر آرد او را خدای تعالی در بهشت قلنا واثنان گفتیم ما و اگر دو
کس هم گواهی دهند قال واثنان فرمود و اگر دو کس هم گواهی دهند ثم لم نسأله
عن الواحد پس تر نپرسیدیم ما آنحضرت را از یک کس و شاید که اگر از یک کس هم می پرسیدند
میفرمود و اگر یک کس هم گواهی دهد و این خبر و بشارت است از آنحضرت بکمال سعت رحمت حق
و رجای فضل و کرامت وی تعالی بر بندگان و توقع بندگان از درگاه رحمت و ما تا که در وقتی
که ایشان التماس سه و دو کس کردند آنحضرت توجه و التماس بجناب حق کرد و وحی آمد که چنین باشد
که تو میگویی ای حبیب من و آنحضرت صلی الله علیه وسلم راضی و مرضی جناب حضرت محب و محبوب
آن درگاه است و کریمه ولسوف یعطیک ربک فترضی ظهرای این شان است رواه البخاری
وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تسبوا الاموات
دشنام نکنید و بد نگویید مردها را فانهم قد افضوا الی ما قدموا زیرا که ایشان بتحقیق رسیدند بسوی

جبر عجایی که ... [illegible] یعنی یافتند جزای عملی که کرده بودند اگر خیر است بهشتی یا دیگر دوزخ باید و اگر خیر است
شاید که ببخشند و اگر نه ببخشند و ذکر کردن شما آنرا اوقوع در مالا یعنی است رواه البخاري وعن جابر
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يجمع بين الرجلين من قتلى احد في ثوب واحد روایت است
از جابر رضی الله عنه که آنحضرت بود که جمع میکرد میان دو مرد از کشتگان غزوه احد در یک جامه
و بعضی گفته اند که مراد بثوب واحد قبر واحد است زیرا که جایز نیست برهنه کردن آنها چنانچه ملاقی
کرده بشره هر دو و خطابی گفته جایز است بحکم ضرورت جمع کردن در یکجامه چنانچه در یک قبر
ثم يقول بعد از آن میگفت و میپرسید آنحضرت ايهما اكثر اخذا للقرآن کدام یکی ازین دو بیشتر است
ازوی گرفتن مر قرآنرا و یاد داشتن مر آنرا فاذا اشير له الى احدهما قدمه في اللحد پس چون اشارت
کرده میشد مر آنحضرت را بسوی یکی از آن دو که بیشتر است اخذ وی مر قرآنرا پیش میکرد او را در لحد
یعنی در جانب قبله گویا وی امام است از جهة بودن او اقرأ وقال انا شهيد على هؤلاء يوم
القيمة و فرمود من گواهم برینها روز قیامت که در راه خدا کشته شده اند وامر بدفنهم بدمائهم
و امر کرد آنحضرت بدفن کردن ایشان با خونهای ایشان ولم يصل عليهم و نماز نگزارد بر ایشان
ولم يغسلوا و غسل داده نشدند رواه البخاري و ازینحدیث معلوم میشود که شهید را غسل نیست
و بر وی نماز نیست اما عدم غسل پس متفق علیه است و در ترک صلوة اختلاف است و نزد ما بر شهید نماز
میگزارند و نزد امام مالک و شافعی نماز بر شهید نیست و از امام احمد دو قول است و مشهور و مختار در
مذهب وی عدم صلوة است و بقولی مخیر است در گزاردن و ناگزاردن از جهة تعارض ادله و در مواهب
لدنیه میگوید که اختلاف است میان شافعیه که منع صلوة بر شهید نزد شافعی بمعنی حرمت است
یا بمعنی عدم وجوب و از کلام امام احمد ظاهر میشود که مستحب است نه واجب و تمسک آن ائمه درین
باب باینحدیث است که در کتاب مذکور است و دلیل امام ابو حنیفه احادیث کثیره است که در باب
صلوة بر شهید آمده است خصوصا در قضیه احد و میگویند که این احادیث مثبت است و حدیث جابر
نافی است و مثبت مقدم است بر نافی و گویند که جابر در آن روز مشغول بود بآنکه پدر و خال وی کشته شده
بودند و بمدینه آمده بود تا تدبیری کند و ایشانرا بمدینه برداشته آرد و آنها که در حضرت رسول بودند صلی
الله علیه وسلم و فعل آنحضرت را مشاهده کردند اثبات آورده اند و نیمنی گوید که حاکم از جابر آورده
و حکم بصحت کرده که چون آنحضرت بر سر حمزه آمد و حال او را از آنچه اعدای دین بوی کرده بودند دید فریاد
زد و بگریست و مردی از انصار که حاضر بود جامه خود را بروی انداخت و نماز گزارد و شیخ ابن الهمام زیاده

کرده که نماز گزارد

کرد که بعد نماز گزارد بر شهیدان ... [illegible] جانب حمزه ناگزارده ... [illegible]
و گفت که حاکم روایت کرد اینحدیث را از جابر و روی صحیح الاسناد است ... [illegible]
صلوة بر شهید راجح تر و غالب است والله اعلم وعن جابر بن سمرة قال اتي النبي صلى الله
عليه وسلم بفرس معرور ... گفت جابر بن سمره که از مشاهیر صحابه است که آورده شد نزد آنحضرت
اسب را هنگام برگشتن از جنازه ثابت بن الدحداح که از صحابه است و اما در رفتن همراه جنازه
سوار نشد و فرمود ملائکه پیاده میروند سوار شدن مناسب نیست و جابر بن سمره روایت میکند که
برگشتن سوار شد ونحن نمشي حوله وحال آنکه ما پیاده میرفتیم گرد آنحضرت رواه مسلم

الفصل الثاني عن المغيرة بن شعبة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الراكب
خلف الجنازة والماشي يمشي خلفها وامامها وعن يمينها وعن يسارها قريبا منها ... سوار
میرود پس جنازه و آنکه پیاده است میرود پیش جنازه و میرود جانب راست و جانب
چپ نزدیک از وی والسقط يصلى عليه و بچه ناتمام که از شکم افتاده باشد نماز گزارده میشود
وی سقوط افتادن بچه ناتمام از شکم و سقط بکسر سین و بضم و فتح نیز آمده ويدعى لوالديه
بالمغفرة والرحمة و دعا کرده شود در نماز برای پدر و مادر وی بآمرزش و رحمت و نماز بر سقط نزد ما
و نزد شافعی بر تقدیریست که آواز کند و ظاهر گردد از وی خبری که دلالت کند بر حیات مانند جنبش
یا آواز چنانچه در آخر باب از حدیث جابر بیاید و نزد امام احمد بی استهلال و ظهور علامت حیات
نیز گزارده شود از جهة اینحدیث که مطلق است از قید حیات و از جهة حدیث ابن عمر که درین معنی
آمده است که گفته است که چون چهار ماه بگذرد در شکم اگرچه در وقت خروج زنده بر نیاید نماز کرده
شود بروی زیرا که در ینمدت روح در وی میدمد و میشود غایت آنکه وی مرده برآمد و نماز جنازه بر مرده
میباشد و ائمه دیگر میگویند که در عرف مرده آنرا میگویند که زنده از شکم برآید بعد از آن بمیرد
رواه ابو داود وفي رواية احمد والترمذي والنسائي وابن ماجة قال لفظ حدیث انجنین
واقع شده الراكب خلف الجنازة والماشي حيث شاء منها والطفل يصلى عليه
سوار میرود پس جنازه و پیاده هر سو که خواهد پیش یا پس یا چپ یا راست و طفل نماز گزارده شود بروی
درین روایت بجای سقط طفل واقع شده و ظاهر امر همان سقط است و الا در نماز گزاردن بر
طفل چه سخن است و تواند محمول بر حقیقت باشد و ذکر او برای آن باشد که کسی توهم نکند که چون وی
مرحوم و مغفور است نماز گزاردن بروی حاجت نباشد والله اعلم وفي المصابيح عن المغيرة بن زياد و در مصابیح

که طفل را

روایت کرده اینحدیث را از مغیرة بن زیاد و گفته اند که این تحریف است و در یافته نمیشود که
از کجا واقع شده زیرا که شناخته نمیشود مغیرة بن زیاد اصلا نه در صحابه و نه در تابعین و اینحدیث از مغیرة
بن شعبه و در سنن ابی داود از زیاد بن جبیر عن ابیه عن المغیرة بن شعبه واقع شده و گویا بعضی از نساخ
در آن خبط کرده و بعد از وی اقتدا کرده بوی کسی که اعتنا نیست مر او را بعلم حدیث کذا قال
التوربشتی والله اعلم وعن الزهري عن سالم عن ابيه قال رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم
وابا بكر وعمر يمشون امام الجنازة. روایت است از زهری از سالم از پدرش که ابن عمر است
گفت دیدم آنحضرت را و ابو بکر و عمر را که پیاده میرفتند پیش جنازه. رواه احمد وابو داود
والترمذي والنسائي وابن ماجة وقال الترمذي واهل الحديث كانهم يرونه مرسلا. گفت ترمذی
و محدثان گویا که میدانند اینحدیث را مرسل که راوی آن زهری است یا سالم که از تابعین اند
در واقع اینحدیث مرفوع است که از ابن عمر است که صحابی است وعن عبد الله بن مسعود قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم الجنازة متبوعة. جنازه پس روی کرده شده است که مردم در پس وی
روند ولا تتبع. و جنازه پس روی نمیکند این تاکید است در رفتن پس جنازه باز تاکید دیگر میکنند
و میفرمایند ليس معها من تقدمها. نیست همراه جنازه و نمی یابد ثواب همراهی آن کسی که پیش رود
جنازه را. رواه الترمذي وابو داود وابن ماجة قال الترمذي وابو ماجد الراوي رجل مجهول
ترمذی اینحدیث را تضعیف کرده و گفته ابو ماجد که راوی است مرد است مجهول که کسی او را نمیشناسد
و مجهول دو قسم است مجهول العين و مجهول الحال و در مقدمه معنی آن معلوم شده است و نسائی گفته است
که وی منکر الحدیث است و بخاری گفت که وی ضعیف است و حدیث وی در مشی مع الجنازه است بدانکه
علما اختلاف کرده اند در مشی مع الجنازه امام ابوحنیفه و اوزاعی برآنند که مشی پس جنازه احب است
و ثوری و طایفه دیگر میگویند که هر دو برابر است و مالک و شافعی و امام احمد بن حنبل رحمهم الله میگویند
که پیش رفتن افضل است کذا قال الشمنی و دلیل پس رفتن احادیثی است که درین باب متعدد وارد شده
و نیز پس رفتن اظهر و ادخل است در اعتبار و اتعاظ و تفکر و اقرب است بمعاونت نزد احتیاج بدان
و روایت کرده است ابن ابی شیبه از عبد الرحمن بن ابزی گفت بودم در جنازه و ابو بکر و عمر رضی الله عنهما
پیش جنازه میرفتند و علی رضی الله عنه پس جنازه میرفت پس گفتم من به علی تو پس جنازه میروی
و این دو مرد پیش میروند گفت ایشان میدانند که فضل مشی خلف جنازه بر مشی امام وی بحجو فضل
صلوة جماعت بر منفرد است ولیکن ایشان دوست داشتند که آسان کنند کار بر مردم و تنگ نکنند

را بر مردم

را بر مردم انتهى ولكن فيه نظر حديث زهري از سالم است كه مذكور شد و نیز میگویند که
قوم شفعا اند و شفیع در عرف و عادت پیش میرود و مشفوع را پس خود انداخته میبرد و آنها که پیش رفتن
پیش را بهتر میدانند میگویند که دلایل متعارض اند پس هر دو جایز شد و حدیث مغیرة بن شعبه نیز حکم بتسویه
میکند در حق ماشی و مروی از قول انس رضی الله عنه نیز همین است و در کتب فقه از ابی حنیفه
رحمه الله مذکور است که گفت باک نیست برفتن پیش از جنازه و جب واست وی وعن ابي هريرة
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من تبع جنازة وحملها ثلث مرار. کسی پس روی کند جنازه
را و بردارد او را سه بار فقد قضى ما عليه من حقها. پس بتحقیق پرداخت چیزی را که بر اوست از حق جنازه
رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب وقد روي في شرح السنة ان النبي. و بتحقیق روایت کرده
شده است در شرح السنة که پیغمبر صلى الله عليه وسلم حمل جنازة سعد بن معاذ بين العمودين.
برداشت جنازه سعد بن معاذ را رضی الله عنه میان دو عمود که عبارت است از دو چوب پیشین
و سنت در حمل جنازه نزد شافعی اینست که بردارد این دو چوب را بر دوش خود و دو چوب که عرض [illegible]
است بر گردن و بردارند موخر نعش را دو کس یکی از جانب راست و دیگری از جانب چپ و در
جانب توسط جستن ممکن نیست که موضع قدمین مرئی نمیگردد و نظر بر راه نمی افتد پس سه کس حامل
جنازه میشوند و گفته اند که اگر مستقل نباشد متقدم بحمل دو کس دیگر اعانت کنند او را پس جنازه
محمول بر پنج کس میگردد همچنین گفته است در حاوی شرح وجیز در مذهب شافعی است و در هدایه گفته
که قول شافعی آنست که بر میدارند جنازه را دو کس مقدم می نهد آنرا سابق بر اصل عنق خود و تالی بر
سینه زیرا که جنازه سعد بن معاذ همچنین برداشته شد این یک قول دیگر است از شافعی و در بعضی شروح هدایه
گفته است که این نزد برداشتن جنازه است از زمین بعد از آن باکی نیست اگر معاونت کند هر که
خواهد و سنت نزد ما آنست که بردارند آنرا چهار کس زیرا که روایت کرده شده است از ابن مسعود
که گفت از سنت است حمل جنازه از چار جانب روایت کرده است این را امام محمد در آثار از
ابی حنیفه بسند وی تا ابن مسعود و همچنین روایت کرده است ابو داود طیالسی و ابن ابی شیبه و عبد
الرزاق از شعبه از منصور و ذکر کرده است شیخ ابن الهمام در حمل بین العمودین آثار از صحابه و حدیثی مرفوع
تضعیف کرده آنرا در حمل بجوانب اربع آثار و احادیث مرفوعه صحیحه و گفته که آن آثار وقایع احوال مخصوصه
است و احتمال دارد که از جهة سنت باشد و احتمال دارد که از جهة عارضی باشد که تقاضا کرده در خصوص
آن مثل ضیق مکان یا قلت حاملین او قات والله اعلم وعن ثوبان قال خرجنا مع النبي صلى الله عليه وسلم في جنازة

روایت است از ثوبان که مولی آنحضرت بود در سفر و حضر در خدمت می‌بود گفت بیرون آمدیم ما
با آنحضرت بجهة متابعة جنازه فرأی ناساً رکباناً پس دید آنحضرت بعضی مردم را سوار فقال
ألا تستحیون إن ملائکة الله علی أقدامهم پس گفت آنحضرت آیا شرم ندارید که فرشتگان خدا بر
پایهای خود میروند وأنتم علی ظهور الدواب و شما بر پشتهای چارپایها میروید و در حواشی نوشته اند که
سوار این دیگ بجنازه دید یعنی اگر سواران از جنازه روند باکی نیست و در روایات فقهیه نوشته اند که اگر
ضرورت باشد سوار رفتن جایز است بی کراهت رواه الترمذي وابن ماجة وروی أبو داود
نحوه قال الترمذي وقد روي عن ثوبان موقوفاً گفته است ترمذی بتحقیق روایت کرده شده
این حدیث از ثوبان موقوف یعنی این قول ثوبان است و بحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم مرفوع نشده
ولیکن در معنی مرفوع است چه برفتن ملائکه پیاده ناشنیده از حضرت نبوت خبر نتوان داد وعن
ابن عباس أن النبي روایت است از ابن عباس که پیغمبر صلی الله علیه وسلم قرأ علی الجنازة
بفاتحة الکتاب ظاهر آنست که مراد قرائت فاتحه در نماز جنازه باشد چنانکه از حدیث ابن عباس
در اول فصل گذشت و احتمال دارد که بر جنازه بعد از نماز یا پیش از آن بقصد تبرک خوانده باشد
چنانکه الآن متعارف است والله اعلم رواه الترمذي وأبو داود وابن ماجة و ترمذی گفت
که اسناد این حدیث قوی نیست و ابراهیم بن عثمان که راوی این حدیث است منکر الحدیث است
و آنچه ثابت شده است قول ابن عباس است که قرائت فاتحه سنت است و گفته اند که این قول
صریح نیست در رفع و در فصل اول گذشت وعن أبي هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
إذا صلیتم علی المیت فأخلصوا له الدعاء چون نماز گزارید بر میت پس خالص کنید برای وی دعا را
و اخلاص بی آمیغ کردن و بی ریا و سمعه آوردن طاعت خدای را رواه أبو داود وابن ماجة وعنه
قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم إذا صلی علی الجنازة قال و هم از ابو هریره است که گفت بود
آنحضرت چون میگزارد نماز بر جنازه میگفت اللهم اغفر لحینا ومیتنا وشاهدنا وغائبنا
وصغیرنا وکبیرنا وذکرنا وأنثانا اللهم من أحییته منا فأحیه علی الإسلام ومن توفیته
منا فتوفه علی الإیمان خداوندا هر کرا زنده داری از ما او را پس زنده دار او را بر اسلام و کسی که
بمیرانی او را پس بمیران او را بر ایمان در حیات اسلام ذکر کرده در ممات ایمان زیرا که اسلام نام اعمال
ظاهره است و آن در حالت حیات است و در حالت موت جز تصدیق قلبی همراه نیست
اللهم لا تحرمنا أجره خداوندا محروم مگردان ما را اجر او را یعنی اجری که بمصیبت وی بما رسیده

ولا تحرمنا بفتح تا و ضم آن هر دو روایت است و حرم و احرام نومید کردن از چیزی
ولا تفتنا بعده و در فتنه میندازما را پس از وی رواه أحمد وأبو داود والترمذي وابن ماجة
ورواه النسائي عن أبي إبراهيم الأشهلي عن أبيه ابو ابراهیم اشهلی انصاری است مسلم در کنیت او ذکر کرده
و ترمذی گفت پرسیدم بخاری را از پدر ابو ابراهیم پس نشناخت او را و ابو حاتم گفت او و پدر وی هر دو
مجهول اند وانتهت روایته عند قوله وتمام شده است روایت نسائی نزد قول او
وأنثانا و اللهم من أحییته منا الی آخره روایت وی نیست وفي رواية أبي داود فأحیه علی الإیمان
وتوفه علی الإسلام یعنی در حیات ایمان ذکر کرده و در ممات اسلام یعنی بر عکس آنچه در روایت اولی
ذکر کرده است و وجه مناسبت در آنجا معلوم شد و چون اسلام و ایمان در حقیقت و مآل یکی است
هر دو درست است وفي آخره حدیث ابو داود ولا تضلنا بعده و گمراه مکردان ما را بعد او
وعن واثلة بکسر مثلثه بن الأسقع بفتح همزه و سکون سین مهمله و فتح قاف قال صلی بنا رسول
الله صلی الله علیه وسلم نماز گزارد با ما آنحضرت بر مردی از مسلمانان فسمعته یقول پس شنیدم
من آنحضرت را که میگفت اللهم إن فلان بن فلان خداوندا فلان بن فلان نام او را و نام پدر او را گرفت
في ذمتك در عهد و زینهار تست وحبل جوارك و در عهد همسایگی تست حبل در اصل بمعنی
رسن و مراد اینجا عهد و پیوند است فقه من فتنة القبر پس نگاه دار او را از ابتلای گور
وعذاب النار و از عذاب دوزخ وأنت أهل الوفاء والحق و تو خداوند وفائی که در عهد و
وعده که به بندگان خود کرده وفا میکنی بآن و وفا بسر بردن دوستی و عهد و سخن و تو خداوند حقی
که هر چه میگوئی و میکنی حق است اللهم اغفر له وارحمه خداوندا بیامرز او را و مهربانی کن او را
و بخشای بروی إنك أنت الغفور الرحیم بدرستی که تو بسیار آمرزنده و بسیار مهربانی کننده
رواه أبو داود وابن ماجة وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذکروا محاسن
موتاکم یاد کنید و بگوئید نیکیهای مردهای خود را وکفوا عن مساویهم و باز ایستید از ذکر کردن
بدیهای ایشان و این مخصوص است بمسلمانان و صالحان و آنانکه آشکارا فسق نکنند و ظلم نکنند
رواه أبو داود والترمذي وعن نافع أبي غالب روایت است از نافع که او را ابو غالب گویند
و از تابعین است نه نافع که مولی ابن عمر است قال صلیت مع أنس بن مالك علی جنازة رجل
فقام حیال رأسه گفت نافع نماز گزاردم با انس بن مالک بر جنازه مردی پس بایستاد انس مقابل سر
او ثم جاؤا بجنازة امرأة من قریش پس آوردند جنازه زنی را از قریش فقالوا پس گفتند یا أبا حمزة کنیت

[illegible] واثلة بن الأسقع

انس است صلی علیهما نماز بگزارد بر جنازه این زن فقام حیال وسط السریر پس ایستاد مقابل میانه
سریر فقال له العلاء بن زیاد پس گفت مر انس را علاء بن زیاد که از تابعین است هکذا رأیت رسول الله
صلی الله علیه وسلم قام علی الجنازة آیا همچنین دیده تو آنحضرت را که ایستاد بر جنازه مقامک منها
در جای ایستادن تو از آن زن ومن الرجل مقامک منه و ایستاد از مرد جای ایستادن تو از آن مرد یعنی
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم هم دیدی که بایستاد بر جنازه مقابل سر مرد و مقابل وسط سریر زن
قال نعم گفت انس آری همچنین ایستاد آنحضرت هم رواه الترمذی وابن ماجة وفی روایة ابی داود
نحوه مع زیادة و در روایت ابی داود مانند این است با زیاده وفیه و در حدیث ابی داود زیاده
کرده شده است بعد قول وی فقام حیال وسط السریر این قول را که فقام عند عجیزة المرأة پس
ایستاد انس نزد سرین زن و عجیزه مخصوص بزن است و عجز بفتح عین و ضم جیم آخر چیزی و سخن در فصل
اول در حدیث سمرة بن جندب نیز گذشته است

الفصل الثالث

عن عبد الرحمن بن ابی لیلی از کبار تابعین است و از طبقه اولی از تابعین کوفه است و معظم و مبجل است نزد
ایشان روایت میکند از پدر خود و از علی و عثمان و ابو ایوب انصاری و غیر ایشان و گفت صد و بیست
از صحابه را دریافتم که همه از انصار بوده اند عبد الله بن حارث گفت گمان ندارم که زنان مثل او
زائیده باشند و ولادت او در زمان عمر است که شش سال از خلافت او مانده بود و در سماع او
از عمر خلاف است و صحیح عدم سماع است قال کان سهل بن حنیف بضم حاء مهمله وقیس بن سعد
قاعدین بالقادسیة بودند این دو صحابی نشسته بقادسیه بقاف و تشدید یا که نام موضعی است
بر پانزده میل از کوفه فمرّ علیهما بجنازة پس گذشته شد بر ایشان بجنازه فقاما پس ایستادند
بدیدن جنازه فقیل لهما انها من اهل الارض پس گفته شد مر ایشان را که این جنازه از زمین داران است
ای من اهل الذمة یعنی مراد از اهل ارض اهل ذمه اند ایشان را اهل ارض بجهت سفالت و رذالت
گفتند که مایل و راغب بزمین گشتند یا از جهت آنکه مسلمانان مقرر داشتند ایشان را بر زمین و خراج
فقالا ان رسول الله پس گفتند آن دو صحابی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مرّت به
جنازة فقام گذشت بوی جنازه پس ایستاد فقیل له انها جنازة یهودی پس گفته شد
آنحضرت را که این جنازه یهودی است فقال پس گفت آنحضرت الیست نفسا آیا نیست
جان دار که بموت وی بسوان ترسید و عبرت گرفت متفق علیه وعن عبادة بن الصامت
قال کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا تبع جنازة لم یقعد حتی توضع فی اللحد بود آنحضرت

که چون میرفت

که چون میرفت در پی جنازه نمی نشست تا آنکه نهاده میشد در لحد فعرض له حبر من الیهود پس
پیش آمد مر آنحضرت را دانشمندی از یهود فقال له پس گفت حبر مر آنحضرت را انا هکذا نصنع
بدرستی که ما همچنین میکنیم یا محمد یعنی ایستاده میباشیم و نمی نشینیم تا نهادن میت در لحد
قال گفت راوی فجلس رسول الله پس نشست پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی بعد از این وقت ایستاد
تا در لحد کردن وقال خالفوهم و گفت مخالفت کنید یهود را ظاهر او حی آمده که نشیند و الا آنحضرت دوست
میداشت موافقت اهل کتاب را در آنچه وحی کرده نشده است بسوی وی فافهم پس این ناسخ گشت حکم
سابق را رواه الترمذی وابو داود وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب وبشر
بن رافع الراوی لیس بالقوی و گفت ترمذی این حدیث غریب است و بشر بن رافع که راوی این حدیث است
نیست قوی وعن علی رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم امرنا بالقیام
فی الجنازة بود آنحضرت که امر میکرد ما را بایستادن در وقت دیدن جنازه ثم جلس بعد ذلک
وامرنا بالجلوس پس نشست بعد از آن و امر کرد ما را به نشستن رواه احمد وعن محمد بن سیرین قال
ان جنازة مرّت بالحسن بن علی وابن عباس روایت است از محمد بن سیرین که از مشاهیر تابعین است
گفت که جنازه گذشت بامام حسن بن علی و ابن عباس رضی الله عنهم فقام الحسن ولم یقم ابن عباس
پس ایستاد امام حسن و نه ایستاد ابن عباس فقال الحسن الیس قد قام رسول الله پس گفت حسن بطریق
اعتراض بر ابن عباس آیا نیست که بتحقیق ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لجنازة یهودی مر جنازه
یهودی را با وجود آنکه جنازه یهودی بود قال نعم ثم جلس گفت ابن عباس آری می ایستاد پس نشست یعنی
نخست آنچنان بود که آنحضرت بدیدن جنازه بر میخاست بعد از آن نشسته میماند و بر نمیخاست پس حکم
سابق منسوخ شد و این نسخ در جنازه یهود باشد یا مطلق و الله اعلم و ظاهر ثانی است رواه
النسائی وعن جعفر بن محمد عن ابیه روایت است از امام جعفر صادق از پدرش امام محمد باقر
ان الحسن بن علی کان جالسا فمرّ علیه بجنازة که امام حسن بن علی بود نشسته پس گذشته شد بر وی
بجنازه فقام الناس حتی جاوزت الجنازة پس بایستادند مردم تا در گذشت جنازه از ایشان
فقال الحسن انما مرّ بجنازة یهودی پس گفت امام حسن گذشته نشد مگر بجنازه یهودی یعنی
وکان رسول الله صلی الله علیه وسلم علی طریقها جالسا و بود آنحضرت براه جنازه نشسته
وکره ان تعلو رأسه جنازة یهودی فقام و ناخوش داشت که بلند شود بر سر مبارک آنحضرت
جنازه یهودی پس ایستاد آنحضرت یعنی آنحضرت که بدیدن جنازه یهودی بایستاد بجهت آن بود

کونحو است که بعد مبارک شریف او را جنازهٔ یهودی بلند گردد و این بعد از علم امام حسن بود بعد
قیام بر جنازه و نسخ حکم بقیام باذکر توجیه برای قیام که از آنحضرت صادر شده و این حدیث
منقطع است زیراکه امام محمد در نیافته است امام حسن را رضی الله عنهم اجمعین رَوَاهُ النَّسَائِیُّ وَعَنْ
أَبِی مُوسَی أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ قَالَ إِذَا مَرَّتْ بِکَ جَنَازَةُ یَهُودِیٍّ أَوْ نَصْرَانِیٍّ
أَوْ مُسْلِمٍ فَقُومُوا لَهَا گفت آنحضرت چون بگذرد بتو جنازه هر که باشد یهودی باشد یا نصرانی یا مسلمان
و در بعضی نسخ مرت بکم چون بگذرد بشما و این انسب است بقول وی فقوموا لها پس بایستید برای جنازه
فَلَسْتُمْ لَهَا تَقُومُونَ پس نیستید شما که می‌ایستید بتحقیق برای جنازه إِنَّمَا تَقُومُونَ لِمَنْ مَعَهَا
مِنَ الْمَلَائِکَةِ نمی‌ایستید شما مگر برای آنکسی که همراه جنازه‌اند از فرشتگان رحمت اگر جنازه
مسلمان است یا فرشتگان عذاب اگر جنازه کافر است پس اسباب قیام مختلف آمده گاهی بجهت
فزع و عبرت بجنازه برخاست و گاهی بجهت کرامت ملائکه که باوی‌اند و گاهی بسبب کراهیت
ارتفاع جنازه بر سر مبارک وی صلی الله علیه وسلم و گاهی اعتبار نکرده هیچ یکی را بجهت اختلاف مقامات
و حالات و اگر ثابت گردد که آخر امر عدم قیام بوده هر چه سابق بود منسوخ باشد والله اعلم رَوَاهُ أَحْمَدُ
وَعَنْ مَالِکِ بْنِ هُبَیْرَةَ بضم ها و فتح با و سکون یا صحابی است و امیر معاویه بود در لشکر یابی وی
و در زمان مروان از عالم رفت قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
یَقُولُ میگفت مَا مِنْ مُسْلِمٍ یَمُوتُ فَیُصَلِّی عَلَیْهِ ثَلَاثَةُ صُفُوفٍ مِنَ الْمُسْلِمِینَ نیست هیچ
مسلمانی که بمیرد پس نماز بگزارند بروی سه صف از مسلمانان إِلَّا أَوْجَبَ مگر آنکه واجب گردانید
خدا تعالی این فعل برای وی بهشت را و مغفرت را فَکَانَ مَالِکٌ إِذَا اسْتَقَلَّ أَهْلَ الْجَنَازَةِ
پس بود مالک بن هبیره وقتی که کم میدید اهل جنازه را یعنی مردم را که حاضر آمده بودند جَزَّأَهُمْ ثَلَاثَةَ
صُفُوفٍ بخش میکرد و قسمت میکرد ایشان را و میساخت سه صف لِهَذَا الْحَدِیثِ از برای
عمل کردن باین حدیث رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَفِی رِوَایَةِ التِّرْمِذِیِّ قَالَ گفت راوی کَانَ مَالِکُ بْنُ
هُبَیْرَةَ إِذَا صَلَّی عَلَی جَنَازَةٍ فَتَقَالَّ النَّاسَ عَلَیْهَا بود مالک بن هبیره چون میگزارد نماز بر جنازه
پس کم می‌پنداشت مردم را بر جنازه جَزَّأَهُمْ ثَلَاثَةَ أَجْزَاءٍ میساخت مردم را سه پاره یعنی
سه صف ثُمَّ قَالَ پس میگفت قَالَ رَسُولُ اللهِ گفت پیغمبر خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّی
عَلَیْهِ ثَلَاثَةُ صُفُوفٍ أَوْجَبَ کسی که نماز گزارد بروی سه صف واجب میگرداند بهشت را وَرَوَی ابْنُ
مَاجَةَ نَحْوَهُ وَعَنْ أَبِی هُرَیْرَةَ عَنِ النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فِی الصَّلَاةِ عَلَی الْجَنَازَةِ روایت میکنند

أبی هریره از آنحضرت که میخواند این دعا را اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبُّهَا خداوندا توئی پروردگار او وَأَنْتَ
خَلَقْتَهَا و تو پیدا کرده او را وَأَنْتَ هَدَیْتَهَا إِلَی الْإِسْلَامِ و تو راه نمودی او را بدین اسلام وَأَنْتَ
قَبَضْتَ رُوحَهَا و تو قبض کردی روح او را و قبض در اصل گرفتن بدست وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِسِرِّهَا وَعَلَانِیَتِهَا
و تو داناتری بر نهان وی و آشکارای وی جِئْنَا شُفَعَاءَ فَاغْفِرْ لَهُ آمدیم ما خواهش کنان برای آمرزیدن
گناه وی پس بیامرز او را رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَعَنْ سَعِیدِ بْنِ الْمُسَیَّبِ قَالَ صَلَّیْتُ وَرَاءَ أَبِی هُرَیْرَةَ عَلَی صَبِیٍّ
لَمْ یَعْمَلْ خَطِیئَةً قَطُّ گفت نماز گزاردم در پس ابو هریره بر کودکی که نکرده بود گناهی هرگز چون صبی
بود و غیر مکلف فَسَمِعْتُهُ یَقُولُ پس شنیدم ابو هریره را که میگفت در دعا اللَّهُمَّ أَعِذْهُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ
خداوندا پناه ده مر او را از عذاب گور از ظاهر این حدیث معلوم میگردد که کودکان را در گور سوالی
و عذابی و علما را اختلاف است در سوال صبیان اما عذاب غیر مکلف مخالف قاعده شرع است و توجیهات
این در باب الایمان بالقدر گذشت فتذکر رَوَاهُ مَالِکٌ وَعَنِ الْبُخَارِیِّ تَعْلِیقًا روایت است از
بخاری بطریق تعلیق که در ترجمهٔ بابی گفته است قَالَ یَقْرَأُ الْحَسَنُ عَلَی الطِّفْلِ فَاتِحَةَ الْکِتَابِ
میخواند حسن بصری بر طفل در نماز جنازه سورهٔ فاتحه را وَیَقُولُ و میگفت اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لَنَا
خداوندا بگردان او را برای ما سَلَفًا وَفَرَطًا وَذُخْرًا وَأَجْرًا سلف تحریک آنکه پیش گذشته در موت
و فرط نیز بتحریک آنکه پیش رود تا اسباب آبخور و دلو و رسن پاک کردن چاه و جز آن راست کند
و ذخر بضم دال و سکون خای معجمتین مالیکه ذخیره کنند و نگاه دارند تا وقت حاجت بکار آید و اجر مزد
وَعَنْ جَابِرٍ عَنِ النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ قَالَ الطِّفْلُ لَا یُصَلَّی عَلَیْهِ طفل یعنی سقط نماز جنازه گزارده
نشود بروی وَلَا یَرِثُ و وارث نشود از غیر وَلَا یُورَثُ و وارث گردانیده نشود دیگری
از وی حَتَّی یَسْتَهِلَّ تا آنکه آواز کند وقت ولادت یعنی ظاهر نشود از وی نشان زندگی
چنانکه گذشت رَوَاهُ التِّرْمِذِیُّ وَابْنُ مَاجَةَ إِلَّا أَنَّهُ لَمْ یَذْکُرْ وَلَا یُورَثُ لیکن ترمذی ذکر نکرده
لفظ ولا یورث را وَعَنْ أَبِی مَسْعُودٍ الْأَنْصَارِیِّ صحابی مشهور است و بعضی او را از اهل بدر شمرده‌اند
و تحقیق آنست که نسبت او ببدر جهة سکونت اوست در آنجا نه بجهة حضور غزوهٔ آن والله اعلم
قَالَ نَهَی رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ أَنْ یَقُومَ الْإِمَامُ فَوْقَ شَیْءٍ وَالنَّاسُ خَلْفَهُ یَعْنِی أَسْفَلَ مِنْهُ
نهی کرد آنحضرت از آنکه بایستد امام یعنی تنها بالای چیزی و بایستند مردم پس او یعنی پایان‌تر از وی
این حکم در همه نمازهاست خصوصیت در نماز جنازه ندارد و لفظ حدیث نیز مخصوص نیست اما محمول بر وی
کرده درین باب آورده گویا که ورود حدیث در وی بوده شاید که مردم را عادت بر آن بود که در نماز

جنازه ایجنین میکردند پس سعی کرده شد بدان آن رَوَاهُ الدَّارَقُطْنِيُّ فِي الْمُجْتَبَى فِي كِتَابِ الْجَنَائِز

باب دفن المیت

دفن بمعنی ستر است غالب آمده در ستر میت در زمین و قبر نیز بمعنی دفن است غالب آمده در موضع دفن و قبر مخصوص بدفن انسان است و مقبره موضع قبور مفتوح المیم و مثلث البا و بکسر میم با فتح با نیز آمده و نخست کسی که دفن کرده شد در زمین هابیل بود وی اول کسی که مرد و قبر دو نوع است لحد و شق و هر دو مشروع است لیکن لحد افضل است و اوفق بسنت چنانکه بیان آن در شرح احادیث بیاید

الفصل الاول

عن عامر بن سعد بن ابی وقاص قَالَ فِي مَرَضِهِ الَّذِي هَلَكَ فِيهِ روایت است از عامر بن سعد بن ابی وقاص که از مشاهیر تابعین است که پدر وی سعد بن ابی وقاص گفت در بیماری که مرد در آن بیماری اِلْحَدُوا لِي لَحْدًا لحد سازید برای دفن من لحد ساختنی و لحد بفتح لام و ضم نیز داده میشود و بسکون حا در لغت بمعنی میل و در شرع شکافی که کنده میشود در قبر در جانب قبله و الحدوا بکسر همزه و فتح حا و بفتح همزه و کسر حا هر دو روایت وَانْصِبُوا عَلَيَّ اللَّبِنَ نَصْبًا و استاده کنید بر من خشتهای خام استاده کردنی كَمَا صُنِعَ بِرَسُولِ اللَّهِ چنانچه ساخته شد و کرده شد به پیغمبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و لبن بفتح لام و کسر با بر وزن کتف و واحد وی لبنه بر وزن کلمه و لبن بکسر لبن نیز آمده رَوَاهُ مُسْلِمٌ وعن ابن عباس قَالَ جُعِلَ فِي قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ گردانیده شد در قبر پیغمبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَطِيفَةٌ حَمْرَاءُ قطیفه سرخ و قطیفه کسائی که او را ریشه و پرزها باشد و آن را خمیله نیز گویند و محمل هم بانمعنی و سبب انداختن آن در قبر شریف آن میگویند که شقران بضم سین و سکون قاف که مولی آنحضرت بود بی امر صحابه و رضای ایشان انداخت تا کسی بعد از آنحضرت نپوشد و علما جامه در زیر مرده انداختن را مکروه میدارند زیرا که تضییع و اسراف است و بعضی میگویند که آن از خواص نبوت است زیرا که وی صلی الله علیه وسلم زنده است در قبر والله اعلم رَوَاهُ مُسْلِمٌ وعن سُفْيَانَ التَّمَّارِ بفتح فوقانیه و تشدید میم از کبار علما است که زمان صحابه را دریافته اما روایت از ایشان ندارد أَنَّهُ رَأَى قَبْرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُسَنَّمًا روایت میکند که وی دید قبر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم مسنم یعنی بر شکل کوهان شتر رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ و در مصنف ابن ابی شیبه می آرد که گفت سفیان در آمدم در خانه که در وی قبر پیغمبر صلی الله علیه وسلم و قبر ابی بکر و عمر بود رضی الله عنهما و دیدم قبور ایشان مسنم و در قبر تسنیم سنت است و اخبار و آثار صحیحه در وی آمده و افضل آنست که بلندی قبر مقدار شبر بود و گفته اند که بلندی قبر شریف نیز همین مقدار است و در قبر همین قدر که از زمین پیدا بود کافی است

که جصّ و تجصیص میکنند اما بر بالای آن مسنم صغیر میسازند از جهت رعایت سنت و نزد شافعی مسطح ساخته میشود قبر و در حاوی که در مذهب ایشان است گفته که تسطیح اولی است از تسنیم و در حاوی گفته زیرا که آنحضرت مسطح گردانید قبر پسر خود را که ابراهیم است و از قاسم بن محمد آورده که وی قبور سه گانه را مسطح دید و شیخ ابن الهمام از جماعه از تابعین و صحابه آورده که مسنم اند و هو الصحیح وعن ابی الهیاج الاسدی بفتح ها و تشدید تحتانیه و در آخر جیم از قبیله بنی اسد تابعی بزرگ صحیح الحدیث است قال قال لی علی گفت مرا امیر المومنین علی رضی الله عنه أَلَا أَبْعَثُكَ عَلَى مَا بَعَثَنِي عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ آیا بر نه انگیزم و نفرستم ترا بر کاری که برانگیخت و بفرستاد مرا پیغمبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ لَا تَدَعَ تِمْثَالًا إِلَّا طَمَسْتَهُ و آن کار این است که نگذاری هیچ صورتی را مگر آنکه محو و نابدید کنی آن را در صراح گفته تمثال بکسر پیکر نگاشته وَلَا قَبْرًا مُشْرِفًا إِلَّا سَوَّيْتَهُ و نگذاری گور بلند را مگر آنکه بزمین برابر و هموار کنی یعنی پست کنی چنانکه نزدیک بزمین باشد القدر که پیدا و نمایان بود مقدار یک شبر چنانکه سنت است رَوَاهُ مُسْلِمٌ وعن جابر قَالَ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يُجَصَّصَ الْقَبْرُ نهی کرد آنحضرت از گچ کردن گور و گفته اند که اگر کِل کنند تا ویران نشود درست است وَأَنْ يُبْنَى عَلَيْهِ و نهی کرد از آنکه بنا کرده شود بر گور بعضی گفته اند که مراد بنا کردن است بسنگ و مانند آن و بعضی گفته اند که مراد به بنا خیمه زدن و مانند آن است که آن نیز مکروه و منهی عنه است وَأَنْ يُقْعَدَ عَلَيْهِ و نهی کرد از آنکه نشسته شود بر قبر که آن منافی عزت و اکرام مومن است و بعضی گفته اند که مراد قضای حاجت است و از بعضی سلف خواب کردن بر قبر منقول است والله اعلم رَوَاهُ مُسْلِمٌ وعن ابی مرثد بفتح میم و سکون را و فتح مثلثه الغنوی بفتح غین معجمه و نون از کبار صحابه است قال قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا تَجْلِسُوا عَلَى الْقُبُورِ منشینید بر گورها وَلَا تُصَلُّوا إِلَيْهَا و نماز نگزارید بجانب آن کلام درین تفصیل در باب المساجد و مواضع الصلوة گذشته است رَوَاهُ مُسْلِمٌ وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَأَنْ يَجْلِسَ أَحَدُكُمْ عَلَى جَمْرَةٍ هر آینه اینکه بنشیند یکی از شما بر اخگر سوزان فَتُحْرِقَ ثِيَابَهُ پس بسوزاند جمره جامههای او را فَتَخْلُصَ إِلَى جِلْدِهِ پس برسد آن جمره و اثر سوختن وی تا پوست وی و خلوص بمعنی و تخلص بضم لام است خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَجْلِسَ عَلَى قَبْرٍ بهتر است مر او را از نشستن وی بر قبر رَوَاهُ مُسْلِمٌ

الفصل الثانی

عن عروة بن الزبیر قال کان بالمدینة رجلان احدهما یلحد بودند در مدینه دو مرد که حفر قبر میکردند یکی از آن دو مرد لحد میکرد در قبر و آن ابوطلحه انصاری بود و الآخر لا یلحد و دیگر

لحد میکرد و شق نمیکرد و دیگری شق میکرد و آن ابو عبیده بن الجراح بود و هر دو صحابی مشهور اند و این دلالت
میکند بر مشروعیت شق و اگر نا مشروع میبود ابو عبیده چون میکرد فقالوا پس گفتند صحابه بعد
از آنکه اختلاف کردند که آنحضرت را لحد باید کرد یا شق أَيُّهُمَا جَاءَ أَوَّلًا عَمِلَ عَمَلَهُ هر کدام یکی از این دو
که بیاید نخست کار کند کار خود را فَجَاءَ الَّذِي يَلْحَدُ پس آمد آنکسی که لحد میکرد فَلَحَدَ لِرَسُولِ اللَّهِ پس لحد کرد
برای پیغمبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَوَاهُ فِي شَرْحِ السُّنَّةِ وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
اللَّحْدُ لَنَا وَالشَّقُّ لِغَيْرِنَا لحد یعنی بکون جای برای ما ست و شق بفتح شین برای غیر ما ست اگر مراد بلفظ ما مسلمانان است
و بغیر ما یهود و نصاری مثلا پس شک نیست که این دلالت دارد بر افضلیت لحد از شق و اگر مراد بغیر ما امم سالفه
دارند نیز در وی اشعاری بافضلیت هست و بر هر تقدیر لحد واجب نیست و شق منهی عنه نه و اگر منهی عنه بودی ابو عبیده
آن را نکردی و ظاهر آنست که آن بامر آنحضرت یا تقریر وی صلی الله علیه وسلم بود و ایضا اتفاق کرده اند بر آنکه
هر که اول بیاید عمل خود کند دلالت بر جواز هر دو عمل دارد پس آنچه فرمودند اللحد لنا از جمله اختیارات است
نه سنن یعنی ما لحد را اختیار کردیم و دیگران شق کذا قیل و بعضی گفته اند که مراد بغیر ما غیر اهل مدینه اند زیرا که
زمین مدینه سخت و محکم است و قابل لحد هست بخلاف بلاد دیگر و طیبی گفته که این حدیث اخبار از کاین
و واقع است که همچنین خواهد شد پس از معجزات است رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَأَبُو دَاوُدَ وَالنَّسَائِيُّ
وَابْنُ مَاجَهْ وَرَوَاهُ أَحْمَدُ عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَعَنْ هِشَامِ بْنِ عَامِرٍ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
قَالَ يَوْمَ أُحُدٍ روایت است از هشام بن عامر که مر او را و پدر او را صحبت است و حدیث او در
بصریین است روایت میکند از وی حسن بصری و غیر وی که گفت آنحضرت روز غزوه احد که جماعه از
از صحابه شهید شدند احْفِرُوا وَأَوْسِعُوا بکنید قبرها را و فراخ کنید وَأَعْمِقُوا و مغاک کنید از اینجا معلوم
میشود که اعماق در قبر سنت است زیرا که در وی صیانت میت است از سباع و مروی از امام
محمد آنست که مقدار اعماق تا سینه مرد میانه بالا است و هر چه زیاده بر آن کنند افضل است و اگر
مقدار قامت آدمی کنند حسن است کذا فی مطالب المومنین نقلا عن المحیط وَأَحْسِنُوا و نیک کنید عمل را
هموار کردن قبر از خاک و خس و خاشاک و مانند آن و بعضی گفته اند که احسان کنید بسوی میت
بمبالغه در رفق در شستن و شوی وی و تجهیز و تکفین وی و برداشتن و فرود آوردن در قبر کذا فی شرح الشیخ
وَادْفِنُوا الِاثْنَيْنِ وَالثَّلَاثَةَ فِي قَبْرٍ وَاحِدٍ و دفن کنید دو کس را و سه کس را در یک قبر و این در حالت
ضرورت است و بی ضرورت درست نیست وَقَدِّمُوا أَكْثَرَهُمْ قُرْآنًا و تقدیم کنید در قبر بجانب قبله
کسی که بیشتر است قرآن وی رَوَاهُ أَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ وَأَبُو دَاوُدَ وَالنَّسَائِيُّ وَرَوَى ابْنُ مَاجَهْ إِلَى قَوْلِهِ وَأَحْسِنُوا

بلکه بر کراهیت شق

به تنظیف

ابن ماجه تا قوله

ابن ماجه تا قول وی واحسنوا وعن جابر قال لما كان يوم أحد جاءت عمتي بأبي لتدفنه في مقابرنا
گفت جابر هرگاه که بود روز جنگ احد و کشته شدند در وی بعضی مسلمانان و پدر من هم در میان
کشتگان بود آورد عمه من مرده پدر مرا تا گور کنند در گورستان ما که در بقیع بود فنادى منادي رسول الله
پس آواز داد آواز دهنده پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ردوا القتلى إلى مضاجعهم باز گردانید
کشتگان را بخوابگاه ایشان یعنی بجائی که در آنجا کشته شده اند و در همانجا دفن کنید رواه
أحمد والترمذي وأبو داود والنسائي والدارمي ولفظه للترمذي در این حدیث دلیل است
بر آنکه مرده را از آنجا که مرده است بجای دیگر نقل نکنند و از خصوص قصه جابر و پدر وی معلوم میشود که اگر
نقل کرده باشند باز بهمان موضع بر گردانند مگر آنکه مراد باوردن عمه جابر پدرش را اراده آوردن باشد
و لیکن بصحت رسیده که جابر بعد از شش ماه از این واقعه پدر خود را ببقیع آورد و دفن کرد و طیبی گفت ظاهر
آنست که اگر ضرورتی باشد جایز است و بی ضرورت روا نبود و در کتب فقه تفصیلی است مر آنرا و شیخ ابن الهمام
گفته اگر اراده کنند نقل او را پیش از دفن و تسویه لبن باکی نیست تا یک دو میل زیرا که مسافت در مقابر
باین مقدار میرسد و مستحب آنست که دفن کرده شود در مقبره هر بلدی که مرده است در وی و عائشه
رضی الله عنها در وقتی که زیارت کرد برادرش را عبد الرحمن بن ابی بکر رضی الله عنهما و مرده بود به دو
در یک مرحله از مکه پس نقل کرده شد بمکه گفت اگر میبودم من حاضر در وقت موت تو نقل نمیکردم
ترا و دفن میکردم در همانجا که مرده بودی و بعد از دفن و ریختن خاک درست نیست نقل وی نه در مدت
قصیره و نه طویله مگر بعذر و عذر آنست که ظاهر شود که ارض مغصوب بود یا بگیرد او را شفیع و چندی
از صحابه در زمین حرب دفن کرده شدند و از آنجا نقل نکردند و اگر مالک زمین خواهد که زمین را هموار
کند و زراعت کند میرسد او را زیرا که حق مرده باطن است نه در ظاهر و از جمله اعذار است که در
لحد مال کسی یا جامه کسی افتاده باشد و گفت شیخ ابن الهمام که متفق است کلمه مشایخ در زنیکه دفن کرده شد
پسر وی در غیر بلد خود و وی غایب بود پس بی صبری میکند و میخواهد که نقل کند گنجایش ندارد که
نقل کند پس تجویز بعضی متاخرین آنرا اعتبار ندارد و اگر بی غسل دفن کرده شود یا بی نماز برآورده نشود
باتفاق و دفن کرده نشود در خانه که میبود در آن زیرا که آن خاصه انبیاست صلوات الله علیهم
وسلامه اجمعین بلکه نقل کرده شود بمقابر مسلمین و دفن کرده نشود در یک قبر مگر بضرورت انتهی وعن ابن
عباس قال سل رسول الله صلى الله عليه وسلم من قبل رأسه کشیده شد آنحضرت یعنی در وقت نهادن
در قبر از جانب سر و سل در لغت کشیدن چیزی بیرون آوردن آن نیز می آید چنانچه کشیدن شمشیر و کارد از

از پایان و کشیده شود میت از جانب سر چنان بود که نهاده شود جنازه در پایان قبر پیشتر برده شود از جانب
سر و در آورده شود در قبر و مذهب شافعی این است و سنت نزد ما آنست که نهاده شود جنازه بجانب قبله
از قبر چنانکه پایان جنازه بجانب پایان قبر و سر وی بجانب سر قبر برداشته شود میت و نهاده شود در وی و همچنین
می آورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرده را در قبر چنانکه در حدیث آینده بیاید و در حجره آنحضرت وسعت
نبود که از جانب قبله در آورده شود زیرا که قبر شریف ملصق بجدار است رواه الشافعی وعنه ان
النبی صلی الله علیه وسلم دخل قبرا لیلا وهم از ابن عباس است که آنحضرت در آمد قبری را در شب گویند که آن
قبر عبد الله بن ذو البجادین است که از اصحاب صفه است و اسلام او را قصه غریبی است که از قوم خود گریخته
آمده ایمان آورد فاسرج له بسراج پس افروخته شد برای آنحضرت چراغی فاخذ من قبل القبلة پس گرفت
آنحضرت میت را از جانب قبله وقال وگفت رحمك الله رحمت کند ترا خدای تعالی ان
کنت لاواها تلاء للقرآن بتحقیق بودی تو اواه بسیار خواننده قرآن را و اواه بمعنی متضرع
کثیر الدعا و مهربان و نرم دل و اندوهگین و دردمند رواه الترمذی وقال فی شرح السنة اسناده ضعیف
و ترمذی گفته است که درین باب حدیث از جابر و یزید بن ثابت که برادر زید بن ثابت است آمده و
ابن عباس حدیث حسن صحیح است و ازین حدیث معلوم میشود که دفن در شب درست است و بعضی مکروه داشته اند
وعن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا ادخل المیت القبر بود آنحضرت چون در آورده شدی
میت یا چون میبرد و در آورد میت را در قبر ادخل بصیغه مجهول و معلوم هر دو روایت است قال میگفت این کلمات را
بسم الله وبالله وعلی ملة رسول الله وفی روایة وعلی سنة رسول الله بذکر سنت بجای ملت رواه
احمد والترمذی وابن ماجة روایت کرده اند این جماعت این حدیث را باین روایت و روی ابو داود
الثانیة و روایت کرد ابو داود روایت ثانیه را وعن جعفر بن محمد عن ابیه مرسلا ان النبی
صلی الله علیه وسلم حثی علی المیت ثلث حثیات روایت است از امام جعفر از پدرش امام
محمد باقر بطریق ارسال که آنحضرت خاک انداخت بر میت سه بار انداختن بیدیه جمیعا بهر دو دست
وحثو خاک زدن بروی کسی حثی بروزن رمی آنچه یکبار بدست بردارند وانه رش علی قبر ابنه
ابراهیم و روایت کرد که وی صلی الله علیه وسلم آب پاشید بر گور پسر خود که ابراهیم بن رسول الله
ووضع علیه حصباء و نهاد بر قبر ابراهیم سنگریزهای خرد را رواه فی شرح السنة و روی الشافعی
من قوله رش روایت کرده است شافعی از قول وی رش یعنی ابتدای حدیث شافعی از رش علی
قبر ابنه است تا آخر و اول حدیث که حثی علی المیت است تا آخر در روایت شافعی نیست وعن جابر قال

نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یجصص القبور نهی کرد آنحضرت از آنکه گچ کرده شود قبرها
بجهت آنچه در وی است از تکلف و زینت و روا داشته است حسن بصری گل کردن را و شافعی گفته مستحب است
گل کردن و در خانیه گفته که تطیین قبور لا باس به است خلاف مر کرخی را کذا فی مطالب المؤمنین وان
یکتب علیها ونهی کرد از آنکه نوشته شود در قبور یعنی نام خدا یا قرآن و نام رسول تا خوار و پامال
نگردد و بول نکنند بروی حیوانات و نیز گفته اند که مکروه است برپا کردن الواح مکتوبه که بی فایده است
مگر آنکه در آن غرض صحیح باشد وان توطأ ونهی کرد از آنکه پامال کرده شود قبور و نیز مستحب است
که در قبور برهنه پا در آیند کذا فی شرعة الاسلام رواه الترمذی وعنه قال رش قبر النبی
صلی الله علیه وسلم وهم از جابر است که گفت آب پاشیده شد قبر آنحضرت وکان الذی رش
الماء علی قبره بلال بن رباح و بود آنکس که پاشید آب بر قبر آنحضرت بلال بن رباح بفتح را بقربه با
آب مشک بدأ من قبل رأسه حتی انتهی الی رجلیه شروع کرد از جانب سر آنحضرت تا آنکه
رسید بسوی هر دو پای او رواه البیهقی فی دلائل النبوة وعن المطلب بن ابی وداعة بفتح واو
است اسلام آورده روز فتح مکه و این حدیث را از صحابی دیگر روایت میکند بجهة عدم حضور او در آن وقت
قال لما مات عثمان بن مظعون اخرج بجنازته فدفن هرگاه که مرد عثمان بن مظعون بظاء معجمه و او
است که مرد از مهاجرین بمدینه و بیرون آورده شد جنازه او پس دفن کرده شد امر النبی صلی
الله علیه وسلم رجلا ان یأتیه بحجر امر کرد آنحضرت مردی را که بیارد او را سنگی را فلم یستطع
حملها پس نتوانست آن مرد برداشتن آن حجاره را فقام الیها رسول الله صلی الله علیه وسلم
پس برخاست آنحضرت و رفت بجانب آن سنگ وحسر عن ذراعیه و برداشت آستینهای
خود را از هر دو ذراع خود و بیرون آورد دستها را از آستین حسر بحا و سین مهملتین برهنه کردن قال
المطلب گفت راوی حدیث مطلب بن ابی وداعه قال الذی یخبرنی عن رسول الله گفت آنکسی که
خبر دهد مرا از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کانی انظر الی بیاض ذراعی رسول الله گویا که من
الآن نظر میکنم بسوی سفیدی بازوی هر دو ذراع پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حین حسر
عنهما هنگامی که کشاد دستها را از آستین ثم حملها فوضعها عند رأسه پس برداشت آن حجاره را
نزد سر عثمان بن مظعون وقال اعلم بها قبر اخی و گفت آنحضرت میدانم و نشان میکنم باین سنگ
قبر برادر خود را یعنی عثمان بن مظعون و گویند که بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم مروان بن الحکم
آن سنگ را از قبر عثمان بن مظعون برداشت و بر قبر عثمان بن عفان نهاد وادفن الیه من مات من اهلی

ودفن بسکیم بجانب وی کسی که غمیر وانه اهل و عیال من بعد او وی اول کسی دفن کرده شد ابراهیم بن رسول
الله صلی الله علیه وسلم بعد چون زینب بنت رسول الله فوت کرد آنحضرت فرمود ولاحق شو بسلف خیر ما
عثمان بن مظعون رواه ابو داود وعن القاسم بن محمد قال دخلت علی عائشة رضی الله عنها فقلت
یا اماه اکشفي لي عن قبر رسول الله صلی الله علیه وسلم وصاحبیه روایت است از قاسم بن
محمد بن ابی بکر صدیق رضی الله عنهما که از اکابر تابعین و افاضل عصر و از فقهای سبعه مدینه است گفت در آمدم
بر عائشه پس گفتم ای مادر من بکشا و پرده بردار برای من از قبر آنحضرت و هر دو یار وی که ابو بکر و عمر
رضی الله عنهما اند چون این قبور در حجره عائشه بودند و تا آن وقت بدان راه بود و پرده بر در فرو هشته بودند
میخواستند که بزیارت مشرف شوند پرده برمیداشتند و میدر آمدند فکشفت لي عن ثلثة قبور لا
مشرفة ولا لاطئة پس پرده برداشت عائشه برای من از سه قبر نه بلند و نه متصل بزمین و گفته اند
که بلندی آنها یک شبر بود مبطوحة ببطحاء العرصة الحمراء سنگریزه چیده شده بروی سنگریزهای سرخ
عرصه و بطحا رود فراخ که در وی سنگریزهای خرد بود مراد اینجا نفس سنگریزهاست و عرصه در اصل صحن سرای است
و اطلاق کرده میشود بر هر موضع فراخ بعد از آن غالب آمده بر جای مخصوص که در حوالی مدینه
مطهره است رواه ابو داود وعن البراء بن عازب قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم
في جنازة رجل من الانصار گفت براء بن عازب که بیرون آمدیم ما با آنحضرت در جنازه مردی از انصار
فانتهينا الى القبر پس رسیدیم تا قبر ولما يلحد بعد و دفن کرده نشده بود انمرد هنوز و در لحد
نهاده نشده بود فجلس النبي پس نشست پیغمبر صلی الله علیه وسلم مستقبل القبلة وجلسنا معه
روی بقبله و نشستیم ما با وی رواه ابو داود والنسائي وابن ماجه وزاد في آخره وزیاده کرده
ابن ماجه در آخر حدیث این لفظ را که كان على رؤسنا الطير گویا که بر سر ما پرند کانند از غایت
خضوع و سکون و این حدیث در فصل ثالث از باب ما یقال عند من حضره الموت هم از براء بن عازب
گذشته است باز با دو تهای دیگر که در انجا مذکور است و از این حدیث معلوم میشود که متابعت جنازه
تا قبر و انتظار جلوس تا دفن سنت است وعن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم قال كسر عظم الميت ككسره حيا شکستن استخوان مرده همچو شکستن استخوان اوست در حالت
حیات ابن عبد البر گفته است که از اینجا مستفاد میگردد که میت متألم میگردد بجمیع آنچه متألم بدان میگردد حی
ولازم این است که متلذذ میشود بتمام آنچه متلذذ میشود بدان زنده انتهی رواه مالک وابو داود
وابن ماجه الفصل الثالث عن انس قال شهدنا بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم

شکستن

ورسول الله صلی الله علیه وسلم جالس على القبر گفت انس حاضر شدیم ما دختر آنحضرت را
در حالتی که دفن کرده میشد و آن ام کلثوم بود که زوجه عثمان بود و حال آنکه آنحضرت نشسته بود
نزد قبر فرأيت عينيه تدمعان پس دیدم من هر دو چشم آنحضرت را که اشک میریختند
فقال پس گفت آنحضرت هل فيكم من احد لم يقارف الليلة آیا هست در میان شما هیچ یکی که
گناهی نکرده است یا جماع نکرده است با زن امشب اقتراف و مقارفه بتقدیم قاف بر فا بهر دو
معنی آمده است و بر هر دو معنی حمل کرده اند و گفته اند که اولی و ارجح معنی ثانی است و گفته اند
که عثمان درین شب یکی از کنیزگان خود را پیش خود طلبیده بود و جماع کرده پس آنحضرت تعریض وی کرد
در منع کردن وی از نزول و ناخوش داشتن آن فعل از عثمان و گفته اند که عذر عثمان در آن فعل آن بود که
بیماری ام کلثوم دراز کشیده بود و گمان نداشت که امشب فوت خواهد کرد و بی طاقت شده کرد
و چون آنحضرت این سخن گفت فقال ابو طلحة انا پس گفت ابو طلحه انصاری من جماع نکرده ام امشب
قال گفت آنحضرت فانزل في قبرها پس فرود آی تو در قبر وی فنزل في قبرها پس فرود آمد ابو طلحه
در قبر ام کلثوم و شیخ در شرح خود گفته که مشکل شود این حدیث بآنچه گفته اند که زوج و محارم اولی اند
از صالحان بیگانه از جهة احتمال آنکه آنحضرت را و عثمان را عذری بود در فرود آمدن در قبر و همچنین
گفته است نووی و گفته که از این حدیث ماخوذ میشود که اگر یکی بعید العهد از جماع بود اولی است
فليفهم رواه البخاري وعن عمرو بن العاص قال لابنه وهو في سياق الموت روایت
از عمرو بن العاص که صحابی مشهور است گفت مر پسر خود را و حال آنکه عمرو در شروع موت و نزع روح بود
اذا انا مت فلا تصحبني نائحة ولا نار وقتی که من بمیرم پس باید همراه نشود مرا زن نوحه کننده و نه آتش
عادت اهل جاهلیت بود که آتش همراه میت میفرستادند تا برای بخور و جز آن کار آید فاذا دفنتموني
فشنوا علي التراب شنا پس چون دفن کنید مرا پس نرمی و سهولت بیندازید بر من خاک را یعنی
اندک اندک اندازید و شنوا بضم شین و تشدید نون و این دلالت میکند بآنکه میت احساس میکند
و دردناک میشود بآنچه دردناک میشود بآن زنده و شن بشین معجمه و تشدید نون در اصل باشیدن آب
و پراکنده کردن و اینجا در تراب استعمال کرده ثم اقيموا حول قبري قدر ما ينحر جزور پس بایستاده باشید
گرد گور من اندازه آنچه ذبح کرده شود شتری جزور بفتح جیم شتر کشتنی و يقسم لحمها و بخش کرده شود
گوشت آن حتى استأنس بكم تا آنکه آرام گیرم بشما وفي الصحاح الانس ... و آرام یافتن واعلم
ماذا اراجع به رسل ربي و بدانم که بچه چیز باز میگردانم و جواب میگویم فرستادهای پروردگار خود را

تسبیح النبی

یعنی فرشتها که در گور می آیند و می پرسند رواه مسلم وعن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول اذا مات احدکم فلا تحبسوه میگفت آنحضرت چون بمیرد یکی از شما
پس در بند مکنید و نگاه مدارید ویرا در خانه واسرعوا الی قبره و شتاب کنید او را بسوی قبر ولیقرأ
عند رأسه فاتحة البقرة و باید که خوانده شود نزد سر وی بعد از دفن اول سوره بقره که از الم تا
هم المفلحون است وعند رجلیه بخاتمة البقرة و نزد پایهای وی خاتمه بقره که از آمن الرسول تا آخر

خاتمة البقرة

است و در آثار قرآءت فاتحة الکتاب و معوذتین و قل هو الله احد و گردانیدن ثواب برای اهل مقابر
آمده است و اختلاف کرده اند در گردانیدن ثواب قرآن برای میت و وصول ثواب آن بدو
و صحیح وصول است شیخ عبد الله یافعی در روض الریاحین آورده که شیخ عز الدین عبد السلام را در خواب
دیدند که گفت ما در دنیا حکم کرده بودیم که ثواب قرآن بمیت نمیرسد درین عالم بر خلاف آن ظاهر شد
که دریافتیم که میرسد و مکروه نیست قرآءت قرآن بر قبر و هو الصحیح ذکره الشیخ ابن الهمام رواه البیهقی
فی شعب الایمان روایت کرد این حدیث را بیهقی بطریق رفع در شعب الایمان وقال والصحیح انه موقوف
علیه و صحیح آنست که موقوف است بر عبد الله بن عمر و قول اوست وعن ابن ابی ملیکة بضم میم
وفتح لام و سکون تحتانیه از مشاهیر تابعین و قاضی مکه بود در عهد عبد الله بن الزبیر قال گفت لما
توفی عبد الرحمن بن ابی بکر بالحبشی وهو موضع هرگاه که وفات یافت عبد الرحمن بن ابی بکر صدیق که
صحابی است در حبشی بضم حا و سکون موحده و شین معجمه و یای مشدده موضعی است در اسفل مکه
قریب بوی و بعضی گفته اند بر یک برید فحمل الی مکة پس برداشته آورده شد بسوی مکه فدفن بها پس
دفن کرده شد بمکه در معلا فلما قدمت عائشة اتت قبر عبد الرحمن بن ابی بکر پس هرگاه که قدوم آورد
عائشه بمکه برای حج آمد قبر عبد الرحمن بن ابی بکر را و وی برادرزاده عائشه بود مادر ایشان ام رومان فقالت
پس گفت عائشه و خواند این دو بیت را که تمیم بن نویره راست در مرثیه برادر خود مالک بن نویره در وقتی
که کشت او را خالد بن الولید در خلافت ابی بکر صدیق بجهت قول او عن النبی صاحبکم وکنا کندمانی جذیمة
حقبة من الدهر جذیمه بفتح جیم و کسر ذال معجمه چنانکه در نسخ مقروه تصحیح کرده اند و بضم جیم و فتح ذال
در صحاح گفته نام پادشاهی که عراق داشته جزیرهٔ عرب را نیز با آن ضم کرده بود و این پادشاه
دو ندیم داشت مالک و عقیل که تا مدت چهل سال ندیم و جلیس وی بودند و ایشان از نعمان گشتند
و در قتل ایشان قصه عجیبه طویله است که در شرح مقامات حریری مذکور است و حقبه بکسر حا و سکون
قاف مدتی از زمان و بضم هشتاد سال یا بیشتر و هر دو در صراح گفته حقبه بالکسر سالها و حقبه بضم

هشتادسال

هشتاد سال یا بیشتر حقب جمعه قول حق تعالی او امضی حقبا و قوله تعالی لابثین فیها احقابا گفتند
بودیم ما مانند دو ندیم جذیمه که جدا نبودند از یکدیگر مدتهای مدید از روزگار حتی قیل لن یتصدعا
تا آنکه گفته شد هرگز متفرق نخواهند شد فلما تفرقنا کانی ومالکا پس هرگاه جدا افتادیم گوییا
که من و مالک لطول اجتماع لم نبت لیلة معا بعد از درازی اجتماع و اتصال شب نکرده بودیم با یکدیگر
ولام بمعنی بعد یا مع است این دو بیت را عائشه خواند ثم قالت پس گفت والله لو حضرتک
ما دفنت الا حیث مت بخدا سوگند اگر حاضر میبودم من دفن کرده نمیشدی تو مگر آنجا که مرده بودی
زیرا که عدم نقل از مکان موت سنت است و افضل است ولو شهدتک ما زرتک و اگر حاضر میشدم
من ترا در وقت فوت تو زیارت نمیکردم ترا زیرا که زیارت امری واجب نیست با آنکه امهات المؤمنین
حکم معتدات دارند که باید ملازم مساکن و بیوت خود باشند و جز در مهم ضروری مثل حاجت مانند حج
و غیره بر نیایند با وجود آنکه ظاهر حدیث نهی نساست از زیارت اگرچه اول منسوخ میدارند و نقل موتی
از مکان موت نیز نزد من مکروه است ولیکن چون لقای تو نزد موت از من فوت شد زیارت قبر تو کردم
تا قائم مقام لقا باشد والاولی ترک زیارت بود فافهم رواه الترمذی وعن ابی رافع قال سل رسول الله
صلی الله علیه وسلم سعدا کشید آنحضرت سعد بن معاذ را یعنی از جنازه و در آورد در قبر ورش
علی قبره ماء و پاشید بر قبر وی آب را و خود متعهد شد بجهت تکریم وی و اظهار رعایت بحال وی
رواه ابن ماجه وعن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی علی جنازة ثم اتی القبر
فحثی علیه من قبل رأسه ثلثا روایت است از ابی هریره که آنحضرت نماز گزارد بر جنازه پس آمد
قبر را پس انداخت بر وی خاک بهر دو دست از جانب سر وی سه بار رواه ابن ماجه وعن عمرو بن حزم
بفتح حای مهمله و سکون زا صحابی است و پانزده ساله بود که ایمان آورد در عام خندق هفده ساله بود
آنحضرت او را بعمل یمن بر نجران فرستاد قال رآنی النبی صلی الله علیه وسلم متکئا علی قبر
گفت دید مرا آنحضرت تکیه زننده بر قبری فقال پس گفت آنحضرت لا تؤذ صاحب هذا القبر آزار
مکن صاحب این قبر را او لا تؤذه شک راویست که لا تؤذ صاحب هذا القبر گفت یا لا تؤذه گفت و
بجای صاحب هذا القبر ضمیر آورد و شاید که مراد آنست که روح وی ناخوش میدارد و راضی نیست بتکیه کردن
بر قبر وی از جهت تضمن وی اهانت و استخفاف را بوی والله اعلم رواه احمد

باب البکاء علی المیت

گریستن بر مرده بی نوحه و بلند کردن آواز لا باس به است و مکروه است ندبه و نوحه و ستایش کردن
میت را بافراط تشبیه بمحال چنانکه عادت جاهلیت است اما اصل ثنا و ذکر محاسن نه بر وجه ندبه مکروه نیست

قال

و مکروه است که زیاده بر سه روز بر سر مقابر و مستحب است تعزیت پیش از دفن
و بعد از وی تا سه روز و معنی تعزیت صبر و شکیبائی فرمودن مصیبت زده را و عزا بمعنی صبر است و مکروه
نشستن بر در و نزد بعضی مشایخ مکروه نیست و نشستن برای ماتم سه روز است و زیاده بر آن مکروه است
و بعضی تا هفت روز گفته اند و از عطای خراسانی که از تابعین است منقول است که گفت چون آدم علیه السلام
مرد تمامه خلایق تا هفت روز بر وی بگریستند و بسیاری از متاخران گفته اند که مکروه است اجتماع
بر صاحب میت و مکروه است که بنشینند بر در خانه خود و مردم جمع شوند و تعزیت نمایند بلکه هرگاه از دفن
فارغ شوند و برگردند متفرق شوند و صاحب میت باید بکار خود مشغول گردد و مردم نیز بکارهای خود مشغول شوند
و تعزیت زیاده بر یکبار نباید کرد و بعضی مشایخ بخارا گفته اند تعزیه حاضر سه روز است و تعزیت غایب
یک روز و بعضی گفته اند که باک نیست نشستن تا سه روز در خانه یا در مسجد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بعد از شنیدن خبر قتل جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه و عبد الله بن رواحه در مسجد نشست و مردم
می آمدند و آنچه مردم درین زمان از تکلفات کنند همه بدعت و شنیع و نامشروع است و اگر معزی
گوید بزرگ مصیبتی یا سخت مصیبتی ترا رسید بعضی گفته اند که کفر است و بعضی گفته اند کفر نیست
ولیکن خطای عظیم است و بعضی فتوی بجواز آن داده اند و اگر گوید هرچه از جان او بکاست در جان
تو زیاده باد هم کفر است و اگر گوید در عمر تو زیاد کناد این خطا و جهل است ذکره فی مطالب المؤمنین

الفصل الاول عن انس قال دخلنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم على ابي سيف
القين گفت انس در آمدیم ما همراه آنحضرت بر ابی سیف آهنگر وكان ظئرا لابراهيم و بود وی دایه
یعنی شوهر دایه ابراهیم بن رسول الله و مرضعه وی نام وی برابر ابن اخوش بود و نام زوجه وی خوله بنت
المنذر و معنی ظئر در لغت مهربانی کننده بر فرزند دیگری فاخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم
ابراهيم فقبله وشمه پس گرفت آنحضرت ابراهیم را پس بوسه داد او را و بوی کرد او را ثم
دخلنا عليه بعد ذلك پس تر در آمدیم ما بر وی بعد از آن یعنی همراه آنحضرت وابراهيم يجود
بنفسه و حال آنکه ابراهیم جود و سخاوت میکرد بجان خود یعنی نزدیک بود بجان دادن و بود ابراهیم
رضي الله عنه دو ساله و بعضی گفته شانزده ماهه و هشت روزه و در روایتی یکسال و ده ماه و شش روز
بالجمله در مدت رضاع بود که از عالم رفت فجعلت عينا رسول الله پس گردید هر دو چشم پیغمبر خدا صلی الله
عليه وسلم تذرفان که روان شد اشکها از آن ذرف بذال معجمه و راء و فا رفتن اشک از چشم
فقال له پس گفت مر آنحضرت را عبد الرحمن بن عوف وانت و تو گریه میکنی و اشک میریزی

یا ابن عوف

یا رسول الله با این رفعت و جلالت شان فقال یا ابن عوف انها رحمة پس گفت آنحضرت
ای پسر عوف این اشکها اثر رحمت و رقت است بر مقبوض مشاهده حال وی که مبتلا است
بشدت با این ضعف بنیه نه از جهت جزع و بی صبری و ناشکیبائی است چنانچه تو خیال کردی
ثم اتبعها باخرى پس در پی گردانید آن اشکها را با اشکهای دیگر یا این کلمه را بکلمه دیگر فقال
پس گفت ان العين تدمع والقلب يحزن بدرستی که چشم اشک میریزد و دل اندوهگین
میگردد ولا نقول الا ما يرضى ربنا و نمیگوئیم مگر آنچه خشنود است پروردگار ما وانا
بفراقك يا ابراهيم لمحزونون و بدرستی که ما بجدائی تو ای ابراهیم هر آینه اندوهگین ایم
متفق عليه و تحقیق درین باب آنست که کمال آنحضرت کمال بشری است علی الاطلاق که
شامل تمامه لطایف و قوی ظاهره و باطنه است چنانچه لایق بحال بشر است که جامع صفات
روح و نفس و طبیعت است بر خلاف حال ملائکه و بود آنحضرت که میداد هر چیز را حق وی
و ظاهر میشد از وی آثار تمامه حواس و قوی پس آنچه مقدور بود صادر میشد بقدرت و اختیار
و آنچه نه مقدور بود ظاهر میشد بحکم طبیعت و اضطرار و اگر نه اینچنین بود نقصان لازم آید
و همه موافق حق و حکمت است و این دلیل است بسلامت حواس و قوی پس مر آنحضرت را
در هر مرتبه تمام و کمال ایست و این یکی از وجوه وجود سکرات موت است در حق وی صلی الله
علیه وسلم و محققین صوفیه گفته اند که تمامه لطایف از طبیعت و نفس و قلب و روح و سر در ارباب
تمکین جدا جدا بی مزج و خلط میان این لطایف در عمل و کار خود زنده و آثار هر یکی بر آن مترتب و صادر
سر بذات حق تعالی و تقدس متصل و روح در محبت وی تعالی مستغرق و قلب بذکر وی مشغول و نفس بتحدیث نعمت
وی عامل و طبیعت بحظوظی که سبب قوام بدن است آخذ و همه مطیع و منقاد حق اند در آنچه
بعدا شده اند برای آن والله اعلم وعن اسامة بن زيد قال ارسلت ابنة النبي صلى الله عليه وسلم
گفت اسامه بن زید که فرستاد دختر آنحضرت که زینب زوجه ابی العاص بن الربیع بود کسی را بسوی
آنحضرت ان ابنا لي قبض که پسریست مرا که در حالت نزع است و نزدیک است که
قبض روح وی کرده شود فائتنا پس بیا ما را برس حال ما کن و نظر یا دما برس و به بین که چه حال داریم
فارسل يقرئ السلام ويقول پس فرستاد آنحضرت کسی را بسوی وی در حالتی که میخواند
سلام را و میگوید آنحضرت ان لله ما اخذ وله ما اعطى بدرستی که مر خدا راست چیزی که
گرفت و مر او راست چیزی که داد وکل عنده باجل مسمى و همه نزد او بمدت معین است و حیات

و نتایج ۵

الیه ۵

آن بیست تا این بیست مقدر بود فلتصبر ولتحتسب پس باید که صبر کند و طالب ثواب وی گردد فأرسلت
إليه تقسم عليه ليأتينها پس باز فرستاد زینب کسی را بسوی آنحضرت در حالیکه سوگند میخورد
بروی که البته باید آنحضرت او را فقام ومعه پس برخاست آنحضرت و حال آنکه با وی بود
سعد بن عبادة ومعاذ بن جبل وأبي بن كعب وزيد بن ثابت ورجال و مردان دیگر از صحابه
فرفع إلى رسول الله پس برداشته آورده شد بسوی پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم الصبي آن کودک
که جان میداد ونفسه تتقعقع و حال آنکه جان وی حرکت میکرد و میلرزید و قعقعه حکایت آواز
سلاح و آواز دندان از جهت سخت واقع شدن در اکل و جنبانیدن چیزی خشک با آواز کذا فی القاموس
و در صراح گفت آواز سلاح و رفتن در زمین ففاضت عيناه پس اشک بسیار ریخت هر دو چشم آنحضرت
فقال سعد پس گفت سعد بن ابی وقاص یا رسول الله ما هذا چیست این گریستن از تو و اشک ریختن
که تو با آن قوت و کمال حال میگریی فقال پس گفت هذه رحمة جعلها الله في قلوب عباده این اثر
مهربانی و نرمی است که گردانیده و نهاده است آن را خدای تعالی در دل بندگان خود فإنما يرحم
الله من عباده الرحماء پس رحمت و مهربانی نمیکند الله تعالی از بندگان خود مگر رحمت کنندگان مهربان را
متفق عليه وعن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما قال اشتكى سعد بن عبادة شكوى له گفت
ابن عمر بیمار شد سعد بن عبادة بیماری که مر او را بود متخصص نسبت نزد وی که چه بیماری بود فأتاه النبي
پس آمد او را پیغمبر صلى الله عليه وسلم يعوده در حالتی که عیادت میکند آنحضرت او را مع عبد الرحمن
ابن عوف وسعد بن أبي وقاص وعبد الله بن مسعود فلما دخل عليه پس هر گاه که در آمد آنحضرت بر سعد بن
عبادة وجده في غاشية یافت او را در حادثه که پوشیده بود و احاطه کرده بود او را و کنایت از
شدت مرض و اندوه و درد است و غاشیه کار سخت و دشوار که احاطه کند و در گیرد مرد را از مرض
و غیره و از جهت قیامت را غاشیه گفته اند و در صراح گفته غاشیه قیامت و درد و بیماری شکم و
بعضی گفته اند که مراد بغاشیه در حدیث جماعه ایست که احاطه کرده بودند او را و گرد وی نشسته بودند
فقال پس گفت آنحضرت مشاهده سختی حال با وی بطریق استفهام قد قضى بتحقیق میرانیده
و بر داشته شد کار حیات وی بلفظ معلوم نیز روایت کرده شده است چنانکه در گرید و قضى نحبه
است یعنی تمام کرد مدت حیات را فقالوا گفتند لا نمرده است یا رسول الله و موت سعد بن
عبادة بعد از آنحضرت است در خلافت عمر یا در خلافت ابی بکر رضی الله عنهما فبكى النبي
پس گریست پیغمبر صلى الله عليه وسلم فلما رأى القوم بكاء النبي پس هر گاه که دیدند آن قوم گریه پیغمبر را

صلى الله عليه وسلم بكوا بگریستند ایشان نیز فقال پس گفت آنحضرت ألا تسمعون إن الله
لا يعذب بدمع العين آیا نمیشنوید یعنی بشنوید در احکام شرعی که خدای تعالی عذاب نمیکند باشک
چشم ولا بحزن القلب و نه باندوه دل ولكن يعذب بهذا و لیکن عذاب میکند بفعل این وأشار إلى لسانه
و اشارت کرد بلفظ هذا بسوی زبان خود أو يرحم یا رحم میکند باین یعنی عذاب الهی و رحمت وی همه مترتب
فعل زبان میگردد اگر نوحه کرد درین باب یا سخنی ناشایسته گفت مستحق عذاب گردد و اگر حمد خدا گفت
و ترجیع کرد مستوجب رحمت و ثواب شود وإن الميت ليعذب ببكاء أهله عليه و بدرستی که مرده عذاب
کرده میشود بگریستن کسان وی و تحقیق این در شرح حدیث عایشه بیاید متفق عليه وعن عبد الله بن
مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس منا من ضرب الخدود وشق الجيوب ودعى
بدعوى الجاهلية نیست از اهل طریقه ما کسی که بزند رخسارها را و پاره کند گریبانها را و بخواند بخواندن
جاهلیت چنانکه نوحه و دعا میل و ثبور متفق عليه وعن أبي بردة بضم با و سکون را پسر ابی
موسی اشعری است از تابعین قال أغمي على أبي موسى گفت بیهوش شد ابو موسی که پدر اوست بلفظ
اغمی بفتح و قصر بیهوشی اغما بیهوش گردانیدن اغمی علیه و اغمی علیه همچنین استعمال کرده میشوند بصیغه
مجهول فأقبلت امرأته أم عبد الله تصيح برنة پس پیش آمد زن وی که کنیت او ام عبد الله بود
در حالتیکه آواز میکند ببکاء و رنه بفتح را و تشدید نون آواز با گریه که در وی ترجیع است یعنی گردانیدن
آواز در حلق ثم أفاق پس بهوش باز آمد فقال ألم تعلمي پس گفت ابو موسی مر زن را آیا نمیدانی
تو وكان يحدثها أن رسول الله و بود ابو موسی که تحدیث میکرد و خبر میداد آن زن را که
پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم قال گفته است أنا بريء ممن حلق وصلق وخرق من
بیزارم از کسی که بسترد موی سر را در مصیبت و بلند کند آواز خود را در گریه و پاره کند گریبان را
متفق عليه ولفظه لمسلم وعن أبي مالك الأشعري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
أربع في أمتي من أمر الجاهلية لا يتركونهن چهار خصلت اند در امت من از کار جاهلیت که
نمیگذارند آنها را الفخر في الأحساب یکی نازیدن و مدح کردن نفس در حسبها و حسب آنچه بشمارد
مرد از صفات و خصال و شرف و مجد که در وی و در پدران اوست والطعن في الأنساب
دوم طعن کردن و عیب گرفتن در نسبهای مردم چنانچه فخر و تمدح بنسب خود میکند و حاصل
این هر دو خصلت تعظیم نفس و تحقیر مردم است و هر دو مذموم اند در اسلام و کفر والاستسقاء بالنجوم
و طلب آب باران کردن بستارها یعنی توقع امطار نزد وقوع نجوم در منازل خود چنانکه گویند وقتی که کوکب

در فلان منزل اینها بد باران شود چنانکه در حدیث دیگر آمده است مطرنا بنوء کذا و این منع و زجر است
از تمسک بقواعد نجوم و اعتقاد باحکام آن والنیاحة چهارم نوحه کردن در ماتم وقال و گفت آنحضرت
النائحة اذا لم تتب قبل موتها تقام یوم القیمة زن نوحه گر چون توبه نکند پیش از مرگ خود یعنی از عالم
بتوبه نرود ایستاده کرده میشود روز قیامت یعنی در موقف برانگیخته میشود وعلیها سربال من قطران
وحال آنکه بر آن زن پیراهنی است از قطران بفتح قاف و کسر طا و سکون نیز آمده روغنی است
دوشیده و کشیده میشود از درختی که معروف است بعد از آن پخته میشود و سوخته میشود در جرب
و طلا کرده میشود بدان شتران گرگین و این سخت تر است در اشتعال نار و احراق ودرع من جرب
و بر روی پیراهنی از جرب بفتح جیم و را نام مرضی مشهور است که آنرا گر گویند و درع پیراهن زنان
پیراهن خواه از زن یا مرد یعنی مسلط گردانیده میشود بر تن وی گر و خارش پس از آن طلا میکنند
بقطران تا زیاده گردد الم و سوزش و بعضی در بیان مناسبت عمل نیاحت و جزای آن بجرب گفته اند
که چون نایحه خراش میکرد روی را و پاره میکرد جامه را مبتلا گردانیده شد بچیزی که جلد میتواند
بر آن بجز خراشیدن و پاره کردن و نیز خراش میکرد بسخنان رقت انگیز خود دلهای مصیبت زدگان را
و جراحت میکرد درونهای ایشان را پس عقاب کرده شد بانچه مناسب آن باشد والله اعلم
رواه مسلم وعن انس قال مر النبی صلی الله علیه وسلم بامرأة تبکی عند قبر روایت است
از انس گفت گذشت آنحضرت بزنی که گریه میکرد نزد گوری فقال پس گفت آنحضرت بآن
زن اتقی الله واصبری پرهیز کن ای زن از نافرمودهٔ خدا و شکیبائی کن قالت گفت آن زن آنحضرت را
الیک عنی فانک لم تصب بمصیبتی یکسو شو از من زیرا که تو مصیبت زده نشده بمصیبت من
ولم تعرفه و نشناخت آنحضرت را آن زن فقیل لها انه النبی پس گفته شد مر آن زن را که
این سخن که گفت پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم فاتت باب النبی پس آمد آن زن بر در پیغمبر
صلی الله علیه وسلم فلم تجد عنده بوابین پس نیافت آن زن نزد آنحضرت دربانان را چنانکه
بر در ملوک و امرا میباشند و مانعی نیافت از در آمدن گویا در نفس خود خوفی و هیبتی یافته بود
و گمان برده بود که رسول خدا صلی الله علیه وسلم مثل ملوک و سلاطین خواهد بود و او را مجال در آمدن آن
نخواهد بود تا در آید و اعتذار نماید فقالت لم اعرفک پس گفت آن زن و عذر خواهی نمود که
من نشناختم ترا که تو پیغمبر خدائی تا امتثال امر تو میکردم و بی ادبی نمینمودم فقال پس گفت آنحضرت
انما الصبر عند الصدمة الاولی معتبر و محمود نیست صبر مگر نزد کوفت نخستین که اول زمان مصیبت

وکوفت

و کوفت اوست و بعد از گذشتن آن وقت خود بضرورت صبر میکنند و صدم چیزی سخت
را بر چیزی سخت زدن چنانکه انجا زدن مصیبت که بر دل کسی نیز سخت است در تحمل شداید و بلا
پس میزند بروی و می شکند آنرا و صدم بمعنی رسیدن امری نیز آید چنانکه رسیدن بلا و این معنی
اظهر است ولیکن معنی اول ابلغ است متفق علیه ولفظه لمسلم وعن ابی هریرة قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم لا یموت لمسلم ثلثة من الولد فیلج النار نمیرد مسلمانی را سه
کس از فرزندان پس در آید دوزخ را الا تحلة القسم مگر برای حلال گردانیدن سوگند که حق تعالی
در قرآن مجید در ورود بندگان آتش را یاد کرده و فرموده که وان منکم الا واردها که هیچ یکی از شما نیست
مگر آنکه در آید دوزخ را اگر چه در آنی باشد مثل برق جهنده و باد وزنده و عرب میگوید که کردم این کار از
جهة تحلة القسم یعنی همان قدر کردم که بیرون آیم از عهده سوگند برایم و در روی دنی فعل که یکبار در آن
کنند کفایت دارد پس هر که سه فرزند از وی مرد در دوزخ نمیدر آید مگر همان قدر که سوگند راست گردد
متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لنسوة من الانصار و هم از
ابی هریره است گفت گفت آنحضرت مر جماعة زنان را از قبیله انصار لا یموت لاحدیکن
ثلثة من الولد فتحتسبه نمیرد مر یکی را از شما سه کس از اولاد پس صبر کند و طلب ثواب دارد الا دخلت
الجنة مگر آنکه در آید بهشت را فقالت امرأة منهن او اثنان پس گفت زنی از میان آن زنان
یا دو کس هم بمیرند یا رسول الله یعنی بفرما که سه کس بمیرند یا دو کس مخصوص بسه کس است قال گفت
آنحضرت او اثنان یا دو کس بمیرند و این احتمال دارد که همین ساعت وحی فرود آمده باشد بتوجه آنحضرت
بدرگاه صمدیت حق یا آنحضرت دعا کرده باشد و بموقف اجابت رسیده رواه مسلم
وفی روایة لهما و در روایتی مر بخاری و مسلم را همچنین آمده که ثلثة لم یبلغوا الحنث بمیرند
سه کس نرسیده اند بزه و گناه را یعنی بالغ نشده که فعل آنها گناه باشد بر آن بزه مترتب
گردد و صغیر بمیرند زیرا که زنان با طفال مهر و شفقت زاید دارند و الم خاص و اطفال تابع و ملحق
اند بخلاف کبار وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الله و هم از ابو هریره
است که گفت گفت آنحضرت در حدیث قدسی ما لعبدی المؤمن عندی جزاء نیست مر بنده
مسلمان را نزد من پاداش اذا قبضت صفیه من اهل الدنیا چون قبض کنم و بمیرانم دوست خالص او را
که بی شایبه تکلف او را دوست میدارد چنانکه پسر و جز آن از اهل دنیا چه جای آنکه از اهل آخرت باشد
ثم احتسبه پس صبر کند و نظر بر ثواب آخرت دارد الا الجنة مگر بهشت رواه البخاری

الفصل الثالث عن ابی سعید الخدری قال لعن رسول الله لعنت کرده است پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم النائحة نوحه کننده را والمستمعة وگوش دارنده بر نوحه وشنونده آنرا بر وجه رضا
ولفظ تانیث را بجهة آن آورد که نوحه اکثر کار زنان است یا مراد از نایحه نفس نایحه است تا
مرد از انیز شامل باشد ووجه اول ظاهر تر است. رواه ابو داود وعن سعد بن ابی وقاص قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم عجب للمؤمن ان اصابه خیر حمد الله وشکره کار عجیب وشگرف است
مر مسلمان را که برسد او را نیکی از نعمت ومال ومنال وعافیت وستایش میکند خدا را وسپاس میگوید او را
وان اصابته مصیبة حمد الله وصبر واگر برسد او را سختی واندوه ثنا میگوید وشکیبائی می ورزد
بشهود صفات جمال وجلال ولطف وقهر زیرا که مقصود وی سبحانه از ایراد نوازل وحوادث بر بنده تعرف
است وچون معرفت حاصل شد حمد لازم آمد فالمؤمن یؤجر فی کل امره پس مسلمان مزد داده میشود
در همه حال وی چه نعمت وچه مصیبت وچه شکر وچه صبر حتی فی اللقمة یرفعها الی فی امرأته تا آنکه در لقمه که بر میدارد
ومی نهد آنرا در دهن زن خود بجهة مودت ورحمت یا ادای نفقه واجبه اگرچه بظاهر از قسم شهوت
وحظ نفس است ولیکن در حقیقت ادای حق است ولهذا فرمود ان لزوجتک علیک حقا قول مشایخ
ما ذلیه است که المقصود موافقة الحق لا مخالفة النفس درین اشارت بتاکید وتایید اجر است در
جمیع احوال چه حقوق وعبادات وچه حظوظ وعادات باعتبار تضمن وی نیت را چه مباحات اگرچه
ظاهر از قبیل شهوات باشد ولیکن باعتبار اشتمال آن بر نیت تقرب حکم مستحبات میگیرند وعادات
عبادات میگردد. رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ما من مؤمن الا وله بابان نیست هیچ مسلمانی مگر آنکه او را دو در است باب یصعد منه عمله دری
بالا میرود از راه آن عمل او در محل کتابت او در آسمان بعد از نوشتن او در زمین وباب ینزل منه
رزقه ودری است که فرود می آید از آن در رزق وروزی وی میرسد بمستقر ارزاق از زمین فاذا مات
بکیا علیه پس چون میمیرد مسلمان میگریند آن هر دو در تحقیق یا مراد گریه اهل آنهاست از ملائکه وظاهر
آیت وحدیث در معنی اول است والله اعلم اما بکای باب صعود از جهة آنکه مشرف میشد بدان وبکای باب
در رزق بسبب آنکه رزق نخوردی بود بر عمل صالح پس هر دو میگریند بجهة حرمان ازین سعادت وفقدان
این نعمت فذلک قوله تعالی پس آنست گریه در صعود ورزق بر مؤمن مراد است بقول حق تعالی که از
کافران نفی کرده وفرموده فما بکت علیهم السماء والارض پس نگریست بر ایشان آسمان وزمین
این در شان کافران است ودر مقابل آن وجود بکای آسمان وزمین بر مسلمانان مفهوم میگردد اگر گفته شود

کرد صعود ودر رزق هر دو در آسمان اند پس گریه زمین از چیست واز کجاست جواب آنکه رزق
از آسمان میرسد پس آن مقام که محل وصول ارزاق است میگرید چنانکه در ترجمه اشارت بدان کردیم
رواه الترمذی وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کان له فرطان من
امتی ادخله الله بهما الجنة کسی که باشد او را دو فرط از امت من میدر آرد او را خدای تعالی
بسبب آن دو فرط وجزای مصیبت وبشفاعت ایشان در بهشت فرط بفتحتین پیش رونده باشد
از برای اصلاح حوض ودلوها وپیش رونده از قافله تا طیار سازد آب را ومنزل را وآنچه محتاج اند
بدان در منزل ومراد اینجا فرزندیست که بمیرد گویا پیشتر میرود وکار او را در آن جهان در بهشت آماده
میکند فقالت پس گفت عائشه رضی الله عنها فمن کان له فرط من امتک پس کسی که باشد او را
یک فرط از امت تو یعنی یک فرزند از عالم رفته باشد پس او را چه حال است وشما این بشارت را
بدو فرط دادید قال ومن له فرط گفت آنحضرت وکسی که باشد او را یک فرط نیز میدر آرد او را در بهشت
یاد دو گفتیم زیرا که اول حکم همچنین بود وباز درخواست کردیم رحمت واسع شد یکی را نیز حکم شد یا موفقه
ای توفیق داده شده بخیرات وحرص بر تعلم شرایع واحکام وسوال از آن نداست بعائشه و
تشریف مر او را باین لقب جامع فضایل وکمالات وعائشه را در حضرت وی صلی الله علیه وسلم
راه سوال در علم شرایع آنقدر بود که هیچ یکی از ازواج مطهره را نبود وچون آنحضرت او را باین صفت
مدح کرد وبرین فعل ترغیب نمود زیاده کرد در سوال باظهار تحسر وتاسف بر فوت این نعمت که
وجود فرط از وی است رضی الله عنها فقالت پس گفت عائشه فمن لم یکن له فرط من امتک پس
کسی که نباشد برای او فرطی از امت تو چه کار کند قال گفت آنحضرت فانا فرط امتی پس من
فرط امت خودم که پیشتر میروم وکارسازی ایشان در آنجهان میکنم واین جزا وثواب ایشان نزد
که بمردن فرزند است بجهة درد ومصیبت که بایشان میرسد لن یصابوا بمثلی هرگز مصیبت زده
نمیشوند ایشان مانند مصیبت موت من زیرا که من محبوب ترم نزد ایشان از پدران وپسران
واز هرچه تعلق دارند بدان رواه البیهقی والترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن ابی موسی
الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مات ولد العبد قال الله تعالی لملائکته
چون میمیرد فرزند بنده میگوید خدای تعالی مر فرشتگان خود را ومیرسد از ایشان قبضتم ولد عبدی
قبض کردید شما روح فرزند بنده مرا فیقولون نعم پس میگویند فرشتگان آری قبض کردیم پس مهربانی میکند
وی تعالی بر بنده خود فیقول پس میگوید وی تعالی قبضتم ثمرة فؤاده قبض کردید میوه دل او را وحاصل

عمر وفرزندکان فی بعد افیقولون نعم پس میکویند آری کرفتیم فیقول پس میکوید الله تعالی ماذا قال عبدی
چه چیز کفت بنده من در وقت قبض روح فرزند وی فیقولون پس میکویند فرشتکان حمدک واسترجع
حمد کفت واسترجاع کرد یعنی کفت انا لله وانا الیه راجعون فیقول الله پس میکوید خدای تعالی ابنوا
لعبدی بیتا فی الجنة برا کنید برای بنده من خانه در بهشت که چون درین جهان بدرد ومصیبت وی
غمکین شده است در آن جهان بنعیم بهشت وحور وغلمان آن شاد کردد وچون بمردن فرزند خانه جمعیت وسرور وی
ویران شده است خانه بهتر ازین در بهشت بنا کنید اینهمه ظهور صفت جلال وجمال اوست تعالی وتقدس
میزنند ومیمیرانند ومیکریانند ومیخندانند **نظم** کهی میزند تا شود دردناک کهی میکند آبش از دیده پاک
نظم که بلطف مینوازد که بناز میکشد زنده میسازد دمی آن شوخ وباز میکشد وسموه بیت الحمد
ومیفرماید وی سبحانه بفرشتکان که برای این بنده خانه بنا کنید ونام نهید آن خانه را خانه حمد
که این جزای حمد ورضا وتسلیم اوست که در مصیبت کرده رواه احمد والترمذی **وعن** عبد الله
بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من عزی مصابا فله مثل اجره کسی تعزیت
کند وصبر فرماید دلتی دهد مصیبت زده را پس مر او راست مانند اجر وی بر مصیبت وصبر بر آن
رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث غریب لا نعرفه مرفوعا الا من حدیث علی
بن عاصم الراوی کفت ترمذی این حدیث غریب است نمیشناسیم از ان طریق رفع مکر از حدیث علی
عاصم که راوی این حدیث است ودر کاشف کفته است که او را تضعیف کرده اند ائمه وقال ورواه
بعضهم عن محمد بن سوقة بهذا الاسناد موقوفا وکفت ترمذی روایت کرده اند آنرا بعضی محدثین
از محمد بن سوقه بضم سین مهمله وسکون واو وبقاف بهمین اسناد موقوف بر عبد الله بن مسعود کفته اند
محمد بن سوقه ثقه ومرضی است **وعن** ابی برزة روایت است از ابی برزه بفتح موحده وسکون را وبزا
اسلمی از صحابه است وهمیشه همراه آنحضرت در غزا بود قال قال رسول الله کفت کفت پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم من عزی ثکلی کسی بردا فی الجنة کسی تعزیت کند وصبر فرماید ثکلی را پوشانیده شود
مر او را جامه در بهشت وثکلی بفتح ثای مثلثه وسکون کاف زنیکه فرزندش مرده ودر قاموس کفته
که ثکل بضم موت وهلاک وفقد حبیب یا ولد ومرد را ثاکل وثکلان کویند وزن را ثکلی وثکلانه قلیل است
وبرد بضم ثوب مخطط وآن معروف است رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب **وعن**
عبد الله بن جعفر قال لما جاء نعی جعفر روایت است از عبد الله بن جعفر بن ابی طالب که کفت هرکاه که آمد
خبر موت جعفر که در غزوه موته شهید شد ونعی بفتح نون وسکون عین خبر موت ونعی بفتح نون وکسر عین

وتشدید یا نیز روایت است بمعنی خبر موت رسانیدن او ظاهر شد قال النبی
کفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم اصنعوا لآل جعفر طعاما بسازید از برای اولاد جعفر طعامی را فقد اتاهم
ما یشغلهم پس بتحقیق آمده است ایشان را چیزی که باز میدارد ایشان را از طعام پختن که خبر موت او باشد
رواه الترمذی وابو داود وابن ماجه ودرین حدیث دلیل است بر آنکه مستحب است خویشان وهمسایکان
ودوستان را تهیه طعام مر اهل میت را وبعضی کفته اند که فرستادن طعام برای اهل مصیبت روز اول
غیر مکروه است از جهت شغل تجهیز میت وروز دوم مکروه است اکر زنان نوحه کر جمع شوند زیرا که این
اعانت است بر اثم وعدوان واختلاف کرده اند در اکل غیر اهل مصیبت آن طعام را وابو القاسم
کفته که باک نیست مر کسی را که مشغول است بجهاز میت کذا فی مطالب المومنین

الفصل الثالث

عن المغیرة بن شعبة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من نیح علیه فانه یعذب
بما نیح علیه یوم القیمة کفت مغیره شنیدم آنحضرت را که می کفت کسی که نوحه کرده میشود
بروی بدرستی که آن کس عذاب کرده میشود بچیزی که نوحه کرده میشود بر وی روز قیامت
ومراد بچیزیکه نوحه کرده میشود بروی آن سخنی است که میکویند آنرا نایحه برای میت وکفته
بوی بطریق استهزا وسخریه چنانکه در حدیث نعمان بن بشیر باید کو یا که ونحو ظاهر میکردد نفس خود در
آن صفات وراضی بود بآن پس محل زجر وتوبیخ باشد متفق علیه **وعن** عمرة بفتح عین مهمله
وسکون میم بنت عبد الرحمن انها قالت سمعت عائشة رضی الله عنها روایت است
عمره بنت عبد الرحمن بن سعد بن زراره صحابیه است ودر کنار ام المومنین عائشه پرورده شده روا
احادیث عائشه را بسیار که وی کفت شنیدم عائشه را وذکر لها ان عبد الله بن عمر یقول ان
المیت لیعذب ببکاء الحی علیه وحال آنکه ذکر کرده شد مر عائشه را که عبد الله بن عمر
میکوید که میت عذاب کرده میشود بکریستن زنده بر وی تقول میکفت عائشه یغفر الله لابی
عبد الرحمن بیامرزد خدای تعالی مر ابی عبد الرحمن را که کنیت ابن عمر است این کلمه در جای میکویند
که کسی سخنی کفته وخطا کرده میکویند خدا او را رحمت کند وبیامرزد باز عائشه میکوید اما انه لم
یکذب آکاه باشید بدرستی که وی یعنی ابن عمر عمدا دروغ نکفته است وچون کوید وشان وی
اعلا وارفع است از آن ولکنه نسی ولیکن فراموش کرده است آنچه از حضرت شنیده او خطا
یا خطا کرده است در شنیدن وفهمیدن بعد از ان بیان خطای ابن عمر میکند بقول خود انما مر رسول الله
این است وجز این نیست که کذشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علی یهودیة یبکی علیها بر زن یهودیه

که مرده بود و گریسته میشد بروی فقال انهم لیبکون علیها پس گفت آنحضرت بدرستی که ایشان میگریند
بروی وانها لتعذب فی قبرها وحال آنکه بتحقیق وی هر آینه عذاب کرده میشود در قبرش آنحضرت
در خصوص آن یهودیه این را گفت و کفار دیگر حکم وی خواهند بود و در خصوص وی هم نگفت که بسبب گریهٔ
ایشان معذب است بلکه وی در عذاب است چنانکه ایشان کافر است و ایشان میگریند و او را عزیز میدارند
و مرحوم میدانند و وی خوار و ملعون است از اینجا ابن عمر فهمید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم لفظ
کلیه فرموده‌اند که میت بسبب گریهٔ زندگان بروی در قبر معذب میگردد و شرح این کلام تمام در حدیث آینده
بیاید متفق علیه وعن عبد الله بن ابی ملیکة بضم میم و فتح لام و سکون یا از مشاهیر تابعین است
قال گفت توفیت بنت لعثمان بن عفان رضی الله عنه بمکة مرد دختری مر عثمان بن عفان را بمکه
فجئنا لنشهدها پس آمدیم تا حاضر شویم جنازهٔ او را وحضرها وحاضر شد او را ابن عمر وابن عباس فانی
لجالس بینهما پس بدرستی که من هر آینه نشسته‌ام میان ابن عمر و ابن عباس و در بعضی نسخ وانی بوده
و در صحیح بخاری نیز همچنین است و این اظهر است در معنی فقال عبد الله بن عمر لعمرو بن عثمان
پس گفت ابن عمر مر پسر عثمان را که نام او عمرو است وهو مواجهه وحال آنکه وی روبروی وی بود الا تنهی عن
البکاء آیا باز نمیداری یعنی زنان را از گریستن فان رسول الله زیرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
قال گفته است ان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه بدرستی که مرده هر آینه عذاب کرده میشود
بگریستن کسان وی بروی فقال ابن عباس قد کان عمر یقول بعض ذلک پس گفت ابن عباس بتحقیق
بود عمر رضی الله عنه که میگفت این سخن را که ابن عمر میگوید بعض بجهة آن گفت که شاید در عبارت کم و بیش
واقع شده باشد یا عمر همچنین میگفت که ببعض بکاء اهله چنانکه ابن عباس خواهد گفت ثم حدث پستر حدیث
کرد ابن عباس فقال صدرت مع عمر من مکة بازگشته بودم با عمر در زمان خلافت وی از مکه بسوی مدینه
و این در آن سال است که عمر رضی الله عنه در مدینه کشته خواهد شد حتی اذا کنا بالبیداء تا آنکه بودیم ما
به بیدا بفتح موحده و سکون تحتانیه نام موضعی است میان مکه و مدینه فاذا هو برکب تحت ظل سمرة
پس ناگاه عمر ملاقی است بسواران در زیر سایهٔ درختی که نام وی سمره است بفتح سین و ضم میم
فقال اذهب فانظر من هؤلاء الرکب پس گفت عمر یعنی مرا برو پس ببین کیستند این سواران
فنظرت فاذا هو صهیب پس نگاه کردم من پس ناگاه آن صهیب رومی است رضی الله عنه
و سواران دیگر نیز همراه او بیند فقال فاخبرته گفت ابن عباس پس خبر کردم عمر را که صهیب است
فقال ادعه لی پس گفت عمر بخوان او را و او را طلب فرجعت الی صهیب پس باز آمدم بسوی صهیب فقلت ارتحل فالحق

امیر المؤمنین پس گفتم کوچ کن از اینجا پس برس و دریاب امیر المؤمنین را یعنی عمر را رضی الله عنه
فلما ان اصیب عمر دخل صهیب یبکی پس هرگاه بمدینه رسیدند و رسید عمر را مصیبت قتل
در آمد صهیب در حالتی که میگریست بر مصیبت عمر یقول میگوید وا اخاه و اصاحباه ای برادر ای یار
فقال عمر یا صهیب اتبکی علی پس منع کرد عمر او را از گریستن و گفت ای صهیب آیا گریه میکنی بر من
وقد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان المیت لیعذب ببعض بکاء اهله علیه وحال آنکه
بتحقیق گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ذکر بعض برای آن خواهد بود که ممنوع گریهٔ میت
که با ندبه و تفجع و جزع بود یا مراد آنست که گاه مظنهٔ تعذیب است اگر خواهد خدای تعالی عذاب میکند
بر آن فافهم فقال ابن عباس فلما مات عمر ذکرت ذلک لعائشة پس گفت ابن عباس پس هرگاه
مرد عمر ذکر کردم آن را یعنی گفت وگوی عمر و صهیب را و قول عمر را که ان المیت لیعذب الخ مر عائشه را
فقالت یرحم الله عمر پس گفت عائشه رحمت کند خدای تعالی عمر را چنانکه با ابن عمر گفته بود یغفر الله
در اینجا ذکر مغفرت نکرد که مبنی از سبق گناه است بخلاف رحمت که مورد وی عام است
لا والله نه اینچنین است بخدا سوگند ما حدث رسول الله حدیث نکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم ان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه یعنی بر آن وجهی که عمر فهمیده زیرا که حدیث صحیح
است بی شبهه و اختلاف در تعیین مراد است عمر و ابن عمر میگویند که عذاب بسبب بکا است
مؤمن را و کافر را و عائشه میگوید که این در ماده کافر است و او در عذاب است گریه کنند یا نکنند
و بر تقدیر گریه عذاب مقارن گریه است پس عذاب با گریه است نه از گریه و این مضمون را اگر بزبان علم
ادا کنند و اصطلاح میکردد که کلمه با نزد ابن عمر برای سببیت است و نزد عائشه برای ملابست است اگر
فرضا مسلمانی را در قبر عذاب باشد او مقارن گریه خواهد بود اما عائشه میگوید که ورود این حدیث در
کافر است و این است معنی قول عائشه که گفت ولکن ان الله تعالی یزید الکافر عذابا ببکاء اهله
علیه ولیکن بدرستی که خدای تعالی افزون میکند کافر را عذاب با بکای اهل وی و قول ابن عباس
دلالت میکند که در ماده کافر گریه نیز سبب افزونی عذاب میگردد و این از سبب آن خواهد بود که
کافر راضی است بگریه بلکه بعضی وصیت میکنند بگریه و نوحه و نام میت و غاء دیگر و سببیت گریه مر عذاب
را جهة اینست و بعضی همین توجیه میکنند که عذاب بسبب گریه در آنجا است که میت وصیت کرده
بدان و راضی شده چنانکه رسم جاهلیت بود فقال بعد از آن عائشه رضی الله عنها استدلال میکند بر عدم سببیت گریه
اهل میت مر عذاب او را چنانکه میفرماید وقالت عائشة رضی الله عنها حسبکم القرآن پس است

قرآن ... و لا تزر وازرة وزر اخرى ... تعذیب ... تنفس با هر دو ... بار نفس دیگر را بعضی

گناه برد دیگری نمی نویسند چون گریه و نوحه گناه اهل میت است بر میت برای چه نویسند و بی گناه

گیرده است که او را بدان عذاب کنند قال ابن عباس عند ذلک گفت ابن عباس نزد این سخن مضمون آیت

قرآنی را که والله اضحک و ابکی خدا میخنداند و میگریاند این تقریر است برای نفی مذهب ابن عمر

که میت عذاب کرده میشود به بکای اهل وی بر وی زیرا که بکای آدمی و ضحک وی و اندوه و شادی وی از خدا است

که پیدا میکند و ظاهر میگرداند در وی نزد ایشان را اثر در عذاب نباشد اما این بر تقدیری خواهد بود که

ضحک و بکا بی اختیاری باشد و تکلف و اختیار را در آن و اسباب آن مدخلی نباشد فافهم والله اعلم

قال ابن ابی ملیکة فما قال ابن عمر شیئا پس نگفت ابن عمر در برابر این سخن چیزی را و ملزم گشت و قبول کرد

متفق علیه و در این حدیث دلیل است بر آنکه مجتهد اسیر دلیل است و او را میرسد که بدلیل خود تخطیه مجتهد

دیگر کند اگرچه بزرگ و عالیشان تر از وی باشد چنانکه عمر رضی الله عنه نسبت بعائشه رضی الله عنها و چون حق

ظاهر گردد قبول کند و ساکت گردد تا نزاع و جدال زیاده نگردد وعن عائشة رضی الله عنها قالت لما

جاء النبی صلی الله علیه وسلم قتل ابن حارثة وجعفر وابن رواحة گفت عائشه هرگاه که رسید آنحضرت

را خبر کشته شدن زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب و عبدالله بن رواحه در غزوه موته چنانکه قصه آن در

احادیث و کتب سیر مذکور و مسطور است جلس نشست آنحضرت یعنی در مسجد برای عزا یعرف

فیه الحزن و شناخته میشد در آنحضرت غم و اندوه و انا انظر من صائر الباب و من نگاه میکردم

از شکاف در چنانکه تفسیر کرده است او را راوی بقول خود تعنی شق الباب میخواهد عائشه بصائر باب

شکاف باب را ظاهرا نزد آنحضرت در آنوقت کس بیگانه نبود فأتاه رجل پس آمد آنحضرت را مردی

فقال پس گفت آنمرد ان نساء جعفر بدرستی که زنان جعفر و ذکر بکاءهن و ذکر کرد آنمرد گریه زنان

جعفر را که بسیار میگریند فامره ان ینهاهن پس امر کرد آنحضرت آن مرد را که باز دارد زنان را از گریه

فذهب پس رفت آن مرد بسوی زنان تا منع کند ثم اتاه الثانیة پس آمد آن مرد نزد آنحضرت

بار دوم لم یطعنه اطاعت نکردند زنان آن مرد را و باز نیامدند از گریه فقال انههن پس گفت باز

بآن مرد که برو و باز دار ایشان را از گریه فأتاه الثالثة پس آمد آن مرد نزد آنحضرت سیوم بار

قال گفت والله غلبننا بخدا سوگند غالب آمدند زنان بر ما یا رسول الله فزعمت پس

گمان برد عائشه و در بعضی نسخ زعمت بلفظ متکلم تصحیح کرده اند پس این قول عائشه است که گفت داشتم

انه فقال که آنحضرت گفت بآن مرد فاحث فی افواههن التراب پس بینداز در دهنهای ایشان خاک

مبالغه است در منع ایشان از بکا و ... [illegible] ... غالب ... [illegible]

بآن مرد ارغم الله انفک بر خاک بمالد خدا تعالی بینی ترا الکنایة است از خواری ...

الم تفعل ما امرک رسول الله نکردی تو آنچه امر کرد ترا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که باز داشتن زنان

تقدیره الم تفعل فالهمزة الاستفهام محذوفة

گریه و لم تترک رسول الله صلی الله علیه وسلم من العناء و خلاص نکردی آنحضرت را از رنج و مشقت

کشیدن در امر منع مکرر که هر بار آمدی و گفتی که ایشان باز نمی ایستند تا بار دیگر امر کرد آنحضرت و تعب کشید

متفق علیه وعن ام سلمة قالت لما مات ابو سلمة گفت ام سلمه که چون مرد ابو سلمه که زوج اول

بود پیش از آنحضرت صلی الله علیه وسلم قلت غریب و فی ارض غربة گفتم غریب است ابو سلمه و در

زمین غربت است زیرا که از مکه بحبشه هجرت کرده بود و از حبشه بمدینه آمده و غریب بوده با هیچکس خویشی و نسبت

نداشت لابکینه بکاء یتحدث عنه والله بگریم او را گریه که حکایت کرده شود از آن در مردم

که اینچنین گریه کرد که هیچکس نکرده است فکنت قد تهیأت للبکاء علیه پس بودم من که بتحقیق آماده

شدم برای گریه کردن بر ابو سلمه و خود را بدان آوردم اذ اقبلت امرأة ترید ان تسعدنی ناگاه

پیش آمد زنی میخواهد آن زن که یاری دهد مرا و موافقت کند با من در گریه کردن فاستقبلها رسول الله

پس پیش آمد آن زن را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آنحضرت اتریدین ان تدخلی

الشیطان آیا میخواهی تو ای زن که در آری شیطان را بیتا اخرجه الله منه مرتین در خانه که بیرون

آورده است او را خدا تعالی از آن خانه دو بار یکبار بدر آمدن در اسلام و بار دیگر بهجرت یا یکبار

بهجرت از مکه بحبشه و بار دیگر از حبشه بمدینه و یا در روز در آمدن در اسلام و در روز بر آمدن از دنیا

و تواند که مرتین بمقابل باشد و کففت عن البکاء فلم ابک گفت ام سلمه بس کردم و چون آنحضرت این کلمه فرمود

باز آمدم از گریه پس گریه نکردم بعد از آن رواه مسلم وعن النعمان بن بشیر صحابی است که در وقت رحلت

آنحضرت هشت ساله بود قال اغمی علی عبدالله بن رواحة گفت نعمان بیهوشی انداخته شد بر عبدالله

بن رواحه در یک وقتی که بیمار بود و نزدیک بمردن رسیده اگرچه وی رضی الله عنه از بیماری نمرده است بلکه

شهید شده در غزوه موته فجعلت اخته عمرة تبکی پس در ایستاد خواهر او که عمره نام داشت که میگریست و میگفت

واجبلاه ای کوه وکذا وکذا ای چنین و چنین تعدد علیه در حالتی که میشمارد بر وی اوصاف وی

چنانکه میستایند زنان مرده را در نوحه و تفجع فقال پس گفت عبدالله بن رواحه یعنی بعمره حین افاق هنگامی

که بهوش آمد ما قلت شیئا الا قیل لی أکذلک نگفتی تو هیچ چیزی را از آن اوصاف مگر آنکه گفته شد

مرا بطریق سخریت و استهزا آنکه تو گفتی زاد فی روایة زیاده کرده است در روایتی این عبارت را که فلما مات لم تبک علیه

پس چون مرد این واجد بگریست عمر بر وی و نوحه نکرد این یک توجیهی است مر قول عمر و ابن عمر را که در حدیث
ان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه گفته اند رواه البخاری وعن ابی موسی قال سمعت رسول الله صلی
الله علیه وسلم یقول ما من میت یموت گفت ابو موسی شنیدم من آنحضرت را که میگفت نیست هیچ مرده که
بمیرد فیقوم باکیهم پس می ایستد گریه کنندهٔ قوم فیقول پس میگوید آن گریه کننده واجبلاه واسیداه
ونحو ذلک و مانند آن الفاظ دیگر که در ندبه و تفجع میگویند الا وکل الله به ملکین مگر آنکه میگذارد خدای
تعالی بر وی دو فرشته را و میسپارد کار او را بایشان یلهزانه که می جنبانند و دفع میکنند میت را و لهز
بر سینه زدن از باب فتح ویقولان و میگویند بطریق ابتدا اهکذا کنت آیا همچنین بودی تو این نیز نوع
از عذاب است رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب حسن وعن ابی هریرة قال مات میت من
آل رسول الله مرد مرده از اهل بیت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاجتمع النساء یبکین علیه
پس جمع شدند زنان در حالتی که گریه میکنند بر آن میت فقام عمر پس بایستاد عمر رضی الله عنه ینهاهن
ویطردهن در حالی که باز دارد این زنان را و میراند ایشان را فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم دعهن بگذار ایشان را یا عمر فان العین دامعة زیرا که چشم اشک ریزنده است والقلب
مصاب و دل مصیبت زده و اندوهگین است والعهد قریب و زمان مصیبت نزدیک است و تازه
و مانا که گریه آن زنان بی نوحه و بی تفجع بوده است چنانکه سیاق حدیث دلالت دارد بر آن و عمر رضی الله عنه گریه را
مطلق مکروه پنداشته است و این زنان بزور و غلبه گریه میکردند و بیان آن در حدیث آینده بیاید رواه احمد
والنسائی وعن ابن عباس قال ماتت زینب بنت رسول الله مرد زینب دختر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
که زوجه ابی العاص بن ربیعه اموی بود فبکت النساء پس بگریستند زنان فجعل عمر یضربهن بسوطه پس در گرفت
عمر که میزد ایشان را بتازیانه خود فاخره رسول الله پس پس افکند و دور کرد عمر را پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم بیده بدست خود وقال و گفت آنحضرت مهلا آهسته شو یا عمر ثم قال پس گفت آنحضرت مر زنان را
ایاکن ونعیق الشیطان دور دارید خود را ای زنان از آواز شیطان که نوحه و ندبه است ونعیق در اصل
بانگ کردن زاغ و شبان گوسفند را ثم قال پس گفت آنحضرت انه مهما کان من العین ومن القلب فمن
الله بدرستی که شان اینست که هرچه باشد از چشم که گریه است و از دل که اندوه و غم است پس از خداست عز وجل
یعنی راضی است از وی خدا ومن الرحمة و از مهربانی است وما کان من الید ومن اللسان و چیزی که باشد
از دست و زبان فمن الشیطان پس از شیطان است و خوش میشود شیطان بران که در مصیبت می افکند آدمی
از آن رواه احمد وروی البخاری تعلیقا قال لما مات الحسن بن الحسن بن علی بخاری در صحیح خود بطریق تعلیق آورده

که چون مرد حسن بن حسن بن علی رضی الله تعالی عنهم که او را حسن مثنی گویند و معنی تعلیق در مقدمه معلوم شده است
ضربت امرأته القبة علی قبره سنة زد زن حسن خیمه را بر قبر وی یکسال که در آن یکسال بر سر گور وی می نشست
و در مصیبت و اندوه و فراق وی هر روز تازه میداشت ثم رفعت بعد از یکسال چون برداشت و فرو گرفت آن
خیمه را فسمعت صائحا یقول پس شنید آواز کننده را که میگوید الا هل وجدوا ما فقدوا دانا و آگاه باشید
آیا یافتند چیزی را که گم کرده بودند فاجابه آخر پس جواب داد این آواز کننده را آواز کننده دیگر بل یئسوا
فانقلبوا بلکه نومید شدند پس برگشتند شعر وخوضت اجرا من فقید فلا تکن فقیدک لا یاتی واجرک
ذاهب وعن عمران بن حصین وابی برزة بتقدیم را بر زا قالا روایت است ازین دو صحابی که
گفتند خرجنا مع رسول الله بیرون آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی جنازة در متابعت
جنازه فرای قوما قد طرحوا اردیتهم پس دید آنحضرت گروهی را از اهل میت که بتحقیق انداخته اند
رداهای خود را یمشون فی قمص میروند در پیراهنهای بی ردا و این رسم جاهلیت بود که چون
پس جنازه میرفتند ردا نمی پوشیدند بشارت به پریشانی بال و بی سر و سامانی حال فقال رسول
الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم افبفعل الجاهلیة تاخذون آیا بکردار جاهلیت
عمل میکنید او بصنیع الجاهلیة تشبهون یا بکار و پیشه جاهلیت مانند میکنید یا مانند میشوید
خود را و کلمه او یا برای شک راوی نیست یا برای تنویع وتشبهون بفتح تا و تشدید موحده و بضم تا و کسر
موحده نیز روایت است لقد هممت ان ادعو علیکم بتحقیق قصد کردم که دعای بد کنم بر شما
دعوة ترجعون فی غیر صورکم اینچنین دعائی که برگردید شما یعنی مصور شوید در غیر صورتهای خود یعنی
مسخ شوید و خنازیر و قرده شوید یا که برگردید بسوی خانهای خود حالی که در غیر صورت خود باشید یعنی چون
وضع لباس خود را بجهة حق تغیر دادید صورتهای شما که لباس ارواح شماست نیز برگردد فاخذوا
اردیتهم ولم یعودوا لذلک گفت راوی پس گرفتند رداهای خود را و باز برنگشتند بان
فعل و رسم جاهلیت رواه ابن ماجة وعن ابن عمر قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان
تتبع جنازة معها رانة گفت ابن عمر نهی کرد آنحضرت از آنکه پیروی کرده شود جنازه که با وی
نوحه گری باشد یعنی رفتن با جنازه سنت ولیکن ترک داده میشود بوجود رانه چنانکه اجابت دعوت
سنت است ولیکن ترک داده میشود بوجود ملاهی و منکرات رواه احمد وابن ماجة وعن
ابی هریرة ان رجلا قال له مات ابن لی فوجدت علیه روایت است از ابی هریره که مردی گفت
مر او را مرد پسری که مرا بود پس اندوهگین شدم بر مردن وی هل سمعت من خلیلک آیا شنیده

تو از دوست جانی خود یعنی محمد رسول الله صلوات الله علیه درود و ثنای خدا و سلام بروی باد
شیئا تطیب بانفسنا عن موتانا چیزی که خوش سازد نفسهای ما را از جانب مردهای ما که
اولاد اند که آنها بعد از مردن نفع میکنند ما را فقال نعم سمعته صلی الله علیه وسلم قال گفت ابوهریره
آری شنیدم آنحضرت را که گفته است صغارهم دعامیص الجنة خوردان مسلمانان که میمیرند دعامیص
جمع دعموص است بضم دال و آن کرمکی است که غوطه میزند در آب و میبر آید و بمعنی شخصی که دخال است
در امور و پیش آینده است ملوک و امرا را نیز می آید یعنی این خوردان میدر آیند در بهشت و میگردند هر جا که
میخواهند و دخل میکنند در هر کار که باشد چنانکه حال صبیان است در دنیا یتلقی احدهم اباه و در جنت
می آید یکی ازین خردان پدر خود را فیاخذ بناحیة ثوبه فلا یفارقه پس میگیرد کناره جامه پدر خود را و جدا
نمیشود از وی حتی یدخله الجنة تا آنکه میدر آرد او را در بهشت و تخصیص پدر بذکر یا از آن جهت است
که وی اصل و متبوع است و مادر تابع و فرع اوست یا از جهت آنکه صبر از مردان بیشتر می آید که از زنان
و در بعضی احادیث مادر مذکور شده و در بعضی مادر و پدر هر دو ظاهرا بجهت اختلاف مقام و وجود تقریب
کلام است والله اعلم رواه مسلم واحمد واللفظ له وعن ابی سعید قال جاءت امرأة الی
رسول الله آمد زنی بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقالت پس گفت آن زن یا رسول الله
ذهب الرجال بحدیثک بردند مردان حدیث ترا که خبر میدهی تو ایشان را بدان و گرفتند نصیبی
تمام از مواعظ و نصایح تو فاجعل لنا من نفسک یوما ناتیک فیه پس بگردان برای ما از ذات شریف
خود نصیبی در روزی که بیائیم ما ترا در آن روز تعلمنا مما علمک الله تا بیاموزانی ما را از آن چیزی که
آموزانیده است ترا خدای تعالی فقال پس گفت آنحضرت اجتمعن فی یوم کذا وکذا فراهم آئید ای
زنان در روز چنین و چنین فی مکان کذا وکذا فاجتمعن پس جمع شدند در جای چنین و چنین فاتاهن رسول
الله پس آمد زنان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فعلمهن مما علمه الله پس تعلیم کرد ایشانرا
از آنچه تعلیم کرده است او را خدای تعالی ثم قال پس گفت آنحضرت ما منکن امرأة تقدم بین
یدیها من ولدها ثلثة نیست از شما زنی که بفرستد پیش خود از فرزندان خود سه کس را الا کان لها
حجابا من النار مگر آنکه باشد این پیش فرستادن برای آن زن پرده و مانع از در آمدن در آتش دوزخ
فقالت امرأة منهن پس گفت زنی ازین زنان یا رسول الله او اثنین یا دو فرزند فرستند فاعادتها
مرتین پس باز گردانید و مکرر گفت آن زن این کلمه را دو باز ثم قال پس گفت آنحضرت واثنین واثنین
واثنین مکرر سه باز رواه البخاری وعن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلمین یتوفی لهما ثلثة

نیستند هیچ دو مسلمان یعنی والدین که میرد برای ایشان سه کس از فرزندان الا ادخلهما الله
الجنة بفضل رحمته مگر آنکه در آرد آن دو مسلمان را خدای تعالی در بهشت بفزونی مهربانی خود و در بعضی
نسخ بفضله ورحمته ایاهما آن هر دو را تاکید همان است فقالوا پس گفتند یا رسول الله او اثنان یا دو
قال او اثنان گفت آنحضرت یا دو کس قالوا او واحد قال او واحد ثم قال پس گفت آنحضرت والذی نفسی بیده
سوگند آن خدائیکه بقای ذات من در دست قدرت اوست ان السقط لیجر امه بسرره الی الجنة
بدرستیکه بچه ناتمام افتاده از شکم چه جای مولود تمام هر آینه میکشد مادر خود را به سرر خود بسوی بهشت
اذا احتسبته چون صبر کند بروی و نگرید و نظر بر ثواب آرد و سرر بفتحتین آنچه برید شود از ناف کودک
اشارتست بعلاقه که میان او و مادر است گویا مثل ریسمانی میشود که میکشد بدان او را به بهشت رواه احمد
وروی ابن ماجة من قوله و روایت کرده است این حدیث را ابن ماجه از قول وی والذی نفسی بیده
تا آخر و اول حدیث را که ما من مسلمین الخ نکرده وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من قدم ثلثة من الولد لم یبلغوا الحنث کسی که پیش بفرستد سه کس از اولاد که نرسیده
حد بلوغ را کانوا له حصنا حصینا من النار باشند این سه ولد برای آن کس پناهی استوار از آتش دوزخ
فقال ابوذر پس گفت ابوذر قدمت اثنین پیش فرستاده ام من دو کس را قال گفت آنحضرت واثنین
اگر دو کس را هم پیش فرستند میباشند پناه از آتش دوزخ قال گفت ابی بن کعب ابو المنذر سید
القراء گفت ابی که کنیت او ابو المنذر است و در شان وی سید القراء واقع شده است یعنی مهتر
قرآن خوانندگان و آنحضرت او را سید الانصار گفته و عمر بن الخطاب سید المسلمین خوانده قدمت واحدا
پیش فرستاده ام یکی را قال وواحدا گفت آنحضرت یکی را هم اگر پیش فرستد توجیه این سابق گذشت
که یا بتوجه آنحضرت همین ساعت وحی نازل شد یا آنحضرت دعا کرد و قبول افتاد رواه الترمذی
وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب وعن قرة بضم قاف و تشدید را المزنی بضم میم
و فتح زا و بنون از صحابه است ان رجلا کان یاتی النبی صلی الله علیه وسلم ومعه ابن له بود مردی
که می آمد نزد آنحضرت و حال آنکه با وی پسری بود مر او را فقال له النبی پس گفت مر آن مرد را پیغمبر صلی
الله علیه وسلم اتحبه آیا دوست میداری تو این پسر را فقال پس گفت آنمرد یا رسول الله احبک
الله کما احبه دوست دارد ترا خدای تعالی چنانکه دوست میدارم من او را یعنی سخت دوست دارم او را
ففقده النبی پس گم کرد و ندید آن پسر را پیغمبر صلی الله علیه وسلم ما فعل ابن فلان پس گفت
آنحضرت چه کرد پسر فلانی یعنی چه شد و کجا رفت و چه حال دارد قالوا گفتند یا رسول الله مات

مرد آن چیز گویا کسان مرده هم در مجلس خود حاضر بود بدلیل خطاب که باوی کرد ولیکن او را پسر
از جهت شدت مصیبت و در بشارت باوی خطاب کرد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم اما تحب ان لا تاتی بابا من ابواب الجنة الا وجدته ینتظرک آیا دوست میداری
تو که نیائی هیچ دری از درهای بهشت را مگر آنکه یابی تو او را که انتظار میبرد ترا و میبرد ترا در بهشت فقال
رجل پس گفت مردی یا رسول الله الخاصة ام لکلنا مر او راست این بشارت یا همه مار است قال
بل لکلکم گفت آنحضرت بلکه مر همه شمار است رواه احمد وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم ان السقط لیراغم ربه بدرستی که بچه افکنده هر آینه حجت و جدل میکند
پروردگار خود را و اصل مراغمه در خشم آوردن کسی را و مراد اینجا محاجت و مجادله است اذا ادخل ابویه النار
وقتی که در می آرد پروردگار تعالی مادر و پدر او را در آتش فیقال ایها السقط المراغم ربه ادخل ابویک
الجنة پس گفت میشود ای سقط مراغمت کننده پروردگار خود را در آر مادر و پدر خود را در بهشت فیجرهما
بسرره پس میکشد آن سقط پدر و مادر خود را بسرر خود حتی یدخلهما الجنة پس میدر آرد ایشانرا در بهشت
رواه ابن ماجة وعن ابی امامة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال یقول الله گفت آنحضرت میگوید
خدای تبارک وتعالی ابن آدم ان صبرت واحتسبت عند الصدمة الاولی ای فرزند آدم اگر صبر کنی
و امید ثواب داری نزد اول کوفت مصیبت لم ارض لک ثوابا دون الجنة راضی نمیشوم مر ترا
از روی ثواب غیر بهشت یعنی البته به بهشت میدرآرم ترا رواه ابن ماجة وعن الحسین بن علی
رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ما من مسلم ولا مسلمة یصاب بمصیبة
نیست هیچ مرد مسلمان و زن مسلمان که رسیده میشود بمصیبت فیذکرها پس یاد میکند آن مصیبت را
وان طال عهدها و اگرچه دراز بود زمان مصیبت فیحدث لذلک استرجاعا پس نو پدید میکند
مر آن واقع را استرجاعا یعنی یقول انا لله وانا الیه راجعون الا جدد الله تبارک وتعالی له عند
ذلک مگر آنکه نو میکند خدای تعالی ثواب را نزد احداث استرجاع فاعطاه مثل اجرها
یوم اصیب بها پس میدهد خدای تعالی ورا مانند اجر وی روزی که رسیده شده است آن مسلمان
بآن مصیبت رواه احمد والبیهقی فی شعب الایمان وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا انقطع شسع احدکم فلیسترجع وقتی که بگسلد دوال نعل یکی از شما باید که استرجاع کند
شسع بکسر شین معجمه و سکون مهمله دوال النعلین فانه من المصائب زیرا که گسستن دوال از مصیبتهاست
وعن ام الدرداء قالت سمعت ابا القاسم صلی الله علیه وسلم یقول ان الله تبارک وتعالی قال گفت

از مصیبت

ابا الدرداء یقول سمعت صح

ام الدرداء که زوجه ابو الدرداء است شنیدم ابو الدرداء که میگفت شنیدم آنحضرت را که میگفت خدای تعالی
یعنی گفت یا عیسی انی باعث من بعدک امة اذا اصابهم ما یحبون حمدوا الله ای عیسی بدرستی
که من برانگیزنده ام پس از تو گروهی که چون رسد ایشانرا چیزی که دوست میدارند آنرا از نعمت شکر
میگویند خدا را وان اصابهم ما یکرهون احتسبوا وصبروا و چون رسد ایشانرا چیزی که دوست ندارند
آنرا از بلیت امید ثواب میدارند و صبر میکنند ولا حلم ولا عقل و حال آنکه نیست ایشانرا حلم یعنی
و بردباری و عقل و تدبیر این تاکید مفهوم احتسبوا وصبروا است زیرا که معنی احتساب آنست که باعث بر عمل
اخلاص و طلب رضای حق تعالی باشد نه حلم و عقل و درینجا متوجه میشود که چگونه صبر و احتساب کند کسی که
او را حلم و عقل نیست چنانکه فرمود فقال پس گفت عیسی یا رب کیف یکون هذا لهم ولا حلم ولا عقل
ای پروردگار من چگونه باشد صبر و احتساب مر ایشانرا و حال آنکه نیست حلم و عقل فقال پس گفت
پروردگار تعالی اعطیهم من حلمی وعلمی میدهم ایشانرا از حلم خود و علم خود کذا قیل و ممکن است که
گفته شود که معنی لا حلم ولا عقل آنست که مدهوش شدند و رفت عقل ایشان از جهت صدمه مصیبت
و با وجود آن صبر میکنند و احتساب مینمایند و این عبارت معنی دیگر خیال کرده شده است که در شرح
مذکور است فلینظر ثمه والله اعلم روایت کرد این حدیث را البیهقی فی شعب الایمان باب
زیارة القبور زیارت قبور مستحب است باتفاق زیرا که سبب رقت قلب و تذکر موت و تبصر
استخوان و فنای دنیاست و جز آن از فواید و عمده در آن نفع عام اموات را و استغفار برای ایشان
و باین وارد شده است سنت و بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که به بقیع میرفت و سلام میداد بر اهل
آن و استغفار میکرد برای ایشان و اما استمداد باهل قبور در غیر نبی صلی الله علیه وسلم یا غیر انبیا علیهم السلام
منکر شده اند بسیاری از فقها و میگویند نیست زیارت مگر از برای دعای موتی و استغفار برای ایشان
و رسانیدن نفع بایشان بدعا و استغفار و تلاوت قرآن و اثبات کرده اند آنرا مشایخ صوفیه قدس الله
اسرارهم و بعضی از فقها رحمهم الله تعالی و این امر محقق و مقرر است نزد اهل کشف و کمال از ایشان
تا آنکه بسیاری فیوض و فتوح از ارواح رسیده و این طایفه را در اصطلاح ایشان اویسی خوانند
و امام شافعی گفته است رحمة الله علیه قبر موسی کاظم رضی الله عنه تریاق مجرب است مر اجابت
دعا را و حجة الاسلام امام محمد غزالی گفت هر که استمداد کرده شود بوی در حیات استمداد کرده میشود
بوی بعد از وفات و یکی از مشایخ عظام گفته است دیدم چهار کس را از مشایخ که تصرف میکنند در قبور خود
مانند تصرفهای ایشان در حیات خود یا بیشتر شیخ معروف کرخی و شیخ عبد القادر جیلی و دو کس دیگر را

از اولیا دیده و مقصود حصر نیست آنچه خود دیده و یافته گوید و سیدی احمد بن زروق که از اعاظم فقها
و علما و مشایخ دیار مغرب است گفت که روزی شیخ ابو العباس حضرمی از من پرسید که امداد حی قوی است
یا امداد میت من گفتم قومی میگویند که امداد حی قوی تر است و من میگویم که امداد میت قوی تر است
پس شیخ گفت نعم زیرا که وی در بساط حق است و در حضرت اوست و نقل درین معنی ازین طایفه بیشتر از آن است
که حصر و احصا کرده شود و یافته نمیشود در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح که منافی و مخالف این باشد
و رد کند این را و بتحقیق ثابت شده است بآیات و احادیث که روح باقیست و او را علم و شعور بزایران
و احوال ایشان ثابت است و ارواح کاملان را قربی و مکانتی در جناب حق ثابت است چنانکه در
حیات بود یا بیشتر از آن و اولیا را کرامات و تصرف در اکوان حاصل است و آن نیست مگر
ارواح ایشان را و ارواح باقیست و متصرف حقیقی نیست مگر خدا عز شانه و همه بقدرت اوست
و ایشان فانی اند در جلال حق در حیات و بعد از ممات پس اگر داده شود مر احدی را چیزی
بوساطت یکی از دوستان حق و مکانتی که نزد خدا دارد دور نباشد چنانکه در حالت حیات بود و نیست
فعل و تصرف در هر دو حالت مگر حق را جل جلاله و عم نواله و نیست چیزی که فرق کند میان
هر دو حالت و یافته نشده است دلیلی بر آن و در شرح شیخ ابن حجر هیتمی مکی در شرح حدیث لعن الله
الیهود و النصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد گفته است این بر تقدیری است که نماز کند از
قبر از جهت تعظیم وی که حرام است باتفاق و اما اتخاذ مسجد در جوار پیغمبری یا صالحی و نماز کردن
نزد قبر وی نه بقصد تعظیم قبر و توجه بجانب قبر بلکه به نیت حصول مدد از وی تا کامل شود ثواب عبادت
ببرکت قرب و مجاورت مر آن روح پاک را حرجی نیست در آن و در آخر باب چیزی خواهد آمد متعلق باین بحث
و تمام کرده این بحث ان شاء الله تعالی در کتاب جهاد در قضیه قتلی بدر والله اعلم و از جمله آداب زیارت
که روی بجانب قبر و پشت بجانب قبله مقابل روی میت بایستد و سلام دهد و مسح نکند قبر را
بدست و بوسه ندهد آنرا و منحنی نشود و روی بخاک نمالد که این عادت نصاری است و قراءت قرآن
نزد قبر مکروه است نزد ابی حنیفه و نزد محمد مکروه نیست و صدر شهید که یکی از مشایخ حنفیه است
بقول محمد اخذ کرده و فتوی هم برین است و شیخ امام محمد بن الفضل گفته که مکروه قراءت قرآن بجهر است
و اما مخافت لا باس به است اگر چه ختم کند و از شیخ محمد بن ابراهیم آمده که بخواند سوره تبارک
بلند یا پست و فرقی نیست در میان جهر و مخافت در ظاهر روایت از جهة ورود اثر بدان و نقل
کرده شده است از شیخ ابی بکر بن سعد که مستحب است نزد زیارت قبور خواندن سوره اخلاص هفت بار

و بخشند ثواب آنرا بروح میت و ابهم آنست که بهر حد میت بود و در بعضی روایات آمده که بخواند
ایستاده یازده بار قل هو الله احد بعد از آن بنشیند و زیارت روز جمعه فاضلتر است از روزهای
دیگر خصوصا در اول روز جمعه و همین است متعارف در حرمین شریفین زادهما الله تعظیما و تشریفا
بیرون می آیند در اول روز جمعه بمعلا و بقیع برای زیارت و در روایت آمده است که داده میشود مر
میت در روز جمعه علم و ادراک بیشتر از آنچه داده میشود در روزهای دیگر تا آنکه میشناسد زایر را
بیشتر از روزهای دیگر و آنچه مشهور شده است در دیار ما و در عامه ناس از منع زیارت روز جمعه
و اثری که در آن نقل میکنند اصلی صحیح ندارد و مکروه است بی سپر کردن قبور بی ضرورت و مستحب
است که تصدق کرده شود از میت بعد از رفتن او از عالم تا هفت روز و تصدق از میت نفع میکند
او را بی خلاف میان اهل علم و وارد شده است در احادیث صحیحه خصوصا آب و بعضی از علما گفته اند
که نمی رسد میت را مگر صدقه و دعا و در بعضی روایات آمده است که روح میت می آید خانه خود را شب جمعه
پس نظر میکند که تصدق میکنند از وی یا نه والله اعلم **الفصل الاول** عن بریدة
بضم با و فتح را که از مشاهیر صحابه است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نهیتکم عن
زیارة القبور نهی کرده بودم من شما را یعنی پیش ازین از زیارت کردن قبور فزوروها پس زیارت
کنید الآن و آن حکم اول را منسوخ گردانید گفته اند که سبب نهی قرب عهد بجاهلیت بود و خوف
آنکه گویند و کنند آنچه در جاهلیت میگفتند و میکردند اما الآن پس بتحقیق مقرر و ثابت شد
قواعد اسلام و اختلاف کرده اند در نسا بعضی گفته اند که رخصت مردان راست و زنان
باقیند بر نهی مگر در زیارت رسول الله صلی الله علیه وسلم و بعضی گفته اند که رخصت شامل است
رجال و نسا را هم و در حدیث آمده است که لعنت کناد خدای تعالی زنان زیارت کننده قبور را
و آنها که قایل اند باباحت میگویند که ورود این حدیث پیش از رخصت است والله اعلم و نهیتکم عن
لحوم الاضاحی فوق ثلث و نهی کرده بودم شما را از نگاه داشتن گوشتهای قربانیها بالای سه روز
فامسکوا ما بدا لکم پس نگاه دارید الآن تا وقتی که ظاهر و پیدا شود مر شما را یعنی تا آنکه خوش آید شما را
و قرار گیرد رای شما بر آن و سبب نهی از نگاه داشتن لحوم اضاحی زیاده از سه روز احتیاج مردم فقیر
بود که قدرت بر تضحیه نداشتند پس باید که تصدق کنند و نگاه ندارند بعد از آن چون فراخ گردانید خدای
بر مردم و احتیاج نماند رخصت کردند که نگاه دارند تا آن وقت که خوش آید و نهیتکم عن النبیذ
الا فی سقاء و نهی کرده بودم شما را از انداختن نبیذ مگر در مشک فاشربوا فی الاسقیة کلها پس

بجز شید الا فی ظرفها جز مشک آن پس مراد با اسقیه ظروف است و سبب در نهی کردن
انبذه جز در مشک آن بود که مشک سر دمیدار و آب را چون گرم میشود و تیز و تند میگردد و در
دیگر گرم میشود و سخت و تند میگردد پس شاید که خمر گردد و حرام شود و بودند مردم قریب العهد از
تحریم خمر و هنوز لذت خمر و هوای آن از سر ایشان نرفته شاید که دران افتند و بعد از ان که
تحریم خمر مقرر شد و احتراز و اجتناب از آن لازم گشت احتمال ارتکاب آن نماند پس در هر ظرف
که بنبیذ میآرند اگر تیز و تند نیست و مسکر نشده خواهند خورد و الا اجتناب خواهند نمود از ان
چنانکه فرمود وَلَا تَشْرَبُوا مُسْکِرًا و منوشید هیچ مستی آرنده را و نیز در ابتدای کار ظروف خمر با
بود پس نهی کرده شد از آن و جایز داشته نشد مگر در مشکها و در آخر تجویز کرده شد در همه ظروف
و این نزد امام مالک و امام احمد است و نزد دیگران شرب در آن ظروف حرام است چنانکه
در کتاب الایمان مذکور شد و معنی نبیذ که خرما یا انگور را کوفته و در آب انداخته نگاه دارند
تا اندک تیزی روی دهد اگر در و بنوشند این حلال است و اگر تیزی بیشتر گردد و سخت گردد و مسکر گردد
حرام و در کتاب الاشربه بتفصیل تر ازین معلوم خواهد شد رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ
زَارَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَبْرَ أُمِّهِ فَبَكَى وَأَبْكَى مَنْ حَوْلَهُ زیارت کرد آنحضرت قبر مادر
خود را پس گریه کرد و بگریانید کسی را که گرد آنحضرت ایستاده بودند یعنی چندان گریه کرد که در دیگران نیز
تاثیر کرد و بگریه در آمدند فَقَالَ اسْتَأْذَنْتُ رَبِّي فِي أَنْ أَسْتَغْفِرَ لَهَا پس گفت طلب اذن کردم
خود را در آنکه طلب آمرزش بدان کنم برای مادر خود فَلَمْ يُؤْذَنْ لِي پس اذن کرده نشد مرا فَاسْتَأْذَنْتُهُ
فِي أَنْ أَزُورَ قَبْرَهَا پس طلب اذن کردم پروردگار خود را در آنکه زیارت کنم قبر مادر را فَأَذِنَ لِي
پس اذن داده شد مرا فَزُورُوا الْقُبُورَ پس زیارت کنید قبرها را فَإِنَّهَا تُذَكِّرُ الْمَوْتَ زیرا که قبرها
یاد میدهد موت را رَوَاهُ مُسْلِمٌ بدانکه آنچه ذکر کرده شد درین حدیث و امثال وی طریقه متقدمین
و بعضی از ایشان میگویند که درین باب نازل شده است قول وی سبحانه و تعالی ما کان للنبی و الذین
آمنوا ان یستغفروا للمشرکین و لو کانوا اولی قربی و قول وی سبحانه و لا تسئل عن اصحاب الجحیم بر قرائت معلوم
و اما متاخرین پس بتحقیق اثبات کرده اند اسلام والدین بلکه تمامه آبا و امهات آنحضرت صلی الله علیه و سلم
تا آدم علیه السلام و ایشان را در اثبات این سه طریق است یا آنکه ایشان بر دین ابراهیم بوده اند یا آنکه
ایشان را دعوت نرسید که در زمان فترت بودند و مردند پیش از زمان نبوت یا آنکه زنده کرد
خدای تعالی ایشان را بر دست آنحضرت بدعای وی پس ایمان آوردند و حدیث احیای والدین اگرچه

در ذات خود ضعیف است و لیکن تصحیح و تحسین کرده اند آن را بتعدد طرق و این علم گویا مستور بود
از متقدمین و کشف کرده آن را حق تعالی بر متاخرین والله یختص برحمته من یشاء بما شاء من فضله
و شیخ جلال الدین سیوطی رحمة الله علیه رسایل تصنیف کرده و آن را بدلایل اثبات نموده و از شبهه
مخالفان جواب کرده اگر آن را نقل کنیم سخن دراز گردد و هم درینجا بذکر نیست والله اعلم وَعَنْ
بُرَيْدَةَ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُعَلِّمُهُمْ إِذَا خَرَجُوا إِلَى الْمَقَابِرِ بود آنحضرت که
تعلیم میکرد صحابه را چون بیرون می آمدند بسوی مقبرها این کلمات را که السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الدِّيَارِ
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ سلام بر شما ای اهل سراها از مومنین و مسلمین و گفته اند که السلام اینجا
بمعنی استسلام است بمعنی تسلیم و رضا و دیار جمع دار است و دار نام بنایی که آن را عرصه و فضا باشد
و استعمال او در منازل احیا آید و در اموات نیز اطلاق کرده اند وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللّٰهُ بِكُمْ لَلَاحِقُونَ
و ما اگر خواسته است خدا بشما رسندگانیم و استعمال ان شاء الله یا بجهت تبرک است در
است چنانکه بیمار را میگویند انشاء الله صحت خواهی یافت یا بجهت شک در وفات بر ایمان
یا باعتبار قرب وقت نظم گر نه قضا بود که با هم رویم میرسد آن وقت که ما هم رویم نَسْأَلُ اللّٰهَ
لَنَا وَلَكُمُ الْعَافِيَةَ میطلبیم از خدا برای خود و برای شما عافیت و سلامت از عذاب دنیا و آخرت
رَوَاهُ مُسْلِمٌ

الفصل الثانی

عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ مَرَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
بِقُبُورٍ بِالْمَدِينَةِ گذشت آنحضرت بقبرهای که در مدینه بود فَأَقْبَلَ عَلَيْهِمْ بِوَجْهِهِ پس مقابل شد
آنحضرت بر ایشان بروی مبارک خود فَقَالَ پس گفت السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْقُبُورِ يَغْفِرُ اللّٰهُ
لَنَا وَلَكُمْ بیامرزد خدای تعالی ما را و شما را أَنْتُمْ سَلَفُنَا وَنَحْنُ بِالْأَثَرِ پس شما گذشتگان مایید و ما
در پی شما میرسیم رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَقَالَ هٰذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ غَرِيبٌ

الفصل الثالث

عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُلَّمَا كَانَ لَيْلَتُهَا مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت عائشه بود آنحضرت هرگاه که می بود شب نوبت عائشه از آنحضرت
يَخْرُجُ مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ إِلَى الْبَقِيعِ بیرون می آمد آنحضرت در پایان شب بسوی بقیع بموحده و قاف
نام مقبره مدینه است فَيَقُولُ پس میگفت السَّلَامُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ سلام باد بر شما ای
اهل سرای مومنان وَأَتَاكُمْ مَا تُوعَدُونَ غَدًا مُؤَجَّلُونَ و آمد شما را چیزی که وعده کرده شد بدان شما
فردای قیامت مدتی معین یعنی مهلت داده شده بد شما وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللّٰهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ و ما اگر خواسته است
خدا بشما رسندگانیم اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِأَهْلِ بَقِيعِ الْغَرْقَدِ خدایا بیامرز مر اهل بقیع غرقد بغین معجمه و قاف

غرقد را و بقیع الغرقد بجهته آن گویند که ... بقیع نام منبتی است که درو درختان باشند صح

نام نوع دیگر حقیق است که درین زمان کم مقبره بشنیده است در زمان پیشتر بسیار بود. رواه مسلم

وعنها قالت کیف اقول لهم از عایشه است که گفت پرسیدم از آنحضرت چگونه گویم و چه
خوانم یا رسول الله یعنی فی زیارة القبور میخواهد عایشه ازین پرسیدن که چه گویم در زیارت
قبور این دلالت دارد بر جواز زیارت مر نسا را و بر آنکه حدیث لعن پیش از رخصت بود
قال قولی گفت آنحضرت بگو السلام علی اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین ویرحم الله المستقدمین
منا والمستأخرین و رحمت کند خدا تعالی پیش روندگان از ما و پس ماندگان را وانا ان شاء الله
بکم للاحقون رواه مسلم وعن محمد بن النعمان یرفع الحدیث الی النبی روایت است از محمد بن
نعمان که از ثقات تابعین است در حالتی که میرساند حدیث را به پیغمبر صلی الله علیه وسلم
قال گفت آنحضرت من زار قبر ابویه او احدهما فی کل جمعة کسی که زیارت کند قبر مادر و پدر خود را یا قبر یکی
ازین دو را هر هفته غفر له وکتب برا آمرزیده شود مر آنکس را و نوشته شود در دیوان اعمال نیکی کننده بپدر و مادر
و بر بکسر با نیکی کردن بپدر و مادر ضد عقوق و بر بفتح با همچنین بار نیکی کننده با ایشان ضد عاق و در بعضی
روایات فقهیه بوسه دادن قبر پدر و مادر را نیز آمده است رواه البیهقی فی شعب الایمان مرسلا

وعن ابن مسعود ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال کنت نهیتکم عن زیارة القبور فزوروها
فانها تزهد فی الدنیا وتذکر الآخرة پس بدرستی که قبور و دیدن آنها بی رغبت میگرداند در دنیا
و نفرت می بخشد از آنکه چون عاقبت کار این است اینهمه تعلق بدنیا چیست و یاد میدهد آخرت
را که جز این عالم عالمی دیگر هست که آنجا باید رفت ازینجا معلوم میشود که در قبور بصفت عبرت و حسرت
باید بود و غافل و ز اهل تنا باید بود نظم بر زمینیکه همی میگذری آهسته رو که عیون است و خطوط
و قدود است و خدود این همان چشمه خورشید جهان افروز است که همی تافت بر آرامگه عاد و ثمود
رواه ابن ماجه وعن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لعن الله زوارات القبور
روایت است از ابی هریره که آنحضرت گفت لعنت کناد خدا تعالی زنان زیارت کننده را که
در زیارت جزع و فزع و نوحه و بکا و ندبه بسیار میکنند رواه احمد والترمذی وابن ماجه وقال الترمذی
هذا حدیث حسن صحیح وقال قد رأی بعض اهل العلم ان هذا کان قبل ان یرخص النبی و گفته اند
که این حدیث بود پیش از آنکه رخصت کند پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی زیارة القبور در زیارت قبور
فلما رخص دخل فی رخصته الرجال والنساء پس هرگاه که رخصت کرد آنحضرت درآمدند در رخصت او
مردان و زنان وقال بعضهم انما کره زیارة القبور للنساء و گفته اند بعضی از اهل علم که آنحضرت مکروه داشت

زیارت قبور

انما

زیارت قبور مر زنان را لقلة صبرهن وکثرة جزعهن از جهت کمی صبر ایشان و بسیاری جزع ایشان پس
حجت نزد این بعض مخصوص مردان خواهد بود تم کلامه تمام شد کلام ترمذی و تا اینجا همه کلام او بود

وعن عائشة رضی الله عنها قالت کنت ادخل بیتی الذی فیه رسول الله گفت عایشه بودم من که
میدرآمدم در خانه خود را که در وی مدفون بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و ابوبکر نیز مدفون شده بود
در وی وانی واضع ثوبی و حال آنکه من نهنده و افکنده بودم جامه خود را یعنی ردا را از بدن
واقول انما هو زوجی وابی و میگفتم بدل خود با اگر میرسیدند از آن کسی نیست مدفون مگر شوهر من که
آنحضرت صلی الله علیه وسلم است و پدر من که ابوبکر است رضی الله تعالی عنه فلما دفن عمر
پس هرگاه که دفن کرده شد عمر رضی الله عنه معهم فوالله ما دخلته الا وانا مشدودة علی ثیابی پس بخدا
سوگند که در نیامدم آنرا مگر آنکه بر من بسته شده است بر من جامهای من حیاء من عمر از جهت
شرم داشتن از عمر که بیگانه بود رضی الله عنه رواه احمد و درین حدیث دلیلی واضح است بر حیات
میت و علم وی و آنکه واجب است احترام میت نیز در زیارت وی خصوصا صالحان و مراعات ادب
بر قدر مراتب ایشان چنانچه در حالت حیات ایشان بود زیرا که صالحان را مدد بلیغ است زیارت
کنندگان خود را بر اندازه ادب ایشان کذا فی شرح الشیخ تمام شد کتاب الجنائز بفضل خدا
وکرم وی و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله واصحابه واتباعه
اجمعین هداة طریق الحق ومحیی علوم الدین
ولا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم
اللهم اغفر لی
وللمؤمنین
والمؤمنات
والمسلمین
والمسلمات
آمین

[illegible] ۱۱۳۲ [illegible]

تمت [illegible] جلد اول [illegible] روز [illegible]